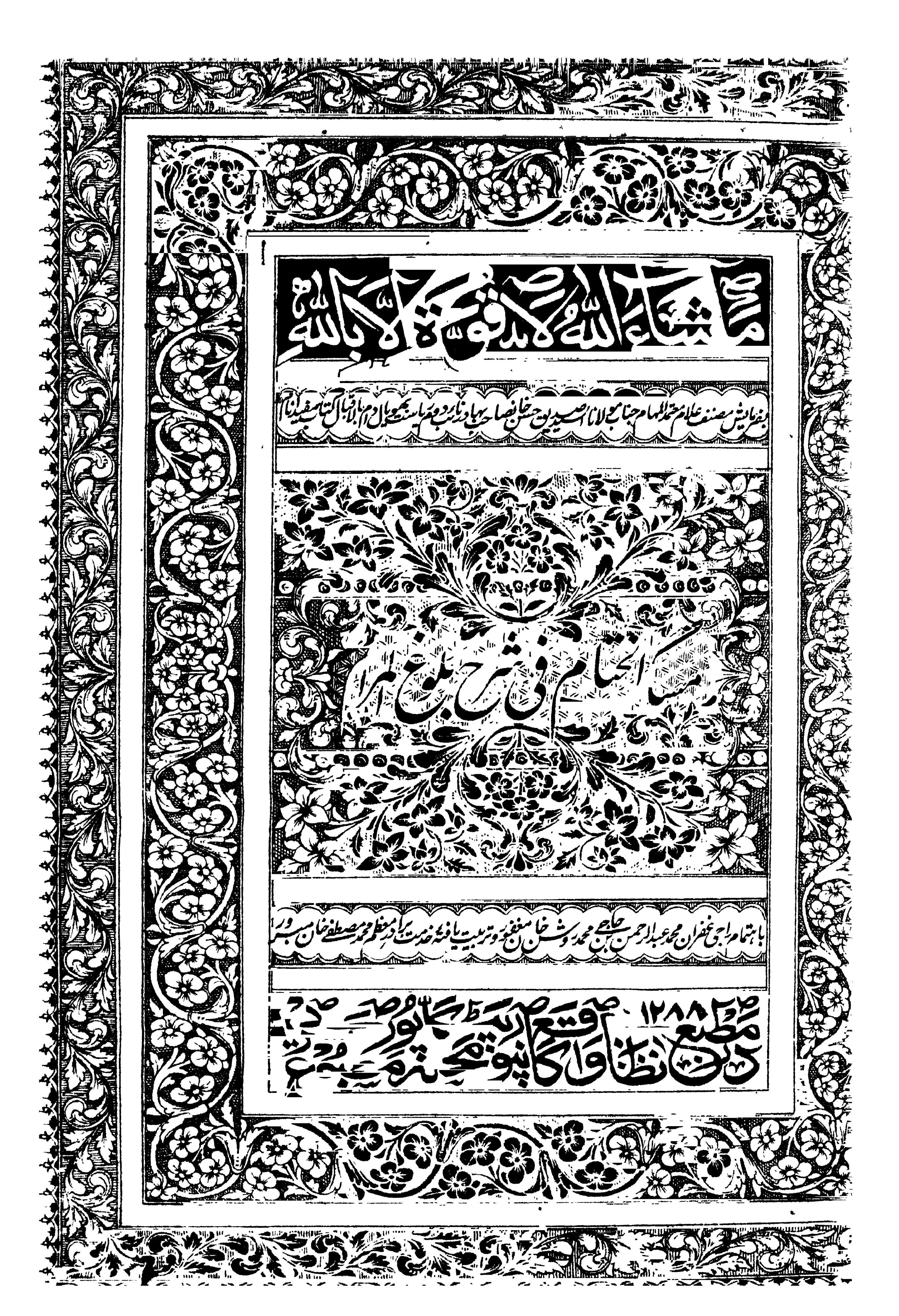



ما شاء الله لا قوة الا بالله
بفرمایش مصنف علام محمد المهام جناب مولانا السید صدیق حسن خان صاحب بهادر نائب دوم ریاست بهوپال دام اقباله کتاب مسمی بنام
مسك الختام في شرح بلوغ المرام
باهتمام راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان مبرور
در مطبع نظامی واقع کانپور
١٢٨٨

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی نَبِیِّهِ الْمُرْسَلِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهٖ وَصَحْبِهٖ اُولِی الْمَنْهَجِ الْاَعْدَلِ

امابعد گفت احقر خدمهٔ احادیث نبویه و متطفل حواشی آنحضرت علیه راجی رحمت باری ابو الطیب **صدیق** بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری کان الله له عوضا عن کل شئ و وقاه عن شر کل حی که چون این فقیر را بعد حصول اجازت روایت از مشایخ حدیث توفیق آلهی و تایید رسالت پناهی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف و اهل وی در مقام استقامت بنشاند خواست که کتاب برکت نصاب **بلوغ المرام** من ادلة الاحکام را که در کتب مختصرهٔ احکام حدیثیه بمزید شهرت و قبول ممتاز ست و بسمت غایت صحت و نقد سرفراز شرح کند و آنچه در کتب قوم دیده و آن بیشتر ست و هر چه بخاطر فاتر رسیده و آن کمتر ست ایراد نماید و بطالبان رساند جمعے از اهل علم که همت بر تعلم و تدریس وے گماشته اند و عذر عدم تیسر شروح آن درین دیار و روزگار پیش ساخته فرمودند که اگر شرحی بزبان فارسی باشد و جامع روایت و درایت بود هر آینه نفع آن اعم و اشمل و فائده اش اتم و اکمل باشد پس در شرح بزبان فارسی شروع کرد و جادهٔ اختصار پیمود تا شرح موافق مشروح باشد و الا مجال اطالت دران اگر رعایت طریقهٔ شراح کرده شود و از هر نقیر و قطمیر بحث رود بسیار ست اما نظر درینجا صرف بر حل مشکل و کشف معضل و تحقیق مقاصد کتاب و تبیین مسائل ابواب بر وجه تنقیح و صواب با ذکر جرح و تعدیل رواة از کلام حفاظ ثقات و محدثین اثبات ست نه بر ضبط اقوال کسان و آرای رجال و بسط کلام دران و معهذا در حد ذات خود کتابے بس مفید و شرحی بس نفیس و سدید آمده و در افاضهٔ احکام عبادت و معاملت و تهذیب خلق مغنی از حمل مجلدات کبار افتاده نامش **مسک الختام** فی شرح بلوغ المرام نهاده شد و کان ذلک فی سنة ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریة علی صاحبها الصلوة و التحیة امیدوار از حضرت باری تمت کلمته و عمت نعمته آنست که امروز این خدمت را خالص برای وجه کریم خود گردانیده مثل شروح مقبول بارگاه خود سازد و فردا کاتب حروف را بحکم اِنِّیْ لَآ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْکُمْ از اجر کتابت و صرف وقت دران که داخل عبادت ست و کدام عبادت محروم نگرداند انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر و سلسلهٔ سند این کتاب از محرر سطور تا مصنف مبرور بسیزده واسطه متصل ست و در ثبت مسطور و ترجمهٔ حافظ مصنف یعنی حافظ امام شیخ الاسلام الثبت الحجة هادی الناس الی المحجة خاتمة الحفاظ العالم الربانی شهاب الدین

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن الحجر الکنانی العسقلانی المصری الشافعی رضی اللہ عنہ وارضاہ وجعل الجنۃ نزلہ و ماواہ در کتاب اتحاف النبلاء المتقین باحیاء مآثر الفقہاء المحدثین نوشتہ شدہ درینجا باختصار حرفے چند قلمی میشود زیرا کہ قدر تصنیف از مصنف پیداست و گویا نسب کتاب و حسب انصاب ست پس توان دریافت کہ تولدش سیزدہم شعبان سنۃ ثلث و سبعین و سبعمائۃ در محروسۂ مصر اتفاق افتاد چہار سالہ بود کہ والد بزرگوارش در گذشت چون پنج سالہ شد بمکتب نشست ذکا و سرعت طبع بسیار داشت یک سورہ را در یکروز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم باسکندریہ و قبرس و شام و حلب و رملہ و بیت المقدس و حجاز و یمن شتافتہ و جمعی غفیر را از شیوخ وقت دریافتہ یکے از اوعیۂ علوم گردید مسموعات وی بیش از وصف و حصر ست جملہ مرویات خود را در تالیفی فراہم کردہ و مجمع مؤسس نام نہادہ ہمہ آن شاہد عدل بر کمالِ فضیلت اوست تصانیفش زیادہ بر یکصد و پنجاہ کتاب ست و ہمہ مقبول و معتبر واز تو الیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر زیرا کہ تصنیف سیوطی اگرچہ در عدد بیشتر ست اما تصانیفِ وے در کثرتِ فوائد و تحقیقات زوائد ابلغ و اکثر و ضبط و اتقان و عبور و عثور در علمش از علم سیوطی اتم و اوفر است چنانکہ بر عالم متبحر پوشیدہ نیست از ینجاست کہ مشایخ او قائل شدند بجلالت و عظمتِ وے درین علوم و ترجیح دادند او را بر خود در استحضارِ این فنون از تصانیفِ او اصابہ فی معرفۃ الصحابہ و اتحاف المہرہ باطراف العشرہ و لسان المیزان و تعجیل المنفعہ فی رجال الاربعہ و ہدایۃ الرواۃ فی تخریج احادیث المصابیح والمشکوۃ و انباء الغمر بابناء العمر و الدرر الکامنہ فی اعیان المائۃ الثامنہ و تلخیص الحبیر فی تخریج اخبار الرافعی الکبیر و احتفال ببیان احوال الرجال و تہذیب التہذیب و مختصرش مسمّٰی بتقریب و نخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر و التشویق الی وصول المہم من التعلیق و عمدۂ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری ست در دہ مجلد ضخیم و مقدمۂ او مسمّی بہدی الساری در یک مجلد کلان مشتمل بر جملۂ مقاصد شرح جز استنباط و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمۂ آن پانصد دینار سرخ صرف نمود و در حیاتش بحدی شہرت و قبول گرفت کہ نسخۂ ازان بقیمت سہ صد دینار رسید و ملوکِ اطراف آنرا بشرا و استکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد شوکانی را کہ قاضی القضاۃ صنعا بود و بمرتبۂ اجتہاد رسیدہ گفتند شما ہم شرحے بر بخاری بنویسید فرمود لا ہجرۃ بعد الفتح یعنے بعد فتح الباری حاجتِ شرحِ دیگر نیست لطفِ این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی ست در قرائت کتب حدیث عجائب بسیار ازوی نقل کردہ اند از انجملہ آنکہ صحیح بخاری را در دہ مجلس ختم کردہ و ابن ماجہ را در چہار مجلس خواندہ و معجم صغیر طبرانی را کہ یکنیم ہزار حدیث دارد مع الاسناد بین الظہر و العصر تمام کردہ و سنن کبیر نسائی را در دہ مجلس خواندہ ہر مجلس قریب چہار ساعتِ نجومی بود کہ در عرف ہندہ دہ دقیقہ باشد و در دمشق بمدتِ اقامتِ خود کہ قریب دو نیم ماہ بود صد مجلد کتب حدیث برائے افادۂ مردم قرائت کرد و شغلِ عبادت و تصنیف جزین اوقات می بود و ہرگز خالی نمی نشست یکی ازین سہ کار میکرد مطالعہ یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند خصوصا این کتاب بلوغ المرام کہ در تنقیح احادیث احکام نظیرش با این اختصار در اسلام تالیف نیافتہ سید علامۂ مجتہد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب استفتاے بعض اعلام نام این کتاب منجملۂ کتب معتبرہ قابل العمل معتمد النقل بردہ اند و آنرا براے عمل بالحدیث نشان دادہ فضائل و مناقب وی رحمہ اللہ تعالی بیش ازان ست کہ درین کتاب گنجد سخاوی در ترجمۂ او کتابے مستقل نوشتہ و الجواہر و الدرر فی ترجمۃ الحافظ ابن حجر نام کردہ وفاتش در قاہرۂ مصر اتفاق افتاد و دوم ذی قعدہ او را اسہال در گرفت و مستمر ماند تا آنکہ شب شنبہ بست و ہشتم ذی حجہ سنہ اثنتین و خمسین و ثمان مائۃ بعمر ہفتاد و نہ سال بجوار رحمتِ الٰہی انتقال فرمود و در قرافۂ صغری متصل مزار بنی الخروبی در تربت امام ہمام شافعی رضی اللہ عنہ بیاسود در جنازۂ او ازدحام خلق بسیار شد و پادشاہِ وقت بنفس نفیس خود جنازۂ او را بر دوش خویش گرفت بعدہ امرا و اعیان دست بدست تا لبِ مزار بردند و گریان بریان آن خزینۂ علوم را بزیر خاک سپردند شہاب الدین حجازی در مرثیۂ ایشان قصیدۂ طویلہ انشا کردہ است کہ تمامش در حسن المحاضرہ للسیوطی و اتحاف النبلاء لکاتب الحروف مرقوم ست اولہا نظم

کل البریۃ للمنیۃ صائرہ + وقفولہا شیئا فشیئا سائرہ + والنفس ان رضیت بذا ربحت وان + لم ترض کانت عند ذالک خاسرہ + وانا الذی راض باحکام مضت + عن ربنا البر المہیمن صادرہ + لکن سئمت العیش من بعد الذی + قد خلف الافکار منا حائرہ + ہو شیخ الاسلام المعظم قدرہ + من کان اوحد عصرہ والنادرہ

الی آخر القصیدة محرر سطور در حین تسوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحیه محلوق الراس گویا قصیدهٔ در نعت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشان می دهند والتفاتی عظیم بجانب فقیر دارند میدانم که این خواب دلیل قبول این شرح ست و لله الحمد اکنون وقت آن آمد که شروع در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال و لسان قال گوییم الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمود یکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام واتصال ثابت ست مر خدای را و راجع و آئل باوست و مخصوص ست بذات اقدس وی **شعر** حمد را با تو نسبتی ست درست +
بر در هر که رفت بر در تست + و کیف که بخشندهٔ جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جمله
عباد و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان اوست پس همه ازوست بلکه همه اوست ع الا کل شیٔ ما خلا الله باطل **شعر** عقل در اثبات
وحدت خیره میگردد چرا + آنچه جز هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست + و با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات
خودش در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضهٔ آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت ست و با وجود آن چون امر کرد عباد را به ثنا و تحمید ذات مجید و
شکر نعم غیر عدیدهٔ خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت مصنف **علی نعمه الظاهرة والباطنة** بر نعمت
او که آشکار و پنهان ست ماخوذ ست از کریمهٔ **وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً** بیهقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس را ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من ست پرسیدم آنحضرت را صلعم ازان پس فرمود نعمت ظاهر تسویهٔ خلق تست و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیرند ترا کسان تو و من سوا ایشان **فرد** پس پرده بیند عملهای بد + همون پرده پوشد بالای خود + و نعم ما قیل همسایه می بیند
و میخروشد خدا می بیند و می پوشد و دیلمی و ابن النجار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا را صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر اسلام ست
و برابر کردن آفرینش تو وانچه اسباغ کرده بر تو از رزق خود و باطن انچه پوشید از عمل تو و در لفظی موقوفا آمده که ظاهر اسلام ست و باطن انچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود و اخرجه ابن مردویه عنه و مجاهد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله ست که بر زبان ست و باطن در دل ست اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن
جریر و شراح تفسیرهای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر باعتماد ست **قدیما وحدیثا** در زمان قدیم و حدیث یا هر جنس نعمت که قدیم
و حدیث ست چه نعمتهای باری برآبا گویا بر ابنا ست و در هر آن از آنات بالخصوص برین کس هم مشهود ست از حین نفخ روح در وی تا وقت تکلم وے
بدان بل تا بقای حیات در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر ست کما قال تعالی **وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**
یکی از جمله نعم نعمت انفاس ست یعنی هر نفسی که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسی که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود وانکه بیرون
آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس در هر نفسی دو نعمت موجود ست و بر هر نعمتی شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهدهٔ شکر نعمت انفاس بر آید و تعب این ظاهر ست و لیکن چون یکبار بگوید **الحمد لله رب العلمین**
علی جمیع نعمائه امید ست که این غرض حاصل شود و از انجمله نعمت وجود ست که از ظلمت عدم بنور وجود آورد و بعد از ایجاد بجمله بشر عقلا آفرید تا لائق محبت
و معرفت وی شویم و بلذائذ اخروی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جملهٔ حیوانات و جمادات که مآل آنها بفنا و عدم ست نگردانید باز از میان بشر ما را بنعمت
اسلام ممتاز کرد و از جملهٔ کفار هالکین و مبتدعهٔ ضالین نگردانید الحمد لله علی نعمة الاسلام باز از جملهٔ مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت
و امامت کبری و صغری و تسویهٔ میراث محروم اگرچه در باقی نعم شرکت دارند و سببی اعظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر امم و نسل بنی آدم باز ما را از جملهٔ آزادان که اهل
تصرف و حکومت اند گردانید نه از جملهٔ مملوکان که مقهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جملهٔ ذکور گردانید فحول گردانید نه از جملهٔ عنینان و مخنثان و خنثی و خواجه سرایان
باز چشم سلامت از نابینائی و احولی و شب کوری و گوش سلامت از کری و زبان سلامت از گنگی و فساد حاسهٔ ذوق و پای سلامت از لنگی و دستی سلامت

از شلل و رعده و خدر و بدنی سلامت از جذام و برص و دیگر امراض و دماغی سلامت از جنون و مالیخولیا و بیتی سلامت از خشونت لطف فرموده و باز از فقرای عاجز و مظلوم گردانیده نه از جملهٔ اغنیا و ظلمه و اعوان ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم **فرد** کجا خود شکر این نعمت گذارم + که زور مردم آزاری ندارم +
و چون حال اعوان ایشان این باشد خود حال آن ظلمه چه خواهد بود احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ در فتاوی حمیدی از کتب حنفیه آورده که حائک و حجام و دباغ و کناس یکدیگر را کفو اند اما جنسے خاص ست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفت خساست ست که ظالم مال و خون مسلمان میخورد و باک ندارد **فرد** گفتم اهل ستم چه طائفه اند + گفت گرگ و سگ و شغالی چند + باز مارا رزق داد بمحض توکل بلا سببی از اسباب حرفت و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانند آن نه بکسب ناپاک و محقر چون دباغت و حجامت و کناسی و قصابی و نه بکسب متعب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جامه کوبی و هیزم کشی و سنگ تراشی و درودگری و گلکاری و جز آن بالجمله نعمتهای او را شمار نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند + که راه شکر خدا عز اسمه پویند + باتفاق در جستجوی آن برنند + باجتماع ره گفتگوی آن جویند + بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست + که حمد و شکر کی این نعمت خدا گویند + وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى نَبِيِّهٖ وَرَسُوْلِهٖ و رحمت خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستادهٔ او که اسم سامی و نام نامی او **محمد** مصطفیٰ احمد مجتبیٰ ست صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مشتق از حمد مجهول مشدد یعنی کثیر الخصال التی یحمد علیها حمدا یحمده غیره من البشر پس این ابلغ ست از محمود زیرا که این ماخوذ ست از مزید و آن ماخوذ ست از ثلاثی و ابلغ ست از احمد که افعل تفضیل ست از حمد و در معنی احمد دو قول ست یکی آنکه بمعنی احمد الحامدین للہ ست دیگر آنکه بمعنی اکثر المحمودین من اللہ ست و در مسئله خلاف و جدال ست و مختار همانست که ذکر کردیم و قرة المحققون حافظ ابن القیم رح در اوائل زاد المعاد در بیان وی اطالت کرده و منصب نبوت و رسالت منصب سفارت عمده و وکالت ست از طرف خدای عز و جل که یکی از بندگان ذوی العقول خود بی سابقه خدمت و کسب حق بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطهٔ این تکرمت ازالهٔ علل ملل و ازاحهٔ شکوک نحل نموده باصلاح معاش و معاد جمله عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحل هدایت و نجات برد و بسعادت دارین و فلاح کونین فائز گرداند و لهذا مستحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملک علام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند خدا را و درود نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و ممحوق البرکت ست اخرجه الدیلمی و الحافظ عبد القادر الرهاوی فی الاربعین عن ابی هریرة رضی اللہ عنه وَاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او و مراد باٰل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام ست خصوصا بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل آمده مراد بدان همین ایشانند نه عامهٔ صلحای امت چنانکه بعضے گمان کرده اند و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن ست و به ثبوت نرسیده و آوردن آل درینجا برای امتثال امر حدیث تعلیم ست چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان بمامور به حاصل نیست **فرد** الٰهی بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + و در مراد بصحب که اسم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف در نخبة الفکر آنست که صحابی کسی ست که ملاقات کرد آنحضرت را و مومن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنا بر ایشان بودن ایشان ست واسطه در ابلاغ شرائع بسوی عباد الَّذِينَ سَارُوا فِي نُصْرَةِ دِينِهٖ سَيْرًا حَثِيثًا آنانکه رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب این صفت آل و اصحاب هر دو راست و مراد بسیر جد و اجتهاد و بنصر عون ست و درین نام وضع الٰهی ست که داعی اصحاب عقول است بسوی قبول ماجاء به الرسول ست و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت ست باینکه استحقاق ایشان بذکر و دعا ازینجاست وَعَلٰى اَتْبَاعِهِمُ الَّذِيْنَ وَرِثُوا الْعِلْمَ و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت ست مراد باتباع تابعین اند بلکه جملهٔ علمای متبعین کثر اللہ سوادهم و جعلنا منهم وَالْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ و عالمان وارثان پیغمبران اند اقتباس ست از حدیث شریف که علما ورثهٔ انبیا اند و تحقیق انبیا نگذاشتند درهم و دینار را جز نیست که گذاشتند علم را پس هر که

گرفت آنرا گرفت بهرهٔ بزرگ رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجة والدارمی وابن حبان من حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب
الاسناد است وابن حبان و دارقطنی در علل تضعیف وی کرده اند و ذکر کرد آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنے بغیر اسناد وبالجملة معنی وی صحیح ست الیه
المشار لسید محمد الامیر الیمنی رح بقوله نظم العلم میراث النبی کما + فی النص والعلماء هم وراثه + ماخلف المختار غیر حدیثه
فینا فذاك متاعه واثاثه + فلنا الحدیث وراثة نبویة + ولکل محدث بدعة احداثه + فاذا اردت حقیقة تدری
لمن + وراثه فکرت ما میراثه + اکرم بهم وارثا وموروثا چه بزرگ اند این وارث وموروث فرد وزیری چنین شهریاری چنان +
جهان چون نگیرد قراری چنان + وارث ناظر ست بسوی اتباع وموروث بسوی من تقدم و در وی از اقسام بدیع لف ونشر مشوش ست ومحتمل
که عائد باشند هر دو صفت بسوی هر یکے از آل واصحاب اتباع زیرا که آل واصحاب ارث علم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اند واتباع وارث علم ایشان فهم
وارثون وموروثون وهمچنین اتباع وارث علم من تقدم اند واتباع اتباع وارث علم ایشان واین اولیٰ ست بنا بر عموم اما بعد کلمه ایست که چون
تخصص کلامی بر سلوبی راند وخواهد که اسلوب دیگر بیارد گوید اما بعد وتکلم اختلاف دارند در کسیکه اول باین کلمه تکلم کرد مصنف در فتح الباری گفته طبرانی
در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داؤد پیغمبر ست علیه السلام وگفته اسنادش ضعیف ست ودر حدیث موقوف از
شعبی آمده فصل خطابی که داؤد علیه السلام را داده بودند ودر قرآن مذکور ست وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب همین کلمه است وبعضے
گفته اند که اول متکلم بدان یعرب بن قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه واثبت ست وجمع
کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی ست ودر بواقی اضافی انتهی فهذا مختصر بعد حمد وصلوٰة پس این الفاظ ومعانی که در ذهن ست
مختصری ست یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها واصل شیٔ اسفل شیٔ باشد کما فی القاموس الادلة جمع دلیل ست وآن در عرف اصولیین
چیزی ست که ممکن شود توصل بنظر صحیح در ان بسوی مطلوب خبری ونزد اهل میزان آنچه لازم آید از علم بدان علم بچیز دیگر واضافت اصول بسوی ادله اضافت
بیانی ست ای اصولیکه آن دلیلها ست وآن چهار ست کتاب وسنت واجماع وقیاس الحدیثیة صفت اصول ست مخصص وی از غیر حدیث واین نسبت ست
بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم للاحکام جمع حکم ست وآن نزد اهل اصول خطاب خداست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث
انه مکلف وآن پنج قسم ست وجوب وتحریم وندب وکراهت واباحت الشرعیة وصف احکام ست ومخصص اوست از عقلیه وشرع چیزی
ست که مشروع کرد آنرا خدای تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس ودریافت این احکام موقوف ست بر بیان پیغمبر وبیان پیغمبر وحی ست اگرچه متلو نیست
وهر چه جز اوست متفرع بروست وصحت فرع وقتی ست که مطابق اصل باشد واز ینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقتے از اوقات چاره نیست از عرض
مجتهدات بر سنت وقبول کردن آنچه موافق اوست ورد کردن آنچه خلاف اوست ولهذا در سلف هیچ یکے بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازهٔ
حفظ احادیث ومعظم در نفوس نے گردید مگر بقدر سماعت اخبار وهمیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اجل واشرف علوم ماند ورغبتهای مردم
دران متوافر شد وهمتها بر تعلم وتعلیم آن منعطف گردید تا آنکه در طلب وی مرحلها طی کردند وبلاد دور دست را شرقا وغربا در تحصیلش بقدم سیر
وسیاحت پیمودند واحادیث را از رجال وی بلا واسطه گوش کردند وچنانکه شنیدند همچنان بے تفاوت حرفے بسینیان رسانیدند تا آنکه مشایخ
ودواوین این علم بهم رسید وباین حکمت وتدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالین وتاویل جاهلین وانتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند ودر هر قرن تدوین
وترویج وی بانحاے متنوعه از تدریس وتالیف وتحقیق جاری وساری ماند ولله الحمد حرره تحریرا بالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس
گفته تحریر کلام تقویم اوست وبالغ جید وجودت وی در چند چیز ست یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوی مخرج وی وگفت اخرجه فلان دوم آنکه تکثیر

کرد در اخراج وقناعت نکرد بر بعض تا ثابت شود که این حدیث در دواوین اسلام ثابت ست سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف وی کرده از ائمۂ اہل حدیث تا ثابت شود که تداول کرده اند آنرا ائمۂ اعلام چہارم آنکه متتبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت وی در ہر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث را از معادن وی وقناعت نکرد بر صحاح ستہ تنہا ششم آنکه اختیار کرد در ہر حکم حدیثی را که اصح واثبت احادیث بود دران باب و ترک کرد بقیۂ احادیث را که تکلم کرده بودند اہل حدیث دران واین در احادیث غیر صحیحین ست از مسانید و سنن و جوامع وغیرہا زیرا که احادیث بخاری و مسلم مجمع علیہ صحت ست ونیست شرط در عمل کردن بران بحث از احوال احادیث آن ہفتم آنکه احادیث طویلۃ الذیل را بنہجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی رو نداده و تقدیمی و تاخیری دران راه نیافته بلکه من حیث ہو ہو باقی مانده ہشتم آنکه بنای کتاب بر طریقۂ کتب فقه نهاده وابواب را بر ترتیب فقہا نوشته پس این مختصر ہم کتاب حدیث ست وہم کتاب فقه نہم آنکه بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده ودر ایرادش تفقه دقیق ونظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل ست از دو سه جا بیش نیست دہم آنکه زیادات احادیث را که در طرق وروایات دیگر ثابت شده بود و ہر یکے از ان دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و تجریح و تعدیل ایراد نموده وگفته زاد فلان کذا وفیه کذا یازدہم آنکه بعد کتب عبادات ومعاملات کتاب جامع آداب ہم افزوده تا طالب راغب از اخلاق ظاہر واعمال باطن ہم محروم نماند دوازدہم آنکه ادلۂ ہر مذہب را از مذاہب اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود بے جنبۂ ہیچ یکی ایراد کرده سیزدہم آنکه در ذکر جرح وتعدیل اختصار فائق وایجاز لائق بکار برده ومعانی کثیر را در الفاظ یسیر آورده واین ہمه ادل دلیل ست بر غایت فضل و کمال او درین علم واگر کسے امعان توجه نماید وجوه دیگر ہم پیدا میتواند کرد وباللہ التوفیق لیصیر من یحفظه من بین اقرانه نابغا تا شود ہر که یاد گیرد این مختصر را در میان ہمسران خود عظیم الشان آقران جمع قرن بکسر قاف وسکون را بمعنی کفو ومثل ونابغ بنون موحده ومعجمه از نبغ بالفتح بمعنے ظاہر شدن وشعر نیکو گفتن کسے بے آنکه در اصل شاعر بوده باشد وہمچنین نبوغ بالضم در قاموس گفته نابغه مرد بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکه ادلۂ احکام یاد دارد بزرگ عصر وممتاز دہر ست چه مدار رد وقبول فروع احکام بر دریافت و حفظ اصول اسلام ست اما درین زمان ہمتہا بحدی کوتاہی کرده که این قسم مختصرات را ہم یاد نمی گیرند تا بکتب مبسوطۂ علم حدیث چه رسد ویستعین

به الطالب المبتدی ومدد جوید بدان طالب ادلۂ احکام شرعیۂ حدیثیه ابتدا کننده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرده برای وی ادله را ومہذب ساخت آنہا را درین مختصر واہل حدیث را مرتبہا ست یکے از ان طالب ست که عبارت ست از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت ومعتنی درایت ست وشیخ وامام در معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن وسند یاد داشته باشد چہارم حجه که حافظ باشد سه لک حدیث را با متن وسند وجرح وتعدیل رواۃ وتاریخ وفات آنہا پنجم حاکم که علم او محیط جملۂ احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراہیم بیجوری رح در مواہب لدنیه شرح شمائل محمدیه نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعدیل از زہری نقل نموده که پیدا نمیشود حاکم مگر در ہر چہل سال انتہی گفت کاتب حروف عفا اللہ عنه این مگر در زمانۂ زہری وبیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاہد ست که در ہر چہل سال حافظے ہم برنخاسته تا بحاکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث ہم مفقود شده تا بحافظ چه رسد الا ما شاء اللہ بلکه درین وقت که ما در انیم طالب راغب ہم عزیز الوجود ست تا بمحدث چه رسد آرے در صد دوازدہم از ہجرت واوائل این صد در بعض اقطار عرب از یمن وحرمین شریفین بعضے محدثان بوده اند امروز از امثال آنہا ہم نشانی پیدا نیست الا من علمه اللہ امروز در عرف مردم محدث کسیست که مشکوۃ المصابیح ومشارق الانوار را بطریق تہجی خوانده نه بروجه ضبط واتقان واز علوم آلیه صرف ونحو جز ان محروم بحت افتاده وہر که صحاح سته را خوانده اگرچه [illegible] نبرده باشد وی گویا بدرجۂ حجه رسیده واگر یکے از صد ہزار چنان برآید که این ہر شش کتاب را بروجه اتقان ضبط کرده باشد وبا جرح وتعدیل اخبار آشنا بود واین علم را بطریقۂ اہل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد ولیس ہذا باول قارورة کسرت فی الاسلام ولا یستغنی عنه الراغب المنتہی

وبی نیاز نشود از ان راغب در علوم منتہی بالغ بمطلوب زیرا که رغبت وی باعث خواہد شد او را بر عدم استغنا ازین مختصر مہذب چه نحو وی بعد کد و جد تمام وصرف وقت در مطالعۂ دواوین اسلام ومواد

تتمیع مؤلفات تنقیح آن حاصل خواهد کرد درین مختصر نقد وقت او دولت مفت ست وازینجاست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر کتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند وقد بینت عقب کل حدیث من اخرجه من الایمة و تحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب ستة و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج ست و حدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب در دیباچه مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلے الله علیه وسلم زیرا که ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند از آن و بے نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتهی لارادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیرخواهی و نصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون ست و راوی وی کیست
و مخرج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم دین نصیحت و خیرخواهی ست گفتند برای کدام فرمود برای
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایمه مسلمانان و عامه ایشان رواه مسلم عن تمیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتای زکوة
و کردن خیرخواهی هر مسلمان متفق علیه شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
رامی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الایمة این هم میگفت و ما قیل فی الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه ست بالشبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارت و افادهٔ اشارت هفت کس از ایمهٔ علم حدیث اند یکے از انها که سر حلقه و مقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری ست در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
و سماعةً و قراءةً نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان و سفیان بن عیینه و امثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابوداود سجستانی و ابو زرعه رازی و غیر ایشان تلامذهٔ وی اند و بروے ثنا ها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست و در طبقهٔ اول معدود در
حجة الله البالغة گفته کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح
والسقیم و قال ما لیس فیه فلا تقبلوه انتهی و شاه عبدالعزیز دهلوی گفته حدیث ضعیفے که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
از ان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران و گردانیده اند علمای فقه و حدیث مسند او را اسوهٔ خود درین علم و فی الحقیقت مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهی گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده و بازیادات پسرش عبدالله بن احمد قریب بچهل هزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقا دارد
ابو زرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برآمدم از بغداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل براهین و علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوهٔ اولیا و قطب اقطاب و فرد احباب و غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه
و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیة حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع و حملهٔ علوم وی ادل دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

عزیز الوجود ست وقلیل من عبادی الشکور وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد وبعد عصر
مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک برآمدند واز زنان شصت هزار وگفته اند
که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری و یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقله بسیط تالیف کرده اند پارهٔ ازان در حطه و اتحاف النبلاء
ذکر کرده ایم والبخاری دوم ابوعبدالله محمد بن اسمعیل بن مغیره بن ابراهیم بن بردزبه جعفی واو را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاری
بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل والموطن ست وعشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهور ست وهم کتاب بخاری را بتمامه
سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتے بتو کافی بود مرا ÷ بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست ÷ بالجمله بخاری
مقتدای فن حدیث وامام اهل حدیث بوده واو را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه وناشر المواریث المحمدیه وامیر المومنین فی الحدیث
لقب ست وعلمای زمان مدح وتعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پاے ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث
وای استاذ الاستاذین وای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث واتقان آن و فهم کتاب و سنت وحدت ذهن وجودت قریحه وقوت اجتهاد
واستنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة
بود و در شان قاری صحیح خود دعاے خیر کرده افاض الله علینا من برکات عائده روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد و برای سماعت
وقرائت حدیث رحلات متعدده نموده وکتابهاے متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله ست و متواتر ست تا مصنف رح
در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع وانهما متواتران الی مصنفیهما وانه کل من یهون امرهما مبتدع
متبع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و شش صد و بست و سه حدیث ست و اقرب احادیث او آنست که میان
او و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل ست محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردوے
ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری وارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء وغیرها مذکور ست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر
یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات
شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می دمید شعر هر جا که
تو بگذری و برداری پا گل روید ولاله روید اندر ته وی ÷ گویند مدتے این رائحه از تربت او استشمام میکردند وخاک آنجا را به تبرک می بردند شعر جمال
همنشین در من اثر کرد ÷ وگرنه من همان خاکم که هستم ÷ ومسلم سوم ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا والنیسابوری
وطنا یکی از اعلام امت و حفاظ ملت ومقتدای مسلم فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی وموسی بن هارون
واحمد بن سلمه و ترمذی وابن خزیمه وغیرهم روایت ازو دارند وی تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع وحسن
سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص ورزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی
المولفات انتهی وبالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست ومسلم شاگرد بخاری ست واعلی اسانید وے آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه باشد
وهشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار ست که ذکر آن در اتحاف النبلاء وحطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد و
چهار و بقولے دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک ومدفن او در ظاهر بلده واقع شده
ابوداود چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرد واطراف عالم را بقدم سیر پیمود مشایخ عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را دریافت و از ایشان تحمل حدیث کرده

متقن ونحو ذلک و نزدیک باوست لیس به باس لا باس به صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محله الصدق روی عنه شیخ یروی حدیثه یعتبر به وسط صالح
الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صویلح صدوق انشاء الله تعالی ارجو انه لا باس به و اسوء مراتب تجریح رکن الکذب کذاب
وضاع دجال یکذب یضع و نزدیک باوست متهم بالکذب او بالوضع ساقط هالک ذاهب متروک ترکوه فیه نظر سکتوا عنه لا یعتبر به لیس بثقة ولا مامون و
متصل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا واه بمرة مطروح ارم به لیس بشیء لا یساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث ضعفوه
لا یحتج به و نزدیک باوست فیه مقال لیس بذاک لیس بالقوی لیس بعمدة فیه خلف مطعون فیه سیء الحفظ لین تکلموا فیه فیه ادنی مقال و ثبوت جرح و تعدیل بقول واحد است علی الصحیح
و اگر در شخصے هر دو جمع شوند جرح مقدم باشد بشرطه اگرچه معدل متعدد باشد کذا فی بلغة الغریب فی مصطلح آثار الحبیب

فصل احتجاج در احکام بصحیح لذاته و حسن لذاته مجمع علیه است
اگرچه حسن در رتبه کمتر است از صحیح و حدیث ضعیف که بتعدد طرق بمرتبه حسن رسید نیز محتج به است خصوصا در فضائل اعمال نه در صفات ذی الجلال و حرام و حلال
شوکانی رح در نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار گفته احادیثی که در صحیحین یا در احدهما است جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم التزام
کرده اند صحت را و امت تلقی کرده است آنرا بقبول ابن صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است بانچه مسند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیرا که ظن معصوم خطا
نمی کند و سبقه الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن کثیر و حکاه ابن تیمیة رضی الله عنه عن اهل الحدیث
والسلف و الجماعة الکثیرة من الشافعیة والحنابلة والاشاعرة و الحنفیة و غیرهم نووی گفته محققین و اکثر علما خلاف کرده اند ابن الصلاح را و گفته اند
که افاده میکند ظن را چیزے که متواتر نشده است و حکایت کرده این را زین الدین از محققین و گفت نووی و استثنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند
را که تکلم کرده اند بران بعض اهل نقد همچو دارقطنی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج بانچه تصحیحش کرده اند ائمه
معتبرین از غیر صحیحین و همچنین آنچه تصریح کرده اند بحسن وے چه عمل بر حسن جائز است نزد جمهور خلافا للبخاری و ابن العربی و حق مذهب جمهور است چه
ادله وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل است مر حسن را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه ابو داود نزد ابن صلاح و نووی زیرا که وی گفته بیان کرده ام من
شدید را که در حدیث کتاب من است و حدیثی که بران سکوت کرده ام صالح است و بعض وی از بعض اصح و آورده ام درین کتاب صحیح و مشابه صحیح و مقارب او و منذری
احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را ازان ضعیف گردانیده پس آن خارج است از عمل و حدیثی که منذری و ابو داود هر دو ازان سکوت کردند شک نیست
که آن صالح احتجاج است مگر مواضع یسیره و همچنین مسکوت عنه امام احمد در مسند وے صالح است برای احتجاج و مسند وی منتقی است از هفت لک و هفتاد هزار
حدیث و نیاورده دران مگر حدیثی که محتج به است و بعضے اطلاق کرده اند صحت را بر همه آنچه در وست مبالغة و ابن جوزی بسیاری از احادیث وے را در موضوعات
شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بهتر است از موطا و سنن اربعه که مصنفین اینها
التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در مسند وی زائد از صحیحین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابو داود و ترمذی و عراقی گفته
در وی نه حدیث است و جواب داد ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی
موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل الممهد علی مسند احمد نام نهاد و از هر یکے جواب گفت و آن چهارده حدیث است حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة
فی رجال الاربعة گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث ازانجمله یکے در زوائد مسند است و مسند وے اصح الصحیح است نسبت
بغیر خود و هیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هرچه در مسند اوست مقبول است و حدیث ضعیف وے قریب بحسن است
انتهی ملخصا چون این هفت فصل ممهد شد اکنون شروع در ترجمه کتاب میرود و بالله التوفیق گفت مصنف رح

کتاب الطهارة

کتاب مصدر کتب کتابًا وکتابةً است واستعمال کرده اند آنرا در چیزیکه جمع کند ابواب وفصول را و در وی دلالت است بر معنی ضم وجمع ومنه
الکتیبة واطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقةً است بنا بر انضمام بعض حروف وکلمات مکتوبه بسوی بعض وبر معانی مجاز است وجمع وی کُتُب است بضمتین وبضم
وسکون ومشتهر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کَتب است اما ابوحیان بران اعتراض کرده وگفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر وطهارت یا مصدر طهُر
لازم است پس برای وصف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طَهَّر متعدیست پس برای اثر قائم بالمفعول بود وجائز است که اسم مصدر طهّر تطهیرًا باشد همچو تکلّم تکلیمًا وکلامًا و
طهارت در لغت بمعنی نظافت وپاکی از اقذار است ضد نجاست ودر اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حَدَث گویند واز نجاست
حقیقی که آنرا خَبَث خوانند وچون طهارت مفتاح صلوٰة است که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان افتتاح کردند ودرین کتاب ده باب است

باب المیاه

باب حقیقةً برای چیزی است که حسّی باشد داخل شوند از وی بسوے غیر وی ومجازًا برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است ومیاه جمع ماء است بمعنی
آب وجمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت است بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا وچاه وایستاده وروان وقلیل
وکثیر ومستعمل وغیر مستعمل **عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ** روایت است از ابی هریرة ووی صحابی جلیل حافظ مکثر مجتهد است ودر نام وی وپدر وی اختلاف بسیار است
قریب سی اقوال ابن عبد البر گفته چیزیکه ساکن میشود نفس بسوے وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله است ودر جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو
وغالب آمد بر وی کنیت بجهت نگاهداشتن وی گربه صغیره را از بلاد اندلس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرت وحاضر شد آنرا
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد بر سیری شکم وبود احفظ صحابه وبود مثبت ذکی فقیه متین صاحب قیام وصیام وذکر وتسبیح وتهلیل
محمد بن اسحق وحاکم ابو احمد گفته اند که او را پنج هزار وسه صد وهفتاد وچهار حدیث است در مسندات وبود اکثر صحابه از روی حدیث ونیست هیچ یکی را
از صحابه اینقدر حدیث ونه قریب باین ومُرد در مدینه در سنه پنجاه ونه بعمر هفتاد وهشت سالگی ودفن شد در بقیع وگفته اند که مُرد در عقیق ونماز گذارد بر وی
ولید بن عقبه بن ابی سفیان ووی آنروز امیر مدینه بود قاله ابن عبد البر **رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ** گفت ابوهریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
ونام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد بیهقی عبد الله مدلجی واقع شده وهمچنین حافظ ابو موسیٰ ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفة الصحابه باسناد خود در روایت
این نام کرده وذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد است وتبعه ابو موسیٰ وگفت عبد ابو زمعه البلوی کسی است که پرسید رسول خدا را از آب دریا وگفت
ابن منیع رسیده است مرا که نامش عبد بود وگفته عبید بود بتصغیر وسمعانی در کتاب الانساب نام وی عرکی بتشدید یا آورده وغلط کرده زیرا که عرکی نام او نیست
بلکه وصف اوست چه عرکی ملاح سفینه را گویند ابو موسیٰ گفت وارد کرده است آنرا ابن منده در ذکر کسانیکه نام آنها عرکی است وعرکی ملاح را گویند ونام
نیست ودر نهایه گفته عرکی شکار کننده ماهی را گویند ومعنی هر دو قریب یکدیگر است وبالجمله پس گفت آنمرد ای رسول خدا بدرستیکه ما سواری شویم در دریا
وبر میداریم با خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه می مانیم آیا پس نگیریم از ان آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان
توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمهٔ وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوْرًا یا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف **فَقَالَ** پس
گفت **رسول الله صلی الله علیه وسلم** [illegible] در بارهٔ آب دریا **هو الطهور ماؤه** دریا پاک کننده است آب او وطهور بضم طا مصدر است
وبفتح طا هم بمعنے مصدر آمده وهم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب وخاک هکذا نقله ابن الانباری وجماعات من اهل اللغة عن الجمهور وبمعنی مطهر نیز آید
وبه قال احمد والشافعیة ومحکی است از امام مالک وبعض اصحاب ابی حنیفه که طهور بمعنی طاهر است ودر توجیه این خفائی هست که در لمعات شرح مشکوٰة ذکر کرده
خلیل واصمعی وابو حاتم سجستانی وازهری وجماعتے وسیبویه گفته برای هر دو معنی یعنے وضو کردن وآبی که بدان وضو کنند بالفتح است وقال صاحب المطالع

وحکی فیهما الضم والحل میتته وحلال ست خود مرده او ومیتة بفتح میم چیزے کہ او را ذبح نکنند مراد اینجا ماهی ست و ذبح ماهی همین شکار کردن
وبرآوردن اوست از آب و نزد حنفیه خود مرده در آب حلال نیست و ظاهر حدیث حل هر حیوان ست که مرده در وی اگرچه سگ و خوک باشد کما یجیٔ بیانه
در نیل الاوطار گفته و از فوائد این حدیث ست مشروعیت زیادت در جواب بر سوال سائل بقصد فائده و عدم لزوم اقتصار و بخاری برای آن بابی
عقد کرده و گفته باب من اجاب السائل باکثر مما ساله و ذکر کرده حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما یلبس المحرم پس گفت لا یلبس القمیص
ولا العمامة الحدیث و این حدیث در کتاب الحج بیاید پس گویا سائل از حالت اختیار پرسیده بود و آنحضرت در جواب وی حالت اضطرار هم بیفزود و خطابی
گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی و بداند که سائل را حاجت ست بسوی ذکر چیزی که متصل ست بمسئله مستحب ست او را تعلیم
آن چیز بسائل پس نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلف لا یعنی زیرا که سوال آنها از آب بود و آنحضرت دانست که ایشان را حاجت بزاد در بحر هم
می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد و آنکه در کلام اصولیین آمده که واجب ست مطابقت جواب با سوال پس مراد بآن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آنست
که جواب مفید حکم مسئول عنه باشد انتهی و حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان ذکر ساخته و بحدیث ما یلبس المحرم
وغیره استدلال کرده و اطالت بیان نموده و این حدیث را فوائد دیگر بسیار ست که در کتب مبسوطه از شروح حدیث ذکر کرده اند ابن الملقن گفته این حدیث عظیم
اصلی ست از اصول طهارت مشتمل بر احکام کثیره و قواعد مهمه **اخرجه الاربعة** برآورده اند و روایت کرده اند این حدیث را ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
ورواه مالک والشافعی وابن خزیمة وابن حبان فی صحیحهما وابن الجارود فی المنتقی والحاکم فی المستدرک والدارقطنی والبیهقی فی سننهما **وابن ابی شیبة** کنیت
وی ابوبکر ست و نام عبد الله بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان العبسی مولی بنی عبس از اهل کوفه صاحب مسند و مصنف شیخ بخاری و مسلم و ابوداود
وابن ماجه ست روایت دارد از شریک بن عبد الله و ابو الاحوص و ابن مبارک و سفیان بن عیینه و اقران اینها وفاتش در سنه دو صد و سی و پنج بوده ذهبی
در حق وی گفته الحافظ العدیم النظیر الثبت النحریر انتهی بقیه ترجمه او در اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم **واللفظ له** ولفظ این حدیث مر ابن ابی شیبه راست و
مخرجان دیگر معنی وی روایت کرده اند **وصححه** وصحیح گفت این حدیث را بیهقی وابن منده وابن منذر وابن عبد البر وابو محمد البغوی وگفت بغوی هذا
الحدیث صحیح متفق علی صحته وگفت ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور اخرجه الائمة فی کتبهم واحتجوا به ورجاله ثقات **ابن خزیمة** بضم خای
و[illegible]متین وتحتیه کنیت وی ابو عبد الله ست و نام محمد بن اسحق بن خزیمه نیسابوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه سه صد و یازده هجری ذهبی در حق
وی گفته الحافظ الکبیر امام الائمة شیخ الاسلام انتهت الیه الامامة والحفظ فی عصره بخراسان انتهی **والترمذی** وگفت ترمذی بعد سند وی هذا حدیث
حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد بن اسمعیل بخاری را ازین حدیث پس گفت هذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی ست کما فی مختصر السنن للحافظ المنذری و مصنف در تلخیص
این حدیث را بنه طریق از نه صحابی روایت کرده و هیچ طریقے از آنها خالی از مقال نیست لیکن ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند مصنف گوید و حکم کرده اند
بصحت بسیاری از حدیث که نمی رسند بدرجه این حدیث و نه قریب بوی و زرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی ست از اصول اسلام تلقی کرده است
آنرا امت بقبول و تداول کرده اند آنرا فقهای امصار در سائر اعصار در جمیع اقطار و روایت کرده اند آنرا ائمه کبار بعده نام راویان و مصححان برشمرده و ماوردی
در کتاب حاوی از حمیدی از شافعی آورده که این حدیث نصف علم طهارت ست **وعن ابی سعید** سعد بن مالک بن سنان الخزرجی صحابی مشهور ست
از اصحاب شجره اول مشاهد او خندق ست در دوازده غزوه با آنحضرت گرد مشهور ست بکنیت خود و پدر وی نیز صحابی ست از حفاظ مکثرین و عقلا و علما
وفضلا بود جماعتی از صحابه و تابعین از وی روایت دارد ذهبی گفته روی حدیثا کثیرا وافتی مدة وعاش ستا وثمانین سنة له فی الصحیحین اربعة وثمانون حدیثا مات
فی اول سنة اربع وسبعین انتهی مدفن وی بقیع ست **الخدری** بضم خای معجمه و دال مهمله نسبت ست بسوی خدره که حی ست از انصار کما فی القاموس

قال گفت ابو سعید سرگاه پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت کنیم از چاه بضاعه که در مدینه است و آن چاهی ست که انداخته میشود دران لتهای خون آلوده و گوشت سگ و گندگی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستیکه آب پاک ست پلید نمیگرداند او را چیزے زیراکه بسیار ست و چشمه دار ست در اشعة اللمعات گفته این چاه درانوقت جاری بود در راه بساتین واشت مثل جوے روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وے بتحریک منفصل گردد انتهی و در حجة الله البالغه نوشته حدیث بیر بضاعه اگرچه بحسب ظاهر مطلق ست در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال ناظر ست در کثرت بلکه مخصوص ست بکثیر و بدلالت احادیث دیگر خاص ست بغیر متغیر و چه قسم گمان کرده شود که نجاسات در وی مستقر مے ماند حال آنکه عادت بنی آدم جاری ست بر اجتناب از نجاسات و چه قسم مے نوشید آنحضرت ازان چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست دران چاه بے قصد می افتاد و بدر میرفت چنانچه امروز حال چاهها دیار ماست پس توقف کردند که اسلام آمد مردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقررهٔ نزد شان باشد پس فرمود که آب پاک ست نجس نمی کند او را چیزی یعنے نجاستے که نزد شما مقرر ست علاوهٔ آن بچیزے دیگر نجس نمے شود اینست قول فصل درین مسئله انتهی گوییم در حکم میاه چند حدیث آمده یکے همین حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ دیگر حدیث ماء دائم دیگر حدیث ولوغ کلب و این همه احادیث ثابت ست چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و ازینجا اختلاف پیدا شد در علما در بارهٔ آبی که نجاست افتاد در وی و یکی از سه وصف او که رنگ و بو و مزه باشد دگرگون نشده مالک و ظاهریه تمسک کردند بحدیث باب و گفتند که آب پاک ست قلیل باشد یا کثیر مذهب مشهور مالک همین ست اما این خلاف قول مالک ست در موطا کما فی المصفی و حنفیه و شافعیه گفتند که اگر قلیل ست نجس شد و اگر کثیر ست نجس نشود مگر وقتی که بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در تحدید قلیل و کثیر حنفیه گفتند کثیر آنست که اگر یکطرف وی بجنبانند طرف دیگر نجنبد و ماعدای این قلیل ست اما بغوی گفته که این نهایت در جهالت ست بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوت و ضعف کذا فی المصفی و بعضے تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جز آن از مساحت اما بغوی گفته این تحدیدی ست که با صلے از اصول شرع رجوع نمیکند انتهی و شافعیه گفتند کثیر آنست که مقدار دو قله باشد از قلال هجر و آن پانصد رطل ست و ماعدای او قلیل ست اما در مصفی گفته این تقدیر نیز تخمینی ست زیراکه قله گاہے کلان مے باشد و گاہے خرد پس اصح اقوال همان قول اول ست و آن اشبه ست بمذاهب سلف در تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم ست باذهان نه تحدید زیراکه هرچه دون قلتین باشد در کداوانی و حفره داخل ست و هرچه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیه میتوان گفت انتهی و نیز گفته بیقین معلوم ست که حیاض حجاز غدیر کبیری باشد و نه عشر در عشر و نیز معلوم ست که حفره و سبو را حوض نمے گویند و نیز معلوم ست که وقوع نجاستے که تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم وی مانند حکم دخول قوائم سباع ست پس حاصل شد ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیرهٔ احد الاوصاف در آب نجس نمے گرداند آن آب را انتهی و وجه این اختلاف تعارض احادیث مذکوره ست زیراکه حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم مقتضے تنجیس قلیل بنجاست ست مر قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی معارض او ست زیراکه مقتضے عدم تنجیس آب قلیل ست بنجاست قلیل و همچنین حدیث باب پس اهل مذهب اول جمع کردند میان این احادیث باینطریق که حدیث استیقاظ و ماء دائم و ولوغ برائے حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجتناب ازان تعبدی ست نه بغرض نجاست و گفته اند که نهی درین احادیث برای کراهت ست ورنه آن طاهر مطهر ست و شافعیه باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول ست بر قلتین و برانچه فوق او باشد که آن کثیر ست و حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم محمول ست بر قلیل و حنفیه گویند که مراد بلا ینجسه شی کثیر ست که تحدیدش گذشته و در حدیث قلتین قدح کرده اند باضطراب و بقیه احادیث در قلیل ست ولیکن حدیث بول اعرابی وارد ست بر ایشان زیراکه در وی دلیل هست بر اینکه قلیل نجاست مفسد قلیل ما نیست زیراکه آن موضع که اعرابی بر وی بول کرده بیک دلو آب پاک شد

وشافعیه این را دفع کرده اند بفرق کردن در میان ورود آب بر نجاست و ورود نجاست بر آب وگفتند که نجاست چون بر آب افتد آب را نجس سازد کما فی حدیث الاستیقاظ و چون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی و در ینجا بحث ست که سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمنی در شرح عمده وحواشی ضوء النهار تحقیقش نموده وحاصل وی اینست که شافعیه ورود علی النجاست را علت عدم تنجیس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست که علت در عدم تنجیس آب کثرت آب ست که خبث را فشیئا بروی میگذرد عین او را مستهلک میسازد تا آنکه فانی میشود نجاست قبل فنای وی نه ورود آن بر نجاست چه تفرقه میان هردو ورود معقول نیست و از ینجا معلوم شد که در تحدید قلیل و کثیر آب دلیلی ناهض نیست پس اقرب اقاویل نظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام گفته همان قول مالک ست و ابن دقیق العید گفته و قولی ست مر احمد را و بعض اتباع او از متاخرین نصرت وی کرده اند و در ین قول ترجیح داد آنرا از اصحاب شافعی قاضی ابو المحسن رویانی صاحب بحر المذاهب قاله فی الالمام و ابن حزم در محلی گفته همین ست مروی از عایشه و عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابن عباس و علی بن ابی طالب و میمونه و ابی هریره و حذیفه بن الیمان و اسود بن یزید و عبد الرحمن بن یزید و ابن ابی لیلی و سعید بن جبیر و ابن مسیب و مجاهد و عکرمه و قاسم بن محمد و حسن بصری و غیر هؤلاء انتهی والله اعلم اخرجه الثلثة روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ترمذی و نسائی و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و جید گفت آنرا ابو اسامه و مروی نشد حدیث ابی سعید در بیر بضاعه بهتر از روایت ابو اسامه و مروی ست از ابو سعید بچند طریق و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی هم آنرا روایت کرده اند وصححه احمد و صحیح گفت این حدیث را احمد و نیز حاکم و یحیی بن معین و ابو محمد بن حزم و منذری در مختصر سنن گفته تکلم فیه بعضهم منتهی گویم ابن القطان در وی تکلم کرده و گفته که رواة در نام راوی وی از ابو سعید و نام پدر وی اختلاف کرده اند پس حدیث معلول شد باین اختلاف و شوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قادحه نیست زیرا که در اسمای بسیاری از صحابه و تابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند و این اختلاف موجب جهالت نیست باآنکه خود ابن القطان بعد این اعلال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن از ین طریق اما نه از ابو سعید بلکه از دیگری و قاسم بن اصبغ گفت هذا امثل شیء فی بیر بضاعة وائمه مذکورین تصحیح وی نموده اند و تصحیح ایشان حجت ست انتهی و این حدیث را شواهد ست که در شرح فارسی در بر بهیه ذکر کرده ایم وبالله التوفیق وعن ابی امامة نام او صدی ست بضم صاد مهمله و فتح دال مهمله و تشدید یای تحتیه صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب وی باتفاق برگشتند و ساکن شد مصر را بعد از ان نقل کرد بحمص و وفات یافت در ان کثیر الروایت ست و اکثر حدیث وی نزد شامیین ست مات سنة ست وثمانین او احدی وثمانین او احد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاکثر و بود مکثر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الباهلی بموحده نسبت ست بسوی باهله در قاموس گفته باهله قومی ست و نام پدرش عجلان ست ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین یعنی در نام وی و پدر وی قال گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء لا ینجسه شیء بدرستیکه آب پلید نمی گرداند او را هیچ چیز الا ما غلب علی ریحه وطعمه ولونه مگر آنچه غالب شد بر بوی و مزه و رنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریح یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل ست و اگر تغیر نیابد پس آن کثیر ست پس نزد وی همین تغیر و عدم تغیر معیار قلت و کثرت ست و امام شافعی و احمد گفته اند که مقدار دو قله کثیر ست و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل ست و نجس گردد و حنفیه گویند اگر آب بحالی ست که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر و همین حدیث دلیل مالک ست شوکانی گفته این مذهب ارجح و اقوای مذاهب ست از روی دلیل و رفته اند بدان اصحاب ظاهر و مالک و دلیل وی حدیث ابو سعید خدری ست انتهی اخرجه ابن ماجة روایت کرد این را ابن ماجه و ابن رافعه گفته که روایت کرد ابو داود و این غلط ست چه در سنن وی موجود نیست وضعفه ابو حاتم و تضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا که در سنادش ابو سفیان طریف بن شهاب ست و او ضعیف و متروک ست و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی بر شریک که راوی ست از وی و در سبل گفته ضعف حدیث از جهت رشدین بن سعد ست که راوی حدیث ست و او متروک ست

ونام ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی ست ذهبی گفته وے امام حافظ کبیر یکے از اعلام ست متولد شد در سنه یکصد و نود و پنج هجری و وفات
یافت در ماه شعبان سنه دو صد و هفتاد و هفت و بود هشتاد و دو ساله نسائی گفت ثقه است و ق بیهقی و در روایت بیهقی ست و نام وی احمد
بن حسین ست و کنیت ابوبکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار هجری ست در بغداد و کوفه و حجاز و جز آن گردیده
علم حدیث سماع کرد حاکم و ابوطاهر و ابن فورک اساتذه اویند در علم حدیث و فقه تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجه نزد وی نبود و بر
احادیث این هر سه کتاب ورا اطلاع کما ینبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بروی منت ست مگر بیهقی که منت او بر شافعی ست
زیرا که وی نصرت مذهب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب وی مذهبش رواج دو بالا گرفته از وی تصانیف عمده یادگار ست ذهبی گفته تالیفه تقارب الف
جزء انتهی وفات وی دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت هجری در نیشاپور اتفاق آمده مدفن وی بیهق ست بموحده مفتوحه و مثناة تحتیه
ساکنه بلده الیست قریب نیشاپور و گفته اند که نام چند قصبه است که نسبت بهر یکے بیهقی گویند چنانکه بار هه در هندوستان و او جامع درمیان فقه و
حدیث و زهد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فهم وے برکت عظیم بخشیده بود از اشعار اوست **نظم** من اعتز بالمولى فذاك جليل +
ومن رام عزا عن سواه ذليل + ولو ان نفسي مذ براها مليكها + مضى عمرها في سجدة لقليل + احب مناجاة
الحبيب باوجه + ولكن لسان المذنبين كليل + وبالجمله لفظ وی رح درین حدیث اینست ان الماء ط بدرستیکه آب
پاک ست ناپاک نمی کند او را هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماءً طهورا پس چنانکه سنت و کتاب باین معنا ناطق ست و دلیل اول و اجماع قائم مجتمعین
دلالت میکند اصل و ظاهر و برائت نیز برین چه اصل عنصر آب طاهر و مطهر ست بے نزاع و طهور هم افاده همین معنی میکند و برائت اصلیه از مخالطت
نجاست مستصحب اوست الا ان تغير ريحه او طعمه او لونه بنجاسة تحدث فيه مگر آنکه برگردد بو یا مزه یا رنگ او بنجاستے
که حادث شود در وے شوکانی در دراری مضیئه گفته در سند این حدیث کسی ست که احتجاج کرده نمیشود به وی یعنی رشدین بن سعد و هو متروک و متفق اند
اهل حدیث بر ضعف این زیادت ولیکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکه ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کرده اند پس هر که قائل ست بحجیت اجماع
نزد وی آنچه ازین زیادت مفاد شده همان اجماع ست و هر که اجماع را حجت نمی گوید نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا که بر معنی این زیادت
اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بزیادت ست نه باجماع انتهی و دارقطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست
از آنحضرت از وجهی که ثابت نمی کنند اهل حدیث مثل آنرا و نووی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف وے و مراد بدان تضعیف روایت استثنا ست
نه اصل حدیث که ثابت ست در حدیث بیر بضاعه ولیکن اجماع کردند علما بر قول بحکم این زیادت ابن منذر گفته اجماع کرده اند علما برینکه آب قلیل و کثیر چون واقع
شد در وی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا ریح او را پس آن نجس ست و همین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی که متغیر ست یکے از اوصاف ثلثه او
نه این زیادت انتهی و عن عبد الله ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن که هفت ساله بود و بعضے
گفته اند پیش از وے و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور وے مر احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع
و زهد و احتیاط و تحری و تقوی در فتوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گوید نبود هیچ یکے از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوے الا
ابن عمر و عائشه گفت ندیدم لازم گیرنده تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان ابن عمر خير هذه الامة و سعید بن
جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینها که نیست هیچ کس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت را ازان
غیر ابن عمر و گفت نافع بود رایت ابن عمر یتتبع آثار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقلت هذا مجنون در اول مصفى شرح موطا آثار

بسیار از صحابه و تابعین و غیر ایشان در شام سماع بروے نقل کرده وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبرهٔ مهاجرین مدفون شد یکے از اوعیهٔ علم بود خلائق بسیار از وی روایت دارند ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبد الله پرسیده شد پیغمبر خدا از آبے که می باشد در بیابانها از زمین و از زمینی که مے چرند چارپایها و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزهٔ کلان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزیست که عالی و مرتفع باشد و از ینجاست قلهٔ جبل و جمع وی قلال ست بکسر قاف و مراد درینجا قلهاے هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و نیز معروف در الوقت همین قلهاے هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوے باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهرے از شهرهاے یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو و نیم قربه است و بعض دو قربه ابن جریج گفته دیدم قلال هجر را هر قله از و دو قربه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیزی مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بست و هشت درهم در مصفی گفته شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفتند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف قربه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلف نیست انتهی لم یحمل الخبث بر نمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود و در حجة الله البالغه گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت و هرگاه یکی از اوصاف ثلثهٔ او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاحش شود از ین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضروریست که چاره نیست از ان نه آنکه تحکم و جزاف ست و همین ست حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر بود و اینقدر ادنای حوض ست و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر زمین پس این حدیست فاصل میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوے مثل وی در ضبطهای کثیر همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا مانند پشکهاے شتران و بالجمله درین باب انچه معتد به تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب ست بی شبهه انتهی ملخصا گویم ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق همین ست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیگردد مادام که تغیر نشود رنگ یا بوی یا مزهٔ او را انتهی و همین حدیث دلیل ایشانست در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکے حدیث قلتین که در مسئلهٔ حیاض فلوات وارد شده است و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثے که در بیر بضاعه وارد شده ست و آن بعموم خود دلالت میکند بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین ست سوم حدیث ماء دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضا بر آنکه ماء راکد نجس میشود ببول و لهذا از غسل در ان منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم ماء جاری خلاف حکم ماء راکد ست پس مالک در قول مشهور قائل ست بآنکه ماء قلیل نجس نمے شود بوقوع نجاست در وے تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بنوعے گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بیر بضاعه ماے کثیر بود که وقوع این اشیا او را متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص ست بقلتین و ما فوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم مادون قلتین غیر حکم قلتین ست اگرچه آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکے بقیدے و دون الآخر ابو حنیفه

ماء جاری را خاصیتی است که بمخالطت نجس نجس نمی شود و مترجم گویا بنای فهم آن از حدیث ملی بر آن کرد بر آنست که علت نهی تنجیس باشد بقرینه ثم یغتسل به
و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو مقدمه بحث است بلکه حق آنست که علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن است نه بسبب تنجیس بالفعل اگر فی
الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید و دیگران اقتدا کنند باو و امر منجر گردد بتغییر و تنجیس
و تحقیقت نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد ولا یبولن احدکم فی الماء الدائم ولا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت
دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نهی تکدیر ماء است و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن لیکن اقرب بتحقیق می نماید آنست که ایجاد علت است
و هر دو موثر تغییر نجاست و مخالطت نجاست پس تغیر او را انجس میسازد قطعا و مخالطت مکروه میسازد بکراهت شدیده که جز بضرورت نباید مرتکب
آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و هو قول ابن حاجب یعنی ماء قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه است و بعضی
گفته اند نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کرده والله اعلم انتهی کلام المصفی
وفی لفظ و در روایتی از ابو داؤد و ابن حبان و غیرهما بجای لم یحمل الخبث لم ینجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار دو قله پلید نمی گردد و در لفظی
بجای لم ینجس لا ینجس نیز آمده و ینجس بفتح جیم و ضم هر دو است کما فی القاموس شیخ عبد الحق دهلوی رح گفته و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که
تاویل لم یحمل خبثا آنکه بر نمی دارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند
صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بُعدے نیست اگرچه توجیه آن کرده اند که بلوغ گاهے از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاهی
از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی است انتهی **اخرجه** الاربعة روایت کرد این را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوة گفته رواه احمد
والدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی عن ابن عمر وجابر وابی هریرة انتهی و رواه الشافعی وابن خزیمة و معهذا در صحت
این حدیث اختلاف است ابو داؤد تضعیف وی کرده و همچنین ابن عبد البر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیرهم و بیهقی گفته غیر قوی است
و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی با وجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتین الخ
جمعے میگویند حدیثے صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتهی شیخ در شرح وے گفته این
حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه است و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ
بخاری و امام ائمه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید
آب از آنحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته
بر شرط شیخین است انتهی گوییم ابن منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و نیز جماعتی دیگر تصحیح وے کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف وے منظور
فیه است و این حدیث اگرچه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع رُوات وے پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان
استیعاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح است که بر شرط ایشان بود و معهذا اخراج آن نکردند و لهذا ابن دقیق العید گفته که این حدیثی است که تصحیح
کرده اند آنرا بعض ایشان و صحیح است بر طریقه فقها نیز اگرچه در سندش اضطرابے و در بعض الفاظ وی اختلافی هست اما جواب داده اند از آن بوجهی که
ممکن است جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب علم ثبوت وی نزد من بطریق استقلال که موجب رجوع شود بسوی تعیین مقدار قلتین شرعا انتهی
و بیهقی گفته این اسناد صحیح موصول است و طحاوی گفته خبر قلتین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد گفته اما صحت سند او
پس یافته شد زیرا که رواة وی ثقات اند نیست در ایشان کسے مجروح و متهم و بعض ایشان آنرا از بعض شنیده اند انتهی و تمام بحث در تلخیص است

وصححه ابن خزیمة وصحیح گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن
آن مبین ست وجواب داده است جواب دهند از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین برنمیدارد پلیدی را
وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شئ مقید ست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث
نیز مقید ست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درینوقت البته بضرورت حس ومشاهده
حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعا وبتا دلالت
بر حمل خبث نیست ونه بر آنکه آنچه از خبث حمل کرده آن خبث اورا از طهوریت برآورده چه خبث مخرج از طهوریت خبث خاص ست که موجب تغیر جمله یا بعض
اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث ست غیر مستفاد ست مگر اینقدر که گاهی
درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد از طهوریت پس خود دروی ازین مفهوم چیزی نیست
ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده ودر حدیث ابو سعید خدری گذشت
همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت واین نفی بلفظی کرد که اعم صیغ عام ست یعنی در اول گفت لا ینجسه شئ
ودر ثانی لم ینجسه شئ پس مستفاد شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک ست مگر آبی که وارد شد دران تصریح بتخصیص این عام باینطور که این آب نجس
چنانکه واقع شد در زیادت مجمع علیها زیرا که وارد ست بصیغه استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید واز مخصصات
منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بر قول راجح در اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقا وازینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت
شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلتین حامل خبث شود بروجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست ومخرج از طهوریت
واگر بروجهی حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتقدیر قلیل بما دون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب
او وبتقدیر قلیل بآنچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بآنچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست از شافعیه وحنفیه واحمد
اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یا نه واهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی
از بول در ماء دائم واین همه احادیث اگرچه در صحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد
بآنچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همانوقت که مخلوط شود بآب جرم یا ریح یا لون
وی ودر ظاهر وشک نیست که هر آب مخلوط بنجاست نجس ست زیرا که اگر بجرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس
خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست
که صدور این مظنه از غیر اهل وسوسه وشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط ست پس
این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع بر تنجیس آبی که نجاست یکی از احد الاوصاف
اورا برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین
وریح ولون وطعم ثبوتا وانتفاء ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هر دو مذهب زیرا که اصحاب مذهب اول خلاف نمی کنند درین که استعمال متطهر
بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست از طهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب مغیر باحد الاوصاف بود واین مجموع چیزی ست که
مبحث آب بران مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفة وبین ادله داله بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استیقظ

قلیک و حدیث ورع تا برینیک و مستفاد نمیشود ازین احادیث مگر همین قدر که تورع نزد ظن اولی ست از اقدام بران و اهل این مذهب عمل برین ظن حتماً و جزماً واجب
میگویند حال آنکه دلالت ادلهٔ مذهب اول بر وجهی که تلخیص رفت بر مذهب ثانی ست پس ابعاد نُجعه بامثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنها استدلال بر مجرد
عمل بالظن ست نه نظر بخصوص این مسئله گوییم ادلهٔ عمل بالظن هرچند در کتاب و سنت بسیارست اما دلالت اکثر از انها بر نهی از عمل بالظن ست و همچنین تعویل بر حدیث
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید ست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستبحر باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
متحرک نشود و یا آنکه در مساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج ست از باب روایت مقبوله و درایت معقوله و حق اینست که
مسئلهٔ آب از مضایق ست محقق در ساحاتش متعثر میشود و مدقق نزد تشعب طرق وی متبلد میگردد و بر صورتی که تلخیص کردیم هیچ یکی را از اهل علم واقف
نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوییم انصاف درین مسئله نظر بادلهٔ مختلفه و صور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن باشوکانی و من قال بقوله ست والله اعلم و
صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مهمله و تشدید موحده نام وی محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید ست نسب او بزید مناة بن تمیم
میرسد پس وی تمیمی ست و بستی نیز گویند نسبت به بُست که شهریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی ست و به ابویعلی موصلی و حسن بن سفیان
و ابوبکر بن خزیمه هم تلمذ کرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذهٔ اوست وی در کتاب الانواع گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ
صاحب تصانیف عدیدهٔ مفیده ست ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین و حفاظ الاثار عالما بالطب و النجوم و فنون العلم صنف المسند الصحیح
والتاریخ و کتاب الضعفاء و فقه الناس بسمرقند و کتاب الثقة والوعظ و کان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع و خمسین
و ثلث مائة و هو فی عشر الثمانین انتهی و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبدالله
المعروف بابن البیع و بیع بیوپاری را گویند چه یکی از اجداد او بیع بود تولدش در سنه سه صد و بست و یک بماه ربیع الآخرست در صغر سن طلب علم حدیث نمود
و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرد و از دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد دارقطنی و ابوذر هروی
و ابویعلی و بیهقی و ابوالقاسم قشیری و دیگر اساتذهٔ این فن از وی روایت دارند مستدرک و تاریخ نیسابور و غیر ذلک تالیف اوست حج گذارده و قاضی شده بود
باین جهت او را حاکم گویند روزی بحمام درامد و غسل کرد و چون از انجا برامد آهی کشید و جان داد و هنوز لنگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا
در سنه چهار صد و پنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچه چیز گفت در نوشتن حدیث والله اعلم گوییم همین قسم خواب از دیگر
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث و لمن کتب الحدیث و اشاعه جعلنا الله تعالی منهم آمین و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم و هو جنب گفت ابوهریره فرمود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم غسل نکند یکی از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب ست گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابوهریره گفت بگیرد آب را گرفتنی
یعنی آب را بدست بردارد و بیرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست
در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قاله الشمنی اخرجه ابن ماجة و مسلم بهذا اللفظ و للبخاری بلفظ لا یبولن احدکم
فی الماء الدائم الذی لا یجری بول نکند یکی از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل ست چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
و نجس نمیگردد و غسل در وی جائز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و قید
لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد هرچند جاری بود مکروه ست
و گفته اند که این همه تفصیل در روزست و در شب قضای حاجت در آب مطلقاً مکروه و ممنوع ست از جهت

ترس ایذاے جن کہ میگویند جاے ایشان در شب ہر جاکہ آب ست می باشد ثم یغتسل فیہ پس تر غسل کند دران آب داین گویا علت نہی از بول کردن ست یعنی دور ست از عاقل کہ بول کند در آب وحال آنکہ غسل مے کند در وے وقید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول ہمین ست بلکہ سخت تر وبدتر ازان و در یک روایت لمسلم منہ آمدہ بجای فیہ ومفاد فیہ عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً ومفاد منہ عدم تناول ست ازوی وغسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمدہ ولابی داؤد ودر لفظے نزد ابوداؤد واحمد عوض ثم یغتسل ولا یغتسل فیہ آمدہ یعنی غسل نکند دران آب وعوض وہو جنب من الجنابة آمدہ یعنی از جنابت وجز این روایات دیگر نیز آمدہ ومجموع آن دلالت میکند بر نہی از بول در آب دائم بالانفراد وبر نہی از غسل بالانفراد وبر نہی از مجموع غسل و بول دراب شوکانی گفتہ نمیتوان گفت کہ ہر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چہ بول بالانفراد ہم در آب جائز نیست پس اغتسال یا وضو ہم در آب استادہ بدون بول جائز نباشد وہر کہ جز آب بستہ نیابد وخواہد کہ بہمین آب طہارت کند باید کہ پیش از طہارت حیلہ نماید وآب را حرکت دہد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند وابوہریرہ نہی را بر انغماس حمل کردہ ولہذا گفت تناول کند وغسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا کہ در وی انغماس نمے باشد بلکہ آب بدست گرفتہ بکار می برند پس اولی ہمانست کہ پیش از طہارت آب را بجنبانند وجمہور برخلاف این مدلول فرق نکردہ اند در استادہ وروان وبعض گفتند این روایات محمول ست بر کراہت فقط حال آنکہ ہیچ وجہ براے آن پیدا نیست وگفتہ اند کہ مستبحر ازین اجماع مخصوص ست وبالجملہ راجح ہمین ست کہ طہارت بآب ساکن مادامیکہ استادہ ست روا نیست وچون اورا جنبانیدند وصف اصلیش کہ مطہر بودن ست عود کرد انتہی ودر حجة اللہ البالغہ گفتہ مگر آنکہ مستبحر باشد یا جاری وعفاف در ہر حال افضل ست انتہی وعن رجل صحب النبي روایت ست از مردی کہ صحبت داشتہ بپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را چہار سال چنانکہ صحبت داشتہ آنحضرت را ابوہریرہ ودر غزوۂ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آوردہ وحمید حمیری کہ تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین وقدماے تابعین ست از وے راوی ست قال نھی گفت نہی کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و--

ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بزیادتی وبقیۂ آبے کہ غسل کردہ ست بدان مرد یا غسل کند مرد ببقیۂ آبے کہ غسل کردہ ست بدان زن وزیادہ کرد مسدد بروزن معظم کہ از کبار اتباع تابعین ست در مرتبۂ احمد بن حنبل این عبارت را ولیغترفا جمیعًا وباید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از زن ومرد یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعًا نیز در کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگرے لازم مے آید اما اینقدر عفو ست ومنہی عنہ غسل ست بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارند ودر روایتی از ابوداؤد وابن ماجہ وترمذی از حکم بن عمرو آمدہ کہ نہی کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازینکہ وضو کند مرد بزیادتی طہور زن ترمذی گفتہ این حدیث حسن صحیح ست وازینجا معلوم گردد کہ وضو وغسل ہر دو از فضل زن روا نیست اخرجہ ابوداؤد والنسائي شیخ در ترجمۂ مشکوٰة گفتہ نزد اہل حدیث طرق اسانید این ہر دو حدیث سخن ست اگرچہ ترمذی آنرا حسن صحیح گفتہ ولیکن بیہقی تضعیف آن نمودہ وزہری گفتہ کہ خطابی گفتہ اہل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نہی از اغتسال رجل بفضل مرأة واغتسال مرأة بفضل رجل واگر ثابت شود محمول ست بر نسخ وشیخ ابن حجر گفتہ کہ ہیچ یکے از امت بآن نرفتہ ومحال ست کہ صحیح باشد وہیچ کسے بآن عمل نکردہ وکسے بآن نرفتہ ودرین قول شیخ نظر ست چہ بعضے از ائمۂ مذہب امام احمد بدان رفتہ اند وبطریق تعبد بدان قائل شدہ اند چنانکہ در شرح مفصل بیان کردہ ایم انتہی گویم مراد بشرح لمعات ست ومراد بابن حجر مکی ہیتمی ست نہ مصنف این کتاب زیرا کہ وی بتصحیح این روایت کردہ وگفتہ اسنادہ صحیح نہ تضعیف وے ودر فتح الباری گفتہ رجالہ ثقات ولم نقف لہ علی علة انتہی وبیہقی در سنن گفتہ ہذا الحدیث رواتہ ثقات الا انہ لم یسم الصحابی الذی حدثہ ہو عنہ الا انہ مرسل جید لولا مخالفتہ للاحادیث الموصولة وداؤد بن عبداللہ الاودی لم یحتج بہ الشیخان البخاری ومسلم انتہی ودر سبل گفتہ قول مصنف اسنادہ صحیح اشارت ست بسوے

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواتِ وی ضعیف ست اما اول پس باین جهت که ابهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و اما ثانی پس
باین جهت که مراد ابن حزم بضعیف داود اودی ست و هو ثقة آری این حدیث معارض ست بحدیث آینده انتهی و آن اینست که روایت ست **عن ابن عباس رضی الله عنه** مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وی پیش از هجرت به سه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله
یا پانزده ساله بود با اختلافی که در ان ست جبرئیل علیه السلام را دو بار دیده در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود ولقب وی ترجمان
القرآن و سلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر
مرکبی سوار ست و عباس از وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی دراز تر و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و ستین
و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی می گوید قطعه ای صبا رو بمزار پسر عم نبی ✤ خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی ✤ کرده ام خوب تماشا چمن طائف را
نرسد هیچ گل او بگل عباسی ✤ **ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل بفضل میمونة** بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد به بقیه
آبی که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوند که میان ما و او بود
چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برای من بگذار برای
من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند **اخرجه
مسلم** و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر آنچه باقی مانده ست از آب
و بهمین وجه جمع کرده ست خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعا بین الادلة و شیخ در ترجمه حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود
آورده **ولاصحاب السنن** و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرجه البیهقی فی السنن ونسبه الی ابی داود و نیز روایت کرد آنرا ترمذی
وابن ماجه وروی الدارمی نحوه **اغتسل بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم فی جفنة** غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسه بزرگ
که آنرا تغار گویند **فجاء النبی** پس آمد آنحضرت **صلی الله علیه وسلم لیغتسل منها** تا غسل کند از ان آوند یا آبی که فاضل مانده بود از غسل وی **فقالت
انی کنت جنبا** پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیه آبی ست که از غسل جنابت من مانده **فقال ان الماء لا یجنب** فرمود آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح و کرم کذا فی القاموس و در موطای امام محمد ست که بودند مردان
و زنان بزمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفة انتهی **وصححه الترمذی
وابن خزیمة** و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امر ست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست **وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب** پاک
شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ در ان و ولوغ خوردن سگ آب را باطراف زبان و در آوردن زبان خود در آوند کذا فی القاموس و این مخصوص ست
بدرندگان **ان یغسله سبع مرات** شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ایمه ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات
دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدای اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوییم نسخ بمجرد احتمال بی استدلال منظور فیه
ست و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرجه الطحاوی والدارقطنی و جواب داده اند از ین که
عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باید نه برای و فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سندا و نیز
این فتوای او موافق روایت مرفوعه ست و حدیث یغسل ثلثا او خمسا او سبعا ضعیف ست لا یقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبد الوهاب بن ضحاک

یکے از ضعفاست پس راجح ہمان مدلول حدیث باب باشد ولفظ حدیث متفق علیہ اینست کہ چون آب خورد سگ در آوند یکے از شما پس باید کہ
بشوید آنرا ہفت بار **أولهن بالتراب** بار نخستین ازان ہفت بارشستن بخاک ست ودر روایتی نزد مسلم آمدہ کہ بار ہشتم بخاک شوید ابن
دقیق العید گفتہ قائل ست باین حسن بصری وقائل نشد بدان غیر او یعنی از متقدمین وحدیث قوی ست وہر کہ قائل نیست بآن محتاج ست بسوے
تاویل بوجہی کہ در وی استکراہ ست انتہی گوییم مراد بما اوّل نووی ست کہ گفت ہفت بار بشویند یکبار ازان بخاک وآب معًا باشد پس خاک را قائم مقام
آب داشت وآنرا بار ہشتم نام نہاد ومثلہ قال الدمیری فی شرح المنہاج وزیادہ کرد کہ اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست وبالجملہ در حدیث دلیل ست
بر تعیین تراب وشستن بدان در اول بار ونیست فرق در انکہ آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب **اخرجه مسلم** گویند روایت تراب مضطرب ست
زیراکہ در لفظے أولهن آمدہ ودر لفظے أخراهن ودر لفظے احداهن ودر لفظے سابعہ ودر لفظے ثامنہ واضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد وجواب
دادہ اند کہ اضطراب وقتی قادح ست کہ ہمہ روایات برابر باشند ودینجا روایت أولهن ارجح ست بنابر کثرت رُوات واخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود واین
از وجوہ ترجیح ست نزد تعارض والفاظ آن روایات کہ معارض أولهن بودہ اند مقاوم این لفظ نیستند وبیان عدم مقاومت اینست کہ روایت أخراهن
منفرد ست یافتہ نمیشود در ہیچ کتاب حدیث مُسند وروایت سابعہ بالتراب مختلف فیہ ست وروایت احداهن در امہات نیست **وفي لفظ له** ودر
روایتے از مسلم آمدہ **فليرقه** پس باید کہ بریزد آنرا واین عام ست از آب طعام ودر وی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ واین اقوای ادلہ است بر نجاست
زیراکہ اگر طاہر مے بود حکم باراقت نے فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کردہ ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا ہیچ یکے
از حفاظ از اصحاب اعمش وابن مندہ گفتہ شناختہ نمیشود از آنحضرتؐ بوجہی از وجوہ انتہی در سبل السلام گفتہ ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد وملحق کردہ
شد بفم سائر بدن وی قیاسا علیہ زیراکہ چون نجاست لعاب ثابت شد ولعاب جزوی از فم ست زیراکہ عرق اوست وفم او نجس ست پس بقیہ بدن او نیز ہمچنین
باشد وابن دقیق العید گفتہ نیست غسل مگر از حدث یا نجس اما دینجا میتوان گفت کہ این حصر ممنوع ست بجہت آنکہ بطریق تعبد باشد چہ احکام تعبدیہ ثابت
اند بالاتفاق ودینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن وہر کہ گفت غسل بجہت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست کہ نجاست در فم ولعاب باشد
زیراکہ این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب ونظر بغالب احوال او کہ نجاسات را می خورد ومباشر آن می ماند حکم داوند بنجاست وی واین دال نیست بر نجاست
عین او وجمہور قائل اند بنجاست ومالک وداؤد وزہری خلاف جمہور اند ودلیل کسانیکہ می گویند غسل برای تعبد ست نہ نجاست اینست کہ اگر برای نجاست
می بود کم از ہفت بار ہم کفایت میکرد زیراکہ نجاستش زیادہ از نجاست عذرہ نیست وجواب دادہ اند کہ اصل حکم کہ امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل ست
یعنی برای نجاست ست واصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب وتعبد صرف در عدد ست نہ در غسل واین ماخوذ ست از شرح عمدہ ودر حواشی
وی تحقیق کردہ ایم کہ اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست وراجح در روئے طہارت اوست وغسل تعبد ست انتہی کلام السبل **وللترمذي** ومر ترمذی
راست این لفظ **أخراهن** او **أولهن بالتراب** واو دینجا برای شک ست از بعض رواۃ وگفتہ اند صحیح آنست کہ برای تنویع ست
واحداهن در روایت بزار آمدہ وبر تقدیر صحت مطلق باشد ومحمول شود بر مقید وأخراهن روایت ابوداؤد ست والثامنة بالتراب روایت احمد ست
وارجح از ہمہ ہمان روایت أولهن ست کہ نزد احد الشیخین ست کما تقدم واللہ اعلم نووی گفتہ خنزیر در مذہب شافعی حکم سگ دارد از ولوغ وے
نیز ہفت بار می باید شست ونزد اکثر علما حاجت ہفت بارشستن نیست واین نیز یک قول ست مر شافعی را **وعن ابي قتادة** بفتح قاف نامش
حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را وسکون با فارس آنحضرتؐ ست در اُحد وما بعد او حاضر شدہ ووفاتش در مدینہ سنہ پنجاہ وچہار بودہ وگفتہ اند کہ در کوفہ
در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مردہ وصحیح حروب ہمراہ وے بود وعمرش ہفتاد وپنج سال ووے نیز از انہاست کہ کنیت بر انہا غالب شدہ

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی الهرة فرمود آنحضرت در بارهٔ گربه واین روایت ابوقتاده وقتی کرد که درآمد برزن خود کبشه بنت کعب بن
مالک و کبشه برای وی آب وضو را در ظرفی ریخت پس آمد گربه تا بنوشد از آن آب و کج گردانید ابوقتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد و گفت کبشه مرا
ابوقتاده دید که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها لیست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید
آب بدهان انداختن وی پلید گردد نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده بمعنی پلیدی و حدیث دلیل ست بر طهارت هره و سؤر وی اگرچه مباشر نجاست
باشد و مقید نیست طهارت دهان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یکروز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال ست زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین ست نه
بنجاست فم و چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابوحنیفه سؤر هره مکروه ست اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند
و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه ست و نزد ابو یوسف و ائمهٔ دیگر طاهر بموجب همین حدیث و قول ابوحنیفه رح بکراهت بجهت آنست
که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سور سباع نجس ست ولیکن این حدیث که انها من الطوافین نجاست را بکراهت آورده انما هي من
الطوافين عليكم جز این نیست که این گربه از طواف کنندگان ست و برایندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق و عنایت
تشبیه داد هره را بخادمی که میگردد بر مولای خود و دوران میکند حوالی او ماخوذ ست از قوله تعالی طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ و در روایت مالک و احمد
و ابن حبان و حاکم و غیرهم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم ست نظر بسوی ذکور هره و جمع ثانی مؤنث ست نظر باناث وی و
کلمهٔ او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت ست و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات و طواف صیغهٔ مبالغه است افاده
غلبه و کثرت میکند یعنی چون وی بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خوردهٔ او کنیم امت در حرج و مشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد
شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان میگردند و مهربانی با وی لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمد اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي وابن خزيمة وصححه ايضا البخاري والعقيلي والدارقطني ورواه ايضا مالك واحمد والدارمي والشافعي
وابن خزيمة والحاكم والدارقطني والبيهقي وعن انس بن مالك بن نضر الانصاري الخزرجي خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را
ده سال و درآمد در خدمت و وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا نفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست
که مرد به بصره سنه احدی او ثلث و تسعین مناقب او بسیار ست و آنحضرت او را با التماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین گردید چگونیم اما در دنیا عمر
او بصد و سه سال یا کم ازین رسیده اولاد او از صد متجاوز شده نخلستان او در سال دو بار میوه میداد ابن عبد البر گفته اصح ما قیل فی عمره تسعة و تسعون سنة
انتهی کنیت وی ابوحمزه است قال گفت جاء اعرابي آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند و نزد بعضی عام ست
از عرب و عجم و در نام وی اختلاف ست گفته اند ذوالخویصره یمانی ست و قیل اقرع بن حابس و قیل عیینه بن حصن الفزاری والله اعلم فبال في طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیهٔ مسجد و طائفه پارهٔ از چیز را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم و در روایتی باین لفظ ست پس ایستادند مردم بسوی
وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر ست پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را از زجر
نمودن وی و گفت بگذارید او را و در لفظی لا تقطعوا قطع نکنید بر وی بول را فلما قضى بوله پس هرگاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن
امر النبي صلی الله علیه وسلم فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بذنوب من ماء بدلوی از آب ذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک پر شده باشد
و در روایتی عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله و سکون جیم بمعنی ذنوب فهريق عليه پس ریخته شد آن دلو بران قطعه مسجد که بران بول

کرده بود ودرین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر آنکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر نجسات و بر آنکه غسالهٔ نجاست
و ترشاشه پاک ست اگر بر جاے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علمارا درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل
جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از آن واجب نیست و نزد ابی حنیفه
زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی و شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در انجا نماز گذارد و نه پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل براے آن
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوے و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب برطرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست والله اعلم انتهی گویم
دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس و ریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة و لیکن جواب داده اند از ان که این حدیث موقوف ست بر محمد
بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الارض طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس
حجت بدان قایم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
نرم بود و ریختن آب بران کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وے نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث
آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه واهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکے از ابن مسعود و دیگر از واثلة
بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح دُرر بهیه گفته آنچه شستن آن
ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا بکشیدن آب از آن تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد با ذهاب نجاست
هم باقی ماند و این در نجاستے ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع در ان که تطهیرش بریختن دلوے از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک
می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائده هاست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این
مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جز این نیست که براے ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروے مقرر داشت
آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله
حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضاے حاجت براے کسی ست که غائط کردن میخواهد نه براے بول چه عرف عرب همین
بود و بول کرد آنحضرت و یکے را بر پشت خود استاده کرد تا تستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المضرتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بر وے
اندیشهٔ ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامهٔ وی بود **وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احلت لنا ميتتان** فرمود آنحضرت حلال کرده شده ست براے ما دو چیز مرده بے ذبح و دو خون **فاما الميتتان
فالجراد والحوت** پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیرهما ست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفت
غزوات میخوردیم ملخ را **واما الدمان فالطحال والكبد** واما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند
و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد
ورنه حرام و این حدیث حجت ست بروے و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باینحدیث و بحدیث الحل میتته و باین رفته اند
جمهور که میتهٔ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرد یا بالصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزے که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

واما چیزے کہ بمرد یا گشت او را حیوانے غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر ست نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست کہ ہرچہ
انداخت دریا یا جزر کرد از وی آب پس بخورید آنرا و آنچہ مرد در دریا و طافی شد پس مخورید آنرا و این حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمہ گفتہ این
حدیث حجت ست مر ابی حنیفہ را در تحریم طافی و ہمچنین منقول ست از جماعتی از صحابہ انتہی گویم در مشکوۃ ست روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت محی السنہ اکثر
بر آنند کہ این حدیث موقوف ست بر جابر یعنی قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفتہ ضعیف باتفاق ائمۃ الحدیث انتہی
نووی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اما ان حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزے فکیف کہ حدیث دیگر معارض اوست
انتہی پس مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر کہ انداخت دریا برائے اصحاب سریہ و نپرسید کہ بکدام سبب مردہ بود و تضعیف حدیث جابر
از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ است مرویست این حدیث بغیر وجہ و در روے نیز ضعفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ ست کہ انداخت دریا
ماہی مردہ را پس خوردند از وی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید روزے را کہ بیرون آوردہ است خدائے تعالی بسوی شما و بخورانید ما را اگر باشد
باشما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزے یعنی ابو عبیدہ قدری از ان ماہی بخدمت حضرت فرستادہ و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمر در قول
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست کہ شکار کردہ شد و طعام دریا چیزی ست کہ انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس کہ گفت طعام
دریا میتہ است مگر چیزے کہ قادر شدے از ان و در وی ست کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید یہودی یا نصرانی ست انتہی و ہمین ست قول
جمہور و در ہدایہ گفتہ مالک و شافعی گفتہ اند لا باس بہ ست از جہت اطلاق احل لکم المیتتان پس میتۂ بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم کہ میتۂ بحر آنست کہ
بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا نہ آنچہ خود مردہ است در وی بے آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفتہ کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
شدہ است از وی آب نیک تر ست و بعضے از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گویم وجہی کہ در ہدایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ مدخول ست بآنکہ اضافت موت
بسوی دریا عام تر ست از آنکہ باند اختن دریا یا سیر دریا بطول مکث بدان بلکہ طفو ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد ورود نص عام تجویز نا
باشد برای تخصیص و اللہ اعلم أخرجه أحمد وابن ماجة والدارقطني والشافعي والبيهقي وفيه ضعف زیرا کہ در اسنادش عبدالرحمن بن زید بن اسلم ست
و او ضعیف ست امام احمد گفتہ حدیثش منکر و دار قطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آوردہ و گفتہ ہو اصح و ہم تصحیح کردہ اند
وقف او را ابو زرعہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبداللہ و عبدالرحمن و اسامہ و ابن معین تضعیف آنہا کردہ
و احمد بن حنبل توثیق میکرد عبداللہ را و مصنف در تلخیص گفتہ بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیرا کہ قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل
قول اوست أمرنا بكذا ونهينا عن كذا پس حاصل میشود استدلال بوی بجہت بودنش در حکم مرفوع انتہی وعن أبي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا وقع الذباب في شراب أحدكم ہرگاہ بیفتد مگس در نوشیدنی یکی از شما و در روایتی در طعام
یکی از شما فليغمسه پس باید کہ غوطہ دہد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوه و در لفظ ابن السکن فليمقله ثم لينزعه پس تر دور
کند و بیندازد و بکشد آنرا از ان طعام و شراب فإن في أحد جناحيه داء وفي الآخر شفاء زیرا کہ در یکے از دو بازوی او علت و بیماری
و در دیگر صحت و تندرستی أخرجه البخاري وأبو داود وابن خزيمة وابن حبان وابن ماجة والدارمي وابن السكن وأحمد من حديث أبي سعيد الخدري والنسائي والبيهقي
نحوه وزاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود إنه يتقي بجناحه الذي فيه داء والبتہ پرہیز میکند وی بآن بازوی خود کہ در وے بیماری ست
بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این ست کہ وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برائے دفع ضرر
و بر افگندن وے و خوردن آن و بر آنکہ اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیرا کہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب و معلوم ست کہ مگس بعض میمیرد

ساختا وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد امر میفرمود بضایع طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهر انچه نفس سائله ندارد مثل مگس شهد وزنبور وعنکبوت واشباه ذلک زیراکه حکم عام میشود بعموم علت ومنتفی میشود بانتفای سبب وامر بغمس برای شفاست ومعلوم ست که مگس قوت سمیه هست چنانکه ورم وخارش که از گزیدن وی حاصل میشود دلالت وارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست واطبا گفته اند که اگر موضع لسع مگس را هم بمگس دلک کنند در دم نفع وتسکین حاصل شود زیراکه در یکی از دو بازوی او شفاست وآن جبر میکند نقصان بازوی دیگر را که در وی داء ست

وعن ابي واقد بقاف مکسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را وبود با وی لوای بنی لیث وگفته اند که از مسلمهٔ فتح ست قول اول صحیح تر ست معدود ست در اهل مدینه مجاورت کرد بمکه ومرد در انجا در سنه شصت وهشت بعمر هفتاد وچهار سال ومدفون شد در موضع فید اللیثی نسبت بسوی لیث نیز الکاز بنی عامر بن لیث ست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قطع من البهيمة وهي حية فهو ميت مقطوع کرده شد از چارپایه وحال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده مردار ست خورده نمی شود واین وقتی فرمود که در مدینه قدوم آورد ویافت ایشان را که کوهان شتر ودنبهای گوسفندان می برید ومیخوردند پس منع فرمود ازان اخرجه ابو داؤد والترمذي وحسنه واللفظ له ورواه احمد والدارمي والحاكم ووصله وابن ماجه والبزار وگفت دارقطنی اصح واشبه مرسل ست ورواه الطبراني في الاوسط من حديث هشام بن سعد وابن عدي في الكامل وابو نعيم في الحلية نحوه من طريق تميم الداري وسنده ضعيف ودر سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید وابی واقد وابن عمر وتمیم داری وروایت ابی واقد همین باشد که در کتاب ست

باب الآنية

جمع انا ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده است از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم وبود نزد او علم منافقین کنیت او ابو عبد الله ست ونام پدرش حسیل بتصغیر ویمان لقب اوست عبسی ست پسر وپدر هر دو صحابی اند حاضر شدند احد را جماعتی از صحابه وتابعین مثل عمر وعلی وابو الدرداء وغیرهم راوی اند از وی مرد در مداین سنه سی وشش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشربوا في آنية الذهب والفضة ولا تأكلوا في صحافها منوشید در آوندهای طلا ونقره ونخورید در کاسهای زر وسیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه آنست که سیر شوند ازوی پنج کس وقصعه آنکه سیر شوند ازان ده کس وضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب وفضه است وبعضی گویند راجع بفضه است وذهب در حکم اوست بطریق اولی واین عبارت بطریق قوله تعالی ست والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها واجماع ست ائمه را بر تحریم اکل وشرب در آنای زر وسیم بر مرد وزن وهیچ یکی را ازان خلاف نیست مگر آنکه بعضی شافعیه گفته که شافعی را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قال الطیبی گوییم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیراکه در محاورهٔ سلف استعمال لفظ کراهت بجای حرمت بسیار امده وخلف چون باین معنی پی نبردند کراهت را بر تنزیه فرود می آرند واختلاف کرده اند در الحاق مطلی باین هر دو در تحریم بعضی گفتند اگر ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیراکه درین صورت استعمال ذهب وفضه است واگر فصل وی ممکن نیست درست ست واقرب باینست که اگر بروی اطلاق آنیهٔ زر وسیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد والا فلا وجائز ست اکل وشرب در آنای مضبب بالاجماع واختلاف کرده اند در انکه همین اکل وشرب در آنای ذهب وفضه حرام ست یا همه استعمالات او وبعضی گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع وبعض دیگر نزاع کردند دران وگفتند که نص در اکل وشرب وارد ست نه در غیر والحاق سائر استعمالات بدان از روی قیاس غیر تام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل وشرب ست نیز لکه ثابت از نص

همین قدر نیست و دعواے اجماع صحیح نیست واین از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیر وی زیراکه انچه در حدیث وارد شده همین تحریم اکل
و شرب ست نه چیزے دیگر پس از ان عدول کرده وعبارت نبویه گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیارست ومصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در آوند زر و سیم آورده ورنه محل ذکر همی باب الاطعمه والاشربه بود و در الحاق
احجار نفیسه مثل یواقیت وغیرها بذهب وفضه اختلاف ست واظهر عدم الحاق ست وابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند آنرا از اباحت
مذکور انتهی فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة زیراکه این اشیاء وامثال آن مر کافران راست در دنیا و مر شماراست در آخرت و ذکر کافران
اگرچه دریجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم ست و گفت براء بن عازب نهی کرد مارا رسول خدا از آب خوردن در سیم پس هرکه نوشید در وے در دنیا نه نوشد
در وے در آخرت متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنین ام سلمة نامش هند بنت ابی امیه ست
از مهاجرات بود هجرت کرد بسوی حبشه با زوج خود پستر بمدینه آمد چون زوجش ابوسلمه بن عبد الاسد بمرد در همان سال آخر ماه شوال سنه ۴ یا چهار بزنی
آنحضرت در آمد ووفاتش در سنه چهل و هشت هجری ست و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از وے زینب عمر دختر و پسر وی وابن عباس
وعائشة وابن المسیب وخلقی از صحابه و تابعین رضی الله عنها قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی یشرب
فی اناء الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم آنکس که مے نوشد در آوند نقره گویا که می نوشد جرعه جرعه بآواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجره
در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگرداند آنرا در حنجره خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از ان خوردن آب جرعه جرعه باین
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب ست و برفع نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن باین
سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست و یجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست و بر تقدیر
ثانی بمعنی یصوت و صحیح و مختار نزد جمهور نصب ست و روایات دیگر معاضد اوست و زمخشری قائل برفع ست و لفظ مسلم درین حدیث اینست که هرکه بخورد
ومی نوشد در آوند سیم و زر الخ متفق علیه و درین باب ست از عائشه رواه الدارقطنی فی العلل من طریق شعبة والثوری عن سعد بن ابراهیم عن نافع
عن امرأة ابن عمر سماه الثوری صفیة عنها وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دبغ الاهاب
فقد طهر چون دباغت داده شد چرم را پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست با نچه گندگی و تباهی آنرا ببرد خواه بادویه وخواه بآفتاب دادن
بمجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه بروزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و طهر بفتح ها و کسر وضم آن هر سه
لغت ست حکاه ابن مالک فی مثلثه ویفیده القاموس و طهارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمه اربعه خواه میته باشد خواه مذبوح ماکول اللحم بود و یا غیر آن
الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلام ست و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنزیر و آدمی از ان مستثنی ست آدمی از جهت کرامت
و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف ست و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و نزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد و نزد ابوحنیفه وابویوسف
و دیگر ائمه همچنین ست و از سلف منقول ست که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از آن می نمودند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده
که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها دو دستانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل ست و بعضے محدثان
گفته اند که نام حیوانی دیگر ست دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعضے گویند نام سلحفاة ست کذا فی اشعة اللمعات رواه مسلم بهذا اللفظ وعند
الاربعة و نزد ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ ست ایما اهاب دبغ هر کدام چرم که دباغت داده شد پس بتحقیق پاک شد و رواه الشافعی
وابن حبان و رواه الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة وقال حسن و گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تلخیص المتشابه من حدیث جابر وعن سلمة بن

المحبّق بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید باء موحده مکسوره وقاف واہل حدیث بار اصفتح خوانند نام محبق [illegible] ست
در بصره ساکن وکنیت سلمه ابوسنان ست روایت کرده از وی پسرش سنان [illegible]
المیتة [illegible] دباغها یعنی باغت دادن پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست ولفظ احمد وابو داؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوهٔ تبوک بر اہل خانهٔ پس
ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته ست که باغت داده شده ست فرمود دباغت دادن او پاک کننده است اورا
ودر حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با هاب او گفتند مردار ست فرمود چنین
نیست که حرام ست خوردن آن وآیا نیست در آب وقرظ آنچه پاک گرداند اورا رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه ابن حبان وغیره نیز آنرا روایت
کرده بالفاظ چند نزد احمد وابی داؤد ونسائی وبیهقی وابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته ودر لفظی دباغها ذکاتها ودر لفظی
دباغها طهورها ودر لفظی ذکوة الادیم دباغه وفی الباب احادیث بمعناه ودرین حدیث دلالت ست برآنکه دباغ مطهر جلد میتهٔ هر حیوان ست که طاهر
میشود بآن ظاهر وباطن وی ودرین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردار ست در ظاهر وباطن خاص نیست بچیزی از آن موافق
ظاهر حدیث ابن عباس واین مرویست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وهو اظهر الاقوال دلیلاً دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شی نیست واین مرویست از جماعتی
از صحابه ودلیل ایشان حدیث عبدالله بن عکیم ست که روایت کرده آنرا شافعی واحمد وبخاری در تاریخ وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه ودارقطنی وبیهقی
وابن حبان ولفظ وی اینست که آمد مارا کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وی که سود مند نشوید از خود مرده بپوست ونه به پی وترمذی گفته
حسن ست ومذهب امام احمد همین بود ومیگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد وآن حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند
وجوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت وگاهی از مشایخ جهینه وگاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روایت
کرده وهم در متن که مروی ست بغیر تقیید واین روایت اکثر ست ومروی ست بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ونیز معلل ست بارسال زیراکه ابن عکیم از آنحضرت نشنیده ونیز بانقطاع زیراکه عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد ولهذا امام احمد ترک
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیراکه حدیث دباغ اصح ست از آن وراوی وی مسلم ست ومرویست بطرق متعدده
از جماعتی از صحابه ولابدست که ناسخ متاخر باشد ونیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم وچون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکیم وحدیث ابن
عباس ومن معه ووقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیراکه تعارض هنگام استوا میباشد ومساوات ادله
درینجا مفقود ست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست وحدیث ابن عباس صحیح وبا ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اهاب نام چرم غیر مدبوغ ست
کما فی القاموس والنهایة وبعد دباغ نامش قربه وشن باشد وبه جزم الجوهری وچون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده شد
میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع با اهاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده ست وچون دباغت داده شد نامش اهاب نماند پس داخل تحت نهی هم نخواهد شد
وهو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میتهٔ ماکول ست لاغیر وعموم ایما اهاب دبغ راقاؤ است چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست
جز خنزیر که او را جلد نیست واین مذهب حنفیه ست پنجم آنکه مطهر ست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیراکه ضمیر راجع ست بسوی خوک ودر آیه حکم
ست بر جسیت تمام وی ودیگر مقیس علیه سگ ست در نجاست واین قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه ست لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
شود در یابسات نه مائعات ونماز گذارند بروی نه در وی واین قول مرویست از مالک جمعا بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائز ست انتفاع
بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهرا وباطنا بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار وفرمود چرا منتفع نشدید

باهاب او گفتند که مردار ست فرمود انما حرم اکلها و همین در ای الزهری وجواب داده اند که این حدیث مطلق ست پس مقید باشد بحدیث دباغ
وعن میمونة ام المؤمنین رضي الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش بره بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت زیر مسعود
بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابو رهم بزنی گرفت و بمرد پس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرة القضیه بموضع سرف که بر ده
میل از مکه معظمه است و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت و یک یا سنه چهل و یک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه
بروی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خدا ست صلی الله علیه و آله وسلم که بعد وے
زنی دیگر نخواست روایت کرده از وی جماعتی منهم عبدالله بن عباس رضی الله عنه قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة یجرونها
گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفندے مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش فقال لو اخذتم اهابها پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست
او را فقالوا انها میتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال یطهرها الماء والقرظ فرمود پاک میگرداند
آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست بپزانند نووی در شرح مسلم گفته جائز ست دباغ بهر شی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد
از فساد همچو شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویه طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوییم از همین گفته
شب بشین معجمه و موحده جوهریست مشابه بزجاج و غیر وی گفته بمثلثه است جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابوداؤد از حدیث عایشه
آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از اضاعت
مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتی دارد انتهی اخرجه ابوداود والنسائی مصنف در تلخیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده در طریقی
حسن و در طریقی ضعیف و در طریقی مضطرب و در طریقی منقطع و در طریقی مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوے شافعی و بخاری در تاریخ و ابوداؤد و
نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح درینجا بمعارضه است باینکه احادیث داله بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت
ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل و جزم
کرده است بدان جوهری و ابن شاهین گفته که چون احتمال هر دو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر اول
جمعا بین الحدیثین و جمع میان هر دو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیرا که چرم این هر دو دباغت کرده نمیشود و گفته اند که محمول ست
بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت والله اعلم انتهی وعن ابي ثعلبة بفتح مثلثه و لام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست
بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم برآورد برای وی آنحضرت سعد خیبر نزول کرد
شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضی گفته اند در زمان معاویه الخشني بضم خا و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشن بن النمر که قبیله معروف ست
قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الكتاب أفنأكل في آنيتهم گفت ابو ثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهی
هستیم که اهل کتاب اند آیا جائز ست که بخوریم در آوندهای ایشان قال لا تاکلوا فیها فرمود مخورید در آوندهای ایشان اگر یابید بجز آن ظروف را و اینجا
دلالت ست بر نجاست آنیه اهل کتاب و این نجاست بنا بر رطوبت ایشان است و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی انما المشركون نجس
و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست و جمهور گفته و هو الحق لقوله تعالی وطعام الذين
اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم و وضو کرد آنحضرت از مزاده مشرکه و در حدیث جابر ست که غزا میکردیم همراه آنحضرت و می یافتیم
آوندهای مشرکان و اسقیه ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی الا ان لا تجدوا غيرها فاغسلوها وكلوا فيها مگر آنکه نیابید غیر آن

آوندہا پس بشوئید آنرا و بخورید دران ظاہر حدیث درانست کہ اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یا بد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد از جہت عدم ضرورت لیکن فقہا گفتہ اند کہ جائز ست استعمال آنیۂ ایشان بعد از غسل بے کراہت خواہ ظروف دیگر یافتہ شوند یا خیر پس حمل کردہ شود کراہت در حدیث بر آنکہ مراد ظروفی ست کہ می پزند در وے گوشتہاے خوک و می نوشند دران شراب و معتاد اند برای نجاست از جہت استقذار طبیعی ہر چند شستہ شود و مراد فقہا آن اوانی ست کہ مستعمل نیستند در نجاسات غالبا ذکرہ ابو داؤد فی سننہ صریحا نقلہ البرماوی و لفظ ابو داؤد اینست کہ او شان می پزند در دیگہاے خود گوشت خوک و می نوشند در آوندہاے خود شراب را و رواہ احمد ایضا متفق علیہ در سبل گفتہ این حدیث مطلق ست و حدیث ابو داؤد مقید بآنیۂ مطبوخ فیہ پس محمول شود بر مقید و نجس در لغت مستقذر و آن عام ست از معنی شرعی و قیل معناہ ذو نجس زیرا کہ اہل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزلۂ نجاست ست چہ طہارت نمی کنند و نہ غسل و نہ اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائدہ و احادیثے کہ موافق حکم مائدہ است و آیت مائدہ اصرح ست در مراد انتہی وعن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد مہملتین و سکون تحتیہ از صحابۂ مشہورین اسلام آوردہ در خیبر ہمراہ ابوہریرہ و تا سی سال بر بستر بیماری افتادہ ماند ملائکہ سلام میکردند بروے یکبار داغ کرد باز ملائکہ را ندید چون بہ شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصرہ ہیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم اقدم و افضل از وی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مُرد در بصرہ سنہ پنجاہ و دو یا سہ روایت کرد از وی ابو رجا و مطرف و زرارہ بن ابی اوفی رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه توضؤا من مزادة امراة مشركة بدرستیکہ آنحضرت و یاران او وضو کردند از پکھال زن مشرکہ و درینجا دلیل ست بر طہارت آوندہاے مشرکان و بر طہور جلد میتہ بدباغ زیرا کہ پکھال وی از جلود دباغ مشرکین بود و ذبائح ایشان بے شبہہ مردار ست و نیز دلیل ست بر طہارت رطوبت مشرک زیرا کہ زن مشرکۂ مذکورہ مباشر آب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قلہ زیرا کہ ایشان تصریح کردہ اند باینکہ شتر مقدار دو قلہ نمی بردارد و ہر کہ میگوید کہ رطوبت ایشان نجس ست این حدیث دلیل ست بروی متفق عليه في حديث طويل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکہ وضو کرد از پکھال زن مشرکہ زیرا کہ صحابہ زن را با دو پکھال آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از ان ہر دو در آوندہا گرفت و آنچہ خدا خواست گفت باز واپس داد پس مردم از ان نوشیدند و آوندہای خود پر کردند و ہر کہ جنب بود بحکم آنحضرت از ان آب غسل نمود و زن کہ مزادہاے خود را باز گرفت و آن ہر دو زیادہ از پیشتر پر آب گردیدند انتہی پس درین حدیث اگرچہ تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافہم وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان قدح النبي صلى الله عليه وسلم انكسر بدرستیکہ ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فاتخذ مكان الشعب سلسلة من فضة پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقرہ شعب بفتح شین معجمہ و سکون مہملہ لفظے ست مشترک در چند معنے مراد درینجا صدع و شق اوست و سلسلہ بفتح سین اول و سکون لام و فتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنے زنجیر آہنی و مانند آن در سبل گفتہ ظاہر آنست کہ مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضہ و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف کردہ اند در واضع سلسلہ بیہقی از موسی بن ہارون یا غیر وی حکایت کردہ کہ جاعل سلسلہ انس ست نہ آنحضرت و جزم بہ ابن الصلاح زیرا کہ لفظ روایت وی جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفتہ کہ دروی نظر ست زیرا کہ در بخاری از حدیث عاصم احول آمدہ کہ دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک کہ شق شدہ بود پس بست آنرا بسیم و ابن سیرین گفتہ در وی حلقہ از آہن بود پس خواست انس کہ بجای وی حلقہ از زر یا سیم کند ابو طلحہ گفت متغیر مکن چیزے را کہ ساخت آنرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم پس گذاشت انس این لفظ بخاری ست و محتمل کہ ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد بطرف آنحضرت و محتمل کہ بسوی انس کما قال البیہقی مگر آنکہ آخر حدیث دلیل ست مراول را و قدح متغیر نشد از حال اول کہ بر عہد آنحضرت بود انتہی.

در حبل گفته این سلسله که انس تغییر وی خواست غیر حلقه مذکور ست پس ظاهر آنست که ضمیر عائد ست بسوی آنحضرت ﷺ وهو حجة لما ذکر انتهی اخرجه البخاری
و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که دران چیزی از طلا و نقره
است پس می نوشد و میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت ﷺ که در وی چیزی از طلا و نقره
است ظروفی ست که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر میخهای خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و
عریض بود حرام ست انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز ست بحیثیکه در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب بذهب و فضة زیرا که ضباب بر فضه
برای سوار ایل پوستند برای بیشت اگر بر موضع ضباب وضع فم کند نیز لاباس بهست و این بر تقدیر بیست که از کاسه کشند و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر یا بیست بخورد لاباس بهست انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع ست یا اعتبار
جنس نموده و نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده **عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم عن الخمر** گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی **تتخذ خلا** که ساخته میشود سرکه **قال لا** فرمود نه یعنی جائز
و حلال نیست سرکه ساختن شراب با نداختن نمک یا پیاز یا جز آن از انچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک ست در تحریم و تخلیل
خمر و نزد حنفیه جائز و حلال است و این حدیث حجت ست بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار
او یتیمان بودند و بود نزد آن مرد خمر وقتی که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا نسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس ریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان
شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابوطلحه
نزد آنحضرت ﷺ و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابوداؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابوطلحه
آنحضرت ﷺ را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابوطلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده است بمسلم
و ابوداؤد و احادیث دیگر ست مانند آن اخرجه الدارقطنی واحمد من حدیث ابی سعید نحوه و درین باب ست از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای
وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته و دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت
صلاح و اصلاح مباح ست و نهی ازان اگر بود در ابتدای امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم
یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شماست انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام ست زیرا که اصل حدیث بروایت جابر
رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت ﷺ درخواست کرد از اهل خود ادم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و
گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن وی عوض نانخورش
دیگر اگر موجود نباشد نه در آنکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال ست و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه است زیرا که حرمت خمر قطعی ست وصف
سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وی تحریم ست ولهذا تصریح فرمود به نهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و بودن نهی در اول
امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج سند ست احتمال صرف در حلت و حرمت چیزی کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی ست انرا روایت مغیره
بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر ست نزد اهل حدیث گو تهد مناکیر بسیار را
عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و آن عباده بن نسی حدیثی غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

از عمر و از ام سلمه و در وی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفته متفرد ست بدان فرج از یحیی و وی از کسانی ست که حجت گرفته نمی شود بحدیث وی و صحیح نشده ست تخلیل خمر بهیچ وجه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود خمر و سرکه گردد پس حلال شود و مرتفع میشود خلاف باین تفسیر و دارقطنی گفته عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکر دارد فرج بن فضاله و میگفت که وی روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت بخاری فرج بن فضاله منکر الحدیث ست حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم از قتیبه بن سعید آورده که گفت آمدم بمدینه بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکه خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم این معنی را باهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ یکی و آنچه مروی ست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکه خمر و از عایشه کہ لا باس بہ است پس آن خل خمری ست که خود بخود بے اتخاذ سرکه گردید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیحه محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هدایه گفته چون خمر سرکه گردد حلال ست خواه بچیزے انداختن در وے گردد یا بے آن بجهت دیر پائی و در آفتاب نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال ست اگر بچیزے انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کرده اند بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگرچه بنقل وے از سایه بآفتاب بود یا عکس آن و اما شرابے که بنفس خود سرکه گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال ست و در سبل گفته که علما را در خل خمر سه قول ست یکے آنکه چون خمر بے قصد سرکه گردد حلال و چون بقصد گردد حرام دوم آنکه حرام ست هر سرکه که متولد ست از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه ست اگرچه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاعل وے آثم ست زیرا که چرا گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل ست شرعاً و لغةً و گفته اند که چون شراب را سرکه کردن خواهد آب از انگور افشرده پیش از خمر شدن وی دو برابر آن سرکه خالص در وے بیندازد که درین صورت آب مذکور سرکه شود و هرگز خمر نگردد انتهی گویم این قسم سرکه را سرکه خمر نتوان گفت بلکه سرکه انگور ست و سرکه خمر همانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هر چند لغةً و شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بر آن آرے شرابے که بے قصد سرکه شود وجهی برای حلت وارد والله اعلم

اخرجه مسلم و الترمذي وقال حديث حسن صحيح گویم ایراد این حدیث در باب ازالهٔ نجاسات مشعر ست باینکه خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست در نجاست و طهارت وی شوکانی رح در مختصر گفته نجاست غائط آدمی و بول او ست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک و آنچه سوای اینست در آن خلاف ست و اصل طهارت ست بر نمی آرد از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود و او را مساوی یا مقدم بر وے انتهی و در شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعة و شک نیست که حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت ست خاصة در امور عامة البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا و فرمود که آن عفو ست پس در اشیائیکه هیچ دلیل بر نجاست وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد راے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را حق تعالی حرام فرموده نجس ست و گمان کردند تلازم حرمت و نجاست باهم و این زعم شان ابطل باطلات ست زیرا که هرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز نمیدارد نه بمطابقت و نه بتضمن و نه بالتزام پس تحریم خمر و میتة و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و آنرا نجاست که چون شارع دانست که بعض امت درین غلط کنند فرموده حرام نیست از میتة مگر خوردن او و برای دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الخ دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه در صحیح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و همین ست حکم اعیان محرمه هیچو ازلام و انصاب و نبات و ثمرات مسکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح بنجاست در جنسیت در کسیت شیٔ دال بر نجس بود

اوست چنانکه نجاست سرگین ولحم خنزیر پس در قوله تعالى إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چرا حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوئیم خمر درین کریمه مقترن بانصاب وازلام واقع شده واین قرینه صارفه است معنی رجسیت را بسوی غیر نجاست شرعیه وهکذا قوله تعالى إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ زیراکه ادله صحیحه مقتضی عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل ذبائح واطعمه ایشان وتوضی از آونه ایشان وخوردن ظروف ایشان و فرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل ست برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی ست بلکه از شایع بیان این معنی بروجهی وارد ست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزی بلکه انجاس ایشان برنفس ایشان ست ومعه بنجا دلالت ست برینکه این نجاست حکمی ست نه حسی وتعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه وانچه وارد ست در نجاست معارض حق بارجح ازوی وشک نیست که عمل متعین ست براجح بان اگر تعارض مساوی ست پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارضه یا راجح برمعارض بهر حال واجب ست منصف را قیام بمقام منع وعدم تزحزح ازان مگر بحجت شرعیه انتهى **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه قال گفت انس لما کان يوم خيبر امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا کند فنادى ان الله ورسوله ينهيانكم پس ندا کرد بدرستی که خدا ورسول او نهی می کنند شمارا ینهیان بصیغه تثنیه است وثابت شده که آنحضرت خطیبی را که در خطبه خود ومن یعصهما گفته بود بئس خطیب القوم فرمود ونیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات وجواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط وایضاح ست می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد ونه جمع بین الضمیرین ودیگر آنکه آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیروی را بنابر علم وی سلم بجلالت وعظمت وی تعالى عن لحوم الحمر الاهلية فانها رجس از خوردن گوشت خران خانگی ودر حدیث ابو ثعلبه خشنی ست که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را ودینجا احتراز ست از خران وحشی که آنرا گورخر گویند وآن حلال ست باتفاق وهم در صحیحین ست از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه واذن داد در لحوم خیل وهم در بخاری ومسلم ست از حدیث ابن عمر ودر ترمذی از حدیث جابر مثل آن ونیز در صحیحین ست از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود رسول خدا روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس بمعنی انسان وبضم همزه نیز میخوانند از انس ضد وحشت وبفتحتین نیز آمده بمعنی انسان وگفت زاهر سلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها بگوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهنده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بیشک رسول خدا نهی میفرماید شمارا از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری وفی الباب غیر ذلک متفق علیه ودرین احادیث دلیل ست بر تحریم لحوم حمر اهلیه وباین قائل اند جمهور صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته ودر بخاری ازوی آورده که گفت نمیدانم که نهی کرد آنحضرت ازان بسبب باربرداری مردم یا حرام کرده شد در سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست اگرچه علت وی ما را معلوم نباشد واستدلال کرد ابن عباس بقوله تعالى قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وی وبحدیث غالب بن ابجر که نزد ابو داود ست ودر وی اینست که اطعم اهلک من سمين حمرك وجواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد ست ومثل وی معارض احادیث صحیحه نتواند شد انتهى ونیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین ست که تحریم را تنجیس لازم ست وهو قول الاکثر ودر وی خلاف ست وحق آنست که اصل در اعیان طهارت ست وتحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم ست وطاهر وهمچنین جمله مخدرات وسمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست آنها اما نجاست را تحریم لازم ست ولا عکس زیرا که حکم نجاست منع ملامست اوست در هر حال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیرا که لبس حریر وذهب حرام ست وحال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه وباجماع وچون اینمعنی معلوم شد پس تحریم خمر وحمر که منصوص علیه ست مستلزم نیست برای نجاست آنها بلکه لابدست از دلیلی دیگر بران ورنه بر اصل طهارت که متفق علیه ست باقی خواهد ماند وهرکه مدعی خلاف این باشد بروی ست

که دلیل بیارد و همچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجه را دلیل بر طهارت لعاب اصلا ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم طهورہ وارد نمی شد قائل میشدیم بطهارت
مردار زیرا که وارد در قرآن تحریم اکل اوست ولیکن حکم کردیم بنجاست وے بجهت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتهی وعن عمرو بن
خارجة انصاری ست معدود در اہل شام و بود حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کرده است از وے عبد الرحمن بن غنم این حدیث را که وی شنید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که میفرمود در خطبه ان الله قد اعطی کل ذی حق حقه فلا وصیة لوارث رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم بمنى وهو على راحلته ولعابها يسيل على كتفي گفت عمرو خطبه کرد مارا رسول خدا در منی بروز اضحی و بود آنحضرت
بر سوارے خود که نام وی عصبا یا صهبا بود و آب دهن آن ناقه روان میگردید بر دوش من آیس درینجا دلالت ست بر طهارت لعاب ماکول اللحم قیل
وهو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بسیلان لعاب بر وی پس تقریر آنحضرت باشد اخرجه احمد والترمذي وصححه وعن
عايشة رضي الله عنها ام المومنين بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبه کرد او را آنحضرت بمکه و تزوج نمود در شوال
سنه عشر و وی دختر شش ساله یا زیاده بود و در آمد بر وے در مدینه در شوال سنه اثنین وقیل غیر ذلک و ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت
آنحضرت و وے هیزده ساله بود و بدون اعتبار کسر در سال و فاتش و تزوج نکرد آنحضرت هیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواهر زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیهه عالمه فصیحه فاضله کثیرة الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی
از صحابه و تابعین و نازل شد در برائت وی ده آیت از سوره نور و وفات فرمود آنحضرت در خانه وے و دفن کرده شد در انجا و مرد در مدینه سنه سبع وخمسین
وقیل ثمان وخمسین شب شنبه هفتدهم رمضان و مدفون شد در بقیع و نماز گذارد بر وے ابو هریره و بود خلیفه مروان از طرف معاویه قالت كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يغسل المني گفت عایشه بود آنحضرت که می شست منی را بآب ثم يخرج الى الصلوة في ذلك الثوب بیرون می آمد
برائے نماز دران جامه از منی شسته وانا انظر الى اثر الغسل فيه و من میدیدم اثر غسل را دران جامه و این حدیث دلیل مالک و ابو حنیفه و احمد ست
در قولی از وے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاهر ست متفق عليه و بخاری این حدیث را از عایشه مرفوعا بالفاظ مختلفه آورده در لفظے بقع
الماء و در لفظے ان بقع الماء فی ثوبه و در لفظے فیه بقع الماء و در لفظے ثم اراه فیه بقعة او بقعا ست مگر بزار گفته که مدار این حدیث عایشه بر سلیمان
بن یسار ست و وی از عایشه سماعت ندارد و سبقه الی هذا الشافعی فی الام حکایة عن غیره و جواب داده اند از ان که تصحیح بخاری این حدیث را و موافقت
مسلم مر او را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عایشه و صحت رفع اوست ولمسلم و مسلم راست از حدیث عایشه لقد كنت افركه من ثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم فركا بدرستیکه بودم من که میمالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت مالیدنی سخت فيصلي فيه پس نماز
میگذارد دران مصنف در تلخیص گفته وارد شده است امر بفرک منی بطرق صحیحه روایت کرده است آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث همام بن حارث که
گفت بود نزد عایشه مهمانے پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود او را منی پس گفت عایشه بود آنحضرت که حکم میکرد ما را بحت منی و اما امر
بغسل منی پس لا اصل له ست انتهی حنفیه وغیره گویند مراد بمالیدن فرک مع الغسل ست و شافعیه گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست و نیست دلیل بجا
چه غسل برائے نظافت و ازاله درن و نحو آن نیز می باشد وفي لفظ له و در لفظے مر مسلم راست لقد كنت احكه يابسا بظفري من ثوبه بودم
من که حک میکردم منی را در حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد ست بر طهارت منی و نزد ابن خزیمه و دار قطنی و بیهقی
و ابن حبان باین لفظ آمده که بودم من که می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکه وی نماز میگذارد و نووی در شرح مهذب استغراب این روایت کرده و بسوے
صحیح بیکے نسبت نموده اما در سبل گفته رجاله رجال الصحیح و دار قطنی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد

جامه را پس فرمود بشابه آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا اذخر و این حدیث را بیهقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آورده و
از ابن عباس موقوفاً و گفت الموقوف هو الصحیح و نیز دلیل شافعیه اینست که منی اصل ماده و پیدایش دوستان خدا ست پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل
عقلی مخفی نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل اعدای خدا نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کرده اند
منی را بر دیگر فضلات متقذره بدن از بول و غائط بنا بر اطباب این همه بمقر خود و انحلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احداث موجبه طهارت نجس اند و منی بجمله احداث
ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی بآب همچو غیر وی از نجاسات و فرک آن برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا بدان و حمل
غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث ست و در هدایه حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غائط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمه گفته این
تمام دلیل ست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند انتهی گوئیم این حدیث را ابو یعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیهقی
و عقیلی در ضعفا و ابو نعیم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعه مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلی و بعضی او را
متهم بوضع کرده اند لالکائی گفته اجماع ست بر ترک حدیث وی و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان
ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر همین اسناد و بیهقی گفته این حدیث باطل ست روایت نکرده ست او را مگر ثابت بن حماد و او متهم ست بوضع و گفت
ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوی پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیه گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید ست و تشبیه
آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفته اند که این احادیث در حت و فرک منی آنحضرت ست و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق به غیره و جواب
داده اند که اخبار عائشه از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن باوی مخلوط بود پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بوده احتلام
بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تا هم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاهی میگویند که احتمال مشترک ست پس آنجا شید
بدان بر طهارت منی تمام نیست و بالجمله میان فریقین درین مسئله مجادلات و مناظرات و استدلالات طویله ست صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده آورده شد
آن کرده و در سیل گفته حق اینست که اصل طهارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن ست ما باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست وی رفته اند مثل غیر خود و
و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازاله بخرقه یا اذخر عملاً بالحدیثین انتهی گوئیم و بالله التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده
سه چیز ست یکی غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی او ست و این هر سه چیز امارت نجاست ست بی شبهه چه اگر طاهر بودی باید که در بعض اوقات
آنرا بی غسل و فرک و حک بگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آرد غایت ما فی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بدو
طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قادح نیست چه از شریعت حقه معلوم ست که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت نعل نجس
مسح بارض ست و طهارت بول رضیع رش ست و طهارت ارض نجسه ببول ریختن یک دلو آب ست و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر رقیق ست غسل ست
و اگر غلیظ ست حک و فرک و حت ست مقصود در هر نوع ازاله جرم او ست و ازاله جرم جائیست که آن جرم نجس باشد گاهی شنیده یا دیده که در ازاله طاهر
این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بی ازاله نگذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن بسند نیست پس هر که قائل ست
بطهارت آوردن دلیل بر وی لازم ست نه بر قائل بنجاست و اخباری که دلالت میکنند بر طهارت که حدیث ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند دیگر همه ضعیف
پس معارض حدیث صحیحین نتوانند شد تا بترجیح چه رسد و اطالت کلام در تدقیق این مسئله و ورود در رفتن وران از باب تعمق ست و دل ازان در نهایت
تلق و اگر فرض کنیم که طاهر ست پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک جز آن نه آنکه طاهر
فهمیده علی حاله بگذارند و اعتنا بتلوث جامه و جز آن بدان ننمایند و همدران جامه نماز گزارند و چون هیچ یکی باین قائل نیست آل نزاع بنزاع لفظی میاند

والله اعلم و لهذا در مصفی گفته منی آدمی طاهر ست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشة انها كانت تحك المني عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثم يصلي فيه و نجس ست نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یابس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمی کند و اقوی نزدیک فقیر قول
مالک ست زیراکه شستن عمر ثوب را در بیوقت باین اهتمام دلالت میکند بر نجاست او و اما حدیث كانت تحك معنیش نزدیک فقیر تحك في اثناء الغسل مثل
قرص و حت در حدیث غسل دم زیراکه اکثر طرق این حدیث مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد والله اعلم انتهی **وعن ابی السمح** ابو السمح
ایاد ست صحابی خادم رسول خدا است و قیل مولاه و او را همین یک حدیث ست و موضع وفاتش معلوم نیست **قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يغسل من بول الجارية** شسته میشود از بول دختر **و يرش من بول الغلام** و آب زده میشود از بول پسر و باین رفته ست جماعتی
از سلف و از ایشان اند علی و ام سلمه و ثوری و اوزاعی و نخعی و داؤد و ابن وهب و عطا و حسن و زهری و احمد و اسحق و مالک در یک روایت شوکانی گفته
و همین ست آن حق که نیست محیص ازان و رفته اند بعض اهل علم و حکایت کرد آنرا مالک و شافعی و اوزاعی که کافی ست آب پاشیدن در ذکر و انثی هر دو و
این قول مخالف احادیث صحیحه ست چه در حدیث تفرقه کرده اند میان نر و ماده و رفته اند حنفیه و سائر اهل کوفه بوجوب غسل بول غلام و جاریه و این مذهب
نیز مخالف احادیث ست و استدلال کرده اند ایشان باداله بارده وارده در نجاست بول مطلق و ظاهر ست که بول جاریه و غلام از حکم مطلق بول باداله
خاصه مصرحه مخصوص بوده ست و قیاس بول غلام بر بول جاریه در مقابله نص فاسد الاعتبار ست و ابن حزم گفته که بول ذکر را هر ذکر که باشد آب زنند
و این قول شاذ ست و در وے اهمال قید مذکور ست و واجب آنست که مطلق را حمل کنند بر مقید انتهی و در حجة الله البالغة زیاده کرده که در جاهلیت نیز
همین مقرر بود که بول غلام را آب زنند و بول جاریه را بشویند پس آنحضرت هم همین معنی را مقرر داشت و اهل مدینه و ابراهیم نخعی بهمین حدیث اخذ کرده اند و محمد
رحمه الله دران اضجاع قول نموده پس معتبر نباید شد بانچه مشهور ست میان مردم یعنی از وجوب غسل هر دو بول یا نضح آن انتهی و شیخ در ترجمه تقریر مسئله باین وجه کرده
برا مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر حدیث دلالت دارد بران و بعضے
از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول ست نه در ثانی و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمهما الله غسل مے باید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان
غسل ست و لم يغسل باین معنی ست که مبالغه در غسل نکرد و از جهت عموم دلائل که دلالت دارند بر غسل بول و همچنین از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب
یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمده از عائشه رضی الله عنها که خردے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی
و بر بول صبی این کفایت ست و لیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر ست انتهی و بالجمله ملخص اینست که در سبل گفته که علما را درین مسئله سه مذهب ست
اول مذهب حنفیه و مالکیه که غسل هر دو واجب ست همچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول هر دو را بر سائر نجاسات و احادیث باب را تاویل کرده اند و هو
تقديم القياس على النص دوم وجهی ست مر شافعیه را و هو اصح الاوجه عندهم و آن کفایت نضح ست در بول غلام نه جاریه همچو غیر وے از نجاسات عملاً
بالاحاديث الواردة بالتفرقة بينهما سوم کفایت نضح در هر دو و هو كلام الاوزاعي انتهی و الحق ما قدمناه من كلام الشوكاني و اکثر برانند که بول صبی نجس ست
و جز این نیست که تخفیفی در طهارت وے کرده اند و حافظ ابن القیم رحمه الله در اعلام الموقعین گفته که در غسل ثوب از بول صبیه و نضح آن از بول صبی تا
که این هر دو طعام خوار نباشند فقها را سه قول ست یکے غسل از هر دو دوم نضح هر دو سوم تفرقه و سنت همین را آورده و این حکم از محاسن شریعت و تمام
حکمت و مصلحت اوست و فرق در میان صبی و صبیه بسه وجه ست یکے بسیار برداشتن مردان و زنان ذکر را پس بلوے ببول وے عام ست در صورت
غسل وے شاق باشد دوم آنکه بول صبی بیکجا نمی ریزد بلکه متفرق و منتشر میگردد اینجا و آنجا پس غسل هر انجا که بول وی باو رسیده خیلے دشواری دارد
بخلاف بول انثی که مجتمع می باشد سوم آنکه بول انثی اخبث و انتن ست نسبت ببول ذکر و سببش حرارت ذکر و رطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

راسک نمیگرداند وانچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثره است واعتبارش در فرق مستحسن انتهی وهمین سه فرق را در شرح
مصابیح ولمعات شرح مشکوٰة وحجة الله البالغة ذکر کرده اند ونیز حافظ ابن القیم رح در مثال پنجاه وچهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه وچهارم رد سنت صریحه
صحیحه محکمه است در اکتفا در بول غلام که چیزی نخورده بنضح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین وغیرهما است وصحیح شده است افتا بدان از علی وام سلمه ونیامده از هیچ صحابی
خلاف فتوای این هردو پس رد کردند این همه سنن را بالقیاس متشابه بر بول شیخ وبعموم که رد کرده نمیشود بدان این حکم خاص وهو قوله انما یغسل الثوب من
خمس من البول والغائط والمنی والدم والقیئ حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زید بن جدعان از ثابت بن حماد است واحادیث
مناکیر ومعلولات است واگر صحیح شود واجب گردد عمل بهر دو حدیث وزده نشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول دران حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه
مخصوص شده است از وے بول ماکول اللحم باحادیثی که کثیر است ازین احادیث در صحت وشهرت انتهی أخرجه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة
والبزار والحاکم وابن خزیمة وصححه الحاکم وحسنه البخاري ودرین باب حدیثها است از انجمله حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخواره آب پاشیده شود
وشاشه دختر را شسته آید رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن ماجة وابن خزیمة والحاکم وابن حبان واسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرده بخاری
ودارقطنی صحت اورا رفعا ووقفا ووصلا وارسالا وحدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا
بدهید این جامه خود را بمن وبپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده شود از شاشه پسر وشسته میشود از بول دختر رواه احمد وابو داؤد
وابن ماجة وابن خزیمة وابن حبان والطبرانی والحاکم این حدیثها مطولا ودر صحیحین وغیرهما است از حدیث ام قیس بنت محصن ونامش آمنه یا جذامه است که وے
آورد پسر خرد سال را که چیزی نخورده بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه وے پس طلبید آب وپاشید بران ونه شست آنرا ودر صحیح بخاری
از عائشه است که گفت آورده شد طفلی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تحنیک پس بول کرد بر وے پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید
بر وے ودر صحیح مسلم است از حدیث عائشه رض که آورده میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعای برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آورده شد
طفلی که شاشید بر وے پس طلبید آب را ودر پس بول کرد یعنی نه شست آنرا واین تصریح است بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول یا مجرد
آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بیهقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام
وجاریه چون منضم کرده میشود بعض وے با بعض قوی میشوند وگویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد در بول جاریه وصبی از سنت ثابت تفرقی
ثابت نشده انتهی گویم ابن ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده واشاره کرده است در ام بسوی آن وبالجمله تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با امت است معارض نشود او را فعل وے بر تقدیر وقوع آن مخالف قول وبالله التوفیق

وعن اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنهما مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکه بعد هفده کس
وکلان است از خواهر خود عائشه صدیقه بده سال ومرد بعد قتل پسر خود بده روز وگفته اند به بست روز وعمرش صد سال بود در سنه هفتاد وسه بمکه وفات یافت
ودر آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل وے راه نیافته ودندان وی نیفتاده خلق کثیر از وے روایت دارد وذات النطاقین از ان گویند که کمر بند خود را دو پاره
کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک پاره سفره بست وبیک پاره قربه **ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في دم الحيض**
يصيب الثوب تحتّه بدرستیکه فرمود آنحضرت درباره خون حیض وقتی که برسید اورا زنی که خبر ده مارا که یکی را از ما چون برسد جامه او را خون حیض
چه کند وچگونه پاک کند جامه را از ان گفت چون برسد یکی از شما را خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد ازاله عین است تحته بفتح تای فوقیه
وضم حای مهمله بمعنی حکه است **ثم تقرصه بالماء** پس تر باید که بمالد آنرا بسر انگشتان وناخنان بآب تقرص بفتح فوقیه واسکان قاف وضم رای

وصاد مهملتین بمعنی تدلک ست ثم تنضحه پستر پاشد آنرا باآب یابشوید آنرا باآب نضح درلغت بمعنی پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول
برشستن ست زیراکه دراحادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلّی فیه پستر نمازگذارد دران جامه ودرین حدیث دلیل ست برنجاست خون حیض
بروجوب غسل ومبالغه درازالهٔ آن بحت وقرص ونضح برای اذهاب اثروی وظاهر حدیث درالنست که جزاین واجب نیست اگرچه ازعین چیزی
باقی ماند وحکم بشستن خون حیض وحکِ او باستخوان یاناخن افادهٔ نجاست اوکرده وخون نفاس درحکم خون حیض ست ودربقیهٔ خونها اختلاف ست
وروایات مضطرب آمده وبرائت اصلیه مستصحب اوست تاآنکه دلیلی خالص ازمعارضه یامساوی بیاید واگرقائم شود دلیل درین آیت فانه رجس
برجوع ضمیر طرف میتة ودم مسفوح ولحم خنزیر افادهٔ نجاست کند ولیکن دلیلی مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست درینکه ضمیر عائد بجمله چیزهای
مذکورست یاصرف طرف اخیر وظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنی بلحم خنزیر زیراکه ضمیر مفردست نه جمع ومرجع مفرد مفرد باشد ولهذا بنجاست گوشت
خوک جزم کرده شد نه بنجاست مردار وخون غیرحیض باآنکه درصحیح باین لفظ آمده که حرام نیست درمیته مگرخوردن او وهرکه طالب مزید تحقیق باشد وی
رجوع کند باصول فقه ودریابد که اهل اصول دربارهٔ آن قید که بعد جملهٔ مشتمل برامور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه وروایت کرده است آن را
ابن ماجه باین لفظ اقرصیه واغسلیه وصلی فیه وابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء واحمد وابوداؤد ونسائی وابن ماجه وابن خزیمه وابن حبان ازحدیث
ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دورکن آنرا بسنگ وبشوی آنرا باآب وکنار آن ابن القطان گفته اسناد این حدیث درغایت صحت ست ونمیدانم
برای او علتی وعن ابی هریرة قال قالت خولة گفت ابوهریره گفت خوله بخای معجمه مفتوحه وسکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبدالبر
فی الاستیعاب یارسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگریک جامه ومن حیض میکنم دران فرمود چون طاهر شوی موضع خون رابشوی ودران
نمازبگذار گفت فان لم یذهب الدم اگرنرود اثرخون قال یکفیک الماء فرمود کفایت میکند ترا شستن باآب ولایضرک اثره وضرر
نمی کند ترا باقی ماندن اثرآن اخرجه الترمذی واحمد وابوداؤد والبیهقی وسنده ضعیف زیراکه دروی ابن لهیعه است ابراهیم
حربی گفته وی سماعت ندارد ازخوله مگراین حدیث وروایت کرد آنرا طبرانی درمعجم کبیر ازحدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف ترست ازسند
اول ودارمی ازحدیث عایشه موقوفا آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییردهد آنرا بصفرت یازعفران ورواه ابوداود
عنها موقوفا ایضا درسبل گفته تغییر بصفرت وزعفران برای قلع عین نیست بلکه برای پوشیدن رنگ وی تنزها عنه انتهی مصنف درین باب
احادیثی آورده که مشتمل ست برنجاست خمرولحوم حمر اهلیه ومنی وبول جاریه وغلام ودم حیض واگربول اعرابی درمسجد ودباغ ادیم ونحوه را نیز درین باب داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنی مصدر وبفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست وتحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید ووضو ازاعظم شروط نمازست واصل
دروی غسل اطراف ست وضبط روی وهردو دست تاآرنج زیراکه دون او اثرمحسوس نمی شود وهردو پا تاشتالنگ که دون او عضوی تمام نیست
درحدیث ابوهریره است مرفوعا که قبول نمیکند خدا نماز یکی را ازشما چون حدث کرد تاآنکه وضو کند رواه الشیخان وآمده که وضو نصف ایمان ست
وفرضیت وی درقرآن نازل شده اذا قمتم الی الصلوة الخ واین آیت مدنیه است لهذا محققین برانند که فرضیت وی درمدینه است ونیست نصی
ناهض برخلاف آن ودرفضائل وضو احادیث بسیار آمده واختلاف ست درانکه وضو ازخصائص این امت ست یانه محققین برعدم خصوصیت وی باین
امت اند آری غره وتحجیل ازخصائص این امت ست عن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه
قال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک مع کل وضوء فرمود اگرنمی بودم آنکه درمشقت اندازم من امت خود را هراینه واجب

میگردانیدم برایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد هر وضو ودر روایت تعز دبخاری ومسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز وسوق کلام دال ست
برانکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست ونزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر ست که برای هر نماز مسواک مستحب دارند شوکانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده وگفته بنا بر ورود احادیث صحیحه متواتره درین باب از قول وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا خلاف انتهی گویم
در حدیث آمده که سواک از سنن مرسلین ست واز خصال فطرت واز طاهرات وفضل نمازی که در وے سواک نمایند بر نمازے که برای وی مسواک
نکنند هفتاد چند ست اخرجه احمد وابن خزیمة والحاکم والدارقطنی وغیرهم ولفظ سواک بکسر سین ست در لغت بر فعل وبر آله هر دو اطلاق کنند ومؤنث
ومذکر در وے یکسان ست وجمع وی سوک ست چون کتاب وکتب ومراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست که آنرا اراک گویند در آن
در دندان برای اذهاب صفرت وغیرها ونزد رفتن دندان هم مشروع ست بحدیث عایشه که گفت گفتم ای رسول خدا مردے که برود دندان وی
مسواک کند فرمود آرے گفتم چگونه گفت در آرد انگشت خود در دهان اخرجه الطبرانی فی الاوسط ودر وی ضعف ست اما در مصفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بهر خشنی که ازاله وسخ دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب او باوجود اصبع طلب
سواک میکردند وبهتر سواک سواک اراک ست از جهت اتباع انتهی گویم اصبع برای بی دندان ست نه برای صاحب دندان فافهم وحکم وے سنت
ست نزد جمهور علما خصوصاً نزد وضو ونزد نماز ونزد شافعی در فجر وظهر مؤکدتر ست ومنافع وی در بدن ودهن بسیار ست واستعمال وی در همه حال
مستحب ومستحسن ست ونزد وضو وقرارت قرآن وزردی دندان وتغیر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی ومانند
آن مستحب تر ست ومسواک از درخت تلخ باید واز اراک بهتر ست واحادیث نیز در آن واقع شده ودر سطبری همچو خنصر باید ودر درازی مقدار شبر
وبر عرض کند نه بر طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست در بعضے روایات عرضاً وطولاً هر دو واقع شده وباید که در حال مضمضه باشد واگر مسواک
پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند وبیهقی از انس درین باب حدیثے نیز آورده وبجا مهٔ که درشت باشد نیز درست ست گویند چهل حدیث
در فضائل سواک آمده ودر بدر منیر گفته قد ذکر فی السواک زیادة علی مائة حدیث فوا عجبا لسنة یأتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهملها کثیر من الناس بل کثیر
من الفقهاء فهذه خیبة عظیمة انتهی اخرجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی الحمیری از اتباع تابعین
ست ومقتدای فقهاء محدثین وامام دار الهجره یحیی بن سعید وزهری باآنکه از تابعین اند واز شیوخ وی از وے روایت دارند وشافعی واوزاعی
وسفیان ثوری وابن المبارک وغیرهم از وے سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم ست ودر شهرت وصحت وقبول بدرجه علیا رسیده
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر موطاست وبیکار ساختن تخریجات واکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتهی ولهذا وے ره دو شرح بر موطا نوشته یکے مصفی واین فارسی ست ودر وی مدح امام مالک وکتاب وی بسیار کرده
وبترجیح وے بر ائمه ثلثه وترجیح کتاب وے بر کتب روی زمین رفته وحق با اوست زیراکه امروز از تصانیف ائمه اربع هیچ کتابے در دست مردم
غیر از کتاب موطا نیست ومسانید دیگر که منسوب اند بجقیه ائمه ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را کیفما اتفق فراهم نموده منسوب
با ایشان نموده اند ودوم مسوی واین عربی ست ودر وے اکتفا بذکر فقه حنفیه وشافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه ست نه بر ترتیب
کتاب موطا وبالجمله فضائل ومناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم وزهد وسخا وشمائل حسنه وادب حرم مدینه وخضوع نزد قرارت وسماع حدیث وهیبت وجلال
صورت وتهذیب مجلس وخلوص نیت در تالیف موطا واحتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از آن ست که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستقله تصنیف
کرده اند نبذے از آن در حطه واتحاف النبلا وریاض الجنة فی تراجم اهل السنة ذکر کرده ایم ونیز ترجمه ایشان در ابجد العلوم وبستان المحدثین وغیرهما مفصل

مسطورست آنکه کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل واهانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند وسماع را از لفظ شیخ شرط نمیکردند ودرین قطعه تاریخ تولد ووفات ومدت عمر ایشان مذکورست **نظم** فخر الائمة مالک ÷ نعم الامام السالک ÷ مولده نجم هدی ÷ وفاته فاز مالک ÷ واحمد والنسائی وصححه ابن خزیمة وذکره البخاری تعلیقاً این حدیث متفق علیه است نزد شیخین بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده ودمیری در شرح منهاج گفته اخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا مسندا ووهم فیه عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین ومصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیح ست از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه ودر حبل گفته ظاهر صنیع مصنف مقتضی آنست که یکے از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب بسوے شیخین نموده ونسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعدهٔ محدثین آنست که چون شیخین حدیثے را اخراج میکنند آن حدیث را بسوے ایشان نسبت می نمایند وبروایت غیر این هردو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را واین حدیث [illegible] احادیث احکام ست که در وے جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست ودر معنی وی چند حدیث دیگرست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن خالد نزد ترمذی وابو داود واز علی بن ابی طالب نزد احمد واز ام حبیبه نزد احمد واز ابن عمر وسهل بن سعد وجابر وانس نزد ابو نعیم در کتاب السواک وبسناد بعض وی حسن ست واز ابن الزبیر نزد طبرانی واز ابن عمرو وجعفر بن ابی طالب نزد طبرانی واز ابن ایوب نزد احمد وترمذی واز ابن عباس وعایشه نزد مسلم **وعن حمران** بضم حاے مهمله وسکون میم ورائے مهمله ابن ابان بفتح همزه وتخفیف موحده مولاے عثمان بن عفان ست خالد بن الولید او را از بعض سبایای مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را آزاد فرمودند رضی الله عنه **ان عثمان بن عفان رضی الله عنه** ترجمه وے خواهد آمد **دعا بوضوء فغسل کفیه ثلث مرات** طلبید آبے را که بدان وضو کند پس شست هردو کف دست خود را سه بار واین از سنن وضوست باتفاق علما **ثم تمضمض** پستر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پستر انداختن آن **واستنشق** وآب در بینی کرد استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی وکشیدن آن بنفس تا اقصاے بینی **واستنثر** وبیفشاند بینی را استنثار نزدیک جمهور اهل لغت ومحدثین وفقها اخراج ماست از انف بعد استنشاق **ثم غسل وجهه ثلث مرات** پستر شست روی خود را سه بار **ثم غسل یده الیمنی** پستر شست دست راست خود را **الی المرفق ثلث مرات** تا آرنج سه بار ودرین بیان همین ست که مجمل ماند در آیهٔ **وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ** وتقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم وفتح فا وبفتح هردوست والی براے انتهاست وگاہے بمعنی مع آید واز احادیث معلوم شد که مراد همان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هردو آرنج خود اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف وبسند حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هردو دست با مرفقین تا آنکه مسح کرد هردو عضد را ونزد بزار وطبرانی ودارقطنی از حدیث وائل بن حجر در صفت وضو باین لفظ است که شست هردو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را ودر طحاوی وطبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پس شست هردو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هردو مرفق [illegible] پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که بمعنی غایت باشد یا بمعنی مع وسنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو وباین شناختی که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا ودخول وخروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد ازان فکر کرده ولیکن درینجا دلیل بر دخول می قائم ست کما عرفت **ثم الیسرے مثل ذلک** پستر دست چپ را همچنین یعنے سه بار مع آرنج در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانجانان رح نوشته که آب را در شستن ذراعین از جانب آرنج مے ریختند وبطرف سر انگشتان فرو می کشیدند

وے فرمودند که حضرت شاه ولی الله صاحب نیز درین عامله با فقیر مشارکت دارند انتهی ثم مسح برأسه پستر مسح کرد بسر خود واین موافقت آیه
ست دراوردن بای جاره ولفظ مسح متعدی بنفسه وبباء هردو آید قرطبی گفته با درینجا برای تعدیه است حذف واثبات وی هردو جائز وعلما را
اختلاف ست در مسح راس که بر تمام سر کند یا بر بعض وآیت مقتضی هیچ یکے از دو امر علی التعیین نیست چه وامسحوا برؤسکم هردو احتمال دارد مسح
کل راس ومسح بعض ونیست دروی دلالت بر استیعاب ونه بر عدم استیعاب ولیکن هر که قائل ست باجزای بعض مسح میگوید که سنت مبین یکے از دو
احتمال آیت ست ثم غسل رجله اليمنى الى الكعبين ثلث مرات پستر شست پای راست خود را تا شتالنگ سه بار مشهور آن ست
که کعب استخوانی ست تا شتالنگ ملتقای ساق وهو قول الاکثر ومحکی ست از ابو حنیفه که آن استخوانی ست در پشت قدم نزدیک معقد شراک ودرین مسئله مناظرات
وتاویلات دراز ست در شرح مغولی گفته از اوضح ادله بر قول جمهور حدیث نعمان بن بشیر ست در صفت نماز که دیدم مردی را از ما که می چسپید کعب او بکعب صاحب وے
در سبل گفته آید تا فی حواشی ضوء النهار حجة مذهب الجمهور باولة هذا کلك انتهی ثم اليسرى مثل ذلك پستر شست پای چپ را همچنین یعنی سه بار تا شتالنگ
در مصفی گفته وظیفه رجلین غسل ست نه مسح چنانکه شیعه میگویند بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع ست هر مسلمانی اقلا پنج بار هر روز میکند واکثر در یه ست که اجتهاد را
در دانستن آن دخل نیست پس صحابه از آنحضرت غسل رجلین آموختند وتابعین از صحابه وتبع تابعین از تابعین وهکذا الی یومنا هذا لهذا یکی که مثل این امور
انکار ضروری ست ودر آیه وارجلکم بنصب وجر هردو خوانده اند ودر صورت نصب ظاهر ست ودر صورت جر جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است
مانند عذاب یوم الیم وحجر ضب خرب وجمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلا ویکون مسحا وفی مواهب الرحمن لذا قال غسل شعوره رجلیه اجری الماء
علی ظاهر الا وارتلت واقول انتهی غرض آنکه غسل پا در هیچ حالت ترک نشود وملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیه احادیث صحیحه دلالت میکند بر تعیین
از انجمله حدیث ویل للاعقاب من النار ست واین در حق کسے فرمود که قصر کنند در غسل رجلین تا آنکه غسل مسح گردد وآب بر اعقاب جاری نشود واین حدیث
مروی ست در صحیحین ودر سنن ومسانید بطرق مختلفه کثیره وعدد راویان آن بحد کثرت رسیده اند که افاده علم میکنند وسیوطی راویان او را از صحابه زیاده برده کس شمرده
پس بطریق این وعید که بر سیلان آب نکنند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی که غسل رجلین بلا شبهه فرض ست ونیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد آنحضرت مرة مرة وشست
پاها را نیز یک بار وفرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به واین حدیث مشهور ست در میان محدثین ومروی ست در صحاح وهو یدل دلالة واضحة علی ان الصلوة
لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع واتفاق ست بر شستن هردو پا وهرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نه در سفر ونه در حضر نه در برد ونه در حر ولو کان
مشروعا لفعله صلی الله علیه وسلم احیانا لابانة للجواز کما هو دابه الشریف وهمچنین منقول نشد از هیچ یکی از صحابه مسح رجل در شبهای شدید البرد نیز وطحاوی از عبد الملک
بن سلیمان آورده که انه قال قلت لعطاء هل بلغک عن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انه مسح علی القدمین فقال لا انتهی ملخصا ثم قال رأيت
پستر گفت عثمان دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را توضأ نحو وضوئي هذا وضو کرد همچو وضوی من که اینست وتمام حدیث این ست
که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوی من که اینست پستر بگذارد دو رکعت نکند دران حدیث نفس بخشیده شود او را آنچه گذشت از گناه او در سبل گفته
مراد بحدیث نفس حدیث بامور دنیا وچیزیست که تعلق بنماز ندارد واگر حدیثی عارض شد وبمجرد عروض ازان اعراض کرد عفو ست ودر حدیث نفس معدود نیست
متفق علیه وازین حدیث ترتیب در اعضای معطوفه بحرف ثم وتثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا که این صفت فعلی ست که بروی
فضیلت مرتب ست وعدم اجزای صلوة بدون ترتیب نیست ولفظی که دلالت کند بر ایجاب نیامده وباین رفته اند حنفیه وتثلیث بالاجماع واجب نیست
ودر وی خلافی ست شاذ ودلیل عدم وجوب بصحیح احادیث اینست که وضو کرد آنحضرت دو دوبار ویکیک بار وبعض اعضا را سه بار شست وبعض باخلاف آن
ودر وضوئیکه اعضا را یکبار شسته فرمود که این وضوئی ست که قبول نیست نماز مگر بدان واما مضمضه واستنشاق پس نزد بعض واجب ست باین دلیل که در حدیث ابوداؤد

بسند صحيح امر بدان ثابت شده وهم آنحضرت در جمله وضوهاي خود بران مواظبت كرده ونزد بعضي سنت ست بدليل حديث دارقطني وابوداود كه دران حكم باسباغ وضو فرموده واندامها ذكر مضمضه واستنشاق نكرده پس معلوم شد كه امر براي ندب ست وحق اول ست ودر حجة الله البالغه گفته كه صفت وضو چنانكه ذكر كرده اند عثمان وعلي وعبد الله بن الزبير وغير هم از آنحضرت ومتواتر شده است وامت بران اطباق كرده اين ست كه بشويد هر دو دست قبل از ادخال در اوند ومضمضه كند واستنشاق نمايد واستنثار كند وتمام رو بشويد وذراعين را با مرفقين غسل دهد پستر مسح كند بر سر پستر هر دو پا تا كعبين بشويد انتهى **وعن علي** بن ابي طالب امير المومنين ابو الحسن ابن عم رسول خدا وبرادر وختن وي وزوج فاطمه زهرا واول كسيكه ايمان آورد از ذكور در اكثر اقوال با اختلافي كه در عمر اوست وبهر حال بود متردد درميان هفت وشانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوك كه خليفه كرد او را آنحضرت در مدينه بجاي خود وفرمود آيا راضي نميشوي بانكه باشي از من بجاي هارون از موسى خليفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هيژدهم ذي الحجه سنه سي وپنج ۳۵ وشهيد شد صبح جمعه بكوفه شب هفتدهم رمضان سنه اربعين ۴۰ ومرد بعد سه روز از ضرب شقي ابن ملجم وقيل غير ذلك مدت خلافت او چهار سال ونه ماه وچند روز بود در بيان احوال وصفات وي كتب جمه تاليف شده اند ودر كل الاسلام گفته استوفينا شطرا صالحا من ذلك في الروضة الندية شرح التحفة العلوية انتهى **في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم** روايت ست از علي در صفت وضوي آنحضرت واين پاره ايست از حديث طويل كه در وي صفت وضو از اول تا آخر مذكور ست ومفاد وي مفاد حديث عثمان ست وليكن لفظي خاص كه دران نبود بنكته وي مصنف اين حديث را درينجا آورده وآن اينست كه **قال** گفت علي **ومسح براسه واحدة** ومسح كرد آنحضرت سر خود را يكبار بعد ديگر اعضا را سه بار شسته شيخ در ترجمه گفته احاديث در مسح سر يا مطلق آمده است يا مقيد بيكبار واين احاديث صحيح ست ودر بعضي احاديث مرتين نيز آمده وآنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثليث مسح در هيچ حديثي صحيح نيامده انچه آمده همين ست كه وضو كرد يكبار ودو بار وسه بار ووضو شامل غسل ومسح هر دو ست وقول شافعي بتثليث باين حديث ست وبقياس مسح بر غسل وجوابش آنست كه اين حديث محتمل ست واحاديث ديگر صريح وحمل محتمل بر متعين لازم وبناي مسح بر تخفيف ست قياس وي بر غسل نتوان كرد انتهى گويم تثليث مسح در حديث عثمان آمده نزد ابو داود بدو وجه ويكي از آن دو وجه را ابن خزيمه صحيح گفته وتصحيح وي در ثبوت اين سنت كافي ست وقول ببناي مسح بر تخفيف قياس ست در مقابله نص وقول بگرديدن او بصورت غسل بعد ثبوتش از شارع لائي آن است وروايت ترك معارض روايت فعل نتواند شد اگرچه روايت ترك بسيار باشد زيرا كه كلام در وجوب وي نيست بلكه در سنيت اوست وشان سنت همين ست كه گاهي آنرا كنند وگاهي نكنند كذا في السيل الجرار مصنف در فتح الباري گفته كه ذكر عدد در مسح در هيچ طريق از صحيحين نيامده واكثر علما برانند مگر شافعي كه ميگويد كه تثليث سنت ست وابو داود گفت كه احاديث عثمان همه صحاح اند ودلالت دارند برانكه مسح يكبار بوده است وشيخ ابن همام گفته كه تكرار مسح بوجوه غريبه آمده وليكن در انها مخالفت احاديث صحيحه نيست نزد اهل علم انتهى وانچه ازين قبيل آمده محمول ست بر تكرار بيك آب نه بآب جديد شمني گفته تثليث مسح بآب جديد بدعت ست ودر روايت غريب از امام ابو حنيفه آمده اما تثليث بيك آب پس در هدايه گفته كه حسن روايت كرده است آنرا از ابو حنيفه كه اگر بيك آب سه بار مسح كند مسنون باشد انتهى **اخرجه ابو داود واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال الترمذي انه اصح شيء في الباب** بلكه گفت ترمذي كه يكبار مسح نمودن سر اصح چيزي ست كه درين باب آمده وابو داود اين حديث را بشش طريق آورده در بعض وي ذكر مضمضه واستنشاق نيست ودر بعض وي اينست كه مسح كرد بر سر خود وآب نچكيد ودر روايت ابن ماجه از علي كرم الله وجهه بجاي واحدة مرة آمده وروى عن سلمة بن الاكوع مثله وعن ابن ابي اوفى مثله ورواه الطبراني في الاوسط من حديث انس واسناده صالح ورواه ابو علي بن السكن من حديث رزيق بن حكيم عن رجل من الانصار مثله **وعن عبد الله بن زيد بن عاصم** مدني انصاري مازني ست از بني مازن بن النجار راوي حديث وضوست ونيست آن عبد الله بن زيد كه راوي اذان ست چه وي زيد بن عبد ربه ست نه زيد بن عاصم وحديث اين عبد الله حجت ست در باب وضو

و وی را حاکی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمهٔ کذاب ست شرکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین ۶۳ حاضر شده احد را نه بدر را
روایت کرده از وی عباد بن تمیم و وی برادرزادهٔ اوست و ابن مسیب في صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت و مصنف پارهٔ مقصود از ان درینجا
ذکر کرده باقی را بوجه تکرار ترک داده قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بیدیه و ادبر مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس متفق علیه وفي لفظ لهما و در لفظی از بخاری و مسلم
اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذي بدأ منه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود
پس تر برد هر دو دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست پس تر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود از انجا اینمعنی ادبار
ورواه مالك والنسائي ايضا ولأبي داود نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس ست و علما را دران سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
بمؤخر راس و آرد دست را طرف وجه پس تر برگردد بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث ست که أقبل و أدبر زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست و ادبار بسوی
ناحیهٔ مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کند بناصیه و برود بسوی ناحیهٔ وجه
پس تر برود بسوی مؤخر راس پس تر عود کند بناصیه و درین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی أدبر و أقبل و ابو داود از حدیث مقدام
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسیدند قفا را پس تر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح ست در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه است و مقصود از ان تعمیم راس ست بمسح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل
السهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خرد تر بود کاتب احادیث نبوی ست ابو هریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود با ان در صحبت
معاویه و پدر می بود نامش در اصل نام جد وی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعب بن لوی و اسلام آورد
پیش از پدر و خلقی کثیر از وی روایت دارد و یعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبد الله سرمه میساخت عبد الله شب هنگام برخاسته چراغ می کشت
و میگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت و سه ۶۳ برد و قیل سنة
سبعين ۷۳ وثلث و قيل مات بمكة سنة ستين ۶۷ وسبع و قيل بالطائف سنة خمس وخمسين و قيل بمصر سنة ستين وخمس رضي الله عنه في صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افادهٔ مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود درینجا آورد
و بر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبد الله ثم مسح پس تر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را در مصفی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسمای مسح ست بشرهٔ راس را یا شعری که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح ست و مسح مصدر ست صادق می آید
بر هر قلیلی که اسم مسح بران جاری ست و مالک مسح تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
و از بین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط نفهمیدن استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع
تقدیر ست برای آنکه تکیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق ست و عام باطلاق خود خاص ست بخصوص
نوع و خاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعيه السباحتين في اذنيه و در آورد هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین ست
در هر دو گوش خود و مشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح با حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی ست که متصل انگشت نر ست و آنرا انگشت

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت
می نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد ومسح بابهاميه ظاهر اذنيه و مسح کرد
بهر دو انگشت نر خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابوداؤد و طحاوی باسناد حسن دیگر حدیث ربیع
اخرجه ابوداؤد دیگر حدیث انس نزد دارقطنی و حاکم دیگر حدیث عبدالله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح سر
کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرده او را ابن دقیق العید و گفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد دران هر دو گوش را
و مصنف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلاف ست در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا بآب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده
اخرجه ابوداود والنسائي وصححه ابن خزيمة ومسح گوش سنت ست نزد ائمه اربعه و نزد ابوحنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ائمه
ثلثه بآب جدید و در سفر السعادت گفته ومسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون گوش انگشتان
در سوراخ گوش در آوردی انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم
من نومه فليستنثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و دیگر
استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث
دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب و گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب
ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل بوجوب استنثار ست نه مضمضه و هو مذهب احمد و جماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان
حدیث اعرابی ست که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی فان الشيطان يبيت على خيشومه زیرا که شیطان شب میکند
و می باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست وقیل الانف کله و گفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ ست متفق عليه
قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ
جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی گشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم
و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست
که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیرا که آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه
مجاور یعنی دماغ و محل ایداع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خشوع و خضوع
و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بخوابگاه وی می آید
در سبل گفته وجه اول اظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم وعنه و هم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری
و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغمس يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا چون بیدار
گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در اوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و بیرون رفت
از قید آوند برکهها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا بروز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما
قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند و لیکن نزد ابوداؤد و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما
از شب اما درینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا يدري

این باتت یده زیرا که وی نمی داند که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوید سه بار تا آب لطیف گردد
پس از آن آب را از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیه وهذا لفظ مسلم و این امر نزد جمهور مسنون و مستحب ست که بطریق احتیاط باین حکم کرده
نه فرض و واجب و اگر نشوید دست پاک ست و آبی که در وی دست فرو برد نیز پاک ست زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب بیقین معلوم نیست
و همچو توهم و احتمال ست و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در آب انداز آب نجس گردد وعن
لقیط بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن صبرة بفتح صاد و کسر بای موحده العقیلی صحابی مشهورست معدود در اهل طائف کنیت او ابورزین ست
کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پسرش عاصم و ابن عمر و غیرهما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر ده مرا از وضو که حسن و کمال وی چیست
قال فرمود اسبغ الوضوء تمام و کمال و تر و تازه کن وضو را در مصفی گفته اسباغ وضو دو نوع ست فرض و سنت اسباغ فرض استیعاب
موضع غسل ست و اسباغ سنت و در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعض بانقا از دلک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعض باطالت غره و تحجیل
و بعضی بتثلیث والله اعلم انتهی وخلل بین الاصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن
و تخلیل اصابع سنت ست نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پای سنت ست بخلاف و در تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت ست
مشهور آنست که سنت ست و در روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل ست و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پاست و آنرا نیز اگر نکند
باکی نه و لیکن گفته اند که تخلیل خوش آینده ترست نفس را و این بر تقدیر یست که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و کشاده باشند و اگر بیکدیگر چسپیده
متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها نرسد واجب ست تخلیل و وعید که بر تخلیل در حدیث دارقطنی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمول برین
صورت ست و نزد بعض این حدیث ضعیف ست و کیفیت تخلیل انگشتان پای آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند بخنصر پای چپ
و تخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعضی در بعضی ست امام الحرمین در نهایه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از
اسفل اصابع و بدایت از خنصر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی مصنف در تخلیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت بخنصر
صحیح ست و هو کما قال زیرا که روایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید
انگشتان پای خود را بخنصر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در اسناد وی ابن لهیعه ست و درین باب حدیث عثمان ست که وی
خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم رواه الدارقطنی کذا و حدیث ربیع بنت معوذ رواه الطبرانی فی
الاوسط و اسناد وی ضعیف ست و حدیث عایشه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس ست و وی منکر الحدیث ست و حدیث وائل بن حجر رواه
الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و انقطاع ست و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را [illegible] گفت
رواه الترمذی بگوییم هو کذلک و کذا رواه احمد و ابن ماجة والحاکم و در وی صالح مولی التوأمه ست و او ضعیف ست لکن بخاری تحسین وی کرده
زیرا که از روایت موسی بن عقبه از صالح ست و سماع موسی از وی قبل از اختلاط ست انتهی وبالغ فی الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق
و در لفظی مضمضه هم آمده و حد مضمضه پر کردن تمام دهن ست و مبالغه در آن آنست که آب تا بحلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب ست در تمام دهن و حد
استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی برود و مبالغه در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی الا ان تکون صائما مگر آنکه
باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه ست بجهت توهم شکستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض ست نزد امام احمد
در قول مشهور در غسل و وضو و سنت ست نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابوحنیفه اخرجه الاربعة

یعنی ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزیمة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی مطولاً و مختصراً
وصححه الترمذی و البغوی و ابن القطان و ابن خزیمة و درین باب ست از ابن عباس و لفظ وی اینست استنثروا مرتین بالغتین او ثلثا صححه ابن القطان
و رواه ابو داؤد و ابن ماجة و ابن الجارود و الحاکم و در حدیث باب دلیل ست بر وجوب اسباغ و تخلیل اصابع و مبالغه در استنشاق برای غیر صائم
وفی روایة لابی داؤد و اسناده صحیح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو کنی پس مضمضه کن زیراکه وضو بدون مضمضه و استنشاق نیامده
و حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و بینی و دهن داخل اند دران و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از آنحضرت
که مضمضه و استنشاق نکرد با وجود اقتصار بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوی و نیز امر کرد
بدان چنانکه در حدیث ابو هریره نزد دارقطنی ست و در صحیحین ست که فرمود چون وضو کند یکی از شما باید که داخل کند آب در بینی خود پستر بیفشاند آنرا
و نیاورد معلل چیزی که قادح باشد دران و رفته اند بوجوب این هر دو احمد و اسحق و به قال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هر دو و حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبید و داؤد الظاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی ست
مثل آن از ابو حنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک و شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیعه و یحیی بن سعید و قتاده و حکم
بن عتبه و محمد بن جریر طبری بعدم وجوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المرسلین و منجمله آن مضمضه و استنشاق ست و این حدیث صحیح ست امابه این
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطره وارد شده و اگر بهمین لفظ باشد گوئیم مراد بسنت طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت ست رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف ست **وعن عثمان** بن عفان کنیت او ابو عبد الله ست
اموی قریشی ست یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد و از اول اسلام بدست ابو بکر صدیق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم و هجرت کرد
بسوی حبشه دو هجرت و حاضر نشد بدر را بسبب مرض رقیه بنت آنحضرت و حضرت برای وی سهم برآورده و حاضر نشد در حدیبیه بیعت الرضوان را بسبب
آنکه حضرت او را بمکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان ست و مسمی شد بذی النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانه قد و گفته اند گندم گون
رقیق البشره حسن الوجه بعید ما بین المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحیة و لحیه را تصغیر میکرد روز اول از ماه محرم سنه بست و چهار[24] خلیفه شد و کشته شد روز جمعه
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین[35] از دست اسود تجیبی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال ست چند روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنهٔ شهادت وی کاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته
فی الوضوء بدرستیکه بود آنحضرت تخلیل میکرد در ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحیهٔ شریف انبوه رواه ابو داؤد و هم نزد وی ست
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدان ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا پروردگار
من و مراد بلحیه چیزی ست که شامل هر دو رخسار باشد و تخلیل لحیه در روایتی از احمد واجب ست و گفت اگر ترک کرد آنرا بسهو روا باشد و اگر عمداً
کرد اعاده کند و نزد ابو یوسف سنت ست و نزد ابو حنیفه و محمد فضیلت ست شمنی قول ابو یوسف را اصح گفته و در حنبل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیت اوست و احادیثی که در امر بتخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتهض بر ایجاب نخواهند بود انتهی و کیفیت تخلیل این ست
که در آرد انگشتان را زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل ست بظاهر حدیث اخرجه الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

ورواه الدارمي وابن ماجة والحاكم والدارقطني وابن حبان من رواية عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن ست وحاکم گفته
نمیدانم در وی ضعف بوجهی از وجوه وتضعیف کرده او را یحیی بن معین وروایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس وعایشه وعلی وعمار ودرین باب ست از ام سلمه
وابو ایوب وابی امامه وابن عمر وجابر وجریر وابن ابی اوفی وابن عباس وعبد الله بن عکبره وابی الدرداء ودر همه تکلم کرده اند واضعف الاحادیث عایشه وصححه
ابن خزيمة وگفت عبد الله بن احمد عن ابیه که نیست در تخلیل لحیه چیزی صحیح وگفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از انحضرت صلی الله علیه وسلم
در تخلیل لحیه چیزی وشیخ در ترجمه گفته احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده وبعضی از ان حسن ست وترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شقیق ست که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتهی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب ست **وعن**
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه وترجمه وی گذشت **ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بثلثي مد**
فجعل يدلك ذراعيه بدرستیکه آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت هر دو بازوی خود را مد بضم میم وتشدید دال مهمله در
قاموس گفته پیمانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل وثلث وی یا پری کف دست انسان معتدل چون پر کند آن هر دو را ودراز کند دست خود را
بآن هر دو واز اینجا نام نهاده شد مد وتحقیق تجربه کردم آنرا پس یافتمش صحیح انتهی ودر حدیث دلیل ست بر شرعیت دلک مر اعضای وضو را ودر وی
خلاف ست کسی که بوجوب رفته استدلال بهمین حدیث کرده وهر که قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آیت غسل ست ونیست دلک از مسمای او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة ودر حدیث ام عمارة انصاریه نزد ابو داود باسناد حسن آمده که وضو کرد انحضرت از آوندی که در وی آب
دو ثلث مد بود وروایت کرد آنرا بیهقی بلفظ وضو کرد بثلث مد واین بی اصل ست وتصحیح کرد ابو زرعه از حدیث عایشه وجابر که غسل میکرد انحضرت
از صاع ووضو میکرد از مد واخرج مسلم نحوه من حدیث سفینة وابو داود از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را وترمذی
باین لفظ ست که کفایت میکنند در وضو دو رطل واین همه احادیث قاضی اند بتخفیف در آب وضو ونهی انحضرت از اسراف در آب معلوم ست وخبر فرمود
که بیاید قومی که تعدی کنند در وضو پس هر که تجاوز کرد از انچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد وقول قائل که این تقریب ست نه تحدید بعید نیست لیکن
احسن برای متشرع محاکات اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم واقتدا باوست در کمیت وی **وعنه** وهم روایت ست از عبد الله بن زید **انه رای**
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لاذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لرأسه بدرستیکه وی دید انحضرت را که میگیرد برای
هر دو گوش خود آب خلاف آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود مذهب ائمه ثلثه همین ست که مسح گوش بآب جدید کند ونزد امام ابو حنیفه وبروایتی نزد
امام احمد مسح گوش ببقیه آب مسح سر کند دلیل ائمه ثلثه همین حدیث وما فی معناه ست وگویند در احادیثی که ذکرش نیامده غایت وی عدم ذکر راوی ست
آنرا وعدم ذکر دلیل عدم فعل نیست ودلیل حنفیه حدیث عبد الله بن زید ست نزد ابن ماجه وحدیث ابن عباس ست نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
انحضرت الاذنان من الرأس یعنی هر دو گوش از سر اند واین حدیث بطرق متعدده آمده وچون اذنین از راس باشند لاجرم مسح هر دو بیک آب راس
کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار وابن خزیمه وابن حبان وحاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی
رسول خدا پس وضو کرد وگرفت غرفه از آب ومسح کرد بدان سر وهر دو گوش را ونسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الرأس ودر موطا ونسائی
از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن وباستنشاق از بینی وبغسل وجه تا از تحت پلکها
وبغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان وبمسح راس از راس تا اذنین ودرینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس قاله الشمنی ودر اکثر احادیث
مسح راس واذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید وظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر این ادله را حضرت شیخ از طرف حنفیه در شرح سفر السعادة

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الرأس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی مُشتید بعض ست واحادیث
صحیحه شاهد اوست که دران مسح هر دو گوش بارأس مرة واحدة آمده واین احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه وابن عباس وعثمان وربیع وهمه ایشان
متفق اند برآنکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة ست زیراکه اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح بأسه
وأذنیه مرة واحدة صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد واینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعیدست وتاویل حدیث
باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت واین تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود دران
انتهى واین ظاهرست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الرأس نزد ابن ماجه وترمذی وابو داؤد از حدیث
ابی امامه ست وخود ابو داؤد وترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رواة این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه ست که باجتهاد خود گفته
یا از قول آنحضرت ﷺ ست کذا فی المشکوة وحدیث ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده وگفته که آن وهم ست
وصواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست ودر رفع ووقف وی اختلاف نموده اند وگفته صواب وقف ست ونیز وی
منقطع ست وحدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه ست درین باب در روی عمرو بن حصین ست واو متروک ست وحدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست
معلول ست وحدیث عایشه رض که نزد دارقطنی ست در روی محمد بن ازهر ست واحمد او را کاذب گفته وحدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم
از انس وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الرأس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست ودر موطا بابی عقد کرده لیستحب مسح الأذنین
بماء جدید واز ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعیه لأذنیه ودر مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الرأس اگر صحیح می شد دلالت میکرد
برکفایت مسح اذنین از مسح رأس واین خلاف اجماع ست انتهى وحدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت اخرجه البيهقي واسناده
صحيح وصححه الترمذي ايضاً پس معارض نشود او را حدیث ضعیف وراجح نشود ماء واحد بر ماء جدید زیراکه ترجیح فرع تعارض ست
کما تقرر فی الاصول واینجا خود تعارض نیست واحادیثی که دران مسح اذنین بارأس آمده جواب ازان گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست
وتاویل عدم بقای بلل در دست بعیدست زیراکه در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء ومشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست واگر فرض
کنند که گوشها از سرست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد وحدیث ساکت ست ازانکه بآب سر باید کرد یا بآب
جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده وظاهر نموده که بآب جدید باید کرد واز حدیث مذکور نتوان فهمید که سر وگوش یک عضوست بلکه دو
عضوست وچون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت واگر هر دو را یک چیز گویند ومسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی
ودهان را که از وجه ست ونسبت بگوش از سر اوضح ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه واستنشاق با وجه یک عضو گویند وهذا خلف ودر روایت ابن خزیمه
وغیره را دلالت بر اتحاد اذنین بارأس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست ومطلق محمول ست بر مقید در روایات دیگر که دران
تصریح بتجدید آب وارد شده اصح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه واین حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که روایت
عبد الله بن زیدست بلفظ باین لفظ ومسح براسه بماءٍ غير فضل يديه ومسح کرد آنحضرت ﷺ سر خود را بآبی که جز آب زیادتی
هر دو دست ست وهو المحفوظ وهمین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در
روایت مذکور همین لفظ ست وهمین ست در صحیح ابن حبان ودر روایتی نزد ترمذی وذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده
ودر سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم وچون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیرست از گرفتن آب جدید برای سر وبرین دلالت دارند احادیث وحدیث

بیهقی دلیل احمد و شافعی ست در اخذ آب جدید برای اُذنین وهو دلیل ظاهر کما سبق والله اعلم بالصواب وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال سمعت گفت ابوهریره شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را يقول میگفت ان امتي يأتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدرستیکه امت من می آیند روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غر محجل ست از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند
غر بضم غین معجمه و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليفعل پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر نکرد تحجیل را
زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن در ان ست و در لفظی از مسلم
آمده فليطل غرته وتحجيله متفق عليه و رواه احمد من حديث نعيم و گفت نعیم نمیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوهریره است یا از حدیث
در سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث ست و آن دال ست بر عدم وجوب زیرا که در قوت من شاء منکم ست و اگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد
زیرا که استطاعت متحقق ست قطعا و مصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانیکه این حدیث را روایت کرده اند و هم عشرة و نه در
رُوات وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اطالت غره و تحجیل و در قدر مستحب از وی اختلاف ست گفته اند در دستها تا دوش
و در پایها تا زانو و این از ابوهریره مروی ست و ثابت ست از فعل ابن عمر اخرجه ابن ابی شیبة و ابوعبید باسناد حسن و گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل ست تا صفحهٔ گردن و قول بعدم مشروعیت غره و تحجیل و تاویل حدیث ابوهریره خلاف ظاهر ست و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و متوضی مخصوص بوجه نبود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را با بیض الوجه انتهی
واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ بخاری یدعون ست عوض یأتون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سید
حلیه یعنی سیما و نشان وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از ان ست تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما لیست لغیرکم
رواه مسلم مرفوعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت ست چه وضو در امم سابقه هم بود وعن عائشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن گفت عائشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست في تنعله
در نعل پوشیدن که اول در ان پای راست در آوردی وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا در ان از جانب راست کردی وطهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها پس معا شسته میشوند وفي شانه كله
و در همه کارهای خود ابتدا براست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل ست ورنه هر چه از باب تشریف و تزیین و تکریم ست همه ازین
قبیل ست چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی
بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعضی یمین حالق و الاول اصح و اظهر و آنچه نه ازین باب ست
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و برآوردن جامه و مانند آن مستحب در ان آغاز بیسار ست و این همه بجهت شرافت
و کرامت راستی ست چنانکه فرشتهٔ دست راست شرف دارد بر فرشتهٔ دست چپ و همسایهٔ دست راست مقدم ست بر همسایهٔ دست چپ غرضکه راستی را
همه جا اعتبار ست و حدیث دلیل ست بر استحباب مبادرت بیمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ یعجبه التیمن دلالت دارد بران و صاحب سبل تحقیق آن در حواشی
شرح عمده کرده متفق علیه و صححه ابن حبان و ابن منده وله الفاظ ذکرها المصنف فی التلخیص وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأتم فابدءوا بمیامنکم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در لفظی بایامنکم آمده و هر دو بیک معنی ست اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ایضا ابن حبان والبیهقی والطبرانی و زیاده کردند در روی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح و [illegible] ابن خزیمة و حدیث دلیل ست بر بداءت بیامن نزد وضو در شستن هر دو دست و هر دو پا واما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ یکی بدان درین هر دو و نه وارد می شد در حدیث تعلیم بخلاف یدین و رجلین که وارد ست احادیث تعلیم بتقدیم یمنی درین هر دو بر یسری در حدیث عثمان که گذشت و آیت مجمل بود سنت بیان وی کرده و از علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اتممت الوضوء رواه الدارقطنی والبیهقی و این منقطع ست حجت بدان قائم نیست

وعن المغیرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهورست اسلام آورد عام خندق و قدوم آورد بهجرت اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن سفیان و صاحب رای و مشورت اوست نزول کرد کوفه را و مرد آنجا در سنه پنجاه و پنج بعمر هفتاد و نه سال درحالیکه عامل بود بران از طرف معاویه کنیت او ابو عبدالله یا ابو عیسی ست مغیره بضم میم و غین معجمه مکسوره و شعبه بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و بای موحده مفتوحه ست ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر موی پیشانی خود این حدیث حجت ابو حنیفه ست در فرضیت مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه نام چهارم حصه سرست از جانب پیش اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار به ناصیه نکردی و اگر بکمتر ازان واجب بودی او اتفاقی و گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و آیت قرآن مجمل ست حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهی مذهب مالک وجوب مسح تمام سرست و در مصفی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی یعنی کل یا بعض سر اگرچه دو سه مو باشد و در مذهب احمد روایات مختلف ست موافق هر یک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک ست و در روایتی مسح اکثر سر و شوکانی گفته مسح بعض سر و مسح بر عمامه هم کافی ست انتهی و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابو حنیفه گویند جائز ست اقتصار و حافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه درین حدیث مغیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده اند و اما اقتصار بر عمامه بمسح پس قائل نشدند بآن جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عمامه و گاهی بر ناصیه و عمامه هر دو و علی العمامة و مسح کرد بر عمامه و مؤید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری و روایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین و بر عمامه و روی مثله احمد عن سلمان و ابوداؤد و احمد عن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دستار تنها و بر سر و عمامه هر دو و همه صحیح و ثابت ست و حدیث ثوبان مشعر ست باذن مسح بر عمامه بعذر و لفظ وی نزد احمد و ابوداؤد این ست فرستاد آنحضرت سریه را رسید بایشان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از سرد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنید بر عصائب و تساخین و در اسنادش راشد بن سعد ست خلال در علل گفته احمد فرمودی نتواند شد که راشد از ثوبان شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر مرد در سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی الفتح و نزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل ست و تنها بر عمامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت مالک رسید بما از جابر بن عبدالله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند و باین اخذ کرده ایم ما و همین ست قول ابی حنیفه و نافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبدالله بن عمر بود وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول اسلام مسح بر عمامه بود پس ازان منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد و در مصفی گفته آنچه از

[illegible] از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست و در حدیث مسلم ثابت
معلوم میشود آنست من بجا [illegible]
شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرموده پس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهی اما در سفر السعادة گفته
که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود و بعده منسوخ شد
انتهی گوییم دعوای نسخ محتاج سند مساوی یا مقدم ست بمجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوة گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون باداء فریضه
مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر ست بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تعظیم
فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سر ست که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه
بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر
قول که فرمود و الخفین یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست و توربشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث
و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام برخلاف آنست انتهی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور
و اشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام الشیخ گوییم بعد ورود نص بمسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن ست بمجرد حمل و احتمال وهم که توربشتی
کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرود نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ام
اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده وهم کرده **وعن جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام السلمی**
الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که بدر را هم حاضر شده اما اصح آنست
که حاضر نشده و بعد از وی در هیژده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام از وی روایت
دارد و قدم آورده بود شام و مصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع و ستین وقیل غیر ذلک وله اربع و تسعون سنة و هو آخر من مات بالمدینة
من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضی الله عنه میگوید **فی صفة حج النبی** در بیان حج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم **ابدؤا بما بدأ الله به** ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا **اخرجه النسائی هکذا بلفظ الامر** روایت کرد
این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشا ست **وهو عند مسلم بلفظ الخبر** و این حدیث نزد مسلم بصیغه خبر ست یعنی شروع میکنم
بچیزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این ست که بر آمد آنحضرت از دروازه حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفا و چون نزدیک
شد بدان خواند این آیت ان الصفا والمروة من شعائر الله و گفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع
کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست و وی ابتدا
بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب بمقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد
زیرا که لفظ عام ست و عام مقتصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمه ما موصوله ست و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت وضو یعنی
قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برءوسکم وارجلکم الی الکعبین داخل ست زیر امر بقوله
صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد او ست علی الترتیب اگرچه آیت تقدیم یمنی بر یسری نکرده ازینجا

ودر علیین وحدیث بیان آن نمود وحنفیه ودیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند واستدلال ایشان بحدیث ابن عباس ست که وضو
کرد آنحضرت پس شست بروی خود وهردو دست خود را پس هردو پای خود را پس مسح کرد سر خود را ببقیهٔ آب وضو ولیکن این حدیث را طریقی
صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست واولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد ومتصل بحدیث ابو هریره ذکر
می نمود زیراکه در دلالت هردو قریب یکدیگر اند والله اعلم **وعنه** وهم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقيه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هردو آرنج خود تمام روایت این ست
پس فرمود این وضوی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابو هریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو وگفت همچنین دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم ودر روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست روو هردو دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را واین بیان
چیزی ست که در قرآن آمده پس استفاده شد که غایت داخل ست در ماقبل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق
در مسوی گفته مرفقین وکعبین داخل اند در غسل انتهی وشوکانی در مختصر گفته بشوید هردو دست خود را با هردو آرنج خود انتهی ودلیل بران همین آیت
کتاب ونص سنت ست واین صریح ست در دخول غایت در مُغیا وزیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم
غسل باشد وهمچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور امت وظاهر لفظ شاهد آنست واگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی
اگر کسی گوید که یک دست ویک پای شستن فرض ست وشستن دست وپای دیگر واجب زیراکه مقابلهٔ جمع بجمع مقابلهٔ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را
بروی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطني نسبت ست بسوی دارقطن که محلهٔ کلان ست از بغداد ووی حافظ فقیه ست بر مذهب
شافعی عارف بود باختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست وثلث مائة شده ووفات یوم الاربعا هشتم یا دهم ذی قعده
وقیل ذی الحجه سنه خمس وثمانين وثمان مائة فی بغداد شیخ ابو حامد اسفراینی بروی نماز گذارد وقریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابو الحسن ست
ونام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم وبرع فی هذا الشان وحاکم گفته
دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ وفهم وورع وامام در قرارت ونحو واو را تصنیفاتی ست که ذکرش دراز ست وگواهی میدهم که پیدا نشد بر ادیم زمین مثل وی
وخطیب گفته وی فرید عصر وامام وقت خود بود ومنتهی شد بسوی وی علم اثر ومعرفت علل واسمای رجال با صدق وثقت وصحت اعتقاد وائمهٔ حدیث در ثنای وی
اطالت بسیار کرده اند شاگرد وابو القاسم بغوی وابو بکر بن ابی داود وابن صاعد ومحاملی وغیرهم ست بصره وکوفه وشام وواسط ومصر را سیر کرده حاکم
وعبد الغنی ومنذری وتمام رازی وابو نعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه وادب وشعر از وی پرسیدند که مانند خود دیدهٔ هیچ جواب نگفت
واین آیت بخواند لا تزكوا انفسكم سنن او از کتب معتبرهٔ حدیث ست واعلی سند او خماسی ست واول سنن او حدیث قلتین ست ودر تکثیر
طرق واسانیدش مبالغه نموده پنجاه وچهار سند برای وی ذکر کرده ابو نصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسم که در آخرت
چه شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتهی باسناد ضعيف واخرجه البيهقي ايضا باسناد الدارقطني ودر هردو اسناد قاسم بن محمد بن عبد الله
بن محمد بن عقیل ست ووی ضعیف ست تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین وغیرهما ابو حاتم گفت متروک ست وابو زرعه گفت منکر الحدیث ست
وابن حبان او را در ثقات شمرده ووی متفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشند واینجا خود جارح بسیار اند وتصریح کرده اند بتضعیف
این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری وابن الصلاح ونووی وغیرهم ومغنی ست ازین روایت مسلم از ابو هریره کما تقدم **وعن ابي هريرة**
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه گفت ابو هریره گفت آنحضرت

نیست وضوء مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضوء یعنی در اول وضوء نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض نیست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیرا که حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بنفی وضوء
غیر ذاکر تسمیه و مفید اشتراط اوست بمعنی که انعدام وی موجب انعدام وضوء ست تا بوجوب که اقل مفادست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست درمیان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرموده آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بروی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطني والبیهقي و روایت کرده اند آنرا ترمذي و ابو داؤد نیز از ابو هریره و دارقطني از ابن مسعود و متمسک
حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضوء سنت ست یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست
ولیکن در اسناد این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطني و بیهقي از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت این هر دو از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضوء واجب ست و شرط صحت وضوء ست چنانکه
زرکشي در شرح خرقي گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته است شوکاني چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با اوست و در حجة الله البالغه گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیرا که عبادات بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضوء مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضوء کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی

و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی اخرجه احمد و ابو داؤد
و ابن ماجة باسناد ضعیف زیرا که در سندش یعقوب بن سلمه لیثي عن ابیه عن ابی هریرة است و یعقوب ضعیف ست بخاری گفته
شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقهاست هکذا فی التقریب للمصنف و مثله فی سنن البیهقي و در تلخیص
گفته او را طریق دیگر ست نزد دارقطني و بیهقي ولیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبراني از حدیث ابی هریره بلفظ امرست اذا توضأت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتک لا تزال تکتب لک الحسنات حتی تحدث من ذلک الوضوء ولیکن سند این حدیث واهی ست وللترمذي
ولابن ماجة و احمد و نگفت و الترمذي زیرا که ترمذي این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت ست و نیز
این را از ابو هریره روایت نکرده بلکه عن از سعید بن زید آورده کنیت سعید ابو اعور ست عدوی ست یکی از عشره مبشره مسلمان شد
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت جز بدر که در ان وقت با طلحه بن عبد الله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او سهم برآورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب زوجه او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی اطول اشعر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست نحوه مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطني و غیرهم
ترمذي گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این
اصح احادیث ست و ابن ماجه و دارمي از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند
که نیست نماز مر کسی را که وضوء نیست و نیست وضوء مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکاني اخرجه احمد و ابو داؤد و الترمذي في العلل والدارقطني
وابن السکن والحاکم والبیهقي و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر ست از حذیفه نزدیک دارقطني

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عائشةؓ وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة
وعلیؓ وانس انتهی ودر سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید وربیح ست و در هر دو قدح کرده اند و مرویست درین باب از جماعهٔ مذکوره و در همه مقالست
مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکنند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دال است
بر مشروعیت تسمیه در اول وضو امام احمد و ظاهریه فرض گویند بر ذاکر و ناسی و حنفیه و شافعیه سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هر که ذکر کرد
خدا را در اول وضو پاک شد جسد او همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن
بعد اخراج وی گفته در روی ابوبکر داهری ست واو ضعیف ست غیر ثقه نزد اهل علم بحدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکر و ناسی
وگفته که لعل در حق عامد ست واین در حق ناسی ست واین حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضأ کما امرک الله معاضد اوست در دلالت
بر عدم وجوب واین دلیل ست بر آنکه مراد نفی وضوی کامل ست و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم واما اینکه
آن مثبت و دال ست بر ایجاب پس راجح باشد پس جوابش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست وحدیث
کل امر ذی بال دال ست بر سنیت وحدیث باب بر مطلق شرعیت واقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء
ظاهرش عدم صحت وضوست را سا زیرا که اصل در نفی حقیقت ست و تاویل بعدم کمال کما تقدم بعید ست پس راجح حمل بر حقیقت باشد وقال احمد
لا یثبت فیه شیء وگفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتد به **وعن طلحة** هو ابو عبد الله بن مصرّف بضم میم وفتح صاد
مهمله وکسر رای مشدده وفا عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی وبعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر
ابن عمرو ست بالفتح واو را صحبت ست بعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم ودر سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطلحه احتجاج
کرده است و جد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جد طلحه
در آمدم بر رسول خدا و وی وضو میکرد و روان بود آب از روی و ریش وی بر سینه فرایت پس دیدم **رسول الله صلی الله علیه وسلم** را
یفصل بین المضمضة والاستنشاق فصل میکرد در مضمضه واستنشاق و فصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه
یکبار یا دو بار یا سه بار بآب جدید کرده باشند واحادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه و در بعضی بیک غرفه بفصل و وصل و مشهور از مذهب
امام ابوحنیفه فصل ست زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای
ترجیح فصل ست بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل در مقابلهٔ نص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شمنی از فتاوای
ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائز ست نزد ابوحنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه واستنشاق جائز ست و جدا جدا کردن
هر یک بآب جدید دوستر دارم پس خلافی در میان نماند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحه است ولفظ وی بروایت طبرانی و ابوداؤد این ست که طلحه از
پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرتؐ پس مضمضه کرد سه بار واستنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعادة
گفته که آنحضرتؐ مضمضه واستنشاق را گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت
این حدیث نزد وی و حال آنکه درین باب احادیث هست از علیؓ وعثمانؓ که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضه واستنشاق را و گفتند همچنین دیدیم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه واین مؤید صحت حدیث طلحه است و اهل ایشان تصحیح کرده اند بصحت وی

وابن سعد در طبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح هکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت ست قال ابن الهمام
و نیز ابن الهمام این حدیث را بروایت ابوداود آورده و گفت سکت علیه هو والمنذری بعده در سبل گفته اقرب بتخییر ست و همه سنت ست یعنی
وصل و فصل اگرچه روایت جمع اکثر ست و اصح و جمع بدو طریق ست یکی آنکه بیک غرفه و ثلث وی باشد دیگر آنکه بسه غرفه بود برای هر یکی از سه بار
یک غرفه اخرجه ابوداؤد باسناد ضعیف زیراکه در وی لیث بن سلیم ست و او ضعیف ست و ابن حبان گفته وی قلب میکرد اسانید را
و رفع میکرد مراسیل را و می آرد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کردند او را یحیی القطان و ابن المهدی و ابن معین و احمد بن حنبل و نووی
در تهذیب الاسما گفته که اتفاق کرده اند علما بر ضعف وی و مصرف والد طلحه مجهول الحال ست و حدیث را علتی دیگر ست که ذکر کرد آنرا ابوداؤد از احمد که گفت
بود ابن عیینه که انکارش میکرد و میگفت ایش هذا طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی و زیاده کرد که پرسیدم
عبد الرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو و بود او را صحبت و نقل کرد از ابن معین که محدثان میگویند که جد طلحه دیده است
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد من جهل بحال مصرف بن عمرو والد طلحه است و تصریح کرده اند بآنکه
وی طلحه بن مصرف ست ابن السکن و ابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و ابن خیثمه و خلقی بسیار کذا فی التلخیص و چون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال وی قادح نبود و حق جواز هر دو ست با رجحان وصل بر فصل
والله اعلم **وعن** [illegible] رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تمضمض پس تر آب در دهن کرد صلی الله علیه وسلم واستنثر
و آب در بینی کرد ثلثا سه بار يمضمض وينثر من الكف الذي يأخذ منه الماء مضمضه و استنثار میکرد از همان کف که میگرفت
بان آب را و این حدیث از اوله صحیح ست و محتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابوداؤد والنسائي و در مواهب لدنیه از نووی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه ست اصح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پس تر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفهٔ واحده مضمضه کند از آن غرفه سه بار پس تر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه
ولیکن مضمضه کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پس تر استنشاق کند
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول ست و وارد شده بآن
احادیث انتهی غرفه بضم پری یک مشت و بفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبدالحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس تر مضمضه کرد و استنشاق نمود پس تر روی شست پس تر مضمضه و استنشاق
کرد پس تر روی شست پس تر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست و ظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه و استنشاق اگرچه قطعی نیست و در
بعض هر دو دست شست پس تر مضمضه کرد پس تر استنشاق پس تر روی شست ولیکن ظاهر ست در فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضه و
استنشاق و استنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو وجه ست وصلا و فصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرفه کرد و مذهب مشهور امام شافعی همین ست بر وجه اول از وجوه مذکوره و مذهب مشهور امام اعظم فصل ست انتهی **وعن**
عبد الله بن زید في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه وسلم ثم ادخل یده فمضمض واستنشق من کف
واحدة ففعل ذلك ثلثا پس تر در آورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این را سه بار
و این حدیث نیز از اوله صحیح ست مثل حدیث اول و هر دو پاره اند از دو حدیث طویل که در صفت وضو آمده و عادت مصنف ست اقتصار کردن

بر موضع حجت و حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمره آنحضرت بود در سنن و مستحبات و عمل مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی و ابو داود باین لفظ است که گفت دیدیم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف این را سه بار نمود انتهی و استنشاق آنحضرت بدست راست بودی و استنثار بدست چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود در آوند پس پر کرد باب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوی رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن** انس رضي الله عنه قال رأى النبي گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را وفي قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک ست که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را الظفر بضم ظا و فا و در وی لغتهاست اجود آنها همین ست که ذکر کرده شد و جمع وی اظفار ست و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل ست بر وجوب استیعاب اعضای وضو بآب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث ویل للاعقاب من النار و این رد حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور و در حنبل گفته و مروی ست از ابو حنیفه که معاف ست از نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی رد محکی ست و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست و نه هیچ یکی از اتباع او انتهی و در معمولات مشهور گفته و در شستن هر دو پا مبالغه تمام می نمودند و میفرمودند خلقت رجل مثل خلقت ابل ست یعنی بسیار کج و ناراست واقع شده که آب را بآسانی بران جاری نمی توان کرد مگر بتکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتهی و در قول جمیل ست و منها ای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء والصلوة فلمن یری احدا لا یستوعب الغسل فینادی ویل للاعقاب من النار و لا یتم الطمانینة فیقول صل فانك لم تصل و فی اللباس والکلام وغیر ذلك انتهی اخرجه ابو داود والنسائي واحمد و ابن ماجة و ابن خزيمة والدارقطني و گفت دارقطنی متفرد ست بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابو داود از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این ست دید آنحضرت مردی را که میگذارد ظهر و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادهٔ وضو و نماز بیهقی گفته این حدیث مرسل ست و کذا ابن القطان و در وی بحث ست اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید ست گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید حدثنی رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرده از بحیر که وی مدلس ست لیکن در مسند و مستدرک تصریح بقیه است بتحدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت ست و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد ست و درین اطلاق نظر ست بنا بر طرق مذکوره کذا في التلخيص و علی ای حال در حدیث دلیل ست بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم باعادهٔ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد تشدید در انکار ست بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل ست و ضعف این قول ظاهر ست و احسن همین ست که قول راوی که امر کرد او را باعادهٔ وضو مراد بدان غسل متروک ست و تسمیهٔ وی باعاده باعتبار ظن متوضی ست که وی بر گمان وضوی کامل نماز گزارد و تسمیهٔ وی بوضو لغوی ست و حدیث دال ست بر آنکه حکم جاهل و ناسی حکم عامد ست **وعنه** و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد وضو میکرد بمد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک چیپه است و بقولی مد دو رطل ست و دلالت ظاهر احادیث هم برین ست چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی بمد رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

و یغتسل بالصاع و غسل میکرد بیک صاع و صاع چهار مُد ست الی خمسة امداد و گاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مُد و در روایتی وضو به مُد آمده
و غسل بصاع و گفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که بزیاده و کم ازان درست نباشد فضیلت در شستن و تمام شستن ست بی اسراف بهر قدر که باشد
و اگر بقدر کفایت کند و آن گردانیدن آب ست بر عضو نیز روا ست متفق علیه و این حدیث را لفظها ست و لابی داؤد و النسائی و ابن ماجة
من حدیث عائشة کحدیث الباب و لابی داؤد و ابن ماجة و ابن خزیمة من حدیث جابر بسناد صححه ابن القطان کذا فی التلخیص و ظاهر حدیث وران ست که این
منتهای وضو و غسل آنحضرت بود و این منافی نیست بحدیث عائشة نزد بخاری که در وی این ست که وضو کرد از یک آوند که او را فرق میگفتند یعنی قا
ورا و آن آوندی ست که گنجایش شانزده رطل میکند زیرا که درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدر ست که یک آوند که اینقدر گنجایش داشت
از وی وضو کرد و پس از بعض آب کرده باشد و این حدیث انس و حدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو و اکتفا کردن بر یسیر از وی و بعضی
گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع را گنجایش کند و آن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین و تحدید نیست زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قصد ازالهٔ درن و تبرید و غیر آن
مختلف پس گاهی آنحضرت به سه صاع غسل میکرد و گاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مُد و وضو میکرد بیک مُد
صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل و ثلث رطل ست و مُد ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یک رطل و ثلث رطل خواهد بود انتهی مصنف اگر این حدیث را
مقدم میکرد و بران حدیث یا آن حدیث را موخر میکرد اولی می بود برای حسن ترتیب و [illegible] ربن الخطاب القرشی کنیت او ابو حفص
مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کعب بن لؤی اسلام آورد سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس و حاضر شد جمله مشاهد را و او را در اسلام فتوحات
و مشاهد بسیار ست در عراق و شام و قاتلش غرهٔ محرم سنه اربع و عشرین از دست ابو لؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه شده مدت خلافت وی ده سال
و شش ماه ست ابن مسعود گفته گمان میدارم که اگر علم عمر را در یک پلهٔ ترازو نهند و علم سائر احیای ارض را در پلهٔ دیگر علم عمر گران آید و گفت برده عمر نه حصه علم
و بعضی علما فتاوای او در تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا و او اول خلیفه ایست که امیر المومنین خوانده شد
و بود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم و خلافت وی بعهد و تنصیص ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود نماز گذارد بروی صهیب روایت کرده اند از وی عشرهٔ مبشره
و خلقی کثیر از صحابه و تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد یتوضأ فیسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند پس تمام و کامل میکند وضو را ثم یقول پس تر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی برحق مگر خدای تنها نیست او را انباز و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست الا فتحت
له ابواب الجنة مگر آنکه کشاده میشود مر او را درهای بهشت و در روایتی الثمانیة یدخل من ایها شاء یعنی هشت در در آید از هر در که خواهد
اخرجه مسلم و ابو داؤد و ابن حبان و رواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم و کذا ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر کرد
آنرا نووی در آخر حدیث مسلم بر وجهی که مذکور شد و رواه الترمذی و زاد و زیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین بارخدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان و گردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در اسنادش اضطراب ست و صحیح نمی شود در وی شئی کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل و این زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرده
آنرا بزار و طبرانی در اوسط از طریق ثوبان و لفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس هرگاه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ
و رواه ابن ماجة من حدیث انس و ابن السنی فی عمل الیوم و اللیلة و الحاکم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید و لفظ وی این ست هر که وضو کند و گوید

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نوشته شود در رق پس مُهر کرده شود بطابع پس شکسته نشود آن مُهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست و گفت حازمی رفع وی ضعیف ست زیرا که طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرد آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر و گویم دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده و بقیهٔ کلام درین حدیث در تلخیص ست و جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب وضوست و نووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب غسل ایضاً مستحب ست و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرد مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر همراه غسل هر عضو پس ذکر نکرد آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لا اصل لها ست و ذکر نکرده اند آنرا متقدمین ابن الصلاح گفت لم یصح فیه حدیث و سبل گفته حسن ختم مصنف باین دعا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست و تعقیب وضو بمسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

باب المسح علی الخفین

باب در بیان ادلۀ شرعیه مسح بر موزه ها و ملحق ست بدان نعل چرمین که بپوشد کعبین را **عن المغیرة بن شعبة قال** گفت مغیره **کنت مع النبي صلی الله علیه وسلم** بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و تعیین سفر آمده یعنی غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت ست و تعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برآمد آنحضرت بصحرا برای قضای حاجت النسائی پس بردا شتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو دست خود از زیر جبه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه **فتوضأ** پس شروع کرد وضو کما تقدم و صرحت به الاحادیث چه در لفظ تمضمض و استنشق ثلث مرات آمده و در لفظی مسح برأسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه یا شد نه آنکه استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ ست **فاهویت لا نزع خفیه** پس دست براوردم و خواستم تا بکشم موزه های آنحضرت صلی الله علیه وسلم را **قال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین** فرمود بگذار و مکش موزه ها را زیرا که در آوردم پایها را در حالیکه پاک اند یعنی پوشیدم آنها را بر طهارت در مصفی گفته ظاهر از لفظ طاهرتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست و موزه پوشید بعد از ان پای دیگر شست و موزهٔ دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم **فمسح علیهما** پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از ان سوار شد و سوار شدم من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه ایشان استاده بودند بنماز و میگذاردند نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شروع گرفت پس اشاره کرد رسول خدا و یافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرت و برخاستم من با آنحضرت و گذاردیم رکعتی که سابق شده بود ما را و نگذارده بودیم با قوم رواه مسلم **متفق علیه** و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره از شصت طریق و ابن منده منجمله آن چهل و پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در آن ست کما عرفت و اما حضر پس کلام در آن در حدیث سوم که می آید خواهد آمد و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز می اند در سفر باین حدیث و در حضر با حادیث دیگر احمد بن حنبل گفته وارد ست در آن چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل و یک صحابی روایت ست و حافظ ابن عبد البر در استذکار گفته روایت کرده اند از آنحضرت مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که مسح

میکرد آنحضرت بر هر دو موزه و ابو القاسم بن منده اسمای راویانش در تذکرهٔ خود ذکر کرده و شمار آن به هشتاد صحابی رسیده و قائل شدند بمسح علی
بن ابی طالب رض و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بجلی و غیرهم ابن المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین میان
صحابه خلافی زیرا که از هر که از ایشان روایت انکار آمده هم از وی اثبات وی مروی شده و ابن عبد البر گفته نمیدانم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن
مگر از مالک با آنکه روایات صحیحه از وی مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشه رض و ابن عباس رض و ابو هریره و تصریح کرده جماعتی از حفاظ بمتواتر بودن حدیث مسح
موزه و روایت کرده اند آنرا عشره مبشره و کرخی گفت می ترسم کفر را بر کسی که قبول نمیدارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی وارد شده در حیز تواتر ست
و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا از آثار روشنی مانند آفتاب و به قال الشافعی رح و مرویست از هدویه و امامیه و خوارج عدم جواز وی
بدلیل قوله تعالی وَاَرْجُلَكُمْ اِلَی الْكَعْبَیْنِ گفته اند این آیت متعین کرد غسل رجلین را پس مسح وی روا نباشد زیرا که کعبین مباشر رجلین اند تا
در غسل وی و همچنین احادیث تعلیم مبین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ ست بآیت مائده و دلیل نسخ هم قول علی کرم الله وجهه ست که سابق
شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس ست که مسح نکرد آنحضرت بعد مائده و جوابش آنست که نزول آیت وضو در غزوهٔ مریسیع ست و مسح آنحضرت
در غزوهٔ تبوک بود و مریسیع قبل وی ست باتفاق پس متقدم ناسخ متأخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مائده فرض کنیم تاهم منافاتی میان مسح
و آیت نیست زیرا که قوله و ارجلکم مطلق ست و احادیث مسح علی الخف آنرا مقید کرده یا عام ست و این احادیث مخصص اوست و حدیث علی
و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح ست که ثابت ست از ایشان و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود ست که حدیث جریر بجلی ست
چه وی هرگاه روایت کرد که آنحضرت را دید که مسح کرد بر هر دو خف خود او را گفتند که آیا این پیش از مائده بود یا بعد وی گفت وهل اسلمت
الا بعد المائدة و این حدیث صحیح ست و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی بود
که خف نداشت پس دلالت وی بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائده قراءت جر هم ثابت شده بطریق عطف بر مسح
که آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و باین وجه ثبوت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التی
توجه به قراءة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط ست یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از ان اگر حدثی رو دهد او
بران مسح کند و این بر تقدیر ارادهٔ طهارت کامل از ظاهر تر ست کما سبق و محتمل که آن هر دو طاهر باشند از نجاست و این مروی ست از داؤد
و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسمای خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر نزد اطلاق همین ست و آن این ست که
باشد ساتر قوی مانع از نفوذ مای غیر متخرق پس مسح کرده نشود بر موزهٔ غیر ساتر عقبین و نه بر متخرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوج
زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر معصوب و در مصفی گفته حد خف ساتر موضع فرض ست که ممکن باشد تتابع مشی دران مسافر را در حاجات خود
نزدیک حط و ترحال و غیر آن نه منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پاتابه جامه و بنات و نه جرموق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس در قدم
چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و هر یکی را بر دیگری استعمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این معنی نفسی
پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو ست زیرا که فرضیت غسل را بران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بتمام قدم
و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جورب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تصحیح آن چنین ست که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از آن
و جرموق خفی ست که بالای خف پوشند پس از ان نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی که در میان مسلمین شائع بوده است و سلف بیافت
نظر کردیم امکان مشی و دران صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعال می یابیم که هر نعل

ستر نمیں طاقت مشی بسنت کرده ومسح کرده که اهل بدو می روند کجا پس قدریکه اهل رفاهیت از ان منفک نیستند اخذ کردیم پس این حد مترتب شد وخفی که از نمد ساز ند و اسفل او را بچرم کثیف گرفته باشند حکم خف دارد وللاربعة وابوداؤد و ترمذی وابن ماجه راست از مغیره ورواه احمد والبیهقی والدارقطنی وابن الجارود ایضا الا النسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نکرده باین لفظ ان النبی صلی الله علیه وسلم مسح اعلی الخفین واسفله بدرستیکه رسول خدا مسح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم ست و پایان آن را که جانب پایان قدم ست وگفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول ست و در روی اسباب وعلتهاست که قدح میکند در صحت وی و پرسیدم ابازرعه ومحمد یعنی بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد گفتند این هر دو که صحیح نیست وهکذا ضعفه ابوداؤد وفی اسناده ضعف و در سندش ضعفی هست بر دو وجه یکی آنکه اتصال وی ثابت نشده دیگر آنکه مروی ست از طریق ثور بن یزید از رجاء بن حیوه کاتب مغیره از مغیره وثور از رجا سماع ندارد ونیز در اکثر طرق بی ذکر اعلی واسفل آمده و در لفظی علی ظاهرهما وارد شده واین موجب اضطراب ست وتفصیل ضعف در تلخیص باید جست در مصفی گفته کفایت میکند مسمای مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل انتهی وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه وکرم الله وجهه لو کان الدین بالرای اگر می بود کار وبار دین برای وحکم عقل وقیاس وملاحظه معانی لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه می بود پایان موزه بهتر وسزاوارتر از مسح کردن بالای آن زیرا که جانب پایان محل تنجس وتلوث ست پس تطهیر وتنظیف آن اولی وانسب باشد وقد رایت وبتحقیق دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزهٔ خود وهمچنین در موطا از عروه آمده واز ابن شهاب آورده که در اورد یکی از دو دست زیر خف ویکی را بالای خف بعد از ان کشید هر دو دست رواه مالک در مصفی گفته در صفت مسح دو روایت مختلف آمده وهمه جائز ست وواسع وحدیث مرتضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان ست اخرجه ابوداؤد ومصنف در تلخیص گفته اسناده صحیح باسناد حسن وروی الدارمی بمعناه ودرین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو ست لاغیر وعلما را دران دو قول ست یکی موافق حدیث مغیره که مسح کرد آنحضرت بر هر دو خف خود ونهاد دست راست بر موزهٔ راست ودست چپ بر موزهٔ چپ پستر مسح کرد اعلای هر دو را یک مسح گویا من بینم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی وهو منقطع وباین صفت رفته است شافعی وگفته که هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن کف یسری زیر عقب خف نهد وکف یمنی بر اطراف اصابع نهاده یمین را بسوی ساق ویسری را بسوی اطراف اصابع بکشد دوم آنکه مسح بالای خف کند نه زیر وی واین موافق حدیث باب ست وگفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت ست بسه انگشت وگفته اند سه اگرچه بیک اصبع باشد وگفته اند کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی ومغیره هر دو از ان ساکت ست آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوط باصابع نووی گفت این حدیث ضعیف ست ودر روایتی از جابر آمده که گفت دید آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بدست خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار وتفریج کرد میان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعیف جدا وازینجا معلوم شد که حدیثی معتمد علیه در کیفیت وکمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح ست وظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغة کافی شود واز نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل واتباع او در برابر حکم شرع وقیاس مقابله نص باطل ست والله اعلم وعن صفوان بفتح صاد مهمله وسکون فا بن عسال بفتح عین مهمله وسین مهمله مشدده صحابی ست ساکن کوفه وحدیث او در ایشان ست ودوازده غزوه همراه آنحضرت کرده گویند ابن مسعود از وی روایت دارد قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانکه صَحْب جمع صاحب وتَجْر جمع تاجر ورَکْب جمع راکب
ان لا ننزع خفافنا بلسر خا اینکه نکشیم ما موزه های خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز وشبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل
جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست وموزه ها را باید کشید ولٰکن من غائط وبول ونوم ومگر در وضو کردن از غائط وبول ونوم
که درین چیزها نمی باید کشید وهم بران مسح باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکورست اخرجه النسائی
والترمذي واللفظ له وابن خزيمة وصححاه ورواه الشافعي واحمد وابن ماجة وابن حبان والبيهقي والدارقطني ترمذی از بخاری
نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مُرادی وصححه الترمذي والخطابي وحدیث
دلیل ست بر توقیت اباحت مسح برخفین برای مسافر سه شبانه روز ودر وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضو نه غسل وهو مجمع علی ذلک وظاهر
قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده وعلما اختلاف کرده اند در انکه افضل چیست
مسح برخفین یا خلع هر دو وغسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست وگفته
اصحاب ما تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند واین حدیث
دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را وامام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود حال انکه
اکثر احادیث وآثار مرویهٔ مالک در مقیم ست وشیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا وبعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت
در خاصهٔ نفس خود وش بود اما فتوای او بر جواز ست ومثله رُوی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر وحضر ودر سفر السفاقس
گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر وحضر مسح بر موزه کشیدی ومدت حضر یک شبانروز فرمود ومدت سفر سه شبانروز انتهی

وعن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ورضي الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر
ويوما وليلة للمقيم يعني في المسح على الخفين گفت علیؓ گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز وشبهای آنها برای مسافر ویک روز
ویک شب برای مقیم وقوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علیؓ یا غیر وی از رُوات وحدیث دلیل ست بر توقیت مسح برخفین برای مسافر کما سلف
وبر مشروعیت مسح برای مقیم نیز وبر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز وشب وزیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت
از مقیم بنا بر مشقت سفر ودرین حدیث حجت ظاهر ست برای مذهب جمهور وهمین ست مذهب ابوحنیفه وشافعی واحمد وجماهیر علما از صحابه وتابعین
ومن بعدهم ومالک گفته مسح کند وتوقیت نیست واین قول قدیم شافعی ست وحجت ایشان حدیث ابی عماره است که بیاید وهو ضعیف بالاتفاق
اخرجه مسلم وابوداؤد والترمذي وابن حبان من حديث شريح بن هاني ولفظ وی این ست گفت آمدم عایشهؓ را سوال کننده از مسح بر
خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه بپرس مروی ست این حدیث از هیزده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی
واحمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرتؐ بمسح برخفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را ویک شبانه روز مقیم را وگفت احمد
که این اجود احادیث مسح علی الخفین ست زیراکه در غزوهٔ تبوک ست وآن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا وآخر فعل اوست وعن ثوبان
بفتح مثلثه تثنیهٔ ثوب کنیت او ابو عبدالله یا ابو عبدالرحمن ست ابن عبدالبر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده وسکون جیم وضم دال مهمله اولی
وقیل ابن جحدر بفتح جیم وسکون حای مهمله ودر آخر را از اهل سراة ست که موضعی ست میان مکه ومدینه وقیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرتؐ او را
خریده آزاد کرد وهمواره ملازم آنجناب بود در سفر وحضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پس رفت بسوی حمص ودر

ومُرد آنجا در سنه اربع وخمسين روى عنه خلق كثير رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية فامرهم ان يمسحوا على العصائب
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب يعني العمائم دستارها والتساخين بفتح مثناة جمع تسخان در قاموس
گفته تساخين بمعنی مراجل خفاف ست وتفسیر کرد آنرا راوی بقول خود يعني الخفاف موزها جمع خف وظاهر اینست که قول وی يعني العمائم ويعني الخفاف
مدرج ست از قول راوی وحدیث ظاهر ست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح بر خفين در سبل گفته واما اینکه در وی طهارت راس وتوقیت شرط ست یا نه پس نیافتیم
در وی کلامی برای علما پستر در حواشی قاضی عبد الرحمن بر بلوغ المرام دیدیم که در جواز مسح بر عمائم شرط ست که مسح عمامه بعد طهارت کامل بسته باشد چنانکه در مسح بر خف میکنند
وگفت رفته اند بسوی مسح بر عمائم بعض علما ولیکن دلیل این دعوی ذکر نکرده وظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بران عذر بلکه کافی ست مسح آن هرچند اگرچه
آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن القيم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه وکامل کرد آنرا بر عمامه وگفته اند که نمی باشد مگر بعذر زیرا که در حدیث
دارقطني بلفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری ورسید ایشان را برد پس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب
والتساخين واین محمول ست بر عذر ودرین حمل بُعدی هست اگرچه در شرح میل بآن کرده زیرا که ثابت ست مسح بر خفين وعمامه بغیر عذر وعن عمر
رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدكم ولبس خفيه فليمسح عليهما چون وضو کند یکی
از شما وپوشد هردو موزه خود را پس باید که مسح کند بران هردو وتقیید لبس ومسح ببعد وضو دلیل ست برانکه مراد بطاهرتین در حدیث مغیره ومانی معنا
طهارت محققه ست از حدث اصغر وليصل فيهما ونماز گذارد دران هردو ولا يخلعهما ان شاء وبیرون نکند آن هردو را اگر خواهد
وقید مشیت برای دفع وجوب وتحریم ست که ظاهر امر ونهی ست الا من جنابة مگر از جنابت واین حدیث مفید شرطیت طهارت واطلاق آن
از توقیت ست پس مقید باشد بآن کما یفیده حدیث صفوان وعلی اخرجه الدارقطني والحاكم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از
غسل ودر روایتی هردو برابر از جهت ورود حدیث بهردو ونزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند ودر سفر السعادت گفته مر آنحضرت را تکلف نبود
در هیچ جانبی در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوید واگر پا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند وعلما را اختلاف ست
دران واحسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهى وعن ابي بكرة بفتح موحده وسکون کاف نام او نفيع بضم نون وفتح فا وعين
مهمله در آخر ابن مسروح وقيل بن الحارث ست میگفت که من مولای رسول خدایم واز انتساب ابا میکرد ودر وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد ومسلمان شد وآزاد گردید وبود از فضلاء صحابه کنیت بروی غلبه کرد ابن عبد البر گفته در عبادت مثل قصل بود
مُرد در بصره سنه احدى او اثنتين وخمسين واولاد وی در بصره اشراف بودند بعلم وولایات وله عقب كثير وروى عنه خلق كثير عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفين وللمقيم
يوما وليلة اذا تطهر وبرای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدث اصغر یعنی هر یکی از مقیم ومسافر فلبس خفيه پس پوشید هردو موزه
خود را مراد بفا تعقیب نیست بلکه مجرد عطف ست زیرا که معلوم ست که آن در مسح شرط نیست ان يمسح عليهما اینکه مسح کند بران در وضوی
که بعد ازین خواهد کرد واین حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار مدت مسح ست برای مسافر ومقیم ومثل حدیث عمر وانس ست در شرطیت طهارت
ودر وی ابانت ست باینکه مسح رخصت ست زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزيمة واللفظ له
وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شيبة والبيهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه وعن ابي
بضم همزه وتشدید تحتانی بن عمارة بکسر عین مهمله على الاصح وهو المشهور وقيل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی ست ساکن شد مصر را واو صحبت ست

ودرسند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هر دو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت وسه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی و دراینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر وسفر واین مروی ست از مالک و قول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست ونه مدانی آنها واگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی السبل ودر مصفی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیراکه مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت وتقدیر نیست بلکه او را میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد وتعقب کرده اند حفاظ حدیث وفقهای امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است ودر آخر گفته لو استزدناه لزادنا ورد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست ازوی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب واختیار افضل امر بود وحال و دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می نمود والبته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب وزیادت فهم ست بنسبت سائر رواة وبا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم وسه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد ونظیر آن تقدیر نماز عصرست بمثلین وتقدیر نماز عشاست بثلث شب وتقدیر صدقة الفطرست پیش از نماز عید متعمدا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد وجمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری وابوحنیفه وشافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدثی ست که بعد لبس خفین حادث شود واحمد واسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست وهر دو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابوداود وابن ماجة والدارقطنی والحاکم فی المستدرک وتضعیف کرد او را بخاری وگفت لا یصح وقال وگفت ابوداود اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی ونیست سند وی قوی وگفت ابوزرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند وگفت ابوالفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی وگفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر اسناد وی وگفت دارقطنی لا یثبت واختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار وگفت ابن عبدالبر ثابت نیست ونیست او را اسناد قائم ومبالغه کرد ابن الجوزی وذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکننده های وضو جمع ناقض ست ونقض در اصل حل مبرم ست پستر مستعمل شد در ابطال وضو زیراکه شارع اجزاء وضو را بفعل معین کرد پستر حقیقت عرفیه گردید وناقض وضو ناقض تیمم ست زیراکه تیمم بدل وضوست در حجة الله البالغه گفته ناقض وضو برسه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه وتابعین ومطابق شد بران روایت وعمل شائع وآن بول وغائط ومذی ونوم ثقیل ومانی معناهاست دوم آنکه سلف از صحابه وتابعین اختلاف کرده اند دران وروایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد وفقهای صحابه وتابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از ماست النار انتهی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عهده ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضؤن گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشاء را تا آنکه فرود می آمد سرهای ایشان وفرو می افتادند از غلبه خواب بر سینهای ایشان پستر نماز می گذاردند وبر اید ودر پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان و وضوی جدید نمیکردند ودر مصفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

و سکر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه هزیل باشد و درمیان مقعد و زمین فرجی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد نباشد هر حالتی که بود و ذکر اضطجاع بنا بر غلبه ست و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بر زوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیراکه حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در علیه استرخا و چون اظهر و اشهر در هیئت نوم استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بر روی کار آورده اند و حصر را بآن متوجه ساخته انتهى اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطني واصله في مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی این ست یوقظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی ست حتی انی لاسمع لاحدهم غطيطا ثم يقومون فيصلون ولا يتوضئون یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن پستر برمیخاستند و نماز میگذاردند و وضو نمیکردند جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای خود را و اما یحیی القطان و ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیراکه این هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند از انها و از اینجا اختلاف کردند علما در ان بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بهر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان بن عسّال که گذشت در مسح و در روی ست من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس بهر عبارت که مروی باشد در روی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم بر انها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن عسال بر ایشان وارد ست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تمام وی و معاف دو خفقه است اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد و هر که سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمییز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لاغیر پس چون خفت نشسته بتمکن مقعد از ارض وضو نشکست ورنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العين وكاء السه فمن نام فليتوضأ و حسنه الترمذی و لیکن در روی بقیة بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتند بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم پس این ناقض وضو نیست برابر ست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قول غریب شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد في سجوده باهى الله به الملائكة يقول عبدي روحه عندي وجسده ساجد بين يدي

رواه البیهقی وغیره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیده حال آنکه وی نائم ست و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش
نیست که ساجد نامیدن او باعتبار اول امر اوست و باعتبار هیئت ششم آنکه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحدیث مذکور و اگرچه خاص ست بسجود
ما قیاس کردیم بروی رکوع را نیز و این مروی ست از احمد هفتم آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول
ضعیف ست مر شافعی را و دلیلش حدیث مذکور ست هشتم آنکه نوم کثیر ناقض ست علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذهب زهری و ربیعه
و اوزاعی و مالک و احمد ست در یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست پس کثیر مظنه اوست بخلاف قلیل و حدیث
انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل ست زیرا قوال یا نه این ست اقوال علما
در نوم که مختلف شد انظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر ست که خالی از قدح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض
کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحدیث صفوان و شناختی که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث
وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد
مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو نمیکردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در ان جلالت قدر ایشان ست
و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم ست که در ایشان علما بودند عارف بامور دین خصوصاً نماز
که اعظم ارکان اسلام ست خصوصاً کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد
پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده ست آنرا انس از غطیط و وضع
جنوب و ایقاظ بعدم استغراق زیرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت
بعد دو رکعت فجر بر پهلو می غلطید و نمی خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح برمیخاست اگرچه گفته اند که این از خصائص آنحضرت ست که نوم شریف
وی ناقض وضو نیست با آنکه ما دم بوضع جنب معلوم ست و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست
بنوم اغما و جنون و سکر بمسکر که باشد بجامع زوال عقل و در شرح سفری ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیزها ناقض وضوست پس اگر صحیح شود
دلیلش اجماع خواهد بود **وعن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش** گفت آمد فاطمه دختر ابی حبیش
بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات ست قرشیه اسدیه زوجه عبدالله بن جحش **الی النبي** بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله و گفت ای رسول خدا **اني امرأة استحاض فلا اطهر** بدرستیکه من زنی هستم
که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غیر وقت آمدن وی **افادع الصلوة**
آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرده یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد **فقال لا** فرمود
بمان نماز را **انما ذلك** بکسر کاف زیرا که خطاب بمؤنث ست **عرق** بکسر عین و سکون راء نیست آن خون استحاضه مگر رگی از رگها و در فتح الباری
گفته این رگ را عاذل نامند بعین مهمله و ذال معجمه و یقال عاذر براء بدل لام کما في القاموس **و ليس بحيض** و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض
در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بود نه در قضای روزه
قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعده حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود **فاذا اقبلت حيضتك** بفتح حا و جائز ست کسره وی
و مراد باقبال ابتدای دم حیض ست یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر معتاده است همان ایام عادة خواهد بود و اگر مبتدأه است

اکثر حیض ده روز ست در مذهب حنفیه و نزد ایمهٔ دیگر و در مبدأ عمل تمیز کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض ست و اگر چنین نیست استحاضه است
و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این ست که زن مذکوره معتاده بود واللہ اعلم فدعی الصلوة پس بگذار و ترک ده نماز را
و این متضمن نهی حائض ست از نماز و نماز بر وی حرام ست و نمازش فاسد و هو اجماع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگردد خون او فاغسلی
عنك الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از اداء دیگر مستفاد ست ثم صلی پس تر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع
استحاضه و برانکه استحاضه را حکمی ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در ان ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض
مثل روایت مصنف و در وی اقتصار ست بر غسل دم و حاصل آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رُوات بران و بعض
برین اقتصار کردند پس تر امر کرد او را آنحضرت بنماز متفق علیه و للبخاري و مر بخاری راست از حدیث عایشه این زیادت ثم توضئي
لکل صلوة پس تر وضو کن برای هر نماز و اشار مسلم الى انه حذفها و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را
دیده و دانسته و لفظ وی در صحیح این ست و فی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیهقی گفته آن قول وی ست توضئي و این زیادتی ست غیر محفوظ
و متفرد اند بدان بعض رُوات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت ست بطرقی که متیقن ست بآن قول مسلم انتهی و این حدیث مناسب
باب نیست انچه مناسب اوست زیادت مذکور ست فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست
برانکه دم استحاضه حدثی ست منجمله احداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق
بوقت ست برای وقت هر نماز وضو کند و فریضهٔ حاضره و نوافل هرچه خواهد بگذارد و دو فریضه را جمع کند بر وجه جواز نزد مجیز یا بعذر و گویند
که مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت کل صلوة و عبارت از قبیل حذف مجاز ست ولیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینهٔ موجبهٔ حذف
و مالکیه گویند که وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنه بیاید وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه
قال كنت رجلا مذاء گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را کما عند البخاری و در لفظی نزد وی
بسبب بودن دختر وی نزد من و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداؤد و نسائی و ابن خزیمه از علی این لفظ ست بودم مردی
مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در زمستان تا آنکه ترقید پشت من و مذاء بر وزن ضراب صیغهٔ مبالغه است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه
بر لغت اوضح و اشهر و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز گفته اند آبی ست رقیق لزج که نزدیک شهوت بر می آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شهوت و دفق نمی باشد و بعد از ان در ذکر تکسر و فتور نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت بر حال مذی در نساء بسیار می باشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلاء و نجبای صحابه و قدیم الاسلام ست و نسبت او باسود بجهت آن
که حلیف یا ربیب او بود ورنه در اصل مقداد بن عمرو ثعلبه کندی ست و علی مرتضیٰ از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیاست
از حضرت علی کرم اللہ وجهه و تنبیه ست برانکه داماد را حکایت شهوت وانچه بدان متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکه سائل عمار بود ان يسئل النبي اینکه بپرسد از حکم آن آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
فساله پس پرسید او را فقال فيه الوضوء پس فرمود در وی وضو ست یعنی هر که مذی را بیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست
برانکه مذی ناقض وضو ست و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و مصنف گفته حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو و آن

خواه گوئیم تنقیح اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَائِطِ خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد ودرین صورت
مذی و دم استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود وسابقا اشاره کرده شد که تنقیح علل عمر بار فدیست که در تقریر آنی داخل میشود انتهی متفق علیه
واللفظ للبخاري وللبخاري اغسل ذكرك وتوضأ وبخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را و وضو کن و این ظاهر ست
در غسل تمام ذکر وهمین ست محکی از مالک و از احمد در روایتی عملا بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابو داؤد و یغسل ذکره وانثییه ویتوضأ و در روا
فتغسل من ذلك فرجك وانثييك وتوضأ للصلوة وجمهور وشافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر و لفظ ذکرک از قبیل اطلاق اسم
کل ست بر بعض و قرینه بران قواعد شرعیه ست و زیادت ابو داؤد مطعون فیه ست زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را سماعت از علی
نیست ولیکن ابو عوانه آنرا از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و دران طعن نیست مصنف در تلخیص گفته واسناده لا مطعن فیه وچون
این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و اوضحه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر ست
چه مذی وقت انتشار بانثیین هم میرسد در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب ست
یا خارج بر حسب عادت بلا و اقوی نزدیک فقیر اول ست واقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد
دل از ان در قلق ست انتهی ولمسلم توضأ وانضح فرجك ومسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصفی گفته
مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل روایت دیگر یغسل ذکره و از فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر ست پس اگر غیر فرج آلوده شود
آن را نیز می باید شست و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی
و همین ست حکم ودی و منی که بی شهوت و جهیدن بیرون آید که دران نیز وضو ست نه غسل در مصفی گفت تمیز در میان منی و مذی و ودی
ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد
و ببوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی لزوجت و دفق و فتور عضو نیست و رقیق تر ست از منی و بوی عجین یافته نمی شود و ودی قطره ایست
از بول انتهی و آبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بآنکه
وضو منتقض می شود از بول و ودی نیز قطره ایست از ان وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل
بعض نسائه بدرستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلوة
ولم يتوضأ پس بیرون آمد بسوی نماز و وضو نکرد و این مسئله مختلف فیه ست میان حنفیه و ایمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضو ست یا نه
ایمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست
و نزد حنفیه ناقض نیست و تمسک ایشان بآیه کریمه ست اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ و نزد حنفیه مراد بلمس جماع ست و دلیل حنفیه حدیث عائشه ست
که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست و می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون سجده
میرفت غمز میکرد پایهای مرا و میکشیدم من پایها را و چون بر میخاست دراز میکردم پایها را و لابد در غمز کردن مساس واقع می شد پس مس کردن
زن ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه ست ولیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و لهذا ترمذی گفت اسناد این حدیث
که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب از عروه سماع ندارد اما سماع عروه از عائشه
محقق ست چنانکه منظور در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابراهیم از عائشه روایت کرده و دران غیر ترمذی طعن نموده و گفته صحیح

اسناد ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول ست
اخرجه احمد وابوداؤد والنسائی وابن ماجة و روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم و نسائی گفته
نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست و گفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه و بیهقی در خلافیات رد و تضعیف آن کرده
وابن حزم گفته لایصح و در سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست برانکه لمس مرأة تقبیل اوست و نمی شکند وضو را و هذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل
و برین ست علی رضی الله عنه و مذهب شافعیه نقض وضوست از لمس من لا یحرم بدلیل قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ گویند لمس حقیقت ست
در دست رسانیدن و مؤید بقای اوبرین معنی قرارت أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ است زیراکه ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه بازن فعلی باشد
واین تحقق بقای لفظ ست بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت او لامستم چه اصل متفق بودن معنی هردو قرارت ست و جواب داده اند ازان بصرف
لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن درینجا حمل ملامست ست بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری ست و تقدم
مؤید حدیث باب ست و مؤید بقای اصل و دال ست برانکه لمس ناقض وضو نیست واما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه وی
حائل بود و این خاص ست بوی بعید و مخالف ظاهرست حال آنکه علی رضی الله عنه و حبر امت ابن عباس که در حق وی دعای علیه الله التاویل آمده ست
تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد از آنکه نهاد انگشت بهردو گوش خود و گفت
الا هو النیک و همچنین سوال کرد او را نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوب وی مقتضی اراده جماع
از ملامست زیراکه او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر و شمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر و آن مقابل
قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا و اگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه برانکه تراب
قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه را تفصیلها ست که ناهض نیست بران دلیل انتهی وضعفه
البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تلخیص گفت این حدیث معلول ست و ذکر
کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و ابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول ست برانچه
بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی و مصفی گفت تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر
قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را
ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم در غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع
پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذهبی
ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع و مس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود
و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل و قائل بود بنقض مس مرأة وضو را و ارجح درینجا قول
ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامست و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض نیست
اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و مأخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در مأخذ باید کرد
تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهرا ابوحنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود و ابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته است باوجود اتباع او ایشان را
در سائر مواضع و این حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیراکه نزدیک اجتماع هردو قوت میگیرد و مذهب حسن بصری

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتہی **وعن ابی ہریرة** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا فاشکل علیه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج منه شیء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد برای اعادهٔ وضو و این کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست و اشارت ست که مومن باید که نماز وی و جای وی در مسجد باشد حتی یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوئی را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست بر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوئی نیابد و ازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و آین در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود و این حدیث شریف اصلی ست از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد برانکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی وهو قول الجماهیر و مالکیه را تفاصیل و فروق ست در داخل در نماز و خارج از وی که منتقض نیست بر ان دلیل اخرجه مسلم وابو داود والترمذی و در روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت یا ریح اخرجه احمد والترمذی وصححه ابن ماجة والبیهقی من حدیث ابی ہریرة وگفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنی او از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی **وعن طلق** بفتح طا و سکون لام بن علی الحنفی الیمامی بن علی بن طلق ابن عبد البر گفته وی از اہل یمامه ست کنیت او ابو علی ست و او را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده ست از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست ذکری او قال الرجل یمس ذکره فی الصلوة اعلیه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم و سودم بدست آلت خود را یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی ہست و در روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة منك جز این نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو و در لفظی این ست قال بل هو الا بضعة منه و در روایت ترمذی الا مضغة آمده و این حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر و در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عیینه قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست و شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی ست که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از علی و ابن مسعود و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطا بن ابی رباح و غیرهم عدم نقض نقل کرده اند و هم شمنی از دارقطنی نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی گفت که ابن مسعود وضو نمیکرد از ان و میگفت که وی گوشت پارهٔ از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست و احتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ
کند انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کرده اند یا فرموده اند بجهت احتیاط و تکمیل بود
که مظنه شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمه مشکوٰة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را تواند بود انتهی
و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه ست میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی
و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض وضوست و در مذهب امام مالک
در مس المرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست
نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابوداود و نسائی و ترمذی
و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی
در سال هفتم ست در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود
از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست
میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی و رواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرد نسائی
این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره
جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود
بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود
و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد
و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان
این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصفی بجواب
محی السنه گفته که این فقیر را درین جواب نظر ست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست
و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابوهریره حدیث
وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد و حال آنکه قدوم ابوهریرة بعد واقعهٔ خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در
راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما مسته النار خوردند و نماز گذاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و این
چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سائر صحابهٔ قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث
مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و مجی از غائط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام
نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضو شرعی
کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور بر رخصت
میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست و صححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمرو بن علی الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسره و قال ابن المدینی وگفت علی بن عبد الله المدینی بفتح میم ودال
مهمله نسبت ست بسوی جدوی ذهبی گفته وی حافظ عصر و قدوهٔ اهل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدی
وستین ومائة بخاری وابو داؤد از تلامیذ وی اند ابن مهدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شد
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث
بسره وصححه الطحاوی وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسره وصححه الطبرانی وابن حزم وضعفه الشافعی وابو حاتم
وابو زرعة والدارقطنی والبیهقی وابن الجوزی وتوضیح کرد ابن حبان وطبرانی وابن العربی وحازمی ودیگران نسخ او را وگفت بیهقی کافی ست
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند واحتجاج ننموده اند بهیچ یکی از رواتش و بخلاف حدیث بسره که
بجمیع رواتِ او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه وهشام اخراجش نکردند واین اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل
باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص وشوکانی گفته حدیث بسره
تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعًا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضوست فرمود نیست آن مگر
گوشت پارهٔ از تو و منضم ست بحدیث بسره احادیث دیگر و هر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی و در سبل گفته مؤید حدیث
بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی واز ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن ست از قول بنسخ زیرا که حدیث بسره ارجح ست بنا بر کثرت ائمه مصححین و کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین والانصار
وآنها بسیار بودند وهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضے از آنها بهمان طرف رفتند چون عروه که بیشتر دفع آن میکرد بعده رجوع کرد بسوی
قول بسره نمود وابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت
سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم وابو زرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از آنها
که حجت بآنها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مس ذکر ندبًا نه وجوبًا انتهی و بسرة بنت صفوان
صحابیهٔ قرشیهٔ اسدیه برادر زادهٔ ورقه بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا بود عبد الله بن عمر وغیره از وے روایت کرده اند
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وابن حبان ورواه مالک
والشافعی وابن خزیمة والحاکم وابن جارود وصححه احمد والدارقطنی ویحیی بن معین والبیهقی والحازمی وابن خزیمة ابو داؤد گفته احمد را گفتم حدیث
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست وگفت دارقطنی صحیح ثابت ست وقدح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان واز مروی مجهول ست
غیر صحیح ست وسماعت عروه آنرا از بسره بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزیمة وغیره من ائمة الحدیث وهمچنین قدح در ان بآنکه هشام
بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیرا که سماعتش از پدر ثابت ست نزد اهل این شان پس مندفع شد
قدح وحدیث دلیل احمد وشافعی وجمعی از صحابه وتابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر و مراد بمس او ست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابو هریره آمده
اذا افضی احد بیده الی فرجه لیس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیحه وصححه الحاکم وابن عبد البر وابن السکن گفته
هو اجود ما روی فی هذا الباب و مکان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست ورد کرده اند محققین بر ایشان

که افضا در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم ازینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و نه اجماع و نه قیاس و نه رای صحیح و درین باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعد بن ابی وقاص و عایشه رض وابن عباس و نعمان بن بشیر وانس بن مالک و ابی بن کعب و معاویه بن ابی جنده وقبیصه واروی بنت انیس و تنها حدیث بسره ارجح ست از حدیث طلق و در حجة الله البالغه گفته که ابن عمر وسالم وعروه وغیرهم قائل شدند بوضوء از مس ذکر و علی وابن مسعود و فقهای کوفه رد کردند بحدیث هل هو الا بضعة منه و تمامه ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و شبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست و کذا نهی آمده ست از مس ذکر بیمین در استنجا پس قبض آن لامحاله از افعال شیاطین باشد و چه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرمود انتهی گفتم و بخدا التوفیق که چنانکه این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در مالابد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکرست مع اختلاف فیه گفته که واحتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري وگفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حدیث بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر و باین رفته است جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته و حق انتقاض ست و وارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند وابن عام تر ست از پیش و پس وصححه احمد و ابوزرعه و گفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی و نزد دارقطنی ست از حدیث عایشه رض مرفوعا که چون دست رساند یکی از شما ای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبد الرحمن بن عبد الله العمری ست و در وی مقال ست و نزد احمد و ترمذی و بیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش بقیه بن الولید ست انتهی عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف و سکون لام خلیل گفت چیزی ست که پری دهن از حلق برآید یا کمتر ازان واین قی نیست پس اگر عود کند قی باشد و در نهایه گفته قلس انچه از جوف بیرون آید و رعاف خونی که از بینی روان شود و قی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند ثم ليبن على صلوته پستر بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك وحال آنکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف و وضوی خود و نقض بقی مذهب ابو حنیفه واصحاب وی و مذهب شافعی واصحاب اوست و مذهب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه رض و اصل عدم نقض ست پس خارج نشود ازان مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو از قی درین حدیث شستن هر دو دست ست پس لبس آما پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران و آما نقض برعاف پس مذهب ابو حنیفه وابو یوسف و محمد واحمد بن حنبل واسحق ست و مقید کرده اند بسیلان و دلیل ایشان همین حدیث ست و مذهب ابن عباس و مالک و شافعی وابی اوفی وابو هریره و جابر بن زید وابن مسیب و مکحول و ربیعه عدم نقض ست و گویند که اصل عدم نقض ست و این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال ست و معارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت و نماز گزارد و وضو نکرد و نیفزود بر غسل محاجم رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل ست و وی ضعیف ست و نیز حدیث عایشه رض بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت واین حدیث غیر صالح احتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون حجامت ست و دور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد و آما قلس پس اکثر بر آنند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل پس خارج نشود از اصل و آما مذی پس گذشت کلام در وی که ناقض ست باجماع در حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سائل و قی کثیر

وحسن گفته که وضوست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نمیند باین و در هر یک ازین حدیث ست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح درین
باب احتیاط است پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه در صراح شریعت و دم سائل و قی کثیر ملوث بدن
و مبطل نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه است محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضو ازینها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت صلعم
و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضو را زیرا که آن برای معالجه قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را
بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ما خرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس فرج و قی و رعاف
نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصا و اما بنا بر نماز بعد خروج از وی و اعاده وضو در صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه
و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لایتکلم مشیر ست بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعاده نماز بیاید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغيره زیرا که در
در سندش اسمعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غلط است و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست
و شوکانی رح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا اصح شئ فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق
این حدیث وصلا و ارسالا جمع کرده و در ان تکلم نموده است **وعن جابر** بن سمرة بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهور ست خواهرزاده سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبدالله العامری ست جابر و غیره از وی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قیل ست و سبعین ان رجلا سال النبی ﷺ بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص
هم بدان تعرض نکرده انتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر میخواهی
وضو نکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از ما مسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبدالعزیز آورده که وی
وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضوست بر وضو قال انتوضأ من لحوم الابل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بدبوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود بلی بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه
شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان
پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهارپایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ ست که فرمود آنحضرت وضو
کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجة وابن حبان و ابن الجارود وابن خزیمة من حدیث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود
ندیدیم من خلافی در میان علمای حدیث در اینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده است ترمذی خلاف در آن بر ابن ابی لیلی که آیا آن
از براء ست یا از ذی الغره یا اسید بن حضیر و تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفته ذی الغره لقب براء ست
و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی ابن ماجة نحوه من حدیث محارب بن دثار عن ابن عمر

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکر ست و او را اصلی ہست ازین وجہ از ابن عمر لیکن موقوف ست انتہی و بالجملہ این ہر دو حدیث
دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحٰق بن راہویہ و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمہ و بیہقی و حکایت کرد
آنرا بیہقی از اصحاب حدیث و جماعۂ صحابہ قاله النووی و گفت بیہقی نقل کرده اند بعض اصحاب ما از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل
شوم بآن بیہقی گفته صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره دوم حدیث براء بن عازب و رفته است بسوی خلاف وی جماعتی از
صحابہ و تابعین و مروی ست از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این ہر دو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضو از مما مسته النار اخرجه الاربعة
و ابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از ان منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل ست زیرا که این اخیر
عام ست و آن خاص و خاص مقدم ست بر عام و این کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقاً خواه خاص مقدم باشد یا مؤخر و ہو مذہب
الشافعی و درین مسئلہ خلافی ست در اصول و مراد بوضو تنظیف ست که شستن ہر دو دست باشد از برای زہومت چنانکه در وضو از شیر آمده
که ان لہ دسما و وارد در لبن تمضمض ست از شرب آن و مذہب بعضی اینست که امر بوضو از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب و این خلاف
ظاہر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن و لہذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو
از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتہی گوییم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین و بر ہر شتر
دیوی ہست کما تقدم و در حجة الله البالغه گفته امر دران اشد ست زیرا که قائل نیست بآن ہیچ یکی از فقہای صحابه و تابعین و نیست راہی
بسوی حکم بنسخ آن و لہذا کسی که غالب ست بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی و نزد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتہی یعنی
وضو کردن و در مالابد منه گفته و احتیاط ازین ہر ہمه اولی ست انتہی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل** ہر که غسل دہد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اہل علم از اصحاب
و غیرہم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز ہمبرین ست
و احمد گفته امید وارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابو حنیفه نه غسل ست نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت
حدیثی صحیح نشده انتہی ظاہر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود
آنحضرت من غسل ميتا فليغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که ليس عليكم في غسل ميتكم غسل
و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود و از عائشه نیز درین باب آورده
که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را
که مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد انتہی و اسحٰق گفته لابد من
الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل و لا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دہد میت را انتہی و ہمین حدیث
باب را جت آورده **ومن حمله فليتوضأ** و ہر که بردارد میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم ہیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب
وضو از حمل میت و لیکن در سبل گفته نیست با نہوض حدیث عذر از عمل بران و مفسر ست وضو بغسل یدین چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن
کرد و تعلیل بآنکه مرده شما پاک ست مفید ندب ست زیرا که لمس طاہر موجب غسل یدین نیست پس شستن ہر دو دست در حمل میت مندوب
باشد تعبداً و مراد آنست که برداشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینهٔ سیاق و لقوله میت طاہر زیرا که مناسب نیست وضو مگر بمباشر

بعدن مراد انتہی گوئیم چون مراد بغسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد حمل وضو بر غیر حقیقت شرعیه با وجود مقابله بغسل دور می نماید پس احسن
ابقای اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل میت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب واگر مستحب ست وضو هم مستحب واگر صحیح نیست وضو هم
صحیح نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن و وضو را از حقیقت وی بیرون بردن بعید ست اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه
وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا یصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی وگفت علی لا یصح شيء
فی هذا الباب قال البخاری عن احمد وعلی کما نقل الترمذی وتعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر کذا فی البویطی وگفت ذهلی نمیدانم درین باب حدیثی
ثابت واگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بران وگفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود وگفت ابن ابی حاتم در علل عن ابیه
رفع نمیکنند این را ثقات جز این نیست که موقوف ست وگفت رافعی تصحیح نکرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را مطلق رفع مصنف گفته
تحسین کرده است او را ترمذی وتصحیح نموده است آنرا ابن حبان واو را طریقهای دیگر نیز هست وفی الجمله این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسوء
احوال او این ست که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است وگفت ذهبی در مختصر بیهقی گفته طرق این حدیث اقوی ست
از چند احادیث که احتجاج کرده اند بدان فقها واعلال نکرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را ودرین باب ست از عایشه رواه احمد
وابوداود والبیهقی ودر اسنادش مصعب بن ابی شیبه است ودر وی مقال ست وتضعیف کرده است او را ابوزرعه واحمد وبخاری وصححه ابن خزیمة
ودرین باب ست از علی رضی الله عنه واز حذیفه ذکره ابن ابی حاتم والدارقطنی فی العلل وقالا انه لا یثبت گوئیم نفی این هر دو ثبوت بر طریق محدثین ست
والا بر طریقه فقها قوی ست زیرا که رواتش ثقات اند وماوردی ذکر کرده که بعض اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد
وبست طریق مصنف گفته واین دور نیست وجواب داد احمد از ان بآنکه منسوخ ست وهمچنین جزم کرد بدان ابوداود بحدیث ابن عباس رض
که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیس علیکم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه ان میتکم یموت طاهرا ولیس بنجس فحسبکم ان تغسلوا ایدیکم ولیکن
بیهقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبه است ومصنف تعقب وی کرده وگفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبه احتجاج کرده است بدان نسائی
وتوثیق کردند او را مردم واحتج به البخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن ست وجمع میان وی باین طریق می تواند شد که امر برای ندب ست
یا مراد بغسل غسل ایدی ست ودر حدیث ابن عمر ست که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند وبعضی نمیکردند رواه الخطیب واسنادش
صحیح ست وهو احسن ما جمع به بین هذه الاحادیث **وعن عبد الله بن ابی بکر** در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق ست مادر وی
ومادر اسما یکی ست قدیم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در طائف ورسید او را تیری که مرد بسبب آن بعد چند سال در سنه یازده
بماه شوال ونماز گذارد بر وی پدر وی انتهی وشیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته که وی وپدر وجد وی همه تابعین اند
وجد کلان وی عمرو بن حزم صحابی ست وآنحضرت او را عامل یمن ساخت وکتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکنند الخ انتهی وصواب همین ست کما هو
الظاهر وخطیب تبریزی در اسماء الرجال مشکوة گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین مدنیین ست روی
عن انس بن مالک وعروة بن الزبیر وعنه الزهری ومالک بن انس والثوری وابن عیینة وکان کثیر الحدیث رجل صدق قال احمد حدیثه شفاء توفی سنة ۱۳۵
وله ۷۰ سنة انتهی وبالجمله میگوید **ان فی الکتاب الذی کتبه** بدرستیکه در کتابی که نوشت آنرا **رسول الله صلی الله علیه وسلم**
لعمرو بن حزم برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی النجاری مکنی بابی الضحاک اول مشاهد او خندق ست عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بر نجران ووی هفده ساله بود تا بیاموزاند ایشان را قرآن لیف وفقه در دین وبگیرد از ایشان صدقات ونوشت بسوی وی کتابی که در وی

فرائض و سنن و صدقات و دیات بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهور ست پس دران کتاب این هم نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک ست یعنی از حدث رواه مالک والدارقطنی مرسلا بطریق ارسال ووصله النسائی و موصول کرد آنرا نسائی و ابن حبان و درین باب ست حدیث حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر و در اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطنی والطبرانی و اسنادش لا باس به ست و بیهقی گفته رجاله موثقون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتجاج کرده است بدان احمد و درین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع ست و در سند طبرانی کسی ست که شناخته نمی شود و اختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر و بر طاهر از حدث اصغر و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لابد ست در حمل وی از قرینه و اما قوله تعالی لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پس اصح دران عود ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول و این حدیث معلول ست زیرا که از روایت سلیمان بن داود ست و ترک وی متفق علیه ست کما قاله ابن حزم ولیکن اورا درینجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود یمانی ست حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود خولانی ست و وی ثقه ست ثنا کرده اند بر وی ابو زرعه و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف ست و تضعیف کرده است اورا شیخ محی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد اند درینی ازان ضعیف گفته ولیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بقبول و گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد اورا در هر وقت چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است و اظهر اول ست و غائط و بول و جماع مخصوص ست ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال ولیکن مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ شعر در و زبان و مونس جان ست نام یار ✽ یکدم نمیرود که مکرر نمی شود ✽ و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم و علقه البخاری **وعن** انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وصلی ولم یتوضأ بدرستیکه حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و نیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل ست بر آنکه خروج دم از بدن غیر فرجین ناقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی و مالک و جماعتی از صحابه و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که موید اوست و لقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذی وصححه احمد والطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع و بحکمت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال آنکه دلیلی بران قائم نیست اخرجه البیهقی والدارقطنی ولینه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست و او ضعیف ست و قوی نیست و ذکر کرد اورا النووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صححه الدارقطنی ولیکن مصنف در تلخیص گفته نیست ایچنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

وسنن گفته لیست صالح قوی و ۰ معاوية بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی و پدر وی از مسلمة الفتح اند و مولفة القلوب عمر بن
الخطاب معاویه را والی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان و وی چهل سال آنجا ماند و چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت ماه رجب بدمشق
بعمر هفتاد و هشت سال درگذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه ست کاتب آنحضرت بود ابن عباس و ابوسعید از وی روایت دارند
موت وی بمرض لقوه شد و در آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بذی طوی و نمی دیدم ازین امر چیزی و حرب وی با امیر المومنین علی رضی الله
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبهٔ نفسانیت و نزد بعضی محمول ست بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف و خلف اول ست و مشهور
ثانی ست و نزد وی ازار و ردا و قمیص و چیزی از موی و ناخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و گفت درین پارچها کفنم کنید و منخر و غیره را باین موی
و ناخن پر سازید و میان من و ارحم الراحمین تخلیه نمائید رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العينان وكاء السه
چشم سر بند دبر ست و کاء بکسر واو و مد سر بند مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر مقصود آنست که چون کسی بیدار ست
گویا بندی ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العينان استطلق الوكاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند سر دبر و ازینجاست که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که سبب استرخای دبر و عدم ضبط اوست بخلاف هیئت دیگر از جلوس
و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد رواه احمد والدارقطني والطبراني وزاد اي الطبراني ومن نام فليتوضأ یعنی هر که خفت
پس باید که وضو کند وهذه الزيادة في هذا الحديث عند ابي داود من حديث علي و این زیادت درین حدیث نزدیک ابوداود
از حدیث علی بن ابی طالب ست رضی الله عنه دون قوله یعنی قول وی استطلق الوكاء وفي كلا الاسنادين ضعف و درین هر دو
اسناد ضعف ست یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه ست روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او
ضعیف ست و در حدیث علی نیز بقیه است روایت میکند از وضین بن عطا جوزجانی گفته واهی ست و انکار کرد بر وی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه و او ثقه است از عبدالرحمن بن عائذ و او تابعی ثقه است از علی رضی الله عنه لیکن ابوزرعه گفته که وی از وی نشنیده و درین معنی نظر ست زیرا که
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری و ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوی نیند و گفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه اثبت ست از حدیث معاویه درین باب و حسنه المنذري وابن الصلاح والنووي و گفت حاکم در علوم الحدیث نگفته است در ان ومن نام
فليتوضأ سوای ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقه است کذا قال وقد تابعه غیره کذا فی التلخیص وغیره و این هر دو حدیث دلالت دارند بر آنکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنهٔ اوست پس منجملهٔ ادلهٔ قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی بحسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد ولابي داود ايضا عن ابن عباس رضي الله عنه مرفوعا انما
الوضوء على من نام مضطجعا جزین نیست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو و لفظ ترمذی این ست بدرستیکه وضو واجب ست
بر کسیکه خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو سست میگردد بندهای او واخرجه ابوداود ايضا بهذا اللفظ و درین حدیث حصر ست بر آنکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لاغیر اگرچه نوم مستغرق باشد و جمع میان وی و احادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج ست بر اغلب
چه اغلب اراده کنندهٔ نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکننده وضو همان خواب ست که دران دراز کشند و این بطرق متعدده مروی
شده و مقالی که در وست منجبرست بکثرت طرق وی و باین حال شد جمع در میان ادلهٔ مختلفه و درین مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات
مذکور ست انتهی گوییم بیان این هر هشت مذهب در اول باب گذشت و حکمت دران آنست که نوم ثقیل مظنهٔ استرخای اعضا و خروج حدث ست

وہم مبتلا نمی شود چون نفس مبتلا شد و اعضا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم وی **اسناده ضعیف** و در سند وی ضعف ست زیرا که ابو داؤد
گفته ان حدیث منکر و بیان نکرد وجه نکرت وی در سنن که مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست و اختلاف کرده اند بر وی در الفاظ این سوالات
و تضعیف کرد این حدیث را از اصل وی احمد و بخاری چنانکه نقل کرد از وی ترمذی در علل مفرده و ابراهیم حربی و ترمذی در علل و غیرهم و گفت
بیهقی در خلافیات که متفرد شده است بآن ابو خالد دالانی و انکار کرده اند بر وی جمیع ائمه حدیث و گفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ
وانکروا سماعه من قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وے
در نماز فينفخ في مقعدته فيخيل اليه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال وی می افگند شیطان انه احدث
ولم يحدث که وی حدث کرد و حال آنکه حدث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا ينصرف حتى يسمع صوتا او يجد ريحا پس هرگاه
که یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی یا یابد بوئی و درین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت
تا فاسد کند آنرا بر ایشان و باینکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آیند از طهارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحده و تشدید زا
بعد الف نام وی ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطنی و ثنا نمود بر وی و ذهبی سال ولادت و وفات
وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد و نود بوده و بزار تخم فروش را گویند هندی پنساری سند او معلل ست یعنی اسباب خفیه
قادحه در صحت حدیث در ان ذکر کرده استفاده علم از هدبه بن خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ائمه نموده ابن قانع و طبرانی و جمیره محدثین از شاگردان وی اند
در آخر عمر در شام و اصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و بزاز بدو زا محدث دیگرست که نامش علی بن معروف و کنیتش ابو الحسن
باشد فليعلم واصله في الصحيحين من حديث عبد الله بن زيد و لفظ وی نزد ابو داؤد این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یافت
بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بر وی پس نگردد از نماز الخ و در سندش ابو اویس ست و لیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیهقی و گفت
رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز و در خارج از ان زیرا که حدیث مطلق ست انتهی پس شامل باشد هر دو را
ولمسلم عن ابي هريرة نحوه و مسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن در معنی نه در لفظ و حدیث وی درین باب گذشته وللحاكم
عن ابي سعيد مرفوعا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد
احدثت فليقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس باید که بگوید این کس بدرستیکه
تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه یعنی باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان در نفس خود نه بزبان و مصنف اگر این روایات را
نیز بحدیث ابی هریره ضم میکرد بحسن ترتیب نزدیکتر می بود و این روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصاً نماز و آنچه متعلق بدوست
و بر آنکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول و گاهی بفعل و ازینجا معلوم شد که اهل وسواس در طهارت امتثال حکم او کروند در قول و فعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط و بول و آن ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا قعد
احدكم لحاجته و فقها از ان بلفظ باب الاستطابة لحدث و الاستطيب بيمينه تعبیر میکنند و محدثین بلفظ باب التخلی و این نیز ماخوذ ست از قول وی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم الخلاء و گاهی بباب التبرز و این ماخوذ ست از قول وی البراز فی الموارد و اکمل من العبارات صحیح **عن** انس بن مالك

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که در اید در خلا بفتح و مد
بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت وضع خاتمه می نهاد یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود و سطا الحاکم مغلطائی گفته این حدیث اصل عظیم ست در مندوب بودن نزع خاتم که در وی اسم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته ازینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وے
نام خدا و رسول و قرآن ست با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل ست اسمای تمام انبیا را و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم وارد والله اعلم انتهی و حدیث دلیل ست بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خلا که بمکان خالی و مکان مبعد
گفته می شود افاده آن میکند و بیاید در حدیث مغیره صحیح تر ازین که انطلق حتی تواری و نزد ابو داود ست باین لفظ اذا اراد البراز انطلق حتی
لا یراه احد و دلیل ست بر تبعید چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام ست ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه برد و مشغول
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود صیانت ما فیه ذکر الله ست از محلات مستخبثه
و این دلیل ندب ست و خاص نیست بخاتم بلکه هر ملبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد اخرجه ابن حبان والحاكم والاربعة یعنی
ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ ست و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست نووی گفته تصحیح
وی مردود ست بر وی قاله فی الخلاصة اما منذری گفته صواب نزدم تصحیح اوست زیرا که رواتش ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری
فی آخر الاقتراح و صححه ابن دقیق العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حجتی قوی بر ضعف نیاورده وهو معلول و ابو داود گفته
منکر ست و ذکر کرد دارقطنی اختلاف در ان و اشاره کرد بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس ست
و رواة وی ثقات اند ولیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در ان از همام ست کما قال
ابو داود و همام ثقه است کما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل
مع همام مرفوعا اخرجها الحاکم والدارقطنی و روایت کرد آنرا عمرو بن عاصم و وی از ثقات ست از همام موقوفا علی انس و بیهقی برای او
شاهدی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ ست لبس خاتما نقشه محمد رسول الله وکان
اذا دخل الخلاء وضعه ولیکن بیهقی بعد سیاق وی گفته و هذا شاهد ضعیف والله اعلم وعنه و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد در امدن را در ابخانه چنانکه در
روایت بخاری در ادب مفرد از حدیث انس بتصریح آمده که کان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بك بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین ست پس یکه منع
میکند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از درامدن بخواند در اوان شروع
کردن مانند دامن جامه برزدن و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه
منقول ست از امام مالک و ظاهر حدیث انس جهر ست باین کلمات پس جهر بدان مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع خبیث
بلفظ مذکر و در سبل گفته جائز ست اسکان بای موحده نیز انتهی و درین صورت بمعنی پلیدی باشد و تواند که مخفف خُبُث بضم با باشد

چه درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه حلف و کتب در رسل و سبل والخبائث و از خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد ذکور و اناث
شیاطین اند که ازانها پناه می جوید اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید
بن منصور کان یقول بسم الله اللهم الحدیث آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری و اسناده علی شرط مسلم و فیه زیادة التسمیة و لم ارها فی غیره **وعن**
انس بن مالک رضی الله عنه ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر ست بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا و غلام نحوی بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم
من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبدالله بن مسعود ست رضی الله عنه و اطلاق غلام بروی مجاز ست زیرا که وی کبیر بود پس مانند انس در عمر
چگونه باشد و یحتمل که مراد بنحوی خدمت باشد یعنی مانند و خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود
و نعل و سواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبدالله و حدیث دلیل ست بر جواز استخدام الصغیر
اداوة من ماء اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی وعنزة
و بر میداشتم من و آن کودک عنزه را بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در روی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر و عادت
شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره
کنند در پیش نماز و دیگر اغراض فیستنجی بالماء پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ و این احبّ
و افضل ست مراد بخلا درین حدیث فضا ست بقرینه عنزه و این حدیث حجت ست بر مالک زیرا که وی انکار کرده ازانکه استنجا کرده باشد
آنحضرت بآب و احادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست و گفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ و گویا که اخذ کرده اند
این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام و اگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که افضل جمع ست
میان آب و کلوخ و اگر اقتصار کنند بر یکی ازین هر دو پس آب افضل ست جائیکه اراده نماز نباشد و در صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند
کلوخ کافی ست آب واجب نیست و هرکه گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد
ابوداؤد ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم او را آب در تور یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس تر می سود دست
خود بر زمین و نزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را
آوردم آب و استنجا کرد و مالید دست را بر زمین و مثل این در غسل باید **وعن المغیرة** بن شعبة رضی الله عنه قال قال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ الاداوة گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را و برآ با من فانطلق حتی تواری عنی پس رفت آنحضرت
تا آنکه پنهان شد از من فقضی حاجته پس قضا کرد حاجت خود را و درینجا دلالت ست بر آنکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او
مسموع و ریح او مشموم و عورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیرا که دلیل فعل ست و آن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت ست
از عین مردم چه در سنت امر باستتار واقع شده فرموده هرکه بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم
و البیهقی در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بجایش تخلی که اسفل بدن او را بپوشد و هرکه جایش نیابد کثیبی از ریگ فراهم سازد و پشت بجانب او نشیند
زیرا که شیطان بنابر آنکه مجبول بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی و در سبل گفته این غیر تواری ست و خاص ست
بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کند بجمع توده از ریگ **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين بپرهيزيد از دو كار كه سبب لعنت و نفرين ميشوند يعني عادت مردم لعنت كردن ست بر كننده آن كار پس انتساب لعن بسوى آن هر دو مجاز عقلي ست وهم لاعن بمعنى ملعون آيد گفتند چيست آن دو كار كه سبب لعنت ميشوند اي رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنكه قضاى حاجت ميكند در راه مردم و مراد راهي ست كه مسلوك باشد نه مهجور كه راه نيست كسى آنجا گذر د و نيز گفته اند مراد راه مسلمانان ست نه راه كافران كذا في مجمع البحار و سبب لعنت ايذاى مردم ست بنتن و استقذار كه موجب نفرين چنانكه در حديث حذيفة بن اسيد آمده كه آنحضرت فرمود هر كه ايذا دهد مسلمانان را در راه ايشان واجب شد بروى لعنت ايشان اخرجه الطبراني في الكبير باسناد حسن الحافظ المنذري و در حديث ابو هريره ست كه گفت شنيدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم ميفرمود هر كه كشد سخيمه يعني عذره بر راهي از راه مسلمانان پس بروى ست لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرجه الطبراني في الاوسط والبيهقي وغيرهما ورجال سندش ثقات اند الا ابن عمرو الانصاري وقد وثقه يحيى بن معين واين احاديث دال اند بر استحقاق وى لعنت را او في ظلهم يا در سايه ايشان يعني زير درخت كه مردم در سايه آن مى نشينند و صحبت ميدارند و خواب ميكنند چنانكه عادت ست نه در هر سايه زيرا كه ثابت شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نخلستان براى قضاى حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب اينمعنى ست و نيز مؤيد اوست حديث احمد وله ظل يستظل به الحديث رواه مسلم

زاد ابو داؤد عن معاذ الموارد و زياده كرد ابو داؤد از حديث معاذ لفظ موارد را يعني آبخانه كردن در جاهائى كه مردم فرود مى آيند يا جاهائى كه آنجا آب ست مثل چشمه و جوئى كه مردم بجهت آب آنجا فرود مى آيند و لفظ ابي داؤد اينست پرهيزيد ملاعن ثلثه را براز در موارد و قارعة الطريق يعني راههائى كه جاى پاى كوب مردم ست يعني محل گذر ايشان و ظل و رواه ابن ماجة ايضا و براز بفتح موحده و براء و در آخر جاى كشاده و فراخ از زمين كنايت ست از غائط و ... عن ... او نقع ماء و در روايت احمد از ابن عباس اين لفظ آمده باضافت نقع بسوى ماء نقع بفتح نون و سكون قاف بمعنى جاى فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست كما في النهاية وفيه ضعف و درين هر دو حديث ابي داؤد و احمد ضعف ست اما حديث ابو داؤد پس بجهت آنكه ابو داؤد عقيب وى گفته مرسل ست زيرا كه از روايت ابي سعيد حميري ست و وى معاذ را نديافته پس منقطع باشد و ابن ماجه هم آنرا روايت كرده بهمين طريق وليكن حاكم و ابن السكن تصحيح وى كرده اند و اما حديث احمد پس باين جهت كه در وى ابن لهيعة ست و راوى از ابن عباس مبهم ست واخرج الطبراني و روايت كرد طبرانى كنيت او ابو القاسم ست و نام او سليمان بن احمد بن ... در شهر عكا از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت باه صفر و در طلب علم اكثر شهرهاى يمن و شام و مصر و بغداد و كوفه و بصره و اصفهان و جزيره و حرمين شريفين را طواف نموده و از هزار شيخ بلكه زياده استفاده كرده سماع وى از نسائى و ابو زرعه ثقفي و غيره ايشان ست پدرش حريص بر علم حديث مينمود و او را گرفته شهر بشهر ميگشت و بحضور اساتذه مى رسانيد تصانيف بسيار دارد از انجمله هر سه معجم او مشهور ست و در طلب علم حديث مشقت بسيار كشيده سى سال بر بوريا خفته ابو العباس احمد بن منصور شيرازى گويد من از طبرانى سه لك حديث نوشته ام او را در آخر عمر سحر كردند بسبب رد كردن او بر فرقه قرامطه از اسماعيليه و هر دو چشم او از بصارت ظاهرى افتاده بود و فاتش بست و هشتم ذى قعده سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعيم صاحب حليه بروى نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقيه حالش در جنان المتقين ذكر كرده ايم ذهبى گفته هو الامام الحجة كان من فرسان هذا الشان مع الصدق والامانة واثنى عليه الائمة انتهى عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة نهى فرمود از كردن قضاى حاجت زير درخت ميوه دار اگرچه سايه دار نباشد وضفة النهر و كرانه نهر روان ضفة بكسر ضاد و تشديد فا جانب نهر و ضفتا جانباه كذا في الصحاح وفي القاموس ضفة النهر جانبه من حديث ابن عمر بسند ضعيف از حديث ابن عمر بسند ضعيف زيرا كه در راويان وى

متروکی هست وازین اسناد حدیث ضعیف [illegible] ابن حجر [illegible] مرفوع نهی عنه است یکی قارعة الطریق ومطلق طریق را مقید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر وزیاده کرد ابوداؤد در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از انکه بول کنند بر ابواب مساجد **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان
فليتوار فرمود وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود كل منهما عن صاحبه هر یکی ازان هر دو از صاحب خود ولا يتحدثا
وباهم سخن نرانند فان الله يمقت على ذلك پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت بمعنی اشد بغض ست ودر حدیث ابو سعید
که فرمود آنحضرت نبر آیند دو کس درحالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را وباهم سخن میکنند چرا که حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد وابوداؤد وابن ماجة وابن خزيمة في صحيحه لیکن این همه ها روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسم اورا بجرح ونه بعدالت و وی در شمار مجهولان ست وحدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت ونهی از تحدث وقت قضای حاجت واصل
در ان تحریم ست وتعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع ونهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فبها ورنه اصل تحریم ست ولهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم درحالت بول سلام کرد جواب نداد وفرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاري عن ابن عمر رضي الله عنه رواه وصححه ابن السكن کنیت او ابو علی ست
ونام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی ست وفاتش در سنه سه صد وپنجاه وسه بوده در سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین وکاف نام حافظ حجة
ابو علی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع وسبعين ومائتين بوده اعتنا کرد باین شان وجمع کرد وتصنیف نمود ودراز شد صیت فضیلت او وروایت
کردند از وی ائمه حدیث انتهی وابن القطان بفتح قاف وتشدید طا حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملك الفاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث واحفظ ایشان بود لاسیما رجال حدیث را واشد ایشان بود در اعتنا بروایت تدریس کرد وتحدیث وتالیف نمود از وست
کتاب الوهم والايهام وآن بر احکام عبد الحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ وقوت فهم وی ولیکن تعنت کرد در احوال رجال وفاتش در ربیع الاول سنه
ثمان وعشرين وست مائة اتفاق افتاد وهو معلول در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابوداؤد گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده وبعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده وبخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده **وعن** أبي قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه وبدر ست وتمامه
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا اُحد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد وحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنة ثلث وعشرين وابو قتادة انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی
ازین دو کس ست واین دیگر فارس رسول خداست ودر حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد ومشاهدی که بعد اوست در ان حاضر شده رضي الله
عنه قال گفت ابو قتاده ودر سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که موضوع است برای طیبات ست ولا يتمسح من الخلاء بيمينه واستنجا نکند از خلا بدست راست خود ودر وی شرافت یمین ست وصیانت
وی از اقذار ونهی برای تحریم ست در همه جا وباین رفته اند اهل ظاهر علما بالحدیث وهمچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا ونزد جمهور برای تنزیه ست
وبخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهي عن الاستنجا وحدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرده بنهی برای اشارت بآنکه ظاهر نشد او را

که نهی برای تحریم ست یا تنزیه یا ظاهر نشد قرینه صارفه نهی از تحریم و این جائی ست که [illegible] کنند باب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام ست
بالاجماع و لا یتنفس فی الاناء و دم نزند درون آوند آب بی جدا کردن وی از دهان تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نینجامد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک خود جدا میکرد و آب بسه نفس میخورد
متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث و اللفظ لمسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این ست اذا شرب
احدکم فلا یتنفس فی الاناء و اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ولا یتمسح بیمینه و [illegible]مان وی ابو عبد الله فارسی ست و او را سلمان الخیر
گویند مولای آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب تنصر خواند و او را اخبار طویله نفیسه است
پستر نقل کرد از مذهبی بمذهبی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیرانداز در مسلمانان و حضرت در حق وی
فرموده سلمان منا اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از معمرین گویند دوصد و پنجاه سال زیست و گویند سه صد و پنجاه سال
و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیه او و فاتش در مدینه سنه خمس و قیل اثنتین و ثلاثین روداد انس و ابوهریره وغیرهما از وی روایت کرده اند
و وی یکی از انهاست که جنت مشتاق ایشان ست مناقب و فضائل او بسیار ست و آنحضرت ثنا و مدح وی بسیار کرده و گفته اند که اصل وی
از اصفهان ست از قریه که آنرا جی گویند بطلب دین برامده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
کتابت وی کرده وی در رقیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسیده مسلمان شد رضي الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
تحقیق نهی کرد مارا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول از اینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول او ان نستنجي باليمين یا از اینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط ست نه در بول و این
قول ضعیف ست و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب ست و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و می کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجي باقل من ثلثة احجار و نهی کرد مارا از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ و مذهب شافعی و احمد همین ست و حنفیه نظافت شرط کنند اگرچه بکمتر ازان حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد بخاری که دران
اقتصار کردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر ست درمیان آب و سنگ هر چه کند کافی باشد
و چون اکتفا کند بر سنگ پس لابد ست از سه مسحات اگرچه ازاله عین بکمتر ازان تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکمتر از سه کافی ست و اگر بسه
هم حاصل نشود لابد ست از زیادت و مندوب ست ایتار و واجب ست تثلیث در قبل و دبر پس شش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گوییم در
احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره وغیرهما نیامده مگر همین سه حجر و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تبرز اگرچه در بعض حالات می بود پس اگر سنگی باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهریه که بوجوب احجار رفته اند تمسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج ست بر غالب بنا بر تیسر وی و دال ست بران
نهی فرمودن آنحضرت از استنجا برجیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از ماسوای او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداود ست
که امر کن امت خود را باینکه استنجا نکنند بسرگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی مارا رزق دران پس نهی فرمود آنحضرت ازان انتهی
و در مصفی گفته واجب ست ازاله نجاستی که بسبب غائط و بول حاصل شود بیکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد ست از حدیث غسل دم حیض

اما حجر پس مستفاد است ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب است و ذکر حجر بجهت اعتبار است الا کلوخ و پاره کهنه
در حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بجامد قالع اما جامد پس ماخذ آن استعمال بجمار است و مدلول الغسل و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف لغت
و اما قالع پس ماخذ آن فحوای اولا یجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض از آن ازاله نجاست است پس قصب املس کفایت
نکند و واجب است که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره
تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه
طعام جن است پس مطعوم انس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتدبه بآن متوقع است مانند جامه تو دران حکم داخل باشد و شرط انقای حجر آنست که
نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجا که ازاله نجاست است متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع
فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجا برای خارج از سبیلین است
نه برای غیر آن و از لفظ اولا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجار است و حدیث سلمان نهانا ان نستنجی باقل من ثلثة احجار
اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات است پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقاست
و آن مفهوم از فحوای کلام است پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی او ان نستنجی برجیع او عظم
و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیرا که طعام جن است چنانکه در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت جن را هرگاه سوال کردند از آنحضرت
زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران او فر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست
منافی آن تعلیل روث برکسیت در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع از آنکه رکس باشد و اکل آن
حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابو ایوب تفسیر وی
کرده مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد است نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعا چون بنشیند یکی از شما برای حاجت
خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف است در آنکه این نهی برای تحریم است یا نه قول اول آنست
که نهی برای تنزیه است و نیست فرق در میان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول است برین بقرینه حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمه خالد
بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر است و در مصفی بعد سرد حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح است نزدیک
فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام
ابن عمر انکار بر مقاله ناس است مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابو ایوب عموم نهی است در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ
بفعل و بالجمله مارا باستقرا معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل
کرده و از بهجت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل است انتهی قول دوم تحریم اوست در هر دو جا
بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینه تنزیه است محمول اند بر عذر و بر آنکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم آنکه مباح است در هر دو جا گفته اند

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیراکه در وی قید قبل موته بعام ست ... در شرح سفر لی همین مذهب را قوی گفته چهارم آنکه حرام ست
در صحرا لی نه در عمران زیراکه احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت واحادیث نهی عام ست و بعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند و گفته اند
ابن عمر جز این نیست که نهی کرده از ان در فضا و چون باشد درمیان تو و درمیان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لا باس ست رواه ابو داؤد وغیره و در سبل گفته
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی بر حال خود واحادیث اباحت بر حال خود انتهی پنجم فرق ست یعنی استقبال در هر دو حرام
و استدبار در هر دو جائز ولیکن مردود ست زیراکه نهی در هر یکی از استقبال و استدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست و ذکر
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی
و چون پرسیده شد بیهقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله و حدیث ابوهریره در نهی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابوهریره در صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان اند از ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی با یشان ببول و نه بغائط
و نه استدبار کند ایشان را و اما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شده اند نیست قبله در انها و این خاص ست بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست
بنا بر حدیث ابو داؤد که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع
اصل و اضعف ازین قول بکراهت استقبال تمرین ست وللسبعة و مر احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را ست
من حدیث از حدیث ابی ایوب الانصاری و نام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را و فرود آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخانهٔ او وقت قدوم مدینه مُرد در حالت غزا در روم سنه خمسین و قیل بعدها و رواه مالک والنسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب و درین باب ست از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داؤد
و سهل بن حنیف نزدیک دارمی و این حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شرقوا او غربوا و آخر وی این ست که گفت ابو ایوب فقدمنا الشام فوجدنا
مراحیض بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این
مخصوص ست بمدینهٔ مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیراکه قبلهٔ مدینه جنوبی ست و مدینه شمالی مکهٔ معظمه ست پس احتراز کنید از استقبال و استدبار
بضرورت رو و پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی ست پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبلهٔ وی برین سمت باشد و کسیکه قبلهٔ او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته
این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول و غائط حرام ست مطلقا و نزد شافعی و مالک در صحرا نه خانها
و بهر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعدهم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه استقبال و همچنین از امام ابو حنیفه
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده و گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی ست
که گذشت و در انجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام
جانب اوست و خانه و صحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن و پای دراز کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در ان نکرده
و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد انتهی گوییم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر برآمدم بالای خانهٔ حفصه برای بعضی

کارهای خود پس دیدم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دهنده قبله را و رو آرنده شام را متفق علیه مکه معظمه با شام مقابل افتاده است
که اگر رو بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت
در خانها درست باشد ولهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحراست و در بنیان لا بأس است بحجت همین حدیث جمعًا بین الادلة و موافق حنفیه است
درین مسئله شوکانی و صاحب حجت بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین است راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عايشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر هر که آید غائط را پس باید که پنهان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نه بیند. حدیث دال است بر وجوب استتار ولفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است
هر که سرمه کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد پس نیست جناح و هر که استجمار کرد پس باید که طاق کند هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد
پس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و هر که
آمد غائط را پس باید که پنهان شود پس اگر نیابد مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و این حدیث را ابو داود از حدیث ابو هریره آورده و از عایشه او را درینجا روایتی نیست و معهذا این حدیث
ضعیف است چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت او است
در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث می باشد از مقال و گویا که وی ترک کرد این را بنابر آنکه در فتح الباری گفته اسناده حسن و در بدر گفته
که این حدیث صحیح صححه جماعة منهم ابن حبان و الحاکم رواه ابو داود و رواه احمد و ابن ماجة و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریرة
مطولا کما تقدم و ابو داود این حدیث را در سنن نسبت با ابو هریره کرده کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفته که مدار وی بر ابو سعید حبرانی است
بجای حمله حصینی است و در وی اختلاف است قیل انه صحابی و لا یصح و الراوی عنه مختلف فیه ولیکن در ابو داود است از حدیث جابر رضی الله عنه
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست براز را بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** و هم روایت است
از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون برمی آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر است بخروج از مکان لیکن مراد اعم است از آن اگرچه در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبم از تو آمرزش ترا و اعراب و نصب
بنابر آنکه مفعول فعل محذوف است یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و برافگندن آنچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این
حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب والله اعلم و انسب وجوه وجه ثانی است زیرا که موافق حدیث
انس است که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی رواه ابن ماجة و در صفت نوح علیه السلام آمده که بجمله
شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و لو شاء لحبسه فی و حق تعالی او را وصف کرده انه كان عبدا شكورا در سبل گفته
محتمل که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دو امر باشد معا با آنکه توان گفت که اگرچه وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کرده اما بدل ترک ننموده
و درین باب است حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذی احسن الی فی اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذی اذاقنی لذته و ابقی فی قوته و اذهب عنی اذاه و اسانید این همه احادیث ضعیف است ابو حاتم گفته اصح چیزی که درین است
حدیث عایشه است در سبل گفته لیکن باک نیست باوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهى اخرجه

الخمسة يعني احمد وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجة وصححه ابو حاتم والحاكم ورواه الدارمي ايضا **وعن ابن مسعود**
رضي الله عنه وي عبد الله بن مسعود ست ذهبي گفته او امام رباني ابو عبد الرحمن عبد الله بن ام عبد الهذلي ست صاحب رسول الله صلى الله عليه
وسلم وخادم وي يكي از سابقين اولين ست واز كبار بدريين واز نبلاي فقها ومقرئين اسلام آورد از قديم ويادگرفت از زبان ودهان آنحضرت صلى الله
عليه وسلم هفتاد سوره وفرمود آنحضرت صلعم هر كه بخواند قرآن را تر وتازه بايد كه بخواند بر قراءت ابن ام عبد وفضائل وي بسيار وبيشمار ست وفات يافت
در مدينه سنه ۳۲ و دو بعمر شصت سال انتهى واسلام وي پيش از عمر و دخول آنحضرت بدار ارقم بود گويند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت پيوست
واز خواص شد سواك ونعل وطهور آنحضرت در سفر وي داشت هجرت كرد بسوي حبشه وحاضر شد بدر وديگر مشاهد ما بعد را وگواهي داد برلب او
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجنت ومشابه بود با آنحضرت در سمت ودل وهدي وبود خفيف اللحم قصير القامة شديد الادمة نحيف الجسم نزديك بود
كه مردم طويل از نشستن با وي برابر شوند در خلافت عمر قاضي كوفه شد ووالي بيت المال آنجا گرديد وتا صدر خلافت عثمان باقي ماند مدفون شد
در بقيع روايت كردند از وي خلفاي اربعه ومن بعدهم من الصحابة والتابعين **قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم الغائط** گفت
آمد آنحضرت صلعم قضاي حاجت را **فامرني ان آتيه بثلثة احجار** پس امر كرد مرا اينكه بيارم او را سه سنگ واين حديث حجت شافعي واحمد
واصحاب حديث ست در اشتراط سه حجر با مراعات انقا واگر حاصل نشود بيفزايد تا انقا حاصل شود وايتار مستحب ست واجب نيست بنا بر حديث
ابو داود كه من لا فلا حرج **فوجدت حجرين ولم اجد ثالثا** پس يافتم دو سنگ ونيافتم سوم خطابي گفته اگر فقط قصد باشد ذكر اشتراط
عدد خالي بود از فائده وليكن چون شرط كرد عدد را لفظا ومعلوم شد انقا معني دلالت كرد بر ايجاب هر دو امر **فاتيته بروثة فاخذهما**
والقى الروثة پس آوردم آنحضرت را سرگين پس گرفت هر دو سنگ را وانداخت سرگين را طحاوي گفته اگر سه سنگ شرط مي بود طلب ميكرد
آنحضرت سوم را وجوابش آنست كه آنحضرت سه طلبيده بود چنانكه در روايت احمد ودارقطني ست ومصنف در فتح گفته رجال وي ثقات اند
با آنكه اگر اين زيادت ثابت هم نشود جواب طحاوي اين ست كه اكتفا كرد آنحضرت بامر اول در طلب ثلاث وچون سرگين انداخت ابن مسعود دانست كه امتثال
امر تمام نيست تا آنكه سنگ سوم بيارم ومحتمل كه اكتفا كرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر وبآن سه مسح نموده زيرا كه مطلوب تثليث مسح ست اگرچه باطراف
يك سنگ باشد ودر سبل گفته واين هر سه سنگ براي يكي از دو سبيل ست وشرط ست براي ديگر سه سنگ ديگر پس جمله شش شد بحديثي كه وارد ست
درين باب در مسند احمد با آنكه در نفس از اثبات شش حجر چيزي هست زيرا كه آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تكرار آن با ابو هريره
وابن مسعود وغيرهما واحاديث بلفظ من اتى الغائط ست كحديث عايشه رض اذا ذهب احدكم الى الغائط فليستطب بثلثة احجار فانها تجزي عنه
رواه احمد والنسائي وابو داود والدارقطني وگفت اسنادش حسن صحيح ست با آنكه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر ست وحاجز وي كه قبل
ملازم اوست ودر حديث ابن خزيمه ثابت شده كه پرسيده شد آنحضرت صلعم از استطابت فرمود سه حجر كه نيست در آن رجيع وسوال علم ست در هر دو
مخرج معا يا در يكي از آن هر دو ومحل حمل بيان ست وحديث سلمان كه امر كرد ما را كه اكتفا نكنيم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق ست در هر دو مخرج و هر كه شش
حجر شرط كرده دليلش حديث احمد ست ونميدانم كه صحت وي چيست تا در آن بحث زده شود وچون تتبع كردم احاديث وارده را در سه حجر ونهي از كمتر از آن
يافتم كه همه در خارج از دبر ست زيرا كه بلفظ نهي عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار وبلفظ الاستطابة بثلثة احجار وبلفظ اذا استجمر احدكم فليستجمر ثلثا
وبلفظ نهي ان نستنجي برجيع او عظم آمده ونيامده دليلي بر خارج از قبل واصل عدم تقدير ست بعد وبلكه مطلوب ازاله اثر بول ست از ذكر پس كافيست
در آن يك سنگ با آنكه وارد ست بيان استعمال هر سه در دبر باين طريق كه يكي از آن براي مسربه ست ودو براي هر دو صفحه واين نيست مگر از جهت

اختصاص وی بآن انتهی گویم سربه بسین مهمله ورای مضمومه یا مفتوحه بمعنی مجرای حدث ست ازو برو آین کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده
وقال انها رکس وفرمود این سرگین ناپاک ست رکس بکسر را و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند واین حجت حنفیه ست اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها وزیاده کرد
احمد ودارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از انکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر نیاورد حضرت
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست واگر آورد وهر سه استعمال کرد نا تمام ست وگذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی برای
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در شرح گفته این تمسک بو تقدیری ست که نهی برای تحریم بود وامر برای وجوب وشاید که نهی
برای کراهت بود وامر برای استحباب وهمچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث انتهی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان**
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان نستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرت از انکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع وعظم که استجمار باینها جائز نیست و نه کافی ست از
نجاست انتهی **وقال انهما لا يطهران** وفرمود این هر دو پاک نمی سازند ودرینجا دلیل ست براینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم نیست
با آن آب اگرچه مستحب باشد زیراکه تعلیل بانکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو مطهر ست **رواه الدارقطني وصححه** واخراج
کرد آنرا ابن خزیمة بهمین لفظ وبخاری قریب بآن وزیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بجو برای ما سنگها که قضای حاجت کنم بدان ومیار مرا استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود ونهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد واستاد در پس او شدم وگفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
وسرگین که استنجا باینها روا نیست فرمود آمدمرا وفد نصیبین یعنی جن وسوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ
سرگین واستخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهی ودرین باب ست از زبیر وجابر وسهل بن حنیف وغیرهم باسانیدی که در وی مقال ست
اما بعض وی شاهد بعض ست ودرینجا تعلیل بعدم تطهیر کردند وبانکه طعام جن ست وبانکه روث رکس ست وعدم تطهیر عائد برکس بودن او
وعدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیراکه لزج ست نفی نجاست وقطع بله نکند والله اعلم **وعن ابي هريرة رضي الله عنه**
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت وپاکی کنید از بول **فان عامة**
عذاب القبر منه زیراکه عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست **رواه الدارقطني** در صحیحین ست که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند وخبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تستر نمیکرد از ان یعنی میان خود وبول چیزی
که ساتر ومانع باشد از ملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود از ان واین همه الفاظ وارد ست در روایات وهمه مفید تحریم ملابست
بول وعدم تحرز از وست وفقها مختلف اند در انکه ازاله نجاست فرض ست یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز آنچه
معاف کرده اند واستدلال اش بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول واین وعید ست ونیست مگر بر ترک فرض واز طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بر وی ونماز گذارد بغیر طهور زیراکه وضو باوجود بول صحیح نیست ومخفی نیست که احادیث
امر بذهاب بسوی مخرج با احجار وامر باستطابت دال ست بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل ست بر نجاست بول ونص ست در بول
انسان زیراکه الف ولام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه ست ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان لا يستنزه عن بوله ومسلم

بر مطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران داخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری در سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی هوامش فتح الباری انتهی **وله وللحاكم** فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **اكثر عذاب القبر من البول** بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول ست و رواه احمد وابن ماجة ایضا **وهو صحیح الاسناد** واین روایت صحیح الاسناد ست یعنی نسبت بروایت اول مصنف درینجا چنین گفته و در تلخیص فرموده اعلال کرد اورا ابوحاتم وگفت که رفع آن باطل ست انتهی وتعقب نکرد آنرا بحرفی و درینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف کلامه کما تری وشارح سبل رح هم کلام اورا درینجا مقرر داشت ومتنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبل بآن تعرض نموده ومفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول ست واختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر ست یا صغائر وسبب اختلاف حدیث قبرین ست زیراکه در وی آمده مایعذبان من کبیر پس از صغائر باشد ورد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی از ان هر دو بسبب عدم استنزاه از بول دلیل کبیره بودن اوست وگفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست و نزد خدا کبیر ست وگفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز وجزم بهذا البغوی ورجحه ابن دقیق العید وقیل غیر ذلک **و** درین باب ست از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده والحاکم والطبرانی وغیرهم واسنادش حسن ست نیست ودر وی جزابی یحیی قتات ودر وی لین ست ولفظ وی این ست که عامه عذاب قبر بسبب بول ست پس تنزه کنید از ان **و** سوید ا وست روایت صحیحین در قصه دو صاحب قبر که واما یکی از ان هر دو پس بود که تنزه نمیکرد از بول **و** درین باب ست از انس نزد دارقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه وصحح ارساله ونقل عن ابی زرعة انه المحفوظ وگفت ابوحاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله **و** درین باب ست از عبادة بن الصامت در مسند بزار ولفظ وی این ست پرسیدیم ما انحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس بشوئید آنرا و بدرستیکه من گمان میکنم که از بول ست عذاب قبر واسناد وی حسن ست وگفت سعید بن منصور حدیث کرد مارا خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول ست ورواتِ وی ثقات اند با ارسال وی **وعن** **سراقة** بضم سین مهمله وبعد را قاف وی ابوسفیان **بن مالك** بن جعشم ست بضم جیم وسکون مهمله وضم شین معجمه واین سراقه همان ست که بپایهای اسپ او وقت تعاقب انحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت و درین باب گوید بمخاطبه ابی جهل شعر ابا حكم والله لو كنت شاهدا ＊ لامر جوادی حین ساخت قوائمه ＊ علمت ولم تشكك بان محمدا ＊ رسول ببرهان فمن ذا یقاومه ＊ ووفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع وعشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی ست نزیل قدید بود و در اهل مدینه معدود جماعتی از وی روایت کرده اند **قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلاء ان نقعد على اليسرى** گفت سراقه آموخت مارا رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ واعتماد کنیم بران وکمتر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی **وننصب اليمنى** واستاده کنیم پای راست زیراکه این طور نشستن اجمل ست در دفع فضلات شکم واعون ست بر خروج خارج زیراکه معده در جانب ایسر ست **رواه البيهقي والطبراني بسند ضعيف** من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث ودر اسنادش کسی ست که شناخته نمی شود وادعا کرد ابن الرفعه فی المطلب که درین باب ست از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن عيسى بن يزداد** بفتح بای موحده وسکون زای حمله ودالین مهملتین ومیان وی الف ست وضبط کرده اند بمثناة تحتیه وزای معجمه **عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بال احدكم فلينتر** بتای مثناة مثلثه **ذكره ثلث مرات** چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند آلت خود را سه بار نتر جذب کردن بقوت وجفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد واستخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

كشنده بدان كما في القاموس وعلت دران حصول ظن ست بآنكه باقي نماند در مخرج چيزي كه خوف خروج وي باشد و بعضي از علما واجب گويند
استبرا را بحديث صاحبي القبرين وآن شاهد حديث باب ست و در شرعة الاسلام گفته دلك كند عجان را با صبع وسطي و دلك قوي تا منقطع شود
بول انتهي عجان بالكسر ما بين القبل والدبر را گويند رواه احمد في مسنده والبيهقي وابن قانع وابو نعيم في المعرفة وابو داؤد في المراسيل والعقيلي
في الضعفاء كلهم من رواية عيسى المذكور ابن ماجة بسند ضعيف زيرا كه در سندش عيسى مذكور ست ابو حاتم گفته حديث وي مرسل ست
وگفت در علل نيست او را صحبت و بعضي او را در مسند داخل كرده اند وگفت ابن حبان در ثقات كه يزداد را گويند صحبت ست و ذكر كرد او را
بخاري وگفت لا يصح و ابن عدي او را در تابعين شمرده وگفت ابن معين شناخته نمي شود عيسى و نه پدر او وگفت عقيلي در ضعفا متابعت كرده نمي شود بروي و شناخته
نميشود مگر باين حديث وگفت نووي در شرح مهذب اتفاق كرده اند بر انكه وي ضعيف ست واصل حديث استتار در بول در صحيحين ست از حديث
ابن عباس در قصه صاحبي القبرين **وعن ابن عباس** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء بضم قاف
ممدوده منصرف ست و در وي لغتي ست بقصر و عدم صرف و در حاشيه تلخيص گفته در وي شش لغت ست تذكير و تانيث و مد و قصر و صرف و عدم
صرف واصح واشهر مد و صرف و تذكير او ست يعني آنكه پرسيد آنحضرت اهل قبا را وآن قريه ايست بر سه ميل از مدينه و در چاه وي خاتم آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از دست عثمان رضي الله عنه افتاد ان الله يثني عليكم پس فرمود بدرستيكه خدا ثنا ميكند بر شما پس آن كدام امر ست كه
بسبب وي مستحق اين ثنا شديد يعني درين كريمه فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء گفتند ما پيرو
ميكنيم سنگ را آب يعني اول استنجا بسنگ ميكنيم بعده بآب رواه البزار في مسنده بسند ضعيف زيرا كه در اسنادش محمد بن عبد العزيز ست
واو ضعيف ست تضعيف كرد او را ابو حاتم وگفت نيست او را حديث مستقيم و نيز در سند وي عبد الله بن شبيب ست واو نيز ضعيف ست و روايت
كرد حاكم از حديث مجاهد از ابن عباس اصل اين حديث و نيست در وي مگر استنجا بآب فقط و لهذا نووي در شرح مهذب گفته معروف از طرق حديث
آنست كه استنجا ميكردند آنها بآب و نيست اينكه جمع ميكردند در ميان ما و احجار و تبعه ابن الرفعة وگفت يافته نمي شود اين در كتب حديث
وكذا قال المحب الطبري نحوه مصنف در تلخيص گفته و وارد ست بر ايشان روايت بزار و اگر چه ضعيف ست صاحب سبل گفته گويم يحتمل كه مراد
ايشان بعدم وجدانش در كتب حديث وجدان بسند صحيح باشد وليكن اولى رد ست بانچه در الامام ست چه وي تصحيح آن كرده و در بدر گفته نووي
معذور ست زيرا كه اين روايت غريب در زوايای خبايا ست اگر قطع كرده شوند بسوي وي اكباد ابل البته كمتر باشد گويم حاصل ميشود ازين همه
اينكه استنجا بآب افضل ست از حجاره و جمع ميان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت انچه در الامام ست و يافته نشد از آنحضرت كه جمع كرده باشد
ميان هر دو انتهى واصله في سنن ابي داؤد والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر
الحجارة واصل اين حديث در ابو داؤد و ترمذي ست وابن خزيمه تصحيح وي كرده از حديث ابو هريره بدون ذكر سنگ بلكه اقتصار بر ذكر
آب كرده يعني طهارت بآب ميكنيم و رواه ابن ماجة ايضا بسند ضعيف و نيست در وي ذكر اتباع احجار بآب بلكه لفظ وي اين ست بودند كه استنجا ميكردند
بآب و روى احمد وابن خزيمة والطبراني والحاكم عن عويم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاكم من طريق مجاهد و لفظ وي اين ست كه هرگاه نازل شد آيت
فرستاد آنحضرت كسي را بسوي عويم بن ساعده و فرمود چيست اين طهور كه ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بيرون نمي آيد از ما هيچ مرد و زن
از غائط مگر آنكه مي شويد دبر خود را پس فرمود آنحضرت همين ست آن طهور و رواه ابن ماجة والحاكم من حديث ابي سفيان طلحة بن نافع اخبرني
ابو ايوب وجابر بن عبد الله وانس بن مالك و اسنادش ضعيف ست و رواه احمد وابن ابي شيبة وابن قانع من حديث محمد بن عبد الله بن سلام

وحکایت کرد ابونعیم در معرفة الصحابة خلاف از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر اسناد ولفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابوحامد در تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه برینکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقها ست و روایتش از اهل قبا باطل ست و ردکرده برایشان در المام وغیره و همین صحیح ست ۰۰ در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند اذیال خود را پس ما هم شستیم چنانکه او شان شستند

باب الغسل وحكم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام است از اغتسال و غسل بفتح معجمه مطلق شستن و غُسُل بضمتین آب که بدان شویند و بکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست در آن ضم و فتح و قیل مصدر بالفتح ست و اغتسال بضم و قیل بالفتح فعل مغتسل ست و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر آنچه جمع کنند با آب چون اشنان انتهی و غسول بفتح بمعنی آب و سر شستنی هر دو میاید و غساله بضم آبی که برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند که مرد قریب الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در انجا شرط ست یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست و حقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف ست و تحقیق آنست که مسئله سماعی اوست و اما غسل پس وارد ست بلفظ ان کنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت بر محض غسل و اقل وی دلک ست و عدول نکرده وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک از مسمای او زیرا که میگویند غسل العرق و غسله المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که در ان لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرن و لیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازاله نجاست بمجرد افاضه آب بدون دلک و او تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجود اتحاد در کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد بانچه رسد و خطا کند انچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو ست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیرا که رش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بعضو و فرق در غسل و مسح باسالت ما ست و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و سنت تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلده الماء و اطهار مبالغه است در طهارت و مراد ازان اسالت آب ست بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضو و آن ضعیف ست زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و بالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه و وارد شده نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست برانکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ختانین و باین رفته است داود و اندکی از صحابه و تابعین

و در بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را گفت
عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة وأبی بن کعب وابو ایوب ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم
پس تر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی السبل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست
انتهی چنانکه مروی ست از ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه
که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت وحکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود
یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در روی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده و لذتی
که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست وحق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام وغیر احتلام و این حکم در اول اسلام بود
پس تر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست و مصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر
بر ایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده ورواه ابو داود وابن خزیمة وابن حبان بلفظ
الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده ولهذا مصنف گفته واصله فی البخاري وآن اینست که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء وحدیث را طریقهاست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج
ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس وحازمی وابن شاهین جمع کرده اند طرق او را

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم
میشود بین شعبها الاربع در میان چهار شعبه زن شعب بضم شین معجمه وفتح عین مهمله با موحده جمع شعبه است وشعبه بضم شین پاره از چیزی
وشاخ مراد اینجا دو دست و دو پای زن ست یا دو ران و دو ساق یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پس تر در
تعب و مشقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو متفق علیه و در مسلم
بجای جهد اجتهد آمده و نزد ابو داود والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته و این دلیل ست بر انکه جهد درینجا کنایه ست از معالجه ایلاج
زاد مسلم وان لم ینزل و زیاده کرد مسلم و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین ست مذهب ائمه اربعه واکثر اصحاب و خلفای اربعه
و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث ابی بن کعب که گفت ان الفتیا التی کانوا
یقولون الماء من الماء رخصة کان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص بها فی اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد وآن نزد احمد وغیره ست از طریق
زهری از ابی و صححه ابن خزیمة وابن حبان وگفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست وآن صریح ست در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگرچه انزال نکند راجح ست
اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق ست در ایجاب غسل و آن مفهوم ست و منطوق مقدم ست بر مفهوم و اگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را
و آیت معتضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرموده وان کنتم جنبا فاطهروا یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم ست غسل
اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرموده کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی
انزال نباشد زیرا که هر که خطاب کنند بانکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد و نیست اختلاف
در آنکه زنای موجب حد همان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب وسنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ایلاج و در حدیث عایشه آمده
که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند با زن خود پس تر اکسال میکند و عایشه نشسته بود فرمود من واین همچنین میکنیم پس تر غسل میاریم

رواه مسلم واحمد والترمذي نحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم که آیا غسل بالتقای ختانین واجب بخروج منی ست
یابی خروج وحق اول ست انتهی و در حجة الله البالغه گفته روایت مختلف ست در انکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول ست بر جماع کامل که در ان
انزال باشد یانه انچه صحیح شد روایة وبرانند جمهور فقها همین ست که هرکه جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند واختلاف ست در کیفیت
جمع میان این حدیث وحدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفیه ما فیه یعنی شان ورود حدیث مسلم ابا میکند ازان و ابی گفت
در اول بود بعده نهی فرمود واز عثمان وعلی وغیرهم وضو مروی ست و تا آنحضرت رفع کرده ونزدم حمل او بر مباشرت فاحشه دور نیست زیرا که گاهی
اطلاق جماع بروی هم آمده انتهی **وعن** ام سلمة ام المومنین هند بنت امیه تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را نگرفته وشرح وی نکرده
رضي الله عنها گفت ام سلمه ان ام سلیم وهي امرأة ابي طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحه که مادر انس بن مالک ست رضی الله
عنهماست قالت یا رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا یستحیي من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن
یعنی نهی کرد از حیا داشتن از پرسیدن امر حق واین توطیه اعتذارست ازین سوال که کرد فهل على المرأة اذا احتلمت آیا هست بر زن
یعنی غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء
چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین ست در مصفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل ست باحادیث صحیحه واجماع وچون احتلام را
خواهیم که منقح کنیم قید نوم بر میخیزد زیرا که چون عادت جاری ست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نیست وشرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یانه وابوحنیفه قید شهوت زیاده میکند وحد منی ومذی وفارق در انها چیست پیشتر
گذشت واگر منی از مخرج غیر معتاد بر آمد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را ونزدیک فقیر بعید مینماید واین بحث در تنقیح اکل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد واین تنقیحها که گفته اند دل ازان در قلق ست بلکه اظهر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده است
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهی الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که پس
پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم وگفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند وخواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید ازوی فرمود آری می بیند
ومی برآید خاک آلوده باد دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی وبفراست خود در نمی یابی که زن را آب منی هی باشد چنانکه مرد را اگر
زن را آب منی نیست پس بچه بسبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هردو مذکورست از ام سلمه
ولفظ مر بخاری راست واین حدیث را الفاظ است نزدیک این هردو وروایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم واز حدیث عائشة
باین لفظ که زنی سوال کرد الخ ودرین باب ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد اخرجه ابن ابی شیبة واز ابی هریره
اخرجه الطبرانی فی الاوسط واز خوله بنت حکیم رواه النسائی ودر روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطبرست وسفید وآب زن تنک ست
وزرد پس هرکدام که از آب مرد وزن بالا برآید وغالب گردد وپیشتر در رحم افتد می باشد ازان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پیشترست یا غالب مانند مادر شود **و** .. انس رضي الله عنه بن مالک قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في المرأة ترى في منامها ما يرى الرجل فرمود در بارهٔ زنی که می بیند در خواب انچه می بیند مرد
قال تغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب برآید چنانکه در بخاری ست گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن ودر روایتی
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائی ودرینجا دلیل ست برانکه این دیدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودر وی رد ست بر کسی

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علیه واین سوال از چند صحابیات واقع شد خوله بنت حکیم نزد احمد ونسائی وابن ماجه وسهله بنت سهیل نزد طبرانی وبسره بنت صفوان نزد ابن ابی شیبه زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلیم وهل یکون هذا وآیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبه واز کجا می باشد مانند شدن اولاد شبه بکسر شین معجمه وسکون موحده وبفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمهؓ وعایشهؓ وانس واین استفهام انکاری ست ومروی تقریر اینست که ولد گاهی شبه پدر باشد وگاهی شبه مادر واحوال هر آب که غالب آمد شبه همان غالب باشد

وعن عایشة رضي الله عنها قالت کان النبي گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یغتسل من اربع غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیراکه حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت ووجوب وی ظاهر ست ویوم الجمعة دوم روز جمعه ودر حکم ووقت وی خلاف ست جمهور برانند که مسنون ست بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه پس خوب کرد وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست وداؤد وجماعتی گفته که واجب ست ووجوب محمول ست بر تاکید سنیت وشوکانی هم واجب گفته واما وقت وی پس پیش از نماز ست زیراکه مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد وحدیث من اتی الجمعة فلیغتسل دلیل ایشان ست ونزد بعضی از فجر جمعه تا عصر ست واین حدیث عایشهؓ مناسب اوست ومن الحجامة سوم از خون کم کردن گفته اند این سنت ست بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرتؐ ونماز گذارد ووضو نکرد پس معلوم شد که سنت ست گاهی باید کرد چنانکه در حدیث عایشهؓ ست وگاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس ست ومروی ست از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت ست واگر طهارت کردی کفایت ست ترا ومن غسل المیت چهارم از غسل میت وعلما را دران سه قول ست یکی آنکه سنت ست وهو اقربها دیگر آنکه واجب ست سوم آنکه مستحب ست وظاهر حدیث دران ست که آنحضرتؐ بنفس خود میت را غسل میداد وازان غسل میکرد وگفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را ازان وامر میکرد بدان وآنحضرتؐ هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از ازهار نقل کرده اند که اول اقرب ست بعبارت ودر حاوی از شافعی آورده که هم آنحضرتؐ آنرا کرده وهم اصحاب او والله اعلم رواه ابوداؤد والحاکم وصححه ابن خزیمة ورواه احمد واورا شاهدی ست نزد بیهقی از حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبه ست وفیه مقال واز جمع کردن این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست وتعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیراکه روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشده وانچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد وابوداؤد وطبرانی وابن ماجه وبزار آمده نووی گفته ضعیف ست وهم نزد ابن ماجه ست از ابن عباس درین باب وآن نیز ضعیف ست ولیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد وشدت متابعت او مر آنحضرتؐ را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثلثه وتخفیف میم ابن اثال بضم همزه وبعد وی مثلثه مفتوحه عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او واین غسل مندوب ست بر کسی که مسلمان شود وطاهر باشد وواجب ست اگر جنب بود وامره النبي وحکم کرد اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان یغتسل اینکه غسل کند واین حدیث دلیل ست بر شرعیت غسل بعد اسلام وامر دلالت میکند بر ایجاب وعلما دران مختلف اند نزد حنفیه بر وی غسل نیست اگر غسل کرده است در حالت کفر خود ونزد شافعیه وغیرهم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور واگر در حال کفر جنب نبود مستحب باشد اغتسال لاغیر ونزد احمد مطلقا واجب ست لظاهر حدیث الکتاب وبدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آمدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم

میخواستم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرجه ابو داؤد والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن
شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت
ببرید این را بسوی حائط فلان و بگوئید که غسل کند بآب و برگ کنار انتهی واین ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مراد بآن نزد
ارادهٔ اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین مستحب ست که شسته شود جامها را و حلق کرده شود و اختتان نموده آید
انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابو بکر ست استفادهٔ علم از
ثوری و اوزاعی و ابن جریج نموده و خلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسحٰق بن راهویه و ذهبی از شاگردان اویند
یکی از اوعیهٔ علم بود کتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه و مرتب ست بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی ست
وختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال کان شعر رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی انصاف اذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلجرامی رح شعر بگیسوی رسول هاشمی آزاد قربانم + که از دامان این شب
صبح ایمان میشود پیدا + دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسندست + فضولی میکنم بوئی بسندست + ذهبی گفته و ثقه غیر واحد
و حدیثه مخرج فی الصحاح انتهی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت و معهذا می گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر
شده است که مرا تفضیل ندهید بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از امر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد
و پنج سال زیست و در نصف شوال سال دو صد و یازده انتقال کرد رحمه الله تعالی و اصله متفق علیه و اصلش در صحیحین ست ولیکن
دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت واثله و قتاده را باغتسال نزدیک اسلام
آوردن کما اخرجه الطبرانی و عقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست **وعن ابي سعيد**
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود **غسل الجمعة واجب على كل محتلم**
غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ و در روایتی عوض محتلم مسلم آمده و مراد بآن نیز بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد
جمهور محمول ست بر تاکید و مبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده و نزد ابن دقیق وجوب احتیاط ست نه وجوب
الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب ست بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران و پیش جمعی وجوب
و دلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر و وضو از مس نسا و وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت و وجوب صلوة بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض حنابله و دلیل ایشان ورود صیغهٔ امر ست
واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین و ترمذی و موطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا ست
از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث و گفت عمر گواهی میدهم که آن
واجب ست کذا فی البخاری و در موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصه آمده که لازم ست
بر هر رونده بجمعه غسل و ترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و ابو الدرداء و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست نووی گوید
وجوبش از طائفه از سلف محکی ست و به قال اهل الظاهر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری
و ابن حزم از جماعتی از صحابه و من بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعه فی خصائص یوم الجمعه در بیان خاصیت بست و پنجم تا بست و نهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم و اینکه
استنان کند و مس نماید طیب را اگر یابد و ابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه
و سواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بساید
یکی از شما خوشبو تر از آنچه یابد از طیب و دهن خود انتهی و این روایات صریح ست در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث
که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابو القاسم روایت کرده اند
این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بست و چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش
بیک صد و بست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتهی و همین ست راجح نظر در ادله صریحه محکمه اخرجه السبعة يعني احمد و بخاری
و مسلم و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب ستة مگر ترمذی انتهی وعن سمرة
بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ٥٩ نزیل کوفه والی بصره بود
شمار وی در بصریین ست و جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله است کنیت وی ابو سعید ست رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک ست یعنی فبها آن ست
که فبالسنة اخذ ونعمت السنة قاله الاصمعي وحكاه الخطابي ايضا و گفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ ونعمت الرخصة
زیرا که سنت غسل ست قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ ونعمت الخصلة یا بالفريضة اخذ ونعمت الفريضة زیرا که وضو فریضه است
و این حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم دران
وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم باغتسال فرمود و چون وسعت
در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان
درینجا نیز مرتفع شد و حجت دیگر این ست که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شنید
و خاموش ماند بخشیده شد او را آنچه بود میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر الحديث و بعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند و جواب ازان این ست که در حدیث
سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف ست
در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم زائل شده بود و مردم غنی و با جامه شده بودند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در
وضو بعد غسل ست بقرینهٔ احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود و شوکانی گفته و چه خواهند گفت
درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشوید دران سر و بدن خود را و این حدیث
در صحیحین و غیر هماست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه دال ست بر آنکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی
و دعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جمعًا بين الادلة ومن اغتسل فالغسل
افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست و درینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست و وضو فریضه
و فریضه افضل ست از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل با او گویا فرمود
هر که وضو کرد و غسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط و بالجمله همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب و سنیت و وجوب و بهر طرف

جمعه رفته وارجح آن وجوب ست کما عرفت اما در سبل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیراکه آنرا سبعه روایت
کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته ان الامر
بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدًا ووجوبه اقوی من وجوب الوتر وقراءة البسملة فی الصلوة ووجوب الوضوء من مس النساء ووجوبه من مس الذکر ووجوب
الوضوء من القهقهة فی الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقیء انتهی وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست ازینجا زیراکه صاحب سفر شاگرد
صاحب هدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام وایجاز کلام التقاط نموده
عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق **رواه الخمسة** یعنی احمد وابوداؤد ونسائی وابن ماجه وترمذی
وگفت ترمذی درین باب ست از ابی هریرة وعایشة وانس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه
بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی **وحسنه الترمذی** ورواه ابن خزیمة ایضًا واین حدیث
بهفت طریق مروی شده بعضے از قتاده از حسن از انحضرت مرسلا آورده اند ودر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث
ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذهب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاری والترمذی والحاکم وغیرهم وگفته اند که نشنید ازوی مگر حدیث
عقیقه وهو قول البزار وغیره وگفته اند که نشنید ازوی هیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبکر الهذلی وهو ضعیف عن الحسن عن
ابی هریرة ووهم فیه اخرجه البزار من طریقه ورواه عباد بن العوام عن سعید عن قتادة عن انس ووهم فیه قاله الدارقطنی فی العلل ورواه العقیلی وابن عدی
بسند ضعیف والطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البیهقی باسناد فیه نظر من حدیث ابن عباس وباسناد فیه انقطاع
من حدیث جابر ورواه عبد بن حمید والبزار فی مسنده بها وکذلک اسحق بن راهویه من حدیثه باسناد فیه ضعف واو را طریقی دیگر ست در تهذیب ودر وی
ربیع بن بدر ست ووی ضعیف ست انتهی ملخصًا **وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقرئنا القرآن مالم یکن جنبًا** بود انحضرت قرارت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن مادامیکه نبود جنب ودر حدیث
ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود انحضرت نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست
وروایت وی از اهل حجاز ضعیف ست واین روایت ازهمین قبیل ست **رواه احمد والخمسة** در نسخ بلوغ المرام همچنین ست واولی الاربعة
ودر بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفا بخوانید قرآن را مادامیکه نرسد
بیکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت در وی
برای منع جنب از قرارت زیراکه در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد انحضرت که جز این نیست که باز ماند وی از قرارت از برای جنابت
وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرارت برای جنب باکی واما آنکه در روایتی آمده که نبود انحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از
قرارت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبزار والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این اصح ست ودر دلالت
بر تحریم قرارت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر ست زیراکه این همه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن انحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال
جنابت نیست دلیل درین ترک بر حکمی معین بلکه گذشت حدیث عایشة که بود انحضرت که ذکر میکرد خدا را در هر حال خود واین مخصوص ست باین حدیث علی
رضی الله عنه وحق اینست که نیست ناهض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت ونحوها ولیکن ابویعلی از حدیث علی
کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس تر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

واما جنب پس نخوانند و نه یک آیت هیثمی گفته رجال وی موثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیراکه موصول ست و معاضد ماسلف واما حدیث ابن عباس
مرفوعًا که لو ان احدکم اذا اتی اهله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرارت برای جنب زیراکه این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید
ونیز این گفتن پیش از غشیان اهل وجنب گردیدن ست وهمچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم
لا تجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیبًا از این باب نیست زیراکه در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذي وحسنه وصححه ابن حبان
مصنف در تلخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی وابن السکن وعبد الحق وبغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت
این حدیث ثلث راس المال من ست وحدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی واما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس وتضعیف نموده اند حدیث را
پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست وگذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی وچون این
حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمین نه بقصد تلاوت
قرآن باکی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیه و اذکار لا باس بست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد
ان يعود پس تر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءًا پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع یعنی وضو
جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا مؤکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست و در روایت
ابن خزیمه وبیهقی باین لفظ آمده وضوءه للصلوة اما شافعی گفته لا یثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابو سعید و واقف شد
بر اسناد غیر وی زیراکه مروی شده است از عمر وابن عمر باسناد ضعیف انتهی رواه مسلم ورواه احمد وابن خزيمة وابن حبان والحاكم و
زاد الحاكم وزیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن
میان دو جماع نشاط آرنده تر ست برای عود کردن و در وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد
زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلی جدید براورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة
وللاربعة عن حديث عايشة رضي الله عنها یعنی ابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت كان بود
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينام وهو جنب خواب میکرد وی نخفت وحال آنکه جنب می بود من غير ان يمس ماء
بدون آنکه دست رساند بآب واین محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشه گفت بود آنحضرت
چون می بود جنب پس میخواست که بخوسد یا بخوابد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را واین نیز مستحب ست نه واجب و آنرا ابن عمر آمده که ذکر کرد
عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن وبشوی عضو خود را پستر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوم مر جنب را ست
چون این کرد بخواب رفت وباین رفته اند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب وحدیث طواف آنحضرت بر نسا بیک غسل ست ولیکن مخفی نیست
که در وی دلیل بر مدعا نیست و داؤد وجماعتی بوجوب رفته بنا بر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لینم ودر بخاری ست اغسل فرجك
ثم توضأ واصل امر ایجاب ست وجمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعًا بين الادلة وآنکه در روایت ابن خزیمه وابن حبان آمده از حدیث ابن عمر
که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر دران لفظ
ان شاء نیست ولیکن تصحیح وتخریج ابن خزیمه وابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل ومؤید حدیث باب ست ونیست محتاج بسوی

تاویل ترمذی کہ بیاید و معاضد اوست اصل کہ عدم وجوب وضوست بر کسیکہ جنب خفتن میخواهد کما قاله الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول ست زیراکہ از روایت ابی اسحق از اسود از عایشہ ست و وی وهم کرده در قول وی لا یمس ماء قاله ابو داؤد و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن هارون کہ آن خطاست زیراکہ ابو اسحق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده و گفتہ کہ او را سماعت ست از اسود و در سبل گفتہ پس باطل شد قول کسے کہ گفت اجماع کرده اند محدثان بر آنکہ این حدیث خطاست از ابی اسحق گوییم ترمذی گفتہ گمان میکنند کہ این غلط ست از وی و بیهقی گفتہ طعن کرده اند او را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما نہ این قول را کہ ولا یمس ماء و گویا وی عمداً آنرا حذف کرده زیراکہ تعلیل کرده ست آنرا در کتاب التمییز و منها از امام احمد نقل کرده حلال نیست کہ روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفتہ بر تقدیر صحت وی محتمل ست کہ مراد آن باشد کہ دست نرسانید بآب از برای غسل گوییم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را کہ مصرح اند باینکہ وضو کند و بشوید فرج خود از برای نوم و اکل و شرب و جماع

وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود يبدأ فيغسل يديه آغاز میکرد غسل را پس می شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونہ آمده دو بار یا سہ بار ثم يفرغ بيمينه على شماله فيغسل فرجه پستر میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد ثم يتوضأ پستر وضو میکرد و در حدیث میمونہ آمده چنانکہ وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این تداخل و طهارت ست و همین ست رای زید بن علی و شافعی و جماعتی و ابن بطال بران اجماع نقل کرده و محتمل کہ شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و محتمل کہ وضو برای نماز کرده باشد پستر آب بر بقیہ بدن برای جنابت ریختہ ولیکن عبارت ثم افاض على سائر جسده مناسب او نیست زیراکہ ظاهر وی آنست کہ آب بر باقی بدن ریخت کہ آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکہ شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر کہ گفت متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکہ در سنن ابو داؤد آمده کہ بود آنحضرت غسل میکرد و میگذارد دو رکعت و نماز بامداد و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی کہ گفت نیست در حدیث میمونہ و عایشہ کہ گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل و تمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکہ ثابت شود کہ وی گذارد بعد آن گوییم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده بان در وضوی مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونہ وضوءه للصلوة شامل اوست ثم يأخذ الماء فيدخل اصابعه في اصول الشعر پستر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر و در روایت بیهقی آمده خلال میکرد بآن شق ایمن راس خود را پس تر می ساخت بآن اصول شعر را پستر میکرد بشق الیسر راس خود همچنین ثم حفن على راسه ثلث حفنات پستر میریخت آب را بر سر مبارک خود سہ بار پری هر دو کف حفنہ بمهملہ و فا و نون پری کف کما فی النهایة و بکسر حا و فتح وی کما فی القاموس و پری هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونہ است پستر ریخت بر سر خود سہ حفنہ ملأ هر دو کف خود مگر آنکہ اکثر روایات مسلم ملأ کفه است بافراد نہ تثنیہ ثم افاض على سائر جسده پستر ریخت آب را بر بقیہ بدن خود و لفظ حدیث میمونہ ثم غسل سائر بدنه ثم افاض افاضہ بمعنی اسالت ست و وی دلیل بر عدم وجوب دلک و بر آنکہ داخل نیست در مسمای غسل دلک زیراکہ میمونہ بغسل تعبیر کرده و عایشہ بافاضہ و معنی واحد ست و در افاضہ دلک نیست همچنین غسل و مازری گفتہ این استدلال تمام نیست زیراکہ افاض بمعنی غسل ست و در غسل خلاف قائم ست و اما سائر پس بمعنی باقی ست نہ جمیع

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقي لا الجميع كما توهم جماعات انتهى ثم غسل رجليه پستر شست هر دو پای خود را و در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب و گل و برای این شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر نکند و محل حدیثین این می تواند بود والله اعلم و در مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده و در بعضی روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی ست متفق علیه و از ینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال اناء و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی سوی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته در میان بیخ مو رساند و بعضی سو را ببعضی بمالد بعد از ان جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه بآهستگی دست تر بر هر دو چشم بمالد و نضح مذهب ابن عمر ست فقط کذا في المصفى واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لهما و مر بخاری و مسلم راست في حديث ميمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس ست ثم افرغ على فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پستر ریخت آب بر فرج خود و شست آنرا بدست چپ پستر زد دست را بر زمین و دلک ارض برای ازالهٔ رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث و در وی دلالت ست بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر ست و بر آنکه بقای رائحه بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار ست و یحتمل که رائحه باقی نمانده باشد و دست را بر زمین برای ازالهٔ لزوجت دست زده باشد از افراغ ریختن وفي رواية فمسحها بالتراب پس لسبود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف و انقا وفي آخره ثم اتيته بالمنديل فرده و در روایت دیگر ست پستر آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را پس رد کرد آنرا و نگرفت و در روایتی این ست فناولته ثوبا فلم ياخذه و منديل بکسر میم معروف ست و در ینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا و در وی اقوال اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح ست و قیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این ست وجعل ينفض الماء بيده و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در ینجا دلیل ست بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس بهست و حدیث لا تنفضوا ايديكم فانها مراوح الشيطان معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت يا رسول الله گفتم ای رسول خدا اني امرأة اشد شعر رأسي من زنی هستم که سخت میکنم موی سر خود را لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده و ضفر بفتح ضاد و اسکان فا تافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفي رواية والحيضة و در روایتی بدل جنابت لفظ حیضه آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل ست بر آنکه واجب نیست نقض شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در بیخ وی و این مسئله خلافیه ست نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل قول آنحضرت انقضي شعرك واغتسلي و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که امر نقض برای ندب ست یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید و نزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده ست و اگر رسیده است بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشدود ست نقض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر وانقوا البشر پس صلاحیت معارضهٔ حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت این فعل ست دلالت نمیکند

بر وجوب و در حق رجال ست وحدیث ام سلمہؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست کہ حدیث عایشہؓ در حج بود چہ وی احرام
عمرہ بست و حائض شد قبل دخول مکہ پس امر کرد او را آنحضرتؐ بنقض راس و شانہ کردن و غسل نمودن و اہلال نمودن بحج و وی هنوز از حیض پاک نشدہ بود
پس این غسل وی برای تنظیف بود نہ از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمہؓ نخواہد بود و هیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست زیراکہ خفت شعر یکی
نہ دیگری بمفتقر دلیل ست و همچنین بشد و دلیل آن نہ این دعوی بلا دلیل ست زیراکہ لفظ راوی نقض ست آری در مسئلہ دلیلی هست چہ دارقطنی در
افراد و طبرانی و خطیب در تلخیص و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعا آوردہ اندکہ چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی و اشنان
واگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکہ ضیا روایتش کردہ و وی در اخراج خود صحت شرط نمودہ است
افادہ گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب ست بنا بر ذکر خطمی و اشنان زیراکہ قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینہ ندب باشد و حدیث
ام سلمہ محمول ست بر ایجاب چنانکہ فرمود انما یکفیك ان تحثي بسکون یا لبس ست ترا اینکہ بریزی آب بهر دو دست على راسك بر سر خود
ثلث حثیات سہ بار و حثیہ مانند غرفہ در وزن و معنی پری دو کف دست و دلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم واحمد کہ رسید عایشہؓ را
کہ ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکہ نقض کنند سر خود را گفت عجب ست از ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر نمیکند باینکہ حلق کنند
سر خود را هر اینہ بودم کہ غسل میکردم من و رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم ازینکہ بریزم بر سر خود سہ بار و اگر چہ این حدیث وی در غسل جنابت ست
و ظاهر امر ابن عمر آنست کہ امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواہ مسلم و زیادہ کرد مسلم ثم تفیضین علیك الماء
پس تر می ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرين پس پاک میشوی آبن ملک گفتہ مراد از سہ بار حصر نیست بلکہ رسانیدن آب ست
تا موی پس اگر آب دریکبار برسد عدد ثلاث سنت خواهد بود و رنہ زیادت بر سہ واجب ست تا آنکہ بمو برسد و آنکہ ازین حدیث مستفاد میشود کہ ضفائر
نکشاید محمول ست بر آنکہ آب در باطن موی بالکلیہ رسیدہ باشد و رنہ شکستن موی بستہ واجب ست چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ کہ زیر هر مو جنابت ست
و برین بودہ اند اکثر اہل علم بخلاف نخعی و مالک کہ نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفتہ نقض آن در جنابت واجب ست نہ در حیض قالہ
على القاري في المرقاة وعن عايشة رضي الله عنها قالت گفت عایشہؓ قال فرمود رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم روبگردانید این خانہا را از جانب مسجد تا راہ خانہ بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید اني لا احل المسجد
لحائض ولا جنب بدرستیکہ من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواہ بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور
جائز ست و مالک نیز هم برین ست و طیبی نقل کردہ کہ نزد احمد مکث نیز جائز ست والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومہ و اطلاقہ مؤید مذهب حنفی
در سبل گفتہ قول جمهور عدم جواز ست و نزد داود جائز بنا بر براءت اصلیہ و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفتہ اند کہ جائز ست لقولہ
تعالى الا عابري سبيل در حق جنب و حیض بر ان مقیس ست و مراد بدان مواضع صلوة ست و جواب دادہ اند کہ آیت در حق کسی ست
کہ جنب شد در مسجد و او را بر آمدن برای غسل ضرور ست و این خلاف ظاهر ست و در وی تاویلی دیگر نیز هست انتهى رواہ ابو داود
وحسنہ ابن القطان وصححہ ابن خزيمة ورواہ ابن ماجة والطبراني من حدیث ام سلمة وحدیث طبرانی اتم ست و گفت ابو زرعہ
صحیح حدیث عایشہؓ ست و تضعیف کردہ ست آنرا ابن حزم باینکہ راوی او افلت بن خلیفہ مجهول الحال ست و ابن رفعہ گفتہ در وی راوی
متروک ست و در سبل گفتہ قول ابن الرفعہ غیر مسموع ست زیراکہ بعض ایمہ تعدیل وی کردہ اند وعنها و هم روایت ست از عایشہ رضی الله
عنها کہ قالت گفت كنت اغتسل انا ورسول الله بودم من کہ غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

من اناءٍ واحدٍ از یک آوند آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلتقي و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد دست یکدیگر دران و در لفظی از صحیحین این ست که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بيني و بينه فيبادرني حتى اقول دع لي دع لي قالت وهما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث ست و حال آنکه هر دو جنب می بودند و بالجمله درین حدیث دلیل ست بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز ست و کلام درین مسئله گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تحت كل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر بدرستیکه زیر هر موئی که بر تن آدمی ست جنابتی ست پس بمبالغه بشوئید موها را تا آنکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة و پاک بشوئید آن جاها را از اندام که نه در زیر موست تا بیقین از عهده غسل برآمده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات ست و حدیث دلیل ست برانکه واجب ست غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی ازان گفته اند که این اجماع ست مگر مضمضه و استنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب گویند بحدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و میمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح ست مقاوم آن حدیث نتواند شد و اما آنکه وضوی آنحضرت همچو وضوی نماز بود پس فعل ست ناهض برای ایجاب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل ست زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده فعل بیان وی کرد رواه ابوداؤد والترمذي وضعفاه زیرا که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن وجیه ست بفتح واو و بجیم بر وزن عظیم مشهور این ست و بفتح واو و سکون جیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابوداؤد گفت حدیث وی منکر ست و او ضعیف ست و گفت ترمذی غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هو حدیث شیخ لیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند اورا اهل علم بحدیث بخاری و ابوداؤد و غیرهما ولیکن درین باب ست از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعری خود از جنابت و نشوید آنرا کرده شود باوی کذا و کذا و باین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح ست کما قال المصنف ولیکن ابن کثیر در ارشاد گفته این حدیث علی از روایت عطا بن السائب ست و وی سیئ الحفظ ست نووی گفته انه حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ایمه در تصحیح و تضعیف وی آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلتی و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاط روایت کرده روایتش از وی صحیح ست و هر که بعد از اختلاط کرده روایتش ضعیف ست و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط یا بعد ازان و اختلاف در تصحیح و تضعیف وی و حق وقف ست از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متبین گردد و گفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضی الله عنه ولاحمد عن عايشة رضي الله عنها نحوه وفيه راوٍ مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی ست که حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهولی باشد حجت بدان قائم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث وجوب نقض ضفائر ست برای غسل جنابت و مانند آن زیرا که متیقن نمیشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی و نووی گفته اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز مذهب و شان این ست که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التيمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست در مصفی گفته پس اگر بر رو افتد و تمرغ کند و بعد ازان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد ازان دست بمالد صحیح نباشد

وجمعی از آیهٔ فتیمموا صعیدا طیبا الخ فهم کرده اند وجوب نیت در تیمم و آن ضعیف ست زیرا که نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصد صعید طیب ست نه از گردانیدن عمل لله و قصد عمل از عامل جدا نمی شود و اخلاص باشد یا ریا و آن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین استدلال خطا ظاهر ست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیهٔ وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ ست انتهی و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر و استباحت نماز و غیرهما و علما را اختلاف ست درانکه تیمم رخصت ست یا عزیمت گفته اند وقت عدم ماء عزیمت ست و برای عذر رخصت و بالجمله تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع امت و علما را اختلاف ست درانکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید و ابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و دران منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که عایشه چه کرد نگاهداشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر نگاهداشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و منع نمیکرد مرا از جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه بعاریت گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگذاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر و ٠٠ جابر وی چون مطلق آید جابر بن عبدالله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا و اثبات احکام شرعیه أُعْطِيْتُ خَمْسًا داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص و آخر مناسب قول اوست که لم یعطهن احد قبلي داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من و معلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصهٔ شی همان ست که در وی یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم عدد غیر مراد ست زیرا که ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد و سیوطی آنرا در خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده برد و صد رسیده و این اجمال قول اوست نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فیروزمند شدم برعب یعنی ترس و خوف در دل دشمنان مَسِيْرَةَ شَهْرٍ یکماهه راه و لفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بر عدوی من و ماهه راه و نیز روایت کرد وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من و یکماهه امام من وَجُعِلَتْ لِيَ الْاَرْضُ مَسْجِدًا و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجود ست و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا میگردانند برای نماز و چون جائز باشد در همه مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه ست که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنایس ایشان و در غیر آن درست نه کما صرح به فی روایة وكان من قبلي انما كان يصلون في كنائسهم و في آخر ولم يكن احد من الانبياء يصلي حتى يبلغ محرابه و این نص ست درانکه نبود این خاصه برای هیچ یکی از انبیا قبل وی وَطَهُوْرًا و گردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز و درینجا دلیل ست برانکه تراب رافع حدث ست همچو ماء بنا بر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند ازان و گویند آنچه مراد ست از طهوریت استباحت صلوة ست بدان همچو آب پس بس

ونیز دلیل ست برانکه تیمم جائزست بجمیع اجزای زمین و در روایتی این ست جعلت لی الارض کلها ولامتی مسجدا وطهورا و این از حدیث ابی امامة ست نزد احمد وغیره و هرکه منع کرد ازین و استدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط تراب زیراکه در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست ونیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بران عمل نکنند آری در آیه کریمه که در سورهٔ مائده ست دلیل ست برانکه مراد تراب ست چه کلمه من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل مسحت براسه من الدهن والتراب الامعنی التبعیض انتهی وتبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره و جز آن فایما رجل ادرکته الصلوٰة فلیصل پس هرکدام مرد که دریابد او را وقت نماز پس باید که نماز گذارد در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگرچه نیابد مسجد ونه آب یعنی بتیمم چنانکه در روایت ابی امامه ست فایما رجل من امتی ادرکته الصلوٰة فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا وطهورا و در لفظی این ست فعنده طهوره ومسجده و در وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث وذکر کرد جابر بقیهٔ حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد زیراکه سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث وتکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم و در روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود وبعض را که اذن جهاد بود آنها چون غنیمت میکردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد وآنرا پاک می سوخت وبرای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن اجازت تصرف شد بتنفیل واصطفا وصرف در غانمین کما قال تعالی قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ وچهارم قول اوست واعطیت الشفاعة و در شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد ومحتمل که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیراکه فرد کامل همان ست وازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت بر هرکه در موقف باشد ظاهر گردد وپنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصة وبعثت الی الناس کافة پس این عموم رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیراکه هیچ یکی جز ایمان آورندگان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود وقیل غیر ذلک وازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیه ست که در کتب مطوله بیان کرده اند ومصنف را می بایست که بعد قول خود وذکر الحدیث متفق علیه میگفت وبران قول خود وفی حدیث حذیفة معطوف میشود تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفة عند مسلم و در حدیث حذیفه است نزد مسلم وجعلت تربتها لنا طهورا وگردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده وازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید ومذهب شافعی واحمد در اقوای روایتین وابو یوسف این ست و در روایتی از ابو یوسف واحمد بریگ نیز درست ست ونزد امام ابو حنیفه ومالک ومحمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست وهرچه بآتش نگدازد ونرم نشود وبسوختن خاکستر نگردد ودلیل ایشان لفظ حدیث جابر ست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وارض همه را شامل ست وعمل باین حدیث اولی واحوط ست که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد وبعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست بلکه بمکان وهرچه درو ست از تراب وغیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست اذا لم نجد الماء وقتی که نیابیم آب را در معنی گفته وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم ومعبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود ونزدیک باشد

یا دور اگرچه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و دران حرجی نمایان بود زیاده از انچه مسافران
هر روز مقاسات میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بعید او نرسد میتوان گفت لم یجد ماء و نازل
تا جائی که اهل قافله از انجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست از انجا واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای ست و دلیل ما
از تقدیر برای در غایت قلت ست زیراکه تشریعی جدید میشود و کلام مجد [illegible] ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیراکه وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست
و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیراکه وجدان مریض مثل لا وجدان ست و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص بتیمم و از تاثیر ضرر در صورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب
حرکت بسوی ماء یا استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهی و [illegible] بن
ابی طالب علیه السلام عند احمد و از حدیث علی ست نزد امام احمد وجعل التراب لي طهورا وگردانیده شد
زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل ست بر انکه کافی نیست مگر تراب و جوابش گذشت
که تنصیص ببعض افراد عام مخصص وی نمی باشد با آنکه دران عمل ست بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیند ولیکن دلیل بر تعیین تراب همان
تواند شد که ذکر کردیم وعن عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم و را در آخر وی ابو الیقظان ست قدیم الاسلام معذب شد از
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین
و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد اوست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بعمر نود و نه سال و گفته بود او را آنحضرت تقتلك الفئة الباغية
روایت کرده از وی جماعتی از ایشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را باتش میسوختند آنحضرت
بروی گذشت و دعا کرد یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سمیه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه
سمیه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حلیف زیراکه یاسر در مکه باد و برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
و مالک بیمن برگشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله
عنه قال بعثني النبي گفت عمار برانگیخت مرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم في حاجة در کاری فاجنبت فلم اجد الماء
فتمرغت في الصعيد پس جنب گردیدم و نیافتم آب پس غلطیدم در خاک كما تمرغ الدابة چنانکه می غلطد چارپایه بقیاس آنکه تیمم
در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و ازینجا معلوم شد که از صحابه
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بر وی
و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد ثم اتيت النبي پستر آمدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له
و ذکر کردم این ماجرا نزد وی فقال انما تكفيك ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید
کقولهم قال بیده هکذا بيديك هكذا بهر دو دست خود همچنین ثم ضرب بيديه الارض پستر زد هر دو دست خود را بزمین
ضربة واحدة یکبار ثم مسح الشمال على اليمين وظاهر كفيه ووجهه پستر مسح کرد دست چپ را بر دست راست
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر انکه ضربه واحد کفایت میکند مر تیمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی
و احمد و اسحق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار ونمودن او را کندن دست بر زمین این چنین ست ونمی باید بر زمین غلطید چنانکه عمار کرده نه بیان کیفیت تیمم همه وتمامه آنچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایت دیگر از عمار در سنن ابی داؤد وجز آن آمده است آنچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه ونیست در بعضی روایات این حدیث ضربه واحده صریحا بلکه گفت ضربة بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه واین باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین ومسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم بتمامه بود وبعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست وچنانکه گاهی ید ذکر میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی اَلسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا اَیْدِیَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند وید مراد دارند دور نباشد پس قول بضربتین ارجح واقوی ست این ست آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند وبجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربه واحده مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلاف در شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی وصحیح ومحفوظ آنست که ثانی ست انتهی وحدیث ضربه واحده در صحیحین ست واحادیث ضربتین در صحاح نیست پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد وآنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد ومذهب جمهور همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه وکفین ودلیل ایشان همین حدیث عمار ست وگفته اند که آنچه ماعدای این حدیث ست ضعیف ست یا موقوف وهمچنین مذهب علما واهل حدیث اکتفاست بر راحتین وظاهر کفین موافق حدیث عمار واز عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست که در صحیحین ست وعمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد وآنانکه دو ضربه گویند ومسح یدین با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید وصحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد ولهذا در سفر السعادت گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی ونیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی واحادیثی که بر خلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست انتهی وشوکانی گفته اعضای تیمم رو وهر دو کف دست ست مسح کند آن هر دو را یکبار بیک ضربه در حالیکه ناوی ومسمی ست انتهی ودر مصفی گفته در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو ویکی برای دو دست تا آرنج احمد واسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه وکفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه ودر قدر ممسوح وتمسک کرده است احمد واسحق بحدیث عمار واین دو حدیث نزد یکمن متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم وفعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل وضو یک یک بار شستن اعضا معلوم ست وکمال آن سه سه بار شستن ومسح اذنین ومضمضه واستنشاق را با او الحاق کردن ست همچنان اصل تیمم یک ضربه ومسح تا دو بند دست وکمال آن دو ضربه ومسح تا آرنج وآنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را بر رو بمالد واصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست ومخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم انتهی متفق علیه بین الشیخین ودر وی دلیل ست بر کفایت ضربه واحده وبر کفایت مسح کفین در یدین وبرینکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بیان کرد باقتصار بر کفین وافاده کرد که ترتیب درمیان وجه وکفین غیر واجب ست واگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت بخاری ثم مسح وجهه ودر لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضهما ثم تمسح بیمینک علی شمالک وشمالک علی یمینک ثم تمسح علی وجهک وبود دلالت کرد این حدیث برانکه تیمم بر کسی ست که جنب شد وآب نیافت ورفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعتی مثل علی بن ابی طالب وابن عمر وحسن بصری وشعبی وسالم بن عبدالله بن عمر وسفیان ثوری ومالک وابوحنیفه واصحاب رائی وصاحبین وشافعی

در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل و لیکن حدیث عمار اصح احادیث باب ست و حدیث ضربتین معارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند در
ترتیب میان وجه و یدین و حدیث عمار قاضی ست بعدم وجوب آن بلکه عطف ثم مقتضی وجوب تاخیر او ست از یدین و باین رفته است قائل ضربهٔ واحده
و گفت قائل ضربتین که لابدست از ترتیب بتقدیم وجه بر یدین و یمنی بر یسری و در حدیث عمار دلالت ست بر آنکه مشروع ضرب تراب ست و شافعی
گفته کافی ست نهادن دست بر خاک زیرا که در یکی از دو روایت تیمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دیوار آمده که نهاد دست خود و لیکن در مصفی در تفسیر
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب باعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسنگی بر تراب
نهاد و سنگی بر دارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان ساکت ست نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی واللفظ لمسلم
در مصفی زیر قوله تعالی گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیعاب وجه و یدین ست الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیهٔ
خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیرا که در کلام عرب چون یکجا تعیین قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود
و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول ست انتهی گویم ابن مسیب و ابن سیرین سه ضربه گویند یک ضربه
برای رو و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده
که قول بضربتین ارجح و اقوی ست والله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات ست و بر کلام که دران ست اطلاع دست بهم نداده تا دران بحث
میرفت اما آنچه شیخ رح در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی ببسط گذارش کرده ایم و از ان ثابت شده که احادیث
در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح و اقوی نزد اهل حدیث روایةً بلکه درایةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وفی روایة
للبخاری و در روایت بخاری ست از حدیث عمار وَضَرَبَ بِكَفَّيْهِ الْأَرْضَ وَنَفَخَ فِيهِمَا ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ و زد
بهر دو دست خود زمین را و دمید در هر دو کف دست پس تر مسح کرد بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست
راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضی روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه
و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول ست یکی در ترتیب دوم زیادت نفخ و نفخ تراب
مندوب ست و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد ست در کفایت تیمم مر جنب فاقد آب را و قیاس کرده اند بروی حائض و نفسا را و خلاف
کرده اند دران ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب رافع جنابت ست یا نه پس بیانش در حدیث ابوهریره می آید عن ابن عمر وی
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی ست اسلام آورد با پدر بمکه و وی صغیر بود و حاضر نشد ببدر را و در حضور وی باحد اختلاف ست
و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق ست و بود از اهل ورع و علم و زهد شدید التحری والاحتیاط میمون بن مهران گوید ندیدم پرهیزگارتر
از ابن عمر و نه عالم تر از ابن عباس و گفت نافع نمرد ابن عمر تا آنکه آزاد کرد هزار کس یا زیاده و ولادت وی یک سال پیش از وحی ست و وفاتش در سنه
هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بسه ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در حِل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذی طوی
بمقبرهٔ مهاجرین بخاک سپردند خلقی کثیر از وی راوی ست در مصفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للیدین الی المرفقین فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای رو و یک
ضربه برای هر دو دست تا آرنج و باین رفته اند اکثر علما و ابوحنیفه و مالک و شافعی و غیرهم و دلیل ایشان همین حدیث ست و نیز حدیث عمار بن یاسر
که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پس تر مسح کردند بروها خود مسحة واحدة

پستر باز زدند بکفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط و شیخ در مسح تا ابط گفته این بجهت آن بود که در آیت
ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضوست از کف تا ابط انتهی و شیخ ابن الهمام گفته که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته که
صحیح الاسناد ست ولم یخرجاه انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه والکفین با شهرت خلاف از
جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده ازان جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدای این هر دو ضعیف ست یا مختلف در رفع
و وقف و راجح عدم رفع ست و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین ست مجملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین ست در صحیحین و بلفظ مرفقین ست
در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط آمده و درین دو روایت مقال ست شافعی وغیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد ازان پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت
در چیزی ست که بدان امر کرده نه در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین ست در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بآن بعد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و راوی حدیث اعرف ست بمراد حدیث از غیر خود لاسیما صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست
برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بآنکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع ست چه ظاهر از قول آنحضرت انما یکفیک
بیان جمیع چیزی ست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو فاسد ست چه این قیاس ست بمقابله نص که دال ست
بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلامه رواه الدارقطنی فی سننه عقیب
روایته وقفه یحیی القطان وهشیم وغیرهما وهو الصواب ورجاله کلهم ثقات انتهی و لهذا گفت مصنف وصحح الائمة وقفه علی ابن عمر
و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعاً
و در اسنادش علی بن ضبیان ست دارقطنی گفته توثیق کرده ست او را یحیی القطان وغیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مروی ست
بطرقی که در همه آن مقال ست ضعفه ابن معین وغیره و در سبل گفته در معنی او چند روایات ست همه غیر صحیح بلکه موقوف ست یا ضعیف و العمدة حدیث
عمار و به جزم البخاری فی صحیحه فقال باب التیمم للوجه والکفین انتهی گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربة واحده و در
بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحدیث بجدّ اند در ترجیح ضربة واحده و مسح کفین
و مقال دارند در احادیث مخالف آن وهو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین
از جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس والله اعلم **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصعید وضوء المسلم خاک پاک کننده مسلمان ست صعید بمعنی خاک آید و بعضی گفته اند
بمعنی روی زمین ست در مصفی گفته صعید در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعید ست بر زرنیخ و نوره و سحاقه
خذف و نقع و حجر و طیب طاهر را گویند پس سه شرط پیدا شد قصد و بودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی وان لم یجد الماء عشر سنین
اگرچه نیابد آب را فرضاً تا ده سال درینجا مبالغه و تاکید ست در طهوریت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکه مذهب حنفیه ست
نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی ست در مصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری ست یا طهارت مطلقا نزدیک
فقیر نزاع لفظی ست زیرا که ضروری ست بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقد ماست و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر ست در اباحت
صلوة وغیر آن بشرع مستانف پس عامل بتیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع ست پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

پس اِعمال بحث ست مانند لایتیمم لفرض قبل وقت فعله وتیمم لکل فرض وینوی استباحة الصلوة لا رفع الحدث انتهی فاذا وجد الماء پس
چون یابد آب را در مصفی گفته ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق و اگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بمای مطلق متمثل می شود نه مقید
مانند مای ورد پس در مطلق و مقید سخن افتاد شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم الماء بلا قید والمتغیر بمستغنی عنه کزعفران تغیرا یمنع اطلاق اسم الماء
لیس بمطلق بخلاف التغیر الیسیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم و بخلاف التغیر بمثل مکث وطین وطحلب و حنفیان گفتند هو الباقی علی اوصاف خلقیة کماء
السماء والعیون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المکث او تغیر مما لا ینفک عنه کالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا
فی تفسیر الغلبة فقیل غلبة الاجزاء بحیث لا یسیل وقیل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشی ست بر جادهٔ تتبع لغت و تا ممکن باشد
از آن نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیابد لازم آید عدول بتیمم اگرچه نبیذ یا لبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقریر کردیم
انتهی فلیتق الله پس چون یابد آب را پس باید که بترسد از خدا یعنی وضو کند و اقتصار بر تیمم بعد وجدان آب نماید چنانکه گفته اند آب آمد تیمم برخاست
ولیمسه بضم یا و کسر میم مضارع امس از مساس بمعنی مسح ذکره الطیبی و مراد اینجا وضوست بشرته و باید که رساند و صرف کند آب را بشره
خود را یعنی اندام خود و در روایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدرستیکه آب نیکوست و اصل ست در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب
وضو و تیمم هر دو جائزست و لیکن وضو اولی و افضل ست بلکه وضو جائزست و تیمم اصلا جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجاست نیز می آید چنانکه
در قوله تعالی اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَّاَحْسَنُ مَقِیْلًا و در سبل السلام گفته تمسک کرده اند بقول وی ولیمسه بشرته بر آنکه تراب
رافع حدث نیست و مراد مساس بشره از جنابت ست زیرا که باقی ست بروی و مباح نکرد تراب او را مگر نماز لا غیر و چون فارغ شد از نماز عود کرد
بروی حکم جنابت و لهذا گفته اند که لابدست برای هر نماز از تیمم و استدلال کرده اند بحدیث عمرو و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاردی
بایاران خود و تو جنب هستی و قول صحابه که عمرو نماز گذارد با ایشان و او جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیهٔ آنها عمرو را جنب
و بعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب ست در رفع جنابت و نماز گذارد بخاک چندانکه خواهد و چون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن
مگر برای نماز آینده و استدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد و آنحضرت او را طهور نام کرده و وضو
نام نهاده چنانکه گذشت و حق این ست که تیمم قائم مقام آب ست و رافع جنابت برفع موقت تا وقت وجدان آب اما قیام وی مقام آب
پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده عند عدم الماء و اصل قیام اوست مقام وی در جمیع احکام پس بیرون نرود از آن مگر بدلیل
و الا اینکه چون آب بیابد غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمرو را جنب و بجهت قول وی اذا وجد الماء فلیتق الله و همین ست ظاهر کرامر بمساس
آب بسببی ست که مقدم ست بر وجدان ماء زیرا که امساس آب باسباب وجوب غسل و وضو معلوم ست از کتاب و سنت انتهی رواه البزار وصححه
ابن القطان کلام بر ضبط لفظ و تعریف حال این هر دو بزرگ گذشت و لکن صوب الدارقطنی ارساله گفت دارقطنی در علل ارسال
اصح و الترمذی عن ابی ذر الغفاری بذال معجمهٔ مفتوحه و را نام وی جندب ست بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح وی نیز بن جناده بضم
جیم و تخفیف نون و بعد الف دال مهمله ابوذر از اعیان صحابه و زهاد ایشان ست و از مهاجرین و اول کسی ست که پیش آمد آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بتحیة اسلام و مسلمان قدیم ست در مکه مسلمان شد و بود خامس در اسلام و برگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدوم آورد بمدینه بعد خندق
و ساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ربذه و مرد آنجا در سنه سی و دو در خلافت عثمان رضی الله عنه و نماز گذارد بروے
ابن مسعود و تعبد میکرد پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرد از وی خلقی کثیر از صحابه و تابعین نحوه مانند حدیث ابوهریره

ولفظ وی این ست که قال ابوذر اجتویت المدینة فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابل فکنت فیها فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت هلک ابوذر فقال ما حالک قال کنت اتعرض للجنابة ولیس قربی ماء قال الصعید طهور لمن لم یجد الماء ولو عشر سنین وصححه وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاکم ایضا وگفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی **وعن ابی سعید** الخدری رضی الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس در آمد وقت نماز ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگذاردند نماز را ثم وجدا الماء فی الوقت پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة والوضوء پس باز گردانید یکی ازان دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیهٔ وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت ولم یعد الآخر باز نگردانید دیگری نماز و وضوی خود را وازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم جائز بود ثم اتیا رسول الله پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس بیان کردند این قصه را فقال للذی لم یعد اصبت السنة پس فرمود مر آنکس را که باز نگردانید نماز را یافتی تو طریقهٔ مسلوک را در دین که بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست واجزاتک صلاتک وبس ست ترا نمازی که کردی زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تراب ست و درینجا دلیل ست بر آنکه واجب نیست اعادهٔ نماز بر کسیکه گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین ست مذهب ابوحنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فلیتق الله ولقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وخطاب متوجه ست با بقای وقت وممکن ست تادیه در وقت وجواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت و کسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت و در حال نماز و بعد آن واین صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت و نیز در وی تعرض باعادهٔ وضو نکرده بلکه امساس بشره ذکر کرده واما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده وکیف که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود واجزاتک صلوتک واجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعادهٔ عبادت در سبل گفته والحق انه قد اجزاه وقال للآخر وفرمود مر دیگری را که وضو کرد و باز گردانیده بود نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب عمل دو باره یکبار باداء فرض بتیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر **رواه ابو داؤد والدارمی والحاکم والنسائی** نحوه هکذا اسنده وفی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسندا ومرسلا انتهی ورواه الدارقطنی موصولا وابن المبارک مرسلا وگفت ابو داؤد وهم نسائی که مرسل ست از عطا بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید وگفت ابو داؤد وذکر ابو سعید درین حدیث محفوظ نیست وحاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین ومصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده واو را شاهدی ست از حدیث ابن عباس رواه اسحق فی مسنده ولفظ وی این ست انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منک قال فلعلی لا ابلغه انتهی و درینجا دلیل ست بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آینده که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریابیم یا خیر ولنعم ما قیل شعر

پرتو عمر چراغی ست که در بزم وجود ✤ بنسیم مژه برهم زدنی خاموش ست ✤

وعن ابن عباس رضی الله عنه فی قوله عز وجل روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب بزرگ ان کنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق ست

بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید واز وضو وغسل مانعی پیدا شود وشرط صحت نماز تیمم ست ومرضی جمع مریض ست مثل جریح وجرحی ومریض در عرف
کسی ست که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه وبثره وانشقاق رجل ومانند آن ومریض را بمجرد اینقدر تشخیص نتوان کرد
واز اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق مرضی ضرر ست واین را اصحاب لغت می فهمند مخصوص مجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد
شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو وکذا بطوء البرء والشين الفاحش فی عضو ظاهر وحنفیان گفتند تیمم المریض
اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری وظاهر آنست که ضرر نیز حواله بر عرف ست **او علیٰ سفرٍ** سفری که در قصر
صلوة وافطار صوم معتبر ست آیا در تیمم شرط هست یا نه در مصفی گفته ظاهر از احادیث وآثار آنست که ذکر سفر تصویر وتقریب ذهن ست بعدم
وجدان ماء چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن ومقتضای آیت نیز همان ست زیرا که فلم تجدوا مدار اشعار ست بآنکه مدار حکم عدم وجدان آب ست وآیا داخل
بلد وخارج آن برابر ست فقها مختلف شدند بنا برآنکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع ست فقیر گوید واین فرق نزدیک اصحاب فکر مدخول ست
زیرا که علت ترخیص بتیمم عدم وجدان ماء با سفر هست یا عدم وجدان ماء فقط وعدم وجدان ماء با بودن خارج بلد امری ست که علت آن از قرآن
وسنت مفهوم نمی شود وچون لازم شد که علت عدم وجدان ماء باشد ندرت وقوع وکثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت ربا تحقق شد
بیع گندم با جو نسیه بوجهی که گندم را زیاده از جو بگیرد وآن از حوادث قلیل الوقوع ست یا بوجهی که جو زیاده شد وآن از حوادث کثیر الوقوع ست
باهم فرق نمیکند وهمچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر وافطار ست حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل در وقت شب در محفه در غایت
رفاهیت مانع علیت او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر وچه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرت وقوع را در شرعیت
علت واسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محلی عدم قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافا للمنهاج انتهى **قال**
گفت ابن عباس در تفسیر آیه مذکوره **اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله** هرگاه باشد بمرد جراحتی وریشی در راه خدا یعنی جهاد
والقروح جمع قرح یعنی بثور آنکه در بدن مانند جدری وغیره پیدا می شود **فیجنب فیخاف ان یموت ان اغتسل تیمم**
پس جنب گردد وآن مرد ترسد ازین که بمیرد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند وغسل نکند ودرینجا دلیل ست بر شرعیت تیمم در حق جنب اگر بترسد
موت را واگر نترسد مگر از ضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال ست بر اباحت تیمم برابر ست که بترسد از تلف یا از انچه کمتر ازوست
وتنصیص در کلام ابن عباس بر جراحت وقروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همین ست ومحتمل که ابن عباس این دو چیز را منجمله امراض خاص کرده باشد
وهمچنین بودن آن در راه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد وچون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر
باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد برآنکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت وهو قول احمد ویکی از دو قول شافعی ست
ومالک وشافعی در قولی وحنفیه جائز دارند تیمم را بنا بر خشیت ضرر گفته اند زیرا که آیت مطلق ست وداؤد باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه
خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآیة **رواه الدارقطنی** موقوفا علی ابن عباس رضی الله عنه ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم **البزار**
وابن خزیمة والحاکم والبیهقی وصححه **ابن خزیمة والحاکم** وگفت ابو زرعه وابو حاتم خطاء علی بن عاصم وگفت بزار لا نعلم رفعه عن عطاء من
الثقات الا جریر وگفت ابن معین وی شنیده ست از عطا بعد اختلاط ودرین وقت رفع وی تمام نیست **وعن علی** بن ابی طالب
علیه السلام وکرم الله وجهه فی الجنة **قال انکسرت احدی زندی** بتشدید تحتیه تثنیه زند که مفصل طرف ذراع ست در کف
یعنی گفت علی شکست یکی از دو بند دست من **فسألت** پس پرسیدم **رسول الله صلی الله علیه وسلم** را از حکم آن **فامرنی**

آن مسح على الجبائر پس امر بر دوم اگر مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و به پیچند آنرا بروی در تصفی گفته این آیت یعنی مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰكِنْ يُّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ اصل ست در مسح بر جبائر و عصائب و درد و وائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انقلاب الریح والله اعلم انتهى رواه ابن ماجة بسند واه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی ست زیرا که از حدیث عمرو بن خالد و وی کذاب ست و بیهقی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکی ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جدا بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست زیرا که قول وی تعالی وَإِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوه ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم وَلَا تَقْتُلُوْا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان و الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا انتهى در حجة الله البالغة گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هر که آب در زیر چاه بیند و بوجهی از وجوه وضو از آن آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب بروی واجب ست زیرا که تراخی او در تادیه صلوة تا این وقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب نکرده است او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو ست و آثم ست بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن حجتی نیره بلکه از باب تخریجات ست انتهى و کلام درین مسئله بیشتر هم گذشته ست **وعن جابر** بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فی الرجل الذی شج در قصه مردی که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر بر آمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جز این نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست انما كان يكفيه ان تيمم ويعصب على جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و میبست بر جراحت خود جامه پاره را ثم يمسح عليها ويغسل سائر جسده پس تر مسح میکرد بر آن خرقه و میشست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این مشکل ست پس گفته اند که محمول ست بر آنکه اعضای وضو مجروح بود و امساس آن
باب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پس تر روان ساخت آب را بر بقیه بدن خود و اما شجه پس در سر بود و واجب در ان غسل ست لیکن متعذر شد
بسبب شجه و واجب عصب او بود و مسح نمودن بران و لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پس تر مصنف حدیث
جابر را بنهجی سوق کرده که دلالت میکند برینکه قول وی انما کان یکفیه غیر مرفوع ست و چنین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبارتی
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان ست که گذشت یعنی گفت جابر بر آمدیم ما در سفری تا آخر قصه رواه ابو داود
بسند فیه ضعف زیرا که متفرد ست بدان زبیر بن خُرَیق بضم خای معجمه و رای مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه و قاف گفت دارقطنی لیس بالقوی
و گفت ذهبی انه صدوق و قد صححه ابن السکن و خلاف کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت
کرده است آنرا ابو داود و نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسیده مارا از عطا از ابن عباس و رواه الحاکم من حدیث بسر بن بکر عن الاوزاعی و گفت دارقطنی
اختلاف کرده اند در ان بر اوزاعی و صواب این ست که اوزاعی مرسل کرد آخر او را از عطا گفتم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابو حاتم
نشنیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی
و نقل کرد ابن السکن از ابی داود که حدیث زبیر بن خُریق اصح ست از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی ست که وارد شده است در مسح بر جبیره
و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد ست بسیاق وی تنبیه کرده است بران ابن القطان
و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطا بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مردی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را کشتند او را کشد ایشان را خدا
سه بار فرمود این کلمه را التحقیق گردانیده است خدای تعالی صعید یا تیمم را طهور و ولید بن عبد الله را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را اینکه
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف ست از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر جبیره
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خُریق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف ست علی راویه بر راوی او که عطا ست
چه از وی زبیر بن خُریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغاً از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت ست آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت مما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعاضد اند بر وجوب مسح
بر جبائر آب و در وی خلاف ست میان علما بعضی گویند مسح کند بنا برین هر دو حدیث اگرچه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر
خفین و بر عمامه و این قیاس مقوی نص ست در سبل گفته و هو الظاهر وعن ابن عباس رضی الله عنه قال من السنة ان لا یصلی
الرجل بالتیمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اینکه نماز نگذارد مرد بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز ثم تیمم للصلوة
الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و یحتمل که مراد
طریقه مسلوکه فی الدین مشروع و مسلمین باشد و در حدیث دلالت ست برینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذهب شافعی ست زیرا که
نزد وی واجب ست تیمم برای هر فریضه و مذهب ابو حنیفه و اصحاب او و حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز که خواهد بیک تیمم بگذارد همچو وضو بنا بر
عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این ست که وضو رافع حدث ست و حکم نوافل بر تخفیف ست چنانچه بر راحله و مانند آن گذارده
میشوند و عموم مخصوص ست بآنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه مجتمعه رواست زیرا که جمع هر دو را همچو یکی میگرداند و جواب داده اند

که ایمعنی معتبر نیست زیراکه اعتبار بتغایر هر دو فریضه است در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که مباح میشود بتیمم آنچه مباح میشود بوضو و بغسل
برای کسی که آب نیابد یا بترسد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق و خلاف درین مسئله
معروف ست و در حجة الله البالغه گفته تیمم خلیفهٔ وضو و غسل ست پس آنچه متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بغسل خود می بایست کرد مثل گذاردن نماز
وغیره آن همه متیمم را هم جائز ست پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیراکه حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب ست یافته نشد
انتهی رواه الدارقطني والبيهقي باسناد ضعيف جدًّا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیراکه بروایت
حسن بن عماره است و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و هما ضعیفان و اثر ابن عمر و اصح ست
مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست که او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم ست که واجب نیست وضو بآب مگر از
حدث فالتیمم مثله و باین رفته است جماعتی از اهل حدیث و غیرهم و هؤلاء تقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وی نیز همان
نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست مگر بدلیل و ما نیافتیم
دلیلی که حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتهی

باب الحیض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست از خونی که از رحم
زن برآید بی علت و ولادت و آنچه بعلت برآید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا حالتی
که بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد ست و ازین جهت ست که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند
از غذای ولد و بیرون می آید آن خون نفاس ست بعده آن خون را که ماده حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و حاکم و غیر او
از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از هبوط از جنت و در حدیث دیگر آمده که این چیزی ست که نوشته است آنرا پروردگار بر دختران
آدم و نیز آمده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض
و منع کرد ایشان را از در آمدن در درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم
بی واسطه مراد نیست والله اعلم **وعن** عايشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدرستیکه فاطمه دختر ابی حبیش
وضبط وی در اول باب نواقض گذشت كانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی ست که روان میشود از فرج
زن در غیر هنگام وی پس آمد فاطمه نزد آنحضرت و گفت من زنی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود اورا
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يُعرف بدرستیکه خون حیض خون سیاه می باشد شناخته
میشود یا می شناسند آنرا زنان فاذا كان ذلكِ بکسر کاف فامسكي عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را
از نماز فاذا كان الاخر فتوضئي وصلي پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران ست
و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض ست والا استحاضه است وقد قال به الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض
گذشت که فرمود اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را
و این حدیث منافی وی نیست زیراکه قول وی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود بیان وقت اقبال و ادبار حیض ست پس مستحاضه چون تمیز

کند ایام حیض خود را بصفتِ دم یا بآمدنِ وی در وقتِ عادت اگر معتاده است عمل نماید بعادتِ خود و محتمل ست که فاطمه معتاده باشد و مراد باین قول که پیش آید حیض تو عادتِ وی بود یا غیر معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بُوَد و نیست مانع از اجتماع دو معرف در حق وی حق غیروی و مستحاضه را احکام ست از انجمله آنکه جائز ست وطی او در حالِ جریان دم استحاضه نزد جماهیر علما زیرا که وی همچو طاهر ست در حکم نماز و روزه وغیرهما فکذا فی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیلی بتحریم جماع نیامده ابن عباس فرمود بیاید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم ست یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط در طهارت حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و پر کند فرج را بپنبه یا پارهٔ جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون بند نشود فرج را لگام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف ست و این واجب نیست بلکه اولی ست از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت پس ترو ضو کند و از انجمله آنکه وضو کردنِ وی پیش از دخول وقت نماز جائز نیست نزد جمهور زیرا که طهارتِ وی ضروری ست نیست او را تقدیم آن بر وقت حاجت رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان والحاکم واستنکره ابو حاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه عن جده ست و جد وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد نیز **وعن اسماء بنت عمیس** بضم مهمله و فتح میم و سکونِ تحتیه اسماء دختر وی زن جعفر بن ابی طالب ست هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را و محمد و عون را پس ترهجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری عند ابي داؤد نزد ابوداؤد باین لفظ که گفت اسما گفتم ای رسولِ خدا بدرستیکه فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت دور و دراز پس نماز نگذارده فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان ست ولتجلس في مرکن می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکونِ را و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود در وی آب برای غسل و در نهایه گفته که شسته میشود در ان جامها و میم زائد ست و این آوند خاص ست مر زنان را فاذا رات صفرة فوق الماء پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر صفرا ست که در آخر وقت عصر می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر و عصر را یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز وتغتسل للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسلِ سوم ست پس ازین حدیث و حدیث حمنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند که روایت امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف ست و بین البیهقي ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحدیث فاطمه بنت ابی حبیش که وی وضو میکرد برای هر نماز و سبل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر ست منذری گفته حدیث اسما حسن ست و جمع میان وی و حدیث فاطمه باین طریق ست که غسل را مندوب گویند بقرینهٔ عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد وقد جنح الشافعي الی هذا انتهی وتتوضأ فيما بين ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورتِ غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورتِ غسل برای مغرب و عشا

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل ست در اوقاتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد وضو کند و روایت
کرده است این حدیث را احمد و گفت ابوداود و روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز
حکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف ست میان ائمه بنابر اختلاف
احادیث مذهب ابن عمر و ابن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل ست برای هر یک نماز و مروی ست از علی و عباس و عائشه که هر روز یک غسل ارد و مذهب
ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابوداود در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده نوشته
ورفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیرا که اصل عدم وجوب ست و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار در این حدیث
که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی انتهی وعن حمنة بفتح حای حمله و سکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای حمله ساکنه و شین
معجمه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بتزوج طلحه بن عبدالله آمد قالت کنت استحاض
حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابوداود بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی
فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم استفتیه تا طلب فتوی کنم از او و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم ای پیغمبر خدا مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرده مرا از نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنبه را
که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده از این ست فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت از این هم بیشتر ست فرمود بگیر جامه را گفت از این هم بیشتر ست
و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو
چیز پس تو دانا تری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه
باین خبط و حیرت که افتاده تو در ان مگر رکضه از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه
فراموش کنانید ترا عادت تو پس گویا رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این
منافی انچه گذشت که آن رگی هست که عاذلش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لگد زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین ست که رکض
وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و از اینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتار می گرداند
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا میکند و میفرماید فتحیضی بفتح تا و حا و یای مشدده ستة ایام او
سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از انچه موافق باشد ترا از
عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمه او نه برای شک ست و نه برای تخییر بلکه برای
اعلام این معنی ست که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بر وجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان
قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بسوی این خطابی و گفته محتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی دریابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری
کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر متیقن یکی ازین دو عدد انتهی غرض که فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز در علم خدا ثم اغتسلی
فاذا استنقأت فصلی پس تر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس هرگاه که پاکیزه شدی بحسب مقدور

پس بگذار نماز را اربعة وعشرين بست وچهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة وعشرين یا بست وسه روز بتقدیر یکه
ایام حیض هفت روز قرار دهی وصومي وصلي وروزه دار ونماز گذار از فریضه وتطوع هر چه خواهی فان ذلك يجزيك وكذلك فافعلي
پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وهمچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبست وچهار
روز یا بست وسه روز نماز کن وروزه دار كما تحيض النساء چنانکه حیض مے بینند زنان ودر سنن ابوداود زیاده کرده وچنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود وطهر خود ودر وی رد او ست بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بیان امر ثانی ازین دو امر کرد وفرمود فان قويت
على ان تؤخرين الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت ودر وی اشعار ست
بعدم وجوب غسل بر وی زیراکه واجب همان وضوست برای هر نماز بعد اغتسال از حیض بر ور شش یا هفت روز وغسل مندوب ست وتعجلي العصر
وشتابی کردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واین لفظ ابوداود ست ومراد تاخیر ظهر ست یعنی بگذار وآنرا در آخر وقت وی وجمع صوری کند
میان هر دو نماز ثم تغتسلين حين تطهرين پستر یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر وعصر ست وقتی که پاک شوی واین لفظ در سنن
ابوداود نیست بلکه لفظ وی این ست فتغتسلين فتجمعين بين الصلاتين الظهر والعصر یعنی جمع صوری كما عرفت وتصلين الظهر والعصر جميعا
ونماز گذاری نماز ظهر وعصر هر دو ونیست این لفظ ابوداود وكما عرفت ثم تؤخرين المغرب والعشاء پستر تاخیر کنی مغرب وعشا را واین
لفظ را ابو نبیل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجود ست واین تاخیر دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانکه
جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه که حنفیه تاویل میکنند
جمع مسافر را وآنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده وحاصل این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر وعصر
دیگر برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول وی ان قويت على ان تؤخري الظهر الخ اشارت ست بدان
زیراکه ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود واین مذهب علي وابن مسعود وابن زبیر وجماعه از تابعین ست وطیبی گفته
این مذهب اشبه والیق ست وبمذهب ابن عباس جمع ست بین الصلاتین بغسل واین اشبه است باین حدیث که در وی تیسیر وتسهیل
نسبت بغسل برای هر نماز ثم تغتسلين وتجمعين بين الصلاتين پستر تاخیر کنی مغرب وعشا را پستر غسل برای وی وجمع کنی میان
دو نماز فافعلي پس بکن این دو غسل را واین جمع را میان این دو نماز وتغتسلين مع الصبح وتصلين واگر قوت داری
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بکن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزه دار اگر قدرت داری بر آنچه ذکر کرده شد قال فرمود
هو اعجب الامرين الي این غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینده تر ست نزد من از امر دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت او ست
در تسهیل وتیسیر امت ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابوداود گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عقیل
فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامرين الي لم يجعله من قول النبي صلى الله عليه وسلم ودرین صورت در حکم موقوف باشد رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وحسنه البخاري منذری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علما ترک
کردند قول باین حدیث زیراکه ابن عقیل راوی او لیس بذاک ست وابو بکر بیهقی گفته متفرد ست بدان عبدالله محمد بن عقیل واو مختلف فیه ست در احتجاج
وروایت کرده است این را ابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حدیث
حسن وگفت احمد هو حدیث حسن صحیح وازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح ست زیراکه ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند

ونیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداؤد آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران و درین حدیث دلیل ست بر اباحت
جمع دو نماز در وقت یکی ازان هر دو بعذر زیرا که اگر بی عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر شد و ندا و را
بتوقیت کما عرفت **وعن عايشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت جحش** ستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المومنین
زینب و حمنه مشهورست بکنیت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کنیت وی ام حبیب است بغیر ها قاله الواقدی وتبعه المزنی ورجحه الدارقطنی
ومشهور در روایات صحیح ام حبیبه است با ثبات ها و بود زیر عبدالرحمن بن عوف کذا فی الفتح و مصنف در تلخیص گفته و از غرائب ست آنچه سهیلی
از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد و برام حبیبه کنیت و مراد وی
ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زیر عبدالرحمن بن عوف بود انتهی و در مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که
ذکر زینب درین حدیث وهم ست و زینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبدالرحمن بن عوف نبود و آنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت پس بعض گفته اند که ام حبیبه و حمنه هر دو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند
والله اعلم انتهی گویم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل بره بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد
وبنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر حمنه
زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه مستحاضه می شدند و ذکر کرده بخاری آنچه دلالت دارد بر آنکه بعض امهات المومنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که سه
استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علما شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس سید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم
شكت الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم الدم** خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق
آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست و بر طریقه که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است
و استحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان بر طوبت و فساد اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی کما تقدم
فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي فرمود توقف کن آن قدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو پس تر غسل برآر
و نماز گذار **و كانت تغتسل لكل صلوة** و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را بالغسل کذا فی السبل شافعی
گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره و لیکن بروی
نیز واجب همان وضوست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز
واجب ست بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز و غیره بقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین
از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را و هر گاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و آنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای
هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار از پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق وی
این بود که بقدر آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برآر و این دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل ست
که بعد از ادبار حیض میباشد و ثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز و در طرقی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود
خصوصا وقت معارض افتادن باحادیث صحیحه وارده درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان و اینها کم عقل و کم
دین اند و شریعت مطهره سمحه سهله است و حق تعالی گفته ما جعل عليكم في الدين من حرج و اتقوا الله ما استطعتم انتهی

واین داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه مسلم ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ایام عادت اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود وصفت خون وی که سیاه می باشد معروف ست وهمچنین عادت زنان از ایام معدوده واقبال وادبار حیض معروفست و در احادیث استحاضه گذشت ومراد حصول ظن ست نه یقین برابرست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد مگر حصول ظن حیض واگر متعذر شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پیشتر چون حاصل شود ظن زوال حیض واجب شود بروی غسل ووضو کند برای هر نماز یا جمع کند جمع صوری بوضو واگرچه نفی در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی ست واما گذاردن وی نوافل را بوضوی فریضه پس مسکوت عنه وعلما را درین همه اختلافهاست **وعن ام عطية** رضي الله عنها نام وی نسیبه است بضم نون وفتح سین مهمله وسکون مثناة تحتیه وفتح موحده دختر کعب ست وگفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا وغزا می نمود همراه وی و دوا میکرد مرضی وجرحی را وبود از کبار صحابیات جماعتی از وی راوی ست قالت كنا لا نعد الكدرة والصفرة بعد الطهر شيئا گفت بودیم ما که شمار نمیکردیم کدرت وصفرت را بعد طهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی ودر سبل گفته مراد بطهر قصه بیضاست وبشی حیض واختلاف کرده اند علما در قول وی کنا وگفته اند که در حکم رفع ست زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین رای بخاری ست از علمای حدیث پس حجت باشد واین حدیث دلیل ست برانکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف وتشدید صاد ودر وی خلافی معروف ست درمیان علما انتهی ودر مصفی گفته قصه گچ را گویند وآن کنایت ست از سفید برامدن پارچه که در فرج نگاهداشته باشد بی آمیزش خون وبعض گفته اند که قصه چیزی ست سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن برمی آید وظاهر ازین کلام وجه اول ست پس چون از فرج زنان پارچه سفید خالص برآید وآن بانقطاع دم وصفرت باشد حیض او منقطع میشود وهمین ست مذهب فقها که صفرت وکدرت در ایام حیض ملحق بحیض ست واگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه برانند که حیض نیست وبه قال احمد ونزد شافعی حیض ست بشرطیکه از پانزده روز تجاوز نکند وابوحنیفه گفته که حیض ست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاري وابو داؤد والحاكم ولم يذكر بعد الطهر ورواه الاسمعيلي في مستخرجه والدارمي ولیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته وبخط مصنف رح یافته شد که اسناد بعد الطهر صحیح ست بر شرط بخاری **وعن انس بن مالك** رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيهم بودند یهود وقتی که حیض میکرد زنی درمیان ایشان لم يؤاكلوها نمی خوردند با آن زن ونمی درآوردند زنان را وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها پس پرسیدند اصحاب رسول خدا ازین حال که حق ست یا باطل پس فرود آورد خدای تعالی این آیت وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیت اصنعوا كل شيء الا النكاح بکنید با زنان هرچیز از مواکلت ومضاجعت ومجالست ومخالطت مگر جماع وبقیه این حدیث در مشکوة مذکورست رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابو الدحداح بود قاله الواقدی وصواب آنست که اسید بن حضیر وعباد بن بشر بودند کما فی الصحیح **وعن عائشة** رضي الله عنها قالت گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از یک ظرف وما هر دو جنب بودیم وكان يامرني فاتزر وبود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بندم در تو خویش پس ازار می بستم اتزر بتای مشدده وبمقتضای قاعده صرف ائتزر باید بهمزه پیش از تا فيباشرني وانا حائض پس میرسانید بدن خود را ببدن من ومن حائض می بودم واین صریح نیست در استمتاع بلکه در روی صرف الصاق بشره ببشره ست پس معلوم شد که استمتاع بچیزی که درازارست حرام ست وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانوست واین مذهب امام ابوحنیفه ومالک وشافعی ست واحادیث

دیگر ناظر ست دران واز حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائز ست واین مذهب امام احمد وابو یوسف ومحمد
وبعضی اصحاب شافعی ست وگفته اند که گویا در آخر امر توسیع وترخیص کرده اند وجز وطی هرچه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط واحتراس
در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعی را سه مذهب ست واصح آنست که حرام ست ودوم آنست که مکروه ست بکراهت تنزیهی ومختار
این ست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق تمام داشته باشد یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قلت ورع
جائز ست والا نه وبخط سیدی والدی قدس سره یافتم که استمتاع بما عدای وطی مذهب ثوری واوزاعی واحمد واسحق وابو ثور وداود
ومحمد بن حسن وابن منذر ست واختاره النووی فی شرح المهذب وحرمت استمتاع بما بین السرة والرکبة مذهب شافعی ومالک وابو حنیفه وابو یوسف ست
لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتهی ودر سبل گفته استمتاع بما بین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائز ست وحجت وی اصنعوا
کل شیء الا النکاح ومفهوم این حدیث ست ونزد بعضی مکروه ونزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل واگر جماع کند ووی حائض باشد آثم شود باجماع
وواجب نیست بروی چیزی وگفته اند که واجب ست بروی صدقه بحدیث آینده انتهی متفق علیه **وعن ابن عباس رضي الله
عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم في الذي یاتي امراته وهي حائض** روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی
که می آید وجماع میکند زن خود را وحال آنکه آن زن در حالت حیض ست **قال یتصدق بدینار او نصف دینار** فرمود تصدق
کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب دیار ما نزدیک بیک روپیه وثمن آن میباشد وبعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان وبه قال الحسن
وسعید وجوبا وگفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم وزعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست وطیبی گفته اکثر برانند که کفاره آن
استغفار ست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند ودر تیسیر گفته در روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم ودم احمر ست پس یک دینار ست
واگر رسید او را در انقطاع دم ودم اصفر ست پس نصف دینار ست ودر روایتی ست که چون رسید او را در دم پس یک دینار ست وچون
رسید در انقطاع دم نیم دینار ست **رواه الخمسة** یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارمی ایضا **وصححه الحاکم
وابن القطان وابن دقیق العید ورجح غیرهما وقفه** علی بن عباس رضی الله عنه ودرین حدیث روایتهاست این یکی از انهاست
ورجال وی در صحیح اند ومع ذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن ومصنف گفته اضطراب در اسناد
ومتن این حدیث بسیار ست وگفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست وبدرستیکه ذمه بر برائت ست وواجب
نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین ونه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از ان ومطعن نبود دران وان درین مسئله معدوم ست
انتهی گویم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدرستیکه امعان نظر کرده در تصحیح وی وجواب داده از طرق طعن دران واقره ابن دقیق العید
وقواه فی کتابه الامام وصوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بران واما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر وشافعی پس اصل برائت
ذمه ست پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت وکفاره قول احمد واسحق ست وابن المبارک گفته که استغفار کند ونیست کفاره بروی وباین
رفته اند سعید بن جبیر وابراهیم نخعی **وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اليس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم** فرمود آیا نیست اینکه هرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد وروزه نمیدارد واین مجمع علیه ست
اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ست باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز واین در صحیحین وغیرهما ست وابن منذر
ونووی وغیرهما اجماع مسلمین نقل کرده اند بران وعدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب واما عدم قرائت وی قرآن را

پس بحدیث ابن عمرو بن حزم ست و این هردو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کراهت و اگرچه بدرجه تحریم نرسند زیرا که خالی نیست
از سقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست و ذلك من نقصان دینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یمکث اللیالی ما تصلی و تفطر فی شهر رمضان فهذا نقصان دینها وعن
عایشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه شهر گاه آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سرف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بسین مهمله مفتوحه و کسر را غیر منصرف ست بنا بر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعلی ما یفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غیر ان لا تطوفي بالبیت حتی تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانه کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در آمدن مسجد جائز
نیست و هم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض ادا کند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد و روی نحوه ابن ابی شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و درین جا دلیل ست بر آنکه صحیح ست از حائض جمله افعال حج جز طواف بیت و هو مجمع علیه و اختلاف
کرده اند در علت منع نزد بعضے منع دخول مسجد ست کما تقدم و نزد بعضے طهارت شرط ست برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیرا که مرتب اند بر طواف و طهارت فی حدیث طویل که در صفت حج ست وعن معاذ رضي الله عنه بضم میم و بعین مهمله خفیفه
و در آخر ذال معجمه وی ابو عبدالرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از آن هفتاد کس ست که در عقبه انصار حاضر بودند حاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده و بود از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه ثمان عشرة و قیل سبع عشرة وله ثمان و ثلاثون سنة روایت کرده اند ازوی
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده سالگی انه سال النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما یحل للرجل من امرأته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست و این مؤید مذهب امام ابو حنیفه است در سبل گفته در وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار و آن ما بین السرة
والرکبه ست و حدیث اصنعوا کل شیء الا النکاح معارض این حدیث ست و آن اصح ست ازین فهو ارجح منه و اگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر مے بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشه که کان یأمرنی فاتزر انتهی رواه ابو داؤد و ضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در اسنادش بقیه ست
روایت میکند از سعید بن عبدالله الاغطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید ما نمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را و نیز عبدالرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت وی از علی مرسل ست و چون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال و درین باب ست از حرام بن حکیم عن عمه نزد ابو داؤد انتهی و روایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما یحل من امرأتی وهي حائض
قال ما فوق الازار والتعفف عن ذلك افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
مامون ست و لیکن محی السنه گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال
مرا از زن خود و او حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او پستر کار تو با علای اوست رواه مالک والدارمي مرسلا وعن ام سلمة
رضي الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد النبي صلی الله علیه وسلم بعد نفاسها اربعین یوما
بود زن نفاس کننده می نشست در زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و در وی دلیل ست بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست و باین رفته اند جمهور فقها

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز وگفته اند که بست وچند روز وحق همان اول ست ونیست حد برای اقل آن زیرا که درین باب حدیثی وارد نیست پس مادامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد واگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی حکم استحاضه باشد ونفاس مانند حیض ست در تحریم وطی وترک نماز وروزه ونیست خلاف دران وهمچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال بر تحدید وی در مصفی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال ست واقل مدت او یک شبانه روز واکثر او پانزده شبانه روز واقل طهر درمیان دو حیض پانزده روز ست واین همه استقرای شافعی ست دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهى رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه ورواه الدارقطني والحاكم من حديث ابي سهل كثير بن زياد العزرمي عن مسة الازدية واو را الفاظ ست وزیاده کرده دران که ما طلا میکردیم رویهای خود را بورس وزعفران وتوثیق کرده ابوسهل را بخاری وابن معین وضعفه ابن حبان ومسه مجهول الحال ست گفت دارقطنی قائم نمی شود بوی حجت وگفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او واللفظ لابي داؤد واین لفظ که مذکور شد مر ابوداود راست نه دیگران را وفي لفظ له ودر لفظی مر ابی داود راست یعنی از حدیث ام سلمه ولم يأمرها النبي وحکم نکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نفسا را بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانهٔ نفاس واین مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف وشاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب ست مثل روزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النار قادح در اجماع مسلمین انتهى وصححه الحاكم وجماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست ولیکن او را شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت للنساء اربعين يوما الا ان ترى الطهر قبل ذلك وحاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم للنساء في نفاسهن اربعين يوما وبعض این احادیث معاضد بعض ست ودال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز ماند دران روزها زن از صوم وصلوة واگرچه این حدیث تصریح بدان نکرد لیکن از غیر وی مستفاد شده وحدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش از ان بیند طاهر ست ونیست حد برای اقل وی کما تقدم

كتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا ورحمت واستغفار آمده ونماز را صلوة ازان جهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی وصلی بمعنی بریان کردن گوشت وتصلیه بمعنی سوختن آن بآتش ونیز صلی نرم کردن چوب وراست گردانیدن وی بآتش آمده است واین معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را بآتش مجاهده میگدازد وگناهان او را میسوزد وراست میکند او را از اعوجاجی که در طبیعت اوست واصوب وجه اول ست ومراد بکتاب الصلوة فرضیت نمازهای پنجگانه است با اوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید چنانکه کتب عليكم الصيام ونحوه ونماز بر آمدن وقت در حالت اسلام وعقل وبلوغ وپاکی از حیض ونفاس فرض میشود ولهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

باب المواقيت

مواقیت جمع میقات ست ومیقات وقت معین را گویند قاله ابن الهمام ومراد درینجا اوقات معینهٔ صلوات خمس ست هرگاه نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین برای تعیین اوقات وی فرود آمد وبا آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو روز پیاپی نماز گذارد واوقات را معین نمود چنانکه بیاید پس تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی وحکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد بکنها في الحجة البالغة وغيرها عن عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یابد آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت ظهر نیست وابتدا بیان وقت ظهر بجهت آن ست

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت او را صلوة الاولی
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این ست که وکان ظل الرجل کطوله و بگردد سایه شخص مقدار درازی وی ورای فیء زوال که عبارت
از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد ورای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز نگردد
وقت پیشین ست و ذکر رجل درین حدیث تمثیل ست والا آخر وی همان مصیر ظل شیء مثل اوست مالم یحضر العصر مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست در وی دلیل ست بر انکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست
و این را بامام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر ست و در سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر
شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیراکه آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند
چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شیء مثل او و در روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شیء یک مثل
گذارد در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد بر انکه این وقتی ست که ظهر و عصر دران شریک اند و در وی خلاف ست
حجت مثبت همین ست که شنیدی مرکسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شیء بمثل آن و میگوید معنی
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید ست ووقت العصر مالم تصفر الشمس ووقت نماز عصر که نماز دیگر ست ابتدای گشتن
سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار ست ووقت جواز تا وقت غروب ست و مراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص
آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوار با افتاده است چنانکه باید و در سبل گفته بعد اصفرار وقت
ادا نیست بلکه وقت قضاست کما قال ابو حنیفة وگفته اند وقت اداست تا بقیه یک رکعت بدلیل این حدیث که هرکه دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غایب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذهب ائمه ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص ست
بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر ست و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین ست و بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذهب وی
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر [illegible] باشد حرارت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در انست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرد
و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوییم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب و با مذهب ائمه ثلثه مع صاحبین ووقت صلوة المغرب
مالم یغب الشفق ووقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غایب نشده است شفق و این لفظ شیخین ست و در لفظی اذا غربت آمده ابن القیم رح
در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین ست سنت ثابته صریحه محکمه درین باب و موید اوست روایت مسلم
از حدیث ابن عمرو باین لفظ وقت المغرب مالم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این متاخر ست از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول ست و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز و آن بر استحباب و این در صحیح ست و آن در سنن
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و مخصوص ست فجر ازین حکم باجماع
پس نمازهاییکه سوای اوست داخل ست در عموم وی و نیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهی و در حجة الله البالغة گفته
آخر وقت مغرب ما قبل غروب شفق احمر ست و دور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان یا از عالم خطا در اجتهاد ست یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم این احتمال هرچند دور نباشد اما محتاج دلیل ست و آنچه از سنت صحیح ثابت شده اتباع وقت مغرب ست نه قصر آن و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت و نقصان در سبل گفته مراد با وسط اول ست و طیبی گفته مراد مقدار نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهرتر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب درازترین شبها و عکس این اولی و انسب ست و بر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر ست انتهی لیکن تا صبح با کراهت تحریمی ست نزد امام اعظم و مختار جمهور قول اول ست و در سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده لیکن احادیث نصف شب صحیح ست و عمل بران واجب انتهی و وقت الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق ست تا آن زمان که نه بر آمده است آفتاب و ظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار ست و بعد از وی وقت جواز ست و این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالبا و در وی دلیل ست بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر ست و از این حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس و برای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگرچه لفظ دریافت مشعر ست بتراخی از وقت معروف بعذر و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا دخول وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست نیست وقت برای نمازی که بعد اوست همچنین نماز عشا که آخر وقت وی تا نیم شب ست بعد او وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان رفت الا هیچ دلیلی بران ناهض نیست و صاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده رواه مسلم این ست اوقات نماز پنجگانه بر وجهی که می شناسد آنرا هر عالم و جاهل قروی و بدوی حر و عبد و ذکر و انثی و تعلیم فرمود [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامت مرحومه و اما توقیت آن بحساب منازل قمریه پس بدعت ست باتفاق امت سید علامه محمد بن اسمعیل [illegible] رح در بعض فتاوی فرموده و نیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده آمد و این علم کسانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ پس اقل احوال مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت ست و عظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد نمی کنند مگر برهمین و ایشان را درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب و مانند آن که تدریس وی میکنند و آنرا میخوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست و این علم از ان علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جهل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دائر میباشد و بر مسلمانان از یونان و اهل کتاب داخل شده انتهی وله من و هو مسلم راست از حدیث بریدة بضم موحده و دال مهمله کنیت او ابو عبدالله و ابو سهل و ابو الحصیب ست و وی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بمدینه و تحول کرد بسوی بصره پس تر رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد در مرو بزمانه یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث و ستین روی عنه جماعة فی العصر در بیان وقت نماز عصر والشمس بیضاء نقیة بنون و قاف و تحتیه مشدده یعنی و آفتاب سفید و پاک ست از آلایش زردی و تیرگی و نزد بخاری و مسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشته

وقسمت کرده میشد پس پخته می شد پس می خوردیم گوشت پخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی و این حدیث ناظر ست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمه ثلثه است
و در مصفی گفته و همان ست مذهب ابو یوسف و امام محمد و علی قولهما الفتوی عند الحنفیة و ابو حنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و در اول وقت عصر آن را
از بلوغ سایه هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر آن بعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح در مثلین برای اول
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت
تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم حصه
شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی و در مصفی گفته ظاهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که مراد ابو هریره از مثل قامت مجموع
فی زوال و سایه دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فی زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود و بعد از آن چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایه آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود باحادیث
صحیحه وارده در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابو داود ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه بیاید و لهذا هم در مصفی گفته که ابتدای
وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان و آخر وقت او این ست که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فی زوال و بر همین منطبق ست ابراد و لفظ عشی
و از انجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر از آن حالت حرام ست و از علامت منافقان ست الا نزدیک ضرورت
و اول وقت مغرب غروب آفتاب ست و آخر آن غیبوبت شفق ست و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی ست و آنچه ما نخست ذکر کردیم
اقوی همان ست از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوبت شفق ست و آخر وقت اختیار نصف لیل ست لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا ست
نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از آن طلوع شمس باشد بی فصل والله اعلم
انتهی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست و هو المطلوب ٥ من حديث ابي موسى عبد الله بن قيس الاشعري اسلام آورد بمکه قدیما
و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پس بیامد بمدینه و بود عامل بصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهواز را
و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هرگاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در انجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه
شهید شد عثمان و نقل کرد ابو موسی بعد امر تحکیم بسوی مکه و ماند در انجا تا وفات و مرد بعمر هفتاد و چند سال در سنه خمسین و قیل بعدها ابو الحسن اشعری الامام المشهور
از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم را ست از حدیث وی والشمس مرتفعة یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند ست مائل
نشده است بسوی غروب ازین حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین و صاحبین ست
حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
انس نحر جزور و قطع و طبخ آن قبل غروب شمس آمده و محال ست که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم ست که وقت ظهر مادامی ست که عصر حاضر نشده و نیست
این معارض مر این سنن را نه در صحت و نه در صراحت و نه در بیان انتهی و در سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت
عصر حدیث جبریل ست که گذارد با آنحضرت و ظل ظهر مثل وی بود و جز آن از احادیث ٥ بریده و ابو موسی محمول ست بر آن انتهی گویم در موطای مالک
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر در ذکر عمل یهود و نصاری تشبیه بوقت عصر ٥ و امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر را تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب در این حدیث و هر که تعجیل کرد
عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی تا وقتیکه آفتاب سفید و پاک ست مخالط نشده است

او را صفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی وباین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر وگذاردن می بر یک مثل را و حافظ ابن القیم بجوابش گفته نمیدانم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود ونصاری بر قیراط بر اینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایۂ هر چیز دو چندان او شود بنوعی از انواع دلالت وجز این نیست که دال ست بر انکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصر ست از نصف نهار تا وقت عصر ودرین خود شک نیست انتهی گوییم در قول امام محمد تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید وپاک واین نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر از ان بعد دو مثل خود آفتاب نقی وبیضاء غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت در ان بر مثلین چنانکه باید نیست ونیز در وی لتصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین ونیز ورود حدیث در بیان زیادت اجر امت سابقه واین امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر وگذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث آویختن ابعاد نجعه واحتجاج بس ضعیف ست کما لا یخفی عن بستان المحدثین بعد سر حدیث مذکور وقول امام محمد گفته که انچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست ومدلول حدیث همین قدر ست که ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل وکثرت عطا که مقصود از تشبیه درست گردد واین معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما انچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند در انکه وقت عصر از ما بعد المثلین شروع می شود وقبل از ان وقت ظهر ست پس دلالت حدیث بران ممنوع ست آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال می شد لفظ ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست وظاهر ست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد ومدار تشبیه بر مقابله ما بین نماز عصر بر وفق انچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب ست آن کمتر از ما بین ظهر وعصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد واگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای تفهیم ست ودرین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر را التعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست گوییم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست ومخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد ودیگران از استماع از ایشان این معنی واضح شد وتفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشهؓ در وقت معمول نماز عصر آنحضرتؐ فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها لم یظهر الفیئ بعد ومعلوم ست که این بیان وتفسیر غیر از کسانی که آن حجرهٔ مبارک را دیده باشند وبودن آفتاب را در ان حجره وظهور سایه را در ان مقایسه کرده باشند فائده نمیکند کذا هذا ونیز باید دانست که انچه در کلام امام واقع شده که ومن عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل مما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال انقضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده وکم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست والله اعلم انتهی **وعن**

ابی برزة الاسلمی بفتح موحده وسکون زا نامش نضله بن عبید ست وقیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل وهمیشه غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد ونزول کرد بصره را وغزا نمود بخراسان ومرد در مرو وقیل بغیرها سنه ستین او خمس وستین قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را پس بر میگشت یکی از ما بسوی رخت وجای بود وباش خود رحل بفتح را وسکون حای مهمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه واین حال ست از رحل یا صفت اوست والشمس حیة وآفتاب زنده می بود یعنی روشن وتابان وسفید ونقی وقوی الاثر از روی حرارت ولون واثارت شافعیه گویند که این در وقت رسیدن سایه بمثلین نمی باشد وراست میگویند ونیز حنفیه درین بحث ست وبیجاست واز امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار وشک نیست که ارجح درین باب مذهب مختار اهل حدیث وائمهٔ ثلثه وزفر وصاحبین ست کما مر مرارا وکان یستحب ان یوخر من العشاء ودوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

یک شبی در حالیکه انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب یا بعد از وی پس حکم کرد موذن را پس اقامت گفت و بگذارد نماز را انتهی و در حدیث جابر بن سمره است نزد مسلم وکان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیأ و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطر من اللیل رواه ابوداود والنسائی وكان يكره النوم قبلها و بود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود نائم دران و برود وقت نماز والحديث بعدها و سخن کردن را با مردم بعد از وی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل و در هر دو رخصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصاً در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمر بود با ابوبکر در امر مسلمانان وكان ينفتل من صلوة الغداة حين يعرف الرجل جليسه و بود که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت از ان در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع میکرد در غلس و تمام میکرد در اسفار زیراکه در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصابیح نبود پس در وقت در آمدن بمسجد شناخته نمی شد همنشین و این دلیل ست بر تبکیر و ینفتل بفا و فوقیه مکسوره بمعنی یلتفت و ینصرف ست وكان يقرأ بالستين الى المائة و بود که میخواند در نماز بامداد شصت آیت و زیاده بران تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند و در صورت طول مائة متفق علیه و درین حدیث ذکر وقت صلوة عصر و عشا مجرد ست بدون تحدید اوقات مدلول علیهما و در انچه از احادیث گذشت اصرح و اشمل ست ازان وعندهما من و نزد بخاری و مسلم ست از حديث جابر باين لفظ والعشاء احيانا و ميگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت واحيانا و در بعض اوقات بدیر چنانکه تفصیل کرد آنرا قول وی اذا رأهم اجتمعوا عجّل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتابی میکرد و میگذارد در اول وقت براه مهربانی بر ایشان واذا رأهم ابطئوا أخّر و چون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد در نماز گذاردن و درینجا مراعات ایشان ست یا بجهار فوق ست بحال ایشان و دلالت ست بر انکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب ست و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی که التزام اول وقت نمیکردند هم ازین جهت ست نه از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل ست و لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح كان يصليها بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی شب و ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیراکه صحابه بقیام لیل خوگر بودند و از خواب شب ملول می شدند و در عشا بجهت بعض حوائج نهار گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه ست نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس بر میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنها بچادرها و گلیمها شناخته نمی شدند از جهت غلس انتهی و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط ببیاض صبح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی السبل وللمسلم و مسلم راست تنها من حديث ابي موسى اشعری صحابی جلیل القدر ست و اشعر نسبت بیکی از اجداد او ست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بملازمت آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی مشرف شد مناقب او بسیار ست و ترجمه وی گذشت فاقام الفجر حين انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شق شد صبح والناس لا يكاد يعرف بعضهم بعضا بحال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان مر بعض را و این ناظر ست در انکه در غلس گذارد و تعجیل کرد و در ان در مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت مستعد نماز کند و بعد از استعداد و درمیان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود الصبح والنجوم بادية مشتبكة و ابوهریره گفت صلی الصبح بغلس و حضرت عایشه گفت فينصرف النساء متلفعات بمروطهن ما يعرفن من الغلس و این همه منطبق ست بر یک حد قدر وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا الظهر اذا كان الفيء ذراعا آمده و در روایت دیگر صلی الظهر اذا زاغت الشمس و این هر دو منطبق ست بر یک حد زیراکه زوال شمس از وسط سما بظاهر بودن فیء بیک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابوهریره گفت صل الظهر اذا كان ظلك مثلك و این نیز نزدیک ست باول زیراکه فیء زوال و فیء آدمی چون هر دو بمثل آدمی رسد در صیف جدا بر او خواهد بود بنسبت اهل مدینه و در شتا میانه نصف اول

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر والشمس بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلث قبل غروب الشمس و حضرت عايشه گفت كان يصلي العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر و انس گفت كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب الى قباء فياتيهم والشمس مرتفعة و ابو هريره گفت والعصر اذا كان ظلك مثليك و اين همه قريب اند بايكديگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتی كه سايهٔ آدمی غير في زوال از يك مثل زياده شود و تا برسد بمثل ثانی بلكه اندكی از مثل ثانی هم زياده تر گذرد مضايقه نيست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت و المغرب اذا غربت الشمس و ابو هريره نيز مانند اين گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل و در روايت ديگر گفت و اخر العشاء ما لم تنم و اين نيز موافق ست باول زيرا كه وقت نوم غالبا پيش از ثلث ليل می باشد و در روايت ديگر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق و ابو هريره گفت ما بينك و بين ثلث الليل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سوم حصهٔ شب انتهى و اين تطبيق ست در آثار صحابه رضی الله عنهم **وعن رافع بن خديج** الحارثی كنيت او ابو عبد الله ست و يقال ابو خديج الخزرجی اللوسی از اهل مدينه است حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد ديگر حاضر شده جماعتی از صحابه و تابعين از وی راوی ست روز احد او را تيری رسيد آنحضرت فرمود انا اشهد لك يوم القيامة و تا زمان عبد الملك بن مروان زنده بود و بعده جراحت وی بشكست و بمرد در سنه ثلث و اربع و سبعين و له ست و ثمانون سنة و گفته اند كه در زمان يزيد بن معاويه بمرد رضی الله عنه قال گفت رافع **كنا نصلی المغرب مع النبی** بوديم ما كه ميگذارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله** پس برمی گشت يكی از ما از نماز و حال آنكه وی هر آيينه می ديد جاهای افتادن تيرهای خود را بعد از انداختن آن تير را كه در روز هم می نمايد مقصود بيان تعجيل نماز مغرب ست و آن مستحب ست و نبل بفتح نون و سكون موحده بمعنی سهام عربيه و نيست او را واحد از لفظ وی و گفته اند كه واحد وی نبله است كتمر و تمرة متفق عليه در سبل گفته حديث دليل ست بر مبادرت بصلوة مغرب بحيثيتی كه برگردد از آن و ضوء باقی باشد و قد كثر الحث على المسارعة بها انتهى **وعن عايشة رضي الله عنها قالت اعتم النبي** در تاريكی شب گذارد رسول خدا **صلى الله عليه وسلم ذات ليلة بالعشاء** يك شب نماز عشا را **حتى ذهب عامة الليل** تا آنكه رفت بسياری از شب اعتم بفتح همزه و سكون عين مهمله يعنی داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتين ثلث ليل اول را گويند بعد غيبوبت شفق كما في القاموس **ثم خرج فصلى وقال** پس بيرون آمد پس نماز گذارد و فرمود **انه لوقتها** اين ست وقت نماز عشا يعنی وقت مختار و افضل او **لولا ان اشق على امتي** اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخير عشا را هر آيينه امر ميكردم ايشان را كه تاخير كنند گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب يا نيمهٔ آن روايت كرده اند اين جملهٔ اخيره را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابو داود و ابن حبان از حديث ابو هريره و لفظ ترمذی الى ثلث الليل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الى ثلث الليل ست و شك نكرده اند ايشان **رواه مسلم** و اين حديث دليل ست بر آنكه وقت عشا ممتد ست و آخر او افضل اوست و آنحضرت صلى الله عليه وسلم رعايت ميكرد احوال امت را و اگرچه ترك كرد افضل وقت را و اين خلاف مغرب ست كه افضل او اول اوست و همچنين غير وی مگر ظهر در ايام شدت حر چنانكه گفت **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال** گفت ابو هريره فرمود **رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر** وقتی كه سخت شود گرمی موسم **فابردوا** بهمزهٔ مفتوحه مقطوعه و كسر را **بالصلوة** پس سردی كنيد بنماز ظهر و تاخير كنيد از اول وقت تا بشكند سورت حرارت را گويند ابرد وقتی كه داخل شد در وقت برد چنانكه اظهر و انجد و اتهم وقتی كه داخل شد در وقت ظهر و رسيد در نجد و تهامه و اول زمان ست و اين هر دو مكان ست حديث دليل ست بر وجوب ابراد بظهر نزديك شدت حر زيرا كه اصل در امر وجوب ست و گفته اند اينجا برای استحباب ست و باين رفته اند جمهور و ظاهر حديث عام ست در منفرد و جماعت و بلد حار و غير آن و در وی اقوال است و گفته اند كه ابراد رخصت ست و تعجيل افضل ست بنا بر عموم ادلهٔ افضليت اول وقت و جواب داده اند كه آن ادله عام ست مخصوص شده باحاديث ابراد و معارض ست اين حديث بحديث خباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء در جباه واکف خود پس دور نکرد شکوه ما را واین حدیث صحیح ست رواه مسلم در جواب ازان بچند
وجه وارد شده احسن آنها این ست که شکوه ایشان از شدت رمضاء در اکف وجباه بود واین نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود
صلوا الصلوة لوقتها رواه ابن المنذر واین دال ست بر آنکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد ودر مصفی گفته جمعی
تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار وجماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند واصح نزدیک فقیر عموم آنست وحدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابرادیکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی ره بانحطاط آرد وآن قریب بیک مثل می باشد
بان معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فی زوال پس مستحب تاخیر ظهر ست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی ودر حدیث ابن مسعود وارد
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابوداود والنسائی وشیخ بن حجر
در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایه زوال ست ودرین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم
روایت کرده ومروی ست از طریق اسود ومصنف آنرا در تلخیص آورده ودر سندش عبیده بن حمید ست وشیخ وی سعد بن طارق ودر هر دو خلاف ست
در میزان در ترجمه عبیده گفته وقد ضعف عبدالحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی ودر سبل گفته وقد بینا
ما فیه فی الیواقیت وانه لایتم الاستدلال انتهی وهم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس
وتبعه الحافظ السیوطی وبیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رساله خود یواقیت فی المواقیت وبیان کردیم دران که این حدیثی ست که قدح کرده اند
دران گفت عقیلی لایتابع علی حدیثه فی القبول واحمد وابن معین توثیق کرده اند سعد را وعجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث ونه بر سندو
وذکر ننمود کلام ابن عربی را وحال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تاخیر ظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود
اکنون مائل شد زیرا که این معنی مدرک حس شود بحس ومشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود
باقدام وغایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال ونیست با اهل اقدام مگر همین ظن لا غیر ونیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود
انتهی ومراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار وجماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست وآن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدهای دور میروند ومشقت میکنند وهر که تنها بگذارد یا در مسجد باقوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کنند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه
گفته این مخالف ظاهر حدیث ست وترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل
جمع می بودند وگفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی تر ست باتباع ودر حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را
سایه بر زمین می افتاد وتلها چون منبسط ست سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره وجز آن که سایه آنها زود تر نمایان گردد واز ابن مسعود
تا پنج قدم آمده ودر بعضی روایات آمده که در سایه دیوارها بنماز میرفتند ودیوارها دران زمان بهفت گز بود وبعضی تا میانه وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال
بجهت برودت وی بنسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید ست وبودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر تر ست
از قوت چنانکه از سردی وقت صبح بنسبت به نیم تجربه میگردد وهرچه آفتاب نیز دیکتری می آید در هدایه میگوید که سخت تر گرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است
بمثل ابراد در تاخیر ازان باشد وبالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد وارد شده است وآنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد
والله اعلم انتهی ملخصا ومصنف در تلخیص گفته معنی لم یشکنا لم یزل شکوانا ست همزه برای سلب ست کما اعجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست وگفته اند یعنی
لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست وحال آنکه بست براول روایت ابن منذر وبیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

الرمضاء فما اشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا وسیل · داثرم وطحاوی بسوی نسخ حدیث خباب رفت طحاوی میگوید دال ست بران حدیث مغیره کان لنصلی
بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرد که بود ابراد بعد تعجیل وحمل کرده اند بعض حدیث ابراد را بر گردیدن ظل فیئ وحدیث خباب بر سرد نشدن سنگریزه زیراکه
آن سرد نمی شود تا آنکه سرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد ونکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فیح جهنم زیراکه سختی
گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست و در آخر این حدیث ست که گلا کرد آتش دوزخ بسوی رب خود وگفت خورد اجزای من یکدیگر را
پس دستوری داد او را بدو نفس یک نفس در زمستان و دیگر در تابستان پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید شما
از سردی از آن نفس ست که در تابستان و زمستان می زند متفق علیه ودرین باب ست حدیث از ابو موسی وعایشه ومغیره وابو سعید وعمرو بن عنبسه
وصفوان والقسم وانس وابن عباس وعبد الرحمن بن علقمه وعبد الرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح وتعدیل ایراد کرده
وعن رافع بن خدیج رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح و در
روشنی بگذارید نماز بامداد را و در روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر وحاصل هر دو عبارت یکی ست وظاهر و متبادر از عبارت حدیث
آنست که شروع در نماز وقت اصباح واسفار کنند واسفار صبح انکشاف وتنور وانتشار اوست وهر چه جز این گفته اند تاویل وتکلف ست واین
حدیث حجت حنفیه ست در تاخیر فجر تا اسفار واین حدیث در سنن ست وحدیث غلس در موطا وصحیحین ست پس معارض نشود او را ونیز در حدیث انس ست
نزد ابو داود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پس گذارد بار دیگر واسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه مرد و عود
نکرد بسوی اسفار انتهی واین حدیث حجت شافعی ست در تغلیس وشک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار وتغلیس را بوجه خوب فیصل میکند ومشعرست
باینکه مراد با صبحوا واسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست وصیغه اعظم برای تفضیل نیست وگفته اند که مراد بدان اطالت قرات
در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز در وقت اسفار وگفته اند که مراد بدان لیالی مقمره ست زیراکه نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح و متبین
نمیگردد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد پس تر مستمر ماند بر تغلیس وطحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند وختم باسفار وجمع کند میان هر دو
بتطویل قرات وگفته اند که این تاویل احسن واولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا وختم هر دو
باسفار کند وچندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد وبعضی حدیث اسفار را بحدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه وغیره ست رد کرده اند ولفظ
وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تام نیست زیراکه اسفار آخر وقت
صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قرات مسنون از چهل
تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد وبعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو ونماز پیش از طلوع
آفتاب وگفته اند که ابو بکر وعمر این چنین کرده اند انتهی گویم وبرین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار وتغلیس زیراکه قائلین غلس نیز قائل اند که قرات
آنحضرت صلعم درین نماز از ستین آیت تا مائة بود وقائلین اسفار هم تحدید آن بقرات مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعده
شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن ومیگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده وعدم
مبادرت نزد ظن بطلوع وبی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم وافضل خواهد بود واین تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که
اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز بار را وحدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن وفرمود در شتا تغلیس کن وتطویل کن قرات را آنقدر که طاقت دارند مردم وچنان مکن که ملول شوند ایشان

و جهت اسفار کن که شب کوتاه ست و مردم خواب مال توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض اگر همسایها تاخیر کنند پس اولی تاخیرست بی خلاف امام شافعی علیه و دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دانند گویند که در تقدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد لقوله تعالی وَسَارِعُوٓا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و یا گوییم که در اسفار تکثیر جماعت ست و بی شک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدای تعالی و معنی قضی درین باب آن ست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح ست با جماع سبب کراهت تقلیل جماعت امری مکروه ست و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه ست چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قرارت و فرمود أَفَتَّانٌ انت و حال آنکه تطویل قرارت در نماز سنت ست عوض تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب ست و غایت تاکد و این در اسفار میسر ست و در تغلیس متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر ها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده ست و حدیث عایشه فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن باین حدیث و قول ارجح ست نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از ان منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات ست در برابر احادیث صحیحه وارده در غلس مع حق ثبوت هر دو ست با رجحان غلس بر اسفار فانه اعظم للاجر کم پس مدد ستیکه اسفار بفجر بزرگتر ست برای مزد و ثواب شما زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت ست و جماعت در اسفار زیاده می باشد از تغلیس غالبا رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذي و ابن حبان و این لفظ ابو داود ست وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که دریابد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را الخ و گفته اند که این حکم برای معذور ست یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت وی گویا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بمعذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات مقرر کرده و اوائل و اواخر را بعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه نماز منافق و نماز امرا که می میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل ست بر آنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت طلوع و غروب خاص ست بمعذور مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز ادا کند بعده شفا یافت و ممکن شد ادراک یک رکعت دریابد یا حائض پاک شد و توانست که دریابد یک رکعت را انتهی گوییم حدیث از مفهوم تقیید بمعذور خالی ست و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصور ست بر عموم خود در مصفی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف ست و جمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم میشود آن نماز مانند آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبي یا طاهر شد حائض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریع نظر ست زیرا که استطاعت شرط وجوب او ست و وجوب قضا متفرع بر وجوب ادا و اینجا رکعات اخیره قضا ست که شارع تیسیرا و تفضلا در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال ست پس تخصیص فجر و عصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب ست اول آنکه این دو نماز در طرف روز واقع اند و مصلے بعضی نماز بگذارند و بعد از ان آفتاب بر آید یا فرو رود و بیقین معلوم میکند که وقت بر آمد پس اگر این حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نماز های دیگر که انتهای آن باین وضوح و ظهور معلوم میشود دوم آنکه

دراحادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب نزول این دو وقت نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی **ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر** و کسی که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید که یک رکعت دیگر را هم ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح و اقوی اگرچه امام ابوحنیفه و اصحاب وی برانند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر و این حدیث حجت ست برایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض ست باحادیث دیگر که دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابویوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصان دران نه پس واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و لیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل و فرائض در هر سه وقت جائز ست و مراد بفرائض فوائت ست و ظاهر احادیث در عموم ست و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت زیراکه میان این حدیث و حدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها و درین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیار ست و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از انکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد ست و در برابر نص صحیح مردود **متفق علیه** و درین باب حدیثهاست که تایید میکند حدیث ابوهریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست برینکه مراد آن نیست که هر که یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت و درباره فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ که من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرک الصلوة و در روایتی ست من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فلیصل الیها آخر او در عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی ما بقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرارت فاتحه و استکمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه اداست و اتیان ببعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلاً من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت **ولمسلم عن عائشة نحوه** و مر مسلم راست از حدیث عائشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ بلکه لفظ او دیگر ست چنانکه میگوید **وقال سجدة بدل ركعة** و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند برینکه این حکم بظاهر خود نیست و نمی شود که باین یک رکعت مدرک تمام صلوة و نه حاصل میشود برائت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست و در وی اضمارست تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح ست برانکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پستر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام و اداء او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست و این حکم در نماز عصر مجمع علیه ست و اما در صبح پس قائل ست بآن مالک و شافعی و احمد و کافه علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه درآمد وقت نهی از نماز انتهی **ثم قال والسجدة انما هي الركعة** پستر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یحتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی ست پس حاکی عبارت مروی خود و خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خوانده انتهی و اگر سجده را

ودرین حدیث بر حال خود دارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت وسعود سائر احادیث بلفظ رکعت پس روایت سجده محمول باشد بران وباقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه ومحتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است واین منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مرادست بدلیل من ادرک سجدة وحق تعالی تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت واخبار آنحضرت در ادراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **وعن ابي سعيد الخدري** رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس گفت شنیدم آنحضرت صلعم را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس ونیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نا درست ست واین نفی بمعنی نهی ست واصل در وی تحریم ست پس دلالت کرد بر تحریم نفل درین دو وقت مطلقا وآنکه گفته اند که ذات السبب جائز ست همچو تحیت مسجد مثلا ونمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نیست وا ما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری ست از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد دو رکعت را بعد عصر نزد من ودر لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر وعلانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهرست که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را واین دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذارد بعد عصر ونهی میکرد ازان وبود که وصال میفرمود ونهی میکرد ازان وگروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح وعصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر وتقریر کسیکه دیدا ورا که نفل می خواند بعد فجر ولیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را وآن از باب تخصیص اقوال با فعال ست یا آنکه خواهد آمد که هر کرا نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند وچون متعارض شوند قول وفعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن ست که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام ست چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید متفق علیه وازابی ذر آمده که بر آمد بر درجه کعبه وگفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت وهر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب ونه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعی واحمد ورزین وابن عدی وروایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه وابو نعیم در حلیه ودارقطنی وطبرانی در اوسط وبیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة السید عمر رحمه الله تعالی ولفظ مسلم لا صلوة بعد صلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح واین اصرح ست از لفظ اول که محتمل نماز وزمان هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن ودر روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر وابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده ودر روایتی لا صلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر وفعل نماز عصر ولیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط واما بعد دخول عصر پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا مادامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وابی سعید وابی هریره وعقبه بن عامر وابن عمر وسمره بن جندب وسلمه بن الاکوع وزید بن ثابت ومعاذ بن عفراء وکعب بن مره وابی امامه وعمرو بن عنبسه ویعلی بن امیه ومعاویة الضالحی انتهی وگفت در تلخیص ودرین باب ست از سعد بن ابی وقاص وعایشه وابی ذر وابی قتاده وحفصه وابی الدرداء وصفوان بن معطل وغیرهم **وعن عقبة** بن عامر از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم عین وسکون قاف کنیت او ابو عامرست عامل

معاویه بود بر مصر و همانجا وفات یافت در سنه ثمان و خمسین و روی عنه نفر من الصحابة و خلق کثیر من التابعین و گفته اند کشته شد روز نهروان با علی کرم الله وجهه و غلطه ابن عبد البر ثلٰث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن او ان نقبر فیهن موتانا سه ساعت ست که نهی میکرد ما را رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات و از گور کردن مردهای ما دران اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث نماز جنازه است حال آنکه نماز جنازه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی که مخالف حدیث ست و صواب این ست که معنی حدیث آنست که عمدا تاخیر دفن درین اوقات نکنند که مکروه ست و همچنین عمدا تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکنند که این صلوة منافقین ست چنانکه در حدیث آمده قام فنقرها و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروه نباشد حین تطلع الشمس بازغة حتی ترتفع یکی آن وقت که برآید آفتاب تابان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمرو بن عنبسه باین لفظ آمده قیاس رمح او رمحین قیاس بکسر قاف بمعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه اخرجه ابوداؤد والنسائی وحین یقوم قائم الظهیرة حتی تزول الشمس و دیگر بایستد قائم نیمروز تا آنکه میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب و در حدیث ابن عیینه آمده حتی یعدل الرمح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او وحین تضیف الشمس للغروب و دیگر مائل شود آفتاب برای فرو رفتن و تضیف بفتح مثناة فوقیه و مثناة بعد او و فتح ضاد معجمه و تشدید تحتیه و فا بمعنی تمیل پس این سه ساعت ست که اگر آنرا با هر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص ست بکراهت دو امر دفن موتی و نماز و هر دو وقت اول مختص اند بنهی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عنبسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود دو قرن شیطان و کافران برای وی نماز میگذارند و نزد قیام قائم ظهیره جهنم را می افروزند و درهای او میگشایند و نزد غروب هم فرو میرود در میان دو قرن شیطان و نماز می گذارند برای آن کفار و نهی از فرض و نفل هر دو ست و برای تحریم ست اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوة الخ ازین حکم خارج کرد زیرا که در وی این ست که فوقتها حین یذکرها یعنی در هر وقت که بیاد آید و بیدار شود از نوم بگذارد آنرا و همچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس و قبل طلوع وی حرام نیست بر وی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب ست بر وی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد بنوافل و گفته اند که عام ست ازان نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت در وادی از نماز فجر پس تر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکه تاخیر کرد آنرا تا آنکه خارج شد وقت مکروه و جواب داده اند که آنحضرت و اصحاب وی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را حر شمس چنانکه ثابت ست در حدیث پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر و فرمود که درین وادی شیطان حاضر شده پس برآید از انجا و نماز گذارد و در غیر آن وادی و این تعلیل مشعر ست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن ست که حرام ست نوافل در اوقات خمسه و جائز ست قضای آنها بعد نماز فجر و عصر اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائته ظهر را اگر خاص نباشد بآنحضرت و اما نماز فجر پس بتقریر آنحضرت کسی را که گذارد نافله بعد نماز صبح و جائز ست گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمسه برای نائم و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات ادای ما دامیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضاست در حق وی و دال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل دران قول و

والحکم الثانی حکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال و حکم اول نهی ست از نماز نزد طلوع شمس ولیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده زیرا که حکم در هر سه وقت واحد ست که نهی باشد از نماز در آنها و این ثانی یکی از محلات حکم ست نه آنکه حکم ثانی ست و شارح حکم ثانی را تفسیر کرده بنهی از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید و حدیث عقبة لیکن مدعی این ست که آن حکم اول ست زیرا که ثانی قبر اموات ست وهو الثانی فی

حدیث عقبه بود و ری لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست خلاف مگر در ساعت زوال روز جمعه فقط قال عند الشافعی نزد امام همام محمد بن ادریس هاشمی مطلبی مکی بابی عبدالله ابن خلکان گفته علوم بسیار از کتاب و سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن جلالت شان اشعار هذلیین را که در غیر وی فراهم نشده بود بر وی قرات کرده و امام احمد گفته ملتناختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه همنشین او شدم و شافعی اول کسی ست که تمهید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب حدیث رقود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه ست و وفات روز جمعه سلخ رجب سنه دو صد و چهار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی ذهب بنشاند و مروارید تر بر من نثار کرد و از حدیث صحیح که در مسلم ست الناس تبع لقریش فی الخیر والشر و اورده البخاری بطریق اخری ترجیح مذهب وی بر سائر مذاهب مفهوم می شود و از ینجا گوینده گفته است نظم اما مک فاتخذه شافعیا + لتنجو من مخالفة وطیش + کفی قول النبی لنا دلیلا + علی ان الائمة من قریش + و نعم ما قیل نظم ان المذاهب خیرها واصحها + ما قالها الحبر الامام الشافعی + فاخترت مذهبه وقلت بقوله + وجعلته یوم القیامة شافعی + و بالجمله مناقب و فضائل وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داد که در مناقب وی سیزده تصنیف بر وی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور ست و در اتحاف النبلا مسطور من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه بسند ضعیف زیرا که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبدالله بن ابی فروه است و هما ضعیفان ولیکن حدیث و کذا لابی داود الخ شاهد او ست و حدیث ابو هریره را بیهقی در کتاب المعرفه از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضره عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده ست قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا یوم الجمعة و زیاده کرد این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز جمعه بخصوصه مکروه نیست و باین رفته اند بسیاری از اهل حدیث و آنرا از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی الهدی و کذا لابی داود عن ابی قتادة نحوه و همچنین ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتادة مانند آن و آن این ست که روایت کرد ابو خلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه وسلم که وی مکروه گرفت نماز گذاردن در نیم روز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افروخته می شود مگر یوم الجمعه ابو داود گفت این حدیث مرسل ست زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تضعیف وی کرده اند و لیکن مؤید ست بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذاردند نیم روز روز جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تبکیر جمعه و ترغیب می نمود در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثنا و احادیث نهی عام ست هر محل را که نماز گذارند در و مگر مکه که خاص ست از ان و عن جبیر بن مطعم بتصغیر و مطعم بضم میم و سکون طا و کسره عین حمله کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه هست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع او تسع و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود روی عنه جماعة قال گفت جبیر قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مراد مکانه تمام حرم ست علی الصحیح وصلی ایة ساعة شاء و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بیهقی گفت یحتمل که مراد بنماز درین حدیث طواف باشد خاصة و همین ست اشبه بآثار و یحتمل که جمیع نماز باشد و ابن دقیق العید را درینجا بحث ست که تقویت کرده است در ان اختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول قوی ست

ونووی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع مکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه ونماز گذارد دران هر ساعت که خواسته از شب و روز
انتهی وبالجمله درین حدیث دلالت ست برانکه مکروه نیست طواف بخانه ونه نماز دروی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل ونهار وحدیث سابق معارض
اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نهی ترجیحا لجانب الکراهة وباین جهت که احادیث نهی ثابت ست در صحیحین وغیرهما فهی اصح من غیرها
وشافعی وغیره عمل باین حدیث کرده اند وگفته اند که در احادیث نهی تخصیص بغائته آمده ونافله که بمقتضی جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث
ومکروه نیست نافله در مکه فی ای ساعة من الساعات ونیست این حدیث خاص بدو رکعت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در
صحیح اوست ولفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت اية ساعة شاء من
لیل او نهار در نجم وتاج شرح منهاج گفته وچون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراهت پس این مختص ست بمسجد حرام
یا جائز ست در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است وصواب تعمیم جمیع حرم ست انتهی رواه الشافعی وابن خزیمة وابن حبان والدارقطني
والحاكم من حديث جبير ايضا ورواه الطبراني عن ابن عباس وابو نعيم في تاريخ اصفهان والخطيب في التلخيص عن ابن عباس ولكنه معلول الخمسة
یعنی ابو داؤد واحمد وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه الترمذي وابن حبان مصنف در تلخیص گفت ابن تیمیه این حدیث را بسوی
مسلم عزو کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری واین وهم ست از وی زیراکه مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم ست
وتابع شد او را درین عزو محب طبری وگفت رواه السبعة الا البخاری وابن الرفعه وگفت رواه مسلم ولفظ لا تمنعوا احدا طاف بهذا البيت وصلى اية
ساعة شاء من ليل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجماعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را واکتفا نمود
بروی از جماعه وسوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه وخطا کرد مکرر انتهی گویم مراد بابن تیمیه درینجا صاحب منتقی الاخبار ست که جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیه است
نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح ست وعن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
الشفق الحمرة فرمود شفق سرخی ست وتمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
نماز وباین رفته اند اکثر ائمه وعامه اهل لغت ونزد امام اعظم وطائفه از علما سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا گردد وبروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی ست
در مصفی گفته شفق نزدیک مالک وشافعی وابو یوسف ومحمد مفسر ست بحمرت ونزدیک ابو حنیفه مفسر ست به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود ومتاخرین
اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست ودر حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث
باختلاف حالین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها وگمان برده میشود که غالب شد وچون غالب گردد بیاض
یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمه
گفته احتیاط در حق مغرب حمرت ست ودر حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین ونزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت ست ورافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع رفع توان کرد
نیز اعتبار کنند دور نباشد ودلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکه وقتهای
دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی ودر قول قدیم موافق ائمه دیگر ست ونووی گفت که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم واختیار کرده اند
آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی وبیهقی وغزالی ومختار بعضی قول جدید ست انتهی در سبل گفته این قول جدید شافعی ست وقول قدیم وی آنست که مغرب را
دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق وصحح ایمة من اصحابه کابن خزیمة وغیرهم ونووی در شرح مهذب ادله دال بر امتداد تا شفق آورده واحادیث

صحیحه معین همین قول اند جزما زیرا که شافعی نص کرده ست بران در قدیم انتهی گوییم راجح همان قول اول ست موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول
تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در مالا بد منه گفته و جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور متقدم ست و اول فرض صلوة ست بمکه اتفاقا و احادیث
آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر ست واقع در مدینه اقوالا و افعالا پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح ست از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض ولیکن این جواب که این حدیث قول ست و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض ست زیرا که حدیث جبرئیل فعل و قول
هر دو ست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت ست برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل ست بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت ست در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني وصحح
ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعا و گفت بیهقی مروی ست این حدیث از علی و عمر و ابن عباس
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره ولا یصح منها شیء در سبل گفته این بحث لغوی ست و مرجع دران بسوی اهل لغت ست و ابن عمر
از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محركة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء
او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهى گوییم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح
یکی فجر يحرم الطعام وتحل فيه الصلوة فجری ست که حرام ست در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال ست در وی نماز گذاردن
یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر تحرم فيه الصلوة اي صلوة الصبح ويحل فيه الطعام و دیگر فجری ست که حرام ست در وی
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا ست در وی خوردن چیزی یحتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصل و تفسیر برای
آن کرد تا توهم نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام ست رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان
هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر ست لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری ست که او را
علامت ظاهر واضح ست وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این ست
الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرحان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام واما الذي يذهب مستطيلا في الافق فانه يحل الصلوة ويحرم
الطعام انتهى و از اینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلا یعنی زیاده کرد حاکم
در صبحی که حرام ست در وی طعام که آن صبح میرود دراز في الافق در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار و في الاخرى و زیاده کرد در دیگر که آن فجری ست که روا نیست در وی نماز و نه حرام ست در وی طعام
كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را بعد ها حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز نمیرود و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود
در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور او بیّنا و در وی
بیان وقت فجر ست و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و اخری
بود آنحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود و صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور صبح منتشر باشد و آنحضرت آنرا بیان
شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود و معترض در افق و نیست آن که لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی ست که دید ها آنرا می یابند

تعالی فرمود حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر پس لفظ تفتق را دور کرد نیست کانی کرعینی واضح
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تباشیر ضوء طالع می شود بعده ذنب سرحان و آن فجر ست بعده متفتح میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر **شعر** وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه ٭ واول الغیث قطر ثم ینسکب ٭ انتہی **وعن** ابن مسعود رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوة فی اول **وقتها** بزرگترین اعمال گذاردن نمازست در اول وقتش
نماز خود فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و مدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل ست از جملهٔ اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام ست و این حدیث معارض حدیث دیگر ست که در آن وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان ست زیرا که سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود و نیز مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس متناول خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابوهریره افضل الاعمال
ایمان بالله عز وجل ولیکن احادیث دیگر وارد ست در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوابش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم و الیه ارغب و نفعه فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد ست
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل ست و معارض تفضیل صلوة در اول وقت ست
حدیث عشا زیرا که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آیینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب ست از آن اصباح و اسفار بفجر
و احادیث ابراد در ظهر و جواب آنست که این تخصیص ست مر عموم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی والحاکم و صححاه
و رواه الدارقطنی و ابن خزیمة و ابن حبان و گفت که بر شرط شیخین ست و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرهما و لفظ ام فروه این ست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر ست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذی و ابوداود و گفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده ست او را ابن السکن کذا فی التلخیص
و این ام فروه خواهر ابوبکر صدیق ست و هر که گفت انصاریه ست وهم کرد قاله الحافظ عبدالعظیم المنذری رح و اصله فی الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله فی وقتها و نووی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف ست و گفته اند که متفرد ست بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه لفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر ست زیرا که وی شیخ صدوق ست از رجال مسلم و حاکم و ترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را و اخرجها ابن خزیمة فی صحیحه و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول ست زیرا که کلمه علی مقتضی استعلا ست
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعیه معلوم ست که نماز پیش از در آمدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبالکم الاکثر من وقتها ست و این بگذاردن نماز در اول وقت وی ست و بنا بر قوله تعالی انهم کانوا
یسارعون فی الخیرات و بنا بر آنکه داب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود و نمیکرد مگر افضل و بحدیث علی که نزد
ابوداود ست سه چیز ست که تاخیر کرده نمی شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل ست ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز ست و دلالت میکند بر آن این حدیث **وعن** ابی محذورة بفتح میم و سکون حای مهمله و ضم ذال معجمه بعده واو و در نام
وی اختلاف ست اصح آنست که نامش سمره بن معین بکسر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبدالبر گفته متفق اند علمای طرق انساب قریش
که نام او اوس ست و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بمکه مقیم شد و مرد در سنه سبع و خمسین اذان میداد بمکه برای

هر پنج نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رضای
خداست چنانچه دروی تاخیر مستحب ست بجز عشاو الاوسط رحمة الله و اوسط وقت برای فریضه سبب رحمت و مهربانی خداست و معلوم ست
که رتبه رضوان ابلغ ست و آخره عفو الله و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذهٔ مصلی با برای ذمهٔ او و ظاهر ست که نیست عفو
مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعيف جداً زیرا که از روایت یعقوب بن الولید ست و او کذاب ست و در سندش ابراهیم
بن زکریاست و او متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه در ذکر اول وقت و آخروی دون الاوسط بدون
ذکر اوسط و لفظ وی این ست که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست و وقت اخیر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث
سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و مشهود له هر دو ایمه را مقال ست چنانکه بیاید هو این حدیث ضعیف ايضاً نیز ضعیف ست چه مدار وی
بر یعقوب بن ولید مدنی ست و احمد بن حنبل گفته کان من الكذابين الكبار و کذبه ابن معين و ترکه النسائی و گفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث را
و روایت نکرد این حدیث را غیر وی و گفت بیهقی تکذیب کرده اند او را سائر حفاظ و نسبت نموده اند او را بسوی وضع و درین باب ست از جریر و علی
بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی محذوره و ابی هریره لیکن اهل حدیث را دران تکلم ست و کلها ضعيفة و در سبیل گفته حدیث علی
از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه ست بیهقی گفته اسنادش در گمان من اصح چیزی ست که مروی ست
درین باب با آنکه معلول ست زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه ست موقوفا حاکم گفته نمی شناسم دروی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و از یکی از اصحاب او و نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفا گوییم چون این موقوف صحیح شود او را حکم رفع
باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند و دروی احتمال ست ولیکن این احادیث اگرچه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را در اول وقت
وی دال ست بر افضلیت آن و غیر ذلک من الشواهد انتهی وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدتين یعنی نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت و این دلیل ست بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگرچه
لفظ حدیث نفی ست ولیکن این نفی بمعنی نهی ست و اصل نهی تحریم ست ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر کراهت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
مصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر کراهت عجیب ست زیرا که خلاف در وی مشهور ست حکاه ابن المنذر وغیره و گفت حسن بصری لا باس بها و رای
مالک آنست که بکند آنرا کسیکه فوت شد او را نماز شب و اطناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل انتهی اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی
احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه مگر نسائی و رواه احمد والدارقطني والترمذي و در وی قصه ست و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدامه
بن موسی و گفت ابن حزم روایاتی که درین باب آمده همه ساقط و مکروه و مکذوب ست و رواه ابو یعلی والطبرانی بطریق آخر و مراد بعد فجر بعد طلوع اوست
کما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول وی ومثله في الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلای قریش و اهل دنیا ست
رضي الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند مر او را به بعد فجر و این وقت ششم ست از اوقاتی که نهی ست دران نماز و اوقات خمس پیشتر گذشت لیکن
معارضه کرده شده ست نهی از نماز عصر که یکی از اوقات ستة است و در سند دارقطنی افریقی ست و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده و در سندش رواد بن الجراح ست و رواه البیهقی من حدیث سعید بن المسیب مرسلا و گفت مروی ست از ابو هریره موصولا و لا یصح و رواه
موصولا الطبرانی و ابن عدی و سندش ضعیف ست و مرسل اصح ست وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

صلی الله علیه وسلم العصر ثم دخل بيتي فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پستر در آمد بخانه من وگذارد دو رکعت فسألته فقال شغلت عن رکعتين بعد الظهر فصليتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر ست پس گذاردم آن هر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را که آمدند او را مردم از قبیله عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مالی پس مشغول کرد او را از دو رکعت بعد ظهر قلت افنقضيهما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن و حدیث دلیل ست برینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه برانکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و نهی میکرد ازان و وصل می نمود و نهی میفرمود ازان اخرجه ابوداود و لیکن بیهقی گفته چیزی که مختص ست آنحضرت بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر نه اصل قضا انتهی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمه رد میکند این قول را و دلالت میکند برانکه قضا نیز خاص ست با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حاشیه تلخیص گفته اکثر اهل علم بر کراهت نماز بعد عصر اند بنا برانکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نهی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح ست انتهی پس دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد وفيه ما ذكر اخرجه احمد مصنف درینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها رواية ضعيفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین وی وجه ضعف را درینجا خوش نیامد و لابي داؤد عن عايشة رضي الله عنها بمعناه و کلام در وی گذشت وروى مسلم من حديث عايشة واحمد من حديث ميمونة انه داوم عليهما بعد ذلك و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این ست که لم یعد لهما

باب الاذان

آذان در لغت بمعنی آگاهیدن و خبر کردن و اعلام نمودن ست قال الله تعالى وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و در شرع اعلام بر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت وی بمدینه بود در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث داله بر شرعیت وی بمکه نیز و لیکن صحیح اول ست و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی بعضی گویند ابوبکر دید و غزالی گفت بینندگان اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که باجتهاد آنحضرت ثابت شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکه نماز بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده ملخصا اما شوکانی گفته آنکه میگویند در شب اسرا بود در هیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت نرسیده و صحیح آنست که شرعیت آن در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه از هجرت و ثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا و اذان از شعائر اسلام ست و بآن دار الحرب دار الاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف ست ظاهر وجوب ست بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان انتهی و مولانا رفیع الدین بن شاه ولی الله محدث دهلوی نوشته که صیغه اذان باین ترتیب از امور توقیفیه ست اولا بواسطه تعلیم ملک در منام عبد الله بن زید انصاری قرار یافته و ثانیا بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته و ثالثا بتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بران ملازمت کرده و فرمود انها لرؤیا حق مرتبه وحی یافته و رابعا باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و آنحضرت در دعای آخر اذان بدعوت تامه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی و مصفی گفته اذان و اقامت باجماع مسلمین از شعائر اسلام ست پس اگر اهل شهری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده کان اذا غزا قوما لم يكن يغير عليهم حتى يصبح فينظر فان سمع اذانا كف عنهم وان لم يكن يسمع اغار عليهم و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادهٔ نماز لازم می شود والله اعلم انتهی

و **عن** **محمد** عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد را که بعد او بود و مُرد در مدینه سنة اثنتین وثلثین وهو ابن اربع وستین وله ولابویه صحبة روی عنه ابنه محمد وسعید بن المسیب وابن ابی لیلی وهو الذی اُری الاذان فی النوم سنة احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عداده فی اهل المدینة قال گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زده شود برای جمع مردم برای نماز طاف بی وانا نائم رجل در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میداشت ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آن بهتر ست از آن گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بترتیب التکبیر بتکریر تکبیر چهار بار و می آید آنچه معاضد اوست و معارض اوست بغیر ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یاتی قریبًا والاقامة فرادی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوة مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا قال فلما اصبحت اتیت گفت پس چون صبح کردم آمدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را و خبر دادم بانچه در خواب دیدم فقال پس فرمود آنحضرت انها لرؤیا حق بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست ان شاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن اینست که فرمود پس بایست با بلال فالق الخ پس القا کن بسوی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال بانچه دیدهٔ تو زیرا که بلال بلندتر و شیرین تر و بهتر ست در آواز از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بروی و اذان گوید وی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانهٔ خود بود پس بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه نموده شدی یعنی ابن زید پس فرمود آنحضرت ولله الحمد یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو رویت رواه ابو داؤد والدارمی وابن ماجة وگفت ترمذی که این حدیث صحیح ست لیکن قصهٔ ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست اخرجه احمد وابو داؤد وصححه الترمذی وابن خزیمة وحدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرت در نظر در چیزے که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب و همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ وی و دلالت این حدیث بران ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره در بعض روایات هم تربیع آمده و هم تثنیه پس بسیاری عمل کردند بتربیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت ولیکن جمهور برانند که تکبیر در اول اقامت متکرر ست دو بار می باید گفت ولیکن نظر بتکریر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ یکبار باید گفت و روایت کرده ست بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال کرده ست هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی ست و الفاظ اقامت فرادی ست الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند از آن اهل تربیع

لہ این روایت صحیح ست ودلالت میکند برانچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلا مریہ واین زیادت از عدل ست وزیادت عدل مقبول
پس قائل تربیع تکبیر در اول اذان عامل ست بر ہر دو حدیث وخواہد آمد کہ روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر ومخفی نیست کہ لفظ کلمہ توحید
در آخر اذان واقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان وعلما گفته اند کہ حکمت در تکریر اذان وافراد اقامت آنست کہ اذان
برای اعلام غائبان ست پس در ان حاجت تکریر ست ولہذا در وی رفع صوت مشروع گشته واینکہ بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت کہ برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی ولہذا در وی خفض صوت مشروع شده وتکرار جملہ قد قامت الصلوة برای آن ست
کہ مقصود اقامت ہمین کلمہ است پس بس وزاد احمد في آخره وزیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما ہو الظاہر قصة قول
بلال رأي في أذان الفجر در اذان نماز صبح وآن این ست کہ خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد کہ رسول خدا نائم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود الصلوة خير من النوم نماز بہتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمہ در تاذین
نماز صبح وعلی قاری گفته یعنی لذت نماز بہتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق واصحاب شوق ویمکن کہ از باب العسل احلی من الخل باشد انتہی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست با وجود ثقت رجال وی وذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال واین در طبرانی ست از طریق زہری
از حفص بن عمر از بلال وآن نیز منقطع ست ورواه البیہقی فی المعرفة من ہذا الوجہ وروایت کرد آنرا ابن ماجہ از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زہری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصۂ اہتمام ایشان را بچیزی کہ فراہم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان وگفت در آخر آن کہ زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مصنف در تلخیص گفته اسناده ضعیف جدًا وترمذی واحمد وابن ماجہ از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند کہ گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تثویب مگو در ہیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
وانقطاع ست وبود بر مصنف کہ ذکر میکرد این را حسب عادت خود وگفته اند کہ تثویب دو بار ست کما فی سنن ابی داؤد ونیست الصلوة خير
من النوم در حدیث عبد اللہ بن زید چنانکہ توہم میدہد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره ونیست مراد مگر آنکہ سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
پس در وصل نمود بدان روایت بلال را ولابن خزيمة عن انس رضی اللہ عنہ قال گفت انس من السنة از سنت ست یعنی طریقہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤذن فی الفجر کہ چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حي على الفلاح وآن فوز وتقی ست یعنی بیائید
بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خير من النوم ورواه الدارقطنی والبیہقی ایضا من حدیث انس وصححه ابن السکن ودر روایت نسائی
الصلوة خير من النوم در اذان اول ست از صبح ودر وی تقیید روایات مطلقہ است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمہ
وگفته کہ تشریع تثویب جزین نیست کہ برای اذان اول فجر ست زیرا کہ این اذان برای بیدار ساختن نائم ست واما اذان ثانی لیس برای اعلام دخول
وقت وخواندن بسوی نماز ست ولفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذورة این ست کہ گفت ابو محذوره
بودم من کہ اذان میگفتم برای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حي على الصلوة حي على الفلاح الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتہی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی ومثل اوست در سنن کبری بیہقی از حدیث ابی محذوره کہ وی تثویب می گفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ودر سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز واخبار بدر آمدن وقت وے
بلکہ از الفاظ ست کہ مشروع اند برای بیدار ساختن خفتہ پس گویا این تثویب ہمچو الفاظ تسبیح اخیر ست کہ مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول وچون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقہا از جدال در تثویب کہ آیا از الفاظ اذان ست یا نہ وآیا

بدعت ست یا نه پستر مراد از معنی وی این ست که بیداری برای نماز بهترست از خواب یعنی راحت ودرین کلمه کلام ست او ومعناه رسالة لطیفة انتهی گویم
در روایت ابو محذوره ست نزد ابو داود که گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح که اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم ومروی ست
از مالک که رسیده او را که آمد مؤذن عمر رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد و بعد از ان که اذان گفته بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوة خیر من
النوم پس امر کرد او را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح رواه فی الموطا شیخ در ترجمه گفته ما نا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متروک
شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب تازه شد انتهی و باین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر و اثر مذکور و در مصفی گفته مستحب ست در
بانگ صبح زیادت الصلوة خیر من النوم دو بار و مالک ابتدای این کلمه از حضرت عمر ذکر کرده و در حدیث ابو محذوره آمده که آنحضرت او را گفته پس احتمال دارد که مؤذن عمر
ترک کرده باشد این کلمه را در نفس قبل از ان گفته باشد پس حضرت عمر امر کرد باد خال این کلمه در نفس اذان تا بروجه سنت ادا شود انتهی **وعن**
ابی محذورة صحابی ست نام او سمره و بعضی گویند اوس و بعضی سلمان و بعضی سلمه و قول اول صحیح ترست مؤذن آنحضرت بود در مکه راوی
ترجیع در اذان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم علمه الاذان بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد و آموخت او را اذان یعنی الفاظ
او بنفس نفیس خود وحدیث را قصه ست حاصل وی آنکه برادر ابو محذوره بعد فتح بسوی حنین با نه کس از اهل مکه پس هرگاه که شنید ندا اذان را اذان گفتند
بطریق استهزا با مؤذنان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیدم در بینها تاذین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس و بودم من آخر ایشان پس فرمود میکه اذان گفتم بیا و نشانید مرا و بروی خود و مسح کرد ناصیه مرا و بارک الله علیک گفت بر من سه بار
پستر فرمود برو و اذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث فذکر فیه الترجیع پس ذکر کرد در وی ترجیع را یعنی
در شهادتین و لفظ وی نزد ابو داود این ست پستر بگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
پست کنی باین آواز خود را گفته اند مراد سماع قریب ست و حکمت در وی آنست که اول این هر دو را بتدبر و اخلاص گوید و حاصل نمی شود کمال آن مگر بخفض
صوت فرمود پستر بلند کنی آواز خود در شهادت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله همین ست
آن ترجیع که جمهور علما بشرعیت وی باین حدیث صحیح رفته اند و این زیادت ست بر حدیث عبد الله بن زید و زیادت عدل مقبول ست وابو حنیفه
و دیگران بعدم قبول آن رفته اند بحدیث عبد الله بن زید و در روایتی آمده که تعلیم کرد او را آنحضرت نوزده کلمه و اقامت هفده کلمه رواه احمد والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی و این روایت حجت امام ابو حنیفه است زیرا که میگویند که این صریح ست در آنکه اقامت دو دو بار ست که از نوزده چهار
کلمه ترجیع ست و دو اقامت زیاده باشد اخرجه مسلم روایت کرد این را مسلم و تمام وی در مشکوة باین لفظ ست که گفت ابی محذوره که القا کرد
بر من آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود بگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر یعنی چهار بار اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پستر باز میگردی بذکر شهادتین پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
انتهی و این چهار بار گفتن را ترجیع گویند و این سنت ست نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت ست و ظاهر مذهب او عدم ترجیع ست چنانکه مذهب
حنفیه است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند و بار دیگر بآواز بلند کما تقدم و تمسک ایشان همین حدیث ست و حنفیه تاویل کنند
آنرا و میگویند که تکرار برای تعلیم ابو محذوره بود نه برای تشریع و وی اول بار پست گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و حدیث دیگر از ابو محذوره
آمده که در ان ترجیع نیست و در حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست و در اذان بلال نیز ترجیع نیامده و در اذان ام مکتوم نیز مذکور نشده

ولكن ذكر التكبير في اوله مرتين فقط ولیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابوداود والنسائی والدارمی در مصفی گفته اهل حرمین و اهل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یکبار باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی افراد اقامت ست والله اعلم و اما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن ست کلها کاف شاف و لهذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتهی وروا ه و روایت کرده اند حدیث ابی محذوره را الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجة فذكروه مربعا پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار همچو روایات حدیث عبدالله بن زید ابن عبدالبر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ ست از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبدالله بن زید و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد ترجیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که در مسلم راست ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف و ابن تیمیه منافات ست و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت ترجیع در اول اذان گفته واخرج مسلم من هذه الروايات جميعها هذه الرواية الآخرة انتهی و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجب قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل ست بترجیع شافعی و ابوحنیفه و احمد و جمهور علما و قائل ست بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث ست و بآنکه دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول ست و عمل اهل مکه بر ترجیع ست و مکه مجمع مسلمانان ست در مواسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم وعن انس رضی الله عنه قال أمر بلال گفت امر کرده شد بلال و امر آنحضرت بود زیرا که در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق ست و این مجمل را حدیث عبدالله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر ست ورنه کلمهٔ تهلیل در آخر وی یکبار ست بالاتفاق ويوتر الاقامة و یکبار گوید اقامت را در مشکوة ست که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رواة این حدیث ست که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم آنرا از ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب الا الاقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیه و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این ست که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار ست و احادیث نیز درین وارد ست و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یگان یگان ساخته اند ولم يذكر مسلم الاستثناء و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او را الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در وی استثنا مذکور ست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتهی در سبل گفته علما را درین مسئله سه قول ست یکی تثنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده واو را طریقهاست که دران ضعف ست وبالجملہ تعارض نیست درمیان وی و روایت تربیع در تکبیر و روایت افراد
در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیراکه این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت
دوم مذہب مالک ست افراد الفاظ اقامت تاآنکه قد قامت الصلوٰۃ سوم مذہب جمہور ست افراد الفاظش جز قد قامت الصلوٰۃ که مکرر گفته شود
عملا بالاحادیث الثابتة بذلک **و للنسائي** عن انس رضی اللہ عنہ وابن حبان والحاکم **أمر النبيّ** امر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بلالاً بلال راکه این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغهٔ معروف برای افادهٔ این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغهٔ
مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیهٔ اذان و افراد اقامت اصح روایات ست و بر آنند اکثر علمای امصار و جاری ست بدان عمل در حرمین و حجاز
وشام و یمن و دیار مصر ونواحی عرب تا اقصای حجر از بلاد اسلام بعده برشمرد کسانی راکه قائل اند بدان از ائمهٔ اعلام در حجة اللہ البالغة گفته اصح طرق
اذان طریقهٔ بلال ست که در عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذان دو دو بار و اقامت یک یک بار می شد و قد قامت الصلوٰۃ قد قامت الصلوٰۃ
مکرر گفته میشد بعده طریقهٔ ابی محذوره ست که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقه اذان نوزده کلمه ست و اقامت هفده کلمه
و نزد من این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی وکافی ست انتهی و همچنین در مصفی گفته کما سبق و شوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده
که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره و در بعض آن اختلاف ست بزیادت ونقصان و مقرر شده است که عمل بر زیادت منافی مزید فیه
نیست پس هرچه بروجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان و ترجیع شهادتین بلی اگر ادلهٔ اصل قوی تر باشند زیادت دران
وقت مطروح گردد زیراکه آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب و در ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست
بضم زیادت باصل و این مقدم ست بر ترجیح و واقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول و ادلهٔ افراد اقامت
اقوی ست از ادلهٔ تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلهٔ تشفیع متعین باشد انتهی کلام
الشوکانی و چه خوش ست آنچه مقبلی در منار بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دو بار ست یا چهار بار و در وے ترجیع
شهادتین ست یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده و لفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست و نظیر وے
در شریعت کمتر زیراکه الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند که در هر روز و شب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند و هر سامع و
مامور ست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید و صحابه خیر القرون بودند در غرهٔ اسلام و شدید المحافظة بر فضائل و معهذا خوض آنها و تابعین و اختلاف
ایشان دران مذکور و ماثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست و هر یکی از فریقین تدلی بچیزی صالح فی الجملة کرده اگرچه
متفاوت بوده باشد و نیست تنافی درمیان روایات بنابر عدم مانع از سنت بودن هر یکے و گفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد و صورت
صلوٰۃ خوف انتهی **وعن ابي جُحَيفة** بضم جیم و فتح حای مهمله نام وی وهب بن عبد اللہ ست وقیل ابن مسلم السوری العامری نزول کرد
بکوفه و بود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت و نرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و والی گردانید او را علی رضی اللہ
عنه بر بیت المال و حاضر شد باوی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنهٔ اربع وسبعین روی عنه ابن عون وجماعة من التابعین **قال رأيت**
بلالاً يؤذن واتتبعُ فاه گفت ابوجحیفه دیدم بلال راکه اذان میگوید و تتبع میکنم من دهن او را یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور پیروی
کردن او **ههنا** راست **و ههنا** و چپ **واصبعاه** و هر دو انگشت او یعنی سباحتین قاله النووی وقیل ابهاماه و وارد نشد تعیین
اصبعین در حدیث **في أذنيه** در هر دو گوش وی بوده اند زیراکه انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت و کسی که کر ست یا دور ست

از اذان وی بدیدن انگشت در گوش استدلال میکند بر تاذین و بجای انمله اصبع اطلاق کردن مجاز ست رواه احمد والترمذي وصححه ولابن ماجة من حديث ابي جحيفة ايضًا وجعل اصبعيه في اذنيه وکرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود و هم مروی ست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را ببانگ و شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکند ولابي داؤد من حديثه ايضا لوّى عنقه لما بلغ بپیچید بلال گردن خود را چون رسید باین قول حيّ على الصلوة يمينًا و شمالًا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا وههنا ولم يستدر و برنگردید و دور نکرد بتمام بدن خود و درینجا دلالت ست بر آداب مؤذن که آن التفات ست بسوی یمین و شمال و محل آن حی علی الصلوة ست چنانکه ابو داؤد ذکر کرده و صریح تر از ان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا يمينا وشمالا يقول حي على الصلوة حي على الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حیعلتین ست و ابن خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله حي على الصلوة حي على الفلاح بفمه لا ببدنه كله و گفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه پس تر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل يقول في اذانه هكذا و حرف راسه يمينا و شمالا و اما روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن انگشت در گوش ضعیف ست و قدم مروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اهل هر دو جهت و علما گفته اند که فائدهٔ التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذن ست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن ست و این در اذان ست و اما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعي واصله في الصحيحين و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست و لفظ مسلم گذشت **وعن** ابي محذورة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان بدرستیکه آنحضرت خوش آمد او را آواز وی پس بیاموخت او را اذان گفتن و دروی دلالت ست برانکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را دلبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصهٔ ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزيمة وصححه ورواه الدارمي وابو الشيخ وغير واحد من حديثه في قصة و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تاذین انسانی حسن الصوت وصححه ابن السكن **وعن** جابر بن سمرة العامری کنیت او ابو عبدالله ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص بود نزول کرد بکوفه و مرد آنجا در سنه ۷۴ روی عنه جابر وغیره رضي الله عنه قال صليت مع النبي گفت جابر گذاردم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم العيدين غير مرة نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتین و دو بار بلکه بارها بغير اذان ولا اقامة بی اذان و بی اقامت و این حدیث دلیل ست برانکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت وهو كالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن عبدالعزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح ست بلکه کردن آن بدعت ست ماثور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی درین باب ست از جابر بن عبدالله و ابن عباس و حدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست و برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهی رواه مسلم و هم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله که نیست اذان مر نماز را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و گفت امام مالک در مؤطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگذارد

نماز برای اذان واقامت ونحوه ومانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری ومسلم عن از حدیث ابن عباس
رضی الله عنه ولفظ وی نزد بخاری از وی واز جابر بن عبدالله این ست که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اذان
گفته میشد نه برای یوم الفطر ونه یوم الاضحی وغیره وجز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق وبعضی گفته اند که در عید عوض اقامت الصلوة جامعة
گویند در سبل گفته وارد نشد سنت بدان در عیدین ودر هدی نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسید شروع در نماز عید میکرد بغیر اذان واقامت
ونبود قول الصلوة جامعة وسنت آنست که هیچ یکی ازینها نکنند وازینجا شناخته شد که انچه در شرح گفته که مستحب ست در دعا گفتن الصلوة جامعة جهر در
نماز عید وانچه دران اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح ست زیراکه نیست دلیل بر استحباب واگر مستحب می بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای
راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت ست نه در غیر وی زیراکه هرچه سبب وی در عصر وی صلی الله علیه وسلم یافته شد
وبعد آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدعت ست پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس وغیره انتهی وعن
ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح واین
هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبدالبر گفته وهو الاصح ثم اذن بلال پس اذان داد بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در سنن ابوداود است
ثم امر بلالا ان ینادی بالصلوة فنودی بها فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت
چنانکه بود که میکرد هر روز ودرینجا دلالت ست بر شریعت تاذین برای نماز فائته بنوم وملحق ست بدان منسیه زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را
در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاة اونسیها الحدیث ونزد مسلم ست از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت وذکر نکرد اذان را
وچون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت وذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی واین معارض روایت
ابی قتاده نیست زیراکه آن مثبت ست ودر خبر ابی هریره وابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیًا ونه اثباتًا پس درینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر معارض
ذکر نیست ودر مصفی گفته بالجمله اقامت مؤکدتر ست واذان نیز در حق فائته بدعت نیست والله اعلم رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر
این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست ومذهب شافعیه این ست در یک قول وقولی دیگر از وی آنست که نه اذان ست ونه اقامت ودر
هدایه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم وابی داود وجز ایشان واز
مؤطا آورده وگفته وانچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده
که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی وآنکه میگویند که اذان مشروع برای اعلام ست بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائته هیچ ازین دو امر
احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام ست واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت
گوید انتهی وبالجمله ابو حنیفه رح قائل ست بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت ست وهمین ست قول قدیم شافعی رح وله وسلم برا است
عن از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی المزدلفة بدرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلی
المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب وعشا را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت
یعنی چنانکه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد ابو حنیفه وبروایتی از امام احمد وبسیاری
از علما بیک اذان ویک اقامت زیراکه عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا اعلام نباشد وعصر در عرفات در غیر وقت خود
بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ونزد بخاری ست از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان واقامت وعشا را باذان

و اقامت و گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست و له و مسلم راست عن انه حدیث عبد الله بن عمر
رضی الله عنه جمع النبي صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت در میان نماز مغرب
و عشا در مزدلفه بیک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان در هر دو نبود و این موافق مذهب حنفیه ست و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح ست
و زاد ابو داؤد لكل صلوة و زیاده کرد ابو داؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبل گفته پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابو داؤد انتهى و في رواية له ای لابی داؤد عن ابن عمر و لم يناد في واحدة منهما و ندا کرده نشد در هیچ یکی اذان هر دو
یعنی مغرب و عشا و این صریح ست در نفی اذان در سبل گفته روایات متعارض ست در ینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کرده و ابن عمر دو اقامت
با نفی اذان و ابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم و شارح گفته خبر جابر مقدم ست زیرا که مثبت
اذان ست بر خبر ابن عمر که نافی اذان ست و لیکن ما میگوئیم که خبر ابن مسعود مقدم ست زیرا که اکثر ست اثباتا انتهى عن ابن عمر و عائشة
رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا يؤذن بليل بدرستیکه بلال اذان میدهد بشب تا مردم
پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مستعد و متهیا شوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد بشب قبیل صبح ست زیرا که در وی ست که نبود میان آن
هر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکه بالا رود و فرود آید و بلفظ طحاوی این ست مگر آنکه صعود کند این را و نزول کند برین و ازینجا معلوم شد که برای نماز
بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین ست و وجه شرعیت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد لیوقظ نائمکم رواه الجماعة الا الترمذي و قائم کسی ست که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان ست
در سبل السلام گفته این اذان همچو تسبیح آخر ست که درین اعصار میکنند غایتش آنکه بالفاظ اذان ست و این مثل اذانی ست که عثمان رض روز جمعه
احداث کرده و در موضع زوراء برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و بندا بدان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعده مردم تسبیح بآیت و صلوة
بر آنحضرت مقرر کردند و در مسئله خلاف ست و استدلال ست برای مانع و مجیز و التفات نمیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن ست بر ماثور
ثابت انتهى فكلوا و اشربوا پس بخورید و بنوشید در تسحر رمضان ای روزه داران حتى ينادي ابن ام مكتوم تا آنکه اذان دهد
پسر ام مکتوم که صحابی مشهور ست و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب ست تا اذان او و ازینجا معلوم شد که آنحضرت را دو مؤذن بود
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگر برای نماز گذاردن و ازینجا شافعیه
گفته اند که یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و دو اذان برای صبح سنت ست یکی پیش از فجر در نصف آخر از شب و دیگر
بعد از فجر در اول وقت و اما دو اذان مغا پس قومی آنرا منع کرده و گفته که اول محدث او بنی امیه اند و گفته مکروه نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گوئیم
درین ماخذ نظر ست زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود هو ابن ام مکتوم و چون وی اعمی بود پس ثابت شد که تقلید
مؤذن اعمی و بصیر هر دو جائز ست و اکل و شرب با شک در طلوع فجر نیز جائز ست چه اصل بقای لیل ست و نیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگرچه بچشم نه بیند و كان و بود ابن ام مكتوم رجل اعمى مردی نابینا و درینجا دلالت ست بر
جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بآن و نام وی عمرو بود لا ينادي حتى
يقال له اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکه گفته میشد او را اصبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد در بعض شروح گفته اند این تاویل
برای آنست که اکل و شرب تا ندای وی جائز داشتند و چون وی ندا بعد از صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونه جائز باشد انتهى گوئیم و نزد جماعت

جائز ست اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه وفي آخره ادراج ودر آخر این حدیث ادراج ست یعنی کلام راوی ست
نه کلام آنحضرت و هو قوله وکان رجلا اعمی الخ قال ابو بکر الخطیب فی کتابه الفصل للوصل المدرج فی النقل و لفظ بخاری این ست قال وکان رجلا
اعمی بزیادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری ست و بعضی از قول سالم داشته اند **وعن ابن عمر** رضي الله عنه ان
بلالا اذن قبل الفجر بدرستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تاذین وی پیش از ان بود که ابن ام مکتوم مامور باذان گردد چنانکه برگردانیدن
آنحضرت او را بران دال ست فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد و ینادي وندا کند
که الا ان العبد نام آگاه باشید که بنده بخفت در معالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه ست یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
فلانی از حاجت خود بخفت یعنی غفلت ورزید و بحاجت خود قیام نکرد دوم آنکه عود کرد بخواب بنابر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
واز نوم و سکون خود منزعج نگردند و اشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت و رفته اند بجواز آن مالک و اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و گفتی
که نیست جائز قبل دخول فجر بعده رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لاباس بہ ست بنابر اتباع این حدیث و رفته اند بعض اصحاب حدیث بجواز
آن وقت بودن دو مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنابرین محتمل ست
که بود مسجد آنحضرت را وقت نهی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعده او را مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابوداؤد
والترمذي وضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الا حماد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ
یعنی رفع او خطا ست و صواب وقف او ست بر ابن عمر و واقع شد او را این ماجرا با مؤذن خودش و گفت بیهقی اذان برای صبح بشب ثابت ست
نزدیک اهل علم بحدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه بر ندا برای غیر نماز و احتجاج کرده اند برای منع بروایت ابوداؤد از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
غیر محفوظ است و خطا کرده است در وی حماد بن سلمه انتهی و متابع شده ست او را سعید بن زربی از ایوب و وی ضعیف ست و معروف از نافع از ابن عمر
که بود او را مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابوداؤد هو اصح و رواه الدارقطني من طريق ابي يوسف القاضي عن سعيد عن قتادة عن انس
گفت دارقطنی متفرد ست بدان ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح ست و روی ابوداؤد عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ وی
این ست که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص و در سبل گفته استدلال کرد بحدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع نیست
اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث متفق علیه شیخین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح ست تاویل وی آن باشد
که این قبل شرعیت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال ست که عبد الله بن زید بروی القای الفاظ اذان بامر آنحضرت کرده بعده
ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنابر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعده چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
می گفت **وعن ابي سعيد الخدري** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم النداء
فقولوا مثل ما يقول المؤذن چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن اگرچه
جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنابر کراهت ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وی اقوال ست اقرب آنها این ست
که دیر کند در اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی نشنیده یا کر بود و در
وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر واجب ست نزد جمهور غیر واجب و استدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مؤذن را پس فرمود علی الفطرة و چون شهادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجه مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت آنچه مؤذن گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکه امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کرده اند این استدلال را باینکه نیست در کلام راوی چیزی که دلالت کند برانکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائزست که آنحضرت گفته باشد ولیکن راوی آنرا ذکر نکرده اکتفاءً بالعادة و نقل الزائد و در قول وی که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید دلیل ست برانکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و در روایت کرده ام سلمه که میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرجه النسائی و در حدیث عمر ست نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر بگوید مؤذن اشهد ان لا آله الا الله گوید یکی از شما اشهد ان لا آله الا الله پستر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله پستر گفت مؤذن حی علی الصلوٰة گفت یکی از شما لاحول ولا قوة الا بالله پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لاحول ولا قوة الا بالله پستر گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر گفت لا آله الا الله گفت یکی از شما لا آله الا الله از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتهی پس اگر سامع جواب نداد مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصل دراز نبوده است و ظاهر قول وی اذا سمعتم النداء آنست که جواب هر مؤذن گوید بعد اذان اول و اجابت اول افضل ست و گفته اند مگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمعه گویم اذان قبل فجر را آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلالاً یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و آذان قبل حضور جمعه محدث ست بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمماثلت بلند کردن سامع آواز خود را مثل مؤذن زیراکه رفع وی صوت خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیراکه آن گفتن نیست متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه الستة و رواه الترمذی و ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و للبخاری و مر بخاری راست عن از حدیث معاویة مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر و مسلم راست از حدیث عمر و لبزار عن ابی رافع فی فضل القول کما یقول المؤذن کلمة کلمة در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر کلمه را زیراکه در آخر حدیث آمده اذا قال السامع ذلک من قلبه دخل الجنة و مصنف درینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه روایت بالمعنی کرده سوی الحیعلتین جز حی علی الصلوٰة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول و لا قوة الا بالله در جواب آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست حرکت و نه استطاعت مگر بمشیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمت وی و نیست قوت بر طاعت مگر بمعونت وی و حکی هذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست که چهار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعله و در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و آنچه بعضے میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن بی اصل ست شوکانی گفته اختیار کرده اند بعض علما جمع در حیعلتین میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن ست اگرچه متعین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیعله و حوقله روایت ست از حنابله انتهی گویم در بعض احادیث صحیحه هم وارد شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیعلتین و ظاهرش اقتصارست بر حیعله ولیکن در سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله انتهی در سبل گفته که این حدیث مقید ست مر اطلاق حدیث ابی سعید را که در وی این ست که بگوید مانند آنچه مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعله و گفته اند که جمع کند در میان حیعله و حوقله عملا بالحدیثین و همین ست طریقه معروفه از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بالاتباع و آنچه اختلاف ست در انکه جواب ترجیع و تثویب چه بایه گفته اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و این استحسان قائل اوست ورنه درین باب سنتی که بران اعتماد توان کرد موجود نیست

و ابوداؤد از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامها الله وادامها و در سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گوییم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اهلها مصنف در تلخیص گفته اما هر دو کلمه اقامت پس ابوداؤد آنرا از حدیث ابوامامه آورده و آن ضعیف ست و زیادتی که در وی ست لا اصل لها ست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوة خیر من النوم انتهی اما بجواب شهادتین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده ست اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست

وعن ابی عبدالله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور ست عامل آنحضرت بود بر طائف و همبران بود تا خلافت ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین در سبل گفته بود از وافدین بر آنحضرت در وفد ثقیف و اصغر ایشان در سن آنسبع وعشرون سنة و چون وفات کرد آنحضرت قبیله ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن و مرد وی در سنه پنجاه و یک هجری در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و درینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده ست در ادعیه که واجعلنا للمتقین اماما و نیست این از باب طلب ریاست مکروهه چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا و اعانت واقتد باضعفهم و اقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرائت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی این ست مگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیه گویند اخذ اجرت جائز ست مع الکراهة و نزد حنفیه حرام و دلیل حرمت همین حدیث ست ولیکن مخفی نیست که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز ست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر ملازمت مکان ولیکن دلیلی مساعد او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وحسنه الترمذی وصححه الحاکم

وعن مالک بن الحویرث اللیثی کنیت او ابوسلیمان ست آمد و اقامت کرد نزد آنحضرت بست شب و نزول کرد در بصره و مات سنة اربع وتسعین فی عهد عبدالملک روی عنه ابنه عبدالله وابوقلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکه وی بینید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پستر باید که امامت کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر ست از حدیث طویل نزد بخاری که بالفاظ ست و مصنف پاره از آن که بموضع مراد تعلق داشت و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب امر بدان آورد و باقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجة

وعن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدرستیکه آنحضرت فرمود بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست و در سبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو حدر بمعنی اسراع ست و احدر بضم دال و کسر آن واجعل بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان خود و اقامت خود مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای اقرا الحدیث او اتمم او نحوه و جائز ست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند و مثل او ست قول ایشان

الآیة والبیت ومصنف این حدیث را استیفا نکرده وتمام وی این ست وتا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود وآنکه محتاج ست ببول وغائط چون درآید در آب خانه برای قضای حاجت خود وبرنخیزید برای نماز بجهت تکبیر آوردن تا به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در حقه مذکورست که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذي وضعفه گفت نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم واسناد وی مجهول ست انتهی وحاکم نیز آنرا روایت کرده واورا شواهدست از حدیث ابوهریره وحدیث سلمان اخرجه ابو الشیخ واز حدیث أبي بن کعب اخرجه عبد الله بن احمد وکلها واهیة ولیکن تقویت وی میکند معنی مشروع له زیرا که نداء برای غیر حاضرین ست تا نماز را حاضر شوند پس لابدست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوة وحضورها والا فائده نداضائع ست وبخاری برای آن ترجمه کرده وگفته باب کم بین الاذان والاقامة ولیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقت دخول واجتماع مصلین ودرحدیث دلیل ست بر شرعیت ترسل در اذان زیرا که غرض از اذان اعلام بعیدست وآن در ترسل زیاده تر حاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود از ان صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند وله وهم ترمذی راست عن از حدیث أبي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر با وضو وضعفه ایضا واین حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابوهریره است وآن منقطع ست وراوی از زهری ضعیف ست، ورواه ایضا من رواية یونس عن الزهري عنه مرفوعا وهذا اصح وروایت کرده است آنرا ابو الشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست بنماز پس اذان ندهد یکی از شما مگر آنکه وی طاهرست واین دلیل ست بر اشتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر واز حدث اکبر پس اذان جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملاً بهذا الحدیث کذا فی الشرح گوییم چون حدیث دال باشد بر شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه نیست برای تفرقه میان هر دو حدث واستدلال بصحت اذان محدث بحدث اصغر بقیاس بر جواز قرارت قرآن قیاسی ست در برابر نص لا یعمل به عندهم فی الاصول ورفته اند احمد ودیگران بعدم صحت وی عملاً بهذا الحدیث وآنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی وقف او را برابو هریره واما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی وگفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولا یخفی ما فیه وقومی گفته جائزست بلا وضو اگرچه مکروه باشد ودیگران گفتند بلا کراهت جائزست وله وترمذی راست عن زیاد بن الحارث الصدائي بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت واذان گفت پیش وی معدود ست در بصریین قال گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گو در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته است ومن اذن فهو يقيم وهرکه اذان گوید پس همان کس اقامت گوید ودرینجا دلیل ست برینکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی وحنفیه وغیرهم گویند کافی ست اقامت غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بران وضعفه ایضا وترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده وگفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبد الرحمن بن زیاد بن انعم الافریقي وقد ضعفه القطان وغیره وگفت بخاری هو مقارب الحدیث وضعفه ابو حاتم وابن حبان وگفت ترمذی وعمل برین ست نزد اکثر اهل علم که هرکه اذان گوید همان کس اقامت گوید ورواه ابوداود وابن ماجة ایضا مطولاً ولابي داود في حديث عبد الله بن زید بن عبد ربه انه قال وی گفت انا رایته من دیدم آنرا درخواب یعنی الاذان وانا کنت اریده قال فاقم انت ومن میخواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گو تو وفیه ضعف ودروی نیز ضعف ست وبسیا گفته متوحن نشئار ...

وجہ ضعف و نہ بیان کرد آنرا ابوداؤد بلکہ سکوت کرد ولیکن حافظ منذری گفتہ کہ ذکر کرد بیہقی کہ در سند و متن وی اختلاف ست و ابوبکر حازمی گفت در اسنادش مقال ست و درین وقت استدلال بآن ناتمام ست آری اصل آنست کہ مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتہی گویم در سندش محمد بن عمرو ست و وی ضعیف ست اختلاف کردہ اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبد اللہ و قیل عبد اللہ بن محمد ابن عبد البر گفتہ اسنادش حسن ست از حدیث افریقی و بقیۂ کلام درین حدیث در تلخیص مذکور ست صاحب سبل مگر مراجعت بآن نکردہ کہ چنین گفتہ واللہ اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن مالک ترست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چہ وی امین ست بر آن والامام املك بالاقامة و امام مالک ترست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابواحمد عبد اللہ بن عدي الجرجانی معروف بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنہ سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد و از وی امتہا سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة علی لحن فیہ و حمزہ سہمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانہ احد مثلہ خلیلی گفت کان عدیم النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد اللہ بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقی بن نافع وفات وی در جمادی الآخرہ سنہ خمس و ستین و ثلث مائة بود رحمہ اللہ تعالی وضعفه و گفت ضعیف ست زیراکہ روایت آن در ترجمہ شریک قاضی کردہ و شریک متفرد ست بوی و گفت بیہقی لیس بمحفوظ

ورواہ ابوالشیخ و در وی نیز ضعف ست زیراکہ از طریق ابی الجوزاء عن ابن عمر ست و در وی معارک بن عباد ست و او ضعیف ست ورواہ البیہقی عن علی موقوفا کما قال وللبيهقي نحوه عن علي بن ابی طالب علیہ السلام من قوله یعنی موقوف و در بخاری ست کہ چون اقامت گفتہ شود برای نماز پس بر نخیزید تا آنکہ ببینید مرا و در وی دلالت ست بر آنکہ اقامت گوید مقیم اگرچہ امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواہد بود ولیکن وارد شدہ کہ بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرتؐ آمدہ اعلام بنماز میکرد و این ایذان بعد اذان گویا استیذان در اقامت بود و مصنف گفتہ حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمرہ کہ بلال اقامت نمی گفت تا آنکہ بیرون آید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جمع میان ہر دو باین وجہ ست کہ بلال مراقب وقت خروج آنحضرتؐ می ماند و چون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکہ مردم دیگر آنحضرتؐ را ببینند پستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخاستند انتہی و اما تعیین وقت قیام مومنین بسوی نماز پس امام مالک در مؤطا گفتہ نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکہ می بینم بر طاقت مردم چہ در ایشان اند ثقیل و خفیف و مذہب اکثر آنست کہ اگر امام در مسجد باشد نہ برخیزند تا آنکہ فارغ شود مقیم از اقامت و مروی ست از انس کہ می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوٰة رواہ ابن المنذر وغیرہ و از ابن المسیب آمدہ کہ چون گفت مؤذن اللہ اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوٰة برابر کردہ شود صفوف و چون گفت لا الہ الا اللہ تکبیر گوید امام در سبل گفتہ ولیکن این رای او ست مذکور نیست از وی درین باب اثری وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کردہ نمی شود دعا در میان اذان و اقامت ظاہر عبارت این حدیث عام ترست از اینکہ متصل باذان گوید یا بفاصلہ و بہتر آنست کہ متصل گوید کہ موافق گردد بحدیث دیگر کہ در وی قید عند الندا است و آن حدیث سہل بن سعد ست کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو چیز ست کہ رد کردہ نمی شود یا فرمود کم ست کہ رد کردہ شود یکی دعا نزد اذان دیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی کہ بچسپند بعض ایشان با بعض و در یکدیگر بیفتند و در روایتی نزد باس و زیر باران آمدہ رواہ ابوداؤد والدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکردہ و ظاہر آنست کہ زیر باران باشد و باران بر وی

می بارید مباشد واحتمال دارد که مراد حسن نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است و بالجمله حدیث دال است بر قبول دعا در ین موطن زیر اکه مراد بعدم رد قبول و اجابت ست پس تر دعا عام ست هر دعا را و لا بدست تقیید بانچه در احادیث آمده که ما دامیکه باثم یا قطیعت رحم نباشد ولیکن یکی از نصوص لمن اجابت دعاست که در اخبار و آثار وارد شده و مبنی اذان در منسک خود رحلة الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز وارد شده است تعیین ادعیه که گفته میشود ما بین اذان و اقامت از انجمله است رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا آنحضرت فرمود هر که این را بگوید بخشیده شود گناه او و دیگر درود فرستادن ست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته اکمل مایصلی ویصل الیه کما علم امته ان یصلوا علیه فلا صلوة علیه اکمل منها انتهی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی دیگر دعا کردن برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو مثل آنچه میگویند یعنی مؤذنان پس چون منتهی شوی بخواه داده شوی و نزد ترمذی ست از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک فاغفرلی و حاکم از ابی امامه مرفوعا آورده که گفت بود آنحضرت چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه الدعوة المستجابة لها دعوة الحق و کلمة التقوی توفنی علیها و احینی علیها و اجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیامة و چون آنحضرت فرمود که دعا میان اذان و اقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگوئیم ما ای رسول خدا فرمود بخواهید عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح ست و بیهقی گفته میگفت آنحضرت نزد کلمهٔ اقامت اقامها الله و ادامها و درینجا دعاهای دیگر نیز هست رواه النسائی و این حدیث هم از انس در سنن ابوداود ست مرفوعا بلفظ کتاب و گفت منذری اخرجه الترمذی فی عمل یوم و لیلة انتهی و رواه ابن حبان و صححه ابن خزیمة در سفر السعادت گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرموده یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلا حول و لا قوة الا بالله بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الخ سوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة و الصلوة النافعة صل علی محمد و ارض عنه رضا لا تسخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند انتهی **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یسمع النداء کسیکه بگوید هنگام شنیدن اذان **اللهم رب هذه الدعوة التامة** و در روایت بیهقی باین لفظ ست اللهم انی اسئلک بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحید ست که از منقصت شرک و کفر منزه است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی و اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله ست که جامع تمام سعادات دنیا و آخرت ست **والصلوة القائمة** اشاره ست بمضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامه می شود **آت محمدا الوسیلة والفضیلة** بده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلائق **وابعثه مقاما محمودا** و برانگیز و ایستاده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی ست که ستوده میشود صاحب وی بزبان همه کس و رشک برند بروی تمامه الخلائق و آن مقام قرب و شفاعت ست مصنف در تلخیص گفته روی البزار من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه ان المقام المحمود الشفاعة انتهی و درینجا تمام عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سراپردهٔ عزت در آید و این در بگشاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد خدای تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش نشانند و خلعت خاص از حلهٔ خضرا بپوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و سر

رضای اوست بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی چیست وصدر وسلطان آن مجلس ومعرکه کیست **شعر** در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند * چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی * الذی وعدته آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول خود که در قرآن مجید ست عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ولفظ بخاری در صحیح این ست اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمدا الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته انتهی وزیاده کرد غیر وی انک لا تخلف المیعاد حلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا را بخواند بعد از اذان فرود می آید او را شفاعت من روز قیامت ومستحق میگردد آنرا اگرچه از همه امم گناهگاران برای مغفرت ذنوب ونیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد وبشفاعتی خاص ورحمتی بزرگ مخصوص وممتاز بود وبعضی از علما رحمهم الله تعالی امثال این بشارات را کنایه از حسن عاقبت وموت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمومنان ست پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا اخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وبخاری نیز کما تقدم ودر سبل السلام این حدیث را نگرفته مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط جمع شرط ست وآن در لغت بمعنی علامت ست ومنه قوله تعالی فقد جاء اشراطها ای علامات الساعة ودر لسان فقها چیزی ست که لازم آید از عدم وی عدم مشروط **وعن علی بن طلق** گذشت طلق بن علی در نواقض وضو ابن عبد البر گفته گمان میکنم او را والد طلق بن علی حنفی وسیل کرده اند احمد وبخاری بسوی اینکه علی بن طلق وطلق بن علی نام ذات واحد ست کذا فی السبل ولیکن ترمذی گوید بخاری گفت نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد ونمی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر ست وگفت ابوعبید گمان میکنم او را والد طلق کما تقدم وبالجمله طلق بفتح طا وسکون لام ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت علی فرمود آنحضرت اذا فسا احدکم فی الصلوة چون بگوزد یکی از شما در نماز به برآمدن بادی از مقعد او فلینصرف ولیتوضأ پس باید که برگردد از نماز ووضو کند ولیعد الصلوة وباید که اعاده کند نماز را این حدیث دلیل ست برانکه فسا ناقض وضوست واین مجمع علیه ست ودیگر نواقض مقیس اند بروی وبرینکه باطل میشود نماز بوی وگذشت در حدیث عائشه که هر که برسد او را در نماز وی قی یا رعاف یا قلس پس باید که برگردد از نماز وبنا کند بران اگر کلام نکرده است وآن معارض این حدیث ست ودر هر یکی ازین هر دو مقال ست وشارح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث کرده وگفته که این مثبت استئناف نماز ست وآن نافی صحت صلوة واین اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح ست باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته وتصحیح آن حدیث یکی نکرده فهذا ارجح من حیث الصحة انتهی وشیخ در ترجمه گفته این بروجه افضلیت واولویت ست واگر بنا کند بشرائطی که در فقه مذکور ست نیز جائز ست انتهی رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارقطنی ایضا ولیکن در ان لفظ ولیعد الصلوة ذکر نکرده مگر جریر ابن عبد الحمید واعلال کرده است او را ابن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف ست کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان وتعبیر باین عبارت گویا از باب اختصار ست ورنه اصل عبارت چنین ست واخرجه ابن حبان وصححه واین قسم عبارت درین کتاب بمرات وکرات گذشته وباید ومحتمل که ابن حبان تصحیح احادیث مخرجه غیر خود کرده باشد وخود اخراج آن نموده ولیکن این بعید ست **وعن عائشة رضی الله عنها** ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده ست الا بخمار مگر بسر پوشش خمار بکسر خای معجمه در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر واکنون استعمال آن در سر پوش زنان آید

در صحاح گفته خمار بکسر معجر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت ست واجب ست ستر آن در نماز و این در حره است و امه حکم حره دارد در عورت
ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی و در سبل گفته و گاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد بآن عبادت باشد من حیث ترتب علیها الثواب
و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بران نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریزپا و نه نماز کسی که در جوف او خمر ست
وقد بیّنّا فی رسالة الارسال و حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتهی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست و مراد از آن زنی
که بالغ شده است بآمدن حیض و همین ست صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن
بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج مخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد وقاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داؤد
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة والحاکم من حدیث عایشة و اعلال کرد آنرا دارقطنی و گفت وقفه اشبه
و اعلال کرد آنرا حاکم بارسال و رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جاریة بلغت المحیض
حتی تختمر و صححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضي الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی نماز میگذارد و بر من جامه بود
پس مشتمل شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبي
صلی الله علیه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان کان الثوب واسعا فالتحف به یعني فی الصلوة اگر باشد جامه کشاده
پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از رُوات و در حدیث دلالت ست بر آنکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود
بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال و التحاف آنست که جانبی را
از زیر بغل راست بر آورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ بر آورده بر کتف راست اندازد و این احتراز ست از اشتمال صما که جامه را در گلو
گره زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چادر بردارد کشف عورت لازم آید و اگر نه بردارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار
بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد و این منقوض ست بقول احمد صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بران و ترک
کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف او ست
و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود ولمسلم فخالف بین طرفیه
وسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ
و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پیشتر به بندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست
که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد وان کان
ضیقا فاتزر به و اگر هست آن جامه تنگ و کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود و گفته اند که مراد
آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه ولهما من حدیث ابي هريرة رضی الله عنه لا يصلي
احدكم في الثوب الواحد ليس على عاتقه منه شيء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از آن جامه چیزی
یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه دارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست
میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست ست نزد ائمه ثلثه و جمهور علما مع الکراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد
و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **وعن** ام سلمة رضي الله عنها انها سألت النبي صلى الله عليه وسلم

اتصلي المرأة في درع وخمار بغير ازار پرسيد ام سلمه آنحضرت را آيا نماز بگذارد زن در پيراهن و معجر بدون ازار يعني ازار برتن وی نباشد قال اذا كان
الدرع سابغا يغطي ظهور قدميها فرمود بگذارد وقتی که باشد پيراهن وی تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت ست در حصنی گفته
از آيه ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که ستر ما بطن ضروريست نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر في العادة ست پس مراد ازان وجه و کفين باشد
زيرا که ستر آن عادت نيست بخلاف غير آن و تنقيح خمار و درع سابغ ساتر غير وجه و کفين ست و همين ست مذهب علما که زن آزاد را لازم ميشود پوشيدن تمام بدن
غير وجه و کفين و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز ست نماز در هدايه گفته است هو الاصح و اگر چيزی سوای وجه و کفين مکشوف باشد اعاده لازم ست
نزديک شافعي و ابو حنيفه گفته ست کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفو ست و اعاده لازم نيست والله اعلم انتهی و جای ديگر گفته که حديث ام سلمه دلالت ميکند بر اقل
لباسی که زن حره را می بايد که دران نماز گذارد خمار و کرته سابغ ست و معنی خمار و کرته آنست که ساتر جميع بدن باشد از موی سر و ساعدين و عضدين و حلقين و بطن
و ظهر و عانه و سرين و فخذين و ساقين و کعبين و اوائل ظهور قدمين الا الکفين و وجه و اصابع رجلين و آنچه بآن نزديکتر ست والله اعلم و حد ساتر لباسی ست که مانع
ادراک لون بشره گردد زيرا که در ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غير آن کفايت ميکند و در حديث فرمود لعن الله الکاسيات العاريات پس کسوتی
که مانع ديدن بشره نمی شود مانند جامه رقيق مهلهل النسج يعني جامه که درميان خطوط او فصل باشد جائز نيست پس بحد مذکور انتقال کرده شد و در طين و مای کدر
تردد ست زيرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهی اخرجه ابو داؤد والحاکم وصححه الائمة وقفه و تصحيح کرده اند ائمه حديث مثل عبد الحق غيره وقف
او را و هم مالک و ابو داود آنرا موقوفا روايت کرده کذا في التلخيص و ليکن در سبل گفته که آنرا حکم مرفوع ست اگرچه موقوف باشد زيرا که اقرب اين ست که اجتهاد را
دران مسرح نيست و لفظ مالک و ابو داود اين ست روايت ست از محمد بن زيد بن قنفذ عن امه که وی پرسيد ام سلمه را که در چه چيز نماز گذارد زن از جامها
گفت نماز گذارد در خمار و درع يعني دامنی و کرته سابغ وقتی که بپوشد پشت قدمهای خود را انتهی گويم در موطا ست که حضرت عائشه نماز ميگذارد در کرته و دامنی
و همچنين نماز ميگذارد ميمونه زوج آنحضرت در کرته و دامنی و نبود بروی ازار و هم در موطا ست که زنی سوال کرد از عروه که هر آئينه کمر بند دشوار می شود بر من پس آيا
نماز گذارم در کرته و دامنی گفت آری وقتی که باشد کرته دراز يعني از کعب تا پايان تر والله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنچه واجب ست بر حره
از پوشيدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت اوزاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو کف خود و مروی ست از ابن عباس
و عطا و مالک و احمد و گفت ابو حنيفه و اصحاب او که اگر منکشف شود چهارم موی سر يا شکم يا ران يا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر منکشف کمتر ازين
نشود و ميان ايشان اختلاف ست در تحديد و بعضی از ايشان نصف گفته اند و نميدانم ازينها چيزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهی وقد تقدم الکلام في
والعورة سو پس گفت مصنف رح که آن ما بين سره و رکبه ست باين خبر که عورت مومن ما بين سره تا رکبه اوست و تقييد مومن نظر باغلب ست و سند اين حديث
حسن ست اگرچه در وی مردی مختلف فيه ست ليکن او را شواهد ديگر ست که جبر اين نقصان می کند و آن چهار حديث ست در معنی او و گفته اند که عورت
هر دو سوات ست فقط بحديث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذ پس آمد ابو بکر و عمر و نپوشيد آنرا رسول خدا صلی الله عليه و سلم پس تر آمد عثمان پس پوشيد
آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز کشف فخذ و بطريق تنزل می توان گفت که اين واقعه حال محتمل ست و روايت کرد ترمذی بسند طريق و هر يکی را حسن گفته
که آنحضرت فرمود جرهد را که بپوش فخذ خود را زيرا که فخذ عورت ست انتهی گويم در حديث بهز بن حکيم عن ابيه عن جده ست که گفت وی گفتم ای رسول خدا
کدام يک عورت خود را اظهار کنم و کدام يک را پنهان فرمود نگاه دار خود را از زن خود و از ملک يمين خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که
هيچ يکی آنرا نبيند پس چنان کن که هيچ يکی نه بيند گفتم اگر يکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق ست که شرم کرده شود ازوی اخرجه احمد و ابو داود والترمذی
و ابن ماجه و علقه البخاري و حسنه الترمذي وصححه الحاکم و فرمود علي بن ابي طالب رضي الله عنه را مکشا ران خود و مبين ران هيچ زنده و مرده اخرجه ابو داود

وابن ماجة والحاکم والبزار و در سندش مقال ست و اعتضاد میکند او را حدیث محمد بن جحش که گذشت آنحضرت بر معمر و بود بهر دو فخذ او برهنه فرمود ای معمر بپوش دوران خود که فخذین عورت اند اخرجه احمد والبخاری فی صحیحه تعلیقا واخرجه ایضا فی تاریخه والحاکم فی المستدرک و روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس مرفوعا که فخذ عورت ست واخرج نحوه مالک فی الموطا واحمد وابوداود والترمذی وحسنه ابن حبان وعلقه البخاری امام شوکانی گفته آنچه در بعض احادیث آمده که کشود آنحضرت فخذ خود روز خیبر یا در خانهٔ خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست و آمده در بارهٔ رکبه آنچه مفید ستر اوست انتهی و بالجمله بر مصلی واجب ست پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بر وجهی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب این ست یَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مراد بزینت لباس ست و بمسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود و بسجود تعبیر میکنند نماز را و ازینجا معلوم می شود که لباس شرط صحت نماز ست و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد در ان لباس نماز باید گذارد ازار ست و معنی ازار آنکه ساتر بدن باشد از ناف تا زانو انتهی **وعن** ابی عبدالله عامر بن ربیعة بن مالک العنزی بفتح العین المهملة وسکون النون وقیل بفتحهما والزاء نسبة الی عنز بن وائل و او را عدوی هم گویند اسلام آورد و دو هجرت کرد و حاضر جمله مشاهد شد و مرد در سنه اثنتین او ثلث او خمس وثلثین رضی الله عنه **قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة مظلمة فاشکلت علینا القبلة** گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب تاریک پس مشکل شد بر ما قبله **فصلینا** پس نماز گذاردیم بتحری و ظاهر آنست که نماز گذاردند بدون نظر در امارات **فلما طلعت الشمس اذا نحن صلینا الی غیر القبلة** پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله **فنزلت** پس فرود آمد این آیت **اینما تولوا فثم وجه الله** در حجة الله البالغة گفته که استقبال کعبه شرط ست برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائدهٔ نماز بدون او حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت برخواند این آیت را اَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ در بارهٔ کسی که تحری کرد در شب تاریک و نماز گذارد بغیر قبله و این اشارت ست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی و در مصفی گفته قبله جهتی را گویند که در نماز رو بآن جهت باید کرد و خدای عز و جل معین گردانید قبله برای ما کعبه را و معلوم ست که مشاهدهٔ آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد و دلیل قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفا دلائل بقرائن ظنیه پی توان نمود و از قصهٔ اهل قبا معلوم شد که تا وقتی که بما خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم و بعد از ان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد از ان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی ست در یک رکعت استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند والله اعلم انتهی و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی باجتهاد خود و بعده دانست که بالیقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین ست قول اکثر اهل علم و قولی از شافعی انتهی گوییم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجانب راست یا چپ جهت واحد بروی اعاده نیست و نزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس بس در سبل السلام گفته در حدیث دلیل ست بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی غیر قبله بنا بر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست که همراه نظر باشد در امارت یا نه و برابر ست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد او و دلالت میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو عبلة ... ثقه ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول باجزای مذهب شعبی و حنفیه و کوفیین ست در ما عدای کسی که نماز گذارد بغیر تحری

وتیقن شد خطا چه در بحر حکایت کرد اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و مذهب دیگران عدم وجوب اعاده است
بروی چون بتحری گذارد و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته واما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بر وی واجب ست زیراکه خطاب متوجه ست
با بقای وقت واگر تیقن استقبال نشد ویقین متعذر گردید تحری کند تا تواند واگر نکند غیر معذور ست الا وقت تیقن اصابت وشافعی گفته واجب ست بروی
اعاده در وقت و بعد آن زیراکه واجب ست استقبال قطعا وحدیث سریه در وی ضعف ست گوییم اظهر عمل ست بخبر سریه زیراکه مقوی حدیث معاذ
بن جبل ست بلکه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف کثرة دعواهم له ولا یصح انتهی اخرجه الترمذي وضعفه زیراکه در سندش اشعث بن سعید
بن السمان ست و وی ضعیف الحدیث ست و استدلال کرده ست جهمی بکریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ برانکه خدا تعالی بذاته در هر مکان ست هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی ست که نیست بروی اثارت از علم زیراکه این کریمه نزد اکثر اهل علم منسوخ ست بآیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
یا در بارهٔ جواز نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افادة الشیوخ ذکر کرده ایم نه در بیان صفت وی تعالی و بودن وی در هر مکان و مکذب اوست آیات
واحادیث استوا و فوقیت که در آن دلالت ست بر علو و فوق وی تعالی از عرش و مباین بودن وی از خلق و همین ست مذهب جمیع صحابه و تابعین ومن بعدهم و مختار مجتهدین و دین
اجماع جمیع اهل سنت و جماعت علمای معتمدین فقه وحدیث و هرکه خلاف آن میگوید معتزلی قدری جهمی ست چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و جز ایشان ظاهر ست و درین باب
کتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقاتلات و معرکهای جلیل بر روی کار رسیده چنانکه بر عالم متبحر مطلع پوشیده نیست
وحاصل همه اینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش ست کما وصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جا ست هیچ ذره از ذرات عالم که عبارت از ما سوی الله ست از وی
پوشیده نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی وَاِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ کافی ست و در نفی لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ وَلَا یُحِیْطُوْنَ
بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ وافی و بالله التوفیق و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول ست بر قبلهٔ مدینهٔ مطهره که واقع ست جانب جنوب زیراکه وی شمال مکهٔ معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در مسوی گفته قبله آن جهت ست که استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی که نازل شد این آیت فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَکُمْ شَطْرَهٗ استقبال کعبه شرط شد شمو کانی فرموده مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکهٔ معظمه حاضر ست یا در حکم حاضر ست چه گاهی ممکن می شود حصول یقین پس عدول نکند بظن و این قطعی ست از قطعیات
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و هوا است کعبه را گویند نه دیوار او را و این باد در بلاد هند ما بین صیف و شتا مغرب آفتاب ست و در مسوی گفته حدیث دلیل
برانکه واجب استقبال جهت ست نه عین در حق کسیکه متعذر شد بر وی عین و باین رفته است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بدان این ست
که مراد آنست که بین الجهتین قبله است برای غیر معاین ومن فی حکمه زیراکه منحصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر ست
وقتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از آن و حدیث دلیل ست برانکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی ست و در استقبال نیست
در وی دلیل برانکه متعین ست بر وی عین بل لا بد ست از دلیل بران و قول وی تعالی فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
با نحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر ست یا متعذر مگر انچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و لیکن امر
فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محل را که متعذر شود بر مصلی و قول ایشان بتقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
تعمق ست وارد نشد دلیلی بران و نکرده اند آنرا صحابه و حال انکه ایشان بهترین قبیل اند پس حق همین ست که جهت کافی ست او را واگرچه در مکه باشد

رواه الترمذي وقال حسن صحيح كذا فی التلخیص ولیکن ما چون مراجعت کردیم بترمذی معلوم شد که این حدیث را بدو طریق آورده و یکی را حسن و دیگری را صحیح گفته وقال وقد روی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وابن عباس رضی الله عنهم وگفت ابن عمر چون گردانید مغرب را بیمین خود ومشرق را بر یسار خود پس ما بین هر دو قبله است وقتی که استقبال کنی قبله را وگفت ابن المبارک ما بین مغرب ومشرق قبله است اهل مشرق را انتهی وگفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق ومغرب قبله است چون روکرده شود جانب بیت گوییم این حکم نسبت باهل مدینه است کما تقدم وروایت کرد مالک از سعید بن المسیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدوم مدینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پستر تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بدو ماه جانب کعبه **وقواه البخاري** ورواه الحاکم عن ابن عمر وذکره الدارقطنی فی العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر وارد ست مثل آن از خلفای راشدین واستقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه ومشروع فرمود آنرا برای مردم در مصلی ست طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار ودلیل عقلی قطعی واخذ محاریبی که سلف بنا کرده اند وقول صدوق که از ین مسئله خبر دهد واجتهاد بدلائل ظنیه وتقلید کسی که باجتهاد قبله را شناخته باشد وتا سه وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد وتا قول صدوق واجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت وصحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا انزدیک عروض شبهه که دلیل اول بر هم می زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت هاجره ووقت عصر که آفتاب بربع اخیر از فلک فرو رود سایه را امتحان کنند که از قبله بکدام جانب می افتد وآنرا یاد گیرند ودر صحرا در ضوء آفتاب بایستند وجائیکه سایه می افتد معین نمایند وبهمان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند ودر وقت فجر ومغرب وعشا فجر صادق وطلوع وغروب آفتاب وشفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب ست وهمان نسبت را در صحرا بکار برند وحکم آن مساجد تا وقتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده است وچون ده منزل دوازده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد انتهی **و عن عامر بن ربیعة رضي الله عنه قال**

رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به دیدم رسول خدا را نماز میگذارد بر سواری خود بهر طرف که رو کرد با واین حدیث دلیل ست بر صحت صلوة نافله بر راحله یعنی ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله وظاهرش برابرست درانکه بر محمل باشد یا نه وسفر دراز بود یا کوتاه مگر در روایت رزین از حدیث جابر زیادت فی سفر القصر آمده ورفته اند بشرطیت وی جماعتی از علما وگفته اند که نیست شرط بلکه در حضر هم جائز ست وهو مروی عن انس من قوله وفعله وظاهر حدیث در حق راکب ست واز ماشی ساکت ست لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراکب رفته الا آنکه گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع وسجود وی واتمام هر دو وشی نکند مگر در قیام وتشهد خود ودر جواز مشی نزد اعتدال از رکوع دو قول ست ونزد اعتدال بین السجدتین مشی نکند زیرا که نیست مشی با قیام وحال آنکه واجب ست بروی قعود میان هر دو سجده **متفق عليه** این حدیث در بخاری از عامر بن ربیعه باین لفظ ست کان یسبح علی الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یسبح علی ظهر راحلته وشافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وهو علی راحلته النوافل واز ینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نفل بوده در فرض **زاد البخاري يومي برأسه** زیاده کرد بخاری که اشاره میفرمود بسر مبارک خود یعنی در رکوع وسجود وزیاده کرد ابن خزیمه ولیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت **ولم يكن يصنعه** ونبود که بکند این کار را که نماز ست بر پشت سواری **في المكتوبة** در نماز فرض واین صریح ست در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی ونسائی ست که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق وآمدند اصحاب او وآسمان فوق ایشان ست وبله زیر ایشان وحاضر شد نماز پس امر کرد موذن را پس اذان داد واقامت گفت پستر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود ونماز گذارد با ایشان اشاره میکرد واشاره کردنی میکرد سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب ست وثبت عن انس عن فعله وصححه عبد الحق وحسنه النووی وضعفه البیهقی ورفته اند بعض باینکه صحیح ست فریضه بر راحله وقتی که مستقبل قبله باشد در هودج

واگر سائر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع کذا قیل و گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر وجدان ارض متعذرست پس سفینه
معاف ست بخلاف راکب هودج و اما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان و راجوح مسدوده باشد
و بر سریر محمول بر رجال چون استاده باشند و مراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و وتر واجب ست
بروى ولابي داؤد من حديث انس رضي الله عنه كان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبل بناقته القبلة بود چون سفر میکرد
میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقه خود قبله را فكبر ثم صلى حيث كان وجه ركابه پس تکبیر میگفت پس تر نماز میگذارد جائی
که می بود روی سواریهای او و درین دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام و این زیادت مقبوله است و حدیث حسن ست پس عمل کرده شود بوی
و نیست رکوب بر ناقه شرط زیرا که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دراز گوش خود و هر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
ولیکن نیست ظاهر در شرطیت واسناده حسن وصححه ابن السکن و اما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه و نیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد
و همین ست حکم ارابه دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز
گذارند ضرورست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهرست و این در حالت سیر اوست که فرض و واجب و سنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست و اما اگر ساکن باشد
همه نمازها دران جائز ست زیرا که حکم سریر دارد و همچنین جائز ست نماز بر محل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محل محموله بر دابه متحرکه یا واقفه
محتمل الحركة و جائز نیست نماز اگر جبهه مصلی بر چیزی استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه و غیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط
امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین و اگر مستقر باشد بر زمین جائز ست و قیاس ریل بر کشتی و جهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون
دریا جائز ست منظور فیه ست زیرا که جواز نماز در جهاز و کشتی بنظر ضرورت و عذر ست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و مادامیکه ضرورت نیست در وی
هم جائز نیست آری سنن و نوافل بحالت حرکتش جائز ست و اگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض و واجب و سنت فجر هم روا باشد و منجمله اعذار خوف تلف
نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه ست از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد و معین موجود نیست یا گل ولای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و بعضے
بارش باران و ذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند و چون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار و پیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق
تا زوال آفتاب ست اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیز رو یا ناقه تیز گام یا ارابه دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد و نماز را
قصر نماید چنانکه از بحر رائق و در مختار و عالمگیریه و جز آن ظاهرست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز ست بی کراهت الا المقبرة مگر مقبره
که در وی جائز نیست و آن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مردها برابرست که بر روی قبر باشد یا درمیان قبور بود و برابرست که قبر مومن باشد
یا کافر مومن برای کرامت و کافر برای بعد از خبث وی و این حدیث مخصص حدیث جعلت لي الارض كلها مسجدا وطهورا ست و استثنای مقبره بجهت آن ست
که غالبا در وی قذرت و اختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مردها از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهت نه
و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و شاید بعضی چیزها از ان بکفر رساند
والحمام و مگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین ست و گفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی
نجاست بود لا غیر و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز و اگر چه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث وجمهور بصحت رفته اند ولیکن با کراهت در سهل گفته

القول الاظهر مع احمد انتهى وهو الصواب ودیگر تخصیص عموم حدیث جعلت لی الارض بتعیین مقبره وحمام ست بلکه بجیزهای دیگر ست که در حدیث آینده می آید
رواه الترمذي والشافعي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والحاكم وابوداود والدارمي وله علة وحدیث را علت ست زیرا که اختلاف کرده اند
در وصل وارسال او ترمذی گفته روی حماد بن سلمة عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید وروایت کرد آنرا ثوری از عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
وروایت ثوری اصح واثبت ست ومروی ست از عبدالعزیز بن محمد درین باب دو روایت واین حدیثی ست که در وی اضطراب ست وبزار گفته روایت
کرد آنرا عبدالواحد بن زیاد وعبدالله بن عبدالرحمن ومحمد بن اسحق از عمرو بن یحیی موصولا وگفت دارقطنی در علل محفوظ ارسال اوست وگفت حدیث کرد ما را جعفر
بن محمد مؤذن از سری بن یحیی از ابونعیم قبیصه از سفیان از عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید بطریق وصل لیکن مرسل محفوظ ست وگفت شافعی یافتم این
حدیث را نزدیک خود موصول ومرسل وبیهقی هم ترجیح ارسال وی کرده ونووی در خلاصه گفته ضعیف ست ودر سبل گفته روایت کرد آنرا نووی مرسلا
عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم وروایت نووی اصح واثبت ست انتهی وصاحب امام گفته حاصل چیزی که تعلیل کرده اند بدان ارسال ست
وچون واصل ثقه باشد مقبول ست وابن دحیه در کتاب تنویر گفته صحیح نیست بهیچ طریق از طرق وصواب نکرد زیرا که مصنف در تلخیص گفت این حدیث را
شواهد ست از انجمله حدیث ابن عمر ست مرفوعا که نهی کرد از نماز در مقبره اخرجه ابن حبان واز انجمله است حدیث علی مرتضی که حبیب من نهی کرد مرا ازینکه نماز بگذارم در مقبره
اخرجه ابوداود **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن نهی کرد رسول خدا
از نماز گذاردن در هفت جایگی المزبلة بفتح با وضم آن جای سرگین انداختن وزبل بکسر زا سرگین ودیگر نجاست در حکم آنست بلکه بعضی سخت تر از ان
والمجزرة دوم مجزره بجیم وزا جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات سوم والمقبرة مقبره بجهت نجاست وقارعة الطريق چهارم در میان
راه که جای پاکوب مردم ست که میگذرند از ان جهت شغل خاطر بگذرندگان وتنگ کردن جا بر ایشان ونیز مردم اگر بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند واگر ایشان را
ضرورتی باشد مصلی بزه کار می شود والحمام پنجم حمام وارد شده است نهی از ان معلل بآنکه محل شیاطین ست ومعاطن الابل وجای بود وباش
شتران تا از رسیدن ایشان تشویش راه نیابد ودر سبل گفته تعلیل وی منصوص ست باینکه معاطن ابل از شیاطین ست اخرجه ابوداود ودر لفظی مبارک الابل
ودر لفظی مناخ الابل آمده واین عام ست از معاطن الابل وفوق ظهر بيت الله وبر پشت خانهٔ کعبه از جهت ادب وبعضی مقید کرده اند آنرا بگذاردن
بر طرف بام وی جایکه بیرون آیند از ان هوام وحز آن والاصح ست ودر سبل گفته مخفی نیست که این تعلیل مبطل معنی حدیث ست زیرا که چون استقبال نکرد
نماز باطل شد لعدم الشرط نه بجهت بودن وی بر بام کعبه پس اگر این حدیث ثابت شود نهی بر ظاهر خود ماند در همه آنچه مذکور شد ومخصص بود عموم جعلت لي
الارض مسجدا را لیکن در وی ضعف ست اما حدیث قبور منجمله این مذکورات صحیح شده است انتهى رواه الترمذي وابن ماجة وضعفه زیرا که گفت حدیث
ابن عمر ليس بذلك القوي وتکلم کرده اند در زید بن جبیره من قبل حفظه انتهى وهو ضعيف جدا جبیره بفتح جیم وکسر موحده وتحتیه ورا بخاری گفت در وی متروکی
هست ودر سند ابن ماجه عبدالله بن صالح ست ومذهب امام احمد آن ست که نماز در مواضع منهی عنها صحیح نیست در سبل گفته تکلف کرده اند در استخراج
علل نهی ازین محلات پس گفته اند که مقبره ومجزره برای نجاست وطریق بنا بر بودن حق غیر در ان پس صحیح نیست نماز در وی واسع باشد یا تنگ لعموم النهی
انتهى گوییم در ترمذی ست از حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارید در مرابض غنم یعنی جای نشستن گوسفند ونگذارید در نشستگاه شتران
واختلاف کرده اند در انکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه وبر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس ست والا جائز باشد واماکن نجسه منحصر نیست در ان
ونیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفت نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست وقرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند
وبالای سجاده نماز گنند نیز مکروه ست **وعن** ابي مرثد الغنوي بفتح غین معجمه ونون هو مرثد بن ابی مرثد اسلام آورد وی وپدر وی وحاضر شد

بدر او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
الى القبور مگذارید نماز بسوی گورها گور هر کس باشد مومن یا غیر وی و این نهی مثل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر و اصل دروی تحریم ست و ذکر نکرد مقداری که بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقداری که شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفاً شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست
و هیچ کس را دران خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند بتوجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست و با مداد
نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گویم این متعقب ست
بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در بیماری خود که برنخاست ازان لعنت کند خدا یهود و نصاری را
که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت
آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب
قرب و رضای او تعالی ست و موقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه و تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع ست اول خود
شرک جلی و کفر ست و ثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست و بهر دو طریق لعن متوجه ست انتهی و در روایت مسلم ست
از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید
پس نگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را ازان و این نهی برای تحریم ست و لا تجلسوا و منشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست و درین باب
حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وطی قبر و حدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای او و برسد بپوست او بهتر ست ورا ازینکه
بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست و مالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل و صحیح
آنست که مراد بقعود جلوس ست و ازینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست و هم تکیه زدن بران انتهی و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور
اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیراکه ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده ست آنرا بنشستن برای بول و غائط با آنکه ابن وهب در مسند خود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام ست بالاتفاق رواه مسلم و در سبل گفته در موطا ست
از علی کرم الله وجهه که تکیه می زد بقبر و دراز میشد بران و مثله فی البخاری عن ابن عمر و عن غیره و اصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة و فعل صحابی معارض نشود
بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت و لا یخفی بُعده انتهی وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فلينظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را
فان راى في نعليه اذى پس اگر یابد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع ازان نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقذورات هم
ازین جهت ست او قذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود و قذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
ازان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس ملک آن بزمین پاک کننده است فليمسحه وليصل فيهما پس باید که بمالد آنرا بزمین و نماز گذارد دران و اما رطب
پس بدلک زائل نمیگردد مذهب امام محمد و امام اعظم این ست و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر ست و از رطب نیز پاک میگردد بدلک و ایشان
میگویند امر مبنی بر تیسیر و رفع حرج ست و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب ست قاضی گفته هر کرا خلاف
این میگوید قذر را حمل میکند برانچه مستقذر ست عرفاً همچو مخاط و مانند او نقله الطیبی و خطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد
و مروی ست مثل آن از عروهٔ بن الزبیر و نخعی انتهی و شیخ در ترجمه گفته تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده و گفته که مراد بسودن نعل تراب آنست که مستعمل

چون پی سپر کند نجاست را برود اثر آن بتراب و میرسد اورا که در اید در مسجد و پی سپر کند زمین اورا یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت
در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیراکه طهارت در ینجا مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بُعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست
که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر شرعیت نماز در نعال و بر ینکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق
نجاست ست برابر ست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بران سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در
نماز وی و مستمر ماند در نماز و مصلی چون در امد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد پیشتر دانست در اثنای نماز خود واجب شد بروی
ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که مقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید اوست طهوریت نعل
بمسح تراب اخرجه ابو داؤد وصححه ابن خزيمة ولیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاكم من
حديث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطني عن ابن عباس و عبد الله بن الشخير و اسنادهما ضعيف **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم الاذى بخفيه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را به دو موزه
خود پس پاک کننده آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن خاک پاک میشود اگرچه خاکی پاک باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است شوکانی گفته
ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست در ان امر اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت و نقصان
اندران نباید کرد چنانکه درباره پاپوش وارد ست که چون متلوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که
شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در ان ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیراکه در هر چه
ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که در ان جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون در ان باقی نماند چه رائحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بود از ریح
یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهی اخرجه ابو داؤد وصححه ابن حبان واخرجه ابن السكن والحاكم
والبيهقي من حديث ابي هريرة وسنده ضعيف واخرجه ابو داؤد من حديث عائشة وفي الباب غير هذه باسانيد لا تخلو عن ضعف الا انه يشد بعضها بعضا
و شاهد اوست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد
والترمذي و ابن ماجة و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بدبو بسوی مسجد پس چون کنیم دمیکه باریده شویم فرمود آیا نیست
بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد و ابن ماجة خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی
تاویل کرده است این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گوییم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض
ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یابسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است
جز بآب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابيه عن جده گفت متوجه شدم
با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا بیدی امیر مومنان
بر دارم این چیز را گفت نه و در امد در آب و چون بر امد از ان پوشید نعل و سراویل و نماز گذارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب
مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد **وعن** معاوية بن الحكم بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلم روی عنه
ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیر هما مُرد در سنه یک صد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه
الصلوة لا يصلح فيها شئ من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم

ومراد سخنی ست که خطاب توان کرد بآن ایشان را و توان طلبید از ایشان شیخ در ترجمه گفته و مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز ست و پیش او چند جنس
مال ست و بگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصے که پیش او استاده ست مردی ست یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی
خذ الکتاب اگر اراده او اتفاده معنی ست فاسد میگردد نماز او واگر اراده قرارت کند فاسد نمی شود انتهی در سبل گفته حدیث را سبب ست حاصلش آنکه مردی
عطسه زد در نماز معاویه راوی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود و صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را لفظها ست و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام مکالمه و مخاطبه مردم
کما هو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد برانکه مخاطبه در نماز مبطل نماز ست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و برانکه تکلم جاهل در نماز باطل میکند نماز را
و وی معذور ست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه را امر باعاده نکرد در موطا ست که ابن عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
کرد بر وی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس بازگشت بسوی او ابن عمر و گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود در مصفی گفته ابن عمر باعاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر باعاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب
اعاده نماز از کلام و انچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور ست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرارت مایجوز به
الصلوة فتح کرد یا قبل از ان و در منهاج مذکور ست که اگر مصلے بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود مثلا شخصے کلمه یا یحیی
خذ الکتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرارت قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست برانکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز ست والله اعلم انتهی کلامه وانما هو و جزین نیست که کلامیکه در وی اذن ست
در نماز یا کلامیکه صالح ست در ان التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن ست که اینها از جنس کلام آدمیان
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حانث نشد و منضم ست باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوة و غیرها مذکور ست و رواه ابوداود و النسائی و ابن حبان و البیهقی ایضا مختصرا **وعن** زید بن ارقم
مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفه و مرد آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضي الله عنه قال ان
کنا نتکلم فی الصلوة علی عهد رسول الله بدرستیکه ما سخن میکردیم در نماز بزمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکلم احدنا
صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتی نزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوات
محافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاهدارید آنها را والصلوة الوسطی و بتخصیص محافظت کنید بر نماز میانه در مصفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح ست بقرینه آنکه خدا میفرماید وقوموا لله قانتین و قنوت طول قیام یا قرارت را گویند و نماز صبح مخصوص ست بآن
لقوله تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و بسبب آنکه این وقت متوسط ست میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر ست
زیرا که در میان روز ادا کرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر ست و بحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند و حدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت و انچه حضرت عایشه و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرارت جمیع احرف و قبیصه
بن ذویب گفته نماز مغرب ست زیرا که بحسب مقدار وسط ست و نماز عشا را هیچ کس از سلف وسطی نگفته است و بعضی متاخرین بآن قائل شده اند

نیز اگر وسطی ست در میان دو نماز که تصریح کرده نمی شود انتهی گوییم عجب ست از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده وسخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی برلیمی ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده وبعضے از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده اند واطالت کلام دران کرده واکثر آن تطویل
لا طائل ست وچیزی ست که نیست بران اثارت از علم وشک نیست که مراد باین نماز نماز عصر ست پس بسبب نص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری ومسلم
واهل سنن ست شغلونا عن الصلوة الوسطے صلوة العصر الحدیث شوکانی در فتح القدیر فی فنی الروایة والدرایة من التفسیر گفته قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانیة عشر
قولا اوردتها فی شرحی للمنتقی وذکرت ما تمسکت به کل طائفة وارجح الاقوال واصحها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله واذا تقرر لک هذا وعرفت ما سقناه
تبین لک انه لم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطی صلوة العصر واما حجج بقیة الاقوال فلیس فیها شیٔ مما ینبغی الاشتغال به لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم
فی ذلک شیٔ وبعض القائلین عوّل علی امر لا یعول علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطی بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات وبعدها کذا من الصلوات وهذا الرای المحض والتخمین
البحت لا ینبغی ان تستند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف مع وجود ما هو فی اعلی درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویا لله العجب من قوم لم یکتفوا بتقصیرهم فی علم السنة واعراضهم عن خیر العلوم وانفعها حتی کلفوا انفسهم التکلم علی احکام الله والتجری
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم ولا هدی فجاؤا بما یضحک منه تارة ویبکی منه اخری انتهی وشک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض وخواه از سلف بود وخواه از خلف وهر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در حسبل گفته هی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال وقد ادعی فیه الاجماع انتهی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِینَ وایستاده شوید برای خدا ساکتان یا قرآن خوانان در حسبل گفته صحابه ازین آیت امر بسکوت
فهم کرده اند زیرا که سکوت یکی از یازده معنی قنوت ست وگویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده **نظم** ولفظ القنوت اعدد معانیه تجد ✤ مزیدا علی عشر معانی مرضیه ✤ دعاء خشوع والعبادة طاعة ✤
اقامتها اقرارنا بالعبودیة ✤ سکوت صلوة والقیام وطوله ✤ کذاک دوام الطاعة الرابح القنیه ✤ فَاُمِرْنَا بِالسُّکُوْتِ پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن وَنُهِینَا عَنِ الْکَلَامِ ونهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست
کما مرّ مرارا نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل ست بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان واجماع کرده اند علما برینکه تکلم عامد وعالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز ومانند آن مبطل نماز ست وذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در حسبل گفته در حدیث بحثها ست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلے بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مفید اوست انتهی
شوکانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست وخلافی که هست در سخن ساهی ست ودر سخن کسیکه واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویه بن الحکم عدم اعاده است وحال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل وحکم بقضا نمی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم وبر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد وحکم باعاده کمتر می نمود چنانچه در حدیث مسی ست واین غایت لطف واحسان ست برامت ونیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی وناسی وکلام غیر عالم بمنع کلام انتهی متفق علیه واللفظ لمسلم وغیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند ودر صحیحین وغیرهما ست از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز شغل ست یعنی کار روائی عظیم ست که محل مناجات با حق واستغراق در عبودیت ست وهم از وی ست که بدرستیکه حق تعالے
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد وتحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد والنسائی وابوداؤد وابن حبان فی صحیحه **وعن**
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح للرجال تسبیح برای مردان ست ودر روایتی این ست
که چون برسد شما را امری پس تسبیح برای رجال ست مراد بتسبیح آن ست که بگوید سبحان الله تا بداند که وی در نماز ست ودست بر هم زند که آواز براید زیرا که

دست بهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار وگرانباری مردان واز بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حالانکه در هیچ روایت صحیح وارد نشده و التصفيق للنساء وتصفیق برای زنان ست وطریق وی آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند و ببطن اصابع بر بطن کف نزند بطریق لعب اگر بزند نماز فاسد گردد وکذا فی شرح مسلم در صفت گفته گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد والا نماز تباه شود این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شده وتعیین هیئت تصفیق نکرده با وجود آنکه شایع در تصفیق ضرب بطن دست راست ست بر بطن دست چپ ونزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شایع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست والله اعلم وآنکه گفته اند که این هیئت لعب ست لا نسلم که مطلق لعب باشد ودر حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحیی خذ الکتب بقوة اگر سهواً نه نظم قرآن وعدول از سائر کلام بجهت آن کرده است انتهی متفق علیه وازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو وتنبیه گذرنده وتنبیه کسی که از وی کاری مراد ست ودی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید وقد ورد فی البخاری بهذا اللفظ ودر ما عدای او مطلق ست واگر زن ست دست بر هم زند عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته وباین رفته اند جمهور علما وبعض ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل ناهض یعنی اگر برای اعلام ایمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست ورنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد بدلیل لا تفتح علی الامام واین حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل ایستادن حدیث دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح وتصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال ولتصفق النساء وازینجا درمیان علما اختلاف شده شافعیه ورافعی ونووی گویند سنت ست وحق انقسام اوست طرف واجب مندوب ومباح بحسب مقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوة زیاده کرد مسلم قید فی الصلوة وروی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه ولفظ وی اینست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست وتصفیق برای زنان واستدلال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث وبحدیثی که نزد ابوداؤد وابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمازی پس لبس شد بروی لبس چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی با ما گفت آری فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من وروی الاثرم وغیره من حدیث المسور بن یزید نحوه وروایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد آنحضرت وروایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام وتو در نماز هستی ودر سندش حارث ست واو ضعیف ست وصحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده هکذا فی التلخیص وعن مطرف بضم میم وفتح طا وتشدید رای مکسوره وفا در آخر العامری روی عن ابی ذر وعثمان بن ابی العاص ومرد در سنه ۹۵ الهجرية بن عبد الله بن الشخير بکسر شین معجمه وکسر خای معجمه مشدده وسکون تحتانیه ورا در آخر عن ابیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد بنی عامر معدود ست در بصریین روی عنه ابناه مطرف ویزید الشخیر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد وفی صدره از یز کازیز المرجل من البکاء ودر سینه او آوازی ست همچو آواز دیگ سین از گریستن ازیز بزای معجمه مکسور آواز کردن رعد وآواز جوش دیگ وجوشیدن واضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی وسخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که می برآید از ان ومرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ ودر مشارق گفته مرجل دیگ بعضے گویند از مس یعنی سبکی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه سینه آنحضرت با جوش ست از گریستن وازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست ودر هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید بآواز بلند اگر از یاد کردن بهشت ودوزخ ست قطع نمیکند نماز را واگر از وجع ومصیبت ست قطع میکند ودر روایتی عوض مرجل لفظ رحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة يعني احمد وابوداؤد وترمذي ونسائي وصححه ابن حبان وصححه ابن خزيمة والحاكم وهر گفت اخرجه مسلم وي وهم کرد
ومثل این ست انچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد وسوره یوسف خواند چون برین آیت رسید اِنَّمَا اَشْكُوْ بَثِّيْ وَحُزْنِيْ اِلَى اللّٰهِ شنیده شد آواز با ترجیع
اخرجه البخاري مقطوعا ووصله سعيد بن المنذر وسبل گفته این حدیث دلیل ست برانکه مثل این مبطل نماز نیست وقیاس کرده اند بران انین را انتهی وعن
علي عليه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مدخلان گفت بود برای من از انحضرت دو جای درامدن
مدخل بفتح میم ودال مهمله وخای معجمه بروزن مقتل یعنی دو وقت که می درامدم دران وقتها بروی فكنت اذا اتيته وهو يصلي تنحنح لي
پس بودم من که هرگاه می آمدم اورا وانحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نماز ست حدیث دلیل ست برانکه تنحنح مبطل نماز نیست
برابرست که برای اصلاح نماز باشد یا نه وباین رفته است شافعی عملا بهذا الحديث وهرکه قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست وصاحب سبل
گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیراکه اضطراب نمی باشد مگر درمیان احادیث صحیحه كما علم في علوم الحديث ودر روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد
ابن السكن وآن ضعیف ست واین حدیث صحیح واگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت وگاهی تنحنح میکرد
انتهی ومصنف گفته تنحنح وبکا وضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس وختم آن حکم کنند باطل شود
نماز انتهی تیسیره صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانه غزو في سبيل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان لا یتحکم بفساد
نماز کرد وگفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتين بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه بالاسناد کجاست واز اینجا معلوم شد
که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائي وابن ماجة وصححه ابن السكن وعن ابن عمر رضي الله عنه قال گفت ابن عمر
بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار وسلام کردند بر انحضرت پس قلت لبلال كيف
رايت النبي صلى الله عليه وسلم يرد عليهم گفتم مر بلال را که چگونه دیده رسول خدا را که رد میکرد بر ایشان یعنی انصار سلام حین
يسلمون عليه وهو يصلي هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی درحالیکه انحضرت نماز میکرد قال يقول هكذا گفت بلال اشاره
میکرد انحضرت این چنین وبسط كفه وبسط کرد وگسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشاره نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل وظهر اورا
فوق چنانکه در حدیث ابی داود وترمذی ونسائی از ابن عمر آمده وگاهی بسبابگی میکرد باشاره انگشت در سفر السعادة گفته وگاهی ایما میکرد بسر
مبارک خود انتهی وبعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشاره چشم وسر تا آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وانچه
منسوخ شد رد سلام بکلام بود وهو الظاهر ودر حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز وهو الصواب اخرجه احمد وابوداود والترمذي
وصححه والنسائي وابن ماجة ورواه ابن حبان والحاكم واحمد ايضا من حديث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را از حال بلال وذکر کرد ترمذی
که این هر دو حدیث صحیح ست وسبل گفته حدیث دلیل ست برینکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق ومسلم از جابر آورده
که انحضرت فرستاد اورا برای حاجتی گفت پستر دریافتم انحضرت را ووی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من وچون فارغ شد
خواند مرا وفرمود تو سلام کردی واعتذار نمود بعد رد باشاره ودر حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر انحضرت وحضرت در نماز بود پس رد نکرد
بروی وذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که انحضرت اشارت بسر فرمود
وعلما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ کنند وجماعتی گفته بعد نماز جواب گوید وقومی گفته در
دل کند وقومی رفته که رد کند باشاره كما افاده هذا الحديث وهذا هو اقرب الاقوال للدليل وما عداه لم يات به دليل وگفته اند که این رد باشارت

مستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت إن في الصلوٰة شغلاً گوییم از روایت بیهقی معلوم شد که اشارت برأس کرد و بعد از آن اعتذار نمود از رد بلفظ زیرا که
وی او آثار دیگر و بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد فرمود بروی باشاره پستر خبر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکنید در نماز
پس عجب ست از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ با آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و رد سلام را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید مسلم
بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آنرا رد آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بود خبر میکرد ایشان را بدان و رد
نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره وارد ست از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرت و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد
باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و قد حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرت بر انصار که بگسترد کف خود را این چنین و بسط کرد
جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی اسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست
یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیرا که رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی أَوْ رُدُّوهَا داخل گردیده و اما حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که اشاره
کند در نماز که فهمیده شود پس باید که برگرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیرا که از روایت ابی غطفان ست از ابو هریره و وی
مردی مجهول ست انتهی کلامه **وعن أبي قتادة رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حامل**
أمامة بنت زينب بود رسول خدا که نماز میگذارد و حال آنکه او بردارنده أمامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت ست و شوهر
وی ابو العاص بن الربیع ست و این أمامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد و [illegible]
گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیرا که غیر منصرف ست و ظاهر
میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست **فاذا سجد وضعها** پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود **واذا قام حملها** و چون می استاد از سجده و در روایتی
چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود **متفق علیه** این حدیث دال ست بر آنکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را
آدمی باشد یا غیر او مضر نیست بنماز برابر ست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر ست که در فرض باشد یا در نفل و برابر ست که مصلی امام
بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
زیرا که آنحضرت امامه را بر داشتی و نهادی و باین رفته ست شافعی و غیر وی منع میکند از آن در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات
بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
گفته اند که این حدیث منسوخ ست و کلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا و زدناه ایضا فی حواشیها انتهی
گوییم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را
و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت نبود بلکه وی بجهت
غایت الفت که بآنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش بآنحضرت در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گوییم
این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتر می شد
بیشتر از شغل منع و آختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگذاردند و الظاهر هو الاولی والله اعلم انتهی کلام الشیخ و آجنبیت این تاویل از
ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفی ست و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار والطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بر روایتی روایت
ابو داؤد ست و لهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما بر انکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکور ست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت
نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست و در منهاج مذکور ست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود یکدو گام یا یکدو
ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر ست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خاریدن
بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و غمز عائشه و فتح
باب حجره و نزول از منبر و صعود بران پس انچه اهل عقل حکم کنند که کمتر ست ازان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و انچه زیاده ازان باشد در حکم کثیر بود
و انچه گفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیراکه قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی ولمسلم وهو یؤم الناس و در لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را
و می نهاد و حال انکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد و در روایتی ست که امامة بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود کما تقدم
در حجة الله البالغه گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و انچه کمتر ازان ست
مبطل نماز نیست و انچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و یا ثکل اماه و ماشانکم
تنظرون الی و بطش یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش و برداشتن وی و غمز نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرود آمدن از
پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
و اشارهٔ مفهمه و قتل حیه و عقرب و نگریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاستی در بدن یا پارچه ملوث شود
مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست والله اعلم انتهی و مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ ست
و رد کرده شد بجهل بناسخ و بتاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر ست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوة شغلا
و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و در روایت مسلم باز داست و همچنین لفظ ابو داؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
و امامه بر دوش او بود پس استاد در مصلی و ایستادیم پس او الخ و عجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمدا بود زیراکه این امری ست
که مشغول میکند قلب را و چون امر خمیصه او را مشغول ساز د باین شغل چه رسد و نووی در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
بآنحضرت شده اند زیراکه طفل از بول مامون نیست و دران نظر ست و کدام دلیل ست بر خصوصیت و درین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق
اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یکطرف میکرد اورا و اسنادش حسن ست
انتهی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الاسودین
فی الصلوة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم ست در حبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار و کژدم
هر رنگ که باشد کما یفیده کلام ائمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و تمر هم آمده

وحدیث دلیل ست بر وجوب قتل حیه وعقرب در نماز زیراکه اصل در امر همان ست وگفته اند که برای ندب ست و دلیل ست بر آنکه باطل نمی شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هر دو میسر نیاید برابر ست که بفعل یسیر صورت بندد یا عمل کثیر وباین رفته است جماعتی از علما ونزد بعضی اگر سه بار بهم بزند نماز فاسد گردد وتاویل کرده اند حدیث را بخروج از نماز قیاساً بر سائر افعال کثیره که حاجت بآنها داعی ست وعارض می شوند در نماز مثل انقاذ غریق ونحو آن که بیرون می آید بسبب آن از نماز ودرین حکم غیر ایشان را تفصیلهاست که قائم نیست بر آن دلیل وحدیث حجت ست برای قول اول اخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه احمد والنسائی بمعناه ورواه ابن حبان والحاکم عن ابن عباس مرفوعاً نحوه واسناده ضعیف واورا شاهدی ست در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسای آنحضرت که امر میکرد بکشتن سگ گزنده وموش وکژدم وغراب وزغن ومار وگفت نماز وصححه ابن حبان ونزد ابوداود بسند منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان را چون بیاید یکی را از شما کژدم وحال آنکه وی نماز میگذارد پس باید که بکشد او را بنعل یا چوب کذا فی التلخیص

باب سترة المصلي

ستره بضم سین وسکون تای فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی ومراد اینجا چیزی ست که استاده کرده شود پیش مصلی تا تمیز شود از سجده وبر هکار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن وباید که درازی وی کم از ذراعی نباشد وسطبری انگشت واحکام آن بیاید عن ابي جهيم بضم جیم مصغر جهم نامش عبدالله بن جهیم ست وقیل هو عبدالله بن الحارث بن الصمة الانصاری بکسر مهمله وتشدید میم صحابی معروف ست خواهرزاده ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه واورا دو حدیث ست که شیخین آن هر دو را اخراج کرده اند یکی از آنها این حدیث ست ودیگر در باب سلام بر بول کننده وگفت ابوداود ابو الجهیم بن الحارث بن الصمه وقیل راوی حدیث بول مردی دیگر ست عبدالله بن الحارث نام وآنکه درینجاست عبدالله بن جهیم ست واین هر دو دو کس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي اگر بداند گذرنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار واظهر آنست که مصلی بفتح لام ست یعنی رو بروی مصلی از داخل ستره او ماذا عليه من الاثم چیست یعنی چه قدر ست بروی از گناه بسبب گذشتن او از پیش نماز کننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاری ومسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ در بخاری مگر نزد بعض رواة یعنی کشمیهنی وقدح کرده در وی که نیست وی از اهل علم وعیب کرده اند بر طبرانی در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام وهمچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عجب ست از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را درینجا بسوی بخاری ومسلم وواقع شد او را همان وهم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لكان ان يقف اربعين هر اینه باشد اینکه بایستد تا چهل ابو النضر که یکی از رواة این حدیث ست گوید نمیدانم که مراد بچهل چهل روز ست یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خيراً له بهتر ست او را خیراً منصوب ست بنا بر آنکه خبر کان ست در روایت بخاری ودر روایت ترمذی مرفوع ست بنا بر آنکه اسم کان ست ودرین صورت خبر معرفه واسم نکره آمد وهو قلیل ویحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان يمر بين يديه از اینکه بگذرد پیش او واین حدیث دلیل ست بر تحریم مرور رو بروی مصلی یعنی مابین موضع جبهه او در سجود وهر دو قدم وی وغیر هذا نیز گفته اند وآن عام ست در هر مصلی فرض باشد یا نفل امام باشد یا منفرد وگفته اند که مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زیراکه ضرر نمیکند او را مرور مار چه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست ولیکن وارد شده که ستره رافع حرج بر مصلی ست نه بر مار وظاهر وعید مختص ست بمار نه بکسی که ایستاد بعد رو بروی مصلی یا نشست یا خفت ولیکن اگر علت در وی تشویش بر مصلی باشد پس این نماز در معنی مار ست متفق عليه بين الشيخين واللفظ للبخاري ونیست در وی ذکر تمیز اربعین ووقع في البزار

من وجه آخر و واقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفا ، سال اطلاق خریف بر سال از قبیل
اطلاق جزء بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه در گذشتن وی
از پیش برادر مسلمان در نماز بر پهنا رونده باشد هر آیینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجة طحاوی گفته تقیید بصد سال
متاخر ست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیث کعب احبار ست که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وست از گناه هر آیینه
باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله
صلی الله علیه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلی فقال مثل موخرة الرحل پرسیده شد رسول خدا در غزوه تبوک از ستره مصلی که
چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر موخره بضم میم و سکون همزه و کسر خای معجمه و فتح آن و ضم میم و فتح همزه و تشدید خا و رای مشدده
بمعنی آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح ست از موخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل
باشد و راوی بلغت خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش ست صلی الله علیه وسلم و درین حدیث
ندب ست برای مصلی در اتخاذ ستره و کفایت وی بمثل چوب پالان شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیز بر روی مین از اینجا
اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگرچه در حدیث ابو داؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب ست و مصنف تحسین وی کرده و قول
کسی که مضطربش گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بدان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لائق ست که نزدیک شود بستره و زیاده نکند میان خود و ستره بر سه ذراع
و اگر عصا و غیره نیابد سنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفت مستحب داشته اند اهل علم و نزدیک ستره باین طور که میان وی و میان ستره بقدر مکان سجود باشد
و همچنین میان صفوف و امر بدنو و حکمت آن در حدیث ابو داؤد و نسائی از سهیل بن ابی حثمه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید
که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بر وی نماز او را و در مصفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود
و این امر بنابر استحباب ست زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب ست نزدیک بودن از ستره بنوعی
که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخره رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخره رحل را باآنکه
در طول بقدر یک دست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین ست از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن
یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را تفتیش می نمودند و این دلیل صریح ست بر آنکه غیر وی
کفایت نمیکند والله اعلم انتهی اخرجه مسلم و هم در مسلم ست از حدیث طلحة بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل
موخرة الرحل پس باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش از آن ستره و در حدیث نافع ست از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری
خود را بر پهنا بجانب قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه و زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن
و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد
بجانب آخره او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **وعن** سبرة
بفتح سین مهمله و سکون موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکن مدینه بود و شمار وی در مصریین ست
روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیستتر احدکم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند
یکی از شما در نماز اگرچه بیک تیر باشد قید امر بستره را جابر حمل بر ندب کرده اند و لو بسهم مفید اجزای ستره است غلیظ باشد یا دقیق و نیست اقل وی

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که ستره بر یمین یا شمال دارد نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان و نبود پیش وی
هیچ شئ رواه احمد وابوداود اخرجه الحاکم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت
برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خرد ست که سنان دارد و بمقدار
سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه
متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم وغیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند **وعن** ابی ذر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقطع صلوة المرء المسلم می برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
ثواب او را اذا لم یکن بین یدیه مثل مؤخرة الرحل وقتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز المرأة یکی زن والحمار
دوم خر والکلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحدیث ای اتم الحدیث و تمام وی این ست که گفته شد ابوذر را چه حال
سگ سیاه را از سگ احمر و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست
وفیه و درین حدیث این ست الکلب الاسود شیطان و حدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع
ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر
و آنحضرت نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را باعادهٔ آن اخرجه الشیخان پس این حدیث را مخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
قاطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رض که در وی ذکر عمر ها و اضطجاع او
روبروی آنحضرت ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکند و تاویل میکنند
حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی
که واجب ست از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشئ و در روایتی آمده
که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابوداود من حدیث ابن عباس و ضعفه اخرجه مسلم واخرجه الترمذی
والنسائی وابن ماجه مختصرا و مطولا وله و مر مسلم راست عن ابی هریرة رضی الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر
سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست
که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم ولابی داود
والنسائی عن ابن عباس رضی الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابوداود و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس
آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست ویقی من ذلک مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست بآخر حدیث ابوهریره ولیکن مصنف لفظ
حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست در سبل گفته چون مراجعت کردیم
بسنن ابوداود و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض والکلب انتهی پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
ابی ذر باشد و هو قوله الکلب الاسود شیطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر نکرده
و اگرچه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة علی الناظر والله اعلم وقید المرأة بالحائض و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست
بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق الی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

بعایشه و ابن عباس نسبت کرده اند بزیادت سگ سیاه یعنی این هر سه قطع می کنند نماز را و جمهور علما از صحابه و غیرهم بر آنند که قطع نمیکنند نماز را هر چه و هر که از پیش مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده در ان محمول ست بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد آن ست که نزدیک ست که قطع شود بجهت شغل دل مصلی کما تقدم اما از زن پس خود ظاهر ست و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مر او را چنانکه دلالت دارد بران استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شئ يستره من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم یعنی ستره بر پا کند که حائل گردد میان وی و مردم واراد احد ان يجتاز بين يديه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره و این شامل ست آدمی و جز او را از بهیمه فليدفعه پس باید که براند و دور کند او را ظاهرش وجوب دفع ست ولیکن نووی گفته نمیدانم هیچ یکی را از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب ما بانکه مندوب ست و مصنف گفته قد صرح بوجوبه اهل الظاهر انتهی و گفته اند که دفع برای دفع اثم مارست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوٰة و هو الارجح زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود اهم ست از دفع اثم از غیر خود در سبیل گفته اگر گویند که برای هر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرنده بموجب حدیث لو يعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر که اگر براند مصلی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذار د مگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اخرجه ابو نعیم و در حدیث ابن مسعود ست که مرور روبروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرجه ابن ابی شیبه و این هر دو حدیث را حکم رفع ست اگرچه موقوف اند ولیکن اول در باره کسی ست که ستره گرفت و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتهی فان ابى فليقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی فليقاتله آمده یعنی پس باید که بکشد او را و این مبالغه ست در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کند باشاره و منع لطیف پس اگر مندفع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید سخت تر از اول و گفت اجماع کرده اند برانکه لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا که مخالف قاعده نماز ست که آن اقبال بران و اشتغال دران و خشوع ست و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقةً و این ظاهر لفظ حدیث ست و اما قول آنکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظ حدیث و مؤید اوست فعل ابو سعید راوی این حدیث که نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعه نماز میگذارد بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست جوانی از بنی معیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راهی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفته اند که رد کند باسهل وجوه پس اگر سرکشد پس بسخت تر از ان و اگرچه مؤدی شود بقتل وی پس اگر گشت او را پس نیست بروی چیزی زیرا که شارع قتل وی مباح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد بچیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بمرد و گشته شد واجب نیست بروی قصاص و در اخذ دیت خلاف ست فانما هو شيطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع ست یا مراد شیطان انس ست چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق عليه و در مشکوٰة گفته این لفظ بخاری ست و مسلم را معنی او ست انتهی وفي رواية فان معه القرين و در روایتی ست که همراه وی قرین ست در قاموس گفته القرين الشيطان المقرون بالانسان لايفارقه و ظاهر کلام مصنف آن ست که روایت فان معه القرين متفق علیها ست میان شیخین از حدیث ابی سعید ولیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره یافته شد در مصفی گفته اهل علم متفق اند برانکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه ست و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد که باشاره خفیفه دفع کند و در اول امر باشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ابا و الحاح ظاهر شود پس این را میرسد که عنف نماید و همین ست مراد از مقاتله و ظاهر ست که حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست که مصلی در مسجد نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان

مصلی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این را مبالغه در رفع گذرنده نمی رسد زیراکه تقصیر از جانب مصلی ست بهر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عمل یسیر
مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست والله اعلم انتهی **و** عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود
چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون وغیره فان لم يجد فلينصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
که استاده کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم يكن فليخطط خطا
پس اگر نباشد با وی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست بر انکه کافی ست ستره هر چیز که باشد و در مختصر سنن ست که گفت سفیان بن عیینه
دیدم شریک را که نماز گذارد با ما در جنازهٔ عمر پس نهاد کلاه خود را رو بروی خود و در صحیحین ست از حدیث ابن عمر که پنهان میکرد راحلهٔ خود را و نماز میگذارد بسوی او
و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک و سنگ فراهم نماید ثم لا يضره من مر بين يديه پس ترزیان ندارد او را کسی که بگذرد پیش او در قطع خشوع و در لفظی
از ابو داود ما مر امامه ست و در روایتی از ابو داود امام سترتہ در سبل گفته در قول وی ثم لا یضره دلیل ست بر انکه اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان
نماز یا ابطال آن و این وقتی ست که مصلی امام باشد یا منفرد نه وقتی که موتم باشد زیراکه درین صورت امام ستره اوست یا سترهٔ امام سترهٔ اوست کما سلف
وقد بوب له البخاري و ابو داود و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که سترة الامام سترة لمن خلفه و اگرچه ضعیف ست اخرجه الشافعي في القديم
و ابن حبان و البيهقي و احمد و ابن ماجة و ابو داود و حدیث عام ست در امر باتخاذ ستره در فضا وغیره و ثابت شده که آنحضرت چون نماز میگذارد
بسوی دیوار میگردانید در میان خود و در میان وی بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد از ان بلکه امر کرد بقرب از ستره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود
یا عود یا شجر میگردانید آنرا بر جانب راست یا چپ خود و نمی گردانید برابر چشم و بود که رکز میکرد حربه را در سفر یا عنزه و نماز میگذارد بسوی می و قیاس کرده اند
شافعیه بران گستردن مصلی وغیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز ست و هو صحيح وصححه ابن حبان و احمد و ابن المديني فيما نقله ابن عبد البر في
الاستذكار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و بغوی وغیرهم بسوی ضعف وی و گفت شافعی در بویطی و خط نکشد مصلی رو بروی خود مگر آنکه
باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرمله و روایت کرد آنرا مزنی در متوسط از شافعی و آن جدید ست نیست مختص بقدیم و گفت مصنف
و لم يصب من زعم انه مضطرب : هو حسن و صواب نکرد کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب ست بلکه آن حسن ست گویم زاعم
ابن الصلاح ست چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت با وی نزاع نموده و در مختصر سنن ست که گفت ابن عیینه نمی یابم چیزی که برنهم
این حدیث را بران و نیامده مگر بهمین وجه و بود اسمعیل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت هل عندكم شيء تشدونه به و گفت بیهقی لا باس به في مثل
هذا الحكم ان شاء الله تعالى انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد ست و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر
مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست و امام محمد گفته الخط ليس بشيء و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابو داود درین باب ضعیف و مضطرب ست
و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین ست و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی ست باتباع و فی الجملة ظهوری
و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد انتهى و بعد ازان اختلاف در صفت خط است نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال ست و معتبر نزد
ابو داود طول و گفت صاحب مهذب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا همچو جنازه و مختار قول بطول است **و** عن ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شيء نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از انچه بگذرد پیش
مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما هو شيطان زیاده کرده

مصنف گفته اجماع مجتهدین ست برانکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع میکند و مذهب انس بن مالک و حسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض و گذشتن سگ خصوصًا سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عایشهؓ از خود نقل کرد که در میان آنحضرتؐ و در میان وی قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهی اخرجه ابوداؤد وفي سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعيد بن عمير الهمدانی الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی واخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس وابی امامة والطبرانی من حدیث جابر وفی اسنادهما ضعف و این حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن و خر و سگ پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها و مراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص گردد و گفته اند حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذرست و این وجه ضعیف ست زیراکه نیست نسخ با امکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ و اینجا متقدم و متاخر معلوم نیست حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح ست زیراکه مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا فی السبل

باب الحث على الخشوع في الصلوة

در بر انگیختن بر خشوع و فروتنی در نماز و در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تذلل و فخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابدست لهذا اعتبار هردو انتهی و دال ست بر بودن وی از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخرجه الحاکم گویم و دال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه و حدیث دعا در استعاذه اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده و ادله وجوب ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي الرجل مختصرا نهی کرد رسول خدا ازینکه نماز گزارد مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین ابوهریره درینجا اخبار از نهی کرده و لفظی که مفید نهی باشد نیاورده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست متفق عليه واللفظ لمسلم و لفظ بخاری این ست نهی عن الخصر في الصلوة و خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد در لغت میان مردم خاصرتهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که بآن قرائت رسیده است تا سجده نکند یا اختصار نمودن و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستد و این معنی از محتملات لفظ ست و در روایتی اختصار واقع شده ست و تفسیری که مشهورست از صحابه و سلف همان معنی اول ست ومعناه ان يجعل يده على خاصرته و معنی اختصار این ست که بگرداند دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و معارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که فی الحدیث المختصرون یوم القیامة علی وجوههم النور ای المصلون فی اللیل فاذا تعبوا وضعوا ایدیهم علی خواصرهم انتهی و لیکن برای این حدیث مخرج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی و حدیث باب باین وجه می تواند شد که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما یفیده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم یاتون ومعهم اعمال صالحة یتکؤن علیها فی القاموس الخاصرة الشاكلة وما بين الحرقفة والقصيرى و تفسیر کرده است حرقفه را بالعظم الحجبة الى راس الورك و لیکن اکثر برهمین تفسیر که مصنف ذکر کرده وفي البخاري عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهودست در نماز شان و ما نهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود

یا فعل شعبی بن ست زیرا که این اخ یعنی ست و آنچه وارد شده منصوص ست از صحابی و وی عارف تر ست بسبب حدیث و احتمال وارد که مرفوع باشد فهو العمدة
و آنچه در صحیح وارد شده مقدم ست بر غیر و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل نار ست رواه فی شرح السنة عن ابن عمر و مراد بآن یهود اند و اشکال میکنند که اهل نار را
راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار والله اعلم بالصواب و ذکر کردن مصنف این
حدیث را در باب خشوع مشعر بآنست که علت نهی از اختصار منافات اوست با خشوع و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بآن عشا بفتح ممدود ست کسماء طعام العشی کما فی
القاموس یعنی چیز شبانگاهی خوردن و تخصیص بآن بجهت آنست که عادت عرب تغدی و تعشی ست که در چاشتگاه و شبانگاه میخورند و جز وقت آن در وقت
دیگر نخورند و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا غلبه گرسنگی ست تا باعث بر شغل باطن نگردد قبل ان تصلوا المغرب
پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن دقیق العید گفت مطلق محمول ست بر مقید و وارد شده است باین لفظ چون نهاده شود
عشای یکی از شما و نماز واست و مقید نشود باین چنانکه در اصول ست که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود
نماز و یکی از شما صائم ست پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی نکنید از عشای خود و اتفقا علیه من حدیث عائشة بمعناه و درین باب ست
از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد وی در اوسط و اسناده حسن و عن سلمة بن الاکوع عند مسلم و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون نهاده شود طعام یکی از شما و برپا کرده شود نماز یعنی تکبیر گفته شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود
ابن عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه وی می شنید قرائت امام را متفق علیه و ابن عمر
موصوف ست بکمال سنت و اتباع پس وجود این فعل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین ست متفق علیه حدیث دلالت کرد بر ایجاب تقدیم
اکل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور حمل کرده اند آنرا بر ندب و ظاهریه گویند بلکه واجب ست تقدیم پس اگر مقدم نکند نماز را باطل شود عملا
بظاهر الامر پس تر حدیث ظاهر ست در تقدیم عشا مطلقا برابر ست که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و برابر ست که بترسد از فساد طعام یا نه و برابر
که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلهای دیگر ست بغیر دلیل و تتبع کرده اند علت امر بتقدیم را و گفته اند که تشویش خاطر ست بحضور طعام و آن مقتضی ترک
خشوع ست در نماز و این علتی ست که نیست بروی دلیل مگر آنچه مفهوم میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبه از ابوهریره و ابن عباس آورده که این هر دو
طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان ست پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که بر خیزیم و در نفس ما چیزی نباشد
و در روایتی ست که عارض نشود مارا در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شیبه ست از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة یذهب النفس اللوامة
پس درین آثار اشارت ست بتعلیل مذکور و این وقتی ست که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف ست در وقت تنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست
میرود و بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگرچه وقت برود و برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی ست که قائل ست بوجوب خشوع در نماز
و گفته اند که بدایت بنماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور ست و در روی این ست که حضور طعام عذر ست در ترک جماعت نزد قائل وجوب
جماعت و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم فی الصلوة فلا یمسح
الحصی فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو بروی آید مصلی را و اقبال می کند
و نازل میگردد بروی پس لائق ست که درین مقام سوای ادب لعب بحصی نکند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آن ست که رحمت
نازل میشود و در چیزی می افتد که مواجه مصلی ست از زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغیر ندهد و در روایتی عوض مسح تسویه آمده

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد ی وزاد احمد و زیاده کرد امام احمد در روایت خود واحدة
اودع یکبار بکن یا بگذار و ممکن از این نقل دل در قلق ست زیرا که مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
میشود که فلا یمسح واحدة اودع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این ست سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن کل شیٔ حتی سألته عن مسح الحصا
فقال واحدة اودع پس اختصار کردن مصنف اخلال در معنی کرده و گویا تکیه کرده وی در بیان معنی بر لفظ برار عارف و اگر چنین می گفت و فی روایة لاحمد
الاذن بمسحة واحدة واضح تر می بود و حدیث دال ست بر نهی از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل از آن شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر
یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة ست یا مکروه ست و این مبنی ست بر تفسیر فعل کثیر انتهی گویم در سبل گفته تقیید بحصی و تراب چنانکه در روایتی هست نظر
بغالب ست و دلالت نمی کند بر نفی از ما عدای او و گفته اند که علت نهی محافظت بر خشوع ست چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید او ست
یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارع بر آن نص کرده مواجهت رحمت ست پس پس تغییر تراب و حصی از سجده گاه نباید کرد مگر آنکه مؤلم وجه باشد
و ظاهر نهی در تحریم ست وفی الصحیح عن معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و یای تحتیه و کسره قاف بن ابی فاطمة الدوسی مولای سعد بن ابی العاص
حاضر شد بدر را قدیم الاسلام ست هجرت کرد بسوی حبشه و اقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بمدینه و بود بر نگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانید او را ابوبکر
و عمر بر بیت المال مرد در سنه اربعین و گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عنه ابنه محمد و ابن ابنه ایاس بن الحارث و غیرهما نحوه یعنی مانند حدیث ابی ذر
و لفظ وی این ست لا تمسح الحصی وانت تصلی فان کنت لا بد فاعلا فواحدة لتسویة الحصی بغیر تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تواجهه وعن
عایشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عایشه پرسیدم
رسول خدا را از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنی ست
که می رباید آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و می رباید از آن نماز کمال آنرا این حدیث دلیل ست بر کراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب کراهت
نقصان خشوع ست چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است ببعض بدن یا اعراض ست از توجه الی الله
چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگردانید روی
خود برگردید خدا و اخرجه ابوداؤد والنسائی و در سبل گفته کراهت التفات وقتی ست که استدبار قبله نکند بصدر یا عنق و الا مبطل نماز ست رواه
البخاری و در مشکوة گفته متفق علیه و در معنی ست التفات را سه مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات
نه مکروه ست و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شد دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله متحول شده باشد
و این قسم حرام ست و مبطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اکثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل صلوة ست انتهی
وللترمذی وصححه و مر ترمذی راست از حدیث عایشه و آنرا صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای پسرک من ایاك والالتفات
فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فانه هلكة زیرا که التفات کردن در ان سبب هلاک شدن ست در آخرت بجهت بودن او
طاعت شیطان و رو گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکه بفتح ها و لام بمعنی هلاک یعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع پس اگر
هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان کمال نماز پس باری در نفل بکن نه فرض که کار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض
اهتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند و گفته اند
نهی از التفات وقتی ست که بی حاجت باشد ورنه ثابت شده که ابوبکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

فرمود آنحضرت بسوی ایشان واگر التفات نمیکرد نمیدانستند بر آمدن آنجناب واشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه يناجي ربه
چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه رب وی در میان او و در میان
قبله است ومراد بمناجات اقبال او تعالی ست بروی برحمت ورضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس خیو نیندازد پیش خود
ونه جانب راست خود و در حدیث ابو هریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن شماله او تحت قدميه ولیکن بیندازد
جانب چپ خود زیر پای خویش متفق عليه وفي رواية او تحت قدمه و در روایتی با او حرف عطف یا تردید ست و در روایتی تحت
قدمه اليسرى واین در غیر مسجد ست و در مسجد در جامه خود بگیرد و بمالد و حدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله و یمین در نماز و در حدیث ابو هریره
وابی سعید مطلق نهی آمده ولفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی وحت کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
پس باید که نیفگند بسوی روی خود ونه بیمین ولیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و از ینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال
چه داخل نماز و چه خارج آن برابر ست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی ست لیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی
قبله مطلقا در مسجد و غیر وی و برای مصلی و غیر او و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر که خیو انداز رو بروی قبله بیاید
روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و ابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا برانگیخته بشود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و این
نخامه در روی او ست و همچنین ست ابصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود و حال آنکه
نیست در نماز و مروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آمده که نهی کرد ازین و آنحضرت
بیان فرمود که جانب چپ انداز د یا زیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس ست نزد احمد و مسلم که پس گرفت
گوشه چادر خود و بزاق کرد در ان و رد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی بمالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست
واگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است و گفته اند این مقید ست ببزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
در جانب یسار بتحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی ست از حدیث ابو امامه که می ایستد یعنی مصلی
پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهی و این تعلیل منع ست از شارع و تفل درین وقت بر قرین
می افتد و آن شیطان ست و شاید که فرشته یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد
و نینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است و نیست دخل کاتب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند و هم از بعض روایات ظاهر ست
وابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفا آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات و در طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله
وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره **وعنه** روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعائشة بود قرامی مر عایشه را قرام
بکسر قاف وتخفیف را پرده باریک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامه که در وی تصاویر باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن
پرده گوشه خانه خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی در خانه
داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد
و تواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پرده خود را

فانه لا تزال تصاويره تعرض بفتح فوقيه وكسر را لي في صلوتي ودر روايتي في الصلوة پيش مي آيد اين نقشها و علمهاي او ظاهر ميگردد بر من در نماز من و درينجا دليل ست بر ازاله چيزي كه مصلي را مشوش كند در نماز از انچه در خانه يا در محل نماز اوست و نيست درو دليل بر بطلان نماز زيراكه آنحضرت امر باعاده نكرد رواه البخاري و مثل اوست حديثي كه اتفقا على حديثها اتفاق كرده اند بران بخاري و مسلم از حديث عايشه في قصة انبجانية در قصه انبجانيه بكسر همزه و فتح آن و سكون نون و كسر موحده و فتح آن نيز آمده گليم پشمين كه درو علم نباشد منسوب بموضعي انبجان نام و در قاموس گفته منبج كمجلس موضع و كساء منبجاني و انبجاني بفتح نسبت ست بر غير قياس ابي جهم و نامش عامر ست و قيل عبد بن حذيفه صحابي مشهور و معمر ست از پيران قريش و لفظ حديث اين ست كه گفت عايشه نماز گذارد رسول خدا صلي الله عليه وسلم در خميصه كه مر او را علمها بود پس نگاه كرد بسوي علمهاي آن خميصه يك نگاه كردني پس چون برگشت از نماز فرمود ببريد اين خميصه را پيش ابي جهم و بياريد مرا انبجانيه ابي جهم انتهى و آن خميصه را وي بخدمت آنحضرت بهديه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد و اپس كرد و انبجانيه طلبيد و طلبيدن آن براي آن بود تا از واپس كردن خميصه ابوجهم شكسته خاطر نگردد و خميصه جامه از خز ما كه علم سياه دارد و اگر سياه علم ندارد خميصه نگويند و فيه و درين حديث ست فانها پس بدرستيكه آن خميصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام آن الهتني عن صلوتي باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور درو و در لفظي آنفا نيز هست يعني اكنون و در روايت بخاري باين لفظ ست كه فرمود بودم من نگاه ميكردم بجانب علم آن خميصه حال آنكه در نمازم پس ترسيدم كه در فتنه بيندازد مرا يعني باز دارد از نماز و حضور دران ضمير فانها راجع ست بخميصه چنانكه معلوم شد اگرچه در كلام مصنف ذكر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم آنست كه مرجع آن انبجانيه باشد پس اولى آن بود كه چنين مي گفت في قصة خميصة ابي جهم و همچنين ضمير الهتني و در حديث دليل ست بر كراهت انچه مشغول كند دل را در نماز از نقوش و غيرها و درو مي مبادرت آنحضرت ست صلى الله عليه وسلم بسوي صيانت نماز از ملهيات و ازاله شاغلات از اقبال بران طيبي گفته درين حديث ايذان ست باينكه صور و اشياي ظاهره را تاثيري هست در دلهاي طاهره و نفسهاي زكيه تا بما دون وي چه رسد و درو ي كراهت نمازست بر نمارش و سجاده منقوشه و بر كراهت نقش مساجد و نحو آن انتهى و لفظ شيخ در ترجمه اين ست ازينجا معلوم ميگردد كه صور و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافيه تاثيري هست با وجود علو مقام و كمال نزاهت و نظر بتحقق اين تاثير و تغيير ناشي از كمال صفا و غايت لطافت ست چنانكه در جامه سفيد يك نقطه سياه اگر افتد نمايان گردد و هر چند سفيد تر و پاكيزه تر و صاف تر نمايان تر و آلودگان و تيره دلان را ازان معني آگاهي نبود و نزد من اين تعليم است را و تنبيه ست مر ايشان را بر تثبت و احتياط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهي و مشاغل والله اعلم بحقيقة الحال وعن جابر بن سمرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بفتح لام و فتح مثناة تحتيه و سكون نون و فتح فوقيه و كسر ها اقوام يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البته باز آيند گروهاي مردم كه بر ميدارند نظرهاي خود را بسوي آسمان در نماز در سبل گفته يعني بما فوق خود مطلقا او لا ترجع اليهم يا آنكه نگردد بسوي ايشان نظرهاي ايشان نووي در شرح مسلم گفته درو نهي اكيد و وعيد شديد ست درين باب يعني رفع بصر بما فوق و نقل كرده اند اجماع بران و نهي مفيد تحريم ست و گفت ابن حزم باطل مي شود بآن نماز و گفت قاضي عياض و اختلاف كرده اند در غير نماز قومي مكروه گفته و اكثر جائز داشته اند رواه مسلم و در روايتي از مسلم باين لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة او لتخطفن ابصارهم يعني بايد كه باز آيند از برداشتن نظر بآن نزد دعا در نماز و اگر باز نيايند ربوده مي شود بصرهاي ايشان مروي ست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر ميداشت بصر خود در نماز بسوي آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم خاشعون پست كرد سر خود محرر سطور گويد عفا الله عنه اين نهي براي آن كردند كه او تعالى ذات خود را وصف كرده بصفت علو و فوق و چون اين جهت منجمله جهات سته مخصوص آمد بوصفي انا و صاف وي لا بشه

لہ ادب آن جہت رعایت کنند و این مسئلہ در محل خود مبرہن و متفق علیہ سلف ست و لہ و مر مسلم راست عن عائشة رضي الله عنها قالت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود
نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آرد و دو چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد. و ملحق ست بآن مدافعت
ریح و این ہمراه مدافعت ست و اما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد و آنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منہی عنہ ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند تنزیہی برای
نقصان خشوع و اگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووی و مستحب اعاده آن و ظاہریہ
گویند باطل ست وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان ست
زیرا که صادر می شود از امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزہا را دوست میدارد پس گویا از وی ست و لفظ
تثاؤب بہمزه است و بواو خطاست و اسم از وی ثوباء آمده بضم مثلثه و فتح ہمزه بمعنی خمیازه و آن تنفسی ست که می کشاید از وی دہن فاذا تثاءب احدكم
فليكظم ما استطاع پس چون خمیازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق بستن دہان آنست که فراہم آرد
لبہا را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنہد پشت دست چپ بر دہان و در روایتی آمده یعنی پس گو به بند دہان خود را زیرا که شیطان می درآید در دہن
رواه مسلم و زیاده کرد بخاری و لا يقل ها و نگوید ہا و این لفظی ست که در وقت خمیازه نزد عدم ضبط حال از دہان می برآید و در بعض نسخ ہا ہا مکرر آمده یعنی
که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جہت بودن
آن باعث بر کسل از عبادات و موجب تقبیح و تشویہ صورت و شکل و الترمذي وزاد في الصلوة و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون خمیازه کند
در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و قید کظم در نماز منافی نہی از این حالت نیست مطلقا بنا بر موافقت مطلق بمقید و این زیادت در بخاری نیز ہست و این ہمہ منافی خشوع ست

باب المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جایز ست و نزد فقہا بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و بمعنی جبہت نیز آمده و مساجد
عضو ہفتگانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث واسعه است و وی احب بقاع ست بسوی خدا و ہر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند
خدا برای وی خانه در بہشت و احادیث فضائل وی در مجمع الزوائد و غیرہا ست عن عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله
عليه وسلم ببناء المساجد في الدور امر کرد آنحضرت ببرآوردن مسجدہا در دور و محلتہا و قبیلہا اگر بقصد ضرار نباشد تا ہر قومی بجماعت خود جماعت
میکرده باشند بخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که در آن قبیله فراہم می شد دار می نامیدند و در قاموس ست
المحل يجمع البناء والدار والعرصة والبلد ومدينة النبي صلى الله عليه وسلم والموضع والقبيلة انتہی و یحتمل که مراد بآن محالہا شد که در آن خانہا بنا میکنند یا بیوت
باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور برانہا نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر بنای مسجد در آن آنست که گاہی متعذر و شاق می شود بر اہل محله رفتن بسوی
دار دیگر پس محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اندران پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بیسر و سہولت بایشان
در مصفی گفته مسجد البیت دیگر و مسجد دار دیگر ست و ہر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع
و مسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت و ظاہر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتہی وان تنظف وتطيب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند
مسجدہا و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و تنظف و تطیب ہا و تا مثنا ضبط کرده اند و ازینجا معلوم شد
که تجمیر مسجد بعود و خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته و مستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران و مروی ست فعل آن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن ماجة وصحح ارساله در سبل گفته تطیيب بخور و نحو آن وامر بهنا برای ندب ست لقوله انما ادر کتک
الصلوة فصل اخرجه مسلم ونحوه عند غيره و گفته اند که براراده معنی اول در دور زیرا که در حدیث دلیل ست برانکه مساجد شرط وی قصد تسبیل ست چه اگر صرف
بتسمیه مسجد گردد می باید که این اماکن که در مساکن ساخته شده است برای نماز از ملک اهل وی بیرون رود و در شرح سنه گفته که مراد محالست که در وی دورست
ومنه سأريكم دار الفاسقين زیرا که اینها محله را که در وی قبیله مجتمع شود دار می نامیدند گفت سفیان بناء المساجد فی الدور یعنی القبائل **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد
قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و در حدیث متفق علیه ست از عایشه عوض قاتل الله لعن الله اليهود والنصارى
الخ در توضیح گفته این در یهود واضح ست و در نصاری مشکل تر زیرا که پیغمبر شان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل همچو حواریین
و مریم علیها السلام در یک قول یا جمع در قول آنحضرت انبیائهم باعتبار جمع از یهود و نصاری ست یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس اکتفا کرد بر ذکر انبیا و مقصود
هر دو بوده اند و مؤید این ست روایت مسلم قبور انبيائهم وصالحيهم یا مراد باتخاذ اعم ست از ابتداع و اتباع و یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع نمودند و شک
نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمهٔ یهود را بالتعظیم و تکریم میکنند انتهی متفق علیه و در مسلم ست از عایشه گفت ذکر کردند ام حبیبه و ام سلمه آنحضرت را
کنیسه که دیده بودند آنرا در حبشه و در وی تصویرها بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مرد بر گور وی مسجدی گرفتند و در وی این تصویرها ساختند
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت و اتخاذ قبور مسجد اعم ست از آنکه برای نماز در وی باشد یا بر وی و در مسلم ست لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا
اليها ولا عليها بیضاوی گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم شان ایشان و آنرا قبله توجه در نماز میگردانیدند و آنها را اوثان گرفته بودند
لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و مسلمانان را از ان منع فرمود و اما کسی که مسجدی در جوار صالح گرفته و قصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم وی
و توجه میکند بسوی او پس داخل نیست در این وعید انتهی صاحب سبل گفته قول وی نه برای تعظیم او و توجه الخ گفته می آید که اتخاذ مسجد بقرب وی و قصد تبرک
بدان تعظیم ست مر او را و احادیث نهی مطلق ست و دلیل نیست در ان بر تعلیل مذکور و ظاهر این ست که علت نهی سد ذریعه و بعد از تشبه بعبده اوثان ست
که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند و نمی بینند و نه ضرر میرسانند و نه نفع و در انفاق مال در ان عبث و تبذیر ست خالی از نفع بالکلیه و سبب ست
برای ایقاد سرج بران که فاعل وی ملعون ست و مفاسد آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قباب غیر محصور اند و ابو داؤد و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج وقد اوضحنا ذلك في رسالتنا
المسماة تطهير الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهی **وزاد مسلم والنصارى** چنانکه گذشت **ولهما من حديث عايشة** و بخاری و مسلم راست
از حدیث عایشه **كانوا اذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا** بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری
مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افراد یهود بود درینجا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که در ان حدیث بود درین حدیث
صالح آوردند کما قیل والحسن این ست که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری مامور اند بایمان بهر رسول و رسل بنی اسرائیل انبیا اند
در حق فریقین و هم اطلاق صلحا بر انبیا آمده و در حدیث جندب ست نزد مسلم که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود آگاه باشید بدرستیکه
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید و بدانید پس نگیرید شما قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم
شما را از ان **وفيه** و درین حدیث ست **اولئك شرار الخلق** ایشان اند بدترین خلق اسم اشاره عائد ست بسوی هر دو فریق و کفی به
ذما و مراد از اتخاذ اعم ست از آنکه ابتداع باشد یا اتباع چه یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال**

بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلاً گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است گفته می شد آن مرد را ثمامة بن اثال واین مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلد است فربطوه بسارية من سواري المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد ونیست درین آنچه دلالت کند بر آنکه بستن وی بامر آنحضرت بود ولیکن آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیراکه در قصهٔ وی این ست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز ومی فرمود ما عندک یا ثمامة الخ حدیثی که طویل ست ودر وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور ست ومقصود درینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک ست بستون مسجد ودر آمدن وی در و زیراکه نجاست مشرکان وکافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه واین جمله مخصص قول وی ست صلی الله علیه وسلم ان المسجد لذکر الله والطاعة وآنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد خطابی گفته ودر وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را در وی حاجتی مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست وکفار در مسجد آنحضرت می در آمدند ومی نشستند تا دیری ونزد ابو داود ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را ووی در مسجد بود واما قوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد عدم تمکین ایشان ست در حج وعمره را چنانکه در قصهٔ بعث آنحضرت آیات سورهٔ برائت بسوی مکه وارد ست در قول وی صلی الله علیه وسلم فلا یحج بعد العام مشرک وکذلک قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیراکه نزول وی در حق کسی ست که مستولی شد بران وهست او را حکم ومنع لما وقع فی سبب النزول زیراکه فرود آمده است در شان نصاری واستیلای ایشان بر بیت المقدس وانداختن اذی وازبال دران یا در شان قریش نازل شده ومنع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره واما دخول دران بغیر استیلا ومنع وتخریب پس آیهٔ کریمه افاده آن نکرده در سبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده واین مذهب امام ابو حنیفه ست در ماعدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** وروایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه مرّ بحسان بن ثابت صحابی جلیل ترین مشهور شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبد الرحمن ابن عبد البر در استیعاب در ترجمهٔ وی اطالت بسیار کرده وگفته توفی قبل الاربعین فی خلافة علی کرم الله وجهه وقیل بل مات سنة خمسین وهو ابن مائة وعشرین سنة ینشد بضم حرف مضارع وسکون نون وکسر شین معجمه فی المسجد بدرستیکه گذشت عمر بر حسان واو شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت انشد وفیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعر می خواندم ودر مسجد کسی بود که بهتر ست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری در باب بدء الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم ودر حدیث دلالت ست بر جواز انشاد شعر در مسجد ومعارض اوست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمة وصححه الترمذی وله شواهد وجمع میان هردو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد وماذون فیه شعری که سالم باشد ازین وگفته اند که ماذون فیه نیز مشروط ست باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور وباطل ست که خواندن آن نامشروع ست در مسجد که مکان طاعت وعبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه وتعالی ونعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان وی ومواعظ ونصایح باشد بهمه حال در همه جا محمود ومستحسن ست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی وهجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری بر پا کرد ومی فرمود که روح القدس تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت ومعارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس مولد وانشاد شعر دران واین استدلال بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابلهٔ هجو کفار بود مر آنحضرت واهل اسلام را واین علت درینجا موجود نیست

دوم آنکه در این اشعار مدح آنحضرت ﷺ و هجو کفار بود متضمن اثبات رسالت و لوازم آن [illegible] و ذکر جهاد [illegible] سوم آنکه [illegible]
در هر سال بروز و وقت و ماه معین نبود بلکه بهنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص یا عام معلوم شد ولیکن محمد امام مالک
در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبه یعنی فضائی در ناحیه مسجد که نامیده می شد بطحا بضم با و فتح طا بمعنی زمین سنگریزه دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند
و گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح
مثناة تحتیه و سکون نون و ضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فليقل لا ردها الله عليك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو
یعنی نیابی آنرا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید بجهر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواهد که مسلمانی
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نکرد و روا باشد در سبل گفته جهر قول این لفظ واجب ست فان المساجد
لم تبن لهذا بدرستیکه مسجد با بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
و صلوة و علم و مذاکره خیر و نحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضالهٔ حیوان و ملحق ست باو سوال از متاع و غیره که در مسجد گم شده است
بنا بر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا هر که متاع وی در مسجد و غیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه بنشیند و از داخل در آن و خارج از آن
بپرسد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت وی این حدیث [illegible] است جنبوا مساجدكم
مجانينكم وصبيانكم ورفع اصواتكم اخرجه عبد الرزاق والطبراني في الكبير وابن ماجة **وعنه** و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه آن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا رايتم من يبيع او يبتاع في المسجد فرمود چون ببینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید
یعنی بجهر برای زجر هر یک از بائع و مشتری لا اربح الله تجارتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان ست که مساجد برای
این کار با بنا کرده نشده اما اگر کنند بیع منعقد می شود بالاتفاق قاله الماوردی مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع
میکند در مسجد می طلبید او را و می پرسید چیست با تو و چه میخواهی اگر می گفت میخواهم که این چیز را بفروشم می فرمود علیک بسوق الدنيا فانما هذا سوق الآخرة
یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائي والترمذي وحسنه والدارمي ايضا **وعن** حكيم بن حزام بحای حطی
المکسوره و زا برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام
از اشراف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم ست رضي الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع وخمسين و او را چهار پسر بود همه صحابی عبد الله
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحدود في المساجد برپا کرده نشوند حدها در مسجدها مثل حد زنا
و حد شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بران در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند. ولا يستقاد فيها و نه طلب کرده شود قصاص
در مسجدها در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد و بر تحریم استقاده در وی رواه احمد وابو داود باسناد ضعيف ورواه الحاكم
وابن السكن واحمد بن حنبل والدارقطني والبيهقي گفت مصنف در تلخیص لا باس باسناده انتهی و این حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نهی کرد
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار در آن و از اقامت حدود در آن و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث
جابر روایت کرده **و** عن عائشة رضي الله عنها قالت اصيب سعد بن معاذ بضم میم و بعین مهمله بعد الف ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی ست
اسلام آورده در مدینه میان عقبهٔ اولی و ثانیه و باسلام وی بنی عبد الاشهل مسلمان شدند و خانهٔ او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت او را

سید الانصار نام کرده و در قوم خود مقدم و مطاع و شریف [illegible] حاضر شد بدر و احد را و رسید او را تیری روز خندق در اکحل و بند نشد خون زخم وی
تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة وهو ابن سبع وثلثین سنة ودفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة **یوم الخندق** رسید
زخم را سعد روز خندق در رگ هفت اندام فضرب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خیمه
خرگاهی در مسجد **لیعوده من قریب** که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض در وی واگرچه مجروح
باشد و ضرب خیمه دران واگرچه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران از انچه همیشه می ماند در وی تحجر و آنکه در حدیث آمده که
کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** وهم روایت ست از عایشه
رضی الله عنها قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند
وی پوشد مرا یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان یلعبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد و در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری ست که بود در روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز
سرور و گفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهٗ واما سنت پس
این حدیث ست جنبوا مساجدکم صبیانکم ومجانینکم وسل سیوفکم واقامة حدودکم وخصوماتکم واجمروها فی الجمع واجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قائل بنسخ این ست که چون نهی از خصومت و سل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بحث ست
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف ست نیست در وی و نه در آیت تصریح بدعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مردود ست بانچه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را
در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که در دین ما فسحت ست و من مبعوث
شده ام بحنیفیه سمحه و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد منافی قاعده شریعت ست که آن تسهیل و تیسیر باشد
و ازینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جائیکه وارد ست و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحراب مجرد لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت ست عامه مسلمین را و احتیاج ست
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه رض بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه ست در وی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکنند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود بیاید
وعنها وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خباء فی المسجد فکانت تأتینی وتحدث عندی
بدرستیکه کنیزک سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی
و ولیده در اصل بمعنی مولوده ست و میکه متولد شد پس اطلاق وی بر امة آمده اگرچه کلان باشد الحدیث و این حدیث برمته در بخاری ست از
عایشه رض و در وی دلیل ست بر اباحت مقیل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب
خیمه دران برای مانند بود و مانند آن **وعن انس** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بر وزن غراب بساق و بزاق آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن ست
آنرا ریق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق ست و در مسلم تفل وکفارتها دفنها و کفاره آن و دور کننده عیب آنرا گور کردن بزاق ست

یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شود گور باید کرد که بزهٔ آن بر رود مصنف در فتح الباری گفته جمهور گویند دفن کنند آنرا در خاک و ریگ و سنگریزهٔ مسجد و رویانی گفته مراد بدفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتهی و رسبل گفته و این بعید ست و قرطبی گفته ثابت نمی شود حکم سیئه بمجرد تفل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن و دفن نکردنِ آن و کذا قال عیاض و ذهب الیه ائمة من اهل الحدیث و شاهد اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه مرفوعا که هر که نخاع کند در مسجد و دفن نکند آنرا پس سیئه است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنه است پس نگردانید این را سیئه مگر بقید عدم دفن و مانند وی ست حدیث مسلم از ابی ذر رضی الله عنه یافتم در مساوی امت خود نخاعه را که باشد در مسجد و گور کرده نشود و نخاعه و نخامه آب دهن که از سینه یا بینی بر آید در سبل گفته و همچنین فهم کرده اند سلف چنانکه در سنن سعید بن منصور ست از ابی عبیده بن الجراح که وی نخامه افگند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودنِ آن تا رجوع کرد بخانه خود و گرفت شعله از آتش و آمد و جست آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا مختص ست بکسی که ترک کرد آن را و گذاشت وجه جمع که خطیه آنجاست که بجانب راست یا قبله تفل انداز و نه جائی که جانب شمال یا زیر قدم افگند پس حدیث درینجا مخصص و مقید باوست و حدیث دلیل ست بر خطیه بودن بصاق در مسجد و بر آنکه کفارهٔ وی دفن اوست و معارض نیست با حدیث فلیبصق عن یساره او تحت قدمه زیرا که ظاهر وی آنست که برابرست در مسجد و غیر وی نووی گفته این هر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص ست ببزاقی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیه باقی ست بلا تخصیص انتهی **و** هم روایت ست از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد بر پا نخواهد شد قیامت تا آنکه فخر کنند مردم در مسجدها و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو و زینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه **وصححه ابن خزیمة** این حدیث از اعلام نبوت ست و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اشراط ساعت و تباهی دین ست و آن عام ست از قول کما عرفت و از فعل باین طور که مبالغه کند هر یکی در تزیین مسجد و رفع بنای وی و در وی دلالت مفهمست بکراهتش و اینکه خدا دوست نمی دارد تشیید مساجد او نه عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی این ست بدرستیکه از اشراط ساعت ست که تفاخر کنند و بنا زنند مردم بمسجدها انتهی یعنی بنا و تزویق و تحسین و تنقیش آن بطریق ریا و سمعه باشد تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند **وعن ابن عباس** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدای تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها تمام روایت این ست که گفت ابن عباس هر آینه تزخرف می کنید شما مساجد را چنانکه تزخرف کردند یهود و نصاری و این مدرج ست از کلام ابن عباس گو یا وی فهمید از اخبار نبویه که این امت راه بنی اسرائیل رود و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشیید بمعنی رفع بنا و تزیین او و شید یعنی جص ست کذا فی الشرح و لفظ قاموس این ست شاد الحائط یشیده طلاه بالشید و هو ما طلی به حائط من جص و غیره انتهی پس رفع بنا را از مسمای وی نگردانیده و اما قوله تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ پس در کشاف گفته رفع آن بنای اوست کقوله تعالی بَنٰهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰهَا وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفته امر نکرد خدا برفع بنا و لیکن بتعظیم انتهی و حدیث ظاهرست در کراهت و تحریم بقول ابن عباس کما زخرفت الیهود والنصاری چه تشبه بایشان حرام ست زیرا که مقصد از بنای مساجد جز ستر مردم از حر و برد نیست و تزیین آن دل ها را از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت ست می برد اخرجه ابوداؤد شوکانی در رسالهٔ ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشر که از عمائر مستحدثه در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیهٔ بیوت زیاده بر حاجت ست نوشته عمارت مقامات بدعت ست باجماع مسلمین بدترین ملوک چراکسه فرج بن برقوق در اوائل مائهٔ تاسعه از هجرت احداث آن نموده و اهل علم آن عصر بروی انکار فرموده و در آن بتالیف پرداخته و این عمائر در غیر این موضع هم بنا کرده اند و عجب ست از ملوک مائلین الی الخیر که بعد از وی آمدند و برین بدعت که احداث کرده

شد مر مسلمین در خیر تنها ارزی ست منصب تمرد نمایند این مقامات چه از اسباب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدوق از اختلاف و فرقت
نہی فرموده و بسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات هم نہی کرده و بالجملہ لکل عاقل متشرع یعلم انه حدثت بسبب هذه المذاهب التی فرقت
الاسلام فرق مفسدة اصیب بها الدین و اهله و ان من اعظمها خطرا و اشدها علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات و وقوف
کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل ادیان مختلفة و شرائع غیر موتلفة فانا لله و انا الیه راجعون انتہی کلامه وصححه ابن حبان شیخ در ترجمہ
گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا و گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مطلای سازند اگر ما مسجد را بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر
عوام خوار نماید و حقیر در آید انتہی فقیر گوید عفا الله عنه که در سبل گفته قول بجواز تزیین محراب باطل ست انتہی و سیوطی را در بدعت محاریب رساله مستقله است
و چون آرایش محراب تنها باطل باشد بآرایش تمام مسجد چه رسد و آنکه میگوید که خانهای مشید و مزخرف ساختن مشروع ست که حقارت مسجد در برابر آن
پسند نمی آید این تعلیل فاسد در حقیقت قیاس ست در برابر نص و نیست بروی اثارت از علم در سبل السلام از امام مهدی رضی الله عنه نقل کرده که در بحر زخار
گفته تزیین حرمین شریفین نه از رای ذی حل و عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جز این نیست که تزیین کردند آنرا اهل دولت جائره بغیر اذن احدی
از اهل فضل و سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتہی و این کلام حسن ست و در قول وی صلی الله علیه و سلم ما امرت اشارت ست بآنکه این کار
حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستیکه مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ساخته شده بود از خشت و سقف او از جرید بود و ستون او از چوب نخل پس نیفزود ابوبکر در وی چیزی و نه عمر زیاده کرد بلکه ساخت آنرا بر بنا
عهد آنحضرت بلبن و جرید و عمد خشب باز تغییر کرد عثمان و بسیار زیادت نمود دران و ساخت دیوار بایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج
ابن بطال گفته این دلالت دارد برانکه سنت در بنیان مساجد قصد و ترک غلو ست در تحسین زیراکه عمر بن خطاب رضی الله عنه باوجود کثرت فتوح در ایام
وی و کثرت مال بنای قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بجهت آن نمود که جرید نخل پوسیده شده بود و وقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر و ایاک
ان تحمر و تصفر فتفتن الناس بعد و لیکن چون زمانه عثمان رضی الله عنه آمد و مال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد بچیزی که نه مقتضی زخرفت بود اما معهذا
بعض صحابه بروی انکار کردند و اول کسی که بآراستگی مسجد ها و زینت وی پرداخت ولید بن عبد الملک ست و این در اواخر عصر صحابه بود و سکوت کردند
بسیاری از اهل علم از انکار بران بخوف فتنه انتہی و این زخرفت درین دور آخر که هدوش زمانه فترت و هم آغوش روزگار قیامت ست روز افزون ست
خصوصا زینت و زیب اماکن مقدسه حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانواع تکلفات و ارخای سرادقات که تو گوئی
کنائس و صوامع یهود و نصاری ست و خبر مهدی موعود یا حضرت روح الله علیهما السلام مجال کیست که بران انکار کند و سر خود نه در بازد **وعن**

انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عُرِضَتْ عَلَيَّ اجور امتي حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد

ظاهر گردانیده شد بر من مزدکارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان تا آنکه خس و خاشاکی که بیرون می افگند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة
مستعمل ست در هر چیزی که بیفتد در خانه وغیره و قتی که اندک باشد و شیخ در ترجمه گفته قذی آنچه در چشم و آب افتد از خس و خاشاک و چرک و درین جا
اشارت ست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزار می کشد روحانیت وی از ان یا مانند آب زلال ست از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد
و هر که پاک دارد آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد انتہی و در حدیث اخبار ست باینکه هرچه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افگند اگرچه
قلیل و حقیر باشد در وی ماجور ست زیراکه دران تنظیف بیت الله و ازاله چیزی ست که موذی مسلمانان ست و مفید ست بمفهوم خود باینکه ادخال
قذات در مسجد بمثابه او زار ست رواه ابوداود والترمذي واستغربه وصححه ابن خزيمة و در آخر این حدیث این ست که عرض کرده شدند

برمن گناهان امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سورهٔ از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستر فراموش کرد انتهی وبعضی از علمای شافعیه
این را از کبایر شمرده اند وعن ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد
فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در اید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت واین دو رکعت تحیة المسجد ست وظاهر وی
وجوب ست وبه قال الشافعية وحنفيه وجمهور بآن رفته اند که مندوب ست واستدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند
اجلس فقد آذيت ولم نکرد بنماز ونیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه وگفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق واول مردود ست باینکه
نیست دلیل برآنکه وی دو رکعت نگذارد وچه جائز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده وثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه
مثل نماز جنازه ومانند آن ونیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین وحضرت او را اعلام نموده باشد بدان وظاهر حدیث
دران ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد ودر وی خلاف ست وصاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل
مسجد در اوقات کراهت نموده وگفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت اوامر وارده بآن اخرجه مسلم واصحاب السنن وابن خزيمة وابن حبان واورده البخاری
وظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست ونگذارد مشروع نیست که برخیزد وبگذارد وجماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در آمد
بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز وبگذار اخرجه ابن حبان فی صحیحه وترجم علیه تحیة المسجد لا تفوت بالجلوس وهمچنین قصه
سلیک غطفانی چنانکه بیاید ومحب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست وبعد جلوس وقت قضا ومحتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس
بر ینکه فصل طویل نباشد انتهی وقول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت ونه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت
بیک رکعت ودر شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده
گوییم حافظ ابن القیم صرح در هدی همچنین ذکر کرده وبعضی گویند که وی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسیست
که نشست وو آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف پستر میگذارد نماز بمقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشستن خواهد
پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد وهمچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده ونه بعد وی وجواب داده اند که آنحضرت
نشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد وچه یکبار نماز عید در مسجد گذارده وجبانه خود مسجد نیست که او را تحیت در کار
باشد وچون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در ان داخل گردد واین فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت
گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة انتهى + ۵

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد وارکان واجزای وی چیست واز ینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل
اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود وعن ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی در آمد در مسجد وحال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشهٔ مسجد پس نماز گذارد آن مرد ودر وی رعایت تعدیل ارکان قومه وجلسه خوب نکرد وپستر آمد آن مرد وسلام کرد بر آنحضرت پس گفت
او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام باز گرد بمصلای خود پس بگذار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس بازگشت آن مرد وبگذارد نماز را بار دوم
بهمان طریقه که نخست گذارده بود وپستر باز آمد وسلام کرد فرمود وعلیک السلام باز گرد وبگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثالث
یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

و تعلیم کرد او را نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و دروی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اذا قمتم الی الصلوة و مراد کسی ست که محدث باشد کما عرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه ویدیه الی المرفقین ویمسح برأسه ورجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوب مضمضه و استنشاق و قرینهاست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب و دال است بر وجوب استقبال قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب و عفو استقبال در متنفل ثم استقبل القبلة فکبر پستر رو آر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استاد بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پستر گفت الله اکبر صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط مسلم ست آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد بتکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسر معك من القران پستر بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی دلیل ست بر وجوب قراءت قرآن در نماز برابرست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود امر میکرد بدان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخی ثم ارفع حتی تعتدل قائما پستر بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت ست بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب اطمینان قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزد و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پستر بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسه استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پستر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک رکعت ست از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینة و جلوسا بین السجدتین پستر سجده دیگر ست همچو اولی باطمینان پس این صفت یک رکعت کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یمکن وجهه و جبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخی و نیز دال ست بر وجوب قعود بین السجدتین و در روایت نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته و یقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و ازینجا معلوم شد کیفیت قعود میان هر دو سجده و گستردن یسری ست ثم افعل ذلك پستر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعت اولی ست و معلوم شده ست از شرع عدم تکرار آن در رکعات فی صلاتك کلها در همه نماز خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بالفاظ متقاربه واللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها و لابن ماجة و مر ابن ماجه راست از حدیث ابو هریره باسناد مسلم بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائماً عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین لفظ هم ذکر جلسهٔ استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسهٔ استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح ست ومثله في حديث رفاعة و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی ست مکنی بابی معاذ حاضر شد احد و بدر و سائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حاضر شد با علی رضی الله عنه جمل و صفین را و مُرد در اول امارت معاویه و پدر او از نقباست و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج و حاضر شد عقبهٔ اولی را روی عنه ابناه عبید و معاذ و ابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد و ابن حبان نزدیک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما وفي لفظ لاحمد و در لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبك پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود در اکمال اعتدال حتى ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها و رواه ابو علی بن السکن فی صحیحه و ابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین ادام الله بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عزا انتهی و بالجمله در وی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال وللنسائي وأبي داؤد من حديث رفاعة بن رافع و نسائی و ابو داؤد راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمهٔ وی گذشت انها لم تتم صلوة احدكم حتى يسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را كما امره الله تعالى چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سورهٔ مائده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لاتقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح ست درین معنی و از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت در جمیع طاعات لابد ست لقوله تعالی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت ست از شرک و ریا و عادت و این معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و وضو عبادتی ست از اعظم عبادات مکفر ذنوب و مقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن مسح مابین مغسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند و اتباع خلف سلف را و حکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی ست در صلوة و حج و هر چه در ان اجزای کثیره بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را ده و بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم يكبر الله پس تکبیر احرام گوید و بزرگی یاد کند خدا را ويحمده و حمد گوید او را یعنی بقرائت فاتحه ولیکن قول وی فان كان معك چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وی ویحمده غیر قرارت ست که آن دعای استفتاح ست و از ینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید ويثني عليه و ثنا گوید بر وی وفيها و در روایت نسائی و ابی داؤد ست از حدیث رفاعه فان كان معك قرآن پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظ ابی داؤد این ست فاقرأ بام الكتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ بما شئت و ترجمه کرد ابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الكتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معک محمول باشد بر فاتحه

زیرا که ہمین فاتحہ متیسر ست برای حفظ مومنان [illegible] از حالِ مخاطب که وی فاتحہ را یاد ندارد و ہر که این چنین باشد لہ ویرا
جز فاتحہ چیزی دیگر یاد نیست باید که ہمان را بخواند و این منسوخ ست بحدیث تعیینِ فاتحہ یا مراد بما تیسر چیزی ست که زیادہ است بر فاتحہ و مؤید او ست
روایتِ احمد و ابن حبان که در وی تعیینِ فاتحہ کردہ و ما تیسر را ما عدای او گردانیدہ پس محتمل ست که راوی جائیکہ ما تیسر گفت و ذکر فاتحہ نکرد آنجا از فاتحہ
ذہول نمودہ و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحہ ہمراہ فاتحہ لقولہ بامّ الکتاب و بما شاء اللہ و بما شئت ولا فاحمد اللہ و کبرہ و ہللہ
و اگر نباشد با تو چیزی یا ندادی از قرآن پس حمد گو خدای تعالیٰ را و بزرگی یاد کن او را و تہلیل و توحید کن او را و ازینجا معلوم شد که ہر که قرآن یاد
نداشته باشد کفایت میکند او را گفتنِ حمد و تکبیر و تہلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد
شدہ که بگوید سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الٰہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوة الا باللہ چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدنِ وقت فرضیت یادگرفتنِ قرآن نشد
ذکر تسبیح و تہلیل کند. و نزد بعضی از شافعیہ ہفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که ہفت آیت ست و ظاہر آن مرد نیز نو مسلم بود و ہنوز احکام
و شرائع تمام نیاموختہ و ازینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین ست که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی
بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کردہ است ترا خدا با آن پستر اذان گو باز اقامت گو پس اگر ہست با تو قرآن پس بخوان ورنہ حمد گو و تکبیر گو پستر رکوع کن الیٰ آخرہ
و لابی داؤد ثم اقرأ بامّ القرآن و بما شاء اللہ و در روایتِ ابو داؤد ست از حدیث رفاعہ که پستر بخوان سورۂ فاتحہ را و آنچہ خواہد خدای تعالیٰ
و درینجا دلالت ست بر وجوب قرات در ہر رکعت و بر آنچہ گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحہ معلوم شد وجوب فاتحہ در ہر رکعت و وجوب قرات چیزی
که خواہد ہمراہ آن در ہر رکعت و کلام در ایجاب ما عدای فاتحہ در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواہد آمد و لابن حبان بما شئت و در روایت
ابن حبان آنچہ خواہی تو گویم حدیثِ رفاعة بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ ست که گفت رفاعہ آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود آنحضرت اعادہ کن نماز خود را که تو نماز نگذاردہ پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسولِ خدا که چگونہ بگذارم نماز را فرمود چون روی آری
بجانبِ قبلہ تکبیر گو پستر بخوان سورۂ فاتحہ را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحہ که خواہد خدای تعالیٰ که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو
کفِ دست خود را بر ہر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشتِ خود را پس چون برداری سر از رکوع پس
راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانہا بسوی مفاصلِ خود پس چون سجدہ کنی پس اطمینان کن
برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر رانِ خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در ہر رکعت و سجدہ تا آنکه مطمئن شوی یعنی
در رکوع و قومہ و سجدہ و جلسہ این لفظ مصابیح ست و روایت کردہ است آنرا ابو داؤد با اندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث
ہمان مضمون حدیثِ ابو ہریرہ است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شدہ و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع
و سجود و قومہ و جلسہ زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نفی کرد از ان مرد نماز را و فرمود که این نمازِ تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشانِ فرضیت ست
که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفہ و محمد واجب ست نه فرض و قومہ و جلسہ سنت و ایشان توجیہ این
حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمدہ است که آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچہ نقصان کردی از ان نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان وجوب و سنت ست
که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادۂ نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراہت و نقصان واقع شود نه بجہت آنکه باطل و معدوم
بود و اگر چنین بودی ہم از اول منع کردی و از ان باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیہ را حضرت شیخ در ترجمہ ذکر کردہ اند

و در وی نظر ست زیرا که امر طرب با عاده با صراحت قول وی صل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز او ست
نه نقصان کمال او بعضی منجمله تا سطی که در تمام عمر بگذارد این چنین نماز با در نقصان ماند و در شمار نماز های ادا کرده تو نعذر آمد گویا از عمر روزی چند بی نماز مانده
و هذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسیئ صلوته و مشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست
نماز مگر بآن و بسیار ست استدلال علما بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه
باین طریق ست که سوق کرد آن را آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب ما لم یذکر فیه
باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لا یجوز بالاجماع
و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد از وی پس تر اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی
قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغه امر آمده در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد
بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و منجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وی
اذا قمت الی الصلوة دال ست بر ایجاب وی چه نیت نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضا یعنی قاصدا له و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیهاست
قعود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیهاست تشهد اخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام السبل و گفت حافظ شوکانی که ارکان
نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگرچه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم
و آنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستهاست در چهار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط
و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعای خیر دارین بآنچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمییز ارکان
سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قرائت فاتحه و رکوع
بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و سلام و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قرائت سوره در دو رکعت اول
و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست
که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فروض پس تحریمه است اگرچه تسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قرائت ست اگرچه یک آیت خرد بود
در هر دو رکعت هر کدام و در رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قرائت مفروضه را
و گردانیدن قرائت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعده اولی و تشهد دران
و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری
و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن** ابی حمید بصیغه التصغیر بن عبد الرحمن بن المنذر الساعدی
الانصاری خزرجی صحابی مشهورست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت و وی مشهورست
بکنیت و در نامش اختلاف بسیارست مشهور عبد الرحمن ست در میان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر خلافت معاویه
انتقال کرد روی عنه جماعة رضی الله عنه قال گفت ابو حمید در نفری از اصحاب آنحضرت و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم
از میان شما نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم رایت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه

چون تکبیر احرام می‌گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست بر آنکه این از افعال نماز ست و برداشتن هر دو دست مقارن
تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود ولفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر و در بدر گفته سعیت مقتضی آن ست که منتهی می‌شود رفع
بانتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده ولفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبّر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبّر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر
و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفته اصح رفع او ست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه حین
یکبّر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو
حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی واختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر ست پس همراه وی باشد
و صححه المصنف ونسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادلهٔ او ست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود
واما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشره مشهود لهم بالجنه و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستر عشرهٔ مبشره ثم من بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال
استاذنا ابو عبد الله سو جمیع گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فلهذا قائل شدیم
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ائمه اربعه از اهل مذاهب خلاف نکرده اند درین و اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افاده رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر
فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر ولفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل نرمهٔ هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می‌کند
برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغه
گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می‌کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره پستر دوتا میگردانید پشت خود را لوی می‌پیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر نشیند با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بجای هصر مهمله و نون
و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع رأسه ولا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه در مصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه
و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح درایة انتهی
فاذا رفع رأسه استوی پس چون برمیداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می‌شد و زیاده کرد ابو داود پس می‌گفت
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و برمیداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو شانهٔ خود را

در حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می‌نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فا مقدم بر قاف بند و مهره
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز آمده و در سبل گفته و در روی روایتی بتقدیم قاف بر فا آمده انتهی و فقر
بمعنی درویشی مشتق ازوست که از گرسنگی و ناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال ست و تفسیر اوست روایت ثم یمکث قائما حتی یقع
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می‌نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل رو غیر مفترش نگسترانید
دستها را بر زمین ولا قابضهما و نگرد آرنده آنها را بسوی پهلوی انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بردارنده چنانکه اگر خواهد
بزغاله خرد از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست
اول فاضل‌تر و مختار اکثر ائمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله می‌داشت سر انگشتان هر دو پای خود را
در حالت سجده و بیان وی در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد واذا جلس فی الرکعتین و چون می‌نشست بعد از رکعت برای
تشهد اوسط جلس علی رجله الیسری و نصب الیمنی می‌نشست بر پای چپ خود و استاده میکرد پای راست واذا جلس
فی الرکعة الاخیرة و چون می‌نشست در رکعت دیگر برای قعدهٔ اخیر قدم رجله الیسری و نصب الاخری وقعد علی مقعدته
پیش می‌آورد پای چپ خود را و استاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و می‌نشست بر نشستگاه خود و درینجا دلیل ست بر تغایر هر دو جلوس
که برای تشهد اوسط و اخیر باشد و علما را در وی خلاف ست در مصفی گفته شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری
و در تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را برآرد از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر سرین واقع شود و مالک در هر دو قعده تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه
نصب یمنی و جلوس بر یسری در هر دو قعده اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز ست مسئله بهر صفت که نشیند از تربیع و تورک و افتراش
جائز باشد و اختلاف ائمه در سنیت ست و شبه آن می‌نماید که مؤدی بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت ست اخرجه البخاری
وابو داود والترمذی وابن ماجة وابن حبان و زیاده کرد ابو داود ثم سلم یعنی پس تر سلام میداد و زیاده کرد طحاوی و چون سلام میداد سلام میداد
از جانب راست خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود همچنین و زیاده کرد ابو داود که گفتند یعنی صحابهٔ مذکورین که راست گفتی تو همچنین بود
که نماز میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله این حدیث مروی ست از ابو حمید رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریق وصف و بیان نماز آن حضرت
و در حجة الله البالغه گفته که اصل در هیئت نماز حدیث ابی حمید ساعدی ست که روبروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق
تسلیم کردند و حدیث عائشه است و حدیث وائل بن حجر ست فی الجمله و حدیث ابن عمر ست در رفع یدین و غیره انتهی گویم در حجة الله البالغه طریقهٔ نماز
نوشته و اسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمهٔ طریقهٔ نماز نوشته می‌آید که خالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر
تحریمه برآرد هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو دوش بردارد و الکل سنة و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را برابر کند و نظر را بر جای
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند و در تعوذ هم صیغهاست
بعده بسمله گوید آهسته و احتیاط درین ست زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسمله آیتی از فاتحه و صحیح شده است از آنحضرت افتتاح
کردن نماز بالحمد و عدم جهر بسم الله بعده سورهٔ فاتحه و یک سورهٔ دیگر از قرآن بترتیل و مد حروف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در ظهر و عصر مخافت
و امام جهر کند در فجر و در دو رکعت اول مغرب و عشا و ماموم بشنود و خاموش ماند و در جهر امام مقتدی صحیح نخواند مگر وقت سکتها اگر آهسته بخواند مخافت
و فاتحه بر وجهی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اعلای اقوال ست نزد من و باین جمع کرده هم شود در میان احادیث این باب و بگوید آمین وقتی

طریق نماز گذاردن

که امام آمین بگوید و مروی ست دو سکته از آنحضرت یکی میان تکبیر و قرائت و دیگر میان فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا سبح اسم و واللیل و مثل آن و محمول ست ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و بخواند در مغرب قصار مفصل و هرگاه اراده کند رکوع را بر دارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع نکند و این از ان هیآت ست که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و المکل سنة و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیآت رکوع این ست که نهد هر دو کف دست خود بر هر دو رکبهٔ خود و انگشتان را زیر تر دارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت ست و از هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبهٔ خود پیش از هر دو دست بر زمین و بازو گشاده نکند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پای را جانب قبله گرداند و از هیآت ما بین السجدتین ست اینکه بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس مقعد از آنحضرت و بند عقد پنجاه و سه و اشاره بمسبحه و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره بمسبحه است وی خطا کرده و آمده است در تشهد صیغها و اصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن تمامه آن کافی و شافی ست و اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **وعن** علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان اذا قام الی الصلوٰة قال بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و میگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ روآوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حَنِيفًا مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق وما أنا من المشركين ونیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان ست لا شريك له و بذلك أمرت وانا من المسلمين نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص و رو آوردن بسوی حق امر کرده شده ام من و من از جملهٔ اسلام آرندگانم الی قوله من المسلمين تا قول او من المسلمين کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمين آمده اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربي وانا عبدك خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بندهٔ توام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست ظلمت نفسي واعترفت بذنبي ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید به درگاه من می آمرزم او را فاغفر لي ذنوبي جميعا انه لا يغفر الذنوب الا انت پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو واهدني لاحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت وراه نما مرا به نیکوترین خوییا و خصلتها که راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت و برگردان از من خلقهای بد را و نگردانند از من خلقهای بد را مگر تو لبيك استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم وسعديك و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم والخير كله بيديك و نیکی همه در دست قدرت تست والشر ليس اليك و بدی نیست منسوب و مضاف بتو از روی ادب و تعظیم اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتهاست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت من شر ما خلق و بعضی گویند معنی وی آنست

که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه
فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من وثوق کننده و ستواری کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو می زیم و می میرم بتو
و بقدرت تو و باز میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللمعات گفته شیخ رح می فرمود این حروف حرف اند بمعنی
هر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست و اذا رکع قال
چون رکوع میکرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت و بک آمنت خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع
در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من
و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذا رفع راسه قال
پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوای پروردگار من مر تراست ستودن ملأ السموات والارض
وما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین ست و ملأ ما شئت من شیء و پری چیزی که خواهی بوجود آوردنش
پس از آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین و تمامه
مقدورات و ممکنات ست در گرفته است همه سپاس و ستایش بروی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک
سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا مر ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صورة کرده صورت
داد او را یعنی وجه مرافق الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شگافت شنوائی و بینائی او را مراد آلت شنوائی
و بینائی ست که مراد پیدا کردن گوش و چشم ست و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین
بزرگ ست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان ست بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جز وی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهرست چنانکه
مصوران چی سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم پس تر می بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات
و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و فزونی کرده ام و از حد اعتدال
در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر
توئی پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگنده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو
رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین ست ان ذلک فی صلوة اللیل این دعا در نماز شب یعنی تهجد خوانده
مصنف در تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت و حدیث علی کرم الله وجهه وارد ست دران پس احتمال تخصیص و عموم هر دو دارد وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کبر للصلوة سکت بود آنحضرت چون تکبیر
می گفت برای نماز خاموش میشد هنیهة ساعتی لطیف و در روایتی باین لفظ ست کان یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتة یعنی خاموش میشد

میانِ تکبیر و میانِ قرارت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسکوت درینجا ترک جهرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از انکه بخواند فاتحه
و جز آن و در حجة الله البالغه گفته مروی ست از آنحضرت دو سکته یکی درمیانِ تکبیر و قرارت برای تحریمهٔ قوم باجمعهم تا متوجه شوند بر استماع قرارت بعزیمت دیگر
درمیانِ قرارتِ فاتحه و سوره تا آسان گردد ایشان را قرارت بی تشویش و انصات گویم حدیثی که اصحابِ سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکته
امام برای قرارتِ ماموم بلکه ظاهر این ست که این سکته برای تلفظ با آمین ست نزد کسی که آمین بسر میگوید یا سکته الیست نازک میانِ فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن مشتبه نشود نزد کسی که آمین بجهر میگوید یا سکته ایست لطیف برای ردِّ نفسِ قاری و بر تقدیر تنزل اعراب قرن اول دران دلالت واضح بر نبودن وی
سنتِ مستقره و ناچه عمل کرده اندبران جمهور انتهی فسالته فقال پس پرسیدم اورا پس فرمود و در روایتی باین لفظ ست فقلت بابی
انت و امی یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر و بین القراءة ما تقول پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد لی رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدنِ تو میانِ تکبیر و میانِ قرارت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی دران قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین
خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب بار خدایا دوری کن میانِ من و میانِ گناهانِ من که کرده ام چنانکه دوری کردی میان مشرق و مغرب
مراد بدوری محو کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بروجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهانِ آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب باهم مجتمع نشوند من و
خطاهای من هم یکجا نشویم اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دلِ مرا من خطایای از گناهانِ من کرده و ناکرده
کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک در میناک طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهانِ آینده تخصیص بجامهٔ سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشترست اگرچه قلیل باشد یا اشاره بمعنی فطرت که مولود ست آدمی زاد
بران و دنس بفتح دال و نون و سین مهمله در قاموس گفته بمعنی چرک ست اللهم اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد خداوندا بشوی مرا
از گناهانِ کرده و ناکردهٔ من بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواعِ مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و ثلج بسکونِ لام ست و برد
بتحریک جمع برده خطابی گفته ذکر برد ست و ثلج تاکید ست یا هر دو دو آب اند که دستها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن دقیق العید این تعبیرست از غایتِ محو
چه جامهٔ که آنرا بسه چیز شویند بغایت نقی گردد و فیما قوال اخر متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه این ذکر را میان تکبیر و قرارت گوید سرا و برینکه بنده
مختارست میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو **وعن** عمر رضی الله عنه انه کان یقول
روایت ست از عمر بن الخطاب بدرستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه ست که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر احرام
سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا و بحمدک و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد و ستایش
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارک اسمک و بزرگ ست نام تو و تعالی جدک و بلندست عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد بمعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید لا اله غیرک نیست معبود بحق جز تو در مصفی گفته بسیاری از مالکیه گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه ست و این بغایت بعیدست باوجود صحتِ حدیثِ آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آن ست دعائیکه در حدیث
آمده هم مستحب ست و مداومت او افضل ست اما سنت مؤکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین ست غرض امام مالک الله اعلم و همین ست حال تعوذ
پیش از قرارت و درود بعد تشهد نیز ازین قبیل ست و فی الواقع مابدست هیچ دلیلی که دلالت کند بر التزام صحابه در درود را اطلاع نشدیم پس از فضائل ست نه از شرائع
ستاکده و شافعی در دعای استفتاح بحدیث علی تمسک کرده انی وجهت وجهی الخ و ابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته سبحانک اللهم الخ
و بر همین بود عمل حضرت عمر و بغوی گفته اختلافِ علما در اذکار صلوة مثل دعای استفتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

مباح ست پس ہرکہ یاد کرده است انچه صحیح شد نزدوی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری والله اعلم انتهی رواه مسلم بسند منقطع روایت کرد این
حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی که نیست مظنهٔ ذکروی استطراداً ورواه ابوداود والحاکم عن ابی الجوزاء عن عایشة ورجال اسنادش ثقات اند لیکن
دروی انقطاع ست واعلال کرده است آنرا ابوداود بآنکه نیست مشهور از عبد السلام بن حرب وبا آنکه روایت کرده است جماعت قصهٔ نماز را از بدیل بن میسره
پس ذکر نکردند دران این دعا را وگفت دارقطنی نیست قوی انتهی واورا طریق دیگرست رواه الترمذی وابن ماجه من طریق حارثة بن ابی الرجال از عایشه
بنحوه وحارثه ضعیف ست ودرین باب ست از ابن مسعود وعثمان وابی سعید وانس وحکم بن عمیره وابی امامه وعمرو بن العاص وجابر گفت حاکم وقد صح ذلک
عن عمر پستر سوق کرد آنرا ولیکن وی صحیح ابن خزیمه است کما تقدم در هدی نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه وسلم وجهر
میکرد بدان ومی آموخت مردم را ولیکن وجه در حکم مرفوع ست ولهذا امام احمد گفته میروم من بانچه مروی ست از عمر واگر مروی استفتاح کند ببعض انچه مروی
شده است خوب باشد ووارد شده است در توجیه الفاظ کثیره واین قول حسن ست که بنده مختارست در میان آنها هرچه خواهد بخواند وجمع میان
این نکرده است وجهی در حدیث ابن عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر وفی روایة ضعف ورواه الدارقطنی موصولاً وهو موقوف علی
عمر رضی الله عنه ولیکن از حدیث عایشه که نزد ترمذی وابوداود ست معلوم شده که قول آنحضرت ست چنانکه اشارت بدان رفته ونحوه وبمانند حدیث
ابن عمر ست علی از حدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسة نزد احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وگفت
ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثه وبتحقیق سخن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ او انتهی یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزیمه
گفت وی مدنی ست نزول کرد بکوفه نیست از آنها که احتجاج میکنند اهل علم بحدیث وی واین صحیح ست از عمر نه از آنحضرت وقول ترمذی که نمی شناسم
آنرا مگر باین وجه معترض ست بطریق ابی الجوزاء وبروایت طبرانی از عطا از عایشه انتهی شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانک ثابت ست از آنحضرت
واز خلفای راشدین وقائل اند بدان اجله علمای حدیث مثل سفیان ثوری واحمد بن حنبل واسحق بن راهویه وروایت کرده اند آنرا علمای ائمه حدیث
ورفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین واختیار کرده اند آنرا ابوحنیفه وغیر او از مجتهدین وترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده
از علی وعایشه وعبد الله بن مسعود وجابر وجبیر بن مطعم وعمل برین ست نزد اهل علم از تابعین وغیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید
آمده از طریق حارثه تکلم کرده واین ضرر ندارد بصحت حدیث از طریق دیگر وتحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح وثابت ومستمر ست وبادعیه
دیگر زیاده نیز بود انتهی گویم ترمذی گفته حدیث ابوسعید اشهر حدیث ست درین باب وتحقیق تکلم کرده اند در اسناد وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث
وگفت ابن خزیمه نمیدانم در افتتاح سبحانک اللهم چیزی ثابت نزدیک اهل معرفت بحدیث واحسن احادیثش حدیث ابوسعید ست ونمیدانم احدی را
ونشنیدم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر وجه آن ورواه احمد من حدیث ابی امامة نحوه ودروی این ست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ودر سنداش
کسی ست که نام نبرد اورا وروایت کرد ابن ماجه وابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه
ونفثه ورواه الحاکم والبیهقی ولفظ وی این ست که چون داخل می شد در نماز وعن انس نحوه رواه الدارقطنی ودروی حسین بن علی بن اسود ست
ودروی مقال ست واورا طریق دیگرست که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیه وتضعیف کرد اورا کذا فی التلخیص وازینجا معلوم شد
که غالب طرق احادیث استفتاح بسبحانک اللهم ضعیف ومعلول اند وفیه ودر حدیث ابی سعید ست نزد خمسه وکان یقول بعد التکبیر
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم وبود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میخواهم بخدای شنونده دانا از شیطان
سنگسار کرده شده ورانده شده از بارگاه قرب ورحمت وی تعالی من همزه از همز شیطان ومراد بهمز غیبت کردن وافتادن در مردم بغیبت گوئی

وطعن ست و بعضی گفته اند که بهمزهٔ شیطان وسوسه مراد ست که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وساوس و خطرات مراد داشته اند و نفخه وازنفخ شیطان و مراد آن تکبر و خودپسندی ست که آدمی را در وی می اندازد و این معنی با بر وی می آراید واو را در نظر وی بزرگ میدارد گویا که در وی می دمد و پُر باد میکند و نفثه واز نفث شیطان و مراد بنفث که بمعنی دم کردن ست سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانه وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر ست که می دمد و می اندازد در نفس آدمی و می برارد از دهان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان ست و در تفسیر این هر سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی ست که فرمود نفخ شیطان کبر ست و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقیه نوعی از جنون ست مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست شیخ در شعة اللمعات گفته که اگر روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین ست انتهی و حدیث دلیل ست بر استعاذه و بر اینکه آن بعد تکبیر ست وظاهر آنست که این نیز بعد توجه بادعیه است چه این تعوذ قرارت ست و هی قبلها **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العالمين بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام و شروع میکرد قرارت را بالحمد لله رب العالمين و باین استدلال کرده اند بر اینکه بسمله از فاتحه نیست و هو قول انس و أبي من الصحابة و قال به مالك و ابو حنیفة و آخرون و حجت ایشان همین حدیث ست و جوابش آنست که مراد بالحمد سورهٔ فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه در صحیح بخاری ثابت شده مثل آنکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلك الكتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارند این لفظ بالخصوص پس نیست در وی حجت بر نبودن بسمله از فاتحه و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست ست و نزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله **وكان** اذا ركع لم يشخص رأسه و بود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد سر مبارک خود و لم يصوبه و پست نمی کرد و لكن بين ذلك ولیکن نگاه میداشت سر خود در میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن **وكان** اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما و بود که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر بایستی **وكان** اذا رفع رأسه من السجود لم يسجد حتى يستوي جالسا و بود چون بر میداشت سر خود از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام و کمال **وكان** يقول في كل ركعتين و بود که می گفت در هر دو رکعت یعنی بعد هر دو التحية یعنی تشهد میکرد بالتحیات لله و مراد در ثلاثی و رباعی اوسط ست و در ثنائی اخیر و در روی شریعت تشهد اوسط و اخیر ست و دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل ست مگر آنکه گویند که بیان ست برای اجمال صلوة در قرارت مامور بها وجوبا و افعال که برای بیان واجب باشند واجب اند یا گویند که افعال نماز همه واجب اند لقوله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مسنون و قیل اول سنت ست و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید انشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذا صلى احدكم فليقل التحيات الخ و هر که گفته سنت ست میگوید چون سهو کرد از ان اعاده نمود و جبر کرد آنرا بسجود سهو و اگر واجب بودے بسجود سهو جبر آن نمودی همچو رکوع و جزوی از ارکان و رد کرده اند این استدلال را باینکه جائز ست که وجوب مع الذکر باشد و اگر فراموش کرده در فرض دیگر داخل شد سجدهٔ سهو جبر آن می تواند نمود **وكان** يفرش رجله اليسرى وينصب اليمنى و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرش خود میگردانید و بران می نشست و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن ست که در هر دو قعدهٔ اولی و اخری همچنین میکرد و این قول امام ابو حنیفه و صحاب اوست و در حدیث ابو حمید ساعدی در قعدهٔ اولی افتراش و در قعدهٔ ثانیه تورک آمده و این قول شافعی ست و نزد امام مالک تورک ست در هر دو و نزد بعض ...

ائمه اربعه را در تشهد اول افتراش ست و در تشهد آخر تورک ست و در هر دو تشهد ... در هر نماز که و نزد امام احمد در هر نماز که ... قعده نیز آمده و افتراش و سجود
درین مسئله قولی علحده است و توجه قول امام ابوحنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این ست که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
این ست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تقیید باولی و اُخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمده که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعدهٔ اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن ست زیرا که قعود در وی طویل ست
و مناسب ست بآن آسانی انتهی گوئیم چون قضیه متحد ست بر اصول حنفیه هم حمل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و سنیت هر دو ست و به قال فی الحجة الله البالغة
و تاویل باختیار اشد تاویل در برابر نص صریح ست و حمل بر ضعف با وجود نص ضعیف ست و معنی تورک بر سرین نشستن ست و درینجا تورک را دو صورت ست
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و استاده کند
پای راست و بیرون آید هر دو پا را از زیر را نها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین وكان ينهى عن عقبة بضم عین مهمله و سکون قاف
و در روایتی بفتح عین و کسر قاف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قاله البرماوی الشيطان و بود
آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بآن اقعاست که باتفاق در نماز مکروه ست و آن بر دو صورت ست یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و هر دو دست بر زمین بنهد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگستراند و هر دو سرین را بر پاشنها گذاشته
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابوعبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر ست و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول انتهی
گفته نووی در خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقعا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه رض مصنف در تلخیص گفت حدیث طاوس از ابن عباس ست
که اقعا سنت ست و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهی و جای دیگر از تلخیص گفت که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و ماوردی مائل شده اند بسوی اینکه اقعا منسوخ ست و ابن عباس را شاید نهی نرسیده و بیهقی مائل شد بسوی جمع باینکه اقعا دو گونه ست کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نص نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل ست ازان بنا بر کثرت رُوات وی و بنا بر آنکه اعون ست برای مصلی و احسن ست در هیئت نماز و بکراهت اول وارد شده ست احادیث
و بیهقی را درین جمع تابع ابن الصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی که دعوی نسخ کرده و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه رض که دران نهی از عقبه و ذکر افتراش ست پس محتمل ست که وارد باشد در بارهٔ جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین السجدتین نخواهد بود
انتهی و ينهى ان يفترش الرجل ذراعيه و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را
افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستها را بر زمین و تقیید مرد بجهت آن ست که زن باید که افتراش کند که آن استر نزدیک ست و نهی کرده
از تشبه بحیوانات همچو بروک مثل بروک شتر و التفات همچو التفات روباه و افتراش همچو افتراش درندها و اقعا همچو اقعای کلب و نقر همچو نقر زاغ و رفع ایدی
وقت سلام همچو دُمهای اسپان شوخ و شنگ وكان يختم الصلوة بالتسليم و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعی
و واجب ست نزد ابوحنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا كما رأيتموني أصلي و اختلاف کرده اند دران علما پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض ست صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابوحنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت ست اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابوحنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدث وغیره در آخر وی نمازش صحیح ست و احتجاج کرده ست باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا صلعم با عرابی مسیء در صلوة خود
و حجت جمهور همان ست که گذشت و نیز این خبر ابوداود و ترمذی ست که مفتاح صلوة طهور ست و تحلیل آن تسلیم ست و همین ست مختار شوکانی و در حجة الله البالغة

گفته که خبر تحلیلها التسلیم مفید وجوب ست اگرچه در حدیث مسی مذکور نیست انتهی ومذهب احمد و شافعی وجمهور آنست که مشروع دو تسلیم اند ومذهب
مالک در قولی یک تسلیم ست واین قولی ضعیف ست مر شافعی را وگفته اند که تسلیم ثانی نزد وی حجت ست وتشدید کرده اند بعض ظاهریه ومالکیه
وواجب گردانیده اند آنرا واین مخالف اجماع کسانی ست که پیش ازان بودند در مصفی گفت اختیار امام مالک آنست که امام ومنفرد یک تسلیم گوید
السلام علیکم قصد کند بآن پیش روی خود بعد ازان بجانب راست سر خود را بگرداند ومقتدی یک تسلیمه بهمین اسلوب بگوید ودیگر بجانب امام پیش
روی خود قصد کند واگر بجانب یسار کسی بروی سلام بکند تسلیمه سوم بجانب یسار بگوید واین اقل سلام ست واکمل آن بحدیث ترمذی عن عبد الله
بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه وعن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله ولهذا جمهور علما بدو تسلیمه قائل شده اند
در حق امام ومنفرد ومقتدی وبزیادت ورحمة الله **مسئله** اقل سلام السلام علیکم یکبارست چنانکه ابن عمر میکرد واکمل آن السلام علیکم ورحمة الله
بجانب چپ وراست التفات ملحوظه **مسئله** ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض ست زیراکه چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوة ونماز که
بغیر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بران راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمدا نماز فاسد شود واگر سهوا کند انچه بعد متروک ست لغوست
واز همان متروک نماز خود را تمام کند وسجده سهو کند انتهی اخرجه مسلم وله علة وآن این ست که مسلم آنرا از روایت ابی الجوزا از عایشه آورده
ابن عبد البر گفته این حدیث مرسل ابی الجوزا ست بالجیم والزای ووی از عایشه نشنیده ونیز معلول ست باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکاتبة اخراج کرده

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان وی در حدیث ابی حمید ساعدی گذشت واذا كبر
للركوع واذا رفع راسه من الركوع وبرمیداشت هر دو دست خود تا هر دو دوش خود چون تکبیر می آورد برای رکوع وچون سر برمیداشت
از رکوع تمام این حدیث چنین ست رفعهما كذلك برمی داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وقال سمع الله لمن حمده
ومیگفت این کلمه یعنی شنید خدا مر کسی را که ستود او را ربنا لك الحمد خداوندا مر تراست ستودن وكان لا يفعل ذلك في السجود
ونبود که میکرد این را در سجده یعنی در وقت رفتن بسجده وسر برداشتن ازان وبعضی از شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند وانچه بصحت رسیده است
نزد شافعیه رفع یدین ست نزد افتتاح ورفتن برکوع وسر برداشتن ازان وقیام برکعت سوم ودر غیر این چهار موضع بثبوت نرسیده شیخ در ترجمه گفته
برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه ست میان ما وشافعیه واحادیث وآثار در هر دو جانب آمده وقدر محقق در روی این ست که یا هر دو بوده است
گاهی آن وگاهی این واز صحابه هر کس انچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده ست ودر آخر منسوخ گشته واز انکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم
بود بشرائع اسلام واحکام آن ومتفقه بود باحوال رسول خدا وملازم آنحضرت بود در سفر وحضر آنرا نمیکرد ظاهر احتمال ثانی ست واز امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند واگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی از جنس سکون ست که مناسب بحال صلوة که خضوع وخشوع ست
وکلام درین مقام واسع ست جمله ازان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتهی وانچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این ست که مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده
واز حد در گذرانید بآنکه گفت لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد وراه نسخ بربست وحق آن ست که با قطع نظر از کثرت وقلت طرق وروایات
اخبار وآثار در هر دو جانب موجود ست پس یا رفع وعدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر
کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع ودرین باب حدیث ابن عمر آورده وبعد این حدیث چنانکه
عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر کرده وعمل بسیاری از صحابه وتابعین وغیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی وعبد الله وشافعی

واحمد واسحق بر آن ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی بر رجحان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه
از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گذارد نماز را و برنداشت دو دست خود مگر در اول بار یعنی برای
تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و می گوید
قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی و حدیث براء بن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را
چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داود گفت این حدیث صحیح نیست
احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است
و حدیث حسن بی خلاف محتج به است و امام محمد در مؤطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین
نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است
و درین آثار کثیر آمده است بعد از آن عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین
نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد نخعی از وائل حضرمی حدیثی
روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن
از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا
من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمی داشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت
دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ماسوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت
کرده از مجاهد که گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت
دو دست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین
میکرد پس آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و تخریج ابن همام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان
از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده
که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن ابو حنیفه گفت از آن جهت
که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع
یدیه اذا افتتح الصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد
از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با آن اسناد من که علو دارد کجا رسد ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری است و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کم از
ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضلی کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد
که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابو حنیفه بفقه رواة و مذهب وی همین است کما تقرر فی
اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد الحرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد
رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود و پس منسوخ شد

وگفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم وترک کرد ما نیز ترک کردیم واز ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح وچون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مروی ست عمل برخلاف آن روایت کرد وگفت سالها خلف ابن عمر
نماز گذاردم وهرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی برخلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی وآما آنکه طبرانی وغیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن ست وتحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر وآن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد
که اخبار وآثار در جانب رفع وعدم رفع هر دو ثابت ست وجماعه از صحابه ومن بعدهم خصوصًا ابن مسعود وتابعان وی در جانب عدم رفع اند محمل آن جز آن
نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود آمده وچون علم وفقه ابوحنیفه واسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود وتابعان اوست
وطریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده ماخوذ بهمین عقیده ایم وعلمای مذهب ما باین مقدار اکتفا نکنند وگویند که حکم رفع منسوخ ست
وچون ابن عمر را که راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ ست باوجود کثرت
روایات واحادیث درین باب وشیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه وطرق از آنحضرت بسیار آمده جدًا وکلام دران واسع ست وقدر محقق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر ست از وی صلی الله علیه وسلم رفع وعدم رفع پس سبیل بترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض ورجحان
می یابد آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باینکه بتحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدای حال اقوال وافعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد ومشمول نسخ بود خصوصًا که ثابت شد آنچه معارض اوست بثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست ودعوی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع یعنی خشوع
وروایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد
رکوع ونزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبدالله واصحاب وی آیا او یاد
گرفت وایشان یاد نگرفتند وتحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی برداشت دستها را در ابتدای نماز فقط وحکایت کرد آن را از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعبدالله اعلم ست بشرائع اسلام وحدود وی ومتفقد ست مر احوال نبی را صلی الله علیه وسلم وملازم ست او را در سفر
وحضر وگذارده نماز را با آنحضرت ما لا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بنسبت هر دو فعل
والله اعلم انتهی تم کلام الشیخ رح بلفظه فی شرح سفر السعادة ومحصول این کلام ثبوت هر دو فعل ست از اخبار وآثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجوهی که مذکور
شد وجوابش آنست که حدیث براء بن عازب که در وی ثم لا یعود او لا یرفعها آمده ابوداود آنرا ضعیف گفته وتضعیف کرد آنرا بخاری در غیر صحیح خود
وگفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع وترمذی اگرچه آنرا حسن گفته ولیکن کلمه ثم لا یعود جز از شریک از یزید بن زیاد نگفته وشریک ضعیف ست
قد ضعفه الترمذی فی غیر موضع عن جامعه وگفت ابوداود که روایت کرده است آنرا هشیم وخالد وابن ادریس از یزید بن ابی زیاد وایشان ذکر نکرده اند
در روی ثم لا یعود ومروی ست از سفیان بن عیینه که حدیث کرد ما را یزید پیش از برآمدن خود بسوی کوفه وذکر نکرد دران ثم لا یعود وچون برگشت
از آنجا زیاده کرد در وی این کلمه را احمد وغیره گفته اند که یزید بن ابی زیاد ساء حفظه فی آخر عمره واختلط پس زیادت این کلمه محمول ست بر غلط ونسیان وی
وتاویل تضعیف ابوداود مر این حدیث را باینکه احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق بود ساقط ست باینکه شریک وابن ابی زیاد متفرد اند بروایت آن
وچون این اسناد ضعیف ست حدیث ساقط شد از احتجاج ونماند برای وی طریقی دیگر جز وی وتوهم نتوان کرد که تفرد شریک معارض ست بروایت هشیم

وخالد وابن ادریس از یزید زیراکه چون سوء حفظ واختلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث
وامّا تاویل تضعیف ابوداؤد باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت ابوداؤد آبی ست از آن چه مراد از قول محدثین که این
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی وصف خاص چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست و امّا
حدیث محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب ست و وی مختلف فیه ست غیر واحد او را تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لایحتج به اذا انفرد و امام احمد گفته
لا باس به و ابوحاتم رازی گفته صالح ومسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثّقه ابن معین و تضعیف کرد او را ابن حبان و گفته در روایت وی شک ست و نیز
معارض ست بروایت رفع که مروی ست از علی بن ابی طالبؓ و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد وغیرهم وامّا روایت طحاوی از مجاهد پس در سندش ابوبکر
بن عیاش ست و وی سیئ الحفظ ست و روایت وی معارض ست بروایت نافع و سالم و این هر دو مثبت اند و مجاهد نافی ست و مثبت مقدم ست و اگر ثابت
شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مرةً ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض ست بروایات صحیحه
دیگر که وران از عمر بن خطاب رفع مروی شده وامّا حدیث محمد بن جابرؓ پس ذکر کرده است آنرا ابن الجوزیؒ در موضوعات و نقل کرد از امام احمد که نیست محمد بن جابر
چیزے و حدیث نمی کند از وے مگر کسی که بدتر ست از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبتُّ فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهی و گفت
ابن حبان وعلی هذا اهل العراق ومن لم یکن علم الحدیث من صناعته انتهی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن تیمیہؒ
که این حدیث موضوع ست وامّا مناظرهٔ اوزاعی و ابوحنیفه و احتجاج اوزاعی بسند عالی و احتجاج امام بفقه راوی پس منظور فیه ست زیراکه
احادیث رفع را نه همین یک طریق ست که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشرهٔ مبشره اند و ایشان بے شک و شبهه افقه اند از تنها
راویان حدیث ابوحنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدر منیر مناظرهٔ سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظرهٔ طویل ست
وحاصل این همه مناظرات ترجیح رفع ست بر عدم رفع و در نهایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معهذا معارض ست بحدیث میمون مکّی
و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود وامّا قول ابن عباس پس آن قول وی ست نه حدیث مرفوع و معارض ست بحدیث
میمون مذکور و ترمذی او را از قائلین رفع شمرده باآنکه این قول وی منقوض ست برفع در قنوت و عیدین و حدیث لاترفع الایدی را خود حضرت شیخ
غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حصر نیست وامّا حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن
سندی شارح صحاح سته که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیراکه در جامع الاصول در ترجمه وائل ذکر کرده که وی قیلی بود از اقیال حضرموت و پدرش
از ملوک ایشان بود و فود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گویند که آنحضرتؐ بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی و فرمود بیاید شما را وائل بن حجر
از زمین دور از حضرموت طائعا راغبا فی الله عزوجل وفی رسوله وهو بقیة ابناء الملوک چون داخل شد بر آنحضرتؐ مرحبا گفت و باخود نزدیک نمود پس
هرگز نمی سزد که در حق این چنین صحابی اعرابی بادیه نشین گفته شود زیراکه غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقائق اشیا ست و هر که پادشاه زاده بود این
شان وی نباشد چه آمدن وی طائعا دال ست بر شدت اعتنای وی باآنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که چنین باشد لامحاله اعتنای او بتتبع احوال رسول
صلی الله علیه وسلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقتدی بپیغمبر باشد ورنه فائده هجرت وی بسوی رسول چیست و این ظاهرست بر هر که ادنی درایت می دارد انتهی
و مؤید اوست روایت بیهقی باین لفظ که گفت وائل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لانظرن کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهی کلام السندیؒ
گوئیم و نیست روایت وائل روایت متفرد شاذ که بطعن اعرابیت برباد رود بلکه روایات صحیحین وغیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت وے
و مؤید و مثبت وی بوده اند بثبوتی که لامحیص عنه ست و انکار نکنند آنرا مگر متعصب غیر منصف و نیز حنفیه تمسک کرده اند بحدیثی که در بستن هر دو دست

زیر ناف پس اگر اعرابیت او قادح در تمسک برفع یدین ست می باید که درینجا هم قادح باشد و او لیس ظلیس و نیز در رؤیت رفع در غیر تکبیر اولی جاهل و فقیه
برابر ست زیرا که امری محسوس ست نه مفهومی معقول و در وی صرف حفظ مرئی کافی ست و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را
که متفق علیه ست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحدیث کما قال الشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که جرح مقدم ست
بر تعدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داؤد و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه
ابن عدی والدارقطنی والبیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن مبارک
گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته هو ضعیف نقله البخاری عنهما و تابعهما
علی ذلک و گفت ابو داؤد لیس هو بصحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این احسن چیزی ست که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه در نفی
رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی ست که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را عللها ست که باطل
میکند وی را و این همه ایراد طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبل گفته که اگر ثابت شود حدیث
ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بروی زیرا که این اثبات ست و آن نفی و اثبات مقدم ست انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در
شرح مسند امام ابو حنیفه زیر حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف در شروع نماز ست گفته که بیهقی نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد
از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند دران مسلمانان و هی المعوذتان و فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از نسخ تطبیق نزد رکوع
و عدم قبض بیدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس را خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکرده اند دران علما که نماز گزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح یوم نحر
در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشده اند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون نسیان وی درین چیزها آمده جائز ست که در
رفع الیدین هم بوده باشد انتهی محرر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا هم معارضه حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن ست و آن
در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتجاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین ست این
کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل
جز قول ابن زبیر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فترکنا منتهض بر کسی ست که قائل ست بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست نه بر کسی
که قائل ست بسنت مؤکده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر مؤکده میگوید چه رسد چه سنت مؤکده را هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک کرده و در
اصول مقرر شده که اتیان بفعلی بغیر ترک وی مرة دلیل وجوب آن فعل ست پس لابد ست از قائل شدن بترک سنت مؤکده نیز تا وجوب لازم نیاید
فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث الترک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و دران رفع نکرد پس
غیر قوی ست زیرا که تشبیه فعل مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیار ست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما
الاعلام علی ما یشهد به الوجدان السلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع ست ما دامیکه دلیلی بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد در عدم
رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول وی رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان
آن هر دو و رنه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول وی دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی ست و احادیث
رفع در صحیح ست و رتبه صحیح مقدم ست از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح
مر رفع را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی یا مقدم یا علم بتاریخ تاخر یکی صورت نه بندد و هو ههنا مفقود و همچنین حدیث براء بن عازب اگر فرض کنیم

صحت قول وی ثم لا یعود و اعراض نمائیم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول وی لا یعود بصیغۂ مضارع دلالت نمی کند مگر برینکه براء بن عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی اللہ علیہ وسلم مطلقا
و حال آنکه مدعا برفع یکبار هم ثابت میشود و بعض مبطلین لا یمار افعین از صحابه و غیرهم حکایت کرده اند که براء بن عازب نیز از راویان رفع است و باقی همه آثار صحابه
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا و از ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند برینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از ان صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات متعارضه
که دال است بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرةً کرده اند و مرةً ترک نموده و هو عین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فرمکنا پس مستفاد ازوی
همین است که آنحضرت ترک کرده ما از وی النسخ فهمیدیم پس نسخ فهم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
و اما فهم اجماع بر ترک ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع است اما آثار معارضه او بنصوص اند پس معارض نشود بآن زیراکه در اصول مقرر شده که
ظاهر معارض نص نمی شود و اما قول ابن الزبیر ثم نسخ پس نص است در نسخ علی ما تقرر فی الاصول و لیکن برای وی اصلی نزد محدثین یافته نمی شود و لا بد
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت و دلالت پس احادیث صحیحه مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصر است در
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ توانند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
و افعال را عموم نیست پس ثابت نشود از ان مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا و چون ضم نمایند بران احادیث و آثار داله بر رفع مفید همین مدعا باشد زیراکه ترک
سنت غیر مؤکده در نسخ وی نیست بلکه لا بد است از ترک وی احیانا تا آنکه غیر مؤکده بودن وی ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که بحضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم سنن را
ترک نموده اند چنانکه دلالت میکند بران فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی الرکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این سنت را نمی گذاردند حال آنکه این رکعتین اوکد سنن اند تا بغیر سنن مؤکده چه رسد و نزد بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادا نمی کردند و از عدم
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابو سلیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر ابن مسعود چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه وی
تطبیق میکرد بنا بر امر اول و خلاف کرد دران همگی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضی حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی اراکم رافعی ایدیکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداود و نسائی است از روایت جابر بن سمره و لیکن دران نهی از رفع نزد سلام است نه درین هر سه موضع
چنانکه از رجوع بأصل حدیث ثابت میشود پس دروی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحدیث جابر بن سمرة علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم هذا مشهور لا خلاف
فیها انما کان فی حال التشهد انتهی و در سبل گفته هو حدیث صریح فی انه کان ذلک فی ایمائهم بایدیهم عند السلام والخروج من الصلوة و سببه صریح فی ذلک انتهی و چون
امام مهدی که یکی از ائمۂ یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد مقبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابعد و ان کان مع معرفة
حقیقة الامر فهو ادرع و ارفع من ذلک و الاکثار فی هذا الحجاج مجرد الی قوله و لهذا لم یقع فیه خلاف الا للهادی فقط فهی من النوادر التی تقع لافراد العلماء مثل مالک
والشافعی و غیرهما فما احد منهم الا له نادرة ینبغی ان تغمر فی جنب فضله و تجتنب انتهی و اما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد است بایمائی که نزد هر حرکت
در نماز میکردند چه نماز مرکب است از حرکات و سکون ابن حبان گفته القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرکوع
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون است پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی است زیراکه این تعلیل در برابر نصوص صریحۂ صحیحه غایت سست
و رای بحت است و نیز رفع با آنکه نزد مدعی از جنس سکون نیست در نماز هم چند موضع باقی است پس از جنس نماز باشد نه مخالف آن متفق علیه این حدیث
ابن عمر نزد بخاری و مسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفت این حدیث نزدم حجت است بر خلق هر که شنید آنرا الخ بر وی است اینکه عمل کند

زیراکه نیست در اسنادش چیزی و زیاده کرد بخاری در جای دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من زعم انه بدعة فقد طعن فی الصحابة انتهی
واحادیث درین باب بسیارست تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت رُوات این معنی بمتواتر ماننده است و چهارصد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره مبشره
روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی و درینجا بعض قاصرین گفته اند که این افراطست از صاحب
سفر السعادة زیراکه بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار و آثار هم نیاورده و این مسکین ندانست که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند
و نه بخاری دران کتاب ادعای استیعاب اخبار و آثار وارده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهارصد طرق باشد نه متون چنانکه سیاق عبارت
وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت رُوات این معنی بمتواتر ماننده است و بالجملة بعضے ازین اخبار و آثار در رسالۂ تنویر العینین و جزآن مذکورست و بعد
آن گفته قد وردت فی هذا الباب روایات لا یسع لذکرها المقام و اسامی بعض رُوات وی این ست که روایت کرده اند آنرا عشرۂ مبشره بجنت حاکم گفته نیست
هیچ سنتی که روایت کرده باشند آنرا عشره مبشره جز رفع یدین و روایت کرد آنرا ابو حمید ساعدی روبروی ده کس از اصحاب و همه با نغم گفتند و منهم حسن
بن علی و سهل و زید و عقبه و ابو مسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و بریره و عمار و ام الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابوهریره
و محمد بن مسلمه و ابو قتاده و ابو موسی و جابر و عمیر اللیثی و ابن عباس و ابن زبیر و از تابعین حسن بصری و عطا و طاؤس و مجاهد و نافع و سالم
بن عبد الله و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و مکحول و غیرهم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اسحق و اوزاعی و مالک و جز ایشان
مقبلی در منار گفته امر الرفع اوضح من ان تورد له الاحادیث المفردات و قد کثرت کثرة لا تواری و صحت صحة لا تمنع و لهذا لم یقع فیه الخلاف انتهی **وفی** حدیث
ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد والدارمی یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر میداشت هر دو دست
خود را تا آنکه برابر میگردانید آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر بستر تکبیر می گفت و این صریح ست در تاخیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب حنفیه است
و این حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع ست در هر سه
موضع کما افاده حدیث ابن عمر و لفظ وی نزد ابوداؤد این ست که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یحاذی
بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصوب راسه ولم یقنع و وضع یدیه علی رکبتیه قال سمع الله
لمن حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بعد قول
خود ثم یکبر لفظ الحدیث میگفت تا معلوم میشد که استدلال تمام حدیث ست زیراکه ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه
از وی در هر چهار موضع ثابت ست محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتهی و گفت ابن الجوزی در نزهة الناظر
للمقیم والمسافر نقلا عن المزنی انه قال سمعت الشافعی یقول لا یحل لاحد سمع حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة و عند
الرکوع والرفع منه ان یترک الاقتداء بفعله صلی الله علیه وسلم و هذا صریح فی وجوبه انتهی و بخاری از حسن و حمید بن هلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک
عند بخاری ولم یستثن الحسن احدا و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعتی از صحابه و شاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان
و گفت ابن المنذر اختلاف نکردند اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا نوزده تن از صحابه و سرد کرد
بیهقی در سنن و در خلافیات نام راویان رفع نزدیک بسی تن و گفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت عشرۂ مشهود لهم بالجنة
و من بعدهم من اکابر صحابة گفت بیهقی و هو کما قال و ابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمة الاعرج آورده که گفت دریافتم همه مردم را که رفع یدین میکردند
نزدیک هر خفض و رفع و روایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد او را رواه البخاری

جزء كتاب رفع اليدين بلفظ رواه بالحصى و بالجملة اقاويل علما درين باب بيش از شمارست و مصنف در تلخيص درين باب بسطى لائق و كلامى فائق آورده رفع را مرجح گردانيده و حق با اوست زيراكه ترجيح در تعارض احاديث يا بقوت سندست يا بشهرت وى يا بكثرت عمل صحابه و اين همه چيزها درين مسئله فراهم شده نيز ثابت گرديده كه رفع آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق قربت و عبادت بود نه عادت و اين ظاهرست زيراكه افعال نماز همه عبادت ست لاسيما بن اين فعل در غير نماز بطريق عادت نبود و اگر عادت مى بود صحابه و فقها اهتمام نمى كردند بروايت و اتباع وى و از روايت حاكم كه ان الله امره به و قول وى صلى الله عليه وسلم ان رفع الايدى من الاستكانة مفهوم ميشود كه عبادت ست و از رفع كردن آنها رو بروى آنحضرت و خلفاى راشدين و عدم منع آنها شان را ثابت ست كه اين فعل مختص بآنحضرت نبود آرى اين قدر هست كه آنحضرت ملتزم وى نبود بارى ميكرد و بار ديگر ترك ميفرمود و اين امارت رم وجوب و سنت مؤكده است و هركه مدعى منع رفع ست وى در حقيقت مثبت نسخ ست و متمسك بظاهر منكر اوست زيراكه ظاهر اين ست كه آنچه آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازم ست تا وقتيكه دليلى بر نسخ آن ثابت نشود پس منكر نسخ را حجج بر دلائل مانع كافى ست و چون جرح تمام تقدم مدعا ثابت گرديد و عدم اجماع بر ترك وى غنى از بيان ست بلكه لائق آن ست كه دعوى اجماع بر فعل آن كرده آيد مبالغةً و بعضى از علما بوجوب رفع درين مواضع رفته اند كما ذكره صاحب الفتوحات وغيره و نزد اكثر اهل علم سنت ست و بعضى از آثار معارض آمده اند ليكن قوت معارضه آثار صحيحه ندارند مع ذلك منافى مدعاى ما نيستند ابن حاجب در مختصر گفته نمى شناسم رفع يدين را و گفته اند كه سنت ست انتهى و مقوى سنيت اوست روايت محى السنة هذا قول مالك فى آخر عمره انتهى و بيل عليه حديث الموطا و ادامت بر سنت غير مؤكده ممدوح ست فاعل آن باجماع سلف و خلف مثاب ست با آنكه مديم نماز چاشت و اشراق و چهار ركعت قبل عصر و قرارت طوال از مفصل فضل ست از تارك آن با آنكه اينها سنن غير مؤكده است و اين مطلب ظاهرتر از آن اشتغال باثبات آن توان كرد و همچنين تارك سنت غير مؤكده ملام نيست باجماع چنانكه تارك سنن مذكوره ملام نيست و اما توهم اين معنى كه چون عدم رفع سنت باشد تارك وى بايد كه مثاب بود پس عدم فعل نيست آرى اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفاى وى البته قطع وى بدعت باشد و نيست در مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنكه لازم آيد بودن عدم سنت بلكه مفهومش فعلى ست كه كرده نشد در زمانه ايشان آرى اگر مراد بسنت طريقه مسلوكه در عهد آنحضرت دارند پس معنى بودن عدم رفع سنت يا سنت بودن رفع آن باشد كه اكتفا بعدم نيز ميكرد و شك نيست كه فاعل مثل اين سنت مثاب نيست زيراكه مصلى دو ركعت بعد جمعه ثواب بر گزاردن اين دو ركعت مى يابد نه بر ترك آن آرى كفايت ميكند براى وى در اتباع آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين دو ركعت و هركه چهار ميگذارد ثوابش اكمل ست از ثواب اول والله اعلم **ولمسلم عن مالك بن الحويرث** رضى الله عنه نحو حديث ابن عمر لكن قال حتى يحاذى بهما فروع أذنيه و مسلم راست از حديث مالك مانند حديث ابن عمر ليكن باين لفظ گفته چون تكبير مى گفت برميداشت هر دو دست خود را تا آنكه محاذى ميگردانيد هر دو دست بالاى هر دو گوش را ابن ملك گفته فرع هر چيز اعلاى اوست و گفته اند كه فرع گوش شحمه اوست و طيبى گفته مراد بفروع عوالى اوست و بالجمله مراد بفروع اطراف گوش ست و اين مخالف روايت ابن عمر و ابى حميد ست درين لفظ و بعضى ترجيح داده اند روايت ابن عمر را بنا بر آنكه متفق عليه ست و ديگران ميان هر دو جمع كرده اند باينكه ظهر هر دو كف محاذى منكبين كنند و اطراف انامل را محاذى أذنين دارد و تاييد كرده اند اين را بروايت ابوداود از وائل باين لفظ حتى كانت حبال منكبيه و حاذى بابهاميه أذنيه و سبل گفته و هذا جمع حسن انتهى و مصنف درينجا نيز اختصار مخل و ايجاز ممل بكار برده زيراكه از وى نيز توهم ميشود كه مراد برفع درينجا صرف رفع نزد تكبير تحريمه است پس حال آنكه در حديث ابى قلابه از مالك بن الحويرث كه نزد بخارى و مسلم و ترمذى و ابن ماجه و نسائى ست آمده وى ديد مالك را كه چون نماز گذارد تكبير گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست كه ركوع كند برداشت هر دو دست و چون برداشت سر

اندر نوع برداشتن هر دو دست و گفت که آنحضرت [illegible] ازین روایت هم ثابت رفع یدین شد در هر چهار موضع مذکور و باین رفته اند
بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سبق ظاهر ست و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند دو گونه است یکی عام بر هر رافع دیگر خاص یعنی بر حنفی رافع اما اول پس
گفته اند که اقوی روایات که بران رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر ست کما سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد با ابن عمر و وی دست نبرداشت
مگر بار اول و در اصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر ما وارد شود که ابن عمر راوی یا
وجوب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی نگفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه حکایت
نمازی مخصوص کرده با آنکه در حدیث سالم و نافع ست که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهور ست و حاصل میشود از جمع این آثار رفع
و ترک هر دو مرةً فمرةً و هو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه شهرت نداشت و بسیاری
از صحابه آنرا منکر بودند جز این نیست که بعضی از ایشان احیانا میکردند چنانکه از قول میمون بابن عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه ابن زبیر گذارد
دلالت میکند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن میمون هیچ یکی را رافع
کننده منع رفع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندریافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده نهایة ما فی الباب آنکه غرابت این فعل در قرن تابعین
ثابت شود و در خفای سنت درین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر خفض و رفع هم درین قرن مخفی مانده چنانکه از روایت بخاری
از عکرمه ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دید مردی را که نماز میگذارد و بست و دو تکبیر میگوید که وی احمق ست و عکرمه اعلم ست از میمون
و این قول مستانس ست از کلام میمون و آن معارض روایات صریحه دالّه بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمی غفیر از تابعین بر رفع ست و نیز گفته اند
که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علو قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد منکر بود سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه محکی ست پس
اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت نرسیده
بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش بثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافی مطلوب نیست
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بر وی مخفی مانده چنانکه بر اجلهٔ صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع امهات
اولاد مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تطهیر بتیمم از جنابت و مثل این بسیار ست با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیرهم و همچنین تابعین
و فقها چنانکه بیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابو حنیفه و اصحاب وی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهیم با وسعت علم خود و تفحص از روایات خصوصا ثوری که از ائمه
حدیث ست بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التتبع اند که بر ایشان بعض مسائل مخفی مانده حال آنکه
آن مسائل پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک اعلم از ثوری ست چنانکه اقوال علما و فقها شاهد اوست مع هذا بروی هم نهادن دست بر دست
دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال با آنکه وضع الید علی الاخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرون آخر بران
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد شعار روافض ست زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیه متروک ست و فاعل آن جز شیعه نیند و آنحضرت
امر نموده بپرهیز از مواضع تهم گوئیم این قصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شعار شیعه شد شما را باید که بر فعل آن اتفاق نمائید تا مختص بشیعه نماند
و ترک سنت برای تحرز از تشبه بفرق ضاله غیر مشروع ست ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرو میگذاشت موی سر را و مشرکان فرق میکردند
و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر مامور به دوست میداشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفت که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که
تفریق از سنن ابراهیم ست پس صریحا آنحضرت تشبه اهل کتاب با وجود کفار بودن آنها دوست داشت در آنچه گمان بودن آن از سنن انبیای

سابقین کرد حال آنکه مامور نشده بتقلید ایشان در جمیع افعال تا بشنیع که سنیت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شده چه رسد با آنکه ما درین نوع
تشبیه فرق ضاله نمی کنیم بلکه موافقت با ایشان اتفاقی ست بعده آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده با مشرکین موافق شد با آنکه اینها بدتر اند از اهل کتاب بنا بر معلوم
شدن باین معنی که فرق از سنن ابراهیم ست و بعض قاصرین گفته اند که رفع منسوخ ست بقوله تعالی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ ای بالتسکین والسکوت و حرکت
خلاف سکون ست پس هیچ حرکتی نباید کرد مگر انچه ثبوتش مشتهر باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست ولیکن تقاضای حق المقام بآن تعرض رفت
پس میگوئیم که رفع هم مشتهر ست و قنوت عبارت ست از ترک حرکات عادت نه عبادت ورنه باید که در نماز تسبیح و دعای جز دعوات مشهوره نکنند حال آنکه این
بالاجماع باطل ست و اما ثانی یعنی ایراد بر رافعین از حنفیه پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد ست یا مقلد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکه مخترع مذهب دیگر بود جز اربعه مذاهب چه وی رفع میکند و حنفیه منع میکنند و قنوت نمی خواند و غیر حنفیه منع می نمایند ازان پس این مجموع یعنی رفع
و ترک قنوت مذهب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم کبریت احمر دارد پس مدعی اجتهاد کاذب ست
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مقلَد و این نیز خلاف اجماع ست چنانکه در مسلم الثبوت ست لا یرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حنفی نباشد زیرا که بسیاری از مجتهدین همچو صاحبین و زفر و طحاوی و جصاص و غیرهم از حنفیه بودند با آنکه اجتهاد
ایشان اظهر من الشمس ست و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعض مسائل قول مجتهدی را و در بعض دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع ست بلکه
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذهبی اختیار کند که مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا که تعدد دو مسئله مانع اجماع مرکب ست کما هو مذکور
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئلهٔ واحده مشتمل بر شرائط و ارکان که اختلاف کرده باشند دران بسوی دو قول باثبات شرطیت بعض یا رکنیت وی
موافقةً بقول المثبت و نفی بعض موافقةً بقول الثانی ازان قبیل نیست که اتفاق کرده باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح مواقف
مذکور ست آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافیاتش بالاجماع و اگرچه مختلف باشد بهر یکی ازان خرق اجماع ست و اما بودن مجتهد کمیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد بآن مجتهد مطلق ست و اما مجتهد در مسئلهٔ واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی ست که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله
با علم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بدقائق آن نیست مثل ابوحنیفه و شافعی بلکه بقدری که بران رجحان ظن مبتنی شود
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر زمان یافته میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئله کافی ست و مسلم نیست که عمل مقلد در بعض مسائل
بقول مجتهدی و در بعض دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود ست زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکه در تنویر العینین و جز آن بتفصیل مذکور ست
و سخن در تحقیق این مسئله و رد ایرادات مانعین رفع بسیار ست و در مبسوطات مذکور و انچه در خور این مقام ست آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکه مشتی نمونه از خرواری بگذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصا مذهب حنفیه و اندکی از بسیار ازان این ست
که در حجة الله البالغه گفته حق نزد من آنست که همه سنت ست و نظیرش وتر ست بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند دوست تر ست بسوی
من از غیر رافع زیرا که احادیث رفع اکثر و اثبت اند انتهی و در ارکان اربعه گفته رفع احسن ست و عدم رفع حسن و در مالابد منه گفته رفع یدین نزد
ابوحنیفه سنت نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتهی و در تکمیل مؤلفهٔ مولانا رفیع الدین دهلوی رح ست که سنیت رفع باقی ست و نیست
مجتهدین را [illegible] اصل سنیت وی فی الجمله و نه در جواز بقای او و اگرچه بعض متعصبه ازان منع کنند زیرا که رفع ازان چیزها نیست که مخالف افعال
صلوٰة باشد چه باقی ست در تحریمه و قنوت و عیدین پس نکیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتهی و در مصفی ست در بیان رکوع کنز و یکی نمی

یعنی برکوع رفتن رفع یدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین ست که حق این ست که رفع یدین نزد رفتن
در رکوع و قیام از ان و قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مؤکده است از سنن هدی و مثاب ست فاعل او بقدر فعل اگر همیشه کند مولفق آن واگر یکبار کند مثل آن ثواب یابد
و ملام نیست تارک او واگرچه مدت عمر خود ترک نماید واما طاعن عالم بحدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نیکنیم او را مگر
کسانیکه گفت خدای تعالی در شان ایشان وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى ومراد بسنت هدی فعل غیر فرض ست و غیر مختص بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا امر نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بران بطریق قربت و منسوخ نشده و باجماع ترک
گشته و مراد بغیر مؤکده چیزی ست که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول ما فعل عدم رفع زیراکه عدم فعل نیست و بغیر فرض نوافل بیرون رفت
و بغیر مختص همه نوافل مختص بآنحضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالاجماع سنن متروکه باجماع همچو رفع بآیه
الی قوله پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مرضیه راجحه و مذاهب حقه صادقه از آنحضرت و از کبرای صحابه و عظمای علما و فقها
مجتهدین بحیثیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان تواتر را و از شهرت خود لااقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالبا از همین رساله
ماخوذ ست اما بلا ترتیب با ضم ضمیمه مناسب مقام واین همه احنفی بلکه محققین حنفیه اند و کتب فتاوای ایشان کتب و فتاوای حنفیه است پس تحقیق این بزرگ
حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذهب حنفی باشد والله اعلم بالصواب **وعن وائل** بفتح واو والف بعد همزه کنیت وی ابو هنیده است
بضم ها و فتح نون **بن حجر** بن ربیعة الحضرمی بضم حای مهمله و سکون جیم و برا پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز می زیست
و فود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بگسترد برای وی ردای شریف و نشاند او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی وائل وولده و عامل کرد
او را بر اقیال حضرموت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد باوی و روی عنه ابناه علقمه و عبد الجبار و غیرهما
قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم فوضع یده الیمنی علی یده الیسری علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا
پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و این حدیث دلیل ست بر مشروعیت وضع مذکور و بر اینکه محل وی صدر ست نووی
در منهاج گفته جعلهما تحت صدره و در نجم وهاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره ست یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت یسیر
انگاشتند انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیه ائمه اربعه است آری نزد مالک ارسال ست با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالاتر از ناف مذهب
امام شافعی ست و بروایتی از امام احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهد شیخ در ترجمه گفته
احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هر چه کند درست ست و آنچه متفق علیه ست نهادن دست راست بر دست چپ ست
و زیر ناف یا برابر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد ست اختیار کرده و آن تحت سره است انتهی
گویم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد
حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی رض روایت کرده که سنت وضع یدین ست زیر سره در نماز و از ابی جحیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت
وضع کف ست بر کف در نماز و نهد آن هر دو را زیر ناف اخرجه رزین و این حدیث صریح ست در زیر ناف ولیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف ست
زیراکه در سندش عبد الرحمن بن اسحق واسطی ست و او ضعیف ست بالاتفاق و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من طریقه و حدیث وائل صریح ست در نهادن
بر سینه و در سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده انتهی و نزد ترمذی ست از قبیصه بن هلب
از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را که می نهاد دست بر سینه خود شوکانی گفته ضم یدین یعنی دست بر کف نهادن ثابت شده است بروایت هیجده کس از صحابه

اما آنکه ابن عبدالبر گفته که درین باب از آنحضرت خلافی نیامده انتهی و در سبل گفته و هو قول جمهور الصحابة والتابعین و همین را مالک در موطا ذکر کرده و ابن منذر
وغیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی ست از وی ارسال و صار الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنویر العینین ست که وضع ید بر اخری اولی ست از
ارسال زیراکه ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بثبوت رسیده بروایات صحیحه ثابته از آنحضرت و از اصحاب وی مالک در موطا
و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکم می کردند باینکه بنهد مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت
ابوحازم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
پس میگرفت شمال خود بیمین خود ترمذی گوید و درین باب ست از وائل بن حجر و غطیف بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت
ابوعیسی حدیث هلب حدیث حسن ست و عمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعدهم می بینند که بنهد مرد یمین خود بر شمال
در نماز و بعضی میگویند که نهد هردو را بالای ناف و بعضی زیر ناف و این همه واسع ست نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
و نسائی عن وائل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطیف بن الحارث و قبیصه بن هلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدرداء
که وی گفت از اخلاق پیغمبران ست نهادن یمین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم احبار بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الجوزاء و اما روایت ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابراهیم
و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر کما اخرجه ابن ابی شیبة پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول ست برانکه وضع را سنت هدی
نه پنداشتند بلکه عادتی از عادات انگاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت وی با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان نرسیده پس ظاهر ست
که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بناء علی الاصل نمودند زیراکه وضع امری جدید ست محتاج بدلیل و چون دلیل
پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال نه آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیر ست قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که میگیرد
یمین خود شمال خود را گفت این را از برای روم کرده کما اخرج ابن ابی شیبة و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت ابن زبیر
چون نماز میگذارد هردو دست خود می گذاشت اخرجه ابوبکر بن ابی شیبة پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات ست از وی چنانکه ابوداود
از زرعه ابوعبدالرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صف قدمین و وضع ید علی الید از سنت ست و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح ست
پس فعل او باشد و الفعل لا عموم له و روایت وضع از وی مرفوع ست زیراکه آنرا منسوب بسنت کرده و قول صحابی من السنة در حکم رفع ست کما حقق فی کتب
اصول الحدیث و معهذا شاید وی وضع را از سنن هدی ندانست و فهم صحابی حجت نیست لاسیما وقتی که مخالف اجله صحابه مثل ابوبکر صدیق و علی مرتضی
و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفیضه صحابه ست درباب وضع
پس لائق عدم تعویل ست بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم التفات بسوی وی و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب ست اهل مدینه
از اصحاب وی مطلقا از وی روایت وضع می کنند برابر ست که در فرض باشد یا نفل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبدالکریم
بن المخارق بصری شاهد اوست و اهل مصر از اصحاب وی ارسال روایت کرده اند در فرض و وضع در نفل و عبدالرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
روایت نموده و اشهب اباحت وضع نقل کرده و متاخرین مالکیه اگرچه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذه مخالف روایت
جمهور اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و مصادم اطباق نخواهد بود تا بنا بر شذوذ وی ابن حاجب تاویلش کرده در مختصر خود باعتماد
بر ارسل چون بردارد سر خود از سجده و نهوض کند بسوی قیام و وضع تحت سره و فوق او متساوی ست زیراکه از اصحاب آنحضرت هردو مروی ست

شیخ ابن الہمام گفتہ ثابت نشد حدیثی صحیح کہ واجب کند عمل را در بودنِ وضع زیر سینہ یا زیر ناف ومعہود از حنفیہ زیر سرہ واز شافعیہ تحت صدر ست
واز احمد دو قول ست کالمذہبین وتحقیق مساوات ست میان ہر دو انتہی کلام التنویر واز ینجاست کہ شوکانی در مختصر ضم بدین گفتہ وبقیہ تحت سرہ وعلی
الصدر نمودہ ولیکن در معمولات مرزا مظہر جانجانان حنفی قدس سرہ نوشتہ کہ در صلوٰۃ دست برابر سینہ می بستند ومی فرمودند کہ این روایت ارجح ست از
روایتِ زیر ناف انتہی اخرجہ ابن خزیمۃ واخرجہ ابوداؤد والنسائی بلفظ ثم وضع یدہ الیمنیٰ علی ظہر کفہ الیسریٰ والرسغ من الساعد
ورسغ بضم را وسکونِ سین مہملہ مفصل را گویند کہ درمیان ساعد وکف بودہ است **وعن** ابی الولید عبادۃ بضم عین مہملہ وتخفیف موحدہ
وبعد الف دال مہملہ بن الصامت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی ست حاضر شد ہر سہ عقبہ وبدر وجملہ مشاہد را عمر بن خطاب او را قاضی شام
ومعلم کسان آنجا مقرر کرد ووی اول در حمص اقامت نمود وپستر بسوی فلسطین آمد ودر رملہ انتقال کرد وگفتہ اند کہ در بیت المقدس مرد سنہ اربع وثلثین
وہو ابن اثنتین وسبعین سنۃ ووی یکی از انہاست کہ کعب بن اشرف یہودی را کشتند روی عنہ انس بن مالک وعبد الرحمن بن ثابت وقتل یوم الیمامۃ

رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاصلوٰۃ لمن لم یقرأ بامِّ القرآن نیست نماز مر کسی را کہ نخواند امّ القرآن را
واین نیز نام سورۂ فاتحہ است بجہت اشتمالِ وی بر مقاصدِ قرآن کہ ثنا بر خدا عز اسمہ وتعبد بامر ونہی وبیانِ وعد ووعید ست یا چون مبدأ ومفتح
قرآن ست گویا اصل ومنشأ اوست ودر روایتی از مسلم وابوداؤد وابن حبان فصاعدًا آمدہ یعنی اگر چیزی زیادہ کند بر فاتحہ ہم درست ست لیکن
ابن حبان گفتہ کہ متفرد ست باین زیادت معمر از زہری واعلال کردہ است آنرا بخاری در جزء القراءۃ ودر روایتی باین لفظ ست لم یقرأ بفاتحۃ الکتاب
عوض لم یقرأ بامّ القرآن شیخ در ترجمہ گفتہ تمسک کرد باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیتِ قراءتِ فاتحہ در نماز زیرا کہ نفی کرد نماز را از کسی
کہ فاتحہ نخواند ونزد ما مراد کمال ست بدلیل قولہ تعالی فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ ونیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تیسر معک من القرآن
پس فرض کہ نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن ست ہر چہ باشد فاتحہ یا جز آن وخواندن فاتحہ واجب باشد کہ نماز بی وی ناقص بود انتہی
گفت محرر سطور عفی عنہ خواندن فاتحہ در ہر رکعت فرض ست بدلیل این حدیث ودیگر احادیث صحیحہ کہ وارد اند درین باب وآن احادیث بیانِ ما تیسر
من القرآن اند ودر حدیث مسیٔ ست نزد احمد وبیہقی وابن حبان این لفظ کہ بکن این را در ہر رکعت بعد قولِ وی کہ بخوان امّ القرآن را وامر اصل
در وجوب وصاحب منور النہار این روایت را نسبت ببخاری کردہ از حدیث قتادہ واین وہم ست وآنچہ در بخاری ست از حدیث وی این ست
کہ آنحضرت می خواند در ہر رکعت بفاتحۃ الکتاب ومراد بقولِ وی افعل ذلک فی الصلوٰۃ کلہا نیز ہر رکعت نماز ست نہ مجموع نماز زیرا کہ این را رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم بعد بیانِ چیزی کہ کردہ میشود در ہر رکعت ارشاد فرمودہ واین قرینہ مؤید آنست بر مراد ہر رکعت ونیز آنچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ہمراہ قراءتِ فاتحہ از صفاتِ رکوع وسجود واعتدال ونحو آن ذکر کردہ مامور بہ ست در ہر رکعت ومخالف نمی گوید کہ رکوع وسجود واعتدال واطمینان در یک رکعت
از نماز کافی ست تا قراءتِ فاتحہ ہم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحہ را در بعض رکعات وباقی چیزہا را در ہر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کردن ست
بلا دلیل آنرا زینجا معلوم ومتعین شد کہ مراد از قول وی بکن این را در ہمہ نماز خود رکعات نماز ست ونیز آنحضرت فاتحہ را در ہر رکعت میخواند کما رواہ مسلم وفرمودہ
صلوا کما رأیتمونی اصلی پس واجب شد کہ در ہر رکعت بخوانند وحدیث دلیل شد بر نفیِ صلوٰۃِ شرعیہ چون مصلی دران فاتحہ نخواند زیرا کہ نماز مرکب ست از اقوال
وافعال ومرکب منتفی میشود بانتفای جمیع اجزا وبعض اجزا وحاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا کہ ضرورت تقدیر نزد تعذر صدق نفی ذات می باشد
واز حدیث آیندہ معلوم می شود کہ نفی متوجہ ست بسوی کفایت وآن مانند نفی ذات ست در مآل زیرا کہ آنچہ کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در مصنف ہست حدیث
جابر بن عبد اللہ من صلی رکعۃ لم یقرأ فیہا بامّ القرآن فلم یصل الا وراء الامام گفتہ ابو حنیفہ قراءت فاتحہ را در ہر رکعت از نفل ودو رکعت از فرض واجب گفتہ

وبترک واجب نقصانی عظیم در نماز راه یافت الا آنکه نماز بدین وی فاسد نمی شود و شافعی قائل ست بآنکه همراه نقصان فاسد هم ست می شود

مسئله جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر می شود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف زیرا که وجوب فاتحه شامل این همه را و صحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست بحدیث ابوداود که آنحضرت برآمدند بمسجد و آنجا اعرابی و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت فرمودند الحمد لله القرآن واحد والالسنة شتى و تصویب آنهمه و استهجان قومی که تجوید قرارت کنند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند باوجود دخول اعجمین و اعراب در اسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کند بوجهی که در عرف آنرا قرارت فاتحه نگویند نماز درست نشود و از فصلی که اسم قرارت را نفی نکند ضرر نمیرسد و همچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که اسم قرارت کل فاتحه را نفی کند قاطع قرارت اوست بخلاف آنکه نفی نکند انتهى متفق علیه و در منتقی گفته رواه الجماعة ولیکن بلفظ فاتحة الکتاب و در نیل الاوطار گفته و درین باب ست از انس نزد مسلم و ترمذی و از قتاده نزد ابوداود و نسائی و از عبدالله بن عمر نزد ابن ماجه و از جابر نزد ابن ماجه و از علی رضی الله عنه نزد بیهقی و از عایشهؓ و ابوهریرهؓ **وفي رواية لابن حبان** والدارقطني لا تجزئ صلوة لا يقرأ فيها بأم الكتاب کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود در وی سورهٔ فاتحه در منتقی گفته دارقطنی گفته اسنادش صحیح ست و صححه ابن القطان و رواه ابن خزیمة و ابن حبان و او را شاهدی ست از حدیث ابوهریره باین لفظ که پذیرفته نمی شود نمازی که خوانده نمی شود در وی بأم القرآن نووی در شرح مسلم و مصنف در فتح قول بوجوب فاتحه در هر رکعت را نسبت بجمهور کرده و ابن سید الناس در شرح ترمذی گفته مروی ست از علی و جابر و ابن عون و اوزاعی و ابی ثور و الیه ذهب احمد و داود و به قال مالک در بحر زخار گفته ظاهر حدیث با کسی ست که بایجابش در هر رکعت رفته و مؤید اوست حدیث ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز کسی را که نخواند در هر رکعت الحمد و سوره در فرض یا غیر او لیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف ست و نیز حدیث ابوسعید باین لفظ آمده که امر کرد ما را رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحة الکتاب در هر رکعت رواه اسمعیل بن سعید الشالنجی ابن الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل هذا وهو صاحب الامام احمد من حدیث عبادة وابی سعید بهذا اللفظ و ظاهر وی وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق در میان امام و ماموم و سر و جهر و مؤید اوست حدیث جابر که هر که گذارد یک رکعت و نخواند در ان فاتحه پس نگذارد مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا والترمذی و صححه و مذهب حسن بصری و اسحق وجوب خواندن فاتحه با قرآن ست در نماز در هر رکعت که باشد یکبار و کذا قال ابو حنیفه ولیکن بغیر تخصیص فاتحه و تمام این بحث با استیفای دلائل طرفین و ترجیح حدیث باب در نیل الاوطار ست

وفي أخرى لاحمد والبخاري في جزء القراءة وصححه وابي داود والترمذي وابن حبان والدارقطني والحاكم والبيهقي من رواية عبادة بن الصامت یعنی در روایت دیگر ست از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد پس قرارت کرد آنحضرت پس گرانی کرد بروی قرارت و دشوار شد پس هرگاه که فارغ شد از نماز فرمود لعلكم تقرؤن خلف امامكم شاید که شما میخوانید پس امام خود و نغز مود مخوانید پس درین اشاره بآنکه ماموریت مقتضی خاموش بودن و گوش داشتن ست مر قرارت امام را هر که باشد من یا دیگری و سبب ثقل قرارت بظاهر سماع اصوات قارئین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلكم تقرؤن منافی این معنی ست زیرا که این نزد جهر ست و آن متیقن ست پس لعلكم یعنی چه و تواند که سبب ثقل کراهت این فعل و ناخوش داشتن آنحضرت این فعل را از ایشان باشد و سبب ثقل تاثر آنحضرت باشد از نقص که ناشی می شد مر ایشان را از عدم انصات و استماع قرارت آنحضرت و کامل گاهی متاثر می شود بنقص ناقص چنانکه مروی ست که آنحضرت روزی در نماز صبح افتتاح قرارت بسته شد و بیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی بی سبب حاضر می شدند

[illegible] صبح را خوب نمی [illegible] بود قراءت [illegible] گران شد و چون فارغ شد فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم آری میخوانیم ای رسول خدا قال
فرمود لا تفعلوا مکنید این کار را و نخوانید خلفِ امام الا بفاتحة الکتاب مگر سورهٔ فاتحه که آنرا خوانده باشید در پسِ امام و چون این خطاب
بمو تمین ست واجب آمد قراءتِ فاتحه در هر رکعت پسِ امام چنانکه مذهبِ شافعی ست و در مسوّی شرح موطا گفته نزد شافعی قراءت خلف امام واجب
خواه امام بجهر خواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتاتِ امام فیها والا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقتِ اسرارِ امام نه جهر استحبابا و ابو حنیفه
گفته اصلا نخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قولی از ابو حنیفه در نماز سری بی کراهت جائز ست و در کفایه از امام محمد و ابو حفص عدم کراهت قراءت
فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابو حنیفه و محمد لا باس آورده و در تنویر العینین گفته دلائلِ قراءت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تامل
ظاهر میشود که قراءت اولی ست از ترک و تعویل درین باب بر قول محمد ست چنانکه در هدایه از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجة الله البالغه
و والد او شیخ عبد الرحیم دهلوی و میرزا مظهر جانجانان در معمولات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدثِ لکهنوی رح را درین باب رساله مستقل ست که دران
اثباتِ قراءتِ فاتحه از کتبِ حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار ست از انجمله این حدیث ست که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام
قراءت می کند گفتند ما میکنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحة الکتاب را مصنف در تلخیص گفت اسنادش حسن ست و نزد ابو داؤد ست از حدیث
ابی سعید که گفت امر کرد ما را رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم اینکه بخوانیم فاتحة الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح ست در سبل السلام گفته این حدیث
دلالت کرد بر ایجاب قراءتِ فاتحه خلف امام تنصیصًا چنانکه دلالت کرد برای وی بلفظی که نزد شیخین ست بنا بر عموم خود و این ظاهر ست در عموم نماز جهریه
باشد یا سریه و در هر رکعت و باین رفته اند شافعیه و گفتند حنفیه نخواند آنرا ماموم نه در سریه و نه در جهریه و حدیث عباده حجت ست بر همه و استدلال ایشان
بحدیثِ من صلی خلف امام فقراءة الامام له قراءة با وجود ضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفته مشهور ست از حدیثِ جابر و او را طرق ست از جماعهٔ
از صحابه کلها معلولة انتهی و در منتقی الاخبار گفته رواه الدارقطنی من طرق کلها ضعاف والصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام ست
چه لفظ قراءت امام اسم جنس مضاف ست شامل هر انچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی فَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا و حدیث
اذا قرئ فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباده خاص ست بفاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام السبل و در نیل الاوطار گفته
دارقطنی گوید این حدیث یعنی قراءة الامام له قراءة را جز ابی حنیفه و حسن بن عماره دیگری مسند نکرده و این هر دو ضعیف اند و مصنف در فتح الباری گفته
انه ضعیف عند جمیع الحفاظ وقد استوعب طرقه وعلله الدارقطنی انتهی فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند
فاتحة الکتاب را و ظاهر حدیث در فرضیتِ قراءتِ او ست خلفِ امام و هو الصواب خلافا للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قراءتِ او کدام ست بعضی گفته اند
میانِ سکتاتِ امام بین الآیات بخواند و گفته اند بعد سکوتِ امام از قراءتِ فاتحه بالتمام و دلیلی برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیثِ عباده
دال ست بر آنکه نزد خواندنِ امام فاتحه را بخواند و مؤید او ست با ایضاح حدیثِ عباده نزد ابو داؤد که وی نماز گذارد خلف ابی نعیم و جهر کرد ابو نعیم
بقراءت و خواندن گرفت عباده امّ الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعض سامعین عباده را گفتند که تو امّ القرآن میخواندی و ابو نعیم جهر میکرد
گفت آری گذارد با ما رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم بعض نمازها که دران جهر کرده می شود بقراءت پس ملتبس شد بر وی قراءت و چون فارغ شد از نماز
رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما وقتیکه جهر میکنم بقراءت بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود مخوانید من میگویم چیست مرا که منازعت کرده می شوم
قرآن را پس قراءت نکنید هیچ چیز را وقتی که جهر کنم مگر بامّ القرآن پس عباده که راوی این حدیث ست در پسِ امام بجهر قراءت فاتحه کرد زیرا که از کلامِ آنحضرت
فهمید که قراءتِ آن خلفِ امام بجهر باید کرد اگرچه با امام منازعت باشد و ابو هریره چون روایت حدیث فهی خداج کرد ابو السائب از وی پرسید که من گاهی

در پس امام می باشم یعنی پس چگونه خوانم ابوهریره ذراع او را غمزه کرد و گفت اقرأ بها فی نفسک یا فارسی الحدیث و [illegible]
وصحیح در هر رکعت بسر باید خواند پستر گفت در نمازی که امام جهر کند تو نزد سکتهٔ وی بخوان واگر سکته نکند قبل از وی و بعد از وی و همراه وی بخوان
و ترک نکن آنرا در هیچ حال رواه ابوداؤد و در بهجة المحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سکتهٔ طویله میکرد که ماموم دران فاتحه می خواند
فهی سنة قل من العامة من یستعملها فهی من السنن المهجورة انتهی و نووی در اذکار گفته مستحب ست تطویل این سکته تا ماموم فاتحه بخواند انتهی حافظ ابن القیم
در کتاب الصلوة که از مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت باسناد صحیح و نه ضعیف که سکته میکرد بعد قرارت فاتحه تا بخواند فاتحه را کسی که
خلف اوست واگر این سکته طویله که دران ماموم قرارت فاتحه را در یابد میکردی بر اصحاب وی مخفی نماندی و معرفت و نقل ایشان آن سکته را اهم تر
می بود از سکتهٔ افتتاح انتهی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیلی مرفوع ذکر نکرده پس قول صاحب بهجة المحافل قولی عجیب ست
و بالجمله احتجاج کرده اند حنفیه بر عدم فرضیت فاتحه بحدیث مسیء زیرا که دران امر ست بقرارت ما تیسر من القرآن و شافعی را ازین احتجاج جوابهاست
اقوای اجوبه این حدیث لا تجزی صلوة ست دیگر آنکه در حدیث مسیء نیز ثم اقرأ بام القرآن وارد شده رواه احمد و ابوداؤد و ابن حبان دیگر حمل حدیث
مسیء ست بر عاجز از تعلم آن و حال آنکه وی از اهل اداست و در نیل الاوطار گفته قول وی ما تیسر مجمل مبین ست یا مطلق مقید یا مبهم مفسر زیرا که ما تیسر
برای حفظ مسلمین همین فاتحه بود و گفته اند که مراد بما تیسر ما زاد علی الفاتحه است جمعا بین الادلة زیرا که حدیث فاتحه زیادتی ست که غیر معارض واقع شده
و این جمع حسن ست **وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابا بکر و عمر کانوا یستفتحون** بدرستیکه
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را **بالحمد لله رب العلمین** وازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خواندند
لیکن قرارت آن مجمع علیه ست هیچ یکی را دران خلاف نیست و باحادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دانند
چنانکه شافعیه گویند یا ندانند چنانکه مذهب حنفیه است ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را افتتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در رکعات
از وی و بمذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرآن ست و هر رکعت مستقل ست واز جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحه را
نه درمیان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین سوره ست و ما میگوئیم که مراد
نفی جهر ست ببسمله نه نفی قرارت آن در مصفی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواندند بسمله را بجهر و نه بخفیه و همین ست مذهب امام مالک و جمعی تاویل
کرده اند بآنکه نخواندند بوجهی که مسموع می شود پس دلالت کند بر نفی جهر نه بر نفی قرارت مطلقا و فقیر هیچ دلیلی بر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافته است
که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در پیش شافعی خواندن بسمله فرض ست زیرا که جزو فاتحه است و جهر بسمله در صلوة جهریه سنت ست و در پیش
ابوحنیفه مسنون ست خواندن آن بطریق اخفا در جهریه و سریه والله اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در هدی فرموده که آنحضرت گاهی جهر میکرد
ببسم الله الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جهر و شک نیست که اگر همیشه جهر میکرد در هر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای وی
و بر جمهور اصحاب وی و اهل بلدهٔ او در اعصار فاضله که این از امحل محال ست و در تشبث وی احتیاج بالفاظ مجمله و احادیث واهیه باشد فصحیح تلک الاحادیث
غیر صریح و صریحها غیر صحیح انتهی **متفق علیه** و درین باب احادیث دیگر ست و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظه و علما اختلاف کرده اند در جهر
ببسمله در نماز از ابی هریره آمده که وی نماز گذارد و جهر کرد ببسمله در قرارت و گفت بعد فراغ از ان انی لاشبهکم صلوة برسول الله رواه النسائی و ابن خزیمة
و ابن حبان فی صحیحه و الحاکم فی المستدرک و صححه الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیرهم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را ببسم الله الرحمن الرحیم
رواه ابوداؤد و الترمذی و گفت ترمذی لیس اسناده بذاک و روایت کرد حاکم در مستدرک از ابن عباس باین لفظ که بود آنحضرت جهر میکرد ببسم الله الرحمن الرحیم

م قال صحیح و در بخاری ست از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بود قرارت او مد پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم در حالیکه
را مد میکرد بسم الله را و دراز میکرد الرحمن را و دراز میکرد الرحیم را و از ام سلمه آمده که گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرارت را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العلمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابو داؤد فی السنن و ابن خزیمة فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه دارقطنی گفته اسنادش
صحیح ست این احادیث حجت کسی ست که قائل ست بجهر بسمله و اما کسی که میگوید جهر نکند ببسمله پس حجت وی حدیث عایشه است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
شروع میکرد نماز را بتکبیر و قرارت را بالحمد لله رب العالمین اخرجه مسلم وقد تقدم فی الکتاب و دیگر همین حدیث انس ست و اهل سنن آنرا از حدیث عبد الله
بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای اربعه و دیگر ایمه از صحابه شوکانی در فتح القدیر گفته احادیث ترک اگرچه صحیح تراند لیکن اثبات ارجح ست با آنکه
خارج ست بمخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لاسیما با امکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی ست یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی جهرا
نزد جهر بقرارت آن سور که مفتتح اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئله مستدلا اولاً و ردا و دفعا و روایةً و درایةً موضع
دیگر ست گویم استیفای این بحث بروجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود فرو گذاشته آمد زاد مسلم لا یذکرون
بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراءة ولا فی آخرها زیاده کرد مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را در اول قرارت و نه در آخر
آن و هم در مسلم ست از حدیث ابوهریره که چون برمیخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرارت را بالحمد لله رب العالمین و
سکوت نمیکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در آن ست که ابتدا ببسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تاویل
میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که جهر ببسمله نمی کرد انتهی و در سبل زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفی ورنه
در آخر وی بسمله نیست و محتمل که مراد باخر سوره دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل ست بر آنکه این هر سه بزرگ بسمله بمقتدیان خود نمی شنوانیدند
جهرا با احتمال قرارت وی سرا و عدم قرارت اصلا ولیکن قول وی وفی روایة عن انس لاحمد والنسائی وابن خزیمة بمفهوم خود دال ست
بر قرارت وی سرا لا یجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم جهر نمی کردند ببسمله و فی اخری و در روایت دیگر ست از انس لابن خزیمة
کانوا یسرون بودند که پنهان می گفتند بسمله را و جهر نمیکردند بدان و این صریح ست در قرارت بسر و لهذا گفت مصنف رح وعلی هذا
و بر این یعنی قرارت آنحضرت و ابوبکر و عمر بسمله را بسر یحمل النفی حمل کرده میشود نفی فی روایة مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لا یذکرون
یعنی ذکر نمی کردند بجهر نه آنکه ترک میکردند و نمی خواندند خلافا لمن اعلها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم و علت
این ست که اوزاعی این زیادت را از قتاده مکاتبة روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه اوزاعی منفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز آنرا روایت
صحیحه اخراج کرده و باین حدیث استدلال کرده اند برینکه بسمله را نه بجهر باید گفت و نه بسر نه در فاتحه و نه در غیر وی بنابر آنکه مراد بقول وی ولا فی آخرها
اول سوره دوم ست و هر که اثبات کرده گفته مراد بعدم جهر هر سه حضرات عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است و بسمله را بسر میخوانند کما قرره المصنف
در سبل السلام گفته علما درین مسئله اطالت کلام کرده اند و بعضی اعلام در آن تصنیف نموده و بنای آن بر اضطراب حدیث انس نهاده و گفته که در وی
حجت نیست و اصل این ست که بسمله از قرآن ست و دراز شد جدال در میان علما از طوائف بنابر اختلاف مذاهب و اقرب این ست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گاهی جهر میکرد و گاهی اخفا وقد طولنا البحث فی حواشی شرح العمدة بالازیادة علیه و جماعتی از محققین برین ست که بسمله مثل سائر آیات
قرآن ست در جهریه بدان جهر کند و در سریه سر نماید و اما استدلال بنخواندن آنحضرت بسمله را در فاتحه و جز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت با آنکه قرآن
دلالت میکند برینکه وی آیت نیست پس غیر منتهض ست زیرا که ترک قرارت در نماز اگر ثابت هم شود دلیل بر نفی قرآنیت وی نباشد زیرا که جهر بقرارت آیه در نماز

دلیل بر قرآنیت نیست بلکه دلیل عام ست ازان و دلیل عام بانتفای دلیل خاص منتفی نمی شود انتهی در حجة الله البالغه گفته بسمله آهسته گوید زیراکه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرائت و نیز احتیاط همدرین ست انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت جهر میکرد ببسمله و همچنین ابوبکر و عمر و این احادیث ضعیف ست و در تلخیص بران تکلم کرده شیخ در ترجمه فرموده بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابهٔ دیگر که جهر نمی کردند ببسمله اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در اسناد وی سخن ست و هیچ یکی از ارباب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد حدیثی دران باوجودیکه کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیرهم از ائمهٔ لاتعد ولاتحصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیانا اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مبتدیان آنرا شنید و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر بتسمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیرهم و من بعدهم من التابعین و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذهب امام اعظم اصح وارجح ست انتهی گوییم احادیث جهر ببسمله بالا گذشته و بعضی ازان صحیح ست و شوکانی بترجیح جهر بر سر رفته و با دلهٔ صحیحه باثبات رسانیده فتدبر

وعن ابی عبد الله نعیم بن عبد الله بتصغیر مولای عمر بن الخطاب المجمر بضم میم و سکون جیم و کسرهٔ میم ثانی و راء در آخر ویقال بفتح الجیم وتشدید المیم الثانیة ذکره الحلبی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بمجمر و این را قصه ست که بجای خود مذکور ست و در فتح گفته که وی مباشر مجمر می ماند باین وجه ملقب شد باین نام و جزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بمجمر بسبب آنکه مامور بود بتجمیر مسجد مدینه در هر جمعه وقت نیمروز قال صلیت وراء ابی هریرة رضی الله عنه فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم ثم قرأ بام القران حتی اذا بلغ ولا الضالین قال امین گفت نعیم نماز گزاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سورهٔ فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت ست بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه امام آمین نگوید و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهر بود و چنانکه مذهب شافعیه است و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع واستجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصفی

ویقول کلما سجد و اذا قام من الجلوس الله اکبر و می گفت ابوهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجدهٔ اولی و ثانیه و درینجا دلیل ست بر تکبیرات نقل در مصفی گفته اتفاق کرده اند ائمه برین تکبیرها و آن بست و دو تکبیر ست در چهار رکعت و همه آنها سنت ست مگر تکبیر اولی که آن فرض ست منعقد نمی شود نماز بدون آن انتهی

ثم یقول اذا سلم والذی نفسی بیده انی لاشبهکم صلوة برسول الله پستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند ترم شما از همه روی نماز گزاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه النسائی وابن خزیمة وذکره البخاری تعلیقا واخرجه السراج وابن حبان وغیرهم و بوب علیه النسائی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و این اصح حدیثی ست که وارد شده است درین باب و مؤید ست مر اصل را که بودن حکم بسمله است حکم سورهٔ فاتحه در قرائت جهرا و سرا زیراکه این ظاهر ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند بسمله را بقول ابی هریرة انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم اگرچه محتمل ست که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر ست و بعید ست از صحابی که ابتداع کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پستر گوید والذی نفسی بیده انی لاشبهکم الخ و دروی دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام دارقطنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

والدارمي وابن ماجة ابن حبان اخرجه ست صحيح حديث كه اين وگفت را خود آواز بدان ميكرد دراز آمين ميگفت الضالين ولا عليهم المغضوب غير

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقرؤا بسم الله

ست شافعي مذهب چنانكه است فاتحه آيات از يكي بسمله زيراكه را بسمله بخوانيد پس فاتحه سورهٔ شما بخوانيد چون

الرحمن الرحيم فانها احدى اياتها رواه الترمذي وليكن

و درحديث ابن عباس ست كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم شروع ميكرد نماز خود را يعني قرارت را ببسم الله الرحمن الرحيم

ترمذي گفت كه اين حديثي ست كه اسنادش قوي نيست وظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود والا در افتتاح بتسميه خلافي نيست و در حجة الله البالغه

گفته كه روايات در بودن ونبودن بسمله آيتي از فاتحه مختلف آمده وصحيح شده از آنحضرت افتتاح بالحمد وعدم جهر بتسميه و دور نيست كه جهر در بعضي احيان

براى تعليم سنت صلوة بايشان باشد وظاهر آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خاص مى فرمود خواص صحابه را بهچو اذكار وآنچنان نمى گردانيد

كه عامه بران ماخوذ شوند وبرترك آن ملام گردند انتهى ودر سبل گفته اين حديث دلالت نمى كند بر جهر ونه بر سر بلكه بر امر بمطلق قرارت ودارقطني در سنن

احاديث جهر بسمله در نماز بوسعت تمام بطريق رفع از علي وعمار وابن عباس وابن عمر وابي هريره وام سلمه وجابر وانس بن مالك سوق كرده بعده

گفته روي الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن اصحابه وازواجه غير من سمّيناه كتبنا احاديثهم بذلك في كتاب الجهر مفردا واقتصرنا

على من ذكرنا ههنا طلبا للاختصار والتخفيف انتهى بلفظه انتهى وبالجمله حديث دال ست بر خواندن بسمله پيش از قرارت اگرچه بسر باشد وبر بودن وے

از آيات فاتحه رواه الدارقطني وصوّب وقفه روايت كرد اين را دارقطني وگفت صواب وقف اوست يعني اين قول ابو هريره است

نه حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم مصنف در تلخيص گفته رجال اين اسناد ثقات اند وتصحيح كرده اند غير واحد از ائمه وقف او را بر رفع واعلّه

ابن القطان بهذا التردد وليكن اين وقف در حكم رفع ست زيراكه اجتهاد را در شمردن آيات مدخلي نيست ورواه البيهقي بطريق أخرى وعنه

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة أمّ القرآن رفع صوته

واز ابو هريره روايت ست

وقال آمين

بود رسول خدا چون فارغ مى گشت از خواندن سورهٔ فاتحه بر ميداشت آواز خود را ومى گفت آمين يعني بجهر ووارد شده است

در جهر بتامين احاديث صحيحه ومذهب شافعي واحمد اين ست ودر مذهب مالك خلاف ست ودر مذهب ابو حنيفه جهر نكند مطلقا واحاديث در جانب

جهر بيشتر وبصحت آمده وبعضي علما در عدم جهر نيز تصحيح احاديث نموده اند واز عمر بن الخطاب روايت كرده اند كه گفت چهار چيزست كه امام در وے

اخفا كند تعوذ وبسمله وآمين وثنا واز ابن مسعود نيز مثل اين مروي ست وتواند كه جهر واخفا هر دو بوده باشند تارةً فتارةً قاله الشيخ في الترجمه

گويم حديث باب دليل ست بر شرعيت تامين براى امام بعد قرارت فاتحه بجهر وظاهرش در جهريه وسريه است وبشرعيت وي قائل اند شافعيه

وحنفيه گويند در جهريه هم بسر گويد ومالك را دو قول ست اول مانند حنفيه دوم نگفتن آن وحديث حجت روشن ست براى شافعيه ونيست در حديث

تعرض براى تامين ماموم ومنفرد وبخاري شرعيت وي براى ماموم از حديث ابو هريره روايت كرده باين لفظ كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله

عليه وسلم چون آمين گويد امام پس آمين گوييد زيراكه هر كه موافق شد تامين او تامين ملائكه را بخشيده شد او را آنچه مقدم شد از گناه وي ونيز وے

از حديث ابو هريره مرفوعا آورده كه چون گويد امام ولا الضالين بگوييد آمين الحديث ونيز از حديثش مرفوعا آورده كه چون گفت يكي از شما آمين

وگفتند ملائكه آمين در آسمان پس موافق شد يكي مر ديگري را بخشيد او را خدا آنچه گذشت از گناه وي پس اين احاديث دليل ست بر شرعيت

آمين براى ماموم واخير عام ست براى منفرد وجمهور آن را حمل بر ندب كرده اند وبعض ظاهريه بوجوب رفته عملا بظاهر الامر وواجب گردانيده اند بر همه مصلي

ودر جهر بتامين در نماز چه قريب هفده حديث صحيح واقع شده واكثرش مفيد وجوب ست بر موتم ومؤكد اوست اغاظهٔ يهود دران چنانكه

درحدیث عایشه مرفوعًا نزد احمد و ابن ماجه و طبرانی ست که حسد نبرد ند بر شما یهود آن قدر که حسد کردند بر گفتن آمین و ترمذی احادیث رفع صوت
بآمین و خفض هر دو آورده جهر را ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر از صحابه و تابعین برین ست و حق همین ست
زیراکه روایت رفع صوته و یمد صوته و یرتج بها المسجد مؤید اوست و روایات خفض خالی از ضعف نیست و در تنویر العینین گفته بعد تعمق
در روایات و تحقیق ظاهر میشود که جهر بآمین اولی ست از خفض زیراکه روایات جهر اکثر و اوضح ست از خفض انتهی رواه الدارقطني
وحسنه والحاكم وصححه گفت حاکم اسناده صحیح علی شرطهما و گفت بیهقی حسن صحیح ولأبي داؤد والترمذي نحوه
مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در سنن این ست چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین و بلند کرد بدان آواز خود را و در لفظی این ست
که وی نماز گذارد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس جهر کرد بآمین در سبل گفته آمین بمد و تخفیف ست در جمیع روایات و از جمیع قراء حکایت
کرده اند در وی لغتها و معنی وی اللهم استجب ست و قیل غیر ذلک انتهی گوییم یکی از ان لغات آمین ست بالقصر و تخفیف میم حکاه ثعلب دیگر بمد و تشدید
میم ست حکاها الواحدی و قال روی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که فصیح
و ظاهر معنی اولی ست بقرینهٔ روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوته برمیداشت بآمین آواز خود را و آن صریح ست در جهر و در بعضی
روایات برمیداشت آواز را تا آنکه می شنوانید صف اول را پس می لرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه می شنید کسی که قریب می بود در صف
اول و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد بخفض عدم عنف ست یعنی
عدم مبالغه در جهر و بجهر استماع کسی که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایتی آمده ست انتهی و شک نیست که ارجح همان اول ست من
حدیث وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاهی مشتبه میگردد بتقدیم جیم بر حا شیخ در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که می گفت
ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره را می باید خواند انتهی **وعن ابن ابي ابراهيم يا ابي محمد يا ابي معاوية**
عبد الله بن ابي اوفی نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی ست حاضر شد حدیبیه و خیبر و ما بعد هارا و همیشه ماند در مدینه
تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس برگشت بسوی کوفه و مرد آنجا و وی آخر کسی ست که مرد در کوفه از صحابه سنه سبع
وثمانین وقیل سنة ست و در آخر عمر نابینا شده بود و از اصحاب شجره ست کذا فی البدر **قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه
وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرآن شيأ فعلمني ما يجزيني منه** گفت عبد الله آمد مردی بحضرت
رسالت پس گفت من نمی توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که بسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن
بنشیند **قال قل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم** فرمود بگو
متبادر بافهام بقرینه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد ست برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد بدان نماز و این
بعید ست جدا زیرا که مستبعد ست که عاجز آید عربی متکلم بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات ست
آیتی یا زیاده بران از قرآن می آموخت کفایت میکرد و می گویند که این مردی ست که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش
چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموخت او را صلی الله علیه وسلم این کلمات و با وجود استبعاد برطرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی
از قرآن ست که او را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در خور آن بود و بعضی مردم هستند
که حفظ آن قدر برایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه ایست از گنجهای الٰهی تا مداومت کند بران و ورد خود

سازد آنرا شب و روز کذا قالوا ولیکن در سبل السلام گفته که این حدیث دلیل ست بر آنکه این اذکار قائم مقام قراءت فاتحه وغیرها ست برای
کسی که قراءت نمی توانست کرد وظاهر وی آنست که واجب نیست بر وی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی لا استطیع لا احفظ الآن منه شیئا ست
پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسیء الصلاة
گوییم ظاهر آن ست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحة کذا فی البدر و در مصفی ست اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید هر قدر که خواهد
و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر سندی قوی ندارد انتهی الحدیث بنصب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود ست که گفت آن مرد
ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمني وارزقني وعافني واهدني و چون برخاست آن مرد فرمود بهذا و اشاره کرد
بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس پر کرد هر دو دست خود از خیر انتهی لیکن در سنن ابی داود لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد
وابوداود والنسائي وابن الجارود وابن حبان والحاکم والدارقطني والاعظله و در سند وی ابراهیم سکسکی از رجال بخاری ست لیکن عیب
کرده اند بر بخاری بر اخراج حدیث وی و ضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قومی پس نیاوردند حجتی و ذکر کرده است او را النووی
در خلاصه در فصل ضعیف و گفت در شرح مهذب رواه ابوداود والنسائی باسناد ضعیف و بعض کلام ایشان ست در ابراهیم و گفت ابن عدی
نیافتم مر او را حدیثی منکر المتن انتهی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه روایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلحه بن مصرف
عن ابی اوفی لیکن در اسنادش فضل بن موفق ست و ابوحاتم او را ضعیف گفته کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان والدارقطني والحاکم

وعن ابي قتادة رضي الله عنه انصاری عقبی بدری ست حاضر شد همه مشاهد را از مشاهیر صحابه است قال کان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذارد با ما فيقرأ في الظهر والعصر في الركعتين الأوليين پس میخواند
در نماز پیشین و نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاتحة الكتاب وسورتين فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام
سوره که باشد از قرآن میخواند ويسمعنا الآية احيانا و می شنوانید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این شنوانیدن
بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سریه یگان آیتی بجهر خوانند مفسد نیست
و بعضی گویند که این محمول ست بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل می شد و ظاهر مفهوم اسماع در قصد و اختیار ست و تخصیص
بظهر و عصر اتفاقی ست ويطول الركعة الأولى و دراز می کرد قراءت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد در رکعت
پسین و همچنین میکرد در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذهب ثلثه در همه نمازهاست و مذهب امام محمد نیز همین ست بنص در ظهر
و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبدالرزاق از معمر در آخر این حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود
که مردم رکعت اولی دریابند و ابوداود و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر ست که وقت
نوم و غفلت ست والا هر دو رکعت در استحقاق قراءت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در هر رکعت
مقدار سی آیت و اطالت در حدیث محمول ست بر دعاء استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکثرت از سه و در سبل گفته ظاهر تطویل سورت ست در رکعت اولی
و ادعا کرد ابن حبان که تطویل جز این نیست که بترتیل قراءت ست در آن با استوای نقر و مسلم از حدیث حفصه روایت کرد که كان يرتل السورة حتى
يكون اطول من اطول منها و الا قراءت پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاهر ست و بیهقی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر
کسی هست ورنه مستوی نماید در اولیین انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام زیرا که اوفق ست بصراحت نص روایة

انتاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگرست که تقویت او میکنند ویقرأ في الأخريين بفاتحة الكتاب و می خواند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همه ایمه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائزست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائزست و قراءت افضل ست و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قراءت در ما بعد اولیین واجب ست و ابن ابی شیبه از علیؓ و ابن مسعودؓ آورده که فرموده اند قراءت کن
در اولیین و تسبیح گو در آخریین و کره الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه در اخریین
مکروه نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میکرد بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است کذا فی الترجمه
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قراءت سوره در اخریین مسنون نیست و هم بانچه روایت کرده اند شیخین در نماز مغرب و نسائی باسناد حسن
و گفته اند که مسنون ست خواندن سوره در اخریین نیز برای اتباع روایت کردند آنرا بخاری و مسلم در ظهر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بران عشا انتهی و در سبل گفته در وی دلیل ست بر آنکه زیاده نکند در اخریین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگرچه مالک در موطا از طریق صنابحی
روایت کرده که وی شنید ابا بکر را که میخواند دران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا الآيه و شافعی را دو قول ست در استحباب قراءت سوره
در اخریین و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قراءت سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت احیانا دلالت
نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دال ست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث خباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قراءت
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قراءت شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آیینه ذکر میکردند آنرا انتهی
متفق علیه درین جا دلیل ست بر شرعیت قراءت فاتحه در هر چهار رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولیین
و برینکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کما یدل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمرارست غالبا و اسماع آیت احیانا دلیل ست بر عدم وجوب اسرار
در سریه و برینکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی احیانا دلیل ست بر تکرر آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث براء آورده که گفت بودیم ما
که میگذاردیم پس آنحضرت نماز ظهر وی شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات واخرج ابن خزیمة من حدیث انس نحوه ولکن قال
سبح اسم ربك الاعلى و هل اتاك حديث الغاشية و در منحة الغفار گفته حق این ست که حدیث ظاهرست در ایجاب هر انچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همین ست و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر انچه ثابت شده است از جهر و سر لازم ست لا محیص عنه و اما آیت
پس محتمل و مجمل ست و دلالت وی درینجا تمام نیست انتهی گویم مراد بحدیث صلوا کما رایتمونی اصلی ست و مراد بآیت ولا تجهر بصلاتك ولا
تخافت بها وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال كنا نحزر قيام رسول الله صلى الله عليه وسلم
بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را حزر بحای مهمله و زا و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت و نحزر بفتح نون و سکون حای مهمله و ضم زا
ای نخرص و نقدر و در قول وی کنا نحزر دلالت ست برینکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حاضرین سی کس بودند از اصحاب
في الظهر والعصر در نماز ظهر و عصر فحزرنا قيامه في الركعتين الاوليين من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت
نخستین از نماز ظهر اولیین بر وزن تثنیه و همچنین اخریین تثنیه اولی و اخری ست قدر مقدار سوره الم تنزيل السجدة مراد مقدار
این سوره ست در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی ست انچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه
سوره مذکوره سی ست و نه آیت ست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و علی قاری گفته لفظ سجده که درین حدیث مجرورست

برسبیل حکایت ومنصوب ست بتقدیر اعنی ومرفوع ست بر خبریت مبتدای محذوف گوییم این ہر ست و جہ مبنی ست بر رفع تنزیل حکایۃ و آماده صورت اعراب پس متعین ست جر سجده باضافت وفی الاخریین قدر النصف من ذلک و در دو رکعت اخیر مقدار نیمی ازان و ازینجا معلوم شد که در رکعتین اخریین ظہر نیز سوره میخواند مختصر تر ازانچه در اولیین میخواند وفی الاولیین من العصر علی قدر الاخریین من الظہر و در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظہر و معلوم ست که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده مے شود والاخریین علی النصف و در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف ازان ای از اولیین آن رواه مسلم احادیث درینجا مختلف آمده در روایتی نزد مسلم ونسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظہر و میرفت رونده بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خودرا پس می آمد نزد اہل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در رکعت اولی بنابر اطالت وی این رکعت را واحمد و مسلم از حدیث ابی سعید آورده که بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میخواند در نماز ظہر در دو رکعت اولی در ہر رکعت بقدر سی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت نیمه آن و در عصر در دو رکعت اول در ہر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن ہذا لفظ مسلم و در حدیث دلیل ست برینکه نخواند در دو رکعت اخیر از عصر مگر فاتحه و بخواند در دو رکعت اخیر از ظہر جز فاتحه ہمراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظہر ام الکتاب و می شنوانید مارا احیانا آیتی و ظاہر وی آنست که زیاده نمی کرد برام الکتاب و شاید که این روایت ارجح ست از حدیث ابی سعید من حیث الروایۃ زیرا که بخاری و مسلم بروی اتفاق کرده اند و من حیث الدرایۃ زیرا که این خبری ست مجزوم به و خبر ابی سعید منفرد ست بآن مسلم و نیز آن خبر ست از حزر و تقدیر و تخمین و محتمل که جمع کرده شود میان ہر دو باین طریق که گاہی در اخریین غیر فاتحه ہمراه فاتحه میخواند و احیانا دران بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت بر فاتحه دران ہر دو رکعت سنت خواہد بود بفعل احیانا و بترک احیانا وعن ابی ایوب سلیمان بن یسار بفتح یا و تخفیف سین مہمله مولای ام المومنین میمونه از کبرای تابعین و فقہای سبعه مدینه است برادر عطا بن یسار بود فاضل ثقه عابد ورع حجت مرد در سنه ۷ ۱۰ و ہو ابن ۷۳ سنة قال كان فلان گفت بود فلان بغوی در شرح السنه گفته مراد از فلان شخصی ست که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک و نامش عمرو بن سلمه بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز ست و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابوہریره است بیک دو سال توربشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک ہجری ست و وفات ابوہریره در سنه پنجاه و ہفت یا پنجاه و ہشت یا پنجاه و نه بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست و بہر حال حدیث مصرح ست باینکه ابوہریره نماز گذارد در پس این فلان و سلیمان گفت که نماز گذاردم من پس آن مرد که ابوہریره او را اشبه صلوة برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفته بود يطيل الاولیین من الظہر دراز میکرد آن فلان دو رکعت اول از ظہر در روایتی و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظہر باینکه میخواند در اخریین ظہر فاتحه با سوره قصیر مقصود ذکر تطویل قرارت ظہر ست و یخفف العصر و سبک میکرد قرارت عصر را یعنی نسبت بنماز ظہر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتہای کوتاه از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن ست علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبل گفته از صافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حجرات یا صف یا تبارک یا سبح یا ضحی ست و اتفاق کرده اند بر آنکه منتہای او تا آخر قرآن ست و شیخ در ترجمه گفته مراد بمفصل بر قول مشہور از سوره حجرات تا آخر قرآن ست و مفصل ازان جہت گویند که در وی فصول یعنی فصلہا بسمله بسیار ست و بعضی گویند از جہت قلت منسوخ در وی و در مصفی گفته مستحب داشته اند جمہور علما مقیم غیر معذور را که در صبح طوال مفصل خوانده در ظہر و عشا اوساط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خودرا بران اسم نہاده اند انتہی گوییم سور سه قسم ست طوال و اوساط و قصار طوال از اول قاف تا سوره بروج ست و اوساط از بروج تا والضحی یا سوره زلزال و باقی قصار اند تا آخر قرآن

وفی العشاء بوسطه و میخواند در عشا بوسط مفصل که میانه اند در درازی و کوتاهی وفی الصبح بطواله و در نماز بامداد بسورتهای دراز مفصل
بدانکه در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول و مقرر الآن در وقت ظهر
قرارت طوال مفصل ست چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هريرة ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله
صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هریره نگذاردم پس هیچ یکی که مانندتر باشد نماز وی بنماز رسول خدا از ین شخص در سبل السلام گفته
علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح
و ظهر آن ست که این هر دو وقت غفلت اند بنا بر نوم در آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت نوم و نحو هاست و در عصر این حال نیست بلکه
وقت اعمال ست پس تخفیف مناسب اوست و در مغرب ضیق وقت ست پس احتیاج زیادت تخفیف ست بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه دار و مهمان
و در عشا غلبه نوم ست ولیکن وقت وی واسع ست پس مشابه شد بعصر و معلوم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریقی که تمام نمی شود بآن
این تفصیل انتهی اخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول وی يخفف العصر وعن جبير بن مطعم
بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور
گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل اسلام بود کذا فی الفتح و این حدیث دلیل ست بر انکه مغرب مختص نیست
بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوجه عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس ست آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المص و صافات و حم الدخان و سبح اسم ربک الاعلی
و تین و معوذتین و قصار مفصل و کلها احادیث صحیحة پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین
قرارت چنانکه ایمه فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و مداومت بر قصار مفصل در مغرب فعل
مروان ابن الحکم ست و زید بن ثابت بر وی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل و بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که
میخواند در مغرب بطولی الطولیین اخرجه البخاری و وی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در
عشائین و توقیت کرده برای معاذ در ان بالشمس وضحها و باللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و نحو ها و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیره و نه کبیره که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز
و در سبل گفته جمع میان این روایات چنین ست که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عدما و وجودا انتهی
متفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سور را کتاب امیر المؤمنین عمر ست بجانب ابوموسی اشعری که والی کوفه بود
از جانب وی پس نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر بران و بالجمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طول و قصر
مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از ان مقرر شد امر بر کتاب امیر المؤمنین عمر و لا بد او را دلیلی و سماعی
از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه وسلم همچنین و برهمین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن
و لیس ست از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة میخواند در نماز فجر روز جمعه در رکعت اولی الم تنزيل السجدة
وهل اتى على الانسان سوره سجده و در رکعت دوم سوره دهر متفق علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

ابن عباس آورده و در وی دلیل ست بر آنکه دأب آنحضرت درین نماز همین بود **وللطبراني من حديث ابن مسعود رضي الله عنه**
يديم ذلك و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک طبرانی که همیشه میکرد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این ست که میخواند این دو سوره
همیشه در جمعه یعنی عادت دائمی وی بود در سبل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فرموده که سر در قرائت این هر دو در روز جمعه آنست کاین هر دو سوره
متضمن چیزی ست که شد و خواهد شد درین روز زیرا که مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذکر معاد و حشر عباد و این در روز جمعه خواهد بود پس در خواندن اینها
تذکیر عباد ست بما کان فیه و یکون انتهی گوییم از ما کان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتهی کلام السبل و بعضی گفته اند که ثابت
شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این دو سوره
در فجر متعارف و مؤکد و مستمر ست نزد شافعی و برین ست عمل ایشان در حرمین شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور ست که متعین نگرداند
چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را شامل آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این
سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده
که این بر تقدیری ست که آنرا لازم و متحتم دانند و جز آنرا مکروه پندارد اما اگر از جهت تیسر و تبرک بقرائت حضرت صلی الله علیه وسلم بخواند باکی ندارد و بشرط
آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرائت در بعضی صلوة چنانکه
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن
و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت ست نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی تبرکا
بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایهام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ ست پس ظاهر
آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده ست بلکه گاهی بقصد انذار و تبشیر میخوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو
سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه ست و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد
چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق و اقتربت الساعة میخواند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضلتر باشد والله اعلم انتهی کلام الشیخ رحمه الله
و در حجة الله البالغة گفته اختیار کرده ست آنحضرت بعض سور را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب مؤکد پس هر که در ان پیروی کرد
وی بسیار خوب کرده هر که نکرد نیست بر وی حرج انتهی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه وسلم تعیین بصحت رسیده
آنجا همان سوره بهمان کیفیت بتعیین باید خواند و جائیکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هر چه از قرآن متیسر گردد در وقت همان باید خواند
نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجهی ست برای تطبیق مذهب شافعیه و حنفیه والله اعلم **وعن حذيفة رضي الله عنه**

قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فما مرت به آية رحمة الا وقف عندها يسأل ولا آية
عذاب الا تعوذ منها گفت حذیفه نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت بآنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد نزدیک آن آیت
در حالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از ان و این حدیث دلیل ست بر آنکه قاری را در نماز
باید که تدبر کند در قرائت و بخواهد از خدا و پناه جوید بوی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه تقیید آن وارد گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بذکر
جنت و نار و گفت اعوذ بالله من النار و ویل لاهل النار رواه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عائشه رض ایستادم با رسول خدا در شب تمام میخواند سوره بقره

ونساء و آل عمران ونمی گذشت بآیتی که در وی تحمید ... مگر آنکه پناه خواست از عذاب و استعاذه کرد و نمی گذشت بآیتی که در وی استبشارست مگر آنکه دعا
کرد خدارا و رغبت نمود بسوی وی رواه احمد پس این همه صریح ست در نافله و قیام لیل و زیاده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی که امامت
کرده باشد مردم را بسورهٔ بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشعرست بآنکه در لیل بود و این باعتبار و روده ست
واگر یکی در فریضه هم بجا آورد لا باس باشد و خللی در نماز وی نکند خصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس امام ست **وعن**
ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القران راكعا وساجدا
آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بر هیئتی از هیأت بنوعی از انواع ذکر و مخصوص گردانید
قیام را که اول هیأت و اعظم آنست و ادخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکارست پس بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش
ندارد که خلاف آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی ست که عقل ما را بدرک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی در ان نیز برانگیزند
و گویند رکوع و سجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان ست درین هیأت خوانده شود و از خطابی
نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این نکته خالی از چیزی نیست
حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر و تعبد بحکم شارع ست **شعر** زبان تازه کردن باقرار تو ❊ نا انگیختن علت از کار تو ❊ هر چه باید که بکن آن بکن ❊
وانچه بگوید که مکن آن مکن ❊ باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع
و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفهٔ عبادت ست در ان فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد نمایید در وی پروردگار
خود را تعالی شانه و مشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل ست و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از حذیفه چنین آمده که پس گفتن گرفت صلی الله
علیه وسلم سبحان ربی العظیم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء فقمن ان يستجاب لكم اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوارست
دعا در سجده که قبول کرده شود شما را از جهت حصول قرب بموجب قول وی تعالی اِنِّیْ قَرِیْبٌ اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ شیخ در ترجمه گفته
بدانکه دعا بر دو نوع ست دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحمد و ستایش در گاه عزت و جلال او و دعا طلب و سوال ست
و دعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع ست و ازینجا ظاهر شد که حنفیه اقتصار بر ذکر کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر
دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق یا بحکم من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين
بافضل و اعظم از انچه خواهش کنند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند
چنانکه محققین گفته اند انتهی رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم قرارت قرآن وقت رکوع و سجود زیرا که اصل در نهی تحریم ست و ظاهر وی وجوب
تسبیح رکوع و سجود و وجوب دعا در سجود ست بنا بر امر در ان هر دو و باین رفته است احمد و گروهی از محدثین و جمهور گویند مستحب ست بحدیث مسیٔ که او را
آنحضرت تعلیم نکرد و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول وی عظموا فيه الرب آنست که گفتن یکبار کافی ست و بآن امتثال امر حاصل میشود
و ابو داؤد از حدیث ابن مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی العظیم و این ادنای اوست و روایت کرده اند این را ترمذی
و ابن ماجه نیز مگر آنکه ابو داود گفته در وی ارسال ست و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول وی که این ادنای اوست دال ست بر عدم اجزاء مرهٔ واحدهٔ
حدیث دلیل ست بر مشروعیت دعا در حال سجود هر دعا که باشد از طلب خیر دنیا و آخرت و استعاذه از شر هر دو زیرا که سجده محل اجابت دعاست
وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت که می گفت

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان یکثر ان یقول یعنی بسیار می گفت سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي زیرا که رکوع
و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد
از نزول سورۂ اذا جاء همین بود و لهذا در آخر این روایت آمده که یتاول القرآن فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ یعنی میکرد آنحضرت تسبیح و استغفار را
بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گو پروردگار خود را و آمرزش خواه از وی و هم در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت
در رکوع و سجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح و سبوح و قدوس هر دو صیغه مبالغه است در تنزیه و تقدیس و طهارت و مراد بروح جبرئیل است که او را
روح الامین گویند و بعضے گویند نام ملک موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست و بعضی گویند روح خلقی دیگر ست جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه
متفق علیه حدیث دلیل ست برینکه این اذکار رکوع و سجود ست و منافی نیست بحدیث فعظموا فیه الرب زیرا که این مذکور زیادت ست بر تعظیمے
که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فیجمع بینه وبین هذا و در قول وی صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر امتثالا لقوله تعالی فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ
مسارعت اوست بسوی امتثال مامور به برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفا و فضلا و قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة بود آنحضرت چون
می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است و در وی دلیل ست که انی وجهت نمیخواند و پیش از تکبیر هیچ
چیزی نمیکرد ثم یکبر حین یرفع پستر تکبیر میگفت وقتی که برکوع میرفت ثم یقول پستر می گفت سمع الله لمن حمده شنید خدا
کسی را که ستود او را مراد از شنیدن اجابت ست زیرا که هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچه متعرض شد
بران و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا ولک الحمد حین یرفع صلبه من الركوع وقتی که بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم
یقول وهو قائم پستر میگفت و حال آنکه وی ایستاده است ربنا ولك الحمد باثبات واو عطف بر مقدر ای ربنا اطعنا وحمدناک یا واو برای
حال ست یا زائده است و در روایتی بحذف واو نیز آمده و هی نسخة بلوغ المرام و در هدی نبوی گفته که جمع میان واو و اللهم صحیح نیست انتهی قسطلانی
در مواهب لدنیه گفته در صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعا بصحت رسیده که چون بگوید امام سمع الله لمن حمده پس بگوید اللهم ربنا
ولک الحمد پس جمع کرد در میان اللهم و واو و این وارد ست بر حافظ ابن القیم انتهی محرر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در امهات موجود ست
و کلام ابن القیم رح در سیاق صلوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست فافهم ثم یکبر پستر تکبیر میگفت حین یهوي ساجدا وقتی که فرو می رفت
سجده کننده ثم یکبر حین یرفع راسه پستر تکبیر میگفت وقتی که سر بر میداشت یعنی از سجدۂ اول ثم یکبر حین یسجد پستر تکبیر
میگفت دمیکه بسجدۂ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پستر تکبیر میگفت وقتی که سر بر میداشت یعنی از سجدۂ دوم ثم یفعل
ذلك في الصلوة كلها پستر میکرد آنچنانکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد تمام نماز را و یکبر
حین یقوم من الثنتین من بعد الجلوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدۂ اولی بعد از نشستن برای تشهد اوسط
متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر ست درین اوقات و احوال نه رفع یدین انتهی گوییم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال
فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز می کنند و غایت عدم ذکر رفع آن ست که گاهی نمیکرد و آن منافی رفع نیست و حدیث دلیل ست بر شرعیت اذکار مذکوره
پس اول تکبیر تکبیر احرام ست و دلیل وجوبش از غیر این حدیث سابق گذشته و اما ماعدای او از تکبیرات پس بعضی امرای بنی امیه تساهلا آنرا ترک داوند
اما امام احمد از مطرف آورده که گفت گفتم عمران بن حصین را که اول کس ترک کرد تکبیر را کیست گفت تکبیر را نقل را گفت عثمان بن عفان وقتی که ضعیف شد آواز او

مصنف گفته محتمل که ترک جهر بآن کرده باشد و طبرانی از ابو هریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو عبید روایت کرده که اول کسی
ترک زیاد و این منافی ماقبل نیست زیرا که زیاد بترک معاویه ترک نموده و معاویه آنرا بترک عثمانؓ ترک نموده بود والله اعلم اما عمل امت مستقر ماند بر فعل آن و در هر خفض
و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در رباعیه و ثلاثیه تکبیر نهوض از تشهد اوسط زیاده کنند پس در مکتوبات خمس مع تکبیر احرام
نود و چهار تکبیر است و بدون او هشتاد و نه و اختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است مر احمد بن حنبل را زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مداومت کرد بران و فرمود صلوا کما رأیتمونی أصلی و جمهور گویند مندوب است زیرا که آنحضرت مسیء را تعلیم نفرموده و آنچه او را آموخت
تکبیر احرام است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسیء نزد ابو داؤد از حدیث
رفاعه بن رافع آمده و در وی گفته ثم یقول الله اکبر ثم یرفع و ذکر کرد در قوله سمع الله لمن حمده و بقیه تکبیرات نقل و اخرجها الترمذی والنسائی و لهذا رفته اند
احمد و داؤد بوجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول وی یکبر حین کذا و حین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد
واما مد تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست وجهی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت بر ادا و نقصان از آن بگوید و ظاهر قول وی
ثم یقول سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد شرعیت او است برای هر مصلی از امام و ماموم زیرا که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
اگرچه احتمال حکایت در حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجبه همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت بجماعت می بود و وی امام
آن جماعت بودی و برین تقدیر قول وی صلوا کما رأیتمونی أصلی امر است مر هر مصلی را باینکه بگذارد مثل نماز وی صلی الله علیه وسلم امام باشد یا منفرد
و باین رفته اند شافعیه و ابو داؤد از شعبی آورده که نگوید موتم خلف امام سمع الله لمن حمده ولیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این موقوف است بر شعبی
فلا یقوم به حجة و ادعا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد میان هر دو را و ابو یوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید
موتم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال**
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع قال بود رسول خدا چون بر میداشت سر خود
از رکوع میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خداوندا تراست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که
نزد مسلم است یافته شد **ملأ السموات** پری آسمانها بنصب همزه ملأ بر مصدریت و جائز است رفع بر خبریت مبتدای محذوف و محکی است
جواز رفع و نصب وی از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الحدیث
و یصح النصب علی الحال ای مالیا **والارض** و پری زمین و در سنن ابو داؤد و غیره ملأ الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس اتمام
روایت نماز لفظ ابی سعید است و نماز لفظ ابن عباس زیرا که در اول وی لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملأ الارض است **وملأ ما شئت من بعد**
و پری چیزی که خواسته پیدا کردن آن بعد آسمان و زمین و آنچه در وی است بعد بضم دال است بنا بر قطع از اضافت و نیت مضاف الیه **اهل الثناء**
والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی بنصب اهل بر بدلیت است یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الثناء **احق ما قال العبد** سزاوارترین
و راست ترین چیزی که بگوید بنده احق برفع خبر مبتدای محذوف است و ما مصدریه است تقدیره قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد و در شرح مهذب
از ابن صلاح آورده که احق مبتدا است و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و کلنا لک عبد اعتراض است میان مبتدا و خبر یا احق خبر ما قبل خود است یعنی ربنا
لک الحمد و اول اولی است نووی گفته زیرا که در وی کمال تفویض است بسوی او تعالی و اعتراف است بکمال قدرت و عظمت و قهر و سلطان وی و انفراد وی
بوحدانیت و تدبیر مخلوقات انتهی و چون در بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا خبر احق نگردانیدیم بلکه جمله استئنافیه گفتیم تا وقت حذف وی

م كلام تمام باشد وكلنا لك عبد وحال آنكه ما همگنان ترا بنده ايم اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندا نيست هيچ كس بازدارنده
ی راكه تو دهی ولا ... لما منعت ونيست هيچ كس بخشنده چيزی راكه تو بازداری ودر بعضی روايات ظاهر اوّل لما قضيت نيز آمده ونيست بازدارنده
دهٔ ولا ينفع ذا الجد منك الجد وسود نمی كند خداوند بخت ومال ودولت را از قهر وعذاب تو جد بفتح جيم بهره وبخت وتونگری
بمعنی پدر پدر نيز مراد دارند يعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می بايد وفضل تو ومروی ست جد بكسر جيم بمعنی كوشش در
م اموال يا گريختن از عذاب واين روايت ضعيف ست رواه مسلم ايضا من حديث ابن عباس بتمامه ورواه ابن ماجه
ن حديث ابی جحيفة وفيه سنة وحديث دليل ست بر جمع امام ميان تسميع وتحميد چنانكه مذهب شافعی ست وبر مشروعيت اين ذكر درين ركن برای هر مصلی

عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اسجد على سبعة اعظم
ر كرده شدم كه سجده كنم بر هفت استخوان ولابدست از اطمينان در سجده واز آنكه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود واين قيد بجهت تحقيق معنی
ضع ست ولابدست از ارتفاع اسافل بر اعالی واين قيد از لفظ سجود فهميده می شود والا انبطاح باشد نه سجود واكمل آنست كه تكبير گويد بغير رفع
ين ونخست ركبتين را بر زمين نهد بعد از ان يدين را بعد از ان جبهه وانف را وذكری از اذكار ماثوره بگويد ومی بايد كه دو دست را نزديك
نكبين نهد واصابع خود بجانب قبله نشر كند وتفريق كند ميان ركبتين وبطن را از فخذين ومرفقين را از جنبين جدا دارد على الجبهة
پيشانی وعلما متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست ودو زانو ودو قدم نزديك شافعی واجب ست ونزديك ابو حنيفه وضع
ين سنت ست واشار بيده الى انفه واشاره كرد بدست خود بسوی بينی خود وتفسير اين اشارت در روايت نسائی چنين آمده كه گفت
ن طاؤس ونهاد دست خود بر پيشانی خود وگذرانيد آنرا بر بينی خود كه اين واحدست قرطبی گفته اين دلالت ميكند بر آنكه اصل در سجود پيشانی ست وبينی
بع اوست ابن دقيق العيد گويد معنی وی آنست كه گويا هر دو را يك عضو گردانيده ورنه اعضا هشت خواهند شد انتهی ودر روايتی جبهه وانف آمده
در روايتی عوض جبهه وجه واقع شده واز اينجاست كه اكثر ائمه بر ان رفته اند كه بينی وپيشانی هر دو بايد نهاد وبی آن سجده روا نباشد ودر مذهب
حنفيه سجده بجبهه وانف هر دو افضل ست واگر بيكی ازين دو كند كفايت ست طحاوی در عيون المذاهب گفته ان ابا حنيفة يقول لو اقتصر على الانف
ز وعندهما والثلثة لا بلا عذر انتهی واز اينجا معلوم شد كه اجزای سجود بر انف فقط مذهب ابو حنيفه است وصاحبين او محمد بن حسن وابو يوسف خلاف
ے اند پس اگر بجبهه تنها كند نزد امام ابو حنيفه وصاحبيه بی كراهت جائز نيست واگر بانف تنها كند نزد صاحبيه وامام شافعی جائز نيست ودر روايتی از امام اعظم
جائز نبود ودر روايتی ديگر جائز بكراهت واليدين ومراد دو دست مراد كفين اند ودر روايتی بهمين لفظ واقع شده در مصفی گفته متفق اند
نكه كشف هر دو دست وبر آوردن آنها از آستين ضرور نيست انتهی والركبتين ودو زانو ونهادن دستها وزانوها سنت ست نزد حنفيه
شافعيه وفقيه ابو الليث گويد كه اگر زانوها بر زمين ننهد جائز نبود وكذا فی شرح ابن الهمام واطراف القدمين وكرانهای هر دو پا كه اين همه اعضای
يگانه را در سجده بر زمين بايد نهاد واگر هر دو پا بردارد نماز فاسد ست واگر يك پا بردارد مكروه ست ومراد از اطراف اقدام آنست كه هر دو قدم را
بطون اصابع هر دو قائم كند وهر دو عقب مرتفع باشند وظهور قدمين مستقبل قبله بوند چنانكه در حديث ابو حميد در صفت سجود وارد شده وگفته اند كه
م اصابع يدين مندوب ست زيراكه در صورت انفراج رؤس بعضی از انها از قبله منحرف خواهد بود واما اصابع رجلين پس در حديث ابی حميد در باب
نة الصلوة گذشته واستقبل باصابع رجليه القبلة واين حديث دليل ست بر وجوب سجود حسب مذكور زيراكه آنحضرت بلفظ اخبار ذكر كرده وامر رد
نود مگر بنحو صيغه افعل واين مفيد وجوب ست واختلاف ست در سجود بر جبهه وانف ابو حنيفه بر تنها انف كافی گفته بدليل اشار بيده الى انفه كما سبق

وابن دقیق العید گفته والحق ان مثل ہذا لا یعارض التصریح بالجبهة وان امکن ان یعتقد انهما کعضو واحد فذلک فی التسمیة والعبارة لا فی الحکم الذی دل علیه انتهی
ونیز دلیل ابوحنیفه حدیث مسیء ست که دران صرف ذکر جبهه است وتمکن جبهه تنها واین قرینه حمل امر ست در پنجا بر غیر وجوب وجوابش آنست که این استدلال
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث مسیء تا قرینه بر حمل امر در حدیثی که دران ذکر انف ست بر ندب باشد وچون تاخیر او فرض کنند
این زیادت مشروع باشد وممکن ست که شرعیت وی متاخر باشد وبا جهل تاریخ عمل بموجب زیادت مرجح بود بنا بر احتیاط وظاهر حدیث عدم وجوب
کشف چیزی ازین اعضاست زیراکه مسمای سجود صادق ست بران بنهادن آن بر زمین بدون کشف ونیست خلاف دران که کشف رکبتین
غیر واجب ست زیراکه دران خوف کشف عورت ست ودر جبهه اختلاف ست بعضی گویند واجب ست کشف آن موافق روایت ابوداود در مراسیل
که دید آنحضرت مردی راکه سجده کرد بپهلوی آنحضرت وعمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد جبهه خود را ولیکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده میکردند وحال آنکه دستهای ایشان در جامهای ایشان ست وسجده میکرد مردی از ایشان بر عمامه خود وصله البیهقی وگفت ہذا اصح ما فی السجود
موقوفا علی الصحابة ومروی ست احادیث که آنحضرت سجده میکرد بر کور عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه ابونعیم فی الحلیة ودر اسنادش ضعفی هست ودر
حدیث ابن ابی اوفی ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط وفیه ضعف واز حدیث جابر وعدی ودر وی دو متروک اند واز حدیث انس نزد ابن ابی حاتم
فی العلل ودر وی ضعف ست وبیهقی وغیره این اخبار را ذکر کرده اند وگفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لا یثبت فیها شئی یعنی مرفوعا واحادیث
جانبین غیر ناهض اند بر ایجاب وقول وی یسجد علی جبهته صادق ست بر هر دو امر واگرچه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرین ست واما حدیث
خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حر الرمضاء فی جباهنا واکفنا فلم یشکنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا
ونه بر عدم او بلکه در حدیث دیگر ست نزد مسلم که بود یکی از ایشان می گسترد جامه خود را از شدت گرمی پس سجده میکرد بران وشاید که در امثال این خلاف
نیست خلافی که هست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع ست وحدیث انس محتمل ست متفق علیه وفی روایة امرنا ای ایها الامة وفی
روایة امر النبی صلی الله علیه وسلم واین هر سه روایت بخاری راست وتمام این حدیث این ست ولا نکفت الثیاب ولا الشعر یعنی
وامر کرده شده ام که نگرد آرم وفراهم نیارم جامهارا ونه موی را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام بسجود رفتن جامهارا گرد آرند تا خاک آلوده نشوند
یا بی این غرض همین طور گرد آرند یا دامن برزنند وبعضی کمر بستن وعذبه در دستار خلانیدن داخل آن دارند وکمر بستن در نماز بعضی مستحب دارند وبعضی مکروه وفراهم
آوردن موی جمع کردن آنهاست در زیر دستار وبعضی گویند مکروه آنست که ببافد یا بچیزی بربندد وگره زند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست

وعن ابن بحینة روایت ست از عبدالله بن مالک ابن بحینه بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبدالله ست ومالک نام پدر اوست ولهذا مالک را
بتنوین میخوانند والف را بر سر ابن اثبات میکنند تا ندانند که مالک بن بحینه هست بلکه عبدالله را دو صفت ست یکی ابن مالک دوم ابن بحینه ووی مشهور ست
بابن بحینه وبابن مالک مشهور نیست ووی صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبدمناف از سابقان ست مُرد در امارت معاویه ما بین سنة اربع وخمسین
یا ثمان وخمسین ونووی در تهذیب گفته پسر وپدر هر دو صحابی اند وکاشغری ذکر کرده که بحینه مادر وی از صحابیات ست ومالک پسر قشب ست بکسر قاف
وسکون معجمه بعده موحده وبهر حال میگوید عبدالله بن بحینة الانصاری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صلی
فرج بین یدیه بود آنحضرت چون نماز میگذارد کشاده میداشت وفرجه می گذاشت میان هر دو دست خود ودر روایتی بجای صلی سجد آمده فرج
بفتح فا وتشدید راست ودر آخر جیم یعنی هر دست را از پهلو که نزدیک اوست دور میداشت وظاهر روایت آنست که تفریج در رکوع وسجود هر دو ست
ولیکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده ومقید بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بران وحدیث دلیل ست بر فعل این هیئت در نماز وگفته اند که حکمت دران

انظار هر عضو بنفسه ست تا متمیز گردد از دیگری و انسان واحد در سجود خود بمنزله متعدد باشد و مقتضای این اشتغال هر عضو ست بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا
بر بعض و این معنی نزد طبرانی از حدیث ابن عمر مصرح واقع شده باسناد ضعیف که افتراش مکن همچو افتراش سبع و اعتماد کن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن
هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نزد مسلم ست از حدیث میمونه که بود آنحضرت تجافی میکرد به هر دو دست خود تا آنکه اگر
بهیمه خواهد بگذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی مقتضی وجوب ست ولیکن ابوداود از حدیث ابو هریره باین لفظ آورده
که شکایت کردند اصحاب آنحضرت مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگذارند فرمود استعانت کنید بزانوها و ترجمه کرد ابوداود برای آن باب را باین حرف
الرخصة فی ترک التفریج ابن عجلان که یکی از راویان این حدیث ست گفته استعانت بزانوها چنین ست که بنهد یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود
وقتی که دراز باشد سجود پس این دال ست بر آنکه تفریج واجب نیست حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت شیخ در
ترجمه گفته ظاهر اد رین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و سیاه که در مردم دیگر می باشد انتهی چنانکه تصریح کرده است بدان طبری در کتاب الاستقصا من کتاب الاحکام و گفته که از
خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبود بخلاف غیر وی و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موئی در ان و تعقب کرده او را
صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مو نباشد او را کذا قال المناوی ولیکن در سبل السلام گفته
که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت لابس قمیص نبود درین وقت زیرا که اگر چه لابس آن باشد تاهم اطراف ابط نمایان می تواند شد چه آستینهای
قمیص اهل آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن ست که دیده شود بغل از آستین و نیست دلالت در ان بر آنکه بغل شریف آنحضرت موئی نداشت کما قیل
زیرا که ممکن ست که مراد رویت اطراف ابط باشد نه باطن آن هر دو جائی که موست آن جا دیده نمے شود مگر بتکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر ابط
از خواص اوست کما قیل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبد الحق دهلوی رح در مدارج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن
و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث ینتف ابطیه نیز آمده یعنی میکند آنحضرت موی بغل را و در بعضی عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض
غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باز زند و مروی ست از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک انتهی ۱۰ البراء بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی
صحابی مشهور ست و اول مشاهد وی خندق ست نازل شد کوفه را و فتح کرد ری را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان
و مرد در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کنیت براء ابو عماره است فی الاشهر و عازب نیز صحابی ست اما مشهور نیست صحبت وی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک
و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آنها را بر زمین و بچسپانند پهلوهای خود را که در ستر ادخل و اقرب ست و در مراسیل
حدیث یزید بن ابی حبیب ست که گذشت آنحضرت بر دو زن که نماز میگزاردند پس فرمود چون سجده کنید شما هر دو ضم کنید بعض لحم را بسوی زمین
زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابوداود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصولین فیه مراد دو حدیث موصول ست که بیهقی آنها را
در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده رواه مسلم حدیث دلیل ست بر وجوب این هیئت بنا بر ورود امر بدان و علما آنرا حمل کرده اند بر استحباب
و گفته اند که حکمت درین آنست که اشبه ست بتواضع و اتم ست در تمکین جبهه و انف بر زمین و ابعد ست از هیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلب ست
و حالش مشعر ست بتهاون بنماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بر ان و از سنت ست تفریج اصابع در رکوع بنا بر روایت ابوداود از حدیث ابی حمید

ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکبهٔ خود بهر دو دست خود همچو قابض بر آن و تفریج میکرد در میان انگشتان خود و هم از سنت ست در رکوع تجافی از هر دو پهلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داود بهذا اللفظ و رواه ابن خزیمة بلفظ و نحا یدیه عن جنبیه **وعن وائل** بن حجر بن ربیعه ذهبی گفته وی را صحبت و روایت ست رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم کان اذا رکع فرج بین اصابعه بود آنحضرت چون رکوع میکرد می گشاد در میان انگشتان هر دو دست خود فرجه را و اذا سجد ضم اصابعه و چون سجده میکرد ضم میکرد و باهم می نمود سر انگشتان خود را علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجه بسمت قبله است رواه ابن خزیمة و ابن حبان و الحاکم و گفت حاکم که بر شرط مسلم ست و معروف است این را ذهبی و گفت بیهقی که اسنادش حسن ست **وعن عائشة** رضي الله عنها قالت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلي متربعا گفت دیدم آنحضرت را نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایتی آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته چهار زانو می نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة المریض آورده و حدیث دلیل ست بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد زیرا که حدیث وارد ست درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت ست چون بیفتاد از اسپ و منفکت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته و در سبل گفته هدویه همین قعده را اختیار کرده اند در قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر ست و دلیل با ایشان ست که آن این حدیث باشد انتهی مراد بهدویه ائمهٔ یمن اند که مذهب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي وصححه ابن خزیمة و رواه الدارقطني و ابن حبان و الحاکم من حدیثها گفت نسائی نمیدانم هیچ یکی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابوداود حفری و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتهی مصنف در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصفهانی بمتابعت ابی داود پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت کرده است آنرا بیهقی از طریق بن عیینا از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی متربع جالس ست و رواه البیهقي عن حمید و لفظ وی این ست دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته بر فراش خود و علقه البخاري انتهی و علما گفته اند که صفت تربیع این ست که باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی در حالیکه مطمئن ست و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انامل خود ست همچو راکع **وعن ابن عباس** رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین بود آنحضرت که می گفت در میان دو سجده وقتی که سر از سجدهٔ نخستین برداشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني ای خدا ببخش مرا و رحم کن بر من و راه نما مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافني واجبرني و در ابن ماجه بجای واهدني وارفعني و حاکم هر دو را جمع کرده مگر آنکه وعافني نگفته و در دارمی و نسائی بروایت حذیفه صرف رب اغفر لي آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمدهٔ مطالب ست و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت و ابن عباس آنرا روایت کرده یا حذیفه بنا بر شهرت این دعا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد همه است و حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در قعود بین السجدتین و ظاهرش گفتن آنحضرت ست این را بجهر و در در مختار گفته نیست در میان هر دو یعنی جلسه ذکری مسنون موافق مذهب و آنچه وارد شده است محمول ست بر نفل انتهی و این حدیث و امثال آن وارد ست بر صاحب در مختار و لهذا در مالا بد منه در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدتین آورده و گفته بنشیند باطمینان و بخواند اللهم اغفر لي الخ پس تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتهی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی نیز واللفظ لابي داود وصححه الحاکم و در سندش ابو العلا کامل ست و وی مختلف فیه ست **وعن مالك** بن الحویرث رضي الله

عنه انه رای النبي صلی الله علیه وسلم یصلي فاذا کان في وتر من صلاته لم ینهض حتی یستوي قاعدا وی دید آنحضرت را
که نماز میگذارد پس چون می بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استاد تا برابر نمی نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده می نشست
پس از آن برمیخاست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر میداشت سر خود از سجده ثانیه می نشست و اعتماد میکرد بر زمین پستر برمیخاست
و هم بخاری راست از حدیث ابوهریره در قصه مسیء پستر بردار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی در حالیکه نشسته باشی و در روایتی دیگر باین لفظ
آمده حتی تطمئن قائما و این اشبه است و نزد ابو داؤد است از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت ثم اهوی ساجدا ثم ثنی رجله وقعد حتی
رجع کل عضو في موضعه ثم نهض و این حدیث دلیل است بر شرعیت این قعده در میان سجده ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستر نهوض برای
ادای رکعت ثانیه یا رابعه و این را جلسه استراحت نامند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعده اولی است
و بعد از جلوس بهر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع است و گویند که آنچه کرده بود بجهت
عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی همین حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث
صحیح است و عمل بر وی است نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل حنفیه حدیث ابوهریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم برمیخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند اما بعض طرق این حدیث ضعیف است لیکن شیخ ابن الهمام گفته که صحیح الاصل است و ابن ابی شیبه
از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از عمر و علی و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده اند و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دیدم
بسیاری از اصحاب را که چون بر میداشتند سر از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث وائل بن حجر است در صفت صلوة
آنحضرت بلفظ وکان اذا رفع راسه من السجدتین استوی قائما اخرجه البزار في مسنده و لیکن نووی تضعیف او کرده و بروایت ابن منذر از حدیث نعمان که گذشت شیخ
در ترجمه گفته و اگر بعضی احادیث و اخبار برخلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود انتهی گوییم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف است کما عرفت
و اخباری که در اثبات آن وارد شده در صحیح است پس معارض نخواهد شد ضعیف بصحیح و چون خبر در اینجا معارض خبر نتواند شد باثر صحابه و غیرهم چه رسد خصوصا
حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی است و تعلیل بکبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیلی از حدیث ابدای احتمال است در برابر استدلال
فلا یعبأ به و این قعده در بعض الفاظ حدیث مسیء هم مذکور شده و ظاهرش مشعر وجوب است و لیکن در علم من هیچ یکی بآن قائل نشده و در سبل گفته جواب
از همه آنست که هر که این را کرد بجهت آن کرد که سنت است و هر که ترک کرد فلذلک انتهی رواه البخاري وکفی به روایة وحجة علی من خالفه وعن انس
بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قنت شهرا بعد الرکوع بدرستیکه رسول خدا قنوت کرد مدت
یکماه بعد رکوع یدعو علی احیاء من العرب دعای بد میکرد بر قبیلها از قبائل عرب و وارد شده است تعیین ایشان که آنها رعل و عصیه و بنو لحیان
بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ثم ترکه پستر ترک کرد قنوت را و در بدر گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق علیه لفظ حدیث در بخاری
مطولا این است از عاصم احول که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد از آن گفت قبل از رکوع
گفتم فلانی از تو خبر میداده که بعد از رکوع است گفت وی دروغ گفت جزین نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
که وی فرستاد قومی را که گفته میشد ایشان را قراء هفتاد کس بعد بسوی قومی از مشرکان پس آنها غدر کردند و کشتند قراء را و بود میان آنها و رسول خدا
عهد پس قنوت کرد تا یکماه بد دعا میکرد بر ایشان ولاحمد والدارقطني نحوه من حدیث انس من وجه آخر ورواه البیهقي من حدیث
عبید الله بن موسی عن ابی نعیم وصححه الحاکم في کتاب القنوت ولیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح است ازین طریق

چنانکہ در باب ست و در حجۃ الغفار گفتہ اقرب آنست کہ مصنف گفتہ کہ وارد ست در قنوت الحجۃ الی ست بحرج مختص ست بنوازل از حدیث انس اخرجہ ابن خزیمۃ فی صحیحہ و من حدیث ابی ہریرۃ اخرجہ ابن حبان بلفظ کان لا یقنت الا ان یدعو لاحد او علی احد و اصلہ فی البخاری من الوجہ الذی اخرجہ منہ ابن حبان واقرہ فی المنار وارتضاہ انتہی و زاد و زیادہ کرد فاما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا و اما در نماز بامداد پس ہمیشہ قنوت میکرد تا آنکہ جدا گردید از دنیا پس قول او در حدیث اول ثم ترکہ در ما عدای فجر ست و احادیث در قنوت فجر از انس مضطرب و متعارض آمدہ و در ہدی نبوی جمع میان آنہا باین طریق کردہ کہ احادیث انس ہمہ صحیح ست بعض آن مصدق او ست و نیست تناقض میان آنہا و قنوتی کہ ذکر کردہ ست آنرا قبل رکوع غیر آن قنوت ست کہ بعد از رکوع ذکر نمودہ و قنوتی کہ آنرا موقت کردہ غیر آن قنوت ست کہ آنرا مطلق نمودہ پس قنوتی کہ قبل رکوع ست اطالت قیام ست برای قرأت کہ در حق آن فرمودہ افضل الصلاۃ طول القیام و قنوتی کہ بعد رکوع ست آن اطالت قیام ست برای دعا کہ تا یکماہ بر قومی بد دعا و برای قومی دعا کردہ و تطویل این رکن بسبب دعا و ثنا مستمر گشتہ تا آنکہ جدا گردید از دنیا چنانکہ دلالت کرد برای آن این حدیث کہ انس چون بر میداشت سر خود از رکوع می ایستاد قائم تا آنکہ می گفت گویندہ کہ مگر فراموش کردہ و انس با ایشان خبر کرد کہ این صفت نماز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست اخرجہ عنہ فی الصحیحین پس این آن قنوت ست کہ در حق وی انس گفتہ ما زال یصلی اللہ علیہ وسلم حتی فارق الدنیا و قنوتی کہ آنرا ترک کردہ آن دعاست بر اقوام از عرب بود بعد رکوع و ارادہ کرد انس از قنوت قبل الرکوع و بعدہ قنوتی راکہ ما زال بر ان بود و آن اطالت قیام ست درین دو محل بقرأت قرآن و دعا این ست مضمون کلام ہدی و مخفی نیست کہ این غیر موافق ست قول او را و اما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا زیرا کہ دال ست بر اینکہ این خاص ست بفجر و اطالت قیام بعد رکوع عام ست ہمہ نماز ہا را و اما حدیث ابو ہریرہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون بر میداشت سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم بر میداشت ہر دو دست خود را پس میگرد این دعا اللہم اہدنی فیمن ہدیت الخ اخرجہ الحاکم وصححہ پس در سندش عبد اللہ بن سعید مقبری ست ولا تقوم بہ حجۃ و رفتہ است جماعتی از سلف و خلف و شافعی باینکہ دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت ست اگرچہ اختلاف کردہ اند در الفاظ وی و ازینجا معلوم شد کہ قنوت مشروع ست در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفتہ و درین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح دادہ است آنرا ابن دقیق العید و بیان کردہ است درین حدیث محل قنوت را کہ آن بعد رکوع ست و برین اند خلفای اربعہ و امام شافعی و مذہب جمعی از صحابہ کہ از ایشان اند ابو موسی و براء آنست کہ محل قنوت قبل رکوع ست و ہمین ست مذہب ابو حنیفہ و مالک و رفتہ است جمعی بسوی ترک قنوت بالکل و نسبت کردہ است آنرا ترمذی بسوی اکثر اہل علم و تعقب کردہ اند ترمذی را درین نسبت و مختلف ست نقل از امام احمد درین باب کذا قال الشیخ

وہم روایت ست از انس بن مالک رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا علی قوم بود آنحضرت قنوت نمیکرد مگر وقتی کہ دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی اخرجہ ابن حبان وصححہ ابن خزیمۃ و اصلہ فی البخاری ما دعای وی برای قومی پس ثابت شد کہ دعا میکرد برای مستضعفین از اہل مکہ و اما دعا بر قومی کما عرفتہ قریبا و ازینجا گفتہ اند بعض علما کہ مسنون ست قنوت در نوازل پس دعا کند بانچہ مناسب حادثہ باشد در سبل گفتہ پس قول بسنیت وی در نوازل قولی حسن ست تأسیا بما فعل صلی اللہ علیہ وسلم فی دعائہ علی اولئک العرب ولیکن میگویند کہ حوادث مثل حصار خندق وغیرہ بآن حضرت نازل شدہ و مروی نیست کہ در ان قنوت کردہ باشد و این شاید کہ برای بیان جواز باشد انتہی در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ مختلف اند احادیث و مذاہب صحابہ و تابعین در قنوت صبح و نزد من این ست کہ قنوت و ترک ہر دو سنت ست و ہر کہ قنوت نکند مگر نزدیک حادثہ عظیمہ یا بکلمات یسیرہ بطور اخفا نزدیک رکوع وی دوست تر ست بسوی من زیرا کہ احادیث شاہد اند بر اینکہ دعا بر رعل و ذکوان اول بود و آخر ترک شد و این اگرچہ دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایما می کند باینکہ قنوت سنت مستقرہ نیست یا گوییم کہ وظیفہ راتبہ نبود این قول صحابی ست کہ ای پسرک من محدث ست یعنی مواظبت بر قنوت و نبود آنحضرت و خلفای وی کہ ہر گاہ مصیبتی بایشان می رسید دعا میکردند

برای مسلمانان و بر کافران بعد رکوع یا قبل وی و ترک نکردند آنرا باین معنی که آن نزدیک نائبه هم خوانده نمی شود انتهی **وعن** ابی مالک سعید بن طارق بن اشیم بروزن احمر الاشجعي و او را ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعد آمده ولیکن صحیح سعد ست بغیر تحتیه ابن عبد البر گفته طارق معدود ست در کوفیین روایت کرد از وی پسر وی سعد قال گفت سعد قلت لابي گفتم مر پدر خود را یا ابت ای پدر بدرستیکه تو نماز گذارده پس آنحضرت و هر چهار خلیفه قد صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وعلي وی و در روایتی هنا بالكوفة یعنی اینجا در کوفه و این متعلق بعلی ست زیرا که نمازش بکوفه پس علی بوده خلفای ثلثه نحو امن خمس سنين نزدیک پنج سال افكانوا يقنتون في الفجر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند در نماز صبح و جز آن از نمازهای پنجگانه قال گفت اي بني محدث شای پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران نمایند بدعت ست نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خوانده بعده ترک داده چنانکه گذشت طیبی گفته لازم نمی آید از نفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی ست و جماعتی دیگر شهادت باثبات آن داده مثل حسن و ابی هریره و انس و ابن عباس و غیرهم و در سبل گفته و مروی ست خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو باین وجه ست که گاهی قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره منهی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدعت باشد و بدعت منهی عنها ست ملتقطه

رواه الخمسة الا ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اسنادش حسن ست کذا فی التلخیص شیخ در ترجمه گفته این اول دلیلست بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه ما که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و واجب ست تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف ست و همچنین انچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت ست و همچنین روایت کرده شده است از ام سلمه که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم انتهی گوییم خالی ست از تکلف زیرا که احادیث نفی در سنن ست و احادیث اثبات در صحیح پس معارض نشود بدان و اثبات مقدم ست بر نفی غایت ما فی الباب آنکه فعل مرة و ترک اخری و این منافی ثبوت و بقا نیست فی الجملة **وعن** ابی محمد الحسن بن علي عليهما السلام سبط رسول خدا و ریحانه وی متولد شد در نصف رمضان سنه ۳ هجری ابن عبد البر گفته این اصح اقوال ست و بود حلیم سلیم ورع فاضل و این فضل و ورع او را داعی شده بترک ملک و دنیا بیعت کردند با وی بعد پدرش و بود خلیفه در عراق و خراسان تا هفت ماه و بایعان وی در کوفه بر موت زیاده از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بمعاویه گذاشت در نصف جمادی الاولی سنه ۴۱ رغبة فیما عند الله و زهدا فی الدنیا الدنیة و هو سید شباب اهل الجنة و در سبل السلام گفته فضائله لا تحصى قد ذكرنا منها شطرا صالحا في الروضة الندية انتهی و در کتاب استیعاب در عد فضائل او اطالت بسیار کرده پسرش حسن بن حسن و جماعتی کثیر از وی راوی ست توفی رضی الله عنه فی سنة احدی و خمسین و آخر سلطهم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیری کرده که مثل امام حسن همه ملک و مال بر خود زهدا فیه و رغبة فیما عند الله بگذاشت و تمام عمر بزهد و توکل و تقوی بسر برد و هر چند از اولاد حسین بود اما کار حسن کرد انیجاست که او را از اولاد حسن خوانند و کیف کرحسن و حسین یکی اول تا آخر نسبتی دارد حق تعالی ما را هم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طریقه ایشان زنده دارد و میراند آمین ثم آمین قال گفت علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم كلمات اقولهن في قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا دعائی مشتمل بر چند کلمه میگویم آنرا در قنوت وتر ظاهر آنست که آنحضرت وی را دعائی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند ولیکن می گویند در بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بگردان این را در وتر خود و این روایت غریب ست و لهذا در سبل گفته و لیس فیه بیان لمحلها انتهی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

يعلمنا هذا الدعاء و تنبيه كرده است ابن خزيمة و ابن حبان بر آنكه قول وى فى قنوت الوتر تفرد ست بدان ابو اسحق عن يزيد بن ابى مريم و تبعه ابنا و يونس
و اسرائيل گفت و روايت كرده است آنرا شعبه و وى احفظ ست پس ذكر نكرد و روى قنوت را و نه وتر را بلكه گفت كان يعلمنا هذا الدعاء و مصنف در تلخيص مويد
قول ابن حبان ايراد كرده تمام بحث را آنجا بايد ديد و حافظ ابن القيم در هدى نبوى گفته زياده كرد حاكم در مستدرك و قال علمنى رسول الله صلى الله عليه و سلم
فى وترى اذا رفعت راسى و لم يبق الا السجود و رواه ابن حبان فى صحيحه و لفظه سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يدعو انتهى و بالجمله قنوت شافعيه همين ست
در وتر و فجر و نزد حنفيه اللهم انا نستعينك ست اما سندش از حديث پيدا نيست ابن حجر مكى در تحفة المحتاج شرح المنهاج گفته لم يات عنه صلعم فيه شئ
انما اخترعه عمر و تبعوه انتهى و ابن علان در شرح اذكار گفته قوله لم يات الخ الى بسند صحيح موصول انتهى گويم ابو بكر بن شيبه آنرا از ابن مسعود و ابو داؤد آنرا
در مراسيل آورده بتفاوت بعض الفاظ ليكن موقوف غير مرفوع ست و گفته اند كه افضل آنست كه هر دو بخواند ابن حجر مكى در ايعاب شرح عباب گفته
و لو اتى فى الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضى الله عنه الذى صح عنه انه كان يقنت به فى الصبح لا الوتر كما رواه البيهقى و غيره فحسن و اذا جمع بينهما
قدم الاول و هو اللهم اهدنى لثبوته عنه صلعم فى الوتر انتهى اللهم اهدني فيمن هديت خدايا راه نما مرا در ميان آن كسانى كه راه راست
نموده ايشان را و عافني فيمن عافيت و عافيت ده مرا در ضمن آن كسانى كه عافيت داده ايشان را مراد بعافيت سلامتى است از جميع
آفات دنيا و آخرت و تولني فيمن توليت و دوست دار مرا و متولى امر من باش و بر ذمه لطف و كرم خود گير همه احوال مرا و بارك لي
فيما اعطيت و بركت و زيادتى ده مرا در چيزى كه داده از نعمتها و قني شر ما قضيت و نگاه دار مرا از بدى آنچه قضا كرده و تقدير نموده
و طلب وقايت ازين باعتبار ظاهر اسباب و آلات ست و لا يزال محو و اثبات دران جارى ست فانك تقضي و لا يقضى عليك پس
بدرستيكه تو حكم ميكنى بهر چه ميخواهى و حكم كرده نمى شود بر تو و انه لا يذل من واليت بدرستيكه شان اين ست كه خوار نمى شود كسى كه دوست
دارى تو آنرا ع عزيز تو خوارى نه بيند ز كس تبارکت ربنا و تعاليت بزرگى تو اى پروردگار ما و بلندى رواه الخمسة يعنى احمد
و ابو داؤد و ترمذى و نسائى و ابن ماجه و رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و الدارقطنى و البيهقى ايضا و حديث دليل ست بر مشروعيت قنوت
در صلوة وتر و اين مجمع عليه ست در نصف اخير از رمضان و زاد الطبراني و البيهقي و لا يعز من عاديت و گرامى و غالب نمى شود
كسى كه دشمن دارى تو آنرا يعز بكسر مهمله است على الاصح و اين زيادت بعد قول وى ست و لا يذل من واليت مصنف در تلخيص گفته و واقع شد
مارا سند اين زيادت بطريق عالى متصل بسماع و قرارت بر ابى الفرج بن حماد انتهى و گفت رافعى اين زيادت ثابت ست در حديث مگر آنكه گفت نووى
در خلاصه كه روايت كرده است آنرا بيهقى بسند ضعيف انتهى و گفت شيخ در ترجمه و زياده كرد بعضى اين كلمات را نيز فلك الحمد على ما قضيت
نستغفرك اللهم و نتوب اليك رب اغفر و ارحم و انت خير الراحمين پس تراست ستايش بر آنچه تقدير كرده طلب مغفرت ميكنيم ترا اى خداوند
و توبه ميكنيم بسوى تو اى رب من بيامرز و مهربانى كن و تو بهترين مهربانى كنندگانى انتهى و ليكن مخرج صحيح اين زيادت معلوم نيست و زاد النسائي
من وجه آخر في آخره و زياده كرد نسائى از وجه ديگر در آخر اين قنوت اين كلمه را و صلى الله على النبي و رحمت كامله الهى نازل باد بر
پيغمبر او عليه الصلوة و السلام مصنف در تخريج احاديث اذكار نووى گفت اين زيادت غريب ست ثابت نمى شود زيرا كه در وى عبد الله بن على ست
و وى معروف نيست و برين قول كه وى عبد الله بن على بن حسين بن على ست سندش منقطع باشد زيرا كه وى سماعت ندارد از عم خود حسن پس ازينجا
مبين شد كه اين حديث بنا بر جهالت راوى يا انقطاع بر شرط حسن نيست انتهى و للبيهقي عن ابن عباس رضى الله عنه قال كان رسول الله
گفت بود آنحضرت صلى الله عليه و سلم يعلمنا دعاء ندعو به في القنوت من صلوة الصبح مى آموخت ما را دعائى كه بخوانيم

ویکیهم انرا در قنوت از نماز صبح مصنف در یجا اجمال بکار برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بیهقی گفته اللهم اهدنی الی آخره در قنوت صبح ست ابوحنیفه
گفت قنوت نخواند در چیزی از نماز های فریضه و بخواند در وتر تمام سال و معنی حدیث نزدیک او محمول برهمین ست و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنت
و در سایر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع ست و عروه بن الزبیر قبل
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابوهریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث
ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب ابن مسعود دوام قنوت ست در وتر و همین ست مختار سفیان ثوری و ابن المبارک
و ائمه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین ست مذهب مالک و شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد
و اسحق ست که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصة و در سایر صلوة عامة مستحب ست و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد ست
و در تمام سال مستحب والله اعلم انتهی **وفي سنده ضعف** و در سند این روایت ضعف ست زیرا که مروی ست بطریق عبدالرحمن بن هرمز
مصنف در تلخیص گفته احتیاج ست بسوی کشف حال وی انتهی پس ضعف وی من حیث الجهالة باشد و نیز مروی ست از طریق یزید بن ابی مریم و در
سندش نیز مجهولی هست و اما برداشتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند آنرا از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین
میکردند در ان و نیست حجت در ما نحن فیه ولهذا در شرح مواهب الرحمن گفته ولم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین والتکبیر ولا علی ما یقتضی وجوب
القنوت و قول صاحب الهدایة لقوله صلی الله علیه وسلم للحسن حین علمه دعاء القنوت اجعل هذا فی وترک لم یوجد فیه لفظ الامر وعلی تقدیر وجوده لا یدل علی الوجوب لعدم بلوغ الحسن
حینئذ فاذا لم یجب علی المامور لا یجب علی غیره وکذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یعد الوتر منها الحدیث انتهی **وعن ابي هريرة**
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير چون بسجده رود یکی
از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو ها را پیشتر **وليضع يديه قبل ركبتيه** و باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانو ها گفته اند
که وضع یدین پیش از رکبتین در اول امر بود باز مامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر ست بدان **اخرجه الثلاثة**
یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت دارقطنی نمی دانم که شنید از ابی الزناد یا نه و ترمذی گفته غریب ست
نمی شناسم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد بهمین وجه و نسائی نیز آنرا از حدیث ابوهریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیضع یدیه قبل رکبتیه و ابوداود
از حدیث ابوهریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد بدایت میکرد بهر دو دست خود پیش از زانو ها و مثله اخرج الدراوردی من حدیث عمر
و هو الشاهد الذی سیشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو
دست پیش از هر دو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانو ها پیش از دستها و حدیث دلیل ست بر تقدیم مصلی دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده
و ظاهر حدیث وجوب ست لقوله لا یبرکن و این نهی ست و امر بقوله ولیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مندوب ست و اختلاف
کرده اند علما و ان مذهب مالک و اوزاعی عمل برین حدیث ست تا آنکه اوزاعی گفته دریافتیم مردم را که می نهادند دستها پیش از زانو ها و گفت ابن ابی داود و هو قول اصحاب
الحدیث و شافعیه و حنفیه و مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث وائل **فهو** و آن یعنی حدیث ابوهریره **اقوى في سنده** قوی ترست در سند خود **من** از حدیث
وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث وائل دلیل حنفیه و شافعیه ست و هو مروی عن عمر اخرجه عبدالرزاق و عن ابن مسعود اخرجه الطحاوی و باین قائل ست احمد و اسحق
و جماعتی از علما و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابوهریره ست و آن خلاف مذهب امام وی شافعی ست و نووی گفته ظاهر نمی شود ترجیح احد المذهبین بر آخر و لیکن اهل این مذهب
ترجیح داده اند حدیث وائل را و گفته اند که حدیث ابوهریره مضطرب ست زیرا که مروی ست از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطالت بسیار کرده و گفته در حدیث

ابوهریره قلب ست از راوی حیث قال ولیضع یدیه قبل رکبتیه واصل وی این ست ولیضع رکبتیه قبل یدیه و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی فلا
یبرک کما یبرک البعیر چه معروف از بروک بعیر تقدیم یدین بر رجلین ست وثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر بمخالفت سائر حیوانات
در هیآت نماز پس نهی کرد از التفات کالتفات الثعلب و از افتراش کافتراش السبع و از اقعاء کاقعاء الکلب و از نقر کنقر غراب و از رفع ایدی کاذناب خیل
شمس ای وقت سلام ویجمعها قولنا **ابیات** اذا نحن قمنا للصلوة فاننا ÷ نهینا عن الاتیان فیها بستة ÷ بروک بعیر والتفات کثعلب ÷ ونقر غراب فی
سجود الفریضة ÷ واقعاء کلب او کبسط ذراعه ÷ واذناب خیل عند فعل التحیة ÷ وصاحب سبل برین ابیات زیاده کرده وگفته **بیت** وزدنا کتدبیج الحمار بمده
العنق وتصویب الرأس برکعة ÷ وآین هفتم ست انتهی مگر آنکه نووی گفته حدیث تدبیج ضعیف ست وبالجمله حدیث وائل این ست رأیت النبي صلى الله
عليه وسلم اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه دیدم آنحضرت را که چون سجده میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست
خود وتمام حدیث این ست که چون بر میخاست بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو شیخ در ترجمه گفته گفته اند نهادن اعضای سجده بر نسبت
قرب ست بزمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن برعکس آن و در نهادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزدیک بعضی بینی
پیشتر نهد که نزدیکتر ست بزمین و شمنی گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند مونه وجز آن بنهد دستها را پیشتر انتهی و نیز شیخ
گفته گفته اند که این حدیث اصح واثبت ست از حدیث ابوهریره وجماعه از حفاظ تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی
واصح کنند وبعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابوهریره است انتهی گوییم دعوی نسخ حجت میخواهد وحدیث ابوهریره نهی قولی ست وحدیث وائل روایت
وقول مقدم ست بر فعل ولهذا مصنف آنرا اقوی گفته اخرجه الاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة وابن حبان وابن السکن فی صحاحهم
من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابیه رواه الدارمی ایضا وگفت بخاری و ترمذی و ابوداود و بیهقی که متفرد ست بدان شریک و او را شاهدی ست از عاصم احول
از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوی او هر دو دست او را اخرجه الدارقطنی والحاکم والبیهقی و گفت
حاکم بر شرط شیخین ست و گفت بیهقی متفرد ست بدان علا بن عطار و علا مجهول ست فان للاول زیرا که برای نخستین یعنی حدیث ابوهریره شاهدا
من حدیث ابن عمر شاهدی ست از حدیث ابن عمر که تقویت وی میکند صححه ابن خزیمة و وی از ائمه معتبرین علم حدیث ست و تصحیح او
حجت ست درین فن ولیکن برای حدیث وائل نیز شاهدی هست چنانکه گذشت و حاکم آنرا علی شرطهما گفته و غایت وی این ست که برابر باشد
با شاهد حدیث ابوهریره که متفرد ست بدان شریک و در صورت ابوهریره و وائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوهریره
آئل ست بسوی حدیث وائل و نیست در وی مگر قلب و این را انکار نتوان کرد زیرا که قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده و از ینجاست که جمهور
ائمه و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور ست از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر نموده اند و زانوها را پیش از دستها نهاده و اوزاعی و احمد
در روایتی از وی و طائفه از محدثان عمل بحدیث ابوهریره کرده اند و دستها را پیش از زانو نهاده وذکره البخاري معلقا وموقوفا
و ذکر کرده است حدیث ابوهریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبتیه و این نیز یکی از وجوه ترجیح ست

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا قعد للتشهد وضع يده اليسرى على ركبته
اليسرى واليمنى على اليمنى بود آنحضرت چون می نشست در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و می نهاد دست راست
خود را بر زانوی راست خود **وعقد ثلثة وخمسين** وعقد میکرد پنجاه و سه را و صورتش این ست که قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند
مسبحه را که آنرا سبابه نیز گویند و بنهد طرف انگشت نر را که آنرا ابهام خوانند در بیخ مسبحه و شافعی و احمد بروایتی باین اخذ کرده اند عملا بهذا الحدیث

ودیگر عقد تسعین ست و صورت او این ست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه کند و نزد حنفیه و مختار در مذهب امام احمد همین ست و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داؤد از وائل بن حجر آمده است و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست مگر بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن نهادن سر انگشت وسطی میان دو عقده ابهام ست و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز آمده و مختار بعضی حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین ست در سبل گفته الظاهر انه مخیر بین الهیآت و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهی واشار باصبعه السبابة و اشاره می کرد بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایه انگشت نر ست و سبابه از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت عربان ست که بآن در مقام دشنام اشاره کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آن ست که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ائمه شافعیه منقول ست که برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بکند و در حدیث وائل آمده که برداشت آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا و دعا میکرد بدان رواه ابن خزیمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابه و حرکت نمی داد آنرا اخرجه احمد و ابو داؤد و النسائی و ابن حبان فی صحیحه بیهقی گفته یحتمل ان یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یعارض حدیث ابن الزبیر انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته مانده آنکه از حنفیه ما وراء النهر و هندوستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول ست و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بآن ست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجح ساخته اند و در شرح سفر السعادت از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی ست از ابو یوسف و نجم الدین زاهد گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذاهب ائمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این ست و بسیار اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و ارجح باشد انتهی و درین باب ست رساله ملا علی قاری و در آن تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او از این اشاره و طعن او بر محمد نعیم و گفته که اگر جلالت او در علم و دین معلوم نبودی این قول او کاهل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب ست رساله فارسی از شاه ولی الله محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظهر جانجانان قدس سره که در آن از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده و عمل خود بران ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر اله آبادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی معروف بشاه خوب الله رح در خواب گفته از شما عجب ست که اشارت بمسبحه نمی کنید از آن باز وی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم قدیما و حدیثا بسیار ست و عمل بران جاری و ساری ست لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد وفي رواية له و در روایتی مر مسلم راست وقبض اصابعه كلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را واشار بالتي تلي الابهام و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک ست بانگشت نر در حجة الله البالغة وارد شده است که لقمه کند زانوی خود را بدست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بسبابه و مروی ست قبض دو اصبع و حلقه باقی و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن ست بمسبحه وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتضد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا در مسائل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یافتم بعضی را که تمیز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول که ظاهر مذهب این ست

كه نيست اشاره ومفاسد جهل وتعصب بيش از احصاست انتهى ودر رد المحتار گفته وقت شهادت اشارت كند اين اشارت از ائمه اربعه مرويست ليكن مشهور مذهب امام اعظم آنست كه اشارت نكند وانگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهى ودر در مختار گفته متاخرين تصحيح كرده اند كه اشارت كند بسبب كردن رسول عليه الصلوة والسلام وبطرف امام محمد بلكه امام اعظم نيز اشاره نسبت كرده اند واز بعضى كتب نقل كرده كه مفتى به نزد ما اشاره است همان صحيح ودر تحفه مستحب گفته ودر طحاوى گويد سنت غير مؤكده است **وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال** گفت ابن مسعود بوديم ما چون نماز ميكرديم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مى گفتيم ما السلام على الله پيش از سلام فرستادن بر بندگان وى سبحانه ومى گفتيم سلام بر جبرئيل عم وسلام بر ميكائيل وسلام بر فلان پس هرگاه كه برگشت از نماز **التفت علينا** روكرد بسوى ما **رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال** پس فرمود مگوييد سلام ست بر خدا زيرا كه خدا خود سلام ست **اذا صلى احدكم فليقل** بلكه چون نماز گذارد يكى از شما پس بايد كه بگويد اين كلمات را **التحيات لله** همه عبادات قوليه مر خدا راست وتحيات جمع تحيت ست ودر حبل گفته معنى تحيت بقا ودوام يا عظمت يا سلامت از آفات يا همه انواع تعظيم ست **والصلوات** وهمه عبادات بدنيه اعم از فرائض ونفل يا دعوات يا رحمت يا نماز پنجگانه **والطيبات** وهمه عبادات ماليه زيرا كه قاعده است كه چون كسى در حضرت ملوك در آيد اول سلام فرستد وثنا گويد پس از آن خدمت كند وتذلل نمايد بعد از آن تحفه درگاه بگذارند تا لائق ومستحق لطف وعنايت ايشان گردد ونووى گفته لفظ جمع آورد زيرا كه مر ملوك را از عرب وعجم تحيتها بود مخصوص كه تعظيم وتكريم ميكردند ايشان را اصحاب ايشان بدان پس فرمود تحيات همه مر خدا راست وديگران را عاريتى بيش نيست **شعر** خداى راست بزرگى وملك بى انباز ❊ دگر بهر كه ببينى عاريت دادست ❊ ونيز مراد بطيبات كلام طيب وحسن ست كه ثنا كند بدان خدا را وذكر كند او را يا اقوال صالحه يا اعمال صالحه است يا اعم از ين وطيبت آن بودن اوست خالص از شوائب ريا وغيره وتحيات مبتداست وخبرش لله ست وصلوات وطيبات معطوفست بران وخبر هر دو محذوفست وفيه تقادير أخر **السلام** يعنى سلاميكه هر واحد آنرا مى شناسد **عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته** بر تو اى پيغمبر ومهربانى خدا وافزونيهاى خير وكرم وى وتخصيص آنحضرت صلى الله عليه وسلم اولا بسلام بنا بر عظم حق وى ست بر ايشان ولهذا تقديم كردند آنرا بر تسليم بر نفوس خود پيشتر سلام كردند بر خود ها ووجه خطاب با آنحضرت بجهت ابقاى اين كلام ست بر انچه در اصل بود كه شب معراج از جانب پروردگار تعالى وتقدس بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حين تعليم امت نيز بر همان لفظ اصل گذشت تا ايشان را تذكر آن حال گردد ونيز آنحضرت هميشه نصب العين مومنان وقرة العين عابدان ست در جميع احوال واوقات خصوصا در حالت عبادات ولنورانيت وانكشاف درين محل بيشتر وقوى ترست وبعضى از عرفا قدس سرهم گفته اند كه اين خطاب بجهت سريان حقيقت محمديه است عليه الصلوة والسلام در ذرائر موجودات وافراد ممكنات پس آنحضرت در ذوات مصليان موجود وحاضر ست پس مصلى بايد كه ازين معنى آگاه باشد وازين شهود غافل نبود تا بانوار قرب واسرار معرفت منور وفائض گردد آرى **شعر** در راه عشق مرحله قرب وبعد نيست ❊ مى بينمت عيان ودعا مى فرستمت ❊ **السلام علينا** سلام بر ما گروه حاضر وهر كه با او از ملائكه ومومنان انس وجن همه درين حال داخل اند **وعلى عباد الله الصالحين** وبر تمامه بندگان كه نيكوكارند حاضر وغائب دور ونزديك در زمين وبر آسمان وصلاح ضد فساد ست بنده صالح آن بود كه اداى حق عبوديت بر وجهى كه فرموده اند چنانچه بايد بجاى آرد واستقامت بران ورزد وبهيچ وجه خللى وفسادى در كارخانه حال ظاهر وباطن وى راه نيابد وصلاح اعلى مناصب وارفع مقامات ست ولهذا وصف كرده است بدان حق تعالى انبيا ورسل را وصواب آنست كه صلاح را مراتب بسيارست بعضها فوق بعض وهمه را بر قدر صلاح نصيبى از سلامت حاصل ست واقصى غايات واعلى مراتب صلاح آنست كه شيخ عبد القادر جيلانى قدس سره در فتوح الغيب ذكر كرده كه صلاح حالت زوال وفناى مطلق ست وبودن بنده قائم

بمراد حق وفعل او وصالح فی الحقیقة کسی ست که باین مقام رسیده باشد ولطف حق متولی امر وی شده وهو یتولّی الصالحین ، آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافع ومصالح ورد مضار ومفاسد خود باز داشته و ید تقدیر متولی ترتیب وی گشته بی آنکه اورا اختیاری وتدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه ومیت با غاسل وگوی پیش چوگان انتهی وچون بنده باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی وآفاقی سلامت خواهد بود وچون خود را تسلیم کرد سلامت ماند اسلم تسلم این معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحین وچون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ذکر بعض عباد واشخاص علی التعیین جز ذات کریم خود که منبع تمامهٔ برکات وخیرات ست منع تخصیص کرد اشارت کرد بوجه آن وفرمود بدرستیکه وقتی که بگوید بنده این ج عار امیر سد اثر آن هر بندهٔ صالح را که در زمین و آسمان ست حاجت بتخصیص چیست بعد از ان ختم بر شهادتین کرد که خلاصهٔ کار واصل تمام اعمال ست وفرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست مستحق برای عبادت بحق جز وی پس این قصر افرادیست زیرا که مشرکان عبادت میکردند خدا را وشریک می ساختند با او غیر او را واشهد ان محمداً عبده ورسوله در جمیع روایات امهات ستة همین بلفظ عبده ورسوله ست وابن الاثیر در جامع الاصول وهم کرد وحدیث ابن مسعود را بلفظ وان محمدا رسول الله آورد وآنرا بسوی شیخین وغیر هما نسبت کرد وتابع شد او را برین وهم صاحب تیسیر الوصول وتابع هر دو شد جلال در ضوء النهار وزیاده کرد این لفظ را که انه لفظ البخاری ولفظ بخاری همان ست که مصنف ذکر کرده فتنبه وبالجمله چون آدمی بحقیقت اسلام متصف شد ودر مقام قرب وقبول متمکن گشت اشاره کرد بدعا وسوال هر چه خواهد وفرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه فیدعو پس تر اختیار کند وبرگزیند از دعا هر چه خوش آیند تر بسوی وی پس دعا کند وبخواهد از خدا که گفته اند شعر از خدا خواهم واز غیر نخواهم بخدا ✤ که نیم بندهٔ غیر ونه خدای دگر ست ✤ زیاده کرد ابوداود درین حدیث لفظ به ونحوه للنسائی من وجه آخر بلفظ فلیدع وظاهرش وجوب ست بنا بر امر بدان وداعی مجاز ست هر چه خواهد از خیر دنیا وآخرت بخواهد ورفته اند حنفیه ونخعی وطاؤس باینکه دعا نکند در نماز مگر بچیزی که یافته می شود در قرآن وبعضی گفته اند دعا نکند مگر بچیزی ماثور وهر دو قول مردود ست بقوله صلی الله علیه وسلم ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه وفی لفظ ما احب وفی لفظ البخاری من الثناء ما شاء واین اطلاق ست مر داعی را تا دعا کند بهر چه خواهد وابن سیرین گفته دعا نکند در نماز مگر بامر آخرت متفق علیه واین تشهد مختار حنفیه ست وحدیث دلیل ست بر وجوب تشهد لقوله فلیقل ورفته اند بسوی وجوبش عمر وابن مسعود وابو حنیفه وشافعی در قولی وجماعتی گفته غیر واجب ست بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مر مسیٔ را واختلاف کرده اند در الفاظ تشهد قائلان وجوب وسنت هر دو ومختار اکثر حدیث ابن مسعود ست فهو الارجح مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود در تشهد متفق علی الصحة ست واکثر روایات در وی بتعریف السلام ست در هر دو موضع وواقع شده ست در روایت نسائی سلام علینا بتنکیر در هر دو جا ودر روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتنکیر آمده ترمذی گفت واین اصح حدیثی ست که روایت کرده شده ست در تشهد وعمل بر وی ست نزدیک اکثر اهل علم ومروی ست بسند از خصیف که وی دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب پس گفت یا رسول الله بدرستیکه مردم اختلاف کردند در تشهد فرمود بر شما باد بتشهد ابن مسعود وگفت بزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من ست حدیث ابن مسعود ست که مروی ست از وی رضی الله عنه به بست وچند طریق ونمیدانم که مروی باشد از آنحضرت در تشهد ثابت تر از وی ونه صحیح تر از وی اسناد ونه مشهور تر از روی رجال ونه اشد از روی تظافر بکثرت اسانید وطرق وگفت مسلم جز این نیست که اجماع کردند مردم بر تشهد ابن مسعود زیرا که اصحاب وی خلاف نمی کنند بعض ایشان مر بعض را وغیر وی اختلاف کرده اند اصحاب وی وگفت محمد بن یحیی الذهلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی ست که مروی شده در تشهد وروایت کرد طبرانی در کبیر از طریق عبد الله بن بریده بن الحصیب عن ابیه گفت

شنیدم در تشهد احسن از حدیث ابن مسعود انتهی و مختار امام احمد نیز همین تشهد ست و گفته اند تا ز بهرد جائز ست ولیکن سخن در اولی و افضل ست
واللفظ للبخاري واین لفظ که مذکور شد مر بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد و نما
و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألک من الخیر کله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بک من الشر کله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی
اسألک من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون واعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و
قنا عذاب النار وللنسائي والدارقطني والبيهقي ايضا من حديث ابن مسعود وهو من ادلة ما افاده التشهد كنا نقول قبل ان
يفرض علينا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از انکه فرض گردانیده شود بر ما تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت نگوییه
این چنین و بگوئید التحیات الی آخره و استدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر لقوله قبل ان یفرض و لقوله بگوئید و تبویب کرده است نسائی
برای ایجاب تشهد ولیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینه ابن عبد البر و رسته کار گفته متفرد ست ابن عیینه بقوله قبل ان یفرض واخرج
مثله الدارقطني والبيهقي وصححاه ولاحمد واحمد راست از حدیث ابن مسعود واین نیز یکی از ادله وجوب ست ان النبي صلى الله عليه
وسلم علمه التشهد وامره ان يعلمه الناس بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد او را تشهد و امر کرد که بیاموزد آنرا بمردمان اخرجه احمد
عن ابی عبیدة عن عبد الله قال علمه رسول الله صلی الله علیه وسلم التشهد وامره ان یعلمه الناس التحیات لله و ذکره و در لفظی این ست که گفت ابن مسعود
گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حق که
از ان محیص نباشد همین ست که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بخرج صحیح اند کافی ست برای مصلی و اصح تشهدات تشهد ابن مسعود ست که حضرت نبوی
آموخت و ثابت ست در صحیحین غیر هما انتهی ولمسلم و مر مسلم راست عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بود آنحضرت يعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی
بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله الى آخره تمام وی این ست
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واین لفظ مسلم
و ابو داود ست و رواه الترمذی وصححه کذلک لکنه منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجه بچو مسلم لیکن چنین گفته واشهد ان محمدا عبده ورسوله و روایت کرده اند
آنرا احمد و شافعی بتنکیر سلام بلفظ ولن محمدا بی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات ست و حذف واو از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه
برین تشهد ست و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجمله تفاوت ست واین تشهد از افراد مسلم ست و جز بخاری اصحاب کتب سته این را روایت
کرده اند مصنف در تلخیص گفته رواه مسلم والشافعی والترمذی والدارقطنی وابن ماجه و گفته شد بشافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را در تشهد
گفت دیدم تشهد را واسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزدم اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سرزنش کسے که
غیر آن اختیار کرده از انچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف رواة در حرفی از ان بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا
بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی ملخصا و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر ست التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات علیک
ایها النبی الی آخره رواه مالک والشافعی والحاکم والبیهقی بالفاظ و دارقطنی در علل گفت اختلاف نکرده اند درانکه این حدیث موقوف ست بر عمر
و موصول کرده اند آنرا بعض متاخرین از ابن ابی اویس مرفوعا و آن وهم ست و رواة تشهد بجمله صحابه ابو موسی اشعری و عائشه و سمره بن جندب
و علی کرم الله وجهه وابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید اند و مروی ست از ابو بکر موقوفا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلام

الذی فیما مذکور اند در حجة الله البالغه گفته آمده است در تشهد صیغها اصح آن تشهد ابن مسعود ست پستر تشهد ابن عباس و عمر و این بمانند احرف قرآن جمله
شافی و کافی ست انتهی و عبارت مصفی درین مقام این ست صیغ تشهد مؤدی از فرض ست و اختلاف ائمه در اختیار ست و درین اختلاف هم دلیلی
قوی بهم نمی رسد پس باید گفت که بهر صفتی که خواند مؤدی سنت ست و عامل بمختار **مسئله** شافعی الفاظ مترادفه را حذف کرده اول تشهد گفته است
و این معنی قریب ست بقاعدهٔ تنقیح مناط والله اعلم **وعن** ابی محمد فضالة بفتح فا بروزن سحابة بن عبید بضم عین و فتح انصاری
اوسی صحابی ست اول مشاهد او احد ست مشاهد ما بعد را حاضر شده و بیعت کرد تحت الشجره و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را
و والی شد قضای دمشق را برای معاویه در زمان خروج او بصفین و مرد آنجا در سنه ثلث و خمسین بر قول اصح روی عنه میسرة مولاه و غیره قال سمع
رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یدعو فی صلاته لم یحمد الله و لم یصل علی النبی صلی الله علیه وسلم
گفت فضاله شنید رسول خدا مردی را که دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجل هذا
پس فرمود شتابی کرد این مرد که دعا کرد پیش از حمد و صلوة بر من ثم دعاه فقال اذا صلی احدکم فلیبدأ بتحمید ربه والثناء
علیه پستر طلبید او را و فرمود که چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که شروع کند بستایش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بروے
ثم یصلی علی النبی ثم یدعو بما شاء پستر درود فرستد بر پیغمبر خدا پستر دعا کند بهر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت
آن مرد را آداب دعا که پیش از وی حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد و صلوة باید گفت این
حدیث دلیل ست بر وجوب تحمید و ثنا و صلوة بر آنحضرت و دعا بما یشاء و این موافق ست در معنی بحدیث ابن مسعود و غیره زیرا که احادیث تشهد متضمن
حمد و ثنا است و این وقتی ست که ثابت شود که این دعا که آنحضرت آنرا شنیده در قعدهٔ تشهد بود و رنه در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدهٔ تشهد نیست
اما ذکر مصنف این حدیث را درینجا دال ست بر بودنش در تشهد گویا از سیاق حدیث دریافته و دروی دلیل ست بر تقدیم وسائل بین یدی المسائل و این
نظیر ایاک نعبد و ایاک نستعین ست که عبادت را که وسیله است مقدم کرد بر طلب استعانت رواه احمد و ابن خزیمة والثلثة یعنی ابوداود
و ترمذی و نسائی و صححه الترمذی و ابن حبان والحاکم و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک ترمذی که گفت بودم من که نماز میگذاردم و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم حاضر بود و ابوبکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم به ثنا بر خدا پستر بدرود بر پیغمبر خدا پستر دعا کردم
برای خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال کن داده میشوی و هم ترمذی از عمر بن الخطاب آورده که گفت دعا استاده کرده میشود میان آسمان
و زمین بالا برده نمی شود یا نمی رود از آن دعا چیزی تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر تصلیه است و درود خود مستجاب و مقبول
و بمصعد قبول اهل و موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز بمحل قبول میرسد **شعر** مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد * دست در پای کبوتر زد
و ناگاه رسید * **وعن** ابی مسعود رضی الله عنه نامش عقبه بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری ست حاضر شد عقبه ثانیه را
و بود صغیر حاضر نشد بدر را بلکه نزول کرده بود ببدر پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفه را و مرد آنجا در خلافت علی رضی الله عنه سنه احدی
او اثنتین و اربعین روی عنه بشیر و خلق سواه قال قال بشیر بن سعد بن ثعلبة الانصاری والد نعمان بن بشیر حاضر شد عقبه و ما بعد او را
یا رسول الله امرنا ان نصلی علیک گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدای تعالی اینکه درود فرستیم بر تو یعنی در قوله
تعالی ان الله و ملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما فکیف نصلی علیک
پس چگونه و چه قسم درود فرستیم بر تو فسکت پس خاموش ماند آنحضرت و زیاده کرد احمد و مسلم تا آنکه آرزو کردیم که کاش وی سوال نکرد

از آنحضرت تشهد قال پستر فرمود قولوا بگوئید واین مفید وجوب ست در مصفی گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مستحب ست در تشهد اخیر غیر واجب وسوی همین معنے دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه در باب تشهد واما تشهد اول پس محل صلوة نیست
وامام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر درود نفرستد نماز او صحیح نیست ودر تشهد اول نزدیک شافعی مستحب ست مترجم گوید
اقل صلوة اللهم صل علی محمد وآله ست واکمل آن این صیغه است که مذکور شود وصلوة سنت ست نزد جمهور وفرض ست نزدیک شافعی وقول جمهور اقوی
می نماید انتهی اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰی اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ وَبَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ
عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ فِي الْعٰلَمِيْنَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ خداوندا درود فرست بر محمد وبر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر آل ابراهیم وبرکت ده
وافزون گردان خیر ونعمت را بر محمد چنانکه برکت دادهٔ بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدرستیکه تو ستودهٔ حمید صیغه مبالغه است بر وزن فعیل بمعنے
مفعول مذکر ومؤنث در وی یکسان ست یعنی تو محمودی بمحامدی که لائق عظمت شان تو باشد واین تعلیل ست برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی واز محامد تو
افاضه انواع عنایات وزیادت برکات ست بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو بامتثال امر تو که ادای رسالت باشد ومحتمل که حمید بمعنی حامد باشد
یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمد ست ومحمد صلی الله علیه وسلم از احق عباد تست بحمد در سبل گفته وهذا انسب بالمقام مَجِيْدٌ مبالغه ماجد ست
ومجد بمعنی شرف ست یعنی وبزرگ هستی وچون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند وآل رجل اهل وعیال او را گویند وبمعنے
اتباع نیز آید ومراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لقوله کیف الصلوة علیکم اهل البیت در حدیث کعب بن عجره نزد بخاری ومسلم نه اتباع که داخل اند
در جمله وعلی عباد الله الصالحین وبعضی گفته اند که مراد بآل درینجا ذات شریف اوست چنانکه آل داود گویند ومراد داود علیه السلام باشد گوئیم
این استعمال صحیح ست ولیکن درینجا قرینه صارفه ازینمعنی موجود ست که اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت ست واقع شده
پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند ودر تفسیر اهل بیت اختلاف ست اصح اقوال این ست که مراد بآل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام ست باین
تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را وصحابی اعرف ست بمراد وی صلی الله علیه وسلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشترک
وقد فسرهم بآل علی وآل جعفر وآل عقیل وآل العباس وابن القیم رح در جلاء الافهام در تحقیق آل کلام فائق نموده وما از وی در اتحاف النبلاء نقل کرده ایم
وَالسَّلَامُ كَمَا عُلِّمْتُمْ وسلام فرستادن همچنان ست که آموخته شده اید شما آنرا یعنی در تشهد وآن قول شماست السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته عُلِّمْتُمْ بصیغه مجهول وتشدید لام ودر روایتی ست بنبأ معلوم وتخفیف لام ومفعول ثانی محذوف ست ای کما علمتموه
رَوَاهُ مُسْلِمٌ ورواه الحاکم والبیهقی من حدیث یحیی بن السباق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم ورجال اسنادش
ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیه واخرجه الشیخان عن کعب بن عجرة عن ابی حمید الساعدی والنسائی عن طلحة والطبرانی عن سهل بن سعد واحمد
والنسائی عن زید بن خارجة ودرین حدیث اشکال کرده اند که بمقتضیٔ تشبیه لازم می آید که صلوة وبرکت بر ابراهیم وآل ابراهیم کامل تر وقوی تر باشد
وجواب داده شده است که شهرت وظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال وقوت وجوابهای دیگر داده اند مگر تا اینمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد
وشیخ عبد الحق دهلوی وفرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که دران تمامهٔ اجوبه مع ما لها وما علیها
ذکر کرده اند واین موضع بسط نیست وَزَادَ ابْنُ خُزَيْمَةَ فِيْهِ وافزود ابن خزیمه در حدیث ابی مسعود فَكَيْفَ نُصَلِّيْ عَلَيْكَ اِذَا
نَحْنُ صَلَّيْنَا عَلَيْكَ فِيْ صَلَاتِنَا پس چگونه درود فرستیم بر توای رسول خدا وقتیکه نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود وازینجا معلوم شد
که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند ونتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دال نباشد بر ایجاب صلوة در نماز زیرا که متبادر در لسان

صحابی از نماز فی قوله صلاتنا صلوة شرعیه است نه لغویه و حقیقت عرفیه مقدم ست وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد اعرفت
من الامر به و درود بر آنحضرت پیش از دعا واجب ست لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام ست ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل دعا که دال
بر وجوب و بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخرجها ابو حاتم و ابن خزیمة فی صحیحهما و حدیث دلالت میکند بر وجوب
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ایمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث ست
با زیادت مذکوره در سبل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة ست بر آل و آن قول احمد ست و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مامور به واحد ست و دعوی نووی و غیره اجماع را بر اینکه صلوة بر آل مندوب ست مسلّم نیست بلکه میگوییم که صلوة
بر آنحضرت تمام نمی شود و بنده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل ست صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیف نصلی علیک و در جواب ایشان
فرمود که آن صلوة ست بر وی و بر آل وی پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکیفیتی که بدان مامور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت
نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله کما صلیت الخ زیرا که این نیز از کیفیت مامور بها ست و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعض الفاظ
و ندب بعض پس نیست او را دلیل بران و ازینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی ماینبغی نیست و پرسیده شدم
ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین نهج یعنی بر آنحضرت و بر آل وی و ایشان
رُوات آن اند و لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویه انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم برین کار استمرار
گرفت بطریق متابعت یکی مر دیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهی و هم وی رح در جمع التشتیت
فی شرح ابیات التثبیت درین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و باجمال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی ازانها کافی ست
و در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده و لیکن بصحت نرسیده و در حجة الله البالغة گفته که اصح صیغ صلوات این ست اللّٰهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللّٰهم صل علی محمد و ازواجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد
و علی ازواجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت ست از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب ست پس بعضی گفته اند
که واجب ست هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض ست یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب
و مسنون و از ند و او کد سنن اسلام و شعار آن ست قاضی ابو بکر گفته فرض گردانید خدا بر مومنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانید برای
آن وقتی معین پس واجب ست که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در
تشهد فرض گفته و گفته اند که این قول از وی شاذ ست هیچ یکی از علما دران شریک او نیست و نزد ابو حنیفه واجب ست فی الجمله و در تشهد سنت ست
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار ست و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار ست و درین باب کتب و رسائل مستقله ساخته اند
و شک نیست که آنچه ماثور ست اصح و ابلغ ست و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال جائز ست یا نه مختار جمهور آنست که مخصوص ست
بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی ست
و بعضی گفته اند که حرام ست یا مکروه تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفته متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج
مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهی گوییم هو کما قال **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تشهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف معدود ست و اصل اربع اشیاء ست و در حقیقت پنج چیز ست لیکن فتنه حیات و ممات را یکی شمرده اند برای تقابل دو چیز دیگر و لهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات یقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این ست اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ ومن عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور ومن فتنة المحيا والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت که در مدت حیات وی عارض میگردد و افتتان بدنیا و شهوات و جهالات وی و اعظم آن والعیاذ بالله امر خاتمه است نزد موت و گفته اند که فتنه محیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنه ممات وسوسه شیطان در حالت نزع و سوال منکر نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه ممات را مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد و در بخاری ست انکم تفتنون فی قبورکم مثل او قریبا من فتنة الدجال ومن شر فتنة المسيح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند و باستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختبار ست و بر قتل و احراق و تهمت و غیر ذلک هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین مهمله و حای مهمله در آخر و فیه ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک ست اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و ترد اراده وی مقید آید چنانکه درینجاست و دجال را مسیح گویند لمسحه الارض و قیل انه ممسوح العين و عیسی را مسیح گویند زیرا که برامد از بطن مادر ممسوح بدهن و قیل لان زکریا مسحه و گفته اند زیرا که هر ذی عاهة را که مسح میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیه عیسی بمسیح پنجاه قول جمع نموده متفق عليه و درینجا دلالت ست بر ثبوت عذاب قبر وفي رواية لمسلم و در روایتی مر مسلم را از ابو هریره اذا فرغ احدكم من التشهد الاخير چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نسائی پستر دعا کند برای نفس خود بچیزی که نمایان شود او را و این روایت اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه مامور بها در تشهد اخیر ست و حدیث دلیل ست بر وجوب استعاذه و همین ست مذهب ظاهریه و ابن حزم گفته در تشهد اول هم واجب ست نظر با طلاق لفظ متفق علیه و امر کرد طاوس پسر خود را باعاده نماز وقتی که استعاذه نکرد دران گویا که وی نیز قائل وجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب وعن ابي بكر الصديق رضي الله عنه انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء ادعو به في صلاتي بیاموزان مرا دعائی که دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و درینجا دلیل ست بر طلب تعلیم از عالم سیما در دعوات که مطلوب دران جوامع کلم ست قال قل فرمود بگو این دعا را بخوان آنرا در نماز اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات لفظ کثیر بثای مثلثه است و در بعضی روایات مسلم کبیر بابموحده آمده و امام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبل این را رد کرده و گفته جمع نکند میان هر دو زیرا که وارد نشده مگر یکی ازین هر دو و جز این نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف ست باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست بارتکاب منهی عنه یا تقصیر از ادای مامور به ولا يغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان را هیچ کس مگر تو و دروی اقرار بوحدانیت ست فاغفر لي پس بیامرز مرا و این استجلاب مغفرت ست مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم ست من عندك خاص از نزد تو چه هر چه از نزد او تعالی شد

هیچ عبارتی محیط آن نتواند شد وارحمنی ورحمت ومهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه تویی آمرزنده ومهربانی
کننده بر بندگان ودر وی توسل ست بسوی وی تعالی باسمای او نزد طلب حاجات واستدفاع مکروهات وبهتر آنکه در هر مقام صفتی مناسب آن مقام ذکر کنند
مثل لفظ غفور ورحیم نزد طلب مغفرت ونحو وارزقنا وانت خیر الرازقین نزد طلب رزق وقرآن مجید وادعیهٔ نبویه مملوست باین متفق علیه
حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل واز محلات اوست بعد تشهد ودرود واستعاذه لقوله فلیتخیر من الدعاء ما شاء
ووارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنجمله حدیث جابرست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله
واحسن الهدی هدی محمد وابوداود از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم الف علی الخیر قلوبنا واصلح ذات بیننا
واهدنا سبل السلام ونجنا من الظلمات الی النور وجنبنا الفواحش والفتن ما ظهر منها وما بطن وبارک لنا فی اسماعنا وابصارنا وقلوبنا وازواجنا
وذریاتنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم واجعلنا شاکرین لنعمتک مثنین بها قابلیها واتمها علینا وهم نزد ابوداود ست از بعض صحابه که گفت آنحضرت
مردی را چگونه میگویی در نماز گفت تشهد میخوانم پستر میگویم اللهم انی اسألک الجنة واعوذ بک من النار ولیکن خوش نمیدارم دندنهٔ ترا ودندنهٔ معاذ را
پس فرمود آنحضرت حول ذلک ندندن انا ومعاذ نووی در اذکار گفته دندنه کلامی ست که معنی آن فهمیده نشود ومعنی حولها ندندن آنست که حول
الجنة والنار او حول مسالتهما که یکی سوال طلب ست ودیگر سوال استعاذه وازینجا معلوم شد که انسان مخیرست بهر لفظی وعبارتی که خواهد از ماثور وغیره دعا کند

وعن وائل بن حجر رضی الله عنه قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم فکان یسلم عن یمینه
گفت وائل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود ومیگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
ودر روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمین وشمال خود گویا من می بینم بسوی صفحهٔ رخسار شریف وی ودر روایتی تا آنکه دیدیم ما
سفیدی رخسار وی اخرجه مسلم ونسائی وعن شماله وسلام میداد از چپ خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
ودر روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست وچپ وی ازینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود
که بیاض خد مبارک مرئی می شد رواه ابوداود ابوداود این حدیث را از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده ومصنف در تلخیص نسبتش بسوی عبد الجبار
بن وائل کرده وگفته وی از پدر سماعت ندارد پس معلل شد بانقطاع ودرینجا گفته باسناد صحیح وچون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم
که از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده است وسماع علقمه از ابیه ثابت ست پس حدیث سالم باشد از انقطاع وتصحیح مصنف حدیث را درینجا
اولی باشد اگرچه مخالف چیزی ست که در تلخیص گفته وحدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند باحادیث مختلفه که در وی صحیح وحسن
وضعیف ومتروک همه است وهمه این احادیث بدون زیادت وبرکاته ست الا درین روایت وائل ودر روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است
ونزد ابن حبان وبا صحت حدیث وائل چنانکه مصنف درینجا گفته متعین ست قبول زیادت زیرا که زیادت عدل ست وعدم ذکر آن در روایت
غیر وائل روایت عدم زیادت نیست شارح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت وبرکاته دیده نشد در سبل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده
وبصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست وقاله السرخسی والرویانی فی الحلیة وقول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف رح
ازان تعجب کرده وگفته ثابت ست نزد ابن حبان در صحیح وی ونزد ابی داود ونزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا
در ابن ماجه گوییم چون بنسخهٔ صحیحهٔ قرائت کرده شدهٔ ابن ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتم ولفظ وی این ست باب التسلیم حدثنا محمد بن عبد الله
بن نمیر حدثنا عمر بن عبید عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یسلم عن یمینه وعن شماله حتی یری

بيان فيه السلام عليكم ورحمة الله وبركاته انتهى بلفظه ومصنف رح در تلخيص الاحكام بتخريج الاذكار زير قول نووي ان زيادة وبركاته رواية فردة طرق
اين زيادت سوق كرده فرموده فهذه عدة طرق ثبتت بها وبركاته بخلاف ما يوهمه كلام الشيخ انها رواية فردة انتهى وچون دو تسليم از فعل آنحضرت صلى الله
عليه وسلم ثابت شده وصلوا كما رأيتموني أصلي وحديث تحريمها التكبير وتحليلها التسليم باسناد صحيح نزد اهل سنن وارد شده تسليم آن واجب گرديده
وباين رفته است شافعي نووي گفته قول جمهور علما از صحابه وتابعين ومن بعدهم همين ست وترمذي بابي عقد كرده براى دو تسليم وبعد ايراد حديث
ابن مسعود گفته وفي الباب عن سعد وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن ياسر ووائل بن حجر وعدي بن عميرة وجابر وحديث بن مسعود حكم بصحت حسن
حديث كرده وگفته وبرين ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم وكساني كه بعد از ايشان اند انتهى ونيز درين باب ست از سهل بن سعد
وحذيفه وطلق بن علي ومغيره بن شعبة وواثلة بن الاسقع ويعقوب بن الحصين وابي رمثة وغيرهم واز اينجا معلوم شد كه براى بيرون آمدن از نماز
دو تسليم بايد يكي جانب يمين ودوم جانب يسار وهمين ست مذهب ائمه ثلثه جز مالك وليكن حنفيه وديگران گفته اند كه سنت ست بدليل قوله صلى الله
عليه وسلم في حديث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده ونشست پس حدث كرد قبل تسليم پس بتحقيق تمام شد نماز او پس معلوم شد كه تسليم
ركن واجب نيست ورنه واجب ميشد اعاده ودليل ديگر حديث مسيء ست كه امر نكرد آنحضرت او را بسلام وجواب آنست كه حديث ابن عمر ضعيف ست
باتفاق حفاظ زيرا كه ترمذي آنرا روايت كرده وگفته هذا حديث اسناده ليس بذاك القوي وقد اضطربوا في اسناده وحديث مسيء منافي وجوب نيست
زيرا كه اين زيادت ست وآن مقبول ست واستدلال بقوله تعالى اركعوا واسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غير تام ست زيرا كه آيت مجمل ست
عمل آنحضرت بيان آن كرده واگر بر تنها آيت عمل نمايند نه قرارت واجب باشد ونه غير آن پس هر حديث دليل ست بر وجوب تسليم بر يمين ويسار [illegible]
جماعتي وشافعي بوجوب يك تسليم وسنيت تسليم ديگر رفته نووي گويد علماى معتد بهم اجماع كرده اند بر آنكه واجب نيست مگر يك تسليم پس اگر اقتصار بر يكي
كند مستحب ست كه تلقاي وجه كند واگر هر دو كند اولى جانب يمين وثانيه جانب يسار كند وشايد كه حجت شافعي حديث عائشه ست كه بود آنحضرت
وتر ميگذارد نه ركعت نمي نشست مگر در ثامنه پس حمد ميكرد خدا را ويادمي نمود او را ودعا ميكرد پس برمي خاست وسلام نمي كرد پس ميگذارد ركعت نهم ومي نشست
وذكر ميكرد خدا را ودعا مي نمود پس تسليم ميكرد يك تسليم اخرجه ابن حبان ودر منتقى گفته اخرجه احمد والنسائي وفي رواية لاحمد في هذه القصة ثم يسلم
تسليمة واحدة السلام عليكم يرفع بها صوته حتى يوقظنا انتهى واسناد اين حديث بر شرط مسلم ست وجواب اين ست كه اين حديث معارض اين زيادت
ست زيرا كه زيادت چون از عدل باشد مقبول است ونزد مالك مسنون تسليمه واحد ست مقابل وجه ودليل ايشان حديث عائشه وعدي بن عميرة است
در ان تسليمه واحده آمده وليكن اهل حديث در ان گفتگو نموده واعلال وجرح كرده اند وبعضي تاويل كرده اند بجهر يكي وستر ديگري ومالكيه استدلال كرده اند بر
ثابت تسليمه واحده بعمل اهل مدينه وهو عمل توارثوه كابرا عن كابر وجوابش اين ست كه در اصول مقرر شده كه عمل شان حجت نيست وابن عبد البر
ضعف جملة ادله اين قول از احاديث ذكر كرده وشك نيست كه اقوى وارجح دو تسليم ست وهمين ست مختار صاحب سفر السعادة ومستفاد ميشود
وجوب آن از قول صاحب حجة بالغه چنانكه گفت واجب شد خروج بكلامي كه احسن كلام مردم باشد وآن سلام ست ولهذا فرمود تحليلها السلام انتهى
ورواه الترمذي عن علي كرم الله وجهه وعند الحاكم وغيره من حديث وله علة ذكرها ابن عدي والدارقطني ومن حديث عبد الله بن زيد عند الدارقطني
وضعيف ومن حديث ابن عباس عند الطبراني واحتجاج كرده است رافعي در امالي بحديث عائشه كه صحيح ست وبود آنحضرت كه ختم ميكرد نماز را بتسليم
قوله صلوا كما رأيتموني أصلي هكذا في التلخيص **وعن** المغيرة بن شعبة صحابي مشهور ست وترجمه وي گذشت ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان يقول في دبر كل صلوة مكتوبة بر ستيكه آنحضرت مي گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته دبر بضم دال

وبضمتین نقیض قبل و از هر شیء عقب و موخر او گفت و رد بر محرکة الدال و الباء بالفتح نماز در آخر وقت آن و ساکن کرده میشود با و لا یقال بالضمتین زیرا که آن
از لحن محدثین ست و مراد بدبر هر نماز درینجا بعد از خروج از نماز است نه بعد از تشهد در نماز پس ثابت باشد ذکر بعد سلام و همچنین دعا بعد فریضه چنانکه
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و زیاده کرد بزار و طبرانی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت و هم چنین ابن السنی زیاده
کرد بیده الخیر و رواة این زیادت موثوق اند وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت و نیز زاد ابن
حمید بعد این کلمه لا راد لما قضیت هم آمده ولا ینفع ذا الجد منک الجد شرح این کلمات سابقا گذشت و حدیث دلیل ست بر استحباب
این دعا عقب صلوات بنا بر اشتمال وی بر توحید خدا و نسبت هر امر بسوی وی از منع و عطا و قدرت تمام جد بفتح جیم معنی او غنا ست مراد آنست
که نفع نمی کند او را حظ او در دنیا بمال و ولد و عظمت و سلطان بلکه نجات میدهد او را رحمت و فضل متفق علیه شیخ در ترجمه می فرماید
که حضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است می گفت و گفته اند که در بعضی احیان سلام می داد و برمیخاست بی آنکه هیچ چیزی بگوید
و بخواند و در بعضی اوقات این اذکار کل یا بعضی از ان میخواند و بعضی در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از ان اللهم
انت السلام و بعد از ان لا اله الا الله وحده الخ و اذکار و دعوات دیگر بسیار ست که در کتب احادیث مذکورند و در روایت آمده که آنها را بعد از
نماز میخواند و معنی بعدیت همان ست که مذکور شد و لازم نیست که بعد از فرض متصل بخوانند انتهی گوییم کتاب حصن حصین و اذکار نووی و حزب
اعظم و جز آن متکفل اکثر اذکار و ادعیه ماثوره در نماز و بعد آن و جز آن ست با رعایت احوال و اوقات **وعن** سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یتعوذ بهن دبر کل صلوة بود آنحضرت که پناه می جست بگفتن این
کلمات در پس هر نماز لفظ دبر صلوة درینجا در اول محتمل ست که مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زیرا که دبر حیوان از وی ست و برین اند بعض
ائمه حدیث و یحتمل که مراد بعد نماز باشد و هو الاقرب و مراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض ست اللهم انی اعوذ بک من البخل خداوندا پناه
میجویم بتو از بخل و آن ترک اخراج چیزی ست که واجب ست بیرون آوردن آن از مال خود شرعا یا عادتا و تعوذ از بخل در بسیاری از احادیث
آمده و اعوذ بک من الجبن و پناه می جویم بتو از بددلی و ترسیدگی بر جان از چیزها و تاخر از کردن آن یقال جبان کسحاب لمن قام به و تعوذ
اند متاخر ست از اقدام نفس از جهاد و واجب و تاخر از امر بالمعروف و نهی عن المنکر و نحو آن و اعوذ بک من ان ارد الی ارذل العمر
و پناه می جویم بتو از اینکه واپس کرده شوم من بسوی فرومایه تر و ناکس تر عمر مراد آخر عمر ست که بحد خرافت کشد قوی سست و بیکار گردد و از علم
و معرفت و عبادت باز دارد تا آنکه بر گردد بر هیئت اول خود که دوران طفولیت بود ضعیف البنیه سخیف العقل قلیل الفهم و اعوذ بک من
فتنة الدنیا و اعوذ بک من عذاب القبر و پناه می جویم بتو از ابتلا و آزمایش دنیا و عذاب گور مراد بفتنه دنیا
افتتان بشهوات و زخارف اوست تا آنکه غافل کند از قیام بواجب که آفریده شده است برای آن و آن عبادت باری و خالق خود
است و هو المراد من قوله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة رواه البخاری **وعن** ثوبان رضی الله عنه قال
گفت ثوبان که مولای آنحضرت و حاضر گاه و بیگاه درگاه بود کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلاته
بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام می داد استغفر الله ثلثا استغفار می کرد سه بار بلفظ استغفر الله
و نووی در اذکار گفته اوزاعی را که یکی از رواة این حدیث ست گفتند چگونه میکرد آنحضرت استغفار گفت میگفت استغفر الله استغفر الله
استغفر الله و در بعضی روایات آمده که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و قال و میگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام

خداوندا توئی سلام یعنی سالم از جمیع تغیرات و آفات یا بخشندهٔ همه سلامت هر کرا خواهی و منک السلام و از تو امید داشته میشود سلامتی
و از تو خواسته میشود سلامت و توقع آن کرده میشود و استغفار اشارت ست باینکه بنده قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عارض میشود
او را وساوس و خواطر پس مشروع شد برای وی استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد او را وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده
او ذات خود را بدان و مراد سلامت ست از هر نقص و آفت مصدرست وصف کرده شد بدان بطریق مبالغه ابن الجزری گفته زیاده میکنند بعد منک السلام
این کلمات را والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و نیست اصل برای آن بلکه مختلق ست از بعض قصاص قاله علی القاری
فی شرح الحصن الحصین تبارکت یا ذا الجلال والاکرام با برکت بوده ای صاحب عظمت و بزرگی و احسان در سبیل گفته مراد بآن غنای مطلق
و فضل تام ست و گفته اند کسی که نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی ست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرموده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموا و گذشت آنحضرت بمردی که می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک انتهی رواه مسلم

و عن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من سبح الله دبر کل صلوة کسی که تسبیح کند
خدا را و بپاکی یاد کند او را پس هر نماز یعنی بگوید سبحان الله ثلثا و ثلثین سی و سه بار و حمد الله ثلثا و ثلثین و ستایش گوید خدا را سی و سه بار
یعنی الحمد لله گوید و کبر الله ثلثا و ثلثین و تکبیر گوید خدا را سی و سه بار یعنی الله اکبر گوید فتلک تسع و تسعون پس این مجموع نود و نه کرت
میشود بعدد اسمای حسنی و قال تمام المائة و بگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه را لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و ترجمهٔ این کلمات گذشت غفرت خطایاه و لو کانت مثل زبد البحر آمرزیده شود
گناهان او اگرچه باشد مانند کف دریا در کثرت درین روایت تمامی صد باین ذکرست و در حدیث دیگر نزد مسلم سی و چهار بار گفتن تکبیر پس هر وجه که خواند
کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این ورد در وقت نوم نیز آمده و در انجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیرست و فضل آنست که گاهی عمل برین کند
و گاهی بران تا عمل بهر دو روایت کرده باشد و اما جمع میان هر دو چنانکه شارح سفر بی گفته و سبقه غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها
وارد نشده و هم مخرج عددست از مائة و حدیث را سببی هست که فقرای مهاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا آبردند اهل دثور
درجات علی و نعیم مقیم را فرمود و ما ذاک گفتند نماز میگذارند چنانکه ما میگذاریم و روزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم و صدقه می دهند و ما نمیدهیم
و آزاد می کنند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شما را چیزی که دریابید شما بدان کسی را که سابق شد بر شما و سابق شوید شما بدان
کسی را که بعد شماست و نباشد هیچ یکی افضل تر از شما مگر کسی که بکند مثل آنچه بکنید شما گفتند آری فرمود تسبحون الله الحدیث و کیفیت تسبیح و اخوات آن
همان ست که ذکر کردیم و گفته اند بگوید سبحان الله والحمد لله والله اکبر سی و سه بار و وارد شده است در بخاری از حدیث ابوهریره تسبحون الله
عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون عشرا و در صفت دیگر آمده تسبحون خمسا و عشرین تسبیحة و مثلها تحمیدا و مثلها تکبیرا و مثلها لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و ابو داود از حدیث زید بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گفت در پس هر نماز
اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان محمدا عبدک و رسولک اللهم ربنا و رب کل شیء
انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام استمع و استجب
الله اکبر الله اکبر الاکبر الله نور السموات والارض الله اکبر الاکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله اکبر الاکبر و هم ابو داود از حدیث علی کرم الله وجهه
روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت

اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت ور روایت کرد ابو داود و نسائی از حدیث عقبه بن عامر که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بخوانم معوذتین را در پس هر نماز و مسلم از حدیث براء آورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نماز رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک و وارد شده هست بعد نماز مغرب و نماز صبح بالخصوص گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار اخرجه احمد وهو زیادة علی ما ذکر فی غیرها و ترمذی از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پس نماز فجر و حال آنکه وی دوتا کننده سر و پای خود ست پیش از آنکه سخن کند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار نوشته شود او را ده حسنه و محو کرده شود از وی ده سیئه و بلند کرده شود برای وی ده درجه و باشد درین روز خود در حرز از هر مکروه و در حرس از شیطان و نمی رسد هیچ گناهی را که دریابدش درین روز مگر شرک بخدای عز و جل ترمذی گفت این حدیث غریب حسن صحیح ست و روایت کرد آنرا النسائی از حدیث معاذ و زیاده کرد دران بیده الخیر و نیز این لفظ که باشد او را بهر بار که بگوید ثواب برابر عتق یک رقبه و ترمذی و نسائی از حدیث عماره بن شبیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار بعد مغرب برانگیزد برای وی خدای تعالی فرشتگان را که نگاهدارند او را از شیطان رجیم تا آنکه صبح کند و بنویسد برای وی بسبب این کلمات ده حسنات و محو کند از وی ده سیئات موبقات و باشد برای او ثواب برابر عتق ده رقبات مؤمنات ترمذی گفته این حدیث حسن ست نمی شناسم او را مگر از حدیث رشد بن سعد و نمی شناسیم برای عماره سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم و قبل السلام گفته و اما قرارت فاتحه به نیت کذا و کذا چنانکه الآن متعارف ست پس دلیلی بران وارد نشده بلکه بدعت ست و اما درود بر آنحضرت بعد تمام تسبیح و ثنا پس دعا بعد ذکر سنت ست و صلوة بر آنحضرت اول دعا نیز سنت ست اما عادت گرفتن بدان و آنرا در حکم سنن راتبه داشتن و همچنین دعا کردن امام مستقبل قبله مستدبر ماموین پس سنتی بران وارد نشده بلکه آنچه وارد شده این ست که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی که سلام میداد بخاری گفته استقبال کند امام مردم را وقتی که سلام دهد و ایراد کرد حدیث سمره بن جندب و حدیث زید بن خالد که وی چون نماز میگذارد رو میکرد بما بروی خود و ظاهرش مداومت ست برین عمل انتهی وعن معاذ

بن جبل رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له اوصيك يا معاذ لا تدعن دبر كل صلوة

ان تقول بدرستیکه گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک مکن این کلمات را پس هر نماز قوله لا تدعن نهی ست از مؤکدات ثقیل ودعه مگر آنکه ماضی وی مهجور الاستعمال شده در اکثر بنا بر استغنا از وی بترک وقد ورد قلیلا و قرئ ما ودعک ربک و نهی در اصل برای تحریم ست پس دال باشد بر ایجاب این کلمات در پس نماز و گفته اند نهی ارشاد ست ولا بد ست از قرینه بران و گفته اند محتمل که در حق معاذ نهی تحریم باشد و درین قول بعد ست و این کلمات عام ست خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوة عام ست از مکتوبه و نافله و ظاهر اول ست و درینجا دلالت ست بر مشروعیت دعا بعد نماز فرض و بخاری بابی عقد کرده و گفته باب الدعاء بعد الصلوة المکتوبة مصنف در فتح الباری گفت و درین ترجمه رد ست بر کسی که زعم میکند که دعا بعد فریضه مشروع نیست بحدیث مسلم از روایت عبد الله بن الحارث از عایشه که کان النبي صلى الله عليه وسلم اذا سلم لا يثبت الا قدر ما يقول اللهم انت السلام الخ و جواب آنست که مراد از نفی نفی استمرار جلوس ست بر هیئتی قبل سلام مگر این قدر زیرا که ثابت شده که بعد نماز رو میکرد طرف اصحاب خود پس آنچه از دعا بعد نماز آمده محمول ست بر آنکه بعد اقبال بر اصحاب میکرد و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته واما الدعاء بعد السلام مستقبل القبلة سواء المنفرد والامام والماموم فلم يكن ذلك من هدي النبي صلى الله عليه وسلم اصلا ولا روي عنه باسناد صحيح ولا حسن وخصص بعضهم ذلك بصلوتي الفجر والعصر ولم يفعله النبي صلى الله عليه وسلم ولا الخلفاء بعده ولا ارشد اليه امته وانما هو استحسان رآه من رآه عوضا عن السنة بعدهما و گفت

وعامة الادعية المتعلقة بالصلوٰة انما فعلها فيها وامر بها فيها وهذا اللائق بحال المصلي فانه يقبل على ربه يناجيه فاذا سلم منه انقطعت المناجاة وانتهى موقفه وقربه فكيف يترك سوأله في حال مناجاته والقرب منه وهو مقبل عليه ثم يسأل اذا انصرف عنه بعده گفت الاذكار الواردة بعد المكتوبة يستحب لمن اتى بها ان يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم بعد ان يفرغ منها ويدعو بما شاء ويكون دعاءه عقب هذه العبادة الثانية وهي الذكر لا لكونه دبر المكتوبة انتهى گوييم دعوى نفي مطلق مردود است زيرا كه حديث معاذ صحيح ست ودر حديث ابى بكره است فى قوله اللهم انى اعوذ بك الخ كان النبي صلى الله عليه وسلم يدعو بهن دبر كل صلوٰة اخرجه احمد والترمذي والنسائي وصححه الحاكم وحديث زيد بن ارقم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو فى دبر الصلوٰة اللهم ربنا ورب كل شيء الحديث اخرجه ابو داؤد والنسائي وحديث صهيب مرفوعاً كان يقول اذا انصرف من الصلوٰة اللهم اصلح لي ديني الحديث اخرجه النسائي وصححه ابن حبان وغير ذلك اگر گويند مراد بدبر صلوٰة قرب آخر اوست وهو التشهد گوييم وارد شده است امر بذكر در دبر هر نماز ومراد بدان سلام ست اجماعاً فكذا هذا تا آنكه خلاف اين ثابت شود وترمذي از حديث ابى امامه آورده قيل يا رسول الله اى الدعاء اسمع قال جوف الليل الآخر ودبر الصلوات المكتوبات وقال حسن وطبري از روايت جعفر بن محمد صادق آورده كه گفت الدعاء بعد المكتوبة افضل من الدعاء بعد النافلة كفضل المكتوبة على النافلة وبسياري از حنابله كه با ايشان ملاقات شد چنان فهيده اند كه مراد حافظ ابن القيم رح نفي دعا بعد صلوٰة مطلقاً نيست بلكه نفي بقيد استمرار استقبال مصلي ست قبله را وايراد آن عقب سلام واما چون برگردد وبروے خود مقدم كند اذكار مشروعه را پس ممتنع نيست نزد وى اتيان بدعا درين وقت انتهى ملخصاً من فتح الباري گوييم وشبهه نيست كه مراد وے همين ست كه بعض حنابله گفته اند ومساعد اوست آنچه در سفر السعادة گفته اين دعا كه بعد از سلام مى كنند از عادت پيغمبر خدا نبود ودرين باب هيچ حديث ثابت نشده وبدعتى ست مستحسن انتهى وشيخ در شرح آن گفته يعني اين دعا كه ائمه مساجد بعد از سلام مى كنند ومقتديان آمين آمين مى گويند چنانچه الآن در ديار عرب وعجم متعارف ست از عادت پيغمبر خدا نبود انتهى اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك خداوندا يارى ده مرا بيادكردن تو وسپاس داشتن تو ونيك كردن عبادت تو وبرجا آوردن آن بروجه شعور وخضور ومراقبه رواه احمد وابو داؤد والنسائي بسند قوى وزياده كرده در فتح وصححه ابن حبان والحاكم ودر روايتى اين حديث باين لفظ آمده كه گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا وفرمود بدرستيكه من دوست ميدارم ترا اى معاذ پس گفتم من كه من هم دوست ميدارم ترا فرمود ترك مكن اين دعا را در پس هر نماز ودرين روايت بجاى اللهم لفظ رب آمده اخرجه الثلاثة مگر در روايت ابو داؤد اين لفظ نيامده كه من دوست ميدارم ترا واين حديث مسلسل ست باين فعل اخذ بيدى وباين قول انا احبك ودر مسلسلات محرر سطور نيز هست وعن ابى امامة نام وى اياس ست بر اصح كما قاله ابن عبد البر رضى الله عنه ابن ثعلبة الحارثى الانصارى الخزرجي حاضر نشد بدر را بسبب معذور داشتن آنحضرت او را بنا بر مرض والده وى وابو امامه باهلى ديگر ست كه در اول كتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد بابى امامه همين اياس باشد وچون آن ديگر اراده كنند باهلى گويند وباين قيد تميز حاصل كنند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ اية الكرسى فى دبر كل صلوٰة مكتوبة كسى كه بخواند آيت كرسى را در پس هر نماز فرض مراد از دبر صلوٰة درينجا بعد سلام ست نه بعد تشهد كما هو الظاهر واين دال ست بر آنكه مراد در مواضع ديگر نيز ازين لفظ همين ست پس دعا بعد فريضه ثابت باشد تفصيل اين اجمال آنكه اطلاق لفظ دبر گاهے بر چيزى آيد كه از جنس مضاف اليه باشد مثل قوله تعالى ومن يولهم يومئذ دبره وگاهے بر چيزے كه نه از ان جنس ست مثل قوله تعالى ومن الليل فسبحه وادبار النجوم اى آخر الليل عقب غروبها ومثل عتق التدبير لما بعد الموت پس لفظ دبر

مشترک ست و آنچه بعد چیزی باشد و از ان چیز نبود و در میانه خلا از ان چیز باشد و حمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست پس هر که میگوید که مراد دبر صلوة آن ست که بعد تشهد باشد بروی دلیل آوردن ست و چون از دلیل تفحص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده تسبحون و تحمدون و تکبرون خلف کل صلوة ثلثا و ثلثین پس لفظ خلف دلیل ست برانکه مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دبر کل صلوة خلف اوست عقب خروج از ان و مبیّن اوست حدیث ابوداود و بلفظ اثر کل صلوة ای بعدها و بزیده بیانا حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبيحة و هلل مائة تهليلة غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر که مراد دبر درینجا عقب صلوة ست بعد خروج از ان بسلام و بزیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال دبر صلوة الفجر و هو ثان رجلیه قبل ان یتکلم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح زیرا که اگر مراد دبر درینجا قبل خروج از نماز باشد حاجت تقیید بقول وی ثان رجلیه نیست و نه بقول وی قبل ان یتکلم و ازینجا دریافتی که مراد دبر در حدیث باب حدیث تسبیح و تحمید و تکبیر بعد خروج از وست نه داخل و رد که این اراده صحیح نیست لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل ست بآن و ظاهر آنست که گویند الا الحیوة چه حیات مانع از دخول جنت ست معجلاً و وجود موت ولبودن او شرط دخول جنت که مؤجل ست اگر وجود موت و شرطیت او نمی بود بالفعل در می درآمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نمی بود می درآمد در بهشت الآن معجلاً و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تاجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته موت حاجز ست میان تالی آیت الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بعد از آن در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و در سبیل گفته الا الموت بحذف مضاف ست ای لا یمنعه الا عدم موته و حذف برای دلالت معنی ست و اختصاص آیة الکرسی بجهت آنست که مشتمل ست بر اصول اسما و صفات الٰهیه و وحدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت و اراده و قل هو الله احد متمحض ست برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیة الکرسی بعد از نماز و جز آن در احادیث بسیار آمده رواه النسائی و صححه ابن حبان و در مشکوة این حدیث را از حضرت علی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه می گیرد خوابگاه خود را ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سراها که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بیهقی اسناد او ضعیف ست وزاد فيه الطبراني وقل هو الله احد و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیة الکرسی پس هر نماز فرض باشد در ذمه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست و حدیث ضعیف در همچو جاها مقبول و معمول به ست و در سفر السعادة گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح ست ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی ست و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث را دلیل صحیح ست و موضوع نیست انتهی وعن مالك بن الحويرث رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي نماز بگذارید چنانکه دیدید شما مرا که نماز میگذاردم لفظ متفق علیه این ست پس هر گاه که حاضر شود نماز پس باید که اذان گوید برای شما یکی از شما و حدیث را الفاظ مختلف ست و لفظی که اینجا مذکور ست روایت بخاری ست چنانکه گفت رواه البخاري ای فی کتاب الاذان و زیاده کرده در اول وی قصه و در آخر وی این لفظ پس تر باید که امامت کند شما را اکبر شما کذا فی التخییر

واین حدیث اصل عظیم ست در دلالت بر اینکه افعال و اقوال وی صلی الله علیه وآله وسلم بیان اجمال امر بالصلوة ست که در قرآن و حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت ست بر وجوب تأسی با تحضرت صلی الله علیه وسلم در آنچه کرده است در نماز پس هر آنچه محافظت کرد آنحضرت بران از افعال و اقوال صلوة آن واجب ست برامت مگر آنچه خاص کند آنرا دلیل از ینها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن دقیق العید استیفای آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در حواشی عمده بران زیادت فرموده و ٠ **عمران بن حصین رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب والا فاوم** گفت عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذار استاده پس اگر نتوانی بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو و اگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن **رواه البخاري والنسائي** وزیاده کرد پس اگر نتوانی پس ستلقی شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس را مگر بقدر وسع او و وهم کرد حاکم در مستدرک آن و در سبل السلام گفت لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد ولیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاوم و روایت کرده است آنرا دارقطنی از حدیث علی رض بلفظ فان لم تستطع ان تسجد فاوم الحدیث و در اسنادش ضعف ست و در وی متروک ست و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما وچنین نیست که آنرا رافعی آورده ولیکن وارد ست در حدیث جابر ان استطعت والا فاوم ایماء اخرجه البزار والبیهقی فی المعرفة بزار گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب وقف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی ست از حدیث ابن عمر و ابن عباس و در اسناد هر دو ضعف ست و حدیث دلیل ست بر اینکه فریضه را نشسته نگذارد مگر بعذر و آن عدم استطاعت ست و ملحق ست بآن خشیت ضرر لقوله تعالی وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ و کذا قوله فان لم یستطع فعلی جنب و در قول وی در حدیث طبرانی فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فنائما ای مضطجعا حجت ست بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط ست و این دال ست بر اینکه هر گاه مشقت رسد و اگرچه نائم باشد مباح ست او را نماز نشسته گذاردن و در وی خلاف ست و حدیث با کسی ست که گفت نائم را مباح ست قعود در نماز و از مشقت ست خوف دوران سر در سفینه اگر استاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در مصفی گفته عجز از قیام متحقق می شود بلحوق مشقت شدیده در اثنای صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را تواتر نفس و گرانی اعضا و برهم زدگی حواس رو دهد یا زیادت مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی و این حدیث در حق مریض ست حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق ست انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت ست فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمار ست و در تفسیر احمدی گفته در لفظ جنوب دلالت ست بر اینکه نماز بر پهلو خفته بخوانند نه دراز شده بر استی انتهی و این حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث هیئت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما در مصفی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلوی راست خفتن بهتر ست از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و دو پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفت اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثه تربیع ست و گفته اند مفترش بگذارد و قیل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ماخوذ ست از حدیث که نیست واجب هیچ شی بعد تعذر از ایما و از شافعی آمده که واجب ست ایما به دو چشم و ابرو و آرزو فرآمده که ایما کند بقلب و گفته اند واجب امرار قرآن و ذکر بر زبان پس بر قلب مگر این کلامی ست که نیامده در احادیث و در آیت کریمه ست فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و اگرچه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب ست علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیزی

پس بجا آید از وی چیزی را که تواند پس چون مستطیع چیزی باشد از انچه کرده می شود در نماز واجب باشد بر وی اتیان آن زیرا که مستطیع ست

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صل على الارض ان استطعت والا فاوم ايماء فرمود برای بیماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفگند آن وساده را و گفت نماز بگذار بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك وبگردان سجده خود را پست تر و کمتر از رکوع خود رواه البيهقي بسند قوي في المعرفة و لٰكن صحح ابو حاتم وقفه واخرجه البزار ايضا من طريق سفيان الثوري ودرین حدیث اینست که بیفگند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد بسوی او پس گرفت آن چوب را و بیفگند و گفت بزار شناخته نمی شود هیچ کی که روایت کرده باشد از سفیان ثوری جز ابوبکر حنفی و پرسیده شد از وی ابوحاتم پس گفت صواب از جابر وقف ست و رفع او خطاست روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فذکر و در اسنادش ضعف ست و حدیث دلیل ست بر آنکه اگر بیمار چیزی تا سجده کند بر آن فتی که متعذر باشد بر وی سجده بر زمین و ارشاد فرمود بفصل کردن میان رکوع و سجود و پست کردن آن نسبت برکوع و چون قیام و رکوع دشوار گردد نشسته باشارت بگذارد و ایمای سجود اخفض از ایمای رکوع کند یا اگر قیام متعذر نیست ایما کند برای رکوع بحالت قیام و برای سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو در قیام ایما کند و بنشیند برای تشهد و گفته اند که برای هر دو نشسته ایما کند و برای قرائت استاده شود و گفته اند که قیام از وی ساقط است نشسته نماز بگذارد پس اگر استاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود برای قعود ایما کند برای هر دو استاده

باب سجود السهو وغيره من سجود التلاوة والشكر

سهو و نسیان و غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که در دست برفتن دل جانب دیگر و سنت ست سجده سهو برای تدارک تقصیر نماز ست یا زیادت آن و در روی شبه قضا و شبه کفاره ست و سهو و نسیان بر رسول خدا در انچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف ست و مختار نزد اهل حق جواز ست زیرا که احادیث صحیحه در ان وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید بلکه متضمن حکمت ست و بحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند عن عبد الله بن مالك ابن بحينة ترجمه وی پیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين الاولیين ولم يجلس بدرستیکه آنحضرت گذارد با صحابه نماز پیشین پس بایستاد در دو رکعت اولی و ننشست و قعده نکرد فقام الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلوٰة وانتظر الناس تسليمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید كبّر وهو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل ست بر شرعیت تکبیر احرام برای سجود سهو و برین که تکبیر مختص بدخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگرچه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام فسجد سجدتين قبل ان يسلّم پس سجده کرد دو سجده پیش از انکه سلام گوید ثم سلّم پس تر سلام داد و از نماز بر آمد و در حدیث دلالت ست برینکه ترک تشهد اول را سهوا سجده سهو جبر میکند و برینکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جا قبل از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد ست ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت اخبار وارده درین باب و قوت آنها و در کتب ستة از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد بعد از سلام اگرچه در حدیث ابن بحینه پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده بعد از سلام آمده و چون قول و فعل متعارض آمد حنفیه تمسک بقول کردند زیرا که نزد ابی حنیفه قول اقوی ست از فعل و شمنی گفته که این قول جمع

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید هر که نقصان کند سجده قبل سلام کند و هر جا که بزیادت ست سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و فرنی و ابو ثور از ایمه شافعیه هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل ست زیرا که در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین صورت نظر ست و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب ست بصواب و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد شیخ در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت و اولویت ست و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به فی کتب الایمة الاربعة انتهی گوییم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرتؐ در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرتؐ گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب ایمه متعین افتاده پس هر دو جائز باشد و لهذا شوکانی رح فرموده که درینجا دلالت ست بر جواز هر دو صورت لیکن لائق بموارد النصوص آنست که عمل کند بارشاد شارع پس آنجا که قبل از التسلیم کرده قبل از ان کند و جائیکه بعد التسلیم کرده بعد از التسلیم کند و در ماعدای آن مختار ست والکل سنة انتهی و همین ست اقرب بصواب جمعا بین الادلة واتباعا لظاهر السنة وهذا لفظ البخاري و اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست و سجده سهو از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند جا واقع شده یکی از ان در قعدهٔ اولی ست چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهدان بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی واجب گردد و اصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرتؐ سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند وفي رواية لمسلم و در روایت مسلم ست از عبد الله ابن بحینة يكبر في كل سجدة وهو جالس وسجد الناس معه مكان ما نسي من الجلوس تکبیر میگفت آنحضرتؐ در هر سجدهٔ سهو و حال آنکه آنحضرتؐ نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرتؐ بجای چیزی که فراموش کرد نداز جلوس و درومی دلیل ست بر شرعیت تکبیر نقل و قول وی مکان ما نسی الخ مدرج ست از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرتؐ نیست گویا که صحابی آنرا از قرینهٔ حال دریافته و هم درین حدیث دلیل ست بر وجوب متابعت امام اگرچه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرتؐ مقرر داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک ایشان تشهد را عمدا و درین تامل ست زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرتؐ و ایشان ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم گفت نماز گذارد آنحضرتؐ یعنی امامت کرد احدى صلوتي العشي یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده از میان هر دو بتعدد قصه و عشی بفتح عین و کسر شین و تشدید تحتیه ازهری گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند ركعتين دو رکعت ثم سلم پس سلام کرد یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست فقام الى خشبة في مقدم المسجد پس استاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روایتی بجای مقدم معروضة في المسجد آمده یعنی چوبی که بر عرض نهاده شده بود در مسجد فوضع يده عليه پس نهاد دست خود بران چوب و در روایتی پس تکیه کرد بران چوب گویا که خشمگین ست و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر در آورد انگشتان را و نهاد

رخسارهٔ راست خود بر پشت کف دست خود وفي القوم ابوبكر وعمر فهابا ه ان يكلماه ودر قوم نماز گذار ابو بکر و عمر بودند پس ترسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه هیبت می باشد واز دو خوف که کلام کنند باوی در سلام دادن بر دو رکعت وخرج سرعان الناس وبیرون آمدند از مسجد پیشتر و زود تر برآیندگان مردم سرعان بفتح سین مهمله و را اوائل ناس که شتابی کنند برفتن وبسکون را نیز آمده وبضم وسکون نیز ضبط کرده اند ومراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند وشتاب از همه پیشتر برایند وجماعت را که از معرکهٔ جنگ از همه پیشتر برایند وبی صبری نمایند نیز گویند فقالوا وایشان گفتند صحابه أقصرت الصلوة آیا کوتاه شد نماز قصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وکسر صاد هر دو روایت ست یعنی بصیغهٔ معروف ومجهول هر دو آمده واول را نووی قوی گفته وعليه الاكثر ومراد آنست کا از چهار رکعت بدو رکعت آمده ورجل يدعوه النبي صلی الله علیه وسلم ذا اليدين ومردی میخواندش آنحضرت صاحب دو دست زیرا که بهر دو دست خود کار میکرد وبعضی گویند که دو سپر داشت ومضمون حدیث بروایت دیگر صریح ست در انکه وجه تسمیه وی آن درازی بودن هر دو دست اوست ونامش عمير بن عبد عمير بود وکنیت او ابو محمد وبعضی گویند نامش خرباق بکسر خاء معجمه بود وبعضی گویند خرباق نام مردی دیگرست که اورا ذو الشمالين گویند وبعضے گویند خرباق غیر ذو اليدين وذو الشمالين ست وقيل غير ذلك ووهم کرد زهری که ذو اليدين وذو الشمالين هر دو را یک شخص گردانید وعلما بیان این وهم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسيت ام قصرت الصلوة آیا فراموش کردی وسهو شد ترا یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس ولم تقصر فرمود نه فراموش کردم من ونه کوتاه شد نماز ودر روایتی باین لفظ ست که كل ذلك لم يكن یعنی هیچ از نسیان وقصر نبود ودرین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبارست بر خلاف واقع واجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار وخلاف در افعال وجواب داده اند که عدم جواز نسیان در اقوال ودر اخباری ست که متعلق باشد به تبلیغ شرائع واحکام ووحی نه در جملهٔ اخبار واین جواب ضعیف ست زیرا که اخبار خلاف واقع کذب ست اگرچه نه عمدا بود وواجب ست تنزیه ساحت عزت وکرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان وهمین ست مذهب جمهور وایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نسیان ونه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر واین خبر صادق ست بی شبهه یا این قول کنایت ست از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان ندارم واین صادق ست قال بلى قد نسيت گفت آری بتحقیق فراموش کردی ودر روایتی چنین ست که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین ست که میگوید ذو اليدين گفتند آری همچنین ست فصلى پس پیش رفت وبگذارد ركعتين دو رکعت که مانده بود ونگذارده بود آنرا ثم سلم ثم كبر پس ترسلام داد پس تر تکبیر براورد فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد مانند سجدهٔ خود که در نماز کرده بود یا درازتر ازان بجهت اعتذار وقوع تقصیر ومشاهدهٔ عظمت حق وانفاذ حکم وتقدیر وی سبحانه وتعالی شیخ در ترجمه گفته باید فهمید که وقوع سهو ونسیان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کدام مقام ست لابد از مرتبهٔ اشتغال واستغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصرت انتهى ثم رفع راسه وكبر پس تر برداشت سر خود را وتکبیر گفت وسجده کرد چنانکه در سهو مشروع ست شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث وتعرض بمباحث اصولیهٔ وی کلام طویل ست اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض ست پستر محقق ابن دقیق العید در شرح عمده ودر سبل الفقه وقد وفينا المقام حقه في حواشيها انتهى ای حواشی العمدة ومصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد لیکن درینجا این قدر باید دانست که مهم شرعی که ازین حدیث ماخوذ شده آنست که حدیث دلالت میکند برینکه نیت خروج از نماز وقطع آن برگمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگرچه بعد از دو سلام داده باشد وبرینکه کلام ناسی باطل نمیکند نماز را وهمچنین کلام کسی که گمان اتمام نماز دارد

كه احدى بوجوب وى قائل نشده و لفظ تشهد دلالت ميكند بر اتيان بشهادتين و به قال بعض العلماء و گفته اند كه تشهد اوسط كافيست و لفظ اول ظاهر ترست و نيز درين حديث دليل ست بر شرعيت تسليم چنانكه دلالت ميكند بران روايت عمران كه ذكر كرديم ته آن روايت كه مصنف آورده چه آن صريح نيست كه تسليم بعد سجدهٔ سهو بود زيراكه محتمل كه آنحضرت سلام نماز نداده باشد و سجده قبل از سلام كرده پستر سلام نماز داده انتهى

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاته فلم يدر كم صلى ثلثا ام اربعا فليطرح الشك وليبن على ما استيقن چون شك كند يكى از شما در نماز خود پس ندريابد كه چند ركعت گذارده است سه يا چهار پس بايد كه بيندازد شك را يعنى آن ركعت را كه شك دروست و بايد كه بنا كند بر چيزى كه يقين وارد و متيقن ست وجود وى يعنى اقل چنانكه در صورت شك سه يا چهار بنا نهد و سه قرار دهد ثم يسجد سجدتين پستر بايد كه سجده كند دو سجده چنانكه بسهو مى باشد قبل ان يسلم پيش از آنكه سلام دهد و در روايت بخارى اين قيد نيست و ازينجاست اختلاف ائمه در بودن سجدهٔ سهو پيش از سلام بعد از ان فائدهٔ سجده بيان فرمود بقول خود فان كان صلى خمسا پس اگر هست مصلى كه گذارده است پنج ركعت را يعنى شك كرد در سه يا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار ركعت بود چون ركعت ديگر گذارد پنج ركعت شد شفعن له صلاته شفع ميسازند اين پنج ركعت بسبب اين دو ركعت بدل كه در حكم يك ركعت اند براى مصلى نماز او را يعنى اين پنج ركعت با اين دو سجدهٔ سهو در حكم شش ركعت مى شوند وان كان صلى تماما و اگر گذارده است ركعت ديگر را بعد از نهادن بنا بر سه از براى تمام كردن مر چهار را چنانكه در واقع هم سه ركعت بود پس با اين چهار ركعت تمام شد كانتا ترغيما للشيطان مى باشد اين دو سجده خوار گردانيدن و بينى بر خاك ماليدن شيطان را يعنى اگرچه برين تقدير احتياج بسجدتين نيست كه شفع گردانند نماز را چنانكه بر تقدير اول بود وليكن فائدهٔ سجدتين رغم شيطان ست كه ميخواست كه در شك اندازد و از عبادت باز دارد مصلى برغم او سجده كرد و در عبادت افزود رواه مسلم و رواه ابن حبان والحاكم والبيهقى گفت ابن منذر حديث ابى سعيد اصح حديث ست درين باب و رواه مالك فى الموطا عن عطا بن يسار مرسلا و در روايت مالك بجاى شفعن له صلاته چنين آمده شفعها بهاتين السجدتين يعنى شفع ميگردانند مصلى اين پنج ركعت را باين دو سجده چنانكه وجهش معلوم شد و ظاهر حديث دران ست كه بصورت شك بنا بر اقل نهد كه يقين ست و عمل بر تحرى يعنى غالب ظن نكند و مذهب جمهور ائمه از مالك و شافعى و احمد همين ست و جماعتى از تابعين بوجوب اعاده رفته تا آنكه يقين حاصل شود و بعضى گفته اند كه سه بار اعاده كند و چون شك كند در نوبت چهارم اعاده نيست بروى و حديث باد و مذهب اقل ست و حديث ظاهر ست در آنكه اين حكم براى مطلق شاك ست مبتدى باشد يا مبتلا و امام ابو حنيفه گويد اگر شك در اول بار بود يعنى شك كردن عادت او نشده است تحرى كند و بعد از تحرى اگر غلبهٔ ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل كند و اگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو كند زيراكه بنا نهادن بر ظن غالب اصلى مقررست در شرع چنانكه در قبله و مانند آن و در صحيحين از ابن مسعود آمده كه تحرى كند چنانكه بيايد و شمنى اين حديث را در شرح نقايه در تحرى صواب آورده و امام محمد در موطاى خود گفته كه آثار در باب تحرى ظن غالب بسيار آمده است و گفت اگر همچنين كرده شود پس نجات از سهو و شك متعذر گردد و اعتبار حرجى عظيم ست انتهى شيخ در ترجمه گويد گفت بندهٔ ضعيف صانه الله عما شانه كه حاصل مقام اين ست كه درين باب سه حديث آمده اول اذا شك احدكم فليستانف او كما قال دوم من شك فى صلاته فليتحر الصواب سوم اين حديث كه مذكور شد كه حاكم ست بر بنا نهادن بر يقين پس جمع كرد امام ابو حنيفه ميان هر سه حديث بحمل اول بر عروض شك در اول بار و ثانى بر صورت وقوع تحرى و اين كمال جامعيت و نهايت تحقيق ست و در مذهب امام احمد اكرم رضى الله عنه والله اعلم

وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه

قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یا کم و در لفظی آمده که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قيل له يا رسول الله احدث في الصلوة شيء گفته شد ای رسول خدا آیا نو پدید آمد در نماز چیزی و در روایتی این ست آیا زیاده کرده شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاك فرمود چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا صليت كذا و كذا گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجای كذا خمسا آمده قال فثنى رجله واستقبل القبلة فسجد سجدتين گفت ابن مسعود پس دو تا کرد آنحضرت هر دو پای خود را و رو کرد بسوی قبله و سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پستر سلام داد ثم اقبل علينا بوجهه فقال انه لو حدث في الصلوة شيء انبأتكم به پستر رو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود شان این ست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر میکردم شما را بآن چیز نو پدید شده ولكن انما انا بشر مثلكم ولیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود وجه مماثلت بقول خود انسى كما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه وسلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود در ان تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی تاخیر آن تا مدت حیات وی صلی الله علیه وسلم و همین ست مختار امام الحرمين اما اقوال بلاغیه پس سهو در ان ممتنع و مستحیل ست اجماعا و اما امور عادیه و امور دنیویه پس راجح جواز سهوست در افعال شریفه او والله اعلم كذا في الديباج شرح صحيح مسلم بن الحجاج للسيوطي رح فاذا نسيت فذكروني پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا واذا شك احدكم في صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز خود که زیاده گذارد و یا کم فليتحر الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرقه در میان شک در رکعت یا رکن و تفسیرش در حدیث عبد الرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود و پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگیرد آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگیرد آنرا دو و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگیرد آنرا سه پستر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سجده سلام دهد دو سجده فليتم عليه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم ليسلم پستر باید که سلام بگوید ثم ليسجد سجدتين پستر باید که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در روی دلیل ست بر آنکه متابعت و تم مرا علم را در ظن وی واجب ست و مفسد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تغییر را در عصر نبوت ولیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد پس اگر نه نشیند انتظار قعود او کنند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجب بود همان کرد و این دلیل ست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام ست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن ازان پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ائمه مختلف گشته بعض ائمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود السهو متعدد ست از آنجمله است حدیث ابو هریره در باره شک کسی که نماز گذارد و ندانست که چند گذارد و در وی امرست بدو سجده اما موضع سجده مذکور نیست و این حدیثی ست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکردند که محل این سجده قبل سلام ست یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه در وی زیادتی ست

قبل ان یسلم واز انجمله است حدیث ابو سعید سه شک کرد در وی دو سجده ست قبل سلام دیگر حدیث ابو هریره و در وی قیام ست بسوی چوب
وسجده بعد سلام وحدیث ابن بحینه است و در وی سجود ست قبل سلام وازینجا آرای علما در اخذ بدان مختلف شده داؤد گفته تستعمل فی مواضعها
علی ما جارت به ولا یقاس علیها ومثله قال احمد ولیکن بالخصوص درین نمازها و در ما عدای او خلاف کرده وگفته برای هر سهو سجده قبل از سلام کند
و دیگران گفته اند وی مخیر ست در هر سهو خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت ونقصان ومالک گفته اگر سجود برای زیادت ست بعد سلام
کند واگر برای نقصان ست قبل کند وحنفیه گفته اند که اصل در سجود سهو بعد سلام ست واحادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شده آنرا تاویل کنند
وشافعی گفته اصل سجود قبل سلام ست ورد کرده اند این را باحادیثی که مخالف اوست بادعای نسخ سجود بعد سلام ومروی ست از زهری که سجده کرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو سجده سهو قبل سلام وبعد آن وآخر الامرین قبل سلام بود ومؤید اوست رویت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت
که دو سجده کرد قبل سلام وصحبت معاویه متاخر ست وذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریرة ومکحول والزهری وغیرهم در شرح سفر السعادة گفته طریق انصاف
این ست که در احادیث وارده درین باب قولا وفعلا نوعی از تعارض وتقدم بعض وتاخر بعض بروایت صحیحه موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود
پس اولی حمل ست بر توسیع در جواز هر دو امر انتهی متفق علیه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست ومراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر
اقل نهد وتمام کند وشافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند ونزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد
از قعدهٔ اخیره وبرخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه واگر سجده کرد باطل گردد فرض او ولغو کند
خامسه واگر کرده است قعدهٔ اخیره وبرخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادامیکه سجده نکرده است برای خامسه واگر سجده کرد تمام گشت فرض او
وضم کند بوی سادسه ومستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام وظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را واکتفا
نکرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی ست والله اعلم قاله الشیخ وفي رواية للبخاري من حديث ابن مسعود فليتم ثم يسلم ثم يسجد
پس باید که تمام کند پستر سلام گوید پستر سجده کند ولمسلم ومسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم سجد
سجدتي السهو بعد السلام والكلام بدرستیکه آنحضرت سجده کرد دو سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان
وجواب داد ازان و درینجا دلیل ست برای حنفیه که قائل اند ببعدیت سجده از سلام اما اختلاف ست در اینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور
آنست که یک سلام دهد وفخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده واین یک سلام را مقابل وجه گوید وبانحراف حاجت نیست چه مقصود
مجرد تحلیل ست وشمس الائمه وغیره بران اند که دو سلام دهد ومختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس آنچه مذکور شد
منصرف بدان بود وشمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام ست زیرا که سلام اول برای تحلیل ست وثانی برای تحیت واین سلام برای تحلیل ست پس
ضم ثانی بوی عبث باشد ولاحمد وابي داود والنسائي من حديث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شك في صلاته
فليسجد سجدتين بعد ما يسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام امام شافعی وامام احمد وامام مالک
گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود ونزد حنفیه در صورت شک همان تحری ست پس پس
وبیانش گذشت در مصفی گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکنی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع وسجود آن رکن را
بلند وسجدهٔ سهو دهد وشک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفیین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را وآنحضرت صلی الله
علیه وسلم رجوع کرد بقول ذو الیدین وقول حضرت ابو بکر وعمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیز ست اخذ باقل وتحری صواب

ورجوع بقولِ ثقه والله اعلم و در هر صورت سجدهٔ سهو باید کرد واقوی آن می نماید که اگر در اثنای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردید لمختصره
وصححه ابن خزيمة این او آیه کسی ست که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقًا ولیکن معارض اوست انچه گذشت حافظ ابوبکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجدهٔ سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجدهٔ مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح ست
و هر دو را شواهد ست که طویل میشود کلام بذکر آن بعده گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر ست جمیعًا و گفت این ست مذهب بسیاری از اصحاب
انتهی در حدیث عبد الرحمن بن عوف ست که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان یعنی
چنانکه شک کرد در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این معنی دارد
که فرموده بگذارد تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مدة العمر خود شک در عددِ رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبهٔ استغراق
و توجه بجانب حق نسیان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و میفرمود که شک از شیطان ست چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیابد آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه وی نشسته است متفق علیه **وعن** المغيرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعتين چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد در دو رکعت و قعده نکرد و فرق میان
شک و سهو آنست که بسهو جزم میکند در یک جانب و در شک در تردد ست که این ست یا آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت در حالت ایستادن
فليمض ولا يعود وليسجد سجدتين پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجدهٔ سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم يستتم قائما فليجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جا بجای استتم
و لم يستتم استوى و يستوى آمده و لا سهو عليه و نیست سجدهٔ سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجدهٔ سهو نکند و در هدایه گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند رواه ابو داؤد وابن ماجة والدارقطني واللفظ له بسند ضعيف زیرا که
مدار وی در جمیع طرق بر جابر جعفی ست وهو ضعيف جدًا و گفت ابو داؤد اخراج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست و گرنه بقعود
و بعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانوهاست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی ست از ابو یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا
اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود ست وهو الاصح انتهی و نیز درین حدیث دلیل ست بر آنکه سجدهٔ سهو نکند مگر برای فوات تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله ولا سهو عليه و باین رفته است جماعتی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید برای
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس تسبیح گفتند مقتدیان پس نشست و سجده کرد برای سهو واخرجه الدارقطني و این همه فعل انس ست
موقوف بر وی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس هذه السنة و حدیث مغیره مرجح ست بر آن بسبب مرفوع بودن و مؤید اوست
حدیث ابن عمر مرفوعًا لا سهو الا في قيام عن جلوس او جلوس عن قيام اخرجه الدارقطني والحاكم والبيهقي و در وی ضعف ست ولیکن مؤید او ست
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل از افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

دران بسجدهٔ سهو ونه خود سجده کرد از صدور آن گوییم نسائی از حدیث ابن بحینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس استاد در دو رکعت پس تسبیح کردند پس
گذشت آنحضرت وچون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد واحمد وترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد با ما مغیره بن شعبه چون
دو رکعت خواند بایستاد ونه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پس وی بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید وچون فارغ شد از نماز
سلام داد پستر دو سجده کرد پستر گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم هكذا مگر این روایت در حق کسی ست که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند
پس محمول شود بر اینکه سجده کرد برای تشهد وهو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در اسنادش عبد الرحمن بن عبد الله
بن عتبه بن عبد الله بن مسعود الکوفی المذلی ست بخاری بوی استشهاد کرده وغیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس اجود شیء ست
درین باب زیرا که احتجاج کرده اند شیخین با بی عمیس عتبه بن عبد الله در صحیحین واحتجاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله ومراد بروایت ابی عمیس روایتی
که ابو داؤد بدان اشاره کرده بقول خود رواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن الشعبی عن المغیرة مثل حدیث زیاد بن علاقة **وعن عمر**
بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس على من خلف الامام سهو نیست بر کسی که
پس امام ست سهو اگرچه وی را سهو واقع شود فان سهى الامام فعليه وعلى من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی ست
سجدهٔ سهو کردن وبر کسی که در پس او ست زیرا که سجدهٔ سهو از تمام نماز ست وصحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه البزار
والبيهقي باسناد ضعيف زیرا که در وی خارجه بن مصعب ست واو ضعیف ست وروایت کرد آنرا دارقطنی وزیاده کرده در وی که اگر سهو کرد
در پس امام پس نیست بر وی سهو وامام کافی ست او را ودرین همه روایات خارجه است ودرین باب ست از ابن عباس ودر سندش متروکی هست ودر
حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر مؤتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب ست که امام سهو کند وباین رفته است زید بن علی وحنفیه
وشافعیه **وعن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم
برای هر سهو دو سجده است بعد سلام چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابو داود وابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش اسمعیل بن عیاش ست
ودر وی مقال وخلاف ست بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح ست واین حدیث همچنین ست که از روایت شامیین
آورده پس در تضعیف این حدیث نظر ست وحدیث دلیل ست بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو متعدد باشد برای هر سهو دو سجده باید
وقد حكى عن ابن ابی لیلی وجمهور بعدم تعدد سجود رفته اند اگرچه موجبش متعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد وکلام کرد ومشی نمود ناسیا
وزیاده بر دو سجده نکرد واگر گویند که قول اولی ست بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت دران بر تعدد سجود متعدد بمقتضی بلکه برای عموم ست
مر هر ساهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع ست او را دو سجده ومختص نیست این هر دو سجده
بمواضع که دران سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه بانواع سهو وی وحمل برین معنی اولی ست از حمل بر معنی اول واگرچه ظاهر
دران همان معنی اول ست برای جمع میان وی ومیان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذو الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشده
وآن محل نزاع ست پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود ومسئلهٔ دیگر احتجاج ست بدان بر سجود سهو بعد سلام وکلام دران مکرر گذشته **وعن**
ابی هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك
الذي خلق گفت ابو هریره سجده کردیم ما با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجدهٔ تلاوت ست وفی البخاری اصله
ولم يذكر سجدة اقرأ ودر روایتی از بخاری ست که اگر نمی دیدیم آنحضرت را که سجده میکرد درین سجده نمیکردم وروایت کرده است بزار از حدیث عبد الرحمن

بن عوف گفت دیدم رسول خدا را سجده کرد در اذا السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس ست که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زمانیکه
آمد بمدینه رواه ابو داؤد و ابو علی بن السکن فی صحیحه من طریق ابی قدامة الحرث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمة و ابو قدامه و مطر از رجال مسلم اند ولیکن
هر دو ضعیف داشته شده اند و اعله ابن حزم فی المحلی و حدیث ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال ست بر مشروعیت سجدهٔ تلاوت و علما اجماع
کرده اند بران و نیست اختلاف مگر در وجوب و مواضع سجود جمهور گویند سنت ست و ائمهٔ حنفیه برانند که واجب غیر فرض ست پس تر سنت ست
در حق تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی برانند که سنت ست و فعل آن افضل ست از ترک و در روایتی از امام نیز
واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته
و گویند که سجده جزو صلوٰة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلیل قطعی آن نبود
بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما مواضع پس شافعی در ما عدای مفصل گفته و آن یازده موضع ست و حنفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه حنفیه در
سورهٔ حج یک سجده شمارند و در سورهٔ ص سجدهٔ دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و احمد گفته در پانزده موضع سجده باید کرد مع سجدهٔ حج و ص و اخرجه
ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح کذا فی البدر و مصفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند بحدیث ابی داؤد عن عمرو بن العاص دو در سورهٔ حج و یک
در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مریم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در الم تنزیل السجده و یک در ص و یک
در حم السجده و یک در نجم و یک در انشقت و یک در اقرا پس مالکیه سجدات مفصل را نشمرده اند و گویا مراد مالک آنست که استحباب سجدات مفصل موکد
نیست و لهذا گفته عزائم السجود احدی عشرة و نمی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کند و بمطلق استحباب قائل نباشد و نزد شافعیه سجدهٔ
ص نیست و نزد حنفیه سجدهٔ دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه شرط ست برای سجدهٔ تلاوت آنچه شرط ست برای نماز از طهارت و غیره یا نه
جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گوید ابن عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح و در مسند ابن ابی شیبة است
که فرود می آمد ابن عمر از راحله و می ریخت آب یعنی بول میکرد و بعد از سوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه الشعبی علی ذلک
و مروی ست از ابن عمر که سجده نکند مرد مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول و فعل وی بر طهارت از حدث اکبر و در سبل السلام گفته اصل این ست
که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادلهٔ وجوب طهارت وارد اند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن ست
و همچنین نهی آمده از نماز در اوقات کراهت پس شامل نشد سجده منفرد را بعده دیدم که ابن حزم رح در محلی نوشته سجود در قرارت قرآن نه یک رکعت ست
نه دو رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز ست بلا وضو و جائز ست برای جنب و حائض و بسوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق زیرا که
لازم نیست وضو مگر برای نماز و نیامده برای ایجاب وی برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز ست و بعض نماز ست
گوئیم تکبیر هم بعض نماز ست و قرارت قرآن هم بعض نماز ست و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز ست پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیزے
ازین افعال و اقوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی تلخیص انتهی **وعن ابن عباس**
رضی الله عنه قال ص لیست من عزائم السجود سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنس نیست
که در وی امر یا تحریض یا تخصیص یا حث وارد شده باشد بلکه بصیغهٔ اخبار از داؤد و عزم وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتدای وے
سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شی ست فی الصراح عزم بالفتح و الضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از ان استعمال
کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالاصالت و مصنف در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت فعل کردن آن

همچو صیغه مثلا بنا برآنکه بعض مندوبات موکدتر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است ابن منذر و غیره از علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه باسناد حسن که عزائم حم و نجم و اقرأ و الم تنزیل ست و همچنین ثابت شده است از ابن عباس که سوره اخیره و گفته
که اعراف و سبحان الذی و حم و الم نیز عزائم است اخرجه ابن ابی شیبة وقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق
دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در ان گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود فرمود ما نیز
سجده میکنیم بشکرگذاری آن و دریجا دلالت ست برآنکه بعض مسنونات آکد اند از بعض و بعضی گفته شافعیه سجده ص را سجده شکر قرار داده اند
پس در غیر صلوة مستحب ست و در صلوة حرام بحدیث نسائی سجدها توبةً و شکرًا و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا بحضرت داود
در شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتهی رواه البخاری و ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی الباب عن ابی سعید اخرجه ابوداود
والحاکم و ذکره البیهقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی ص و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفتم مر ابن عباس را که آیا سجده کنم در ص پس خواند
ابن عباس این آیت را و من ذریته داود و سلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
فبهداهم اقتده پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس پیغمبر شما از جمله کسانی ست که امر کرده شده اند
که اقتدا کند بایشان رواه البخاری یعنی پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی
سجده کرد ما را نیز باید کرد و شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب ست چنانکه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم
وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موافقت وی بود
و سجده ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور ست آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال
امر و اتباع پیغمبر ست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده
باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص مینویسم
و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم عرض کردم بعد از ان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه
در اوائل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام **وعن ابن عباس رضی الله عنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد بالنجم تحقیق آنحضرت سجده کرد در سوره
نجم رواه البخاری و این دلیل ست بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل ست برین و مخالف ست درین مالک و گفت نیست سجده
تلاوت در مفصل و مروی ست از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بمدینه آمد اخرجه ابوداود ولیکن سندش ضعیف
ست زیرا که در وی ابوقدامه است و نام وی حارث بن عبید الله ایادی بصری ست و احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی کما قاله الحافظ المنذری
فی مختصر السنن **وعن** زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت ست در وقت قدوم آنحضرت بمدینه یازده ساله بود یکی از فقهای
صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض ست و وی یکی از انهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
آن را از صحف در زمانه عثمان روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة ۴۵ وله ۵۶ سنة رضی الله عنه قال قرأت علی
النبی صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت زید خواندم من برآنحضرت سوره و النجم را پس سجده نکرد در وی

و این بعد از تحویل بمدینه بود و این حدیث متمسک ائمهٔ ثلثه است در عدم وجوب سجدهٔ تلاوت و جوابش از طرف حنفیه آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که دران اختلاف است **متفق علیه** من هذا الوجه واللفظ للبخاری واخرجه اصحاب السنن والدارقطنی و زیاده کرده دارقطنی و سجده نکرد از ما هیچ یکی و زید بن ثابت از اهل مدینه است و قرأت وی این سوره را در مدینه بود مالک گفته پس موید حدیث ابن عباس باشد و جوابش آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی دلیل سنیت باشد یا نکردن دران وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث غیر وی مثبت و مثبت مقدم است بر نافی

وعن ابی عبدالله خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف دال شامی کلاعی بفتح کاف تابعی است از اهل حمص گفت دیدم هفتاد کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود از ثقات شامیین مرد در سنه اربع ومائة وقیل سنة ثلاث ومائة **قال فضلت سورة الحج بسجدتین** گفت خالد فضیلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده و نزد حنفیه بیک سجده که سجدهٔ اول است در حج و اخذ کرده اند بقول ابن عباس زیرا که مذهبش همین است که درین سوره یک سجده است و آن اول فقط و در مصفی گفته حنفیه سجدهٔ دوم حج را اسقاط کرده اند و حدیث ابوداود عن عمرو بن العاص وفی الحج سجدتان حجت است بر ایشان انتهی **رواه ابوداود فی المراسیل** مصنف همچنین نسبت کرده این حدیث را بسوی مراسیل ابوداود زیرا که خالد ذکر نکرده آن کس را که حدیث کرده با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن وی موجود است بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سورة الحج سجدتان قال نعم ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما پس عجب است از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمراسیل ابوداود کرده آری در روایت آینده آنرا موصول میگوید لیکن نه نزد ابوداود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت است زیرا که حدیث مرسل نزد ایشان حجت است و لیکن گفته اند که این حدیث ابوداود ضعیف است **ورواه احمد والترمذی موصولا من حدیث عقبة بن عامر وزاد** ای الترمذی فی روایة **فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما** و هر که نکرد هر دو سجده را پس گویا که نخواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرأهما بضمیر تثنیه آمده یعنی نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر و در روایت اول مبالغه بیشتر است زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد وی گویا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قرأت تمام سوره است **وسنده ضعیف** و سندش ضعیف است زیرا که در وی ابن لهیعه است گفته شد که وی متفرد است بدان و تائید کرده است آنرا حاکم باینکه روایت درین باب بصحت رسیده است از قول عمر و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق کرده است موقوف بر ایشان و موکد کرد آنرا بیهقی بآنچه روایت کرده در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی است که اسنادش قوی نیست اگرچه ابن لهیعه که در وی است از ائمه حدیث است و لیکن در آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و در حدیث رد است بر ابی حنیفه و غیره آنانکه می گویند که نیست در سورهٔ حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجدها فلا یقرأها تاکید شرعیت سجود است دران و آنانکه قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجدهٔ تلاوت را که سنت است ترک کرد فعل مندوب که آن قرأت است پس اعتنا بمسنون الیق است و زینکه ترک نکنند آنرا و چون ترک کرد احسن آنست که نخواند سورت را

وعن عمر رضی الله عنه قال یا ایها الناس انا نمر بالسجود ای مردمان بدرستیکه ما میگذریم بسجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیعه بن عبدالله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر بر منبر سورهٔ نحل تا آنکه آمد سجده را پس فرود آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد جمعهٔ آینده خواند آنرا تا آنکه رسید بآیهٔ سجده پس گفت یا ایها الناس الخ **فمن سجد فقد اصاب** پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

سنت را خوب کرد و صواب نمود و من لم يسجد فلا اثم عليه و هر که سجده نکرد پس نیست بزه بروی و سجده نکرد عمر این بار و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند رواه البخاري و فيه و هم در بخاری ست از عمر ان الله لم يفرض السجود بدرستیکه خدای تعالی فرض نکرد سجدهٔ تلاوت را بر ما الا أن نشاء مگر آنکه خواهیم ما پس سجده کنیم و هو في الموطأ و این روایت در موطای امام مالک ست از هشام از عروه عن ابيه ان عمر الخ و این روایت در صحیح بخاری نیز هست و زعم کرد مُرّی که معلق ست و آن وهم ست و مصنف این وهم را در تعليق التعليق بدليل واضح کرده و لفظ بخاری این ست ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و رواه البيهقي من ذلك الوجه ايضا وهو لاو ابو نعيم في مستخرجه و ازینجا معلوم شد که سجود تلاوت سنت ست چنانکه مذهب حضرت عمر و مالک و شافعی ست نه واجب چنانکه حنفیه گویند و نعرض و استدلال کرده اند بقوله الا ان نشاء بر اینکه هر که شروع کرد درین سجود واجب ست بروی اتمام آن زیرا که این از بعض حالات عدم فرضیت سجود ست و جواب داده اند باینکه این استثنا منقطع ست و مراد آنست که این موکول ست بسوی مشیت ما **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن فاذا مر بسجدة كبر و سجد و سجدنا معه بود آنحضرت که می خواند بر ما قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجده تکبیر می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما باوی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو می باشد و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت بر مستمع ست نه بر سامع اگر اتفاقا آیت سجده بی قصد بگوشش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری ست که قاری قصد قرارت کند نه قصد قصه و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و مذهب حنفیه و جمهور ایمه آنست که واجب ست بر قاری و سامع مطلقا بشرائط صلوة و مصفی گفته سجدهٔ تلاوت مسنون ست قاری و مستمع را و متاکد می شود بسجود قاری و شرط صلوة شرط سجدهٔ تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعض علما تشبیه داده اند آنرا بنماز در طرق ادا نیز پس تکبیر احرام و تکبیر انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس و سلام امر کرده اند و بعض آخر تشبیه داده اند او را بسجدهٔ نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرموده اند انتهی شیخ در ترجمه گفته طهارت شرط ست در سجدهٔ تلاوت و از هیچ کس خلاف دران منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی بی وضو نیز می کرد و هیچ یکی از علما درین حکم باوی موافقت نکرده الا الشعبی و نیز میگویند گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو میگذشت کذا قال الشيخ ابن الهمام انتهی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی باوی دعوی بی دلیل ست زیرا که اصل دران عدم اشتراط طهارت ست و ابن حزم و دیگر اجلهٔ علما قدیما و حدیثا باوی متفق اند و هو الاصح الارجح كما سبق و بر مدعی اشتراط طهارت ست که دلیلی صریح بیارد و از لیس فلیس و در حدیث دلیل ست بر تکبیر و شرعیت وی و بود ثوری که خوش می آمد او را این حدیث ابو داؤد و گفت بعضی از جهت تکبیر و اختلاف ست در آنکه این تکبیر افتتاح ست یا نقل اول اقرب ست لیکن کافی ست از تکبیر نقل و گفته اند که برای نقل هم تکبیر بگوید و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفته اند که تشهد خواند و سلام دهد قیاسا للتحليل على التحريم و جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل بران نتواند بود رواه ابو داؤد بسند فيه لين زیرا که از روایت عبد الله المكبر العمري ست و وی ضعیف ست و حاکم آنرا از روایت عبد الله مصغر آورده و وی برادر مکبر ست و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی ثقه است حاکم گفته روایتش بر شرط شیخین ست مصنف در تلخیص گفته اصلش در صحیحین ست از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتهی گویم و آن این ست که گفت ابن عمر میخواند آنحضرت آیت سجده را و حال آنکه نزد وی می بودیم پس سجده کرد آنحضرت و سجده کردیم ما باوی پس انبوهی میکردیم تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران

ولیکن درین [illegible] گویند این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود دارین همه ازدحام
برای چه بود گوئیم این ازدحام برای صحبت و استفادهٔ علوم بود نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده
کرد اتباعًا للسنة همه ها سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد و گفت عائشه
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره بحوله وقوته اخرجه احمد
وابوداؤد والترمذی والنسائی والدارقطنی والحاکم والبیهقی وصححه ابن السکن وگفت در آخر وی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین
وگفت ترمذی این حدیث حسن صحیح ست و بود ابن عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وضع عنی بها وزرا
وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد رواه الترمذی والحاکم وابن حبان وابن ماجة و در وی قصه است وضعفه العقیلی بالحسن بن محمد بن عبید الله
بن یزید و گفت در وی جهالت ست و درین باب ست از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی و تصویب کرد
دارقطنی در علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند نائم شیخ در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت
نفسی فاغفرلی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ تلاوت
تو چه سجدهٔ صلوتیه افضل ست و چون در انجا کفایت کند درینجا بالاولی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از
ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی و انسب خواهد بود انتهی وهو کما قال فان للماثور منه صلی الله علیه وسلم اثرا لیس لغیره
وبالله التوفیق وعن ابی بکرة این کنیت اوست که بر وی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد
آنحضرت او را ابو بکره کنیت کرد از موالی آنحضرت ست نامش نفیع بن الحارث وقیل عبد الحارث بن کلدة الثقفی ست نزول کرد در بصره
و مرد آنجا در سنه تسع واربعین روی عنه خلق کثیر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا جاء امر سره
خر ساجدا بدرستیکه بود رسول خدا چون می آمد او را امری که شادان و خوش میگردانید او را می افتاد سجده کنان بر زمین برای خدا این
حدیث دلیل ست بر شرعیت سجود شکر و باین رفته است شافعی و احمد خلاف مالک و ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط ست برای
آن یا نه بعضی گفتند شرط ست قیاسا علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست وهو الاقرب کما قدمناه و حجت شافعی و احمد در سنیت
این سجده همین حدیث ست و ما فی معناه و در سفر السعادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که چون نعمتی متجدد شدی یا نقمتی
مندفع گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی و مالک و ابو حنیفه گویند نعم الٰهی غیر متناهی ست چه هر نفس که می زند نعمتی ست متضمن نعم کثیره و ورای
آن نعمتها ست که در حصر واحصا نیاید و بنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مؤدی بتکلیف
ما لا یطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع ست نماز ست که تعبیر از آن بسجده کردند یا منسوخ ست ولیکن این تعلیل
و ارادهٔ نماز خلاف ظاهر حدیث ست و آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت
و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فعل این سجده ماثور ست قول بنسخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی
و در روایتی زیاده کرده شکرا لله یعنی بجهت شکر گذاری کردن مر خدای را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بمقتضی لفظ
کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و در روایت انس ست که بدرستیکه آنحضرت بشارت داده شد بحاجتی یعنی
بحاصل شدن آن پس افتاد بسجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استحباب و سنیت آن

ثابت ست وسجده درخارج نماز بر چند قسم ست یک سجدهٔ سهوست وآن خود در حکم سجدهٔ نماز ست دیگر سجدهٔ تلاوت ست و در ینها خلافی نیست
دیگر سجدهٔ مناجات ست بعد از نماز وظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه ست دیگر سجدهٔ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت وآن نزد
اکثر مسنون ست وهو الاصح دیگر سجدهٔ تحیت ست وآن حرام ست دیگر سجدهٔ تعظیم ست برای غیر خدا از ملوک وحکام وآن کفر ست **وعن**
عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنی با با محمد زهری قرشی یکی از عشرهٔ مبشره بالجنه است مسلمان شده بود قدیم بر دست
ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد بسوی حبشه وجمله مشاهد را حاضر شده وثابت ماند روز احد و نماز گذارد آنحضرت در پس وی بغزوهٔ تبوک تمام کرد
باقی نماز خود بود دراز قد باریک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی لنگ بود زخمی شده روز احد وبیست زخم یا زیاده بر داشت
بعضی از آن بپای وی رسیده بود ده سال بعد از واقعهٔ فیل پیدا شده بود مرد در سنه سی وسه ودفن شد در بقیع روی عنه ابن عباس وغیره
قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی بآنحضرت رسید که هر که یکبار
صلوٰة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوٰة فرستد وهر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام فرستد پس آنحضرت در ساعت
سجدهٔ شکر این نعمت بشارت گذارد فاطال السجود وبغایت سجده طویل کرد پس اطالت این سجده هم مسنون باشد در تاریخ مدینه آورده
که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت آنحضرت بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینهٔ مطهره است
برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته واز بدن انسلاخی پذیرفته است سینهٔ وی بتر تپید وبی طاقت گشت
وبی اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت سر از سجده برآورد وبجانب وی دید وگفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کردم ترا در سجده
دیدم ومدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد وروح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت
جبرئیل آمد وخبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازد ترا ای محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بر وی درود فرستم
برسیدن این مژده بسجده رفتم وشکرانهٔ این نعمت بگذاردم ثم رفع رأسه پستر برداشت سر خود از سجده وقال فرمود ان جبرئیل
عليه السلام اتاني فبشرني فسجدت لله شكرا بدرستیکه جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی ومژده داد مرا یعنی بصلوٰة وسلام فرستادن
خدا ده بار بر صلوٰة وسلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد في مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجدهٔ شکر ودر ینجا اشکال
می آرند که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود وبر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت ست جواب آنکه درود فرستادن
بر آنحضرت حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده بدان مستحق ده درود گردید وحقیقت جواب آنکه صلوٰة از بنده
درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم وبنده باین درخواستن که فعل اوست بثواب آن برسید اکنون حق جل وعلی
رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد وچندانکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود ولطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق اوست واگر نیز یکبار بود
تواند که آن یکبار در درجت وکیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار وهزار بار باشد والله اعلم رواه احمد وصححه الحاكم واخرجه البزار وابن ابي عاصم
في فضل الصلوٰة والعقيلي في الضعفاء واحمد من طرق في مسنده والحاكم كلهم من حديث عبد الرحمن بن عوف گفت بیهقی ودرین باب ست از جابر وابن عمر وانس وجریر
وابي جحيفة در سفر السعادة وشرح آن گفته که در سنن ابوداود ومسند امام احمد از سعد بن ابي وقاص ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه میرفت وچون قریب

عزورا که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت وساعتی دعا کرد بعد ازان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست
وبار دیگر دست بدعا برداشت وبسجده رفت سه بار و فرمود که امت خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم وچون سر از سجده
برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر
بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم و در مسند امام احمد ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نغاشی
دیدند را بدید سجده شکر کرد وگفت اسأل الله العافیة و در صحیح آمده ست که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد
و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتهی ملخصًا شیخ عبد الحق دهلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده ست بنماز چنانکه امام ابو حنیفه
و امام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیراکه با حادیث دیگر سجده مفرده برای
شکر ثابت شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شرعیت نماز هم برای شکر مفهوم شد ولا باس بذلک **وعن البراء بن عازب رضي الله**
عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليا الى اليمن بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را
بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابو داود
و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند
و من خرد سال ام و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدایت کن
قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا بشنوی سخن از دیگری الحدیث پس
بیرون آمد علی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد
و بست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بر دست
وی نمودند پس درهمین سال سالمًا غانمًا بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند القصه تا آخر بافی ذکر الحدیث
پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور ست و نبذی ازان مذکور شد **قال** گفت براء **فكتب علي** پس نوشت علی رضی الله عنه بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم **باسلامهم** اسلام آوردن شان یعنی قبیله همدان که بلده الیست بنا کرده همدان بن تلوح بن سلام
بن لوح کذا فی القاموس **فلما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم الكتاب خر ساجدا** پس هرگاه خواند آنحضرت
این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام
علی همدان کذا فی سفر السعادة **رواه البيهقي باسناد صحيح واصله في البخاري** و چنانکه سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردیده در سفر السعادة ست کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد
وامیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض چون خبر مسیلمه کذاب شنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی رض چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان
قتلی بدید سجده شکر کرد انتهی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و قصه های کعب و قتل مسیلمه و قتل ذو الثدیه در شرح سفر السعادة مذکور ست

باب صلوٰة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند
و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تفعل یا برای تکلف یا برای مبالغه ست که بنده بی تکلیف شارع آن را بجا می آرد و مبالغه در طاعت

و فرمان برداری می نماید و مراد دریجا از تطوع سنن رواتب ست یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد و عام ترازان کلمه و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحیٰ وجز آن **عن ربیعة بن کعب الاسلمی** بفتح را و کسرہ با کنیت او ابو فراس ست بکسر فا و سین در آخر معدود ست در اہل مدینه و اصحاب صفّہ صحابی قدیم ست خادم رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه مات سنه ثلث وستین روی عنه جماعة **رضی اللہ عنه قال** گفت بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه وجز آن **پس قال لی النبی** گفت مرا آنحضرت **صلی اللہ علیه وسلم سل** بطلب هرچه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که فرمود بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت کرامت اوست صلی اللہ علیه وسلم هرچه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد **شعر** فان من جودک الدنیا وضرتها ÷ ومن علومک علم اللوح والقلم ÷ **شعر** اگر خیریت دنیا و عقبیٰ آرزو داری ÷ بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن ÷ **فقلت اسألک مرافقتک فی الجنة** پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت و دریجا تنبیه ست برانکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویهٔ فانیه التفات نکند لا سیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن و باد بمشت پیمودن ست ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ÷ خصوصًا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتها ست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بدان چنانکه می آید **فقال أو غیر ذلک** پس فرمود آیا جز این یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم ست و این کلمه را بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعدهٔ نحو آنرا التحقیق هست در محلش مذکور **فقلت هو ذاک** پس گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی **قال** گفت آنحضرت پس چون تو بجدی در حصول این مطلب **فأعنّی علی نفسک بکثرة السجود** پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود به بسیار کردن سجده یعنی بنماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کاری کنی دا زیانه نشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه انچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست از ینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع ست **رواه مسلم** مصنف رح سجود را که درین حدیث وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت وی برگردانید یعنی سجده های نماز غیر مرغب فیه ست علی انفراده و سجود برچه صادق می آید بر فرض لیکن لابد ست از اتیان بفرائض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص ست بوی یا در یابد بدان انچه مطلوب اوست و در وی دلالت ست بر کمال ایمان وی رضی اللہ عنه و سمو همت او بسوی اشرف مطالب و اعلای مراتب و نزع نفس از دنیا و شهوات وی و دلالت ست بر اینکه نماز افضل اعمال ست در حق کسیکه مثل وی رضی اللہ عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال انکه مطلوبش اشرف المطالب ست و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصهٔ موجودات صلی اللہ علیه وسلم

وعن ابن عمر رضی اللہ عنه قال حفظت من النبی صلی اللہ علیه وسلم عشر رکعات

رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب فی بیته ورکعتین بعد العشاء فی بیته
ورکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر یاد گرفتم از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد مغرب در خانهٔ خود
و دو رکعت بعد عشا در خانهٔ خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب امام شافعی ست و تمسک می کند بهمین حدیث ابن عمر
که اصحاب کتب ستة آنرا باختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث ست چنانکه
بیاید و مختار صاحب سفر السعادة نیز دو رکعت ست قبل ظهر و بعد آن و حق این ست که همه ثابت ست و همه کافی و شافی متفق علیه
واخرج مسلم نحوه فی صحیحه واحمد والترمذی وصححه من حدیث عبد الله بن شقیق واخرج نحوه مسلم واهل السنن من حدیث ام حبیبة ایضا و مراد بخانه درین حدیث
حجرهٔ حفصه ست که خواهر ابن عمر بود وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیکرد بعد از فرض
نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می آمد در خانه و میگذارد رکعتین بعد الجمعة فی بیته دو رکعت بعد جمعه در خانهٔ خود و نزد ابی حنیفه
بعد از جمعه چهار رکعت ست و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه ست اما سنت قبل الجمعه پس در سفر السعادة گفته
سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می کنند و اثبات سنن
بقیاس جائز نیست و ائمه و علما که در سنن صلوٰة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و می فرمود من کان منکم مصلیا
بعد الجمعة فلیصل بعدها اربعا انتهی و درینجا بحث ست که در باب الجمعه خواهد آمد ولمسلم کان اذا طلع الفجر لا یصلی الا
رکعتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گذارد مگر
دو رکعت سبک و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر
نبود این ساعت که در نمی آمدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت
معدود اند در ده رکعات جزین نیست که روایت مسلم افادهٔ خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و تخفیف این مذهب مالک و شافعی و غیرهما ست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الکتاب و حدیث دلیل ست بر اینکه این نوافل برای نماز ست و در
حکمت مشروعیت وی گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه ست و تا داخل شود مصلی در فریضه و باشد صدر وی منشرح با تیان
وی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اول چیزی که حساب کرده شود ازان
بنده روز قیامت نماز اوست پس اگر هست که تمام کرده ست آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده ست آنرا بگوید خدای تعالی
فرشتگان خود را نظر کنید آیا می یابید برای بنده من از تطوع پس کامل کنید فریضهٔ او را پس ز کوٰة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال بموافق آن اخرجه
ابن ماجة والحاکم واحمد وابو داؤد و این دلیل حکمت مشروعیت اوست و باین زیادت مسلم استدلال کرده است کسیکه مکروه میگوید نفل را بعد طلوع فجر
و قد قدمنا ذلک و در مالابد منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص دران بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت ست
بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت و نزد ابو یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام
پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد از ان شش رکعت دیگر مستحب ست که آنرا
صلوٰة الاوابین گویند و بروایتی بعد نماز مغرب بست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب

و در رکعت اولی اذا زلزلت الارض و در اخیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی و خواندن سورة تبارک الذی هم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی ست و مجرب ست و در حدیث نام وی منجیه آمده این ست سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعا قبل الظهر وركعتين قبل الغداة بود پیغمبر خدا که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت براء گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عایشه رض و نسائی و دار قطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف درینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوان دانست و قول صحابی در انچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع و در مسند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح غریب ست باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگذارد شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق ست یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آن که در انجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا آنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عایشه آنرا دیده ابن عمر و دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد تحیة المسجد دیده و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهی رواه البخاری رح در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که درآن دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت ست عایشه رض آنرا دانست و ابن عمر ندانست و محتمل که این هر دو منجمله آن چهار باشد و حضرت آنرا دو دو کرده میگذارد و ابن عمر همین دو را دید و محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگذارد چهار رکعت و مؤید این ست حدیث ابو ایوب نزد ابی داود و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر ليس فيهن تسليم يفتح لهن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر كعدلهن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار میگذارد و بران اقتصار می نمود و عایشه رض از ان خبر داد و گاهی دو رکعت میگذارد و ابن عمر از ان اخبار کرد انتهی **وعنها** و هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها قالت گفت عایشه لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم نبود آنحضرت على شيء من النوافل بر هیچ چیزی از نوافل اشد تعاهدا منه سخت تر از روی خبر گیری از ان على ركعتي الفجر بر دو رکعت بامداد متفق عليه و بثبوت رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر و نه در حضر و محکی ست وجوب آن از حسن بصری و لمسلم عن عايشة و مسلم راست از حدیث عایشه مرفوعا ركعتا الفجر خير من الدنيا وما فيها دو رکعت صبح بهتر ست اجر آن از دنیا و انچه در وست و درینجا دلیل ست بر ترغیب در گذاردن این هر دو رکعت و دلیلی نیست که واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط **وعن** ام حبيبة ام المؤمنين رضي الله عنها ترجمهٔ وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم وليلة کسی که بگذارد دوازده رکعت در هر روز و شب بني له

بني له بيت في الجنة بنا كرده شود براي او خانه بسبب اين دوازده ركعت در بهشت و تفصيل آن در روايت ترمذي بيايد رواه مسلم و احمد و ابو داؤد و الترمذي و صححه ابن حبان و رواه و النسائي و ابن ماجه عن عايشة و في رواية و در روايتي از مسلم از ام حبيبه تطوعا دوازده ركعت تطوع غير فريضه آمده نصب تطوعا بر تميز ست از اثني عشر بطريق زيادت در بيان ورنه معلوم ست و للترمذي نحوه و ترمذي راست از حديث ام حبيبه مانند حديث مسلم و زاد و زياده كرد ترمذي در تفصيل اين دوازده ركعت كه در روايت مسلم مجمل ست اربعا قبل الظهر چهار ركعت پيش از نماز كه در حديث سابق از عايشه گذشته يعني ظهر و ركعتين بعدها و دو ركعت بعد نماز كه در حديث ابن عمر گذشت و ركعتين بعد المغرب و دو ركعت بعد مغرب و اين همان نماز ست كه حديث ابن عمر آنرا مقيد كرده بفي بيته و ركعتين بعد العشاء و دو ركعت بعد عشا اين نيز همان مقيد ست بفي بيته و ركعتين قبل صلوة الفجر و دو ركعت پيش از صبح و اين همان نماز ست كه ابن عمر و عايشه در هر دو حديث گذشته بران اتفاق كرده اند و ليكن ترمذي اين حديث را غريب من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضي از رجال وي سخن كرده اما حنفيه گويند كه حديث ام حبيبه كه روايت كرده است آنرا جماعت جز بخاري شاهد اهل حديث ست و گفته اند كه اقوي و اوكد سنن سنت فجر ست پس سنت مغرب و بعد از وي سنت ظهر و بعد از ان سنت عشا و بعد از همه سنت پيش از ظهر و بعضي گفته اند كه سنت پيش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذكره الشمني و للخمسة عنها و مر احمد و ابو داؤد و ترمذي و نسائي و ابن ماجه راست از حديث ام حبيبه من حافظ على اربع قبل الظهر و اربع بعدها هر كه محافظت كند بر چهار ركعت پيش از ظهر و چهار ركعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در انست كه اين يا ركعتين سنت اند يا ورای آنها و الظاهر الثاني حرمه الله على النار حرام گرداند او را خداي تعالى بر آتش دوزخ و در بعضي روايات آمده كه ميگذارد آنرا ابد و سلام و ترمذي در جامع خود از عاصم بن ضمرة از امير المؤمنين علي رضي الله عنه آورده كه مي گفت ميگذارد پيغمبر خدا صلى الله عليه و سلم پيش از ظهر چهار ركعت و بعد از وي دو ركعت و گفته درين باب ست حديث از عايشه و ام حبيبه و حديث علي حسن ست و هم برين ست عمل اكثر اهل علم از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه و سلم و آنها كه بعد از ايشان اند و همين ست قول سفيان ثوري و ابن المبارك و اسحق و بعضي از اهل علم گفته اند صلوة ليل و نهار دوگان دوگان ست و مقصود ايشان آنست كه فصل كند ميان ركعتين و باين قائل ست شافعي و احمد و نيز از عايشه آورده كه آنحضرت چهار ركعت را پيش از ظهر مي گذارد و بعد از وي ميگذارد و اين را طرق ست انتهى و مسلم و ابو داؤد از عبد الله بن شقيق آورده اند كه گفت پرسيدم عايشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلى الله عليه و سلم گفت ميگذارد در خانه خود پيش از ظهر چهار ركعت پستر بيرون مي آمد و ميگذارد نماز بمردم پستر مي در امد بخانه و ميگذارد دو ركعت و ابو داؤد در سنن خود و ترمذي در شمائل از ابو ايوب انصاري آورده كه آنحضرت فرمود چهار ركعت ست پيش از ظهر كه نيست در انها تسليم كشاده ميشود براي آنها درهاي آسمان و در موطاي امام محمد نيز مثل اين آمده و نزد شافعي نيز چهار ست و ليكن بدو سلام و ترمذي وجه آنرا بيان كرده كما تقدم و مختار شوكاني نيز چهار ست قبل ظهر و در حديث ابن عمر گفته كه اين منافي نيست دليلي را كه گذشت بر مشروعيت اربع قبل ظهر و بعد آن چه اين زيادت مقبول ست انتهى و برين ست عمل حنفيه اليوم

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله امرأ صلى اربعا قبل العصر رحمت كند خداي تعالى مردي را كه بگذارد پيش از عصر چهار ركعت را ذكر اين چهار ركعت در نوافل گذشته نگذشته پس چون اين را با حديث ام حبيبه ضم نمايند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده ركعت مي شود مصنف رح گفته شيخ مشايخ ما ابن زياد رح فرمود ظاهر آنست كه اين دعا براي كسي ست كه چهار ركعت گذارد نه براي كسي كه اقتصار كرد

بر دو رکعت لیکن هر دو رکعت هم بیرون میرود از عهده این خبر که میان هر دو اذان نمازست پس باید که غنیمت شناسد مواظبت کننده برین چهار رکعت این دعا را انتهی رواه احمد وابوداود والترمذي وحسنه ترمذی گفت حسن غریب وابن خزیمة وصححه وکذلک ابن حبان ودر سندش محمد بن مهران ست و در وی مقال ست لکن وثقه ابن حبان وابن عدی وابو داود واز علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده وترمذی واحمد بدان بجای رکعتین اربعًا آورده واز جهت اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو وجمعًا بین الاحادیث وچهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع ست نه رکعتین واما دو رکعت قبل عشا فقط پس شامل ست آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مُغَفَّل المزني بضم میم وفتح غین معجمه وتشدید فای مفتوحه بن غنم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود ببصره آمد وخانه بساخت ویکی ازان ده کس ست که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردم بسوی بصره فرستاده بود مُرد در سنه ستین وقیل قبلها بسنة روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصري وقال ما نزل البصرة اشرف منه رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال صلّوا قبل المغرب صلّوا قبل المغرب نماز بگذارید پیش از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را ثم قال فی الثالثة لمن شاء پس تر گفت در بار سوم این امر برای کسی ست که خواهد یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست مر هر کرا خواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم مر این نماز را سنت مؤکده وطریقه مستمره گیرند ودر روایتی خشیة ان یتخذها آمده پس گذاردن آن مندوب ومستحب باشد اما در درجه رواتب که بران مواظبت بود نیست رواه البخاري ومسلم وابوداود واحمد وابن حبان وفي رواية لابن حبان ودر روایت ابن حبان ست از حدیث عبد الله مذکور ان النبي صلی الله علیه وسلم قبل المغرب رکعتین بدرستیکه آنحضرت بگذارد قبل مغرب دو رکعت واز ینجا شرعیت این دو رکعت از فعل وقول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده ومنکر ند آنرا بسیاری از سلف واصحاب ما ومالک تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین وغیرهما وارد ویافته وجوابش معارضه آن احادیث ست بانچه ابوداود آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا ورخصت کرد در رکعتین بعد العصر واین حدیث صحیح ست نزد ما وراجح ست بجهت عمل اکابر صحابه وسلف موافق آن وتلقی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد ورای ایشان ودائر ست امر روات بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق وعدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة بعد ایراد این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام وتطویل کرده در تحقیق سخن وکلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت وقرارداد محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکر والله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف وفقه الله لما یحب ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه وعنا صادر ست از غایت تعصب مذهب وغلبه تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت ودعوی رجحان حدیث ابوداود بجهت عمل اکثر صحابه مدفوع ست بعمل اکابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید وبحدیث صحیحین وچون اعتبار صحت حدیث بخاری ومسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غیر وی نیز صحیح باشد وحدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست وآنکه شیخ ابن الهمام ترتیب محدثان در صحت احادیث وتقدیم صحیح بخاری ومسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب تحکم ست وجائز نیست در وی تقلید لهذا مردود ست بانکه در وی خرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث ست بلکه اکثر امت وکبرای ملت از اهل فقه نیز ومعلوم نیست که غیر وی

این قسم جرأت کرده باشد اگر وی از علما می بود چون کیدانی همین یک کلمه برای توهین وتبدیع او کافی بود وجائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد
بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم ست که از وی بوجود آمده وخطای فاحش ست که در غشاوهٔ حمایت مذهب وتقلید حنفیه
سر بر زده تجاوز الله عنه در حجة الله البالغة گفته وکل من یهون امرهما ای الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین ومولانا معین الدین رح
در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب خبر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته ورد مشبع بر شیخ عبد الحق دهلوی نموده وانچه
صواب محض وحق بحت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه **ولمسلم** عن انس رضي الله عنه
وسلم راست از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت نمیگذارد ولیکن
کنا نصلي رکعتين بعد غروب الشمس وکان النبي صلى الله عليه وسلم يرانا فلم يأمرنا ولم ينهنا بوديم ما
که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را این امر میکرد ما را ونه نهی میفرمود ما را از آن واز اینجا معلوم شد که گذاردن
این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول وفعل وتقریر آنحضرت درین باب خصوصًا از کتب صحیحه
مثل صحیحین وصحیح ابن حبان ولهذا در سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند ومنع نفرموده انتهی ونیز بخاری ومسلم ونسائی
از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعهٔ از صحابه بر میخاستند ودر پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند وآنحضرت صلی الله
علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد وایشان را می دید که نماز می کنند ودر روایتی آمده که مردم از بیرون بمسجد می درآمدند واین جماعت را در نماز
می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت ودر کتب خمسه غیر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سه بار فرموده بین کل اذانین صلوة ودر مرتبهٔ ثالث فرموده لمن شاء ومراد بدو اذان اذان واقامت ست وانس گفت باوجود آنکه میان اذان
واقامت فرجه کمتر ست میگذاردند واز اینجاست که بعضی گفته اند که این راتبهٔ مغرب ست وداخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی ست
اگر خواهند بگذارند وهمین ست مختار شوکانی رح واز اینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب ست باین اخبار وآثار صحیحه وعمل جماعهٔ از صحابه
بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجمله نوافل باین حساب بست رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس محافظ نوافل را در یک روز وشب
سی وهفت وبا سه رکعت وتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز وشب بر چهل رکعت محافظت میکرد
هفده رکعت فرائض ودوازده رکعت که در روایت ام حبیبه آمده ویازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی ومخفی نیست بحسابی که ما
ذکر کردیم عدد نوافل غیر وتر به بست ودو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر وبعد او را در تحت وی داخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمرست
بازیادت آنچه در حدیث ام حبیبه ست بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بست وچهار رکعت باشد جز وتر وفرائض **وعن** عایشة رضي الله
عنها قالت کان النبي صلى الله عليه وسلم يخفف الرکعتين اللتين قبل صلوة الصبح حتى اني اقول أقرأ بام الکتاب
بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض بامداد ست یعنی نافلهٔ فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سورهٔ فاتحه را متفق علیه
وبتخفیف آن رفته اند جمهور وتعیین قدر قرارت دران نباید وحنفیه تطویل رفته اند وهم منقول ست از نخعی وبیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر
درین باب آورده ودر وی راوی است که نامش نبرده پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود **وعن** ابي هريرة
رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ في رکعتي الفجر قل يا ايها الکافرون وقل هو الله احد خواند
آنحضرت در دو رکعت رواتب فجر این دو سوره وتخفیف درین دو رکعت از همین جاست که این دو سوره قصیر میخواند مع هذا گاهی این دو رکعت را

ترک نکرده وگذشت حدیث عایشه که نبود آنحضرت اشد تعاهد بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم ست و غیر او از حدیث عایشه
که می فرمود دو رکعت صبح بهترست از دنیا و مافیها و درین باب احادیث دیگرست رواه مسلم و در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت
در دو رکعت فجر دو آیت یکی قُولُوٓا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْنَا الی آخره که در سوره بقرست عوض قل یا ایها الکافرون دیگر یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ
تَعَالَوْا الخ که در آل عمران ست یعنی عوض قل هو الله احد پس اینجا دلیل ست بر جواز اقتصار بر آیت از وسط سوره **وعن** عایشة رضی الله
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر اضطجع علی شقه الایمن بود آنحضرت چون می گذارد
دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علما درین مسئله ما بین مفرط و مفرط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان ست
درین باب افراط کرده و گفته فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما
در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وے
و دلیل برین همین فعل آنحضرت ست که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع
علی جنبه الایمن ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح ست و ابن تیمیه رح گفته صحیح نیست زیرا که متفردست بآن عبدالرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال ست
و مصنف گفته حق آنست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و جماعتی
تفریط کرده و گفته مکروه ست بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمرست که در جامع الاصول از نافع آورده که دید ابن عمر مردی را که گذارد
دو رکعت فجر پس اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام
فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سُنّة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این
حدیث با ابن عمر رسید گفت اکثر ابوهریرة اکثار و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه وی می گوید
گفت انکار نمیدارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با بی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ
داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگریزه میزد ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد دو رکعت می غلطد
چنانکه می غلطد حمار و جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت ست پسندیده است
یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده ست و اگر بطریق استنان ست مکروه ست و قول امام ابوحنیفه نیز همین ست و می فرماید
که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده تهجد و مؤید اوست حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خود را
پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخرجه عبدالرزاق وفیه راو لم یسم و بالجمله حکم به بدعت بودن این عمل بغایت بعیدست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب
مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک
کند آثم گردد اما فرضیت بر وجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد
و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بیاید پس اشبه و اوفق بصواب مختار جمهور علماست یعنی اصحاب نووی گفته مختار آن
سنت ست بظاهر حدیث ابوهریره و رسبل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت وی اخبار باشد از فهم خود وی و عدم استمرار آنحضرت بران دلیل
نیست که مسنون آنست که بر شق ایمن بخسپد ابن حزم فرموده اگر خسپیدن بر دست راست متعذر شود ایما کند و بر دست چپ اضطجاع نماید انتهی رواه البخاری
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح

فليضطجع علىٰ جنبه الايمن چون بگذارد يكی از شما دو ركعت را پيش از نماز صبح پس گو بخسپد بر پهلوی راست و چون امر كرد باضطجاع ظاهر امر
چون قرينه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضيت ست چنانكه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد و ابو داؤد و الترمذي وصححه گفت ترمذی اين
حديث صحيح غريب و تقدم كلام الناس فيه و سر در خسپيدن بر پهلوی راست كه عادت شريعت در نوم بود و درين حديث بدان امر واقع شده آنست كه تا
خواب غلبه نكند و مانع از قيام برای صلوة نيايد چه دل كه مضغهٔ صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گيرد در راحت و آسايش
غلبه كند بجهت حصول سكون و آرام خواب گران پيدا آيد و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود كه بر جانب چپ ست كند و در قلق و بی آرامی
افتد و چون سكون و آرام كه باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی ست كمتر بود خواب ديرايد و چون بيايد گران نبود و ازينجهت كه بجانب راست خفتن باعث
قلق و دير آمدن و سبك بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختيار كنند طلب كمال راحت و هضم طعام را كه بجهت توجه حرارت غريزی بداخل بدن
در حالت نوم حاصل می شود و هرچند نوم غالب تر راحت كامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختيار كند طلب سبك خوابی و تيسير
قيام شب را و ازينجا رعايت قلت طعام نيز لازم افتد حاصل آنكه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانيت را نافع بود مراد بدل اينجا لطيفهٔ مدركه است
و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانيت را سود كند والله اعلم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم صلوة الليل مثنیٰ مثنیٰ نماز شب دوگان دوگان ست و باين رفته اند صاحبين و جمهور علما و گويند نماز روز چهارگان چهارگان بود
و مالك گفته جائز نيست زيادت بر دوگان زيرا كه مفهوم حديث حصر ست چه در قوت ما صلوة الليل الا مثنیٰ مثنیٰ ست بجهت آنكه تعريف مبتدا اغلب مفيد
اوست و جمهور گويند حديث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی كند بر حصر و اگر تسليم كنيم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ايثار و اختيار
آنحضرت ست پنج ركعت را چنانكه در حديث عايشه است نزد شيخين و فعل قرينهٔ عدم ارادهٔ حصر ست و نزد شافعی دوگان دوگان ست در روز و شب
هر دو و افضل نزد ابی حنيفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و هما متمسك انبا احاديث كه ورود يافته است در آن و همه آمده است و همه صحيح ست
فاذا خشي احدكم الصبح صلى ركعة واحدة يوتر له ما قد صلى پس چون بترسد يكی از شما طلوع بامداد را بگذارد يك ركعت
كه وتر گرداند برای وی نمازی را كه گذارده است در شب زيرا كه نماز شب بضم وتر بدان وتر ميگردد چنانكه نماز روز بضم نماز مغرب وتر ميگردد و وارد
شده است كه نماز مغرب وتر روز ست و وتر بمعنی طاق ست مقابل جفت از عدد و چون دو ركعت دو دو گذارده است همه جفت واقع می شود پس يك ركعت
كه با وی ضم كنند وتر ميگردد و در حديث آمده است كه ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعيت وتر اين ست و گاهی تمام نماز شب را نيز وتر ميگويند
و ظاهر مفهوم حديث همين ست و قول او چون بترسد طلوع فجر را گويا اشارت ست بتطويل نماز شب و قت صبح و الا ادای وتر موقوف بخوف نيست
و نيز در وی دليل ست بر اينكه وتر نكنند بيك ركعت مگر بخوف طلوع فجر ورنه وتر كنند به پنج يا بهفت و مانند آن نه بسه ركعت بنا بر نهی از آن در روايت
دارقطنی و ابن حبان و حاكم از حديث ابی هريره مرفوعا و لفظ وی اين ست اوتر بخمس او سبع او تسع او احدیٰ عشرة و زياده كرد حاكم و لا توتروا بثلث
لا تشبهوا بصلوة المغرب مصنف گفته رجال وی همه ثقات اند و مضرت نميكند آنرا وقف كسی كه موقوف گفته است آنرا و معارض است حديث
ابو ايوب من احب ان يوتر بثلث فليفعل اخرجه ابو داؤد و النسائي و ابن ماجة و غيرهم و جمع كرده اند ميان اينها باينكه نهی از ثلاث جائی ست كه برای
تشهد اوسط نشينند كه اين مشابه مغرب ست و چون نه نشينند مگر در آخر وی پس نيست مانا بمغرب و در سبل گفته اين جمع حسن ست و مؤيد اوست
حديث عايشه نزد احمد و نسائی و بيهقی و حاكم كه بود آنحضرت وتر ميكرد بسه ركعت فصل نمی نمود ميان آنها و لفظ حاكم لا يقعد ست و اما مفهوم اين قول
كه وتر نكنند بيك ركعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض اوست حديث ابو ايوب كه در وی اين ست كه هر كه دوست دارد وتر بيك ركعت پس بايد كه بكند

وآن اقوی ست از مفهوم حدیث کتاب ودر روی ودر حدیث ابوایوب دلیل ست بر صحت احرام بیک رکعت انتهی متفق علیه ومسلم وترمذی از حدیث جابر آورده اند که فرمود رسول خدا هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد وبخسپد وهر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود ومحضور ست واین افضل ست وترمذی از ابوهریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم وگفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود واختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومن بعدهم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر صحابه بر آنند که وتر در آخر شب افضل ست ترمذی گفت حدیث عایشه حسن صحیح ست وحدیث ابوهریره حسن غریب وللخمسة واحمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه راست از حدیث ابوهریره وهم ابن خزیمه راست از حدیث علی بن عبدالله البارقی الازدی از ابن عمر گفت ابن عبدالبر نگفته است این را احدی از ابن عمر غیر علی وانکار کرده اند بر وی وبود یحیی بن معین که تضعیف میکرد حدیث او را واحتجاج نمی کرد بدان وگفت که نافع وعبدالله بن دینار وجماعتی روایت کرده اند این حدیث را از ابن عمر بدون ذکر نهار ومروی ست بسند وی از یحیی بن معین که گفت نماز روز چهار رکعت ست فصل کرده نمی شود میان آنها پس گفته شد که احمد بن حنبل میگوید نماز نهار مثنی مثنی ست گفت بکدام حدیث گفتند بحدیث ازدی فرمود کیست ازدی که قبول کنم از وی وبگذارم یحیی بن سعید انصاری را از نافع از ابن عمر که وی تطوع میکرد در روز بچهار رکعت وفصل نمی کرد میان آنها واگر حدیث ازدی صحیح می بود مخالفت نمی کرد او را ابن عمر وصححه ابن حبان تصحیح کرده است آنرا ابن حبان صلوة اللیل والنهار مثنی مثنی نماز شب وروز دوگان دوگان ست مثنی مثنی بمعنی اثنین اثنین غیر منصرف ست بنابر عدل ووصف وگفت مسلم در صحیح خود که گفت راوی گفتم ابن عمر را چیست معنی این حدیث گفت سلام دهد بهر دو رکعت واین موافق مذهب شافعی ست ولیکن قال گفت النسائی ابوعبدالرحمن هذا این حدیث خطا خطاست وهمچنین گفته است حاکم در علوم الحدیث ونسائی در سنن کبری گفته اسنادش جید ست لیکن جماعتی از اصحاب ابن عمر خلاف کرده اند ازدی را پس ذکر نکردند در آن لفظ نهار وصححه ابن خزیمه والحاکم فی مستدرکه وگفت رواة وی ثقات اند گفت دارقطنی در علل ذکر نهار در وی وهم ست وگفت خطابی روایت کرد این حدیث را طاوس ونافع وغیرهما از ابن عمر پس ذکر نکرد هیچ یکی در آن لفظ نهار را مگر آنکه سبیل زیادت از ثقه قبول ست وگفت بیهقی این حدیث صحیح ست واحتجاج کرده است مسلم بعلی بارقی وزیادت از ثقه مقبول ست وقد صححه البخاری لما سئل عنه پستر روایت کرد بیهقی این را بسند خود تا ابن عمر وگفت مروی ست از محمد بن سیرین از ابن عمر مرفوعا باسنادی که همه راویان او ثقات اند کذا فی التلخیص در سبل گفته نظر کن بسوی کلام ایمه درین زیادت که چه قسم اختلاف کردند در آن اختلاف شدید ولعل الامرین جائزان وگفت ابوحنیفه مصلی مختار ست خواه دو دو بگذارد یا چهار چهار ولیکن زیاده بر چهار نکند وبخاری هشت حدیث در بودن نماز روز دو رکعت اخراج نموده انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل بزرگترین نماز بعد نماز فرض نماز شب ست اخرجه مسلم یحتمل که مراد بلیل جوف لیل باشد لحدیث ابی هریرة عند الجماعة الا البخاری گفت ابوهریره پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام نماز افضل ست بعد مکتوبه فرمود نماز در جوف لیل آخر ودر حدیث عمرو بن عنبسه است نزد ترمذی وصححه اقرب آنچه می باشد رب از بنده در جوف لیل آخر ست پس اگر میتوانی که باشی از ذاکران خدا درین ساعت پس باش ومراد از جوف آخر ثلث اخیر ست کما وردت به الاحادیث وعن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الوتر حق

علیٰ کُلِّ مسلمٍ وتر ثابت و لازم ست بر هر مسلمان واین دلیل قائل وجوب اوست فمن احبّ ان یوتر بخمسٍ فلیفعل پس کسیکه
دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند وباین رفته است سفیان ثوری وبعض ایمهٔ دیگر ومن احبّ ان یوتر بثلثٍ
فلیفعل وکسی که دوست دارد که وتر کند بسه رکعت پس باید که بکند واین مذهب امام ابوحنیفه واصحاب اوست وگذشت جمع وتطبیق میان
این ومیان معارض این ومن احبّ ان یوتر بواحدةٍ فلیفعل وکسی که دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند
واین مذهب شافعی وایمهٔ دیگرست وحق آنست که همه کافی وشافی ست رواه الاربعة الا الترمذی یعنی ابوداود ونسائی وابن ماجه
ورواه ابن حبان والدارقطنی والحاکم وله الفاظ وصححه ابن حبان ورجح النسائي وصحح ابوحاتم والذهلی والدارقطنی فی العلل
والبیهقی وغیر واحد وقفه وهو الصواب له حکم الرفع زیراکه اجتهاد را درین مقام مساغی نیست یعنی در مقادیر وحدیث دلیل ست برایجاب
وتر ودال ست برای آن حدیث ابوهریره نزد احمد من لم یوتر فلیس منّا وباین رفته اند حنفیه ومذهب جمهور عدم وجوب اوست ودلیل ایشان
حدیث علی ست که می آید ولفظ وی نزد ابن ماجه این ست انّ الوتر لیس بحتمٍ ولا کصلاتکم المکتوبة ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اوتر
وقال یا اهل القرآن اوتروا فانّ الله وتر یحب الوتر وکذا ذکر الحدیث ابن تیمیه ومنذری حدیث ابوایوب باین لفظ روایت کرده الوتر حق
ولیس بواجب واین حدیث که سه چیزست که برمن فرائض ست وبرشما تطوع ومنجمله آن وتر را هم شمرده واگرچه ضعیف ست اما او را متابعات
ست تاییدش میکند با آنکه حدیث ابوایوب که بدان استدلال برایجاب کرده اند اصح وقف اوست بروی اگرچه گذشت که او را حکم مرفوع ست ولکن
مع هذا معلوم ادلّه داله بر عدم ایجاب نمی تواند شد وایجاب اطلاق کرده می شود بر مسنون تاکیداً چنانکه در غسل جمعه گذشته ومراد بقوله بخمسٍ او بثلثٍ
نیست که نه نشیند مگر در آخر آن ومی آید حدیث عائشه در بیان خمس وقوله بواحدةٍ ظاهرش اقتصارست بران ومروی ست فعل آن از جماعه
از صحابه ومحمد بن نصر وغیره باسناد صحیح از سائب بن یزید آورده که خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت ونگذارد جز آن وروایت کرد بخاری
وتر کرد معاویه بیک رکعت واستصواب کرد آنرا ابن عباس شیخ در ترجمه گفته اختلاف ست که وتر یک رکعت ست یا سه رکعت یا پنج یا هفت رکعت
نیز آمده نزد اکثر ایمه یک رکعت ونزد ما سه رکعت واحادیث در هر دو جانب وارد وآنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند وسلام دهند
واگر نگذارند مکروه ست از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست ومن هم با بجانب ام ودر وقت دیگر پرسیدند
گفت سلام دهد در دو رکعت واگر نه دهد زیان ندارد وبعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بسه رکعت وحق آنست که احادیث کثیره
وآثار صحیحه در وی آمده هست وکلام در باب وتر بسیارست ودلائل جواب آن وبودن او بیک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعادة
بتفصیل مذکورست انتهی گوییم مختار ایمهٔ اهل حدیث ومحققین ایشان یک رکعت ست تا هفت رکعت وباین رفته است حافظ ابن القیم رحمه الله
در اعلام الموقعین وغیره فی غیره ونزد صاحب حجة بالغه یک رکعت وسه رکعت هر دو ست ودر مصفّی گفته نزدیک جمهور اهل حدیث وتر در اصل تمام رکعت
نمیره ست او همه نماز را وتر میگردانند پس اگر یازده رکعت وتر گذارد می شاید وگر نه رکعت گذارد می شاید واگر هفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت
گذارد می شاید انتهی وعن علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه قال لیس الوتر بحتمٍ کصلاة المکتوبة ولکن سنّه
رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست وتر واجب همچو وجوب نماز فرض ولیکن سنتی ست که مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اختلاف ست میان علما در حکم وتر که سنت ست یا واجب اکثر ایمه وابویوسف ومحمد از اصحاب ابی حنیفه برانند که سنت ست ونزد ابی حنیفه
واجب ست ولیکن نه بمعنی فرض وبروایتی از وی فرض وبروایتی سنت نیز آمده وصحیح قول اول ست وگفته اند که باوجود سنیت فی قضا واجب ست

در مصفی گفته مذهب جمهور علما این ست که وتر سنت ست مگر نزدیک ابوحنیفه واجب ست خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست الا ان الله زادکم صلوٰة هی خیر لکم من حمر النعم و لابد ست که زائد از جنس مزید علیه باشد تحقیقاً لمعنی الزیادة و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز تابع عشاست در صلوٰة خمس داخل شد انتهی رواه النسائي والترمذي وحسنه والحاکم وصححه گذشت که این از ادلهٔ جمهور ست بر عدم وجوب و درین حدیث علی عاصم بن ضمره ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن حیمی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص بلکه یافتم که ذکر کرده آنرا درینجا و گفت صححه الحاکم و تعقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در تقریب دیدم نوشته ست عاصم بن ضمرة السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع وسبعین انتهی **وعن** جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام في شهر رمضان ثم انتظروه من القابلة فلم یخرج وقال اني خشیت ان یکتب علیکم الوتر بدرستیکه رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پستر انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس نه برآمد و فرمود بدرستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما وتر گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردے برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقاً چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بران فرض گردانیده شد و بعضی میگویند عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد در سبل گفته تعلیل عدم خروج بخشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هن خمس و هن خمسون لا یبدل القول لدی مشکل ست زیراکه چون از تبدیل امن حاصل ست وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابها بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از ان سه جواب داده و گفت که این اجوبه را باری تعالی بر من فتح نموده و منجمله این هر سه یک جواب را جید گفته و آن این ست که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تهجد در مسجد بجماعت شرعاً در صحت تنفل بشب و گفت ایما میکند باین قول وی در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم ولو کتب علیکم ما قمتم به فصلوا ایها الناس في بیوتکم پس منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد براه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق ست بقول وی ان یفرض علیکم صلوٰة اللیل کما في البخاري زیراکه این ظاهر ست در انکه خشیت فرضیت آن مطلقاً بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث عایشه که نزد ابوداود ست برینکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب برینکه گذارد با ایشان یک شب و در روایتی از احمد ست که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول وی خشیت ان یکتب علیکم دلالت ست برینکه وتر غیر واجب ست انتهی و بالجمله مراد بوتر درین حدیث نماز تراویح ست که در آخرش وتر می باشد چنانکه در روایات مشهوره آمده ست که این قصه تراویح بود و تسمیه بتراویح گویا ماخوذ ست از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت در شب پستر تروح میکرد الحدیث اخرجه البیهقي وقال تفرد به المغیرة بن زیاد ولیس بالقوي فان ثبت فهو اصل في تروح الامام في صلوٰة التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت باصحابه هشت رکعت و وتر کرد پستر انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزیمة وابن حبان في صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان بتراویح از حدیث عایشه در صحیحین نیز هست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری ست پس وفات کرد آنحضرت والامر علی ذلک انتهی و حدیث را الفاظ ست در سبل السلام گفته هر که نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استدلال کرده

باین حدیث یعنی حدیث باب ونیست دروی دلالت برکیفیت چیزی که میکنند آنرا ونه برکمیت آن زیراکه ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند
ومیان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس آنحضرت بگذارد با ایشان بجماعت پستر ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعده عمر رض اول کسیست
که جمع کرد ایشان را بر امام معین وگفت که این بدعت ست چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود وغیر وی از حدیث ابوهریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه امر کند ایشان را بعزیمت پس میگفت هرکه قیام رمضان کند از روی ایمان واحتساب بخشیده شود
او را انچه متقدم شد از گناه وی گفت وفات کرد آنحضرت وامر برین بود ودر خلافت ابوبکر وشروع خلافت عمر وزیاده کرد در روایتی نزد بیهقی
گفت عروه پس خبر داد مرا عبد الرحمن قاری که برامد عمر بن خطاب شبی در رمضان وطواف کرد در مسجد واهل مسجد متفرق وپریشان اند نماز می گذارد
مردی برای خود ونماز میگذارد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بخدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر برینکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد وامر کرد ابی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر ومردم نماز
میگذارند بنماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوبست این بدعت وبیهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده واز بنجا شناختی که جاعل جماعت
بر معین عمر رض ست ووی نام آن بدعت کرده واما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت انچه مدح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت ست ومتعین ست
حمل قول وی انما بدعة بر جماعت ایشان بر معین والزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جماعت کرد با ایشان واما کمیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر انچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید وطبرانی
از طریق ابی شیبه ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدرستیکه آنحضرت میگذارد در رمضان بست رکعت ووتر در سبل الرشاد گفته
ابو شیبه ضعیف دانسته احمد وابن معین والبخاری ومسلم وابوداود والترمذی والنسائی وغیرهم وکذبه شعبه وابن معین گفت نیست ثقه واین حدیث را از منکرات او
شمرده وگفت اذرعی در متوسط واما انچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در دو شب که بیرون آمد دران هر دو بست رکعت پس منکرست وگفت
زرکشی در خادم دعوی اینمعنی که آنحضرت با ایشان دران شب بست رکعت گذارد صحیح نشد بلکه ثابت در صحیح نمازست بغیر ذکر عدد وبیهقی از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذارد در ماه رمضان بست رکعت ووتر زیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب ووتر بثلث وگفت بیهقی
متفردست باین ابوشیبه ابراهیم بن عثمان واو ضعیف ست ودر موطا وابن ابی شیبه وبیهقی ست از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر ابی
بن کعب پس بود ابی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث وسوق کرد روایات امر عمر ابی وتمیم داری را بقیام با مردم به بست رکعت
ودر روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانهٔ عمر به بست رکعت ودر روایتی به بست وسه رکعت ودر روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
به بست رکعت ووتر میکرد بسه وگفت در وی قوت ست وچون این همه شناختی دریافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عایشه مرفوعا که زیاده نمی کرد آنحضرت در رمضان ونه در غیر وی بر یازده رکعت وازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاق
کرده اند بروی اکثر مردم بدعت ست آری قیام رمضان سنت ست بلاخلاف وجماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیراکه ابن عباس وغیره
ایتمام کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوة لیل ولیکن این کیفیت وکمیت را سنت گفتن ودران محافظت نمودن همین را بدعت میگوییم واین عمر
بن خطاب ست که برامد اول امر ومردم اوزاع ومتفرق بودند بعضی منفرد میگذاردند وبعضی بجماعت بر وضعی که بران در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند
وخیر الامور ماکان ست که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم واما حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ
اخرجه احمد وابوداود وابن ماجه والترمذی وصححه الحاکم وگفت بر شرط شیخین ست ومثل وی ست حدیث اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر وعمر اخرجه الترمذی

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجه وابن حبان واورا طریقهاست که در وی مقال ست مگر آنکه بعض وی مقوی بعض ست پس نیست مراد بسنت
خلفای راشدین مگر طریقه ایشان که موافق طریقه آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعائر دین و مانند آن زیرا که حدیث عام ست مر هر خلیفه
راشد را خاص نیست بشیخین و معلوم ست از قواعد شریعت که هیچ خلیفه راشد را نمی رسد که طریقه جز طریقه که بران آنحضرت بودند مشروع کند و ابن عمر
بنفس خود خلیفه راشد ست مع هذا الجمیع مذکور را بر سعین در شب ماه رمضان بدعت نام کرد و نگفت که این سنت ست فتامل با آنکه صحابه رضی الله عنهم
خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل ایشان دلالت کرد بر اینکه حمل نکردند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و برماوی در شرح الفیه
که در اصول فقه ست تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی بر اینکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته ست که حدیث اول دلالت میکند بر اینکه چون اتفاق
کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از انها منفرد بود و تحقیق این ست که اقتدا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه
فی شرح نظم الکافل فی بحث الاجماع انتهی کلام امیر. قوله رواه ابن حبان گویم مصنف ابعاد نجعه کرد ورنه حدیث در بخاری ست مگر باین لفظ
ان یفرض علیکم صلوة اللیل و روایت کرده ست آنرا ابو داود از حدیث عایشه و لفظ وی این ست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فصلی
بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الذی
صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین ست و سعید بن منصور از سائب بن یزید
آورده که گفت بودیم ما که قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت واخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل در عمدة القاری گفته
اختیار کرده ست مالک همین عدد را برای خود واختاره ابوبکر بن العربی و در ما ثبت بالسنة از بعض سلف آورده که بزمانه عمر بن عبد العزیز
یازده رکعت میگذاردند قصداً للتشبیه برسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رسالة التراویح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست تر ست بسوی من و آن یازده رکعت ست و همی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
یازده با وتر ست گفت آری و سیزده قریب ست ازوی گفت و نمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن الهمام در فتح القدیر گفته
قیام رمضان سنت ست یازده رکعت با وتر در جماعت کرد آنرا رسول خدا پس ترک نمود بعذر و افاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود مواظبت
میکردم و شک نیست در تحقق امن ازان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین ست
و قوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین ندب ست بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعذر و بر تقدیر عدم عذر جز این نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد ازوی یعنی یازده رکعت پس
بست رکعت مستحب باشد و این قدر منجمله آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب ست و دو ازان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست
که سنت بست رکعت ست و مقتضای دلیل همان ست که ما گفتیم انتهی و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن الهمام گفته پس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ ما
هشت رکعت ست از تراویح و دوازده رکعت مستحب ست انتهی و هم و طحطاوی بعد نقل کلام فتح القدیر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فلا یکون
المسنون علی اصول مشایخنا ثمانیة منها والمستحب اثنی عشرة انتهی و در امداد الفتاح از کمال نقل کرده که آنچه مروی ست که آنحضرت در رمضان
بست رکعت میگذارد سوای وتر پس ضعیف ست و در لمعات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
بران در رمضان که مختار چیست ازانها زیرا که در وی نصی نیست پس بعض بست رکعت سوای وتر اختیار کردند و بعضی سی و شش رکعت
مستحسن گفته اند و وتر سه رکعت ست و همین ست امر قدیم که صدر اول بران بود و آنچه من میگویم درین باب آنست که نیست توقیت در وی

پس اگر لابد ست از اقتدا پس اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم ست دران زیرا که ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نیفزود بر یازده رکعت
با وتر چیزی نه در رمضان ونه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد و همین ست آنچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام رمضان واقتدا برسول خدا
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ انتهی و در مرقات شرح مشکوة گفته بدانکه سوقت نکرد آنحضرت صلعم
در تراویح عددی معین را بلکه زیاده میکرد و در رمضان ونه در غیر آن بر یازده رکعت لیکن دراز میکرد رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر ابی
میگذارد با ایشان بست رکعت بستر وتر میکرد به سه رکعت و بود ابی که سبک میکرد قرات را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
میکرد بچهل رکعت و وتر میکرد به سه رکعت و دیگران بسی وشش و وتر به سه وهذا کله حسن انتهی و در شرح منهاج سبکی گفته این امر آسان ست خلاف
در وی زیرا که این یعنی تراویح از نوافل ست هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که ایشان اجازت داده اند در وقتی بتطویل
قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی به تکثیر عدد رکعات و بست گردانیدند آنرا انتهی و اما روایت ابن عباس که میگذارد آنحضرت بست رکعت
جز وتر در رمضان پس گذشت کلام دران و باقی کلام اینست که در فتح القدیر گفته روایت مذکور ضعیف ست بابی شیبه ابراهیم بن عثمان جد امام
ابی بکر بن ابی شیبه متفق علی ضعفه مع مخالفته للصحیح انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی رح در فتح سر المنان گفته ثابت نشد روایت بست رکعت
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس و گفته اند که اسنادش ضعیف ست و معارض
او ست حدیث عایشه و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه وسلم از غیر خود و مصنف در تلخیص گفته بیهقی گوید متفرد ست بآن ابوشیبه ابراهیم
بن عثمان وهو ضعیف ست و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس بست رکعت روایت کرده
گویم این حدیث را ابو القاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابوشیبه ابراهیم بن عثمان عبسی کوفی قاضی واسط جد ابی بکر بن ابی شیبه ست
کذبه شعبة وضعفه احمد وابن معین والبخاری والنسائی وغیرهم وابن عدی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهی و در تهذیب الکمال ابی الحجاج
مزی ست ابوشیبه او را مناکیر ست از انجمله ست حدیث بست رکعت و وتر و تضعیف کرده اند او را احمد و ابن معین و بخاری و نسائی و ابو حاتم رازی
و ابن عدی و ابو داود و ترمذی و احوص بن فضل الملائی و ترمذی در حق وی گفته منکر الحدیث و جوزجانی گفته ساقط و ابو علی نیشاپوری گفته لیس بالقوی
و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لا یکتب حدیثه و معاذ عنبری گفت نوشتم بسوی شعبه و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم از و گفت روایت مکن
از و زیرا که وی مردی مذموم ست انتهی و در میزان الاعتدال ذهبی ست در ترجمه وی کذبه شعبه و بعض گفت روایت کرد عثمان دارمی از ابن معین که لیس بثقة
و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی متروک الحدیث و از مناکیر او ست آنچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذارد
آنحضرت در ماه رمضان بست رکعت در غیر جماعت و وتر انتهی و در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی ست که اطلاق میکند بخاری لفظ فیه نظر
و سکتوا عنه در حق راوی که محدثان حدیث او را ترک کرده اند انتهی و ابن ابی شیبه مذکور از همین قبیل ست و تصریح کرده ست نووی در شرح مسلم
باستحباب تراویح و گفته مراد بقیام رمضان صلوة تراویح ست و اتفاق کرده اند علما بر استحباب آن انتهی و مثل او ست در کرمانی شرح صحیح بخاری
و ابو الطیب حنفی در شرح جامع ترمذی گفته امت اجماع کرده ست بر اینکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب ست انتهی و در ینابیع شرح قدوری ست
اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفتند نفل ست و بعضی گفتند سنت ست و این روایت حسن ست از ابی حنیفه و هو الاصح انتهی و در خلاصة الفتاوی
مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بروایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت ست انتهی و در فتاوای عالمگیری ست
نفس تراویح سنت ست بر الاعیان عندنا کما روی الحسن عن ابی حنیفة و گفته اند مستحب ست و اول اصح ست و زیلعی در شرح کنز گفته کلام

در تراویح در مواضع ست اول در صفت وی و این سنت ست نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة وقیل مستحب والاول اصح لانها واظب علیها الخلفاء الراشدون
انتهی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت ست و در جامع صغیر بلفظ استحباب ذکر کرده واصح این ست که سنت ست انتهی و در ما ثبت بالسنة
گفته اختلاف کرده اند علما در تراویح که آیا مسمی میشود بسنت بعضی گفتند نه بلکه این از نوافل ست و مسمی می شود بمستحب و بعضی گفتند مسمی ست
بسنت وهو الاصح انتهی و در درر البحور گفته مستحب ست بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل ست علی الاصح انتهی و عینی در شرح صحیح البخاری
نوشته اختلاف کرده اند علما در عدد مستحب در قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی وعشرون الی ان قال وقیل عشرین انتهی و در فصیحه شرح وقایة الروایة
گفته وقول هدایه اصح آنست که سنت ست یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفت بنا فتم لنزا یعنی مواظبت را از خلفای راشدین پس آنچه در هدایه است
هم منظور فیه ست انتهی و در وقایة الروایه و مختصر الوقایه هست مسنون شد تراویح بست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و تنویر الابصار
و نور الایضاح و زیاده کرده که سنت ست برای مردان و زنان و در منافع گفته نفس تراویح سنت ست و ادای آن بجماعت مستحب انتهی و در ارکان اربعه است
صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل ست و این سنت ست نزد ما و در جواهر اخلاطی ست این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
سنت عمر ست والاول اصح انتهی و در محیط برهانی ست تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بران و سنت رسول خدا است آن
که خود آنحضرت بران مواظبت نموده انتهی این ست روایات کتب حنفیه که در امداد السنة ایراد کرده واز ین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
با جماعت و بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت یا سه رکعت وتر که مجموع یازده رکعت شد سنت ست و مابقی مستحب یا نفل
یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت ست پس آنچه در در مختار و جز آن گفته که تراویح سنت موکده است و آن بست رکعت ست انتهی
مراد بآن سنیت نفس قیام ست نه عدد رکعات زیرا که دلیلی بران ناهض نیست کما عرفت مما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب مردم را بر یازده رکعت
و بست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت ست و ثانی مستحب و لکن مواظبت جمیع صحابه بران ثابت نشده و سنت آنحضرت
دو گونه است آنچه بران مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت هدی ست و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است کذا فی شرح الوقایة
و در صبح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع ست سنت هدی و آن سنتی ست که بران مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن هدی ست
و ترک آن ضلالت و دیگر زوائد که مواظبت کرد بران بطریق جبلت انسانیه نه بحیثیت تعبد و این مندوب ست انتهی و در فتح الغفار شرح منار ست سنن که
مؤکده نیند گاهی اطلاق میکنند بران اسم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بران با ترک
بلا عذر سنت ست و آنچه مواظبت نکرد بران مستحب ست اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب ست اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که
یکبار یا دو بار کرد و اصولیین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهی و در مبسوط گفته سنت دو سنت ست یکی آنکه اخذ آن هدی ست و ترک آن
لا باس به همچو سنتی که مواظبت نکرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سنتی ست که اخذش هدی ست و ترکش ضلالت همچو اذان و اقامت و نماز
عید انتهی و در کشف بزدوی ست اما سنت پس هر نفل ست که مواظبت کرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل تشهد در نماز یا و سنن رواتب
و حکمش ندب ست بسوی تحصیل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن بالحوق اثم یسیر و هر نفل که مواظبت نکرد بران رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
در کدام حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب ست تحصیل آن و ملام نیست بر ترک آن و لاحق نمی شود
بترک وی گناهی و مثل اوست در تقریر شرح تحریر واز اینجا ثابت شود که تراویح سنت زائده است زیرا که مواظبت آنحضرت بران بطریق تعبد
ثابت نشده و نزد بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو سه شب گذارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند چه جماعت در نفل ثابت نیست

نه نمازی علیحده بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته و حاصل چیزی که دلالت کرد بران احادیث باب وانچه مشابه اوست آن مشروعیت قیام ست
در رمضان ونماز گذاردن دروی بجماعت وفرادی پس قصر نماز که نامش تراویح ست بر عددی معین وتخصیص او بقرارت مخصوصه وارد نشده سنت
بدان انتهی والله اعلم **وعن خارجة** بخای معجمه وجیم ورا بعد الف صحابی قرشی عدوی ست با هزار سوار برابر شمرده می شد مرویست که عمرو بن العاص
سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست وی سه سوار داد خارجه بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود وهر یکی را بجای یک هزار
سوار قرار داد خارجه قاضی عمرو بن العاص بود بر مصر وبر شرط وعداد وی بود تا آنکه خارجی بگمان عمرو بن عاص او را بکشت واین واقعه در هنگام عقد
خوارج بر قتل سه کس بود علی ومعاویه وعمرو بن عاص ولیکن تقدیر الٰهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه وعمرو وخارجه بغلط کشته شد
قائلی گفته ست فلیتها اذ فدت عمرا بخارجة + فدت علیا بمن شاءت من البشر + وقتل خارجه در سنه اربعین بود **بن حذافة** بضم حاء مهمله
فذال معجمه فغاء بعد الالف **رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله أمدكم بصلوة** بدرستیکه
خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را وامداد فرستادن یکی بر پی دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی
بجای امدکم زادکم ودر بعضی امرکم آمده در سبل گفته حدیث مفید عدم وجوب وتر ست لقوله امدکم چه امداد زیادت چیزی ست که تقویت مزید علیه
بلند گفته می شود مد الجیش وامده اذا زاده والحق به ما یقویه ویکثره مدا ومد الدواة امدها زیاده کرد آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا وامددت السراج
والارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن وسماد وگذشت خلاف در وجوب وتر وعدم آن انتهی ونوافل وغیره برای تقویت فرائض وتتمیم
نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تمیم داری وغیره وارد شده **هي خير لكم من حمر النعم** آن نماز بهتر ست شما را از
چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی نماز مذکور بهتر ست از متاع دنیا وزینت آن که محبوب ست
نزد شما حمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمار ست **قلنا وما هي يا رسول الله قال الوتر** گفتیم ما که آن کدام نماز ست ای رسول خدا
فرمود وتر ست گردانیده است ومشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما **ما بين صلوة العشاء الى طلوع الفجر** در وقتی که میان نماز
عشاست تا آنکه طلوع کند فجر وباین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ابو حنیفه ومن قال بقوله وگذشت که در وی دلالت بر وجوب نیست
رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه **الا النسائي** مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارجه گفته این حدیث غریب ست نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث زید بن ابی حبیب وگفته وهم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن وهم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد برین قول ترمذی
وبخاری گفته این حدیث ضعیف ست وابن حبان گفته اسنادش منقطع ومتن او باطل ست **وصححه الحاكم** ودرین باب ست از معاذ بن جبل نزد احمد
ودر وی ضعف وانقطاع ست واز عمرو بن العاص وعقبه بن عامر نزد طبرانی ودر وی نیز ضعف ست واز ابی بصره غفاری نزد احمد وحاکم وطحاوی
ودر سوی ابن لهیعه ست ووی ضعیف ست ولیکن متابعت کرده شده است واز ابن عباس ست نزدیک دارقطنی ودر وی نضر ابو عمر الخزاز ست
ووی ضعیف ومتروک ست واز ابن عمر ست نزدیک ابن حبان فی الضعفاء در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب دعوی کرد که موضوع ست واز عمرو
بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد ودارقطنی واسنادش ضعیف ست **وروى أحمد عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده نحوه**
ای نحو حدیث خارجه وگذشت که سندش ضعیف ست وحفاظ اختلاف کرده اند در احتجاج بنسخه عمرو مذکور وراجح احتجاج ست بدان مطلقا وضمیر در جده
راجع ست بسوی شعیب نه عمرو زیرا که وی ابن شعیب ابن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص ست ومحمد مذکور را درین اسناد دخلی نیست مگر در حدیث
نسائی ندارد وآن حدیث را عبادة در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو مرفوعا باین لفظ آورده

لا أحدثكم بأحبكم إلي وأقربكم مني مجلسا يوم القيامة الحديث كذا في مرقاة الصعود شرح سنن ابي داود عن عبد الله بن بريدة بضم موحده
بن الحصيب بصيغهٔ تصغير الاسلمي وعبد الله از ثقات تابعين ست سماعت دارد از پدر خود وسمره بن جندب وغيره متولي شد قضاي مرو را ومرد آنجا روي عن
ابيه وله حديث كثير عن ابيه يعني بريده بن الحصيب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق فمن
لم يوتر فليس منا وتر حق ست وثابت پس كسيكه وتر نكند نيست آن كس از تابعان ما وبر طريقهٔ ما ودر روايتي آمده كه اين را سه بار فرمود
واين دليل ست بر وجوب وتر ودر سبل گفته حديث محمول ست بر تاكيد سنيت وتر جمعا بينه وبين الاحاديث الدالة على عدم الوجوب اخرجه
ابو داود بسند لين زيراكه در وي عبيد الله بن عبد الله العتكي ست مكنى بابي المنيب بخاري ونسائي تضعيف كرده اند او را وگفت حاكم صالح
الحديث ست وتوثيق كرده ست او را يحيى بن معين وصححه الحاكم وگفت ابن معين انه موقوف وله شاهد ضعيف عن ابي هريرة
عند احمد واو را شاهدي ضعيف ست از حديث ابو هريره نزد احمد باين لفظ كه هر كه وتر نكرد پس نيست از ما ودر وي خليل بن مره ست
وهو منكر الحديث ودر سندش انقطاع ست درميان معاويه بن مره وابي هريره كما قال احمد در حجة الله البالغة گفته حق اينست كه وتر اوكد
سنن ست چنانكه علي وابن عمر وعباده بن الصامت بيان كرده اند انتهى و[illegible] رضي الله عنها قالت ما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة يصلي اربعا فلا تسأل
عن حسنهن وطو[لهن] نبود رسول خدا كه زياده ميكرد در رمضان ونه در غير آن بر يازده ركعت ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبي
ودرازي آن يعني اين هر چهار ركعت در غايت حسن وجمال وطول مي بودند تا آنكه بي نياز اند از ينكه پرسيده شود از حال آنها بسبب كمال ظهور حسن
وطول كذا في الديباج ومحتمل كه اين هر چهار متصل باشند وهو الظاهر ومحتمل كه جدا جدا باشند واين بعيد ست مگر آنكه موافق حديث صلوة الليل
مثنى مثنى ست ثم يصلي اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن پستر ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبي ودرازي آن در سبل
گفته نهي كرد از پرسيدن يا از براي آنكه مخاطب بر مثل آن قادر نيست پس چه حاجت ست او را در سوال يا آنكه حسن وطول آن بنابر شهرت معلوم ست
پس سوال كرده نشود از ان يا آنكه وي قادر نيست بر وصف آن انتهى ثم يصلي ثلثا پستر ميگذارد سه ركعت وتر از ينجا بعضي از علماء
حديث گفته اند كه نماز شب زياده بر يازده ركعت نبود اما صحيح آنست كه سيزده ركعت هم مي بود چنانكه بيايد قالت عائشة گفت عائشه
فقلت يا رسول الله پس گفتم اي رسول خدا أتنام قبل ان توتر آيا مي خسپي تو پيش از وتر كردن قال يا عائشة ان عيني
تنامان ولا ينام قلبي فرمود اي عائشه مي خسپند چشم من ونمي خسپد دل من ودر ينجا اشكال آورده اند كه اگر حال اين ست پس چرا
در ليلة التعريس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بيداري آن را قضا كرد جوابش آنكه دريافت طلوع وغروب كار چشم ست
لا جرم چون چشم در خواب باشد وپوشيده بود طلوع وغروب مدرك نگردد اگر چه دل بيدار بود مثلا شخصي بيدار ست ودر كنج خانه پرده افتاده
طلوع وغروب در نيابد پس بيداري دل با عدم ادراك طلوع منافات ندارد زيراكه براي اين ادراك چشم كشاده بايد تنها بيداري دل كفايه ندارد
وجوابهاي ديگر هم داده اند كه در شرح سفر السعادة وغيره مرقوم اند نووي گفته واين از خصائص انبيا ست كه نمي شكند وضوي ايشان از نوم
زيراكه امر حدث ومانند آن متعلق بالقلب ست نه بچشم انتهى ومصنف هم بدان در تلخيص تصحيح كرده وباين حديث استدلال نموده وهم بحديث
ابن عباس كه خفت آنحضرت تا آنكه نفخ كرد پستر برخاست ونماز گذارد ووضو نكرد ودر بخاري ست بدرستيكه انبيا مي خوابد چشمهاي ايشان
ونمي خوابد دلهاي ايشان متفق عليه در سبل گفته روايات در كيفيت نماز شب آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعدد آن از عائشه صديقه

مختلف آمده هفت و نه و یازده سوای دو رکعت فجر و از انجمله است این روایت که می آید و في رواية لهما و در روایتی ست مر بخاری و مسلم
عنها از حدیث عایشه رض كان يصلي من الليل عشر ركعات ويوتر بسجدة بود آنحضرت که میگذارد از شب ده رکعت و وتر میکرد بیک
و ظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود نیست قعده میان آنها ويركع ركعتي الفجر و میگذارد دو رکعت صبح بعد طلوع وی فتلك ثلاث عشرة
پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب و اتصال و انتهای آن بدان بعض علما
نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده اما در سفر السعادة گفته صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و دو
داخل ست دران انتهی و دلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت بیاره
پس گذارد شش بار دو دو رکعت پس وتر کرد بیک رکعت پس اضطجاع کرد تا آنکه آمد او را موذن پس برخاست و بگذارد دو رکعت سبک پس
بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پس خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد او را فجر
بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما متفق اند بر یازده رکعت
و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده تارةً فع
و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل ست و باین رفته صاحب حجة البالغه و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت ست انتهی و این در جانب زیادت
پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ
بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب ست حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول ست بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب نشاط و خاطر و
جواز و همه جائز ست ولیکن این بقول وی ولاغی غیره مناسب نیست پس احسن ست که چنین گویند که عایشه خبر داد از اغلب فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نیست منافی او انچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبارست از نوادر و شواذ امور ع عنها و هم روایت ست از عایشه
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت
و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول وی وتر ثابت شده ويوتر من ذلك وتر میکرد
از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا يجلس في شيء إلا في آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
یکی از انواع ایتار اوست صلی الله علیه وسلم و فقهارا درینجا اختلاف ست که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست ست یا نه آنانکه منع کنند
این را مخصوص بحضرت وی دارند یا از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جائز ست بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت
در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور ست و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه ست و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روایات مختلف آمده و فی هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر ست دران بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده
بهر نوعی ازان ست زند اولی و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت همه آمده و بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بی آن و این اصح و اصوب ست
و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت
و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفته کما مر و چون بتحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجوه متعدد
بوده است پس یکی ازان وجوه این ست که هشت رکعت میگذارد دوگان دوگان بچهار سلام و این حدیث صریح ست در وصل پنج رکعت
بیک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز ست بیک سلام باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت وعنها و هم از عایشه ست

رضی الله عنها قالت من كل الليل اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانتهى وتره الى السحر گفت عایشه از تمام شب وتر کرد رسول خدا پس منتهی شد وترا و تا صبح یعنی آخر امر آنحضرت گذاردن وتر او در سحر بود مراد بسحر آخر شب ست چنانکه در روایت ابن عمر آمده است که فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب و در سفر السعادة گفته وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب غالبا در آخر شب میگذارد انتهی شیخ گفته ابتدای وقت وتر بعد از عشاست و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بران ناطق ست و تمام علما بران متفق و درین میان تمام شب وقت وترست الی قوله و مآل بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت آن بود که وتر در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد از ان به تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی انتهی متفق علیهما یعنی هر دو حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند در سبل السلام گفته درین حدیث بیان وقت وترست که آن تمام شب ست بعد از نماز عشا و حدیث خارجه هم افاده آن کرده چنانکه گفته وتر ما بین صلوة عشا تا طلوع فجر و قد ذكرنا انواع الوتر التي وردت في حاشية ضوء النهار انتهى **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان يقوم من الليل فترك قيام الليل گفت عبد الله فرمود مرا رسول خدا ای عبد الله مباش مانند فلان شخص بود که بر میخاست بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب مقصود تنبیه ابن عمرو ست بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط دران که مورث ملالت و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانکه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش ازان منع می نمود پس پیش آنحضرت آورد حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است و آنحضرت نام این فلان را نبرده باشد لیکن مصنف در مقدمه فتح الباری گفته که واقف نشدم بر نام آن شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث و گویا که ابهام آن بقصد پرده پوشی اوست متفق علیه ابن العربی گفته درین حدیث دلیل بر آنکه قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی بر تارک وی براینقدر اکتفا نفرمودی بلکه ابلغ ذم کردی و درین استحباب دوام بر خیری که آدمی عادت آن گرفته باشد از خیر بغیر تفریط و مستنبط کرده می شود از حدیث کراهت قطع عبادت **وعن** علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوتروا يا اهل القرآن وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او شده اید تنبیه ست بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن دران چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود ورتل القرآن ترتيلا خطابی گفته تخصیص اهل قرآن باین امر دلالت میکند بر عدم وجوب وتر زیرا که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن در عرف قرا و حفاظ اند نه عوام کما ذکره ابن علان فان الله وتر يحب الوتر زیرا که خدا وترست دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند آن و در افعال بمعنی آنکه هیچ شریک معین ندارد پس در وی سبحانه معنی وتریت ست بمعنی فردیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر از قبیل اعمال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آنرا و این را امثله بسیارست در شرع چنانکه بر متتبع مخفی نیست قاضی عیاض گفته هر که بچیزی مناسبت دارد گو آن مناسبت ادنی باشد دوست تر می باشد آن چیز طرف وی نعم ما قیل ؎ لذت همه در مناسبتهاست + از شیر دل شکر گشاید ؛ رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه ابن خزيمة در سبل گفته امر درین حدیث برای ندب ست بنابر ادله داله بر عدم وجوب وتر چنانکه گذشت **وعن** ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وترًا بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر از ین حدیث معلوم شد که [illegible] دو رکعت بعد از وتر جائز نیست
حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بر بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این
و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسی را از آن و جماهیر علما قائل اند از جهت ورود وی در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه
از عایشه که بود آنحضرت میگذارد دو رکعت بعد وتر و حال آنکه وی نشسته است و میگویند حدیث باب مختص ست بکسی که وتر گذارد آخر شب میگویند
بهمین جهت گذارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز ست پس این حدیث محمول ست بر استحباب نه بر وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد
وتر گذارد همان دو رکعت فجر ست و حمل کرد آنرا نووی بر آنکه گذاردنش بعد وتر برای بیان جواز نفل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد
شفع چندانکه خواهد و نقض نکند وتر را عملًا بحدیث طلق **وعن** علي بن طلق ترجمهٔ وی مکرر گذشت رضي الله عنه قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا وتران في ليلة نيست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب
وتر گذارد پس از آن بتهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود
و وتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر
جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پستر وتر کند در آخر نماز خود زیراکه
در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این ست و جماعت دیگر از اصحاب و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بخواب رفت
و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده ست بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست
و این صحیح تر ست بوجوه متعدده روایت کرده شده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وتر نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابو امامه و غیر
ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی ست رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی گفت
ترمذی حسن ست و صححه ابن حبان و عبد الحق و غیره و بالجمله حدیث دلیل ست بر اینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چندانکه خواهد و مروی ست
از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از ان چون نمی ترسی از صبح ورنه نوم پس شفع کن و بگذار هر چه ظاهر شود ترا پستر بگذار **وعن** ابي
بن كعب الاكبر الانصاری الخزرجی کاتب وحی بود یکی از آن شش کس ست که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که
در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقرأ اصحابه لکتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدينة سنة ۱۹
روی عنه خلق کثیر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بود آنحضرت که وتر میکرد یعنی میخواند در نماز وتر بسبح اسم
ربك الاعلى در رکعت اول بعد قرائت فاتحه و قل يا ايها الكفرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت
سوم بعد فاتحه رواه احمد وابوداود والنسائی وزاد ای النسائی ولا يسلم الا فی آخرهن و سلام نمیداد مگر در آخر آنها زیراکه
وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت و نیز از ین لفظ جواز وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است
معلوم گردید و حدیث ابو هریره لا توتروا بثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه کراهت وتر بسه رکعت روایت
کرده و قد قدمنا وجه الجمع و بالجمله چون بتصحیح وتر بسه رکعت یکی از انواع وتر ست کما عرفت پس متعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند
بر جواز ایتار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ما عدای او پس اخذ بدان اخذ باجماع ست و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع کما عرفت
ولابي داود والترمذي واحمد نحوه عن عايشة مانند حدیث ابی و در سندش لین ست زیراکه از طریق خصیف جزری ست

ورواه الدارقطني وابن حبان والحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن عمرة عن عائشة ومتفرد ست بدان يحيى بن ايوب ودر وي مقال ست ولكن
صدوق ست عقيلي گفت اسنادش صالح ست وليکن حديث ابن عباس وابي بن کعب باسقاط معوذتين اصح ست وگفت ابن الجوزي انکار
کرد احمد ويحيى بن معين زيادت معوذتين را و روايت کرد ابن السکن در صحيح خود براي وي شاهدي از حديث عبد الله بن سرجس باسناد غريب
وفيه ودر روي اين ست کل سورة في رکعة وفي الاخيرة قل هو الله احد والمعوذتين هر سوره در هر رکعت ست
ودر رکعت پسين سورهٔ اخلاص ومعوذتين هر سه آمده وانچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه ومن بعدهم همان اول ست کذا في جامع الترمذي وشيخ ابن الهمام
گفته که احمد در مسند خود از عائشه روايت کرده که گفت بود رسول خدا که ايتار ميکرد بسه رکعت ميخواند در اول سبح اسم ربک الاعلى ودر ثانيه
کافرون ودر ثالثه قل هو الله احد وبهمين اخذ کرده اند اصحاب ما انتهى شيخ در ترجمه گفته در رکعت اولى سورهٔ انا انزلنا ميخوانند در هيچ جا
مروي وماثور نيست وميگويند که در بعض روايات فقهيه آمده است والله اعلم گويم در حديث علي رضي الله عنه آمده که وتر ميکرد آنحضرت به نه سوره
از مفصل پس ميخواند الهٰکم التکاثر وقدر واذا زلزلت وعصر وکوثر واذا جاء نصر الله وکافرون وتبت وقل هو الله در هر رکعت سه سوره رواه احمد
بن ابراهيم الدورقي في مسند علي کرم الله وجهه **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال اوتروا قبل ان تصبحوا
فرمود وتر کنيد پيش از آنکه صبح کنيد رواه مسلم واين دليل ست بر آنکه وتر قبل صبح ست ولابن حبان من حديث ابي سعيد
من ادرك الصبح ولم يوتر فلا وتر له هر که دريافت طلوع صبح را و وتر نکرد پس نيست وتر او را يعني بطريق ادا بلکه قضا گرديده ودر وي
دليل ست بر اينکه مشروع نيست وتر بعد خروج وقت واما اينکه قضاي وي صحيح نيست فلا زيرا که مراد از ترک تعمد ترک ست وفوت شد
از وي سنتي عظيمي که تدارکش ممکن نيست ابن منذر از جماعتي از سلف حکايت کرده که انچه خارج مي شود بفجر وقت اختياري اوست ووقت اضطراري
خود باقي ست تا قيام نماز صبح **و** هم روايت ست از ابي سعيد خدري رضي الله **عنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من نام عن الوتر او نسيه فليصل اذا اصبح او ذکر کسي که خفت از وتر يا فراموش کرد آنرا پس بايد که بگذارد و قضا کند آنرا
وقتي که صبح کند يعني بيدار گردد يا وقتي که ياد آرد واين قدر کافي ست در ثبوت وجوب بمعني مقابل فرض واين لف ونشر مرتب ست يعني
نائم چون بيدار گردد وناسي چون ياد کند ودر روايتي لفظ استيقظ بجاي اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي يعني احمد وابو داود وترمذي
وابن ماجه **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر
الليل فليوتر اوله کسي که مي ترسد که نمي تواند برخاست از آخر شب پس بايد که بگذارد وتر اول شب وبخفتد ومن طمع ان يقوم
آخره فليوتر آخر الليل وکسي که اميد ميدارد که مي تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بيدار شدن پس بايد که وتر کند آخر شب
فان صلوٰة آخر الليل مشهودة زيرا که نماز آخر شب گواهي داده شده است بفضل وکرامت وي وحاضر مي شوند در وي ملائکه
رحمت ودر روايتي محضورة آمده وذلك افضل و وتر در آخر شب فاضل تر ست از وتر اول شب ازين حيثيت که مذکور شد وتواند که
چيزي عارض گردد که در حق خصوص شخص وتر اول شب اولى والحوط واليق بحال باشد ورفته است جماعتي از سلف بسوي اين وبسوي آن
ذکر هر دو کار در ابي داود ست حديث از ابي قتاده که فرمود آنحضرت ابو بکر را تو کدام وقت وتر ميکني گفت اول شب وگفت عمر را تو کدام
وقت مي کني گفت آخر شب پس گفت ابو بکر را اخذ کرد اين بحذر وگفت عمر را که گرفت اين بقوت ومي فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم مر ابو بکر را که وتر اول شب بگذارد وبخسپد زيرا که اول شب بيدار مي بود واحاديث که از حضرت مي شنيد ياد ميگرفت رواه مسلم

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوٰة الليل والوتر فاوتروا قبل طلوع الفجر فرمود چون برآمد صبح پس بتحقیق رفت هر نماز شب و وتر پس وتر کنید پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر با یتارست برای زیادت عنایت بشانِ وی و بیان آنکه وی اهم صلوٰة ست و میرود وقت وی برفتنِ شب و گذشت در حدیث ابی سعید که وتر کنند نائم وناسی نزد یقظه و ذکر پس آن مخصص ست باین و ازینجا ظاهر شد که مراد رفتنِ وقت وترست برفتنِ شب بر کسی که ترک کرده است وتر را بغیر عذر و در بارهٔ ترک اوست بعذر روایت ترمذی از عائشهؓ که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب منع میکرد او را از ان خواب یا غلبه میکرد بروی چشم او میگذارد در روز دوازده رکعت وگفت حسن صحیح و باین تدارکِ مافات می شد رواه الترمذي قلت وقال عليه سليمان بن موسى قد تفرد به على هذا اللفظ در روایتِ مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که مبادرت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید در یابید صبح را مسبوق بوتر و مراد ادای آن خواهد بود والا قضا جائزست در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از وترِ خود پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذي مرسلاً و خود قضا جائزست در هر وقت که باشد برعایت ترتیب **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحٰى بود رسول خدا میگذارد نماز ضحیٰ فارسی ضحیٰ چاشت ست وگفته اند که ضحو وضحوه وضحیه بروزنِ عشیه بمعنی ارتفاعِ نهار و بلند شدنِ روزست وضحیٰ بضم وقصر فوق اوست و بمعنی شعاعِ آفتاب نیز آمده چنانکه قولِ وی سبحانه وتعالیٰ ست وَالشَّمْسِ وَضُحٰهَا وضحاء بفتح ومد وقت بلند شدنِ آفتاب تا ربع آسمان ومتعارف میانِ مردم در اول روز دو نمازست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدنِ وی قدر یک دو نیزه و این را صلوٰة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدنِ وی مقدارِ ربع آسمان تا انتصافِ نهار که حین ترمض الفصال در شانِ اوست و این را صلوٰةِ ضحیٰ و نماز چاشت گویند در اکثر احادیث همین اسم صلوٰة الضحیٰ واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوٰة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرتؐ فرمود یا ام هانی هذه صلوٰة الاشراق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن ادم اضمن لی رکعتین اول النهار اكفك آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجه وعمره تامة تامة تامة رواه الترمذي عن انس و نمازیکه آنحضرتؐ در خانهٔ ام هانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشي والاشراق گفته که وقت اشراق وقتی ست که روشن گردد آفتاب وصاف گردد شعاعِ وی و آن وقتِ ضحیٰ ست و بالجمله بر نمازِ اول روز اطلاق نمازِ ضحیٰ آمده و بر نماز در وقت اشراق هم آمده پس هر دو را هم نمازِ ضحیٰ می توان گفت و هم نمازِ اشراق و بصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت ست و یک نماز که اول وقتِ وی اشراق ست و آخرِ وی تا قبل انتصافِ نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده ازینجا گمان برند که مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز و بعضی ضحوهٔ صغری و ضحوهٔ کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث و آثار در نمازِ چاشت بسیار آمده تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب واصل بدرجهٔ تواتر معنوی ست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابو بکر عربی مالکی گفته این صلوٰة سابقین ست از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابو هریره آورده که صلوٰة ضحیٰ اکثر صلوٰة داود پیغمبرست علیه السلام و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که ضحی صلوتی ست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوٰة والسلام و اختلاف ست

در استحباب صلوٰة ضحی واحادیث واخبار بظاهر در وی مختلف ومتعارض آمده اکثر برآنند که مستحب ست وتمسک ایشان باحادیث ست که درین باب ثابت شده است چنانچه گفت عایشه که دیدم آنحضرت را میگذارد سبحه ضحی را چهار رکعت وبدرستیکه من نیز میگذارم آنرا وغیر ذلک رواه مسلم واحمد وابن ماجة اربعًا ویزید ما شاء الله میگذارد آنحضرت چهار رکعت وزیاده میکرد بر چهار رکعت چیزی را که میخواست خدا واین دلیل صریح است درانکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیراکه نیست دلیل برآن وتنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین معنے چه نیست در احادیث وارده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را ونه ثابت شده است از هیچ یکی از صحابه وتابعین ومن بعدهم که این نماز منحصرست در عددی بحیثیتی که برآن افزوده نشود وجزین نیست که ذکر کرده رویانی که اکثر وی دوازده رکعت ست وتابع شد او را رافعی ورنه نیست او را دلیل حصر درین مسئله شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوٰة ضحی از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اکثر علما چهارست زیراکه احادیث آن اصح واخبار وآثار در آن اکثرست انتهی وحافظ شوکانی رح فرموده اقل آن دو رکعت ست چنانکه در حدیث ابو هریره در صحیحین وغیرهما ست واکثرش دوازده رکعت ست چنانکه ادله برآن دال اند انتهی گوییم در حدیث عایشه نزدیک مسلم واحمد وابن ماجه چهار رکعت آمده کما تقدم ودر حدیث انس هشت رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده ودر حدیث جابر بن عبدالله شش رکعت آمده اخرجه الحاکم ودر حدیث ام سلمه وهم عایشه دوازده رکعت آمده رواه الحاکم ودر روایت علی وعایشه وانس وجابر شش رکعت آمده ودر روایت ترمذی از ابو هریره دو رکعت آمده ودر روایت ابو ذر نیز دو رکعت آمده ودر روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده واحمد در مسند خود مرفوع گفته غرض که این همه اعداد ثابت ست متبع هر عدد که اختیار کند شرف اتباع دریابد واگر تارةً فتارةً هر یکی ازآن بجا آورده باشد اوفق بسنت بود

رواه مسلم در سبل گفته این حدیث دال ست بر شرعیت ضحی وبرینکه اقل وی چهار رکعت ست وگفته اند دو رکعت ست واین در صحیحین از روایت ابی هریره وابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن ست کرده ودرینجا دلیل ست بر استحباب صلوٰة ضحی وبرینکه کمتر وی دو رکعت ست وعدم مواظبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیراکه استحباب بدلالت قول حاصل ست ونیست از شرط حکم تظافر ادله قول وفعل برآن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت برآن مرجح ست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی واما حکم این نماز پس حافظ ابن القیم اقوال جمع کرده وجمله شش قول ست اول آنکه سنت مستحب ست دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلا مستحب نیست چهارم آنکه مستحب فعل اوست تارةً وترک او تارةً با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحب ست مواظبت برآن در خانها ششم آنکه بدعت ست بعده مستند هر یکی ازین اقوال ذکر نموده وارجح اقوال آنست که سنت مستحب ست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه است حدیث آینده

وله عنها وهم مسلم راست از حدیث عایشه بروایت عبدالله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست واز علی وعثمان وعایشه سماع دارد مات سنة ثمان ومائة واین روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده انها سئلت هل کان رسول الله صلے الله علیه وسلم یصلی الضحی قالت لا الا ان یجیئ من مغیبه بتحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از سفر خود وآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی واین حدیث دلیل گروهی ست که میگویند مستحب ست که این نماز را گاه گاه بگذارد ودر بعض ایام ترک کند ونیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی که حسن غریب ست وآن این ست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا وبود که ترک میکرد تا آنکه میگفتیم که نخواهد گذارد آنرا یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز همچنین بود وروایت کرد ابن جریر از عکرمه

مولای ابن عباس که بود ابن عباس که میگذارد آنرا یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت عبد الله بن دینار که بود ابن عمر که نمی گذارد نماز چاشت را و چون
می آمد مسجد قبا را میگذارد و می آید او را هر روز شنبه و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند محافظت و مداومت را
بر صلوة ضحی همچو محافظت بر نماز فرض و می گذارند آنرا در بعض ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگویند که این نماز گذارده می شود بسببی از اسباب
که حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند آن و آنحضرت هم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام هانی بسبب فتح بود و مر آنرا صلوة الفتح
نام کردند و همین ست مختار صاحب سفر السعادة و لیکن گفته صواب آنست که مواظبت بران مستحب ست و خوف توهم فرضیت مرتفع شده اما او لی
آنست که در خانه گذارند انتهی و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت ست و ازین حدیث نگذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر وغیره
لهذا در سبل گفته جمع میان هر دو باین طریق ست که کلمه کان یفعل کذا دلالت بر دوام نمی کند دائما بلکه غالبا و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد
کلمه مذکور را از معنی دوام بر گردانید و مراد عایشه از قول خود الا ان یجئ من مغیبه نفی رویت خود ست صلوة ضحی را یعنی وی ندید که آنحضرت این را
گذارده باشد مگر درین وقت و لفظ اول اخبار ست از انچه باو رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت صلوة ضحی را و لیکن تضعیف وی می کند قول وی

و له عنها و مسلم راست از حدیث عایشه یعنی هم نفی نماز چاشت **ما رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي سبحة الضحى قط** ندیدم آنحضرت را که میگذارد نماز چاشت را گاهی سبحه و تسبیح بمعنی نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر و لا فی سفر
ذکره السیوطی بیهقی گفته مراد بعدم رویت نفی دوام ست و مراد بتسبیح خود مداومت ست بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شیخین
مرجح ست یعنی اثبات نه روایت نفی که مسلم متفرد ست بدان گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست
گویم و از متفق علیه ست حدیث ابو هریره در صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا باینکه ترک نکند دو رکعت ضحی را **و اني لاسبحها** و بدرستی که
من میگذارم آنرا و این حدیث را بخاری و مالک و ابو داود هم روایت کرده اند و در آن این ست که در تحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را و حال آنکه
آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس اینکه عمل کند پس فرض کرده شود بر ایشان از جهت
جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر
کرده و این حدیث حجت طائفه ایست که بکراهت آن قائل شده اند و میگویند گذاردن آن بدعت ست که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین
پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعه باثری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرد آنرا
ابن جریر مروی ست که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت بدرستیکه شما هر آینه میگذارید
نمازی را که نگذارده ست آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه عامه اصحاب او یعنی اکثر صحابه و قیس بن عبید گوید یکسال آمد و رفت نزد عبد الله
بن مسعود میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی
وارد شده که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد و گفت مجاهد در آمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم که ابن عمر نشسته است
در مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگذارند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت ست یا بدعت گفت
ابن عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و نیکو بدعتی ست این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که ابتداع

نکوند مسلمانان بدعتی فاضل ترازنماز چاشت پس این اخبار و آثار مفید نفی این نماز اند و غیر آن نیز آمده و علما در جمع و تطبیق میان این آثار
و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص و ترغیب می نمود از جهت
مخافت اینکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر خروج از عهدهٔ آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عائشهؓ ولیکن در گذاردن آنحضرتؐ
آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس آنکه نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرتؐ را ندیده که میگذارد ولیکن از آنحضرتؐ
یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد از نفی نفی دوام باشد پس معنے ما کان یصلی و ما سبح لا دوام علیها باشد
و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید همین تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد و تهر کما آنرا بدعت
خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع ست لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت
چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانکه معلوم ست مزنی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرتؐ نرسید
و نه امر او لهذا بدعت گفت و اما در حق ما پس مستحب ست چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهی غرضکه از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشده
بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را
پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در خانهای خود بگذارید واللہ اعلم **وعن** زید بن ارقم
رضي اللہ عنه که وی دید قومی را که میگذارند نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضل ترست
ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرتؐ فرمود صلوٰة الاوابين حين ترمض بفتح میم الفصال
نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی ست که گرما میخورند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی
گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و یشتد حر النهار سخت می شود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابد شتر بچها
گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از رمضت بالکسر بمعنے تحترق مشتق از رمضاء ست و آن سخت گرم شدن زمین ست از
افتادن آفتاب بر ریگ و غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر ست و فصال جمع فصیل ست بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین
بجهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضل ترست اگر گویند این مخالف آمد بآنکه گفتی که ضحی
یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه بیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان
قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست عبادت درو می اشق و افضل بود و از اول لاسیما که از ادای
فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود رواه الترمذي و ذکر نکرد عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آورده
که دوست میداشت آنحضرتؐ اینکه بگذارد نماز را بعد نیمروز پس گفت عائشهؓ ای رسول خدا شما دوست دارید این ساعت را فرمود مفتوح می شود
درها ی در های آسمان و نظر می کند خدای تعالی برحمت بسوی خلق و این نمازی ست که محافظت میکرد بروی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
علیهم السلام و در سندش متروک ست و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت ست **وعن** انس رضي اللہ عنه قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم من صلی الضحی ثنتي عشرة ركعة هر که بگذارد نماز چاشت را دوازده رکعت بنی اللہ له
قصرا في الجنة بنا کند خدا برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذهب آمده یعنی از طلا رواه الترمذي و استغربه
گفت ترمذی این حدیثی ست غریب نمی شناسم او را مگر باین وجه و گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف ست و ابن ماجه و غیر او نیز این را

روایت کرده اند واحادیث دیگر نیز در فضیلت این نماز وارد ست ازانجمله مسلم از ابوذر آورده که فرمود رسول خدا صبح می کند یعنی تا بت میشود
هر روز بمقابلۂ هر عضو یا هر بند یکے از شما صدقه پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر صدقه است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر صدقه است
و کفایت میکند ازین یعنی صدقه هر سلامی دو رکعت که بگذاری تو در وقت ضحی و در مسند احمد ست مرفوعًا از معاذ ابن انس که هر که بنشیند در جای نماز
خود وقتی که برگردد از نماز بامداد تا آنکه بگذارد دو رکعت چاشت و سخن نگوید مگر آنچه خیر ست آمرزیده شود او را گناهان او اگرچه باشند مقدار کف دریا
و ترمذی از ابوهریره مرفوعًا آورده که فرمود رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت ضحی بخشیده شود او را گناهان او اگرچه مثل زبد بحر باشد
و گفت نعیم بن همار فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای ابن آدم عاجز میا تو از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکنم ترا در آخر
سے جمیع آفات و شرور و تقصیرات را و از ابوهریره آمده مرفوعًا که محافظت نکند بر نماز ضحی مگر اوّاب رواه الحاکم علی شرط مسلم و هم نزد حاکم ست
از حدیث ابوهریره مرفوعًا که مر بهشت را دری ست که گفته میشود او را باب الضحی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی
که مداومت میکردند بر نماز ضحی این ست در شما پس درآیید آنرا برحمت خدا و مروی ست از ابن عمر که وی گفت ابوذر را وصیت کن مرا ای عم
گفت پرسیدم آنحضرت را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواستم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد ضحی را دو رکعت نوشته نشود
از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را دران روز هیچ گناهی و هر که بگذارد
هشت نوشته شود از قانتان یعنے از جمله خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار
فردوس در رحمت خود و این حدیث را بیهقی و ابونعیم و بزار از ابوذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت و لیکن در روایت
بزار حسین بن عطا ست ضعفه ابوحاتم وغیره و ذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطئ و یدلس و طبرانی از ابی الدرداء آورده
در سبل گفت و فی الباب احادیث لاتخلو عن مقال انتهی وبالجملہ صالح احتجاج ست بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه در فضائل
اعمال معمول بها ست **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم بيتي فصلى الضحى
ثماني ركعات گفت عائشه در آمد رسول خدا خانۂ مرا پس گذارد نماز ضحی هشت رکعت و از عائشه مروی ست که می گفت اگر برانگیخته شوند
یعنے زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنے
این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم و گفت مجاهد که از طبقۂ ثانیه تابعین ست و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلدۂ معظمه ست و ابن عمر
وقت سواری رکاب او می گرفت که گذارد پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم روزی نماز ضحی را دو رکعت پستر گذارد روزی چهار رکعت پستر روزی گذارد
شش رکعت پستر روزی گذارد هشت رکعت پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوٰة ضحی ست و هشت رکعت او
و دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و احاطۂ علم راوی بران بحسب عادت متعذر ست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت وی
ثم ترک یومًا آمده یعنے یک روز ترک کرد و بهر حال نماز ضحی هشت رکعت ست چنانکه در مالا بدمنه گفته و در حجة الله البالغه نوشته که اقل وی
دو رکعت ست و ثانی چهار رکعت و ثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث
ازین مجموع صحیح ست ابن جریر میگوید که احادیث صلوٰة ضحی که صحیح شده است بحسب ظاهر دران اختلاف ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح
و متوافق اند و تعارض و تضاد مرفوع و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه
دوازده و شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که من صلی الضحی رکعتین لم یکتب

من الغافلين ومن صلى بمائة كتب من العابدين الى آخر الحديث انتهى رواه ابن حبان في صحيحه در سبل گفته روایت مسلم از عایشه آمده
که آنحضرت صلعم سبحۂ ضحی نمیگذارد واین حدیث اثبات آن درخانۂ وی کرده وجمع میان هر دو باین طریق ست که عایشه نفی رویت کرده ونماز یکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم درخانۂ وی گذارد جائز ست که عایشه آنرا ندیده باشد ولیکن ثابت شد او را بروایت وقاضی عیاض همین وجه را
اختیار کرده ونیست بعید ران اگرچه درخانۂ وی باشد بنا بر جواز غفلت عایشه درین وقت فلا منافاة فيه والجمع مهما امكن هو الواجب انتهى

باب صلوة الجماعة والامامة

باب در بیان حکم نماز جماعت وامامت وآن پیشوا شدن ست وامام پیشوا ومراد درینجا پیشوائی در نماز ست که آنرا امامت صغری خوانند
وامامت کبری پیشوائی در کار وبار عالم وتصرف در امور اهل عالم ست ودرین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنها چیست ومستحق امامت
واولی بآن کیست عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة
افضل من صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارند زیاده ست در ثواب از نمازیکه تنها بگذارند فذ بفتح وتشدید ذال معجمه بمعنی فرد وتنها
بسبع وعشرين درجة بهفت وبست درجه متفق عليه حدیث حث ست بر جماعت ودروی دلیل ست بر عدم وجوب وی ولهما عن
بخاری ومسلم راست از حدیث ابي هريرة بخمس وعشرين جزءا بست وپنج جزء عوض هفت وبست درجه شاید که نخست بست وپنج وحی شد
پس ازان زیاده کرده شد تفضلا وانعاما یا اختلاف بتفاوت حال مصلی ست یا بست وهفت در جهریه ست وبست وپنج در سریه ودر روایتی بجای
جزءا ضعفا آمده ودر روایت بزار آمده صلوة وبضعا وعشرين بدل سبعا وسیر روایة لمسلم ترمذی گفت هر که این حدیث را روایت کرد خمسا وعشرين
گفت الا ابن عمر که سبع وعشرين گفته ودر روایتی ازوی نیز بست وپنج آمده ونیست منافات زیرا که مفهوم عدد غیر مراد ست پس روایت بست وپنج
داخل ست زیر روایت بست وهفت وصاحب بدر در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بست وپنج وبست وهفت ذکر
کرده یکی ازان حذف ابتدا وانتها ست در یک روایت واثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول ست بر درجات کبار که برابر
بست وهفت درجه کمتر از خود ست وكذا وهمچنین بلفظ خمس وعشرين ست للبخاري ولابي داود وابن حبان والحاكم عن ابي سعيد
نحوه ولیکن بجای جزءا قال درجة درجه گفته ودر روایت احمد وابی یعلی وبزار وطبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بضعا وعشرين درجة
آمده وروایت کرده ست این حدیث را جماعتی از صحابه جز ثلثه مذکوره منهم انس وعایشه وصهیب ومعاذ وعبد الله بن زید وزید بن ثابت وقومی
فهمیده اند که سبع محمول ست بر کسی که بگذارد در مسجد وخمس بر کسی که در غیر وی بگذارد وگفته اند که سبع برای بعید ست وخمس برای قریب
وبعضی ازایشان مناسبات وتعلیلات دران ذکر کرده اند ومصنف آنرا در فتح الباری استیفا کرده در سبل گفته وهي اقوال تخمينية ليس عليها
نص انتهى وجز ودرجه هر دو بیک معنی ست زیرا که هر یکی از دیگر تعبیر کرده اند ووارد شده ست تفسیر هر دو بنماز وباینکه نماز جماعت بست وهفت
درجه افضل ست بر نماز فرادی وبر تقدیر علم تخصیص عدد علم آن موکول بشارع ست جز او را بحقیقت آن اطلاع نیست وعن ابي هريرة
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده سوگند بآن کسی که نفس من در دست قدرت
اوست یعنی در ملک تصرف او ودرینجا دلیل ست بر صحت اطلاق لفظ ید ومانند آن در حق وی تعالی ودر احادیث اطلاق آن بسیار آمده ومعتزله
تاویل میکنند آنرا بنعمت وغیره ومذهب سلف عدم تاویل ست واجرا بر ظاهر با نفی تشبیه وتمثیل وتکییف لقد هممت ان امر بحطب فيحطب
قصد وآهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم تا جمع کرده شود هیزم واین جواب قسم ست واقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عظم شان

مذکورست بطور زجر از ترک جماعت ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها پس امر کنم مردی را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مر او را
ثم آمر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم أخالف الی رجال پس بیایم بسوی
مردانی که حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان
یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و در تعیین
این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام ست فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزنم بر ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس شریف
خود مقید بامامت نمی شود و دیگری را خلیفه میگرداند خود بتحریق آن جماعت مقید می شود والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد
عرقا سمينا و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را عرق بفتح عین مهمله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شود
از وی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و فتح آن حسنتین یا می یابد سم گاو یا گوسفند
یکو در حرص و طمع و نارت همت وی و بعضی مرماتین را تفسیر بگوشت پاره کرده اند در نهایه گفته مرماة تیر خرد که بآن تیر اندازی آموزند و آن احقر تیرها
و دوار ذل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر از این تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلد تر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
نماز عشا را بیان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید
به بی تیزی و حمی بی خردی متفق علیه ای بین الشیخین واللفظ للبخاري حدیث دلیل ست بر وجوب جماعت عینا لا کفایة زیراکه
قریشان بدان قیام نموده پس مستحق عقوبت نشوند و نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی و احمد و ابو ثور و ابن خزیمه
و ابن منذر و ابن حبان آنست که فرض عین ست و قالت به الظاهرية و داود گفته شرط صحت نماز ست پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
نیست نماز او و این مبنی ست بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز ست ولیکن این مسلم نیست زیراکه شرطیت را لابدست از دلیل و لهذا
احمد گفته واجب ست غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفت ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
بر آنند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه و بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این ست
شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر در نیابد
جماعت را واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهی و مستدل قائل وجوب
حدیث باب ست زیراکه عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگرست مثل حدیث ابن ام مکتوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرده
فارسی وجوب را بر جماعت و تبویب کرده برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین ست چه اگر فرض کفایه می بود
عمل آنحضرت و همراهیان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریق در عقوبات بنار اگرچه از آن عموما نهی آمده اما این خاص ست و ادله قائل فرض کفایه
ان ادله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارف ادله از فرض عین بسوی فرض کفایه و آنانکه قائل سنیت وی اند در جواب ازین حدیث اطالت کلام
کرده اند با نچه شافی نیست و اقرب آنها این ست که این حدیث خارج مخرج زجرست نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحریق را
و دلیل قائل سنت قول وی ست صلی الله علیه وسلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل ست از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت اند
اگر تنها کافی نمی بود او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیث اذا صليتما في رحالكما ست و در وی اثبات صلوة ست در رحال بدون آنکه

جماعت بودن وی بیان کرده باشد در مصفّی گفته اقوای اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه
در قریهٔ صغیره یکی و در کبیره چند جا زیرا که خدای تعالی فرموده أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است
آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده مامن ثلثة فی قریة او بدو لاتقام فیهم الصلوٰة الا استحوذ علیهم الشیطان
ای غلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند
بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شد و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت
جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمی کند زیرا که آدمی قصد چیزها
میکند بجهت مصلحتی بعد از ان معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را برهم می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در ان زمانه غیر از نفاق
دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قصد بنا بر نفاق بود انتهی **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اثقل الصلوٰة علی المنافقین صلوٰة العشاء وصلوٰة الفجر گران ترین نمازها
بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بروز ریا توانند گذارد و وقت عشا وقت راحت و
سکون است و وقت صبح وقت نوم و داعی دینی و تصدیق باجر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما
ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آیینه می آیند آن دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد
یعنی بر سر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت پای رفتن نداشته باشد می آیند بآن طریق که ضعیفان روند
متفق علیه درین حدیث حث بلیغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر آنکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست می آید بسوی
آن هر دو در هر حال که باشد زیرا که حائل میان منافق و این نمازها جز عدم تصدیق بما فیهما نیست **وعنه** وهم روایت است از ابو هریره
قال که گفت اتی النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رجل اعمی مردی نابینا بعضی گویند مراد ابن ام مکتوم است
که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال یا رسول الله انه لیس لی
قائد یقودنی الی المسجد پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد
و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن ستور و نیز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینکه رخصت
فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانهٔ خود یعنی در مسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد حضرت آن مرد را فلما ولّی دعاه فقال
هل تسمع النداء بالصلوٰة قال نعم پس هر گاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیا می شنوی اذان را
بنماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد شنیدن
اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماع اذان عذر است و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادلهٔ ایجاب جماعت است
عینًا لیکن لائق آنست که این وجوب عینی را تقیید کنند بسامع ندا بنا بر تقیید حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است
محمول شود بر مقید و ازینجا شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم تحریق است و دلالت این هر دو
بر وجوب حضور جماعت وی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مر سامع ندا را و این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب
بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی او می گفت او را ببین کسی را که نماز گذارد با تو و می فرمود در بارهٔ متخلفین که آنها حاضر نمی شوند جماعت وی

صلی اللہ علیہ وسلم او نہ جماعت میکنند در منازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور در جماعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عینًا بر سامع ندائہ بر مطلق وجوب جماعت کفایةً ولا عینًا و در روی عدم ترخیص سامع نداست از حضور واگرچہ او را عذر باشد زیرا کہ این اعمی ذکر کرد عذر را کہ گذشتہ رائی یابد لیکن او را معذور نگذاشت و محتمل کہ ترخیص ثابت باشد برای وے بعذر لیکن او را امر فرمود باجابت ندًا لا وجوبًا تا جمع کند اجر را کذا فی السبل رواہ مسلم خطابی گفتہ درین حدیث دلیل ست بر آنکہ حضور جماعت واجب ست بر ہر واحد و اگر مندوب می بود اہل ضرر و ضعف ہمچو ابن ام مکتوم وغیرہ اولی تر می بودند بتخلف ازان و بود عطا کہ می گفت نیست ہیچ یکی را در حضر و نہ در غربت چون بشنود اذان را اینکہ بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر والد را در ترک جماعت بشنود اذان را یا نشنود و ابو ثور واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست کہ اللہ تعالی حکم کردہ ست رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت در حالت خوف و معذور نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد کہ جماعت در حالت امن واجب تر ست و اکثر شافعیہ برین اند کہ جماعت فرض کفایہ ست نہ فرض عین و تاویل کردہ اند حدیث ابن ام مکتوم را کہ معنی وی این ست کہ نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت ہستی و جمع نکنی اجر جماعت را در صورت تخلف ازان و ہیچ حال و حجت او شان این ست کہ آنحضرت فرمود نماز جماعت زیادہ میشود بر نماز تنہا بست و ہفت درجہ

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة لہ کسی کہ بشنود اذان را و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او را حدیث دلیل ست بر تاکید جماعت و آن حجت کسی ست کہ قائل ست بفرض عین بودن او و ہر کہ قائل ست بسنیت او میگوید کہ مراد صلوة کامل ست و انزال نفی کمال بمنزلہ نفی ذات برای مبالغہ ست الا من عذر مگر آنکہ نیاید بعذر گفتند یا رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گوئیم اتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط می گردد و آن اعذار این ست مرض و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعف کہ نتواند بدان راہ رفت و کوری نزد ابو حنیفہ و بعضے گفتہ اند بالاتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و روایت ست از ابو یوسف کہ گفت پرسیدم ابو حنیفہ را از حضور جماعت از گل و لای فرمود کہ بہتر آنست کہ ترک نکند و امام محمد حدیثی روایت کردہ و اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال در صفی گفتہ رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجہت عذری برای تاکیدی کہ در حضور جماعت از شرع در السنہ شد و لیلہ مطیرہ و ذات برد و ریح عذر ست بحدیث شیخین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مثل آن امر فرمودند کہ بگوید الا صلوا فی الرحال و از قول ابن عباس معلوم شد کہ قید لیل ضروری الرعایۃ نیست پس حکم روز ہمچنان ست و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدؤا بالعشاء و علت آن تضرر بجوع و توقان نفس بطعام ست پس مخصوص نیست بشدت جوع و توقان نفس و عطش در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضرر ست بلکہ اقوی از وی و مدافعت اخبثین بحدیث شیخین و اکل ذی رائحۃ کریہہ بحدیث شیخین من اکل من ہذہ الشجرة المنتنۃ فلا یقربن مسجدنا انتہی و در سبل گفتہ چون نہی ازان بجہت آنست کہ در خوردن وی تفویت فریضہ ست باید کہ اکل آن گناہ باشد اما کسی کہ میگوید جماعت فرض عین ست شاید کہ اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید نہ در خانہ پس در خانہ بجماعت باید گذارد انتہی رواہ ابو داود والدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمدہ کہ فرمود آنحضرت کسیکہ بشنود بانگ نماز را باز ندارد او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن ہیچ عذری و بہانہ گفتند صحابہ و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول کردہ نمی شود از وی نماز کہ گذاردہ است بی جماعت یعنی اگرچہ در مسجد بود و این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغہ ست در اہتمام بدان قدوری گفتہ اہل و عیال خود را جمع کند در خانہ و بجماعت بگذارد و اختلاف ست در آنکہ جماعت در مسجد حی

افضل ست یا در مسجد جامع گفته اند اقدم را اختیار کند و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند آنرا که در اقرب ندا آمده است و شنیده شود پیش از دو
و اگر نداآمده برود و ابن ماجة والدارقطني وابن حبان والحاكم و در سندش ابوخباب کلبی ست و او ضعیف و مدلس ست و حدیث را
معنعن روایت کرده و رواه قاسم بن اصبغ في مسنده موقوفا و مرفوعا من حدیث شعبة عن عدي بن ثابت و نگفت در مرفوع الا من عذر و روایت
کرد آنرا بقي بن مخلد و ابن ماجه و ابن حبان و دارقطني و حاکم از حدیث عبدالحمید بن بیان از هشیم از شعبه بلفظ من سمع النداء فلم یجب فلا صلوة
له الا من عذر مرفوعا هکذا و اسنادش صحیح ست لیکن گفت حاکم که وقف کرده است او را غندر و اکثر اصحاب شعبه پس تر اخراج کرد او را شواهد
که مذکورست در تلخیص مصنف واسناده على شرط مسلم لكن رجح بعضهم وقفه اسنادش بر شرط مسلم ست لیکن ترجیح
کرده اند بعض ایشان وقف او را پس اصح موقوف ست قاله البیهقي و طبراني در کبیر از حدیث ابوموسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده که من سمع النداء فلم یجب من غیر ضرر ولا عذر فلا صلوة له هیثمی گفته در روی قیس بن ربیع ست و ثقه شعبة وسفیان الثوري
وضعفه جماعة و حدیث ابن عباس را ابوداود نیز روایت کرده بزیادت قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم یقبل الله منه الصلوة التي صلى لیکن
اسنادش ضعیف ست **وعن** یزید بن الاسود السوائي ویقال الخزاعي ویقال العامري او را صحبت ست و معدودست
در اهل طائف و حدیث او در کوفیین ست روی عنه ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابوجابر ست رضي الله عنه
انه صلی مع رسول الله وی گذارد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح نماز بامداد یعنی در مسجد خیف که در منی ست
و این واقعه در حجة الوداع بود فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا هو برجلین لم یصلیا پس بگذارد آنحضرت
نماز پس ناگاه ملابس و مقارن ست با دو مرد که نگذارده اند نماز را یعنی با آنحضرت فدعا بهما فجيء بهما ترعد بضم عین مهمله فرائصهما
پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا کز رعب
و جلال وی که بجای خود نمی ایستاد تا بآدمی چه رسد فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان دو پهلوی شانه می لرزد
نزد خوف و گاهی مشابه می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح فقال لهما ما منعکما ان تصلیا معنا پس گفت چه باز داشت
شما را ازینکه نماز بگذارید شما هر دو با ما قالا قد صلینا في رحالنا قال فلا تفعلا گفتند آن دو مرد بتحقیق که ما گذارده بودیم نماز را
در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس نکنید این چنین رحال جمع رحل ست بفتح را و سکون حا مهمله بمعنی منزل و مطلق می شود بر غیر وی و لیکن مراد
درینجا همین منزل ست اذا صلیتما في رحالکما چون گذارد دید شما نماز را در منزلهای خود ثم اذا ادرکتم الامام ولم یصل فصلیا معه
پس تر دریافتید شما امام را که نماز نگذارده است پس بگذارید با امام اگرچه در خانه خود گذارده باشید فانها لکما نافلة زیرا که این نماز که با جماعت
میگذارید مر شما را نماز نفل ست خواه سابقا نماز بجماعت گذارده باشید یا بی جماعت و در مصفی ست بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست
که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از آن ادراک کند جماعت را بگذاردن آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نماز های پنجگانه و همین ست قول
حسن بصري و زهري و بهمین قائل اند شافعي و احمد و اسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان ست و مرجح مذهب ایشان و آنکه گفته اند که نماز
مغرب شفع میگردد مدخول ست بآنکه مغرب یکی ست ازین دو نماز لا علی التعیین نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مغتفرست
در صورت عدم تعیین والله اعلم انتهی وسیاتی الکلام في ذلک رواه احمد والدارقطني والحاکم واللفظ له والثلثة ابوداود و ترمذی
و نسائی و صححه ابن السکن والترمذي وابن حبان ثم من طریق یعلی بن عطاء عن جابر بن یزید بن الاسود عن ابیه گفت شافعی

در قدیم اسنادش مجهول ست گفت بیهقی نیز الیزید بن الاسود نیست او را راوی غیر ابن وی و نیست برای ابن وی جابر راوی جز یعلی مصنف
در تلخیص گفته یعلی از رجال مسلم ست و جابر را نسائی و غیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز یعلی اخرجه ابن منده فی مسلم واخرجه من حدیث
ابن مسعود ایضا والبزار من حدیث شداد بن اوس و عن محجن الدیلی فی الموطا والنسائی وابن حبان والحاکم در سبل گفته این حدیث در حجة الوداع بود
پس دلالت کرد بر مشروعیت نماز با امام چون یافت او را که نماز میگذارد و یا خواهد گذارد بعد از انکه این کس نماز خوانده است بجماعت یا تنها پس اول فریضه است
و ثانی نافله کما صرح به الحدیث و ظاهر وی این ست که وی محتاج نیست به رفض اولی و هو قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
ابوداود از حدیث یزید بن عامر که فرمود آنحضرت صلعم چون آمدی برای نماز و یافتی مردم را که نماز میگذارند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذارده تو خواهد بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه النووی و غیره و بیهقی گفته که این حدیث مخالف حدیث
یزید بن الاسود ست و هو اصح و در روایتی از دارقطنی باین لفظ ست و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانه خود نافله دارقطنی گفته سند
این حدیث ضعیف ست و برین قول لابد ست از رفض اولی بعد دخول در ثانیه و گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح ست و شافعی را قولی ثالث ست
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی الله یحتسب بایهما شاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب ست روایت ابوداود و نسائی و غیرهما از ابن عمر
مرفوعا لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین و جوابش آنست که نهی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو ست نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که نگذارد آن
هر دو را تنها انتهی پس ظاهر حدیث باب عموم ست در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشا نه صبح و عصر زیرا که نهی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن وتر روز ست پس اگر آنرا اعاده
کند شفع گردد و گفت مالک که اگر نماز بجماعت گذارده است اعاده نکند و رنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر ست در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت ست بر ایشان و بر مالک
زیرا که مخصص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود ست که این در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنیفه و مخصوص
شود بوی عموم نهی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت صلعم هر گاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت صلعم نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی وابوداود و عن ابی سعید الخدری
وابن حبان والحاکم والبیهقی و در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی **فاذا کبر فکبروا** پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر برآرید از پس وی متصل برای احرام یا مطلقا پس شامل باشد
تکبیر نقل را **ولا تکبروا حتی یکبر** و تکبیر نبرآرید شما تا آنکه تکبیر برآرد امام و این زیادت توکید ست برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باقی
جمل آتیه **واذا رکع فارکعوا** و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید **ولا ترکعوا حتی یرکع** و رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند
وی یعنی شروع نماید دران نه آنکه فارغ شود ازان چنانکه متبادر از لفظ ست گفت مالک در موطا در حق شخصی که سهو کرد پس برداشت سر خود را
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطا ست از هر که
بکند آنرا زیرا که آنحضرت صلعم فرمود انما جعل الامام لیؤتم به و ابوهریره گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جز این نیست که
موی پیشانی او بدست شیطان ست انتهی در مصفی گفته رجوع برکوع یا سجود درین صورت مستحب ست بر قول حنفیه و وارد نمی شود بر وی

که زیادت رکنی کرده است زیراکه چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده بود و اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده
کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطای قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتداست نه بطلان صلوة و فی المنهاج ولو تقدم بفعل کرکوع
او سجود ان کان برکنین بطلت و فیه نظر زیراکه مفارقت امام جائز ست و عمدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام ست و متضمن ست
نیت مفارقت را نیست امری که لازم مفارقت ست انتهی و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید
اللهم ربنا لك الحمد و ازینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع ست و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم ست میان ایشان
چنانکه حنفیه گویند و مذهب امام مالک و امام احمد نیز همین ست و مذهب امام شافعی جمع ست مر امام را میان این هر دو و همچنین جمع کند میان
هر دو امام و منفرد نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین ست و گفته اند بگوید موتم سمع الله لمن حمده بحدیث ابی هریره که میکرد
این را آنحضرت زیراکه ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موتم نادر ست و مذهب ثوری و اوزاعی نیز
همین ست که جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفهوم حدیث باب زیراکه از قول وی فقولوا اللهم الخ مفهوم میشود که نگوید
موتم مگر همین را و مذهب شافعی که جمع ست مطلقا دلیلش حدیث ابن ابی اوفی ست نزد مسلم که آنحضرت چون بر میداشت سر خود از رکوع می گفت
سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد و ظاهر عموم احوال ست جماعت و منفرد را و آنحضرت گفته است صلوا کما رایتمونی اصلی و نیست حجت در سایر
روایات بر اقتصار زیراکه عدم ذکر در لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله لمن حمده دلالت نمی کند بر نفی قول وی
ربنا لک الحمد و قول وی فقولوا ربنا لک الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موتم سمع الله لمن حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل وی
صلی الله علیه وسلم زیادت مقبوله است زیراکه قول معارض او نیست و ابن منذر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیر هما روایت کرده پس شافعی با آن
منفرد نیست و قول وی سمع الله لمن حمده نزد رفع راس ست و قول وی ربنا لک الحمد نزد انتصاب و در روایتی از بوحنیفه هم جمع برای
امام و منفرد آمده و لیکن گفته که تحمید سرا گوید در نفس خود اما جمع منفرد را پس نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جائز ست و ظاهر اکتفا بتحمید ست
و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت قیام گوید همچنین گفته است تمرتاشی و از ابی حنیفه آورده که اگر تسمیع در حالت رفع نگفته
در حالت استوا بگوید و بعضی گفته اند هر دو بگوید و فی روایة ربنا و لك الحمد و در روایتی بواو آمده و جمع میان اللهم و واو
بعضی گفته اند صحیح نیست و سیوطی گفته روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمهینی ست و اذا سجد فاسجدوا
و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و لا تسجدوا حتی یسجد و بسجده نروید شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی قائما
فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام استاده بگذارید شما نیز استاده و اذا صلی قاعدا فصلوا قعودا اجمعین و چون بگذارد
امام نشسته پس بگذارید شما هم نشسته همه اجمعین بنصب ست بر حال و این روایتی ست در بخاری و اکثر روایات اجمعون ست برفع بنا بر
تاکید ضمیر جمع و درینجا دلیل ست بر وجوب متابعت امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شده است تعلیلش
باینکه قیام با قعود امام فعل فارس و روم ست زیراکه آنحضرت فرمود نزدیک شدید شما اکنون که بکنید کار فارس و روم را که می ایستند بر پادشاهان
خود و حال آنکه ایشان نشسته اند پس مکنید و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق و غیر هما و مالک گفته صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد
نه قاعدا و نه قائما بنا بر قول آنحضرت که مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکرده
و نیافتم قول وی لا تتابعوه فی القعود در حدیثی فلینظر و مذهب شافعی صحت نماز قائم ست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفته

بسبب نماز گذاردنِ اصحاب در مرضِ موتِ آنحضرت ایستاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابوبکر نماز شروع کرده بود و پس نشست بجانبِ چپ ابی
پس این ناسخ امر آنحضرت ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرت
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشتِ اسپ با جزاء آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پسِ وی ایستاده بودند و امر نکرد ایشان را
بنشستن و گرفته نمی شود مگر بآخر از فعلِ آنحضرت که ناسخ فعلِ اول ست انتهی وکذا قرره الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که در ان امر بجلوسِ
ایشان ست اختلاف نکرده اند در صحتِ آن و نه در سیاقِ آن و اما نماز آنحضرت در مرضِ موت پس مختلف فیه ست که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و یحتمل که امر بجلوس بطریقِ ندب باشد و تقریر قیام قرینه است بران و این جمع
میانِ هر دو روایت خارج از هر دو مذهب زیرا که مقتضی تخییر ست برای موتم در میانِ قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفاتِ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پسِ ایشان نشسته بودند منهم اسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره ابن منذر گفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافِ آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که ایستاده است پس این حدیث ضعیف ست اخرجه البیهقی والدارقطنی من حدیثِ جابر الجعفی عن الشعبی عن النبی صلی الله علیه وسلم و جابر
ضعیف ست جدا و مع ذلک مرسل ست شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت درو زیرا که مرسل ست و از روایت مردی است
که اعراض می کنند اهلِ علم از روایتِ وی یعنی جابر جعفی واحمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز را نشسته
بجهت مرضی که امید بهی اوست مردم در پسِ او نشسته بگذارند برابر ست که طاری شود در ان انچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرضِ موت اوست صلی الله علیه وسلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان ایستاده بود پس امامت کرد آنحضرت در بقیۂ نماز
نشسته بخلاف نمازِ آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هو جمع حسن رواه ابوداؤد وهذا
لفظه و این لفظ ابوداود ست واصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل ست
بر آنکه شرعیت امامت برای اقتدا کردن ست با امام و از شان تابع و ماموم آن ست که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با وے
و تقدم نکند بر موقفِ وی بلکه مراقبِ احوال او باشد و بکند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند
و حدیث تفصیلِ آن کرده بقوله اذا کبّر فکبّروا الخ وانچه در ان مذکور نیست مقیس ست بران همچو تسلیم و از ینجا معلوم شد که مخالف امام در چیزی
از احوال آثم ست اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافِ وی کرده باشد در تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز وے
منعقد نمی شود زیرا که این کس او را امامِ خود نگردانیده زیرا که درآمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیر امام ست چه تکبیرش عنوان اقتدا ست باو
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بمخالفت امام باینکه توعد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد امام خود را در رکوع
و سجود باینکه بگرداند خدا سر او را سر حمار و امر نفرمود باعادۂ نماز و نگفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل ست بر اختلافِ نیتِ امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگر نیتِ نفل یا یکی نیتِ ظهر کند و دیگری نیت عصر و نماز صحیح ست بجماعة و
باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیثِ جابر بیاید **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله**
صلی الله علیه وسلم رای فی اصحابه تأخرا بدرستیکه آنحضرت دید در اصحاب خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از
قرب و دنو بآنحضرت یا در اخذ علم و طلب مزید و در در جهٔ اول **فقال تقدموا** پس فرمود پیشتر آیید و در صف سابق السعید

فائتموا بي وليأتم بكم من بعدكم واقتدا كنيد بمن يعني بالستيد پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید و باید که اقتدا کنند بشما کسانیکه پس شما استاده اند زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال او را دیده میکنند و تمام این روایت چنین ست که همیشه اند قومی که پس می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افگند ایشان را خدای تعالی یعنی از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر عبارت حدیث درهمین معنی ست ولیکن بعضے محدثان آنرا در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز طلب قرب و کمال ست ولیکن مخصوص نیست بآن رواه مسلم و حدیث دلیل ست بر جواز اتباع کسی که در پس امام ست مر کسی را که نمی بیند امام را و نمی شنود او را همچو اهل صف ثانی که اقتدا نمایند بصف اول و اهل صف ثالث بثانی و نحوه و در حدیث حث ست بر صف اول و کراهت بعد از ان **وعن** زيد بن ثابت رضي الله عنه قال احتجر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة مخصفة گفت زید حجره گرفت رسول خدا حجره کوچک فصلى فيها فتتبع اليه رجال وجاؤا يصلون بصلاته پس نماز گذارد در آن پس پیروی کردند بسوی وی مردمان و آمدند در حالیکه نماز میگذاردند بنماز رسول خدا فتتبع از تتبع ست بمعنے طلب ای طلبوا موضعه واجتمعوا اليه و در روایت بخاری ست فثاروا اليه الحديث تا آخر حدیث و گذشت در شرح حدیث جابر در باب صلوة التطوع وفيه و درین حدیث ست افضل صلوة المرء في بيته الا المكتوبة فاضل تر نماز آدمی در خانه اوست مگر نماز فرض یعنی نماز فرض در مسجد باید گذارد بجماعت و در روایتی از بخاری ست که نماز گذارد در ان حجره آنحضرت چند شب و نماز گذاردند بنماز وی مردم از اصحاب او پس هرگاه دانست ایشان را نشستن گرفت و بیرون آمد بسوی ایشان و گفت شناختم آنچه دیدم از صنیع شما پس نماز گذارید ای مردم در خانهای خود زیرا که افضل نماز نماز مرد ست در خانه خود مگر مکتوبه این بلفظ بخاری ست و در مسلم قریب اوست و نیز در بخاری ست نماز گذارید در خانهای خود و مگیرید آنها را گورها و شک نیست که امر در عموم نوافل برای استحباب ست باتفاق بدلالت سیاق حدیث و مصنف این حدیث را در ابواب امامت برای افاده شرعیت جماعت در نافله آورده متفق عليه در سفر السعادة گفته مجموع روایت و سنن را در خانه خویش گذاردی على الخصوص دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و ازین جهت علما را درین محل خلاف ست که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی باشد یا نه بعضے از علما میگویند مجزی نباشد و مروزی گوید من صلى الركعتين بعد المغرب في المسجد يكون عاصيا و ابو ثور میگوید هو عاص و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر فرمود اجعلوها في بيوتكم و نزد بیشتر علما مجزی باشد و ترک اولی بود الی قوله حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم آن بود که مجموع نوافل در خانه گذاردی مگر برای سببی و می فرمود ايها الناس صلوا في بيوتكم فان افضل صلوة المرء في بيتها الا المكتوبة انتهى **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه گفت جابر بود معاذ بن جبل می گذارد نماز با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پستر می آمد پس میکرد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ یک شب با آنحضرت نماز عشا پستر آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را و شروع کرد سوره بقره پس برگشت از نماز مردی و سلام داد یعنی قطع کرد نماز را پستر گذارد آن مرد نماز تنها و برگشت و برآمد از نماز پس گفتند آیا منافق شدی ای فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر آینه می آیم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم و خبر میکنم او را باین فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت ای رسول خدا ما خداوندان شترانیم که آب می کشیم بآن و کار میکنیم در روز یعنی پس در شب کوفته آن می کشیم و بدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پستر آمد قوم خود را و امامت کرد پس افتتاح کرد بسوره بقره الی آخره و مصنف این حدیث را مختصر آورده می گوید قال صلى معاذ باصحابه العشاء فطول ۰ یعنی گفت جابر نماز کرد معاذ

با اصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد در قرأت بر ایشان فقال النبي صلی الله علیه وسلم اتريد ان تكون يا معاذ فتانا یعنی آیا میخواهی تو ای معاذ که باشی در فتنه اندازنده مردم را و گریزاننده ایشان را از ملازمت جماعت و افگننده در فساد باختلاف و باز استادن از دین و در روایتی باین لفظ است پس رو کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا فتانی تو اذا اممت الناس فاقرأ چون امامت کنی مردم را پس بخوان بالشمس وضحٰها و سبح اسم ربك الاعلى واقرأ باسم ربك والليل اذا يغشى و در لفظی والشمس والضحى والليل اذا يغشى و سبح اسم ربك الاعلى بتقدیم و تاخیر آمده و اذا السماء انفطرت و سورهٔ انشقاق و بروج و طارق نیز آمده متفق علیه بخاری در صحیح خود برای این حدیث تبویب کرده و گفته اذا طوّل الامام وكان للرجل الماموم حاجة فخرج و حدیث دلیل ست بر صحت صلوة مفترض خلف متنفل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذارد و پستر نزد اصحاب خود می آمد و با ایشان نفل میگذارد و عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند هی له تطوع و مصنف در استدلال باین حدیث در فتح الباری اطالت کلام کرده اما در سبل گفته قد كتبنا فيه رسالة مستقلة جواب سوال وابنّا فيها عدم نهوض الحديث على صحة صلوة المفترض خلف المتنفل انتهى و حدیث افاده کرد که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قرأت را و اللفظ لمسلم و لفظ مسلم راست و حدیث را الفاظ است و در لفظی این ست که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذارد با آنحضرت عشا را پستر میرفت بسوی قوم خود پس میگذارد عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را مكتوبه رواه الشافعي و گفت شافعی در روایت حرمله این حدیث ثابت ست نمیدانم هیچ حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطني والبيهقي ايضا مصنف در تلخیص گفته اصل این حدیث در صحیحین از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را مكتوبه با فریضه بود انتهی و آن همین حدیث باب ست و روی الطبرانی من حدیث معاذ نفسه نحوه و در وی دلالت ست بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل و همین ست مذهب شافعیه اگرچه جمع در خلاف آن بجد اند زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قرأت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو مر این جماعت را درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و حنفیه جواب ازین استدلال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت می کند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مر او را یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذاردن با قوم از جهت اقتدای مفترض بمتنفل یا گذاردن بتخفیف و چون همراه نگذارد مستقل باشد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود ذکره الشیخ ابن الهمام و شیخ در ترجمه بعد ایراد این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت قوم خود انتهی گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب ابن الهمام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو منظور فیه ست زیرا که در حدیث صحیحین صحیح موجود ست که آن مرد در شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد با تو عشا را پستر آمد و امامت قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و تنبیهی که معاذ را کرد همین بر قرأت کرد نه بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت را معلوم نباشد که وی نماز گذارده آنجا امامت میکند باقی نیست چه اگر از پیشتر معلوم نبود بارى اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شد

وبران سکوت کرد وآنرا مسلم داشت وحدیث امام احمد چنانکه براحد الامرین دال ست همچنین این هم از وی مستفادست لیا نماز با من بگذار
وآنجا مطلقا امامت مکن که سقت یابان از طول قرارت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذاری باری در قرارت سبکی کن واین قدر
قرارت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین تردید اقتدای مفترض بمتنفل جائز داشت و هدایت وی مقصور بر قصر
قرارت ماند نه براحد الامرین وچون اقتدا بآنحضرتؐ در نظر انصاف افضل ست از امامت کردن دیگران راچه احتمال باید کرد که معاذ
در پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میگذارد وآنجا نفل می کرد و متبادر از شان ورود
این حدیث نیز همین ست والله اعلم باقی ماند صحت نماز متنفل بمفترض پس در ان خود خلافی نیست واما نماز متنفل بمتنفل پس چنانکه نماز گذاردن
عباس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرتؐ با انس ویتیم وعجوز وغیر ذلک واین همه ثابت ست در صحیح

وعن عايشة رضي الله عنها في قصة صلوٰة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض
روایت ست از عایشهؓ در قصهٔ نماز گذاردن رسول خدا با مردم وحال آنکه آنحضرتؐ بیمار بود وآن قصه این ست که گفت عایشهؓ هرگاه گران شد
رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و بنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابو بکر را که نماز کند بمردم یعنی
امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر دران روزهای بیماری او پس دریافت آنحضرتؐ در ذات خود سبکی وتندرستی پس ایستاد درحالیکه
میرود وتکیه کرده میان دو مرد یعنی دستها بر دوش این دو مرد نهاده و هر دو پای مبارک وی خطی میکشید در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه
درآمد مسجد را پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرتؐ ابو بکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرتؐ که پس نرود و بر جای خود
استاده ماند قالت گفت عایشهؓ فجاء حتى جلس عن يسار ابي بكر پس آمد آنحضرتؐ تا آنکه نشست بجانب دست چپ
ابو بکر رضی الله عنه فكان يصلي بالناس جالسا وابو بكر قائما پس بود آنحضرتؐ که نماز میگذارد با مردم نشسته وبود ابو بکر که نماز میگذارد
استاده يقتدي ابو بكر بصلوٰة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابو بکر بنماز آنحضرت یحتمل که این اقتدا
بر وجه ایتمام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم ماموم ویحتمل که ابو بکر مبلغ باشد نه امام در سبل گفته اختلاف ست در حدیث عایشهؓ وغیر او
که آیا آنحضرتؐ امام بود یا ماموم وروایات مفید هر دو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین ست که آنحضرتؐ امام بود وبعضے علما بترجیح روایات
رفته اند وگفته راجح این ست که آنحضرتؐ امام بود بوجوه ترجیح که در فتح الباری مستوفی ست وگذشت در حدیث ابو هریره بعض وجوه
ترجیح برخلاف آن وبعضے از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهے آنحضرتؐ نماز گذارد اماما وگاهی ماموما در مرض موت انتهے

ويقتدي الناس بصلوٰة ابي بكر واقتدا میکردند مردم بنماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند والا امام دران نماز
آنحضرتؐ بود و همه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند وافعال آنحضرتؐ را نمی دیدند وتکبیرات نمی شنیدند
افعال ابو بکر وتکبیر او را دیده وشنیده نماز میکردند ودرینجا دلیل ست بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مومنین وبرینکه مقتدی را
اتباع صوت مکبر جائز ست وهذا مذهب الجمهور وفيه خلاف للمالكية قاضی عیاض گفته مذهب بعضے ابطال صلوٰة مقتدی ست وبعضے
عدم ابطال وبعضی گویند اگر امام اذن اسماع داده اقتدا بوی صحیح ست والا فلا وایشان را تفصیلهاست غیر ازین که نیست بر آنها دلیل
وگویا که آنها درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود ونیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف در تلخیص گفته حدیث
عایشهؓ را طرق کثیره است که در ذکرش تطویل ست ومراد اینجا احتجاج ست بر جواز صلوٰة قائم خلف قاعد واین مبنی ست بر بودن آنحضرتؐ

امام و ابوبکر ماموم و این همچنین ست در طریق مذکوره و الملتاب کرده است ابن حبان مد تخریج طریق این حدیث و در جمع میان الفاظ مختلفه وی
انتهی وقد بوب البخاری علی هذا فقال باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالماموم ابن بطال گفت این موافق قول مسروق و شعبی ست که بعض صفوف
امام بعض باشد خلافا للجمهور مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریمه بست پیش از برداشتن صفی که متصل اوست سرهای خود را از رکعت پس دریافت
آن رکعت را اگرچه امام سر خود پیش از ان برداشته باشد زیرا که بعض ایشان ایمه بعض اند و این دلیل ست بر آنکه وی می بیند تحمل بعض ایشان
مر بعض را آنچه تحمل می کند آنرا امام و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فاتموا بی ولیأتم بکم من بعدکم انتهی گوییم و آنکه در حدیث ابوهریره که صحتش
متفق علیه ست آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما همه نشسته و مثل اوست حدیث عائشه و انس در صحیحین و حدیث جابر در مسلم
پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ ست باین حدیث و اختیار کرده است این را ابوحاتم در صحیح خود و کلام مبسوط در ان کرده و گذشت تمام
این بحث اولا متفق علیه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت را
دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابوبکر را بامامت ست و چندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد
امام روزی که آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف شریف آورد و خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول
نسخ میکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت باصلاح عمرو بن عوف
که ساکنان قبا بودند رفته بود و چون وقت بآخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید
ابوبکر خواست از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که برجای خود باشد و امام باشد و خود اقتدا کرد در پس ابوبکر
و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری و در حدیث دلالت ست بر جواز وقوف واحد بمیان امام و اگرچه با وی غیر وی حاضر باشد و محتمل که آنحضرت
این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صف تنگ بود یا غیر وی از محتملات و یا عدم دلیل بر فعل یکی
ازینها ظاهر جواز ست علی الاطلاق **وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ام**
احدکم الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید در مصفی گفته مراد
بتخفیف ادای ارکان و ابعاض ست و اتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله و قرارت سوره از مفصل و در معنی منفرد ست جماعه محصورین
که بتطویل راضی باشند انتهی **فان فیهم الصغیر والکبیر والضعیف وذا الحاجة** زیرا که در میان ایشان خرد ست و پیر ست
و ناتوان ست بحسب خلقت و خداوند حاجت ست که کار ضروری دارد **فاذا صلی وحده فلیصل کیف شاء** و چون نماز گذارد تنها
یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد و در روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده و مراد تخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند
سنت قرارت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند
مفصل و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قومه و جلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قرارت ست
و این بجمله حقوق مقتدیان ست بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق علیه و درو وی دلیل ست بر جواز تطویل منفرد بنماز
در جمیع ارکان او و اگرچه بترسد خروج وقت را و صححه بعض الشافعیة ولیکن معارض ست بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة
حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل و مفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک
مفسده اولی باشد و محتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی در نماز ست

پس نیست منافی بروی **وعن عمرو بن سلمة** الجرمی بکسر لام صحابی صغیرست کنیت وی ابو یزید ست قاله البخاری وغیره
وسلم وغیره گفته اند برید ست بموحده وفتح را ابن عبد البر گفته وی زمانهٔ آنحضرت را دریافته وامام قوم خود بود بعهد آنحضرت بسبب آنکه اقرا ایشان
بود قرآن را و گفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدوم پدرش خود خلافی نیست عمرو نازل بصره شد ابو قلابه و عامر احول و ابو الزبیر
مکی از وی روایت دارند و سلمه همه جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه که نام قبیلهٔ از انصارست قال گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
ومی گذشتند بما سواران ومی پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده ست و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن ست پس بودم من که یاد
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از انچه آنها می خواندند گویا که می چسپید آن کلام در سینهٔ من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار میبردند
در اسلام خود فتح مکه را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می در آییم در اسلام پس میگفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی صادق ست پس هر گاه که شد واقعهٔ فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم باسلام خود و شتابی کرد پدر من قوم خود را
در اسلام قال گفت عمرو قال ابی پس هر گاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جئتکم من عند النبی صلی الله
علیه وآله وسلم حقا بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر بر حق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف ست ای نبوة حقا یا مصدر مؤکد ست
بمعنی جملهٔ متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا ست پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد قال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما و امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را قال گفت عمرو بن سلمه فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد می داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را
ویاد میگرفتم آنرا از سواران فقدمونی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود وانا ابن ست او سبع سنین و حال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیلهٔ حی آیا نمی پوشید از ما دبر قران خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
بچیزی همچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
فضل و کرامت الهی رواه البخاری و در وی دلالت ست بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن ست و می آید حدیث وی عنقریب و در وی
این ست که امامت افضل ست از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده وابو داود و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل ست بر صحت امامت صبی و عدم کراهت در امامت ممیز و باین رفته است حسن بصری
و شافعی و اسحق و لیکن بالغ اولی ست اگر چه صبی مخصوص باشد بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در ان و نزد مالک و ثوری مکروه ست
و از احمد و ابو حنیفه دو روایت ست و مشهور از ایشان اجزاست در نوافل نه فرائض والنسائی و در روایت وی آمده که من هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود باین لفظ ست پس حاضر نشدم در هیچ مجمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذاردم
بر جنازهٔ ایشان تا امروز و این اصرح ست در صحت نماز و بعضی گفته اند که این بامر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جواب
آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانهٔ وحی و تقریر امری غیر جائز در ان متصور نیست سیما در نماز که اعظم ارکان اسلام ست و تنبیه کرده شد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوحی برفرضی که در نفل بود پس اگر امامت صبی صحیح نمی شد نازل می شد وحی بدان و استدلال کرده اند ابوسعید و جابر باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمرو را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند ابن حزم گفته معلوم نیست مخالفی برای ایشان درین باب و احتمال امامت او مر ایشان را در نفل دور از سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای فرائض کرده و گفته یؤمهم اکثرهم قرآنا و در روایت ابوداود در بارهٔ حضور جمیع عام است در فرائض و نوافل در سبل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض و نفل وی می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض وی محتاج است بسوی دلیل و در حدیث دلیل است بر قول بصحت نماز مفترض خلف متنفل

کذا فی الشرح و دروی تامل است انتهی و کلام دران گذشت **وعن** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤم القوم اقرؤهم لکتاب الله تعالی امامت میکند قوم را خواناترم کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کننده قرآن را و رعایت کنندهٔ مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از انکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث میگردد در نماز در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اکثر ایشان ست از روی حفظ قرآن و گفته اند اعلم باحکام و مناسب حدیث اول قول اول ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تقدیم اقرء بر افقه و این مذهب ابوحنیفه و احمد ست انتهی گویم مذهب ابوحنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم ست بر اقرء زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن ست و بعلم در تمام ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط ست و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست بر مراعات آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرمودن اقرأکم ابی و گویند حدیث خارج ست بر حال صحابه که اقرأ در ایشان اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ابن مسعود گفته بودیم ما که تجاوز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و نهی او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرأ در حدیث و در زمانهٔ ما چنین نیست پس تقدیم کردیم افقه را در سبل گفته مخفی نیست که این دور ست از قول وی

فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند همه قوم برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد از انکه خوب می تواند خواند قراءت مسنونه را زیرا که این دلیل ست بر تقدیم اقرأ مطلقا و اقرأ را تفسیر کرده اند باعلم بالسنة پس اگر همین مراد دارند از ان هر دو قسم یک قسم باشد انتهی و همین ست مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب وی و ابویوسف و به قال الشوکانی والشیخ صاحب الحجة البالغة و در مصفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرأ احق ست بامامت از اعلم بالسنة بعد از انکه هر دو ما یجوز به الصلوة می توانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قراءت قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرأ ست از فقهای مستوین در فقه و درین توجیه نظر ست زیرا که اعلم بالسنة را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قراءت مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت پس تقدیم اقرأ بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض دران تشریف اقرأ ست و تنویه بوی و والی در محل ولایت خود احق ست از اقرأ و افقه انتهی و شیخ ابن الهمام گفته بهترین انچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ بودند از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرأکم ابی ست و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی گویم این فعل آنحضرت ست و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم ست بر فعل و نیز از اقرأ بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جز وی دیگری اقرأ نباشد چرا نتواند بود که ابوبکر هم اقرأ باشد و هم اعلم و وی اول کسی ست که قرآن را جمع کنانید و بود اکثرهم حفظا للقرآن پس اقرأ مقدم باشد بر اعلم والله اعلم فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة پس اگر باشند در علم سنت و در قراءت برابر پس امامت کند پیشینه تر

مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت در مدینہ پیشتر آورده و درین فضیلت سابق متقدم شد بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقہ بعد از مساوات
در علم اورع و اتقی را مقدم داشتہ اند زیرا کہ چون وجوب ہجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی ہجرت از ذنوب و خطا کہ موطن طبیعت ست اعتبار
کرده اند و در حدیث آمده کہ المہاجر من ہجر الخطایا والذنوب و در سبل گفتہ این ہجرت شامل ہجرت زمانۂ آنحضرت و بعد اوست مثل کسیکہ
ہجرت کند از دار الکفر بسوی دار الاسلام و شاید گفتہ میشود کہ اولاد مہاجرین را حکم آبای ایشان ست در تقدیم انتہی فان کانوا فی
الہجرة سواء فاقدمہم سلما بکسر سین و سکون لام پس اگر باشند در علم و قرأت و ہجرت برابر پس امامت کند دیرینہ ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر متاخر الاسلام و ہمچنین اکبر بر اصغر چنانکہ بیاید لحدیث مالک بن حویرث لیؤمکم اکبرکم
وفی روایة سنا و در روایتی عوض سلما سنا آمده یعنی اگر باشند در ہجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر
درین حدیث ہمین قدر از مراتب مذکور شد و گفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمامۂ این امور
برابر باشند قرعہ اندازند یا اختیار بدست قوم باشد ہر کرا خواہند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الہمام و در حاوی کہ در مذہب شافعی ست
بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصورت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی ست
یعنی برای مقیمان و در سبل گفتہ و از کسانیکہ مستحق تقدیم اند قریش اند لحدیث قدموا قریشا مصنف گفتہ انہ قد جمع طرقہ فی جزء کبیر و از ایشان
احسن الوجہ بنا بر حدیثی کہ وارد ست در ان و در وی بکر اوی ضعیف ست انتہی گویم این حدیث نزد بیہقی ست از ابی زید انصاری و ذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سوء لیس بصحیح مگر آنکہ روایت کرده ست ابو عبید از عائشہ مانند آن و گفت خواستہ ست عائشہ حسن السمت
والہدی کذا فی ضوء النہار ولا یؤمن بفتح یای تحتانیہ و ضم ہمزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانہ و امامت نکند
مردی مردی را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائیکہ مالک ست چنانکہ در روایت دیگر آمده فی اہلہ پس تقدیم نکند والی را در ولایت وی
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نہ بر امام حی و صاحب خانہ مگر باذن ایشان زیرا کہ این مفضی میگردد بشکست گردانیدن
امر سلطنت و عزت و مؤدی می شود بہ تباغض و تقاطع و ظہور خلاف شریعت جماعت مروی ست کہ ابن عمر با آن فضل و شرف کہ وی داشت در پس
حجاج نماز گذارد کہ بی شبہہ ظالم و فاسق بود کما رواه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم را در خانۂ انس زیرا کہ وی امام ست ہر کجا کہ باشد انتہی و یحتمل کہ باذن انس باشد در سبل گفتہ این حکم خاص ست و اول حدیث عام بود
و ملحق ست بسلطان صاحب بیت بنا بر ورود حدیث مخصوصہ در حق وی اخرجہ الطبرانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة
ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفتہ رجالہ ثقات و اما امام مسجد و اگرچہ از ولایت سلطان یا عمال او باشد داخل ست در حکم سلطان
و اگر باتفاق اہل مسجد باشد یحتمل کہ احق گردد باین جہت و این ولایت خاصہ است ولا یقعد بجزم و دال مہملہ و رفع آن فی بیتہ
علی تکرمتہ و ننشیند مرد در خانۂ مرد دیگر بر تکرمہ وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده ایست کہ برای خود نہاده و انداختہ اصلش از تکریم
و اکرام ست و بعضے از تکرمہ مائده مراد داشتہ اند و اول اصوب ست الا باذنہ مگر باذن وی متعلق بہر دو حکم ست کہ ولا یؤمن و لا یقعد
و در روایتی بجای سلطانہ فی اہلہ آمده یعنی در اہل خانۂ وی و باین جہت تفسیر کرده اند سلطان با نچہ در ملک و حکم اوست چنانکہ گفتہ شد
رواه مسلم و ہم مسلم از ابی سعید روایت کرده کہ آنحضرت فرمود چون باشند سہ کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان و احق
ایشان بامامت اقرأ ایشان ست و ابو داود از ابن عباس آورده کہ فرمود رسول خدا باید کہ اذان گویند برای شما نیکان شما و امامت کنند

شما را اقرأ شما و این همه صریح ست در تقدیم اقرأ بر غیر وی مطلقا و لابن ماجة من حديث جابر و ابن ماجه راست از حدیث جابر در حدیث
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر جمعه و تغلیظ ست باین لفظ و لا تؤمن بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون
امرأة رجلا و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که وی عورت ست و ناقص ست در عقل و دین و مردان قوام اند بر زنان و رستگار
نشد قومی که والی کردند زن را بر کار خود کذا فی البخاری پس هر که زن را امام خود کرد گویا وی زن را بر امر نماز خود والی ساخت شوکانی گفته
در نماز گذاردن زن پیش مردان خود نزاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد با زن ست فقط و هر که این را صحیح نمی داند بر وی آوردن
دلیل لازم ست انتهی عبد حنبل گفته درینجا دلیل ست برینکه زن امامت مرد نکند و این مذهب حنفیه و شافعیه و غیرهم ست و مزنی و ابو ثور
جائز داشته اند امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیث ام ورقه است
و سیاقی و این نهی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف ست انتهی و لا اعرابي مهاجرا و امامت نکند بادیه نشین مهاجر را
زیرا که هجرت یکی از اسباب تقدیم ست در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام ست کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند
جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود و لا فاجر مؤمنا و امامت نکند فاسقی مر مومن صالح را مگر در روایتی آمده الا ان يقهره
سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنت یخاف سیفه و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند
یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر ست گویم دلالت این حدیث بر نهی امامت فاجر ست اما شافعیه و حنفیه
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است دال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه همه ضعیف اند
و معارض او ست حدیث لا یؤمنکم ذو جرأة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف ست و چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع باصل کردیم و آن
اینست که هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح و مؤید این اصل ست فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که
گفت دریافتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که نماز میگذاردند در پس ائمه جور و مؤید است حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند
بر شما امرا که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بمیرانند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمائی مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی
نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بنماز گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت وی میگذاردند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسق و جور ایشان
در سفر السعادة گفته در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده انتهی گویم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و لفظ مر او راست و بیهقی از حدیث مکحول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جاهدوا مع کل بر و فاجر
و اسنادش منقطع ست و او را طریقی دیگر ست نزد ابن حبان در ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عبد الله
متروک ست و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث مکحول از
ابی وائل هم از حدیث ابی الدرداء و همه این طرق خیلی واهی ست گفت عقیلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که وی
پرسیده شد ازین حدیث گفت ما سمعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیهقی را درین باب احادیث ست جمله ضعیف و صحیح ترین
چیزی که درین باب ست حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر ست شیخ در شرح سفر السعادة گفته
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت

در امام خبر ما لفند و اجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم انتهی
و اسناده واهٍ و اسناد این حدیث واهی ست زیرا که در وی عبدالله بن محمد العدوی ست و وکیع او را متهم بوضع حدیث کرده و شیخ وی
علی بن زید بن جدعان ضعیف ست و رواه عبدالملک بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبدالملک متهم ست بسرقه احادیث و تخلیط
اسانید قال ابن القرضی عبدالحق در احکام گفته دیدم این حدیث را در کتاب عبدالملک و گفت ابن عبدالبر فاسد گردانید عبدالملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد از اسناد دو کس را کذا فی التلخیص و [illegible] رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رصّوا
بضم را و صاد مهمله صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت و جز آن مراد
نماز جماعت ست بانضمام بعض بسوی بعض وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نهی ست از فرجه
وحاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را نهی ست از پس و پیش استادن رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان
و در آخر این روایت نزد ابوداود این ست سوگند ست بکسی که جان من در دست اوست بدرستیکه هر آیینه می بینم شیطان را که می در آید از
گشادگی و فرجه صف گویا آن شیاطین حذف اند بهای حمله و ذال معجمه مفتوحتین گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن و تفسیر کرده است
آنرا راوی در حدیث ابی امامه به بچهای میش که خُرد اند و در روایتی کانها بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدم مرد را که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او اخرجه الشیخان
و ابوداود و هم ابوداود از وی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد روزی بر ما بروی خود ناگاه دید مردی را که منتبد ست بصدر خود یعنی از صف فرمود برابر کنید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و نیز وی از حدیث براء بن عازب آورده که بود رسول خدا می در آمد صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیه دیگر مسح میکرد صدور و مناکب ما را و می فرمود مختلف مشوید پس مختلف شود دلهای شما در سبیل گفته این احادیث و وعید می در وی
دلالت دارد بر وجوب تسویه و مردم در آن تساهل کنند چنانکه تساهل می کنند در چیزی که مفاد حدیث انس ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تمام کنید صف مقدم را پستر آنرا که نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرجه ابوداود و بدرستیکه
تو می بینی مردم را در مسجد استاده می شوند برای جماعت و ایشان پر نمی کنند صف اول را اگر می ایستند در آن و چون اقامت گفته شد
نماز را متفرق می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابوداود از حدیث جابر بن ضمره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا صف نمی کنید
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را
و برابر و راست می ایستند در صف و وارد شده است در سد فرج در صفوف احادیث کثیره و مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگتر در اجر
از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف ست پس بند کرد آنرا اخرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بند کند شگافی را که در صف ست بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت هیثمی گفته در وی مسلم
بن خالد زنجی ست و وی ضعیف ست و ثقه ابن حبان و بزار از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من سدّ فرجة في
الصف غفر له هیثمی گفته اسنادش حسن ست و مراد اتمام رص صفوف ست زیرا که فرج نمی باشد مگر از عدم رص آنها انتهی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها
بهترین صفهای مردان از روی کثرت نخستین آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و شرها آخرها و بدترین صفها از روی قلت اجر
پسین آنهاست وخیر صفوف النساء آخرها وشرها اولها وبهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان
نخستین آنهاست یعنی مردان را باید که در صف متقدم باشند بر صف زنان وزنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
ورواه ایضا البزار والطبرانی فی الکبیر والاوسط واحادیث در فضائل صف اول واسع ست احمد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت بتحقیق که
خدا و ملائکه صلوة می فرستند بر صف اول گفتند ای رسول خدا و بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم ورواه الطبرانی فی الکبیر قال الهیثمی رجاله موثقون
و در حدیث نعمان بن بشیر ست گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود بدرستیکه خدای تبارک وتعالی و فرشتگان او درود می فرستند بر صف
اول یا صفوف اول اخرجه احمد والبزار قال الهیثمی برجال ثقات و بزار از حدیث ابو هریره آورده که استغفار کرد آنحضرت برای صف اول
سه بار و برای صف ثانی دو بار و برای ثالث یکبار هیثمی گفت در وی ایوب بن عتبه است ضعف وی از قبل حفظ اوست ونیز وارد شده است
در میمنه صف اول و مسامت امام وافضلیت او بر الیسر احادیث بسیار طبرانی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اگر توانی که باشی در پس امام یعنی پس باش والا پس جانب راست او هیثمی گفته فیه من لم اجد له ذکرا ونیز وی در اوسط وکبیر از حدیث
ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بمیمنه و دور دارید خود را از صف کردن در میان سواری هیثمی گفته در وی اسمعیل بن مسلم
مکی ست واحق بصف اول اولوا الاحلام والنهی اند بزار از حدیث عامر بن ربیعه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم باید که نزدیک
شوند مرا صاحبان بلوغ وعقل و دانش ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم هیثمی گفت در وی عاصم بن عبدالله عمری ست واکثر بر تضعیف وی اند
واختلاف ست در حجت گرفتن بوی و مسلم واربعه از حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشوید پس مختلف شود دلهای شما و دور دارید شما
خود را از هیشات اسواق و درین باب حدیثهاست و در حدیث باب دلالت ست بر جواز اصطفاف نسا از روی صفوف برابرست که نماز
ایشان با مردان باشد یا با زنان و معلل ست خیریت آخر صفوف زنان باینکه آنها درین وقت دور باشند از مردان و از رویت و
شنیدن کلام ایشان مگر این علتی ست که تمام نمی شود مگر وقتی که نماز زنان با مردان باشد ولیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و در پس او
صف کشند صفوف ایشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلة نماز گذاردم با رسول خدا شبی یعنی در خانه خاله خود میمونه
که یکی از ازواج مطهره است پس استادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل مشکوة شریف
و غیر آن مذکور ست فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم براسی من ورائی فجعلنی عن یمینه پس گرفت آنحضرت
سر مرا از پس پشت من پس بگردانید مرا جانب دست راست خود متفق علیه حدیث دلیل ست بر صحت صلوة متنفل بمتنفل
و بر اینکه مقتدی اگر یک کس بود موقف او جانب دست راست امام ست بدلیل ادارت زیرا که اگر یسار موقف می بود وی او را نمی گرد
و باین رفته اند جماهیر بخلاف نخعی که میگوید چون یک امام باشد و یک مقتدی خلف امام بایستد پس اگر رکوع کند امام قبل از آمدن دیگری
بایستد این کس از یمین او اخرجه سعید بن منصور و توجیهش آنست که امام مظنه اجتماع ست پس معتبر باشد در موقف امام تا آنکه ظاهر شود
خلاف وی و گفته اند دلالت میکند بر صحت صلوة قائم بر یسار امام اینکه آنحضرت امر نکرد ابن عباس را باعاده و جائز ست که لعدم صحت آن نگرد

که وی معذور بود بنا بر جهل یا احرام صلوة نابسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهرست در آنکه وی برابر وی ایستاده شده بود
و در بعض الفاظ حدیث ست فقمت الی جنبه و از بعض اصحاب شافعی آمده که مستحب ست استادن ماموم اندکی در پس امام مگر ابن جریج روایت کرده
که گفتیم ما عطا را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شق وی گفتم آیا محاذی او شود تا آنکه صف کشد همراه وی
بر آنکه یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتم بطریقی که دور نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفت آری و مثله فی الموطا عن عمر من حدیث
ابن مسعود انه صف معه فقربه حتی جعله حذاء من یمینه و بالجمله درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند که بر یمین وی بایستد
و اگر زیاده باشند خلف امام بایستند امام شوکانی گفته و همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که
واحد بر یمین امام بایستد و دو و زائد از دو پس امام ایستند و جمهور گویند که این واجب ست و سعید بن مسیب گفته که مندوب ست
و از نخعی مروی ست که واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتهی گویم دلیلش گذشت در مصفی ست عادت مسلمین طبقه بعد طبقه
آنست که ماموم بر امام مقدم نشود و پس مساوی می باشد یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خلفای راشدین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود و یا اقتدا
باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی وراء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر
شیوع سنت ست و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مفهوم می شود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بسا سنن
موکده که شائع می شود و در افراد شی همه ایشان یافته می شود و لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است
و ترک آن نماز را باطل میگرداند و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانیدی
و در حدیث شیخین ثابت شده که قوم ترک اقتدا با بوبکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی

وعن انس رضی الله عنه قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقمت ویتیم خلفه نماز گذارد آنحضرت پس استادم من ویتیمی که
در خانه ما بود پس آنحضرت درینجا عطف ست بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح ست بر مذهب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام
یتیم ضمیره بود و هو جد عبد الله بن حسین بن ضمیره و بعضی گویند یتیم نام برادر انس ست که صبی بود و ام سلیم خلفنا و ام سلیم پس ما
و این کنیت مادر انس ست و نامش ملیکه بود بتصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صف شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست
مر این را بر ایستادن صغیر با مرد می توان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام در نماز فرض ست انتهی و فیه تامل و هم در حدیث
انس ست نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاده کرد مرا جانب یمین و زن را پس ما و درین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفته
مقدم کرده شود صفوف مردان پس تر کودکان پس تر زنان بحدیث ابو مالک اشعری که میگردانید آنحضرت رجال را پیش غلمان و غلمان را پس ایشان
و نسوان را خلف غلمان اخرجه احمد و اخرج بعضه ابوداود و در سندش شهر بن حوشب ست و مؤید اوست حدیث انس **متفق علیه**
واللفظ للبخاری در سبل گفته حدیث دلیل ست بر صحت جماعت در نفل و بر صحت صلوة برای تعلیم و تبرک کما یدل علیه القصة و بر آنکه
مقام دو کس خلف امام ست و بر آنکه وقوف صغیر هم معتد به ست چنانکه از لفظ یتیم ظاهرست زیرا که بعد احتلام یتیم نیست و بر آنکه زن در صف با مرد
نایستد بلکه در صف علیحده بایستد و اگر زنی دیگر باوی منضم نشود و با این عند در صف مرد بایستد نمازش جائزست زیرا که نیست در حدیث مگر تقریر
آن زن بر تاخر که آن موقف اوست و نیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر بگذارد در غیر موقف خود و رفته اند حنفیه بفساد نماز مرد نه زن

اما دلیلی برین فساد پیدا نیست انتهی **وعن** ابی بکرة رضی الله عنه انه انتهی الی النبی که وی رسید بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو راکع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف یعنی خواست که دراخل رکوع گردد وفضل تکبیر اولی دریابد ثم مشی الی الصف پستر مشی کرد بر رکوع بسوی صف وذکر للنبی وذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبی پس گفت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصاً زیاده گرداند ترا خدای تعالی طلب وحرص خیر ووصول مقام قرب ولا تعد بفتح فوقیه از عود یعنی وباز مگردان واین امرست بایستادن در موضعی که احرام بسته ودر بعضی روایات ولا تعدُ بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن رسد واول صحیح ست روایةً ودرایةً مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نهی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف وانکار کرد این معنی را ابن حبان وگفت اراده کرد که عود مکن در دیر آمدن بسوی نماز وگفت ابن القطان به تبعیت مهلب بن ابی صفره معنی وی آنست که عود مکن بسوی دخول خود در صف وحال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم ست انتهی رواه البخاری حدیث دال ست برینکه هر که دریابد امام را راکع ندراید در نماز تا آنکه برسد در صف وزاد ابو داؤد فیه وزیاده کرد ابو داود درین حدیث فرکع دون الصف ثم مشی الی الصف پس رکوع کرد جدا از صف وپس آن باز رفت بسوی صف واین زیادت در روایت بخاری هم موجودست چنانکه گذشت اما بتفاوت عبارت وازینجا معلوم شد که انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا که امر باعادهٔ صلوٰة نکرد در سبل گفته آنحضرت امر نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم وجهل عذرست طبرانی در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون درآید یکی از شما مسجد را ومردم رکوع اند پس باید که رکوع کند وقتی که درآید پستر برود در حالیکه راکع ست تا آنکه درآید بصف بدرستیکه این سنت ست عطا گوید دیدم او را که همچنین میکرد ابن جریر گفته دیدم عطا را که میکرد این چنین هیثمی گفته رجاله رجال الصحیح گوییم این مبنی ست برینکه لفظ لا تعد بضم مثنات فوقیه از اعاده باشد یعنی اعاده مکن نماز خود را که آن صحیح ست ومروی ست بسکون مهمله از عدو ومؤید اوست روایت ابن السکن از حدیث ابی بکره بلفظ اقیمت الصلوٰة فانطلقت اسعی حتی دخلت فی الصف فلما قضی الصلوٰة قال من الساعی آنفا قال ابو بکرة فقلت انا قال صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصا ولا تعد واقرب از روی درایت آنست که لا تعد از عودست ای لا تعد ساعیا الی الدخول قبل وصولك الصف زیرا که نیست درین کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلی الله علیه وسلم که عود نکند آنرا بلکه قول وی زادك الله حرصا مشعر اجزای اوست یا لا تعد از عدو باشد انتهی **وعن** وابصة بفتح واو وکسرهٔ موحده کنیت او ابو قرصافه است بکسر قاف وسکون را وقیل ابو شداد بن معبد بکسر میم وسکون عین مهمله ابن مالك بن بنی اسد بن خزیمة الاسدی او را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع صالح وگریان وبریان بود نزول کرد کوفه بعده بجزیره ومرد برقه وقبر وی آنجاست رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها فامره ان یعید الصلوٰة پس فرمود او را که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ وتشدید بر تقصیر از تقدیم از جهت بطلان وفساد نماز وقائل ست ببطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی وامام احمد وبعض ائمه دیگر وشافعی تضعیف این حدیث میکرد ومیگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بیهقی گفته اختیار توقی ست ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور وهر که قائل بعدم بطلان نمازست دلیلش حدیث ابو بکره است که آنحضرت او را امر باعاده نفرمود با آنکه وی بعض نماز خلف صف منفرداً گذارده پس امر باعاده درین حدیث محمول باشد بر ندب وگفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر عذر وآن خشیت فوات ست با انضمام وی بقدر امکان واین عذر

مرغیر او را در جمیع صلوات ست و در سبل گفته احسن آنست که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر نکردن آنحضرت
او را باعاده بنابر عذر بود که جاہل بود از امر باعاده مر مصلی خلف صف را منفرداً و این دیگر عالم بود بدان انتهی گوییم و بعضی استثنا کرده اند نماز
جنازه را وقتی که پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست مردان بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز نساء و صلوة بر تقدیری ست که تمام
نماز خلف صف تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صف بهند و بعد از ان بصف درآید فاسد نگردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام
بر دست چپ همین ست رواه احمد وابو داؤد والترمذي وحسنه وصححه ابن حبان وحاکم نیز تصحیح وی کرده **وله**
و مر ابن حبان راست عن از حدیث طلق بن علي و ترجمه وی دو بار گذشته لا صلوة للمنفرد خلف الصف نیست نماز
مر تنها را پس صف چه نفی ظاهر در نفی صحت ست و نزد ایشان دیگر محمول ست بر نفی کمال وزاد الطبراني في حديث وابصة و زیاده کرد
طبرانی در حدیث وابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی با ایشان که در صف بودند یا نکشیدی
مردی را از صف و او را نزد خود استاده میکردی تا نماز تو تنها نمی شد و تمام حدیث طبرانی این ست اگر تنگ شود بتو مکان پس اعاده کن
نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس ست که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صف و حال آنکه صف تمام شده است
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و استاده کند آنرا به پهلوی خویش و گفت رواه الطبراني في الاوسط و گفت مروی نیست از آنحضرت مگر بهمین
اسناد و در سندش سری بن ابراهیم ست و هو ضعیف جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث وابصه هم سری عن ابیه ست
و وی ضعیف ست و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در ان روایت طبرانی ست که در وی زیادت ست مگر آنکه
ابو داود در مراسیل از روایت مقاتل بن حیان مرفوعاً آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیابد جای پس بکشد و احتلاج نماید بسوی خود مردی را
از صف و بایستد باوی و چه بزرگ ست اجر مختلج و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد آینده را و حال آنکه
تمام شده صفها اینکه بکشد بسوی خود مردی را و استاده کند او را بپهلوی خود و اسنادش واهی ست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم السكينة والوقار چون شنوید
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز برفتار معتاد و غالب ست بر شما آرام و گرانباری یعنی شتاب و دوان نیایید بلکه باهستگی و تمکین بیایید
نووی گفت سکینه بمعنی تأنی ست در حرکات و اجتناب عبث و وقار در هیئت باشد همچو غض طرف و خفض صوت و عدم التفات و گفته اند
معنی هر دو واحد ست و ذکر ثانی برای تاکید ست و در حدیث امر ست بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا البسیار شود گامها و دریابد فضیلت
آن نیز اکه در مسلم ست از حدیث جابر که بهر خطوه که می بردارد بسوی نماز درجه ست و نزد ابو داود ست مرفوعاً چون وضو کرد یکی از شما پس
نیکو کرد وضو پس بیرون برآمد بسوی مسجد نبرداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و ننهاد قدم یسری مگر آنکه حط کرد خدا از وی
سیئه را پس هرگاه که آمد مسجد را و گذارد در جماعت بخشیده شد مر او را پس اگر آمد و بعض نماز گذاردند آنها و بعض باقی ست پس گذارد آنچه دریافت
و تمام کرد آنچه باقی ست باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارده اند آنها باشد همچنان ولا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید فما ادرکتم
فصلوا وما فاتکم فاتموا پس آنچه دریابید از نماز با امام پس بگذارید و آنچه فوت گردد شما را و در نیابید پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ
امام برخاسته بگذارید و این جواب شرط محذوف ست ای اذا فعلتم ما امرتم به من ترک الاسراع ونحوه فما ادرکتم الخ و گفته اند که علامت سبکی
و غفلت و حماقت دویدن ست برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی دریابند پیش از ین می بایست مستعد و متهیئ شد

شتابی کہ محمود ست این ست متفق علیه و در روایتی مر مسلم راست زیرا که یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی وی پس وی در نماز ست یعنی و ونده حق تعالی را محمود و میگردانند بنماز و باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علما مسارعت تکبیر اولی منقول و ماثور ست واللفظ للبخاري در حدیث دلالت ست بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگرچه کمتر باشد از یک رکعت و هو قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت مگر بدریافتن رکعت لقوله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرکها و مر باب الجمعة شتراط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بران غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات ست نه در جماعه و جمعه مخصوص ست بروی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحدیث باب بر صحت دخول با امام در هر حالت که دریابد او را و اخراج کرد ابن ابی شیبه مرفوعا که هر که دریابد مرا راکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که بر آنم گوییم نیست درین دلالت بر اعتداد چیزی که دریافته است آنرا با امام و نه بر اعلام مصلی در هر حالت بلکه در وی امر ست ببودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی و ابن مسعود آورده که گفتند هر که ندریافت رکعت را پس لشمرد سجده را هیثمی گفته برجال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت در آمدم من و ابن مسعود در مسجد و امام راکع بود پس رکوع کردیم پس تر مشی نمودیم تا آنکه برابر ایستادیم بصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنم گفت تحقیق تو دریافتی او را هیثمی گفت اخرجه برجال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل ست بر مذهب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا آمده عوض اتموا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی اتموا باشد والا مغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که دریافته است آنرا لاحق با امام خود که آیا این اول نماز اوست یا آخر آن یعنی اگر اول ست جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو ذلک مما یلزم فی موضعه و اگر آخر ست عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبل گفته حق این ست که این اول نماز اوست وقد حققناه فی حواشی ضوء النهار و اختلاف کرده اند در آنکه چون دریابد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا ساقط می شود قرأت این رکعت نزد کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتداد کند بدان یا ساقط نمی شود پس اعتداد نکند بدان پس گفته اند که آن معتد بهاست زیرا که امام را پیش از راست کردن پشت دریافته است و گفته اند نیست معتد بها زیرا که فاتحه از وی فوت شده وقد بسطنا القول فی ذلک فی مسئلة مستقلة و راجح شد نزد ما اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت و نهی نکرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصف کما عرفت انتهی وعن أبي بن كعب رضي الله عنه گفت ابی بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز بامداد پس هر گاه سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر ست فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نمازهاست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز ست هر آینه می آمدند این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان و خیزان و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست یعنی در فضل و شرف که بر در کبریایی الهی استاده می باشند و اگر می دانستند که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت یعنی بعد از آن که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته وحده بدرستی نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر ست از گذاردن وی تنها و صلاته مع الرجلين ازکی من صلاته مع الرجل و نماز وی با دو مرد فاضل تر ست از نماز وی با یک مرد وما كان اكثر فهو احب الى الله تعالى و هرچه بسیار ست از جماعت پس این دوست تر

بسوی خدای تعالی ومبشرست از روی ثواب رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن حبان وصححه ابن حبان واخرجه
ابن ماجة وصححه ابن السكن والعقيلي والحاكم وذكر كرد اختلافی راکه در روی ست یعنی احمد وابن ماجه بدل ازكى افضل وبدل ما كان اكثر مازاد گفته
وگفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحت وی وارجح همین ست که صحیح ست نزد شعبه وابن معین وعلی بن المدینی وذهلی وابی حاتم رازی
قاله في الارشاد ولفظ بزار وطبرانی این ست صلوة الرجلين يؤم احدهما صاحبه ازكى عند الله من صلوة مائة تترى ودرین باب حدیثهاست بالفاظ
ودر حدیث دلیل ست برینکه اقل صلوة الجماعة امام ومامومست وموافق اوست روایت ابن ماجه از حدیث ابو موسی اثنان فما فوقهما جماعة
واستدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید یکی ازشما پس اقامت گوید پس بایدکه امامت کند شمارا
اکبر شما وروایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که درآمد مردی مسجد را وآنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود اورا آنحضرت
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس ذکر کرد چیزی از اعتلال خود بدان گفت ابو سعید پس استاد آن مرد درحالیکه نماز میگذارد پس فرمود
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین ونماز گذارد باوی پس استاد مردی باوی یعنی تا نماز گذارد همراه او هیثمی گفت رجاله رجال الصحیح

وعن ام ورقة بنت نوفل وقيل بنت عبد الله بن الحارث بن عويمر آنحضرت زیارت وی میکرد واورا شهیده نام نهاد ووی
جمع کرده بود قرآن را وامامت میکرد کسان خانهٔ خود را واذن خواست بهنگام غزوهٔ بدر از آنحضرت برای غزو وامر کرد اورا آنحضرت
بامامت اهل دار وی ومقرر فرمود برای وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او واورا غلامی وجاریه بود که آنهارا مدبر گردانیده بود آن هردو
شبی اورا بچادرش چنان کشیدند که جان داد وصباح آن عمر رضي الله عنه آن هردو را بهم رسانیده بردار کشید واین هردو اول مصلوب اند در مدینه
ان النبي صلى الله عليه وسلم امرها ان تؤم اهل دارها بدرستیکه آنحضرت حکم کرد اورا که امامت کند کسان خانهٔ
خود را حدیث دلیل ست بر صحت امامت زن کسان خانهٔ خود را واگرچه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود وظاهر آنست
که اورا غلام وجاریهٔ خود در امامت میکرد ورفته اند بصحت این امامت ابو ثور ومزنی وطبری خلافا للجماهیر واما امامت مرد صرف زنان را پس
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده
گفت درخانهٔ من زنان اند مرا گفتند تو قرآن میخوانی وما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت ووتر پس خاموش ماند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را رضا هیثمی گوید در اسنادش کسی ست که نام نبرد آنرا وگفت روایت
کرده ست آنرا ابو یعلی وطبرانی در اوسط واسنادش حسن ست شوکانی گفته امامت زنان در میان صف ست چنانکه مروی ست از فعل
عائشه که وی امامت کرد زنان را وایستاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق والدارقطني والبيهقي وابن ابي شيبة والحاكم ومروی ست
مثل آن از ام سلمه اخرجه الشافعي وابن ابي شيبة وعبد الرزاق والدارقطني رواه ابو داؤد والدارقطني والحاكم والبيهقي ودر اسنادش
عبد الرحمن بن خلاد ست ودر وی جهالت ست ولیکن صححه ابن خزيمة

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابن ام مكتوم يؤم الناس وهو اعمى خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر
صحابهٔ قدیم الاسلام واز مهاجرین اولین ست وسبب نزول سورهٔ عبس ست که امامت کند مردم را وحال آنکه وی نابینا بود وگفته اند
که آن سیزده بار بود ویکبار از ان وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضي الله عنه در مدینه بود وخلیفه بود بر اهل وعیال
وباعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضي الله عنه را اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ عیال نیاید رواه احمد وابو داؤد

ونحوہ ای نحو حدیث النبی ﷺ لابن حبان فی صحیحہ وابو یعلی والطبرانی عن عائشة رضی اللہ عنہا و در طبرانی ست از حدیث عطاء از ابن عباس که خلیفه کرد آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز و جز آن از کار و بار مدینه و اسنادش حسن ست و ذکر کرد ابن سعد و ابن اسحٰق آن مغازی را که در وی آنحضرت ﷺ او را خلیفه کرده و در بعض وی اختلاف ست و درین باب ست از عبد اللہ بن عمر الخطمی که وی امامت میکرد قوم خود را که بنی خطمه اند و حال آنکه نابینا بود در عهد آنحضرت ﷺ صلی اللہ علیہ وسلم اخرجه الحسن بن سفیان فی مسنده وابن ابی خیثمة وعنه قاسم بن اصبغ فی مصنفه در حاشیۀ تلخیص گفته که قوی تر ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا کراهت حدیث محمود بن الربیع ست ثابت در صحیحین که عتبان بن مالک امامت میکرد قوم خود را و وے اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت ست بر جواز امامت اعمی بلا کراهت و بعضی گفته اند اگر اعلم باشد پس اَولیٰ تر ست کذا فی شرح الکنز نقلاً عن المبسوط و همچنین ست در کتاب الاشباه والنظائر شیخ در ترجمه گفته دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی را که رفته بود بصر وے در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میسر نمی شد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد برانکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فقه که حکم می کنند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول با وجود افضل که با وجود علی رضی اللہ عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد انتهی شوکانی رح گفته صحیح ست جماعت در پس مفضول زیرا که آنحضرت ﷺ نماز گذارد عقب ابو بکر و غیر او از صحابه و یافته نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکه در بعض روایات احادیث آمده که امامت نکند شما را صاحب جرأت درین و مثل آن نیز قائم نمی شود حجت بمانند آن و بر فرض قیام حجت ثابت از آن همین قدر ست که امامت ذو جرأت درین ممنوع ست نه آنکه امامت مفضول ممنوع ست و معارضه کردند این را باحادیثی که متضمن ارشاد نماز گذاردن ست در پس هر بر و فاجر و کسی که لا اله الا اللہ گوید و این اگرچه ضعیف ست لیکن نیست ضعف از معارض خود و اصل این ست که نماز عبادت ست صحیح گذاردن او پس هر مصلی که ارکان و اذکار آن بر وجهی که نماز از صورت مجزیه خود بر آید بجا آرد اگرچه مصلی مجتنب از معاصی نبود و متورع نباشد از چیزی که از آن تورع می باید و لهذا شارع ورع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قراءت و علم بسنت و قدم هجرت و کبر سن را اعتبار فرموده پس مفضول لائق نیست که امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ماورای این امور اعتبار فضل نیست انتهی ملخصاً و همین ست اشبه واللہ اعلم

وعن ابن عمر رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلّوا علی من قال لا اله الا اللہ نماز جنازه بگذارید بر کسی که گوید این کلمه را و در روایت احمد و ابو داود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده نماز جنازه واجب ست بر هر مسلمان نیک باشد یا بد اگرچه کبائر کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت ﷺ بر مدیون که هیچ نگذاشت که بدان دین او را ادا کرده شود بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا و غیره و الآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفه نگذارد و دیگران بگذارند و این موافق ظاهر حدیث ست وصلّوا خلف من قال لا اله الا اللہ و نماز بگذارید در پس هر کسی که بگوید این کلمه را و در روایت احمد و ابو داود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده واجب ست بر شما جماعت پس هر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچه کرده باشد کبائر یعنی جائز ست که بوی اقتدا کنند گو مکروه باشد یا واجب ست اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کرده اند باین حدیث بر ایجاب جماعت و این بر تقدیری ست که فسق وی بحد کفر نکشد و مرد صالح حاضر نباشد و درین حدیث دلیل ست بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا اللہ اگرچه تمام بواجبات نماز نکند و باین رفته ست زید بن علی و ابو حنیفه مگر استثنا کرده است قاطع طریق و باغی را و شافعی ره در قاطع طریق نیز قولهاست وقتی که مصلوب شود و اصل این ست که هر که کلمۀ شهادت میگوید پس او راست آنچه مسلمانان راست و آنه انجمله ست نماز جنازه

گذاردن بروی و دلالت میکند برای او حدیث قاتل نفس مشقص که نفرمود آنحضرت من نمی گذارم بروی و نهی نکرد صحابه را و نیز عموم شرعیت نماز جنازه مخصص نمی شود بهیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل واما نماز خلف قاتل لا اله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت در روی وهر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح رواه الدارقطني باسنادٍ ضعيفٍ زیراکه از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطا از ابن عمر مروی ست وعثمان را یحیی بن معین کاذب گفته ونیز مروی ست از حدیث نافع از ابن عمر ودر روی خالد بن اسمعیل ست از عمری از ابن عمر وخالد متروک ست ودرین طریق ابو الولید مخزومی ست وحالش بر ضیاء مقدسی مخفی نمانده وتابعه ابو البختری وهب وهو کذاب ونیز مروی ست از طریق مجاهد از ابن عمر ودر روی محمد بن فضل ست واو متروک ست واین حدیث در طبرانی نیز هست واورا طریق دیگرست از روایت عثمان بن عبد الله العثمانی از مالک از نافع از ابن عمر وعثمان را ابن عدی متهم بوضع کرده کذا فی التلخیص وابن منیر گفته هذا الحديث من جميع طرقه لا يثبت **وعن علي بن ابي طالب** عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حالٍ وقتی که بیاید یکی از شما نماز را وامام بر حالی ست از احوال چنانکه قیام ورکوع وسجود وجز آن فليصنع كما يصنع الامام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تحریمه بندد ودرآید درهمان فعل لیکن حساب کرده شود بدخول در رکوع بعد ازان رواه الترمذي روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ وعلی هر دو باسنادٍ ضعيفٍ زیراکه در وی ضعف وانقطاع ست وگفت ترمذی نمیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد اورا مگر باین وجه واختیار کرده است آنرا عبد الله بن المبارک وذکر کرده است از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبردارد سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود اورا انتهی وروایت کرد ابوداود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحديث ودر روی این ست که گفت معاذ لا اراه على حالٍ الا كنت عليها وباین مندفع می شود انقطاع چه ظاهر این ست که راوی عبد الرحمن غیر معاذ ست بلکه جماعتی از صحابه است ونیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن ومعاذ وگفته اند زیراکه عبد الرحمن سماعت ندارد از معاذ واز دیگر صحابه سماعت دارد ومراد باصحابنا صحابه اند ودر حدیث دلالت ست بر آنکه واجب ست بر لاحق انضمام بامام در هر جزی که از اجزای نماز باشد پس اگر امام راکع یا قائم ست اعتداد دارد کش خواهد بود واگر قاعد یا ساجد ست قعود وسجده کند با وی اما اعتداد نکند ودر حدیث ابن ابی شیبه است هر که یافت مرا قائم یا راکع یا ساجد پس باید که باشد با من برحالتی که من بران هستم وابن خزیمه مرفوعاً از ابی هریره آورده چون شما بیائید وما سجده کننده ایم پس سجده بکنید ونشمارید آنرا چیزی وهر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را ونیز مرفوعاً از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند امام پشت خود را پس بتحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفته این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع ست وبصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت ودر رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام وحاصل شد اورا ثواب نماز بجماعت وفضیلت آن در هدایه گفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی ودر نیافت سه رکعت نگذارده ظهر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده ولهذا حانث نمی گردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را واین در غیر جمعه است واما در جمعه مذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه دریابد در رکوع واگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر ونزد شیخین بنا کند بروی جمعه را واگرچه در تشهد سجود سهو دریافت

بابُ صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر وبیمار **عن** عائشة رضي الله عنها قالت اول ما فرضت الصلوة ركعتين اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر وحضر فاقرت صلوة السفر واتمت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضر یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز حضر چهار رکعت گردید. متفق علیه. در جواز قصر صلوٰة رباعی در سفر هیچ کس را اختلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و عزیمت همین ست و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تسمیهٔ وی برخصت مجاز ست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی بجا آرد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد نماز جائز نباشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رسالهٔ ابن زید ست همین ست زیرا که گفته است و من سافر اربعة برد و هی ثمانون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول وی تعالی ست وَاِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِی الۡاَرۡضِ فَلَیۡسَ عَلَیۡکُمۡ جُنَاحٌ اَنۡ تَقۡصُرُوۡا مِنَ الصَّلٰوۃِ و ظاهر از دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد آمد نیز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث سخن ست چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و با وی گذاردند و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کامل و نوع شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائل اند بوجوب سعی بین الصفا والمروة در قول حق تعالی فَلَا جُنَاحَ عَلَیۡهِ اَنۡ یَّطَّوَّفَ بِهِمَا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت وجوب و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر افعال ست نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست که استقبال و التزام مکان و جز آن در انجا ساقط ست و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی ست که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه که مذکور شد از ان معلوم میگردد که نماز دوگان در سفر رخصت نیست که بعد از فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه و سلم و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و سلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقهٔ او را گویند تصدق در انچه قابل قبض نبود اسقاط محض ست و نیز چون مولای تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بموافقت مسلمین سهولت ست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که ذکر شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن باوی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بمنی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد از ان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اوائل خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها

وهم در صحيح بخاری ست که آنحضرت دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت وخوفی درمیان نبود ونیز مذکور ست که چون عثمان چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اشارت کرد بوقوع مصيبت بفوات سنت در وی پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در منی دو رکعت وگذاردم با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکی از ین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصيب من بودی تعریض بعثمان کرد واظهار کراهت نمود از مخالفت عمل مقرر که قصر ست وگفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی وموافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در انچه بکند خوب نیست واز ینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم کرد چه سکوت ابن مسعود وصحابه دیگر در غیر جائز روا نبود واکنون در توجیه اتمام عثمان وجواز آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه ونعجه گرفت ووی امیر المؤمنین بود وپادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود وبهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه ورد کرده شده ست وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با زوجات خود سفر میکرد وحال آنکه اتمام نکرد وثانی بآنکه وی صلی الله علیه وسلم احق واولی بود بدان وثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست وبصحت رسیده ست که مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود دروی حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت ووجوه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد بآنکه قصر چنانکه از ظاهر کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف وچون امن باشد اتمام افضل بود وجواب داده شده ست از ین وجه بحدیث عمر که پرسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران وما امروز ایمن ایم از ایشان فرمود این صدقه ایست که تصدق کرده خدا بآن پس قبول کنید صدقه خدا را ونیز آنحضرت آمن تر از عثمان بود بمنی وقصر کرد وقید مذکور در آیت اتفاقی ست ومبنی بر واقع واکثر واغلب احوال مسافران خوف ست ونیز گویند که گذاردن عثمان چهار رکعت بسبب آن بود که دران سال اعراب واهل بدر که بتفصیل احکام وعلم بدان بروجه کمال وتمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست وبیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند واعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه وسلم وصاحبین او ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند وبعضے گویند مذهب عثمان آن بود که قصر مخصوص ست بکسی که شاخص وسائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی وچند روز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد واتمام کند وبعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام وعائشه نیز گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آنحضرت مخیر بود میان قصر واتمام واختیار آنحضرت قصر را از جهت اخذ الیسر وشفقت برامت بود وایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود وبیهقی از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عائشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اخی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست ومشقتی دران نمی بینم از ینجا ظاهر میشود که سبب اتمام عائشه آن بود که مذهب وی قصر ست بر تقدیر مشقت واتمام بر تقدیر راحت والله اعلم هٰذا ذکر الشیخ فی شرح سفر السعادة غرضکه مذهب حنفیه وجوب قصر ست خواه مشقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت وهمچنین ست در سائر رخص سفر ومذهب ائمه ثلثه آنست که قصر رخصت ست ومصلی مخیر ست میان قصر واتمام وشک نیست که ارجح درین باب مذهب حنفیه است لهذا در بیان آن اطالت کردیم وللبخاري وحده من حديث عائشة ثم هاجر ففرضت اربعا واقرت صلوة السفر على الاول پس از هجرت کردن آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر ومقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول که دو رکعت است

در مصفى گفته حضرت عمر و حضرت علي و عبد الله بن عمر و جمعي از تابعين بآن رفته اند كه قصر در سفر واجب ست و مالك نيز بآن رفته است و از اين
حديث لازم نمي آيد كه چهار ركعت گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلكه امكان دارد كه دو ركعت وظيفهٔ سفر بود و از غير قصر و مع هذا چهار ركعت نيز مؤدى از فرض
باشد چنانكه چون مسافر بمقيم اقتدا ميكند نماز او چهارگانى ميگردد والله اعلم و ازين اثر معلوم مي شود كه قصر سفر بآيهٔ فاقصروا نيست بلكه از اول دو ركعت
ميخواندند و آن در سفر باقي مانده است و در حضر منسوخ شده و وظيفهٔ مسافر قصر ست باين حديث و بفعل مستمر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و جمهور صحابه
و اگر اتمام كند مسئ ست بجهت مخالفت سنت و آيا باين اشاره نماز او صحيح ست يا نه ظاهر آنست كه صحيح باشد باثر ابن مسعود كه مذهب او
قصر بود در منى و خلف حضرت عثمان اتمام ميكرد و ميگفت الخلاف شر و از جهت فحواى نصوص چنانكه مريض كه استعمال آب او را ضرر ميرساند
مامور ست بتيمم و اگر وضو كند روا باشد زيراكه عدول بتيمم از جهت شفقت ست بر وي و همچنين اگر بر وي نيت مخاض واجب شود و ناقه
چهار ساله بطيب نفس خود بدهد روا باشد انتهى زاد احمد زياده كرد امام احمد از عايشه بعد قول وي اول ما فرضت الصلوة اي
الا المغرب بگر نماز مغرب كه دران قصر نشده بلكه از اول امر سه ركعت بوده ست فانها وتر النهار زيراكه آن وتر روز ست اگر
دران قصر برد و ركعت كنند شفع گردد و الا الصبح فانها تطول فيها القراءة و مگر نماز بامداد زيراكه دران دراز كرده مي شود قرارت و لهذا
تعبير كرده اند ازان بقرآن الفجر در آيهٔ كريمه چه قرارت معظم اركان اوست بنا بر طول وي پس تعبير كردند ازان بدان از قبيل اطلاق جزو اعظم
بر كل و در حديث ابن عمر ست كه گذارد آنحضرت نماز مغرب را در حضر سه ركعت و در سفر سه ركعت برابر و كم نمي شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و آن وتر روز ست
رواه الترمذي

وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويتم
ويصوم ويفطر بدرستيكه بود رسول خدا كه قصر ميكرد نماز را دو ركعت ميگذارد و در بعض اسفار و تمام ميكرد يعني چهار ركعت ميگذارد در بعض
ديگر يا در بعض اوقات در سفر واحد قصر ميكرد و در بعض اتمام و گاهي روزه ميداشت و گاهي افطار ميكرد و اين هر چهار فعل بياي تحتيه است
حافظ ابن القيم رح گفته مروي ست يقصر بياي تحتيه و ثاني بتاي فوقيه و همچنين يفطر و يصوم يعني عايشه بعزيمت مي گرفت در هر دو موضع
گفت شيخ ما حافظ ابن تيميه رح اين باطل ست نبود ام المؤمنين كه خلاف كند آنحضرت و جميع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ايشان
و كيف كه در صحيح ست از وي كه فرض كرد خدا دو دو ركعت و چون هجرت كرد آنحضرت بسوي مدينه زياده كرده شد در صلوة حضر و قرار داشته شد
نماز سفر پس با اين همه چه قسم گمان توان كرد كه وي خلاف صلوة آنحضرت و مسلمين نماز ميگذارد گوييم تمام گذارد عايشه بعد موت آنحضرت
و تاويل كرد مثل تاويل عثمان قاله ابن عباس و غيره انتهى رواه الدار قطني و رواته من طريق عطاء عن عايشة ثقات گفت دار قطني
اسناده صحيح الا انه معلول مگر آنكه حديث معلول ست و دار قطني و بيهقي حديثي ديگر نيز آورده اند و حكم بحسن وي نموده و آن اين ست كه گفت
عايشه بيرون آمدم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم براي عمره در رمضان پس افطار كرد آنحضرت و من روزه داشتم و وي قصر كرد و من اتمام پس گفتم بابي
انت و امي يا رسول الله تو افطار كردي و من روزه داشتم و تو قصر كردي و من تمام گذاردم فرمود احسنت يا عايشه و عيب نكرد بر من و در مشكوة جزوي ازين حديث كه متعلق بقصر
و اتمام ست از شرح السنه نيز نقل كرده آما در سفر السعادة گفته كه در مجموع اسفار نماز فرض رباعي را بالقصر گذارده و ثابت نشده كه وقتي نماز رباعي را در سفري بالتمام گذارده و حديثي
كه مروي ست از عايشه بصحت نه پيوسته انتهى گوييم امام احمد آنرا منكر گفته زيراكه عروه از عايشه روايت كرده كه وي تمام ميكرد و وي تاويل كرد چنانكه تاويل كرد عثمان كما في الصحيح
پس اگر نزد وي از آنحضرت صلى الله عليه وسلم روايتي مي بود عروه نمي گفت كه وي تاويل كرد و تحقيق ثابت شد در صحيحين خلاف آن و در اتصال حديث باب اختلاف ست زيراكه از
روايت عبد الرحمن بن الاسود از عايشه ست دار قطني گفته كه وي دريافت عايشه را در حاليكه مراهق بود و مصنف گويد هو كما قال چه در تاريخ بخاري و غير او ثابت

موجود ست وابو حاتم گفته داخل کرده شد بر عائشه و وی صغیر بود و سماع نکرد از عائشه و دعوی کرد ابن ابی شیبه و طحاوی شهرت سماع را از عائشه و قول دارقطنی در حدیث مختلف ست در سنن گفت اسناده حسن و در علل گفت المرسل اشبه این کلام مصنف ست و در سبل السلام گفته چون رجوع کردم بسنن دارقطنی یافتم که وی بعد سوق حدیث گفته انه صحیح و در روی علا بن زهیر ست در میزان گفته وثقه ابن معین و ابن حبان گفته بود از انها که روایت می کنند از ثقات چیزی را که نمیشابه حدیث اثبات ست انتهی پس باطل شد احتجاج بدان در انچه نه موافق اثبات ست و باطل شد باین وجه دعوی ابن حزم جهالت را زیرا که معروف بر اند از روی عین و حال هر دو و حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عائشه گفته شیخ الاسلام را شنیدم میگفت این دروغ ست بر انحضرت انتهی مراد روایت بقصر و تیم ست بشناة تحتیه و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که از انحضرت ثابت شده که تمام نکرد در سفر و نه روزه فرض داشت دران وقد حققناه فی البحث فی رسالة مستقلة اخترنا فیها ان القصر رخصة لا عزیمة انتهی و المحفوظ عن عائشة من فعلها وقالت انه لا یشق علیّ و محفوظ و مضبوط از عائشه آنست که اتمام رباعی در سفر از فعل او بود و گفته که آن بر من شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد اخرجه البیهقی و اشتکره احمد و بالجمله مذهب ایمه ثلثه آنست که قصر رخصت ست و اتمام عزیمت و نزدیک حنفیه قصر واجب و تمام ست وهو الاصح **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يؤتى رخصه كما يكره ان تؤتى معصيته بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوش میدارد که آمده شود عصیان او را رواه احمد وصححه ابن خزيمة وابن حبان واین حدیث ناظر ست در انکه قصر فضل ست از اتمام کما قیل حال انکه در وی دلیلی برین مدعا نیست بلکه دلیل بر مساوات رخصت بعزیمت ست و حدیث موافق قول وی تعالی ست يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وفي رواية كما يحب ان تؤتى عزائمه چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود عزیمتهای او را در سبل گفته فسرت محبة الله برضاه و کراهیته بخلافها و نزد اهل اصول رخصت چیزی ست که مشروع شد از احکام بنا بر عذر و عزیمت مقابل اوست و مراد درینجا چیزی ست که آسان گردانید آنرا برای بندگان خود و وسعت داد آنرا از دشدت از ترک بعض واجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفته قصر واجب ست و هر که آنرا اتمام گذارد گویا در حضر دو را چار و چار را هشت گذارد عمدا او بود آنحضرت صلعم که اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهی و هو کما قال والله اعلم بحقیقة الحال

وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه و[سلم] اذا خرج مسيرة ثلثة اميال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت سه میل را مراد از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن ست زیرا که مراد آنست که وی چون اراده سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل کند بر روی زمین تا انکه فانی می شود ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کنند بشخص در ارض مستوی و در نیابند که مرد ست یا زن آینده ست یا رونده و کردی گفته شش هزار ذراع ست و ذراع بست و چهار انگشت به پهنا برابر و انگشت شش جو ست در حالیکه پهنا در برابر بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان ست و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شتر و بعضی سه هزار ذراع بذراع هاشمی و آن سی و سه انگشت باشد و این ذراع عمری ست در صنعا و بلاد وی همین معمول به ست او ثلثة فراسخ یا سه فرسخ را و فرسخ سه میل ست و هو فارسی معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفته شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از یحیی بن زید هنائی آورده گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرت صلعم الخ در سبل گفته این شک از راوی ست در اصل حدیث تخییر نیست انتهی

وشوکانی گفته این احسن چیزی ست که در تقدیر سفر وارد شده اخرجه مسلم وغیره انتهی صلّی رکعتین میگذارد دو رکعت در سبل
اختلاف کرده اند علما در مسافتی که در آن قصر صلوة باید کرد بر بیست قول حکاها ابن المنذر ورفته اند ظاهریه بسوی عمل باین حدیث گفته
مسافت قصر سه میل ست وجواب داده اند که این مسافت مشکوک فیه ست پس بدان احتجاج بر تحدید بسه میل نتوان کرد آری احتجاج بر تحدید
بسه فرسخ می توان نمود زیرا که امیال در آن داخل اند پس اخذ باکثر باید کرد احتیاطاً ولیکن گفته اند که هیچ یکی بتحدید سه فرسخ نرفته آری
صحیح ست احتجاج برای ظاهریه بانچه روایت کرده ست سعید بن منصور از حدیث ابی سعید که گفت بود رسول خدا چون سفر میکرد یک فرسخ
قصر میکرد نماز را وفرسخ همان سه میل ست واقل انچه گفته اند در مسافت قصر روایت ابن ابی شیبه ست از حدیث ابن عمر موقوفا که وی میگفت
چون بیرون رفتی یک میل قصر کردی نماز را واسنادش صحیح ست انتهی رواه مسلم وابوداود ولفظ وی این ست که قصر میکرد نماز را
گفته اند این اصح حدیثی ست که وارد ست درین باب وگفته اند مراد باین مسافتی ست که ابتدای قصر از انجاست نه غایت سفر کذا فی الفتح
اصحاب ظاهر گویند سفر خواه ممتد بود یا قصر قصر صلوة در وی مباح ست زیرا که در نص قرآن واحادیث مطلق سفر واقع شده ومطلق سفر
شامل ست قریب را وبعید را ونیز اختلاف ست امت را در تعیین وتحدید آن تا آنکه گفته اند که قریب هشت قول درینجاست پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد ودر سفر السعادة گفته از برای قصر وجمع مسافتی معین تحدید نفرموده ودرین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در
مطلق سفر رخصت فرموده وهمچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست انتهی حافظ ابن القیم رح در زاد المعاد گفته ولم یحد صلی الله علیه وسلم لامته
مسافة محدودة للقصر والفطر بل اطلق لهم ذلک فی مطلق السفر والضرب فی الارض کما اطلق لهم التیمم فی کل سفر واما مایروی عنه من التحدید
بالیوم والیومین او الثلثة فلم یصح عنها فیها شئ البتة والله اعلم وجواز القصر والجمع فی طویل السفر وقصیره مذهب کثیر من السلف انتهی والحمد لله
که حضرت شیخ رح نیز در شرح سفر السعادة بآن اقرار کرده وگفته شک نیست که در کتاب وسنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست
وانچه واقع ست مطلق سفر ومسافرت ست واز انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب وبعضی بعید
چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه وتابعین را در تحدید وتعیین آن اختلاف بسیارست انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس
رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة بیرون آمدیم با انحضرت از مدینه بمکه
واین در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت بجهت مسافرت حتی رجعنا الی المدینة
تا آنکه برگشتیم ما بمدینه ودر آخر این روایت چنین آمده که گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی گفت اقامت کردیم بمکه ده روز
زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی حجه بود وبرگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمیشوند ونماز چهارگانی میگذارند
متفق علیه واللفظ للبخاری در سبل گفت محتمل که این در سفر عام الفتح باشد یا حجة الوداع وابوداود تصریح کرده که اقامت یا نوزده روز
در عام فتح بود ودر وی دلالت ست برینکه نفس خروج از بلد به نیت سفر مقتضی قصرست واگرچه از شهر یک میل هم نرفته باشد ونه انتقال ان لا یزال
قصر کنند تا آنکه در آیند ببلد واگرچه نماز گذارد وخانهای شهر در جای نظر او باشند ودر مصفی گفته ابتدای سفر کی متحقق شود پس نیت سفر فقط
کافی نیست چنانکه در سائر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آنجا دلالت حال که نیت را مستلاشی میگرداند موجود نباشد چنانکه اقامت برای
حرب کفار وفتح قلعهای ایشان که درین صورت نیت فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد حج داشتند واسباب سفر آماده کردند
مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند وهمچنان پس مسافر از نیت سفر معتبر نماز او نیست زیرا که آن نیز از آماده کردن اسباب سفرست نه عین سفر

پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت واین معنی متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورای آن عمارت نباشد واگر باشد بخروج از عمارات وفي المنهاج فان كان وراءه يعني السور عمارة اشترط مجاوزتها في الاصح قلت الاصح لا تشترط ودرین تصحیح اخیر نظرست زیراکه آن سور بمنزلهٔ دیوارها فاصله بین المحلات ست وهمچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمی کند واقامت بلد بوصول دران بلد می باشد

مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از انها نباشد شرعًا او را مسافر نگویند واحکام سفر ثابت نشود بروی استنباط کنیم لابد است از تتبع قسمت ومثال و استقرای افراد سفر وتفتیش محال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم ست قسمی ست که او را تنزه واصطیاد وخروج الى المحلة والفناء والبساتين والمزارع گویند وآن با سفر مباینت دارد وقسمی ست که او را هیمان گویند وآن نیز در اول حال مباین ست تا وقتی که بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر وقسم اول یافتیم که آن طول مسافت ست و عدم امکان رجوع در همان روز یا در اول شبی که بعد از وی ست نه مقاسات تعب زیراکه شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگردند که زیاده باشد از چهار برید واسم سفر بران جاری نیست وهمچنین شخصی که قلبه رانی میکند ومسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا بر مراکب فارهه میروند ویک شبه راه باین صفت قطع می کنند وچاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه سفر شود وفارق درمیان هیمان وقصد سفر تعیین مقصد ست پس قصد وتعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد وسفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مکه سفر بود وبسوی خیبر وتبوک سفر بود وسفر عبد الله بن عمر را بسوی ریم وبجانب ذات نصب سفر فرمود وقصر صلوة درین مواضع می نمود وابن عباس ما بین مکه وطائف ومکه وعسفان ومکه وجده قصر میکرد واین بمسافت یک برید قصر نمیکرد ودرین امثله ومانند آن طول مسافت وقصد سفر وتعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک وشافعی واحمد میل کردند بار بع برد وتقدیر کرده اند آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل با حمال واثقال واز سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعًا وثانی نیز مذهب صحیح ست باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال اقام النبي صلى الله عليه وسلم تسعة عشر يومًا يقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده[19] روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگذارد وفي لفظ ودر لفظی بتعیین محل اقامت آمده بمكة تسعة عشر يومًا بمکه معظمه نوزده[19] روز مذهب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده[15] روز یا بیشتر تمام کند واگر کمتر از پانزده کند قصر کند واگر بی نیت سال وماه ایستد قصر کند واین تقدیر مروی ست از ابن عباس وابن عمر وطحاوی آنرا روایت کرده وامام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه بایستاد که امروز فردا برآید مسافرانه میگذارد وصحابه دیگر نیز باوی بودند وانس نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد ودو رکعت میگذارد ومذهب شافعی آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد وچهار رکعت میگذارد واگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده[18] روز بایستد تمام میکند نماز را وایشان تقدیر باربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند وحنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است ونیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر ست وظاهر آنست که این اقامت بی نیت بود زیراکه ایشان برای حج آمده بودند وآن تا تاریخ سیزدهم می کشد واعتبار نوزده روز منافی ست بانچه از ابن عمر وانس نقل کرده شده ودر حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر هیژده روز ست وگفته اند که شاید روز نزول وروز رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد واین بعید ست کذا في الترجمة رواه البخاري واحمد در مصفی گفته لبث چند قسم می باشد اقامت ومکث یسیر ومکث دیگر که نه اقامت ست

وثلث يسير پس ثلث يسير آنست كه مسافر را بهر روز بيش مى آيد از ثلث ليلة وبعض يومين يا يوم وبعض ليلتين وگاهى ثلث زائد از ان باشد مثل ثلث دو روز وسه روز ودر سفر حج ثابت شد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وصحابه در منى اكثر يوم نحر ويوم حادى عشر وثانى عشر واكثر يوم ثالث عشر مكث فرمودند وقصر كردند نماز را پس معلوم شد كه اين مكث هم سفر را بر نمى دارد ودر حديث شيخين آمده است كه يقيم المهاجر بعد قضاء نسكه ثلثا ازينجا بطريق فحوى معلوم مى شود كه اقامت زائد از ثلث را در احكام شرعيه اثرى هست پس سعيد بن المسيب مكث اربع ليال گفت وشافعى اقامت اربعة ايام گوا واحمد بيست نماز فرود آورد ونيت مكث اين قدر نيز شرط است بحديث ابن عمر كه مى آيد ونيت مكث در موضع معين نيز شرط است زيراكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم داخل شدند بمكه بتاريخ پنجم ذى حجه ودر اول نماز وهشتم بسوى منى برآمدند ونهم در عرفات ماندند ودهم در منى آمدند ودرين مدت قصر مى فرمودند پس اگر مكث در موضع معين شرط نبودى مى بايست كه نماز اقامت ميگذاردند وابو حنيفه نظر خود را دورتر انداخت وگفت چون مكث يوم ويومين ايام سفر را بر نميدارد وبالاتر از ايام در تقديرات شرعيه شهور ست وبسا احكام كه نصف شى را دران حكم تمام داده اند پس هركه نيت اقامت پانزده روز يا زائد بران در شهرى يا در ديهى دارد مقيم ست والا بر حكم سفر باقى ست وشرط ديگر هم هست وآن صلاحيت مكان ست براى اقامت پس اگر در صحرا نيت اقامت پانزده روز محقق شود سفر منقطع نگردد وفي رواية لابي داؤد سبع عشرة وفي أخرى خمس عشرة ودر روايتى مر ابوداؤد را از ابن عباس هفده روز ودر روايتى پانزده روز آمده است وله وابوداود راست از حديث عمران بن حصين ثماني عشرة هيجده روز ورواه الترمذي والبيهقي ايضا وله يعنى ابوداود راست عن جابر اقام بتبوك عشرين يوما يقصر الصلوة اقامت كرد آنحضرت در تبوك بيست روز قصر ميكرد نماز را بيهقى گفت اصح روايات درين باب روايت بخارى ست نوزده روز وجمع كرد امام الحرمين وبيهقى درين روايات باحتمال آنكه در بعضے ازينها شمار نكردند روز دخول وخروج را وآن روايت هفده روز ست وبعضے شمار كردند آنرا وآن روايت نوزده روز ست ودر روايت هيجده روز دخول را گرفته نه يوم خروج را مصنف در تلخيص گفته اين جمع متين ست باقى ماند روايت پانزده روز در حكم شاذ بنا بر مخالفت ورواية بيست روز صحيحة الاسناد ست اما اين نيز شاذ ست اللهم مگر آنكه حمل كرده شود بر جبر كسر وروايت هيجده روز من حيث الاسناد غير صحيح نيست شوكانى گفته چون اقامت كند در شهرى در تردد قصر كند تا بست روز زيراكه هركه رخت خود در خانه انداخت حكم سفر از وى برخاست ومشقت سير از وى جدا شد واگر شارع اين چنين مقيم را مسافر نام نمى نهاد ونمى گفت اى اهل مكه تمام كنيد نماز خود را كه ما قوم مسافرانيم البته حكم سفر براى او ثابت نمى شد پس واجب در قصر اقتصار ست باوجود اقامت بر مقدارى كه شارع آنرا جائز داشته وبر زائد از ان مسافر را حكم مقيم ست وواجب ست بروى اتمام نماز زيراكه وى مقيم ست نه مسافر واقامت كرد آنحضرت در مكه در غزوه فتح هيژده شب يا نوزده شب يا كمتر از ان پس واجب بر ما نيز اقتصار ست برين مقدار واتمام نماز بعد از ان وخدائى راست نيكى ابن عباس حبر امت چه عجب افقه وافهم ست مر مقاصد شرعيه را كه گفت فيما رواه البخارى چون فتح كرد آنحضرت مكه را اقامت نمود نوزده روز وگذارد دو ركعت پس هرگاه كه ما سفر ميكرديم ونوزده روز اقامت مى نموديم قصر ميكرديم واگر زياده مى مانديم تمام ميكرديم من گفتم كه اين ست فقه دقيق ونظر عميق بر ابلغ تحقيق واگر مى گفت او را جابر كه مانديم ما با رسول خدا صلى الله عليه وسلم بيست شب در تبوك درحاليكه قصر ميكرديم نماز را البته ابن عباس او را نيز همچنين مى گفت ودرين مسئله مذهبهاست ارجح آن اين ست انتهى ورواته ثقات الا انه اختلف في وصله وراويان حديث جابر همه ثقه اند مگر آنكه اختلاف كرده شده است در وصل اين حديث زيراكه در سندش معمر ست ابوداود گفته غير او آنرا مسند نكرده ورواه ابن حبان والبيهقي من حديث معمر

وصححه ابن حزم والنووی واعلال کرده است آنرا دارقطنی و علل بارسال و انقطاع و باینکه علی بن مبارک وغیر او از حفاظ روایت کرده اند آنرا از یحیی بن کثیر از ثوبان مرسلاً و روایت کرد آنرا اوزاعی از یحیی از انس پس گفت بضع عشرة و روی الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس مثله و هو ضعیف و یحیی سماعت ندارد از انس و بالجمله چون نووی و ابن حزم آنرا صحیح گفته اند حجت قائم می شود بتصحیح این ائمه صحیحین پس قیاس پانزده روز بر مدت طهر و دیگر احتمالات معارض این صحت نمی توانند شد گو حدیث موصول نباشد و ابوداود برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب متی یتم المسافر بعده این حدیث را سوق کرده و دران کلام ابن عباس ست من اقام سبعة عشر قصر و من اقام اکثر اتم و در سبل السلام گفته اختلاف کرده اند علما در قدر مدت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند دران نماز بر اقوال ابن عباس گفت اقل مدت اقامت ده روز ست لقول علی رضی الله عنه اذا اقمت عشرا فاتم الصلوة لیکن در سندش ضرار بن صرد ست مصنف در تقریب گفته انه غیر ثقة قال و هو توقیف و حنفیه پانزده روز گفته اند مستدل بیکی از روایات ابن عباس بقول وی و قول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر و فی نفسک ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و مالکیه و شافعیه بآن رفته اند که اقل آن چهار روز ست و این مروی ست از عثمان و مراد غیر یوم دخول و خروج ست و استدلال کرده اند بمنع آنحضرت مهاجرین را بعد مضی نسک از زیادت بر سه روز در مکه و این دلالت کرد بر اینکه باقامت چهار روز مقیم میشود و ثم اقوال آخر لا دلیل علیها و این همه در حق کسی ست که داخل بلد شد بعزم اقامت و اما کسی که متردد ست در اقامت و عزم نکرده است بران پس در وی اختلاف ست ابوحنیفه واصحاب وی گفته اند و هو قول للشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر ست و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربیجان ماند و قصر کرد و مروی ست از انس بن مالک که یکسال یا دو سال در نیسابور اقامت نمود و نماز را بقصر میگذارد و از جماعتی از صحابه مروی ست که اقامت کردند در رام هرمز نه ماه و قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند بپانزده و هفده و هیژده حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مکه و بعد تجاوز مدت مذکور اتمام او ست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد دران بر نفی قصر در زائد بران و چون دلیلی بر تقدیر مدت قائم نیست اقرب آنست که لا یزال قصر کند کما فعله الصحابة زیرا که ببقا با تردد روزانه در اقامت و رحیل مقیم نامیده نمی شود اگرچه مدت بطول کشد و مؤید این ست روایت بیهقی در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد نماز را پس گفت تفرد به الحسین بن عمارة و هو غیر محتج به انتهی در مصفی گفته اکثر علما متفق اند بر انکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد و باتفاق در موضعی درنگ کند حکم سفر از وی زائل نگردد گو تا آخر عمر منجر شود و شافعی را دو قول ست یکی موافق جمهور و دیگر مختار بغوی و آن آنست که در صورت زیادت ملث بر چهار روز اتمام لازم ست گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب الان سبعة عشر او ثمانیة عشر یوما آنرا بر صورت خوف و حرب فرود می آرد و الله اعلم انتهی

وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزیغ الشمس اخر الظهر الی وقت العصر ثم نزل فجمع بینهما بود آنحضرت چون کوچ میکرد و برمی آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد تاخیر میکرد ظهر را تا وقت عصر پستر فرود می آمد و جمع میکرد در میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتجاج کرده است باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر ست در وقت ظهر و نیست در وی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الظهر چه اگر جمع تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه وسلم مخصص احادیث توقیت ست که گذشت و علما را درین مسئله اختلاف ست مذهب ابن عباس و ابن عمر و جماعة از صحابه و مالک و احمد و شافعی جواز جمع ست در سفر برای مسافر تقدیما و تاخیرا بموجب این حدیث و تاخیر

وبحدیث آینده در تقدیم ومروی ست از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط عملا بهذا الحدیث وهو مروی عن مالک [illegible] محمد بن حزم ومذهب
نخعی وحسن و ابوحنیفه عدم جواز جمع ست تقدیما وتاخیرا برای مسافر وتاویل کرده اند آنرا بجمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ظهر را تا آخر وقت وتقدیم فرمود عصر را در اول وقت ومثله العشاء ورد کرده اند بر ایشان که اگرچه این معنی در جمع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود
این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست وفی روایة الحاکم الخ کما سیاتی فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب
پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پیشتر سوار می شد وبعد از ان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی وبدین صورت
جمع واقع نشدی متفق علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از درآمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود ودر ارتحال بعد از درآمدن
وقت ظهر جمع تقدیم واحمد وابوداؤد وابن حبان وحاکم ودارقطنی از حدیث معاذ آورده اند وترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوهٔ
تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ آفتاب تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را ومیگذارد هر دو نماز را معا وچون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب
تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر ومیگذارد عصر وظهر هر دو معا پیشتر روان می شد وهمین ست حجتا جانوظ شوکانی چنانکه در نیل گفته
والجمع التقدیم والتاخیر انتهی [illegible] مشروع [illegible] تقدیم وتاخیر لیکن مواظبت نکرد آنحضرت بران [illegible]
بروی یعنی واجب نکرد آنرا چنانکه در باره قصر فرمود انتهی در سفر [illegible] جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی
جمع کردی اما جمع در حالت نزول وقرار مروی نیست انتهی وفی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد الصحیح صلی الظهر
والعصر ثم رکب ودر روایت حاکم باسناد صحیح در اربعین آمده که بگذارد ظهر وعصر را پیشتر سوار شد یعنی چون آفتاب زائغ شد قبل
از ارتحال این هر دو فریضه را معا بگذارد واین مفید ثبوت جمع تقدیم ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومتصور نیست دران جمع صوری
وزیاده کرد اسمعیلی که از رُوات بخاری ست لفظ والعصر را مصنف در تلخیص گفته این زیادت غریب وصحیح الاسناد ست وقد صححه المنذری من هذا
الوجه والعلائی وتعجب ست از حاکم که آنرا در مستدرک نیاورده واو را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط انتهی وبالجمله در مصفی گفته تفتیش
حقیقت جمع وارکان وشروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند ونماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت
جمع ست نه حقیقت آن وحمل احادیث بران تاویل بعیدست که بتخطیه وتغلیط صحابه می کشد ودر بعض احادیث جمع تقدیم آمده وآن صریح ست
در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه پیدا شده وآنکه از بعض صحابه جمع صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که
تسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورت می تواند بود وبملاحظه آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصت ست وآن نیز رخصت ولفظ
جمع دلالت میکند در سوالات عرفا وقید عرفا بجهت آنست که فصل بسیر از اعصر نمی [illegible] در بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت ابل ووضع
احمال آنها کرده اند وسوالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد وقضای نماز
بعد انقضای وقت او دیگر ست وجمع دیگر ولهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید وآن فارق بجز نیت ترخص جمیع نمی تواند بود
پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست ودر جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول
وتقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط ست واگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم وتاخیر مع الجمع وآن
غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد واذ لیس فلیس پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شد وآیا شرط مشروعیت آن
سفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را دریجا اقوال ست وانچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل محل رخصت

سائر باشد یا نازل بحدیث معاذ و لسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنهٔ حرج ساخته ادارت رخصت بهان فرموده است بغیر ملاحظهٔ وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد الله بن عباس که صلّی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر ثمانیا جمیعًا و قید ضرورت لاحق شده باجماع جمهور امت و لهذا جمع فی المطر و فی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفه بعلت سفر ست یا بعلت حج قول سالم تایید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند تقرر مودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... تابعین را و ائمهٔ حج اهل مکه را از اقتدا بامام مسافر که جمع میکند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد انتهی **ولابي نعيم**

في مستخرجه مستخرج ای فی مستخرجه علی صحیح مسلم کان ای النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان في سفر فزالت الشمس صلّی الظهر والعصر جميعًا ثم ارتحل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید آفتاب میگذارد ظهر و عصر را همه و معًا بعده کوچ میکرد و در فتح الباری این لفظ را از روایت اسحٰق ابن راهویه آورده و بالجمله روایت حاکم و ابو نعیم هر دو مفید ثبوت جمع تقدیم ست و جمع تاخیر از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین الصلوتین از این احادیث تقدیمًا و تاخیرًا هر دو ثابت شده و این هر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف مگر حافظ ابن القیم رح گفته اختلاف کرده اند در روایت حاکم بعضی صحیح و بعضی حسن گفته و بعض قدح کرده و موضوعش گردانیده الله و مراد الحاکم حکم بوضعه لیستر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نموده بعده ابن القیم آنرا رد کرده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بعنعنت زیرا که جزم نموده که اسنادش صحیح ست و این دلالت میکند برد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت اوست قوله و عن معاذ الخ لما سبحی شیخ در ترجمهٔ مشکوة و هم در شرح سفر السعادة گفته وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعضی احادیث مطلق بعضی مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و تعجیل سیر و اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق ... از ایشان ست و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل و در فتح الباری گفته مشهور از مذهب مالک این ست و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز ست جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی ست از امام و نیز نزد وی مقید ست بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز ست مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده میشود و امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علاء ابن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر آحاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بیان الصحیح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک ست و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابو داؤد از ابن عمر آمده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده

که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زن وی از جای رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت لا مگر در مزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نشده اند پس تا ماند الا جمع تاخیر و بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع ست نه حقیقةً و معنیً و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول برهمین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و رفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نیند از دامت خود را آن ست که روی توسیع ست که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسع و تخفیف در رعایت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در سایر نیز بحسب ظن و تخمین میسر ست خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و بتحقیق روایت کرده ست ابوداؤد از علی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تغشی میکرد پس بر میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابوداؤد از نافع و عبد بن واقد می آرد که گفت مؤذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابوحنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ عدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم این ست آنچه حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمه مشکوة گفته که این ست آنکه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتم هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم انتهی و لیکن مخفی مباد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ در ترجیح مذهب حنفیه بایراد آثار و بر لب اخبار کرده اند بعد امعان نظر مخدوش می نماید و حجت بدان قائم نمی شود بیانش آنکه روایت موطای امام محمد در نهی از جمع ناظر در اقامت ست نه در سفر پس از ما نحن فیه نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت ست همچنان جمع هم بفعل او ست که جائز نباشد این جائز باک فلا ینقص به الحجة و عدم رویت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مفضی بمقصود نیست زیرا که این نقل عدم ست نه عدم نقل و مثبت مقدم ست بر نافی و ابن مسعود چیزهای بسیار فراموش کرده بود و محتمل که این هم

فراموش کرده باشد و بیان بعضے ازین چیزها در ذیل مسئلہ رفع الیدین گذشت وهمچنین دائمی نبودن این فعل افاده نهی نمی کند ونفی ابن عمر
حسب معلوم خود ست ممکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم نداده و در اثبات حکم قوت سند باید
نه کثرت روایات پس مدفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع بجمع صوری خلاف ظاهر احادیث این
باب ست که در ان صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود ست پس در برابر نص جلی مقبول نشود گو اطلاق وی بر ان جائی دیگر گنجایش
داشته باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی و بدوی و جاهل و عالم در ان برابر ست چنانکه در باب اوقیت الصلوة
گذشت پس قول بعض شافعیه در وجود حرج بجای خود باشد و روایت مالک اصح ست از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس مفید
جمع تاخیر باشد نه جمع صوری و چون از شارع جمع صلوتین تقدیماً و تاخیراً یافته شده جمعی از اهل معرفت بحدیث بآن رفته اند و مبنی احکام سفر
بر یسر و خفت ست چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده ازان خبر می دهد در برابرش نهی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذهب
و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبود و لهذا بعضے از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دهلوی رح در انسان العین فی ذکر
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجیمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و مغرب
و عشا و در حالت اقتدا سورهٔ فاتحه میخواند انتهی بعده خود گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم
نمی دانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقتے ممتنعه نزدیک فریقین متحقق شود انتهی والله اعلم بالصواب **وعن معاذ**
بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبي برادیم ما همراه رسول خدا صلے الله علیه وسلم **في غزوة تبوك**
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت ست **فكان يصلي الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً** پس بود
که میگذارد نماز ظهر و عصر را بهم و مغرب و عشا را بهم **رواه مسلم** و احمد و ابو داؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
که بود رسول خدا در غزوهٔ تبوک چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معاً پس تر روان میشد
و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب و عشا را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون کوچ
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقی و الدارقطنی و صحح ابن العربی اسناده و لیکن تعقب کرده اند
این را بآنکه در اسنادش کسی ست که احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعض او تقویت بعض میکند
و نیست در ان آنچنان مقالی که احتجاج را بمجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشا بحدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما که بود رسول خدا
چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پستر جمع میکرد در میان مغرب و عشا و بحدیث ابن عباس ست نزدیک
بخاری که بود آنحضرت که جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع
تقدیم و جمع تاخیر هر دو ست تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه ظهر را در وقت عصر و مغرب را
در وقت عشا بگذارد و اختلاف ست در آنکه افضل برای مسافر چیست جمع ست یا توقیت شافعیه ترک جمع افضل گفته اند و مالک گفته
غیر مکروه ست و گفته اند مختص ست بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته نبود آنحضرت که جمع کند راتب را در سفر
چنانکه بسیاری از مردم می کنند و نه جمع وقت نزول جز این نیست که جمع میکرد وقت تیز روی و سیر عقیب صلوة کما فی احادیث تبوک و اما جمع
آنحضرت در حالت نزول در غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه و مزدلفه برای اتصال وقوف کما قال الشافعي و شیخنا ابن تیمیة رح و ابو حنیفه آنرا

از تمام نسک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفته سبب جمع بعرفه و مزدلفه سفرست و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع
در حضر پس تمام کلام دران و در رساله افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم و در سبل السلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد ذکر ادله
قائلین جواز گفته که اکثر ائمه بآن رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنا بر احادیث مبینه اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نمازی بغیر میقات وی مگر دو نماز که جمع کرده میان
مغرب و عشا در مزدلفه و گذارد نماز صبح قبل از میقات وی و اما حدیث ابن عباس که نزد مسلم ست که وی جمع کرد در میان ظهر و عصر و مغرب و عشا
در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حرج نکند برامت خود پس صحیح نیست احتجاج
بدان زیراکه این غیر معین ست برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایة مسلم و تعیین یکی از انها تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی وجوب بقا
بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصص و هذا هو الجواب الحاسم وانچه مروی ست از آثار صحابه و تابعین آن حجت
نیست زیراکه اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع صوری و استحسنه القرطبی و رجحه وجزم به الماجشون والطحاوی
وقواه ابن سید الناس بما اخرجه الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب
وعجل العشاء قال وانا اظنه ابن سید الناس گفت راوی حدیث اعلم ست بمراد حدیث از غیر وی و اگرچه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من میگویم
که این ظن بیش نیست از راوی و اعلمیت وی جایی ست که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظرست زیراکه قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرب حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم او را آری این تاویل متعین ست چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر وعجل العصر واخر المغرب وعجل العشاء وعجب
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت ورزیده و مطلق در روایت محمول میشود بر مقید وقتی که در یک قصه باشد
کما فی هذا و این قول که قول وی اراد ان لا یحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حرج دران مرفوع ست باینکه این الیسر ست
از توقیت زیراکه برای دو نماز یک تاهب و آمادگی و یک قصد بسوی مسجد و یک وضو کافی ست بحسب اغلب بخلاف دو وقت پس حرج درین جمع بی شک
سبک ترست و اما قیاس حاضر بر مسافر کما قیل پس وهم ست زیراکه علت در اصل سفرست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در
قصر و فطر انتهی گوییم وهو کلام رصین وقد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی وجزاه
خیرا بعده گفته بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم ست و جامع همچو مصلی صلوة ست قبل دخول وقت وی پس حال فاعل چنان باشد که حق تعالی
گفته وَهُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا الآیه و این صلوة متقدمه نیست دلالت بروی بمنطوق و نه مفهوم و نه خصوص
و عموم انتهی کلام السبل و فیه تامل **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تقصروا الصلوٰة فی اقل من اربعة برد قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل
و میل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانزده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رفته ست شافعی چنانکه در حاوی که در مذهب ایشان ست
تعیین کرده شانزده فرسخ را و در هدایه و شروح او گفته که امام شافعی تقدیر کرده ست در قولی بیوم و لیلة و در قول دیگر بیومین و همین ست
قول مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین میل کرده ست صاحب حجة الله البالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن ست و ما دون وی
مشکوک و صحت این اسم بخروج ست از سور بلد یا محله قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم بنیت اقامت

یا بصفا لیکہ معتبر باد. ام بلدہ یا قریۃ انتہی من م ۱۴۹ ال عسفان اینکہ تا عسفان مدسعایتی اند تا طائف و مدسعایتی از ملہ تا جدہ ور
حت این احادیث سخن ست وظاہر این احادیث دران ست کہ این ہر سہ مسافت برابر باشند اما واقع آنست کہ مسافت میان مکہ و طائف
دراز تر ست از ہمہ مگر آنکہ اشارت باخیر باشد کہ مسافت میان مکہ و جدہ است رواہ فی الموطا و نزد امام ابو حنیفہ مسافت سہ منزل معتبر ست پسیر
ابل و مشی اقدام شمس الائمہ سرخسی ہم گفتہ است کہ چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و ہمچنین
کند در روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب می شود بر وی احکام سفر
در قول صحیح و شرط نیست کہ از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نہ فراسخ وہو الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کردہ تقدیر نمودہ اند
بیست و یک فرسخ و بعض بہژدہ فرسخ و بعض بپانزدہ و اولی تقدیر بہژدہ است کہ وسط است و علیہ الفتوی کذا فی بعض شروح الہدایۃ و ہر کہ
تقدیر کردہ بچیزی اعتقاد کردہ کہ آن مسیرت سہ روزہ است و نزد امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم معتبر ست زیراکہ اکثر حکم کل دارد و شیخ
در شرح سفر السعادۃ گفتہ کہ دلیل بر مذہب ابو حنیفہ بعض این حدیث را آوردہ اند کہ در صحیح بخاری از ابن عمر آمدہ است کہ آنحضرت فرمود
لا تسافر المرأۃ ثلثۃ ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد کہ غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سہ روز ست و ہر چہ
کم ازین ست قصیر و لایعتد بہ ست و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثۃ ایام نظر ست و نیز در بعض طرق این حدیث مسیرۃ
یوم نیز واقع شدہ و اکثر استدلال کردہ اند بحدیث مسح خف کہ فرمودہ است یمسح المقیم یوما و المسافر ثلثۃ ایام و لیالیہا زیراکہ لام الف در
مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین می شود ہر مسافر مسح میکند سہ روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازان اعتبار کنند ہر آئینہ
مسافری باشد کہ ممکن نباشد او را مسح ثلثۃ ایام و ارادہ این معنی کہ مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر او سہ روز را خلاف ظاہر
عبارت ست و ہمچنین بودن ثلثۃ ایام ظرف مسافر نہ مسح کذا ذکروا فلیفہم و بالجملہ بعض احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثۃ ایام و بعض در کمتر
ازان و بعض در چہار برید و در بعض احادیث سہ میل یا سہ فرسخ نیز واقع شدہ الی قولہ و شک نیست کہ مذہب ابو حنیفہ با حتیاط قریب تر ست
ما لا یخفی انتہی کلامہ گوییم ارجح مذاہب درین باب آنست کہ در دُرر بہیہ گفتہ واجب ست قصر بر کسی کہ بیرون آمد از شہر خود حالیکہ
قصد کنندہ است سفر را اگرچہ کمتر باشد از برید و ہر گاہ کہ اقامت کند در شہری در تردد قصر کند تا بست روز و چون عزم کند بر اقامت
چہار روز تمام کند نماز را بعد آن و برای اوست جمع بتقدیم و تاخیر باذان و اقامت انتہی و در دراری مضیہ گفتہ در تعیین قدر سفر کہ مسافر
دران قصر کند چیزی نیامدہ پس واجب شد رجوع بچیزی کہ لغۃ و شرعا مسمی شود بسفر پس ہر کہ از محلہ خود برآید و در مسیر خود مسافر شمردہ شود
می قصر کند نماز را اگرچہ این محل کمتر از برید باشد و ہر کہ اعتبار کردہ است برید و یوم و یومین و ثلاث یوم و زاید بران وی نیاوردہ است حجتی نیرہ
ان و غایت آنچہ آوردہ اند این حدیث ست کہ نیست حلال زنی را کہ ایمان دارد بخدا و رسول و روز آخرت اینکہ سفر کند سہ روز بغیر ذی محرم و در
روایتی یک روز و شب آمدہ و در روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست و نہ این حدیث در سیاق سفر پس احتجاج بآن مجرد تخمین ست
تسمیہ مسافت سفر زن منافی تسمیہ مادون او بسفر نیست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ مسافت سہ روز را سفر نام کردہ ہمچنین مسافت
برید را سفر گفت پس اختلاف روایت و تسمیہ برید بسفر منافی تسمیہ مادون برید بسفر نیست انتہی ملخصا و حاصل شد ازین جواب آنچہ
حضرت شیخ ذکر کردہ بود در تایید مذہب حنفیہ و در سبل گفتہ استدلال کردہ اند بحدیث ابو ہریرہ مرفوعا لا یحل لامرأۃ تسافر بریدا الا ومعہا
محرم اخرجہ ابو داود و گفتہ اند کہ مسافت برید را سفر نام کردہ گوییم نیست در وی دلیل بر آنکہ اقل ازین مسافت سفر نام کردہ نمی شود بلکہ این تعبیر

سفری ست که واجب ست در وی محرم و نیست تلازم در میان قصر و در میان مسـ... وجوب محرم بنا بر جواز توسع در ایجاب محرم تخفیفا علی العباد و حنفیه بست و چهار فرسخ گفته اند لما اخرجه البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس لا تقصروا الصلوٰة فی اقل من اربعة برد و اخرجه البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس و ابن عمر و بانه روی البخاری تعلیقا بصیغة الجزم من حدیث ابن عباس از سئل القصر الصلوٰة من مکة الی عرفة قال لا و لکن الی عسفان والی جدة والی الطائف و میان هریکی ازین امکنه تا مکه چهار برید ست و اقوال متعارض ست کما سمعت و اوله متقاومه انتهی بعده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده وقد تقدم رواه الدارقطني والبيهقي باسناد ضعيف زیراکه در سندش عبد الوهاب بن مجاهد ست و او متروک ست نسبت کرد او را ثوری بسوی کذب و ترک کرد او را دارقطنی و گفت ازدی حلال نیست از وی روایت و نشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعیل بن عیاش و روایت وی از حجازین ضعیف ست والصحيح انه موقوف و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عباس و اسناد وی صحیح ست ولیکن اجتهاد راوران مسرح ست پس محمول شود بر ینکه این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده ست در تحدید حدیثی مرفوع كذا اخرجه ابن خزيمة شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پرسیده شد از قصر صلوٰة تا عرفه گفت نه ولیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و اسنادش صحیح ست و ذکره ملک فی الموطا عن ابن عباس بلاغا شوکانی رح در دراری مضیه گفته این مسئله بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر و اقامت در تردد و اقامت به نیت از ان سفرهاست که بلید میشود دران ذهن و مضطرب میگردد دران مذهبها باشد اضطراب و متباین می شود دران انظار باشد تباین و اینکه مذکور شد ارجح مذاهب ست اگرچه درین مسئله مذهبها ست انتهی ملخصا گویم محل ایراد این حدیث قبل حدیث انس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتي الذين اذا اساءوا استغفروا واذا سافروا قصروا وافطروا بهترین امت آن کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه قصر و فطر افضل ست برای مسافر از خلاف این هردو و شافعیه گفته ترک جمع افضل ست پس قیاس آنست که چنین گویند که تمام افضل ست و قد صرحوا به ایضا و گویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعف وی انتهی گویم احادیث صحیحه در افطار و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند دوم تخییر میان افطار و صوم و آنرا اصحاب کتب سته از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و ذم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هردو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل یا افطار یا هردو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ایمه برانند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعل آنحضرت در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل می شود بدان برائت ذمه اگرچه در فطر تخفیف ست و نزد سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل ست مطلقا و صحیح قول اکثرین ست در سفر السعادة گفته اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را مخیر میکرد میان افطار و روزه انتهی اخرجه الطبراني في الدعاء و الاوسط باسناد ضعيف زیراکه در سندش ابن لهیعه است از ابی الزبیر از جابر رواه اسمعیل بن اسحق فی کتاب الاحکام نحوه وهو في مرسل سعيد بن المسيب و آن در مرسل ابن مسیب ست عند البيهقي مختصرا نزدیک بیهقی بطول مختصرا

شوکانی در مختصر گفته فطر مسافر و مانند او رخصت ست مگر آنکه بترسد تلف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عزیمت ست انتهى **وعن**
عمران بن حصين رضى الله عنه قال كانت بى بواسير فسالت النبى صلى الله عليه وسلم
عن الصلوة گفت عمران بود مرا بواسیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز مصنف در ما سبق این روایت را ذکر نکرده فقال صل قائما
فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلى جنب فرمود بگذار استاده پس اگر نتوانی استاده گذاردن پس بگذار نشسته پس
اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو رواه البخاری هو كما قال و مصنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر ولیکن
آنجا نسبت نکرده بسوی هیچ یکی و ما بیان کردیم مخرجین او را اخیر بخاری یا آنچه درست ازز یادت **وعن** جابر رضى
الله عنه قال عاد النبى صلى الله عليه وسلم مريضا فراه يصلى على وسادة فرمى بها وقال
صل على الارض ان استطعت والا فاوم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك عيادت کرد آنحضرت
بیماری را پس دید او را که نماز میگذارد بر وساده پس بفگند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان سجده
خود را پست تر از رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز از وی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة بر چنین مریض از قبیل تکلیف ما لا یطاق
و حق تعالی هیچ کس را تکلیف فوق الطاقة او نمی دهد همچنین هر که بیهوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بر وی هم وجوب صلوة نیست
زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه و غیره زیرا که اینها مکلف نیند و خطاب تکلیف متناول
غیر مکلف را نیست خلاف درین مسئله میان واجبات شرعیه و آنکه در بارهٔ تعوید صبیان و تمرین اطفال وارد ست خطاب آن
بمکلفین ست که بر ایشان تعلیم او شان واجب ست نه خود بر صغار کذا فی الدراری رواه البیهقی باسناد قوی كما تقدم ذلك
فى باب الصلوة قبل باب السجود السهو وصحح ابو حاتم وقفه و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف ست **وعن** عائشة رضى الله
عنها قالت رأيت النبى صلى الله عليه وآله وسلم يصلى متربعا دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته رواه النسائى
وصححه الحاكم و این حدیث نیز در باب صلوة مریض گذشته و آنجا گفته بود صححه ابن خزیمه و اینجا گفته صححه الحاکم و هیچ یکی از شراح وجه اعادهٔ
این هر سه حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث دلیل ست بر صفت قعود مصلی چون او را عذر باشد از قیام و در وی خلافی هست

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه ضمهٔ جیم و سکون میم و ضم آنست سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت
عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدایش
عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس در
اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم
و بعض گویند از ان جهت ست که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم
و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابو هریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وے
که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز
قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد به بر آمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس ست

دروی برای نماز و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت
تغییر دادند بجمعه چنانچه تغییر داوند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در زمان جاهلیت
نیز شرفی و امتیازی بوده و در اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت کذا فی شرح سفر السعادة و جمعه را خصائص ست که در
سفر السعادة ذکر کرده و در هدی نبوی بست و چند خاصیت آورده و سیوطی در لمعة فی خصائص الجمعة یک صد و یک خاصیت برای وی
از احادیث کتب ستة و جز آن ما بین القوی و الضعیف بیان نموده **عن عبد الله بن عمرو ابی هریرة رضی الله
عنهما انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره** می فرمود بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر و تعبیر
باین عبارت ظاهر جهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود نزد ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده
تا تصریح کرده بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری ست که آن را در سنه سبع یا ثمان غلام زنی از انصار
برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ساخته بود و نام وی علی الاصح میمون ست نجار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آنرا قصه هست که معاویه آنرا بدمشق طلبید و مروان فرستادن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت امیر المؤمنین حکم کرده بود ازین جهت وی را برداشتم و زیادت در وی بجهت کثرت مردم کردم بعده در سنه
اربع و خمسین و ست مائة چون آتش مسجد شریف درگرفت منبر هم دران سوخته شد **لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات** باید که
البته باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها را و عادت گرفتن ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورده و اکثر آن ترک سه
جمعه ست چنانکه در احادیث دیگر آمده **او لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین** یا تحقیق مهر میکند خدا تعالی بر دلهای
ایشان بعد از ان هر آئینه می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان یعنی این دو ثابت و واقع اند یا باز آمدن
از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مهر کرده می شود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت ست از غایت
غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت **رواه مسلم** این حدیث از اعظم زواجر ست بر ترک جمعه و تساهل دران و در وی
اخبار ست باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست در سبل گفته شناخته ایم از معنی که هر که جمعه را یک هفته ترک داد وی بسبب خذلان
بالکلیه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم ست بر وجوب وی علی الاطلاق و اکثر بر آن اند که فرض عین ست و در معالم السنن گفته
فرض کفایه ست نزد فقها انتهی گوییم بودن وی فریضه از فرائض الهی ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافر ست و مراد بذکر
در قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله نماز جمعه است یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست
که مراد خطبه و صلوة هر دو ست چه ذکر هر دو را شامل ست و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون
مصعب بن عمر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **وعن سلمة بن الاکوع رضی
الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الجمعة ثم ننصرف و لیس للحیطان
ظل نستظل به** بودیم ما که میگذاردیم با رسول خدا جمعه را پس تر بر می گشتیم و نیست برای دیوارها سایه که سایه گیریم بدان و ازینجا معلوم
میشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی ست و باین رفته است امام احمد شیخ در ترجمه گفته که هیچ کس از علما موافقت نکرده است او را
باین انتهی گوییم اسحق و غیره موافقت کرده اند ویرا و بنقول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه دال ست بر کافی بودن وی قبل زوال

وارد شده است در صحیح از حدیث جابر که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پس تر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فریح میکردند آنها را وقتی که زائل می شد آفتاب و درینجا تصریح ست بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب ست حدیث انس که میگذارد آنحضرت نماز جمعه پس تر بر می گشتند مردم بسوی قائله پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح ست و مثل اوست حدیث سهل بن سعد انتهی و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته نیست مکروه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر ورود احادیث صحیحه درین باب انتهی و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان که گفت حاضر شدم با ابو بکر جمعه را پس بود خطبه و نماز او قبل نصف نهار پس تر حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که نیم روز شد پس تر حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس را که عیب کرده باشد این را یا انکار و روایت کرده است این را احمد بن حنبل در روایت پسر خود عبد الله و گفت کذا روی عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویة انهم صلوا قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذهب احمد واضح تر ست و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس ست و نفی در قول وی لیس للحیطان ظل متوجه بسوی قید ست یعنی قوله یستظل به نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوٰة قبل زوال گوییم این تاویل مدفوع ست بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سورهٔ جمعه و منافقون دران خواندی و وقت ذهاب ایشان از جمعه ضرور حیطان را سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سبل السلام در حواشی ضوء النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال ست و مؤید اوست حدیث سهل بن سعد چنانکه بیاید متفق علیه واللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر مبادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر ست و نزد مالک جائز ست خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث ست و صریح تر ازان روایت احمد و مسلم ست از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة ثم نذهب الی جمالنا فنریحها حین تزول الشمس یعنی النواضح

وفی لفظ لمسلم و در لفظی نزد مسلم ست از حدیث سلمه کنا نجمع معه اذا زالت الشمس ثم نرجع ثم نتتبع الفیء بودیم ما که جمعه میگذاردیم با آنحضرت وقتی که زائل می گشت آفتاب پس تر بر می گشتیم پس پیروی می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این ست که بود آنحضرت میگذارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این بر تقدیر عموم اشتداد حر ست و در اشتداد تبرید میکرد چنانکه در بخاری ست که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی در اول وقت میگذارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذارد وعن ابی العباس سهل بن سعد بن مالک الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل التسمیه کرد روی عنه ابنه العباس والزهری وابو حازم از مشاهیر صحابه ست و آخر کسی ست که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود قال کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة گفت نبودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند و قیلوله خواب نهار را کذا فی القاموس و در نهایه گفته مقیل و قیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین ست متفق علیه واللفظ لمسلم و حدیث دلیل ست بر مدلول حدیث اول و این از ادله امام احمد و اسحق ست وفی روایة فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورده تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر ورنه معلوم ست که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار ست از نماز وی صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجمله تایید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه ست

وتبلیر بدان تا اول وقت بدان برسند انتهی در سفر السعادة در خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمعه مکروه نیست چنانکه در سائر ایام مکروه ست واین مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الا روز جمعه وفرمود دوزخ را درین وقت می افروزند هر روز الا روز جمعه ودر حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه وشافعی باسناد خود روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوٰة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة وعلما را درین مسئله قولهاست یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست در هیچ حال ودر هیچ روز واین مذهب امام مالک ست دوم آنکه وقت کراهت در جمعه وغیر جمعه هست واین مذهب امام ابوحنیفه ست وقولی از امام احمد ست سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست واین مذهب امام شافعی ست وجمیع محققان انتهی گویم وهمین ست مذهب امام ابو یوسف نیز وبالجمله وقت جمعه وقت ظهر ست زیرا که جمعه بدل نماز ظهر ست در حسب گفته نیست دلیل درین حدیث بر صلوٰة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه ومکه قیلوله وغدا نمی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِيْنَ تَضَعُوْنَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيْرَةِ آری آنحضرت مسارعت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف ظهر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فراهم آیند مردمان انتهی

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما بر ستیکه آنحضرت خطبه میخواند استاده وقیام در خطبه نزد ابی حنیفه ومالک واحمد سنت ست ونزد شافعی ودر روایتی از مالک واجب ونزد باقی ایمه قیام در خطبه شرط ست مر کسے را که قدرت دارد چنانکه نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود وگفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم او بسیار شده بود وطاقت استاده شدن وخطبه خواندن نداشت لهذا خطبه اولی نشسته میخواند وخطبه دوم استاده وچون این قعود بحکم ضرورت بود وجهت مباشد دران مر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را فجاءت عير من الشام پس آمد کاروانی از شام وایام قحط بود وعیر بکسر عین مهمله وسکون تحتیه در نهایه گفته الابل باحمالها فانفتل الناس اليها پس بر گردیدند مردم بسوی آن قافله وبی طاقت شده برای دیدنش بیرون رفتند انفتل بنون ساکنه وفتح فوقیه بمعنی انصرف ست حتى لم يبق الا اثنا عشر رجلا تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده کس پس نازل شد این آیت وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا انْفَضُّوْا اِلَيْهَا وَتَرَكُوْكَ قَائِمًا واز اینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود واین حدیث را لفظهاست در صحیح ابو عوانه وجابر گفت بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند وروایت کرد دارقطنی باین لفظ که نماندند مگر چهل کس واسنادش ضعیف ست چه متفرد ست بدان علی بن عاصم ووی متروک ست قاله النسائی ویزید بن هارون گفته مازلنا نعرفه بالکذب وروایت کرد عقیلی در ترجمه اسد بن عمر البجلی از حدیث جابر وزیاده کرد که بودند باقیان ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وطلحه وزبیر وسعد وسعید وابو عبیده یا عمار شک از اسد بن عمر ست وبلال وابن مسعود واین یازده کس شدند واشاره کرد عقیلی که این تعدید مدرج ست در خبر وگفت روایت کرد این را هشام وخالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از وی اسد بن عمر وبیان نکردند این هر دو تعدید را وگفت عقیلی که این قومی ست که می آمیزند با حدیث آنچه نه از وست واستدلال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر متعین ست زیرا که عدد متعین برای ابتدای متعین ست ودر دوام وجواب داده اند باحتمال اینکه اوشان عود کردند یا غیر اوشان آمده شریک شدند پس حصر شد در اربعین اگرچه خطبه ونماز باشد وتصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض آنها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود وبیهقی این را ترجیح داده بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد وجمع میان این هر دو باین طریق ست که هر که روایت کرد که نماز میگذارد مراد وی خطبه است مجازا وحیل خطبه دران وقت بعد نماز بود کذا فی التلخیص وبعض انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر رواه مسلم

ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر شرعیت خطبه قائما و بر اینکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید. و نه آنچه گفته اند که اقل آنچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند کما روي عن مالك زیراکه نیست دلیلی بر اینکه منعقد نمی شود بکمتر ازین و درین قصه نازل شده است آیهٔ واذا راوا تجارة الخ قاضی عیاض گفته ابوداود در مراسیل خود روایت کرده که خطبهٔ آنحضرت ﷺ که دران منفض شدند بعد نماز جمعه بود و گمان کردند که نیست بر ایشان چیزی در انفضاض از خطبه و قبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این اشبه ست بحال صحابه که گمان کرده شده است بایشان نبودند که ترک کنند نماز را با آنحضرت ﷺ ولیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی شوکانی گفته جمعه مانند دیگر نماز هاست مخالفت نمیکند نماز ها را مگر در مشروعیت دو خطبه زیراکه آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودنِ امام اعظم و مصر جامع و عدد مخصوص هیچ دلیلی بر استحباب این شروط دلالت نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند آنچه واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت ست و اگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید وجوب جمعه بر هر مسلمان ببودنِ وی با جماعت و عدم اقامت آنحضرت ﷺ جمعه را در زمانهٔ خود بغیر جماعت البته گذاردنِ جمعه تنها هم کافی می بود همچو دیگر صلوات ولیکن لابد ست جمعه را از جماعت لا اقل دو کس انتهی **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوٰة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى وقد تمت صلاته فرمود کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سائر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر در جمعه و در غیر وی بقدر مابقی یک رکعت یا زیاده و بتحقیق تمام شد نمازِ او و در هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد با وی آنچه دریافت و بنا کند بر وی جمعه را بدلیلِ قولِ وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید با امام بگذارید و آنچه فوت شد قضا کنید آنرا و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجودِ سهو بنا کند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل ازوی بنا کند بر وی ظهر را انتهی رواه النسائي و در بخاری و مسلم از حدیثِ ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را و این حکم عام ست شامل جمیع صلوات و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقرینهٔ حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی ست و لفظ وی این ست که فرمود آنحضرت ﷺ هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند وابن ماجة در سبل گفته درین حدیث دلیل ست برانکه جمعه صحیح ست مر لاحق را و اگرچه خطبه را اندریابد و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصفی گفته بغوی گفته است هر که یک رکعتِ کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را لیکن چون امام سلام دهد ضم کند با او یکرکعتِ دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و داخل نشده در نماز مگر بعد ازانکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد ازوی جمعه و باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیراکه وی ظهر ست و همین ست مذهب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید در حدیثِ حاکم آمده است من ادرک من صلوٰة الجمعة فقد ادرک الصلوٰة و از روایتِ دیگر حاکم من ادرک من الجمعة رکعة فليصل اليها اخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را اندریافته است پس ظهر ادا کند استینافا او بناءً و نزدیک امام اعظم اگر تشهدِ امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی والدارقطني واللفظ له شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیار ست و باعتبار آن حسن لغیره ست و در سبل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسیزده طریق از ابی هریره و بسه طریق از ابن عمر و در همه مقال ست انتهی واسناده صحيح و سندش صحیح ست لكن قوى ابو حاتم ارساله لیکن

ابو حاتم تقویت ارسال وی کرده وگفته که صحیح مرسل ست وروایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیه ابو داود
ودارقطنی گفته اند متفرد ست بدان بقیه از یونس وابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیه خطاست در متن واسناد بلکه مروی ست از زهری
از ابی سلمه از ابو هریره مرفوعاً باین لفظ من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرکها واما قول وی من صلوة الجمعة پس وهم ست در آن امام گفته بقیه
موثق ست وتهمت تدلیس وی بنا بر تصریح بحدیث زائل شده و جابر بن سمرة رضي الله عنه پسر وپدر هر دو صحابی اند
ووی خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ست ومادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز پدر خود واز عمر وعلی وغیرهما

ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند
استاده پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبه می خواند استاده واین دلیل ست بر شرعیت قیام حال خطبتین وبر فصل میان هر دو بجلوس وعلما
اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت ست یا واجب ابو حنیفه گوید قیام وقعود هر دو سنت ست ومذهب مالک آنست که قیام واجب ست پس اگر
ترک کرد آنرا بد کرد وخطبه صحیح شد وشافعی گفت خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد واحتجاج کرده بمواظبت آنحضرت بران تا آنکه
گفت جابر فمن انبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید
در مصفی گفته سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت وعمل مسلمین بعد آنحضرت وجلوس بین الخطبتين را مثل سورهٔ اخلاص بیان
کرده اند ودر حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقه رجل ست وخطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعمل مسلمین وبآیه
وتركوك قائما انتهى واما تسلیم خطیب بر منبر بر مردم پس در روایت اثرم ست از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه رو میکرد
بسوی مردم ومیگفت السلام عليكم الحديث وهو مرسل وابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد بر کسیکه نزد منبر
می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستر می نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبد الله بن عبد الله
الانصاری وضعفه به ابن حبان أخرجه مسلم وتمام حدیث این ست فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوة پس تحقیق بخدا سوگند
که گذاردم با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد واین درست نیست زیرا که آنحضرت
نگذارده نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گذارده بعد از قدوم بمدینه بود ومدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای
پنجگانه ست ومقصود جابر بیان کثرت صحبت ست با آنحضرت انتهى ومؤید حدیث باب ست حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را
وعبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه واتباع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نگاه کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته
وحال آنکه گفته ست خدای تعالی وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا رواه مسلم ورواه ابن خزیمة نحوه ودرین حدیث
دلیل ست بر جواز تغلیظ وتشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن ست وروایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا وابو بکر وعمر خطبه میخواندند روز جمعه وچون عثمان
شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست واستراحت میکرد وساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد ومیخواند انتهى وابن ابی شیبه
از طاؤس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده وابو بکر وعمر وعثمان واول کسیکه نشست بر منبر معاویه ست واما حدیث ابی سعید که نزد
بخاری ست که نشست آنحضرت روزی بر منبر ونشستیم ما بر گرد او پس جواب داده ست از ان شافعی که این در غیر جمعه بود در سبل گفته واین
ادله مقتضی شرعیت قیام وقعودست در خطبه لا وجوب وشرط بودن وی در صحت آن پس نیست دلالت بران مگر لفظ مگر آنکه منضم میشود

بدان دلیل ثانی تاسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم وقد قال صلوا کما رایتمونی اصلی بفعل وی در جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبتین بر نماز مبین آیه جمعه است
پس هر چه بران آنحضرت مواظبت کرده واجب است وانچه بران مواظبت ننموده و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب است پس اگر صحیح شود که قعود
آنحضرت در حدیث ابی سعید در خطبه جمعه بود قول اول اقوی باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتهی و عن جابر بن عبد الله رضی
الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احمرت عيناه وعلا صوته واشتد
غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سرخ می شد هر دو چشم وی و بلند می شد آواز او و سخت می گشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی
از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار حتى كأنه منذر جيش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا وی خبر
دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر بر ایشان يقول صبحكم ومساكم میگوید آن منذر جیش
مر آن قوم را که صبح کرد شما را شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مار از روزگار
شما بر آرد ويقول و می گفت برانگیخته شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد برای بیان دو انگشت
خود را که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد از ان گفتی اما بعد فان خير الحديث كتاب الله بعد از حمد و ثنا پس بدرستیکه
بهترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و در وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم است و صفت خدای عز و جل و منزل است برای
تبلیغ احکام و هدایت خلق وخير الهدي بفتح ها و سکون دال نووی گفت ضبط کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم ها و فتح دال و تفسیر کرده است
آنرا هروی بر روایت فتحه بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد است که اضافت آن بسوی رسل و قرآن می آید
قال تعالی إِنَّكَ لَتَهْدِي وَإِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي و گاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ الآیه هدي محمد و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد است صلی الله علیه وسلم و این طریقه
امروز در کتب اهل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود است بی خلط آرا و اوهام مردم وشر الامور محدثاتها و بدترین چیزها
چیزهائی است که نو پیدا کرده شده است و بدعت است در دین و سبیل گفته مراد بمحدثات چیزی است که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
و رسول وی وكل بدعة ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی است
شیخ در ترجمه گفته هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از انچه موافق اصول و قواعد سنت است و قیاس کرده شده
بران آنرا بدعت حسنه گویند و انچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب است
چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بران موقوف بود
و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبودند چنانکه سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و انچه خلفای راشدین کرده باشند
اگرچه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتهی و زیر حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین نوشته مراد بخلفای
راشدین خلفای اربعه داشته اند هر که بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفای راشدین همان

سنتِ پیغمبرست صلی اللہ علیہ وسلم لیکن در زمانِ آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمانِ ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف
بایشان شده و چون مظنه آن بود که کسی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هر چه
خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان باشد موافق سنتِ نبوی ست و اطلاقِ بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقهٔ ضالّه
کنند پس ازان مبالغه کرده در وصیت باتباع و فرمود چنگ در زنید بسنتِ من و سنت خلفای راشدین و سخت بزنید بر سنت و دندانها محکم گیرید آنرا و دور دارید
خود را از کارهای نو پیدا شده که در زمانِ آنحضرت و خلفای راشدین نبوده اند زیرا که هر خصلت که احداث کرده شده بدعت ست و هر بدعت ضلالت
یا سبب ضلالت ست رواه احمد و ابوداؤد والترمذی وابن ماجه انتهی و زیر حدیث تمسک بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چنگ در زدن بسنت
اگرچه اندک باشد بهترست از نو پیدا کردنِ بدعت اگرچه حسنه باشد زیرا که باتباع سنت نور پیدا میشود و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً
رعایتِ آدابِ خلا و استنجا بر وجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایتِ آدابِ سنت ترقی کند تا مقام قرب و بترکِ او تنزل
کند ازان و این مؤدی میگردد بترک فضل ازان تا بمرتبهٔ قساوتِ قلب که آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله منها انتهی و درین عبارت
دلالت ست برانکه سنتِ حقیر افضل از بدعتِ حسنه ست و ادامت بر بدع حسنه موجب صدق قولِ او تعالی ست بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ
وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ ولهذا حضرتِ شیخ ازان استعاذه کرده و این بتقدیر قولِ تقسیمِ بدع ست و اما پیش
کسیکه قائل بعدم تقسیم ست وهم المحققون وقلیل ماهم هر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله الحدیث
رواه الترمذی وابن ماجه تخصیص یا تقسیمِ بدعت فهمیده اند مدفوع ست بآنکه حدیث کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ در مسلم ست و عبارت ست درین باب و این حدیث
و حدیثِ من سن سنة سیئة و نحوِ آن اقتضاست و در سنن ست و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم ست بر سنن و عبارت مقدم ست بر اقتضا
پس مفید تقسیم نخواهد بود و لفظ بدعت و محدث هر جا که بر زبانِ شارع گذشته موصوف برد و طرد و ذم و قبح گشته نه بحسن و استحباب و لهذا اصحاب
ظواهر از فقها و محدثین قدیماً و حدیثاً انکار کرده اند بسیاری از استحساناتِ علما و آنرا داخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب ایشان ست
و مجادلات و مطارحات و مقالاتِ طولِ طویلِ متاخران از نفسانیت بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنتِ حقیر بهتر از بدعتِ حسنه ست مشتغل شدن
برعایتِ آدابِ خلا بر وجه اولی و بهتر از بنای رباط و مدرسه شدن چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیرهما فی غیرهما نوشته اند این نزاع نزاع
لفظی می ماند زیرا که مآل هر دو فریق یکی ست و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیر فی کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التقسیم علی الاقبال بالکلیة
علی علم مبتدع و کلام دقیق وعلی التغیر عن الکتاب والسنة فهو حقیق بقول القائل ~ لا بصر الزرقاء فی کل بدعة وهو لکنه عن منهج الحق اکمه رواه مسلم
روایت کرد این حدیث را مسلم و در وی دلالت ست بر مستحب بودنِ رفع صوت بخطبه برای خطیب و جزالتِ کلام و آوردن جوامع کلم از ترغیب و ترهیب
و گفتن کلمهٔ اما بعد و بخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده و دران جملهٔ صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعض اهل حدیث روایاتی را
که دران ذکرِ اما بعد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ
بود و در ذلک حمد الله والثناء علیه والتشهد کما تفیده الروایة المشار الیها بقوله وفی روایة له و در روایتی از مسلم ست از جابر بن عبد الله رضی الله
عنه که گفت کانت خطبة النبی صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة بود خطبهٔ آنحضرت روز جمعه قبل نماز یحمد الله ویثنی
علیه بانکه حمد میگفت خدا را و ثنای حسن میکرد بر وی و در روایتی زیاده کرده بما هو اهله یعنی بصفات کمالی که او تعالی سزاوار آنست
و در حقیقت مستحق حمد و ثنا اوست لیس ثم یقول علی اثر ذلک پس تر میگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا وقد علا صوته و ما آنکه

بلند شده است آواز او بقول اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله [illegible] در این مقام بنا بر اکتفا بر ما تقدم ست ذکر کرده و شهادت را برای اختصار بنا بر
ثبوتش در غیر این روایت نیز که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند ید جذما ست و بیهقی
در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنه مرفوعا حکایة عن الله عز وجل وجعلت امتك لا تجوز لهم خطبة حتى يشهدوا انك عبدي ورسولي
یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد نفس نفیس خود را باسم شریف خویش ذکر میفرمود وفي رواية له وهم
در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له
و کسی که راه نماید او را خدای تعالی پس نیست گمراه کننده برای او و کسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مر او را و نسائی نیز مثل
این حدیث مسلم جامع هر دو روایت اخراج کرده ولیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است وللنسائي و مر نسائی راست دران
روایت این زیادت بعد قول وی وکل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار و صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست مراد آنست که
اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد و امر و نهی می فرمود و ذکر میکرد جنت و نار و معاد را و امر می نمود بتقوی الله و تحذیر می فرمود
از غضب او و ترغیب میداد در موجبات رضای الهی و وارد شده است خواندن آیتی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را دو خطبه می نشست
میان هر دو و میخواند قرآن را و تذکیر میکرد مردم را و تحذیر می نمود و ظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه وجوبا
زیرا که فعل وی بیان اجمال آیه جمعه است وقد قال صلوا كما رأيتموني اصلي و باین رفته است شافعی و ابو حنیفه گفته کافی ست سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اكبر و مالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد کذا فی السبل و در سفر السعادة در فصل خطبه نبویه در روز جمعه
بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته و گاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله
فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة من
يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما فانه لا يضر الا نفسه ولا يضر الله شيئا انتهى و در روایتی اینست ومن يعصهما فقد غوى ونسال
ربنا ان يجعلنا ممن يطيعه ويطيع رسوله ويتبع رضوانه ويجتنب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود وعن ابن مسعود والترمذي والنسائي مع زيادة

وعن عمار بن یاسر رضي الله عنه از اکابر صحابه است وتقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدرستیکه درازی نماز مرد و کوتاهی
خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی ست ازان و بعضی تفسیر مئنه بمظنه کرده اند مئنه بفتح میم و همزه مکسوره با نون مشدده و دلیل
گفته و کل شیء دل علی شیء فهو مئنة له انتهى و در آخر این روایت آمده فاطيلوا الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را
و مراد بطول نماز طولی ست که داخل نشود فاعل وی زیر نهی و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میگذارد جمعه را بسوره جمعه و منافقون و این طول
بنسبت خطبه و نیست تطویل منهی عنه و طیبی در وجه بودن آن مظنه فقه و فهم گفته که نماز اصل ست و خطبه فرع و از جمله قضایای فقهیات
که اصل بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و در سبل گفته قصر خطبه ازان جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع ست بر حقائق
معانی و جوامع کلم و الفاظ و متمکن ست از تعبیر بعبارت جزله مفیده و لهذا تمام این روایت این ست فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة
وان من البيان لسحرا پس تشبیه کرد کلام را که عمل میکند در دل و جذب میکند عقول را بجادو بنا بر اشتمال وی بر جزالت و تناسق و دلالت الفاظ
معانی کثیره و وقوع در محال وی از ترغیب و ترهیب و نحو آن و قادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی و تناسق دلائل زیرا که وی می تواند

كه جوامع الكلم بيايد و اين از خصائص آنحضرت صلى الله عليه وسلم ست كه داده شده بود كلماتي جامعه انتهى ۞ و در ترجمه گفت بنده ضعيف
عفا الله عنه كه شايد وجه در قصر خطبه آنست كه كفايت ست در الفاظ يك كلمه خصوصا از آن حضرت صلى الله عليه وسلم كه مصدر جوامع كلم و مظهر غرائب حكم
ع در خانه اگر كس ست يك حرف بس ست ۞ و در امر بدان تنبيه ست از حضرت وى مر امت را بر آنكه سعى كنند در تكثير عبادت و طاعت و مشغول شوند
بتهذيب نفوس خود و در وعظ و تذكير مردم مظنه عجب و عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنكه گفته شود لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ارشاد
كرد امت را بدان قولا و فعلا انتهى و بالجمله نزد ابو حنيفه در خطبه مقدار الحمد لله يا لا اله الا الله يا سبحان الله در فرض كافى ست و زيادتيها سنيت و استحباب
دارد چه در قرآن فرموده است فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ و مراد بذكر الله خطبه است و ذكر الله برين قدر صادق ست و بعضى گفته اند از غير عربى
جز بفارسى روا نباشد و اين فرع اختلافى ست كه ميان وى و صاحبيه در قراءت قرآن ست و آن در كتب مسطور ست و گفته اند كه وى آخر رجوع كرد
بقول ايشان و هو الصحيح و عليه المعول كذا فى شرح سفر السعادة رواه مسلم در مصفى گفته الخطبة پس در قرآن عظيم فاسعوا الى ذكر الله آمده و در حديث
شيخين آمده فاذا خطب الامام طووا الصحف و استمعوا الذكر و مراد از ذكر خطبه است و عمل مستمر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و اصحاب و هلم جرا دلالت ميكند
بر ضرورى بودن آن و عمل مستمر دلالت ميكند كه وظيفه جمعه دو خطبه است و چون خطب آنحضرت صلى الله عليه وسلم و خلفا و هلم جرا ملاحظه كرديم تنقيح آن
وجوه چند چيز ست حمد و شهادتين و صلوة بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و امر بتقوى و تلاوت آيتى و دعا براى مسلمين و مسلمات و عربى بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنكه
در حكايت خطبهاى آنحضرت صلى الله عليه وسلم آمده فحمد الله و اثنى عليه و در خطبه حاجت الحمد لله نحمده آمده و عمل مستمر مسلمين بران جارى شده اما تشهد پس
بجهت بودن آن در خطبه حاجت و خطبه جمعه ابو داود و دو حديث را بعينه روايت كرده و در حكايات خطبه آنحضرت صلى الله عليه وسلم مكرر آمده است و بجهت
حديث ترمذى كل خطبة ليس فيها تشهد فهى كاليد الجذماء و بجهت آنكه تشهد بجاى خطب در كلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزديك نام آنحضرت
صلى الله عليه وسلم و امر مستمر مسلمين و اما امر بتقوى بجهت آنكه در قرآن آنرا ذكر فرموده بمعنى تذكير و بجهت آنكه عامى و جاهل همه ميدانند كه مشروعيت خطبه براى پند
دادن ست و تلاوت بجهت آنكه در خطبه حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آيات و در حكايت خطبه جمعه آمده است تلا يا مالك ليقض علينا ربك و اما دعا براى
مسلمين و مسلمات پس بعمل مستمر مسلمين و عربى بودن نيز بجهت عمل مستمر مسلمين در مشارق و مغارب با وجود آنكه در بسيارى از اقاليم مخاطبان
عجمى بودند انتهى **وعن ام هشام** بنت حارثة بن النعمان صحابيه انصاريه است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا يكى تا دو سال
يا يك سال و كسرى اشارت ميكند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جوار وى صلى الله عليه وسلم روى عنها حبيب بن عبد الرحمن
بن يساف احمد بن زهير گفت نشنيدم پدر را ميگفت ام هشام بيعت رضوان كرده بود ذكره ابن عبد البر فى الاستيعاب و ذكر نكرد نام او را و مصنف
هم در تقريب ذكر ام هشام نموده اما نام نبرده و همين قدر گفت كه صحابيه مشهوره است رضى الله عنها قالت گفت ما اخذت نگرفتم
من سورة قٓ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ الا عن لسان رسول الله از زبان آنحضرت صلى الله عليه وسلم يقرؤها كل جمعة
على المنبر ميخواند اين سوره را هر جمعه بر منبر اذا خطب الناس چون خطبه ميخواند براى مردم ظاهر آنست كه مراد از خواندن در هر جمعه
چند گاه خواهد بود كه اين زن حاضر شده و شنيده نه آنكه هميشه مدت العمر در خطبه ميخواند و گفته اند كه مراد اول اين سوره است زيرا كه تمام سوره را
در خطبه نخوانده است پس برين تقدير يادگرفتن ام هشام نيز اول سوره را خواهد بود كذا فى الترجمه و در سفر السعادة گفته سورة ق بسيار بر منبر خواندى
انتهى يعنى از جهت اشتمال وى بر مواعظ شديده و زواجر اكيده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضى حواشى نوشته كه مراد بعض
سوره است و عادت شريف همچنين بود و از كلام نووى تردد و تخيير مفهوم مى شود در قراءت كل و بعض و قراءت بعض اوفق است بحديث قصر خطبه

كذا في شرح سفر السعادة رواه مسلم امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرائت سورهٔ ق است کلها او بعضها در هر خطبهٔ جمعه انتهی و در سبل گفته
و معنی دلالت است بر مشروعیت قرائت سوره در خطبهٔ هر جمعه و هم دلالت است بر قرائت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شده است اجماع بر عدم
وجوب قرائت سورهٔ مذکوره و نه بعض وی در خطبه و محافظت آنحضرت بر این سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و در وی
دلالت است بر تردید وعظ در خطبه انتهی و احسن خطب بعد خطب نبویه خطب ابن جوزی است رحمه الله که برای هر جمعه از جمعات سال و عیدین و کسوف و خسوف
و استسقا و غیرها عبارات جزله و الفاظ مرققه با معانی نفیسه فراهم نموده بعده المنتخب من مستجاد الخطب للسید العلامة محمد بن احمد بن عبد الباری الاهدل
سلمه الله تعالی فاین خطب درین دیار بین شهرت دارد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه
میخواند پس وی مانند خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود و کنایت است از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی
یقول له انصت لیست له جمعة و آن کسی که میگوید او را که خاموش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه
رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با که از تابعین حجاز است بطریق ارسال باسناد
لا باس له بسندی که نیست باکی بآن و آنرا شاهدی است قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر وهو یفسر حدیث ابی هریرة رضی
الله عنه فی الصحیحین و حدیث ابن عباس میکند حدیث ابو هریره را که در بخاری و مسلم است مرفوعا بطریق رفع اذا قلت
لصاحبك انصت یوم الجمعة والامام یخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است خاموش
باش روز جمعه و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزدیک خطبه و این نیز که بدیگری امر کنند و خود تکلم کنند
شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است و ازینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
بلکه باشاره مقصود کافی است و تکلم عبث است در سفر السعادة و شرح وی گفت خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب
پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان است در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی
دو قول است و از احمد نیز دو روایت است وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب است انتهی
و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر وی است نزد اهل علم که مکروه داشته اند
تکلم را وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند و مذهب ابوحنیفه آنست که از وقت
بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس است چه کراهت
از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتداد
دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام
حکم بحرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام
و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت است و معروف آنست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود
از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می داشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت است و واجب است

تقليد وی نزد ما انتهى وگفته اند که مراد بنماز نماز نافله است والاقضاى فائته وقتِ خطبه درست بود بی کراهت ونیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته
وخطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت ست وبعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقتِ خطبه یا مشغول بودن بذکر وتسبیح در وقتِ ذکر
صفات ظلمه بهتر بود ودر شرح ابن همام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح وتهلیل وحرام ست اکل وشرب وکتابت
ومکروه ست تشمیتِ عاطس وردِّ سلام وبروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیراکه فرض ست وجوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد
وازجهت آنکه ردِّ سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه ودرود فرستد در دل تا شاغل سماعِ خطبه نشود وهو الصواب وحمد برای عطس
نیز در دل گوید ودر ردِّ منکر اشارت بچشم ودست مکروه نبود وهو الصحیح ودر نظر در کتاب واصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده انتهى
درسبل گفته ودر قولِ وی یوم الجمعه دلالت ست بر اینکه نیست خطبهٔ غیر جمعه مثل خطبهٔ جمعه در منهی بودنِ کلام دران هنگام ودر قولِ وی والامام
یخطب دلالت ست بر اختصاص نهی بحالِ خطبه ودر وی ردّ ست بر کسیکه نهی میکند از کلام از وقتِ خروج امام واما کلام نزد جلوس میانِ هردو
خطبه پس وی غیر خاطب ست پس منهی نباشد از کلام دران هنگام وگفته اند که این وقت یسیر ست شبیه بسکوت برای تنفس پس وی
در حکم خاطب ست ووجه تشبیه بحمار بجهت آنست که از وی انتفاع بابلغ نافع فوت شده با آنکه در حضورِ جمعه تعب ومشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار ودر قولِ وی لیست له جمعةٌ دلیل ست بر عدمِ صلوة زیراکه مراد بجمعه نماز ست
مگر آنکه باجماع کافی ست پس لابد ست از تاویل باینکه مراد نفی فضیلت ست چنانکه در حدیثِ ابن عمر ست من لغا وتخطى رقاب الناس كانت له ظهرًا
رواه ابو داود وابن خزیمه وابن وهب که یکی از رواتِ این حدیث ست گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلتِ جمعه محروم ماند واحتجاج
کرده اند ابو حنیفه ومالک وشافعی در روایتی باین حدیث بر حرمتِ کلام حال خطبه زیراکه تشبیه وی بمشبه به مستنکر وملاحظهٔ وجه شبه دال است بر ترجیح
آن وقوله اذا قلت لصاحبك الخ تاکید نهی از کلام ست وچون امر بمعروف از لغو معدود شد غیر وی بالاولی لغو باشد واظهر آنست که نهی
شامل ست مکالمه وذکر وقرارت قرآن وغیره همه را وهرکه فرق میکند میانِ مکالمه وغیر وی پس بر وی دلیل آوردن ست پس مثل جوابِ تحیه
ودرود بر آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائلِ وجوب معارض این حدیث ست وتخصیص یکی بعموم دیگر تحکم ست بدون مرجح واختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت واقرب اقوال قول ابن المنیر ست که اللغو ما لا یحسن وقیل بطلت فضیلة جمعتك وصارت ظهرًا انتهى **وعن جابر**

رضي الله عنه قال دخل رجل يوم الجمعة درآمد مردی روزِ جمعه ونام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی آمده وقیل غیره
والنبي صلى الله عليه وسلم يخطب وآنحضرت خطبه میکرد فقال صليت پس فرمود اوراگذاردی دو رکعت تحية المسجد قال لا
گفت نه قال فقم فصل ركعتين فرمود برخیز وبگذار دو رکعت ودر روایتِ بخاری بعد رکعتین خفیفتین هم آمده ونزد مسلم تجوز فیهما
وتبویب کرده بخاری برای این وگفت باب من جاء والامام یخطب یصلی رکعتین خفیفتین ودر حدیث دلیل ست بر گذاردن تحیت المسجد وقتِ خطبه
وباین رفته است گروهی از فقها ومحدثین وتخفیف هردو برای سماع خطبه است ومستند شافعی واحمد واسحق در وجوب تحیت المسجد همین حدیث ست
وجماعتی از سلف وخلف بعدم شرعیتِ آن وقت خطبه رفته واز ایشان اند حنفیه وحدیث حجت ست بر ایشان وتاویل کرده اند این حدیث را
بیازده وجه که همه مردود ست ومصنف آنرا در فتح الباری بیان کرده از انجمله آنکه می گویند فرمودنِ آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان
مرد باشد که درآمد وشیخ ابن همام گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز وگفته که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی
در سنن از حدیث انس آورده که درآمد مردی بمسجد وآنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت وامساک کرد از خطبه وا، جدیث مرسلا برو، لا

مروی ست و مرسل حجت ست نزد ما خصوصًا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک آن و این زیادت ست
و زیادتِ ثقه مقبول ست انتهی گویم و در تکملهٔ مشکوٰة نیز این حدیث را از دارقطنی از محمد بن قیس آورده و در وی رَاجَعَهُ از وجوب تحیة المسجد ست چنانکه امساک
و قطع خطبه بران دال ست حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه ست بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت
خطبه آمده و همین ست مذهب مالک و سفیانِ ثوری و بعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت ص خواست
که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس فرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حالِ وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه
این معنی هم بوجود آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد ست پس در برابر نص صریح سمتشی نشود و همچنین انچه گفته اند
این صلوة که آنحضرت ص آن مرد را بگذاردن آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت ص آنرا بکشف یا وحی دریافته و نیز استدلال کرده اند
بقول تعالی وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص ست و آن عام و خطبه قرآن نیست و گفته اند
آنحضرت ص نهی کرد که بگوید مرد بصاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب خطبه میخواند و این امر بالمعروف ست و جواب گفته اند که این امر شارع ست
و آن هم امر شارع ست پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل مدینه خلف از سلف اطباق
کرده اند بر منع نافله وقت خطبه و این دلیل مالکیه است و جوابش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام ست
زیرا که ترمذی و ابن خزیمه از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذارد دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند وی
ابا کرد و بگذارد و بعده گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از انکه شنیدم آنحضرت ص را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دار قطنی
هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعًا باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد والامام یخطب فلا صلوة ولا کلام حتی یفرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر پس در وی
ایوب بن نهیک ست و وی متروک ست وضعفه جماعة و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال یخطی منفق علیه در سبل گفته اخذ کرده اند
باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام یسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده منجمله امر مشروع للخطبه ست و امر آنحضرت
بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید بحرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع ست زیرا که طواف تحیت اوست با آنکه اغلب
آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جبانه غیر مسبله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر
در مسجد ست مشروع باشد و نگذاردن آنحضرت ص قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنماز می شد و عادت شریف آن بود که نماز عید
در عیدگاه میگذارد و در مسجد جز یکبار نگذارده پس نیست در وی دلیل بر عدم شرعیت آن برای غیر وی صلی الله علیه وسلم اگر نماز عید در مسجد باشد انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة
والمنافقون بود آنحضرت ص که میخواند در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و وجه
تخصیص این دو سوره آنست که در سورهٔ جمعه حث ست بر حضورِ جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و ذکر چهار حکم در بعثت وی و حث بر ذکر خدا و در سورهٔ منافقون توبیخ اهل نفاق ست و حثِ ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار
از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی وعظ و حث ست بر صدقه و اما خواندنِ اخیر سورهٔ جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون
در رکعت ثانیه مخالف سنت ست در سفر السعادة گفته خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون در نماز جمعه یا خواندن
سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مواظبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت ست

وجمال ایمه بران مداومت می نمایند انتهی وودر روایت مسلم و ترمذی ست که خلیفه ساخت مروان ابو هریره را بمدینه وخود بمکه آمد پس گزارد با ابو هریره
جمعه و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابو داود بی ذکر
استخلاف ابو هریره در اول حدیث رواه مسلم در مصفی گفته در پیش مالکیه و شافعیه مستحب ست قراءت سورهٔ جمعه و منافقون
و همچنین قراءت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را ببعض صلوات مکروه داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند
آنست که این کراهت در صورتی ست که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قراءت بغیر آن مکروه شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکا بقراءت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید که گاه گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة نشمارند انتهی **وله**
ای لمسلم عن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه صحابی ست و اول مولودی ست که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضی الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العیدین و فی الجمعة
در نماز هر دو عید و نماز جمعه بسبح اسم ربک الاعلی وهل اتاک حدیث الغاشیة اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانیه
بعد فاتحه و تمام حدیث این ست و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و از ینجا تاکید استحباب قراءت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود ولیکن در سفر السعادة گفته که بر یکی
از ین دو مواظبت نمی نمود انتهی و در سبل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفته و در سورهٔ سبح اسم و غاشیه
تذکیر ست باحوال آخرت و وعد و وعید ست پس قراءت آن مناسب حال این نماز جامع ست و وارد شده که در عیدین سورهٔ ق و اقتربت
میخواند انتهی **وعن** زید بن ارقم قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم العید ثم رخص فی الجمعة ثم قال من شاء
ان یصلی فلیصل گزارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پس تر رخصت داد در نماز جمعه پس تر فرمود هر که خواهد بگزارد جمعه را پس باید که بگزارد و این
بیان رخصت ست و اعلام ست باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابو داود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابو هریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شدند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی ست او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کننده ایم و این حدیث معلول ست بارسال
و در سندش بقیه بن الولید ست و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینة
عن عبد العزیز موصولا مقیدا باهل العوالی و اسنادش ضعیف ست و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
والحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثها ست از ابن عباس و ابن الزبیر و غیرهما رواه الخمسة الا الترمذی
یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز وصححه علی بن المدینی و ابن خزیمة حدیث دلیل ست بر اینکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت ست و فعل و ترک وی هر دو جائز ست و خاص ست بکسی که نماز عید گزارده است نه کسی که آنرا نگزارده و باین رفته است جماعتی
مگر در حق امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام ست مر همه ایام را
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسانیدش مقال ست گوییم حدیث زید بن ارقم را ابن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
در ان طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذهب عطا سقوط فرض اوست از همگنان بظاهر قول وی
من شاء ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگزارد و عطا گوید پس تر آمدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد ابن الزبیر پس گذاردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس در طائف چون ازانجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصاب السنة یعنی فعل او موافق سنت واقع شد، ولیکن شوکانی گفته در اسنادش مقال ست وابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیراکه ایاس ابن ارمله راوی وی ازندید مجهول ونزد وی نیز ساقط می شود فرض ظهر وگذارده نمی شود مگر عصر وابوداود وازابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو عید ست که مجتمع شد در یک روز پس جمع کرد هر دو را وگذارد دو رکعت صبحدم وزیاده نکرد بران تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه اصل ست در روز خود وظهر بدل اوست مقتضی صحت این قول ست زیراکه چون وجوب اصل با امکان ادا ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد وظاهر حدیث نیز دلالت دارد بران زیراکه در جمعه رخصت داد ونماز ظهر امر نفرمود با تقدیر اسقاط جمعه ازبرای ظهر کما قاله الشارح المغربی وآید مذهب ابن الزبیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعدم خروج ابن الزبیر برای نماز جمعه واین نص قاطع نیست در نگذاردن وی ظهر را بخانه خود لیس جزم باینکه مذهب ابن الزبیر سقوط ظهرست روز جمعه برکسیکه نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح ست بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم یعنی ظهر را مشعر ست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن ونتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیراکه جمعه جز بجماعت صحیح نیست بالاجماع وقول باینکه اصل در روز جمعه صلوٰة جمعه است وظهر بدل اوست قولی مرجوح ست بلکه فرض اصلی همان ظهرست که شب اسرا مفروض شده وجمعه متاخرست ازوی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجماعًا زیراکه این بدل ست ازوی وحققه صاحب السبل فی رسالة

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعًا چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل ست بر شرعیت چهار رکعت بعد جمعه وظاهر امر اگرچه وجوب ست لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مصلیًا بعد الجمعة فلیصل اربعًا آنرا از وجوب برآورده ورواه ابوداود والترمذی ایضًا وگفت ترمذی این حدیث صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضی از اهل علم ومذهب اسحٰق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت واگر در خانه بگذارد دو رکعت واین دال ست بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل ست از دو بنا بر وقوع امر بدان وکثرت فعل آنحضرت برای آن در هدی نبوی گفته وکان صلی الله علیه وسلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین سنتها وامر من صلاها ان یصلی بعدها اربعًا قال شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعًا وان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبل گفته وعلی هذا تدل الاحادیث وابوداود از ابن عمر آورده که چون بمسجد میگذارد چهار رکعت میگذارد وچون بخانه خود میگذارد دو رکعت میگذارد ودر صحیحین ست از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت در خانه خود انتهی ودر مصفی گفته در ما بعد جمعه نیز اختلاف ست در پیش شافعی دو رکعت ست ونزد ابوحنیفه چهار رکعت وبغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح ست انتهی گویم ونزد صاحبین شش اول چهار پستر دو ودر شرح سفر السعادة گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده وهم دو رکعت وهم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث لیکن گور شده ودر روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد ودو رکعت وقتی که برگردد ودر روایت ابوداود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از ان بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر واما دو رکعت پس مسلم وترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از جمعه دو رکعت وگفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضی از اهل علم وباین قائل ست شافعی واحمد ودر روایت بخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود ودر روایتی چون برمی گشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت ومیگفت این چنین کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم ودر روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه واطالت میکرد در انها ومیگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد

این را و اما شش رکعت پس ابوداود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پیشتر گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایت
آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود
میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانهٔ خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن ابن عمر از مکانِ صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر
نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه بتقدیم
نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهتِ آن باشد والله اعلم که خانهٔ ایشان در مدینه از مسجدِ نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و منزل بعید
پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعض از شراحِ مشکوٰة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وے
آنچه مکروه ست و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقاتِ کراهت در انجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردنِ دو رکعت بعد جمعه پس تر چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بابی عقد
کرده است بعنوانِ باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
چهار رکعت و گفته که سفیانِ ثوری و عبدالله بن المبارک بمذهبِ ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبه بن ابی مالک
القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت
مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت
و در صحیح مسلم از ابی هریره که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع
از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا و بعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست بعض گفته اند
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقتِ خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود
و هم در مواهب لدنیه میگوید که روایت کرد ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه
و بعد از جمعه دو رکعت در خانهٔ خود و می گفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه
بر اثبات سنتِ جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راجع بفعل اخیر ست
که گذاردنِ دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة و بعدها بقرینهٔ احادیثِ دیگر و نیز گذاردنِ نماز پیش از جمعه اگر مراد
بعد از دخولِ وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود وقتِ زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردنِ
نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد پس آن تنفل مطلق باشد نه سنتِ جمعه انتهی شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصولِ یقین بر اداء آن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام می گوید
که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردنِ اربع رکعات باشد و می گوید واجب ست حکم کردن بوقوع
این مجوز از جهت آنکه گذشت در بابِ نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از زوالِ آفتاب چهار رکعت و می فرمود این
ساعتی ست که کشاده می شود در وی درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب ست حکم کردن در حقِ صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقتِ زوال را
چنانکه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن در دخولِ وقت بر قولِ ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

آمده است که اعلام میکردند او را بدر آمدنِ وقت تا اذان می گفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نمازی ست که راتبه
جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثباتِ نماز ست پیش از جمعه و در گذاردنِ چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار
رکعت سنتِ ظهر ست پس چرا سنتِ جمعه نباشد واللہ اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب گفته باب الصلوٰة بعد الجمعة وقبلها بعد از ان حدیث
آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوٰة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض
بصلوٰة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلافِ آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر ست و چون اهتمام و عنایت
وی بذکر صلوٰة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث در ان تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه برخلاف
عادت و رعایت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده
نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لایخفی بالجملہ جماعتی از محدثین سنت
پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره
آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیتِ رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست
که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیثِ عبد اللہ بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی اللہ علیه وسلم ما من صلوٰةٍ مفروضةٍ الّا و بین یدیها رکعتان
قال العبد الضعیف اصلح اللہ حاله و باوجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوٰة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت
پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام الشیخ الدهلوی رحمه اللہ تعالی گوئیم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ ست زیرا که آنچه
از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از ان صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی ست
آری روایاتِ مذکوره اقتضای جواز آن میکند بنا بر عموم و شمولِ خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هو کما تری و اقوال و افعال صحابه را
در تشریع چیزی دخل نیست اصل مدار ورودِ نصوص ست از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکار مصنف یعنی صاحب
سفر السعادة از روایتِ علما درین امر خاصةً برجای خود و دلیل غایتِ استقرای اوست واللہ اعلم بالصواب **وعن** ابی یزید
السائب بن یزید الکندی صحابی صغیر ست پیدا شد بسالِ دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد الشمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر شد
و بود هفت ساله روایت میکند از پیغمبر خود قلیل الحدیث ست عمر بن الخطابؓ او را بر سوقِ مدینه عامل کرده بود مات سنة ثمانین و قیل ستة
و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قولٍ روی عنه الزهری و محمد بن یوسف رضی اللہ عنه ان معاویة قال له اذا صلیت
الجمعة فلا تصلها بفتح حرفِ مضارع از وصل بصلوٰةٍ حتی تتکلم او تخرج بدرستیکه گفت او را معاویه چون گذاردی جمعه را
پس وصل مکن آنرا بنمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برآئی از مسجد فانّ پس بدرستیکه رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم امرنا بذلک ان
لا نوصل صلوٰة بصلوٰة حتی نتکلم او نخرج امر کرد ما را باینکه نپیوندیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآییم و این حکم
در جمیع نمازها جاری ست و درین باب ست از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسندٍ ضعیف رواه مسلمٌ و درین حدیث مشروعیت
فصل نافله است از فریضه و وصل نکردن آن بدان و ظاهر نهی تحریم ست و خاص نیست بجمعه اگرچه راوی تخصیص کرد آنرا بذکر نماز جمعه و حکمت
دران گفته اند که عدم اشتباه فرض ست بنافله و وارد شده که این هلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب ست تحویل برای نافله از موضع فریضه
و افضل تحول ست بسوی خانهٔ خود زیرا که کردن نوافل در بیوت افضل ست و رنه در جائی از مسجد و غیره و صورتِ تکثیر مواضع سجود ست ابوداود

از حدیث ابوهریره آورده مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما از اینکه متقدم شود یا متاخر از یمین یا از شمال خود در نماز یعنی سبحه و تضعیف نکرد آنرا
ابوداود و گفت بخاری در صحیح خود و یذکر عن ابی هریرة یرفعه لا یتطوع الامام فی مکانه ولم یصح انتهی **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له هر که غسل کند پس تر بیاید جمعه را
پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او مراد بنماز نوافل ست و بعضی آنرا بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن ست
و قومی آنرا منکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکورست ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبته پس تر خاموش ماند
تا آنکه فارغ گردد امام از خطبهٔ خود انصت از انصات ست و هو السکوت و این غیر استماع ست زیرا که استماع اصغا است برای سماع چیزی
ولهذا حق تعالی گفته فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَاَنْصِتُوا و گذشت کلام در آنکه انصات واجب ست یا نه و در وی دلالت ست بر آنکه نهی از کلام
در وقت خطبه است نه بعد فراغ از ان و اگرچه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از ان کما دلت علیه حتی ثم یصلی معه پس تر بگذارد نماز
جمعه با امام غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری وفضل ثلثة ایام آمرزیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعهٔ
دیگرست از گناهان و زیادتی سه روز و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روزست سه دیگر
افزاییده می شود تا ده شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمهور برانند که صغائر اند زیرا که کبائر بدون توبه بخشیده نمی شوند و فضل بجر و نصب
هر دو روایت ست رواه مسلم و در وی دلالت ست بر آنکه لابدست در احراز اجر مذکور از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم ست
مَنْ تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اَتَی الْجُمُعَةَ و ازین روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون اوست چنانکه مذهب
ابوحنیفه و شافعی ست و مختار در مذهب امام احمد نیز استحباب ست و بروایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذهب مالک
و بعضی از حنابله واجب ست و باین رفته است شوکانی رح و بران ادلهٔ صحیحه راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ هم
در شرح سفر السعادة دران کلام کرده اما مذهب حنفیه را ترجیح داده ولیکن انصاف دران بعد جمع مجموع احادیث واردهٔ درین باب
قول بوجوب ست و تقریر مصنف درین مقام این ست که حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عایشه رض استحباب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمهور
صحابه و تابعین برین استحباب ست پس قضا در دو حدیث وجوب و استحباب بیکی از دو وجه تواند بود یا این ست که حدیث وجوب منسوخ باشد
بحدیث استحباب و همین ست میل ابن عباس یا این ست که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگرچه سنت بود والله اعلم **مسئله**
غسل از سنن هدی ست در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب ست در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول پس بحدیث
اِذَا جَاءَ اَحَدُکُمُ الْجُمُعَةَ فَلْیَغْتَسِلْ و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم
ان یغتسل یوما من سبعة ایام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد و باین تفصیل که کردیم خلاف در میان دو قول فقها
برخاست و دلیل هر یکی را محل پیدا شد و همچنین ست قضای این بندهٔ ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند
بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت ادا شود یا نه پس میگوییم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد انتهی
و کلام درین مسئله در باب الغسل گذشت **و** هم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
ذکر یوم الجمعة فقال فیه ساعة لا یوافقها عبد مسلم وهو قائم یصلی یسأل الله عز وجل شیئا الا اعطاه ایاه
بدرستیکه رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس فرمود در روز جمعه ساعتی هست موافق نمی شود یعنی در نمی یابد او را بندهٔ مسلمان در حالیکه ایستاده [illegible]

مراد بنماز دعاست سوال میکند خدارا دران ساعت چیزی را که حرام و نامرضی نباشد مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن چیز واشار بیده یقللها
واشاره کرد آنحضرت بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و درین حدیث ابهام ساعت ست و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم اوست
وملتبس بارکان اوست نه بمعنی حال قیام فقط و این جمله ثابت ست در روایت جماعتی از حفاظ و ساقط ست در روایت دیگران و محکی ست از بعض علما که امر
میکردند بحذف وی از حدیث گویا اشکال کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت کراهت نمازست و همچنین چون از وقت جلوس
خطیب بمنبر باشد تا انصراف وی و تاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة ست و منتظر صلوة در صلوة ست کما ثبت فی الحدیث پس قوله
قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیرا که انتظار کنندهٔ نماز همچو مصلی ست یا از باب اطلاق مسبب ست بر سبب زیرا که انتظار صلوة
سبب ست برای ایقاع صلوة و مشیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مشیر بعض رُوات اند و اما
کیفیت اشاره پس این ست که نهاد انگشت خود را بر بطن وسطی و از خنصر بیان کرد قلت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده و در ابن ماجه
مقید آمده مالم یسال الله اثما و عند احمد مالم یسال اثما او قطیعة رحم مُتفق علیه سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمعه گفته اختلاف
کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید وفی روایة لمسلم
وهی ساعة خفیفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه ست ساعتی نازک ست در سفر السعادة گفته علما را یعنی از صحابه و تابعین
ومن بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع شده و آن
صحیح ست باقی ست و در تعیین وقت آن خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت
آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گوییم و درینجا دو قول ست یکی آن ساعت را مبهم گذاشته اند در روز جمعه
همچو شب قدر در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان چنانکه ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که
فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب احبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعهای
متعدد و هر آئینه بیابد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند و در جمعهٔ دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوعب
شود تمامهٔ نهار را و اگر تمامهٔ روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود نیز دریابد و مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت
افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و امام غزالی گفته
که این اشبه اقوال ست و جزم به ابن عساکر و غیره و محب طبری گفته اظهر همین ست **وعن** أبی بُردة عامر بن عبدالله بن قیس
عن ابیه بضم با و سکون را ابن ابی موسی الاشعری از تابعین ست سماعت دارد از پدر خود و علی و ابن عمر وغیرهم قال گفت ابوموسی
اشعری سمعتُ رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی ما بین
ان یجلس الامام الی ان یقضی الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه
مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر باشد والله اعلم رواه مسلم و ابوداود و این یکی ازان یازده وجه ست که صاحب
سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی ما روی عنه البیهقی و ابن اجودشی و اصح اوست درین باب و به قال البیهقی و ابن العربی و جماعة
و محب طبری گفته اصح الاحادیث فیها حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیها قول عبدالله بن سلام و مصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین
نیست بلکه می باشد در اثنای این وقت لقوله یقللها و قوله خفیفة و فائدهٔ ذکر وقت انتقال اوست دران پس ابتدای مظنهٔ وی ابتدای خطبه است مثلاً

وانتهای وی انتهای نماز ست انتهی قولِ دوم مروی از ابوہریرہ است کہ آن ساعت بعد از طلوعِ فجر ست تا طلوعِ آفتاب و بعد از نمازِ
عصر ست تا غروب ولیکن در اسنادش لیث ست و او ضعیف ست و این را جمعی از علما کہ فضیل بن عیاض از ایشان ست روایت کردہ اند
و ابن عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوہریرہ ہم بطریقی کہ لیث در ان دخل ست روایت کردہ و طبری و عیاض و قرطبی
و غیرہم نیز آنرا حکایت کردہ و حالِ این روایت نیز در ضعف مثل روایتِ اول ست قولِ سوم عند الزوال ست و این قول از حسن بصری
و ابو العالیہ منقول ست رواہ عبد الرزاق و ابن المنذر قولِ چہارم گاہی ست کہ مؤذن شروع کند در اذانِ جمعہ و این از عائشہ مروی ست
اخرجہ ابن المنذر قولِ پنجم آن زمان ست کہ نمازِ جمعہ میگذارند و این را ترمذی و ابن ماجہ از طریق کثیر بن عبد اللہ بن عمرو بن عوف از پدر از جد
مرفوعًا روایت کردہ اند و کثیر بن عبد اللہ ضعیف ست و در روایتِ بیہقی این قول را در شعب الایمان روایت کردہ و ابن شیبہ از ابو بردہ
آوردہ و اسنادِ وی قوی ست قولِ ششم میانِ زوالِ آفتاب و وقت گذاردنِ جمعہ ست و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت
کردہ قولِ ہفتم چون آفتاب بگردد بیک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر روایت کردہ اند
قولِ ہشتم آخر ساعتی ست از روز و در سفر السعادة گفتہ این قول بیشتر صحابہ و تابعین ست انتہی و این را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن
از ابی سلمہ از جابر مرفوعًا و مالک و ابن خزیمہ و ابن حبان و اصحابِ سنن از ابی سلمہ از ابی ہریرہ از عبد اللہ بن سلام روایت کردہ اند قولِ نہم
آن زمان ست کہ امام بیرون آید تا فراغِ وی از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی بردہ بن ابی موسی آوردہ و گفتہ کہ ابن عمر استصوابِ
آن کردہ قولِ دہم ساعتِ سوم ست از آخر روزِ جمعہ و این را صاحبِ مغنی حکایت کردہ و در مسندِ امام احمد نیز از ابی ہریرہ مرفوعًا آمدہ لیکن
اسنادِ وی ضعیف ست و در اتصالِ وی سخن ست و علی بن طلحہ کہ از ابوہریرہ روایتِ آن کردہ گویند کہ او را از ابی ہریرہ سماع نیست
قولِ یازدہم ہمان ست کہ در حدیثِ باب مذکور شدہ و رجح الدارقطني انه من قول ابي بردة و ترجیح دادہ دارقطنی این معنی را
کہ آن از قولِ ابی بردہ ست نہ قولِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جواب دادہ اند ازین باینکہ این خبر مرفوع نتواند بود زیرا کہ اجتہاد را در تعیینِ
اوقاتِ عبادات مسرح نیست و یاتی ما علّہ بہ الدارقطنی قریبًا و فی حدیث ابی یوسف عبد اللہ بن سلام از بنی قینقاع اسرائیلی
از اولادِ یوسف بن یعقوب النبی علیہما السلام و یکی از احبار ست و یکی از انہاست کہ گواہی داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای وے
بجنت روی عنہ ابناہ یوسف و محمد و انس بن مالک غیرہم مُرد در مدینہ سنۃ ثلث و اربعین و سلام بتخفیفِ لام ست مبرد گفتہ نیست
در عرب سلام بتخفیف جز وی عند ابن ماجة و لفظِ وی این ست از عبد اللہ بن سلام قال قلت و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
جالسٌ انا لنجدُ فی کتاب اللہ یعنی التوراة فی الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی یسال اللہ عز وجل فیها ما شاء الا قضی اللہ له حاجتہ قال عبد اللہ
فاشار الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول اللہ او بعض ساعة قلت ای ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعات
النہار قلت انہا لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلّی ثم جلس لا یجلسہ الا الصلوة فہو فی صلوة انتہی و جابر عند ابي داؤد
والنسائي انها ما بين صلوة العصر الی غروب الشمس کہ آن ساعت درمیانِ نمازِ عصر و فرو رفتنِ آفتاب ست انہا
بفتح ہمزہ مبتدا است و خبرِ وی قولِ او ست و فی حدیث عبد اللہ الخ و لفظ سفر السعادة درین مقام این ست کہ از وقتِ عصر ست تا
غروبِ آفتاب انتہی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعًا و از ابی سلمہ از ابی سعید مرفوعًا و ابو نعیم در حلیہ از قولِ ابن عباس و ترمذی
از انس مرفوعًا روایت کردہ اند و اسنادِ وی ضعیف ست در سفر السعادة گفتہ ارجح این اقوال دو قول ست اول آنکہ از جلوسِ امام ست

بر منبر تا تمام شدنِ نماز و قولِ دوم آنکہ بعد از عصر ست و این قول ارجح اقوال ست انتہیٰ و مصنف در فتح الباری نیز گفتہ کہ ارجح اقوال این
دو قول ست و ہرچہ جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف کہ اسناد کردہ قائل آن باجتہادِ خود بی سماع و توقیف و لہذا
درین جا نیز ہمین دو قول نقل کردہ و باز اختلاف ست سلف را کہ ازین دو قول ارجح تر کدام ست بیہقی و جماعۂ از علما قولِ اول را ارجح گفتہ اند
بیہقی گفتہ مسلم گوید حدیثِ ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی ست درین باب و قرطبی گفت کہ این حدیث نص صریح ست در موضع
خلاف پس التفات کردہ نشود بجانب غیر وی و امام نووی گوید ہو الصحیح بل الصواب الذی لایجوز غیرہ و نیز این حدیث مرفوع ست و صریح
و در یکی از صحیحین واقع و طائفۂ دیگر بترجیح قول عبداللہ بن سلام رفتہ و رجح احمد بن حنبل ہذا القول روی عنہ الترمذی و گفت کہ احمد گفتہ
اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبدالبر گوید کہ این اثبت چیزی ست درین باب سعید بن منصور باسنادِ صحیح آوردہ از ابی سلمہ بن عبدالرحمن
کہ مردم چند از صحابہ مجتمع شدند و تذکرۂ ساعتِ جمعہ کردند پستر متفرق شدند و اختلاف نکردند درینکہ این ساعت آخر ساعت ست از روزِ جمعہ
و رجحہ اسحق و غیرہ و اکثر ایمہ این را ترجیح کردہ اند و شافعی تنصیص کردہ بران و استشکال کردہ اند کہ این ترجیح چیزی ست کہ نیست در
صحیح بر چیزی کہ در صحیح ست و معروف از علوم حدیث و غیرہا این ست کہ آنچہ در صحیحین یا یکی ازین ہر دو ست مقدم ست بر غیر وے
و جوابش آنست کہ این تقدیم جائی ست کہ حدیثِ صحیحین یا یکے ازین ہر دو از منتقداتِ حفاظ نباشد ہمچو حدیثِ ابوموسی کہ در مسلم ست
و معلول ست بانقطاع و اضطراب اما اول پس باین جہت کہ از روایتِ مخرمہ بن بکیر ست و تصریح کردہ اند کہ وی از پدرِ خود سماعت ندارد
پس بر شرطِ مسلم نخواہد بود و اما ثانی پس باین جہت کہ اہلِ کوفہ آنرا از ابی بردہ غیر مرفوع روایت کردہ اند و ابو بردہ کوفی ست و اہلِ بلدۂ او
اعلم اند بحدیثِ وی از بکیر پس اگر نزد ابو بردہ مرفوع می بود وقف نمی کردند آنرا بروی و لہذا جزم کرد دارقطنی کہ صواب وقف اوست پس
این حدیث یعنی حدیثِ ابوموسی اگرچہ در صحیح مسلم ست و لیکن باوجود آن در اتصالِ سندش مقال ست و از جملۂ آن ساعتی ست کہ
در احادیث مسلم اتفاقا و احیانا واقع شدہ و حفاظ آنرا انتقاد نمودہ اند و باین جانب ست صاحب سفر السعادۃ نیز کما تقدم و شیخ ہم
در ترجمہ باین رفتہ چنانکہ گفتہ گفت بندۂ ضعیف عفا اللہ عنہ بتحقیق بصحت رسیدہ است از حضرت فاطمۂ زہرا سلام اللہ علیہا و علی
سائر اہل بیت النبوۃ کہ وی می گماشت خادمۂ خود را تا انتظار کند و نگاہبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتہی بلفظہ
و حافظ ابن القیم رح میانِ ہر دو حدیث یعنی حدیثِ ابوموسی و ابن سلام جمع کردہ باین طریق کہ ساعت منحصر ست در یکی ازین دو وقت

و سبقہ الی ہذا احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و قد اختلف فیہا علی اکثر من اربعین قولا املیتہا فی شرح البخاری
و تحقیق اختلاف کردہ شدہ است درین ساعتِ اجابت کہ در روزِ جمعہ است بر زیادہ از چہل قول املا کردہ ام و نوشتہ ام آنرا در شرح
صحیح البخاری کہ موسوم ست بفتح الباری و این یازدہ قول کہ مذکور شد منجملۂ آن اقوال ست و قولِ دوازدہم آنکہ وقتی ست کہ اذان گوید
مؤذن برای نمازِ بامداد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کردہ تخریج آنرا با ابن ابی شیبہ از عائشہ رض سیزدہم اول ساعت بعد طلوعِ شمس
ذکر کردہ است این را شارح تنبیہ و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش چہاردہم نزد طلوعِ شمس حکاہ الغزالی فی الاحیاء پانزدہم بعد از زوال
تا گشتنِ سایہ نصف ذراع حکاہ المحب الطبری و قبلہ الزکی المنذری شانزدہم نیز بعد از زوال و لیکن تا گشتنِ سایہ یک ذراع حکاہ عیاض و القرطبی
والنووی ہفتدہم از زوال تا خروجِ امام بخطبہ حکاہ القاضی ابوالطیب الطبری ہیژدہم از زوال تا غروبِ شمس حکاہ الرومانی عن الحسن و ذکرہ
بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدہم نزد خروجِ امام بخطبہ روایت کرد این را احمد بن زنجویہ در کتابِ ترغیب از حسن بصری و گفتہ کہ وی

بمردی گذشت که می غنود درین وقت پس تنبیه کرد او را بستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز واین نیز منقول ست از حسن بصری
واز بعض تابعین شام بست ویکم از انگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز
واین را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده وحمید بن زنجویه وبغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بست ودوم نزد تاذین ونزد تذکیر امام
ونزد اقامت واین را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده بست وسوم نزد اذان وبرامدن امام واقامت این را ابن ابی شیبه
وابن المنذر از ابی امامه آورده بست وچهارم از وقت صعود وافتتاح امام خطبه را تا فراغ واین را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا آورده واسنادش
ضعیف ست بست وپنجم تا رسیدن خطیب بمنبر وشروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بست وششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکاه الطیبی
عن بعض شراح المصابیح بست وهفتم نزد نزول امام از منبر رواه ابن ابی شیبة وابن جریر وابن المنذر باسناد صحیح عن ابی هریرة وتعبیر کرد
از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بست وهشتم هنگام قیام ناس وقیام امام در مقام خود واین را ابن المنذر از حسن بصری آورده
وطبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بست ونهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات
این روز ست ووقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات ست وهر چه پیش ازوست از اذان وخطبه وغیرها همه وسائل ست
ومقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی ویکم بعد از عصر سی ودوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی وسوم در وقت غیبوبت شمس
که نصف وی ظاهر باشد ونصف وی غائب واین را طبرانی در اوسط ودارقطنی در علل وبیهقی در شعب وفضائل اوقات از طریق زید بن علی
بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث
کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب
پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب وچون خبر داده می شد فاطمه بدان اقبال
میکرد برای دعا تا آنکه غائب می شد آفتاب ودر بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او واین ست آن اقوال که مصنف رح
در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده وادله آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان نموده است چنانکه
نقل کرده شد ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضے ازان بر بعض فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر ومتخالف باشند
بلکه بسیاری ازان بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد
بلکه وقت معین درمیان آنست وجزوی ازان بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقللها ودر حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت
زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز وفائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای
خطبه باشد وانتهای آن انتهای صلوة مثلا کما تقدم مجملا وبسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته وگمان برده وقوع آن ساعت را
در آن وقت بظهور آثار وامارات اجابت در ان بقیاس واجتهاد خود وباین تقریب تقلیل می یابد انتشار واختلاف قطعا والله اعلم وبالله التوفیق

وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصاعدا جمعة گذشت
سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده ازان جمعه است وبعضے گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسه کس با امام وبعضی چار وبعضی نه وبعضی
دوازده وبعضی بست وبعضی سی وبعضی چهل وبعضی پنجاه وبعضی هفتاد وبعضی جمع کثیر گفته اند وبعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه
مصر جامع وبعضے بودن حمام وجامع با تعداد سکنه بلده وهمچنین دیگر حدود وشرائط مثل بودن امام اعظم وغیره واین همه اقوال

غیر صالح احتجاج ست شوکانی گفته نیست برین اقوال اثارت از علم و یافته نمی شود حرفی واحد ازان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت
کند بر بودن این امور شروط صحت جمعه یا فرضی از فرائض آن یا رکنی از ارکان آن انتهی و وی را سه درین باب رساله مستقله ست رواه
الدار قطنی و مصنف گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه بسبب یهود و اخذ نصاری بران دلالت می نماید و بی شبهه
در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا بیهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه وسلم جمع بالمدینة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت
دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و هلم جرا بیشتر می بودند از اربعین بدرجات
بسیار. آیا وجود اربعین ضروری ست در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری ست و فیه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند
که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر ازان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان
بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرای متاع
بوده ست و لهذا خدای تعالی فرمود وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا الآیه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل ست و غالباً
خطب آنحضرت طویل بود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز ابعد باشد پس ظاهر آنست که در دیهی اگر دون اربعین جمعه خوانند
نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما فیها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدو جمعه
نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تحتم در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل مدینه
می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمانؓ که اذن داد اهل بادیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل
مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست و نه در بادیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه است و در عوالی و قریه قلت متوطنان
پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب ست صد کس باشد یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس مرد عاقل
بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند منشأ آن تحقق جماعه عظیمه ست که در صورت تعدد
جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای کرام و حرص بر استماع وعظ ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم
نیست و بر تقدیر منشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی ازوی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر
مستمر بود و منشأ آن امر ست بتقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا و اعلم
و سائر نظائر مسأله و اثر حضرت علیؓ که اربع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود ست الی قوله و اگر جمعه نه دریابد نماز ظهر لازم
شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف
زیرا که در سند وی عبد العزیز بن عبد الرحمن ست و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبد العزیز ضعیف ست و خصیف مختلف فیه
نسائی گفته عبد العزیز لیس بثقة و دارقطنی گفته منکر الحدیث و ابن حبان تجویز نمی کرد احتجاج بوی و بیهقی هم این حدیث را روایت کرده و بجای
فصاعدا فما فوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یحتج بمثله و درین باب حدیثها ست که نیست اصل برای آن و گفت عبد الحق ثابت نیست در عدد
حدیثی و در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس رفته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد
عمر بن عبد العزیز و شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه ست نزد شافعیه و مذهب حنفیه آنست که منعقد می شود بسه کس سوای امام
و این اقل عدد ست که منعقد می شود بآن پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فَاسْعَوْا و گفته اند

خطاب جماعت راست بعد ندا و اقل جمع سه کس اند پس دلالت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد ندا و ندا را لابد ست از منادی پس سه کس
باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا باجتماع وقد
صرح فی البحر بهذا و مناقض اوست قوله تعالی أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ زیرا که لازم نمی آید ازین ایتای زکوٰة در جماعت
گویم و حق اینست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست درینجا دلیلی بر تعیین عدد نه از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد
که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی
و دو کس اقل ما یتم به الجماعة اند لحدیث الاثنان جماعة پس تمام شود جمعه بدو کس در اظهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد
معتبر در نماز جمعه که شمارش بپانزده قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبث کرده بود بر مدعای خود آورده که نیست ناهض
از روی حجت بر شرطیت پستر گفته و آنچه منقول ست از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست که در جمع کثیر می گذارد و موقوف نبود بر عدد معتبر
جمعی ست که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از آن در غیظ آیند و جاحدان بکبت رسند و مصدقان
مسرور شوند و آیه کریمه دال ست بر امر بجماعت پس اگر وقف کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بران آیه کریمه دور نباشد قلت وقد کتبنا رسالة فی
شروط الجمعة التی ذکروها و وسعنا فیها المقال والاستدلال سمیناها اللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهی گویم اصح مذاهب درین باب مختار شوکانی ست
کما تقدم و باقی قیل و قال ست پس پس وعن سمرة بن جندب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه
وسلم کان یستغفر للمؤمنین والمؤمنات فی کل جمعة بدرستیکه آنحضرت طلب آمرزش میکرد برای مردان
و زنان اهل ایمان در هر جمعه و در وی دلیل ست بر مشروعیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن
خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بران دلیل وجوب ست کما یفیده کان یستغفر
و غیر ایشان گفته اند که مندوب ست و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته والاول اظهر رواه البزار باسناد
لین زیرا که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه وسلم مگر بهمین اسناد و در اسنادش یوسف بن خالد السمتی ست و او ضعیف ست
و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر بزیادت والمسلمین والمسلمات وعن جابر بن سمرة رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان فی الخطبة یقرأ آیات من القرآن یذکر الناس بدرستیکه بود آنحضرت که میخواند
در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و مهمات دین بایشان تعلیم می فرمود و یاد کرد موت و تزهید در دنیا و ترغیب
در آخرت وعظ می نمود رواه ابوداود واصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم ست گویا مراد وی حدیث ام هشام بنت حارثه است
و در وی این ست که وی سورة ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در هر جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من
حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این ست که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش معنی مجهول ست
و بقیه رجال وی موثق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند در خطبه آخر سورة زمر
پس بجنبش در آمد منبر دو بار و در سندش دو کس ضعیف اند وعن طارق بن شهاب رضی الله عنه صحابی کوفی ست
بن عبد شمس احمسی بجلی دریافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی مگر نادر و غزا کرد در خلافت شیخین سی و سه یا سی و چهار غزوه
و سریه و مرد در سنه هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة جمعه حق واجب ست بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض ست
و جمعه بی جماعت درست نیست ودر حجة الله البالغه گفته است تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت ونوعی از تمدن در جمعه شرط ست
وآنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای وی وائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلدان ومواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس از ینجا قرناً بعد قرن وعصراً بعد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت وتمدن شرط است وآنحضرت فرمود که جمعه
واجب ست بر پنجاه کس زیرا که به پنجاه کس قریه متقری می شود وفرمود جمعه واجب ست بر هر قریه واین امثل چیزی ست که گفته می شود در حق
وی جماعت پس هر گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد وهر که از ان تخلف ورزد گنهگار باشد انتهی ملخصاً ولیکن این حدیث که جمعه واجب ست
بر هر قریه که در وی امام باشد اگر چه همین چهار کس بوند ودر روایتی واگر چه نباشند مگر سه کس وچهارم ایشان امام بود بیهقی وابن عدی این را
روایت کرده اند وگفته اند که ضعیف ست ومنقطع نیز ست الا علی اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست مملوک یکی بنده که در
ملک وتصرف کسی ست وامرأة دوم زن وصبی سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی ومریض چهارم بیمار از جهت ضعف
وناتوانی وظاهر اسقاط فرضیت ازینها بتدریج وترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن
بلوغ وعقل وذکورت وحریت واقامت وصحت وسلامت عین ورجلین ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان وبر آزادگان نه بر
بندگان وبر مقیمان نه بر مسافران وبر تندرستان نه بر بیماران ونه بر کوران ونه لنگان وهر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود
تواند رسید جمعه بر وی واجب بود وبهذا قال ابو حنیفة چنین آمده است در حدیث الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی انتهی ولیکن
این حدیث را ترمذی واحمد تضعیف کرده اند واو را شواهد ست از حدیث ابی قلابه رواه البیهقی مرسلاً ودر روایتی آمده که جمعه واجب ست
بر هر که راه یابد بسوی وی رواه ابن ماجة عن جابر وظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافتی ست که امکان وصول
جمعه داشته باشد رواه ابوداؤد وقال لم یسمع طارق بن شهاب من النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد
این را ابوداود وگفت نشنید طارق راوی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولفظ ابوداود این ست طارق قد رأی النبی صلی الله علیه وسلم
وهو من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ولم یسمع منه شیئاً انتهی واخرجه الحاکم من روایة طارق المذکور عن ابی موسیٰ
وروایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت وگفت مصنف در تلخیص وصححه غیر واحد ورواه فی شرح السنة بلفظ آخر
عن رجل من بنی وائل ولم یسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده ودرین باب ست از حدیث تمیم داری وابن عمر
ومولای ابن الزبیر رواه البیهقی ودر حدیث تمیم چهار راوی ضعیف اند قاله ابن القطان ودر مجمع الزوائد گفته در وی ابراهیم بن حماد ست
ضعفه الدارقطنی وحدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده لیس علی مسافر جمعة ونیز در وی از حدیث ابو هریره ست مرفوعاً
خمسة لا جمعة علیهم المرأة والمسافر والعبد والصبی واهل البادیة واخرجه العقیلی والحاکم ایضاً باسناد ضعیف وعن ابن عمر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی مسافر جمعة نیست بر مسافر جمعه زیرا که غالب
این ست که مسافر ندا نمی شنود ووارد چنان ست که جمعه بر کسی ست که ندا شنود کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داود واختلاف دارند که مراد ندای
اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست وبعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود رواه الطبرانی
فی الاوسط باسناد ضعیف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده ونه وجه ضعف بیان نموده واز مجموع احادیث معلوم می شود

که جمعه بر شش کس واجب نیست یکی صبی و آن متفق علیه ست دوم مملوک و آن نیز متفق علیه ست مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول وی زیر عموم یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نُوْدِیَ لِلصَّلٰوةِ و در اصول مقرر شده که عبد داخل ست در خطاب و جواب داده اند که احادیث مخصص اوست اگرچه در وی مقال ست زیرا که بعض او متقوّی ببعض ست سوم زن و بر عدم وجوب جمعه بر وی اجماع ست و شافعی گفته مستحب ست عجائز را حضور جمعه باذن زوج و از روایت بحر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب ست خلاف ما هو مصرح به فی کتب الشافعیة چهارم مریض و بر وی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود بدان پنجم مسافر و بر وی نیز حضور آن واجب نیست و محتمل که مراد بمسافر مباشر سفر باشد و اما نازل پس واجب ست بر وی و اگرچه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته ست جماعتی از اهل علم و گفته واجب نیست زیرا که وی داخل ست در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم رفته و همین ست اقرب زیرا که احکام سفر باقی ست برای او از قصر و مانند آن و لهذا منقول نشده که آنحضرت ﷺ جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مروی نیست که گذارده باشد آنحضرت ﷺ نماز عید در حج مذکور و ابن حزم وهم کرده و گفته که گذارد آنحضرت ﷺ جمعه را در حج خود و علما تغلیط وی کردند ششم اهل بادیه در نهایه گفته بادیه مختص ست باهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفت که حکم اهل قری حکم اهل بادیه ست ذکره فی شرح حدیث لا یبیع حاضر لباد در مصفی گفت و آنانکه معذوراند در ترک جماعت معذوراند در ترک جمعه زیرا که جمعه بغیر جماعت نمی باشد پس رخصت ست در ترک جمعه **مسئله** در کتب شافعیه مذکور ست که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن حرام ست و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز ست و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت ست می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند در انکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر برایند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبودند گو که الحال مانع برخاسته ست پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهی **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرت ﷺ که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از ینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخوانند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست و لیکن آنچه گفتیم نیز مطلبی صحیح ست در سبل گفته حدیث دال ست بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجه اند بسوی وی و این امری ست مستمر و در حکم مجمع علیه ست و جزم بوجوبه ابو الطیب من الشافعیة **رواه الترمذي باسناد ضعيف** یعنی گفت که این حدیثی ست که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعیف ست ذاهب الحدیث یعنی رونده ست حدیث او کنایت ست از سوء حفظ وی و نیز تضعیف کرده اند آنرا دارقطنی و ابن عدی و غیرهما و روایت کرده ست آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته امیدوارم که متصل باشد کذا قال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت ست برای بعض حفاظ متاخرین کذا فی التلخیص **وله شاهد من حديث البراء عند ابن خزيمة** و این حدیث را شاهدی ست از حدیث براء نزدیک ابن خزیمه که تقویت او میکند و ضعف وی می رباید و از شراح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدر تمام ست و نه در سبل السلام و نه در تلخیص مصنف علام و لیکن حدیث بهرحال دال ست بر استقبال امام و صاحب اثمار گفته واجب بر همان عدد ست که منعقد می شود

جمعه با یشان نه بر غیر ایشان **و** ۰ الحکم بن حَزْن بفتح مهمله وسکون زا ونون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام فتح وقیل یوم الیمامة وابوه حزن بن وهب المخزومی قال شهدنا الجمعة مع النبیؐ گفت حاضر شدیم با جمعه همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقام مُتَوَکِّئًا عَلٰی عصا او قوسٍ پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی یا کمان وتمام حدیث اینست فحمد الله واثنی علیه کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ولن تفعلوا کلما امرتم به ولکن سددوا وابشروا وفی روایة والبشروا ونیست حکم را حدیثی جز این حدیث واسنادش حسن ست ودر وی شهاب بن حراش مختلف فیه ست واکثر حفاظ توثیق وی کرده اند وقد صححه ابن السکن وابن خزیمة واو را شاهدی ست از حدیث براء بن عازب نزد ابوداود باین لفظ که داده شد آنحضرتؐ روز عید کمانی پس خطبه کرد بروی ودراز کرد خطبه را رواه احمد والطبرانی وصححه ابن السکن وشافعی روایت کرده که بود آنحضرتؐ چون خطبه میخواند اعتماد میکرد بر عنزه وعنزه مانند نصف رمح ست یا اکثر ودر وی سنان باشد مثل سنانِ رمح ودرین باب ست از ابن عباس وابن الزبیر رواهما ابو الشیخ بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص وغیره رواه ابو داؤد درحدیث دلیل ست بر ندب اعتماد خطیب بر سیف ونحو آن وقت خطبه وحکمت دران ربط قلب ست وحی باید که اعتماد کند بهر دو دست خود پس اگر نیابد چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند هر دو دست یا بنهد یمین بر شمال یا جانبِ منبر ومکروه ست کوفتن منبر به تیغ ومانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر السعادة گفته شمشیر ونیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی واین پیش ازان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذِ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد فی عصا ونی کمان ونه غیر آن انتهی شیخ در شرح آن گفته اعتماد بر سیف ومانند آن اشارت ست بانکه قوام این دین بشمشیر وبسلاح وحافظ ابن القیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این بقرآن ووحی ست کذا فی المواهب ودر بعض روایات فقه حنفیه آمده که انکار بر قوس وعصا مکروه ست وصحیح آنست که مکروه نیست از جهتِ ورودِ سنت ودر روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که با وی می بود واز روضة العلما نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه ومحاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند وآنجا که بصلح ست چنانکه مدینهٔ مطهره بعصا ولهذا شافعیه در حرمِ شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قولِ ایشان فتح آن بطریقِ عنوه است ونزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه انتهی گویم دلیل این تفرقه از سنت غیر ظاهر ست وانچه از سنت ثابت ست تکیه است بر عصا وقوس وآن هم قبل از اتخاذِ منبر والله اعلم

باب ۱۳ صلوة الخوف

این نماز ثابت ست از کتاب وسنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید واما کتاب پس قوله تعالی ست وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ الخ وابویوسف وحسین بن زیاد از حنفیه ومزنی وغیره از شافعیه بران اند که این نماز مخصوص بزمانِ نبوت ست وظاهر مفهوم آیه واذا کنت فیهم نیز همین ست ولیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمانِ نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابوموسی اشعری وحذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرتؐ دلیل آنست کما رواه البیهقی عن علی وابی موسی وابوداود والنسائی عن حذیفة وهرچه آنحضرتؐ کرده مادام که اختصاصِ آن بحضرتِ وی ثابت نشود امت را اتباعِ آن لازم ست وعموم منطوق صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت ست بران وقیدِ اذا کنت فیهم اتفاقی ست با مراد کنت انت او من یقوم مقامک ست چنانکه در کریمهٔ خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ثابت ست وگذاردنِ این نماز بوجوهِ متعدده صحیح وثابت شده وهر یکی از ائمه وجهی ازان وجوه اختیار کرده شوکانی رح در دُرر بهیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتهای گوناگون وهمه آن صفات کافی ست

ودر درايت حنيفه گفته اين نماز بانحاي مختلفه وارد ست گفته اند كه بر شانزده وجه وگفته اند كه بر هفده وجه وگفته اند كه بر هيجده وجه وكمتر ازين نيز
گفته اند وصحيح شده است ازان چند نوع انتهى مصنف در تلخيص فرموده مروى ست صلوة خوف از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر چهارده وجه
ذكرها ابن حزم في جزء مفرد وبعض وى در صحيح مسلم ست وبعض در سنن ابى داود ذكر كرده است حاكم ازانجمله هشت نوع را وابن حبان
نه وجه را وگفت انس ميان اين وجوه تضاد ست وليكن آنحضرت گذارد آنرا بارها وآدمى را مباح ست بگذارد آنچه خواهد نزديك خوف ازين
انواع واين از اختلاف مباح ست ونقل كرد ابن الجوزى از امام احمد كه وى گفت نميدانم درين باب حديثى مگر صحيح انتهى • صالح
بن خوات بفتح خاى معجمه وتشديد واو صالح تابعى مشهور ثقه عزيز الحديث ست سمع جماعة من الصحابة روى عنه يزيد بن رومان وحديثه
عند اهل المدينة وخوات صحابى انصارى مدنى جليل القدر ست اول مشاهد او احد ست رضي الله عنه روايت مى كند صالح
عمن صلى مع رسول الله از كسى كه نماز گذارده است با آنحضرت صلى الله عليه وسلم در صحيح مسلم ست عن صالح بن خوات
بن جبير عن سهل بن ابي حثمة ودرينجا تصريح كسى ست كه حديث كرد ازوى ودر روايتى مبهم آمده چنانكه درينجاست يوم ذات الرقاع
روز ذات الرقاع بكسر را نام غزوه ايست كه در سنه رابعه ماه جمادى الاولى بود قاله ابن اسحق وغيره من اهل السير والمغازى ودرين غزوه
ملاقات آنحضرت با كفار شده ونماز خوف گذارده مگر بى آنكه جنگى واقع شود برگشت وذات الرقاع ازان گويند كه مسلمانان پا برهنه
بودند وپايها سوده شد وناخنان پا افتاد پس جامه پاره ها را بر پا پوشيدند مشهور اين وجه ست وهكذا فى البخارى من حديث ابى موسى
وبعضى گويند درانجا كوهى بود كه پاره او سرخ بود وپاره او سفيد وپاره او سياه وپاره او زرد رنگ برنگ گويا رقعهاست بر هم دوخته
صلوة الخوف نماز خوف وكيفيت وى اين ست ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو وگروهى صف بستند
با آنحضرت وگروهى ايستادند در مقابله دشمن وجاه بضم واو وكسر آن ودر روايتى تجاه العدو بتاى فوقيه آمده فصلى بالذين معه
ركعة ثم ثبت قائما واتموا لانفسهم پس گذارد با آن طائفه يك ركعت پستر ثابت ماند آنحضرت بر جاى خود وتمام كردند ايشان
نماز را براى خود ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو پستر نماز كرده برگشتند وبرفتند پس صف بستند روبروى دشمن وجاءت
الطائفة الاخرى وآمد گروه ديگر كه نخست در مقابله دشمنان صف بسته استاده بودند فصلى بهم الركعة التي بقيت
پس گذارد آنحضرت با ايشان ركعتى را كه باقى مانده از نماز وى ثم ثبت جالسا واتموا لانفسهم ثم سلم بهم پستر بر جاى
خود ماند آنحضرت نشسته وتمام كردند اين طائفه نماز را براى خود پستر سلام داد آنحضرت با ايشان متفق عليه اين غزوه در سنه پنجم
از هجرت بود كما تقدم حافظ ابن القيم رح گفت اين سخت مشكل ست زيرا كه بصحت رسيده كه مشركان حبس كردند آنحضرت را روز خندق
از صلوة ظهر وعصر ومغرب وعشا پس گذارد اين هر چهار را مجموع واين قبل نزول صلوة خوف بود وخندق بعد ذات الرقاع ست در سنه
خمس گفت وظاهر اين ست كه اول نماز خوف كه آنحضرت گذارده در عسفان بود ونيست خلاف درميان ايشان درانكه عسفان بعد
از خندق بود وبصحت رسيده كه آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد كه اين بعد خندق وبعد عسفان ست وظاهر شد مارا وهم اهل سير انتهى واحتجاج
كرده است بتقديم شرعيت اين نماز بر خندق على روايت اهل آنكسيكه ميگويد گذارده نمى شود نماز خوف در حضر ولهذا نگذارد آنرا رسول خدا در خندق وهذا لفظ مسلم
ووقع في المعرفة لابن منده عن صالح بن خوات عن ابيه واين لفظ مسلم ست واقع شده است در كتاب معرفه كه تصنيف ابن منده است
از حديث صالح بن خوات از پدرش يعنى از خوات بن جبير ووى صحابى ست ذكر كرد اورا مبهم ووى پدر اوست وفى مسـ انه من ذكرناه ودر روايت

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حثمه که صحابی صغیرست و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک وجه ست از وجوه صلوٰت خوف و مدلول وی مطابق ظاهر قرآن ست قال تعالیٰ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ و این کیفیت اقرب ست بموافقت معتاد از صلوات زیراکه در وی تقلیل افعال منافیهٔ صلوٰة و متابعت امام است و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعدهم و مالک و شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و رکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوٰة آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوٰة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در نماز ثنائی ست پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در رباعی اگر گوییم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار کند در تشهد و اما ابن منده پس بفتح میم و سکون نون و دال مهمله امامی کبیرست از ائمهٔ حدیث کذا فی السبل

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قِبَلَ نجدٍ گفت ابن عمر غزا کردیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل بکسر قاف و فتح موحده بمعنی جهت و نجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری ست اعلای تهامه و یمن و اسفل عراق و شام و مراد اینجا عراق ست نه نجد یمن و بمعنی راه و روش هم آید فوازینا العدو فصاففنا لهم پس مواجه شدیم دشمن را و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان وازینا بزا و مثناة تحتیه بمعنی قابلنا و انکار کرد جوهری که وازیت لغة شود بلکه آزیت بهمزه بعد وی الف ولکن یحتمل که وازیت از ان باشد اما همزه را بواو بدل کردند فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بنا پس ایستاد رسول خدا و نماز گذارد با ما در مغازی بخاری ست که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلى لنا بلام ست مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا و ذکر نکرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی ست بفعل مضارع فقامت طائفة معه واقبل طائفة على العدو وركع بمن ركع معه وسجد سجدتين و نماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت و روآورد گروهی دیگر بر دشمنان و رکوع کرد با آن طائفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل پستر برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤوا فركع بهم ركعة وسجد سجدتين ثم سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کرد دو سجده پستر سلام داد فقام كل واحد منهم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد این حدیث برانکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا در یک رکعت و گذاردند برای خود دیگر رکعت تنها و این مذهب ابوحنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت ست و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن مذهب حنفی عام ترست که در سفر باشد یا در حضر صلوٰة خوف جائزست و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفهٔ اول دو رکعت و با طائفهٔ دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ کذا قالوا و گفته اند تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص ست بسفر متفق علیه در مصفی زیر کریمهٔ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا الآية وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا الآية وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ

الآیہ گفته در آیهٔ اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذهب جمهور فقها آنست که نمازِ سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نمازِ خوف دیگرست
و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقرار داد ایشان بیکی از دو وجه تواند بود یا این ست که قیدِ سفر اتفاقی ست و آیت در نمازِ خوف وارد شده
و قصر درینجا نزدیک بعض آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقتِ ضرورت پیاده و سواره می توان گذارد و بجای سجود و رکوع
ایما میتوان کرد و این وجه اقوی ست نزدیکِ من و اوفق ست بسیاقِ آیت که در خوف واقع ست باتفاق و آنجا قیدِ خوف ذکر کرده نشد
بجهت اعتماد بر قیدِ سابق و ذکرِ سفر درینجا بجهت آنست که غالبًا این صورت در دار الاسلام واقع نمی شود پس غالبًا مقرون بسفر خواهد بود
یا این ست که قیدِ خوف اتفاقی ست و قیدِ سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نمازِ چهارگانی ست و بهمین وجه میل کرده اند جمهورِ
مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودنِ قیدِ خوف بحدیثِ مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمرؓ پس گفت خدای تعالے
اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَّفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مردمان ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمرؓ
تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته
و فقیر میگوید این استدلال مدخول ست زیرا که ما میگوییم معنیِ جواب آنست که قصرِ مسافر شرعِ جدید ست و تخفیف ست ابتداءً از خدای تعالے
و همین ست توجیه قولِ ابن عمر که گذشت والله اعلم و آیهٔ دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریقِ دیگر
روبروی عدو بایستند بعد از ان دیگر بار تمام نماز با فریقِ دیگر گذارد و فریقِ اول مقابل عدو بایستند و این نمازِ آنحضرت ست صلی الله علیه
وسلم در ذات الرقاع بروایتِ جابر بن عبد الله دیگر آنکه با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد ازان برکعتِ دوم استاده شود این طائفه در اثنای
قیامِ امام رکعتِ دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابلهٔ عدو شوند و طائفهٔ دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریابند و چون امام بتشهد
مشغول شود ایشان برخیزند و رکعتِ دیگر تمام کنند و همراهِ امام سلام دهند و آن نمازِ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در ذات الرقاع
بروایتِ صالح بن خوات عن رجل و این را صور تها هم میتوان بود والله اعلم و قیدِ اذا کنت فیهم و حملِ سلاح و حذر اتفاقی ست بالاجماع و قال تعالے
فان خفتم الخ درین آیت دلیل ست بر آنکه در حالِ سابقه نماز واجب می شود و همین ست مذهبِ شافعی و نزدیکِ ابوحنیفه در حالتِ مسایفت
و مشی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقتِ امکان و خوف بحدیثِ خندق انتهى واللفظ للبخاري این لفظ بخاری ست و در کتبِ
کتبِ خمسه با جمعها نیز همچنین آمده باختلافِ الفاظ و عباراتِ مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل ست که آنها
تمام کردند نماز را در حالتِ واحده و یحتمل که علی التعاقب تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تضییعِ حراستِ مطلوبه و افرادِ
امام تنها و مرجحِ او ست روایتِ ابوداود از حدیثِ ابن مسعود بلفظ ثم سلّم فقام هؤلاء یعنی طائفهٔ دوم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا ثم ذهبوا
و رجع اولئک الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا انتهى و اطلاق کرده می شود لفظِ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس اگر سه
کس باشند جائز ست امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد بعده وی با امام بگذارد و این اقل چیزی ست که حاصل می شود
بدان جماعت و ظاهرِ حدیث در آنست که طائفهٔ ثانیه موالات کرد در میانِ هر دو رکعتِ خود و پستر آمد طائفهٔ اولی بعد از وی و باین کیفیت
رفته است ابوحنیفه و محمد و در روایتی ابویوسف **وعن** جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم صلوٰة الخوف فصففنا صفين صف خلف رسول الله والعدو بيننا وبين القبلة حاضر شدم
همراهِ آنحضرت ع نمازِ خوف را پس صف بستیم دو صف یکی در پس آنحضرت و [illegible]

فكبر النبي صلى الله عليه وسلم وكبرنا جميعا پس تکبیر برآورد آنحضرت و تکبیر برآوردیم ما همه ثم رکع ورکعنا جمیعا پس برداشت
آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما همه نیز تا اینجا آنحضرت و ما موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذي يليه وقام الصف المؤخر
في نحر العدو پستر فرو رفت بنشیب آنحضرت برای سجده و صف پیش که متصل بود او را و ایستاد صف پایان در مقابله دشمنان برابر ایشان
فلما قضى السجود قام الصف الذي يليه پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را بایستاد صفی که متصل بود با آنحضرت یعنی سر
برداشتند از سجده فذكر الحديث پس ذکر کرد جابر تمام حدیث را که پایان افتادند صف پسین برای سجده پستر برخاستند از سجده و پیش
رفت صف پسین پس رفت صف پیشین پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه و برداشت آنحضرت سر خود از رکوع رکعت
دوم و سر برداشتیم ما همه نیز پستر انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی که متصل بود آنحضرت را از صفی که مؤخر بود در رکعت اولی و ایستاده ماند
صف پسین در مقابله دشمنان پس هر گاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و صفی که متصل بود او را انحدار شد صف پسین برای سجده پس سجده
کردند پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه گفت جابر چنانکه می کنند این حراس شما با امرای خود انتهی لفظ مسلم و این طریق دیگر ست
برای نماز خوف مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت از عدو و چون عدو در ینجا در مقابله بود بجانب قبله همه یکجا در مقابله ایستادند
و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه استاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله
نبودند احتیاج بفرستادن جماعت بآنطرف نشد وفي رواية و در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر و در ان تعیین قومی ست که محاربه
کردند با آنها و لفظ وی این ست غزا کردیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم قومی را از جهینه پس قتال کردند ما را قتال شدید پس چون گذاردیم
ظهر را گفتند مشرکان اگر حمله کنیم بر ایشان حمله واحده هر آینه اقتطاع کنیم و پاره پاره نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیه السلام رسول خدا را
پس ذکر کرد این را آنحضرت بما و گفتند مشرکان بدرستی که اینک می آید ایشان را نمازی که دوست ترست بسوی ایشان از نماز اول و در
روایتی از اولاد و در روایتی [illegible] پس هر گاه که حاضر شد عصر ثم سجد وسجد معه الصف الاول فلما قاموا سجد
الصف الثاني ثم تأخر الصف الاول وتقدم الصف الثاني پستر سجده کرد آنحضرت و سجده کرد با او صف اول پس هر گاه
که استادند سجده کرد صف دوم پستر پس رفت صف اول و پیش رفت صف دوم و این تقدیم و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن بود
تا فضیلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شود و اهل صف دوم که اهل صف باز پسین اند دو سجده رکعت دوم را با آنحضرت دریابند چنانکه
اهل صف اول دو سجده رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر آنحضرت همه مساوی باشند و این غایت
عدل ست از آنحضرت و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت از صحابه وذكر مثله و ذکر کرد درین روایت هم
مانند روایت اول بقیه حدیث را و آن این ست که گفت جابر پس ایستادند در مقام اول پس تکبیر گفت رسول خدا و تکبیر گفتیم ما و رکوع کرد
و رکوع کردیم پستر سجده کرد و سجده کرد با وی صف اول و استاد صف ثانی پس چون سجده دیگر کرد جلسه کردند همگنان وفي آخره
و در آخر این روایت آنست ثم سلم صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعا پستر سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه و این
کیفیت نه موافق ظاهر آیت ست و نه موافق روایت صالح بن خوات و نه مطابق روایت ابن عمر پس توان گفت که این نماز مختلف الصفات
باختلاف احوال رواه مسلم و حدیث دلیل ست بر آنکه چون عدو در جانب قبله باشد پس حکم وی مخالف صورتی ست که در ان جانب
قبله نباشد زیرا که درین صورت ممکن ست حراست با وجود دخول ایشان جمیعا در نماز چه حاجت بسوی حراست جز این نیست که در وقت

سجود ست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حراست کند صفِ مؤخر در حال سجدتین باین طریق متابعت امام گذاشته سجده کنند نزد قیام صفِ اول و برود صفِ مؤخر بجای صفِ مقدم و متاخر شود صفِ مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجدهٔ اخیر پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجدتین و حدیث دال ست بر ینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجود نه حال رکوع زیرا که در رکوع ادراکِ احوالِ عدو ممتنع نیست ولابي داؤد عن ابي عياش الزرقي مثله و در حدیثِ ابی داود ست از ابی عیاش زرقی مانند روایتِ جابر که گفت بودیم ما با رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیهٔ قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسولِ خدا مستقبلِ قبله و مشرکان در پیشِ او بودند و صف بستند خلفِ آنحضرت و صفی دیگر خلفِ این صف دیگر تمام این کیفیت همان که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابوداود درین روایت انها کانت بعسفان که این نماز در عُسفان بود بضم عینِ مهمله و سکونِ سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه کما فی القاموس شمنی گفته صلوٰۃِ خوفِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عُسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویزِ فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد وللنسائي من وجه آخر و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخرجه مسلم عن جابر از حدیثِ جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بطائفة من اصحابه ركعتين ثم سلم ثم صلى باخرين ايضا ركعتين ثم سلم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحابِ خود دو رکعت پس سلام داد و با دیگران یعنی گروهِ دوم نیز دو رکعت گذارد پس سلام داد و در شرح سنه این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت که میگذارد نمازِ ظهر در حالتِ خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میانِ مکه و طائف پس میگذارد با طائفه دو رکعت پس سلام میداد و پس آمد طائفهٔ دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیثِ سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکرِ تکرارِ سلام از آنحضرت و در سفر السعادۃ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و باتفاق سلام میدادند انتهی و در سبل گفته یا یکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفهٔ دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده که منسوخ ست و این مبنی ست بر عدمِ صحتِ نمازِ مفترض خلف متنفل و نیست دلیل بر نسخ ومثله لابي داؤد عن ابي بكرة و مثل او ست ابوداود را از حدیثِ ابی بکره و گفت ابوداود و همچنین در نمازِ مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه سه رکعت میگذارند

وعن حذيفة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف بهؤلاء ركعة وهؤلاء ركعة گذارد آنحضرت در حالتِ خوف با این طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویرِ این وجه چنانکه در سفر السعادۃ گفته این ست که گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفهٔ دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت انتهی و ابوداود از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبانِ پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طاوس و حسن و غیرهم و گفته اند که بگذارد در شدتِ

خوف یک رکعت است. کذا یا آئی درکعت اجزی کی فی ست تا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی و اگر نتوانی پس سجده بن و اگر این هم نتوانی پس تکبیر گوی که آن کافی ست و لم یقضوا و هیچ یکی قضا نکردند رکعتی دیگر را و ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند کذا فی جامع الاصول رواه احمد وابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان ومثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي الله عنه و این نماز را ابو حذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذارد با ایشان این نماز را شوکانی رح گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم این که در هر جا آنچه احوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حراست بآن تحری می فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته و این وجوه همه رواست انتهی یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین ست مذهب امام احمد چنانکه قاعده اوست در اتباع ما ورد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایما و اشارت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوٰة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد ضعيف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صححه ابن حبان وغيره اما شافعی گفته لا يثبت و حدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام و ماموم و به قال الثوری و جماعة من الصحابة ابو هريرة و ابو موسی مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابو داود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است و مصنف در فتح الباری گفت مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر بنا بر قوت اسناد آن و موافقت اصول در ینکه موتم تمام نکند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفت صحیح شد چارده وجه و ابن عربی گفته در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان کرد آنرا شیخ ما حافظ ابو الفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد و لیکن ممکن ست تداخل آن و گفت در هدی نبوی که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده بار و ابن عربی گفته بست و چار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه و تحری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی الحراسة را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقة المعنی ست انتهی **وعنه** ای من ابن عمر مرفوعا ليس في صلوٰة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخرجه الدارقطني باسناد ضعيف و با این هم موقوف ست و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند دران شرطها از انجمله هست سفر لقوله تعالى وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و بجهت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده و رفته اند شافعیه و حنفیه بعدم اشتراط سفر لقوله تعالى وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ بنا بر آنکه معطوف ست بر قوله اذا ضربتم فی الارض پس داخل نباشد در تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است بآن و تقدیر عبارت چنین ست و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التی هی الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی ست در تفسیر و تقدم ایضا من المصنف و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت یاس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم ادلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز و شرط کرده هست این را داود پس صحیح نباشد نماز مگر بحمل آن و نیست دلیل بر اشتراط این و اوجبه الشافعی للامر به فی الآیة و ایشان را در سلاح تفاصیل معروفه هست از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر ست که واجب عین بود یا کفاية

وازانجمله آنکه مصلی مطلوب عدو باشد نه طالب او زیراکه اگر طالب خواهد بود گذاردن نماز او را تمام و کمال مهم است یا خائف باشد از کر عدو بر خود و این شروط
مستوفی اند در فروع ماخوذ اند از احوال شرعیت این نماز و ظاهر نیستند در شرطیت و شرعیت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شان صلوة جماعت

باب صلوة العيدين

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس عید فطر آن روز ست که روزه بکشایند مردم و عید اضحی آن روز ست
که قربانی کنند مردمان در سبل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم ست
انتهی بلفظه و در وی دلیل ست بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم ست و هر که منفرد است بمعرفت عید برویت بر وی موافقت
غیر خود واجب ست و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و ترمذی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن ست
و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را کریب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روز جمعه در شام و قدوم آورد
بمدینه در آخر ماه و خبر کرد ابن عباس را باین حال پس گفت ابن عباس و لیکن ما هلال را شب شنبه دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل
کنیم عدد سی را یا ببینیم ماه را کریب گوید گفتم آیا اکتفا نکنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه هکذا امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ظاهر حدیث این ست که کریب هم از انهاست که هلال را دیدند و لیکن ابن عباس او را امر کرد باتمام صوم و اگرچه متیقن باشد باینکه امروز
عید ست نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب ست موافقت مردم و اگرچه خود خلاف آن کرده و همین حکم ست در حج
زیراکه وارد شده است حجکم یوم تعرفون و خلاف کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب ست بر وی عمل کردن درباره نفس خود بانچه
یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت وی بخلاف مردم مراد او و چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد او را انچه کرده است گویند
و متاخر ست ایام در حق کسی که ملتبس شد بر وی امر و عمل کرد باصل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام
از ان جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف ست یا بآن جهت که مخبر واحد بود و عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی
امر کرد کریب را بعمل بر خلاف یقین نفس وی زیراکه وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام السبل
و هم صاحب سبل رح در منحة الغفار حاشیه ضوء النهار گفته درین حدیث اخبار ست که مردم احزاب متحزب گردند و خلاف
هدی نبوی کنند پس گروهی عمل کنند بحساب و برین ست امتی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که امتی از مردم اند تقدیم میکنند
صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان ست و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان
مراد اند درین حدیث و همین ست آن گروه که همیشه اند بر حق ضرر نکند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگرچه
یک کس تنها باشد و هم الذین یهدون بالحق و به یعدلون و همین ست آن جماعت که دست خدا بر ایشان ست من شذ شذ
فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی ست که افطار کنند ایشان و اضحی روزی ست که قربانی کنند ایشان بنا بر علم
ایشان بچیزی که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیت و علامات انتهی کلامه رواه الترمذي وصححه الدارقطني
و گفت ترمذی این حدیث حسن غریب ست اما حکم این نماز ها پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض ست چنانکه جمعه و بروایتی واجب و گویند که تسمیه او
بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت ست و شافعیه نفل گفته اند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مؤكده و مالك گفته سنت واجبه و وجوب اينجا بمعنى تاكد باشد و احتمال وجهى كه در مذهب ابوحنيفه مذكور شد نيز دارد و نزد امام احمد فرض عين ست چنانكه نزد ابى حنيفه و صحيح نزد وى آنست كه فرض كفايه است و بروايتى از ابوحنيفه نيز همچنين آمده و شوكانى گفته حق وجوب ست زيراكه آنحضرت خود هم بران مواظبت كرد و مارا هم حكم فرمود بخروج براى آن چنانكه ثابت ست در صحيح از حديث ام عطيه پس امر بخروج مقتضى امر بصلوٰة ست براى كسى كه نيست او را عذر بفحواى خطاب و مردان اولى تر اند از زنان انتهى **وعن ابى عمير** بضم عين بن انس بن مالك الانصارى گويند كه نام وى عبدالله ست و وى از صغار تابعين ست روى عن جماعة من الصحابة و زنده ماند بعد پدر خود تا زمانه دراز **عن عمومة له من الصحابة** روايت ميكند از اعمام خود كه از اصحاب آنحضرت بودند **ان ركبا جاؤا فشهدوا انهم راوا الهلال بالامس** بدرستيكه سوارى چند آمدند نزد آنحضرت پس گواهى دادند كه ايشان ديده اند هلال را ديروز **فامرهم النبى صلى الله عليه وسلم ان يفطروا و اذا اصبحوا يغدوا الى مصلاهم** پس امر كرد آنحضرت اصحابه را كه افطار كنند و چون صبح كنند بروند بسوى عيدگاه زيراكه آمدن اين سواران بعد از زوال بود كه وقت نماز گذشته بود و در روايت ابن ماجه و دارقطنى صريح آمده است كه قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حديث دارقطنى اينست كه صحابه گفتند پوشيده شد بر ما هلال شوال پس برخاستيم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهى دادند نزد آنحضرت كه ما ديده ايم هلال را دى شب و در روايتى بعد زوال آفتاب و مذهب حنفيه همين ست چنانكه در هدايه گفته و مصلى مكانى ست بيرون مدينه جانب غربى مسجد شريف بيرون دروازهٔ مصر كه قافلهٔ مكه از انجانب درآيد و ميان وى و مسجد شريف هزار ذراع ست كذا فى تاريخ المدينة و درينجا دليل ست برانكه بيرون آمدن براى نماز عيد بصحرا افضل ست از گذاردن وى در مسجد چه آنحضرت با وجود آن فضل و شرف كه مسجد وى دارد بمصلى بيرون آمده امر كرد بخروج بسوى آن پس هر جاى ديگر بطريق اولى بود و هم برين ست عمل ناس در امصار مگر آنكه عذرى باشد **رواه احمد** و حديث دليل ست برينكه نماز عيد ادا مى شود در روز دوم زيراكه ظاهر شد حال عيد بعد خروج وقت نماز و ظاهر حديث اطلاق ست بنظر وقت صلوٰة اگرچه وقت آن باقى باشد زيراكه از اول روز معلوم نبود و باين رفته اند حنفيه ليكن بشرط معلوم نشدن و بيرون رفتن وقت كه درين صورت روز دوم قضا كند در وقتى كه روز اول ادا ميكردند و اين بظاهر حديث اداست نه قضا و مالك گفته كه قضا كرده نشود مطلقا و شافعيه را در وى تفصيل ست و اين حديث درباب عيد الفطر ست و عيد اضحى را بران قياس كرده اند در ترك لبس و بران اعذار ديگر را قياس نموده اند و در قياس نظر ست زيراكه معرفت جامع متعين نيست **وابوداود** و هذا لفظه و اسناده صحيح والنسائى و ابن ماجة و صححه ابن المنذر و ابن السكن و ابن حزم و رواه ابن حبان فى صحيحه عن انس ان عمومة له و هو وهم قاله ابوحاتم فى العلل و علق الشافعى القول به على صحة الحديث فقال ابن عبدالبر ابو عمير مجهول كذا قال و قد عرفه من صحح له **وعن انس رضى الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغدو يوم الفطر حتى ياكل تمرات ياكلهن وترا** بود آنحضرت كه بيرون نمى آمد روز فطر تا آنكه ميخورد چند خرما و ميخورد شمار او تر و در روايت ابن حبان و حاكم از عتبه بن حميد صريح آمده كه ميخورد سه يا پنج يا هفت يا كمتر از ان يا بيشتر از ان مگر وتر اخرجه البخارى گفته اند كه حكمت در استحباب اكل تمر حلاوت اوست و وى مفيد تقويت بصر ست كه صوم مضعف آنست و حلو موافق مزاج ايمان ست كه مومن حلوى و اگر يكى چيزى شيرين در خواب خورد تعبيرش آن بود كه لذت ايمان نصيب مى گردد و شيرين مرقق قلب ست و لهذا بعض علما گفته اند كه افطار بچيزى شيرين افضل و مستحب ست چنانكه عسل و غير آن رواه ابن ابى شيبة عن ابن عباس و فى رواية معلقة

للبخاري علقها عن انس و وصلها احمد في مسنده والاسمعيلي والحاكم وابن حبان ويأكلهن افرادا يخورد آن چند خرما را افراد يعني
آن طاق بودي ورعايت عدد وتر در همه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم وفرمودي ان الله وتر يحب الوتر ونيز در اينجا
اشارتست بسوي وحدانيت پس رعايت آن در جميع امور شريف كاريست واخرجه البخاري في تاريخه ومهلب گفته حكمت در اكل قبل صلوة آنست
كه كسي گمان نكند كه صوم لازمست تا اداي نماز عيد پس باين خوردن سد اين ذريعه كرد وگفته اند كه چون وقوع وجوب فطر عقيب وجوب صوم است
لهذا تعجيل فطر مستحب شده مبادرةً الى امتثال امر الله وابن قدامه گفته نميدانم در استحباب تعجيل اكل درين روز قبل از نماز خلافي يعني در علما والله اعلم
وعن ابن بريدة بضم موحده وفتح راء وسكون تحتيه ودال مهمله ونام وي عبد الله ابو سهل الاسلمي المروزي قاضي مروست از طبقه ثالثه
قاله المصنف في التقريب عن ابيه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت كه بيرون نمي آمد روز عيد فطر براي نماز تا آنكه بخورد چيزي ولا يطعم يوم الاضحى
حتى يصلي ونميخورد روز عيد قربان تا آنكه بگذارد نماز گفته اند كه اكل آنحضرت در هر دو عيد در وقت مشروعيت اخراج صدقه بود كه مخصوص
بهر كدام چون اخراج صدقه فطر پيش از برآمدن بمصلى بود صدقه برآورد واكل كرد وبمصلى برفت واخراج صدقه اضحى چون بعد از ذبح بود كه
وقت آن بعد از نماز است ذبح كرد وصدقه داد وبعد از ان بخورد رواه احمد در سبل السلام گفته حديث دليلست بر شرعيت اكل
يوم الفطر قبل صلوة وتاخير اكل روز اضحى تا بعد نماز وحكمت در اين آنست كه چون اظهار كرامت الهي براي عباد بشرعيت نحر اضاحي است
اهتم ابتداست باكل آن براي شكر خدا بر انعام وي از شرعيت نسك جامع خير دنيا وثواب آخرت والترمذي وابن حبان والدارقطني
والحاكم والبيهقي ودر روايت بيهقي اينست كه چون برميگشت ميخورد از جگر قرباني خود كذا في الجامع ورواه ابن ماجة والدارمي وصححه
ابن حبان ابن القطان وگفت ترمذي درين باب است از علي كرم الله وجهه وانس رضي الله عنه انتهى وروى حديث علي الترمذي ايضا
والعقيلي وقال اسناده غير محفوظ ورواه ايضا عن ابن عمر وضعفه ورواه البزار عن ابي سعيد وذكره الشافعي مرسلا عن صفوان بن سليم
وسعيد بن المسيب موقوفا على عروة كذا في التلخيص وعن ام عطية از كبار صحابيات انصاريه وعاقلات نساست نام وي
نسيبه بنت الحارث وقيل بنت كعب وهمراه آنحضرت غزا ميكرد وبيماران را تيمار داري ميكرد ومجروحان را تداوي مي نمود ومعدودست
در اهل بصره جماعتي از صحابه وتابعين در بصره از وي اخذ ميكردند غسل ميت را زيرا كه وي حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم وحكايت ميكرد آنرا بالاتقان تمام پس حديث وي اصلست در غسل ميت واين حديث وي در كتاب الجنائز خواهد آمد قالت امرنا
گفت امر كرده شديم ما گروه زنان بناي مجهول بجهت حصول علم بآمر است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اند ودر روايت بخاري است امرنا نبينا
ان نخرج كه بيرون آريم بسوي مصلى العواتق زنان بالغات ودختران دوشيزه را كه مقارب بلوغ اند والحيض وزنان حائض را
واين اعمست از اول من وجه في العيدين در هر دو عيد كه فطر واضحى اند ودر روايتي ذوات الخدور آمده يعني زنان پرده نشين يشهدن
الخير ودعوة المسلمين حاضر شوند خير را كه در آمدن است در فضيلت صلوة ودعاهاي مسلمانان را ويعتزل الحيض المصلى
وگوشه گيرند ويكسو نشينند زنان حائض از جاي مصلى متفق عليه لفظ بخاري اينست امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور
او قال العواتق وذوات الخدور فيعتزلن الحيض المصلى ولفظ مسلم اينست امرنا يعني النبي صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق وذوات
الخدور وامر الحيض ان يعتزلن مصلى المسلمين پس اين لفظ كه مصنف آورده لفظ هيچ يكي از شيخين نيست ودر حديث دليلست بر وجوب

اخراجِ زنان و دروی سه قول ست یکی آنکه واجب ست و باین قائل اند خلفای ثلثه علیؓ و ابوبکرؓ و عمرؓ و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرتؐ بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهرست در استمرار این اخراج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این عام ست در ذوات هیئت و غیر او و صریح ست در زنان جوان و در عجائز بالاولی دوم آنکه سنت ست و امر محمول ست بر ندب قاله جماعة و قواه الشارح المغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشهود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بودی تعلیل نمی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثالِ امر می بود گویم و دروی تامل ست زیراکه واجب هم گاهی معلل می شود بفوائد که دروی ست و معلل نمی شود بذاته و در کلام امام شافعی که در ام ست تفرقه است درمیانِ ذوی الهیآت و عجائز و گفته واجب ست شهودِ عجائز و غیر ذوی الهیآت از نسا برای نماز و شهودِ ایشان در اعیاد شدید الاستحباب ست سوم آنکه منسوخ ست طحاوی گفت در اول اسلام بود بنا بر احتیاج بخروجِ ایشان برای تکثیر سواد و دروی ارعاب عدو بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بمجرد دعوی ست و دافع اوست شهودِ ابن عباس خروجِ زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیثِ ام عطیه خروجِ ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی داد ام عطیه بعد وفاتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قولِ عایشهؓ که اگر می دریافت آنحضرتؐ چیزی را که احداث کردند زنان بعد وی هرآینه منع میکرد ایشان را از مسجد ما متفق علیه پس دال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل ست برینکه ما هم منع نمی کنیم زیراکه آنحضرتؐ منع نفرموده بلکه امر کرد باخراجِ ایشان پس ما را نمیرسد که آنچه وی بدان امر کرده ما از ان منع نمائیم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة بود رسولِ خدا و ابوبکر و عمر میگذارند نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت ست زیراکه آنحضرتؐ فرموده اقتدا کنید بعد از من بابی بکر و عمر و می گویند که عثمان آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بحثِ وجودِ کثرتِ مردم تا همها نماز را دریابند و برسند بآن و تمام و کمال آن بیابند رواه ابن المنذر بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم ست که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ست و قیل سبقه الی ذلک عثمان چون ابوسعید انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز کمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبهٔ وی سبِ کسی بود که لائق سب نبوده و افراط در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بهر تقدیر این تقدیم بدعت ست مخالفِ هدی وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرتِ مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالفِ هدی وی صلی الله علیه وسلم ست کذا فی السبل گویم لفظ ابوسعید این ست که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم جامهٔ او را و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابا سعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و درینجا دلالت ست برینکه عالم امیر سد که با میر در امر دین برای تغییر منکر درآویزد پس اگر وی سخن او پذیرد فبها و رنه ذمهٔ عالم بری ست و در فتح الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده و ما آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه امر دائمی آنحضرتؐ و هر دو خلیفهٔ راشد وی همین بود و برین مستمر ماندند و ظاهرش وجوب تقدیم صلوة ست بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

عبد اللہ بن السائب ست کہ گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عید را پس ہرگاہ کہ بگذارد نماز را فرمود ما خطبہ میخوانیم پس ہر کہ دوست
دارد کہ بنشیند برای خطبہ پس باید کہ بنشیند و ہر کہ دوست دارد کہ برود پس باید کہ برود رواہ النسائی وابن ماجہ وابوداؤد پس معلوم شد کہ واجب
نیست پس اگر مقدم کند خطبہ را مشروع نیست اعادۂ آن واگرچہ فاعل خلاف سنت شدہ شوکانی گفتہ اصحاب کتب ستہ اتفاق دارند بر آنکہ
آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبہ میخواندند وہمچنین ابوبکر وعمر و ترمذی گفتہ برین ست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم وغیر ایشان انتہی **و عن** ابن عباس رضي الله عنه انّ النبيّ صلى الله عليه وسلم صلّى يوم العيد
ركعتين بس ہر ستیکہ آنحضرت بگذارد روز عید دو رکعت درینجا دلیل ست بر آنکہ نماز عید دو رکعت ست پس ہمین ست و این اجماع ست در حق
کسی کہ با امام در جبانہ گذارد و اگر نماز با امام فوت شدہ و تنہا گذارد نیز ہمین حکم ست عند الاکثر و احمد و ثوری گفتہ چہار بگذارد و سعید بن منصور
از ابن مسعود روایت کردہ کہ ہر کہ نماز عیدش فوت شدہ با امام پس باید کہ چہار رکعت بگذارد و اسنادش صحیح ست و اسحٰق گفتہ اگر
در جبانہ گذارد دو گذارد ورنہ چہار و ابوحنیفہ گفتہ چون قضا شد نماز عید پس مخیر ست درمیان دو و چہار و بر شرعیت عیدین اجماع
و در وجوب و سنیت وی اختلاف در سبل گفتہ یک قول وجوب عین ست نزد ابوحنیفہ و ہمان ظاہر ست از مداومت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و خلفای وی و امر آنحضرت باخراج نسا و امر ایشان بغدو مصلی و امر اصل ست در وجوب قول دوم فرض کفایہ ست زیرا کہ شعار ست
و ساقط میشود بقیام بعض کا جہاد قول سوم سنت موکدہ ست و مواظبت آنحضرت بران دلیل تاکید سنیت ست لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
خمس صلوات كتبهن الله على العباد وگفتہ اند کہ این استدلال بمفہوم عدد ست و احتمال کتابت ہر لیل و یوم دارد **لم يصل قبلها ولا بعدها**
و نگذارد پیش ازان و نہ بعد ازان درینجا دلیل ست بر عدم شرعیت نافلہ قبل عید و بعد آن زیرا کہ چون آنحضرت این را نکرد و نہ امر نمود بدان
پس مشروع نباشد در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم و نباشد مشروع در حق ما و در حدیث ابوسعید کہ بیاید دلیل ست بر ترک وی صلی اللہ علیہ وسلم
این را ولیکن ہم در حدیث وی بیاید کہ میگذارد دو رکعت بعد عید در خانہ خود وصححہ الحاکم **اخرجه السبعة** یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و روى الترمذي عن ابن عمر نحوه وصححه وهو عند احمد والحاكم و از طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط لیکن در وی
جابر جعفی ست و او متروک ست و اخراج کرد بزار حدیث علی رضی اللہ عنہ در قصۂ وی کہ گفت بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل وی
و نہ بعد وی پس ہر کہ خواہد بکند و ہر کہ خواہد ترک کند و جمع میان این احادیث باین طریق ست کہ نفی از صلوٰۃ در مصلی ست نہ در غیر آن
و ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبيّ صلى الله عليه وسلم صلّى العيد بلا اذان ولا اقامة
گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان و اقامت اخرجه ابوداؤد واصله في البخاري واصل این حدیث در بخاری ست و آن
این ست کہ بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد اللہ آوردہ کہ گفتند نبود یعنی در زمان نبوت کہ اذان گفتہ می شد نہ یوم الفطر و نہ یوم الاضحی
و در صحیح مسلم ست از عطا کہ گفت خبر داد مرا جابر بن عبد اللہ کہ نیست اذان مر صلوٰۃ را روز فطر نہ اقامت و نہ ندا و نہ چیزی و روایت کرد
نسائی از ابن عمر کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و اقامت و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از جابر
بن سمرہ آوردہ اند کہ گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عیدین نہ یکبار و نہ دو بار بی اذان و اقامت و گفت ترمذی کہ درین باب حدیث
از جابر بن عبد اللہ و ابن عباس نیز آمدہ و حدیث جابر بن سمرہ حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
و غیر ایشان کہ اذان گفتہ نشود مر عیدین را و نہ مر ہیچ یکی از نوافل را و مالک در موطا گفتہ کہ شنیدم بسیاری از علما را کہ گفتند نبود در فطر و نہ در اضحی

نداونه اقامت از زمانِ رسولِ خدا تا امروز و بالجمله اذان و اقامت در نمازِ عيد مجمع عليه ست در سبل گفته اين حديث دليل ست بر عدمِ شرعيت اذان و اقامت در صلوةِ عيد و اين بدعت ست و روايت كرد ابن ابي شيبه باسناد صحيح از ابن المسيب كه اول كسي كه احداث كرد اذان را براي نمازِ عيد معاويه ست و مثل رواه الشافعي عن الثقة و زياده كرد كه گرفت آنرا حجاج وقتي كه امير كرده شد بر مدينه و روايت كرد ابن المنذر كه اول محدثِ او زياد ست در بصره و گفته اند اول كسيكه اخذ كرد بدان مروان ست و گفت ابن حبيب اول محدثِ او عبد الله بن زبير ست و وي اقامت هم گفت و شافعي از ثقه از زهري روايت كرده كه آنحضرت امر ميكرد موذن را در عيدين پس ميگفت الصلوة جامعة در شرح گفته اين مرسل ست معتضد بقياس بر كسوف زيرا كه گفتنِ آن در كسوف ثابت ست و در وي تامل ست انتهى زيرا كه حافظ ابن القيم رح در هدي گفته آنحضرت چون مي رسيد بمصلى شروع ميكرد نماز را بغير اذان و اقامت و نمي گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست كه هيچ چيز از ينها نكند انتهى و در جاي ديگر گفته كه هر چه سببش در زمانهٔ آنحضرت يافته شد و آنحضرت آنرا نكرد پس كردنِ آن بقياس صحيح نيست سيد علامه عبد الله بن محمد الامير والد صاحبِ سبل رحمهما الله تعالى گفته شايد وجه تامل براي منع قياس همين ست والله اعلم

وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يصلي قبل العيد شيئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتين بود آنحضرت كه نمي گذارد پيش از نمازِ عيد هيچ شي از نوافل پس چون بر مي گشت بسوي منزلِ خود ميگذارد دو ركعت و اين دال ست بر شرعيت دو ركعت بعد عيد در خانه و معارضِ او ست حديثِ ابن عمر نزد احمد مرفوعا كه نيست نماز روز عيد قبل آن و نه بعد از ان و جمع ميانِ هر دو اين ست كه نيست نماز در جبانه و زركشي گفته علي رضي الله عنه خليفه ساخته بود ابو مسعود انصاري را بر مردم پس بيرون آمد روز عيد و گفت ايها الناس نيست از سنت كه گذارده شود پيش از امام رواه النسائي و روايت ست از ابن سيرين كه ابن مسعود و حذيفه بايستادند و نهي كردند مردم را كه بگذارند نماز روزِ عيد پيش از خروج امام رواه سعيد و زهري گفت نشنيدم از هيچ يكي از علماي خود كه ذكر كند كه كسي از سلفِ اين امت نماز گذارد پيش از نمازِ عيد و بعد از وي رواه الاثرم و در موطا آورده كه قاسم بن محمد ميگذارد در روزِ فطر پيش از انكه برود بمصلى چهار ركعت و عروه نماز ميگذارد در روزِ فطر پيش از عيد در مسجد در مصفى گفته ماخذ فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلى الله عليه وسلم ست و ماخذ ديگران استصحاب مشروعيتِ اصلِ صلوة ست و نيافتن دليلي كه دلالت كند بر منع زيرا كه نكردنِ آنحضرت صلى الله عليه وسلم درين حالات دلالت بر كراهت نمي نمايد ترك فعل نزديك حضور دواعي آن دليل كراهت نمي تواند شد پس از اختلاف ايمه دليلِ اليقين تركِ آنحضرت صلى الله عليه وسلم با عدم كراهتِ فعل معلوم شد و مذهب مالك آنست كه تطوع قبل از عيد و بعد از ان امام را مكروه نيست و در پيش حنفيه امام و ماموم را در مصلى مكروه ست انتهى گويم خلاف دران ست كه اين مخصوص بمصلى ست يا شامل مصلى را و منزل را بعض گويند اگر در غير مصلى بگذارد فلا باس ست و گذشت حديثِ ابي سعيد درين باب در هدايه گفته تنفل نكند در مصلى پيش از عيد پس كراهت در مصلى ست خاصة و اگر نمازِ اشراق و ضحى را پيش از خروج بخانه كند مكروه نباشد كذا في الشرح و بعضي گفته اند در مصلى و غير مصلى برابر ست و در شرح هدايه گفته اين نفي باطلاقش متناول ست امام را و قوم را جميعا و شافعي گويد امام را مكروه ست نه قوم را و گفته اند مراد باين نفي آنست كه پيش از عيد نماز مسنون نيست نه آنكه مكروه ست في حد ذاته و مصنف در فتح الباري گفته منع صلوة قبل العيد و بعد ا احتمال دارد كه مراد از ان منع تنفل باشد يا نفي راتبه و بر تقدير منع تنفل آيا از جهتِ كراهت ست يا عام تر ازان و بر هر تقدير مختص ست بامام يا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلى يا شامل ست مصلى و بيت را اختلاف ست سلف را در جميع آن كوفيان مي گويند بگذارد بعد از عيد نه قبل ازان و مذهب اوزاعي و ثوري و حنفيه اين ست و بصريان مي گويند بگذارد قبل و بعد و مذهب حسن بصري و جماعت اين ست و مدنيان ميگويند

که نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد این ست و بعضے از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هرکه تجویز کرده است می گوید
که آن وقت مطلق نماز ست و هرکه منع کرده می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را
سنیتی ثابت نشده نه قبل و نه بعد الا نزد بعضے که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر
ایام ست انتهی رواه ابن ماجة باسناد حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل خطبه
در روز عید و گفت صحیح ست بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمده مرفوعاً که نیست نماز روز عید نه قبل آن و نه بعد آن اخرجه احمد وروی الترمذی
عن ابن عمر نحوه وصححه وهو عند احمد والحاكم وله طريق أخرى عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی ست و وی متروک ست و درین باب
حدیثها ست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل برین ست نزد بعضے اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم **و** روایت ست از ابی سعید
رضی الله عنه **كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج يوم الفطر والاضحى الى المصلى** بود آنحضرت بیرون می آمد روز
عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور ست در مدینه بیرون شهر و الآن گرد وی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجرهٔ شریف
تا آنجا هزار قدم ست قاله عمر بن شبة فی اخبار المدينة **واول شيء يبدأ به الصلوة** پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد **ثم ينصرف فيقوم مقابل الناس والناس على صفوفهم فيعظهم ويأمرهم**
پستر بر می گشت از نماز و می ایستاد رو بروی مردم یعنی بی آنکه بر منبر بایستد زیراکه در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند
بر صفهای خود پس پند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال و حرام و تمام حدیث این ست و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را
می فرستاد آنرا یا اگر میخواست که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جز آن بسوی خانه **متفق علیه**
وازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع ست و متبادر از آن خروج ست بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز
پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دو پای
خود و اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان ست چنانکه در مدونهٔ امام مالک ست و رواه عمر بن شبة و گویند مروان ست ذکره البخاری
عن ابی سعید ولیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابا سعید بران مطلع نشد در فتح القدیر شرح ابن همام بر هدایه گفته اختلاف کرده اند
در بنای منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه ست و خواهر زاده گفته حسن ست درین زمان و مروی ست از ابو حنیفه لا بأس انتهی و در بعض احادیث
آمده که خطبه بر راحله خواند اخرجه ابن حبان چهارم آنکه خطبهٔ عید مشروع ست و مثل خطبهٔ جمعه است ولیکن درین حدیث ذکر خطبتین [illegible] مثل خطبه
جمعه باشد و بیان هر دو نشنیده در سبل گفته لعله لم يثبت ذلك من فعله صلى الله عليه وسلم وانما صنعه الناس قياسا على الجمعة انتهى
پنجم استحباب وعظ و تذکیر درین روز در خطبه چنانکه در صحیحین از حدیث جابر بن عبد الله ست که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
ابتدا کرد بنماز قبل خطبه بلا اذان و اقامت پستر استاد تکیه زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و برانگیخت بر طاعت وی تعالی
و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پستر بگذشت از ایشان تا آمد زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمده که فرمود ایشان را صدقه
دهید و خیر کنید پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشوارها و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد **وعن**
ابی ابراهیم **عمرو بن شعيب** بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص **عن ابيه عن جده** سماع دارد از پدر خود و ابن مسیب
و طاؤس و روایت کرد از وی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و ضمیر ابیه و جده اگر عائد ست بسوی او پس معنی وی

این ست که پدرش شعیب روایت کرد از جد وی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جد وی محمد آنحضرت را نیافته است
واگر ضمیر ابیه عائد ست بسوی عمرو و ضمیر جده راجع ست بسوی شعیب پس مراد این ست که شعیب راوی ست از جد خود عبد اللہ و شعیب جد خود
عبد اللہ را نیافته پس شیخین باین علت حدیث او را اخراج نکرده اند و ذہبی گفت ثابت شده است سماع شعیب از جد وی عبد اللہ و احتجاج
کرده اند بدان ارباب سنن اربعه و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی السبل وقد تقدم ذکره ایضًا رضی اللہ عنهم قال قال نبی اللہ صلی
اللہ علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولی وخمس فی الاخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت ست در رکعت
اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل ست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن مصفی ست ظاهر ازین کلام آنست که این سبع و خمس
ورای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی و گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین ست امر مسلّم و مفتی به نزدیک ما در سبل گفته اوضح
این ست که بی لو ست و در وی خلاف ست در هدی نبوی گفته تکبیر افتتاح از و ست مگر آنکه بدلیلی نیامده و در دوم پنج ست و باین رفته است
جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی ست و چهار در ثانیه و گفته اند که در هر دو سه ست و گفته اند که شش در اولی
و پنج در ثانیه گویم و اقرب عمل بحدیث باب ست زیرا که طرق آن اگرچه همه واهی ست اما بعض مشد بعض ست و آنچه ما عدای اوست از اقوال
نیست در ان سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام السبل گفت بندۀ ضعیف عفا اللہ عنه درین مسئله ده مذهب ست و این ارجح آنهاست
و همین ست مذهب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرارت چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرارت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حذیفه
و ابن مسعود ست که درین باب آمده و لیکن گفته اند که در اسناد حدیث ابو موسی و حذیفه عبد الرحمن بن ثابت ست [illegible] را مناکیر ست و بعضی
توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عائشه است و وی مجهول ست و گفت بیهقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز
ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود ست که وی فتوی داد ایشان را بچهار و مسند نکرد آنرا بسوی آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم کذا فی التلخیص
گویم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرارت و در ثانیه بعد قرارت و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد
بر تکبیر چهارم و طبرانی رواة این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف ست بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع
رواه ابو داؤد والدارقطنی والحاکم من حدیث عائشهؓ و لیکن در وی ابن لهیعه است و وی ضعیف ست و حق این ست که اصحاب رسول خدا هم
درین مسئله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الکل سنة چنانکه زرکشی از وی نقل کرده و در حجة اللہ البالغه گفته هما سنتان و عمل الحرمین ارجح انتهی
و در مصفی گفته و ازین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق ست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه
نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق باتباع ست
و ازین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبهای عید و اللہ اعلم انتهی والقراءة بعدهما کلتیهما و قرارت
الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و درینجا دلیل ست برینکه قرارت بعد تکبیر در هر دو رکعت ست و به قال الشافعی و مالک و گفت
ابو حنیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخرجه ابو داؤد
و احمد و ابن ماجة من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و اسنادش صالح ست کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی
ابن المدینی والبخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عائشه و در وی ابن لهیعه است از عقیل از ابن شهاب از عروه
از عائشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب ست از ابن لهیعه باوجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

در علل وقفت او را و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی العلل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل ست و رواه البزار من حدیث عبد الرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضاله است و وی ضعیف ست گفت ابو حاتم انه خطأ و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد ست و درین باب ست از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفا رواه عبد الرزاق و عن ابن عباس رواه ابن ابی شیبة ابن رشد گفت جز این نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیراکه ثابت نشده است دروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی انتهی ونقل الترمذي عن البخاري تصحيحه در تلخیص گفت بخاری و ترمذی گفته اند که انه اصح شیٔ فی هذا الباب در سبل گفت نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیراکه ترمذی در سنن خود روایت عمرو بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کثیر بن عبد الله عن ابیه عن جده آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیٔ روی فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم و قال و فی الباب عن عایشة و ابن عمر و عبد الله بن عمرو و از بخاری چیزی نقل نکرده و همین وهم بیهقی را در سنن کبری بعینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سألت محمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیٔ اصح منه و گفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائفی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده درین باب نیز صحیح ست انتهی کلام البیهقی و نیافتیم ما در ترمذی چیزی ازانچه ذکر کرده و در تنقیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب ست از ابن النحوی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را ازان الخ و ازینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظ بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتهی کلام السبل گویم زرکشی گفت که ترمذی گفته هو احسن شیٔ فی الباب پس این نیز وهم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی العلل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتهی بلفظه و نیز عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتهی بلفظه و ازینجا معلوم شد که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب سبل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما اورا می بایست که نسبت بطرف علل مفرده میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب سبل تقلید بیهقی کرده در نسبت مذکور اطلاق بکار برده والله اعلم بعده در سبل گفته که اولی عمل ست بحدیث عمرو بن شعیب لما عرفت و لانه اشف شیٔ فی الباب و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میکرد درمیان هر دو تکبیر سکتۀ لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکری معین میان هر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدارا و ثنا گوید بروی و درود فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم و هم از وی طبرانی در کبیر روایت کرده که میان هر تکبیر بقدر یک کلمه است و این موقوف ست و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف ست و بود ابن عمر با وجود تحری اتباع رفع یدین میکرد با هر تکبیر انتهی و شوکانی گفت اسناد حدیث عمرو بن شعیب که در متن ست صالح ست و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرارت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث ست که شواهد اوست و همه صالح احتجاج ست **وعن ابي واقد الليثي** نامش حارث بن عوف ست و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام ست حاضر شد بدر را و قیل انه من مسلمة الفتح والاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد بمکه یکسال و مرد آنجا در سنه ثمان و ستین و هو ابن خمس و سبعین و دفن بفخ **رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الاضحى والفطر** بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میخواند در نماز عید در اضحی و فطر **بقاف واقتربت** این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سورۀ ق خوانده و در رکعت دوم اقتربت و ازینجا معلوم شد که قرارت این هر دو در نماز عید سنت ست و گاهی این هر دو سورۀ دراز نخواندی و اقتصار

برسبح اسم ربک الاعلی وهل اتاک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه وظاهر آنست که گاهی آنرا خواندی وگاهی این را ورفته است
بسنیت آن شافعی وگاهی که عید وجمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن ونزد مالک خواندن این دو سوره
مستحب ست وبعضی مستحب گفته اند واین را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته ودر خواندن غیر این دو سورهٔ مذکوره چیزی صحیح نشده
اگرچه بحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن هرچه خوانند درست بود ولهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته یقرأ فی کل رکعة
بالحمد وسورة انتهی گویم فیه تامل زیرا که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم یتساءلون ووالشمس وضحها میخواند کذا فی التلخیص والله اعلم

اخرجه مسلم ومالک فی الموطا وابو داؤد والترمذی والنسائی **وعن** جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم العید خالف الطریق بود آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از
راهی که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر برگردیدی وسرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه برکت
وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر
ونفاق بمشاهدهٔ عزت اسلام ورفعت اعلام دین اندوهگین گردند یا برای آنکه بقاع ومواضع مختلف بستکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه برای
مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید واین وجه احق واولی ست چه اسرار
ومعانی کار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود خلائق را مجال درک وحصر آن تنگ ست ووصول بدان متعذر والله اعلم اخرجه البخاری

ولابی داؤد عن ابن عمر نحوه ولفظ وی در سنن از ابن عمر این ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع
فی طریق اخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحری بسنت تکبیر می گفت از خانهٔ خود تا مصلی انتهی وترمذی از ابو هریره آورده وگفته که درین
باب حدیث از عبدالله بن عمر وابی رافع نیز آمده وگفت مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت
اتباع این حدیث وباین قائل ست شافعی انتهی وحدیث را الفاظ ست ورواه احمد والترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة
ورواه ابن ماجة والحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح ست ودرین باب ست از سعد قرظ وابی رافع رواهما ابن ماجة واز عبدالرحمن بن حاطب
رواه ابن قانع وابو نعیم واز سعد قرظ رواه البزار ودر فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را وماموم را واکثر شافعیة
برین اند ولیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را وتعمیم قائل اند اکثر اهل علم وبعض گفته اند اگر آن معنی وعلت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلا باقی ست
حکم نیز باقی ست والا منتفی شود حکم بانتفای علت واکثر علما برانند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف وغیره انتهی
گویم شیخ عبدالحق دهلوی رح درینجا می گوید وراه غایت انصاف می پوید که تعیین علت درانچه فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار
جلادت وشهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی وعلل که پیدا می کنند بمجرد احتمال وگمان ست چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول
وآخر کلام خود ایمائی بدان کرده ست پس اینجا نظر بعلت نباید داشت ولوای اتباع واقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی **وعن**

انس رضی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما قدوم آورد
آنحضرت مدینه را وهجرت کرد بسوی وی در حالی که اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشده که آن دو روز کدام بود بعضی
گویند که نیروز ومهرجان بود ولیکن استبعاد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس وعادات ایشان ست فقال پس گفت آنحضرت
چه چیز ست این دو روز گفتند همچنین ست یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست وکه ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دو روز در جاهلیت فرمود

قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر تحقیق بدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت داشتید
دو روز دیگر بهتر ازان هر دو روز عید قربان و عید فطر می فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید که معد عبادت باشد پس در حدیث نهی ست از
لهو و لعب یا اشارهٔ خفی بجواز چیزی ازان در دو روز عیدین از انچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی ست از تعظیم اعیاد مشرکین
و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در ان تا آنکه بعضے علما براه مبالغه رفته حکم بتکفیر کرده اند کما سیجیٔ بقصد زجر و تهدید و سد ذرائع و اتقا از مظان کفر
کذا فی فتح الباری یا اشارهٔ خفی ست باینکه ایام سرور مومنان همین دو یوم ست نه غیر آن پس اظهار سرور در مواسم دیگر محدثه خود یا دیگران منهی عنه باشد
مثل مواسم محافل مولید و قصهٔ شهادت امام حسین رضی الله عنه و بدتر ازین همه آنست که بعضے از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد
و جشنها بروز ولادت ملکهٔ انگلستان و روز صدارت وی و جز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کار می آید
و شک نیست که چیزها ازان بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شمائل و مجالس ضلالت منازل خذلان مآب خسران نصاب بی شبهه
از کبائر ست أخرجه أبو داود حدیث دال ست برانکه آنحضرت این را بعد قدوم مدینه فرمود چنانکه حرف فا مقتضی اوست و در کتب سیرت
که اول عیدیکه مشروع شد در اسلام عید فطر ست در سنه دوم از هجرت در سبل گفته در وی دلیل ست برینکه اظهار سرور در عیدین مندوب
و ازان قبیل ست که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی و در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت
برانکه بکنند درین هر دو عید مشروع انچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند و خلاف نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبل گفته
مراد وی از افعال جاهلیت چیزی ست که محظور نباشد و شاغل از طاعت نبود انتهی گویم انچه شارح مغربی گفت در حدیث هرگز بران دلالت نیست
بلکه دلالت برخلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خیرا منهما نص ست بران و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخیر مبدل کرده
نعم البدل آورد و این صریح ست در نهی از کردن انچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم والنسائي باسناد صحیح در سبل گفته و اما توسع
بر عیال در ایام اعیاد بچیزی که محصل ترویح بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع ست و استنباط کرده اند بعضے کراهت
فرح در اعیاد مشرکین و تشبه بایشان و مبالغه کرد شیخ کبیر ابو حفص بستی رح از حنفیه و گفت هر که هدیه فرستد یک بیضه بسوی مشرکی برای تعظیم عید وی
پس بتحقیق کافر شد بخدا انتهی و چون حکم هدیه این ست در باب که حکم شریک و مظهر سرور چه خواهد بود و لیکن چون عمل بسنت از قرون کثیره موقوف
شده و عالم هرج مرج گردیده و محدثات گوناگون و بدع روزافزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صد هزار یکی هم آنچنان نتوان یافت که
ازین اعیاد و مواسم خود را دور دارد الا ماشاء الله تعالی **وعن علی** رضی الله عنه قال من السنة ان یخرج الی العید ماشیا
از سنت ست که بیرون آید بسوی عیدگاه پیاده پا و آخر حدیث این ست و بخورد چیزی پیش ازانکه برآید یعنی بعید و در حدیث ابی رافع ست نزد ابن ماجه
که بیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و برمی گشت پیاده و هم وی از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته
که ما را از زهری رسیده ست که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و روایه سعید بن منصور عن الزهری مرسلا و بود ابن عمر
که پیاده میرفت و پیاده برمیگشت و تبویب کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب المشی والرکوب الی العید و تسویه نمود میان هر دو نظر بصحت حدیث
و رجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذي و گفت عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند
مگر بعذر انتهی وحسنه و گفت ترمذی این حدیث حسن ست در سبل گفته نیافتیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم
که تحسینش کند زیرا که روایت کرده ست آنرا از طریق حارث اعور و محدثین را در وی مقال ست انتهی کلام سبل گویم سید علامه عبدالله بن محمد الامیر

فرزند صاحب سبل رحمہما اللہ تعالیٰ گفتہ تحسین ترمذی ثابت ست چنانکہ مصنف رح گفتہ در شرح ترمذی ست باین لفظ کہ حکم کرد مصنف بر حدیث باب کہ آن حسن ست ونووی در خلاصہ بروی اعتراض کردہ وگفتہ کہ اہل حدیث متفق اند بر ضعف وی وحارث کذاب ست مگر ترمذی کہ حدیث را حسن گفتہ و دعوی وی درین باب مقبول نیست گوئیم اتفاق نکردہ اند بر کذب حارث ونہ بر ضعف وی زیراکہ یحیی بن معین گفتہ لا باس بہ رواہ عباس الدوری عنہ وعثمان بن سعید الدارمی گفتہ کہ گفت ابن معین ثقۃ ونسائی یکبار گفتہ لیس بہ باس وبار دیگر گفتہ لیس بالقوی وگفت ابوبکر بن ابی داؤد بود وی افقہ الناس وافرض الناس واحسب الناس بعلم فرائض از علی رضی اللہ عنہ آری شعبی گفتہ حدثنی الحارث الاعور وکان کذابا ونیز کاذب گفتہ اند اورا ابو اسحق سبعی وعلی بن المدینی وابو زرعہ گفتہ لا یحتج بہ وابن حبان گفتہ کان غالیا فی التشیع واہیا فی الحدیث ودارقطنی گفتہ ضعیف وضرب یحیی بن معین وعبد الرحمن بن مہدی علی حدیثہ صاحب میزان گفتہ جمہور بر توہین امر او رسند باوجود روایت کردن ایشان حدیث ورا در ابواب وگفتہ حدیث وی در سنن اربعہ ست ونسائی باوجود تعنت وی در رجال احتجاج کردہ ست بوی وقوی نمودہ ست امر اورا گفتہ واین شعبی ست کہ کاذب میگوید اورا پستر روایت میکند ازوی گفتہ وظاہر آنست کہ وی دروغ می گفت در حکایات خود واما در حدیث پس لا وبود از اوعیہ علم مرہ بن خالد گفتہ حدثنا محمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود خمسۃ یؤخذ عنہم ادرکت منہم اربعۃ وفاتنی الحارث ولم ارہ وکان یفضل علیہم وکان احسبہم ویختلف فی ہؤلاء الثلاثۃ ایہم افضل علقمۃ ومسروق وعبیدۃ ای السلمانی انتہی کلامہ گفت بندہ ضعیف عفی عنہ کہ این جواب یکی از دو وجہ ست کہ در سبل گفتہ ویک وجہ ہمچنان باقی ست یعنی در سبل گفتہ بود کہ لم اجد فیہ انہ حسنہ پس چون در ترمذی تحسین وی موجود نباشد اعتراض صاحب سبل بر مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی ہنوز باقی باشد وجوابی کہ از تحسین گفتہ نیز حق مقام قضا نکردہ زیراکہ از تقریر مذکور ظاہر ست کہ ہر کہ از حارث اعور روایت کردہ وہر کہ از وی روایت نکردہ تضعیف وی نمودہ وتوثیق بعض در برابر تجریح جماعت حجت نیست چہ در اصول حدیث مقرر شدہ کہ جرح مقدم ست بر تعدیل وبودن روایت او در سنن دلیل توثیق نمی تواند شد زیراکہ در سنن اربعہ اخبار ضعاف وحسان وصحاح ہمہ ست پس اگر روایت از وی باشد وضعیف باشد چہ کار مے کند فتدبر

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ انہم اصابہم مطر فی یوم عید فصلی بہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ العید فی المسجد بدرستیکہ رسید ایشان را یعنی صحابہ را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد واین جز یکبار بیش نبود وصاحب مواہب لدنیہ از حافظ ابن القیم رح نقل می کند کہ گفت نگذارد آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار کہ باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتہی شیخ در شرح سفر السعادۃ گفتہ کہ اہل مکہ ہم از زمن اول عادت برین دارند کہ در مسجد گذارند وبصحرا بیرون نروند وبعض گفتہ اند کہ در مسجد افضل ست وآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ در مسجد نگذارد بجہت ضیق بود بخلاف مسجد مکہ کہ وسعتی تمام دارد والآن خود اہل مدینہ نیز در مسجد گذارند وبر مفارقت از شرف وبرکت حضور راضی نشوند ووسعت مسجد شریف الآن بر وجہ کفایت ست بآبادانی این بلدہ مطہرہ بخلاف زمان مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ وسعت مسجد کمتر بود وآبادانی شہر بیشتر ودر شرح ابن الہمام میگوید کہ سنت آنست کہ برآید بجبانہ واستخلاف نماید کسے را کہ با ضعفا نماز در شہر بگذارد زیراکہ نماز عید جائز ست گذاردن آن در شہر در دو موضع باتفاق ونزد محمد جائز ست در سہ موضع نیز اگرچہ استخلاف نکند امام وقیاس بر جمعہ مقتضی اکثر از سہ نیز میگردد ودر بلدہ لاہور وبعض بلاد دیگر ہمچنین می کنند انتہی کلام الشیخ گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ تعلیل نگذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضیق مسجد مدخول ست باینکہ چون یکبار بعذر مطر دران بگذارد معلوم شد کہ مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل پنداشت وہدی وی درین نماز بالخصوص

چنین واقع شد پس سنت در برآمدن بصحرا دامی شود نه بگذاردن در مسجد گو بعذر جائز باشد و حصول شرف و برکت اتباع همدرین ست گو شرف و برکت
حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگرست واین چیز دیگر و چون علت خروج دریجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود
پس بمجرد تخمین و قیاس علل و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد بعذر گذارد نه بی عذر پس در ما نحن فیه حجت نباشد غایت آنکه افادهٔ جواز
کند وازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبانه افضل ست واگرچه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بحجت آنکه آنحضرت ص برهمین مواظبت
کرده و در مسجد جز یکبار بعذر مطر نگذارده و وی صلی الله علیه وسلم محافظت نمی کند مگر بر افضل و مروی ست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
جبانه و گفت لولا السنة لصلیت فی المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبانه مسجدی باشد مکشوف
پس نماز در وی افضل ست واگر مسقوف باشد پس در وی تردد ست در حبل گفته قول شافعی این ست که اگر مسجد شهر واسع باشد در وی
بگذارند و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع ست ولهذا امر کرد آنحضرت ص باخراج عواتق و ذوات خدور
و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد ولهذا اهل مکه بنا بر سعت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و این فتة آ
جماعتی را گفته که نماز در مسجد افضل ست انتهی گوییم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل ست زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخدور
دلیل ماست که دال ست بر اهتمام شان این نماز و مصرح ست بافضلیت گذاردن آن بصحرا نه در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث
در خروج بمصلی غیر کافی ست در اثبات افضلیت زیرا که اجتهاد در ان مسرح نیست و حدیث باب که دال ست بر گذاردن یکبار در مسجد بعذر در وی
مقال ست چنانکه مصنف گفته رواه ابو داود باسناد لین زیرا که در سندش مردی مجهول ست و زیاده کرد در تلخیص رواه ابن ماجة
والحاکم و اسناده ضعیف پس دریجا بی عذر و تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمرهٔ آنحضرت ص باید برافراشت وحتی الامکان بتقصیر از خود
[illegible] فی نمی باید شد و بعمل بلدهٔ لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این و آن نباید آویخت وبالله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
موطا گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و ضحی که امام برآید از خانهٔ خود آنقدر پگاه که برسد بعیدگاه
و حال آنکه حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
زوال ست و مذهب شافعی آنست که پگاه تر برآیند مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد در عید اضحی
و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهتر ست تعجیل در ضحی و تاخیر در فطر انتهی و هم در مصفی ست زیر کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ
ازین آیت دانسته شد که ما موریم باکثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
بگویند و باید که رفع صوت کنند و حنفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص ست بجائیکه در حدیث آمده باشد
بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب ست ولهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز انتهی گفت محرر سطور عفا الله عنه
تفصیل مقام این ست که تکبیر در عیدین مشروع ست نزد جماهیر فاما تکبیر عید الافطار پس سنت ست نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر از خروج
امام ست برای نماز تا ابتدای خطبه و درین باب بیهقی دو حدیث ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده اما حاکم گفته هذه سنة تداولها ائمة الحدیث
وقد صحت به الروایة عن ابن عمر وغیره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه واما صفت وی پس در فضائل الاوقات
بیهقی ست باسناد تا سلمان که وی می آموخت ایشان را تکبیر و می گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا اللهم انت اعلی و اجل من ان یکون

لک صاحبۃ اویکون لک [illegible] اویکون لک ولی من الذل وکبرہ تکبیرا اللہم اغفر لنا اللہم ارحمنا و اما تکبیر
عید النحر پس سنت مؤکدہ ست نزد جمہور برای مرد و زن و بعضے خاص کردہ اند بمردان و اما وقت وی پس حسب ظاہر آیۂ کریمہ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ
مَّعْدُودَاتٍ و آثار صحابہ این ست کہ نیست مختص بوقت دون وقت مگر اہل علم گویند عقیب صلوٰۃ ست مطلقاً و نزد بعض عقیب فرائض نہ نوافل
و نزد بعضے خاص بجماعت دون انفرادی و بموءات نہ بمقضیہ و بمقیم نہ بمسافر و بامصار نہ بقری و اما ابتدا و انتہای وی پس در وی نیز خلاف ست
گفتہ اند از اول صبح روز عرفہ و قیل از ظہر آخر روز و قیل از عصر وی و در ثانی تا ظہر ثالث وی و قیل تا آخر ایام تشریق و قیل من ظہرہ و قیل من عصرہ
و درین حدیثی واضح از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشدہ و اوضح چیزی کہ وارد شدہ است دران قول علی و ابن مسعود ست کہ آن از صبح عرفات
تا آخر ایام منی اخرجہما ابن المنذر در مصفی گفتہ نزدیک حنفیہ شرط وجوب تکبیر اقامت و مصر و فرض بودن صلوٰۃ و جماعت مستحبہ است و ابتدای تکبیر
بعد از صلوٰۃ فجر ست از روز عرفہ و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوٰۃ عصر ست از روز نحر نزدیک ابی حنیفہ در آخر ایام تشریق ست نزدیک صاحبین و معمول
و مفتی بہ مذہب صاحبین ست و ہمین ست قول غیر مشہور شافعی و عمل شافعیہ برین ست انتہی و اما صفت وی پس اصح انچہ وارد شدہ دران روایت
عبد الرزاق ست از سلیمان بسند صحیح گفت اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر کبیرا و مروی ست از سعید بن جبیر و مجاہد و ابن ابی لیلی و ہو قول للشافعی
زیادت وللہ الحمد و صفات دیگر و استحسانات ایمہ نیز ہست و آن دلالت دارد بر وسعت امر و اطلاق آیۂ کریمہ مقتضی اوست و نیست فرق میان
تکبیر ہر دو عید و امر در آیت بذکر در ایام معدودات و ایام معلومات وارد شدہ پس بعض گویند ہر دو ایام مختلف اند معدودات ایام تشریق ست
و معلومات ایام عشر ذکرہ البخاری عن ابن عباس تعلیقا و وصلہ غیرہ و ابن مردویہ از ابن عباس آوردہ کہ معلومات قبل یوم ترویہ و یوم
عرفہ است و معدودات ایام تشریق ست و اسناد وی صحیح ست و ظاہرش ادخال یوم عید ست در ایام تشریق و روایت کرد ابن شیبہ
از ابن عباس نیز کہ معلومات یوم نحر و سہ روز بعد اوست و رجحہ الطحاوی لقولہ تعالی لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلٰى مَا رَزَقَهُم
مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ و این مشعر ست کہ مراد بدان ایام نحر ست انتہی و این مانع نیست از تسمیۂ ایام عشر بمعلومات و نہ از تسمیۂ ایام تشریق
بمعدودات بلکہ تسمیۂ ایام تشریق بمعدودات متفق علیہ ست لقولہ تعالی وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ و قد ذکر البخاری عن
ابی ہریرۃ و ابن عمر تعلیقاً کہ این ہر دو می برآمدند بسوی سوق در ایام عشر تکبیر گویان و تکبیر می گفتند مردم بتکبیر ایشان و بغوی و بیہقی ہم این را
ذکر کردہ اند طحاوی گفتہ مشایخ ما قائل بودند بتکبیر ایام عشر جمیعاً و ہمچنین مندوب ست پوشیدن جامہای نفیس و مالیدن عطر در روز عید و نمودن قربانی
بسیار فربہ چنانکہ در حدیث حسن مجتبی ست رضی اللہ عنہ کہ امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العیدین ان نلبس اجود ما نجد و ان نتطیب باجود
ما نجد و ان نضحی باسمن ما نجد البقرۃ عن سبعۃ والجزور عن عشرۃ و ان نظہر و علینا السکینۃ والوقار رواہ الحاکم من طریق اسحق بن برزخ
و قال لولا جہالۃ اسحق لحکمت للحدیث بالصحۃ در سبل گفتہ قلت لیس بمجہول فقد ضعفہ الازدی و وثقہ ابن حبان ذکرہ فی التلخیص

باب ۱۵ صلوٰۃ الکسوف

اختلاف کردہ اند علما در کسوف و خسوف کہ مستعمل اند ہر دو در مہر و ماہ یا مختص ست ہر لفظ بیکی ازین ہر دو و در قرآن مجید استعمال خسوف
در قمر آمدہ و در حدیث خسفت الشمس واقع شدہ و ہم نسبت کسوف بسوی آفتاب آمدہ و در لغت استعمال کسوف در شمس و استعمال خسوف در قمر ست
و رُوات حدیث بعضے بکاف روایت کردہ در ہر دو و بعضی بخای معجمہ در ہر دو کہ الشمس والقمر ینخسفان و ینکسفان و انچہ در احادیث نیامدہ نسبت
کسوف ست بسوی قمر بر جہت انفراد و بر ہمین ست استعمال فقہا کہ ایشان خاص میکنند کسوف را بآفتاب و خسوف را بماہتاب و اختارہ ثعلب

و جوهری گفته انه افصح و قیل یقال بهما فی کل منهما و معنی کسوف در لغت تغیرست بسوی سواد و منه کسف وجهه و کسفت الشمس اسودت و ذهب شعاعها
و معنی خسوف نقصان ست قاله الاصمعی و فی ذلک اقوال اُخر و یقال کسفت الشمس بفتح الکاف و تضم نادرًا و انکسفت و خسفت بفتح الخاء و تضم نادرًا
و انخسفت عن المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
گرفته شد آفتاب و بی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد
وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسف شد شمس در زمانهٔ آنحضرت دو باری یکی در سنه سادسه و دیگر در
سنه عاشر روزیکه مرد اپسرش ابراهیم و منخسف شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدن و رغمی بشهب کردن گرفتند و گفتند مسحور شد
قمر پس گذارد آنحضرت نماز خسوف انتهی و رواة صلوٰة کسوف از صحابه بست و چند کس اند در عده شرح عمده گفته ازینجا معلوم شد که سر کردن بهال
بنادیق و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود ست یوم مات ابراهیم روزیکه مرد ابراهیم بن رسول الله که از ماریه قبطیه بود
و در مدینه بسنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراهیم پس
گفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم ابود او و گفته موت او دهم ربیع الاول بود و قیل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا
و در بحار دست بر منجمان که می گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه عادت این چنین ست و این برخلاف عادت بود اگر گویند در غیر
این سه روز محال ست این سخن باطل ست زیرا که خدا قادرست بر هر چیز فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بطریق رد بر ایشان
ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله بدرستیکه آفتاب و ماهتاب دو نشان اند از نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی احد
زیرا که خسوف و کسوف دال اند بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت وابهت تاریک و تیره
و بی نور شدند همچنین قادرست او تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسف کند و تاریک گرداند پس درینجا تخویف عبادست
از باس و سطوت خود و حدیث ماخوذست از قول وی تعالی و ما نرسل بالآیات الا تخویفا لا ینکسفان لموت احد و لا لحیاته
گرفته نمی شوند از جهت ممات کسی و نه حیات وی این دفع ست مر اعتقاد جاهلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت استشباع و استطراد موت بود و در سبل گفته ایشان ادعای حیات
هیچ یکی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق ست بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گوئید همچنین این کسوف برای
ممات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و مانند آنست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود بشمس یا دث افادت ست و بیان آنست که حکم نیرین واحد ست
فاذا رأیتموها فادعوا الله و صلوا پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم ست و لفظ بخاری فصلوا
و ادعوا الله ست و در وی ارشاد عباد ست بسوی آنچه مشروع ست نزد رویت وی از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر دلیل وجوب ست
مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت موکده بنا بر انحصار واجبات در نماز پنجگانه و ابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب وی کرده و زین بن المنیر از ابو حنیفه
نقل کرده که واجب ست شوکانی گفته نماز کسوف سنت ست بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید زیادت بر سنیت نیست انتهی
حتی ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم ست متفق علیه پس درینجا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل ست بر فوت صلوٰة بانجلا پس چون آفتاب منجلی شود و وی در نماز باشد
نماز را اتمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم ست فسلم و قد انجلت و این دلیل ست بر اتمام نماز و اگرچه حال شده باشد انجلا

ومؤید اوست قیاس بر سائر صلوات زیراکہ اینہا مقید اند برکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را اتمام کرد و دروی دلیل ست برینکہ گذاردن این نماز مقید
بحصول سبب وی در ہر وقت کہ از اوقات باشد وباین رفتہ اند جمہور ونزد احمد وحنفیہ ما عدای اوقات کراہت ونزد مالکیہ از وقتی کہ حلال ست در آن
نافلہ تا زوال ودر روایتی تا نماز عصر مصنف گفتہ واقف نشدم بر چیزی از طرق کہ گذاردہ باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت ولیکن واقع شد
این اتفاقا پس دلالت نکند بر منع ما عدای او کذا فی البدر وفي روایة للبخاري عن المغیرة حتی ینجلي تا آنکہ روشن شود عوض قول وی
حتی ینکشف ومعنی ہر دو یکی ست ودروی دلیل ست بر طول قرائت ورکعات این نماز وللبخاري وابن حبان والحاکم والنسائي نحوه
من حدیث أبي بکرة رضي الله عنه فصلوا وادعوا حتی ینکشف ما بکم پس نماز بگذارید ودعا کنید تا آنکہ منکشف گردد
چیزی کہ شما راست واین اول حدیثی ست کہ سوق کرد وآورد آنرا بخاری در باب کسوف ولفظ وی یکشف ست ومراد آنست کہ مرتفع شود
آنچہ نازل شدہ ست بشما از کسوف شمس وقمر مصنف در تلخیص گفتہ واقع شدہ است در خلاصہ وشرح مہذب آنچہ موہم بودن این روایت
متفق علیہ ست حال آنکہ چنین نیست زیراکہ اخراج نکرد مسلم از ابی بکرہ در صلوٰة کسوف ہیچ چیز انتہی **وعن** عائشة رضي الله عنها
ان النبي صلی الله علیه وسلم جهر في صلوٰة الکسوف بقراءته بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرائت خود را ومراد
درینجا کسوف شمس ست چنانچہ احمد روایت کردہ بلفظ خسفت الشمس وقال ثم قرأ فجهر بالقراءة وجہر را ترمذی وطحاوی ودارقطنی ہم روایت کردہ
وابن خزیمہ وغیرہ از علی رضي الله عنه آوردہ مرفوعا جہر بقرائت در نماز کسوف ودرین چہار قول ست اول آنکہ جہر کند بقرائت مطلقا در کسوف
شمس وقمر بنا بر حدیث باب وجز آن واین حدیث اگرچہ وارد ست در کسوف شمس لیکن قمر مثل اوست بنا بر جمع نمودن آنحضرت ہر دو را در یک حکم
چنانکہ فرمود فاذا رأیتموہما ای کاسفین فصلوا وادعوا واصل استوای ہر دو ست در کیفیت نماز ومانند آن واین مذہب احمد واسحق وابو حنیفہ
وابن خزیمہ وابن منذر ودیگران ست دوم آنکہ اسرار کند مطلقا بحدیث ابن عباس کہ استاد آنحضرت استادنی دراز قریب سورۂ بقرہ پس اگر
جہر میکرد آنحضرت اندازہ نمی کرد ابن عباس قرائت او را بسورۂ بقرہ وشافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آوردہ کہ وی بایستاد بپہلوی آنحضرت
در کسوف پس نشنید از آنحضرت حرفی وبیہقی آنرا موصول کردہ از سہ طریق کہ اسانید ہمہ واہی ست پس ضعیف ست این قول کہ ابن عباس
از آنحضرت دور بود لہذا جہر وی بقرائت نشنیدہ سوم آنکہ مصلی مخیر ست درمیان جہر واسرار زیراکہ ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ہر دو امر چنانکہ از ادلۂ ہر دو قول مذکور معلوم شدہ چہارم آنکہ در کسوف شمس اسرار کند ودر خسوف قمر جہر نماید واین مختار ائمہ ثلاثہ است عملا
بحدیث ابن عباس وقیاسا بر صلوات خمس ولیکن در سبل گفتہ کہ دلیل جہر مطلقا انہض ست ازین ہمہ اقوال ودر مصفی گفتہ ظاہر آنست کہ
جہر کند در خسوف وکسوف ہر دو بحدیث شیخین عن عائشة واما جمع شافعیہ بآنکہ اسرار در قمر ست وجہر در شمس پس مدخول ست بآنکہ
ظاہر از حدیث عائشة آنست کہ حکایت ہمان قصۂ کسوف باشد کہ روایات متعددہ دران باب از حضرت عائشہ منقول است واستعمال
خسوف بر شمس غیر قلیل ست انتہی ملخصا فصلی اربع رکعات في رکعتین پس بگذارد چہار رکعت در دو رکعت یعنی در ہر رکعتی
دو رکوع کرد بر خلاف معہود کہ در ہر رکعت یک رکوع می باشد واربع سجدات وچہار سجدہ چنانکہ معہود ست متفق علیه
واین حدیث دلیل ست بر شرعیت جہر بقرائت در نماز کسوف وبرینکہ این نماز دو رکعت ست ودر ہر رکعت دو رکوع ست ودر ہر رکعت
دو سجدہ وبیاتي خلاف ذلک في حدیث ابن عباس وهذا لفظ مسلم واین یک وجہ ست برای این نماز از وجوہ متعددہ او واین از حدیث
ابن عمر وابن عباس ہم آمدہ ورواه ابن حبان والحاکم وگفت بخاری حدیث عائشة در جہر اصح ست از حدیث سمرہ انتہی ولفظ سمرہ این ست

صلّى بنا في كسوفِ الشمس لانسمع له صوتا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم واعلّه ابن الحزم. انه ثعلبة بن عباد راويه عن سمرة وگفت ابن المديني وی

مجهول ست وقد ذکره ابن حبان في الثقات باآنکه نیست اورا راوی جز اسود بن قیس وجمع کرده اند میانِ حدیثِ عایشهؓ وسمره باینکه بود سمره

در اخریات الناس پس نشنید آوازِ آنحضرتؐ را لیکن قول ابن عباس که انی کنتُ الی جنبه دافع اوست مصنف در تلخیص گفته اگر صحیح شود تعدد

زائل شود اشکال انتهی وترجیح داد شافعی حدیثِ سمره را بسبب موافقتِ او با روایتِ ابن عباس وجز آن ودر مصفی گفته اما حدیثِ ترمذی

عن سمرة پس لانسمع له صوتاً گفته نه اسرّ بالقراءة یالم یجهر بلکه عدم سماع خود بیان کرد انتهی بمعناه واین ناظر ست در ترجیح حدیثِ عایشه وباالجملہ

در حدیثِ عایشه که نزد دارقطنی ست آمده که خواند آنحضرتؐ در رکعتِ اُولی عنکبوت ودر ثانیه رُوم یا لُقمان وفي روايةٍ له ای المسلم عن عایشة

فبعث پس برانگیخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مُنادیًا یُنادي ندا کننده آواز دهنده را که ندا کند الصلوة جامعة نماز جمع

کننده است پس جمع آمدند وپیشتر رفت آنحضرتؐ برای امامت وگذارد نماز بروجهی که مذکور شد ودرینجا دلیل ست بر مشروعیت اعلام باین لفظ

برای اجتماع مردم درین نماز ووارد نشده است امر باین لفظ از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر درین نماز واین هر دو لفظ منصوب ست یعنی

الصلوة جامعة اول بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای احضروا وثانی بر حال وجائز ست رفع هر دو بر ابتدا وخبر وفیه تقادیر اُخر

و عن ابن عباس رضي الله عنه قال [illegible] الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمانِ رسول خدا

صلى الله عليه وسلم فصلّى پس نماز گذارد آنحضرتؐ ومردم با وی اقتدا کردند فقام قیاما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة

پس قیام کرد آنحضرتؐ قیام دراز نزدیک انخواندنِ سورهٔ بقر یعنی آن زمان مقدار که در وی سورهٔ بقر بخوانند وازینجا معلوم نمی شود که سورهٔ بقر خوانده باشد

لیکن در وی دلیل ست بر آنکه دران قرآن باید خواند بغوی گفته علما متفق اند بر آنکه بخواند در قیامِ اول از رکعتِ اول فاتحه واختلاف کرده اند

در قیامِ ثانی پس مذهبِ مالک آنست که صحیح نیست نماز مگر بقراءتِ آن ودر وی دلیل ست بر شرعیت طول رکوع ومشروع دران ذکر ست از

تسبیح وتکبیر وغیرهما ثم ركع ركوعا طويلا پستر رکوع کرد رکوعی دراز ودر بعضی روایات آمده که برابر اند از قیام ثم رفع فقام

قياما طويلا پستر برداشت سر از رکوع والیستاد زمانی دراز وهو دون القيام الاول واین ایستادن فرود قیام اول بود ودون

بمعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قراءت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی ست ثم ركع ركوعا طويلا وهو

دون الركوع الاول پستر رکوع کرد رکوعِ دراز واین رکوع فرود رکوع اول بود پستر برداشت سر از رکوع دوم ثم سجد پستر سجده کرد

یعنی دو سجده چنانکه معهود ست در سجده وجلسه اینجا طویل کرد ودرینجا دلالت ست بر آنکه قیامی که بعد او سجود ست در وی تطویل نیست بلکه

فرود اول ست واگرچه نزد مسلم در روایتِ جابر آمده که انه اطال ذلک نووی گفت این روایت شاذ ست عمل کرده نمی شود بران ونقل کرد قاضی

عیاض اجماع بر عدم تطویل اعتدالی که متصل سجود ست وتاویل کرد این روایت را که مراد با طالت زیادتِ طمانینت ست وذکر نکرد درین روایت

طولِ سجود را ولیکن ثابت شده است اطالتِ وی در روایتِ ابی موسی نزد بخاری وحدیثِ ابن عمر نزد مسلم نووی گوید محققان از اصحاب ما گفته اند

وهو المنصوص للشافعي که طول کند بنا بر احادیث صحیحه که وارد ست بدان ابو داود ونسائی از حدیثِ سمره آورده که كان اطول ما سجد

في صلاته قط ودر روایتِ مسلم ست از حدیثِ جابر وسجوده نحوا من ركوعه وبه جزم اهل العلم بالحديث وبگوید عقیب هر رکوع سمع الله لمن حمده باز

بگوید ربنا لك الحمد الی آخره وطول کند در جلوس بین السجدتین چنانکه واقع شده است در روایتِ مسلم از حدیثِ جابر اطالتِ اعتدال میانِ

هر دو سجده وگفت مصنف واقف نشدم بران در هیچ طریق مگر درین طریق ونقل کرد غزالی که اتفاق بر عدم اطالتِ وی مردود ست

ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول پس برداشت سر از سجده وایستاد ایستادن دراز واین ایستادن فرود
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد رکوع دراز واین
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول پس برداشت سر
از رکوع وایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود واین دلیل ست بر اطالت قیام در رکعت
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی ودر روایت ابی داود از عروه آمده که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفته نیست خلاف در انکه رکعت
اولی با قیام ورکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام ورکوع او واختلاف کرده اند در اول از ثانیه ورکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند
از قیام ثانی از اول ورکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول وی ست وهو دون القیام الاول که مراد بدان اول
از اولی ست یا راجع ست بهمه پس هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل اوست ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الرکوع الاول
پس رکوع کرد رکوعی طویل واین فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود ثم رفع راسه ثم سجد ثم انصرف پس برداشت
سر خود را پس سجده کرد یعنی دو سجده پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد وتسلیم وذکر نکرد این را از جهت ظهور وی وقد تجلت الشمس
وحال آنکه بتحقیق آشکارا وروشن شده بود مهر فخطب الناس پس خطبه کرد مردم را ومضمون خطبه همان ست که در حدیث مغیره گذشته
یعنی مهر وماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی ونه حیات وی پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید
متفق علیه درینجا دلیل ست بر شرعیت خطبه بعد صلوۃ کسوف ورفته است باستحباب آن شافعی واکثر ائمه حدیث وحنفیه گویند
خطبه نیست در کسوف زیراکه منقول نشده وتعقب کرده اند باحادیث مصرحه بخطبه وگفته اند که انچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از ان خطبه نبود
بلکه قصد رد بود بر کسانیکه معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد واین قول متعقب ست بانکه در روایت بخاری ست فحمد الله واثنی
علیه وفی روایة انه عبده ورسوله وفی روایة البخاری انه ذکر احوال الجنة والنار وغیر ذلک واین همه مقاصد خطبه است ولفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمه از اسما این ست قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیٔ لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا
حتی الجنة والنار وانه قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور قریباً او مثل فتنة المسیح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اسماء فیوتی احدکم فیقال
ما علمک بهذا الرجل فاما المومن او الموقن لا ادری ای ذلک قال فقالت اسماء فیقول هو محمد رسول الله جاء بالبینات والهدی فاجبنا واطعنا
ثلاث مرات ثم یقال قد کنا نعلم انک تومن به فنم صالحاً وفی مسلم روایة اخری فی الخطبة بالفاظ فیها زیادة مصنف در تلخیص گفته صاحب هدایه
از حنفیه می گوید نیست در کسوف خطبه زیراکه منقول نشده وما تعجب میکنیم از وی زیراکه ثابت ست در حدیث عایشه وحدیث اسماء بنت ابی بکر در
صحیحین واحمد آنرا از حدیث سمره بن جندب آورده ودر نسائی وابن حبان بوجه دیگر مذکور ست که استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبرامد بر منبر
وحمد گفت خدا را وثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جای تعجب از صاحب هدایه نیست زیراکه وی فقیه ست نه محدث ولهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه وضعیفه موجود ست تعجب این ست که در هدایه زیاده برده جا او را سهو وخطا رو داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع مخفی نیست
والفظ للبخاری ولفظ مر بخاری راست در سبل گفته نماز کسوف بروجوه کثیره مروی ست ذکرها الشیخان وابوداود وغیرهم واین
سنت ست باتفاق علما ودر دعوی اتفاق نظر ست زیراکه ابو عوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوب وی ومحکی ست از مالک که آنرا
جاری مجرای جمعه داشته وگذشت از ابو حنیفه ایجاب وی ومذهب شافعی وجماعتی یعنی مالک واحمد وجمهور علما آنست که مسنون ست در جماعت وگفته اند

دیگران یعنی ابوحنیفه وگروهی که تنها بگذارد وحجت اولین احادیث صحیحه است که دران گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعده اختلاف کرده اند در صفت
وی جمهور گویند دو رکعت ست در هر رکعت دو قیام و دو قرارت و دو رکوع و سجود دو سجده است کغیرها و باین کیفیت رفته است مالک و شافعی و لیث
و دیگران انتهی و در مصفی گفته المراد هر نماز کسوف آنست که قیام اول را تطویل کند مانند سورهٔ بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام
ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم ست حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سورهٔ بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعض روایات
تطویل سجدات نیز آمده بعد از ان خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند
که آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهی گوییم و این همه افعال در احادیث
صحاح وارد اند **وفي رواية مسلم** اى عن ابن عباس **صلى** اى النبى صلى الله عليه وسلم **حين كسفت الشمس ثماني ركعات**
في اربع سجدات گذارد آنحضرت وقتیکه گرفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیرا که هر رکعت را
دو سجده است و باین کیفیت رفته است گروهی **وعن علي عليه السلام** اى واخرج مسلم عنه **مثل ذلك** اى مثل روايت
ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارده اند **وله** اى ولمسلم روايت
عن جابر بن عبد الله صلى اى النبى صلى الله عليه وسلم **ست ركعات باربع سجدات** گذارد آنحضرت شش رکوع
یعنی در هر رکعت سه رکوع بچهار سجده در هر دو رکعت و سجده چنانکه معهود ست **ولابي داود عن ابي بن كعب رضى الله عنه صلى**
اى النبى صلى الله عليه وسلم **فركع خمس ركعات وسجد سجدتين** گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد
دو سجده **وفعل في الثانية مثل ذلك** و کرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده **ورواه البيهقي والحاكم ايضا**
وصححه ابن السكن وقال الحاكم رواته موثوقون و بالجمله از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت ست بالاتفاق و اختلافی که هست
در کمیت رکوعات ست در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مصنف آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع
و باین اخذ کرده است شافعی و مالک و لیث و احمد و غیرهم و برین دال ست حدیث عایشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفته
هو اصح ما في الباب وباقي الروايات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم ست از ابن عباس
و علی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین دال ست حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی در شرح مسلم گفته اخذ کرده اند بهر نوعی بعض صحابه و گفته
جماعتی از محققین که مصلی مخیر ست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این مبنی ست بر تعدد کسوف که گاهی در ان چنین کرده گاهی
چنان و لیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعهٔ واحده است که آن نماز گزاردن آنحضرت ست روز وفات ابراهیم
و لهذا تعویل کرده اند دیگران بر اعلال احادیث حاکیه صور ثلاثه و ابن قیم گفته کبار ائمه تصحیح نمیکنند تعدد آنرا کالامام احمد والبخاري والشافعي
و می بینند آنرا غلط و رفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سائر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفیین و ثوری نیز همین ست و یک رکوع اقل اعداد ست
و صحیح اکثر آن و در مصفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا رايتم ذلك فصلوا را کار بسته است و هر که دو رکوع
و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم اوفی حاصل کرد انتهی شیخ در ترجمه گفته نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت ست
بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد ست در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

ونزد شافعی برای هردو جماعت وخطبه و دو رکوع در هر رکعت ست بروجه مذکور در حدیث ابن عباس وهمچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی وجائز ست نزد اکثر اصحاب وی تنها نیز و برکوع واحد بی خطبه و دلیل ما حدیث ابن عمر ست که ناطق ست بآنچه در مذهب ماست وحال اکشف ست مر رجال را که در صف پیش استاده اند از نسا وصبیان که موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة وشیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه وحسنه که مثبت مذهب حنفیه اند وتکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع که در انها اضطراب کرده اند در روایات بعضی دو رکوع وبعضی سه وبعضی چهار وبعضی پنج پس واجب شد که گذارده شود بروجهی که معهود ست وموافق مر روایات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلعم فاذا کان ذلک فصلوا وبجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه ست که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پیشین را او فتاده وظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز یکبار واقع نشده وهیچ کس تعدد وقوع روایت نکرده ووقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید وخلاف عادت ست ولیکن قول صاحب هدایه که حال اکشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست که غیر عایشه رض از رجال کسی موافق وی روایت نکرده باشد انتهی گوییم اضطراب دلیل صحت روایات ست وچون حادثه متحد ست اطلاق را حمل کنند بر تقیید ومذهب حنفیه ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تلخیص گفته تمسک کرده اند حنفیه بظاهر حدیث ابی بکره که در وی بلفظ مثل صلاتکم آمده وبحدیث عبد الرحمن بن سمره که نزد مسلم ست ودران این ست که خواند دو سوره وگذارد دو رکعت وبحدیث نعمان بن بشیر ودر وی این ست که پس گذارد دو رکعت را اخرجه ابو داود ورواه النسائی بلفظ فصلوا کاحدث صلوٰة صلیتموها من المکتوبة واخرجه احمد والحاکم وصححه ابن عبد البر واعله ابن ابی حاتم بالانقطاع وبحدیث قبیصه بن مخارق فصلی رکعتین واخرجه ابو داود والحاکم انتهی **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ما هبت ریح قط الا جثی النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه نوزید هرگز بادی مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانو می خود واین قعده مخافت ست نمی کند آنرا مگر خائف مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد ورباح بلفظ جمع در رحمت وخطابی توجیه آن کرده که چون ریاح متکثر شود سحابها را پیدا آرد وامطار بسیار آید ودر زروع نشو ونما پیدا گردد وچون یک ریح وزد عقیم باشد این چنین ست اعتقاد اهل عرب وطحاوی این را منکر شد واستشهاد آورد بقول وی تعالی وجرین بهم بریح طیبة وبآنچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر وشر چنانکه در حدیث ابو هریره آمده الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب وقول آنحضرت صلعم انا نسالک من خیر هذا الریح وخیر ما فیها وگفته که این حدیث ابن عباس ضعیف ست مقاومت با آن حدیث صحاح نتوان کرد وطیبی گفته غالبا ریح ... چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف گردد ودرینجا سخن بسیار ست در لمعات وغیره مذکور ست وقال وگفت این کلمات را اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت ومگردان اورا مادهٔ عذاب ودر آخر روایت این ست اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا خداوندا بگردان اورا ریاح ومگردان اورا ریح گفت ابن عباس که در کتاب خداست ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وتند وفرستادیم بر ایشان باد نازاینده که بارور نمی گردانند درختان را وفرستادیم بادهای آبستنی که درختان بوی بارور می شوند واز آیات آلهی ست که می فرستد بادها را بشارت دهنده بباران ودرین بیان ست که مجموع ریاح در رحمت ست ومفرد در عذاب پس اشکال شد در حدیث وجواب داده اند که مراد آنست که هلاک مکن ما را باین باد زیرا که اگر درین ریح هلاک شوند بادی دیگر بعد ازان بر ایشان نه وزد پس این ریح باشد نه ریاح رواه الشافعی فی الام والطبرانی وابو یعلی والبیهقی فی الدعوات الکبیر **و** هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه **عنه** انه بدرستیکه وی یعنی ابن عباس ح در بعض نسخ انه صلی الله علیه وسلم

صلى في زلزلة ست ركعات واربع سجدات گذارد در زلزلهٔ زمین شش رکوع وچهار سجده یعنی دو رکعت در هر رکعت سه رکوع وقال وگفت هكذا صلوة الآيات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البيهقي من طريق عبد الله بن الحارث عنه انه كان في زلزلة في البصرة ورواه ابن ابي شيبة من هذا الوجه مختصرا ان ابن عباس صلى بهم في زلزلة اربع سجدات ركع فيها ستا ودر روایت کرد ابوداود از ابن عباس مرفوعا که چون به بینید شما آیتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها كما قال الشافعي ودرینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد وشافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات ونه هیچ یکی از خلفای او جز نماز کسوفین وروایت کرد بیهقی در سنن ومعرفه بسند خود تا شافعی که ذکر الشافعي عن علي رضي الله عنه نحوه ذکر کرد شافعی از علی مانند آن که بگذارد وی کرم الله وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت ودو سجده در یک رکعت ودو سجده در یک رکعت شافعی گفته اگر ثابت شود این از علی رضی الله عنه قائل شوم بدان وایشان ثابت می کنند آنرا واخذ نمی کنند بدان دون آخر وهو قوله هذا صلوات الآيات وذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم الله وجهه ورفته اند بعض علما باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد مثل نماز کسوف ووافقه على ذلك احمد بن حنبل گویم در کتب حنابله این ست که برای کسوف دو رکعت بگذارد وقتیکه خواهد وشافعی وغیره گفته اند که تجمیع مسنون نیست واما صلوة منفرد پس خوب ست زیرا که امر آنحضرت بتجمیع جز در کسوفین مروی نیست والله اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن ودر شرع [بسبب] زیاده دعا یا سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کم نکرد هیچ قومی پیمانه وترازو را مگر آنکه گرفته شدند بقحط وخشک سالی وشدت مؤنت وجور سلطان بر آنها ومنع نکردند زکوة اموال خود را مگر آنکه منع کرده وباز داشته شدند باران را از آسمان عن ابن عباس رضي الله عنه قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینهٔ منوره متواضعا فروتنی کننده متبذلا بمثناة فوقیه وموحده وذال معجمه یعنی لابس ثیاب بذله وبذله جامه که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند وزینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت وحسن هیئت ست برای تواضع واظهار حاجت متخشعا خشوع کننده وچشم فرو خوابانیده وتواضع وتخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد وثانی را بر باطن وگویند خشوع در صوت وبصر باشد وخضوع در بدن مترسلا فرو هشته از عاجزی ای بتأنی وعدم عجلت متضرعا زاری کننده لفظ ابوداود متبذلا متواضعا ست در نهایه گفته تضرع تذلل ومبالغه در سوال ورغبت فصلى ركعتين كما يصلي في العيد پس بگذارد دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابوداود این ست لكن لم يزل في الدعاء والتضرع والتكبير ثم صلى الخ واز ینجا معلوم شد که نماز بعد دعا بود ولفظی که مصنف آورده غیر صریح ست درین لم يخطب خطبتكم هذه وخطبه نخواند مثل این خطبه شما که میخوانید واین عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل وبسیط وبتکلف وظاهر همین ست زیرا که در روایت ابوداود زیاده کرده انه صلى الله عليه وسلم رقي المنبر وظاهر آنست که رقی منبر نبود مگر برای خطبه وگفته اند بخواند خطبه مانند جمعه بحدیث عایشه که می آید وبحدیث ابن عباس واز حدیث ابوهریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود ولفظ وی نزد احمد وابن ماجه وابی عوانه وبیهقی این ست انه صلى الله عليه وسلم خرج للاستسقاء فصلى ركعتين ثم خطب وباین رفته ست شافعی وغیره ودر حدیث ابن عباس که لفظ وی نزد ابوداود گذشته قبل نماز آمده وباین رفته ست جماعتی ودر جمع میان هر دو حدیث باین وجه ست که آنحضرت ...

کرده بود پس بعض رُوات ازان بخطبه تعبیر کردند و بران اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضے دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند
هم بران اقتصار نمودند و دعا قبل نماز ذکر نکردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعائیکه درین نماز باید کرد پس تحری ماورد عنه صلی الله علیه وسلم است
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل است بر شرعیت نماز
استسقا و باین رفته اند اکثر ایمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم واهب رزاق و استغفار
بنص قرآن سبب ادرار امطار است و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مگر در وجه واحد
و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکورست عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرد و بر دعا و استغفار
اقتصار نموده و نماز نگذارده و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب عهد وی بزمان نبوت بعیدست و ترک وی با وجود علم
ابعدست با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه نا کردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه که نیست نماز
در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یکے نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار
کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد نیز موافق ایمه دیگر اند
درین باب و بعضے گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصاص
آن با آنحضرت علیه السلام انتهی و در شرح سفر السعادة گفته نزد صاحبیه و ایمه ثلاثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول
امام محمد است و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است
الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذهب
امام احمد روایات است مشهورتر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختارتر است یک
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنهائیکه قائل اند بنماز قرائت بجهر است و تحویل ردا انها امام را یا قوم را نیز دو قول است و نزد
ابی حنیفه هیچ یکی از ینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابوحنیفه و عمل بمذهب صاحبیه است انتهی کلامه
گویم و همین است ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری است از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه وسلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاردن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که
استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی ازان وجوه نیست چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت است
تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجوه
متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یکے ازان وجوه بجای خود سنت مستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت بر انحای
کثیره و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصلے با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد دو رکعت بقراءت
جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و ردا بگرداند انتهی و در سفر السعادة گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرد
انتهی گویم بیان آن شش وجه در هدی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه وسلم بسوی مصلے و نماز گذاردن و خطبه خواندن دوم
روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای وی بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقا در حالیکه نشسته بود
در مسجد پس برداشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عزوجل پنجم استسقا کردن نزد احجار زیت قریب زوراء و این بیرون دروازه مسجد بود

ششتم استسقا در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند لوراشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی واز ینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز ثابت ست وهم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد وصححه الترمذي در مصفی گفت در مثل این مقام دو رای می شود یکی آنکه هر فعلی وکیفیتی سنت ست پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت ست پس هر که بعضی را ترک کرد بعض مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد مثل جمعه که یک فرض ست وارکان وخصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند وخلفای مسلمین هلم جرا ودلیل شافعی برای اول ست ودلیل مالک وابی حنیفه برای ثانی ست واکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند وتوبه کنند ووجوه خیر از صدقه وصله بجا آرند بعد ازان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته وجامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس انگاه دو رکعت نماز گذارند مانند عید بعد ازان دو خطبه خوانند واستغفار بسیار گویند وتحویل ردا کنند امام ومأموم همه انتهی گویم واین ظاهر ست در رای اول

وصححه ابو عوانة وابن حبان واخرجه الحاكم والبيهقي والدارقطني ايضا وعن عائشة رضي الله عنها قالت شكى الناس

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قحوط المطر گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له

بالمصلى پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است ووعد الناس يوما يخرجون فيه

ونوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز ومعین کرد آن روز را برای ایشان ودرینجا دلالت ست بر آنکه مستحب ست تقدیم تعیین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن وخالص شوند از مظالم وغیره ومقدم کنند توبه را واین امور واجب ست مطلقا مگر آنکه با حضور شدت وطلب تفریج وی از او تعالی متضیق آن زیرا که وارد شده ست در اسرائیلیات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عاصی بود ولفظ ناس عام ست از مسلمانان وغیرهم واز ینجا گفته اند که مشروع ست اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند

فخرج حين بدا حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد وآغاز کرد بر آمدن را ابروی آفتاب یعنی کرانه او وبدا با الف وهمزه هر دو روایت ست واول ظاهر ترست فقعد على المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن القیم رح گفته اگر صحیح شود ورنه در دل ازین حرف چیزی هست فكبر وحمد الله پس تکبیر او رد وستایش کرد خدا را ثم قال پستر گفت انكم شكوتم جدب دياركم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر ودیار خود را ودیار جمع دار ست بمعنی سرا وگله کردید پس ماندن باران را از وقت معین ومعهود که برای اوست از شما

وقد امركم الله ان تدعوه وتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را قال تعالى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ووعدكم

ان يستجيب لكم ونوید داده است شما را که قبول کند دعا وسوال را برای شما كما قال وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ثم قال پستر گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمين الرحمن الرحيم جمیع سپاس وستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست ومهربان ست در دنیا وآخرت درینجا دلیل ست بر عدم افتتاح خطبه بسمله بلکه بحمد له ونیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید مٰلِكِ يوم الدين مالک همه چیز ست روز جزا ابوداود گفته اهل مدینه مَلِكِ يَوْمِ الدِّين میخوانند واین حدیث حجت ست بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود بحق سوای خدا میکند آنچه میخواهد

اللهم انت الله لا اله الا انت الغني ونحن الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت علينا قوة وبلاغا

الى حين خداوندا توئی معبود برحق نیست خدای برحق سوای تو توئی بی نیاز وما نیازمندانیم ومحتاج فرود فرست بر ما باران وبگردان چیزی را که فرود فرستاده از باران برای ما توانائی ورسیدن تا زمانی طویل یعنی برسیم بمطالب خود بکمال وتمام شود انتفاع ما بوی وبلاغ بفتح با چیزی

که بوی مطلوب برسند ثم رفع یدیه فلم یزل حتی رؤی بیاض ابطیه یعنی برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت برداشته را و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر لباس شریف دران زمان فقط ردا بود مراد ظهور ابطین علی الحقیقت خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین ست و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع صعب تر و مسئله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و درینجا دلیل ست بر شرعیت رفع الیدین نزد دعا ولیکن در استسقا مبالغه در رفع مطلوب ست تا آنکه برابر رو گردد و تجاوز نکند از سر و اما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نمیداشت هر دو دست خود در چیزی از دعا مگر در استسقا پس گفت سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص ست یعنی کفین کما فی مسلم و ابی داود و آنا در سائر دعا پس برمیداشت هر دو دست خود به بطون آنها و ثابت شده ست رفع یدین در دعا در یک صد حدیث و قد افردتها بجزء انتهی و این جزء را کاتب حروف عفی عنه در سفر حج از مدینه نقل کرده همراه آورده ست و مصنف رح در فتح الباری گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه وسلم ثم رفع یدیه و رایت بیاض ابطیه و گفت ابن عمر رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد و در وی رد ست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا بجز در استسقا و تمسک کرده ست بحدیث انس و آن صحیح ست ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء حاصلش این ست که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رو شوند و در دعا برابر هر دو دوش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یری بیاض ابطیه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض در استسقا ابلغ بود از غیروی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند منذری گفت و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجح ست گویم لاسیما با کثرت احادیث وارده دران زیراکه در وی حدیثهای بسیار آمده افردها المنذری فی جزء وسرد منها النووی فی الاذکار و فی شرح المهذب جملة و عقد کرد برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرد دران حدیث ابو هریره که قدوم آورد طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت بدرستیکه دوس نافرمانی کردند خدا را پس بد دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد دوسا و این در صحیحین ست بدون قول وی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر ست در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مرد دیگر با وی فقال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم ولیدیه فاغفر فرفع یدیه و سندش صحیح ست و اخرجه مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم یدعو رافعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد ست و در جزء رفع الیدین بخاری ست که رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبد الرحمن بن سمره در قصه کسوف فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم و هو رافع یدیه و هو یدعو و هم نزد مسلم ست از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرفع یدیه ثلث مرات و در حدیث طویل ابو هریره ست در فتح مکه فرفع یدیه و جعل یدعو و در صحیحین ست از حدیث ابی حمید در قصه ابن اللتبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة ابطیه یقول اللهم هل بلغت و در حدیث ابن عمرو ست ان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرفع یدیه و قال اللهم امتی و در حدیث عمر ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما ثم سری عنه فاستقبل القبلة و رفع یدیه و دعا الحدیث اخرجه الترمذی و اللفظ له و النسائی و الحاکم و در حدیث ابی امامه ست کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فرفع یدیه فمالت به ناقته فسقط خطامها فتناوله بیده و هو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد ست نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه و هو یقول اللهم اجعل صلاتک و رحمتک علی آل سعد بن عبادة و سنده جید و احادیث درین باب بسیار ست و اما آنچه مسلم از حدیث عمارة بن رویبه

آورده که وی دید بشر بن مروان را که برمیداشت هر دو دست خود پس انکار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسبابه پس طبری
از بعض سلف حکایت کرده که وی اخذ بظاهر کرده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و رد کرده آنرا باینکه ورود وی در بارهٔ خطیب ست
بحال خطبه و این ظاهر ست در سیاق حدیث پس نیست معنی برای تعطیل آن بر رفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیت آن و روایت کرده اند ابو داود
و ترمذی و حسنه و غیرهما از حدیث عثمان مرفوعا ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا ای خالیة و سنده جید طبری گفته
و مکروه ست رفع یدین در دعا نزد ابن عمر و جبیر بن مطعم و دید شریح مردی را که برمیداشت هر دو دست خود پس گفت من تتناول بهما لا ام لک طبری این را
باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن التین از عبد الله بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده ست از مالک که نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت
و در مدونه گفته خاص ست رفع باستسقا و بگرداند بطون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا برابر دوش و گفت که آنها را برابر سینه
باید داشت کذلک اسنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفت دعاست و ابو داود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند گفت
مسالت آنست که دستها تا دوش برداری و استغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و ابتهال آنست که هر دو دست را جمیعا دراز نمائی و طبری
از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت یرفع یدیه حتی یجاوز بهما راسه و ثابت شده ست از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرجه البخاری فی الادب المفرد من طریق
القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه باطنهما مما یلیه انتهی کلام المصنف رح ملخصا من کتاب الدعوات
من فتح الباری و نووی در شرح مسلم زیر حدیث انس گفته ظاهرش آنست که نبرداشت آنحضرت دست خود مگر در استسقا و لیکن بحال این چنین نیست
بلکه ثابت شده ست رفع یدین وی در دعا در مواطن دیگر غیر استسقا و هی اکثر من ان تحصر وقد جمعت منها نحوا من ثلثین حدیثا من الصحیحین او احدهما
و ذکرتها فی اواخر باب صفة الصلوة من شرح المهذب و تاویل حدیث اینست که رفع بلیغ که از آن بیاض ابطین دیده شود نکرد مگر در استسقا
یا مراد آنست که وی جز در استسقا ندیده و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شوند مثبتین در مواضع کثیره که جماعات اند بر واحد که حاضر نشد این مواضع را
ولا بد ست از تاویلی که ذکر کردیم انتهی ثم حول الی الناس ظهره وقلب رداءه پستر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و رو کرد
بسوی قبله و گردانید چادر خود واقدی گفته طول ردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش ذرع بود در سه ذرع و طول ازار چهار ذرع و یک شبر در دو
ذرع و یک شبر و این ردا و ازار را در جمعه و عیدین می پوشید کرمانی گفته ردا آنست که در نصف اعلی پوشند و ازار آنکه در نصف اسفل پوشند
و طریق قلب ردا باین وجه ست که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند
هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار
و در ابو داود بجای لفظ قلب حول گفته وهو رافع یدیه درحالیکه بردارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل
پستر رو آورد بر مردم و فرو آمد از منبر وصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت و درینجا دلیل ست بر آنکه صلوة باران دو رکعت ست و هو قول الجمهور
فانشا الله سبحانه وتعالی سحابة فرعدت و برقت پس پیدا کرد خداوند پاک برتر ابری را پس غرید آن ابر و درخشید برق بفتح
و کسر هر دو روایت ست ثم امطرت پستر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها
پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن ایشان بسوی خانها خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن وی پس گفت آنحضرت گواهی میدهم
که خدا بر هر چیز قادر ست و من بندهٔ خدا و رسول اویم رواه ابو داود و ابو عوانة و ابن حبان والحاکم وقال غریب واسناده جید
وصححه ابو علی بن السکن وقصة التحویل فی الصحیح وقصهٔ تحویل ردا در صحیح بخاری ست و آن گردانیدن یمین ست بر شمال زیاده کرد ابن ماجه

وابن خزیمه وگردانید شمال را بر یمین و در روایت ابو داود دست گردانید عطاف ایمن او را بر عاتق ایسر خود و عطاف ایسر او را بر عاتق یمین خود
و در روایت ابو داود دست که بود بر آن حضرت خمیصه سودا پس خواست که بگیرد اسفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بروی قلب کرد آنرا و گردانید
بر دوش خود و منشی و عکرد برای مردم که تحویل کنند همراه وی لما اخرجه احمد بلفظ وحول الناس معه ولیث و ابو یوسف گویند مختص ست تحویل بامام
و بعضے گفته اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال اوست بسوی قبله و در مسلم ست چون خواست که دعا کند رو کرد بقبله و گردانید چادر خود را
و مثله فی البخاری من حدیث عبد الله بن زید از حدیث عبد الله مازنی و نیست وی راوی اذان چنانکه بعض حفاظ وهم کرده اند و لفظ وی
این ست که گفت عبد الله بیرون آمد رسول خدا با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا دارد و پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در ان هر دو
بقراءت و روآورد بقبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را با لغه و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله
وفیه و درین حدیث عبد الله این نیز هست فتوجه الی القبلة یدعو پس روآورد آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند و در بخاری
بعد یدعو این ست و حول رداءه و فی لفظ قلب رداءه ثم صلی رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس تر بگذارد دو رکعت جهر کرد در ان
هر دو بقراءت و درین جا دلیل ست بر مشروعیت جهر در ان آری ابن بطال گفته اجمع علیه یعنی جهر در نماز باران و آنجا بعض علما اخذ کرده اند که
این نماز را جهر و نیاید گذارد اگر در شب گذارد و هی شد در روز در ان اسرار میکرد و در شب جهر می نمود و در سبل گفته و فی هذا الوجه بعد لا یخفی
و گفت بعضے از علما گفته خبر کرده مرا مسعودی از ابی بکر که گفت گردانید یمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد ابن خزیمه و شمال بر یمین و چون در حکمت
تحویل اختلاف ست اشاره کرد مصنف بمعنی آن در روایت آینده و این حدیث صحیحین حجت ست بر کسی که میگوید که در استسقا نماز نیست
صرف دعا و استغفار ست و چون در بخاری و مسلم موجود ست تعلیلش با ضطرابیکه خالی از تعسف نیست وللدارقطنی من مرسل ابی جعفر
الباقر و در روایت دارقطنی ست بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
رضوان الله علیهم و جماعت روایت کرده از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرده از وی پسرش جعفر صادق و غیره ولادتش ست و خمسین
و وفات بالمدینه سنة سبع عشرة و مائة و عمرش شصت و سه سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که در ان پدرش و عم پدر وی حسن بن علی
بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون ست و موسوم شد بباقر زیراکه بقر یعنی توسع کرد در علم کذا فی جامع الاصول وحول رداءه لیتحول
القحط مگر گردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردد خشکسالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض
گفته اند که این امتثال امری ست که با نحضرت صلی الله علیه و سلم کرده شده بود که بچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد
و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند قاله ابن العربی گفت مصنف که وارد شده سبب در تفاؤل حدیثی که رجال وی
ثقات اند و در فتح الباری گفت اخرجه الدارقطنی والحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر موصولا زیراکه محمد بن علی ملاقات کرده ست جابر را
و روایت نموده ست از وی مگر آنکه گفت دارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعده گفت و بر هر تقدیر این اولی ست از قول بالظن وعن انس
رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعة والنبی صلی الله علیه وسلم قائم یخطب بدرستیکه مردی در آمد بمسجد
روز جمعه و حال آنکه آنحضرت ایستاده خطبه میخواند فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک
شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی هلک المال جاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی هلکت المواشی
هلک العیال هلک الناس فادع الله عز وجل یغیثنا پس دعا کن خدای بزرگ و برتر را که باران دهد ما را فرفع یدیه پس برداشت آنحضرت

ہر دو دست خود چنانکہ وقتِ دعا معہود ست و در روایتی از بخاری آمده و برداشتند مردم دستہای خود ثم قال پس گفت اللّٰھم
اغثنا اللّٰھم اغثنا و در روایتی سہ کرت و در روایتی چہار کرت و در روایتی از بخاری اللّٰھم اسقنا دو بار یا سہ بار خداوندا باران ده ما را
و بنوشان ما را آب فذکر الحدیث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما در آسمان قطعۂ ابری و ہنوز فرو د
نیاورده بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را تا آنکہ برخاست ابر مثل کوہہا و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعۂ آینده پس بیامد
ہمان مرد یا دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن ما را تا بکشاید اللہ تعالی این ابر را وفیه الدعاء بامساکھا
و درین بقیۂ حدیث دعاست بباز ایستادنِ باران یعنی پس برداشت آنحضرتؐ دستہای مبارکِ خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی
تبسم کرد از جہت سرعت ملالِ بنی آدم و گفت اللّٰھم حوالینا ولا علینا و در روایتی اللّٰھم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر و بہر سو
کہ اشارت کرد می کشاد ابر از ان سو تا از روی مدینہ ہمہ کشاده شد مثل جوبہ و روان شد وادی وقناة تا یک ماه و نیامد ہیچ یکی از ہیچ
ناحیہ مگر آنکہ خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینہ و می بارید گرد بگرد وی و نمی بارید در روی قطره و این قصہ در مسجد شریف بود
روزِ جمعہ در اثنای خطبہ و این خطبہ نہ برای استسقا بود بلکہ طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و التفات آنحضرتؐ بر دعا درین وقت ہم
ازینجاست اگر در غیرِ این وقت استسقا میکرد غالب آنست کہ برای نماز بیرون می آمد چنانکہ در حدیث عائشہؓ گذشت متفق علیه
ومالک ابو داود و نسائی ہم این حدیث را از انس بروایات متنوعہ آورده اند چنانکہ اشارت بدان رفت وهم از انس رضی اللہ عنه
روایت ست کہ ان عمر بدرستیکہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه کان اذا قحطوا یستسقی بالعباس بود چون قحط کرده می شدند
مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلہ حضرت عباسؓ بن عبد المطلب عمِ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ورضی اللہ عنه
وقال اللّٰھم انا کنا نستسقی الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم کہ طلبِ باران می کردیم بسوی تو بوسیلۂ پیغمبر خود پس
میدادی تو ما را آب وتسقینا بضمِ تا و فتحِ آن ہر دو روایت ست و معنی یکی ست و سقی و اسقی ہر دو لغت ست وانا نتوسل الیک
بعمِ نبینا فاسقنا فیسقون بدرستیکہ اکنون وسیلہ میخواہیم بسوی تو در طلبِ آب بعمِ پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس
پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللّٰھم انه لم ینزل بلاء الا بذنب ولم یکشف الا بتوبة وقد توجه بی القوم الیک لمکانی
من نبیک وهذه ایدینا الیک بالذنوب ونواصینا الیک بالتوبة فاسقنا الغیث پس انداخت آسمان باران مانند کوہہا تا آنکہ سرسبز شد
زمین اخرجه الزبیر بن بکار فی الانساب و نیز وی از حدیثِ ابن عمر آورده کہ استسقا کرد عمر بعباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت بار زنی حج
عام رماد سال ہیجدہم بود و درین قصہ دلیل ست بر استسقا باہلِ خیر و صلاح و خاندانِ نبوت و در وی فضیلتِ عباس ست و تواضع
عمر و شناختنِ وی حقِ اہلِ بیتِ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را کذا فی السبل رواہ البخاری شیخ در ترجمہ گفتہ آورده اند کہ چون عمر بن الخطاب
و دیگر صحابہ کہ با وی می بودند دستِ تمسک و توسل بحضرت عباسؓ می زدند عباسؓ گفت خداوندا این قوم بہ نیتِ پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم
بمن توسل کرده اند خداوندا این پیریِ مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل ست بر جواز توسل
بصلحا بجناب کبریا در حاجات طاریہ و ظاہر شدنِ اثرِ آن بنزولِ رحمتِ الٰہی انتہی گویم بصحت رسیده کہ استسقا کرد معاویہ بیزید بن الاسود
کذا اخرجه ابو زرعة الدمشقی فی تاریخه بسندٍ صحیح ورواه ابو القاسم اللالکائی فی السنة فی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق
ضمره از ابن ابی جملہ کہ گفت رسید قحط مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکہ استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

پس بایستاد یزید و بود بروی برنس و حمد کرد خدارا و ثنا نمود بروی و گفت الٰہی رب بندگانِ تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب دہ ایشان را پس
بزانو در آمد یزید و بزانو در آمدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و رزین که واقع شد مثل این معاویه را با ابی مسلم خولانی کذا فی التلخیص **و** ہم روایت است
از انس رضی اللہ **عنه** قال اصابنا ونحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم مطر رسید مارا و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم
بارانی **فحسر** عن ثوبه حتی اصابه من المطر پس بکشاد جامه خود را از بدنِ مبارک تا آنکه رسید و را چیزی از باران حسر بفتح
حا و سکونِ سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن پس گفتیم ما ای رسولِ خدا برای چه کردی این را و قال انه حدیث عهد بربه
فرمود این باران نو رسیده است از پروردگارِ خود و آمده است از عالمِ قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف **ه**
ای نفسِ خرمِ بادِ صبا ٭ از بر یار آمده مرحبا ٭ ولا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی
بیابد و گفته اند از جهتِ آنکه دست گنهگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درینجا اشارت و تعلیم ست مر امت را بتقریب
و ترغیب در انچه خیر و برکت ست و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل ست بر تبرک گرفتن بدان و استحباب آن و برینکه
او تعالی ورا الوراست و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه اشیاست نه چنانکه جهمیه و معتزله و قدریه گویند که وی
بذاته در هر مکان ست و باهر انسان **رواه مسلم** و بوب له البخاری فقال باب من تمطر حتی یتحاور عن لحیته و ساق حدیث انس بطوله
و عن عائشة رضی اللہ عنها ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم کان اذا رای المطر بدرستیکه بود آنحضرت
چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا قال می گفت **اللّٰهم صيبا نافعا** خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سود مند صیب بفتح
صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صب بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن و نافع صفتِ احترازی ست از صیبِ ضار ابن بطال گفته
در وی دعاست در ازدیادِ خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سیبا خطابی گفته سیب بمعنی عطا و مجرای باء ست و جمع
سیوب و قد ساب یسوب اذا جری **اخرجاه** روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلافِ عادت مصنف ست که می گوید متفق علیه
وعن سعید رضی اللہ عنه ان النبی صلی اللہ علیه وسلم دعا فی الاستسقاء بدرستیکه رسول خدا
دعا کرد در استسقا باین کلمات **اللّٰهم جللنا سحابا كثيفا** خداوندا بپوشان مارا بابر ان بسیار و انبار **قصيفا** پی در پی که آواز
رعدش سخت و درشت باشد و بعضِ او مر بعض را قصف کند و این از امارات قوتِ مطر ست **ذلوقا** هجوم کننده سهل الخروج شدید الدفعه
ضحوكا خندان و تابان با برق **تمطرنا منه** باران دهی مارا از ان ابر **رذاذا** ریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نهایه
گفته الرذاذ اقل ما یکون من المطر و در سبل گفته ما کان مطره دون الطش **قطقطا** بکسر هر دو قاف باران ریزه یا پیاپی انبوه یا سرد
یا اندک قطره ابو زید گفته القطقط اصغر المطر ثم الرذاذ وهو فوق القطقط ثم الطش وهو فوق الرذاذ **سجلا** بسیار و سجل مصدر ست
یقال سجلت الماء سجلا اذا صببته صبا وصف کردند سحاب را بدان مبالغة بنا بر کثرتِ آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر ست
یا ذا الجلال والاکرام ای صاحبِ عزت و بزرگی و ناطق ست باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا باستغنای مطلق یا فضل تمام
و این هر دو از اعظم صفاتِ وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموه و اثبتوا علیه و اکثروا من قوله و التلفظ
فی دعائکم و مروی ست که گذشت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بمردی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک **رواه**
ابو عوانة فی صحیحه **وعن** ابی هریرة رضی اللہ عنه ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال خرج

سلیمان علیه السلام یستسقی بیرون آمد سلیمان بقصد آنکه استسقا کند و در روایتی باین لفظ است خرج نبی من الانبیاء بالناس
و درینجا دلالت ست بر آنکه استسقا شرع قدیم ست و همچنین خروج برای آن فرای نملة مستلقیة علی ظهرها پس دید مورچه را در افتاده
بر پشت خود رافعة قوائمها الی السماء بردارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوائمها آمده پس مراد قوائم پیش باشد
که بمنزلهٔ دستهاست و در روی استحسان استخراج بهائم ست در استسقا و دلالت بر ادراک آنها آنچه متعلق ست بمعرفت خدا و معرفت ست بذکر
خدا و طلب حاجات از وی در سبل السلام گفته و فی ذلک قصص یطول ذکرها و آیات من کتاب الله دالة علی ذلک و تاویل المتاولین لها لا یلجئ الیه انتهی
تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی عن سقیاك خداوندا من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
مرا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا فقد سقیتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدعوة غیر کم
بدعای غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ ست برگردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد والدارقطنی
والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی و ابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثناء حدیث ولولا البهائم لم تمطروا وصححه الحاکم ورفعه

وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء
بدرستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها
بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هر گاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن
و فرو داشتن قوت حادثه و غلبهٔ آن طیبی گفته این نیز تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحاب گردانیدن
بطن سحاب بجانب زمین و ریختن آنها باران گوییم در حدیث خلاد بن سائب عن ابیه صریح وارد شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد میگردانید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون اکفکم
ولا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف ست اما جمع میان هر دو باین طریق ست که حدیث ابن عباس مختص ست بسوال حصول
شی نه برای دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یَدْعُونَنَا رَغَبًا وَّرَهَبًا را باینکه رغب ببطون ست و رهب بظهور ها

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال ست از آن و چه حرام لباس مصدر ست بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع از وی از علم یعلم آید
و آنچه بمعنی التباس ست از ضرب یضرب بود و مصدر اول لُبس بضم لام و مصدر ثانی لَبس بفتح لام ست عن ابی عامر الاشعری
در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن هانی وقیل عبد الله بن وهب وقیل عبید بن وهب و زنده بود تا خلافت
عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری کشته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نام وی
عبید بن سلیم ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز
البته باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خز را این لفظ را بخا و رای مهملتین هم ضبط کرده اند ضبطه ابو موسی مراد بدان استحلال
زناست چه حِر یکی از اسمای فرج ست و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خز ست بخا و زای معجمتین و برین نص

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نهایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرقه همان اول ست یعنی بجمتین چون مراد ازان جامه
پس خز بفتح خای معجمه و زای مشدده خالص از حریرست و عطف حریر بروی از قبیل عطف عام بر خاص ست زیراکه خز نوعی از حریرست و در قاموس
گفته جامهٔ معروف ست و در نهایه گفته خز در زمان سابق نام جامها بود که منسوج از صوف و ابریشم بود ولیکن مراد درینجا این ست زیراکه این
مباح و حلال ست و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول ست حدیث ابو داود از عبد الله بن سعد دستکی عن ابیه سعد گفت دیدم
بنجارا مردی را بر بغلهٔ سفید که بروی عمامه بود از خز سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا پوشانیده واخرجه الترمذی
والنسائی وذکره البخاری پس نهی ازان بعلت تشابه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر و خیلاء آنرا بر زین اسپان بیندازند و گفته اند که اگر مراد
بخز آن بود که الآن معروف ست آن خود همه ابریشم ست و حرام ست مطلقا و برین محمول ست این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزهٔ اوست صلی الله علیه وسلم و در مطالب المؤمنین گفته لا باس بلبس الخز و گفته که خز اسم دابه الیست
در بحر که بر پوست وی خز می باشد و وی نه از جنس حریرست و محرم بر رجال لبس حریرست نه غیر کذا فی المحیط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
گفته است که خز در زمان ایشان نام جامهٔ بود که از موی حیوان بحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
می سازند لابد حرام باشد کذا فی السراجیة و ابو داود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوار نشوید خز را
و نمار را یعنی باین طریق که آنرا بر زین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ ست و بعضے بمعنی جلوس بران نیز گفته اند و نمار
جمع نمره است بمعنی کسای مخطط پس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت و خیلا و تکبر بر زین اسپ می اندازند و اکثر بر آنند
که جمع نمر ست بمعنے سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمر نمور ست نه نمار و می گویند
که جمع نمر چنانکه نمورست نمار نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نمار نمور آمده و این قرینه است بران که نمار بمعنی اوست و فی القاموس
النمر ککتف سبع معروف جمعه انمر و انمار و نمر و نمار و نمور والله اعلم والحبر جامهٔ افریشم و در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که بپوشد جامهٔ افریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و ازینجا معلوم شد که پوشیدن افریشم
حرام ست مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنے از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در ان رواه ابو داود و اصله فی البخاری
و اصل وی در بخاری ست و اخرجه البخاری تعلیقا و حدیث دلیل ست بر تحریم لباس حریر زیراکه معنی یستحلون یجعلون الحرام حلالا است و در حدیث
ثانی که می آید تصریح این معنی ست و در حدیث دلیل ست بر انکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسمای امت بیرون نمی کند کذا قیل ولکین ضعف این قول
غیر مخفی ست زیراکه هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذب رسول خداست که خبر بحرمتش داده پس حلال گفتن این کس
آنرا رد کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی کفرست پس لابدست از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که وی
امت ست قبل استحلال و چون استحلال کرد از مسمای امت بدر رفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیراکه آن امت خود مستحل هر محرم ست
خصوصیت این محرم چیست **وعن** حذیفة رضي الله عنها قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نشرب
في آنية الفضة والذهب وان ناكل فيها وعن لبس الحرير والديباج وان نجلس عليه نهی کرد ما را پیغمبر خدا
از نوشیدن در ظرفهای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامهٔ افریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف ست و از نشستن

بر حریر و دیبا رواه البخاري ظاهر آنست که نهی درینجا برای تحریم ست و باین رفته اند جماهیر امت برای مردان نه زنان و حکایت کرد قاضی عیاض
از قومی اباحتِ آن و نسبت کرد در بحر اباحت را بسوی ابن علیه و گفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت
شده است لُبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان ابوداود گفت پوشیده اند آنرا بیست کس از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبة عن جمع منهم
و اما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نهی ست ازان مصنف در فتح گفته که بخاری و مسلم حدیث حذیفه را از غیر یک جهه روایت کرده اند و دران
این زیادت نیست یعنی قوله وان یجلس علیه و این حجت قوی ست مانع جلوس و هو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون و الکوفیین و بعض الشافعیة
وارجح مذهب جمهور ست و جائز ست افتراش حریر برای زنان زیراکه چون لُبسِ آن برای اینها جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

وعن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير الا موضع اصبعين
او ثلث او اربع نهی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح ست شاید که در وقتی
زیاده بر دو انگشت مباح نبود پس ازان رخصت کرده تا چهار انگشت و مذهب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و مذهب
حنفیه نیز همین ست و مراد بوجود این قدر آنست که یکجا بود نه آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد متفق علیه مصنف گفته او
درینجا برای تخییر و تنویع ست و ابن ابی شیبه بهمین وجه باین لفظ آورده که ان الحرير لا يصلح الا هكذا و هكذا على اصبعين او ثلث او اربع و بعضی
گفته که در هر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را آنست که رخصت نداد در دیباج مگر در موضع چهار انگشت واللفظ لمسلم و این
حدیث را حضرت عمر در موضع جابیه بجیم و موحده و تحتانیه که شهری ست از ولایت شام در خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرد **وعن انس** رضي الله

عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبير رضي الله عنهما في قميص
الحرير من حكة كانت بهما بدرستیکه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشرهٔ مبشره اند در پوشیدن
جامهٔ ابریشمی از جهتِ خارشِ بدن که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرتِ قمل بود چنانکه در روایتِ مسلم ست انهما شكوا القمل یعنی آن هر دو
شکایت کردند در بعض غزوات پیش او قمل بفتح قاف و سکونِ میم سپش و جمع آن قُمّل بضم قاف و فتح و تشدید میم مضمومه فرخص لهما في الحرير
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای ابریشمی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری
انفراد مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح و عبد الحق و نووی و ابن منیر گفته مراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در وی
این زیادت و حکه بکسر حای مهمله و تشدید کاف نوعی از خارش ست و ذکرِ حکه درینجا علت ست نه قید یعنی از برای حکه پس من برای تعلیل ست
مصنف گفته ممکن ست جمع باین طور که حاصل شد حکه از سپش پس نسبت کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سببِ سبب و اختلاف
کرده اند علما در جواز وی برای حکه و غیر او طبری گفته رخصت دال ست در لُبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای دفع ایذای اعظم از حکه
پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند و بعض شافعیه گویند مختص ست بسفر قرطبی گفت حدیث
حجت ست بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست دران سفر
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد بخاری برای آن بقول خود الحرير في الحرب و گفت ابن دقیق العید در شرح امام که منشا خلاف
درین باب اختلاف روایات ست در ذکر سفر و عدم آن و متعین ست اعتبار قید در روایت و واجب ست اعتبار آن در حکم زیراکه بر این
وصف معلق ست حکم و ممکن ست که معتبر باشد پس ملغی گردانیده نشود والله اعلم و دور تر رفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن و زبیر گردانید

مُتفقٌ عليه وبالجملہ ازین حدیث مفهوم میگردد که لُبس حریر حرام ست الا برای حاجتی و مصلحتی مثل حرب و قمل و حرّ و برد واین مذهب شافعی
ونزد مالک جائز نیست اصلا ودر هدایه گفته لا باس ست بلبس حریر و دیبا در حرب عند هما زیراکه دافع ست مر سختی سلاح را و مهیب تر ست
چشم اعدا و نزد امام ابو حنیفه مکروه ست از جهت اطلاق نهی و ضرورت مندفع ست بمخلوط و صاحبین گویند که حریر خالص دافع تر ست
و در علاج قمل و حکه بحریر کلام دراز ست در اشعة اللمعات وغیره مذکور و بعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی ست که حدوث آن بر سبیل توالد
زیراکه فاسد میگردانند آنرا که حادث می شود از بیضهای وی پس متولد نمی شود از آن قملی و نووی وغیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکه
برودت اوست و تعقب کرده اند بآنکه حریر حار ست پس صواب آنست که حکمت در وی دفع قمل ست که از وی حکه پیدا می شود بخاصیة در
گفته چون از حریر لباسی گیرند در مزاج خود معتدل الحرارت باشد و سخن بدن بود و گاهی دور میکند برد را بتسخین خود **وعن**
علي رضي الله عنه قال كساني النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حُلّهٔ سیرا
حُله جفت جامه یعنی ردا و ازار قاله ابو عبید و ابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد و سیرا بکسر سین مهمله و فتح تحتیه و را و الف ممدود
بُرد مخطط که مخلوط باشد بوی حریر و بعضے گفته حریر محض در سبیل گفته و هو الاقرب انتهی زیراکه مختلط از حریر وغیره حرام نیست مگر آنکه در
حریر زیاده باشد و دال ست بران حدیث ابوداود از ابن عباس که نهی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر واما علم حریر و سدی ثوب پس
لا باس ست و تیسیر در لغت خضاب کردن زن ست اصابع خود را بخطوط و حلة بتنوین ست و سیرا صفت او یا بغیر تنوین ست بنا بر
اضافت خلیل گفته نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوای سیرا و حولا و عنبا که لغت ست در عنب فخرجت فيها پس بیرون
آمدم در آن جفت جامه یعنی آنرا پوشیده برآمدم فرأيت الغضب في وجهه پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی و گفته اند
که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا پوشد اگرچه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بدان
و با وجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد چنانکه زیاده کرد مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من نفرستادم
آن حُلّه را بسوی تو تا بپوشی آنرا جز این نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا و خمار سازی میان زنان و لهذا پاره کرد آنرا مقدار خمار
در میان فواطم فشققتها بين نسائي پس پاره پاره کردم آنرا در زنان خود هر پاره مقدار دامنی که زنان سر خود را بدان بپوشند
و مراد بنسا فواطم اند و بفواطم چند فاطمه که در خانهٔ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمهٔ زهرا بنت رسول الله و بضعهٔ وی علیه السلام دوم فاطمه
بنت اسد بن هاشم زوجهٔ ابی طالب اُمّ علی و جعفر و طالب و عقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا و بعضی گفته اند که ثالث
فاطمه بنت ولید بن عتبه ابن ربیعه است و اول صحیح تر ست چه اعطای آنحضرت باهل بیت قریب تر و ظاهر تر ست مُتفقٌ عليه
و استدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیراکه آنحضرت جامه را فرستاد و هیچ نفرمود و علی بر ظاهر ارسال رفته
از وی منتفع شد و لباسی ساخت و چون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن برای وی مباح نفرمود وهذا اللفظ لمسلم
شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد و استدلال کرده اند مانعین از لبس حریر بحدیث حُلّه
سیرا و لیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حلهٔ سیرا گفته اند که ذات الخطوط ست و گفته اند که مختلف الالوان ست و این هر دو تفسیر دلالت
بر مطلوب مستدل ندارند و گفته اند که حریر محض ست و استدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد و ابوداود که نهی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب
مصمت از قز و در اسنادش خصیف بن عبد الرحمن ست و در وی ضعف ست و مصمت همان ست که همگی حریر باشد بی آمیزش پنبه

وبرآن واین بحث بسیار درازست انتهی **وعن** ابی موسی الاشعری رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال أحل الذهب والحرير لاناث أمتي وحرم على ذكورهم حلال ساخته ومباح گردانیده شد استعمال پوشیدن
ابریشم مرزنان را از امت وحرام گردانیده شد استعمال هریکی ازان برمردان ایشان رواه احمد والدارقطني في العلل والنسائي
و در وی دلیل ست بر تحریم لبس رجال ذهب و حریر را وجواز لبس آن برای زنان وبعضی گفته اند که حل ذهب برای زنان منسوخ ست کذا في السبل
ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه نزد احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وطبرانی وابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا
بر دست راست خود وگرفت طلا را ونهاد آنرا بر دست چپ خود پستر فرمود که این هردو حرام ست بر مردان امت من زیاده کرد ابن ماجه وحلال ست
برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن ست ورجال وی معروف اند واخرج البیهقي مثله باسناد حسن
وروایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن ودر اسنادش قیس بن ابی حازم ست والترمذي وصححه گفت ترمذی که این
حدیث حسن صحیح ست وزیاده کرد در تلخیص که در اسنادش سعید بن ابی هند ست که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی
ندیدا ورا وگفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی وگفت ابن حبان در صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول ست وصحیح نیست
گویم ورفته است ابن حزم بر ظاهر اسناد وی وصحیح گفته با وجود معلل بودن بانقطاع وتصحیح کرد آنرا ابن خزیمه وروایت نموده به هشت طریق
غیر این طریق از هشت صحابی وکلها لاتخلو عن مقال ولکن یشد بعضها بعضا **وعن** عمران بن حصين رضي الله عنه ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله يحب اذا انعم على عبده نعمة ان يرى اثر نعمته عليه بدرستیکه
خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود کدام نعمت را اینکه به بیند اثر نعمت وانعام خود بران بنده واین حدیث را نسائی از حدیث
ابی الاحوص وترمذی وحاکم از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عطا کند
حضرت حق سبحانه بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده ولفظ ابو الاحوص عن ابیه این ست اذا آتاک الله
مالا فلیری اثر نعمته علیک وکرامته یعنی بتحسین ثیاب وتنظیف وتجدید آن بقدر حالت وقدرت وی بی مبالغه واسراف دران بقصد اظهار نعمت
وشکرگذاری آن وتا مردم بدانند ومحتاجان بطلب صدقات وزکوة بوی رو آرند نه بقصد تکبر وخیلا رواه البیهقي وازینجا معلوم می شود که
پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت ست وهمچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم بفضل باید که ظاهر
کند تا مردم بشناسند واستفاده نمایند ودر مصداق ومما رزقناهم ينفقون داخل شوند وبذاذت هیئت صورت سوال واظهار فقر ست بلسان
حال ولذا قیل ع ولسان حالی بالشکایة انطق ٭ وقیل ع وکفاک شاهد منظری عن مخبري ٭ **وعن** علي رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لبس القسي بدرستیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر
وبکسر قاف نزد محدثین منسوب ست بسوی قس بسین مشدده موضعی ست از زمین مصر ودر حدیث تفسیرش به ثیاب مضلعه واقع شده که از
مصر وشام می آید کذا في مسلم ودر بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترج وثیاب مضلعه آنرا گویند که در وی خطهای عریض باشد مثل اضلاع
یعنی استخوان پهلو وگفته اند که ثیاب کتان ست مخلوط بحریر قاله الطيبي پس نهی ازان بر تقدیری ست که در وی حریر باشد واز حریر بود
والمعصفر ونهی کرد از پوشیدن جامهٔ رنگین بعصفر سرخ باشد یا زرد ودر لبس وی اختلاف علما ست جماهیر صحابه وتابعین بجواز رفته اند
وبه قال الفقهاء غیر احمد وبعضی حرام مطلق دانند وبعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلهٔ حمرا پوشیده ودر صحیحین ثابت ازا بن عمر

که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد بصفرت اما حافظ ابن القیم رح گفته که حُلّہ حمرا سرخ بحت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده بخطوط سرخ و سیاه
و معروف ست باین اسم باعتبار خطوطی که در وی ست و اما حمرای بحت پس منهی ست اشد النهی زیراکه در صحیحین ست که نهی کرد آنحضرت از میاثر
حمر انتهی و بعضے گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام ست و اگر بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رائحۂ آن زائل شده مباح
والا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیلی از سنت و مختار در مذهب
حنفی کراهت تحریمی ست و نماز گذاردن بآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفر نیز خلاف ست شیخ قاسم حنفی که از اعاظم علمای متاخرین مصر
و استاذ قسطلانی ست تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون ست نه صبغ پس همه سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم
شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفر بر دو قسم ست یکی مفرد دوم مرکب از رنگ دیگر مفرد سهی ش را ارجوانی در عربی و گلناری و نار
و سوها در هندی گویند و آن منصوص التحریم ست و آن دیگر که مرکب ست بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل ست اختلاطی نپذیرد تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دومی سفیدی که بنسبت اول
فی الجمله زیاده دارد و آنرا موتر دگویند یعنی سیر گلابی و سومی که در وی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه
حرام ست و چهارم آنکه سپیدی غالب و سرخی عصفر مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی پهیکا گلابی حلال ست و علی هذا القیاس
درجها که بعد ازین پیدا شود مانند پیازی و نحو آن و دومی اختلاط زردی با عصفر درجهٔ اول زردی کم و سرخی غالب و آنرا نارنجی گویند
دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم آنچه قریب وی ست مانند چنپئی این همه اقسام حرام ست چهارمی آنچه در وی زردی بسیار
و سرخی عصفر مغلوب باشد مانند طلائی و کیسری و مانند رنگ زردچوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائز ست و اما آنچه اختلاط نیل
در وی باشد چند قسم ست درجهٔ اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن نافرمانی و آنچه قریب وی ست حرام ست و دیگر رنگهای
که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند اوده و بعد از آن فالسی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و دهانی و نیلا و گوگئی و کنجی این همه جائز ست
و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام ست بدلیل حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتزعفر الرجل یعنی نهی فرمود از رنگ
مصبوغ سازد مرد پارچهای خود را بزعفران و این را مزعفر گویند حرام ست مادامیکه رنگ زعفران باقی ست و حد آن آنست که رنگش
افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم میشود که جائز ست ورنه حرام والله تعالی اعلم و مناط حرمت
در اختلاط رنگ زرد و سپید و نیل غلبهٔ عصفر ست یا مساوات آن بنسبت دیگر رنگ اگر عصفر مغلوب ست و رنگ دیگر غالب آن جائز ست
و این احکام در الوان خام برای مردان ست اما سرخ و زرد پخته بالاتفاق حلال ست و برای زنان اینهمه رنگ و رنگهای دیگر خام و پخته حلال بالاتفاق والله اعلم وعن
عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال رای علی النبی گفت دید بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثوبین معصفرین دو جامه
رنگین معصفر و عصفر چیزی ست که رنگ میکنند بآن جامه برنگ سرخ بر هیئت مخصوص فقال امّك امرتك بهذا پس فرمود مادرت توام کرده باشد ترا بپوشیدن
این رواه مسلم و در وی اعلام ست باینکه این قسم جامهٔ رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان ست و دلیل ست بر تحریم معصفر
و معاضد نهی اول ست و زیاده میکند قوت او را و تمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشوییم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که
این جامهای معصفر از جنس جامهٔ کفارست پس مپوش آنهارا و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه است در اخراج آنها از ملک به بیع یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر بشستن بجهت آن نکرد که جامهٔ معصفر اگرچه بر مردان حرام و مکروه ست ولیکن برای زنان مکروه نیست

پس در شستن آن تضییع مال ست پس زنان خود ابدہا یا بفروشند یا ببخشند تا دیگر زنان ازان متمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمر و نظر بظاہر
امر برفت و آنہارا بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نپوشانیدی آن جامہا را باہل خود زیرا که روا ست
مر زنان را پوشیدن آن و بقرینۂ این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاہر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته امره صلی اللہ علیہ وسلم باحراقہا من
باب التغلیظ والعقوبة انتہی و آنکه گویند امر باحراق مبالغه است در اعدام آثار آن خلاف روایت و درایت ست و بعضی گویند درین حدیث حجت ست
بر عقوبت باتلاف مال و این معارض حدیث علی ست و امر بشق آن درمیان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمر را امر بتحریق کرد در سبل
گفته فینظر فی وجه الجمع مگر آنکه در سنن ابو داود از ابن عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دال ست بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این
روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد و لیکن میان ہر دو روایت ابن عمر و تعارض ہنوز باقی ست و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد
باحراق ندبًا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعض اہل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن و امر برای ندب ست انتہی
و معارض نمی شود این حدیث با نچه وارد ست در لبس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین ست از حدیث براء که گفت دیدم آنحضرت را در حلّه
حمرا و ندیدم گاہی ہیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثہا ست شوکانی گفت جمع کرده می شود میان اینہا باین طریق که ممنوع ہمان
سرخ ست که رنگ کرده شده است بعصفر و مباح آن سرخ ست که رنگ کرده نشده است بعصفر انتہی و در سفر السعادة گفته حله عبارت
از دو جامه و حمراء آن خطوط سرخ ست که دران بود مراد بحمراء آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منہی عنه ست و فی الجملہ از پوشش
سرخ خالص احتراز باید کرد انتہی و درین صورت خود ہیچ تعارض نیست و ہمچنین زرد و آنچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز
لبس اینہا و قوع آن پیش از وقوع نہی ست و در بعضے احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست
واللہ اعلم **وعن اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنها انها اخرجت جبة رسول الله** وی بیرون آورد
جُبّۂ رسول خدا **صلی اللہ علیہ وسلم** در قاموس گفته الجبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص و قاضی در مشارق الانوار گفته
که جُبّه جامۂ قطع کرده و دوخته شده می باشد و این بظاہر شامل قبا و پیراہن ست و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال
آنست و در روایتی جُبّۂ طیالسۂ کسروانیه آمده و طیالسه جمع طیلسان بمعنی چادر ست و این جُبّه سیاه و مدور باشد که تار و پود او ہر دو
از صوف ست و کسروانیه نسبت بکسری ست بفتح کاف و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس ست **مكفوفة الجيب والكمين**
دوخته شده جیب او و ہر دو آستین و اصل معنی مکفوف کفه دار ست کُفه بضم کاف و کفه ہر چیز طرف و حاشیۂ آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا
کُفه بضم گویند چنانکه کفۂ جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کاف خوانند چنانکه کفۂ ترازو و این بفتح نیز آمده **والفرجين** و ہر دو فرج یعنی دو کشادگی
و پارگی آن جبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت ست که در بعضی از جبہا در ہر طرف دامان پیش و پس شق می کنند **بالديباج**
بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و ہر دو آستین و دامان این جبۂ برکت قبه را از حریر پارہا ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث
معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چہار انگشت نبود جائز ست بغیر کراہت و غرض اسماء از برآوردن این جامه
و نمودن آن بمردم اظہار نعمت و برکت این جامۂ شریف بود نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بحریر پارہا باین طریق دوخته باشند درست ست
و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید
علم را در جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود نمی پوشد حریر را مگر کسیکه نیست حصه او را پس ترسیدم

که علم هم از ین باشد پس براو روا سما جبه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمود نمی پوشم من قمیص ملفف بحریر را رواه ابوداود پس محمول ست برانکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مرخص ست و درین حدیث کمتر از ان یا آنکه حدیث عمران بیان ورع ست و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و ترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت ست اما جواب لنسخ یکی ازین بدیگری بوجه نیست چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ مؤخر ست از منسوخ و بمجرد احتمال و حسبان قایل بدان نتواند شد یا آنکه منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورده بنمود اگر منسوخ بودی ازین جهت روا نمودی مگر آنکه گویند وی را علم بنسخ نبوده و بزعم خود نموده و این بسی بعید ست یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تبرک بوده نه برای بیان جواز لبس نعم قول بمنسوخیت حدیث عمران درست ست ولیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطور احتمال گویند که شاید که منسوخ باشد رواه ابوداؤد واصله في مسلم وزاد فيه واصل این حدیث در مسلم ست و زیاده کرده دران یعنی از روایت اسما کانت عند عایشة حتی قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفتم من آن جبه را و بمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عایشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند و عایشه را جزوی وارث نبود و دیگر اولاد ابوبکر پیش از عایشه فوت کرده بودند وكان النبي و بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يلبسها می پوشید آن جامه را فنحن نغسلها للمرضى پس ما می شوئیم این جبه را برای بیماران نستشفي بها تا طلب شفا کنیم بدان و درینجا دلیل ست بر جواز استشفا بملبوسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب مماسات بدن ایشان کما قیل ولیکن در سبل گفته این فعل صحابیه ست نیست درو دلیل بر آن وزاد البخاري و زیاده کرد محمد بن اسمعیل بخاری صاحب جامع صحیح في در کتاب خود که مسمی ست به الادب المفرد در روایت اسما بنت ابی بکر وكان يلبسها للوفد والجمعة و بود که می پوشید آن جبه را برای ایلچیان و روز جمعه و درو دلیل ست بر استحباب تجمل بزینت برای وفد و مانند آن و اما دوختن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و لیقه دوات و کیسه مصحف و غشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق ست زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عمامه را بسیار دراز نکند بلکه کوتاه دارد و درمیان هر دو کتف بگذارد و جائز ست ترک آن بالاصالت و از انجمله تقصیر آستین ست در قمیص زیرا که در حدیث ابوداود از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بدعت و اسراف ست و در میزر و مثل وی از لباس و قمیص این ست که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام ست کذا فی السبل اما این بدعت درین زمانه در حرمین شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمائم کالابراج و کمائم کالاخراج و همچنین در دیگر بلاد عجم از فرس وغیره و تفصیل این مقام در رساله اقتراب الساعه فی اشراط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان ببسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شیخ عبد الحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستقل که دران ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوی رجوع باید کرد

كتاب الجنائز

جنائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعضی گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أكثروا ذكر هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و برنده لذتها و مزه ها

مفهوم امام طیبی آنست که هادم از هدم ست بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانه چنانکه مشهورست بر زبان مردم ولیکن اسنوی در مهمات و سهیلی در روض گفته که روایت هاذم ست بذال معجمه بمعنی قاطع واما بمهمله پس بمعنی مزیل شی ست ونیست مراد درینجا مصنف گفته و درین نفی نظرست گویم مراد این ست که معنی بدال مهمله هم صحیح ست زیرا که موت مزیل لذات ست چنانکه قاطع اوست لیکن عمدهٔ روایت ست و زعفرانی گفت جائزست بذال معجمه گویم و می تواند که هاضم بضاد معجمه باشد از هضم بمعنی شکستن اگر روایت بآن صحیح شود ولیکن و هیچ طریقی یافته نشد المَوْت بالکسر بدل ست از هاذم یعنی آن برندهٔ مزها و ویران کنندهٔ لذتها مرگ ست و ذکر موت کنایت ست از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع وا آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت دران عالم ٥ جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنم ✤ که زمرگ دگران مرگ خود اندیشه کنم ✤ یعنی پند گیرم و بدانم که مرا هم روزی همچنین دست از حیات افشاندنی ست و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافية رواه احمد والترمذي والنسائي وابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه لائق نیست انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت ست انتهی آری کفی بالموت واعظا ٥ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ✤ فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست ✤ و فائدهٔ ذکر موت در حدیث دیگر چنین آمده که انکم لا تذکرونه فی کثیر الا قلله ولا قلیل الا کثره و در روایت دیلمی از حدیث ابو هریره آمده اکثروا ذکر الموت فما من عبد اکثر ذکره الا احیی الله قلبه و هون علیه الموت و در منتقی از ابن حبان و بیهقی در شعب الایمان اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الا وسعه ولا فی وسعة الا ضیقه و در حدیث انس ست اکثروا ذکر الموت فان ذلک تمحیص للذنوب و تزهید فی الدنیا اخرجه ابن لال فی مکارم الاخلاق و نزد بزارست اکثروا ذکر هادم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الا وسعه علیه ولا فی سعة الا ضیقه و نزد ابی الدنیاست اکثروا من ذکر الموت فانه یمحق الذنوب و یزهد فی الدنیا فان ذکرتموه عند الغنی هدمه وان ذکرتموه عند الفقر ارضاکم بعیشکم کذا فی السبل وصححه ابن حبان والحاکم وابن السکن و ابن طاهر و اعله الدارقطنی بالارسال و درین باب ست از انس نزد ترمذی بزیادة و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل لا اصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی ست که شناخته نمی شود و آن در حلیه است و در ترجمهٔ مالک و ذکر کرده است آنرا بغوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسلا کذا فی التلخیص گویم حقیقت موت انقطاع علاقهٔ نفس ست از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فنای ذات انسانی چه نفس ناطقه رشحه از ملکوت و پرتوی از جبروت ست فنا را بساحت بقای او مجال تطرق نیست و حوادث قرون را بجوهر ذات او تعلق نه و ازینجاست که انسان را ابدی گویند و دلائل این دعوی در علم حکمت ممهد گشته است و آنچه مناسب این محل ست آنست که فرضا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعدم شود انسان از انعدام این جز در انانیت خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتفای عضوی دیگر و هلم جرا تا آنوقت که انتفای تمام اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان صحیح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود می یابد پس موت فنای محض نشد بلکه قطع تعلق نفس با بدن شد و این متمم آثار حقیقت انسانی ست حکما در تعریف انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت کمال و تمام ست نه نقصان ع نشنیدهٔ که هر که بمیرد تمام شد ✤ در حجة الله البالغه بابی منعقد کرده در ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نسمه است از بدن بنا بر فقد استعداد بدن برای تولید نسمه نه انفکاک روح قدسی از نسمه و چون تحلیل شود نسمه در امراض مذلقه واجب شود در حکمت الهی بقای چیزی از نسمه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیهٔ ...

يعني قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نص در انکه نمی داند هیچ یکی از امتِ مرحومه حقیقت روح را چنانکه آن
میرود زیراکه نیست معرفت هر آن چیزکه ساکت شد از وی شرع ناممکن البته بلکه بسیارست که سکوت کرده می شود از ان از جهت آنکه شناختن وی
دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعالی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست و حقیقت آن خلاص نفس
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را
مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجهٔ ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
و مکان بسعت اعلی علیین و جوار قدس رب العلمین و مقعد صدق که مقر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیات
طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مُت بالارادة تحيى بالطبيعة ولنعم ما قيل ؎ فحيّ على جنات عدن فانها ٭ منازلك الاولى وفيها المخيم ٭
ولكننا سبي العدو فهل ترى ٭ نعود الى اوطاننا ونسلم ٭ وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت لضر نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوی
زیراکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی
بودن از ان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعیم آن
نشان ایمان و کمال ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبد الله
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام ست يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا زیراکه این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دل له حدیث الدعاء اذا اردت بعبادک فتنة فاقبضني اليك غير مفتون فان كان لا بد متمنيا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینهٔ او تنگ شود و صبر مفقود گردد عدول کند باین دعا ورنه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لابدای لافراق ولا محالة فليقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی دعا بطریق تفویض امر الی الله اللهم
احيني ما كانت الحيوة خيرا لي وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق عليه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا وعن بريدة بن الحصيب رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق الجبين مومن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهمله
و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکابدت شدت که از ان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تمحیص بقیهٔ ذنوب وی دیگر آنکه کنایه است از کد و جد مومن در طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال ست و معنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزوع روح شدید ست بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مومن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودن او بر این حالت سخت که از ان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در ان حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی وصححه ابن حبان
واخرجه احمد وابن ماجة وجماعة واخرجه الطبراني من حديث ابن مسعود وعن ابي سعيد وابي هريرة رضي الله عنهما
قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

وعند سیاقِ موت اند واین مجاز ست وعلاوه مردگان مُلقین اند والامر برای غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیراکه آنها
قبول میکنند آنرا و حضور اہلِ اسلام نزد شان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمہ طیبہ
وتلقین مشتق ست از لقن بمعنی سُرعتِ فہم وتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را
بخواندنِ آن زیراکه وی در آخر ایام ست از ایام دنیا واول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حث او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت
کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابد ثمرهٔ آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل اذکار و اشرف
اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الٰہی و نفی شرک ولیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیراکه حالتِ موت نازک ست تا چگونه بر آید ترمذی
از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم بر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چنین
اکثار چیست درسبل گفته امر بتلقین در حدیث عام ست برای ہر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد واین امر برای ندب ست ومکروه
داشته اند علما اکثار بران و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق
تکلم ست و چون یکبار گفت اعادهٔ تعریض کند بروی تا آخر سخنِ او ہمین باشد و مراد بقولِ لا اله الا الله مع قولِ محمد رسول الله ست زیراکه
یکے بدونِ دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کنند تا اقرار رسالت و توحید ہر دو شود رواه مسلم واین لفظ مسلم ست
وابن حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک ولفظ ابن ابی الدنیا این ست
لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا درسبل گفته وفی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت
به بخاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست درسبل گفته وقد غلط من نسبه الی الشیخین او
الی البخاری انتهی واحادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه وللاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه
درسبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعتِ رحمت ولطف و بر خدا او نیک کردن گمان بربِ خود زیراکه مسلم از حدیث جابر آورده که
شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را می گفت قبل موتِ خود نمیرد ہیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا
از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بندهٔ خودم که بمن وی دارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان
کنم واگر گمانِ تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراہیم آورده که گفت مستحب می داشتند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او
نزد موت تا گمان نیک کند باربِ خود و گفته اند بعض اہلِ علم خوب ست جمع کردن چهل حدیث در بارهٔ رجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت
شود حسن ظن او بخدا زیراکه وی تعالی نزد گمان بندهٔ خود ست و محمود ست امتزاج خوف و رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید
از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را
و می ترسم گناهانِ خود را فرمود جمع نمی شوند این ہر دو در دل ہیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد
و مامون می کند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگزارند میت و کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرد حاکم وصححه از حدیث
ابی قتاده که بر ستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت
کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست ہمچنان کرد و رد کردم
و باز گردانیدم ثلث او را بر فرزندانِ وی پس ترفت و نماز گزارد بروی و گفت اللهم اغفر له وادخله جنتک وقد فعلت گفت حاکم نمی دانم

در توجیه محتضر بسوی قبله غیر این حدیث **وعن** معقل بفتح میم وسکون عین وکسر قاف بن یسار بتحتیه وسین مهمله صحابی ست
از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره ست منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر
دولت معاویه رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقرؤا على موتاكم يٰس بخوانید بر مردهاے خود
سوره یٰس را که دل قرآن ست و مقداری صالح ست از ان برای وعظ و مراد بمرده کسی ست که حاضر شد او را موت نه میت ذکره ابن حبان
في صحيحه ورواه المحب الطبري في الاحكام وغيره في القراءة وسلم له في التلقين كذا في التلخيص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر
باشد شیخ عبد الحق رح گفت تخصیص این سوره موکول بعلم نبوی ست واشتمال بر اصول دین طیبی گفته ست مشترک ست میان
وی و سوره دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سورت ست که متضمن تصدیق رسالت ست باکد وجوه و خاتمه وی
مشتمل ست بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال ست که فرمود فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء
واليه ترجعون ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر یافتم که بجهت این آیت ست
رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن ماجة والحاكم وصححه ابن حبان مرفوعا و نزد احمد وابن ماجه از حدیث سلیمان تیمی ست از
ابی عثمان و نیست نهدی عن ابیه عن معقل نگفت نسائی و ابن ماجه عن ابیه واعله ابن القطان بالاضطراب والوقف وبجهالة حال ابی عثمان
وابیه ونقل کرد ابو بکر بن العربی از دارقطنی که گفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن و مضطرب الاسناد ست و صحیح نشده ست درین باب
حدیثی وفي الباب عن ابي ذر وحده اخرجه ابو الشيخ في فضائل القرآن واخرج نحوه صاحب مسند الفردوس عنه وعن ابي الدرداء و گفت احمد
در مسند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ می گفتند که چون خوانده می شود یٰس نزدیک میت تخفیف کرده می شود از
بسبب آن و هم ابو الشیخ در فضائل القرآن و ابو بکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی الشعثاء صاحب ابن عباس آورده که مستحب ست قرائت سوره
رعد و زیاده کرد که این تخفیف ست از میت و نیز در وی ست از شعبی که بودند انصار دوست میداشتند قرائت سوره بقره نزد میت

وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق
بصره فاغمضه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که هم نمی آمد چنانکه در حالت
احتضار می باشد پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را شق بفتح شین و بصره برفع فاعل اوست هکذا ضبطناه وهو المشهور و بعض ایشان
بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح ست و شین مفتوح ست بلا خلاف و ضم وی غیر مختار ست یقال شق المیت بصره اذا حضره
الموت وصار ينظر الى الشيء لا يرتد عنه طرفه و در اغماض وی دلیل ست بر استحباب آن و مسلمانان بران اجماع کرده اند ثم قال ان
الروح اذا قبض تبعه البصر پستر فرمود بدرستیکه جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیروی میکند او را بصر و نگاه می کند
بجانب وی و باین جهت باز می ماند و این حدیث دلیل کسی ست که می گوید روح از اجسام لطیفه ست متخلل در بدن میرود حیات برفتن وی
از تن و نیست عرض چنانکه دیگران گویند و بالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ
و غوغا کردند مردم از اهل خانه ابو سلمه فقال لا تدعوا على انفسكم الا بخير پس گفت آنحضرت دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی
و نگوئید واویلا و مانند آن فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند برانچه میگوئید شما و دعا می کنید
ثم قال پستر گفت آنحضرت این کلمات را و درینجا دلیل ست برانکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقب میت

بامور دنيا وآخرت وبرينكه ميت متنعم ست در قبر يا معذب اللهم اغفر لابي سلمة وارفع درجته في المهديين وافسح له في قبره
ونور له فيه واخلفه في عقبه خداوندا بيامرز ابو سلمه را وبلند گردان پايه او را در ان كسانيكه راه راست نموده شده اند وفراخي
كن او را در گور وروشن گردان مر او را در قبرش وخليفه شو در رعايت امور وحفظ مصالح در باقي ماندگان از اولاد وي واولاد اولاد وي
ودر روايتي زياده كرده في الغابرين وبرين تقدير بيان في عقبه ست يا در باقي ماندگان از مردم يعني اولاد او كه كائن در باقي مانده وبرين معنى
في الغابرين صفت عقبه ست واخلفه بهمزه وصل وضم لام وعقبه بكسر قاف ودر صحاح گفته عقب بسكون وكسر ولد وولد ولد رواه مسلم
في صحيحه **وعن** عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة بدرستيكه
آنحضرت وقتي كه وفات يافت پوشيده شد بجامه حبره بكسر حا وفتح موحده برد يماني مخطط از پنبه يا كتان واين از اشرف ثياب ايشان بود
واحب لباس بود بسوي آنحضرت وجائز ست اضافت برد بسوي حبره ووصف او بدان واين تغطيه قبل از غسل بود كما هو الظاهر نووي
در شرح مسلم گفته كه اين مجمع عليه ست وحكمت دران صيانت ميت ست از انكشاف وستر صورت متغيره او از چشم مردم وگفته اند
تسجيه بعد نزع ثياب وكشيدن جامه از تن بايد كه دران وفات كرده تا بدن وي بسبب آن متغير نشود متفق عليه بين الشيخين وهم
روايت ست از عايشه رضي الله عنها ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته
بدرستيكه ابو بكر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وي رواه البخاري ودرينجا دليل ست بر جواز تقبيل ميت بعد موت ونيز
تنبيه ست بر طهارت ميت خلافا للبعض وحنبل گفته اين افعال اصحاب آنحضرت ست بعد از وفات آنحضرت ونيست دليل دران براي انحصار
ادله در چهار چيز آري اين افعال جائز ست بر اصل اباحت انتهى گويم اين حديث را ترمذي وابن ماجه هم روايت كرده اند وبجاي بعد موته لفظ
هو ميت گفته وهم ترمذي از حديث عايشه آورده كه بدرستيكه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را ووي ميت بود وآنحضرت
مي گريست يا گفت هر دو چشم او اشك مي ريخت ترمذي گفته حديث عايشه حسن صحيح ست گويم ورواه احمد وابو داود وابن ماجه ايضا

وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى
يقضى عنه جان مومن آويخته است بوام او تا آنكه ادا كرده شود از طرف وي رواه احمد والترمذي وحسنه
ووارد شده است تشديد در دين تا آنكه نگذارد آنحضرت نماز بر كسي كه مرد وبر وي دين بود تا آنكه تحمل كردند از وي بعض صحابه وخبر داد
آنحضرت كه مغفور مي شود براي شهيد در اول وقعه از خون وي هر گناه مگر قرض آري سه قرض از مرتبه مردمي انداخت مرا سبك اين
راه گران بود سبك ساخت مرا واين حديث دليل ست بر آنكه ميت هميشه مشغول ست بدين خود بعد موت پس در وي حث ست بر تخليص وي
از قرض پيش از مرگ وبر آنكه اين اهم حقوق ست وچون اين حال در قرضي ست كه برضاي صاحب وي گرفته شده پس چه حال باشد در مالي
كه بطريق نهب وغصب وسلب وسرقه وظلم گرفته باشند اعوذ بك من المأثم والمغرم **وعن** ابن عباس رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في الذي سقط عن راحلته فمات بدرستيكه فرمود آنحضرت در حق مردي
كه بيفتاد از سواري خود پس بمرد واين مرد محرم بود ودر عرفه استاده كما في البخاري وناقه او را انداخت وگردن او بشكست
فاغسلوه بماء وسدر بشوئيد او را بآب وبرگ كنار درينجا دليل ست بر وجوب غسل ميت نووي گفته اجماع ست بر آنكه
غسل ميت فرض كفايه است انتهى يعني چون اين غسل بجهت اداي حق ميت ست ازين جهت فرض كفايه شد كه بتاديه حق او فعل بعض

کافی ست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفته این قول شدید ست زیرا که خلاف دران مشهور ست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت ست ولیکن جمهور بر وجوب او یند و رد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفت
استوار دست قول و عمل بران و غسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد و می آید کیفیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته
اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط ست یا نه ظاهر آنست که شرط ست کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد بخلاف شافعی انتهی و ظاهر این حدیث آنست که کنار را بآب مخلوط سازند در هر بار از مرات
غسل و در وی اشعار ست بآنکه غسل وی برای تنظیف ست نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر نمیکنند و گفته اند که کنار متغیر نمی کند
وصف آب را پس مضاف نشود باین طور که اول بکنار بمالند پستر بآب بشویند در هر بار و قرطبی گفته کنار را در آب کنند و بجنبانند
تا آنکه رغوت وی برآرد و پس بدان جسد میت را دلک نمایند بعده آب خالص بروی بریزند این ست غسل وی و گفته اند که کنار
را در آب نیندازند یعنی تا متغیر نکند وصف آب مطلق را و تمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت برای تنظیف ست
پس آب مضاف همچو گلاب وغیره هم کافی ست و گفته اند که نیست مکروه مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی ست
شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجبه و مندوبه وكفنوه في ثوبين و کفن کنید او را در دو جامه که برای احرام
پوشیده بود و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل بمعنی پوشیدن و کفن بفتحتین جامه مرده و در آخر این حدیث آنست که لا تمسّوه
او را بوی خوش و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست پس بدرستیکه وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تلبیه دال ست بر آنکه علت نهی محرم بودن اوست و چون علت منتفی شود نهی برخیزد و این دلالت دارد بر آنکه حنوط برای
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابوحنیفه و مالک
حکم محرم حکم سایر موتی ست و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل و نیز درین
حدیث نهی ست از تخمیر و تغطیه راس وی بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تحنیط هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص وی بود و آنرا امر کلی
بطریق تشریع نکرد و در وی نیز تامل ست و سبل گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهر ست
و در شرح خلاف و ادله ایشان ذکر کرده و نیست بناء هذه على مخالفة ظاهر الحديث فلا حاجة الى [illegible] بقول وی کفن کنید
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بر آنکه شرط نیست در وی که وتر باشد و گفته اند [illegible] آنست که [illegible]
در ان هر دو و تلبس بود باین عبادت فاضله و محتمل که جز آن [illegible] زیرا که امر کرد آنحضرت بدان و نیز [illegible]
بروی [illegible] ست مستغرق بانه و ثوبین درین روایت مطلق وارد شده و در [illegible] ثوبیه گفته و در نسائی ثوبیه الذی احرم فیهما
مصنف گفته در وی استحباب تکفین میت ست در جامهای احرام او و آنکه احرامش باقی ست و کفن کرده نشود در جامه دوخته
و در قول وی که برانگیخته شود تلبیه گویان دلیل ست بر آنکه هر که شروع کرد در عمل طاعت پس حایل شد میان وی و تمام آن عمل موت
امید ست که بنویسد او را خدای تعالی در آخرت از اهل این عمل و مساعد اوست کریمه وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ متفق عليه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت لما ارادوا
غسل النبي صلى الله عليه وسلم قالوا والله ما ندري نجرّد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما نجرّد موتانا أم لا

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم آیا برهنه کنیم رسولِ خدا را چنانکه برهنه می کنیم مرد ہای خود را یا نکنیم
الحدیث تا آخر این حدیث و آن این ست که پس ہر گاه اختلاف کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پس کلام کرد ایشان را
کلام کننده از گوشهٔ خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دہید نبی صلی اللہ علیہ وسلم را و بروی جامہای اوست پس غسل دادند آنحضرت را
و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص و می مالیدند او را بقمیص نه بدستهای خود و می گفت عایشه اگر پیشتر میکردم از کار خود آنچه
پس کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام و در روایت ابن حبان
که پس بود کسیکه نشناید و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ روایت کرد بزار از علی کرم اللہ وجہہ وصیت کرد
آنحضرت که غسل ندہد او را ہیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبد اللہ بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی اللہ عنه و بر دست علی
پارچه از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت ست و در روایت طبرانی در اوسط از حسن
بن علی رضی اللہ عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می ریخت آب بروی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم
و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که ہر گاه شروع کردند در غسلِ آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که نکشید از آنحضرت
قمیص را و درین باب ست حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل ست برآنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست ہمچو غیر خود از موتی
رواه احمد و ابو داؤد و ابن حبان و الحاکم و مصفی گفته مسنون ست نزد شافعی غسلِ میت در پیراهن برخلاف حنفیه که نزد ایشان
جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم

وعن ام عطیة الانصاریة از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی می نمود و تقدم اسمها و فی خلاف
رضی اللہ عنها قالت دخل علینا النبی گفت در آمد بر ما رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نحن نغسل ابنته
و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع و وفاتِ وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان و قول اول
اصح و اشهر ست و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم یقع فی شیٔ من روایات البخاری تسمیة فقال
اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک پس گفت آنحضرت غسل دہید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد
چنانکه در روایات آمده ست و درینجا دلالت ست بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع ست بر کفایت غسل یکبار و او برای تخییر ست
ان رایتن ذلک اگر مصلحت ببینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و با اسراف نکشد بماء و سدر می شوئید باب و
برگهای درخت کنار در آب می جوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف و حکمت دران تلیین جسد میت ست واجعلن فی الآخرة
کافورا و بگردانید در مرة آخر کافور را او شیئا من کافور یا چیزی از کافور شک از راوی ست که کافورا گفته یا شیئا من کافور
و اول محمول ست بر ثانی زیرا که نکره ست در سیاق اثبات پس صادق شود بر ہر چیزی از وی و مراد گردانیدن کافور ست در آب
جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و حکمت در استعمال کافور تطییب
رائحه است برای ملائکه حاضرین و نیز در وی تجفیف و تبرید و قوت نفوذ ست و خاصیت وی تصلیب جسد میت و صرف ہوام و ردع
فضلات متحلله و منع اسراع فساد بسوی میت ست و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین سر ست در گردانیدن وی
در آخر زیرا که اگر در اول بار بیامیزند مثلا آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم وگفته که عمل برین ست نزد بعض اہل علم واین
قول احمد ست وبعض از اہل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا واعلام نمائید
فلما فرغنا اذناه پس هر گاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری ست انه صلی الله علیه وسلم قال لهن فاذا فرغتن اذننی
و در روایت بخاری ست فلما فرغن عوض فرغنا فالقی الینا حقوه پس انداخت بسوی ما ته بند خود را وحقوه بفتح حای مهمله وکسر نیز آمده
وسکون قاف بمعنی ازار وبمعنی ازار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال باسم محل ومراد اینجا ازار ست ودر لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال
اشعرنها ایاه پس فرمود شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد وشعار جامه که در درون جامها پوشند
از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی ودرینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین وآثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیه این حدیث دلیل ست بر وجوب غسل میت واختلاف کرده اند در سبب آن اکثر برانند که غسل میت نه از جهت نجاست
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیراکه موت سبب استرخای مفاصل وزوال عقل ست چه انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی
ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر ست از وی وهر بار شستن تمام بدن حرجی دارد وچون در میت
حرج نبود عائد شد حکم بشستن تمام بدن ست وبعضی گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیراکه آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد
بموت چنانکه سائر حیوانات ولهذا اگر میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی واگر از جهت حدث بودی همچو بر داشتن محدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل وصحیح نمیگردد نماز حامل وی
بعد از غسل ودر روایتی از ابو هریره آمده که ان المومن لا ینجس حیا ومیتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
آنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست کذا فی الترجمة وفی روایة ودر روایتی نزد شیخین از ام عطیه چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار وزیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه ست ودر فتح الباری گفته که ایتار مطلوب ست وسه بار مستحب ونیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من ذلک مگر در روایتی از ابی داؤد ومحتمل که این لفظ بیان سبع باشد واشارت بخمس بود وبه قال احمد ومکروه داشته اند زیادت بر سبع وابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ یکی را
که قائل باشد بزیادت سبع وماوردی گفته زیادت بر سبع اسراف ست انتهی گویم در روایت ابو داود آمده او سبعا او اکثر من ذلک وظاهر شرعیت زیادت بر سبع ست
ابدان بمیامنها ومواضع الوضوء منها آغاز کنید در غسل اعضا از جاهای راست وی وجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی ووجه وی
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیا ست ودر ابتدا بمیامن ومواضع وضو اکرام این اعضا ست ودر سبل گفته در وی دلالت ست بر بداءت
در غسل بمیامن ومراد بدان چیزی ست که متصل جانب ایمن ست ونیست میان وی ومواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معا
وگفته اند مراد ببدایت بمیامن در غسلات ست که نیست وضو در ان ومواضع وضو از ان در غسله متصله بوضو ست وحکمت در امر بوضو تجدید
سمت مومنین ست در ظهور اثر غره وتحجیل وظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه واستنشاق ست انتهی وفی لفظ للبخاري عن ام عطیة
فظفرنا شعرها ثلثة قرون فالقیناه خلفها پس بافتیم ما موی او را سه گیسو پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی ودرینجا
دلیل ست بر بافتن موی میت وحنفیه گویند موی را پس پشت ارسال باید کرد وهم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرت یا باذن وی
بوده باشد یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم انتهی گویم قرطبی گفته که ام عطیه این کار را از خود کرد نه بامر آنحضرت ولیکن مصنف گفته که
لفظ سعید بن منصور این ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجعلن شعرها ظفائر ودر صحیح ابن حبان ست واجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرو(ن)

همان ظفائرست و در بعض الفاظ بخاری ناصیتها قرنیها آمده پس در لفظ ثلثة قرون تغلیب ست و همه این حجت ست بر حنفیه زیراکه نزد ایشان ارسال شعر سنت ست
و بافتن بعد کشادن موی سر و غسل او می باشد و این در بخاری ست صریحًا و در وی دلالت ست بر القای شعر خلف وی غافل شد ابن دقیق العید از ین القا
در بخاری پس نسبت قول آن طرف بعض شافعیه کرده و استناد بحدیثی غریب در ان نموده در مصفی گفته غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه
فرض بالکفایه ست زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و هلم جرا بران مواظبت نمودند و اقل غسل تعمیم بدن اوست بآب بعد ازاله نجاستی که
با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل ست و اکمل غسل او ست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر
نگذارند بحدیث باب و ابتدا کنند بمواضع وضو و میامن او بحدیث صحیح ام عطیه و استعمال سدر کنند در سر و ریش و سائر بدن و صفت استعمال سدر آنست
که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد ازان بشویند و در غسله آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب **مسئله**
وظیفه مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقرب باشد بر غسل احق ست و هیچ دلیلی از سنت بتعیین
احق بالغسل ثابت نشده در ین قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل بیت
غسل دادند و آنکه زن سر مرد مرده را نه بیند و غسل ندهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت باحیاست نه نسبت اموات
و دلیلی می طلبد و از میس فلیس و اگر قیاس کنند بر احیا قیاس مع الفارق ست و ابوطلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن نا چار
بمس کشد و اسماء بنت عمیس غسل داد ابوبکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عایشه رضی را لو مت قبلی لغسلتک و کفنتک
رواه ابن ماجة انتهى كلام المصفى **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة
اثواب گفت عایشه رضی کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که ازار و ردا و لفافه است بيض جامهای سفید جمع ابیض سحولية منسوب
بسحول بفتح سین که نام قریه ایست از یمن نووی گفته فتح اشهر ست و همین ست روایت اکثر و بعضی سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست
یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامها قاله في النهاية تبعا للهروی و بدین معنی نیز بفتح ست و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک ست
از پنبه اما نسبت بجمع شاذ ست و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیه نیز آمده بتخفیف یای منسوب بیمن
من كرسف از پنبه بودند آن جامها کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن بمعنی پنبه ليس فيها قميص ولا عمامة نیست در آن
سه جامه پیراهن نه دستار بلکه ازار و ردا و لفافه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن الشعبی ظاهر این عبارت در ین ست که قمیص و عمامه در کفن
آنحضرت نبود و هو الصحیح و تاویل بعض که مراد آنست که این هر دو خارج ازان سه جامه بود و پس مجموع اکفان پنج باشد غلط ست در سبل گفته
و هذا البعید جدا انتهى و باین اخذ کرده است شافعی و نزد حنفیه سنت کفن سه جامه است و لیکن ذکر کرده ازان در هدایه قمیص را نه عمامه را و استحسان
بعض متاخرین آنرا برای اشراف بدعت ست مخالف سنت و مراد بسه جامه سه لفافه است و کذا عند احمد در سبل گفته افضل تکفین ست
در سه جامه سفید زیراکه خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر افضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که بپوشید جامهای سفید که آن اطیب
و اطهر ست و کفن کنید در ان مردهای خود را و صححه الترمذی والحاکم و او را شاهدی ست از حدیث سمره اخرجوه و اسناده صحیح ایضا و نیست
تعارض میان این حدیث و حدیث عایشه رضی که گذشت و در وی این ست که تسجیه شد آنحضرت در برد یمانی مخطط زیراکه تسجیه بدان برای تخفیف بوده
بعده آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود ترمذی گفته تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی ست
که وارد شده است در کفن وی و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد و ابن ابی شیبة والبزار لیس در سندش

عبد الله بن محمد بن عقيل ست و وی سیئ الحفظ ست حدیث او صالح متابعت ست نه انفراد فكيف اذا خالف كما هنا فلا يقبل مصنف لقيه حاكم الثقة
حدیث ایوب از نافع از ابن عمر معارضه روایت ابن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی بروایت حسب
اطلاع خود کرد که سه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشر غسل بود متفق علیه
واجب از کفن مقداری ست که ساتر جمیع جسد میت باشد پس اگر قاصر باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کشند و بر پایها
حشیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حمزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که وتر باشد و اقتصار
بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه ازار و ردا و لفافه است و قیل میزر و درجان و گفته اند
یکی قمیص نادوخته است دیگر ازار از ناف تا زانو سوم لفافه که از سر تا پایش دران به پیچند و گفته اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابرست
در استحباب زیرا که آنحضرت عبد الله بن ابی را در قمیص خود کفن کرد اخرجه البخاری و وی نهی کند مگر آنچه احسن ست و در وی این ست که
قمیص میت مثل قمیص زنده است مکفوف و مزرور وقد استحب هذا محمد بن سيرين كما ذكره البيهقي في الخلافيات در شرح گفته در ینجا ردست
بر کسیکه بعدم شرعیت قمیص رفته مگر وقتی که غیر مکفوف باشد گویم این موقوف بران ست که کف قمیص عرف اهل آن عصر باشد در مصفی گفته
اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا این ست که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد ازان دوم و سوم بعد ازان به پیچند
یکی را بعد دیگری و ابتدا بیمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد ازان از جانب یمین به یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان
عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این ست که ازار و قمیص بپوشانند دوخته باشد یا نادوخته مدرج باشد یا بغیر آن
زیرا که اکثر استعمال قمیص محیط مدرج باشد بعد ازان در لفافه به پیچند انتهی و عن ابن عمر رضي الله عنه قال لما توفي
عبد الله بن ابي هرگاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جاء ابنه الى رسول الله آمد پسر او عبد الله
بن عبد الله بسوی رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقال اعطني قميصك اكفنه فيه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را
که کفن کنم او را دران پیراهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده زیرا که وی
عباس را روز اسیر بدر جامه خود پوشانیده بود و یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان
بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار نیامد پس این احسان و اکرام در حقیقت با وی شد نه با پدر وی زیرا که وی اعظم
منافقین بود و هم بر نفاق درگذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد ولا تصل على احد منهم مات ابدا متفق عليه
در حدیث دلیل ست بر شرعیت تکفین در قمیص كما تقدم و ظاهر روایت دران ست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر
معارض این ست آنچه در بخاری ست از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را یعنی از
حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح ست در آنکه اعطا و الباس هر دو بعد دفن بود
و حدیث ابن عمر مخالف اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك
پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد ما دفن ای دلی فی حفرته پس مراد آن باشد
که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث ریق ست و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع
هر دو معا ندارد زیرا که واو مقتضی ترتیب نیست و نه معیت لیکن گویا ذکر اکرام آنحضرت نسبت بوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که آنحضرت او را دو قمیص داد یکی اول دیگر بعد دفن بسوال وی لدوی وفی الاکلیل للحاکم ما یؤید ذلک والله اعلم **وعن ابن عباس** رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم بدرستیکه آنحضرت فرمود بپوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن منجمله بهترین جامهای شما اند وکفنوا فیها موتاکم و تکفین کنید دران مردهای خود را وازینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب ست و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید و در سبل گفته ظاهر امر وجوب تکفین ست در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنه ست بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت غیر ابیض را هم ثابت شده واما تکفین پس ظاهر آنست که نیست صارف ازان مگر آنکه سفید یافته نشود چنانکه در تکفین شهدای احد واقع شده که آنحضرت جماعتی را در نمره کفن کرد کما یاتی پس در ضرورت لاباس ست وآنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد آنحضرت در قطیفه حمرا پس در سندش قیس بن ربیع ست واو ضعیف ست وگویا که بروی مشتبه شد این حدیث انه جعل فی قبره قطیفة حمراء وکذا ما قیل انه کفن فی برد حبرة وتقدم الکلام انه سجی بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه مگر نسائی وصححه الترمذی ورواه الشافعی وابن حبان والحاکم والبیهقی وصححه من ابن القطان وفی معناه احادیث اخری عن عمران وسمرة وابن عمر وابی الدرداء **وعن جابر** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را امر او بتحسین آنست که تمام نظیف وسفید باشد بی اسراف وتبذیر و نو وشسته دران برابر ست اما آنچه مسرفان کنند بریا وتکبر حرام ست ومکروه اشد حرمت وکراهت شوکانی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس واجب ست تکفین او بچیزی که بپوشد او را اتمام وکمال انتهی رواه مسلم ورواه ترمذی ایضا من حدیث ابی قتادة وقال حسن غریب قال وقال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله ولیحسن کفنه قال هو الصفا بالضاد المعجمة والفاء ای الواسع الفائض ودر امر باحسان کفن دلالت ست بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد در ذات وصفت وکیفیت حسن ذات آنکه گران قیمت نباشد ونهی ازان بیاید وحسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته واما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت واحادیث احسان کفن آمده ودران علت وی مذکور شده دیلمی از جابر مرفوعا آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون ویتزاورون بها فی قبورهم نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن ولا تؤذوا موتاکم بعویل ولا بتزکیة ولا بتاخیر وصیة ولا بقطیعة وعجلوا بقضاء دینه واعدلوا من جیران السوء واعمقوا اذا حفرتم ووسعوا ومنجمله احسان الی المیت ست آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ورده من غسل میتا فادی فیه الامانة ولم یفش علیه ما یکون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وقال صلی الله علیه وسلم لیلیه اقربکم ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حظا من ورع وامانة رواه احمد واخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة واخرج عبدالله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائکة وغسلوه وکفنوه وحنطوه وحفروا له والحدوا وصلوا علیه ودخلوا قبره ووضعوا علیه اللبن ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم هذا سنتکم اما آنچه ابوداود وحاکم وابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت وطلبید ثیاب جدید وپوشید آنرا بعده گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت مبعوث می شود در ثیاب خود که مرده ست دران پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه وگفت اراده دربه ثیاب اعمال را لقوله تعالی وثیابک فطهر یعنی عمل خود را صالح کن وگفت اخبار صریحه صحیحه در آنست که مردم محشور می شوند برهنه پا

عریان انتهى وليكن قصهٔ حديث ابی سعید رد می کند این را وروی اعلم ست بمراد از من بعده وحکایت کرد خطابی جمع میان آنها که مبعوث در ثیاب شود ومحشور عریان و هم روایت ست از جابر رضي الله عنه كان النبي صلى الله عليه وسلم يجمع بين الرجلين من قتلى أحد في ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دوکس از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو میت ست در یک جامه بنا بر ضرورت واین یکے از دو احتمال ست دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یکے را در پاره کفن کنند وباین رفته اند اکثر بلکه گفته اند ظاهر آنست که قائل نیست باحتمال اول هیچ یکی زیرا که دران التقای بشرهٔ دو میت ست وجائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه هر دو باهم شوند ولیکن مخفی نیست که قول جابر در تمام حدیث که کفن کرده شد پدرم وعم من در یک نمره دلیل ست بر احتمال اول وشارح گفته ظاهر احتمال ثانی ست یعنی تقطیع کردن ثیاب میان هر دو وتقدیم ستر عورت آنها چنانکه با حمزه کرده شد در سبل گفته حدیث جابر اوضح ست در عدم تقطیع ثوب میان هر دو پس یکے از دو جائز باشد وتقطیع جائز ست علی الاصل انتهی خطابی گفته جائز ست جمع کردن در یک جامه در یک قبر وبعضی گفته اند مراد بثوب واحد قبر واحد ست ثم يقول أيهم أكثر أخذا للقرآن فيقدمه في اللحد پستر می گفت ومی پرسید که کدام یک ازین هر دو بیشتر ست از روی گرفتن ویاد داشتن مر قرآن را پس پیش میکرد اورا در قبر یعنی جانب قبله گویا وی امام ست از جهت بودن او اقرأ ودر روی جواز جمع جماعت ست در یک قبر وگویا که این بنا بر ضرورت ست وبوّب البخاري باب دفن الرجلين والثلاثة في قبر واورد فيه حديث جابر هذا واگرچه روایت جابر در دو کس ست اما ذکر سه کس در روایت عبد الرزاق واقع شده که كان يدفن الرجلين والثلاثة في القبر الواحد وروایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد وگفتند رسید مارا قرح وجهد فرمود بکنید ووسیع نمائید وبنهید دو مرد یا سه را در یک قبر صححه الترمذي ومثل اوست حکم دو زن وسه زن واما دفن مرد وزن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق باسناد حسن از واثلة بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد وزن در یک قبر پس مقدم کرده می شد مرد ونهاده می شد زن ورای او وگویا که میان هر دو حائلی از تراب میکردند ولم يغسلوا وغسل داده نشدند شهدای احد وازینجا معلوم می شود که شهید را غسلے نیست وعدم غسل متفق علیه ست میان ائمهٔ اربعه ومروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد واما کسی که بروی اطلاق شهید آمده همچو مطعون ومبطون ونفسا وغیره پس ایشان مغسول می شوند باجماع در سبل گفته وباین رفته اند جمهور واهل مذاهب بتفصیلها از سعید بن المسیب وحسن وابن شریح مروی ست که غسل واجب ست وحدیث حجت ست بر ایشان واحمد از حدیث جابر آورده که فرمود آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدرستیکه هر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت واین حکمت عدم غسل ست که آنرا بیان کرده ولم يصل عليهم ونگذارد بر ایشان نماز ودر روی خلافی ست معروف در میان علما نزد حنفیه بر شهید نماز میگذارند ونزد امام مالک وشافعی نماز بر شهید نیست واز امام احمد دو قول ست ومشهور ومختار در مذهب وی عدم صلوة ست وبقولی مخیر ست در گذاردن وناگذاردن از جهت تعارض ادله در مواهب لدنیه گفته اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنی عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب ست نه واجب ومتمسک ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکور ست ودلیل ابو حنیفه احادیثی ست که در نماز بر شهید آمده خصوصا در قضیهٔ احد ومی گویند که آن احادیث مثبت ست وحدیث جابر نافی ومثبت مقدم ست بر نافی ومی گویند که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر وخال وی کشته شده بودند وبمدینه آمده بود تا تدبیر کند ایشان را وبرداشته بمدینه آرد وآنهائیکه در حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند وشمنی گوید حاکم از جابر آورده وحکم بصحت کرده

كه چون آنحضرت بر سر حمزه آمد حال او را از آنچه اعداي دين كرده بودند ديد فرمود زد ديگر پوست مروي از انصار حاضر بود جامه خود را بروي انداخت و
گذارد و شيخ ابن همام زياده كرد كه پس نماز گذارد بر شهدا و نهاده مي شدند ايشان در جانب حمزه و نماز گذارده مي شد بر ايشان پس برداشته مي شدند
و گذاشته شد حمزه بجاي خود و بگذارد نماز بر همه شهدا و گفت حاكم كه اين حديث صحيح الاسناد ست شيخ در ترجمه گفته و بالجمله روايات در جانب صلوة شهيد
راجح تر و غالب ترست انتهى گوييم شوكاني گفته در بعض رجال اسناد روايت حاكم مقال ست و گفته مجموع ضعيف ست و گويند كه اين مخصوص
بشهداي أحد بود و اين مسئله هم از معارك ست انتهى و مختار وي رح عدم نماز ست بر شهيد و همين ست ارجح زيرا كه حديث جابر در صحيح ست
چنانكه گفت مصنف رواه البخاري و در احاديث معارض وي مقال ست پس مقدم كرده شود صحيح بر غير خود و اين حديث را اهل سنن هم
اخراج كرده اند و درين حديث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس يكي را گرفتن و ديگري را گذاشتن ترجيح بلا مرجح ست و تقرير سبل در
مسئله اين ست كه طائفه گفته كه نماز گذارده شود بر شهيد بنا بر عمل بر عموم ادله نماز بر ميت و بدليل آنكه مروي ست از آنحضرت صلى الله عليه و
كه نماز گذارد بر كشتگان أحد و گفت بر حمزه هفتاد تكبير و باينكه روايت كرد بخاري از عقبه بن عامر كه نماز گذارد آنحضرت بر قتلاي احد و گفت طائفه كه نماز
گذارده نشود بروي عملاً بروايت جابر شافعي گفته آمدند اخبار گويا كه عيان اند از وجوه متواتره كه آنحضرت نماز نگذارد بر كشتگان أحد و آنكه مروي
كه گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تكبير گفت صحيح نيست و لائق ست كسي را كه معارضه كرد اين احاديث صحيحه را باين روايت كه حيا كند و شرم نمايد
بر جان خود و اما حديث عقبه پس در نفس حديث واقع شده كه اين بعد هشت سال بود يعني مخالف مي گويد كه نماز گذارده نمي شود بر قبر بعد
اطالت مدت پس استدلال بآن ناتمام باشد و گويا كه آنحضرت دعا و استغفار كرد براي ايشان تا آنكه معلوم كرد قرب اجل خود پس وداع
كرد ايشان را باين دعا و دال نيست اين بر نسخ حكم ثابت انتهى و مؤيد بودن او دعا ست فراهم نكردن اصحاب چه اگر نماز جنازه مي بود
اصحاب را آگاه مي فرمود و نماز بجماعت ادا ميكرد چنانكه در نماز بر نجاشي كرد زيرا كه جماعت افضل ست قطعا و اهل أحد اولى تر اند بافضل و نيز مروي
نيست از آنحضرت كه نماز گذارده باشد بر قبري تنها و حديث عقبه را بخاري باين لفظ آورده انه صلى الله عليه وسلم صلى على قتلى احد بعد
ثمان سنين و زياده كرد ابن حبان ولم يخرج من بيته حتى قبضه الله تعالى انتهى و [illegible] عليه السلام قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لا تغالوا في الكفن گران بها مكنيد در كفن پس در وي منع ست از زيادت ثمن در كفن فانه
يسلب سلبا سريعا زيرا كه وي ربوده مي شود شتابي يعني زود كهنه و خراب مي شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حديث عايشه
كه نظر كرد ابو بكر بسوي جامه كه بيمار مي شد در ان و در وي داغي بود از زعفران پس گفت بشوئيد اين جامه مرا و بيفزائيد بر ان دو جامه ديگر و كفن
كنيد مرا در ان گفتم اين كهنه است گفت زنده سزاوار ترست بجديد از مرده اين جامه براي ريم و زرداب و تراب ست ذكره البخاري مختصرا
رواه ابو داود من رواية الشعبي عن علي كرم الله وجهه و در سندش عمرو بن هشام جنبي ست بفتح جيم و سكون نون و باي موحده و وي
مختلف فيه ست و در وي انقطاع ست ميان شعبي و علي رضي الله عنه زيرا كه گفت دارقطني كه وي نشنيده است از علي جز يك حديث
وعن عايشة رضي الله عنها گفت عايشه بر گشت رسول خدا از بقيع و من مي يافتم درد در سر خود و ميگفتم وا راساه يعني هاي
سر من پس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها فرمود آنحضرت مر عايشه را لو مت قبلي [illegible] اگر بميري
پيش از من هر آينه غسل دهم ترا فغسلتك بلام تحريف ست و آنچه در كتب ست فغسلتك ست بفا و همين ست صواب و فرق ميان هر دو
اين ست كه اول شرطيه ست و ثاني براي تمني كذا في التنقيح الحديث تا آخر حديث و آن اين ست كه كفن كنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

سازم ترا و اصل این حدیث در بخاری ست باین لفظ که اگر شود این چنین و من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و در وی دلالت ست بر آنکه غسل دادن یکی از دو زوج مر دیگرے را جائز ست و هو قول الجمهور و شوکانی گفته اصح ست و رجحه في المصفى و ابوحنیفه گفت مرد زن را ندهد بخلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح و نیست عدت بر وی و حدیث رادّ قول او ست در زوجین و اما اجانب پس ابوداود در مراسیل از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از مکحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد زن با مردان و نیست میان ایشان زنی جز وی و مرد مرد با زنان و نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد آب را انتهی و محمد بن سهل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لایتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تبرز فخذک ولا تنظر الی فخذ حي ولا ميت رواه ابوداود و ابن ماجه و در اسنادش اختلاف ست رواه احمد و ابن ماجة وصححه ابن حبان و رواه الدارمي والدارقطني والبيهقي و در سندش محمد بن اسحق ست و نیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی ست درین روایت صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی **وعن اسماء بنت عميس رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اوصت ان يغسلها علي عليه السلام** بدرستیکه فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه و این نیز دال ست بر آنچه دال ست حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود ست از عائشه که گفت لو استقبلت من امري ما استدبرت ما غسل رسول الله صلی الله علیه وسلم غیر نسائه و صححه الحاکم اگرچه قول صحابیه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند بر انکه این امری معروف بود در حیات وی صلی الله علیه وسلم و موید او ست روایت بیهقی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را و استعانت کرد وی بعبدالرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از ایشان انکار نکرد بر وی درین امر و باین رفته اند جمهور و همچنین هر قریب اولی ست بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب تر ست در شما اگر میدانید و اگر نمیدانید پس کسیکه بینید در وی بهره و حصه از امانت و ورع اخرجه احمد والطبراني و در اسنادش جعفر جعفی ست شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست و لیکن قرابت را مزیت ست و زیادت مهر و شفقت ست که موجب کمال عنایت باو ست انتهی و خلاف درین مسئله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح کذا في الشرح و در دلیل الطالب که از کتب حنابله است گفته للرجل ان يغسل زوجته وامته وبنت دون سبع وللمرأة غسل زوجها وسيدها وابن دون سبع انتهى رواه الدارقطني والشافعي وابونعيم والبيهقي باسناد حسن **وعن بريدة في قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا** روایت ست از بریده در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا و غامدیه منسوب ست بسوی غامد و بیاید قصه او در حدود و قال گفت بریده **ثم امر بها فصلي عليها** پس امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بر وی **ودفنت** و دفن کرده شد و ازینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود بحد زنا و سرقه و جز آن رواست و لیکن نیست در وی اینکه آنحضرت خود بران نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در حد نماز نگذارد زیرا که فضلا بر فساق برای زجر آنها نمی گذارند این چنین ست در شرح مغربی و لیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انها تابت توبة لو قسمت بين اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علما را خلاف ست در نماز بر فساق و بر مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زنا ابن العربي گفته مذهب علما کافه صلوة است بر هر مسلم و محدود و مرجوم و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر **وعن جابر رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم برجل قتل نفسه بمشاقص** آورده شد آنحضرت را مردی

بشته بود جان خود را بمشاقص جمع مشقص ست بمعنے نصل عریض ودر روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فلم یصل علیه پس نماز نگذا
روی وازینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز گذاردن نیست واختلاف کرده اند علما درین باب بعضے گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذا
جانب قبله وبر قاتل نفس انتهی ومذهب جمهور ایمه این ست ونزد امام ابوحنیفه بگذارند ونزد صاحبینیه نه ونگذاردن آنحضرت نماز را بروے
احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه وبه قال الشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذارده ودیگرا
م منع نکرده چنانکه در حق مدیون وغال کرده وظاهر همین ست ودر روایتی نیز آمده واین موافق ست بقول امام احمد که امام نماز نگذا
دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام ست ازان رواه مسلم والنسائی والترمذی وقال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلو
عقوبت اوست وردع غیر از مثل فعل وی وبود عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس وکذلک قال الاوزاعی واکثر فقها گویند یصلی علیه
انتهی وگفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بروی واین چنان ست که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر وامر کرد صحابه را بنماز بروی
سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز اوفق ست بحدیث مگر آنکه در
روایت نسائی ست اما انا فلا اصلی علیه وازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی نماز گذارده انتهی و
ابی هریرة رضی الله عنه فی قصة المرأة التی کانت تقم المسجد روایت ست از ابو هریره در قصهٔ زنی که جاروب میدا
مسجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تقم بفتح تا وضم قاف وتشدید میم ومقمه بکسر میم مکنسه یعنے جاروب وقمامه کناسه یعنی خاکروبه واین ز
سیاه بود ودر روایتی بجای زن جوان آمده بشک راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد فسال عنها رسول الله صلی الله علیه و
فقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد فقال افلا کنتم اذنتمونی فکانهم صغروا امرها
پس گفت آیا نبود شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردید پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن وحقیر پنداشتند او را وخیا
کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ودر حقیقت ملحوظ ومنظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله
علیه وسلم مصنف درینجا جزم کرده که این قصه با زن بوده ودر بخاری ست ان رجلا اسود او امرأة سوداء بشک از ثابت راوی حدیث لیکن
در روایت دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة وباین جزم کرده است ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره وگفت امرأة
سوداء ورواه البیهقی ایضا باسناد حسن وسماها ام محجن وافاد ان الذی اجابه صلی الله علیه وسلم عن سواله هو ابوبکر ودر بخاری ست عوض فسال
عنها فقال ما فعل ذلک الانسان قالوا مات یا رسول الله الحدیث فقال دلونی علی قبرها فدلوه فصلی علیها پس گفت آنحضرت راه
نمائید مرا وبرید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد بروی واختلاف ست در نماز گذاردن بر قبر جمهور علما
برانند که مشروع ست خواه گذارده باشد پیش ازان یا نه ابراهیم نخعی وابوحنیفه ومالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست ست ودر
روایتی از احمد نیز همچنین آمده است ودر روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده ست یکبار نگذارد وآنها که نگذارده اند اگر بگذارند رواست
نزد ابوحنیفه که درست ست بر تقدیری ست که ریزه نشده میت در قبر وتقدیر کرده آنرا بعضے بسه روز ونزد امام ابوحنیفه وابویوسف میگویند
آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا واستغفار ست ولهذا ذکر کرده نشده است در بعضے روایات ذکر
تکبیرات وآن روایات که دران ذکر تکبیرات ست صحیح نیست چنانکه مروی ست از آنحضرت گذاردن نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال
آن بطریق تودیع بوده نماز یا از خصائص نبوی ست چنانکه از ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد ولیکن در حدیث بخاری ومسلم

از ابن عباس آمده که آمد آنحضرت بسوی قبری تازه ونماز گذارد بروی وصف کشیدیم ما پس آنحضرت وبرآورد چهار تکبیر وهمچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ام سعد بعد یکماه اخرجه الترمذی من حدیث سعید بن المسیب شوکانی گفت حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه از هشت وجه انتهی وچون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد وتخصیص آن بحضرت نبوی مجرد احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد در سبل گفته واما القول بان الصلوة علی القبر من خصائصه صلی الله علیه وسلم فلا ینهض لان دعوی الخصوصیة خلاف الاصل انتهی ونیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه وبعضی تا پوسیدگی میت وبعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بمدة انتهی وتاویل آن بدعا واستغفار صرف ظاهر حدیث ست وخود نماز دعا واستغفاری بیش نیست ونماز بر شهدای احد بطریق تودیع محتاج سند ست واستدلال در ینجا نه همین نماز بر اهل احد ست بلکه روایات دیگر موجود ست که دلالت صریح میکند بران مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براء بن معرور ووی مرد وآنحضرت در مکه بود پس چون ازانکه قدوم آورد نماز گذارد بر قبر وی واین بعد دو ماه از وفات وی بود ونماز گذارد بر غلام انصاری که دفن کرده شد بشب وآگاه نشد آنحضرت بموت وی اخرجه البخاری در سبل گفته ویدل له ایضا احادیث وردت فی الباب عن تسعة من الصحابة اشار الیها فی الشرح انتهی وزاد مسلم وزیاده کرد مسلم در روایت خود نه بخاری زیرا که این زیادت مدرج ست از مراسیل ثابت کما قال احمد ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة علی اهلها وان الله ینورها بهم بصلوتی علیهم پس فرمود آنحضرت بدرستیکه این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مردها اند وبتحقیق خدای تعالی روشن میگرداند آن قبرها را بسبب نماز گذاردن من بر ایشان وازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیگردد بلکه ظاهر ازان جواز نماز ست بر قبر آری اگر تنویر قبور را مخصوص بصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علحده می تواند شد ولیکن چون دعای اهل صلاح از غیر انبیا هم مرجو القبول ست این احتمال هم ضعفی پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ واتم واکمل باشد از غیر ودرین خود شک نیست اما اصل جواز باقی ست

وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینهی عن النعی بود آنحضرت که نهی میکرد از نعی بفتح نون وسکون عین مهمله خبر موت وبفتح نون وکسر عین وتشدید یا نیز روایت ست بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته نعاه له نعوا ونعیا ونعیانا اخبره بموته ودر ترمذی ست از حدیث عبدالله بن مسعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور دارید خود را از نعی زیرا که نعی از عمل جاهلیت ست اما در سندش ابو حمزه میمون اعور ست ونیست قوی ودرین باب حدیثها ست وتفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه نعی نزد شان ندا کردن ست در مردم که فلان بمرد تا حاضر جنازه او شوند وبعض اهل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت داخوان خود را ومروی ست از ابراهیم لا باس ان یعلم الرجل قرابته انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت ست که یکی را می فرستاد بر درهای خانها وبازارها تا اعلام کند بخبر موت میت ودر نهایه گفته مشهور در عرب آنست که چون در انها مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری را نزد قبائل می فرستادند که خبر مرگش باوشان میرسانید انتهی در سبل گفته والاقرب عندی ان هذا هو المنهی عنه گویم منجمله نعی ست نعی کردن از بالای مناره چنانکه معروف ست درین اعصار در موت عظما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ماخوذ می شود یکی اعلام اهل واصحاب واهل صلاح واین سنت ست دوم خواندن جمع کثیر برای مفاخرت واین مکروه ست سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت ونحو ذلک واین حرام انتهی وگویا سنیت اعلام اهل از ینجا اخذ کرده که لابد ست از جماعتی برای غسل ونماز ودفن ویدل لقوله صلی الله علیه وسلم الا اذنتمونی ونحوه ومنه

حديث نعي النجاشي رواه احمد وابن ماجة والترمذي وحسنه يعنى گفت ترمذى كه اين حديث حسن صحيح ست وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعي النجاشي في اليوم الذي مات فيه بدرستيكه آنحضرتؐ خبر داد مردم را بمرگ نجاشى در روزيكه مُرد وى در آنروز يعنى همان روز نجاشى بفتح نون وتخفيف جيم وبعد الف شين معجمه وياى مشدده يا مخففه لقب پادشاه حبشه است هركه باشد ونام اين نجاشى كه حضرتؐ از مرگ وى خبر داد اصحمه بود دين نصارى داشت ايمان آورد بحضرتؐ وهجرت كردند صحابه بسوى او ووى خدمتهاى ايشان كرد وخرج بهم الى المصلى فصف بهم وكبر عليه اربعًا بيرون آمد آنحضرتؐ با مردم بسوى مصلاى عيد پس صف بست بمردم وتكبير برآورد بروى چهار تكبير ودرينجا دلالت ست برانكه نعى اسم ست براى اعلام بموت وآن براى مجرد اعلام جائزست ونيز دروى دلالت ست بر شرعيت نماز جنازه بر غائب ودروى اقوال ست اول آنكه مشروع ست مطلقا وبه قال الشافعي واحمد وغيرهما وگفت ابن حزم لم يات عن احد من السلف خلافه وگفت شوكانى نياورد مانع ازين نماز چيزى كه معتد به باشد وراست گفته زيراكه حديث صحيحين خالى ست از معارضه مساوى يا مقدم پس عمل بران متعين باشد دوم منع ست مطلقا واين مذهب حنفيه ومالك ست شيخ در ترجمه گفته حنفيه مى گويند كه نجاشى نسبت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم غائب نبود بلكه برداشته شد سرير وى وآورده شد نزد آنحضرتؐ يا كشف كرده شد پرده از وى ورويت امام كافى ست واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم در غير نجاشى مثل معاويه مزنى كه در مدينه مُرد وآنحضرتؐ به تبوك بود وبر زيد بن حارثه وجعفر بن ابى طالب كه در غزوه موته شهيد شدند نيز نماز غائبانه روايت كرده اند ودر اسناد آن احاديث سخن ست وبر تقدير صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلى الله عليه وسلم والآن در حرمين شريفين زادهما الله تعظيما وتشريفا متعارف ست وبعضى حنفيه نيز ميكنند انتهى گويم چون در حرمين متعارف ست وبعض حنفيه نيز مى كنند معلوم شدكه مخصوص بآنحضرتؐ نبوده است وحديث گذاردن آنحضرتؐ نماز جنازه برمعاويه بن معاوية المزنى وقيل الليثى از ابى امامه بن سعد در طبقات از حديث انس روايت كرده وسيوطى آنرا در جمع الجوامع از انس در بيان فضل قل هو الله احد آورده ومصنف در فتح البارى گفته كه اگرچه اين خبر ضعفى دارد ليكن نظر بمجموع طرق وتعدد آن قوتى پذيرفته انتهى واحاديث نماز بر زيد بن حارثه وجعفر وابن رواحه را واقدى در مغازى روايت كرده وهم سيوطى از عطا بروايت ابن ابى شيبه آورده پس اين روايات اگر بالاستقلال درخور استدلال نيند بارى از مرتبه متابعت وشهادت خود نازل نيستند وحديث باب كه در صحيحين مروى ست تنها براى اثبات ما نحن فيه كافى ست وتاويل مانعين بطى ارض يا كشف پرده يا تخصيص آن بآنحضرتؐ همه احتمال ست نه استدلال واحتياج سند دارد ولهذا ابن دقيق العيد گفته كه اين قول محتاج بنقل ست وبمجرد احتمال ثابت نمى شود ودر سفر السعادة گفته بر هر غائب نماز نگذاردى اما صحيح شده كه بر نجاشى ومعاويه ليثى گذارده انتهى وعمل حرمين مرجح اوست سوم آنكه نماز بر غائب جائزست در همان روز كه وى مُرده يا قريب از ان نه بعد اطالت مدت چهارم آنكه جائزست وقتى كه ميت در جهت قبله باشد ووجه تفصيل در قولين مجرد جمود بر قصه نجاشى ست در سبل گفته مانع مطلق گفته كه نماز بر نجاشى خاص بنجاشى بود حال آنكه معلوم شده است كه اصل عدم خصوصيت ست واعتذار كرده اند بقول اهل قول خامس كه گذارده مى شود نماز بر غائب وقتى كه مُرده باشد در زمينى كه هيچ كس دران بروى نماز نگذارده است همچو نجاشى كه موت وى در زمينى شده كه اهل آنجا مسلمان نبودند واختاره ابن تيمية ونقله المصنف في فتح البارى عن الخطابي وانه استحسنه الروياني وگفته كه اين محتمل ست وليكن واقف نشدم من در چيزى از اخبار كه نماز نگذارد بروى هيچ يكى در شهر وى انتهى گويم اگر ثابت شود كه بر نجاشى هيچ يكى در بلد وى نماز جنازه نگذارده بود باين جهت آنحضرتؐ گذارد تاهم قول تمام نيست زيراكه ثابت شده كه معاويه مزنى در مدينه مُرد

وزید و جعفر و ابن رواحه در غزوهٔ موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا آنحضرت هم بگذارد و نیز ایں وجه هم آنست هم با شهید و این جواب بر قاعدهٔ حنفیه است که بر شهید نماز میگویند ورنه نماز بر معاویه برای حجت کافی ست متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیراکه این حدیث را طرق والفاظ ست ابن عبدالبر درستذکار از طریق بکر بن سلیمان بن ابی حیثمه عن ابیه آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند مردم پس او و گفت چهار تکبیر پس ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای عزوجل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبة و نیز روایت کرد بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد هر کس بانچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم نخعی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانهٔ ابن مسعود پس اجتماع کردند بر اینکه تکبیر بر جنازه چهار ست گفت رافعی اولی چهار تکبیر ست بنا بر استقرار امر بر آن و اتفاق صحابه والله اعلم گویم عجب ست از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر انچه موافق غرض ایشان است و ترک می کنند احتجاج بانچه نه موافق غرض ست اگرچه دلالت حدیث بر هر دو امر یکسان باشد چنانکه صنیع ایشان درین جاست که بر اربع تکبیرات حجت آورند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بران اصرح ست از دلالت بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بران یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صنیع ناظر ست در تقدیم رای و قیاس بر نصوص شارع و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مگر ترجیح بلا مرجح در بسیاری از مواضع چنانکه معلوم شده و باید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه راست و رد کرده اند باینکه در حدیث نهی از نماز در مسجد نیست وانچه مکروه ست نزد قائل کراهت ادخال میت ست در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکثیر جماعت مصلین بروی بوده نیز درین حدیث شرعیت صفوف ست بر جنازه زیراکه بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بود و لوتب له البخاری باب من صف صفین او ثلثة علی الجنازة خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان ست بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعدی که مابین مدینه و حبشه ست

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلاً نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد درین اشارت ست که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئاً که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ و چون انتفا از شرک خصوصاً انچه از ان در غایت دقت و خفاست خیلی دشوار ست لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان مناسبت تمام دارد درین مقام و در ذکر عدد اربعین دلیل ست بر فضیلت تکثیر جماعت بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه با یکصد کس شفاعت کنند در حق آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب السنن قاضی گفته می گویند که این احادیث بجواب سائلان واقع شده که هر یکی را جواب موافق سوال شان داده و محتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول شفاعت هر واحد این اعداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد مطروح ست با وجود نص پس همه احادیث معمول بهاست

وشفاعت اینہم چنانچہ در حدیث ست لا شفعهم الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی و درو دلیل ست
بر اینکه شفاعت مومن نافع و مقبول ست نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کرده شدند کسانیکه
حاضر شدند جنازهٔ امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند ہشت لک و از زنان شصت ہزار و گفته اند اسلام آوردند
روزیکه مرد وی بست ہزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و ہمچنین در جنازهٔ شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره ازدحام
بسیار شد دو لک و شصت ہزار مرد و پانزده ہزار زن بشمار در آمد و جنازهٔ امام احمد حادثهٔ عظیمه بود بسبب کثرت اہل بلد و تعظیم آنها برای او
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اہل آن عشر عشیر اہل بغداد نبودند ہم حاکم حاضر نبود سید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول جلی
در ترجمهٔ وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازته لما مات ما اجتمع فی جنازة الشیخ تقی الدین بن تیمیه رح غیر الامام احمد کما اشار
الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر و قد صح عنه صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی و ازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لہذا در حق این ہر دو امام ہمام بعد موت ایشان صلحای اسلام منامات
حسنهٔ کثیره دیده اند و بر علو رتبهٔ ایشان در جنت مطلع شده وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَآءُ **وعن** سمرة بن جندب

رضي الله عنه قال صليت وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت في نفاسها فقام وسطها گفت
سمره نماز گزاردم پس آنحضرت ع بر جنازهٔ زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت ع در وسط آن زن روایت مشهور بتحریک سین ست و بسکون
سین نیز روایت کرده اند و بتحریک بمعنی میانه و بسکون بمعنی میان ست چنانکه بعضی ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد
از جائی بجائی نمی رود و ساکن متحرک ست یعنی می جنبد و در مواضع متعدد ست متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی ست که
میگوید مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
که این حدیث منافی صدر ست زیرا که صدر وسط ست باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و سر ست و تحت وی بطن و پاها و یحتمل که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب ہر دو محل شمنی گفته که روایت ست
از ابی حنیفه بیلی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت ست انتهی در حجة الله البالغه ست امام در جنازه بجائی ایستد که
میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینهٔ زن زیرا که در حدیث انس بن مالک ست که وی نماز
گذارد بر جنازهٔ مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازهٔ زنی پس نماز گذارد بروی و ایستاد برابر وسط او
پس پرسیده شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا ہمچنین می کرد و می ایستاد در جنازهٔ مرد و زن گفت ہان اخرجه احمد و ابو داود و الترمذی
و حسنه و ابن ماجة و لفظ ابی داود اینست که ہمچنین میگذارد آنحضرت ع و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجیزهٔ زن گفت آری و حدیث صحیحین که
در کتاب ست مخالف روایت عجیزه نیست زیرا که عجیزهٔ زن وسط او ست و خلاف درین مسئله معروف ست و حق ہمین ست که گفته شد
انتهی و در سبل گفته در حدیث دلیل ست بر شرعیت قیام نزد وسط زن و این مندوب ست و واجب استقبال جزوی ست از میت مرد باشد
یا زن و اختلاف علما ست در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته ہر دو برابر اند و مروی ست از شافعی که بایستد برابر سر مرد
و عجیزهٔ زن بحدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در فتح گفته که اشاره کرد بخاری بایراد حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس انتهی
و گذشت تطبیق ہر دو فلا تضعیف **وعن** روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه عائشه رضی الله عنها ہرگاه

کردند سعد بن ابی وقاص قالت گفت در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء بخدا سوگند هر آیینه بتحقیق گذارد آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش دعد وصفتش بیضا است فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یکے سهیل و دیگر سهل ست و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت بمادر و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب ست زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را رواه مسلم در ترجمه مشکوة گفته علما را اختلاف ست در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه ست خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام با بعضے از قوم خارج مسجد باشد و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضے گفته اند مکروه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آنست که کراهیت از جهت تلوث مسجد ست و اول موافق تر ست با طلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست یا تحریمی و اول ظاهر تر ست و نزد شافعی جائز ست بے کراهت و مذهب مالکی موافق ماست و از امام احمد نصی نیافتیم و ظاهر آنست که با شافعی ست دلیل شافعی حدیث عایشه است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص ست نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار ست که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت معتکف بود از ین جهت بگذارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهاے ازواج مطهره ایضاً مبنی بران ست و ظاهر می شود که این ست معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز ست در وی بے کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل ست بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک و نسخ و از ینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسیان محل سخن ست بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کما قیل و در شرح سخن درینجا بسیار ست فلینظر ثمه انتهی گفت کاتب حروف عفی عنه مذهب جمهور و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد حنفیه ذکر کرده رای محض ست معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیلی که از حدیث آورده حقیقتش این است که حدیث مذکور نزد ابو داود باین لفظ ست من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شئ و امام احمد نص کرده بر ضعف وی زیرا که متفرد ست بدان صالح مولی التوءمه و وی ضعیف ست با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شئ علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز و قول بخصوصیت واقعه مرویه عایشه مدفوع ست بانکه مروی ست از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد صهیب بر عمر در مسجد و انکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه نسیان را بسوی آنها برجای خود ست و قول به نسیان وی رضی الله عنها النسخ فعل سابق را منظور فیه ست و النسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نهی از نماز جنازه در مسجد موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پسر بیضا بآنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج عایشه است و در سبل گفته لا یخفی بعده و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصه نجاشی که آنحضرت در مسجد بر وی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد و جواب از ان گذشت و نیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود و نماز بر جنازه غائب چیزی دیگر ست

ونماز بر جنازهٔ حاضر ور . چیزی دیگر وآنکه شیخ حوالهٔ شرح یعنی لمعات داده که در ان سخن بسیارست این شرح از نظر محرر سطور نگذشته ورنه در سخن بسیارش سخن میرفت وطریقهٔ حضرت ایشان عفا الله عنا وعنهم در جواب مخالفین حنفیه غالباً ایجاد اوهام وتولید احتمالات ست الا ماشاء الله وجائیکه استدلال بروایات کرده اند سرمایهٔ آن همه فتح القدیر شیخ ابن الهمام ست پس ظاهرست که روایات صحیحه وسنن ثابته باحتمال وتاویلات بے سند هرگز رد ونسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود ووقت تعارض سبیل ترجیح یکے از دو امرست بیکی از وجوه ترجیح که در اصول فقه وحدیث مقرره شده است فافهم **وعن** ابی عیسی عبد الرحمن بن ابی لیلی ولادت وی در سنه ششم از بقیهٔ خلافت عمر بود رضی الله عنه از کبار تابعین ست صد وبست صحابه را دریافته روایت می کند از علی بن ابی طالب وعثمان بن عفان وغیر ایشان وی در کوفه بود وبے نظیر وقت خود ست وفات وی در سنه هشتاد ودو بوده ودر سبب وفاتش اقوال ست قیل فقد بدیر الجماجم وقیل قتل بجیل وقیل غرق فی نهر البصرة سمع منه الشعبی ومجاهد وابن سیرین وخلق سواهم کثیر ووی در طبقهٔ اولی ست قال کان زید بن ارقم گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه ست یکبر علی جنائزنا اربعًا تکبیر می گفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه کبر علی جنازة وبدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسالناه فقال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبرها پس پرسیدیم اورا ازینکه تو همیشه چهار می گفتی امروز پنج چرا گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم می گفت در سبل گفته گذشت در حدیث ابوهریره که گفت آنحضرت بر جنازهٔ نجاشی چهار تکبیر ومروی ست این از ابن مسعود وابوهریره وعقبه بن عامر وبراء بن عازب وزید بن ثابت ودر صحیحین ست از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری وگفت چهار تکبیر وابن ماجه از ابوهریره آورده که نماز گذارد آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر وگفت ابوداود ولیس فی الباب اصح منه وباین رفته اند جمهور از سلف وخلف واز ایشان اند فقهاے اربعه وروایتی ست از زید بن علی رضی الله عنه ورفته اند هدویه باینکه پنج تکبیر گوید واحتجاج کرده اند باینکه علی بر فاطمه رضی الله عنهما پنج تکبیر گفت وحسن بن علی بر پدر خود وابن الحنفیه بر ابن عباس وتاویل کرده اند که مراد بروایت اربع ما عدای تکبیر افتتاح ست وهو بعید انتهی کلامه گویم شوکانی گفته اختلاف کرده اند صحابه وتابعین ومن بعدهم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهارست وجماعتی از صحابه وتابعین بر آنند که پنج ست وقاضی عیاض گفته اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده ست وابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردود ست زیراکه خلاف درین مسئله از زمان صحابه تا هذا الآن معروف ست وهیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیراکه خارج ست بمخرج صحیح باآنکه این زیادت غیر منافی ست انتهی پس حق خیارست در اربع وخمس **رواه مسلم والاربعة** یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایمهٔ اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز اصحاب وی زیاده ازان مروی وماثورست وگفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهارست وبرهمین ست قرار داد ودر شرح زیاده ازین کلام کرده شده است انتهی وما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **وعن** علیه السلام انه کبر علی سهل بن حنیف بضم مهمله ونون وتحتیه ستًا وقال انه بدری تکبیر گفت علی بر جنازهٔ سهل شش بار وفرمود که وی بدری ست حاضر شده است بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **رواه سعید بن منصور واصله فی البخاری** آنچه در بخاری ست اینست ان علیًا کبر علی سهل بن حنیف زیاده کرد برقانی در مستخرج خود ستًا کذا ذکره البخاری فی تاریخه ورواه ابن خیثمة من وجه آخر عن عبد الله بن معقل وقال خمسًا مصنف در فتح الباری گفته که از علی مرتضی آمده که وی بر اهل بدر شش تکبیر میگفت وبر سائر صحابه پنج وبر سائر ناس چهار

وابن ابی شیبه از جابر آورده که نماز گذارد آنحضرت بر اصحمه بهفت تکبیر وابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بودے که مدید شجره ملحاضر شده بود بروی نه تکبیر گفتے وبر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را نه بدر را بروی هفت تکبیر برآوردی واگر هیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشده چهار تکبیر گفتے و در مبسوط حنفیه گفته که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت واز احمد نیز روایتی هست وبکر بن عبد الله مزنی بران رفته که کم از سه وزیاده بر هفت نباید گفت انتهی وبالجمله در کمیت تکبیرات جنازه اختلاف ست بیهقی از سعید بن المسیب آورده که عمر گفت این همه بود چهار وپنج پس اجتماع کردیم بر چهار ورواه ابن المنذر من وجه آخر عن سعید وروایت کرد نیز بیهقی از ابی وائل که گفت تکبیر می گفتند بعهد آنحضرت چهار وپنج وشش وهفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرت را وخبر داد هر یکے بانچه دیده بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چهار تکبیر وابن عبد البر باسناد خود در استذکار آورده که تکبیر می گفت آنحضرت بر جنائز چهار وپنج وشش وهفت وهشت تا آنکه آمد موت نجاشی پس برآمد بسوی مصلے وصف بستند مردم وزیاده کرد که گفت چهار تکبیر پس ثابت ماند آنحضرت بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای تعالی پس اگر صحیح شود این پس گویا که عمر وآنانکه با او بودند استقرار امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکه عمر ایشان را بران جمع ساخت ومشورت کرد با ایشان درین باب **وعن** جابر رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكبر على جنائزنا اربعا بود رسول خدا که می گفت بر جنازهٔ ما چهار تکبیر ونیست دروی نفی زیادت بر چهار وگذشت بیان آن ویقرأ بفاتحة الكتاب في التكبيرة الاولى ومیخواند سورهٔ فاتحه را در تکبیر اولی در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در قرارت فاتحه در نماز جنازه پس نقل کرد ابن منذر از ابن مسعود وحسن بن علیؓ وابن الزبیر مشروعیت آن وبه قال الشافعي واحمد واسحق ونقل کرد از ابو هریره وابن عمر که نیست دروی قرارت وهو قول مالك الكوفيين واستدلال کرده اند اهل قول اول باین حدیث واگرچه ضعیف ست وشاهد اوست حدیث طلحه چنانکه می آید انتهی گویم اگر فاتحه را مخصوص دارند از قرارت منفی وجهی دارد چنانکه در قرارت خلف امام داشته اند ودر سفر السعادة گفته چون نماز شروع کردے بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند انتهی وترجیح داد این را علی قاری در رساله خود وباین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دهلوی رح والد شاه ولی الله محدث رح ودر حجة الله البالغه گفته از سنت ست قرارت فاتحه زیرا که فاتحه خیر الادعیه واجمع آنهاست وآموخته است آنرا حق تعالی بعباد خود در محکم کتاب خویش انتهی وقاضی ثناء الله پانی پتی قدس سره در وصیت نامهٔ خود وصیت کرده است بخواندن فاتحه در نماز جنازه خود رواه الشافعي باسناد ضعيف این حدیث از نسخه شرح مغربی ساقط شده فلهذا شارح بران تکلم نکرده لیکن مصنف در فتح گفته که شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افاده نموده که سندش ضعیف ست ودر تلخیص گفت رواه الشافعي عن ابراهيم بن محمد عن محمد بن عبد الله بن عقيل عن جابر انتهی ورواه الحاكم ايضا من طريقه وابن عقیل را تضعیف کرده اند **وعن** طلحة بن عبد الله بن عوف الخزاعي از مشاهیر تابعین ست وبرادرزادهٔ عبد الرحمن بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة الكتاب فقال لتعلموا انها سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس سورهٔ فاتحه را وگفت تا بدانید شما که خواندن آن در نماز جنازه سنت ست واین حدیث دلیل ست بر وجوب قرارت فاتحه در نماز جنازه زیرا که مراد از سنت طریقهٔ مالوفه است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مراد بدان مقابل فریضه است چه آن اصطلاح عرفی ست وقول وی چنانکه در بعض روایات ست باید مفید تاکید وجوب است ورفته اند بوجوب وی شافعی واحمد وغیرهما من السلف والخلف وبعضے بعدم مشروعیت رفته اند بقول ابن مسعود لم يوقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم قراءة في صلوة الجنازة بل قال كبر اذا كبر الامام واختر من اطايب الكلام ما شئت مگر آنکه این حدیث را

و انحصار بسوی ہیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی ست و وی نافی ست و ابن عباس
مثبت پس مقدم باشد بران و ہم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشرعیت آن گذشته و از ادله وجوب ست که ایشان اتفاق کرده اند
بر انکه این نماز ست و حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب ثابت شده پس این نماز ہم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی ازان محتاج بسوی
دلیل ست شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قراءت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخوانند و می گویند که ثابت نشده
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفه و مالک و ثوری ست و عمل صحابه دران مختلف آمده و طحاوی گفته شاید
که خواندن بعضے صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قربت و نزد شافعی بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود
که مراد وی باین مشروعیت قراءت ست نه وجوب آن و کرمانی گفته که واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین ست
و طیبی نیز ہمچنین گفته والله اعلم انتہی و شمنی گفته اگر به نیت ثنا خوانند نزد ما نیز جائز ست و آنکه ابن ہمام گفته که قراءت در نماز جنازه
بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نه پیوسته انتہی مسامحت ست چه بعد روایت قراءت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری و ابو داود
و نسائی و ترمذی بلفظ انها سنة چه محل تشکیک ست و قول صحابی انها سنة او من السنة در حکم مرفوع ست چنانکه در علم اصول
حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلوکه فی الدین نه طریقه مالوفه از سید المرسلین خلاف ظاہر حدیث و قاعده اصول ست
خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاہد حدیث ابن عباس باشد ابن ماجه از حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که بخوانیم فاتحة الکتاب بر جنازه و در سندش ضعفی یسیر ست که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از ادله وجوب ست و نیز
حدیثے در نہی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح ہر دو ست کما قال المصنف رواه البخاری
و اہل السنن و الحاکم و ابو یعلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بیہقی گفته ذکر سوره غیر محفوظ ست و گفت نووی اسنادش صحیح
و ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش ازان پس گفت آرے ای پسر برادر من
انه حق و سنة و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجہر تا آنکه شنوانید ما را پس ہرگاه فارغ شدم گرفتم دست او را
و پرسیدم ازان گفت سنة و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحة الکتاب پس گفت صحیح نیست
و صحیح از ابن عباس قول او ست من السنة حاکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من السنة حدیث مسند ست مصنف گفته کذا نقل الاجماع
مع ان الخلاف عند اہل الحدیث و الاصولیین شہیر انتہی گویم و اگرچه خلاف دران مشہور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح ست
بر نفی والله اعلم **وعن** عوف بن مالک اشجعی صحابی ست و اول مشاہد او خیبر ست رضی الله عنه قال صلی رسول الله
گفت نماز گزارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی جنازة بر جنازه فحفظت من دعائه پس یاد گرفتم من چیزے
از دعاے آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه خداوندا بیامرز و رحمت کن او را و عافیت ده
و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مہمانی او را نزل بضم نون و سکون زا و بضم زا نیز آمده آنچه پیش مہمان
فرود آرند و بنہند از طعام ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر ست و بشوی
او را باب و برف و ژاله یعنے بانواع مطہرات کنایت ست از تمام مغفرت و کمال آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض
من الدنس و پاک کن او را از خطایا چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار و بدل گردان او را سرای وطن بهتر از سرائی او و درین جهان و اهل خانه بهتر
از اهل خانهٔ وی فی الصراح اهل کسان و کسان سرای و جای و جفت بهتر از جفت وی و تعمیم بر مشهوران هر دو اطلاق یابد و در آر او را
بهشت و نگاهدار او را از فتنه و آزمایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک که راوی این حدیث ست می گوید که چون این دعا از حضرت
در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این
دعائی ست که هر مسلمان سلیم الفطرة که آنرا بشنود رشک برد بروی و آرزو کند که کاش آن مرده وی بودے تا این دعای نبوی در حق وے
صادر شدی و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من خود شیفته و آشفتهٔ این آرزویم ختم الله لی بالحسنی و اذاقنی حلاوة رضوانه
الاسنی امیدوارم که این دعا بر جنازهٔ من خوانده شود که اگرچه از زبان نبوی نیست بارے حروف نبوی ست و فیه ما لیس فی غیره عرف من
عرف و بالله التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جهر کرده باشد باین دعا و عوف آنرا یاد گرفته یحتمل که از آنحضرت پرسیده باشد
و حضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته و فقها گفته اند اسرار مندوب است و بعض گویند مخیر ست و بعض گویند در روز اسرار کنند
و در شب جهر و در دعای میت اخلاص لائق تر ست لقوله صلی الله علیه وسلم اخلصوا له بالدعاء در سبل گفته ما ثبت عنه صلی الله علیه وسلم
اولی و اصح الاحادیث الواردة فی ذلک هذا الحدیث و کذلک الحدیث الآتی انتهی یعنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی علی جنازة یقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت
اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته منا
فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان خداوندا بیامرز زندهٔ ما را و مردهٔ ما را و حاضر ما را و غائب ما را
و خرد ما را و بزرگ ما را و نر ما را و مادهٔ ما را خداوندا کسے را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسے را که بمیرانی از ما پس بمیران او را
بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره ست و آن در حالت حیات ست و در حالت موت جز تصدیق
قلبی که عبارت از ایمان ست همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه
و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلنا بعده خداوندا محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجر یکه بمصیبت وی بما رسیده
و گمراه مگردان ما را پس از وی تحرمنا بفتح و ضم آن هر دو روایت ست حرم و احرام نومید کردن از چیزی رواه مسلم واحمد والاربعة
یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واخرجه ابن حبان والحاکم و گفت حاکم او را شاهد صحیح ست و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمة از
عائشهؓ مانند آن و ترمذی بعد اخراج شاهد مذکور اعلال کرده ست آنرا بعکرمه بن عمار و گفته که وی وهم می کند در حدیث خود و نسائی و ترمذی
واحمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشهلی عن ابیه مرفوعا کرده و مسلم ابراهیم مذکور را در کنی ذکر نموده و گفته بخاری اصح این روایات
روایت ابی ابراهیم عن ابیه ست نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و نقل کرد ابو حاتم
از پدر خود که ابو ابراهیم مجهول ست و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک ست انتهی بعضے علما گفته اند که اختلاف احادیث
درین باب محمول بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده بدعا و بر مردهٔ دیگر بدعای دیگر و آنچه بدان امر کرده اصل دعاست کذا فی التلخیص
گویم احادیث در دعا برای میت بسیار ست در سنن ابوداود از ابوهریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز جنازه اللهم انت ربها
وانت خلقتها وانت هدیتها للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرها و علانیتها جئنا شفعاء له فاغفر له ذنبه و ابن ماجه از حدیث واثلة

بن الاسقع آورده که گفت نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه مردی از مسلمانان پس شنیدیم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان
فی ذمتک وحبل جوارک فقه فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانک انت الغفور الرحیم واختلاف روایات بر آنکه
امر درین باب متسع ست مقصور بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه وغیره برای خود دعا اختیار کرده وبالجمله روایت نسائی درین حدیث
تمام شده است نزد قول او وانثانا اللهم من احییته الی آخره در روایت وی نیست ولفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده ودر ممات اسلام یعنی عکس روایت اولی وچون اسلام وایمان در حقیقت یکی ست هر دو درست ست
در سبل السلام گفته واما قرارت سوره بالحمد پس ثابت ست کما عرفت فی روایة النسائی ولیکن در وی تعیین سوره نیامده وجز این نیست
که شان در اخلاص دعا برای میت ست زیرا که شرعیت نماز برای همین ست وهم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص
کنید برای وی دعا را اخلاص بی آمیغ کردن وبی ریا وسمعه آوردن طاعت خدا وامر باخلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند وشافع
مبالغه می کند در طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه برامی دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله و
رسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما بعده مسندا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را بیند وگوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعد الله ورسوله
اللهم زدنا ایمانا وتسلیما نوشته شود برای او بست حسنه رواه ابو داؤد وابن ماجه والبیهقی ودر سندش ابن اسحق ست وحدیث را
معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع ولهذا گفت مصنف رح وصححه ابن حبان
و عنه رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی
برداشتن او بسوی قبر واین مستلزم پویه رفتن نیست ابن قدامه گفته امر باسراع برای ندب ست بلا خلاف بین العلماء وابن حزم
گفته برای وجوب ست ومراد بدان شدت مشی ست وبرین حمل کرده اند بعض سلف ونزد شافعی وجمهور مراد باسراع زیاده بر رفتار
معتاد ست واسراع شدید مکروه ست حاصل آنکه اسراع مستحب ست لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود وخوف حدوث مفسده بمیت
یا مشقت بر حامل ومشیع گردد قرطبی گفته مقصود حدیث دیر نکردن ست در دفن میت زیرا که بسیار ست که دیر بودی مباهات و
اختیال می شود واین مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل اوست بسوی قبر وگفته اند که مراد بشتابی تجهیز وتکفین ست نووی گفته
این باطل مردود ست بقول او فی الحدیث تضعونه عن رقابکم وتعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیر می کنند بدان از معانی کما تقول حمل
فلان علی رقبته ذنوبا وموید اوست اینکه همگنان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته وموید اوست حدیث ابن عمر که شنیدیم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس مکنید او را وشتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرجه الطبرانی باسناد
حسن ولابی داود مرفوعا لا ینبغی لجیفة مسلم ان یبقی بین ظهرانی اهله وحدیث دلیل ست بر مبادرت بتجهیز میت ودفن وی واین در غیر مفلوج
ومانند اوست زیرا که در امر وی تثبت لائق ست فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس
شتابی کردن ونزد قبر رسانیدن آنرا نیکی ست که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان یکن سوی ذلک فشر تضعونه
عن رقابکم واگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب رفع شری ست که می نهید آنرا از گردن متفق علیه واحمد ونسائی
وابو داود وحاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم وبودیم ما که شتابی میکردیم بجنازه شتابی بسیار

و بخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای ما روزیکه مُرد سعد بن معاذ شوکانی گفت جمهور گویند اسراع مستحب ست و ابن حزم گفته واجب و بعض اهل علم گفته اند مستحب توسط ست بحدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده می شد مانند جنبانیده شدن مشک پس فرمود بر شماست میانه روی اخرجه احمد و ابن ماجة و البيهقي ولیکن در اسنادش ضعفی هست و ترمذی و ابوداود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الحدیث و در اسنادش مجهول ست و نیست حدیث ابوموسی صالح احتجاج اگرچه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیما روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیراکه اسراع دون پویه دویدن ست والله اعلم **و** هم روایت ست از ابوهریره رضی الله **عنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد الجنازة حتى يصلي عليها فله قيراط هر که حاضر شود جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازدهم حصه از دینار باشد و باین حساب نصف دانق شد که نام ششم حصه از دینار ست و بعضی بست چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد ومن شهدها حتى تدفن فله قيراطان و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط ست از اجر قيل وما القيراطان قال مثل الجبلين العظيمين گفته شد چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق عليه ابوعوانه تصریح کرده که قائل وما القيراطان ابوهریره ست ولمسلم حتى توضع في اللحد و در روایت مسلم چنین ست تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی میت در لحد وللبخاري و در روایتی از بخاری از حدیث ابوهریره چنین ست من تبع و در روایتی اتبع بتشدید جنازة مسلم ايمانا واحتسابا وكان معه حتى يُصلي عليها کسی که پیروی کند جنازه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد باوی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام يُصلّى نیز روایت ست یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر ست در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرور ست زیراکه ترتب ثواب بر عمل مستدعی سبق نیت ست پس بیرون آمد تابع از آن بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات ويفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه يرجع بقيراطين كل قيراط مثل جبل احد پس بدرستیکه باز میگردد بدو قیراط هر قیراط آن جهان مانند کوه اُحد ست و این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این ست و کسیکه نماز گذارد پس تر بر گردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه بر میگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول ست رواه مسلم ايضا و این حدیث را ده و از ده صحابی روایت کرده اند و واقع شده است و در روایت نسائی فله قيراطان من الاجر كل واحد منهما اعظم من أحد و در روایت مسلم ست اصغرهما مثل أحد و نزد ابن عدی ست از روایت واثله كتب له قيراطان من الاجر اخفهما في ميزانه يوم القيامة اثقل من جبل أحد و شهود بمعنی حضور ست و ظاهر حضور ست با او از ابتدای خروج و وارد شده است در لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بيتها ثم تبعها حتى تدفن كان له قيراطان من الاجر كل قيراط مثل أحد ومن صلى عليها ثم رجع كان له قيراط و در روایات چون بعض وی رد کرده شود بسوی بعض مقتضی آنست که نیست مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود مرا این ست که حصول اجر برای مصلی ست و اگرچه همراه نرفت زیراکه این وسیله نماز ست لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه ادا کردی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبه بلفظ اذا صليتم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر زیاده کرده فخلوا بينها وبين اهلها و معنی وی این ست که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر و علق البخاری

قولِ حمید بن ہلال ما علمنا علی الجنازة اذنا ولکن من صلی ورجع فله قیراط و آما حدیثِ ابی ہریرہ امیران ولیسا بامیرین الرجل یکون مع
الجنازة یصلی علیها فلیس له ان یرجع حتی یستاذن ولیها اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف ست ومروی ست در معنی وی احادیث
مرفوعه که ہمه ضعیف ست و چون ما را ہیچ راہی بسوی معرفتِ حقیقتِ وزنِ اعمال در آخرت نیست و لا یعلمه الا الله و تعریف کردن
ما آن را جز بطریق تشبیه باحوالِ مقادیرِ معروفه نباشد لهذا مقدار اجر را که حاصل می شود از ان تشبیه دادند بقیراط تا معقول در صورت
محسوس نمایان شود و چون وزنِ قیراط نسبت بانچه از اوزانِ دنیا می شناسیم حقیر بود تنبیه کردند بر معرفتِ قدر وی که یک قیراط برابر
یک کوه احد ست که معروف ست در مدینه و قوله تدفن ظاهر ست در وقوع مطلق دفن اگرچه از ہمه فارغ نشده و ہمچنین ست لفظ حتی
یوضع فی اللحد و در روایتِ دیگر ست نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان و تفسیر چیزی ست که در غیر این روایت ست و در
حدیث ترغیب ست در حضور میت و نماز بر وی و دفن او و در وی دلالت بر عظم فضلِ خدا و تکرم او مر میت را و اکرام او بجزیل اثابت
برای کسی که احسان کرده است بسوی وی بعد موتِ وی **تنبیه** در حملِ جنازه بیهقی در سنن کبری بسند خود تا عبد الله بن مسعود
آورده که گفت اذا اتبع احدکم الجنازة فلیاخذ بجوانب السریر الاربعة ثم لیتطوع بعد او یذر فانه من السنة و ہم بسند خود روایت کرده که ان
عثمان بن عفان حمل بین العمودین سریر امه فلم یفارقه حتی وضعه و نیز بسند خود آورده ان ابا ہریرة حمل بین عمودی سریر سعد
بن ابی وقاص و ہم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بین عمودی سریر المسور بن مخرمة و از حدیث یوسف بن ماهک آورده که گفت
شهدت جنازة رافع بن خدیج وفیها ابن عمر و ابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القائمتین فوضعه علی کاهله ثم
مشی بها انتهی **وعن** سالم کنیتِ وی ابو عبد الله یا ابو عمر ست عن ابیه روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر
بن الخطاب ست رضی الله عنه یکی از فقهای مدینه و سادات تابعین و اعیان علمای ایشان ست مات سنة ست و مائة بالمدینة
و له ست و ستون سنة روی عن ابیه وغیره انه رای النبی صلی الله علیه وسلم و ابا بکر و عمر یمشون امام الجنازة
که وی دید آنحضرت و ابو بکر و عمر را که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در ان بر پنج قول اول آنکه سنت آنست
که رفتن پیشِ جنازه افضل ست و دلیلِ ایشان ہمین حدیث سالم ست گویند این فعل آنحضرت و فعلِ خلفای اوست و نیز می گویند
که قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته می برد و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد و مالک
دوم آنکه رفتن پسِ جنازه افضل ست بدلیل آنکه ابن طاوس از پدر خود روایت کرده که نرفت آنحضرت تا آنکه مرد مگر پس جنازه و سعید
بن منصور از حدیث علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل ست از مشی پیش او ہمچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها و سندش
حسن ست و این موقوف را حکم مرفوع ست و اثرم حکایت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است و باین رفته است امام ابو حنیفه
و اوزاعی و در بعض کتبِ فقه حنفیه مذکور ست که باک نیست برفتن پیش جنازه و چپ و راست وی و باین قول حاصل می شود جمع بین الاحادیث
شیخ گفته پس رفتن اظهر و اجمل ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب ست بمعاونت نیز و احتیاج بدان انتهی سوم آنکه برود پیش و پس
و چپ و راست و علقه البخاری عن انس و اخرجه ابن ابی شیبة موصولا و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع ست بر مشایعت کنندگان
و موافق سنت اسراع بالجنازه است و در وی عدم الزام مکانِ واحد ست برای مشی که در ان مشقت ست بر آنها کذا فی السبل و شوکانی گفته
که حق ہمین ست که ہمه برابر ست و روایت پیش و پس رفتن آنحضرت منافی تسویه نیست زیرا که رفتن با جنازه ہمین پیش یا پس یا بجوانب اوست

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از امکنهٔ مذکوره منجملهٔ ارشاد نبوی ست انتهی چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد برود و سوار پس جنازه برود و باین رفته است ثوری و طائفهٔ از علما بدلیل حدیث مغیره مرفوعا الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن حبان والحاکم پنجم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه رود و ورنه پس آن والله اعلم و باین رفته است نخعی وغیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز دارقطنی و بیهقی وصححه ابن حبان و عبد الرزاق واعله النسائی والترمذی وطائفة من اهل الحدیث بالارسال احمد گفت انما هو عن الزهری مرسل وحدیث سالم موقوف علی ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحدیث یرون المرسل اصح قال ابن المبارک و روایت کرد آنرا ابن حبان در صحیح خود از زهری از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابو بکر و عمر و عثمان زهری گفت وکذلک السنة و ذکر کرد دارقطنی در علل اختلاف کثیر دران از زهری و گفت الصحیح قول من قال عن الزهری عن سالم عن ابیه انه کان یمشی گفت درفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر یعنی پیش جنازه و این مرسل ست و گفت بیهقی ان الموصول ارجح لانه من روایة ابن عیینة وهو ثقة حافظ و جزم بصحته ابن المنذر و ابن حزم و مروی ست از علی بن المدینی که گفت گفتم ابن عیینه را یا ابا محمد خالفک الناس فی هذا الحدیث گفت استیقن الزهری حدثنیه مرارا لست احصیه یعیده و یبدیه سمعته من فیه عن سالم عن ابیه مصنف گفت این نافی وهم نیست ازان زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال همچنین ست مگر آنکه در وی ادراج ست و شاید که زهری دران ادماج کرده یا حدیث کرد بدان ابن عیینه را و وصله الغیر انتهی و گفت نسائی که وصل این حدیث خطاست و صواب مرسل ست حاصل آنکه رُوات این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان ست مختار نزدیک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف ست نزد محدثین و ازینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل ست یا پس او یا راست و چپ یا همه طرف کما تقدم

وعن ام عطیة رضی الله عنها قالت نهینا عن اتباع الجنائز ولم یعزم علینا گفت ام عطیه نهی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنازه و رفتن با وی و واجب و عزیمت گردانیده نشد بر ما ظاهر نهی کراهت ست نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید ورنه اصل نهی تحریم ست و رفته اند بسوی کراهت جمهور اهل علم و دلالت میکند بران روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دید عمر زنی را و بانگ زد بروی پس فرمود آنحضرت بگذار او را ای عمر الحدیث واخرجه النسائی وابن ماجة من طریق اخری ورجاله ثقات متفق علیه جمهور اهل حدیث و اصول گفته اند که قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع ست زیرا که ظاهر ست که آمر و ناهی جز آنحضرت نیست واما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ نهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم الحدیث مگر آنکه مرسل ست زیرا که ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سماع ندارد

وعن ابی سعید رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا رأیتم الجنازة فرمود چون ببینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه است در وقتیکه گذشته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول ست فقوموا پس بایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی و است هول و دهشت شان آن فمن تبعها فلا یجلس و در روایتی یقعد حتی توضع پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه میرود باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست با حادیث امر ظاهر ست در وجوب قیام برای جنازه چون بگذرد بر مکلف اگرچه قصد تشییع آن نکند و ظاهر شمول عموم هر جنازه است از مومن و غیر او و مؤید او ست روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازهٔ یهودی که گذشت بوی و تعلیل کرد آنحضرت قیام را با ینکه موت فزع ست و در روایتی الیست نفسا و حاکم آورده که انما قمنا للملائکة

واحمد وحاکم روایت کرده انما تقوم اعظاما للذی یقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظاما لله ست و نیست منافات میان هر دو تعلیل و معارض
این امر ست حدیث علی کرم الله وجهه انه صلی الله علیه وسلم قام للجنازة ثم قعد و این قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه دور رفت
بنشست مرفوع ست بانکه علی رضی الله عنه اشاره کرد بقوم که بنشینند بعده این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
علما دران اختلاف کردند شافعی گفته حدیث علی ناسخ امر بقیام ست و رد کرده اند بانکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احتمال
این معنی که قعود وی صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز باشد ولهذا نووی گفته مختار آنست که مستحب ست و اما حدیث عبادة بن الصامت
که بود آنحضرت ﷺ می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوی عالمی از یهود و گفت همچنین می کنیم ما پس فرمود بنشینید و مخالفت کنید ایشان را
اخرجه اصحاب السنن الا النسائی وابن ماجة والبزار والبیهقی پس این حدیث ضعیف ست زیراکه در سندش بشر بن رافع ست بزار گفته
انفرد به بشر وهو لین الحدیث کذا فی السبل قاضی عیاض گفته رفته است جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی وجواب ازان گذشت
واما قیام ماشی خلف جنازه تا وضع پس محکم ست و منسوخ نشده بهمین حدیث و یحتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در لحد و مروی ست
حدیث بهر دو لفظ ولیکن ترجیح داده است بخاری وغیره روایت توضع فی الارض را و رفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنا بر افاده نهی آنرا و بحدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد نسائی ست ما راینا رسول الله صلی الله علیه وسلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع
و جمهور گویند مستحب ست متفق علیه وروی ابوداود ونحوه من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **وعن ابی اسحٰق السبیعی**
بسین مهمله و کسر بای موحده و عین مهمله الهمدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه ست ولد لسنتین من
خلافة عثمان ومات سنة تسع وعشرین ومائة ان عبد الله بن یزید الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد بدر را و بود هفده ساله و بود امیر
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه در صفین و جمل ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل المیت من رجل القبر بدرستیکه عبد الله بن یزید
در آورد مرده را در گور از جانب پایین قبر یعنی موضعی که آنجا پای مرده می نهند و این از قبیل اطلاق حال بر محل ست وقال هذا من السنة
و گفت که این چنین در آوردن از سنت ست و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد
بقبر یعنی از جانب پایان او و مروی ست از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه مردی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد
بسریر پس نهاده شد جانب پای قبر و امر کرد پس کشیده شد کشیدنی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و بیهقی از ابن عباس و ابن مسعود و بریده
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله ولیکن بیهقی تضعیف وی کرده و بالجمله درین مسئله سه قول ست یکی در آوردن میت
از جانب پایان قبر و باین رفته است شافعی و احمد دوم کشیدن وی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پایان قبر نهد بعده از جانب سر
بیرون آورده در قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی ست سوم آنکه از جانب قبر معترضا در قبر بیارند و این آسان تر ست و مذهب ابو حنیفه
این ست شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر
و برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورده شود
زیراکه قبر شریف ملصق بجدار ست انتهی گویم وارد ست نص موافق این مذهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید و شوکانی گفته نیست این
معارض بانچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت ﷺ واقع شده و در سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل مخیر فیه ست

انتهی گوییم و هو الاشبه اخرجه ابو داود و اختلاف کرده اند در تجلیل قبر بثوب نزد مواراتِ میت بعضے گفته اند بلند خواه مرد باشد خواه زن یا مرد بحدیثِ ابن عباس که نزد بیهقی ست گفت جلّل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر سعد بثوب گفت بیهقی لا احفظه الا من حدیث یحیی بن عقبة بن ابی العیزار و هو ضعیف و گفته اند مختص ست بزنان بحدیث ابی اسحق که نزد بیهقی ست که وی حاضر شد جنازهٔ حارث اعور را پس انکار کرد عبد الله بن یزید که بگسترانند بروی ثوب را و گفت که این مرد ست بیهقی گفت هذا اسناد صحیح و ان کان موقوفا گوییم و مؤید اوست روایت بیهقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را و ایشان دفن میکردند مرده را و گسترده بودند ثوب بر قبر او پس کشید جامه را از قبر و گفت این کار با زنان می کنند **وعن** ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا وضعتم موتاکم فی القبور چون بنهید شما مردهای خود را در قبر فقولوا پس بگوئید وقت فرود آوردنِ او در گور بسم الله و علی ملة رسول الله و در روایتی علی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه احمد و ابو داود والنسائی والحاکم مرفوعا و صححه ابن حبان و اعله الدارقطنی بالوقف و رجح النسائی وقفه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح مغربی آنرا ذکر کرده و حدیث را طریقهاست و درین باب ست از عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج نزد طبرانی و از ابی امامه نزدیک حاکم و بیهقی و سندش ضعیف ست و لفظِ وی این ست که چون نهاده شد ام کلثوم بنت رسولِ خدا در قبر گفت آنحضرت منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله الحدیث و شافعی را دعای دیگر ست که استحسانش کرده ایں کلامِ وی دال ست بر آنکه دافن مختار ست هر چه برای میت ازین ادعیه خواهد بکند حدی محدود درین اثر نیست **وعن** عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوانِ مرده همچو شکستنِ اوست در حالتِ حیات ابن عبد البر گفت ازینجا مستفاد میگردد که میت متالم می شود بجمیع انچه متالم می شود بدان حی و لازم این ست که متلذذ گردد بهمه انچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابو داود باسناد علی شرط مسلم روایت کرد این را ابو داود باسنادی که بر شرط مسلم ست ذکره القشیری و در امام گفته ان مسلما رواه و حال آنکه وی روایت نکرده و ذکره مالک فی الموطا بلاغا عن عایشة موقوفا و روایت کرد احمد و بیهقی و حسنه ابن القطان و زاد ابن ماجة من حدیث ام سلمة و زیاده کرد ابن ماجه و نیز دارقطنی از حدیث ام سلمه رضی الله عنها این لفظ فی الاثم یعنی برابر ست شکستنِ استخوانِ مرده با شکستنِ استخوان زنده در گناه گوییم گفته در وی دلالت ست بر وجوبِ احترامِ ایلامِ میت مثل احترامِ حی و لیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجابِ ضمان و آن محتمل ست که میت متالم نمی شود مثل تالمِ حی و قد ورد به حدیث انتهی **و**[illegible] بن ابی وقاص رضی الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مرد در آن الحدوا لی لحدا بسازید برای دفنِ من لحد ساختنی لحد بفتح لام و ضم اوست و سکونِ حا و کسرِ همزه در لغت بمعنی میل و در شرع شگافی که کنده می شود در قبر در جانبِ قبله و در سبل گفته هو الحفر تحت الجانب القبلی من القبر و آلحد بکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت ست و این کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسازیم برای تو چیزے مانند صندوق از چوب گفت بکنید و انصبوا علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنه بر وزن کلمه و لبن نیز آمده کما صنع لرسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت و درین جا دلیل ست بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد احمد و ابن ماجه باسناد حسن آورده اند که بودند در مدینه دو مرد یکی لحد می ساخت و دیگر شق پس فرستادند صحابه کسی را در طلب آن هر دو و گفتند

هر كه بايد كار خود كند براى آنحضرت ليس اهد آنكس كه لحد مى ساخت پس لحد ساخت براى وى صلى الله عليه وسلم ومثله عن ابن عباس عند احمد والترمذي
وبيان كرد ترمذي كه ضريح يعني شق سازنده ابو عبيده بود وآنكه لحد مى ساخت ابو طلحه انصاري بود ودر اسنادش ضعفى هست ودر وى دلالت
برانكه لحد افضل ست زيرا كه حق تعالى اختيار نمى كند براى حبيب خود مگر آنچه افضل ست رواه مسلم ودرين باب حديثهاست بعضى
صحيح وبعضى حسن وبعضى ضعيف وباين رفته اند اكثر علما ونووى در شرح مسلم اتفاق علما نقل كرده بر جواز لحد وشق شوكاني گويد باك نيست
بضرح يعني شق ولحد اولى ست وللبيهقي عن جابر نحوه وبيهقي راست از حديث جابر مانند حديث سعد وزاد وزياده كرد ورفع
قبره على الارض قدر شبر بلند كرده شد قبر وى بر زمين اندازه يك شبر اين حديث را بيهقي وابن حبان از حديث جعفر بن محمد عن
ابيه عن جابر روايت كرده اند ودرين باب ست از حديث قاسم بن محمد گفت در آمدم بر عايشه وگفتم اى مادر بنما وظاهر كن براى من قبر
آنحضرت وهر دو صاحب وى پس ظاهر كرد براى من سه قبر نه مشرفه ونه لاطئه گسترده شده بسنگريزه سرخ اخرجه ابو داود والحاكم وزياده كرد حاكم
وديدم رسول خدا را مقدم وابا بكر سر او ميان هر دو كتف رسول خدا بود وعمر سر او نزد هر دو پاى رسول خدا صلى الله عليه وسلم وروايت كرد
ابو داود در مراسيل از صالح بن ابى صالح كه گفت ديدم قبر رسول خدا صلى الله عليه وسلم را يك شبر يا قريب يك شبر ومعارض اوست روايت بخاري
از سفيان تمار كه وى ديد قبر آنحضرت را مسنم يعني مرتفع مانند هيئت سنام يعني بر شكل كوهان شتر وابن ابى شيبه در مصنف خود از سفيان
مذكور آورده كه گفت در آمدم در خانه كه در وى قبر آنحضرت وقبر ابو بكر وعمر بود وديدم قبور ايشان را مسنم وجمع ميان اين روايات آنست
كه بيهقي گفته كه اول قبر شريف مسطح بود بعده چون ديوار در زمانه وليد بن عبد الملك بيفتاد اصلاحش كرده مسنم ساخت انتهى شيخ در ترجمه
گفته سنت در قبر تسنيم ست واخبار وآثار صحيحه در وى آمده وافضل آنست كه بلندى قبر بمقدار شبر بود وگفته اند كه بلندى قبر شريف نيز همين مقدار ست
ترمذي گفته وبرين ست عمل نزد بعضى از اهل علم كه مكروه ميدارند بلند كردن قبر را مگر همين قدر كه معلوم شود كه اينجا قبر ست تا پامال كرده نشود ونشسته نشود بر وى
ودرين ديار ما اگرچه تربيع ميكنند اما بالاى آن مسنم صغير مى سازند از جهت رعايت سنت ونزد شافعي مسطح ساخته مى شود قبر ودر حاوى كه
در مذهب ايشان ست گفته كه تسطيح اولى ست از تسنيم ودر شرح وى گفت زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسطح گردانيد قبر پسر خود را كه
ابراهيم ست واز قاسم بن محمد آرند كه وى قبور متبركه را مسطح ديد وشيخ ابن همام از جماعه از صحابه وتابعين آورده كه مسنم اند وهو الصحيح
والله اعلم انتهى گويم از جمع بيهقي كه گذشت معلوم شد كه تسنيم قبور متبركه بعد زمانه آنحضرت شده پس سنت نباشد وهر كه آنرا مسنم ديده
بعد اين تسنيم ديده وهر كه قبل وى ديده مسطح ديده پس تسطيح راجح ست بر تسنيم والله اعلم وصححه ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورده
كه بود وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب دوازدهم ربيع الاول ومدفون شد روز سه شنبه كما في الموطا وجماعتى گفته روز چهارشنبه
ومتولى شدند غسل شريف ودفن را علي وعباس واسامه رضي الله عنهم اخرجه ابو داود من حديث الشعبي وزياده كرد كه حديث كرد مارا مرحب يا ابو مرحب بيشك ايشان
داخل كردند همراه خود عبد الرحمن بن عوف را نيز ودر روايتى از بيهقي زيادت فضل بن عباس وصالح كه شقران ست با علي وعباس آمده وابن عوف را ذكر نكرده ودر روايت
از وى واز ابن ماجه علي وفضل وقثم وشقران آمده وزياده كرده كه برابر كرد قبر را مردى از انصار وجمع ميان روايات آنست كه هر كه كم كرد باعتبار
رويت اول امر كرد وهر كه افزود اراده آخر امر نمود ولمسلم عنه ومسلم راست از حديث جابر رضي الله عنه نهى رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان يجصص القبر نهى كرد آنحضرت از گچ كردن گور از جهت آنچه در وست از تكلف وتزيين وتضييع مال حلال شيخ در
ترجمه گفته گفته اند كه اگر بگل كنند تا ويران نشود درست ست انتهى ودر جاى ديگر از ترجمه گفته رواداشته حسن بصري گل كردن را

اوشافعی گفته مستحب ست گل کردن و در خانیه گفته تطیین قبور لاباس ست خلافا للکرخی کذا فی مطالب المؤمنین گویم این متعقب ست بانچه
در سفر السعادة گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای گور
عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروه و مخالف طریق نبوی ست انتهی وان یقعد علیه و نهی کرد از انکه نشسته شود
بر قبر که آن منافی عزت و اکرام مؤمن ست و بعضے گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست در سفر السعادة گفته نهی کرد از خوار
داشتن گور بحدی که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای آن نشینند وان یبنی علیه و نهی کرد از انکه بنا کرده شود بر گور بعضے گفته اند
مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعضے گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن ست و مانند آن که آن نیز مکروه و منهی عنه ست در سبل گفته
حدیث دلیل ست بر تحریم همه زیرا که تحریم اصل ست در نهی و رفته اند جمهور بآنکه نهی در بنا و تجصیص برای تنزیه ست و از قعود برای
تحریم و این جمع ست در میان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارف ست از حمل جمیع بر حقیقت که اصل نهی ست و حال انکه
وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور و نوشتن بران و چراغ روشن کردن دران و افزودن دران و پامال نمودن ابوداود و ترمذی
ونسائی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گورها را و گیرندگان مر بر قبور مسجدها و چراغان و در
لفظے از نسائی ست نهی کرد ازینکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بروی و بخاری از حدیث عائشه
آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مرض خود که برنخاست ازان لعنت کند خدا یهود و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبران
خود را مسجدها و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر انچه بر انگیخت مرا بران رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اینکه نگذارم هیچ گوری بلند مگر آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن ست
و عمل بر وست نزد بعض اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران بلعن و تشبیه
بوثن بقوله لا تجعلوا قبری وثنا یعبد من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزیین و تجصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر
بر قبر و بر سمای او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی ست با بعد عهد و فشو جهل بسوی انچه بودند بران امم سابقه از عبادت اوثان پس
در منع ازین همه بالکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد ست و همین ست مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفاسد
برابر ست که بانفسها باشد یا باعتبار ما یفضی الیه انتهی و این کلامی ست حسن وقد وفینا المقام حقه فی رسالة مستقلة انتهی کلام السبل
گویم حدیث باب را ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این ست که نهی کرد آنحضرت از تجصیص قبر
و بنا بروی و نوشتن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم ست و هی صحیحة غریبة و عمل از ائمه مسلمین
از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهی یعنے ایشان کتابت می کنند و آنحضرت ازان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح
شارع ست فلا یعبأ به و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و کیف که عمری ست که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی
سنن متروک گشته و عجب ست از بعض اهل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بینند شیخ در شرح سفر السعادة بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور ست
گفته که انچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة ذکر کرده حق ست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
و تابعین بود و لیکن بعد ازان تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر
و ترویج مساجد و مقابر مشایخ و عظما دین چیزها افزودند تا از انجا ابهت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای

دین اند ہنود و کفار بسیار اند ترویج و اعلای شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست انتهی کلام الشیخ سامحه الله تعالی و نسبت بر ترک
مصلحت اشارت از علم و از مثل حضرت شیخ رح جرأت بر اظہار ہمچو مصلحت با وجود اقرار اینکہ آنچہ مصنف گفتہ حق ست و احادیث صحیحہ دران وارد
بغایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رسالہ ایست مستقلہ مسمی بشرح الصدور فی تحریم رفع القبور کہ از مکہ معظمہ آوردہ ایم دران نوشتہ
قد اتفق الناس سابقهم ولاحقهم واولهم وآخرهم من لدن الصحابة رضي الله عنهم الى هذا الوقت ان رفع القبور والبناء عليها من البدع التي ثبت النهي
عنها واشتد وعيد رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاعلها ولم يخالف في ذلك احد من المسلمين اجمعين ولكنه وقع للامام يحيى بن حمزة مقالة تدل على انه
لا باس بالقباب والمشاهد على قبور الفضلاء ولم يقل بذلك غيره ولا روي عن احد سواه وهذا خلاف واقع بينه وبين سائر العلماء من الصحابة والتابعين ومن
المتقدمين من اهل البيت والمتاخرين ومن اهل المذاهب الاربعة وغيرها ومن جميع المجتهدين اولهم وآخرهم الى قوله ستوضح لك ما صح عنه صلى الله
عليه وآله وسلم في غير حديث من النهي عن رفع القبور والبناء عليها ووجوب تسويتها وهدم ما ارتفع منها وعند ذلك تبين لكل من له فهم ما في رفع القبور من
الفتنة العظيمة لهذه الامة ومن المكيدة البالغة التي كادهم الشيطان بها وقد كاد بها من كان قبلهم من الامم السالفة وكان اول ذلك من قوم نوح عليه السلام
الى قوله بعد حديث علي رضي الله عنه وفي هذا اعظم الدلالة على ان تسوية كل قبر مشرف بحيث يرتفع على زيادة القدر المشروع واجبة متحتمة فمن اشراف
القبور ان يرفع سمكها او يجعل عليها القباب او المساجد فان ذلك منهي عنه بلا شك وشبهة وهو يصدق على من بنى على جوانب حفرة القبر كما
يفعله كثير من الناس من رفع قبور الموتى ذراعا فما فوقه ولانه لا يمكن ان يجعل نفس القبر مسجدا فذلك مما يدل على ان المراد بعض ما يقربه مما يتصل به
ويصدق على من بنى قريبا من جوانب القبر كذلك كما في القباب والمساجد والمشاهد الكبيرة على وجه يكون القبر في وسطها او في جانب منها فان
هذا بناء على القبر لا يخفى ذلك على من له ادنى فهم ومن زعم ان في لغة العرب ما يمنع من هذا الاطلاق فهو لا يعرف لغة العرب ولا يفهم لسانها ولا يدري
بما استعمله في كلامها واذا تقرر لك هذا علمت ان رفع القبور ووضع القباب والمساجد والمشاهد مثلها قد لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلها تارة
وتارة قال اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبياءهم مساجد فدعى عليهم بما فعلوه من هذه المعصية وذلك ثابت في الصحيح وتارة نهى عن ذلك وتارة بعث
من يهدمه وتارة جعله من فعل اليهود والنصارى وتارة قال لا تتخذوا قبري وثنا وتارة قال لا تتخذوا قبري عيدا اي موسما يجتمعون فيه كما صار
يفعله كثير من عباد القبور يجعلون لمن يعتقدونه من الاموات اوقاتا معلومة يجتمعون عند قبورهم ويعكفون عليها كما يعرف ذلك كل احد من الناس
من فعل هؤلاء المخذولين الذين تركوا عبادة الله الذي خلقهم ورزقهم ثم يحييهم ويميتهم وعبدوا عبدا من عباد الله صار تحت اطباق الثرى
لا يقدر على ان يجلب لنفسه نفعا ولا يدفع عنها ضرا انتهى ملخصا **وعن** عامر بن ربيعة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
صلى على عثمان بن مظعون بدرستیکہ رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بظای معجمہ و وی اول کسی ست کہ مرد از مہاجرین بمدینہ
فاتى القبر پس آمد آنحضرت قبر او را فحثى عليه ثلث حثيات وهو قائم پس خاک انداخت بروی سہ بار بدست درحالیکہ استادہ بود
یعنی نزد سر وی حثو خاک زدن بر روی کسی و حثی بر وزن رمی الخ یکبار بدست بردارند و درینجا دلالت ست بر مشروعیت حثو بر قبر سہ بار و حثو بہر دو
دست می باشد معا بنابر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیعہ بلفظ حثی بیدیہ و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست کہ بگوید نزد خاک انباشتن منها
خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى رواه الدارقطني واخرجه البزار وزاد بعد قوله وهو قائم عند راسه وزاد ايضا
امر فرش عليه الماء گفت بیہقی و این را شاہدی ست از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابیه مرسلا و روایت کرد ابو الشیخ در مکارم الاخلاق
از ابی ہریرہ مرفوعا کہ ہر کہ خاک انباشت بر مسلمانی بامید ثواب نوشتہ شود برای وی بہر خاک وی یک حسنہ اسنادش ضعیف ست و روایت کرد

ابوداود وابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پس آمد قبر میت را پس خاک انداخت بر وی از جانب سر او سه بار ابوحاتم در علل گفته این حدیث باطل ست مصنف در تلخیص فرموده گفتم اسنادش ظاهر الصحة ست و در سندش سلمه بن کلثوم ست ونیست در سنن ابن ماجه وغیر او مر او را مگر همین یک حدیث و رجال وی ثقات اند وقد رواه ابن ابی داود فی کتاب التفرد له من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر نقل قول ابوحاتم اکتفا کرده و تصحیح مصنف رح ذکر نموده وگفته که روایت کرد بیهقی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مرد مردی پس یافته نشد مر او را هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای وی گناه او پس این احادیث بعض وی شاهد بعض ست انتهی

و عن عثمان رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت بود رسول خدا چون فارغ می شد از دفن مرده دفن بمعنی ستر ست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمده بر موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل ست از جهت بودن وی اول میت در نوع انسان وقف علیه می ایستاد بر قبر او وقال و می گفت استغفروا لاخيكم آمرزش خواهید از خدا برای برادر خود وسلوا له التثبيت وسوال کنید برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سوال ملکین فانه الان يسأل زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل ست بر انکه دعای زندگان سود کننده ست مرده را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب اعطار رحمت ست و علیه ورد قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ وقوله وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ونحوهما و همین ست مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم واین دعا وطلب تثبت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضے از حنفیه رواه ابوداود والحاكم والبزار و گفت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه وصححه الحاكم و در وی دلیل ست بر انکه میت در قبر پرسیده می شود و وارد شده ست بآن احادیث صحیحه از انجمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرده چون نهاده می شود در گور خود و برمیگردند از وی یاران او وی می شنود قرع نعال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردیدند مردم می آیند او را دو فرشته و زیاده کرد ابن حبان و ترمذی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از ان هر دو منکر و دیگرا نکیر زیاده کرد طبرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیگهای مسی ست و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد زیاده کرد عبدالرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپر می کنند در مویهای خود با این هر دو مطرقه ایست کلان اگر فراهم آیند بران اهل منی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث براء پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و مستفاد می شود از مجموع احادیث که آن هر دو می پرسند او را و می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا هدایت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق این مرد یعنے محمد صلی الله علیه وسلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بندهٔ خدا و رسول اوست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله پس گفته می شود او را راست گفتے پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پس تر گفته می شود او را که بر یقین بودی و بران مردی و بران برانگیخته شوی ان شاء الله تعالی و در لفظی این ست که پس ندا می کند منادی از آسمان که راست گفت بندهٔ من فرش کنید برای او از بهشت و بکشائید برای او دری بسوی جنت و بپوشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا مد بصر وی و گفته می شود او را ببین بسوی مقعد خود از آتش دوزخ تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

می بیند وی هر دو مقعد خود را جمیعًا و می گوید بگذارید مرا بروم و نوید رسانم کسان خود را پس گفته می شود او را خاموش باش و گشاده میشود
برای وی در قبر او هفتاد گز در هفتاد گز و پر میشود از سبزه تا روز قیامت و در لفظی ست و گفته می شود او را بخسپ پس می خسپد همچو خسپیدن عروس
که بیدار نمیکند او را مگر دوست ترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگویند او را هر دو فرشته کیست رب تو وی میگوید ها ها نمیدانم میگویند چیست دین تو پس میگوید ها ها نمیدانم
و میگویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیخته شد میان شما میگوید ها ها نمیدانم پس گفته می شود او را لا دریت و لا تلیت یعنی ندانستی و نخواندی و نفهمیدی و زده میشود
بمطارق آهنی زدنی که اگر زده شود بدان کوه را خاک گردد پس صیاح می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل اوست جز ثقلین یعنی انس و جن
در تذکرة الموتی والقبور گفته در کیفیت سوال اختلاف روایات ست شاید که بعضی مردم را از بعض اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع
آن یا راوی در روایت بر بعضی اقتصار کرده و در بعضی روایات ست که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طاوس مروی ست که
تا هفت روز سوال کرده شود **فائده** هر که دفن کرده نشده بر دار کشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از ضغطه و
سوال و عذاب یا ثواب بے نصیب نیست قبر عبارت از عالم برزخ ست ابن عبد البر گفته سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب ست
بدین اسلام بخلاف کافر مجاهر و قرطبی و ابن قیم می گویند که کافر را هم باشد و سیوطی گفته که قول اول اصوب ست **فائده** ابن تیمیه گفته
احادیث متواتره دلالت دارند بر انکه روح بسوی بدن عود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در انوقت با بدن نوعی علاقه
باشد اگرچه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن **فائده** بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی نکیر بسوی
هر مرده دو کس ازان می روند انتهی بلفظه و در سبل السلام گفته وارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این امت بسوال در قبر نه امم سابقه
علما گفته اند و سر دران آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعت ایشان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند
از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و خلق فرستاد باز داشت از ایشان عذاب را
و قبول کرد اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا برابر ست که باخلاص کردند یا نه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان
تا بیرون آرد خدا سر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته ست حافظ ابن القیم بعموم مسالت و بسط کرده ست دران در کتاب الروح

وعن ضمرة بفتح ضاد و سکون میم بن حبیب بحای مهمله مفتوحة الحمیصی احد التابعین یکی از تابعین ثقه ست روایت وارد
از شداد بن اوس و غیره رضي الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را یستحبون اذا سوی بضم سین
مجهول از تسویه علی المیت قبره دوست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او وانصرف الناس عنه ان یقال عند قبره
و بر میگردیدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزدیک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قل ای فلان بگو و در بعضا نام میت هر چه باشد میگیرند
لا اله الا الله ثلث مرات این را سه بار می گفتند یا فلان قل ای فلان بگو ربي الله و دیني الاسلام و نبیي محمد
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد ست صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور موقوفا بر ضمره بن حبیب
یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفت خواندن اول سورهٔ بقره تا مفلحون و آخر آن از امن الرسول نیز آمده ست
و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعضی علما شنیده شده ست که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر
مسئله فرائض ست و باعث نزول رحمت ست و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم انتهی شیخ در ترجمه گفته

و در آثار قراءت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن
ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بوی و صحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ محی الدین
عبد السلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا تکلم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد و دیدیم که میرسد
انتهی و للطبرانی نحوه من حدیث ابی امامة مرفوعا مطولا و طبرانی راست مانند حدیث ضمره از حدیث ابی امامه بطریق
رفع و طول و لفظ وی این ست که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد آنحضرت ما را
که بکنیم با مردگان خود پس فرمود چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بروی خاک پس باید که بایستد مردی از شما نزد
سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه و وی یعنی میت می شنود آنرا و جواب نمی دهد پستر بگوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود می نشیند در قبر
پستر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا ولیکن شما نمی شنوید پستر گوید یاد کن ای فلان آن
کلمه را که برآمدی تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و اینکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار تست و اسلام دین
تست و قرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر نکیر دست دیگرے را و می گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما
با وی اکنون که حجت سبحانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و بکه نسبت کنیم او را
فرمود نسبت کن بحوا که مادر همگنان ست انتهی مصنف در تلخیص گفته اسناد این حدیث صالح ست و قد قواه ایضا فی احکامه و اخرجه
عبد العزیز من الشافعی گویم هیثمی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی اسناده جماعة لم اعرفهم و در هامش وی گفته
و در وی عاصم بن عبد الله ضعیف ست بعده گفت و راوی از ابی امامه سعید ازدی ست بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم ولیکن
او را شواهد ست و ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و در صحیح مسلم ست از حدیث عمرو بن العاص
که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کنید مرا پس بایستید گرد قبر من بقدر آنچه ذبح کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت
وی تا آنکه استیناس کنم باشما و بدانم آنچه مراجعت میکنیم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه میکنند
که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدیم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام وقتی که ابو المغیره بمرد مردی
درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از اشیاخ آنها که این چنین می کردند و باین رفته اند شافعیه و گفت در منار که این حدیث تلقین شک
نمی کنند اهل معرفت بحدیث در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از اشیاخ وی از اهل حمص آورده پس این
حمصی ست و نیست شهادت برای حی درین جمله که فاسألوا التثبیت فانه الآن یسأل و همچنین عمرو بن العاص کما تقدم و جزم کرد
حافظ ابن القیم رح در هدی بمثل کلام منار اما در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده و نیز عمل بحدیث تلقین را
بغیر نکیر کافی در عمل بران گردانیده و حکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف ست و حاصل می شود از کلام ائمه که این حدیث ضعیف ست
و عمل بران بدعت و بکثرت فاعلین آن مغرور نباید بود والله اعلم بالصواب و عن بریدة بن الحصیب الاسلمی بضم با و فتح را
از مشاهیر صحابه است رضی الله عنه و ترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور
نهی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبرها فزوروها پس زیارت کنید آنها را الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند
که سبب نهی قرب عهد جاهلیت بود و خوف آنکه نگویند و نکنند آنچه در جاهلیت می کنند و می کردند اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام

رواه مسلم وابو داود والترمذي وابن حبان والحاكم ودر قولِ وی نزورها امر ست برای رجال بزیارت وہو امر ندب اتفاقاً ومتاکد ست
در حقِ والدین بنا بر آثاری که وارد ست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارتِ قبور مستحب ست باتفاق زیرا که سبب رقتِ قلب وتذکر موت و
پوسیدگی استخوان وفنای دنیاست وجز آن واز فوائد عمده در آن دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان ست وباین وارد شده ست سنت
وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت وسلام میداد بر اهلِ آن واستغفار میکرد برای ایشان واز جمله آداب زیارت ست که رو بجانبِ قبر
وپشت بجانبِ قبله مقابل روی میت بایستد وسلام دهد ومسح نکند قبر را بدست وبوسه ندهد آنرا ومنحنی نشود ور وبخاک نمالد که این عادتِ
نصاری ست وقراءتِ قرآن نزد قبر مکروه ست نزد ابی حنیفه ونزد محمد مکروه نیست وصدر شهید که یکی از مشایخ حنفیه ست بقولِ محمد اخذ کرده
وفتوی هم برین ست وشیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قراءت قرآن بجهر ست واما مخافت لاباس به ست اگرچه ختم کند واز شیخ محمد بن ابراهیم
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا پست وفرقی نیست درمیانِ جهر ومخافت در ظاهر روایت از جهتِ ورود اثر بدان وزیارتِ روز جمعه
فاضل تر ست از روزهای دیگر خصوصاً در اولِ روزِ جمعه وهمین ست متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیماً وتشریفاً که بیرون می آیند
در اولِ روز جمعه بمعلی وبقیع برای زیارت ودر روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم وادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهی ملخصاً در تذکرة الموتی والقبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنها روایت
کرده که رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم فرمود نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را وبنشیند آنجا وسلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد
وهمچنین بیهقی وغیره از ابی هریره روایت کرده مرفوعاً وموقوفاً در صحیح مسلم از ابو هریره مروی ست که رسول صلی الله علیه وسلم بسوی مقبره بر آمد
السلام علیکم دار قوم مومنین وانا انشاء الله بکم لاحقون گفت واز عایشه مثل آن وزیاده کرده یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین
ونسائی وابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده وبعد لاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط ونحن لکم تبع اسال الله لنا ولکم العافیة وترمذی
از ابن عباس وطبرانی از علی نحو آن وابن ابی الدنیا از ابو هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود وبرای آنها از خدا طلب مغفرت کند وبر آنها
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنها گزارده انتهی **فائده** اوکد زیارات مسنونه بلکه واجبه زیارتِ قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه
وآله وسلم در حق کسیکه مرورِ او بر مدینه طیبه شود وبشرفِ حضور آن بقعه پر نور سعادت اندوز گردد ومشروعیت واستحباب وی ثابت ست بادله صحیحه
وهیچ کس را در ندب واستحباب بلکه ایجاب وی خلافی نیست وبعضے اجماع بران نقل کرده اند واز ترک زیارت شریف با وجود حضور در انجا تحذیر
بلیغ نموده اند واختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم یا حج مختار زید وعطا ومجاهد
ونخعی واحمد وشافعیه تقدیم حج ست وبه قال الامام ابو حنیفه ومذهب علقمه واسود وعمرو بن میمون تقدیم زیارتِ مذکوره ست **فائده** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی بحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد وحدیث لا تتخذوا قبری عیداً استدلال
کرده ست بر منع زیارتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم وشیخ ابن حجر هیتمی مکی شافعی تبعاً للسبکی وغیره تشنیع وتسبیب بسیار بروی کرده ونوبت
بتضلیل وتکفیر مانع رسانیده وتحریر سطور چون مراجعت بمنسکِ وی رح که بر طریقه ماثوره نوشته ست کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر دو گونه ست یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت ودعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصودِ زائر
از ان طلبِ حوائج خود از ان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست ونه هیچ یکی از سلف ائمه آنرا مستحب گفته
بعده در بیان این هر دو زیارت اطالتِ کلام کرده واز ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت ست هر زیارت که باشد مرکسانیرا

له قصد روضهٔ شریف یا دیگر قبور صلحا و اولیا و شهدا و انبیا بغرض طلب حاجات و مطالب خود از آن بطریقی که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
و در ضمن آن مرتکب صدها کبائر بلکه بعضے کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند با ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه
اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحا نامشروع ست حاشاه عن ذلک پس طعن طاعنین بروی مبنی بر غلط فهمی خود شان ست
و اعجب العجاب این ست که امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی والد امام الحرمین و غیرهم نیز منع میکنند از سفر جز بسوی
سه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکراهت زیارت قبر وی صلی الله علیه وسلم رفته کما حکی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جوابش گفته اند که برای
قطع ذریعه بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را مکروه داشته و بای حال این همه ایمه ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بوده
اما هیچ یکے بتکفیر ایشان نپرداخته و این ادل دلیل ست بر نفسانیت مخالفین و حسد طاعنین در وی و لهذا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رح
در رساله عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عنه انه منع السفر لزیارة النبی صلی الله علیه وسلم ولا یروی
کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحدیث لا تشد الرحال و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا فاذا کان لقوله
مساغ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک التشدد انتهی بلفظه و در ثنای وی اطالت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و محرر سطور
در سفر حج که در سنه ۱۲۸۵ هجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المنکی علی نحر ابن السبکی از تصانیف حافظ ابن عبد الهادی المقدسی رحمه الله تعالی
و آنرا بقلم خود نقل گرفته و در وی جواب داده است سبکی را از همه آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین مسئله بروجهی که هیچ مصنف را چاره نباشد
از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده فلیرجع الیه و آنانکه اعتراض کرده اند بروی درین مسئله یا مسائل دیگر بعشر عشیر علم و فضل
و تقاوت وی نرسیده اند و علو رتبه و رفعت شان وی از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بران علمای مذاهب اربعه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
موجود ست و آنرا از حرمین شریفین زادهما الله تعظیما همراه آورده و ترجمهٔ او در اتحاف النبلا در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
حال واضح شود زاد الترمذی فانها تذکر الاخرة زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدرستیکه زیارت کردن قبور یاد میدهد آخرت را که
جزین عالم عالم دیگر هست که آنجا باید رفت و ازینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل و ذاهل ؎ بر زمینی که همین
میگذری ساکن روئے که عیون ست و خطوط است و قدود ست و خدود ＊ این همه چشمهٔ خورشید جهان افروزست ＊ که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
وزاد ابن ماجة من حديث ابن مسعود و تزهد فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بے رغبت
میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سرانجام کار این ست این همه تعلق بدنیا چیست ؎ یکی بگور غریبان شهر سیری کن ＊ ببین
که نقش علما چه باطل افتاده ست ＊ و درین باب حدیثهاست از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب اذن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر
مادر خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبرها را زیرا که آنها یاد میدهانند شما را موت و رواه الحاکم و ابن ماجة مختصرا و از ابن مسعود نزد ابن ماجه
و حاکم و در وی ایوب بن هانی مختلف فیه ست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این ست بودم من که نهی
میکردم شما را از زیارت قبور پس تر ظاهر شد مرا که آن رقیق میکند دل را و می گریاند چشم را و یاد میدهاند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگوئید
بیهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف ست و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عائشه رخصت داد آنحضرت
در زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبل گفته این همه احادیث دال است بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در وست و آن اعتبار ست

یعنی پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موتِ خود و ترسیدن از انجام بد اعمال خود زیراکه در لفظ ابن مسعود ست فانها عبرة وذكر للآخرة والتزهيد في الدنيا و چون زیارت ازین امور خالی ست مراد و مقصود شرع نیست انتهی **فائده** در مقر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را دلالت ست برانکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش و اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ ولیکن در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنانِ کامل مراد اند و عصات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضے احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت ست و بعضے احادیث دال اند برآنکه ارواح مومنین در آسمانِ هفتم باشند و منازل خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بران باشد که بعضے مومنان اعمال شان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمانِ هفتم اند بعضے آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید در میان زمین و آسمان باشند لیکن چندان محبوس بذنوب نباشند قدرتِ سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرتِ سیر نداشته اند و ارواح کفار همه شان در سجین زیر زمینِ هفتم جائیکه دوزخ ست محبوس باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند اَلنَّارُ يُعْرَضُوْنَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَّعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوْٓا اٰلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبور شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیثِ سوالِ منکر و نکیر و نمودن بمرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب دران و زیارتِ قبور و سلام بران و خطاب شان مانند خطاب حاضر عاقل دلالت برهمین دارند که ارواح شان در قبور شان باشند و نسفی در بحر الکلام گفته ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح شهدا در شکم پرنده سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد مگر آنکه بهشت را ببینند و ارواح مومنانِ عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میانِ هوا و ارواحِ کفار در سجین باشند در شکم جانوران سیاه زیر زمینِ هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد با جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را درد رسد چنانچه آفتاب بر آسمان ست و نور وی در زمین و مصنف رح گفت ارواح مسلمانان در علیین و ارواحِ کفار در سجین و هریک روح را با جسدِ خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن اتصال نیست که در حیاتِ دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر ست سیوطی گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قولِ جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میانِ احادیث که موافق قولِ مصنف آمده که مقر ارواح سجین و علیین ست و قاضی ثناء الله پانی پتی در تذکرة الموتى والقبور بعد ذکر اقوالِ مذکور و سرد احادیث و اخبار داله بران فرموده فقیر جمع درین مقام بین الاحادیث دران می بیند که ملائکه چون روحِ مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از انجا حکم می شود که نامه او در علیین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از انجا بیرون آریم پس روح را داخلِ جسدِ آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهتِ تامه با انبیا بهم رساند شان آنها از سوال ارفع ست و بعد سوال چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرش کنند و پوشاک دهند از بهشت و بکشایند برای او دروازه بسوی بهشت انگاه روح او صعود کند بهمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان و اولیا دران بهشت باشند و هر جا که خواهند سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیین و اعلی علیین هریک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهرا مسالی

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصات مؤمنین را تا مغفرت ذنوب دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و در میان آسمان و زمین باشند و در برزخ زمین سیر نمایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوس باشند و کفار را که ارواح قبض کرده ببرند درهای آسمان بر ینها مفتوح نشود و نامهٔ او در سجین نوشته شود و او را بیندازند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ کشاده شود و از آن راه روح او را السجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت دارد قوله تعالی قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجار ست و انبیا و صدیقان افضل و اشرف اند از شهدا لیکن چون راهی از قبور شان تا بهشت مسلوک و نزدیک ساخته است هرگاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طرفة العین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس دیدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و بلو بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب ست و بعد مردن هر چند روح را با جسد اتصال نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا الخ دلالت بران دارد لیکن البته علاقه باقی می ماند که از ان ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علحده معذب شود و جسد علحده این هم ممکن ست و جسد بے روح هر چند نزد عوام احساس لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت ست که عند الله احساس دارند اَتَيْنَا طَائِعِيْنَ و اَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا نصوص قرآنی ست انتهی ملخصًا حاصل آنکه مقر ارواح از قبر تا عرش ست بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلند تر و خوشتر و هر که عمل او بدست روح او زیر تر و محبوس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بر قبر و بعضی میان زمین و آسمان و بعضی زیر آسمان دنیا و بعضی بالای آن و بعضی بر آسمان دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در چاه زمزم و بعضی در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح الصدور باحوال الموتی و القبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مفصل و مشرح مسطور ست این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للحافظ ابن القیم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التثبیت لصاحب السبل و قصر الآمال بذکر الحال و المآل و تذکرة الموتی و القبور از عمده کتب این احوال ست فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدرستیکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کنندهٔ قبرها را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود در زیارت قبور و چون رخصت کرد در آمدند دران مردان و زنان و بعضے گفته اند مکروه پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نسا بجهت قلت صبر آنها و کثرت جزع شان بعده بسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بمکه مدفون شد عایشه رض بر قبر وی آمد و این شعر بگفت ؎ وكنا كندماني جذيمة حقبة + من الدهر حتى قيل لن يتصدعا + وعشنا بخير في الحيوة وقبلنا + اصاب المنايا رهط كسرى وتبعا + ولما تفرقنا كاني ومالكا + لطول اجتماع لم نبت ليلة معا + انتهى و رحسبل گفته و دلیل ست مر قول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عایشه رض که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر را فرمود بگو السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گریست گفتم این حدیث مرسل ست زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را اندریافته و عموم روایت بیهقی در شعب الایمان مرسلا که هر که زیارت کرد قبر والدین را یا یکی را از ان هر دو در هر جمعه بخشیده شود او را و نوشته شود نکوئی کننده انتهی و این ناظر ست

در انکه میل صاحب سبل برخصت زیارت ست برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را برآمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتهی شوکانی گفته وارد شده است احادیث در نهی زنان از اتباع جنائز و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم
و سنن خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا ابن ماجه از عایشه باختصار که رخصت کرد آنحضرت
در زیارت قبور پس ممکن کہ مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت ست کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها و این حجت نیست زیرا که در رخصت
عام معارض نهی خاص نمی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه ست انچه در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین
طریق ست که منع کسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات
نکند انتهی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم النائحة
لعنت کرده است رسول خدا بر زن نوحه کننده **والمستمعة** و بر زن گوش دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بجهت آن آورد
که نوحه اکثر کار زنان ست یا مراد جماعۀ نائحه یا نفس نائحه است یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر ترست در سبل گفته نوح رفع صوت
بشمردن شمائل میت و معاظم افعال وی و حدیث دلیل ست بر تحریم آن و هو مجمع علیه انتهی و در حدیث ابی مالک اشعری ست نزد احمد و مسلم که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی ست از
قطران و پیراهنی ست از جرب و احادیثی که در نهی از بکا وارد شده محمول ست بر نیاحت اخرجه احمد وابو داود واستنکره ابو حاتم
في العلل ورواه الطبراني والبيهقي من حديث عطاء عن ابن عمر ورواه ابن عدي من حديث الحسن عن ابي هريرة وكلها ضعيفة **وعن**
ام عطية رضي الله عنها قالت اخذ علينا رسول الله عهد گرفت بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ان لا ننوح
اینکه نوحه نکنیم ما زیرا که نیاحت از عمل جاهلیت ست پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته
در سبل گفته حدیث دال ست بر تحریم فعل نیاحت و تحریم استماع وی زیرا که نهی باشد لعن مگر بر محرم متفق علیه و درین باب ست از ابن مسعود
که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست از ما یعنی از اهل طریقۀ ما کسیکه بزند رخسارها و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه
نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه و در حدیث ابی موسی ست که فرمود آنحضرت من بری ام از کسی که بتراشد یعنی موی سر نزد مصیبت و کسیکه بردارد
آواز خود نزد مصیبت و بکوبد روی خود و بدرد جامۀ خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک و نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنان بنی عبد الاشهل و می گریستند آنها هالکان خود را روز احد پس فرمود لیکن حمزه نیستند گریه کنندها برای وی پس آمدند
زنان انصار در حالیکه می گریند حمزه را الحدیث زیرا که این منسوخ ست بانچه در آخر این حدیث ست باین لفظ فلا تبکین علی هالک بعد الیوم پس
نگریند بر هالک پس از امروز و این دال ست بر انکه تعبیر کرد از نیاحت ببکا زیرا که بکا غیر منهی عنه ست چنانکه دلیل ست مر اورا روایت نسائی
از ابو هریره که گفت مُرد مردۀ از آل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریند بروی پس ایستاد عمر نهی میکرد و دور
می نمود آنها را پس گفت او را آنحضرت بگذار ایشان را ای عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب ست و میت
زینب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما صرح به فی حدیث ابن عباس اخرجه احمد و روی این ست که گفت آنها را دور دارید خود را از نعیق
شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل ست از جانب خداست و از رحمت ست و انچه از دست و زبان ست از شیطان ست و این دال ست
بر جواز بکا زیرا که نهی نکرد مگر از آواز و منه قوله صلی الله علیه وسلم العین تدمع ویحزن القلب ولا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

پسر خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند باشک چشم و نه اندوهگین شدن دل ولیکن عذاب می کند باین و اشاره کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند واما انچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که علم کرد او را که نهی کند زنان مجتمعات را برای بکا بر جعفر بن ابی طالب احث فی افواههن التراب پس محمول ست بر ینکه بکا با آواز نیاحت بود پس امر کرد بنهی از ان و اگرچه بخاک انداختن باشد در دهان آنها

وعن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المیت یعذب فی قبره بما نیح علیه مرده عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزیکه نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی ست که می گویند آنرا نائحه برای میت و گفته می شود لوی بطریق استهزا و سخریت گویا که وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد به بکا چیزی ست که از نیاحت منهی عنها باشد و از عذاب مرده انچه میرسد او را از اذی از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مر خدای تعالی را و اختیار کرده است این را جماعتی از ایمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تیمیه رح ست والله اعلم انتهی متفق علیه ابن علان در شرح ریاض در باب تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت ست که وصیت کرد به بکا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان وی بروی ولیکن کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل وی بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را لقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى گفت طائفه که این محمول ست برکسیکه اهمال کرد وصیت را بترک نوحه بر خود پس وی معذب گردد بتفریط خود در اهمال وصیت بترک نوحه و هر که وصیت کرد که بروی نگریند وی معذب نشود زیراکه از وی درین باب تفریطے رونداده و حاصل قول ایجاب وصیت ست بترک نوحه و درینجا اقوال دیگر ست اما همگنان باوجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن بکا بصوت نیاحت ست نه مجرد اشک چشم انتهی ملخصًا ولهما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود بروی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغیرة بن شعبة از حدیث وی رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار ست و در وی دلالت ست بر تعذیب میت بسبب نیاحت و استشکال کرده اند این را زیراکه این تعذیب ست بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و همچنین انکار کرد ابوهریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه پس نیست وجه برای انکار آن باوجود امکان تاویل بعده قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق ست باحوال دنیا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر ست بآن قوله تعالی وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً پس معارض حدیث تعذیب و آیه مذکوره نباشد زیراکه مراد بدان اخبار ست از حال آخرت و استقواه الشارح و بسیاری از علما بتاویلش رفته اند بوجوه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود ببعض بکای اهل خود و حاصلش معذب شدن عبد ست بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب ست بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور ست گویند که این معروف بود نزد قدما کما قال طرفة بن العبد ؎ اذا مت فابکینی بما انا اهله ✤ وشقی علی الجیب یا ام معبدی ✤ ولازم نیست که اگر امتثال

امروی نکنند معذب نشود بلکه تعذیب وی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند بر هر دو امر معذب شود زیرا که ایصا فعل اوست
و نیاحت بسبب او واگرچه فعل غیرست سوم آنکه خاص ست بکافر نه مومن زیرا که مومن بذنب غیر هرگز معذب نیست و فیه بعدٌ لا یخفی زیرا که بر کافر
هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی وَلَا تَزِرُ الآیه چهارم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه است میت را بانچه ندبه می کنند اهل وی چنانکه امام احمد
از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب ببکاء الحی اذا قالت النائحة واعضداه واناصراه واکاسیاه جبذ المیت وقال انت عضدها وانت
ناصرها وانت کاسیها واخرج معناه ابن ماجة والترمذی پنجم آنکه معنی تعذیب تالم میت ست به نیاحت وغیره که از اهل وی واقع می شود و وی
رقت می کند برای ایشان و باین تاویل رفته است محمد بن جریر وغیره و گفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال و احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی
اینست که آنحضرت زجر کرد زنی را از گریستن بر پسرش و گفت ان احدکم اذا بکی استعبر له صویحبه فیا عباد الله لا تعذبوا اخوانکم و نیز استدلال
کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر مردهای ایشان و هو صحیح و ثم تاویلات اُخر و ما ذکرنا اشف ما فی الباب انتهی کلام السبل

وعن انس رضي الله عنه قال شهدت بنتا للنبي صلى الله عليه وسلم تدفن و رسول الله صلى الله عليه
وسلم جالس عند القبر فرأيت عينيه تدمعان گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجهٔ عثمان را در حالیکه
دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاري
و از ینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس به ست و مکروه ست ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصهٔ وفات
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه
می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک ریختن رحمت ست و در روایت دیگر آمده فرمود هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده
فانما یرحم الله من عباده الرحماء متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمام لطائف
و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست برخلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میدلو
هر چیز را حق وی ظاهر می شد از وی آثار تمام حواس و قوی پس انچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و انچه نه مقدور بود صادر
می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست
پس مر آنحضرت را هست مرتبه کمال و تمام ست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم و بالجمله
این حدیث برای گریهٔ امت در همه احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیرهاست حجتی ست روشن و یکی از آثار رحمت الهی ست
که نسبت درست کند گریه با بزاری ما + همین بس ست پس از مرگ خیر جاری ما + و این حدیث را در سبل السلام و غیره نگرفته

وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدفنوا موتاكم بالليل الا ان
تضطروا اليه دفن نکنید مردهای خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید بسوی آن از ین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه ست
مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده است تعلیل نهی باینکه ملائکه نماز را اف انداز ملائکه لیل در حدیثی شارح گفته
والله اعلم بالصحة **تنبيه** در بیان اوقات حدیث عقبه بن عامر گذشته که سه ساعت ست که نهی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم در آن یا دفن کنیم در آن
ساعات مردهای خود را وقتی که بر آید آفتاب درخشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهیره تا آنکه زائل شود آفتاب و وقتی که
مائل شود بغروب تا آنکه فرو رود انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در ینجا ذکر میکرد اخرجه ابن ماجة

واصله في مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و اصلش در مسلم ست و لفظ وی این ست که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را
از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد در کفنی غیر طائل و قبر کرده شد در شب ولکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه
ذکر کردیم زجر ان یقبر الرجل باللیل حتی یصلي علیه زجر کرد ازینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود
بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن و این ظاهرست در آنکه نهی جائی ست که مظنهٔ حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان
کفن و چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن ست و برین تقدیر تاخیر باید کرد در مسارعت
بدان و اگرچه در روز باشد و دال ست برین دفن علی رضي الله عنه فاطمه را در شب و دفن صحابه ابی بکر را در شب و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که در آمد آنحضرت
قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدای تعالی بتحقیق بودی تو بسیار آه کننده و خوانندهٔ
قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف ست و ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده ست و ازین حدیث معلوم می شود
که دفن در شب درست ست و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در آن وقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار ست والله اعلم
و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن بشب ابن حزم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت
دفن اصحاب و ازواج آنحضرت بشب بالضرورت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباح ست و حلال نیست
هیچ یکی را که گمان کند بآنها جز این انتهی **وعن** عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضي الله عنه قال لما جاء نعي جعفر
گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوهٔ مؤته شهید شد قال النبي صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما
بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده ست ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن
که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مستحب ست خویشاوندان و همسایگان و دوستان را تهیهٔ طعام
مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه ست از جهت شغل بتجهیز میت و در روز دوم مکروه ست
اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت ست بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته
باک نیست مر کسی را که مشغول ست بجهاز میت کذا في مطالب المؤمنین اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه و شافعی نیز و صححه ابن السکن و حسنه الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجة من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر
در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر شرعیت ایناس اهل میت بساختن طعام برای شان بنا بر شغل آنها بموت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناد
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم که می شمردیم جمع شدن مردم را نزدیک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او
از نیاحت پس محمول ست حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت ست طعام را برای کسانیکه همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد
شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا باس به ست و همین ست مفاد حدیث جابر و منجمله آنچه
حرام ست بعد موت عقر ست نزد قبر زیرا که وارد شده ست نهی از آن احمد و ابو داود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر
در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند ابل را بر قبر مرد سخی و می گفتند جزای فعل او میدهیم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده مهمانان را میخورانید
پس ما هم نزد قبر وی جانور ذبح کرده بخوردن درندها و پرندها میدهیم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و مذهب بعضی
از ایشان آن بود که چون راحلهٔ او را نزد قبر وی ذبح کرده شود در روز محشر سوار برخیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده برخیزد و این بر مذهب

قائلین حشر از ایشان راست می آید پس این فعلی ست جاهلی محرم انتهی **وعن** سلیمان بن بریدة الاسلمی روی عنه ابنه وعمران بن حصین
وجماعة مات سنة خمس عشرة ومائة عن ابیه روایت می کند از پدر خود که بریده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر ان یقولوا بود آنحضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها اینکه بگویند این کلمات را
السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین سلام ست بر شما ای اهل سرایها از مومنان و مسلمانان و گفته اند که سلام
اینجا بمعنی استسلام ست یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار ست و دار نام بنائی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات
نیز اطلاق کردند وانا ان شاء الله بکم لاحقون وما اگر خواسته است خدای تعالی بشما رسندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء الله تعالی
درینجا بجهت تبرک و رغبت ست چنانکه بیمار را می گویند انشاء الله تعالی صحت خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و
گرنه قضا بود که باهم رسیم ؏ میرسد آنوقت که ماهم رویم ؛ یا باعتبار تنوع وفات که بعضے ماکول سباع اند وبعضے غریق وبعضی سوخته وجز آن و لحوق
بظاهر مقتضی دفن ست واینها غیر مدفون اند اسال الله لنا ولکم العافیة می طلبم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا
وآخرت رواه مسلم واخرجه ایضا من حدیث عایشة وفیه زیادة یرحم الله المتقدمین منا والمتاخرین وحدیث دلیل ست بر شرعیت زیارت
قبور و سلام بر قبور خطابی گفته اسم دار واقع می شود بر مقابر و هو صحیح زیرا که دار در لغت بر ربع مسکون و بر خراب غیر ماهول هر دو واقع می شود و عافیت
میت سلامت اوست از عذاب و مناقشهٔ حساب و مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان و احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد در دنیا
واما آنچه عامه بر خلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و استصراخ و استغاثه و سوال کردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ایشان که این همه
از بدع و جهالات ست **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بقبور المدینة بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال
پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم سلام ست بر شما ای کسان قبور بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را
انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم ؏ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ؛ فرداست که دیرین
بزم زما هم اثری نیست ؛ و درینجا دلیل ست بر آنکه گذرندهٔ سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگرچه قصد زیارت آنها نکرده است و در وی
دلالت ست بر آنکه مرده ها میدانند کسی را که میگذرد بر ایشان و سلام میکند بر آنها ورنه اضاعت باشد و ظاهرش در جمعه وغیر اوست و در هر دو حدیث اول
واین حدیث دلیل ست بر آنکه چون انسان برای یکی دعا و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد ست ادعیهٔ قرآنیه ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان واستغفر لذنبك وللمؤمنین و در وی دلیل ست بر آنکه این ادعیه و مانند آن نافع ست
برای میت بلا خلاف واما غیر وی از قرائت قرآن پس شافعی گوید نمیرسد و او احمد و جماعتی از علما بوصول وی بمیت رفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه
بآن رفته اند که میرسد انسان را گردانیدن ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقه یا قرائت قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد
در سبل گفته هذا القول هو الارجح دلیلا و دارقطنی روایت کرده که پرسید مردی آنحضرت را چگونه نکوئی کند با مادر و پدر خود بعد موت ایشان فرمود
نماز گذارد برای ایشان با نماز خود و روزه دارد برای ایشان با روزهٔ خود و در حدیث بخاری و مسلم ست که اضحیه میکرد آنحضرت از طرف نفس خود
گوسفندی و از طرف امت خود گوسفندی و در وی اشارت ست برسیدن نفع بانسان از عمل غیر وی در سبل گفته و قد بسطنا الکلام فی حواشی
ضوء النهار بما یتضح به قوة هذا المذهب انتهی رواه الترمذي وقال حسن غریب و گفت عایشه بود آنحضرت هر گاه که می بود شب

نوبتِ وی بیرون می آمد در پایانِ شب بسوی بقیع و میگفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اہل سرای مومنان و اتاکم ما توعدون
غداً موجلون و آمد شما را چیزی کہ وعدہ کردہ شدید شما فردای قیامت مدتی معین و مہلت دادہ شدہ اید شما و انا ان شاء اللہ بکم لاحقون و ما اگر خواستہ است خدا
بشما پیوستگانیم اللہم اغفر لاہل البقیع الغرقد خداوندا بیامرز اہل بقیع غرقد را رواہ مسلم بقیع بفتح موحدہ نام گورستانِ مدینہ است
و غرقد بغین معجمہ و قاف نام درختی ست کہ در انجا مین بزمانہ پیشین بسیار بود و ہم از عایشہؓ روایت ست کہ وی پرسید از آنحضرتؐ چگونہ گویم
یعنی در زیارتِ قبور فرمود بگو السلام علی اہل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم اللہ المتقدمین منا والمتاخرین و رحمت کند خدای تعالی پیشرروندگان را از ما
و پس ماندگان را و انا ان شاء اللہ بکم لاحقون رواہ مسلم **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تسبوا الاموات فانہم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید و بد مگوئید مردگان را زیرا کہ ایشان بتحقیق رسیدند بسوی
چیزی کہ پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی کہ کردند اگر خیر ست بدی یاد کردن نشاید و اگر شر ست شاید کہ بخشند ذکر کردن شما آنرا و قوع
در مالایعنی ست رواہ البخاري و غیرہ و ترمذی و ابو داود از حدیثِ ابن عمر آوردہ اند کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم یاد کنید و بگوئید
نیکیہای مردہای خود را و باز ایستید از ذکر کردن بدیہای شان شیخ گفتہ و این مخصوص ست بمسلمانان و صالحان و آنانکہ آشکار افسق نکنند
و ظلم نکنند انتہی و در سبل گفتہ حدیث دلیل ست بر تحریم سبّ اموات و ظاہرش عموم مسلم و کافر ست و در شرح مغربی گفتہ ظاہر تخصیص
اوست زیرا کہ سب کافر جائز ست لما حکاہ اللہ تعالی من ذم الکافر فی کتابہ العزیز کعاد و ثمود و اشباہہم گویم و لیکن قول وی قد افضوا الی ما قدموا
علتِ عامہ ست مر فریقین را معنی وی آنست کہ نیست ہیچ فائدہ در بدگوئی شان و تفکر در آبروہای آنہا و آنچہ او تعالی ذکر امم خالیہ و ضلالت آنہا
کردہ مقصود از ان ذم شان نیست بلکہ تحذیر این امت ست از افعالی کہ مفضی بہ وبال و نکال فاعل آن شدند و بیانِ محرمات ست کہ ارتکاب آنہا
کردند و ذکر خصالِ مجورۂ فاجر بغرضِ صالح جائز ست و از قبیل سب منہی عنہ نیست پس مخصص بکفار نباشد آری حدیث مخصص ست
ببعض مومنین چنانکہ در حدیثِ دیگر ست کہ گذشت بر آنحضرتؐ جنازہ پس ثنا گفتند بروی بشر الحدیث و آنحضرتؐ مقرر داشت ایشان را بران بلکہ
فرمود واجب شد یعنی نار بعدہ گفت شما شہدای خدا اید و نتوان گفت کہ آنکس کہ ثنای بد بر وی کردند مومن نبود زیرا کہ حاکم در ذم وی روایت
کردہ کہ بدمرد بود و وی بتحقیق بود فظِ غلیظ و ظاہر آنست کہ مسلم بود زیرا کہ اگر کافر می بود تعرض بذم وی بغیر کفر نمی کردند و قرطبی جواب دادہ است
از سبّ آنہا مر او را کہ یحتمل کہ وی مستظہر بالشر بود تا از بابِ لا غیبة لفاسق باشد یا محمول شود نہی از سبّ اموات بر ما بعد دفن گویم مناسب
تعلیل با فضاء الی ما قدموا ہمین ست زیرا کہ افضای حقیقی بعد دفن ست و روی الترمذي عن المغيرة و ابن عباس نحوه
مانند حدیثِ عایشہؓ در نہی از سبّ اموات لکن قال لیکن گفت دشنام مدہید مردہا را فتوذوا الاحیاء پس ایذا دہید زندہا را
و در اسنادش صالح بن نبہان ست و او ضعیف ست و لیکن حدیث سہل بن سعد بمعنی شاہد اوست قالہ الشوکانی ابن رشید گفتہ
سبّ کافر حرام ست وقتیکہ متاذی شود بدان مسلمِ زندہ و حلال ست وقتیکہ حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام ست مگر وقتی کہ
داعی باشد ضرورت مثل آنکہ در وی مصلحتِ میت بود و مراد تخلیص او از مظلمہ باشد کہ واقع شدہ ست از وی کہ درین صورت مستحسن بلکہ واجب
ست او و نظیر وی چیزی ست کہ مستثنی کردہ اند از جواز غیبت جماعتی از احیا بنا بر بعض امور **تنبیہ** منجملہ اذیت میت ست نشستن
بر قبر وی بدلیل حدیثِ عمرو بن حزم انصاری کہ گفت دید مرا رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم و من تکیہ زدہ ام بر گوری پس فرمود ایذا مکن صاحب
قبر را اخرجہ احمد مصنف گفتہ اسنادش صحیح ست و مسلم از حدیثِ ابو ہریرہ آوردہ کہ گفت رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر

ولیسوزد جامه او و برسد بسوی جسم وی بهترست او را از اینکه بنشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرثد مرفوعاً آورده که منشینید بر قبور و نماز مگذارید بسوی آن و نهی ظاهرست در تحریم و گفت مصنف رح در فتح الباری نقلاً عن النووی که جمهور قائل اند بکراهت جلوس بر قبر و گفت مالک مراد بقعود حدث ست و این تعلیل ضعیف ست یا باطل انتهی و بمثل قول مالک قال ابوحنیفة کما فی الفتح گویم دلیل مقتضی تحریم قعود بروی ست و مرور بالای آن زیرا که قول وی ایذا مکن صاحب قبر را نهی ست از اذیت مقبور از مومنان و اذیت مومن حرام ست بنص قرآن وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا و ازین جا شناعت مذهب شیعه توان دریافت که افاضل مومنین را بعد وفات شان سب میکنند و دشنام بمذهبی که طاعت باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب الزکوٰة

زکوٰة در لغت مشترک ست میان نفقه و عفو و حق و نما و طهارت و زکوٰة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب ست و زکوٰة را صدقه نیز می گویند بجهت آنکه دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان و زکوٰة فریضه ایست از فرائض دین و رکنی ست از ارکان اسلام و ضروری ست از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف ست که قبل هجرت ست یا بعد آن ابن خزیمه در صحیح خود دعوی قبلیت از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت ست در سنه ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضی گویند که قبل فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن باتفاق فقها در چهار صنف ست از مال یکی زرع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه بقول و خضراوات که زود تباه گردد دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقره که قوام معاش اهل عالم باعتبار تقویم اشیا بدان ست چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد همچو ظروف و فروش و سائر اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار ست و در زروع و ثمار وقت حصاد و در وکردن کمال آن که وقت حصول غله است این چنین ست نزد ایمه بالاتفاق و نزد شوکانی دلیلی بر زکوٰة در مال تجارت نیست می گوید که نیست واجب مگر در همان چیزیکه شارع دران واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا برای مردم چنانکه فرمود خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و تحقیق توسع کردند بسیاری از اهل علم در ایجاب زکوٰة در اموالی که واجب نکرده است خدای تعالی زکوٰة را در آنها بلکه تصریح فرموده ست در بعضی از آن بعدم وجوب مثل قول آنحضرت صلعم نیست بر آدمی در بنده و اسپ او صدقه و بود صحابه را اموال و جواهر و تجارات و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بتزکیه آن اموال و نه طلبید زکوٰة آن از ایشان پس اگر در چیزی ازین اموال زکوٰة واجب می بود هر آیینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و ارجح از روی دلیل همین ست گو مخالف جمهور باشد عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن بدرستیکه آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنه عشر قبل حج بود کما ذکره البخاری فی اواخر المغازی و گفته اند که در آخر سنه تسع بود وقت انصراف از غزوه تبوک قیل سنة ثمان بعد الفتح و بالجمله درینجا دلیل ست بر فرستادن سعات برای اخذ زکوٰة و بود آنحضرت صلعم و خلفای وی که میفرستادند ساعیان را و آن مشهورست در صحیحین ست از ابی هریره که فرستاد آنحضرت صلعم عمر را بر صدقه و هم در صحیحین ست از ابی حمید که عامل کرد آنحضرت صلعم مردی را از قبیله ازد که او را ابن اللتبیه گفتند و هم در صحیحین ست از عمر که وی عامل کرد ابن السعدی را و نام وی عمرو بن وقدان مالکی بود و نزد ابوداود که فرستاد آنحضرت صلعم ابا مسعود را در حالیکه ساعی ست و در مسند ست که فرستاد آنحضرت صلعم اباجهم بن حذیفه را در حالیکه مصدق ست و هم دروی ست که فرستاد عقبه بن عامر را برای سعی و هم دروی ست از حدیث قره بن دعموص که فرستاد ضحاک بن قیس را ساعی و در مستدرک ست که فرستاد قیس بن سعد را

در حالیکه ساعی ست و در وی ست از حدیث عباده بن الصامت که فرستاد او را آنحضرت بر صدقات و [illegible] و محمد بن عقبه را ساعی
بر بنی المصطلق و روایت کرد بیهقی از شافعی که می فرستادند ابوبکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد ست که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
عرب بهلال محرم سنه تسع و این در مغازی واقدی ست باسانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را بسوی یمن فرستاد مشایعت
کرد او را بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی ما را ای معاذ و هم چنین واقع شد فذکر الحدیث
پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که بتحقیق خدای تعالی فرض
گردانیده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را وفیه
و درین حدیث بعد آنچه مذکور شد این ست که ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تؤخذ من اغنیائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و درینجا دلیل ست بر آنکه
متولی قبض زکوة و صرف آن امام ست بنفس خود یا نائب وی و هر که ممتنع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این مراد را
بفرستادن ساعیان فترد علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان و باین استدلال کرده اند بر آنکه کافی ست
اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند یحتمل که تخصیص فقرا بجهت آن کرده باشد که غالب همین ایشان اند نیست در وی دلیل بر مذکور
و شاید که مراد بفقیر کسی ست که حلال ست صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال ست از فقیر
و هر که بالعکس گفته پس امر واضح ست متفق علیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس دور دار خود را از نفائس
اموال ایشان و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را که نیست میان دعای مظلوم و میان خدا پرده ؎ بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید + واللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ وعن
انس رضی الله عنه ان ابا بکر کتب له روایت ست از انس که بدرستیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
وی این کتاب را وقتی که متوجه گردانید او را بسوی بحرین و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة این
نسخه فریضه زکوة ست مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم ست و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند
از آن و در بخاری این کتاب را به بسمله شروع کرده کما تقدم التی فرضها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المسلمین
زکوتی که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت ست بر آنکه این حدیث مرفوع ست و مراد بفرض تقدیر ست زیرا که
وجوب آن ثابت ست بنص قرآن کما یدل الیه قوله والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خود را
یعنی بتقدیر انواع و اجناس وی و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که بدهد
آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد فی کل اربع وعشرین من الابل فما دونها الغنم
در هر بست و چهار از شتران و آنچه پایان بست و چهار ست گوسفند ست فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گوسفند در مصفی
گفته ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند در ان زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دو کس
و همین ست مذهب شافعی و تایید میدهد این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه می کند

که دوران زکوة بر اجتماع مال ست نه حال مالک لهذا بر مال صبی و مجنون نزدیک اهل مدینه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید گویا
مصلحت در ادارت حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک امام با جناد و قری سیر و دوار حقیقت حال مالکان اطلاع نیست
و در قول مالکان عمرها سیر و د و تحقیق حال متعسر می شود بخلاف رمها و گله ها که بر مشارع و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود
و معنی اجتماع و رینجا اجتماعی ست که بسبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسرح جائی از فنای
قریه که دران از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و مراح جای آنها در وقت شب و موضع حلب
و راعی و محل پس باتحاد این اشیا گله و رمه یکی می باشد انتهی و در زکوة ماشیه چند شرط ست که بیاید و قوله الغنم مبتدای موخر ست و خبرش
ماقبل اوست و در بعضے نسخ من الغنم ست پس بیان شاة باشد برای تاکید و در روی تعیین اخراج غنم ست در مثل این صورت و هو قول مالک
و احمد پس اگر شترے بجای آن برآرد کافی نیست و جمهور گویند کافی ست زیراکه اهل اجزاست و اگر قیمت یک شتر دهد نه قیمت چهار گوسفند
پس در وے خلاف ست نزد شافعیه غیره مصنف در فتح گفته والاقیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین
ففيها بنت مخاض پس چون برسند شتران بست و پنج شتر تا سی و پنج شتر پس واجب دران بنت مخاض ست و باین رفته اند جمهور
و مروی ست از علی رضی الله عنه که واجب ست در بست و پنج شش شیاه بحدیث مرفوع که وارد ست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
ولیکن مرفوع ضعیف ست و موقوف حجت نیست فلهذا قائل نشدند بدان جمهور انثی ماده و این را برای زیادت توکید آورده ورنه معلوم است
که بنت مخاض جز ماده نباشد و مخاض بفتح میم و تخفیف خای معجمه و در آخر ضاد معجمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته
تا آخر آن سال همین نام دارد برابر ست که نر باشد یا ماده زیراکه مادر وی از حوامل ست و مخاض ناقهای حامل را گویند و نیست او را واحد از لفظ
وی و ماخض آنست که وقت حمل وی در آمده باشد اگرچه حامل نبود و ضمیر فیها راجع ست بسوی ابل فان لم تکن پس اگر نباشد بنت مخاض
فابن لبون ذکر پس واجب دران ابن لبون نر ست و زیادت ذکر برای تاکید ست لبون بفتح آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زیراکه مادرش شیر می دهد بچه دیگر را که زائیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستا و ثلثین
الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون ست ماده
فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه ست بکسر حا
و تشدید قاف ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او همین نام اوست و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه مستحق
بار کردن بروی شده ست و لهذا گفت طروقة الجمل کوفته شده شتر ست یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بجهد و طروقه بفتح اول
بمعنے مطروقه ست بر وزن فعوله بمعنے مفعول مراد آنست که شان او این ست اگرچه فحل آنرا مطروق نکرده باشد فاذا بلغت احدی
و ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب در وی جذعه است
بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستا و سبعین الی تسعین ففیها بنتا لبون
پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود پس در وے دو بنت لبون ست و بیانش گذشت فاذا بلغت احدی و تسعین
الی عشرین و مائة ففيها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک را تا یکصد و بست پس در وی دو حقه است
کوفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا زادت علی عشرین و مائة پس چون زیاده گردد بر یکصد و بست یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهور ست و دال ست بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بست و یک پس در وی سه بنت لبون ست تا آنکه برسند صد و بست و نه را
و مقتضای وی این ست که انچه برین مقدار بیفزاید زکوة وی ابل ست چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد
بیک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون ست و یک حقه و چون بیک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه ست و از ابی حنیفه
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بست برگردند بسوی فریضهٔ غنم پس در یک صد و بست و پنج سه بنت لبون و یک گوسفند ست گویم در حدیث
حکم هر اربعین و خمسین ذکر کرده اند پس چون بیک صد و بست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکم بست و پنج
و نحو آن ذکر نکرده پس هم قول ابو حنیفه محتمل ست و نیز محتمل که وقص باشد تا آنکه برسد بیک صد و سی کما قدمناه والله اعلم ففي كل اربعين
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون ست وفي كل خمسين حقة و در هر پنجاه حقه ست ومن لم يكن معه
الا اربع من الابل فليس فيها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه الا ان يشاء
ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد پس این استثنای منقطع ست ذکر کرده شد برای توهم ناشی
از قول وی فليس فيها صدقة که منفی مطلق صدقه ست زیرا که لفظ محتمل اوست و اگرچه مقصود نباشد پس این صدقهٔ واجبهٔ ابل ست که درین
حدیث تفصیل یافته و ظاهر شد وجوب اعیان مذکوره ست و لیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیابد غیر وی مر او را کافی باشد کذا في السبل
گویم بقیهٔ حدیث این ست که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوسفند ست و کسیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی
جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج ست و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از ان کس حقه و می گرداند
و میدهد با وی دو گوسفندان اگر میسر شوند آن دو گوسفند مر او را یا بدهد بست درهم و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد او حقه
و نزد او جذعه ست که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را صدقه ستاننده بست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق
میداد در قسم سابق و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد همراه
آن دو شات یا بست درهم و کسیکه برسد صدقهٔ وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و می دهد او را مصدق
بست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق می داد و کسیکه برسد صدقهٔ او بنت لبون را و نیست نزد او و نزد یک او بنت مخاض ست
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد با وی بست درهم یا دو شات و کسیکه برسد نزد وی صدقه بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی
بنت لبون ست پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از واجب
دهد چیزی دیگر بآن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی ابن لبون ست
نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست واجب با وی چیزی و درین دلیل ست که فضیلت انوثت
منجبر میگردد بفضل سن و اما زکوة غنم پس مبین ست درین قول وفي صدقة الغنم في سائمتها و در صدقهٔ گوسفندان بیرون چرندگان
بدل ست از صدقهٔ غنم باعادهٔ عامل و این خبر مقدم ست و سائمه از گوسفند آنست که بچرد و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی
شرط ست وجوب زکوة غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیعه گفته شرط نیست و داود گفته شرط ست در غنم باین حدیث گویم و در ابل بحدیث بهز
بن حکیم که نزد ابو داود و نسائی ست باین لفظ في كل سائمة ابل الحديث آری در گاو ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند برابل و غنم
در مصفی گفته شرط دیگر سوم ست که در کلائی مباح چرا کند پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه دو وجه آمده است و اظهر نزدیک فقیر بعبارت

اثبات ست اگر اثبات کرده باشد بزرع اشبه می شود واگر نکرده باشد بکلای سلح اشبه میشد و شرط سوم و غنم مه جوزست از لفظ و فی سائمة
الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن بود و گویا در ابل تصریح بآن نشده زیرا که ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض آن در اجن و معلوفه
می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوة واجب نیست واگر علف می دهد قدری که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
در صحرا می چرد زکوة واجب ست انتهی اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة شاة شاة وقتی که باشند چهل تا یکصد و بست گوسفند
یک گوسفند ست شاة اول مجرور ست زیرا که تمییز مائة ست و عام ست از ذکر و انثی وضان و معز و شاة دیگر مبتدا است و خبر وی قول او ست
فی صدقة الغنم زیرا که در اربعین یک شاة ست تا یکصد و بست فاذا زادت علی مائتین الی ثلث مائة ففیها ثلث شیاة
پس چون زیاده شوند بر دو و بیست تا سه صد پس در ان سه گوسفند ست فاذا زادت علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة پس
چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند ست ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم ست تا آنکه بچهار صد رسد و این قول
جمهور ست و در روایتی از احمد و بعض کوفیین ست که چون زیاده شود بر سه صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا کانت سائمة الرجل
ناقصة من اربعین شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در آنها زکوة ست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
اگرچه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن
بطریق نفل چیزی بدهد و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی ست مالک چهل گوسفند را و واجب
در وی یک شاة ست پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخص دیگر تا بگردد صدقه او از شاة نصف شاة یا بود او را بست شاة مخلوطه بست شاة دیگر
پس تفریق کرد تا بحد نصاب نرسد شافعی گفته و این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و نهی مر ساعی را قاله الخطابی و لا یفرق بین مجتمع
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شاة متفرق بود پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردی ست که او را بست و صد
شاة بود و واجب در وی یک شاة ست پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار سرح
و مراح و خلطه است اگرچه مالکان مختلف باشند چنانکه ادله بران دال اند انتهی گویم و درین جا دلالت ست بر عدم جواز حیله در شرع مر مالک مال
و مر ساعی هر دو را کافیهم و باب تحریم حیل را حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین استیفائی تکلم کرده که فوق آن متصور نیست خشیة الصدقة
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفته ترس دو گونه است
ترس ساعی در قلت صدقه و ترس رب المال در تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکنند بخوف ادای صدقه
وما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس بدرستیکه آن
دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دو بیست شاة شریک یکی را چهل شاة ست و دیگری را صد و شصت پس
واجب گردد بر اول یک شاة و بر دیگری نیز یک شاة نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شاة و باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجع خلیطین چنین
گفته که یکی را مثلا چهل گاو ست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک ست پس ساعی از چهل یک مسنه ستاند و از سی یک تبیعه و باذل مسنه رجوع کند
بسه اسباع بر خلیط خود و باذل تبیع بچهار اسباع زیرا که هر واحد از دو سن واجب ست بر شیوع گویا مال ملک یک کس ست و در وی دلیل ست بر آنکه
چون ساعی ظلم کند یکی را از ان هر دو و زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بر وی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده کذا فی الشرح
و اگر گویند که هر دو مساوی اند در حق ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود

درصدقه در ابل و غنم و بقر پیر آن سال که دندان وی افتاده باشد **و لا ذات عوار** و نه خداوند عیب و نقصان عوار بفتح عین مهمله عیب و نقص ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغیبة العین ست و بالضم بمعنی عوراء العین پس داخل باشد دران مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات العیب بود چنانکه در حدیث ابی داود ست از عبداللہ بن معاویة الغاضری مرفوعًا باین لفظ که داده نشود در صدقه هرمه و نه درنه و نه مریضه و نه شرط اللئیمة ولیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی نخواسته است از شما خیر اورا و نه امر کرده شمارا بشر او رواه الطبرانی باسناد جید و درنه از درن ست بمعنی چرک یعنی جرب و شرط اللئیمة بمعنی مال ردی ست و گفته اند صغار و شرار آن قاله فی النهایة **و لا تیس** و نه تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر که آنرا تکه گویند و زیاده کرده شوکانی در مختصر و نه خرد سال و نه اکوله و نه ربّا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی واین بروایت مالک در موطا و شافعی از سفیان بن عبداللہ ثقفی ست که نهی کرد عمر بن الخطاب مصدق را ازینکه بگیرد اکوله و ربّا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند وی و اکوله شاتی ست که عاقر باشد و ربّا شاتی ست که پرورده شده است در خانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل ست و فحل غنم جهنده بر گوسفند زیرا که مالک مال محتاج ست بانها اگرچه از خیار مال وی نباشد **الا ان یشاء المصدق** مگر آنکه بخواهد صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلاف کرده اند در ضبط وی اکثر برانند که بتشدید ست و اصلش متصدق بود تا را بصاد بدل کرده در صاد ادغام کردند و مراد بدان مالک ست و استثنا راجع ست بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انزا نباشد از خیار بود و مالک را میرسد که مال افضل در صدقه برآرد و محتمل ست که راجع باشد بسوی هر سه و مفاد آن بود که مالک راست برآوردن هرمه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت وی اکثر از وسط بود و درین خلاف ست درمیان مفرعین و گفته اند که ضبط وی بتخفیف ست و مراد بآن ساعی ست واین دال ست برانکه ساعی راست اجتهاد و نظر اصلح برای فقرا و وی گویا همچو وکیل ست پس مشیت او مقید باشد بمصالح و عائد باشد استثنا بسوی هر سه و همین ست اصل در استثنا کما عرف فی الاصول و این وقتی ست که غنم مختلف باشد و اگر همه معیب یا تیوس باشند کافی ست اخراج یکی از انها و مالکیه گویند بخرد گوسفندی که کفایت کند عملاً بظاهر الحدیث ولیکن در قاموس گفته المصدق کمحدث اخذ الصدقات والمتصدق معطیها انتهی واین بیان زکوة غنم ست و زکوة ابل و بقر بالا گذشته و اما زکوة فضه پس قول اوست **و فی الرقة** و واجب در نقره و رقه بکسر را و تخفیف قاف بمعنی سیم خالص و همچنین ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم ست **ربع العشر** چهل یک ست در مسوی گفته نصاب فضه دو صد درهم ست و نصاب ذهب بست مثقال و زکوة هر دو ربع عشر ست و مالک در حدیث ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک ست و مالک گفته سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب می شود در دو صد درهم و درهمین که زکوة بدان معین شده اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری این اختلاف فاحشی ست که جمع آن نتوان کرد و شعیره بلاد ما سبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم و حساب دیگر گرفتیم که شش دوانیق را که اهل حرمین امروز دوانی گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف برآمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیر و بعض نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از ینجا دانسته شد که درهم سه ماشه ست کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و دینار یک مثقال ست و نسبت درمیان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال می شود و درین مسئله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم متنوع نمودند احتیاط اخذ اقل ست واللہ اعلم انتهی گویم در هدایه گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد درهم ست وزن سبعه ست

که ده درم ازان برابر هفت مثقال باشد و بهمین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه وامر بران استقرار یافت ودر شرح وقایه گفته یک درم باین وزن سبعه نیم مثقال یعنی پنجم حصه اوست پس ده درم هفت مثقال شد ومثقال بست قیراطست وقیراط پنج جو پس یک درهم چهارده قیراط بوزن هفتاد جو شد ورتی چهار جوست پس هفتاد جو که هفده ونیم رتی ست بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه ویک نیم رتی شد ویکدرم دو ماشه ویک نیم رتی شد ووده درم شرعی بست ودو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی پاو آنه چهارم کم تقریبا باشد پس دو صد درم که نصاب زکوة ست باین حساب یعنی سی وشش توله وپنج ونیم ماشه می شود وواجب از زکوة دران ده ماشه هفت نیم رتی ست وبحساب روپیه چهل روپیه تقریبا یعنی سی ونه روپیه دوازده آنه ویک نیم پاو بالا کسری کم خواهد شد واجب دران ربع عشر چهل ست یعنی یک روپیه واگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلا بیفزاید یک روپیه وسه آنه کسری زیاده بدهد ودر زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی ست زیاده نباید داد زیرا که نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد وبقدر نصاب کافی باشد مثلاً اگر بر چهل روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدهد وچون زیادت بهشت رسید یک روپیه وسه آنه کسری زیاده دهد ودر هر زیادت همین قدر خمس معتبر ست مثلاً در چهل وشانزده روپیه که زیادت دو خمس ست یک روپیه وشش ونیم آنه تقریبا می باید داد ونصاب طلا بست مثقال ست ومثقال بست قیراط که بوزن بست وپنج رتی که مقدار سه ماشه ویک رتی ست پس یک مثقال بمقدار سه ماشه ویک رتی شد وبست مثقال بمقدار شصت ودو ونیم ماشه باشد وآن بحساب توله پنج توله ودو ونیم ماشه شد این ست نصاب طلا وبحساب اشرفی رایج وزنش ده ونیم ماشه ونیم رتی ست شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهلم حصه که نیم مثقال ست یعنی یک نیم ماشه ونیم رتی زکوة بدهد وقیمت طلای جید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک ونیم ماشه ونیم رتی طلا دو روپیه یک آنه یا وبالا کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطاً دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع ست وتفصیل مسئله در کنز الحسنات وغیره باید جست **فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها** پس اگر نباشد سیم مگر یکصد ونود درم یعنی کمتر از دویست اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد مالک مال که چیزی بدهد اگرچه واجب نباشد بطریق تطوع واز قول وی صد ونود توهم می شود که چون زیاده شود بر صد ونود قبل رسیدن بدوصد در وی صدقه است حال آنکه چنین نیست بلکه ذکر وی بجهت آنست که این آخر عقد ست قبل مائة وحساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیب وی بعقود وعشرات ومئین والوف پس ذکر تسعین نیز از همین جاست **ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة ولیست عنده جذعة وعنده حقة فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین ان استیسرتا له او عشرین درهما** وکسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه ونیست نزد او جذعه ونزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه وگردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا بست درهم اگر میسر نشوند دو گوسفند ودر حدیث دلیل ست برانکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه وجذعه است **ومن بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة فانها تقبل منه الجذعة** وکسیکه برسد نزد وی صدقهٔ او حقه را ونیست نزد وی حقه ونزد وی جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه واگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزے که نیست نزد وے **ویعطیه المصدق** وبدهد او را صدقه ستاننده مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی **شاتین او عشرین درهما** دو گوسفند یا بست درهم کما سلف فی عکسه اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذهب شافعی آنست که تفاوت میان

بر وی سن موافق حدیث باب ست رواہ البخاری و روایت کردہ اند این حدیث را احمد و نسائی و ابوداود بتفریق و رسنن خود ابن حزم
گفت کہ این کتاب در نہایت صحت ست و عمل کرد بران صدیق عتیق رضی اللہ عنہ بحضور علما و ہیچ یکے خلاف نکرد انتہی و روایت کرد آنرا
بخاری در دہ موضع از صحیح خود در کتاب الزکوٰۃ وغیرہ مطولاً و مختصراً بسند واحد و تصحیح کردہ اند آنرا ابن حبان وغیرہ و روایت کردہ اند
احمد و ابوداود و دارقطنی و حاکم و بیہقی مانند آن از حدیث زہری از سالم عن ابیہ و گفت سالم کہ نوشتہ بود رسول خدا صدقہ را لیکن برآوردہ
آنرا بسوی عاملان خود تا آنکہ وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابوبکر صدیق و عمل کرد بران تا آنکہ وفات یافت بعدہ عمل نمود بران عمر
بن الخطاب و درگذشت وی روزیکہ درگذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقہ بوصیت یعنی وصیت کردہ کہ این صدقہ را ہمین وجہ جاری
کنند بعدہ سالم این حدیث را ذکر کرد ترمذی گفتہ حدیث سالم حسن ست شوکانی گفتہ این تفصیل صدقہ ثابت ست در حدیث انس و ابن عمر در
زکوٰۃ ابل و غنم و واقع ست اجماع بران انتہی **وعن** معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعثہ
الی الیمن روایت ست از معاذ کہ فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فامرہ ان یاخذ من کل ثلثین بقرۃ تبیعاً او تبیعۃ
پس امر کرد او را کہ بگیرد از گاوان از ہر سی گاو گوسالہ یکسالہ نر یا مادہ یعنی وی مخیر ست میان ہر دو امر و تبیع یکسالہ را گویند نر باشد یا مادہ
ومن کل اربعین مسنۃ و بگیرد از ہر چہل گاو دوسالہ را یعنی میش در تبیع مذکر و مؤنث ہر دو را ذکر کرد و در مسنہ بر مؤنث اکتفا نمود
زیرا کہ در تبیع ہر دو برابر ست و در مسنہ مادہ متعین و نزد حنفیہ در ہر دو نر و مادہ برابر ست و ہر دو جائز ست و برہمین قیاس افزون شود بر چہل گاو
پس نیست در وی چیزے تا آنکہ برسد بہفتاد و در ہفتاد یک تبیع و یک مسنہ ست تا ہشتاد و در ہشتاد دو مسنہ ست پستر ہمچنین قیاس کنند
ابن عبدالبر در استذکار گفتہ کہ نیست خلاف در میان علما کہ سنت در زکوٰۃ بقر موافق این حدیث ست و ہمین ست نصاب مجمع علیہ انتہی در سبل
گفتہ حدیث دلیل ست بر وجوب زکوٰۃ در گاو و بر آنکہ نصابش ہمین ست کہ مذکور شد و ہو مجمع علی الامرین و در وی دلالت ست بر آنکہ واجب
نیست در کمتر از سی چیزی و در وی خلاف ست زہری را چہ وی گفتہ کہ واجب ست در ہر پنج گاو یک گوسفند قیاساً علی الابل و جواب
دادہ اند جمہور کہ ثابت نمی شود نصاب بقیاس و مروی ست کہ نیست در کمتر از سی گاو چیزی و این روایت اگرچہ مجہول الاسناد ست لیکن
مفہوم حدیث معاذ مؤید اوست **ومن کل حالم** و بگیرد از ہر محتلم یعنی بالغ و باین لفظ روایت کردہ ہست آنرا ابوداود و مراد بآن
جزیہ است از غیر مسلمان **دیناراً او عدلہ** بفتح عین مہملہ و سکون دال مہملہ **معافریا** یک دینار یا برابر آن معافری نسبت ست بسوی
معافر بروزن مساجد قبیلہ ایست در یمن ثیاب معافری منسوب باوست **رواہ الخمسۃ** یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ
و ہم دارمی و ابن حبان و دارقطنی و حاکم **واللفظ لاحمد** و این لفظ کہ مذکور شد امام احمد راست **وحسنہ الترمذی** گفت
ترمذی حدیث حسن **واشار الی اختلاف فی وصلہ** و اشارہ کرد بسوی اختلاف اہل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد اخراج
این حدیث آنست و روی بعضہم ہذا الحدیث عن الاعمش عن ابی وائل عن مسروق ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعث معاذاً الی الیمن فامرہ
ان یاخذ الخ انتہی و این اصح ست یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسلہ را ازان جہت ترجیح کرد کہ روایت
اتصال متعارض آمدہ ست در آنکہ مسروق با معاذ ملاقات نکردہ و جواب دادہ اند کہ مسروق ہمدانی النسب ست از وادعہ یمانی الدار و بود در ایام
معاذ در یمن پس لقا میان ہر دو ممکن ست پس حدیث محکوم بالاتصال ست برای جمہور در سبل گفتہ رای ترمذی رای بخاری بود در آنکہ
لابد ست از تحقق لقا انتہی گویم دارقطنی ہم در علل ترجیح روایت مرسلہ رفتہ بہمین وجہ کہ مسروق از معاذ سماعت ندارد و مبالغہ کرد

ابن حزم در تقریر آن و ابن القطان گفته عدم سماعت محتمل ست و الیق حکم باتصال ست و ابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت
صحیح ست و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مرسلین اثبت اند از مسندین انتهی و بیهقی در سنن کبری گفته
که ابوبکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که صحتش متفق علیه
باشد یعنی در نصاب و ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلاف درو که در هر پنجاه بقر یک بقره است
پس اخذ بدان واجب ست و انچه کمتر ازین ست مختلف فیه ست و نیست نص در ایجاب آن و تعقب کرد او را صاحب الامام بحدیث طویل عمرو بن حزم
که در دیات و غیرهاست زیراکه دران در هر سی بقره یک تبیع ست جذع یا جذعه و در هر چهل با قوره یک بقره کذا فی التلخیص وصححه
ابن حبان والحاکم وغیرهما کما سلف **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تؤخذ صدقات المسلمین علی میاههم گرفته شود صدقهای مسلمانان بر
آبهای ایشان رواه احمد ولابی داؤد من حدیث عمرو بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم
گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سراها و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط
اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنکه فرود آید ساعی جای دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جا یکه فرود آمده است
و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا و ساعی تکلف کند در بجانب وی رسیدن و این هر دو منهی عنه ست از جهت حصول تعب و مشقت
در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند و درینجا تفسیری دیگرست که حدیث را
از باب خارج میکند و احادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد رب المال برود و صدقه گیرد و لفظ احمد خاص ست بزکوة ماشیه و لفظ ابوداود عام ست
هر صدقه را و هم ابوداود از جابر بن عتیک مرفوعا آورده سرانجام ست که بیایند شما را سواران مبغوض پس چون بیایند شما را مرحبا گوئید بآنها
و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسهای خود و اگر ظلم کردند پس بر جانهای خود و راضی کنید آنها را زیرا که
تمام زکوة شما رضای آنهاست پس این روایت دال ست بر نزول آنها باهل اموال و راضی ساختن ایشان آنها را و اگرچه آنها ظلم کنند
و نزد احمد ست از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة را واکنم آنرا بسوی رسول تو پس بتحقیق
بری شوم ازان بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و اثم آن بر کسی ست که بدل کند آنرا و مسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده
که راضی کنید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدرستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را و ظلم میکنند
ولیکن در بخاری ست که هر که سوال کرده شود زیاده از انچه واجب ست بروی پس ندهد مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین
طریق ست که این جائی ست که زیاده ستانند و طلبند از واجب بدون تاویل و این احادیث جائی ست که بتاویل طلب کنند و اگرچه
صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته و درین باب ست از عمران بن حصین رواه احمد وابوداود والنسائی والترمذی وابن حبان
وصححاه و از انس رواه احمد والبزار وابن حبان و از ابن عمر رواه احمد وسنده ضعیف **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در بنده
وی و نه اسپ وی صدقه حنفیه گویند مراد بنده خدمت و اسپ سواری ست رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حق تعالی
از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در مسند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از ابن عباس

آورده اند که فرمود آنحضرت بتحقیق عفو کردم شما را از صدقهٔ اسپ و برده در سفر السعادة گفته عادت نبوی نبود که از اسپ و برده و دراز گوش
زکوة بستاند و این مسئله مختلف فیه ست وظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست دران و به قال الشوکانی و مذهب شافعی و صاحبین نیز همین ست
که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان ست و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدا را از ظهور
و رقاب او پس مراد از ان نزد شافعیه غمخواری و خبرگیری آنهاست بدانه و کاه و آب و دفع ضرر از انها و حنفیه گویند که مراد باسپ که دران صدقه
نیست اسپ غازیان ست و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب وغیره ست که در شرح فارسی مختصر
شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض باحدیث صحیحین نیستند چه دران نیز حکم بصدقات خیل بروجه ایجاب نبوده ست بلکه محول بر رضای
ارباب خیل ست و تحویل ناظر در تطوع ست و میل خاطر صاحب حجة الله البالغة نیز همین جانب ست چنانکه گفته اما الخیل پس قلیل الصرهات
یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتهی پس راجح عدم وجوب اوست وللمسلم و مسلم راست از حدیث ابی هریرة
لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقهٔ فطر در سبل گفته حدیث نص ست در آنکه نیست زکوة در عبید
ونه خیل و این اجماع ست در آنچه برای خدمت و رکوب باشند واما خیلے که برای نتاج نگاهداشته شده اند پس در وی خلاف و تفاصیل ست
مر حنفیه را و احتجاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم اخرجه الدارقطنی والبیهقی وضعفاه وجواب داده اند که این بمقاوم
حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانهٔ مروان باتفاق افتاد وی درین باب باصحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل
فی عبده ولا فرسه صدقة روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای ابا سعید ابو هریره گفت عجب ست از مروان من او را حدیث
رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گویم وی می گوید ای ابا سعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس
غازی ست و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه ست گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب
نیست در خیل و اگرچه برای تجارت باشد وجواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گوییم چگونه اجماع ست
با این خلاف ظاهریه انتهی **وعن** بهز بفتح موحده وسکون ها وزا تابعی مختلف فی الاحتجاج ست یحیی بن معین درین ترجمه
گفته اسنادش صحیح ست وقتیکه من دون بهز ثقه باشد وابوحاتم گفته هو شیخ یکتب حدیثه ولا یحتج به وشافعی گفت لیس بحجة
وذهبی گفت ما ترکه عالم قط بن حکیم بن معاویة بن حیدة القشیری بفتح حای مهمله وسکون تحتیه وفتح دال عن ابیه عن جده
هو معاویة بن حیدة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون
در هر بیرون چرندهٔ شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بچهٔ دیگر را که زائیده ست و گذشت
در حدیث انس که بنت لبون واجب ست در سی و شش تا چهل و پنج و این صادق ست بر اینکه واجب ست در چهل یک بنت لبون و مفهوم
عدد درینجا مطروح ست زیادة ونقصانا زیرا که منطوق صریح که حدیث انس ست معارض اوست لا یفرق ابل عن حسابها
جدا کرده نشوند شتران از شمار خود یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد من اعطاها موتجرا بها
فله اجرها هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او راست اجر او ومن منعها فانا آخذوها وهر که منع کند آنرا وندهد پس ما گیرنده ایم آنرا
وشطر ماله عزمة من عزمات ربنا ونیمهٔ مال او تاوان ست از تاوانهای پروردگار ما معنی عزمه جد در امر ست یعنی در اخذ
وی جد کنیم زیرا که واجب مفروض ست وعزمه مرفوع ست بنا بر خبریت مبتدای محذوف ونصب وی بر مصدریت ست لیکن مصدری ست

مؤلہ بغیر خود مثل لہ علیّ الف درہم اعترافًا وناصب او فعلی ست کہ دلالت میکند بران جملہ فانا آخذوہا لا یحل لآل محمد منہا شیء ع

حلال نیست برای آل محمد ازان چیزی رواہ احمد وابو داود والنسائي وصححہ الحاکم وعلق الشافعي القول بہ علی ثبوتہ بتعلیق کردہ است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوت وی زیراکہ وی گفت کہ ثابت نمی کنند اہل علم این روایت را واگر ثابت شود قائل شویم بدان ابن حبان گفت بہز خطا بسیار میکرد واگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم او را در ثقات ووی از کسانی ست کہ استخارہ میکنیم خدا را در وے وبالجملہ حدیث دلیل ست بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقہر وجبر وظاہرش آنست کہ این اخذ مجمع علیہ ست وبرینکہ نیت امام کافی ست ومجزی ست از کسی کہ بروی زکوة ست اگرچہ از وی اجر فوت شدہ مگر واجب ساقط گردیدہ وقول وی شطر مالہ عطف ست بر ضمیر منصوب در آخذوہا ومراد از شطر بعض ست وظاہرش آنست کہ این عقوبت ست باخذ جزوی از مال بر منع او از اخراج زکوة وگفتہ اند کہ این منسوخ ست اما مدعے دلیلی بر نسخ قائم نکردہ بلکہ احادیث دیگر دال اند بر عدم نسخ ذکرہا فی الشرح واما قول مصنف کہ نیست دلیل در حدیث بہز بر جواز عقوبت بمال زیراکہ روایت وشطر مالہ بضم شین فعل مبنی برای مجہول ست ای جعل مالہ شطرین ویتخیر علیہ المصدق ویاخذ الصدقة من خیر الشطرین عقوبة لمنعہ للزکوة گوییم در نہایہ است قال الحربي غلط الراوي فی لفظ الروایة فانما ہی وشطر مالہ ای یجعل مالہ شطرین تا آخر آنچہ مصنف ذکر کردہ وبمثل وی صاحب ضوء النہار ہم مائل شدہ در سبل گفتہ وذکر کردہ ایم در حواشی وی کہ برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیراکہ گرفتن از بہترین دو حصہ عقوبت ست باخذ زیادہ بر واجب زیراکہ واجب وسط ست غیر خیار بعدہ شارح را دیدیم کہ اشارہ کردہ است باین در حواشی ضوء النہار قبل وقوف بر کلام وی ودیدیم نووی را بعد مدت طویلہ کہ ذکر کرد مثل آنچہ ما ذکر کردیم بعینہ بطریق رد بر کسیکہ گفتہ است کہ درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال ولفظ وی اینست اذا تخیر المصدق واخذ من خیر الشطرین فقد اخذ زیادة علی الواجب وہی عقوبة بالمال مگر آنکہ این حدیث بہز اگر صحیح شود دلالت نمی کند مگر برین عقوبت بخصوصہا در مانع زکوة نہ در غیر وے واین شطر ماخوذ حکم وی حکم زکوة ست در اخذ ومصرف ولاحق نمی شود بزکوة غیر او درین حکم زیراکہ آن بقیاس خواہد بود ونیست نص بر علت وے وغیر نص از ادلہ علت مفید ظن معمول نیست سیما چون حرمت مال مسلم مقرر باشد بادلہ قطعیہ ہمچو حرمت خون وی پس حلال نیست گرفتن چیزی ازان مگر بدلیل قاطع ودلیل موجود نیست بلکہ آنچہ درین حدیث بہز وارد شدہ آحاد ست جز ظن افادہ دیگر نکند پس بحث وی چہ قسم می توان گرفت و بر قطعی مقدم تواند شد ولیکن اہل امر درین اعصار استرسال کردہ اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالی کہ منکر ست نزد شرع وعقل ومناط ولایات بر جہال نہادہ اند کہ از شرع ودین ہیچ شی وامر نمی شناسند ونیست در قصد وہمت ایشان مگر قبض مال از ہر کسیکہ بروی ایشان را ولایت حاصل ست واین را ادب وتادیب نام کردہ اند وآن را در حاجات اقوات وکسب اطیان وعمارت مساکن در اوطان صرف می کنند فانا للہ وانا الیہ راجعون وبعضی از ایشان آنچنان اند کہ حد سرقہ یا شرب مسکر را ضائع می کنند وبران مال میگیرند وبعضے ہم مال گیرند وہم حد نمایند واین ہمہ محرم ست بضرورت دینیہ لکنہ شاب علیہ الکبیر وشب علیہ الصغیر وترک علماء النکیر فزاد الشر فی الامر الخطیر انتہی کلام السبل وعن علی علیہ السلام

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لک مائتا درہم وحال علیہا الحول ففیہا خمسة دراہم

چون باشد ترا دو صد درہم وحولان کند وبگذرد بران یک سال کامل پس واجب دران پنج درہم ست وواقع ست اجماع برینکہ نصاب نقرہ دو صد درہم ست ونیست ہیچ یکے مخالف دران مگر ابن حبیب اندلسی وخمس اواق کہ در حدیث آیندہ بیاید دو صد درہم ست زیراکہ وزن ہر اوقیہ چہل درہم ست در ما لابد منہ گفتہ نصاب سیم دو صد درم ست کہ پنجاہ وشش روپیہ سکہ دہلی وزن آن می شود انتہی در حاشیہ

وى گفته وزن دوصد درم شرعى پنجاه ودونيم توله مى شود پس از روپيه لكهنو كه يازده ماشه مى باشد پنجاه وهفت روپيه سكه وسه ماشه سيم مى شود وروپيه كلدار چون در وزن يازده ماشه وچهار رتى ست پس قدر نصاب ازان پنجاه وچهار روپيه ونه ماشه سيم ميشود انتهى در سبل گفته حديث دليل ست برانكه نصاب فضه دوصد درهم ست واين اجماع ست وخلافى كه هست در قدر درهم ست فان فيه خلافا كثيرا سرده فى الشرح ولم يأت بما يشفى وبما تسكن النفس اليه فى قدره در شرح دميرى گفته هر درهم شش دوانيق ست وهر ده درهم هفت مثقال ومتغير نشد در جاهليت ونه در اسلام گفت واجماع كرده اند مسلمانان برين ومقرر كرده است در منار بعد بحث طويل كه نصاب فضه از قروش موجوده براى شافعى چهارده وبراى حنفيه بست وانكى زياده ست ونصاب ذهب نزد حنفيه بست احمر ست بعده گفت واين تقريب ست ودروى اين ست كه قدر زكوة دوصد درهم ربع عشر ست وهو اجماع انتهى گويم بيان وزن سبعه وقدر نصاب زر وسيم سابق گذشته وشاه ولى الله محدث دهلوى رح در مكتوبى بقاضى ثناء الله پانى پتى رح نوشته اند كه فقير را هم وقتى در معنى مثقال ودرهم تشويش حاصل شده بود زيرا كه سنجات هندوستان توله وماشه ورتى ست واينها در عرب نيست وسنجات عرب شعير ست وقيراط وامتحان كرده شد كه شعير عرب وهندوستان برابر نمى باشد لهذا در تعيين مقدار درهم راهى ديگر سلوك نموده شد ودر كتب فقه وحديث مانند شرح السنه يافته شد كه درهم شش دانق ست ودانق كامل از ضرب مصر كه فرسوده نشد امتحان كرديم نيم ماشه وقدرى برآمد آنقدر در بعض دو شعيره بشعير هندوستان ودر بعض كم زياده بقدر نصف شعيره بود چون شش دانق را وزن كرديم سه ماشه وپاو ماشه برآمد بران اعتماد نموديم ومثقال ودينار يكى ست ومثقال مختلف نبود در اول اسلام لهذا معيار دراهم مثقال را نهادند نه بالعكس الحال دينار عرب اسلام بولى ست چهار ماشه ونيم ماشه مى شد شايد بعض قليلى كم هم باشد اينست انچه بالفعل از ديار عرب اخذ كرده شد آمديم بر نقل از كتب بيهقى در سنن كبرى وصغرى نقل كرده كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نقود مختلفه از ديار عجم مى آوردند وهمان معمول ورائج بود چون حضرت عمر رض خليفه شدند وديار عجم مفتوح شد ودار الضرب بدست مسلمانان افتاد حضرت عمر رض براى تطبيق آن بعادت زمان شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم ده درم صغير وده درم متوسط وده درم كبير جمع كرده گداخته قسمت على السويه كردند سى درم متساوى القدر نه هم رسيد بوزن سبعه يعنى ده درم بوزن سبع مثاقيل شد بر همان اعتماد نمودند واز سوق كلام فهميده ميشود كه در زمان آنحضرت صلعم هر شخصى كه نقد با خود داشت چون تامل كرده مى شد بعض آن دراهم صغير بود وبعض كبير وبعض متوسط بهمان مثال امروز هر كه نقود با خود دارد ومعامله بيع وشرا ميكند محمد شاهى وعالمگيرى وفرخ سيرى باهم مخلوط دارد يعنى نصاب در همين عادت مقرر شد پس در صورت خلط چون على وجه التحقيق كثرت وقلت واوسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را على السويه گرفتند پيش فقير انچه در زمانه خلفاى ثلثه رضى الله عنهم مقرر شد ودر اهل آن زمان شائع گرديد وبعمل آمد دليل شرعى ست بلكه اجماع ست پس درين باب قيل وقال جائز نيست بر همين وضع مقرر بايد داشت مرضى عند الله وعند رسوله همان ست واين سخنى ست كه بسط ميخواهد اگر اين راه را بگذاريم دستاويزى در دست ما نخواهد ماند بگفته فتوى نويسان تشويش بخاطر شريف راه ندهند شيخ طيب عرب در سراى عرب مى ماند درين سنجات سخن مبسوط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه كرده كه امن از تقدير برخاست باز چون آن نقل را بر كتاب بحر الرائق عرض كرديم تشويش دوبالا شد بالجمله مقرر پيش فقير ومعتقد فقير همين ست والله اعلم انتهى گويم در بحر الرائق شرح كنز الدقائق اين ست كه دراهم در عهد آنحضرت صلعم وزمانه خلافت ابى بكر وعمر مختلف بودند بر سه قسم بعضى ازان دراهم بست قيراط بودند مانند وزن دينار كه بست قيراط ست وبعضى ازان دراهم دوازده قيراط كه سه خمس دينار ست وبعضى سه حصه از پنج حصه دينار وبعضى ده قيراط كه نيم دينار ست پس اول يعنى درم كه بوزن بست قيراط بود آنرا وزن عشره مى گفتند زيرا كه ده درم باين وزن بمقدار ده دينار بودند وثانى يعنى درهمى كه بوزن دوازده قيراط بود آنرا وزن سته گفتند زيرا كه ده درم باين وزن مقدار شش دينار بودند

وثلاث یعنی درهمی که بوزن ده قیراط بود آنرا وزن خمسه میگفتند زیراکه ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود پس واقع شد بسبب این اختلاف
نزاع وجدال میان مردم در دادن وگرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هریک ازین دراهم مختلفه یک درم وهر سه را باهم
مخلوط ساخت وازین هر سه نوع سه درهم متساوی الوزن گردانید پس هریکے ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد وهمین وزن در عرب باقی ماند
در هر چیز از زکوة وسرقه ومهر زن واندازهٔ دیتها در مغرب آورده که این جمع دراهم وصرف آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم
بصورت خسته خیا بود وبعد ازان در زمان حضرت عمر مدور گشت چنانکه امروز ست بعده بر درم ودینار هردو کلمهٔ توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله
وناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه وسلم بیفزود ودر غایت گفته درم مصر شصت وچهار حبه ست ودر وزن زیاده است از درم معتبر الوزن در زکوة
پس نصاب بدراهم مصر یک صد وهشتاد درم ودو حبه می شود این ست ترجمهٔ عبارت بحر الرائق والله اعلم **ولیس علیك شیء حتی یکون
لك عشرون درهما** ونیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در انچه کمتر ست ازین مقدار که دویست درهم باشد تا آنکه باشد مر ترا بیست
دینار واین مقدار نصاب طلا است وباین رفته اند جمهور ومروی ست از حسن بصری وطاوس خلاف آن وآن مردود ست وبیان زکوة طلا
سابق گذشته ودر سبل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب ست وقدر زکوة آن که بیست دینار ست ودر وی نصف دینار ست واین نیز ربع عشر ست
وعام ست از هر فضه وذهب مضروب باشد یا غیر مضروب ودر حدیث ابی سعید مرفوعا آمده لا یحل فی الورق زکوة حتی تبلغ خمس اواق اخرجه الدارقطنی
ونیز وی از حدیث جابر مرفوعا آورده که لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة واما ذهب پس در وی همین حدیث باب ست ونقل کرد مصنف
از شافعی که وی گفت فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی الله علیه وسلم در طلا نیز یا بحدیثی که بما نرسیده است یا بقیاس
وابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل آحاد ثقات وذکر کرد این حدیث را که نزد ابو داود ودارقطنی ست گوییم لیکن قوله تعالی
وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ الآیه تنبیه میکند بر ینکه در ذهب حقی ست مر او تعالی را وبخاری
وابو داود وابن منذر وابن ابی حاتم وابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة
لا یؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح واحمی علیه الحدیث پس حق وی زکوة وی ست ودرین باب ست چند احادیث که بعض وی مشد بعض ست
سرد ها فی الدر المنثور ولابد ست در نصاب ذهب وفضه که خالص باشند از غش در شرح دمیری بر منهاج ست اذا کان الغش یماثل اجرة الضرب والتخلیص
فیتسامح به وعلیه عمل الناس علی الاخراج منها انتهی **حال علیها الحول** وبگذرد بروی یک سال کامل ودرین قید غایت عدل ست ورعایت اصحاب
اموال که بعد از گذشتن حصول منفعت مال ونمای آن باختلاف نرخ وقیمت تبدیل وتغیر آن در سال متیقن ست وحولان حول قول جماهیر علما ست
ودر وی خلاف ست جماعتی را از صحابه وتابعین مثل ابن عباس وابن مسعود وداود ظاهری گوید حول شرط نیست بلکه تزکیهٔ مال بر مالک مال چون بحد
نصاب رسد فی الحال واجب ست بنا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر وجواب داده اند که آن مقید ست باین حدیث ومعاضد اوست شواهد
دیگر واز شواهد اوست حدیث آینده از ابن عمر **ففیها نصف دینار** پس در وی نصف دینار ست ووزن دینار موافق مشهور یک مثقال ست
ودینار از زر میشود چنانچه درهم از سیم در منتخب اللغات گفته مثقال درهم وثلث سبع درهم ست ودر قاموس گفته الدراهم ستة دوانیق ودر منتخب
وزن درهم شش دانگ گفته وده درهم شرعی هفت مثقال باشد کما مر مراد از درم شرعی را درهم بغلی نیز گویند زیراکه راس البغل نام ضرابی از عجم آنرا سکه زده
وقدر آن درم در پهنا بقدر میان کف دست بود وبالجمله نصاب طلا هفت ونیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه ونیم رتی هشت اشرفی وپنج ونیم ماشه
طلائی شود وزکوة واجب دران هشتم حصه توله ونیم از هشتم حصه است واین باعتبار توله وماشه ورتی ست چه توله دوازده ماشه می باشد وماشه هشت رتی

ورتی چهار جو می باشد ومشهور ست که مثقال چهار ونیم ماشه می باشد ودرم سه ماشه ویک رتی ووده درم دو توله هفت ماشه هشت جو میشود فما زاد
ذلك فبحساب ذلك پس هرچه زیاده شود بر نصاب طلا ونقره پس بحساب همان نصاب ست در رفع این روایت خلاف ست چنانکه معلوم شود
وبر تقدیر ثبوت دال ست بر آنکه واجب ست در زائد وباین قائل ست جماعتی از علما ومروی ست از علی وابن عمر که گفتند هرچه زیاده شد بر نصاب
از ذهب وفضه پس در وی یعنی در زائد ربع عشرست در قلیل وی وکثیر وی ونیست وقص میان هر دو وشاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که باید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اواق صدقة بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف وی این خلاف در ذهب وفضه است واما حبوب پس گفت نووی در شرح مسلم
که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج وسق که واجب ست زکوة آن بحساب آن ونیست اوقاص در ان انتهی وحمل کرده اند حدیث ابی سعید را که باید
بلفظ ولیس فیما دون خمس اوساق من تمر ولا حب صدقة بر منضم بخمس او سق واین مقوی مذهب علی وابن عمرست که در بیان نقدین گذشت ولیس
فی مال زكوة حتى يحول عليه الحول ونیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بران مال سال کامل وشرط حولان حول ناظرست در لیس وفوق
رواه ابو داؤد واحمد والبيهقي والدارقطني من حديث انس ودر وی حسان بن سیاه ست ووی ضعیف ست متفرد ست بدان از ثابت
ورواه ابن ماجة والدارقطني والبيهقي والعقيلي في الضعفاء من حديث عايشة ودر وی حارثه بن ابی الرجال ست واو ضعیف ست ورواه الدارقطني
والبيهقي من حديث ابن عمر ودر وی اسمعیل بن عیاش ست وحدیث وی از غیر اهل شام ضعیف ست وهو حسن شوکانی گفته در اسناد
این حدیث مقال ست لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین وی کرده وترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی وقد اختلفوا في رفعه
واختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر وغیر ست از شیخ خود عبد الله بن عمر ووی راوی ست از نافع پس موقوف کرد آنرا
وتصحیح کرد دارقطنی در علل وقف او را واو را طریقی دیگرست در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود مرفوعًا از حدیث حارث اعور الا قول وی
فما زاد فبحساب ذلك گفت نمیدانم این قول علی ست یا مرفوع بآنحضرت ومگر قول وی لیس في المال زكوة الی آخره انتهی واین کلام ابو داود مفید آنست
که در رفع وی بجملته اختلاف ست ومصنف در تلخیص تنبیه کرد بر آنکه حدیث معلول ست وبیان کرد علت او مگر دارقطنی جملة اخیره از حدیث ابن عمر مرفوعًا
آورده بلفظ لا زكوة في مال امرئ حتى يحول عليه الحول ونیز از عایشه مرفوعًا آورده ليس في المال زكوة حتى يحول عليه الحول واطریق اخری عنها انتهی کلام السبل
گویم ونزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده وگفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یکسال
رواه مالك في الموطا والترمذي عن ابن عمر وترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن ابن عمر ورواه الدارقطني
والبيهقي ايضا من استفاد مالا فلا زكوة فيه حتى يحول عليه الحول کسی که بیابد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی
یکسال رواه مرفوعًا وروی الدارقطني في غرائب مالك من طريق اسحق بن ابراهيم الحنيني عن مالك عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی اسحق
حنینی ضعیف ست وصحیح از مالک موقوف ست وروی البيهقي عن ابی بکر وعلی وعایشة موقوفًا علیهم مثل ما روی عن ابن عمر وگفت اعتماد
درین باب بر آثار ابی بکرست مصنف گفته حدیث علی لا باس باسناده وآثار معاضد او یند پس صالح حجت باشد والله اعلم انتهی والراجح
وقفه وراجح وقف اوست وهو الصحيح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع ست زیرا که نیست مسرح اجتهاد را دران ومؤید اوست
آثار صحیحه از خلفای اربعه وغیرهم پس چون حولان کرد بر وی حول لائق ست مبادرت باخراج زکوة شافعی وبخاری در تاریخ از حدیث عایشه
مرفوعًا آورده که ما خالطت الصدقة مالا الا اهلكته وزیاده کرد حمیدی یکون قد وجبت عليك في مالك صدقة فلا يخرجها فيهلك الحرام الحلال
ابن تیمیه در منتقی گفته قد احتج به من يرى تعلق الزكوة بالعين وعن علي رضي الله عنه قال ليس في البقر العوامل صدقة

وگفت علی نیست در گاوانی که کار می کنند مثل کشتکار کردن یا آب کشیدن وجز آن صدقه چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه ہست ونزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست رواه ابوداود وحدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر بقر عوامل چیزی وظاهر ش برابر ست در سائمه ومعلوفه وثابت شده ہست شرطیت سوم در غنم در بخاری ودر ابل از حدیث بهز نزد ابوداود ونسائی دمیری گفت والحقت البقر بهما والدارقطني ودرین باب ست از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف واز حدیث جابر وصححه موقوفا واسناد وی نیز ضعیف ست گفت بیهقی واشهر آن حدیث ابی اسحق از حارث وعاصم از علی رضی الله عنه ست موقوفا ومرفوعا والراجح وقفه ایضا وراجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت کرده ست آنرا نفیلی از زهیر بطریق شک در وقف یا رفع ورواه ابوبدر عن زهیر مرفوعا وعن غیر زهیر عن ابی اسحق موقوفا انتهى مصنف گفته واین نزد ابوداود وابن حبان ست وتصحیح کرده ست آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توثیق عاصم بن ضمره وعدم تعلیل بوقف ورفع ودر سبل گفته ذکر کرده است آنرا مصنف بلفظ ليس في البقر العوامل شئ ورواه بلفظ الكتاب من حديث ابن عباس ونسبه للدارقطني ودر وی متروک ست ودارقطنی از حدیث علی آورده واخرجه من حديث جابر الا انه بلفظ ليس في البقر المثيرة صدقة وضعف البيهقي اسناده **وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده** عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت خطبه خواند پس گفت آگاه باشید من ولي يتيما له مال فليتجر له هر که ولی شد ونگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند برای او ودر روایتی بجای له فيه آمده ولا يتركه حتى تاكله الصدقة ونگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم وفانی گرداند او را زکوة ودر موطا ست بلاغا عن عمر بن الخطاب که گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة وهم در وی ست از قاسم بن محمد که گفت عایشه متولی شد مرا وبرادری را از آن من که بودیم یتیم در پرورش او پس می برآورد از مالهای ما زکوة در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور ست واجب می شود وواجب نمی شود منظور اول آنست که زکوة راجع بمال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال ومنظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثة ہست انتهى رواه الترمذي والدارقطني والبيهقي شوکانی در درر ودراری گفته واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد واین سخنی ست که ابا میکند ذهن سامع از آن ولیکن چون مراجعت میکند بانصاف ومی ایستد در جائی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین ست بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان ودعائم وقوائم اسلام ست ونیست خلاف درین که ارکان اربع که زکوة پنجم اوست هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل ست آن دلیل کجاست وچیست زیرا که درین باب از شارع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی ست که حکم فرمود با تجار در اموال یتامی تا زکوة آن مال را نخورد حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده وآنچه مروی ست از بعض صحابه حجت نیست ومعارضه کرده شده است بمانند آن چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرموده هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر آن سالها را ووقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد او را بچیزی که در آن زکوة ست تا اگر خواهد زکوة دهد مال خود را پاک کند واگر خواهد ندهد وروی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام ست که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ ومانند آن گوییم این ممنوع ست چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب ست وصالح خطاب نیستند مگر مکلفین ونیز خطابات در بقیه ارکان سائر تکالیف که اتفاق ست بر عدم وجوب آن عام ست پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسوغ باشد برای ایجاب آن بر غیر مکلفین باید که در غیر این رکن نیز خطاب برای عموم بود وآن باطل ست بالاجماع وآنچه مستلزم باطل باشد باطل ست وآیه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً دلالت دارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی ومجنون زیرا که قوله تعالى تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ را در تطهیر وتزکیه صبی ومجنون هیچ معنی نیست وغیر رضا اموال عباد حرام ست بنصوص کتاب وسنت متخلل نمی شود او را مگر تراضی وطیب نفس یا ورود شرع مانند زکوة ودیت وارث وشفعه ومانند آن

پس هر گاه این گمان ست که مال کسی از عباد الله خصوصا کسیکه قلم تکلیف از وی مرفوع ست حلال ست واجب ست بر وی آوردن برهان و بر منصف ست
وقوف بر موقف منع تا آنکه سر جرح گرداند او را دلیلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر والی یتیم و مجنون بر آوردن زکوٰة از مال وی نه حکم داده است
ولی را بآن و نه او را جائز ست بلکه وارد ست در اموال یتامی آن قوارع که متصدع می شوند از ان دلها و مستراجف میگردند از ان افئده انتهی گویم مذهب
حنفیه نیز همین ست که نیست در مال صبی و مجنون زکوٰة و نزد ائمه ثلثه واجب ست و گویند ولی از طرف وی ادا کند وحق همان ست که شوکانی گفته
و حنفیه بدان رفته و لیکن در حدیث ابن مسعود نزد بیهقی که گذشت سخن ست شافعی آنرا تعلیل بانقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم ست و او حافظ
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در اسنادش ابن لهیعه ست و وی ضعیف ست **و اسناده ضعیف** زیراکه در وی مثنی بن الصباح ست بتشدید
بای موحده در روایت ترمذی و وی اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعفی دارد و حدیث مروی نیست مگر بهمین وجه و مروی ست
از عمرو بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفا علیه و گفت مهنا پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمرو و رواه الدارقطنی
من حدیث ابی اسحق الشیبانی ایضا عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی ست و او ضعیف ست و مندل لقب اوست و نام او عمرو ست
و هم از حدیث عرزمی از عمرو آمده و عرزمی ضعیف متروک ست و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وی ضعیف ست و گفت دارقطنی در
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح ست مصنف در تلخیص گفته **و ایاه قصد الترمذی**
و له شاهد مرسل عند الشافعی رح و مراد او شاهد وی ست مرسل نزد شافعی باین لفظ ابتغوا فی اموال الایتام لا تاکلها الزکوٰة
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوٰة اخرجه من روایة ابن جریج عن یوسف بن ماهک مرسلا و موکد کرده است آنرا شافعی
بعموم احادیث صحیحه در ایجاب زکوٰة مطلقا و مروی ست مثل حدیث عمر وایضا از انس و از ابن عمر موقوفا و از علی رضی الله عنه جه دارقطنی از حدیث
ابن ابی رافع آورده که بود مر آل ابی رافع را اموال نزد علی پس چون داد آنرا علی بایشان یافتند که ناقص ست پس شمار کردند با زکوٰة پس یافتند تمام
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوٰة آن ندهم و از عایشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوٰة ایتام که در کنار پرورش او
بودند پس درین آثار دلالت ست بر وجوب زکوٰة در مال صبی همچو مکلف و واجب ست بر ولی اخراج آن و این رای جمهور ست و مروی ست
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف و رفته اند ابن عباس و جماعتی باینکه لازم ست او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم ادله
نه غیر آن لحدیث رفع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل ست در غیر وی لحدیث فی الرقة ربع العشر انتهی **وعن عبد الله**
بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه **قال کان رسول الله صلی**
الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم گفت بود آنحضرت چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات
و زکوٰة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کند **قال** دعا میکرد ایشان را و می گفت **اللهم صل علیهم** و در روایتی
صل علی آل فلان خداوندا درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی گفت عبد الله
پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی ست صدقه خود را پس گفت **اللهم صل علی آل ابی اوفی** و در روایتی چنین ست که چون می آورد مردی
نزد آنحضرت صدقه خود میگفت **اللهم صل علیه** و ازینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان ست و آل مقحم ست چنانکه آل داود و آل
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز به تبعیت در ان داخل اند گویم و این امتثال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی
خذ من اموالهم صدقة الی قوله وصل علیهم پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را برحمت فرستادن بر آنها

وآنحضرتؐ بلفظ آنرا بجا آورده چنانکه گذشته ووارد شده است که دعا کرد برای ایشان ببرکت کما اخرجه النسائی لفرستاد مردی زکوة نزد آنحضرتؐ پس گفت
اللهم بارک فیه وفی ابله ولفظ مصنف در تلخیص این ست که درین باب ست از وائل بن حجر که فرستاد مردی ناقه را نزد آنحضرتؐ یعنی در زکوة وذکر کرد وائل حسن
آنرا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم بارک فیه وفی ابله انتهی وبعض ظاهریه گفته اند که این گفتن واجب ست بر امام گویا که از امر که در آیت ست اخذ کرده اند
ورد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرتؐ ساعیان را گفتن آن ومنقول نشده پس امر در آیت محمول ست بر آنکه خاص ست بآنحضرتؐ
زیرا که صلوة وی سکن ست برای ایشان واستدلال کرده اند بحدیث بر جواز صلوة بر غیر انبیا و بر اینکه دعا دهد مصدق بمتصدق وکرهه مالک
وگفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف ست مدعوله پس صلوة آنحضرتؐ برامت دعاست برای آنها بمغفرت وصلوة ایشان بروی
دعاست مراورا بزیادت قربی وزلفی ولهذا لائق یا اونیست **وعن علي عليه السلام ان العباس رضي الله عنه سال**
النبي صلى الله عليه وسلم في تعجيل صدقته قبل ان تحل بدرستیکه عباس سوال کرد آنحضرتؐ را در شتاب دادن زکوة خود پیش
از آنکه تمام شود سال وفرود آید وقت وی وتحل بکسر حاست از حلول دین وحلول در مکان بکسر وضم هر دوست کذا قالوا **فرخص له في ذلك**
پس رخصت داد آنحضرتؐ عباس را در شتاب دادن زکوة وهمین ست مذهب حنفیه ونزد اکثر ایمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب ست ودر سبل
گفته حدیث دلیل ست بر جواز تعجیل زکوة وباین رفته اند اکثر کما قاله الترمذی وغیره ولیکن مخصوص ست جواز آن بمالک وصحیح نیست از متصرف
بوصایت وولایت واستدلال کرده است مانع تعجیل بحدیث لا زکوة حتی یحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال ست بر آن وجواب داده اند
که معنی آنست که نیست وجوب تا آنکه بگذرد سال واین منافی جواز تعجیل نیست وگویا آن نماز قبل وقت ست وجواب داده اند که نیست قیاس بالنص
رواه الترمذي وابوداود وابن ماجة والدارمي واحمد وعبد الرزاق والحاكم والدارقطني والبيهقي وگفته اند که این مرسل ست ومروی ست
از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرتؐ ما حاجتمند بودیم پس پیشتر دادمارا عباس صدقه دو سال رواه البیهقی ورجال وی ثقات اند لیکن در وی
انقطاع ست ترمذی گفت ودرین باب ست از ابن عباس واختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوة قبل محل وی ورای طائفه از اهل علم آنست که تعجیل
نکند وبه یقول سفیان واکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهی ودر سبل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد واصحاب سنن
وبیهقی وگفت که گفت شافعی مروی ست که آنحضرتؐ پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال ونمی دانم که ثابت شده است یا نه بیهقی
گفت مرادش همین حدیث ست وآن معتضد ست بحدیث ابی البختری از علی رضی الله عنه کما تقدم ووارد ست از طریقها بالفاظ که مجموع آن دلالت
میکند بر آنکه گرفت آنحضرتؐ از عباس زکوة دو سال وروایات مختلف ست در آنکه آنحضرتؐ از وی گرفت یا خود وی پیشتر داد ولعلهما واقعتان معًا
انتهی گوییم در حدیث متفق علیه ست از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرتؐ در زکوة عباس که این زکوة بر من ست ومثل او با اوست گویند که آنحضرتؐ
زکوة دو ساله از وی پیشتر گرفته بود ولیکن لفظ حدیث که در ان امتناع عباس از تادیه زکوة مذکور ست مساعد تسلف زکوة دو ساله نیست ولهذا بعضی
اهل علم گفته اند که آنحضرتؐ مهلت داد وتاخیر کرد در اخذ زکوة از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت وامام را جائز ست که مهلت دهد بنظر مصلحت یا این
امر خاص بود بآنحضرتؐ ودرین صورت این حدیث دلیل مهلت خواهد بود نه حجت تعجیل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالاولی روا بود ودلیل تعجیل حدیث
علی ست **وعن جابر رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه قال ليس فيما دون خمس اواق من الورق**
صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة ودر مسلم اواقی ست بیا ودر غیر وی بحذف اوست وهر دو صحیح ست زیرا که جمع
اوقیه است وجائز ست در جمع او هر دو وجه کما صرح به اهل اللغة واواق بفتح همزه واوقیه بضم همزه وسکون واو وکسر قاف وتشدید یا چهل درهم

پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو وکسر را بمعنی سیم مطلقاً و در حدیث علی رضی الله عنه ست که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک از ده یک که از چهل درهم یک درهم ست و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود دویست درهم پس چون باشد دویست درهم پس در وی پنج درهم ست پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابوداود یعنی هرچه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند ست و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود ست باضافت و مروی ست بتنوین خمس و ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر والقاضی وغیرهما و معروف اول ست و نقله ابن عبد البر والقاضی عن الجمهور انتهی و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده و نیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون در لغت عربیه بر دو معنی واقع می شود وقوعاً متساویاً لیس احدهما اولی من الآخر یکی بمعنی اقل دیگر بمعنی غیر قال عزوجل لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ای من غیری و قال تعالی وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ ای من غیرهم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر ست پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را درینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا برهان از نص حلال نیست پس صحیح شد یقیناً که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب ست در زیاده بر پنج شتر و پنج وسق بنص رسول الله صلی الله علیه وسلم و باجماع متیقن بران انتهی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و نیست در پایان از پنج وسق از تمر صدقه تمر بمثلثه مفتوحه و میم وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل چنانکه در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود وسق شصت صاع ست و در روایتی از احمد و ابوداود باین لفظ آمده که وسق شصت مختوم ست گویم سند حدیث جابر مذکور ضعیف ست و رواه الدارقطنی و ابن حبان عن ابی سعید نحوه و رواه ابوداود والنسائی و ابن ماجة ایضاً عن ابی سعید نحوه گفت ابوداود منقطع ست زیرا که در سندش ابوالبختری ست و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابوحاتم وی ندریافت اورا و رواه البیهقی من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب ست از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی ست و نزد ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گویم صاع حجازی که نزد شافعی ست بحساب اوزان دیار ما یک آثار و یک نیم پاو و نیم چهٹانک و یک روپیه و چهار ماشه ست و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاو و نیم چهٹانک دو ماشه کم ست بغوی گفته وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم کمی شش دانق ست و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکة والمکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعه شتر را گویند پس اگر نزد کسی کم از نصاب باشد بر وی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگرچه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس ضم کرده نشود آنرا باتفاق علما کذا فی المصفی گویم در سفر السعادة گفته در غلات و ثمار شش صد من شرعی ست که پنج شتر وار از شتران عربی باشد انتهی و در شرح وی گفته که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالباً خمسه اوسق بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسلم و در سبل گفته این حدیث مصرح ست بمفاهیم اعدادیکه ذکرش در بیان انصاب گذشت آری نصاب طعام نگذشته و ازین حدیث معلوم شده بنفی واجب از مادون پنج وسق که در پنج واجب ست بمفهوم نفی و له ای لمسلم من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوساق من تمر بمثناة فوقیه و لا حب صدقة نیست در چیزی که کمتر ست از پنج وسق از خرما و دانه صدقه و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد ابوحنیفه در خارج از اراضی عشر ست مطلقا کم یا بیش

آنکه وسنی وہیزم وکاه وحجت ایشان حدیث ما اخرجته الارض ففیه العشرست وروی النسائی مثله درسبل گفته حدیث دلیل ست برآنکه
نیست زکوة درانچه باین مقدار رسد از ورق وابل وثمر وتمر لطفا من اللہ تعالی بعباده وتخفیفا واین بالاتفاق ست دراول وثانی ودرثالث
خلاف ست بسبب معارضه حدیث آینده انتهی واصل حدیث ابي سعيد متفق عليه این حدیث ہم مصرح ست بانچه گذشت از مفاہیم
احادیث مگر تمر که ذکرش نگذشته واوساق جمع وسق ست بفتح واو وکسرآن درسبل گفته آن شصت صاع ست وصاع چهار مدست
پس پنج وسق سه صد صاع باشد ومد یک رطل وثلث رطل ست داودی گفته معیار وی که مختلف نمی شود چهار حفنه ست بهر دو کف
مردی که نه عظیم الکفین ست ونه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته وجربت ذلک فوجدته صحیحا انتهی انتهی

وعن سالم بن عبد الله عن ابيه يعني ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقت السماء
والعيون درچیزیکه آب داده است آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل وچشمه ها یعنی انهار جاریه که می نوشانند از آن آب را باساحت بغیر اغتراف
باله او كان عثريا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله وثای مثلثه وکسر را وتشدید مثناة تحتیه در قاموس گفته عثری انچه
آب داده است آنرا آسمان وبرین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضے شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شود
بعاثور وعاثور گوی ست که کنده می شود بزمین مانند جوی وآب میرسد از وی بسبزہا وتره ہا ودرخت خرما وکشتکار وعثری نیز مردی را
میگویند که فارغ ست از دنیا وآخرت وکار نمیکند برای ہیچ یکی ازین ودر حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عثری ست یعنی مرد
فارغ از کار دنیا وآخرت ونخل را که در آب دادن آن بدابه ومانند آن تعب نمی کشند عثری گویند از جهت حصول فراغ واسایش بدان قاله الشیخ
فی الترجمة گویم خطابی گفته هو الذي يشرب بعروقه لانه عثر على الماء وذلك حيث كان الماء قريبا من وجه الارض فيغرس عليه فيصل الماء الى
العروق من غير سقي درسبل گفته وفيه اقوال آخر ما ذكرناه اقربها انتهی وشوکانی نیز مثل آن گفته ولفظ وی اینست عثری چیزی ست
که آب می نوشد بعروق خود وگفته اند آنکه در سواقی وعیون ومانند آن باشد وبالجمله درانچه بآب باران وچشمه وکندن جوی بی آنکه بدلو ومانند
آن بکشند العشر ده یکی واجب ست واین مبتداست خبرش قوله فيما سقت ست یا فاعل فعل محذوف ست ای فيما ذكر يجب

وفيما سقي بالنضح نصف العشر ودرچیزی که آبداده شده ست بکشیدن آب از چاه وجز آن نصف عشرست یعنی بست را
یک ست نضح بفتح نون وسکون ضاد وحای مهمله مراد بدان چیزی ست که آب داده شده است بسانیه از ابل وبقر وغیرها من الرجال

رواه البخاري وابن حبان وابوداود والنسائی وابن الجارود وگفت ابوزرعه صحیح وقف اوست بر ابن عمر وذکره ابن حاتم عنه فی العلل
ورواه مسلم من حديث جابر والترمذی وابن ماجة عن ابی ہریرة والنسائی وابن ماجة من حدیث معاذ ولابي داود من حديث سالم

او كان بعلا یا باشد بعل عوض قول وی عثری وبعل بفتح موحده وضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین ست وتفسیر کرده است
آنرا بهر نخل وشجر یا زرع که آب داده نشود بانچه آسمانش آب داده وآن نخلی ست که برگهای خود آب می نوشد العشر ده یکی واجب ست

وفيما سقي بالسواني والنضح نصف العشر ودرانچه آب داده شده است بسانیه وبکشیدن آب از چاه وغیره نیم ده ست
مراد بسوانی دواب ست از ابل وبقر ونضح انچه بغیر دواب باشد ہمچو نضح رجال باله ومراد از ہمه چیزی ست که سقی آن بتعب وعنا باشد
درسبل گفته این حدیث دال ست بر تفرقه درمیان سقی بسوانی وسقی بماء سما وانهار وحکمت وی ظاهر ست که آن زیادت تعب وعنا ست
بسبب بعض واجب را کم کردند رفقا من الله تعالی بعباده ونیز دلالت کرد برآنکه واجب ست زکوة در قلیل وکثیر مخرج ارض بجنس انچه مذکور شد

واین معارض ست بحدیث جابر وحدیث ابی سعید وعلما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حدیث اوساق مخصص حدیث سالم ست ونیست زکوة
در انچه به پنج وسق نرسیده ورفته ست جماعتی که از ایشان اند زید بن علی وابو حنیفه بآنکه مخصص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب
باشد در قلیل وکثیر انچه زمین آنرا برآورده وحق بالاطل قول اول ست زیراکه حدیث اوساق حدیث صحیح ست وارد شده ست برای بیان قدری
که واجب ست دران زکوة چنانکه وارد شده ست حدیث دوصد درهم برای بیان وی باوجود ورود فی الرقة ربع العشر ونگفته ست هیچ یکی
که واجب ست در قلیل فضه وکثیر وی زکوة وخلاف در قلیلی ست که بحد نصاب نرسیده که آیا دران واجب ست یا نه زیراکه نیست ورود حدیث
فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب ست واما قدر انچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث که مبین اوست
بدوصد درهم همچنین درینجا قوله فیما سقت السماء العشر ست یعنی درین جنس عشر واجب ست واما بیان انچه واجب ست دران پس موکول ست
بسوی حدیث اوساق وزیاده کرد ایضاح آن قول وی درین حدیث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویا که وارد نشده ست مگر برای بیان
دفع انچه توهم می شود از عموم فیما سقت السماء العشر چنانکه وارد شده ست در قول وی لیس فیما دون خمسة اواقی من الورق صدقة بعده چون
خاص وعام متعارض شوند عمل بخاص باشد نزد جهل تاریخ چنانکه درینجاست فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهی کلام امیر **وعن ابی موسی
الاشعری ومعاذ** روایت ست از ابی موسی ومعاذ بن جبل **ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لهما** که هرگاه فرستاد
آنحضرت ایشان را بسوی یمن فرمود باین هر دو **لا تأخذا فی الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة** نگیرید شما هر دو
در صدقها مگر ازین چهار جنس **الشعیر والحنطة والزبیب والتمر** جو وگندم ومویز وخرما حدیث دلیل ست برآنکه واجب نیست
زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن وباین رفته ست حسن بصری وحسن بن صالح وثوری وشعبی وابن سیرین ومروی ست از احمد وواجب نیست
در ذره ونحوها وابن ماجه ودارقطنی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم وجو
ومویز وخرما وزیاده کرد ابن ماجه وذره ودر اسنادش محمد بن عبدالله عزرمی کوفی ست ووی مجهول ست ومتروک مصنف گفته این حدیث
واهی ست وبیهقی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز وذکر کرد همین هر پنج را وهم از طریق حسن آورده که گفت
فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را وشتر وگاو وگوسفند وزر وسیم را ونیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت
باهل یمن که نیست صدقه مگر در گندم وجو ومویز وخرما ودرین باب احادیث ست مفید مذکور واین مراسیل طرق وی مختلف ست وبعض وی
موکد بعض ست وباو حدیث ابی موسی ومعاذ ست وبا آن قول عمر وعلی وعایشه که نیست زکوة در تره ها در سبل گفته ودرین باب مراسیل
که در وی ذکر ذره ست بیهقی گفته انه یقوی بعضها بعضا کذا قال واظهر آنست که آن مقاوم حدیث کتاب که مفید حصر ست نتواند شد
والحاق کرده ست شافعی ذره را بقیاس به چهار چیز مذکوره بجامع اقتیات در اختیار واحتراز کرده ست باختیار از اقتیات در مجاعات
زیراکه در وی واجب نیست پس هرکه رای وی عمل بقیاس ست وراین لازم ست اگر دلیلی قایم شود برانکه علت اقتیات ست وهرکه در رای او
این دلیل نیست قائل نیست بدان وبعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند وحدیث معاذ وابی موسی وارد ست بروی زیراکه این حصر ست
عموم مقاوم او نتواند شد ونه قیاس واز اینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث خذ الحب من الحب اخرجه ابوداود زیراکه این عموم ست
پس دلیل واضح باحاصرین وجوب ست در اربعه ودر منار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذا وترکا والذی یقوی انه لا یؤخذ من غیرها
گوییم اصل مقطوع به حرمت مال مسلم ست ونیست مخرج از ان مگر بدلیل قاطع واین که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست ونیز اصل برائت ذمت

واین هر دو حمل را هیچ دلیلی که بمقاومِ آنها تواند شد رفع نکرده پس نیست محل احتیاط مگر ترک از ذره و غیرها از آنچه نیامد بدان مگر مجرد عموم که
تخصیصش ثابت شده انتهی و آنچه رافعی گفته که ثابت ست اخذ زکوة از ذره و غیرها بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس مصنف بعد
نقل این قول در تلخیص گفته در وی نظرست زیرا که اسنادِ ذره سخت ضعیف ست و اما غیر ذره پس واقع ست در روایت مرسله حسن
که از طریق عمر بن عبید آمده و وی ضعیف ست جدا پس چه قسم باین زیادت والهیه اخذ توان کرد انتهی رواه الطبراني والحاكم
بیهقی گفته رواتِ این حدیث ثقات اند واین حدیث متصل ست و طبرانی از حدیث موسی بن طلحه از عمر آورده که جز این نیست که مسنون
کرد آنحضرت ﷺ زکوة را درین چهار چیز پس ذکر کرد این هر چهار را ابو زرعه گفته این حدیث مرسل ست زیرا که از روایت عرزمی ست
و وی متروک ست وللدارقطني والحاكم والبيهقي عن معاذ بن جبل رضي الله عنه فاما القثاء والبطيخ والرمان
والقضب فقد عفا عنه رسول الله لیکن خیار و خربزه و انار و نی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی الله علیه وسلم
زکوة را در سبل گفته قضیب بقاف و صاد مهمله و ضاد معجمه هر دو ست واسناده ضعيف و سند این حدیث ضعیف ست زیرا که در وی
اسحق بن یحیی بن طلحه است و وی ضعیف ست و سید علامه محمد بن ابراهیم بن المفضل رح در حواشی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبد الله
العرزمی الفزاری ست و وی متروک ست و آنچه در دارقطنی ست حدیث عمرو بن شعیب ست عن ابیه که گفت پرسیده شد عبد الله بن عمرو
از نباتِ ارض بقل و قثاء و خیار گفت نیست در بقول زکوة واین حدیث از روایت عرزمی ست و اما روایت معاذ که در کتاب ست پس گفت
مصنف در تلخیص که در وی ضعف و انقطاع ست مگر آنکه معنی او مفید حصر ست در اربعه اشیای مذکوره در حدیث اول و حدیث ليس
في الخضراوات صدقة نزد دارقطنی ست مرفوعا از طریق علی بن طلحه و معاذ و قول ترمذی که صحیح نشده ست رفع آن بلکه وی مرسل ست
از حدیث موسی بن طلحه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موسی بن طلحه تابعی عدل ست لازم کسی ست که مراسیل را قبول می کند و ثابت شده است
از علی و عمر موقوفا و آنرا حکم رفع ست و خضراوات آنست که کیل و قوت کرده نشود کذا فی السبل گویم دارقطنی در علل گفته حدیث خضراوات مرسل ست
و بیهقی بعض آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفته نزدیک ما کتاب معاذ ست و رواه الحاكم و گفت موسی تابعی کبیر ست انکار کرده نشود دیدن او
معاذ را مصنف در تلخیص گفته منع کرد این را ابو زرعه و گفت ابن عبد البر ندید وی معاذ را و ندریافت او را و درین باب ست از محمد بن جحش
نزد دارقطنی و نیست دران جز عبد الله بن شبیب و گفته اند که وی می دزدد حدیث را و از عایشه نزد دارقطنی و در وی صالح بن موسی ست
و وی ضعیف ست و بالجمله باین رفته اند ائمه ثلثه الا ابا حنیفه که نزد وی در هر چه از زمین روید کم یا بیش ده یک ست یعنی عشر مگر کاه
و نی و هیزم و دارقطنی از علی آورده که نیست در سبزها و تره ها صدقه و در سندش صقر بن حبیب ست و هو ضعيف جدا و روایت
کرد بزار و رازی از طریق حارث بن بنهان از عطا بن السائب از موسی بن طلحه عن ابیه مرفوعا نیست در سبزها صدقه گفت بزار نمی دانم
هیچ یکی را که گفته باشد دران عن ابیه مگر حارث و رواه ابن عدی للحارث بن بنهان و حکایت کرد تضعیف او را از جماعتی و مشهور از موسی
مرسل ست کما تقدم و رواه الدارقطني من طريق مروان بن محمد السنجاري عن جرير عن عطاء بن السائب بجای عن ابیه عن ابن عباس
گفته و شاید این تصحیف ست از وی و مروان خیلی ضعیف ست کذا فی التلخیص ولفظ بیهقی این ست نیست در خضراوات و بقول صدقه ولفظ
دارقطنی از عمر و انس این ست نیست در سبزها صدقه و ابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل و توابل و زعفران و فاکهه تر و خشک زکوة
و در تفاح و کمثری نیز بخصوص حدیثی آمده که نیست زکوة دران و همین ست مذهب صاحبین که هر چه ثمره باقیه ندارد در وی عشر واجب نیست

و دارقطنی و حاکم و اثرم در سنن از عطاء بن السائب روایت کرده اند که عبد اللہ بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه تره ها پس گفت او را موسی که نیست این چنین تحقیق فرموده آنحضرت که نیست صدقه درین و این مرسل قوی ست و رواه الدارقطنی والحاکم من حدیث اسحق بن یحیی بن طلحة عن عمه موسی بن طلحة عن معاذ شوکانی گفته در طرق حدیث خضراوات مقال ست ولیکن مروی ست بطرق کثیره که بعض آن شاهد بعض ست و منتهض ست برای احتجاج و چون منضم کنند باوی آنچه وارد ست در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا خمسه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک و بی شبهه و مروی شده است این روایات بلفظ حصر درین اجناس و این بیان ست انا آنحضرت ﷺ مر چیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات و نیز ممکن ست جمع باین طریق که این ادله مخصص اند برای عمومات کتاب و سنت و این ظاهر ست و نیست صحیح گردانیدن آن نص به بعض افراد عام چه درین صورت گاهی حصر باشد گاهی نفی ما عدای مذکور انتهی مالک در مؤطا گفته سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما و آنچه شنیدم از اهل علم این ست که واجب نیست در چیزی از میوه ها همه انواع آن هیچ زکوة انار و شفتالو و انجیر و آنچه مانند آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فواکه باشد گفت مالک و نیست در قضب یعنی سپت و نه در تره ها همه انواع آن زکوة و در ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال ازان روز که فروخته است آنرا و قبض کند صاحب آن ثمن را و گفت مالک آن دانهائی که در وی زکوة واجب می شود گندم ست و جو و جو برهنه و جوار و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمسم و آنچه شبه آن باشد از دانها که طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد از آنکه دروده شود و دانه خالص گردد گفت و مردمان را باور داشته شود دران مال و قبول کرده شود از ایشان آنچه داده اند انتهی **وعن سهل بن ابی حثمة** بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی ست صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت ست رضی اللہ عنه قال امرنا رسول اللہ گفت امر کرد ما را آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم **اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث** چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را ازان یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و ازان دو ثلث شما بگیرید و ثلث بمالک وی بگذارید و احسان کنید بوی تا بهمسایهای خود بخوراند و بر رهگذران دهد و هر که بر سر وقت وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب ست بمصدقان و توسع ست بر متصدقان در فواکه و ثمار که محل صرف و بذل اند **فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع** پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید و در معنی این حدیث اختلاف ست ابن حبان گفته حدیث را دو معنی ست یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تمر بگذارید قبل از عشر و شافعی گفت معنی وی آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود و بر اقارب و جیران خود تفریق کند و صرف نماید و گفت در امام بگذارد برای او و کسان او چند آنکه بخورند و خرص نکند آنرا در بدر منیر گفته مقتضی این امر آنست که چون وی و اهل وی محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را بگذارد و قد حکاه المنذری کذلک فی حواشیه انتهی و در بدر تمام گفته اولی رجوع ست بسوی صراحت حدیث جابر و آن تخفیف ست در خرص پس بگذارد از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصاد نمی شوند پس در وی زکوة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاری ست بر قواعد شریعت و محاسن وی و موافق ست بقوله صلی اللہ علیه وسلم لیس فی الخضراوات صدقة زیرا که عادت جاری ست بر آنکه لابد ست رب المال را بعد کمال صلاح که خود ازان بخورد و عیال او بخورند و مردم را بخوراند از آنچه قابل ذخیره و بقا نیست پس هر چه در عرف جاری مجرای طعام و اکل ست بمنزله خضراوات ست که ذخیره کرده نمی شوند و موضح این ست آنکه عرف جاری بمنزله چیزی ست که ترک آن ممکن نیست چه لابد ست نفوس را از خوردن ثمار رطبه و لابد ست از طعام و ترک آن مضر و شاق ست بر نفوس انتهی **رواه الخمسة الا ابن ماجة** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی **وصححه ابن حبان والحاکم** و در اسنادش عبد الرحمن بن مسعود بن نیار ست که روایت میکند از ابی حثمه بزار گفت وی

متفرد ست باین حدیث و ابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهدی ست باسنادی که صحتش متفق علیه ست که عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بحدیثی کرده که عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و ابو عبید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خارص را بگذار برای ایشان چندانکه بخورند و چندانکه بیفتد یعنی بر زمین و ابن عبد البر از جابر مرفوعًا آورده تخفیف کنید در خرص یعنی اندازه کردن زیراکه در مال عریه و واطیه و اکله هست الحدیث **وعن عتاب** بفتح عین مهمله و تشدید مثناة فوقیه و در آخر موحده **بن اسید** بفتح همزه و کسره سین قرشی اموی ست اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مکه و هم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر بود و بست و پنج ساله از سادات قریش و بود خیر و صالح **رضي الله عنه قال امرنا رسول الله** گفت امر کرد ما را آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ان نخرص العنب كما تخرص النخل** اینکه اندازه کنیم تاک را یعنی میوهٔ او را که انگور ست بر درخت چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت **وتوخذ زكاته زبيبا** و گرفته شود زکوة آن در حالیکه زبیب ست چنانکه گرفته می شود زکوة نخل در حالیکه تمر ست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهر ست دران که انگور وی چون مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب رسد زکوة آن بدهد در سبل گفته حدیث دلیل ست بر وجوب خرص تمر و عنب زیراکه قول راوی امرنا رسول الله فهمیده می شود ازوی که آنحضرت صیغهٔ مفید گفته بود و اصل در امر وجوب ست و بوجوب قائل ست شافعی و ابو حنیفه گفت حرام ست زیراکه رجم بالغیب ست و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل ست بظن و وارد شده هست بدان امر شارع و کافی ست دران یک خارص عدل زیراکه خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشئ از اہل اجتهاد نیست زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اہل خیبر فرستاد و هم خارص گویا حاکم ست اجتهاد میکند و عمل میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخروص را آفتی قبل جذاذ پس نیست ضمان و فائدهٔ خرص امن جنایت ست از رب المال و همچنین واجب ست بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حق فقرا بر مالک و مطالبه بصدق بقدر مخروص و انتفاع مالک باکل و نحوه و نص در خرص نخل و عنب وارد ست و قیاس کرده اند بروی غیر او را از انچه ضبط و احاطهٔ او بنظر ممکن ست و گفته اند مقتصر ست بر محل نص و همین ست اقرب بنا بر عدم نص بر علت و نزد شافعیه در زرع خرص نیست از جهت تعذر ضبط زیراکه پنهان ست در قشر و چون دعوی کند مخروص علیه نقص را بسببی که ممکن ست اقامت بینه بران واجب ست اقامت بینه ورنه صادق باشد بیمین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بدرخت و به بیند همه ثمرهٔ او و بگوید خرص و اندازهٔ این درخت رطبًا چنین و چنانست و یابسًا کذا و کذا **رواه الخمسة** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی **وفيه انقطاع** و در سندش انقطاع ست زیراکه سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود گفت نیست او را سماعت ازوی و ابن قانع گفت وی ندریافت او را و گفت منذری که انقطاع او ظاهر ست زیراکه مولد سعید در خلافت عمر ست و موت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق ست و سبقه الی ذلک ابن عبد البر و گفت ابن السکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است آنرا دارقطنی بسندی که در وی واقدی ست و گفت ابو حاتم صحیح مرسل ست یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نووی گفت این حدیث و اگرچه مرسل باشد لیکن معتضد ست بقول ایمه و بیهقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جاری شده سنت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خرص او پنج وسق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه ها مگر تمر

وعنہ گفت عایشہ بود آنحضرت کہ می فرستاد عبداللہ بن رواحہ را کہ از مشاہیر صحابہ بود بسوی یہود خیبر پس اندازہ میکرد وی خرما را بر درخت
ہنگامیکہ خوش می گشت خرما یعنی ظاہر می شد در وی شیرینی پیش از آنکہ خوردہ می شد از ان اخرجہ ابوداود واین احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب و برہمین اند عامہ اہل حدیث واین قول قدیم ست مر شافعی را ولیکن فقہامی گویند کہ این مفضی میگردد بربا ومی گویند کہ ورود
این احادیث پیش از تحریم رباست شیخ در ترجمہ گفتہ ورود این احادیث در باب صدقہ ہست وشارع دران مساحت کردہ واینجا استبدال مال بمال
نیست تا ربا لازم آید وقول فقہا در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع ست فلا اشکال واگر عام ست مخصوص گردانیدہ شود بغیر آن
انتہی ودر مصفی ست مسنون ست خرص در تمر و زبیب نزدیک بدو صلاح بآنکہ یک خارص عادل تخمین کند وقدر واجب بر مالک لازم کند ودے
بدل نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص وثابت شود بر ذمہ او واگر من بعد ہلاک مخروص دعوی کند اگر راست دانستہ شد فبہا والا تقسیم
دادہ شود انتہی وتقدم مثل ذلک من السبل عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ رضی اللہ عنہ ان امرأة بدرستیکہ
زنی کہ نامش اسماء بنت یزید بن السکن بود اتت النبی آمد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم ومعہا ابنة لہا وفی ید ابنتہا
مسکتان وبا او دختر او بود ودر دست دختر وی دو پارہ بود مسکتان بفتح میم وفتح سین مہملہ واحد وی مسکہ ست وہی الاسورة والخلاخیل
من ذہب از طلا فقال لہا اتعطین زکوة ہذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را کہ آیا میدہی تو زکوة این را
گفت نمی دہم قال ایسرک ان یسورک اللہ بہما یوم القیمة سوارین من نار فرمود آیا خوش میدارد ترا اینکہ بپوشاند ترا
خدای تعالی بسبب این ہر دو روز قیامت دو سوار از آتش دوزخ فالقتہما پس انداخت آن زن ہر دو را ونپوشید واین حدیث دلیل ست
بر وجوب زکوة در حلی وظاہرش این ست کہ نیست نصاب برای آن زیراکہ آنحضرت صرف امر بتزکیہ کرد واغلب آنست کہ پنج اوقیہ نخواہد بود
ودرین مسئلہ چہار قول ست اول وجوب زکوة واین مذہب جماعتی از سلف وقولی از شافعی ست عملا بہذا الحدیث دوم عدم وجوب واین مذہب
مالک واحمد وشافعی ست در احد الاقوال بآثاری کہ از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیہ وارد شدہ لیکن بعد صحت حدیث ہیچ اثری برای آثار
نیست سوم آنکہ زکوة زیور بعاریت دادن اوست لما روی الدارقطنی عن انس واسماء بنت ابی بکر چہارم آنکہ واجب ست اما یکبار رواہ البیہقی
عن انس ودر سبل بعد نقل این اقوال گفتہ کہ اظہر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر صحت حدیث وقوت وی واما نصاب وی پس نزد چنین
نصاب فضہ وطلاست وظاہر حدیث اطلاق ست وگویا کہ ایشان مقید کردہ اند آنرا باحادیث نقدین ومقوی وجوب اوست حدیث آیندہ
انتہی گوییم در مؤطاست کسی کہ باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زر از زیور ونقرہ کہ نفع گرفتہ نشود از ان از جہت پوشیدن واستعمال
نمودن پس ہر آیینہ لازم ست بر وی زکوة دران مال در ہر سال وزن کردہ می شود پس گرفتہ شود چہارم حصہ از دہم حصہ آن مگر آنکہ ناقص
شود وزن آن از بست دینار خالص یا از دو صد درہم پس اگر کم شد از ان چیزی پس نیست زکوة دران وجزین نیست کہ زکوة لازم ست
وقتیکہ بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک وزیور شکستہ کہ میخواہند اہل آن درست ساختن آن وپوشیدن آن پس جزین نیست
کہ آن بمثابہ متاعی ست کہ می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب وی دران زکوة گفت مالک نیست واجب در مروارید ودر مشک
وغیرہ ودر مصفی گفتہ درین مسئلہ دو قول مشہور آمدہ ست ومنشأ اختلاف اختلاف ایشان ست دران کہ زکوة نقد بجواہر اوست یا بمعنی کنز
کہ مبنی از ہست نمای انتفاع بآن ست پس بر اول واجب شود بر حلی وبر ثانی نہ واگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار وخلخال برای مرد انتفاع او کالا
انتفاع ست انتہی رواہ الثلثة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وترمذی گفتہ این حدیثی ست کہ روایت کردہ ست آنرا مثنی بن صباح

از عمرو بن شعیب و مثنی بن صباح و ابن لهیعه که وی نیز از رواتِ این حدیث ست ضعیف داشته می شوند و حدیث وصحیح نشده است و درین باب
یعنی زکوةِ حلی از آنحضرتؐ چیزی ولیکن مصنف فرموده و اسناده قوی زیرا که ابوداود آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد
روایت کرده و حسین ثقه است پس در وی رد ست بر ترمذی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لهیعه و مثنی وقد تابعهما حجاج بن ارطاة
ایضا گفت بیهقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیثِ ام سلمهؓ و حدیثِ عایشهؓ و روایت کرد حدیثِ ام سلمهؓ را ابوداود و حاکم
چنانکه بیاید وصححه الحاکم من حدیث عایشة و حدیث عایشهؓ نزد حاکم وغیره باین لفظ ست انها دخلت علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرأی فی یدها فتخات من ورق فقال ما هذا یا عایشةؓ فقالت صنعتهن اتزین لک بهن یا رسول الله فقال اتؤدین زکوتهن قالت لا
قال هن حسبک من النار حاکم گفته اسناده علی شرط الشیخین واخرجه ایضا ابوداود والدارقطنی والبیهقی وروی ایضا عن اسماء بنت یزید
عند احمد وروی الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابوبکر هذلی متروک ست **وعن** ام سلمة رضی الله عنها
انها کانت تلبس اوضاحا من ذهب روایت ست از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه و حای مهمله
نوعی از زیور ست که از سیم می سازند و وجه تسمیهٔ او بوضح از جهت وضوح و سفیدی و روشنی اوست و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین
حدیث ست در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله أکنز هو پس گفت ام سلمه
ای رسول خدا آیا گنج ست این که بران وعید واقع شده قال فرمود اذا ادیت زکاته فلیس بکنز چون اداکردی و دادی زکوةِ آن
پس نیست گنج که بران وعید ست و هم چنین هر مال که زکوةِ آن اداکنند از حیطهٔ وعید خارج ست رواه ابوداود والدارقطنی وصححه
الحاکم و روی مالک نحوه در حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و بر اینکه هر مال که زکوتش برآرند کنز نیست
که شامل وعید آیه کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة باشد شوکانی گفته نیست زکوة در غیر نقره و طلا از جواهر همچو در و یاقوت
و زمرد و الماس و لؤلؤ و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة دران و بودن برائت اصلیه مستصحب او انتهی **وعن**
سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن رضی الله عنه قال گفت سمره کان رسول الله بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم یأمرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعده للبیع امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی
که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بر آن زکوة نبود و این حدیث
دلیل ست بر وجوب زکوة در مال تجارت هرچه باشد از ظروف و فروش و امتعه و اسپ و ابل و کتب و جز آن و استدلال کرده اند بر وجوب
آن بقول وی تعالی انفقوا من طیبت ما کسبتم الآیه مجاهد گفت نزلت فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم ست بر وجوب زکوة
مال تجارت و منجمله قائلین وی فقهای سبعه اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنابر اختلافی که در وست گویم و بوجوب رفته اند ائمهٔ اربعه
بالاتفاق و ظاهریه گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی وهو الصواب زیرا که دلیلی بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته
بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرتؐ درین باب آنچه مفید وجوب زکوة اندران باشد انتهی
و در جواب این حدیث گفته اند که اگرچه بعض تحسین وی کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست و آنکه حاکم و دارقطنی از عمران
مرفوعا آورده اند که در شتران ست صدقهٔ آنها و در گوسفندان ست صدقهٔ آنها و در بز ست صدقهٔ آن پس مصنف در فتح الباری تضعیف
جمله طرق وی کرده و در طریق واحد از ان گفته که اسناد این طریق لا بأس ست ولیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصة

درتکلیف عامة البلوی باآنکه ابن عبدالبر گفت که درمستدرک درین حدیث بزّ روایت کرده اند برانه بزائی ودارقطنی بزائی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتمل ست پس تمام نیست بآن استدلال واگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث راصحیح گفته چنانکه درمحلی شرح منهاج ست تاهم مجرد احتمال مسقط استدلال ست تابمعارضه این تصحیح بتضعیف جماعه از حفاظ چه رسد باآنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست و ایشان مستدرک اندبروی مؤید عدم وجوب ست انچه درصحیح مسلم ازابی هریره آمده که نیست صدقه برمسلمان دراسپ بنده او وظاهرش عدم وجوب زکوة ست درجمیع احوال شوکانی گفته ونقل کرده است ابن منذر اجماع برزکوة درتجارت ونیست این نقل صحیح واول کسی که خلاف می کنند دران ظاهریه اند وایشان اند فرقه از فرق اسلام انتهی وباالجمله شک نیست درعدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف ودونه خرط القتاد وهمچنین نیست زکوة درمستغلات مانند خانهای کرایه ودواب کرایه ومثل آن بجهت عدم دلیل دال برایجاب آن و حدیث مسلم که نیست صدقه برمسلم دربنده واسپ متناول این حالت ست یعنی استغلال بکرای اگرچه حاجت استدلال نیست بلکه قیام بمقام منع کافی ست ذکره الشوکانی رواه ابوداؤد والدارقطنی والبزار من حدیث سلیمان بن سمرة عن ابیه ودر اسنادش جهالت ست ولهذا گفت مصنف واسناده لین وسندش نرم ست زیراکه از روایت سلیمان ست وهو مجهول **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس ست رکاز بکسر را ودر آخر زای معجمه درقاموس گفته معدن ودفینه جاهلیت ودرنهایه گفته رکاز هردو را گویند وحدیث وارد ست در دفینه انتهی شیخ گفته معنی اول انسب ست بسیاق حدیث ودرحدیث آمده ست که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب وفضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است درزمین روز پیدایش وی انتهی گوییم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیکن این حدیث را بیهقی روایت کرده است وسندش ضعیف ست وتابعه حبان بن علی عن عبدالله بن سعید وعبدالله متروک الحدیث ست پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست دران نزدیک ما وانچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این ست که رکاز مال مدفون ست که یافته شود از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود بمال وکشیده نمی شود دران مؤنت خرج را ونه زیاده عمل واما انچه طلب کرده شود بمال وکرده شود دروی عمل بسیار پس یافته شود یکبار ویافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست درمصفی گفته اختلاف دارند علما درتفسیر رکاز اظهر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک ست وابوحنیفه گفته که معدن هم رکاز ست ویک قول شافعی موافق این مذهب ست انتهی وشیخ درترجمه گفته نزد شافعی درمعدن زکوتی نیست وحکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذهب وفضه باشد ونزد ما دروی خمس ست بی اشتراط حولان حول انتهی گوییم ولیکن جمهور مخالف حنفیه اند درین باب وگویند که گفته نمی شود معدن را رکاز واحتجاج کرده اند بهمین حدیث برتفرقه میان هردو زیراکه اول وی این ست ومعدن جبار ست ودر رکاز خمس ست پس عطف دلالت دارد برمغایرت ولهذا مالک وشافعی گفته اند که مراد برکاز دفینه جاهلیت ست متفق علیه واین حدیث را طریقها ست درسبل گفته علما را درحقیقت رکاز دو قول ست اول آنکه مال مدفون درزمین ست از کنوز جاهلیت دوم آنکه معادن ست مالک قائل اول ست واما معادن پس دروی زکوة گیرند زیراکه بمنزله زرع ست ومثله قال الشافعی وثانی رفته است ابوحنیفه ودال ست براول قوله صلی الله علیه وسلم العجاء جبار والمعدن جبار وفی الرکاز الخمس اخرجه البخاری زیراکه این ظاهر ست درانکه رکاز غیر معدن ست وشافعی معدن را بذهب وفضه خاص کرده بحدیث بیهقی که انهم قالوا وما الرکاز یارسول الله الخ کما تقدم واعتبار کرده شافعی ومالک واحمد نصاب را بحدیث لیس فیما دون خمس اواق صدقة درنصاب

ذہب و فضه و اینکه واجب ست دران ربع عشر بحدیث وفی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز که دروی خمس واجب ست و معتبر نیست دروی
نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسہولت ست بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابدست دروی از مشقت انتهی و در مصفی
گفت و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی ست و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة ست
یعنی اصناف ثمانیه که در آیه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ مذکور شده اند و مراد از رکاز در اظهر اقوال شافعی نقدی ست که در جاہلیت
دفن کرده باشند پس اگر اہل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواہد بود و الا حکم لقطه خواہد گرفت و در ملک
رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمینی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از آن ہمان شخص ست و اگر در مسجد
یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم **وعن** عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فعرفه فرمود آنحضرت در باره
گنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافته تو آنرا در قریهٔ آبادان پس بشناسان آنرا تا از آن ہر که باشد بستاند وان وجدته في
قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس ست و درینجا
دلیل ست بر آنکه رکاز ملک یابنده اوست و بر وی اخراج خمس از آن واجب ست و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاہر آنست که آنرا در ظاہر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط ست یکی
جاہلی بودن دیگر در موات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بر وست و مالک او مجہول ست
پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصے یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یابنده باشد
و ہمچنین تا آنکه منتہی شود بسوی محی ارض و وجه مذہب شافعی حدیث عمرو بن شعیب ست که خودش روایت کرده است باین لفظ ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة جاهلية ان وجدته في قرية مسكونة او طريق ميتا فعرفه وان وجدته في خربة جاهلية
او قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس كذا في السبل اخرجه ابن ماجة باسناد حسن ورواه الشافعي وابو داود والنسائي والحاكم
والبيهقي نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد مارا خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
گرفت از وی خمس و باقی را بیابنده داد و رواه من وجه آخر عن الشعبي وكذلك ابن ابي شيبة كذا في التلخيص **وعن** بلال
بن الحارث مزنی صحابی ست و بر آن حضرت در وفد مزینه قدوم آورده بود در سنه خمس ساکن شد مدینه را و حامل لوای مزینه
بود روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنة ستين وله ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ من المعادن القبلية الصدقة بدرستیکه آنحضرت گرفت از کانہای قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف و بای موحده نام
ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه ست و لفظ حدیث این ست که قبلیه از جانب فرع ست بضم فا و سکون را
موضعی ست در جانب بالای مدینه میان حرمین و زکوة وی چہل یک ست یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن ست و این مذہب
امام مالک و شافعی ست در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس ست و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
بتعب و مؤنت چہل یک دہد و الا خمس و در سبل گفته حدیث دال ست بر وجوب صدقه در معادن و یحتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
باول احمد و اسحق و بثانی غیر ایشان لقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال ست رواه ابو داود والطبراني والحاكم والبيهقي

ومالک ولفظ مالک این ست اقطاع کرد آنحضرت بلال مزنی را معادن قبیلہ وگرفت از وی زکوٰۃ واین ناحیہ ایست از فرع پس این معادن گرفتہ نمی شود از وی زکوٰۃ تا امروز ودر لفظے این ست واخذ منہا الزکوٰۃ دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نہ از آنہاست کہ اہل حدیث آنرا اثبات می کنند ونیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن واما زکوٰۃ در معادن نہ خمس پس مروی نیست از آنحضرت گفت بیہقی ہو کما قال الشافعی فی روایۃ مالک گویم در مصفی زیر روایت مالک گفتہ انچہ نزدیک فقیر ظاہر میشود آنست کہ قبلیہ از ذہب وفضہ نبود والا اہل تاریخ متعرض آن می شدند واین فرع نزدیک ست بمدینہ خفای حال او بعید می نماید بلکہ از سائر منطبعات مثل سرب وآہن یا غیر منطبع مانند مغرہ ونورہ واین اخیر اقرب می نماید واللہ اعلم پس قول احد راجح ست کہ واجب می شود در ہر معدن برابرست کہ منطبع باشد یا غیر منطبع واختلاف کردہ اند در قدر واجب از معدن بر سہ قول خمس مانند رکاز وربع عشر مانند نقود وقول ثالث تفصیل ست اگر بتعب حاصل می شود مانند نقدست واگر بغیر تعب مانند رکازست فقیر گوید لفظ الا الزکوٰۃ محتمل ہر سہ وجہ می تواند شد اگر بمعنے خمس باشد پس منظور حصر ست بنسبت تمام گرفتن آن واگر ربع العشر باشد منظور حصر ست بنسبت خمس واقرب در معادن ذہب وفضہ حمل او بر رکاز ست یا ادخال او در لفظ رکاز انتہی

باب صدقۃ الفطر

باب در بیان صدقۃ فطر یعنے افطار صدقہ را اضافت کردند بسوی فطر زیرا کہ این صدقہ بسبب اوست کما یدل لہ روایات البخاری زکوٰۃ الفطر من رمضان

عن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال فرض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ الفطر

گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوٰۃ فطر را وحدیث دلیل ست بر وجوب صدقۂ فطر لقولہ فرض کہ بمعنے الزم واوجب ست وباین رفتہ اند شافعی واحمد وظاہر مذہب اسحق گفتہ این واجب ست باجماع ودر وی خلاف ست داود وبعض شافعیہ را کہ قائل اند بآنکہ سنت ست وتاویل کردہ اند کہ مراد بفرض قدر ست ورد کردہ شدہ است این تاویل بآنکہ خلاف ظاہر ست شیخ در ترجمہ گفتہ وسنت مؤکدہ ست نزد مالک وواجب ست نزد حنفیہ بمعنے مقابل فرض وحنفیہ گویند در حدیث دیگر بجاے فرض امر واقع شدہ وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب ست انتہی وبعضے گویند فرض بود اما بزکوٰۃ منسوخ شد بحدیث قیس بن سعد بن عبادہ امر کرد ما را رسول خدا بصدقۃ فطر قبل از آنکہ نازل شود زکوٰۃ وچون نازل شد نہ امر کرد ما را ونہ نہی اما درین حدیث راوی مجہول ست پس این قول غیر صحیح باشد واگر صحت اینسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا کہ عدم امر ایشان بصدقۃ فطر ثانیا مشعر بنسخ اول نیست بلکہ امر اول کافی ست وعدم امر رافع آن نیست ودر فطر نصاب وغیر آن شرط نکردہ اند پس ہر کہ قادر باشد لازم می شود بروی بخلاف کسیکہ فاضل از قوت خود وعیال خود نمی یابد زیرا کہ حق تعالی می فرماید لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا شیخ در ترجمہ گفتہ شرط وجوب صدقہ فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بے شرط نما ونزد شافعی ہر کہ قادر ست بر قوت یومیہ خود وبرای کسیکہ بروی نفقہ اوست فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین بروی صدقہ فطر فرض ست وشرط نیست نصاب دیگر انتہی وشوکانی گفتہ خلاف ست در تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوٰۃ فطر گویند مالک نصاب باشد وقیل مالک قوت دہ روز وگفت مالک وشافعی واحمد وعطا واسحق ومعتبر نیز ہمین ست کہ مالک قوت یک شبانہ روز باشد انتہی یعنے نصاب شرط نیست ونزد حنفیہ نصاب فاضل از حاجت اصلیہ شرط ست اگرچہ نامی نبود لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صدقۃ الا عن ظہر غنی ودر حدیث ثعلبہ صریح آمدہ لا یجب الا علی من ملک نصابا یا صاعا

یک صاع منصوب ست بر تمییز یا بدل ست از زکوة و بیان ست برای او من تمر او صاعا من شعیر از تمر یا صاعی از جو نیست خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین وارد ست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و از ینجا توهم کرده اند که اخراج نصف صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در مدینه کم شد از جو میداد و آن جز یکبار نبود کذا فی الترجمة شوکانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقهٔ فطر یک صاع ست از گندم وغیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف صاع ست و حکاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسماء بنت ابی بکر باسانید صحیحة و همین ست مذهب ابو حنیفه و متمسک ایشان بحدیث مرفوع ابن عباس ست که صدقهٔ فطر دو مُد ست از قمح اخرجه الحاکم و اخرج الترمذی نحوه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده مرفوعا و ابو داود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را یک صاع از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یکے آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خُرد باشد یا بزرگ انتهی در مصفی گفته در جنس صاع پنج چیز مصرح شد طعام که مفسر ست بگندم بقرینهٔ مقابلهٔ او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر ست و ظاهر آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلا مخیر ست در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد والحر والذکر والانثی والصغیر والکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خُرد و کلان و این دلیل ست بر عموم وجوب وی بر عبید و احرار ذکور و اناث و صغیر و کبیر اغنیا و فقرا و بیهقی از حدیث عبد الله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبد الله مرفوعا آورده که ادا کنید یک صاع از گندم از هر انسان مرد یا زن خُرد یا کلان توانگر یا درویش و مملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از انچه وی داده ست منذری در مختصر السنن گفته در اسنادش نعمان بن راشد ست لا یحتج بحدیثه آری بنده چون ملک ندارد وجوب بروی بمعنی وجوب بر مالک وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم ست و همچنین صدقهٔ زوجه بر زوج ست و صدقهٔ خادم بر مخدوم و صدقهٔ قریب بر کسیکه نفقهٔ وی بر وست بحدیث ادّوا صدقة الفطر عمن تمونون اخرجه الدارقطنی والبیهقی و اسناده ضعیف و لهذا واقع شده ست خلاف در مسئله چنانکه در بدر تمام مبسوط ست و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال وی خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم ست بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و به قال محمد و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت وی برای طهرهٔ صائم ست از لغو و رفث و طعمهٔ مساکین ست و جواب داده اند که این خارج مخرج اغلب پس تصریح حدیث ابن عمر با یجابش بر صغیر مقاوم وی نتواند شد و گفته اند که مراد بعبد بنده ایست که برای خدمت ست و آنکه برای تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست من المسلمین از مسلمانان ایمه حدیث را درین زیادت کلام طویل ست زیرا که رُوات بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل ست مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در وجوب صدقهٔ فطر و بر آنکه نیست واجب بر کافر از نفس وی و این متفق علیه ست و اما اخراج مسلم از بندهٔ کافر خود پس جمهور گویند نه و نزد حنفیه وغیرهم واجب ست بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص ست و بخاص حکم بر عام می تواند کرد پس عموم قول وی فی عبده مخصص ست بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفت از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست و بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین ست نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی ست از آن زیرا که

در روی عبد و صغیر نیز هست و ایشان منجمله مخرج عنهم اند پس دلالت کرد برانکه صفت اسلام مختص بمخرجین نیست و مؤید اوست حدیث مسلم بلفظ علی کل
نفس من المسلمین حر او عبد وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة وامر کرد بصدقهٔ فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم
بسوی نماز ظاهر حدیث دران ست که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ائمهٔ اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب وامر درینجا برای
استحباب ست تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصفی گفته در اول وقت وجوب زکوة فطر سه قول
آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معاً و ثمرهٔ خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید
برآرند و اگر بعد عید برآرند نیز جائز ست و تاخیر روز عید حرام ست و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در سبل گفته در وی دلالت ست برانکه مبادرت
باخراج وی مامور بهاست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقهٔ فطر بودن بلکه صدقه از صدقات ست و مؤکد این ست قول او
ولابن عدی والدارقطنی من حدیث ابن عمر باسناد ضعیف زیراکه در وی محمد بن عمر الواقدی ست اغنوهم بی نیاز گردانید
ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن در بدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر ست
باعطای صدقه بایشان در اول روز زیراکه اغنای ایشان در دادن صدقه بایشان ست وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال کنا نعطیها فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم صاعا من طعام بودیم که می برآوردیم صدقهٔ فطر را در زمان آنحضرت
یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره ست بضم ذال معجمه
وتشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من تمر او صاعا من شعیر او صاعا من زبیب
یا صاعی از خرمای خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع الذی بالمدینة
والصاع الذی یکال به وتدور علیه احکام المسلمین اربعة امداد کل مد رطل وثلث قال المد بالضم مکیال وهو رطلان او رطل وثلث او ملء کفی
الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد یده بهما وبه سمی مدا وقد جربت ذلک فوجدته صحیحا در هدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد رحمهما الله هشت رطل عراقی ست
ونزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصهٔ رطل ست و صاع حضرت عمر هشت رطل بود و در بحر الرائق گفت بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابو یوسف
رفع کرده اند بدین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مدینه و این رطل زیاده است از رطل بغداد چه این سی استار ست
وآن بیست استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی ست نه لفظی و در شرح وقایه گفته
مراد از صاع در صدقهٔ فطر نزد ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که چهار من باشد و هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس یک من
یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقهٔ فطر بسیر پختهٔ لکهنو که نود و شش روپیه ست و روپیه یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش ٹانک
وسه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع ست و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد روپیه چهره دار ست
و هر روپیه یازده ماشه و چهار رتی ست یک سیر و نیم پاؤ و نیم چھٹانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطاً در صدقهٔ فطر دو سیر انگریزی گندم
باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چھٹانک احتیاطاً از جو چهار سیر باید داد وفی روایة او صاعا من اقط
و در روایتی اینست یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای مهمله قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش ست که خشک می شود و مثل
سنگ میگردد کما فی النهایة و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیز با خلافی که هست در حنطه است در سبل گفته ابن خزیمه از سفیان
از ابن عمر آورده که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیراکه در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صاع برآنند و قول آنکه مراد ابوسعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح ست کما حققه المصنف ابن منذر گفته در گندم چیزی ثابت که بروی
اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آنوقت مگر شئ یسیر و چون در زمان صحابه بسیار شد دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیرست وهم الائمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابوسعید خلاف
آن کرد چنانکه مفید اوست قول وی قال الراوی قال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه گفت ابوسعید که راوی حدیث ست لیکن من
پس همیشه می برآرم صدقهٔ فطر را یک صاع کما کنت اخرجه فی زمن رسول الله چنانکه بودم من که می برآوردم آنرا در زمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین
حدیث معلوم میشود که صدقهٔ فطر یک صاع ست و در بعض احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حنفیه مطلق محمولست بر تطوع و مقید مخصص اوست چنانکه مروی از علی مرتضی
نیز همین ست واز عمر فاروق نیز آمده که وقت شیوع شعیر [illegible] ب صدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیرست چنانکه مذهب حنفیه است و همین ست
مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک و تمر تردد [illegible] تمر چو دارد و مویز حکم گندم و نزد صاحبین مویز در حکم شعیر [illegible] باب نیز ظاهر همین ست و تمایل [illegible]
آن باعتبار اختلاف زمان ست در قیمت و نزد احمد و شافعی و مالک یک صاع ست [illegible] والله اعلم [illegible]
لا اخرج ابدا الا صاعا یعنی برآرم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابوسعید [illegible] ذکر کرده شد نزد وی
صدقهٔ رمضان نیز برآرم مگر آنچه می برآوردم بعهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صاعی از تمر یا صاعی از [illegible] صاع از جو یا صاع از اقط پس گفت او را مردی
از قوم یا دو مد از گندم گفت نه این کار معاویه ست قبول نکنم آنرا و عمل نیز [illegible] لیکن در ابن خزیمه گفته که ذکر حنطه در خبر ابوسعید غیر محفوظ ست و نمی دانم
که وهم از کیست نووی گفته تمسک کرده بقول معاویه [illegible] قائل شده بدو مد از حنطه و درین نظرست زیرا که آن فعل صحابی ست و ابوسعید و غیر او
از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند باحوال نبی صلی الله علیه وسلم خلاف کرده اند و او را معاویه تصریح کرده که این رائی ست که وی آنرا
دیده نه آنکه از آنحضرت شنیده لما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم به الناس
انه قال انی اری ان مدین من سمراء الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ بذلک الناس فقال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه پس این صریح ست درانکه آن
رای معاویه ست بیهقی بعد ایراد احادیث باب گفته قد وردت اخبار عن النبی صلی الله علیه وسلم فی صاع من بر و وردت اخبار فی نصف صاع ولا یصح شئ
من ذلک قد بینت علة کل واحد منها فی الخلافیات انتهی بلفظه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض گردانید آنحضرت صدقهٔ فطر را پاک گردانیدن روزه
از سخن بیهوده و لا یعنی گفتن و از رفث که واقع باشد در صوم رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از آن استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان ست که در ادای روزه یا کما هو حقه
بوجود آمده باشد وطعمة للمساکین و صدقهٔ فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوال
دران روز در سفر السعادة گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت نکرد و اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص ست انتهی و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط
بمقتضای اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهی و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة ست
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعه نیز همین ست که مصارف آن مصارف زکوة ست و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست
تصریح ست بآن و گفته تعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفت که آن صدقه است پس داخل شود تحت

قوله تعالى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مراد تخصيص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیراکه در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی تخصیص مصرف وی قائل نیست و در حدیث معاذ ست امرت ان اخذها من اغنيائكم واردها فی فقرائكم وشوكانی گفته لائق تقدیم فقراست بنابر امر بعنی کردن ایشان درین روز و آنچه بعد از ایشان صرف کرده شود در سائر اصناف انتهى فمن اداها قبل الصلوة فهي زكوة مقبولة پس هرکه ادا کرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول ست یعنی مترتب ست بروی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصے که جمع میکرده شد نزدیک او پیش از عید فطر بدو روز یا سه. وز رواه مالك في الموطا و در وی ست که دید امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که برآورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از انکه بروند بنماز گاه در مصلی گفته تعجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام ست از اول رمضان تا آخر آن انتهى ومن اداها بعد الصلوة فهي صدقة من الصدقات و هرکه ادا کرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات ست یعنی از جنس دیگر صدقها ست و نیست مقبول از فطر رواه ابو داود والدارقطني مرفوعا والبيهقي وصححه الحاكم درین حدیث دلیل ست بر وجوب فطره لقوله فرض كما سلف و برانکه صدقات مکفر سیئات اند و برانکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید ست و برینکه وجوبش موقت ست و گفته اند واجب از فجر اول شوال ست لقوله اغنوهم عن الطواف في هذا اليوم و گفته اند واجب از آخر روز رمضان ست لقوله طهرة للصائم و گفته اند واجب ست بگذشتن هر دو وقت عملا بالدليلين و در جواز تقدیمش اقوال ست بعضی ملحق بزکوة کرده اند و گفته اند جائز ست تقدیم آن اگرچه تا دو سال باشد و بعضی گویند جائز ست در رمضان نه قبل از ان زیراکه اورا دو سبب ست یکی صوم دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب و حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت وجوب نکنند مگر آنچه مغتفر باشد مثل یک روز یا دو روز و ادلة الاقوال كما ترى كذا في السبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقه تطوع و مراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست و تسمیه آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان و کمال وی اندران

عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدا مراد حصر درین عدد نیست زیراکه درینجا خصلتهای دیگر ست که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح در فتح الباری آنرا تا به بست و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بران افزوده هفتاد خصال گردانیده و در تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للخصال الموجبة لظل العرش نام کرد بعده آنرا در کراسه ملخص فرموده نامش بزوغ الهلال في الخصال المقتضية للظلال نهاده فذكر الحديث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر در تعداد سبع و ایشان امام عادل ست و جوانی که ناشی شد در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته بمساجد ست و آن دو کس که دوستی گرفتند باهم برای خدا جمع شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند اورا زنی صاحب منصب و جمال پس گفت من می ترسم خدارا و مردی که یاد کرد خدارا در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی وفيه وران حدیث این ست ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق عليه مراد بسایه حمایت و کنف ست یا سایه عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلمان آمده سبعة يظلهم الله في ظل عرشه و به جزم القرطبي و قوله اخفاها بلفظ افعل صیغه ماضی ست حال ست بتقدیر قد و قوله لا تعلم شماله مبالغه است در اخفا و تبعید صدقه از مظان ریا و محتمل که بر حذف مضاف باشد ای من عن شماله و درین دلیل ست بر فضل اخفا

صدقه برای آن مگر آنکه بداند که اظهارش موجب ترغیب مردم ست در اقتدا و ستر وی حارس اوست از داعیهٔ ریا وقد قال تعالی اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ الآیه وصدقه در حدیث شامل واجب و نافله هر دو هست پس گمان نباید کرد که خاص بنافله است چنانکه مصنف در باب تطوع آورده ونیست مفهوم معمول به در قول وی ورجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین ست مگر در امامت **وعن** عقبة بن عامر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرء في ظل صدقته هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود ست روز قیامت خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتّى يفصل بين النّاس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان والحاكم در وی حث ست بر صدقه ومراد بسایه یا حقیقت ست که اعیان صدقه بیایند وازوی حر شمس دور کنند یا مراد کنف وحمایت اوست واز فوائد صدقهٔ نافله توفیهٔ صدقهٔ فرض ست اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کُنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقهٔ بندهٔ من اگر ضائع کرده است ازان چیزی پس ببینید اگر می یابید برای بندهٔ من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم ست از زکوة پس گرفته شود صدقهٔ نافله بر فرائض خدا واین برحمت وعدل او تعالی ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبيّ صلى الله عليه وسلم قال ايّما مسلم كسا مسلمًا ثوبًا على عري هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عُری بضم عین وسکون را برهنگی ضد لُبس بضم لام كساه الله من خضر الجنّة بپوشاند او را خدای تعالی از حُلّهای سبز بهشت خُضر بضم خای معجمه وسکون ضاد جمع اخضر تلمیح ست بقوله تعالی عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وايّما مسلم اطعم مسلمًا على جوع اطعمه من ثمار الجنّة وهر مسلمان که بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای بهشت وايّما مسلم سقى مسلمًا على ظمإ سقاه الله من الرحيق المختوم وهر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی ظمأ بفتحتین مهموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مُهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن ودر قرآن مجید فرموده يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ یعنی مُهر کرده اند او را بمشک بجای گِل که اوانی را بدان مُهر می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید رواه ابوداود والترمذي وفي اسناده لين منذری در مختصر السنن گفته زیرا که در اسنادش ابوخالد یزید بن عبد الرحمن معروف بدالانی ست غیر واحد بروی ثنا کرده اند وغیر واحد در وی کلام نموده ودر حدیث حث ست بر انواع بر ودادن آن کسی را که محتاج ست بسوی وی وبودن جزا از جنس عمل **وعن** حكيم بن حزام بکسر حا وبزا صحابی ست برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه تولداو در کعبه بود از اشراف قریش ست عمر او بصد وبست سال رسید شصت در جاهلیت وشصت در اسلام. رضي الله عنه عن النّبيّ صلى الله عليه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود اليد العليا خير من اليد السّفلى دست بالاتر بهتر ست از دست پایین مراد بدست بالا آنکه می دهد وبدست پایین آنکه می ستاند کما في اکثر التفاسير وعليه الاكثر وگفته اند ید متعفف ست که سوال نمی کند از کسی واگرچه معطی برای دادن او دست خود دراز بکند پس علو این دست معنوی ست وگفته اند ید آخذ ست بغیر سوال وگفته اند علیا معطیه است وسفلی مانعه وقومی از متصوفه گفته که ید گیرنده بهتر ست از دهنده مطلقا ابن قتیبه گفته ما ارى هؤلاء الا قوما استطابوا السوال فهم يحتجون للدناءة در سبل گفته ولنعم ما قال ووارد شده است تفسیر نبوی بآنکه علیا آن ست که می دهد ونمی گیرد اخرجه اسحق في مسنده عن حكيم بن حزام گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس ذکر کرد آنرا ودر صحیح بخاری ومسلم ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت ید علیا منفقه است یعنی خرج کننده وسفلی ید سائله است یعنی سوال کننده همچنین ذکر کرده است ابوداود همچنین ست در اکثر روایات ودر روایتی از ابوداود متعففه آمده متعففه بجای منفقه بمعنی باز ایستادن از سوال واحترام واین معنی انسب ست بسیاق حدیث اگرچه هر دو معنی صحیح ست واز نووی منقول ست که روایت اولی صحیح

وبر هر تقدیر در حدیث نهی ست از سوال و بیان فضیلت ترک سوال ست و لهذا در روایتی متفرع گردانید حکیم بن حزام بر وی قول خود را سوگند بکسی
که فرستاد ترا بحق و راستی سوال نکنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم دنیا را ۵ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا + که نیم بندهٔ غیر و نه خدائی دگر ست
وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسی که غمخواری وی می کنی از عیال زیرا که ایشان اند اهم فالاهم روایت ست از ابی هریره که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یک دینار که انفاق کردهٔ تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگر ست که انفاق کردهٔ آنرا در آزاد کردن بنده و دیناری دیگر ست که تصدق
کردهٔ بران بر مسکینی و دیناری که انفاق کردهٔ آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینارست که انفاق کردهٔ آنرا بر عیال خود
رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در مؤنت او باشد وخیر الصدقة ما کان عن ظهر غني و بهترین صدقه چیزی ست که ناشی باشد
از قوت غنا که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و بانچه
زیاده از ان ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمیع مال خود نادم می شود غالبا و چون خود محتاج باشد واجب ست
که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ ظهر در مثل این مقام برای اتساع در کلام ست وقیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون برامد از تمام مال خود
پرسید که چه باقی داشتهٔ برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیار ست ومن یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد
از سوال و نگاهدارد خود را از ان نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بمردم ومن یستغن یغنه الله و کسیکه استغنا ورزد
بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیاز می سازد او را خدای تعالی ۵ بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند + ما هم از دست
رد خود چیزها بخشیده ایم + متفق علیه در سبیل گفته علما اختلاف کرده اند در صدقهٔ رجل بجمیع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء وائمة
الامصار وطبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور
باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و یدل له قوله تعالی وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ الآیه
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ و هر که باین مثابه نباشد او را مکروه ست واللفظ للبخاري ولفظ حدیث مر بخاری راست وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال يا رسول الله أي الصدقة أفضل قال جهد المقل گفت ای رسول خدا کدام یکی
از انواع صدقه فاضلتر ست فرمود صدقهٔ مرد قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت ست
و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت ست و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت ست و گفته هر دو لغت بیک معنی ست در نهایه گفته ای قدر
ما یحتمله القلیل من المال و این بمعنی این حدیث ست که سابق شد یک درهم صد هزار درهم را مردی ست که او را دو درهم ست یکی را نگاهداشت و
دیگری را صدقه کرد و مردی ست که او را مال بسیار ست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد اخرجه النسائی من حدیث ابی ذر واخرجه
ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بیهقی گفته این ست که این مختلف ست باختلاف
احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و اکتفا باقل کفایت و بعده احادیثی دالّه بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین
و موافقت عیال ست و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالمندی آنها می کنی
و نفقهٔ ایشان واجب ست بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاضلترین دیناری که انفاق کند آنرا مرد دیناری ست
که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری ست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا و دیناری ست که خرج کند آنرا بر یاران خود در راه خدا

رواه مسلم اخرجه احمد وابو داؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم افضلیتِ صدقه باعتبار آنست که آن در حد ذاتِ خود نافع ست مردم را و بسیار ست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج ست در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع ست بر حالت محموده که موجود ست در متصدق مثل جهد مقل و بودنِ وی بر ظهر غنی و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی مَنّ و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی ست در متصدق علیه چنانکه بودنِ او مستحق احسان و انعام و بودنِ وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن **و** هم روایت از ابوهریره رضي الله **عنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا فقال رجل يا رسول الله عندي دينار فرمود آنحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینارست قال تصدق به على نفسك فرمود صدقه کن و خرج کن آنرا بر ذاتِ خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگرست قال تصدق به على ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندانِ خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگرست قال تصدق به على زوجتك فرمود خرج کن آنرا بر زنِ خود قال عندي آخر گفت نزدم دیگرست قال تصدق به على خادمك فرمود صدقه کن آنرا بر خدمتگار خود و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزدم یک دینار دیگرست قال انت ابصر به فرمود تو بیناتری بآن یعنی بحال کسیکه مستحق ست زیرا که بهر که میدانی که مستحق ست بده رواه ابوداود والنسائي در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوجه را حال آنکه وارد ست در صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این ست که نفقه بر نفس صدقه هست و بوی بدایت کند پستر بر زوجه پستر بر ولد پستر بر بنده اگر باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پستر هر جاکه خواهد و باید در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب ست اولا و لا انتهی گویم در بعض نسخ متن زوجه را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم و لیکن بعد نفقه بر نفس وصححه ابن حبان والحاكم و ازینجا معلوم شد که این همه افضل مصارف صدقه است از غیر وی و افضلِ آن انفاق بر عیال ست **و** عن **عائشة** رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانهٔ خود ش از انچه خورده می شود و ذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نکننده و اسراف نماینده ست باشد مر زن را ثوابِ آن بسبب انفاق کردنِ وی ولزوجها اجره بما اكتسب و باشد مر شوهر او را اجر وی بسبب کسب کردنِ او آن مال را که ملک اوست وللخازن مثل ذلك و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر او راست لا ينقص بعضهم من اجر بعض شيئا کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقهٔ زن و عبد و خادم نفقه بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این دور ست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند درمیان زن و خادم که زن را حقی ست در مال زوج و تصرف ست در خانهٔ او پس او را التصدق جائز ست بخلاف خادم که او را التصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و وارد می شود برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون ازان تصدق کرد مختص باجر خود شد و ظاهر آنست که این همه ها در اجر برابرند و یحتمل که مراد بمثل حصول اجر باشد فی الجمله و اگرچه اجر مکتسب اوفر باشد مگر آنکه در حدیث ابوهریره و لها نصف اجر آمده و این مشعر بمساوات ست متفق عليه و حدیث دلیل ست بر جواز تصدق زن از خانهٔ زوج و مراد انفاق طعامی ست که او را دران تصرف ست بصنعت خود برای زوج و غیره بشرطیکه غیر مضر و مخل بنفقه کسانِ خانه باشد ابن العربي گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیزاندک که لا یوبه بست و ظاهر نمی شود نقصانِ آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگرچه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخاری ست

ودال ست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفقه نکند زن از خانه شوهر خود مگر باذن وی
گفته شد ای رسول خدا ونه طعام فرمود این افضل اموال ماست ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
کرد زن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجر وی وشاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق با اذن مستحق
اجر کامل ست وبا عدم اذن مستحق نیمه اجر ونهی از انفاق زن وقتی ست که در صورت غیر اذن فساد وبخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او
نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که در ین وقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز ست واو راست نصف اجر

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال جاءت زينب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب
زن ابن مسعود که صحابیه است ومتعلق بکرم وعنایت آنحضرت بود زوج وی وابو هریرهؓ وابو سعید خدریؓ وعایشهؓ از وی روایت دارند
فقالت يا رسول الله انك امرت اليوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه تو امر کردی امروز بصدقه دادن یعنی
فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگرچه از زیورهای شما باشد وكان عندي حلي فاردت ان اتصدق به وبود نزد
من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا بامید اجر وثواب فزعم ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت
به عليهم پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق ترکسی اند که تصدق کردم بآن زیور برایشان فقال النبي صلى الله عليه
وسلم صدق ابن مسعود زوجك وولدك احق من تصدقت به عليهم پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود
شوی تو وفرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور برآنها ودر روایتی آمده مر او را دو اجرست اجر قرابت وخویشی واجر صدقه پس
کمال وافضل باشد از تصدق بر غیر ایشان ودر حدیث متفق علیه ست از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا مرد ثوابی هست از جهت
آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه ونیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن برایشان مر تراست اجر آنچه انفاق کنی برایشان انتهی ودر وی
دلالت ست بر اجزای صدقه در صرف بر ولد وابن منذر دعوی کرده که اجماع ست بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد وحمل کرد حدیث را بر اینکه
این اجزا در غیر صدقه واجب ست یا مراد بدان انفاق بر زوج ست که متفق ست بر اولاد یا مراد از ان اولاد زوج ست که از شکم این زن
نباشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج وبر ایتام که در کنار من اند وشاید که این اولاد زوج اوست وایتام باعتبار یتیم از طرف ام گفته
رواه البخاري در حدیث دلالت ست بر اینکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل واولی ست وظاهر حدیث در صدقه واجبه است ویحتمل که مراد صدقه
تطوع باشد واول اوضح ست ومؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانیم صدقه را
بسوی شوهر فقیر وبرادر زادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است واجر صله واخرجه ایضا مسلم واین اوضح ست در صدقه واجب
بر قول زینب که آیا کفایت میکند وقول آنحضرت صدقه است وصله است زیرا که صدقه عند الاطلاق صدقه واجبه است وبهذا جزم المازری واین
دلیل ست بر جواز صرف زکوة زن در زوج وهو قول الجمهور ودر وی خلاف ابی حنیفه است ونیست او را دلیلی که مقاوم نص تواند شد واین دلیل
که صدقه وی در نفقه هم بروی عود کند پس گویا که صدقه نه برآورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
حاصله بالاتفاق جائز ست چه آن هم در نفقه وی در آید ای زوج را صرف واجب بر زوجه بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوی واجب ست
وی بی نیاز ست از زکوة قال المصنف فی الفتح در سبل گفت نزد من درین صورت اخیر توقف ست زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج
چنان نیست که از حل زکوة بی نیاز گرداند انتهی وعن عبد الله ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة هميشه هست كه سوال ميكند مرد و زن از مردمان سوال ايشان را تا آنكه مي آيد روز قيامت وليس في وجهه مزعة لحم در حاليكه نيست در روي وي پاره از گوشت مزعه بضم ميم وسكون زا و بيمين مهمله پاره از گوشت وبعضي بفتح ميم و زا ضبط كرده اند و محفوظ از محدثين ضم و سكون ست خطابي گفته يحتمل كه مراد آن باشد كه بيايد ساقط كه نيست ورا قدر و نه جاه يعني كنايت از خواري و بي آبروئي ست يا عذاب كرده شود در روي وي تا آنكه گوشت آن عقوبةً ساقط شود در موضع جنايت زيراكه وي روي خود را بسوال خوار و ذليل كرده يا مبعوث شود و روي او استخوان باشد تا شناخته شود باين شعار يعني استخوان بي گوشت باشد چه صور در آخرت تابع معاني ست ومؤيد اول ست روايت طبراني و بزار از حديث مسعود بن عمرو لا يزال العبد يسأل وهو غني حتى يخلق وجهه فلا يكون له عند الله وجه و در ينجا اقوال ديگر ست متفق عليه حديث دليل ست بر قبح كثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت از روي او تا آنكه باقي نمي ماند در روي چيزي لقوله لا يزال ولفظ ناس عام مخصوص بسلطان ست چنانكه بيايد و حديث مطلق ست در قبح سوال مطلقا و بخاري آنرا مقيد كرده بكسي كه سوال ميكند از براي تكثر و افزوني مال كما يأتي يعني آنكه سوال ميكند و وي غني ست و بروي رحم كرده چيزي ميدهند و هر كه بنا بر احتياج سوال ميكند او را مباح ست درخواستن آن و مي آيد بيان غنا كه مانع از سوال ست وعن

ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس اموالهم تكثرا كسي كه سوال كند از مردم مالهاي ايشان را بقصد زيادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمرا پس جز اين نيست كه سوال ميكند اخگر و پاره از آتش را ابن عربي گفته معني وي آنست كه معاقب شود بنار و يحتمل كه حقيقت باشد و آن اخگر روي او را داغ دهند چنانكه در مانع زكوة آمده فليستقل پس گو كم طلبد اين امر ست براي تهكم و مثل اوست معطوف بروي يا براي تهديد ست از باب اعملوا ما شئتم اوليستكثر يا بسيار طلبد بر هر تقدير سوال كردن ضرر دارد كم يا بيش رواه مسلم و اين مشعر ست بتحريم سوال براي استكثار وعن ابي عبد الله الزبير بن العوام بفتح عين و تشديد واو صحابي مشهور يكي از عشره مبشره بجنت ست مادرش صفيه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قديم اند اسلام آورد بعمر شانزده سالگي عم وي او را بدخان تعذيب كرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وي اول كسي ست كه تيغ كشيد از ميان در راه خدا و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بود سفيد رنگ دراز قامت مائل بخفت لحم و گويند گندم گون بود بسيار موي خفيف العارضين عمير بن جرموز در سفوان كه از زمين بصره است در سنه شصت و شش او را بكشت لاربع و ستون سنة و مدفون شد در وادي السباع پس تر بصره آوردند و قبر وي در انجا مشهور ست روي عنه ابناه عبد الله وعروة و غيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله فيأتي بحزمة حطب على ظهره هر آينه بگيرد يكي از شما رسن خود را پس بيارد بشته هيزم بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سكون زا بمعني هيزم فيبيعها پس بفروشد آن پشته هيزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بقيمت آن پشته هيزم آبرو و جاه او و از روي عبارت اشارت ست بآنكه نگاهداشتن آبروي بنده از جانب حق تعالى ست و نعمت و لطف اوست بروي و در جزاي اختيار مشقت در كسب حلال و ترك سوال خير له من ان يسأل الناس بهتر ست مر او را از اينكه سوال كند مردم را اعطوه اومنعوه بدهند او را مردم يا ندهند اگر دهند خود آبرو ميرود و در مهر وي مي ماند و اگر ندهند بدتر از آن كه در بند منت ايشان مي افتد و در ربقه عبوديت و امتثال ايشان مي در آيد و بطمع و سوال عادت ميكند بيت داغ احسان بر تنابد همت والاي ما + از خنار تنگي نگير د دست استغناي ما + رواه البخاري حديث دال ست

بر قبح سوال مع الحاجت و در وی حث ست بر اکتساب اگرچه نفس خود را در مشقت در آرد عوض ادخال ذل سوال بر نفس خود و ذلت رد اگر رد نموده شود
و عوض ضیق که در مال مسئول عنه می در اید اگر هر سائلی را چیزی بدهد و شافعی را دو وجه ست در سوال کسیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام ست
بظاهر حدیث دیگر آنکه مکروه ست بسه شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسئول عنه را ایذا ندهد پس اگر یکی هم
ازین سه چیز مفقود کرد سوال حرام ست بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصار ست از حفاظ مکثر الحدیث
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسألة كدوح یکدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتها ست
که مجروح میگرداند بآنها مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش و سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد
اموال مردم را خدش بمعنی اثر ست الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه
مذمت نیست چه سوال وی از چیزی ست که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سائل نیست چه وی وکیل ست پس
سوال از وی همچو سوال آدمی از وکیل خود ست که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگرچه از سلطان تکثرا سوال کند لا باس ست و نیست اثم
دران زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را قسیم امری که لابد ست ازان گردانیده او فی امر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست انسان را چاره یعنی حصولش
تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیصه چنین آمده که حلال نیست سوال
مگر سه کس را صاحب فقر مدقع یا دم موجع یا غرم مفظع الحدیث رواه الترمذي وابوداود والنسائي وصححه و در حدیث ابن مسعود ست
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر او را ست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او
در روی او بود خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام ست چیست فرمود
پنجاه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي و پنجاه درهم بحساب و پیمانه دیار ما قریب بده روپیه
می شود و بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راوی ست و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش
کندن بناخن و کدح بدندان اشارت ست بتفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث عطاء بن یسار ست که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر او را ست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف والحاح
که مذموم و منهی عنه ست رواه مالک وابوداود والنسائي و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته اند لا يسألون الناس الحافا و در حدیث سهل
بن حنظله است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس جز این نیست که وی
می کند طلب بسیاری از آتش نفیلی که یکی از رواة این حدیث ست در جای دیگر گفت و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن مقدار چیزی ست
که آنرا قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این ست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز
اخرجه ابوداود و لیس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال ست بر چهل درهم که هشت
روپیه می شود و درین حدیث تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله مذکور ست پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و اسحق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی
و ابوحنیفه و اصحاب او بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و دران ذکر پنج اوقیه ست
طیبی گفته که این آسان تر ست بر مردم لیکن در پنجاه دو چیز ست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال و اعتبار دویست درهم نزد ابوحنیفه در اول ست

ودر ثانی قدر تعدی و تشنی ست و درین باب حدیثها ست شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین ست که حرام ست
یا حلال یا مکروه بسه شرط کما تقدم و منقول ست از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا
خسیس ست و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد
بده واجب نمی گردد بر مسؤل عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و سائلی که
طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که از همه افحش ست نباید داد انتهی ملخصًا و در حدیث ثوبان ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست
که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال
نمی کرد هیچ یکی را از چیزی اخرجه ابوداود والنسائی

باب ۳ قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقها را در مصرفهای وی ۱ عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحل الصدقة لغنی حلال نیست صدقه زکوة مر غنی را در سبل گفته مختلف اند اقوال در حد غنا
که با آن قبض صدقه حرام ست و لیس علیها ما تسکن له النفس من الاستدلال زیرا که این مبحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در
امری شرعی ست در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد النسائی در یک اوقیه و نزد
ابوداود ما یغدیه و یعشیه و صححه ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال ست و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام
بر کسی ست که بر وی زکوة واجب ست یعنی مالک دو صد درهم لقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان آخذها من اغنیائکم واردها فی فقرائکم پس
درینجا مقابله کرد آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی ست که صدقه بر وی واجب ست و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی ست که باز گردانیده می شود
در وی صدقه هذا اقرب ما یقال فیه وقد بیناه فی رسالة جواب سوال انتهی الا لخمسة مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند می توان داد
لعامل علیها یکی مر کسی را که عامل ست بر صدقات و گماشته سلطان ست بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد خود ست بر عمل خویش نه گرفتن
از راه فقر او رجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را بمال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید
اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غارم سوم مر کسی را
که مدیون ست و دینی بر ذمه وی نشسته که غنای وی بادای دین وی وفا نمی کند اگر این دین از غیر معصیت ست یا توبه کرد و نیست برای او وفا
یا برای اصلاح ذات البین اگرچه توانگر باشند او غاز فی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدر التمام گفته و ملحق ست
بایشان هر که قائم ست بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدریس اگرچه غنی باشند و داخل کرد ابو عبید در ان عاملین را نیز و اشاره کرد
بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاکم والعاملین علیها و مراد داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال لقائم بمصالح مسلمانان همچو
قضا و فتیا و تدریس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگرچه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمهور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا که
حکم شاغل اوست از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام نگفته و نزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از جهت حلال
باشد جائز ست بالاجماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق تورع ترک داده و در محل شبهه ترک اولی ست و حرام ست وقتی که مال بیت المال از غیر وجه
شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف ست در اخذ از متحاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

در باب الاقتضا بيايد. ليكن چون شارح دريجا بآن تعرض كرده ما هم بدان تعرض نموديم او مسكين تصدق عليه منها بچيزي مسكيني را كه تصدق كرده شد بروي از صدقه فاهدى منها لغني پس هديه فرستاد آن مسكين براي توانگري چنانكه در حديث عايشه در قصه بريره
آمده است كه كسي تصدق كرد گوشت را بر بريره پس فرمود آنحضرت كه اين گوشت بر بريره صدقه است و براي ما هديه متفق عليه حاصل آنكه
اگر چيزي بفقير بوجه زكوة داد و آن فقير بكسي ديگر بدهد كه زكوة گرفتن او را جائز نيست آن چيز برين كس حلال است زيرا كه آن چيز ملك فقير شد
بهر كه بدهد رواست و استحقاق غازي زكوة را مذهب شافعي است و نزد حنفيه عامل و غارم را درست است زيرا كه عامل اجرت عمل خود ميگيرد و غنا
و فقر در آن برابر است و غارم را بسبب استحقاق وي دين را آن قدر درست است كه دين وي ادا يابد نه غازي را از جهت اطلاق حديث معاذ
بن جبل كه آنحضرت فرمود از اغنيا بگير و بر فقراي ايشان صرف كن و بجهت حديث ديگر كه حلال نيست صدقه مر غني را وليكن مي توان گفت كه هر كه
صدقه بر غني حلال نكرد همان كس صدقه براي غازي حلال كرد پس مطلق مقيد باشد بدان و مراد بغني غير غازي باشد والله اعلم رواه احمد
وابو داؤد وابن ماجة ومالك وصححه الحاكم واعل بالارسال ظاهر آنست كه روايت همگنان معلول است وليكن در شرح مغربي
گفته معلول صرف روايت حاكم است كه حكم بصحت آن نموده انتهى گوييم وجه اعلال آنست كه مروي است از عطاء بن يسار تابعي كبير كثير الحديث مولاي
ام المؤمنين عايشه رضي الله عنها بدون توسط ابو سعيد خدري و در روايتي از ابي داود از ابي سعيد خدري او ابن السبيل نيز آمده و مراد بدان مسافر
كه از وطن خود جدا افتاده است زيرا كه مال وي از ملك وي برآمده و وي حكم فقير دارد باشارت قوله تعالى لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ پس گرفتن زكوة او را درست باشد **وعن** عبيد الله بن عدي بن الخيار بكسر خاي معجمه و تخفيف
تحتانيه از كبار تابعين است و تولد او در زمان نبوت بود روى عن عمر وعثمان وغيرهما قال حدثني رجلان حدثاه بدرستيكه دو مرد خبر دادند او را
انهما اتيا رسول الله كه آمدند آن هر دو رسول خدا را صلى الله عليه وسلم و حال آنكه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت ميكرد صدقه را
يسألانه من الصدقة در حاليكه سوال مي كنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فيهما البصر پس برگردانيد آنحضرت در ان هر دو
كس نگاه را يعني از سر تا پا برگشته ديد و تفسيرش در روايت ديگر باين لفظ آمده فرفع فينا النظر وخفضه فرآهما جلدين پس ديد آن هر دو را
چابك و توانا فقال ان شئتما اعطيتكما پس فرمود اگر خواهيد شما بدهم شما را ولا حظ فيها لغني و حال آنكه نيست نصيب در صدقه
مر توانگر را ولا لقوي مكتسب و نه مر توانا را كه كسب مي تواند كرد معني حديث بر مذهب شافعي اين است كه صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر
شما راضي مي شويد بر خوردن حرام ميدهم شما را و اين بطريق تشديد و تقريع است نه تخيير يا اين معني دارد كه ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع
همچنين است كه توانگريد حلال نيست شما را والا بدهم شما را و در مذهب حنفيه آنست كه در صدقه خوردن خواري و رزالت است اگر باين صفت راضي ايد
شما را بدهم و درين نيز نوعي از تشديد و توبيخ است و آنچه مهدي در بحر گفته كه مراد بقوي مكتسب كسي است كه او را كسبي حاصل است كه بدان غني
تواند گشت پس متعقب است باينكه درين صورت داخل غني باشد پس حاجت عطف چيست رواه احمد حديث از ادله تحريم صدقه
بر غني است و اين تصريح مفهوم آيت است و اگرچه اختلاف كرده اند در تحقيق غني كما سلف و بر قوي مكتسب زيرا كه حرفه وي او را در حكم غني گردانيده
و هر كه آنرا جائز گفته حديث را تاويل كرده بچيزي كه قبول كرده نمي شود وقواه و لفظ وي اين است ما اجوده من حديث وابو داؤد والنسائي
و در حديث ابن عمرو بن العاص بسند حسن است كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم حلال نيست زكوة مر غني را و نه خداوند قوت درست اعضا را
[illegible] الترمذي وابو داود والدارمي ورواه احمد والنسائي وابن ماجة من ابي هريرة و درين باب است از طلحه ذكره الدارقطني في العلل ورواه ابو يعلى

وازابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادة فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد من طریق ابی زمیل عن رجل من بنی ہلال
وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی **وعن قبیصة** بفتح قاف وکسر موحده وسکون تحتیه وصاد مهمله بن مخارق بضم میم
وخای معجمه وکسر را وقاف در آخر صحابی ست معدود در اہل بصره الهلالی منسوب بهلال وفود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روی عنه ابنه قطن وابو عثمان النهدی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل
الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد رجل بکسر بدل ست از ثلثة وصحیح ست رفع او بتقدیر احدهم
تحمل حمالة اول کسیکه برداشته است حماله را یعنی مالی را که ادا کند از انچه ضامن شده است بدان حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد
وبر خود می گیرد آدمی از قوم بجهت دیت وجز آن ومدیون می گردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت درمیان خود جنگ می کنند
وخون یکدیگر می ریزند وشخصی دیگر درمیان می آید واصلاح میکند ودیتها که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد [illegible] میگردد بجهت آن
دینی بر ذمه او می نشیند فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را واگرچه غنی باشد
زیرا که لازم نمی آید او را التسلیم کردن آن از مال خود ثم یمسك پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله وزیاده بر قدر حاجت سوال
نکند ورجل اصابته جائحة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را حادثه وآفتی که هلاک گردانید واز بیخ بر کند مال او را
جوح هلاک گردانیدن واز بیخ برکندن جائحه شدت وسختی که هلاک کند مال را از قحط وفتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما
من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود وبرپا شود بدان حاجت ضروریه
وی از زندگانی ودر روایتی آمده که گفت سدادا من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی که به بند حاجت او را از زندگانی قوام بکسر
قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت وقوام شی بمعنی چیزی که نظام وعماد وملاک وی بوی بود نیز آید وآن نیز قریب بهمین معنی ست واما قوام
بفتح قاف بمعنی عدل ووسط ست چنانکه در قرآن مجید ست وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا وسداد بکسر سین چیزی که لبسته شود
بوی حاجت وهر چیزیکه به بند چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره وجز آن وسداد بفتح سین بمعنی راستی ومیانه روی در قول
وعمل ودر ذکر قوام یا سداد مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میته برای سد رمق
وقوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم دران کافی ست واین گویا ذکر حال مسکین ست وذکر حال
فقیر این ست که میفرماید ورجل اصابته فاقة سوم مردی که رسید او را حاجت درویشی فاقه حاجت احتیاج حاجتمند شدن
حتی یقول ودر روایتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بگویند یا بایستند وخبر دهند سه کس از خداوندان
عقل وفراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسند وسخن بتخمین وقیاس نمی گویند وحجی بکسر مهمله وجیم مفتوحه بمعنی عقل وباین رفته اند
شافعیه وگفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس وغیر ایشان می گویند که دو هم کافی ست بر قیاس سائر شهادات وحمل کرده اند
حدیث را بر ندب ونیز محمول ست بر کسیکه معروف باشد بغنا پستر فقیر شد وچون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگرچه
برای وی شهادت فاقه ندهند وقول او مقبول ست لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن وگدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکه برسد قوام را
ودر روایتی سداد را از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند وگفته اند که آن رمز است [illegible]

قول خیرست چنانکه روایت یقول مؤید اوست و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز
تاکید ست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط ست و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت وران فما سواهن
من المسئلة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت ست از صورتهای سوال کردن ای قبیصه حرام است
که می خورد آنرا خداوند وی حرام را و در روایتی یاکلها آمده بضمیر مؤنث زیراکه سحت را عبارت از آن گردانیده ورنه ضمیر برای سحت ست و در سبل
ضمیر مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست و در سبل گفته سحت حرامی که حلال نیست
کسب آن نیز لکه آن میبرد برکت او را رواه مسلم و ابوداؤد و ابن خزیمة و ابن حبان مذهب ابن ابی لیلی موافق این حدیث تحریم سوال ست و اینکه ساقط میشود
عدالت از سوال فظاهر حدیث تحریم سوال ست مگر سه کس مذکور را یا باشد مسؤل سلطان کما سلف **وعن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث**
بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پستر بدمشق رفت و همانجا
درگذشت در سنه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه ست و او را در کتب جز این حدیث نیست رضی الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لا تنبغي لآل محمد بدرستیکه صدقه حلال نیست مر آل محمد را مراد به لا تنبغی
لا تحل است پس مفید تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک وی اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین ادعای اجماع
کرد ابن قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه وسلم و منقول ست جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث
بر تحریم ست و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیراکه تاویل وقتی واجب ست که دلیلی بر احتیاج بسوی
آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هي اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چرکهای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میگردانند
قاضی ست بتحریم صدقه واجبه بر ایشان نه نافله زیراکه مطهر همین صدقه واجبه ست کما قال تعالی خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِم بِهَا مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله ست کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نفل نیز بر آل
در سبل گفته و اخترناه فی حواشی ضوء النهار لعموم الادلة و در وی تکریم فرمودن آنحضرت ست آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف وی
صلی الله علیه وسلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین ست علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابو نعیم مرفوعا باین لفظ که ان لهم
فی خمس الخمس ما یکفیهم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیراکه
منع انسان از مال حق وی موجب حلت محرم بر وی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رسالة مستقلة انتهی و لهذا فی روایة و در روایتی
آمده و انها لا تحل لمحمد و لا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبل گفته در مراد بآل
خلاف ست و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی گویم و آل حارث
بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیراکه این تفسیر راوی ست و آن مقدم ست بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد
درینجا ظاهر ست زیراکه لفظ آل مشترک ست و تفسیر راوی دلیل ست بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم ست و اما تفسیر آل درینجا به بنی هاشم
که لازم وی دخول اولاد مسلم و ابی لهب و نحو ایشان ست پس این تفسیری ست خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة
بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الآتی انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته اند

که بر حضرت وی مطلقاً حرام ست چه صدقهٔ واجب و چه تطوع و بر ایشان صدقهٔ واجب نه تطوع کذا قال الطبری و در بعضی کتب حنفیه نوشته که صدقه
نفل نیز حرام ست بر بنی ہاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو روایت انتهی یعنی جواز و عدم جواز و ارجح عدم جواز ست زیرا که حدیث ازین تفصیل
ساکت ست پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی ہاشم ظاهر روایت ست و در روایت
از امام ابو حنیفه جائز ست درین زمان و ممنوع دران زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز ست دفع بعضی بنی ہاشم به بعض انتهی گوییم حدیث
باب وارد ست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودن آن اموال ست دران زمان و درین زمان هر دو موجود ست و تعلیل باحتیاج
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی حنفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث ست زیرا که احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و رنه در هنگام عدم حصول خمس
اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثهاست و همه صالح احتجاج ست و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
بر عدم جوازش بر بنی ہاشم و در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آلی که صدقه بر ایشان حرام ست و اظهر اقوال این ست که بنی ہاشم اند و موالی
ایشان را درین باب حکم ایشان ست انتهی و در عموم بنی ہاشم کلام ست کما تقدم در مصفی گفته حلال نیست صدقه بنی ہاشم را باتفاق علما
و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند والله اعلم انتهی **وعن جبیر بن مطعم**
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار و قیل غیر ذلک بصیغهٔ
تصغیر ست و پدر بصیغهٔ فاعل از اطعام رضي الله عنه قال مشيت انا وعثمان بن عفان الى النبي صلى الله عليه وسلم
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیبر و ترکتنا و نحن وهم بمنزلة واحدة گفت جبیر رفتم من
و عثمان بسوی رسول خدا پس گفتیم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب را از خمس خیبر و ترک کردی ما را و ندادی حال آنکه ما و ایشان
یعنی بنو المطلب در یک مرتبه ایم یعنی نسبت بتو زیرا که اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و تست چه ہاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند
و من جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد منافم و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف ست
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما بنو المطلب وبنو هاشم شيء واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران ہاشم
و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بود نه در اسلام و در قضیهٔ تحالف بنی عبد شمس و نوفل
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عهد بستند که با بنی ہاشم مناکحت و مبایعت نکنند تا آنحضرت را بسته به تسلیم ایشان ننمایند بنی المطلب با بنی ہاشم
یکی بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شی واحد را بعضی سی واحد بسین مهمله روایت کرده اند بمعنی مثل و برابر و واحد تفسیر اوست غرض که
جبیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر پسران عبد شمس را که عثمان خویشان او یند و مر پسران نوفل را که من و اقران من باشند
هیچ چیز رواه البخاري و در سبل گفته مراد به بنی ہاشم درینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و آل ابی لهب دران داخل
نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عتبه و معتب پسران ابو لهب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث دلیل
برینکه بنی المطلب مشارک بنی ہاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوة نیز نه سن عدای ایشان اگرچه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
کرده است آنرا باستمرار ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
در احکام و این دلیل واضح ست و باین رفته است شافعی و خالفه الجمهور و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل داده نه باستحقاق
و این خلاف ظاهر ست بلکه لفظ شیء واحد دلیل ست بر مشارکت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوة انتهی **وعن ابی رافع** مولى

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نام وی ابراهیم بود وقیل هرمز گفته اند مولای عباس بود وی بآنحضرت بخشید وچون عباس اسلام آورد ابورافع
این خبر بآنحضرت رسانید حضرت او را آزاد کرد مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث
رجلا علی الصدقة من بنی مخزوم بدرستیکه فرستاد آنحضرت مردی را برگرفتن صدقه یعنی زکوة از قبیلهٔ بنی مخزوم ونام آن مرد
ارقم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی والطبرانی فقال لابی رافع اصحبنی فانک تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع
همراه من شو وصحبت دار بمن بدرستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را وبرسم بتو از ان چیزی فقال پس گفت ابو رافع حتی آتی النبی
صلی الله علیه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاسأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتاه فسأله پس آمد
نزد آنحضرت وپرسید او را از همراهی آن مرد فقال مولی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند وحکم ایشان
دارند وچنانکه صدقه ما را حلال نیست موالی ما را نیز حلال نباشد وانا لا تحل لنا الصدقة وما که بنی هاشمیم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای
مائی نیز نباشد رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن خزیمة وابن حبان والحاکم وهو فی الطبرانی من حدیث
ابن عباس رضی الله عنه وحدیث دلیل ست بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم حکم آل محمد ست در تحریم صدقه ابن عبد البر در تمهید گفته
نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت وبنی هاشم وموالی ایشان انتهی وجماعتی بعدم تحریمش بر ایشان رفته بنا بر عدم
مشارکت در نسب وبنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست وجواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این علل پس مردود باشد زیرا که رافع نص ست ابن عبد البر
گفته هذا اخلاف الثابت من النص ونیز این حدیث نص ست بر تحریم عماله بر موالی وبر آل محمد بالاولی زیرا که آن مرد خواسته بود که ابی رافع را بر بعض آنچه
آنحضرت او را بر ان عامل کرده والی گرداند وعماله آن ولایت بوی بدهد نه آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابورافع را جائز بود زیرا که
این داخل ست زیر آن هیچ کس که حلال ست او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود گردید او را رسد که هر کرا خواهد از ان بدهد پس
ابورافع را هم اخذ آن حلال باشد پس این گویا نظیر قول وی ست که گذشت ورجل تصدق علیه فاهدی منها وعن سالم بن عبد الله
بن عمر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعطی عمر العطایا بود آنحضرت که میداد عمر را عطیه
فیقول اعطه افقر منی پس می گفت بآنحضرت بده آنرا محتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله او تصدق به پس می فرمود
آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا یا تصدق کن بآن وما جاءک من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذه وچیزی که بیاید
ترا ازین مال وحال آنکه تو اشراف نکننده وانتظار برنده وطمع کننده ونه سوال کننده آنرا پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسک وچیزی که
این چنین ست پس مپیر ومگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن وانتظار مبر چنانکه در میان مردم مشهور ست لا رد ولا کد وگویند
طمع نکند ومنع نکند وجمع نکند رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیرد آنرا ورد نکند زیرا که حدیث
در همین باب ست کما صرح به فی روایة مسلم واکثر برانند که امر در قول وی فخذه برای ندب ست وقیل برای وجوب وگفته اند مندوب ست در هر عطیه
که میدهد آنرا انسان که قبول کند آنرا بهر دو شرط که در حدیث مذکور اند وقتی که مال معطی حلال باشد واما عطیهٔ سلطان جائر وغیره که مالش حلال
حرام ست پس ابن منذر گفته اخذ آن جائز ست رخصت کرده شده است در ان ووجه اخذ این ست که حق تعالی در حق یهود گفته سمّٰعون
للکذب اکّٰلون للسحت وآن حضرت درع خود نزد یهودی گرو کرد مع علمه بذلک وهمچنین جزیه گرفت از آنها با آنکه میدانست که مال ایشان حرام
بلکه اکثر اموال آنها از ثمن خنزیر ومعاملات باطله بود انتهی ودر جامع کافی گفته عطیهٔ سلطان جائر رد نکنند زیرا که اگر میداند که این عین مال مسلم ست

قبولش و تسليمش بمالك آن مال واجب اگر ملتبس ست پس مظلمه است بر مستحق وي صرف شود و اگر عين مال جائر ست پس ورود بي تقليل باطل ست كما انچه باتفاق
آن استعانت بر معصيت ميكرد از وي گرفته در سبل بعد نقل اين كلام گفته هو كلام حسن جار على قواعد الشريعة ليكن در گرفتن اين مال شرط ست
كه قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن كه نفوس بر حب وي مجبول اند و در وهم نيندازد كه سلطان بر حق ست ولهذا وي عطيه او
قبول كرده وقد بسطنا في حواشي ضوء النهار في كتاب البيع ما هو اوسع من هذا انتهى

كتاب الصيام

صيام و صوم در لغت بمعنى امساك ست و امساك عام ست از قول و عمل مردم و دواب و غير ها ابو عبيد گفته هر ممسك از كلام يا طعام
يا سير صائم ست و در شرع عبارت ست از امساك خاص كه باز داشتن نفس ست از طعام و شراب و جماع و جز آن از انچه وارد ست شرع بدان
بر وجه مشروع و تابع اوست درين حكم امساك از رفث و لغو و غيره از كلام محرم و مكروه بنا بر ورود احاديث در نهي از ان در صوم زياده بر غير وي
در وقت مخصوص بشروط مخصوص و تفصيلش در احاديث آينده مي آيد و مبدا فرضيت وي در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف كرده اند انكه صلوة
افضل ست يا صوم مشهور نزد جمهور آنست كه صلوة افضل ست از سائر اعمال چنانكه آمده خير اعمالكم الصلوة و بعضي گفته اند كه صوم افضل ست
زيرا كه فرموده است عليك بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر اين مخصوص بمخاطب ست يا مراد آنست كه نيست او را عدل بعد از نماز و بهر حال صوم
ركني ست از اركان اسلام و فريضه ايست از فرائض دين و ضروري ست از ضروريات شرع منكر فرضيت وي كافر ست و تارك بے عذر آن فاسق

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم يوم
ولا يومين پيشي نكنيد ماه رمضان را بروزه يكروز يا دو روز در ينجا دليل ست بر اطلاق اين لفظ بر شهر رمضان و حديث ابي هريره نزد
احمد مرفوعا كه باين لفظ ست لا تقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالى ولكن قولوا جاء شهر رمضان حديث ضعيف ست
مقاوم اين حديث كه در صحيح ست نتواند شد الا رجل در نسخ بلوغ المرام همچنين ست و لفظ وي در بخاري اين ست الا ان يكون رجل
مصنف گفته يكون تامه است اي يوجد رجل و لفظ مسلم الا رجلا است بنصب در سبل گفته هو قياس العربية لانه استثناء متصل من مذكور كان
يصوم صوما مگر مردي كه روزه مي داشت روزه را يعني عادت وي بود كه در روزي معين مثل دوشنبه يا پنجشنبه روزه مي داشت اتفاقا
پيش از رمضان آن روز واقع شد فليصمه پس بايد كه روزه دارد دران روز بعضي گفته اند كه اين نهي مخصوص ست بضعفا و آنحضرت صلى الله
عليه وسلم جمع كرده است ميان صوم رمضان و شعبان و مؤيد اين ست انچه در حديث متفق عليه آمده كه فرمود آنحضرت عمران بن حصين يا مردي ديگر را
كه روزه نداشتي تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار كني بدار دو روزه يعني بعد رمضان گويا آن مرد عادت اين دو روزه داشت يا نذر
كرده بود و چون نهي شنيد از صوم آن دو يوم باز ماند پس آنحضرت فرمود كه روزه منذور و معتاد منهي عنه نيست بايد داشت و اگر فوت شد
قضا بايد كرد متفق عليه حديث دليل ست بر تحريم صوم يوم يا دو يوم قبل رمضان ترمذي بعد روايت اين حديث گفته والعمل
على هذا عند اهل العلم كرهوا ان يتعجل الرجل الصيام قبل دخول رمضان بمعنى رمضان انتهى در سبل گفته قوله بمعنى رمضان تقييد نهي ست باينكه
آن مشروط ست ببودن روزه احتياطا نه آنكه صوم مطلق باشد همچو نفل و نذر و مانند آن گوييم بعد اين قيد لازم مي آيد تقدم رمضان بهر صوم
كه باشد و اين خلاف ظاهر نهي ست زيرا كه نهي عام ست مستثنى نيست از وي مگر صوم كسيكه عادت صوم ايام معلومه دارد و آن ايام موافق
افتاد با آخر يوم از شعبان و اگر مراد آنحضرت صوم مقيد مي بود چنين مي فرمود الا مستقلا يا مانند اين لفظ حال آنكه نهي از تقدم رمضان كرده

زیرا کہ شارع دخول را در صوم رمضان معلق بر رویت ہلال می کرده پس متقدم علیہ مخالف نص ست امرا و نہیا و در وی ابطال فعل باطنیہ ست کہ تقدیم صوم
یک یا دو یوم می کنند قبل رویت ہلال رمضان و زعم ایشان آنست کہ لام در قولہ صوموا لرؤیتہ در معنی استقبال ست ای مستقبلین لہا زیرا کہ حدیث نہی
عدم صحت حمل لام ست برین معنی و اگرچہ در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفتہ اند بعض علما با آنکہ نہی از صوم بعد نصف اول از شانزدہم شعبان ست
بحدیث ابی ہریرہ مرفوعا کہ چون بہ نیمہ رسید شعبان پس روزه ندارید و دیگران گفتہ اند جائزست بعد از انتصاف وی و حرام ست قبل وی بیک روز
یا دو روز اما جواز اول پس بجہت آنست کہ اصل ہمین ست و حدیث ابی ہریرہ ضعیف ست احمد و ابن معین گفتہ منکر ست و اما تحریم ثانی پس
بحدیث کتاب ہو قول حسن انتہی کلام السبل سید علامہ عبد اللہ بن صاحب السبل گفتہ مؤلف رح در ینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم
بصحت حدیث ابی ہریرہ کرده انتہی گویم حدیث ابو ہریرہ را ترمذی و ابو داود و ابن ماجہ و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره تصحیح
وی نموده پس احتجاج بدان درست باشد و بہ قال الشوکانی رح و گفتہ درین باب حدیثہا ست و خلاف طویل ست و در مطولات مبسوط انتہی
و آنچہ شیخ در ترجمہ گفتہ این نیز در حق کسی ست کہ قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزہا انتہی خلاف ظاہر حدیث ست **وعن عمار**
بن یاسر رضی اللہ عنہ قال من صام الیوم الذی یشک فیہ فقد عصی ابا القاسم کسی کہ روزه دارد روزی را
کہ شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول اللہ و ابو القاسم کنیت آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم
و یوم الشک عبارت ست از روز سی ام شعبان کہ احتمال دارد کہ از رمضان باشد و احتمال دارد کہ نباشد بپوشیده شدن ہلال در ابر و مانند آن
و علما را اختلاف ست در صوم آن یوم و دلالت حدیث و ما فی معناه دال ست بر تحریم صوم آن یوم و باین رفتہ ست شافعی و مالک و ابو حنیفہ
و ہمین ست مختار اکثر ائمہ میگویند کہ روزه ندارد روز شک و مکروه ست صوم آن یوم و اگر دارند بہ نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه
از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد و مستحب ست نزد حنفیہ مر کسی را کہ موافق افتد بیوم عادت صائم مر خواص را و غیر ایشان افطار
کنند بعد از نصف نہار و امام احمد و جماعتی از علما می گویند کہ اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه وی از رمضان و بسیاری از صحابہ و ابن عمر چون میگذشت
از شعبان بست و نہ روز طلب میکردند ہلال را اگر می دیدند آنرا یا می شنیدند خبر آنرا روزه میداشتند و اگر مطلع صاف و بی علت میبود افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه
می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزه بہ نیت رمضان و در سبل گفتہ صحابہ ہم درین مختلف اند بعضی
بجواز رفتہ و بعضی بمنع و عصیان ابا القاسم و ادلہ با محرمین ست و آنکہ شافعی از فاطمہ بنت الحسین رضی اللہ عنہا آورده کہ علی کرم اللہ وجہہ
گفتہ اگر روزه دارم روزی از شعبان دوسترست بسوی من از ینکہ افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع ست یا آنکہ مجرد در بارهٔ
روز شک نیست بلکہ بعد از انکہ گواہی داد مردی نزد وی بر رویت خود ہلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بروزه و گفت اگر روزه دارم الخ
و منجملہ آنکہ نص ست درین باب حدیث ابن عباس ست پس اگر حائل شود میان شما و میان او ابر پس کامل کنید شمار سی روز و استقبال نکنید
ماه را اخرجہ احمد و اصحاب السنن و ابن خزیمہ و ابو یعلی و اخرجہ الطیالسی بلفظ و لا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان و اخرجہ الدارقطنی و صححہ
و ابن خزیمہ فی صحیحہ و ابی داود راست از حدیث عایشہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره یصوم لرؤیۃ
ہلال رمضان فان غم علیہ عد ثلثین یوما ثم صام و ابو داود از حدیث حذیفہ مرفوعا آورده لا تقدموا الشہر حتی تروا الہلال او تکملوا العدة
ثم صوموا حتی تروا الہلال او تکملوا العدة و فی الباب احادیث واسعۃ دالۃ علی تحریم صوم یوم الشک من ذلک الحدیث الآتی ذکره البخاری تعلیقا ذکر کرده ست این اثر را بخاری
در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصلہ و وصل کرده اند آنرا بسوی عمار و زیاده کرد مصنف در فتح

والحاكم وانهم وصلوه من طريق عمرو بن قيس عن ابي اسحق ولفظه عندهم كنا عند عمار بن ياسر فاتي بشاة مصلية فقال كلوا فتنحى بعض القوم فقال اني صائم فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجة ونيز حاكم ودارقطني وبيهقي ودارمي ونيست اين حديث در مسلم ووهم كرد هر كه نسبت نمود آنرا بسوي وي وصححه ابن خزيمة وابن حبان ابن عبد البر گفته اين حديث مسند ست نزد ايشان ومرفوع اختلاف نكنند دران وزعم كرد ابو القاسم جوهري كه آن موقوف ست ورد كرده شد اين قول بروي وگفت مصنف در شرح نخبة الفكر واز انچه آنرا حكم رفع ست حكم كردن صحابي ست بر فعلي كه آن طاعت ست مر خدا ورسول خدا را يا معصيت ست همچو قول عمار زيرا كه ظاهر آنست كه تلقي كرده ست اين را از آنحضرت صلى الله عليه وسلم انتهى پس مرفوع باشد حكماً ومعناً وموقوف باشد لفظاً و [illegible] ابن [illegible] رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عمر شنيدم آنحضرت را مي فرمود اذا رأيتموه فصوموا چون به بينيد هلال رمضان را پس روزه داريد واذا رأيتموه فافطروا وچون به بينيد آنرا پس افطار كنيد فان غم عليكم فاقدروا له پس اگر پوشيده شود ماه بر شما بغمام پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاے او را سي روز وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده شده ست بر شما اقدروا صيغه امر ست وهمزه او همزه وصل ست ودال را كسره وضمه هر دو هند وگفته اند كه ضمه خطاست متفق عليه حديث دليل ست بر وجوب صوم رمضان برويت هلال وافطار آن اول روز از شوال برويت هلال وظاهرش اشتراط رويت جميع مخاطبين ست ليكن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلكه مراد اخبار عدل ست كه حكم شرعي بدان ثابت شود خواه يك كس باشد يا دو وعلى الخلاف في ذلك پس معني اذا رأيتموه آنست كه چون يافته شود فيما بين شما رويت واين دال ست بر آنكه رويت يك بلد رويت جميع اهل بلاد ست پس لازم باشد حكم وگفته اند معتبر نيست زيرا كه اذا رأيتموه خطاب ست مر مردم مخصوص را ودر مسئله اقوال ست نيست بر هيچ يكي از آنها دليل ناهض واقرب لزوم رويت ست مر اهل بلد را وانچه متصل اوست از جهاتي كه بر سمت او واقع ست در مصفى گفته اگر هلال را در يك شهر ديده شد ودر شهر ديگر تفحص كردند ونديدند اگر آن شهر قريب ست لازم ست حكم رويت ايشان واگر بعيد ست لازم نيست بحديث ابن عباس وبقياس بر مسئله قطر وحج كه در حديث منصوص شده وظاهر آنست كه مراد از بعد مسافت قصر ست وايراد كرده نشود كه مسافت قصر را بامر هلال هيچ تعلق نيست زيرا كه مشروعيت اكتفاي هر ناحيه برويت خود از جهت حرج ست وتكليف يا بلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع وعادت قاضيه ست ببلوغ اخبار در مواضع قريبه پس اگر از آخر شهري كه دران رويت متحقق شد بر دو مرحله باشد حكم آن لازم نيست انتهى ودر قول وي الرويته دليل ست بر آنكه لازم ست صوم وافطار منفرد بالرويه را واين قول ائمه مذاهب اربعه ست در صوم واختلاف كرده اند در افطار شافعي گفته افطار كند وپوشيده دارد واكثر علما گويند صائم ماند احتياطاً كذا قال في الشرح وليكن در اول باب صلوة العيدين از وي گذشت كه قائل نيست بتركه يقين نفس خود واتباع مردم مگر محمد بن حسن شيباني وجمهور گويند متعين ست بر وي حكم نفس او در انچه متيقن ست پس اينجا مناقض آنجا گفته وسبب خلاف قول ابن عباس ست مر كريب را كه اعتداد نكند برويت هلال وي در شام ست بلكه موافقت اهل مدينه كند وروزه دارد روز سي ويكم باعتبار رويت وي در شام زيرا كه آن روز سي ام ست نزد اهل مدينه وابن عباس گفته كه اين از سنت ست وگذشت حديث ونيست نص در انچه احتجاج كرده اند بدان بنا بر احتمال كما تقدم پس حق آنست كه عمل كند بيقين نفس خود صوماً وافطاراً واحسن ست تكتم آن براي صوم مردم از اسارت ظن در حق وي كذا في السبل گوئيم از احمد بن حنبل دو روايت ست يكي آنكه روزه گيرد برويت خود دوم آنكه روزه نگيرد مگر با مردم اگر هلال را به بيند وادله هر دو روايت در كتب حنابله مذكور ست و لمسلم ومسلم راست از حديث ابن عمر

فان غمي عليكم فاقدروا ثلثين پس اگر پوشيده شود ہلال بر شما پس اندازه کنید ماه را سی روز و روز سی ام افطار کنید و تمام ماه بشمرید در سبل گفته وهذا احسن تفاسيره وفيه تفاسير اخر نقلها الشارح خارجة عن ظاهر المراد من الحديث انتهى در مواهب لدنيه گفته این مذهب مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف ست و بعضی گفته اند که مراد تقدیر بمنازل قمر و ضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که این ماه سی روز ست یا بست و نه روز و این قول غیر سدید ست زیرا که قول منجمین نا مقبول و نا معتبر ست در شرع و اعتماد بدان نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب و اتباع و خلف و سلف بدان عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر ست که فرمود ما امت امیه ایم حساب و کتاب دانمی دانیم ماه چنین و چنان ست سه بار گفت و عقد کرد ابهام را در بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی تمامی سی روز و گاهی بست و نه روز متفق علیه وللبخاري و در روایت بخاری ست فاكملوا العدة ثلثين پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید سی روز را و این صحیح ست در شمردن سی روز و رعایت نکردن حساب نجوم و منازل قمریه ابن بطال گفته في الحديث رفع لمراعاة المنجمين وانما المعول عليه رؤية الاهلة وقد نهينا عن التكلف وقد قال الباجي في الرد على من قال انه يجوز للحاسب والمنجم وغيرهما الصوم والافطار اعتمادا على النجوم ان اجماع السلف الماضين حجة عليهم وقال ابن بزيزة هو مذهب باطل قد نهت الشريعة عن الخوض في علم النجوم لانها حدس وتخمين ليس فيها قطع انتهى صاحب سبل در بعض رسائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا برؤیت ہلال دخولا و خروجا یا اکمال عدت سی روز چنانکه درین روایت ست فهل في الاكوان اوضح من هذا البيان و آنچه قال فرمود آنحضرت بعد نزول اكملت لكم دينكم الخ و بودند اهل بیت و اصحاب او بران و نمی شناختند زیادت و نقصان منازل را و نه آنرا که متاخران بسوی آن معرفت و تفتیش گردانیده اند و نه این امور را که تکلیف موقت بران امر است و توقیت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت ست باتفاق امت انتهى وله و بخاری راست

في حديث در حدیث ابي هريرة اسمعیلی گفته تفرد به البخاري عن آدم عن شعبة فاكملوا عدة شعبان پس کامل کنید شمار شعبان را سی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سی روز تا آنکه نمایان شود ہلال شوال پیش از اکمال آن زیرا که وارد ست ادله صحیحه بران که چون پوشیده شود ہلال روزه دارند سی روز مانند حدیث ابی ہریره و مثل اوست حدیث ابن عمر نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد احمد و ترمذی و نسائی و صححه و حدیث عائشه نزد احمد و ابو داود و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث انتهى و بالجمله این احادیث نصوص ست در آنکه نیست صوم و نه افطار مگر برؤیت ہلال یا کمال عدت کذا في السبل وعن ابن عمر رضي الله

عنه قال تراءى الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن و ہلال نام غره قمر ست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته اند و قیل در دو شب آخر ماه بست و هشتم و بست و نهم و در غیر این شبها قمر ست كذا في القاموس و مراد اینجا معنی اول ست که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاخبرت النبي پس خبر دادم من آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اني رايته که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصيامه پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمي والدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان والحاكم وصححه ايضا ابن حزم كلهم عن طريق ابي بكر بن نافع عن نافع عن ابن عمر حدیث ابن عمر دلیل ست بر عمل کردن بخبر واحد در صوم گرفتن و این مذهب گروهی از اهل علم ست و مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد نیز همین ست و لیکن عدالت شرط ست و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق ست بدان وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی مر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحٰق شرط ست شهادت دو کس مثل سائر شهادات و استدلال ایشان
بخبر نسائی ست از عبد الرحمٰن بن زید بن خطاب که گفت نشستیم اصحاب نبی را صلی الله علیه وسلم و پرسیدیم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه دارید بدیدن وی و افطار کنید بدیدن وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند دو شاهد پس این حدیث بمفهوم خود دال ست برانکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم ست
و منطوق که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی ست ازان و لیکن عدالت مخبر شرط ست بالاتفاق و طحاوی گفته قبول کرده می شود
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانکه ظاهر حدیث آینده ست و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول ست
خبر زن و عبد و این در صوم ست با غیم و در فطر با غیم شرط ست شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط ست جمع کثیر و مراد بکثرت
عدد تواتر ست و نزد بعضے اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان اعرابیا
جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رایت الهلال آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال را
یعنے ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابے
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن فی الناس یا بلال
ان یصوموا پس ندا کن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند غدا فردا و درین حدیث دلیل ست برینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول ست در ماه رمضان و نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحاوی گفته رواه الخمسة
یعنے احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و در وی دلالت ست بر قبول خبر واحد در صوم و برینکه اصل
در مسلمانان عدالت ست زیراکه آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت و در وی این ست که امر در هلال جاری مجرای اخبار ست نه شهادت
و اینکه کافی ست در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سائر ادیان وصححه ابن خزیمة و ابن حبان و گفت ترمذی
روی مرسلا و گفت نسائی انها اولی بالصواب و سماک که یکی از رُوات این حدیث ست و راوی ست از عکرمه از ابن عباس چون تلقن میشد
باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف ورجح النسائی ارساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط
از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بدیدن
هلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز دار شهادت او را که تحقیق رسول خدا جائز داشت
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دارقطنی گفته متفرد ست
بآن حفص بن عمر الایلی و او ضعیف ست شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول نووی گفته اصح همین ست
و رفته اند مالک و اوزاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمٰن و گذشت و اخرجه احمد ایضا و بحدیث امیر مکه حارث بن حاطب و لفظ وی
اینست که عهد کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما و گواهی دهند دو شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرجه ابو داود
والدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح ست و غایت آنچه درین دو حدیث ست آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجح ست ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط ست باتفاق انتهی **وعن** حفصة ام المؤمنین
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من لم یبیت الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مراورا و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بودن
بر کاری و در روایتی من لم ینو یعنی هر که نیت نکرد رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی در مصنف گفته یکی از
ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از انکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد بتعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگرچه قصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص ست
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت باو یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جدا است
و لهذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعض آخر پس هر روزه واجب ست و تبییت نیت در فرض واجب ست و متصل ساختن
باول جزو صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد از ان لازم نیست زیرا که عادت مستمره مردم ست
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیز با حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر ست از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت وارد ظاهر شد که رمضان ست بنا بر انچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی ست بحدیث عمار و علت نهی آنست که این تعمق ست درین و اگر لیلة ثلاثین از رمضان نیت کند و امید اند که
اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از ان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورة انتهی و مال الترمذی
و النسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابو داود و گفت لا یصح رفعه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت انه خطأ و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف ست و گفت
ابن ابی حاتم الوقف اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بیهقی روات وی
ثقات اند لیکن مروی موقوف ست و گفت خطابی اسنده عبد الله بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول ست و در سبل گفته اختلاف کرده اند
ائمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبر قوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر رجالش ثقات اند و گفت ابو داود و وقف کرده اند معمر بفتح میمین و عین مهمله در میان آنها و زبیدی بضم زا و نام او منبه بن صعب ست
و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمة و صحیح گفت
آنرا بالطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب ست از عایشه اخرجه الدارقطنی و در روی عبد الله بن عباد ست و وی مجهول ست ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمونه بنت سعد و رواه
ایضا و در روی واقدی ست شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و للدارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ ست لا صیام
لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نگرداند آنرا از شب و این دال ست بر انکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزء از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب ست زیرا که صوم عمل ست و اعمال بنیات اند کما تقدم و اجزای نهار

غير منفصل اند از شب بفاصل متحقق پس صوم متحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علیحده باید کما تقدم و این مشهورست از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی ست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لکل امرء ما نوی و این کس نیت تمام ماه کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزلهٔ یک عبادت ست و فطر در شبهای او عبادتی دیگر ست که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند در سبل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یدل علی قوته انتهی و حدیث عام ست ازینکه روزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب شرط ست هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعي واحمد في غير النفل واما النفل پس جائز ست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزهٔ رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال ست و برای روزهٔ قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط ست از شب و در سبل گفته فيه خلاف و تفاصیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری که بر انگیخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد گفته اند که واجب بود پستر منسوخ شد وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ وجوب وی رافع سائر احکام پس رمضان و آنچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع مقیس باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عایشه که بیاید و آن دال ست برانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم تطوع بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم امساک را لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص ست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده نشود بروی آنچه مساوی اوست مثل کسی که نخفت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی ست **وعن**

عايشة رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندكم من شيء قلنا لا گفت عایشه رضی الله عنها در آمد برمن آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فاني اذا صائم فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و ازینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز ست و همین ست مذهب حنفیه و باین قائل ست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ایمهٔ دیگر قائل اند که واجب ست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغه گفته نیست اختلاف در میان قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر که نکرد نیت روزه از شب روزهٔ او نیست و در میان قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را زیرا که اول در فرض ست و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال ست انتهی ثم اتانا يوما آخر پستر آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد ما روز دیگر یعنی برسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده برسید فقلنا اهدي لنا حيس پس گفتیم فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله طعامی ست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج ست فقال ارينيه فرمود بعایشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بنیت روزه فاكل پس خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان حیس و ازینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز ست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحاب وی برانند که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه ست لقوله تعالی لا تبطلوا اعمالكم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است دران لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن

ودر روایتی جائز ست مطلقاً زیراکه قضا خلف اوست پس باکی نیست بنقض ودر وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف ست نزد مالک قضا کند اگر بی عذر
نقض کرده است رواه مسلم والبوداود وابن حبان والدارقطنی والبیهقی بنحوه در سبل گفته اما حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی
اعم ست از انکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تبییت زیراکه محتمل رد کرده می شود بسوی عام ونحو آن با آنکه در بعض روایات حدیث عایشه
انی کنت اصبحت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تبییت وعدم فرق میان نفل وفرض وقضا ونذر ست وقائم نشد دلیلی بر رفع
این هر دو اصل پس بقا بر آن هر دو متعین ست انتهی **وعن** سهل بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است
وآخر کسی ست که مرد در مدینه از اصحاب در سنه نود ویک وقیل هشتاد وهشت وبود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود
آنحضرت بدل کرده سهل نام کرد رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر
بدرستیکه فرمود آنحضرت همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در کشادن روزه واین بجهت مخالفت اهل کتاب ست که تاخیر
می کنند در افطار تا اشتباک نجوم واختلاط آن ودر ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق
وقت وتیقن بدان واحتیاط در آن بود نه استعجال با تردد با طن چنانکه بعضی از ارباب تکلف در تسنن می کنند توربشتی گفته اگر قصد در تاخیر تادیب
نفس ودفع سرکشی وتوسنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد ومؤید این تاویل ست حدیث صحیح
که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید وهر کدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند تا سحر
وتاخیر افطار بسیاست نفس وقطع شهوات امری ست که کرده اند آنرا بسیاری ربانیین وارباب احوال ومعاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی
محرر سطور گوید بعد ورود نص صحیح صریح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیاست نفس وجز آن خوب نیست زیراکه اصل مقصود موافقت حق ست
نه شکست نفس ولا بد مصلحتی که در تعجیل در نظر شارع بوده است افضل ست از مصلحت دید آحاد امت خصوصاً چون در حدیث آمده باشد همیشه
دین غالب ست مادامیکه شتابی کنند مردم در افطار زیراکه یهود ونصاری تاخیر میکنند رواه ابوداود وابن ماجه پس علت منصوص شارع را
گذاشته اختراع مصلحت در خلاف آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد ومفهوم حدیث وصال تا سحر نه تاخیر افطار ست بلکه ترک
تعشی ست بعد افطار لیبارز ماتن غیر نباشد وامید اعاده برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتداع متفق علیه زیاده کرد احمد واخروا
السحور وزیاده کرد ابوداود لان الیهود والنصاری یؤخرون الافطار الی اشتباک النجوم در شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعاراً لاهل البدعة
وسمة لهم ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائز ست عمل بقول وی
وذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود ونصاری ست مهلب گفته وحکمت در وی آنست که از شب در روز نیفزاید ونیز تعجیل ارفق ست
بصائم واقوی ست برای او بر عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار مستحب ست ومکروه نیست تاخیر مگر کسیکه تعمد آن کند ودر وی فضیلت بیند
وللترمذی من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال گفت آنحضرت فرمود
الله عز وجل احب عبادی الی اعجلهم فطراً دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان ست در روزه
کشادن از جهت ادراک شرف متابعت وشکر گزاری ترخیص وامتنان نعمت واظهار بندگی واحتیاج وعباد عام ست از همه کس لیکن مراد مسلمانان اند
زیراکه یهود ونصاری تاخیر میکنند وفی الباب عن ابی ذر عند احمد وحدیث دلیل ست بر آنکه تعجیل افطار احب ست بسوی حق تعالی از تاخیر پس اباحت
مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار یا مراد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند وبسحر مواصلت نمی نمایند واما آنحضرت پس خارج ست

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که انه لیس مثلهم کما یانی پس وی احب صائمین ست بسوی خدای تعالی اگرچه تعجیل فطر نفرماید
چه او را اذن بود در وصال واگرچه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست سحور بفتح سین وضم آن هر دو جائز ست
اگر بفتح ست معنی آن طعام سحر ست واگر بضم ست معنی آن طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظهر در معنی ضم ست زیرا که
برکت در فعل ست بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل واگر در هر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد ودرینجا دلالت ست بر سنیت تاخیر
سحور **متفق علیه** وزیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلا تدعوه ولو ان تجرع احدکم جرعة من ماء فان الله وملائکته یصلون علی المتسحرین
وظاهر امر وجوب تسحر ست لیکن بواصلت آنحضرت ومواصلت اصحاب وی آنرا بندب فرود آورده وابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه تسحر
مندوب ست وبرکت در وی اتباع سنت ومخالفت اهل کتاب ست بحدیث مسلم مرفوعا فصل میان صیام ما وصیام اهل کتاب خوردن
سحر ست وتقوی بدان بر عبادت وزیادت نشاط وتسبب برای صدقه بر کسیکه سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم وروی حدیث الباب النسائی
وابو عوانة فی صحیحه من حدیث ابی لیلی الانصاری وروی النسائی والبزار من حدیث ابن مسعود والنسائی من وجهین عن ابی هریرة واخرجه
البزار من حدیث قرة بن ایاس المزنی وروایت کرد ابن ماجه وحاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهار
وبقیلوله نهار بر قیام لیل وشاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریرة ودر ابو داود ست بروایت ابن واسه ودر ابن حبان از ابی هریره
که نعم سحور المؤمن التمر ودر ابن حبان ست از ابن عمر مرفوعا بدرستیکه خدا وفرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین وهم در وی ست از ابن عمر
سحری کنید واگرچه بجرعه از آب باشد ودر روایتی از بخاری ست که گفت انس سحور کردند رسول خدا وزید بن ثابت وهرگاه که فارغ شدند
از سحور خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحور ودخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی
پنجاه آیت بخواند واخرجه مسلم ایضا واین حد تاخیر اوست بنص شارع پس متعین باشد بر آن عمل ولا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
عامر الضبي صحابی ست ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابه جز وی کسی ضبی نیست رضي الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
علی تمر فرمود چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما زیرا که سبب برکت ست چنانکه در روایت ترمذی ست فانه برکة حافظ
ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر امت ونصح ایشان زیرا که دادن شیء حلو طبیعت را با خلو معده داعی تر ست
بسوی قبول او وانتفاع گرفتن قوی بدان خصوصا قوت باصره که تقویت وی بحلاوت بیشتر ست واما آب پس کبد را از صوم نوعی از یبس حاصل
میشود وچون آب تر شد انتفاع او بغذا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در تمر وآب ست از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که نمی داند آنرا مگر اطبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلایش
وصاف کننده است آنرا وموجب اشتهاست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمی نیز وصححه ابن خزیمة
والحاکم وابو حاتم الرازی ایضا وروی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه واسناده ضعیف وروی الترمذی والحاکم وصححه من حدیث انس
مثل حدیث الباب سواء ورواه احمد والترمذی والنسائی وغیرهم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم ودر سندش مقال ست ولفظ وی این ست کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حسا حسوات من ماء وارد شده است در عدد تمر که آن سه است در سبل گفته وفی
الباب روایات فی معنی ما ذکر ودل علی ان الافطار بما ذکر هو السنة انتهی **وعن** ابی هریرة رضي الله عنه قال نهی رسول الله صلی

الله عليه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب درمیان
آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب مصنف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانك تواصل
یا رسول الله پس بدرستیکه تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از ان و حال آنکه تو میخوانی ما را و امر میکنی باتباع خود قال فرمود
آنحضرت بجواب آن مرد و ایکم مثلي و کدام یک از شما مانند من ست استفهام انکار ست یا توبیخ یعنی ایکم علی صفتی و منزلتی من ربی و در روایتی
کهیئتکم و در روایتی ست مثلکم و در روایتی ست کاحدکم اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني بدرستیکه من شب میکنم در حالیکه طعام میدهد مرا
آنکه پرورنده و تربیت کننده من ست و آب میدهد مرا و در روایتی اظل عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اظل و در روایتی
اني أُطعم وأُسقى و در لفظی لی مطعم یطعمنی وساق یسقینی و حاصل همه یکی ست در سفر السعادة گفته علما را درین شراب و طعام چند قول ست
یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این ست و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقیقت
متعین بود دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل وارد میگشت و انچه توابع آنست از
نعیم روح و شادی نفس و فرح دل و روشنائی چشم که بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود ؎ لها احاديث
من ذكراك تشغلها + عن الشراب وتلهيها عن الزاد + لها بوجهك نور يستضاء به + ومن حديثك في اعقابها حادي + اذا اشتكت من كلال السير
واعدها + روح القلوب فتحيي عند ميعاد + این قول دوم مختار ست چه اگر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال متصور نبود بلکه باطل شود انتهى
گویم این قول دوم منقول ست از ابن رجب در لطائف و از حافظ ابن القیم در هدی و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذلك لم يكن مواصلا
و جوابش آنست که طعامیکه از جنت بروجه تکریم آید منافی تکلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیا ست و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب قوت ست
که لازم اوست گویا فرمود که خدای من مرا قوت آکل و شارب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب
عدم احساس الم جوع و عطش ست و این غیر معنی قوت ست و گفته که معنی اول راجح ست چه سیرابی و سیری منافی حال صائم ست و مفوت
مقصود از صوم و صال چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی ست و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال جوع بود تا آنکه سنگ بر شکم می بست قاله المصنف
في الفتح شیخ در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای
حسی مجرب ست چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود انتهی و درین جا اقوال دیگر ست و احسن آن تسلیم ست یا تفویض
تا این چه مقام ست و کدام شراب و طعام فلما ابوا ان ينتهوا عن الوصال واصل بهم يوما ثم يوما پس هرگاه که سر باز زدند از آنکه
باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز پستر یکروز یعنی تا دو روز ثم رأوا الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدتكم
پستر دیدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد هلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شما را وصال كالمنكل لهم حين ابوا ان ينتهوا
و این ارشاد همچو عقوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تنکیل عقوبت کردن و عبرت دیگران گردانیدن نکال عقوبت
و این دال ست بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم ست و مباح ست وصال تا سحر بحدیث ابی سعید فايكم اراد ان يواصل فليواصل الى السحر
رواه البخاري و درین حدیث ابی سعید دلیل ست بر آنکه امساک بعض لیل مواصلت ست و این رد ست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست
پس منعقد نمی شود به نیت و اما حدیث ابن عمر در صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت داد روز ازینجا و فرو رفت آفتاب پس تحقیق افطار کرد
و صائم پس نیست منافی وصال زیرا که مراد بافطر دخل في وقت الافطار ست نه آنکه وی حقیقة مفطر شد چه اگر حقیقة مفطر میشد نه حث بر تعجیل وارد میشد

و نه نهی از وصال و نه روائب و وصال تا سحر مستقیم می ماند و هم در وی دلالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه
وسلم شوکانی گفته حرام ست وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر نهی از آن انتهی زیرا که قول اقوی است از فعل چه خطاب است و تا
نص کرده است بر کراهت و کراهت در استعمال سلف در معنی حرمت است و لهذا اصحاب وی مختلف اند در آنکه این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی و اول
اصح ست و با حنفاء ماصی وی رفته اند جمهور و رحمت و شفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود و اهل سلوک که مولع اند بریاضت
و لله اعتنی ارواح افطار میکنند بکلمات آیی از حقیقت وصال بر ایند مصنفی گفته وصال زائل میشود بیک قطره آب و یک لقمه طعام زیرا که حقیقت مدام صوم ستی غیر وقته و انچه مبطل صوم ست
مبطل آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب داخل ست پس اگر باتفاق چیزی نخورد و نه آشامید وصل نباشد و همچنین نیت روزه گرفتن
فرداد اخل ست پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد وصل نباشد انتهی متفق علیه من حدیث ابن عمر و عایشة و ابی هریرة و انس و تفرد مسلم باخراجه
عن ابی سعید و قیل البخاری الی قوله یسقینی و اختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی مطلق حرام گفته اند کالشوکانی
وغیره و نزد مالک و ابو حنیفه نیز جائز نیست و علیه الاکثر و گفته اند حرام بر کسی ست که در مشقت شدید افتد و مباح کسی راست که بروی شاق نیست و اول
رای اکثر ست و هر که قائل تحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان و مقرر نمیداشت ایشان را بران و این قرینه کراهت ست
و ابو داود امری از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از حجامت و مواصلت و حرام نکرد این هردو را بر اصحاب خود و اسنادش صحیح ست و بزار و طبرانی در
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال و نیست عزیمت وصال ست مراو را مواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبه باسناد صحیح آورده که ابن الزبیر
تا پانزده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر ازین نهی تحریم می فهمیدند وصال نمیکردند و نیز دال ست بر جواز روایت ابن السکن ام فوقا
کالله تعالی فرض نکرد صیام لیل انیس هر که خواهد پیروی من کند و نیست او را اجر و گفته که تعلیل باینکه وصال فعل نصاری ست مقتضی تحریم نیست و اعتذار
جمهور از مواصلت آنحضرت که این بطریق تقریع و تنکیل آنها بود و احتمال جوازش از برای مصلحت نهی ده تاکید زجر ایشان ست زیرا که چون آنها مباشر
وصال شدند حکمت نهی برایشان ظاهر شد و این داعی تر شد بسوی قبول نهی مذکور بنا برانچه مترتب شد بران از ملال در عبادات و تقصیر در اهم
ازان یا ارجح تر از وظائف عبادات و اقرب تر در اقوال تفصیل ست **وعنه** ای ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه دار یکه ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول ست
و مراد اینجا شامل قول و فعل ست تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع
طعامه و شرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت ست از
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نائره نفسانیت ست تا نفس از امارگی برآید
و مطمئنه گردد رواه البخاری و در حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار روزه دار ست که نیست او را حاصلی از
روزه خود مگر تشنگی و بسا شب خیز نماز گذار ست که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمی مراد دروغ و غیبت و دیگر مناهی
و نماز در زمین مغصوب ست و اعتنا نکردن بجماعت با رعایت ارکان و آداب آن و ابوها و دو اصحاب السنن و اللفظ له و افظ ابو داود
راست حدیث دلیل ست بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفه بر صائم و این هردو بر غیر صائم نیز حرام ست مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر ست
همچنین تحریم زنا از شیخ و خیلاء از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بدگوید پس باید که بگوید که من روزه دارم و دشنام ندهم
تا بدلیته جواباً **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت که

بوسه میداد وحال آنکه روزه دار می بود علما گفته اند معنی حدیث آنست که شما را نمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید ازان وگمان و وهم نکنید که
شما مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستید در استباحت قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود ازینکه از وقوع در قبله از وی انزال
یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقه شما کف نفس ست ازان امام محمد در موطا گفته باز داشتن خود
ازان افضل ست واین قول ابی حنیفه ست واکثر علما که پیش از ما بوده اند ویباشر وهو صائم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشره
واندام را به بشره زنان واندام آنها می رسانید وحال آنکه وی روزه دار ست پس مراد بمباشرت ملامست ست وگاهی بمعنی وطی فی الفرج آید
وآن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتم آیا نیست که آنحضرت مباشر میشد و وی صائم
گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش باآنحضرت کرد قرطبی گفته این اجتهاد ست از عایشه رض
وگفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه تنزیهی نه تحریمی اعتقاد میکرد کما یدل له قولها املککم لاربه و در کتاب الصائم قاضی یوسف
از طریق حماد بن سلمه ست که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا وامام محمد در موطا گفته مباشرت در حکم تقبیل ست در
ظاهر روایت ومکروه ست مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه دران و در موطای مالک ست ابن عمر نهی میکرد از تقبیل ومباشرت وعمر
نهی میکرد از تقبیل ومیگفت نبود از عصمت هیچیکی را انچه بود مر آنحضرت را در سبل گفته قول وی هو صائم دلالت نمیکند برانکه وی نیز صائمه
می بود ابن حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعض زنان خود را در فریضه وتطوع بعده باسناد خود روایت کرده که بود آنحضرت
مس نمیکرد روی او را وحال آنکه وی صائمه ست وگفت نیست میان هردو تضاد زیرا که وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود لفعل خود بر جواز آن برای
کسی که مثل وی صلی الله علیه وسلم مالک نفس خود باشد وترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائمه باشد بنابر علم بانچه ترکیب داده شده است در زنان از
ضعف نزد ورود برانها انتهی۔ لکنه کان املککم لاربه ولیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را وشهوت خود را و در روایتی لنفسه
ارب بفتح همزه وراء بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین ست وگاهی روایت کرده میشود بکسر همزه وسکون راء واین نیز بمعنی حاجت ست
وبمعنی عضو وفرج نیز می آید وبر تقدیر اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود وتوربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب وصواب ست پس
احسن حمل او ست بر حاجت وبای حال جمع وی آراب ست مثل جمل واجمال و در حدیث دلیل ست برانکه ذکر ما یقع بین الزوجین لاباس به ست مگر وقت حاجت
ونهی ازان وقتی ست که بغیر حاجت باشد والله اعلم متفق علیه وظاهر حدیث باب جواز قبله ومباشرت ست مر صائم را الدلیل التاسی به صلی الله
علیه وسلم وبنابر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده وجواب قاضی ست باباحت بدلیل فعل وی صلی الله علیه وسلم واللفظ لمسلم واین
عبارت را در سبل نگرفته وله عنهما الفاظ ترمذی گفته درین باب ست از عمر بن الخطاب وحفصه وام سلمه وابن عباس وانس وابی هریره وحدیث عایشه رض
حسن صحیح ست و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومی مکید زبان او را رواه ابوداود واین بر تقدیری باشد که آب دهان
در حلق فرو نبرد وگفته که سند این حدیث ضعیف ست زیرا که یکی از روات وی محمد بن دینار الطاحی البصری ست ودیگر سعید بن اوس وهردو ضعیف اند
والله اعلم وزاد فی روایة وزیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در مسئله اقوال ست اول مالکیه را
که مکروه ست مطلقا دوم آنکه محرم ست لقوله تعالی فالآن باشروهن زیرا که در وی منع مباشرت ست در نهایه گفته وجواب داده اند که مراد بمباشرت
درین آیه جماع ست وبیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما افاد حدیث الباب وقومی گفته که حرام ست قبله وهر که تقبیل کرد صوم وی
باطل شد سوم آنکه مباح ست وبعضی ظاهریه مبالغه کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل ست یعنی جوان را مکروه ست وپیر را مباح واین مروی ست

از ابن عباس و دلیلش روایت ابوداود ست که آمد آنحضرت را مردی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید او را پس نهی کرد از ان پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائز ست مالک و قادر بر نفس خود را و الا فلا و این مروی ست از شافعی و دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از ان خبر داد او را اما در او ام سلمه که آنحضرت این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا التحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمود انی اخشاکم لله و این دال ست بر عدم فرق میان شیخ و شاب و الابیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر الاسیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبل گفته از انچه شناختی ظاهر شد که اباحت اقوی الاقوال ست و دال ست بران روایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم امروز کاری بس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده مارا اگر مضمضه کنی بآب و تو صائم باشی گفتم لا باس بذلک پس فرمود ففیم یعنی پس این فکر در چیست و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام باندام رسانید و انزال کرد یا مذی ریخت شافعی وغیره گویند قضا کند در غیر نظر چون انزال کند و نیست قضا در اندا، و مالک گوید قضا و کفاره در هر دو ست مگر در مذی که صرف قضا ست و ثمه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء و لا کفارة الا علی من جامع و الحاق غیر المجامع به بعید انتهی **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را جائز ست که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد **واحتجم وهو صائم** و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نمیگردد و نزد ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیگردد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بروی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگردد صوم حاجم و واجب میگردد بروی کفارت قاله الطیبی **رواه البخاري** و ابوداود و النسائی و الترمذی و این را طریقی دیگر ست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و درینجا استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان وی صلی الله علیه وسلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر ست و سفر نکرد در رمضان با حرام مگر در غزوهٔ فتح و نبود در ان وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظر ست زیرا که کدام مانع ست از ان شاید یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و مثل این اخبار صحیحه رد نتوان کرد پس ظاهر شد که بعض رواة جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وهم کرد که آن هر دو معا وقوع یافته و اصوب روایت بخاری ست احتجم وهو صائم و احتجم وهو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله و لا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر ست و در صحیحین ست که نیست در ما صائم مگر آنحضرت و عبد الله بن رواحه و مقوی این ست ورود و غالب احادیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی ست اول احتجم وهو محرم دوم احتجم وهو صائم سوم احتجم وهو صائم و احتجم وهو محرم چهارم احتجم وهو صائم محرم پس اول مروی ست بطرق شتی از ابن عباس و متفق علیه از حدیث عبد الله بن بحینه و در نسائی وغیره از حدیث انس و جابر ست و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول ست مسموع نیست از حکم و قد رواه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کرهت الحجامة للصائم و حجاج ضعیف ست و قد رواه البزار من طریق داؤد بن علی عن ابیه عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان هر دو حدیث کما قدمناه و رابع را النسائی وغیره از طریق میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعله احمد و علی بن المدینی وغیرهما انتهی در سبل گفته یحتمل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علحده و قرینه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام ست **وعن** شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزادهٔ حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت ست رضي الله عنه

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقیع آمد آنحضرت مردی را ببقیع که مقبرۂ مدینۂ مطہرہ ست وهو يحتجم و آن مرد
حجامت میکرد و آنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که هیجده شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمحجوم فرمود روزه کشاد
حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزۂ هر دو وجمهور علما برانند که حجامت نمیشکند روزه را ومکروه نیست صائم را مگر بجهت طریان
ضعف واین مذهب امام ابو حنیفه وشافعی ست وهمین ست مروی از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم وباین قائل ست جماعتی از صحابه مثل سعد
بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر وزید بن ارقم وام سلمه وگویند حدیث شداد منسوخ ست بحدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر ست
چه وی صاحب آنحضرت بود در سال حجة الوداع که سنه دهم ست وشداد صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعی وگفت شافعی توقی از حجامت احتیاطاً
احب ست بسوی من ومؤید نسخ ست حدیث انس در قصۂ جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید واخرج الحازمی من حدیث ابی سعید مثله ابو محمد بن حزم
گفته حدیث شداد ثابت ست بلا ریب لیکن یافتیم در حدیث که نهی کرد آنحضرت از حجامت مر صائم را واز مواصلت وحرام نکرد این هر دو را آنفا بر
اصحاب خود واسنادش صحیح ست وروایت کرد ابن ابی شیبه حدیث ابی سعید که رخصت کرد آنحضرت در حجامت صائم را ورخصت نمی باشد مگر
بعد از عزیمت پس این دال ست بر نسخ برابر ست که حاجم باشد یا محجوم وگفته اند دلالت حدیث بر کراهت ست ویدل له حدیث انس الآتی
وگفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند مفسد صوم یعنی غیبت مردم رواه ابو حاتم
عن یزید بن ابی ربیعة عن ابی الاشعث الصنعانی ابن خزیمة درین تاویل گفته انه اعجوبة زیرا که قائل آن نمیگوید که غیبت مفطر صائم ست وگفت
احمد وکدام یک سالم می ماند از ما از غیبت اگر غیبت مفطر صوم ست ما را خود صومی نیست وقد وجه الشافعی هذا القول وحمل کرد شافعی افطار
صوم را بالغیبت بر سقوط اجر صائم مثل قوله صلى الله عليه وسلم للمتکلم والخطیب یخطب لاجمعة له اگرچه امر نکرد او را باعاده پس معلوم شد که مراد سقوط اجر ست
ودرین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قاله ابن خزیمة بغوی گفته مراد با فطار تعرض آن هر دو ست با فطار زیرا که حاجم مامون نیست
از انکه چیزی از خون بجوف وی برسد نزد مکیدن ومحجوم له مامون نیست از ضعف قوت بخروج دم وانجام کار افطار باشد رواه الخمسة
الا الترمذي یعنی احمد وابو داود ونسائی وابن ماجه وصححه البخاری احمد وابن خزیمة وابن حبان مصنف در تلخیص طرق این
حدیث را باختصار از جماعتی از صحابه آورده ودر سبل گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة وحافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر وحدیث
دلیل ست برانکه حجامت مفطر صائم ست چه حاجم وچه محجوم له وباین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل واتباع او وابن المبارک واوزاعی واسحق
وابی ثور وواجب ست قضا وکفاره وبه قال بعض الشافعیة مثل ابن خزیمة وابن المنذر وابن حبان ونقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی ست
از آنحضرت که حجامت کرد ووی صائم بود ومروی ست افطر الحاجم والمحجوم له ومن هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند
صائم محبوب تر باشد نزد من واگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت وچون بمصر آمد
میل کرد برخصت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل وارجح ست من حیث
الاسناد وباوجود آن اگر اجتناب کند خوب ست احتیاطاً وقیاس موافق حدیث ابن عباس ست زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل
بخارج ودر نمی آید چیزی از خارج بداخل ونیز حجامت موجب ضعف ست وکسر شهوت وموافق مصلحت صیام ست وجماع هم اگرچه هیجان ست
ولیکن ثابت شده است ازان اجتناب بنص ومجمع علیه ست ومحفوظ از صحابه وتابعین وعامۂ اهل علم عدم افطار بحجامت ست وعلمای مذهب
احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث شداد وتایید مذهب خود ونصرت آن بمعقول ومنقول وگفته اند که ده وازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث را

درین باب وبعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام بحاجم ومحجوم گذشت واین حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نکردند
که حجامت کردید ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است انتهی ذکره الشیخ فی الترجمة وبعضی گویند صرف محجوم له افطار میکند واما حاجم پس
افطار وی نمیشود عمل بربعض حدیث در طرف اول در سبل گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته قوله صلی الله
علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم له نص ست در حصول فطر مر هردو را پس جائز نیست اعتقاد بقای صوم هردو با اخبار آنحضرت از فطر الاسیما واین قول اطلق باشد
بدون قرینه داله برانکه ظاهرش غیر مراد ست پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهی در سبل
گفته لا ریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث انس الآتی **عن** انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما كرهت الحجامة
للصائم گفت انس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین ست که ان جعفر بن ابي طالب احتجم وهو صائم
جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد واو صائم بود فمر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوے
آنحضرت ص و فرمود روزه کشادند این هردو که حاجم ومحجوم اند ثم رخص النبي صلى الله عليه وسلم في الحجامة للصائم پس تر رخصت کرد
واجازت داد آنحضرت در خون کشیدن مر روزه دار را فكان انس يحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد واو روزه دار می بود
رواه الدارقطني وقواه روایت کرد این اثر را دارقطني وگفت قوی ست ولفظ وی این ست ان رجاله ثقات ولا نعلم له علة واین حدیث
از ادله النسخ حدیث شداد ست واز وی معلوم میشود که آخر امر رخصت ست بر تقدیر ثبوت کراهت نیز ودر حدیث ابو سعید خدری ست که
فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت وقی واحتلام ست رواه الترمذي ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ ست
یعنی شاذ ست وعبد الرحمن بن زید که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث وگفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطني وبیهقي ونیز روایت
کرده است آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم وابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه ست بصواب وابو زرعه گفته که صحیح ست
وگفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالك که آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن
ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را ومکروه ست دران رواه البخاري وهم در بخاری ست تعلیقا بود ابن عمر که حجامت
میکرد وحال آنکه صائم ست پس ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد بشب **وعن** عايشة رضي الله عنها ان النبي
صلى الله عليه وسلم اكتحل في رمضان وهو صائم بدرستیکه آنحضرت سرمه کشید چشم خود را در رمضان وحال آنکه روزه دار بود
ازینجا معلوم شد که سرمه کشیدن زیان نمیکند بروزه وهو قول الشافعي وبعضی مکروه گویند وهو قول سفیان وابن المبارك واحمد واسحق
ومذهب ابو حنیفه رخصت ست ومذهب مالك کراهت ونزد ابو داود ست از انس که بود رسول خدا که سرمه میکرد ودر حدیث دیگر ست
که فرمود پرهیز کنید ازان وهردو ضعیف ست وابن شبرمه وابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفطر صوم ست لقوله صلى الله عليه وسلم الفطر مما دخل
وليس مما خرج واذا وجد طعمه فقد دخل وجواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم ست زیرا که چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیرا که انسان
گاهی حنظل را بپای خود می مالد ومزه او در دهن می یابد وحال آنکه روزه او نمیشکند وحدیث الفطر مما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس
ووصله عنه ابن ابی شیبة وآنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثمد ليتقه الصائم پس گفت يحيى بن معين انه حديث منكر
رواه ابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از هشام وسعید ضعیف ست نووی
گفته اتفاق کرده اند حفاظ بر ینکه روایت بقیه از مجهولین مردود ست انتهی ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف ونام پدرش عبد الجبار ست

علی الصحیح و فرق کرد ابن عدی در سعید بن ابی سعید الزبیدی پس گفت که وی مجهول ست و در سعید بن عبد الجبار و گفت وی ضعیف ست وحال آنکه هر دو یکی اند و گفت بیهقی لیس بالقوی و رواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سرمه میکشید وحال آنکه وی روزه دار ست گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر ست و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث ست وکذا قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب ست و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث ابن عمر ایضا و لفظ وی این ست که بیرون آمد بر ما رسول خدا و هر دو چشم او پر انداز اثمد و این در رمضان بود و وی صائم ست و درین باب از بریره مولاة عایشه نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بیهقی در شعب الایمان و قال الترمذی لا یصح فیه شیئ گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و روایت کرد ترمذی از انس که آمد مردی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بدرد آمده پس آیا سرمه کشم در چشم وحال آنکه من روزه دارم فرمود سرمه بکش ترمذی گفت سند این حدیث قوی نیست وابو عاتکه که راوی این حدیث ست ضعیف داشته میشود و رواه ابو داود من فعل انس ولا باس باسناده **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل وشرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را وحال آنکه وی روزه دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزهٔ خود را که باطل نمیگردد فانما اطعمه الله وسقاه زیراکه نخورانیده است او را و نوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام ست در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم ست قضا در روزهٔ رمضان و قیاس همین ست و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایمه این حدیث را قائل میشدم بقضا و در هدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعض اهل علم باکل و شارب ناس و بعض منع کرده اند و راجع الحاق ست انتهی متفق علیه و رواه ابن حبان والدارقطنی وابن خزیمة والحاکم والطبرانی فی الاوسط و لفظ وی این ست چون بخورد روزه دار بفراموشی پس چیزی نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی و نیست قضا بر وی وللحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هریرة من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضاء علیه ولا کفارة هر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و نه کفاره وهو صحیح و اسناد این زیادت صحیح ست و رواه الدارقطنی وابن خزیمة وابن حبان ایضا و سر در معذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیئتی یاد دهنده نیست بخلاف صلوة و احرام حج که این را هیأت مذکره است از استقبال قبله و تجرد از جامهٔ دوخته پس صائم احق ست بمعذور داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من افطر عام ست جماع را و تخصیص اکل و شرب بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن دقیق العید و حدیث دلیل ست بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد بنسیان روزهٔ وی نکشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم ست حقیقة و این قول جمهور ست و بعضی بافطار رفته اند زیراکه امساک از مفطرات رکن صوم ست پس حکم وی حکم کسی ست که رکنی از نماز فراموش کرده و واجب ست بر وی اعاده واگرچه ناسی ست و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را بآنکه مراد از آن فلیتم امساکه عن المفطرات وجواب داده اند که قوله فلا قضاء علیه ولا کفارة صریح ست در صحت صوم ناسی و عدم قضای او و اخراج کرد دارقطنی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع و سعید مقبری و ولید بن عبد الرحمن و عطاء بن یسار کلهم عن ابی هریرة و فتوی داده است بآن جماعتی از صحابه منهم علی رضی الله عنه و زید بن ثابت و ابی هریرة و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن حزم و در سقوط قضا احادیث ست که بعض او شد بعض ست و تمام ست احتجاج بدان و اما قیاس بر نماز پس قیاسی ست

فاسد الاعتبار زیراکه در مقابلهٔ نص ست با آنکه در اصل منازع ست و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصعه از ثرید پس خورد از ان پس تر یاد کرد که وی صائمه بود پس گفت او را ذو الیدین اکنون بعد از انکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت صلعم
تمام کن روزهٔ خود را پس نیست آن مگر رزق که راند آنرا خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابو هریره و گفت او را
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت پس تر داخل شدم بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمک الله
و سقاک گفت پس تر در امدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابو هریره انت انسان لم تتعود الصیام **وعن** ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیء فلا قضاء علیه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی
پس نیست بر وی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیراکه عدم قضا فرع صحت ست ومن استقاء فعلیه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بر وی
قضاست که مبطل صوم ست اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق ست که قی پری دهن باشد یا کمتر ازین این ست مذهب ائمه ثلثه
و اما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگرداند تعمد را بملأ فم پس اگر قلیل باشد
قضا نکند چنانکه در حدیث ست در هدایه مذهب ابو حنیفه ذکر نکرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محمد روایتی ست از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در مؤطای خود نوشته که همین ست قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر ینکه تعمد قی مفسد صیام ست شوکانی گفته در وی
نظر ست زیراکه ابن مسعود و عکرمه و ربیعه گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا مستخرج تا وقتیکه چیزی را باختیار خود نه برگرداند و استدلال
کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سه چیز یکی قی دوم حجامت سوم احتلام و این را ترمذی و بیهقی باسناد ضعیف روایت کرده اند زیراکه
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست و او ضعیف ست و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابو هریره زیراکه
آن مطلق ست و این مقید انتهی و در سبل گفته جواب داده اند بحمل وی بر غلبهٔ قی جمعا بین الادلة و حمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص ارجح ست
از وی سندا پس عمل بر وی اولی باشد و اگرچه معارض اوست برائت اصلیه انتهی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ ست و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و دار قطنی از مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشبه ست بصواب و ابو زرعه گفته
اصح ست پس قی عمد مبطل صوم باشد گو کفاره مباش در مصفی گفته آیا فساد استقاء صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگرچه یقین باشد
که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنهٔ رجوع ست پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر آنست که
استقاءت بمنزلهٔ نوم ست که شارع آنرا مظنهٔ رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه باختیار ست حکم بفساد صوم
نموده است چنانکه نوم را مظنهٔ خروج ریح گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد دائر بر علت خود پس
حق آنست که وی مفسد ست از جهت مظنهٔ رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگرچه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترفه که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی
و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن حبان و دار قطنی و حاکم و او را الفاظ ست از حدیث ابو هریره و اعله احمد و اعلال کرده است آنرا امام احمد
بآنکه غلط ست و گفت ابو حاتم منکر ست زیراکه در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النحوی ست و وی رافضی ست اما توثیق کرد او را احمد و غیره
و اخرج له البخاری و مسلم متابعة و در سنن ترمذی گفته این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد ست بدان
عیسی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ مقابل شاذ ست و گفت بخاری مروی ست

از غیر وجه و صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زعم کرده اند اهل بصره که هشام وهم کرده است دران و گفت ابو داؤد و بعض حفاظ که نمی بینم آنرا
محفوظ و انکار کرد آنرا احمد و گفت در روایت خود لیس من ذا شئ گفت خطابی اراده میکند که آن غیر محفوظ ست و نقل کرد منها از احمد که حدیث کرد
بآن عیسی و نیست در کتاب وی غلط کرد دران و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح ست بر شرطهما و اخرجه من طریق حفص بن غیاث
و اخرجه ابن ماجة ایضا و قواه الدارقطني ولیکن قوی گفته هست آنرا دارقطني و گفت اسنادش صحیح ست **وعن** جابر بن عبد الله
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح بسوی
مکه در رمضان در سنه هشتم از هجرت و ابن اسحق وغیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتى بلغ كراع الغميم تا آنکه رسید کراع غمیم را
بضم و تخفیف را و فتح غین معجمه موضعی ست میان مکه و مدینه نزدیک بعسفان بر سه میل ازوی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح
من ماء پستر طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتى نظر الناس اليه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پستر نوشید
آب را فقيل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی
بروزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنکسانند
بیفرمانی کنندگان آنکسانند بیفرمانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول را صلی الله علیه وسلم
و قبول نکردند رخصت خدای عز و جل را و وارد شده است که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورده شود
عزیمتهای او نه از ان جهت که روزه داشتن حرام ست چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس ست که بیرون آمد
آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان را پستر طلبید آب را و برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود
تا به بینند آنرا مردم پس افطار کرد تا آنکه قدوم آورد بمکه و این واقعه در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد
پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته مذهب جمهور رخصت صوم ست در سفر و مروی ست از بعض ظاهریه
و محکی ست از ابوهریره که فطر در سفر واجب ست و روزه کافی نیست انتهی وفي لفظ و در روایتی این ست قيل له گفته شد مر آنحضرت را
ان الناس قد شق عليهم الصيام وانما ينتظرون في ما فعلت بدرستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جز این نیست
که نگرانی میکنند در چیزی که بعمل آری تو فدعا بقدح من ماء بعد العصر فشرب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر و نوشید آب را
در مصفی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر ست قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر ست در حق کسی که
در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر ست کسی را که مشقت رساند او را و اگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را نهی
رواه مسلم در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه مسافر راست که روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگرچه اکثر روز صائم بوده باشد
و خلاف کرده است درطرف اول داود و گفت کافی نیست مسافر را صوم لقوله تعالى فعدة من ايام اخر و لقوله اولئك العصاة و قوله ليس من البر
الصيام في السفر و خلاف کرده اند و را جماهیر و گفته اند که مجزی ست صوم لفعله صلی الله علیه وسلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء
و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان ست امر او را با فطار و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این ست که نیست در حدیث
که امر کرده باشد ایشان را بلکه فعل وی مقتضی وجوب ست و اما حدیث ليس من البر پس در حق کسی ست که روزه بروی دشوار ست آری عام
استدلال بتحریم صوم در سفر بر کسیکه شاق ست بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت ست که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار ست

پس آنانکه روزه گرفتند بعد از آن ضعف کرد آنها را ابجهات و اما جواز فطار و اگرچه اکثر روز صائم بوده باشد پس مذهب جمهور جواز اوست و تعلیق کرده است شافعی قول را بآن در بویطی بر ثبوت حدیث و گفته هر که صبح کرد در حضر در حالیکه صائم ست پستر سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد روز کدید و گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کدید هشت روز ست و مراد بحدیث آنست که آنحضرت روزه نداشت روزها در سفر پستر افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ایاما من رمضان ثم سافر واحمد و اسحق گویند جائزست او را افطار بعد در امدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشان ست زیراکه وی مسافرست و اما افضل پس مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و ثوری و جز ایشان آنست که صوم افضل ست مسافر را اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل ست و اوزاعی و سعید بن المسیب و احمد و اسحق و غیرهما گفته اند فطر افضل ست مطلقا و احتجاج کرده اند باحادیثی که احتجاج کرده است بدان قائل عدم اجزای صوم و گویند که این احادیث اگرچه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که بیاید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه بنفی جناح مفید لا بأس بست نه آنکه محرم ست و افضل نیست و حجت قائل افضلیت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اسفار همین صوم بود لیکن لابدست از دلیل بر اکثریت آن و تاویل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی ست که صوم بروی شاق ست و بعضی گویند هرچه آسان ترست همان افضل ست و بعضی گویند صوم و افطار هردو برابرست زیراکه احادیث درین باب متعادل آمده و این ظاهر حدیث انس ست که سفر کردیم با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر و نه مفطر بر صائم **وعن** حمزة بن عمرو الاسلمی کنیت وی ابو صالح یا ابو محمد ست معدود ست در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد و عائشة و غیرهما مات سنة احدی وستین وله ثمانون سنة رضي الله عنه انه قال یا رسول الله اجد في قوة علی الصیام فی السفر فهل علي جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یابم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست بر من گناه فقال هي رخصة من الله فرمود این افطار رخصت ست از خدای عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کرد برخصت و عمل کرد بران پس نیک ست نظر بشهود کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسیکه دوست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی و درین اشارت ست بافضلیت افطار و ظاهرش تخییر ست میان صوم و فطر و دلیل برجواز صیام در سفر رواه مسلم بالجمله احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض بافضلیت یکی و بعضی در تخییر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هردو جائز اند واصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست از حدیث عائشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدرستیکه حمزه بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هردو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر صوم تطوع را بدلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسرد الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد ابو داود ست در روایت صحیحه که وی سوال نکرد مگر از فرض و صححها الحاکم انتهی و در سبل گفته استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم دهر زیراکه وی آنحضرت را خبر کرد بسرد صوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حقی بسبب آن فوت نشود و بشرط فطر عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر ابن عمر و صوم دهر را پس معارض این نیست زیراکه آنحضرت ضعف وی از آن دریافته و در واقع نیز همچنین بود زیراکه وی در آخر عمر ضعیف گشته و میگفت یا لیتنی

قبلت رخصة صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگرچه قلیل می بود وحشت میکرد ایشان را بر آن انتهی گویم مذهب
مختار حنفیه و امام مالک آنست که چون ایام منهیه را افطار کند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه **وعن** ابن عباس رضي الله
عنه قال رخص للشيخ الكبير ان يفطر رخصت کرده شد پیر کلان سال را در افطار کردن و يطعم عن كل يوم مسكينا و بخوراند
هر روز یک مسکین را و لا قضاء علیه و نیست قضا بر وی در صفی گفته و در حکم پیر کبیر السن کسیکه ضعف دارد حبلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست
و قدرت بر صوم با آن ضعف نمیدارد و آیا این فدیه بر سبیل وجوب ست یا بر سبیل استحباب شافعی را در این مسئله دو قول ست اظهر آنست که بر
طریق وجوب ست زیرا که عوض قضاست و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از ذمه او مطلقا ساقط میشود تا یافتن
قدرت ظاهر اول ست مانند صدقة الفطر انتهی در سبل گفته و در مسئله اختلاف ست در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم ست در حق
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ ست و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ ست و نیست اطعام بر کبیر
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب ست او را اطعام وقیل غیر ذلک و اظهر همان ست که ابن عباس گفته و مراد بشیخ کسی ست که عاجز است
از صوم و ظاهر آنست که حدیث موقوف ست و یحتمل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تغییر صیغه بجهت حصول علم ست بآن زیرا که
ترخیص بطریق توقیف می باشد و یحتمل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و هو الاقرب انتهی گویم مراد بآیه کریمه قول وی تعالی ست و على
الذين يطيقونه فدية طعام مسكين و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ ست شوکانی گفته در صحیحین ست از حدیث سلمة بن الاكوع که چون
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیه دهند پس نازل شد بعد او آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابو داود من حدیث
معاذ بنحو ما تقدم بزیادة فمن شهد منكم الشهر فليصمه یعنی این ناسخ اوست و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خير لكم پس این آیات
ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح و رخصت کردند مریض و مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهی گویم در داؤد
ابو داؤد من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمة عنه نحوه و زیاده کرد
که نیست قضا بر وی و درین باب ست از ابن عمر نزدیک دارقطنی بروایت نافع از وی که هر که دریافت او را رمضان و نبود که روزه داشته است
رمضان را پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و نیست بر وی قضا و درین باب ست از انس بروایت شافعی از مالک
که انس بن مالک چون پیر شد قادر نبود بر صیام پس فدیه میداد و رواه البیهقی من حدیث قتادة عن انس موصولا مصنف در تلخیص گفته
و تعلیق کرده است این را بخاری در صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا الطرق کثیره در تعلیق التعلیق گفت ابن عبد البر رواه الحماد ان و معمر عن ثابت که
چون پیر شد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد و میخورانید و درین باب ست اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء
که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بر وی ست هر روز را مدی از گندم انتهی و قومی
گفته این آیت غیر منسوخ ست منهم ابن عباس کما نها و مروی ست از وی که میخواند و على الذين يطوقونه ای يكلفونه ولا يطيقونه و می گفت
نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر و زن سالخورد ست ابن عبد البر گفته مروی ست این قراءت بطرق از ابن عباس و عائشه و مجاهد و جماعه
انتهی و در سنن دارقطنی ست از ابن عباس و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين واحد فمن تطوع خيرا قال زاد مسكينا فهو خير له وقال ليست
بمنسوخة الا انه رخص للشيخ الكبير الذي لا يستطيع الصيام و اسنادش صحیح و ثابت ست و در وی دلالت ست بر آنکه رخصت نیست مگر پیر را
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح ست و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از حنطه آمده و هم دارقطنی

ازابن عباس و ابن عمر در حامل و مرضع آورده که ایشان هر دو افطار کنند و نیست قضا و اخرج مثله عن جماعة من الصحابة وانهما یطعمان کل یوم
مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفنه از ثرید و طلبید سی مسکین را و سیر بخورانید ایشان را اگویم از
بعض کتب لغت ظاهر ست که همزهٔ اطاقت برای سلب ست پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ ست در مصفی ست بغوی گفته علما مختلف اند
در شیخ فانی و حامل و مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیه لازم نیست و فدیه سنت ست نزدیک مالک و واجب ست نزدیک غیر او و حامل که بترسد
بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک و ابو حنیفه زیرا که وی بمنزلهٔ بیمار ست و اسحق بن راهویه گفته ست که حامل و مرضع اگر خواهند
اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق ادله مناسب تر می نماید والله اعلم **مسئله**
آیا حکم مرضع مثل حکم حامل ست ظاهر آنست که مثل اوست و در حکم مرضع ست کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن انتهی

رواه الدارقطني والحاكم وصححاه روایت کردند این را دارقطنی و حاکم و گفتند که صحیح ست و دل له الاحادیث کما تقدم **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن صخر البیاضی بود نزد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فقال هلکت و گفت هلاک شدم من یعنی بیفتادم در گناه و در روایت دارقطنی در علل بسند جید باین لفظ ست
که آمد بادیه نشینی در حالیکه طپانچه زد روی خود را و میکند موی خود و میزد سینهٔ خود را و میگفت هلاک شد ابعد و رواها مالک عن سعید بن المسیب مرسلا
و در روایتی از دارقطنی باین لفظ ست که گفت هلکت واهلکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم زن خود را با فگندن او در گناه و زعم کرد خطابی که منفرد ست
بآن یعلی بن منصور از ابن عیینه و ذکر کرد بیهقی که حاکم نظر کرد در کتاب یعلی بن منصور پس نیافت این لفظ را در ان و اخراج کرد آنرا از روایت اوزاعی
و ذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض رواة و صحابه آنرا ذکر نکرده اند مصنف در تلخیص گفته رواها الدارقطني من رواية سلامة بن روح
عن عقیل عن ابن شهاب والله اعلم یا رسول الله قال وما اهلكك فرمود چه چیز هلاک کرد ترا قال وقعت على امراتي في رمضان گفت
افتادم بر زن خود در رمضان فقال هل تجد ما تعتق رقبة فرمود آیا می یابی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل
تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فرمود پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد
ما تطعم ستين مسكينا فرمود پس آیا می یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین را جمهور برانند که هر مسکین را یک مد طعام ست که
ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل ازان مجزی نباشد و حنفیه گویند کافی ست صرف آن در
یک کس در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز بدهد کافی نشود مگر از یک روز قال لا
گفت نمی یابم و این ظاهر ست در انکه مرتب ست حساب مذکور پس کافی نباشد عدول ازان بسوی ثانی با امکان اول و نه بسوی ثالث
با امکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین و روایت کرده است زهری ترتیب را از سی کس یا زیاده و روایت تخییر مرجوح ست
با ثبوت ترتیب در صحیحین و مؤید اوست که وقوع آن در کفارهٔ ظهار و این کفاره مشابه اوست کذا فی السبل ثم جلس پس نشست آنکه آمده بود
فاتى النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر پس آورده شد آنحضرت بزنبیلی بافته شده از برگ خرما که در وی خرما بود و عرق
بفتح عین و را و بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد ست
فقال تصدق بهذا فرمود تصدق کن بر فقرا باین از کفارت خود فقال پس گفت اعلى افقر منا آیا تصدق کنم بر فقیر تر
از خود فما بين لابتيها اهل بيت احوج اليه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل خانهٔ فقیر تر و محتاج تر بسوی آن

از اهل خانهٔ ما فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت وناب
دندان پیشین ودر سباع دندان پیشک میگویند وآن دندانهاست متصل رباعیات ودر بعض روایات نواجذه آمده عوض انیابه وآن دندانهاست
در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل وضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ وکمال عقل بر آیند وپیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست می گویند که مراد
بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطعمه اهلك بستر فرمود برو وبخوران تمر را اهل خانهٔ خود را او در روایت نسائی باین لفظ ست
اطعمه عيالك ودرینجا دو قول ست یکی آنکه این کفاره ست واز قاعدهٔ کفارات آنست که صرف کرده نشود در نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد
او را بدان ودیگر ده اند که اصل عدم خصوصیت ست دوم آنکه کفاره ساقط ست از وی بنابر عسر وی ودلیل له حدیث علی علیه السلام کله انت وعیالك
فقد کفر الله عنك مگر آنکه این حدیث ضعیف ست یا آنکه صدقه باقی ست در ذمهٔ او وانچه آنحضرت او را بخشیده صدقه است بر وی وبر اهل وی
بجهت آنکه آنمرد را در غایت احتیاج یافت بغوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را تا وقت یسر
وامر کرد او را که آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتهى ودر مصفی گفته درین حدیث دو احتمال ست یکی آنکه کفاره مستقر شد در ذمهٔ او وپس وقتیکه
قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقة الفطر وسکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی ست انتهى وشیخ در
ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند وبعض بر آنند که مخصوص ست بآنمرد وبعضی گفته اند منسوخ ست
وقول قدیم همانست که گفته شد انتهى گویم حدیث مطلق ست ودلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت ونسخ هر دو نظر ست رواه السبعة
یعنی بخاری ومسلم واحمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر وجوب کفاره بر مجامع در نهار رمضان عامدا وذکر
کرد نووی که این اجماع ست معسر باشد یا موسر پس معسر ثابت ست در ذمهٔ او وبر یکی از دو قول شافعیه دوم آنکه مستقر نیست بر ذمهٔ او زیراکه
آنحضرت بیان نکرده که کفاره بر وی باقی ست واختلاف کرده اند در رقبه زیراکه درین حدیث مطلق آمده وجمهور تقیید کرده اند آنرا بمؤمنه حملا
للمطلق ههنا على المقيد في كفارة القتل وگویند کلام الله در حکم خطاب واحد ست پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید وحنفیه گویند حمل
مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی ست رقبهٔ کافره وگفته اند درینجا تفصیل ست یعنی تقیید مطلق جائی ست که قیاس مقتضی تقیید باشد
پس این تقیید بقیاس خواهد بود همچو تخصیص بقیاس واین مذهب جمهور ست وعلت جامعه درینجا آنست که این کفاره ست از گناهی که مکفر
خطیئه ست واسئله مبسوطه فی الاصول وجماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر ونه بر موسر زیراکه آنحضرت خوردن آن برای
وی مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا واین استدلال غیر ناهض ست زیراکه امر ظاهر در وجوب ست واباحت اکل دال نیست
بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات ست که گذشت ومهدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن بآنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله
وصم یوما مکانه وذکر نکرد کفاره را وجوابش آنست که روایت امر بکفاره ازین حدیث که نزد سبعه است ثابت شده انتهى حافظ شوکانی گفته وهمین ست
کفارهٔ ظهار وگفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرد عمدا بهر سببی که باشد بلکه فقط بجماع ولیکن نیست در جماع مرد با زن خود دیگر همان کفاره که
در اکل وشرب بود زیراکه این همه حلال ست وحرام نشده مگر بعروض صوم وواقع ست در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد ونیست ذکر جماع کردن
او انتهى ولفظ مختصر وی این ست وبر کسیکه افطار کند بعمد کفارت ست همچو کفارهٔ ظهار بحدیث مجامع در رمضان بغوی گفته واگر افطار کند باکل وشرب
پس مانند افطار بجماع ست در وجوب کفارت نزد ابو حنیفه ومالک وکفاره مخصوص ست بجماع دون اکل وشرب نزدیک شافعی واحمد والله اعلم ودر
مصفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابو هریره است پس انچه در حدیث ابن المسیب ذکر ست از اهدای بدنه ماخوذ نیست وانچه تفسیر اوست

مثل بیان عرق باخود ست **مسئله** هر کرا این حادثه پیش آید بروی واجب ست انچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص نموده بر وصف عام
که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها در ان وصف مختلف شده اند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر
مجموع چند چیز ست افساد صوم ادای رمضان عمدا بجماع که آثم شده است بآن بسبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیراکه روزه او
فاسد نشده و نه بر کسیکه نیت روزه نکرده است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد اکل و شرب و استمنا و استقاءت
و نه بر مسافر که جماع کند به نیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیراکه آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود
پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه بر کسیکه فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفطر ست بعد از ان بنا بر آن فعل
جماع کرد و نه بر کسیکه زنا کند بنسیان یا در حال سفر زیراکه آثم درین صورت بجهت معنی زنا ست نه بجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
نتوان کرد زیراکه جماع افحش ست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جائز داشتند جماع را نه و غیر ادای رمضان را بر ادای رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم
عمدا انتهی در سبل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت ابوداود از حدیث ابوهریره
این لفظ آمده کله انت و اهل بیتک و صم یوما و استغفر الله انتهی گویم ابن حزم اعلال کرده است این روایت را به هشام بن سعد و قد تابعه ابراهیم بن سعد کما رواه ابوعوانة
فی صحیحه و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمر و عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة و هو وهم فی اسناد کذا
فی التلخیص ولیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیراکه آنحضرت
امر نکرد او را مگر بکفاره لاغیر و جواب داده اند که آنحضرت اتکال کرد بر انچه از آیه کریمه معلوم فرموده که این حکم واجب ست بر مرد و اما زنی که جماع
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر انکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و هو الاصح من قولی الشافعی
و به قال الاوزاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب ست و آنحضرت که ذکر آن نکرده با زوج بجهت آنست که وی باعتراف نکرده و اعتراف زوج
موجب کفاره بروی نیست یا باحتمال آنکه زن صائمه نبود باین طریق که طاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم ست در
حق زن نیز بنا بر انچه معلوم ست از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این ست و امره ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة ست و در وی کلامی ست
معروف و در مصفی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد
و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم او ست از حکم مرد چنانکه حد زنا بر هر دو واجب میشود و غسل بر هر دو واجب میشود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد بجماع
دو کفاره لازم آید و تداخل کفارات امری ست که از شرع نصی بران دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم ست همراه کفاره ظاهر آنست
که لازم ست انتهی **واللفظ لمسلم** و لفظ حدیث مرسل راست و اخرجاه ایضا من حدیث عایشة وله الفاظ عندهما در سبل گفته ان هذا
حدیث جلیل کثیر الفوائد و مصنف در فتح الباری گفته انه قد اعتنی بعض المتاخرین ممن ادرک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه فی مجلدین جمع
فیهما الف فائدة و فائدة انتهی انچه ما ذکر کردیم در وی کفایه ست و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقلا عن فتح الباری **وعن** عایشة
وام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصبح جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد
در حالیکه جنب ست از جماع و در روایتی باین لفظ ست که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود
از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع ست ثم یغتسل و یصوم و در روایتی بجای ثم فا آمده یعنی پیشتر غسل میکرد از جماع

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی ست از روی سند و گفت ابن عبد البر انه صح و تواتر و آنکه در حدیث ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون ندا کرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب ست پس روزه ندارد آن روز رواه احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از ان جمهور که این منسوخ ست و ابوهریره از ان رجوع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوی رسیده و فتوی داد بقول این هر دو صحابیه و دال ست برای نسخ حدیث عایشه که آمد مردی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی و عایشه می‌شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا در می یابد مرا نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس فرمود آنحضرت و انا تدرکنی الصلوة و انا جنب فاصوم پس گفت آن مرد نیستی تو مثل مای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود و الله انی لارجوان اکون اخشاکم لله و اعلمکم بما اتقی و بنسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیر هما و این حدیث دافع قول کسی ست که میگوید که این خاص ست با آنحضرت صلی الله علیه و سلم وزاد مسلم في حديث ام سلمة ولا يقضي و زیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را و اکثر علما بر این اند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزهٔ نفل درست ست و لیکن روزهٔ فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر انند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر ست و حدیث وارد ست بر مخالف و الله اعلم

وعن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه کسیکه مرد و بر وی صومی ست واجب که قضا نکرده ست آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی این خبر در معنی امر ست و اصل در وی وجوب ست لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر انکه درینجا برای ندب ست و مراد بولی وارث ست خاصه یا قریب یا عصبه و درین مسئله خلاف ست اصحاب حدیث و ابوثور و اوزاعی و احمد و شافعی در قولی و صححه النووی بظاهر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که مخیر ست میان صیام و اطعام و جمهور علما بر انند که جائز نیست الا اطعام متعین ست که آنرا فدیه میگویند و باین قائل ست امام ابوحنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعا و لفظ وی این ست که هر که مرد و بر وی روزه است خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را اخرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب ست نمی‌شناسم او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول او ست و گفت دارقطنی محفوظ وقف او ست بر ابن عمر و تابعه البیهقی علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع ست زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگرچه در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم و معارض حدیث صحیحین که اقوی ست از وی در سند نتواند شد و نیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس و عایشه فتوی باطعام مروی ست و همین ست موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند و حج مخصوص ست و جواب داده اند که آثار مرویه از فتوای عایشه و ابن عباس مقاوم حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت ست در حج بنص صحیح پس در صوم هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقض ست بهمین حدیث باب و اعتذار مالکیه بعدم عمل اهل مدینه بر ان مبنی ست بر آنکه ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت ست و لیس کذالک کما عرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد عذری غیر مقبول ست زیرا که عبرت بمروی ست نه رای راوی کما عرفت فیها ایضا و مصنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر باسناد صحیح از ابن عباس که گفت نماز نگذارد هیچکی از هیچکی و نه روزه دارد احدی از احدی و روی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله و در بخاری ست در باب النذر از ابن عباس و ابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی باتباع ست انتهی گویم حدیث ابن عمر را مالک هم در موطا آورده و در مصفی زیر آن گفته این را تعقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید ممکن ست جمع میان حدیث و اثر پس بگوییم که معنی قول

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می توان آورد و در باب شخصی که بمیرد و بر وی واجب بود صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشبه ست بنظائر و فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن ست چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخییر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برائت ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو چیز صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو محمل نمیتواند شد زیرا که هر یکی مشعر ست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغة این ست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز ست که هر یکی ازین دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصفی گفته تخصیص کرده اند و بکسیکه بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث مبنی نیست از تمکن بلکه عام ست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد حنفیه اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در انکه صوم از میت مختص بولی ست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد باجرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می توانست کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه دین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سد که دیگری را نائب گیرد و در مصفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدهد قیاسا علی نظائر المسئلة انتهی متفق علیه وصححه احمد وعلق الشافعي القول به على ثبوت الحديث گویم حدیث ثابت شده بیهقی در خلافیات گفته که این سنت ثابت ست و نمی دانم خلافی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در امثله احادیث صحیحه ثابته صریحه محکمه ذکر کرده و زیاده کرده بزار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخییر ست میان صیام و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف ست زیرا که از طریق ابن لهیعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن ست و در حدیث مسلم ست از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرمود روزه دار از طرف وی بعض حنابله گفته اند جائز ست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته وقد حققنا ما فيه من الاختلاف في حواشينا على شرح عمدة الاحكام لابن دقيق العيد بيانا شافيا ولله الحمد انتهى

باب صوم التطوع وما نهي عن صومه

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع ست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توربشتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از انکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابي قتادة الانصاري رضي الله عنه روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است و قصه طویل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن صوم يوم عرفة بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم ست از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل تر ست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا يكفر السنة الماضية والباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که در ان سال کرده و سالی که بعد از وست باین معنی که نگاهدارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز بدین ست که مستحب ست افطار مر واقفان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثابت ست از فعل آنحضرت و ابو بکر و عمر صلی الله علیه
و آله وصحبه وسلم **وسئل عن صوم يوم عاشوراء** و پرسیده شد از روزهٔ یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم ست و بعضی توهم کرده اند
که نام روز نهم ست و این خطاست **فقال يكفر السنة الماضية** پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت ست
بر آنکه صوم یوم عرفه افضل ست از وی زیرا که مکفر ذنوب دو سال ست و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد
مستحب گردید ابن عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که
عاشوراست و این ماه را که رمضان ست متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده مبنی بر فهم ابن عباس ست
از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید ورنه یوم عرفه افضل سائر ایام ست غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف ست **وسئل عن صوم**
يوم الاثنين و پرسیده شد از روزهٔ روز دوشنبه **فقال** پس گفت **ذلك يوم ولدت فيه او بعثت فيه او انزل الي** این روزی ست
که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شده ام من دران یا نخست فرستاده شده است وحی بر من در سبل گفته گویا این شک از راوی ست
و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتهی گوییم حرف او چنانکه برای شک می آید بمعنی جمع هم می آید کما قال الشاعر
سیان کسر رغیفه او عظمه پس محتمل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد والله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز دو روز پنجشنبه
چنین آمده انه يوم تعرض فيه الاعمال وانه يحب ان يعرض عمله وهو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل کذا فی السبل رواه مسلم و روا
الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتادة بن النعمان و ابن عمر و رواه احمد من حدیث عائشة و فی الباب عن انس و غیره شیخ در
ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و بر تقدیر
سبب آن شکرانهٔ نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست انتهی و در سبل گفته فيه دلالة على انه ينبغي تعظيم اليوم الذي احدث
فيه على عبده نعمة بصومه والتقرب فيه انتهی **وعن ابي ايوب الانصاري** صحابی بزرگ ست و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت
در منزل وی بود از وی رضي الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم **قال من صام رمضان**
ثم اتبعه ستا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال **كان كصيام**
الدهر باشد همچو روزهٔ روزگار همیشه و وجه آن ظاهر ست و این بر تقدیری خواهد بود که همگی عمر بدان وفا کند و الا هر سال که دارد برابر تمام
آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوبان هم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را
روزهٔ تمام سال که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه تفریق بهتر ست و دورتر از تشبه بنصاری
رواه مسلم در سبل گفته در وی دلیل ست بر استحباب صوم شش روزهٔ شوال و این مذهب احمد و شافعی ست و مالک گفته مکروه ست
زیرا که وی هیچکس را از اهل علم ندیده که این روزه را داشته باشد و تا گمان وجوب نکنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مر این تعلیلات را
نیست و چه خوب گفته ست ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجر حاصل ست خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه
و در سنن ترمذی ست از ابن المبارک که وی این شش روزه را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی ست که هر که متفرق دارد جائز ست
گوییم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهاده بر وی صادق ست که وی تابع کرد شش روزه را از شوال
در مصفی گفته مستحب ست نزد شافعی پی در پی داشتن آن افضل ست و نزد ابو حنیفه مکروه ست خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف

تتابع آن مکروه ست دون التفرق وفي العالمگيرية ولكن عامة المتاخرين لم يروا به باسا والاصح انه لا باس به انتهى وتحقیق است در حدیث دلیل بر
مشروعیت صیام دهر و باقی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده است درین حدیث آنکه نیست او را فهم مغتر بوده بر قول ترمذی که این
حدیث حسن ست یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گوییم وجه اغترار آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده
بلکه حسن گفته وگویا که این در نسخه از وی ست وانچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این ست قال ابو عيسى حديث ابي ايوب
حديث حسن صحيح وسعد بن سعيد هو اخو يحيى بن سعيد الانصاري وقد تكلم بعض اهل الحديث في سعد بن سعيد من قبل حفظه انتهى گوییم ابن حجر
گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث ست ونسائی گفته لیس بالقوی وگفت ابو حاتم لا يجوز الاشتغال بحديث سعد بن سعيد
وابن السکن گفته قد اعتنى شيخنا ابو محمد الدمياطي بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرين رجلا رووه عن سعد بن سعيد اكثرهم حفاظ ثقات منهم السفيانان
وتابع سعدا على روايته اخوه يحيى وعبد ربه وصفوان بن سليم وغيرهم ورواه ايضا عن النبي صلى الله عليه وسلم ثوبان وابو هريرة وجابر وابن عباس
والبراء بن عازب وعائشة ولفظ ثوبان من صام رمضان فشهره بعشرة ايام ومن صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صيام السنة رواه احمد
والنسائي انتهى گوییم حدیث ثوبان نزد نسائی وابن ماجه واحمد ودارمی ست وحدیث ابو هریره نزد بزار بدو طریق ونزد ابو نعیم از طریق
مثنی بن الصباح ووی ضعیف ست ونزد طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف وحدیث جابر نزد احمد وعبد بن حمید وبزار ست وحدیث
ابن عباس نزد طبرانی در اوسط وحدیث براء نزد دارقطنی ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد یک روز در راه خدا
در سبل گفته لفظ سبیل الله چون مطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طیبی گفته تواند که مراد بدان
لوجه الله باشد الا باعد الله بذلك اليوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد او را الله تعالى بسبب روزه آن روز از روی او
آتش دوزخ را سبعين خريفا هفتاد ساله راه متفق عليه ودر حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق ورضای وی تعالی دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری زاغ بچه
در حالیکه چوزه است تا آنکه بمیرد در غایت پیری رواه احمد وروى البيهقي في شعب الايمان عن سلمة بن قيس که صحابی ست از اهل کوفه عمر زاغ
دراز ست در تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد واین حدیث مؤید قول طیبی ست والله اعلم واللفظ لمسلم ونقط
حدیث مسلم راست ودر وی دلالت ست بر فضیلت صوم در جهاد تا وقتی که ضعیف نشود بسبب آن از قتال عدو وفضیلت این صوم بجهت
آنست که وی جمع کرده میان جهاد عدو الله وجهاد نفس خود در ترک طعام وشراب وشهوت وکفی بقوله باعد الله الخ عن سلامته من عذابها **وعن**
عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم
بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد وافطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت وتقول در هر دو جا
بتای فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب ومقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل دوام واستمرار وتخصیص
شهر دون شهر نبود گاهی چندان متصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد وگاهی چندان افطار میکرد که گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت در سبل گفته ولعله كان يفعل ما يقتضيه الحال من تجرده عن الاشغال فيتابع الصوم ومن عكس ذلك فيتابع الافطار
انتهی ونیز عائشه میگوید وما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان ندیدم من

نزدیک ابوحنیفه روزه گیرد و هدی تعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جائز نیست باین عذر و للشافعی قولان کالمذهبین و الاظهر هو الاولی
وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه الهذلی بضم ها و فتح ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکه بن الیاس
صحابی ست اورا نبیشة الخیر گویند بن عمرو و قیل بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق
ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز ست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن ست
و آنهارا ایام ضیافت الله نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت ست در آفتاب که دران ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خدا است عز وجل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف
فرموده اذکروا الله في ایام معدودات و ذکر خدارا درین آیت تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز فرض و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه
در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وله طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص و اخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک و ابن حبان من حدیث ابی هریرة
والنسائی من حدیث بشر بن سحیم و اصحاب السنن من حدیث عقبة بن عامر و البزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب و صلوة فلا یصومها
احد و روایت کرد ابوداود از حدیث عمرو در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را بافطار آن و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از
حدیث عبد الله بن حذافة السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب و بعال بعال بمعنی مواقعت نساء ست و این احادیث دال اند بر نهی
از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند درانکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه جماعتی از سلف و غیرهم بتحریم رفته مطلقا و الیه ذهب الشافعی فی المشهور
و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد و نه غیر او و این را تخصیص قول او تعالی گردانیده اند ثلثة ایام في الحج زیرا که آیت عام ست در ما قبل و ما بعد
و حدیث خاص ست بایام تشریق و اگرچه دروی هم عموم ست نظر بسوی حاج و غیره پس خصوص نبی مرجح باشد زیرا که مقصود ست بدلالت برانکه
این ایام محل صوم نیست و ذات وی باعتبار ماهیت معلول ست برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع و کسیکه بروی هدی ست متعذر
مثل محصر و قارن روزه دارد بنا بر عموم آیت و حدیث آینده شوکانی گفته حرام ست روزه در سه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی
از صحابه ثابت شده انتهی **وعن** عایشة و ابن عمر رضي الله عنهما قالا لم یرخص في ایام التشریق الا لمن لم یجد الهدی
رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر ست که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل
ترخیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و آن مرفوع ست و دروی سه قول ست قول سیوم آنست که اگر مضاف بعهد آنحضرت ست حجت ست
والا فلا و وارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف ست و لفظ وی این ست و رخص رسول الله صلی الله
علیه وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی ست از فعل عایشة
و ابی بکر و فتوای علی علیه السلام و جماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه ست و صوم وی جائز ست مر هر یکی را در سبل گفته و هو قول لا ینهض علیه دلیل
رواه البخاري عن عایشة والدارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی مصنف در تلخیص گفته این حدیث در حکم
مرفوع ست و مثل قول صحابی ست امرنا بکذا و نهینا عن کذا و رخص لنا فی کذا انتهی **وعن** ابي هریرة رضي الله عنه عن النبي
صلی الله علیه وسلم قال لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالي ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین
الایام الا ان یکون في صوم یصومه احدکم مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها و مخصوص نگردانید
روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم

یا یازدهم مثلا عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن ممنوع نیست و حدیث
دلیل ست بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد مگر انچه بدان نص وارد شده همچو قرائت سورهٔ کهف که وارد شده است تخصیص
لیلة الجمعه بقرائت وی و دیگر سور که احادیث بدان وارد شده در وی مقال ست و نیز دال ست این حدیث بعموم خود بر عدم مشروعیت صلوة رغائب
در اول شب جمعه از رجب و اگر حدیث آن ثابت شود مخصص او باشد از عموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال ست
بر تحریم تنفل بصوم یوم وی بالانفراد ابن منذر گفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته
فرق ست درمیان عید و جمعه زیراکه اجماع منعقد ست بر تحریم صوم یوم عید و اگرچه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمهور بآن رفته اند
که نهی از افراد جمعه بصوم تنزیهی ست بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرهٔ هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه
اخرجه الترمذی وگفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینهٔ آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند بحتمل که یک روز قبل یا بعد وی روزه داشته باشد
ومع الاحتمال لایتم الاستدلال و ابن عبدالبر گفته این حدیث صحیح ست و نیست مخالفت میان او و درمیان احادیث سابقه زیراکه این محمول ست
بر آنکه وصل میکرد آنرا بروز خمیس والله اعلم **رواه مسلم** اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبل گفته اظهر
اقوال آنست که این روز عید ست چنانکه مرویست از حدیث ابی هریره مرفوعا یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبه باسناد حسن از علی علیه السلام
آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کننده از ماه پس باید که روزه دارد روز پنجشنبه و روزه ندارد روز جمعه زیراکه این روز خوردن و نوشیدن ست
واین را نیز از ادلهٔ تحریم صوم جمعه ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیراکه حرمت صوم یوم عید بروزه داشتن یک روز قبل
یا بعد از وی زائل نمیشود انتهی گوئیم اقوال مذکوره را شیخ در لمعات استیفا کرده و گفته اقرب وجوه آنست که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست به یهود
و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز انچه در شرع از تعظیم
و تخصیص وی واقع شده آن ثابت ست و موهم آن معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعده شیخ در ترجمه گفته گفت بندهٔ ضعیف
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض بنفحات الٰهی عز اسمه بود و وقت را
مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر ست کما لایخفی علی المتفطن انتهی
گوئیم این همه وجوه تخمین و ظن ست دلیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض ست بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و از امام مالک
نقل کرده اند که در مؤطا گفته نشنیدم من هیچیکی را از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم
بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تحری میکرد نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالف نیست
و سنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح دران پس متعین ست
قول بدان و مالک معذور ست که او را حدیث نرسید داودی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصومنّ احدكم يوم الجمعة
الا ان يصوم يوما قبله او يوما بعده روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه
یعنی تنها روزهٔ جمعه ندارد بلکه روزهٔ دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر ست **متفق علیه**
و درین باب حدیثهاست در سبل گفته این دال ست بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آن روز واجب ست

فطر آن چنانکه مفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویریه که درآمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت او را روزه داشتی دیروز گفت نه فرمود فردا روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن و اصل در امر وجوب ست انتهی **وعنه** ای ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه ندارید این دلیل ست بر نهی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن مقید ست بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علما را دران خلاف ست بسیاری از شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل یکره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قیل انه مندوب و حدیث مؤول ست بکسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویا که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه آنحضرت وصل میکرد شعبان را برمضان و لیکن مخفی نیست که چون قول و فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و استنکره احمد و گفت احمد که این حدیث منکر ست زیراکه از روایت علا ابن عبد الرحمن ست گویم وی از رجال مسلم ست مصنف در تقریب گفته انه صدوق ربما وهم انتهی و صححه ابن حبان و غیره **وعن الصماء** بفتح صاد مهمله و تشدید میم و بمد صحابیه است و گویند که صماء لقب اوست و نام وی بهیه است بضم موحده و فتح ها و تشدید تحتیه و قیل اسمها بهیمه بزیادت میم اخوها عبد الله بنت بسر المازنیة بضم موحده و سکون مهمله رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و حای مهمله ممدوده عنب بکسر مهمله و فتح نون و موحده در سبل گفته فاکهه معروفه و مراد قشر اوست او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه ست بیهود اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز یکشنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند دران بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب ست زیراکه روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علتی قادح نیست زیراکه وی صحابی ست و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته محتمل که از عبد الله عن ابیه و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه مصحح اوست و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح دارقطنی لیکن این تلون در حدیث واحد باسناد واحد با وجود اتحاد مخرج موهن روایت ست و منبی ست بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکثرین معروفین بجمع طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود و لیکن درینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر راوی نیز از عبد الله بن بسر و قد انکره مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته هو کذب نقله عنه ابوداود و قال ابوداود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ ست گویا مراد وی آنست که ناسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمة رضي الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت و یوم الاحد

بدرستیکه آنحضرت بیشتر از آنچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و كان يقول و بود که میگفت در سبب روزه داشتن
درین دو روز انهما يوما عيد للمشركين بدرستیکه این دو روز دو روز عید اند مر مشرکان را و انا اريد ان اخالفهم و من
میخواهم که مخالفت کنم ایشانرا مراد بمشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و سبت برای
یهود و نصاری خود امری مشخص بود چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد
و تمام این کلام در حدیث صماء بسر گذشت اخرجه النسائي و احمد و البيهقي پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت
موافقت اهل کتاب دوست میداشت و آخر امر استحباب صوم سبت و احد ست برای مخالفت اهل کتاب و ظاهرش صوم هر یک علی
الانفراد و الاجتماع ست و گفته اند که نهی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد او روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترمذی که بود آنحضرت
که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دوشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه وصححه ابن حبان وهذا لفظه
و این لفظ ابن حبان ست در حدیث صماء ست که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در آنچه مفترض ست بر شما اخرجه احمد و اصحاب السنن
و ابن حبان و الحاكم و الطبراني و البيهقي وصححه ابن السكن و نقل کرد حاکم از زهری که چون ذکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث
حمصی ست از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که مشتهر شد و گفت ابو داود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب ست
و او را معارض ست باسناد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول ست بر افراد سبت
بصوم و حدیث ام سلمه بصوم یوم قبل یا بعد والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای
وظائف آن در سبل گفته حدیث ظاهر ست در تحریم صوم و باین رفته است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب ست افطار آن بر حاج
و گفته اند لا باس به ست اگر از دعا ناتوان نگردد و این از شافعی منقول ست و اختاره الخطابي و جمهور بر آنند که افطار مستحب ست
و اما آنحضرت پس صحیح این ست که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود و لیکن دال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال ست بر اینکه افطار
افضل ست زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضول هم برای بیان جواز بعمل آرد و مفضول در حق وی افضل باشد بنا بر
آنچه در وست از تشریع و تبلیغ بفعل و لیکن اظهر تحریم ست زیرا که اصل نهی همین ست رواه الخمسة غير الترمذي يعني احمد
و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل ست راوی از مهدی هجری و وی مجهول ست وصححه
ابن خزيمة والحاكم واقره الذهبي في مختصر المستدرك ولم يعده من الضعفاء في المغني واستنكره العقيلي و گفت عقیلی منکر ست
زیرا که در سندش مهدی هجری ست و او ضعیف ست رواه العقيلي في الضعفاء من طريقه وقال لا يتابع عليه والراوي عنه مختلف فيه
و گفت عقیلی که مروی ست از آن حضرت صلی الله علیه وسلم باسانید جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه و صحیح نیست از آنحضرت
نهی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد مهدی مذکور را ابن حبان انتهی و گفت ابن معین لا اعرفه کذا فی الخلاصة
و در تقریب در حق حوشب بن عقیل گفته انه ثقة و مروی ست از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار ست و بعضی گفتند که روزه دار نیست پس فرستادم نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در وقوف بود بعرفه
سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخرجه النسائي والترمذي وابن حبان من حديث ابن عمر و لفظ وی این ست که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و با ابی بکر همچنین و با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از ان و اخرجه النسائی من حدیث ابن عباس و هو فی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبد الله بن عمر و عمل سلف نیز برین ست و از بعضی اہل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر آنست مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف **وعن عبد الله بن عمرو رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الابد** روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند در معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی ست یکی آنکه دعای بد بر صائم بطریق زجر بر صنیع وی دوم آنکه اخبار ست بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست ابن عربی گفته اگر این دعای بد ست پس وای بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر ست پس وای بر کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست و چون روزه او نشد ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابد گروهی بتحریم رفته و هو اختیار ابن خزیمة لهذا الحدیث و ما فی معناه و گروهی بجواز رفته و هو اختیار ابن المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد از ان صیام مع ایام منهی عنها ست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود ست بجهت نهی کردن آنحضرت ابن عمر را از صوم دهر و تعلیل فرمودن بآنکه نفس او را بر وی حق ست و اهل او را حق ست و ضیف او را حق ست و لقوله اما انا فاصوم و افطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس تحریم اوجه ست از روی دلیل و از ادله تحریم ست حدیث ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و قبض کرد کف مبارک خود را و در لفظی عقد بیده اخرجه احمد و ابن حبان و ابن خزیمة و البیهقی و ابن ابی شیبة و لفظ ابن حبان این ست که تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و عقد کرد تسعین را و رجالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب ست صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق و تاویل کرده اند احادیث نهی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داد شش روزه شوال را با رمضان و روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه قسم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعیت اوست زیرا که آن مغنی ست از وی چنانکه نماز پنجگانه مغنی ست از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب دانسته بگذارد مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری ابن السنی از حدیث ابو هریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انا اما صحتش معلوم نیست **و لمسلم عن ابی قتادة بلفظ لا صام و لا افطر** و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر ست اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بدان بمشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محکی ست از بعضی صحابه مثل ابی طلحة انصاری و حمزة بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول ست از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن پس زائل میگردد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم ست و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از وقوع در کلفت و مشقت والله اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روزه عید فطر

وعید اضحی وایام تشریق نیز افطار نکند وهر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت وصوم دهر نداشته باشد وهمچنین مرویست از مالک بن انس واین قول شافعی ست واحمد واسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نهی از صوم دهر درانست که علت این نهی صوم ایام منهیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال ودخول در حد رهبانیت وفوات حق نفس واهل وعیال ووجود مشقت واعتیاد بصوم ست ولهذا اختیار ایمه اربعه نهی ست ازان وکفایت میکند ازان صوم داود علیه السلام که صوم یوم وافطار یوم ست وسنت مقدم ست بر همه توجیهات وتعلیلات واحتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شیء ست وحبس نفس بران ودر شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت بنیت ودر بعضی گفته اما درنگ کردن پس ماخوذ ست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف واعتکف ای اقام ومکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد واما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع ست مسجد را در اعتکافات خویش وازجهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مرابطه است در مسجد وازجهت آنکه خدای تعالی میفرماید وانتم عاکفون فی المساجد واما نیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات وفیه نظر زیراکه لبث در مسجد دو قسم ست قسمی ست که اورا اعتکاف گویند وقسمی هست که آنرا انتظار نماز ومانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد ونیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیراکه مصادره لازم می آید پس لابد ست از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یکروز والله اعلم وقیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای وی از جهت ایمان وحسبة لله نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح واین اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله دران ومی آید آنچه در کلام نووی ست **عن** ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد یا تلاوت کند در شبهای وی از روی ایمان بخدا وامتثال بامر وی وتصدیق بوعدهٔ وی وچشم داشت اجر وثواب وی آمرزیده شود اورا آنچه پیش رفته است از گناه وی ونصب ایمانا واحتسابا بر مفعول له بودن ست واحتساب از حسب ست همچو اعتداد از عد وهر که بعمل خود وجه الله میخواهد اورا محتسب ازان جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گویا در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کرده نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم وما تاخر واطلاق ذنب شامل ست صغائر وکبائر را ونووی گفته معروف اختصاص ست بصغائر وبه جزم امام الحرمین ونسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت واین مبنی ست برآنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه وحدیث دلیل ست بر فضیلت قیام رمضان ومحتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد وهر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود اورا مغفرت مذکور وهو الظاهر وظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة وتر که یازده رکعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد کما سلف فی حدیث عایشة واما تراویح بطریقیکه الآن معتاد ست در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداع نموده وابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده بود ودر قدر صلوة ابی اختلاف ست گفته اند که یازده رکعت میگذارد وگفته اند بست ویک وگفته اند بست وگفته اند بست وسه وقیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر الاخير من رمضان شد میزره بود رسول خدا چون در می آمد دههٔ اخیر از رمضان این تفسیر مدرج ست از کلام راوی محکم می بست

ازار خود را کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا از گوشه گرفتن از زنان و ظاهر اول ست چنانکه در حدیث عایشه ست نزد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از انچه نمی نمود در غیر عشر اواخر و در روایت علی ست شد میزره و اعتزل النساء و عطف مقتضی مغایرت ست و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن ست در ان یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست در ان شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت ست و بیکاری حکم مرده دارد **شعر** رهین دیده شب زنده دار خویشتنم ✽ که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را ✽ در سبل گفته ایقاع احیا بر لیل مجاز عقلی ست زیرا که زمانه احیای نفس خود ست و مراد بدان بیداری ست و ایقظ اهله و بیدار میگردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمة العمل و الاعمال بخواتیمها **شعر** مشام را بشمیم گلی نوازش کن ✽ نسیم غالیه سا در وزیدن ست مخسث متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم **و** هم روایت ست از عایشه صدیقه رضی الله عنها

قالت کان النبي صلی الله علیه و سلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را ثم دخل معتکفه پستر می درامد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل ست که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و باین قائل ست اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد برانند که در اید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می درامد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که برای او میساختند داخل میشد و منقطع میگردید از خلق و متفرد میگ[illegible]ت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذهب اول ست و لفظ اذا اراد ان یعتکف صریح در انست که اراده اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم ست بر احتمال عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه ایضا و باقی اصحاب کتب سته نیز مطولا و در سبل این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین ست از حدیث عایشه که گفت زهری عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتن آنرا با وجودیکه یکسال نه نشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره ننشست زیرا که داب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند کما فی الصحیحین و ننشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تهیئه او و استعداد بوصول درگاه **و عنها** و هم روایت ست از عایشه ان النبي صلی الله علیه و سلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله عز و جل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی و این بعد از انکه در عشره اول و اوسط نشست و شب قدر را اندریافت و نمود که شب قدر در عشره اواخر ست و این حدیث دلیل ست بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اعتکاف و برینکه اعتکاف سنت ست ابو داود از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم هیچکس را از علما خلافی درینکه اعتکاف سنت ست و لما مقصود ازوی پس جمع قلب ست بر الله تعالی بخلوت با خلو معده و اقبال بروی تعالی و تنعم بذکر وی و اعراض از ما عدای او سبحانه تعالی

متفق علیه شیخ در ترجمه گفته صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف نذر ست که واجب گردانیده است آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشرهٔ اخیر رمضان ست و جز این دو قسم مستحب ست انتهی گویم اختلاف ست درانکه سنت مؤکده اعتکاف حاصل
در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکل منهما و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود مؤکده خارج رمضان زیرا که
مواظبت نکرد آنحضرت برادای آن مگر در رمضان ولیکن چون در بعض روایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من رمضان
فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین روایات فقهیه ار دیکلمه فی که دال ست بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول
سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بران مگر با استیعاب عشر اخیر چنانکه در جمیع الجوامع ست از حدیث ابی که بود
آنحضرت اعتکاف میکرد در ده اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخرجه احمد
وابوداود والنسائی وابن خزیمة وابو عوانة وابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس
اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد دران پس عشر درین طرق معیار اعتکاف مؤکد واقع شده و این بیان آن طرق ست که در وی کلمه
فی واقع شده و نیز شرعیت اعتکاف برای التماس شب قدر ست در اوتار عشر اخیر پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک والاشبه فعل مجانین باشد
و عبارات کتب شافعیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرر حق التحریر واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظره ایست که در مکه معظمه
با بعض اصحاب خود کرده و دران گفته که چون مرافعهٔ این امر بحضور حضرت استاد علامه وحجة فهامه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدیهه گفت
که نفس اعتکاف سنت ست علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص ست بمواظبت یعنی بر عشرهٔ اخیر از رمضان مع الاستیعاب والله اعلم بالصواب

وعنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدخل علی راسه وهو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آورد درآمدی
سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجدی بود فارجله پس شانه میکردم سر آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فرو هشتن و در وی جواز بر آوردن
معتکف ست سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر ست و اینکه جائز ست عمل یسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد
و مشروع ست او را نظافت و غسل و حلق و تزین و جائز ست استخدام زوج از زوجه و کان لا یدخل البیت الا لحاجة و بود که در نمی آمد
خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این هر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از حاجات
همچو اکل و شرب و ملحق ست ببول و غائط خروج برای فصد و حجامت و همچنین جائز ست خروج برای غسل جنابت بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن
و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صریح دران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح اوراد گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد
یا نفل قاله الشیخ گویم در فتاوای حجت گفته جائز ست معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه
و حاجت سلطان و امری که لابد ست ازان و چون فارغ شود از ینها زود برگردد اذا کان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه
در کتب حنفیه مثل تبیین وغیره نوشته اند که اگر بر آید برای جنازه یا نماز وی و اگرچه متعین شود بر وی یا برای انجای غریق یا حریق یا جهاد اگرچه نفیر عام باشد
یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومة الوقوع ست پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است
منهدم شود و ازانجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نمانده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز پنجگانه نگذارده باشند
و همچنین اگر ظالمی باکراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار بترسد که درین صور هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد
و مطلقه گردد او را میرسد که بخانه خود برگردد و وی هنوز بر اعتکاف خود ست و این همه در اعتکاف واجب ست که بر نفس خود واجب گردانیده

و اللفظ للبخاری در مصفی گفته واما در اعتکاف نفل که بدون ایجاب شروع کند خروج بعذر و بی عذر لاباس به ست در ظاهر روایت
در اعتکاف دو رای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از
جهت معنی مرابطت ست الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا نساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا مستثنی ست
در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برامده است بر اعتکاف خود ست و چون از مسجد برامد برای حاجت ضروریه
یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی ست بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضروریه
در اعتکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر درینجا نظر ست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه براید
بر اعتکاف خود ست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیراکه اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ادای
مانوی نمی تواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی ست و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای
آن کرده است پس جائز ست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف ست یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع
آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنا ماخوذ ست از ان رای
که بشافعی نسبت کردیم زیراکه خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی ست پس انچه استثنای او تصریح کرده باشد
اولی ست بعدم نقض و بر رای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثنا است و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین آنست که اگر مطلق اعتکاف
بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود در صورت استثنا و غیر آن و اظهر در ان رای شافعی ست و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود با استثنا و مانند آن و اظهر در ان صورت
رای مالک و ابی حنیفه است **و** هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها **قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا و لا یشهد**
جنازة و لا یمس امراة و لا یباشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و مساس نکند
زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن ست و مباشرت نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد مس مجامعت
و وی مبطل ست اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند
مبطل ست و الا نه و در هدایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیراکه این
در معنی جماع ست تا آنکه فاسد میگردد بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد اگرچه حرام ست در مصفی گفته حرام ست بر معتکف جماع کردن
در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق ست بعاکفون پس وقتی که معتکف ست
اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برامده است مباشرت بر وی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام ست بجهت
عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف به نسیان ناقض نیست مانند جماع صائم به نسیان انتهی **و لا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه**
و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست ازان و در مسئله خلاف بسیار ست ولیکن دلیل قائم ست بر مفهوم این حکم
در مصفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اجتناب میفرمودند ازان و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر ست ظاهر این ست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه ست

وکالمستثنی ست ومشروع ست بجهت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته جزم کرده است
دارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ ست وماعدای وی از روایت دیگر ست کذا فی الفتح ودرینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه بیاید **و لا**
اعتکاف الا بصوم ونیست اعتکاف مگر بروزه وروزه شرط ست در اعتکاف وبه قالت الحنفیة شوکانی گفته وارد نشده است چیزی که
دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه وحدیث نذر عمر رادّ اوست ونیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت وثابت نشد از وی آنچه
دال باشد بر آنکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت ست خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه وروایت کرده است ابوداود از عایشه
مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم وغیر او این را از قول عایشه روایت کرده وهمین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
حدیث باب ست وروایت کرده است آنرا النسائی ونیست دران لفظ قالت السنة ابوداود گفته سوای عبدالرحمن بن اسحق هیچکی نمی گوید که درین
حدیث لفظ قالت السنة ست ودر سبل گفته در اشتراط صوم خلاف ست واین حدیث موقوف دال بر اشتراط اوست ودر وی حدیثها ست بعضی
در نفی شرطیت وبعضی در اثبات آن والکل لا ینهض حجة مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف ست ووی اعتکاف نکرد مگر صائم واعتکاف
او در عشر اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت دران واعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز وخطبه وخروج بسوی
جبّانه است ولیکن بمجرد فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود **و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع** ونیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع
درینجا مسجد جماعت ست یا بیان فضل واولی ست واکثر علما بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علما وباین رفته است امام احمد وابو حنیفه وجمهور گویند
جائز ست در هر مسجد مگر کسیکه لازم ست او را جمعه که مستحب ست برای وی جامع نزد شافعی وحنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند وقول قدیم شافعی
نیز همین ست وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز همین ست ولیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود وآن مسجد جامع بود شوکانی
گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجدها هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرعا همین ست که در مسجد بنشیند وهر که در غیر مسجد می نشیند
معتکف نامیده نمیشود ووارد شده آنچه دال ست بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع اخرجه ابن ابی شیبة وسعید بن منصور من حدیث حذیفة
واتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی **رواه ابوداود و لا باس برجاله**
روایت کرد این را ابوداود ونیست باک برجال سند وی **الا ان الراجح وقف اخره** مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
الا بصوم مالک در موطا گفته جائز ست معتکف را که اعتکاف کند دران مساجد که خوانده نمیشود در آنجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که برآید
ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود دران جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست او را ترک آن
واختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری وابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضای حاجت
انسانی ومالک وشافعی گفته که باطل میشود واز احادیث داله بر عدم شرطیت صیام ست این حدیث **وعن ابن عباس رضی الله**
عنه قال لیس علی المعتکف صیام الا ان یجعله علی نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
نذر صوم کند **رواه الدارقطنی والحاکم والراجح وقفه ایضا** وراجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بیهقی گفته الصحیح انه موقوف
ورفعه وهم گویم اجتهاد را درین باب مسرحی هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر چنانکه در حدیث ابن عمر ست
که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
صوم شرط می بود امر بایفای این نذر نمیفرمود وحنفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب با روز مراد ست چنانکه

ازروز شب باروز مراد می باشد واین جواب ضعیف ست وحدیث ابن عمر دال ست بر شرعیت اعتکاف در هر وقت بنابر ورود ادله ترغیب
دران و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
اروا ليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدرستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته واقف
نشدم من بر نام هیچیکی ازین جماعت وبالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب في السبع الاواخر در هفت شب اخیرست محتمل که
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند واین ظاهر ترست والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارى بضم همزه ای اظن رؤياكم قد تواطأت ای توافقت لفظا ومعنى في السبع الاواخر می بینم ومیدانم
وگمان میکنم خواب شمارا که بتحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر فمن كان متحريها فليتحرها في السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده
شب قدر را پس باید که طلب کند اورا در هفت شب اخیر ودروی دلالت ست بر عظم شان رؤیا وجواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
مخالف قواعد شرعیه نباشد ولیلة القدر را لیلة القدر ازان گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق ونوشته میشود وقضا کرده میشود آجال
واحکام که درین سال بوقوع می آید وقدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست وبعضی گفته اند از جهت عظم قدر
وشرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد ست برانچه در غیر اوست **شعر** شبی وصل ست طی شد نامهٔ هجر * سلام فيه
حتى مطلع الفجر * متفق عليه ومسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بجوئید اورا در دهه آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
مغلوب نشود بر سبع بواقی ودر روایت احمدست که دیدند دو مرد شب قدر را شب بست چهارم پس فرمود آنحضرت بجوئید اورا در عشر بواقی در شبهای
وتر ازان واخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی در سبل گفته جمع میان روایات
باین طریق ست که عشر برای احتیاط ست وهمچنین سبع وتسع زیرا که مظنهٔ آن همین ست وهو اقصى ما يظن فيه الادراك انتهى گویم حافظ ابن تیمیه رح
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدارا وگفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
در شب قدر که طلب کنید اورا در عشر اواخر در وتر پس در کدام وتر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثار کردند قوم در بیان وتر یعنی هر یکے
وتری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدارا
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان وهفت زمین وهفت طواف وهفت جمار وماشاء الله من ذلك وپیدا کرد انسانرا
از هفت وگردانید رزق اورا از هفت در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسانرا از
هفت گفت ابن عباس گفتم خلق الانسان من سلالة من طين ثم جعله نطفة في قرار مكين الى قوله خلقا آخر بیشتر خواندم انا صببنا الماء صبا
الى قوله وابا پس نمی بینم لیلة القدر را مگر در شب بست وسوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتموني على ان لا تاتون باجابة هذا الغلام الذي
لم يجتمع شؤون راسه انتهى **وعن** معاوية بن ابي سفيان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في
ليلة القدر ليلة سبع وعشرين شب قدر شب بست وهفتم از رمضان ست رواه ابو داود والراجح وقفه روایت کرد این را
ابوداود مرفوعا وراجح وقف اوست بر معاویه ولیکن او را حکم رفع ست زر بن حبیش بکسر زا وتشدید را گفته پرسیدم ابی بن کعب را
که برادر تو ابن مسعود میگوید هر که قیام کند سال تمام وی در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا ابن مسعود را میخواهد که اعتماد نکنند
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان ست در دهه اخیر در شب بست وهفتم بعده سوگند خورد ابی بن کعب که آن شب بست وهفتم

زر بن حبیش گوید گفتم بکدام دلیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن کعب ست گفت بعلامتی که خبر داده است ما را آنحضرت که آفتاب
در صبح آن شب برآید در حالیکه نیست او را شعاع رواه مسلم پس تصریح باین حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلنا سه جا و این نه حرف ست و مجموع آن بست و هفت میشود و این و امثال این همه امارات ظنیه است
نه دلائل قطعیه که یقین حاصل نیست در ان و اگر آنحضرت را بود اذن کرده نشدند به تعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را
اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست و الله اعلم و مروی ست از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا را
و سوگند داد و پس در غضب آمد آنحضرت او فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را و لهذا گفت مصنف رح **وقد اختلف
في تعيينها على اربعين قولا** و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از تعیین
و در حجة الله البالغة گفته لیلة القدر دو لیل ست یکی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرود آمده است قرآن جملة واحدة بعد
نازل شد نجما نجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظنهٔ غالبهٔ اوست و اتفاق افتاد
که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی ست که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و منعکس میشود انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشوند بایشان فرشتگان و دور میشوند شیاطین
و مستجاب میشود دعاها و طاعات ایشان و این شب در هر رمضان ست در شبهای طاق دهاخیر میشود متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
لیلة القدر اولی را اراده کرد گفت که این در هر سال ست و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ست و اختلاف صحابه در تعیین این شب
مبنی ست بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گوییم امام ابو حنیفه نیز قائل ست بتقدم و تاخر و تحول آن در تمام حول **اورد ها في فتح الباري**
وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن درینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین وی نیست
چنانکه قول برفع آن و قول بانکار از ان و مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی از انها چنان ست که نیست دلیل بران و سبل گفته
و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع اواخر ست و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی اوتار و تر نزد شافعیه بست و یکم
و بست و سوم ست بموجب حدیث ابی سعید و عبد الله بن انیس و ارجا نزد جمهور بست و هفتم ست انتهی و مصنف در فتح الباری بعد سرد جمله
اقوال گفته و ارجحها کلها انها في وتر العشر الاواخر و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته و بکل حال فلا یجزم بلیلة بعینها انها لیلة القدر على الاطلاق
بل هي مبهمة في العشر كما دلت عليه النصوص انتهى و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد
و اتکال نکنند بران و شک نیست که اکثر احادیث دران اند که در رمضان ست خصوصا در اوتار عشرهٔ اخیر خصوصا در شب بست و هفتم
و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام دریابد ان شاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن
آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل ست و اگر تمام شب احیا کند و منجر باختلال و اختلال فرائض و سنن موکده نگردد افضل و اکمل ست
و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری و کان سعیه مشکورا رزقنا الله تعالی **وعن
عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارأيت ان علمت اي ليلة ليلة القدر ما اقول فيها** گفت عایشه گفتم
ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم کدام شب ست شب قدر و دریابم آنرا چگویم از ذکر و دعا در ان شب **قال قولي** فرمود بگو این دعا را **اللهم
انك عفو تحب العفو فاعف عني** خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر کریما بخشیای

حال ما * که هستم اسیر کمند هوا * نداریم غیر از تو فریاد رس * توئی عاصیان را خطا بخش و بس * رواه الخمسة غير ابي داود
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي والحاكم در سبل السلام گفته قیل علامت وی آنست که شخص مطلع بران هر چیز را
ساجد می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند وقیل میشنود سلام یا خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت
وی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
و اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب هر کسی را که اتفاق افتاد او را این شب و ظاهر نشد بر وی چیزی یا این ثواب موقوف
بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران ست و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من يقم
ليلة القدر فيوافقها نووی گوید ای يعلم انها ليلة القدر و محتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگرچه وی نداند که همین شب ليلة القدر ست
و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نمیکنم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای ليلة القدر اگرچه موافق نشود او را و نیست
کلام مگر در حصول ثواب معین موعود بکه آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد بضم دال مهمله بنا بر آنکه نفی ست و مرفوع ست بسکون بنا بر آنکه نهی ست الرحال
جمع رحل بمعنی پالان که برای شتر همچو زین برای اسپ باشد و شد وی درینجا کنایه است از سفر زیرا که غالبا برای همین باشد الا الى ثلثة
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه و بقعهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
دران افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
از انچه دران رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی ست که در انجاست مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی
در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغة گفته حق نزدم آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابر ست درین
نهی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد رحال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منهی عنه ست و شاید که
حکمت دران باز داشتن باشد از انچه میکردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصفی گفته تحقیق درینجا
آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خویش پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصره غفاری نهی را شامل طور داشت و ابو هریره
را از طور منع کرد والله اعلم انتهى و مصنف در فتح الباري گفته مستثنى منه درینجا محذوف ست پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برای
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از ان گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
و صله رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که انچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجدی
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقهاء و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله
منتهى المقال مذکور ست و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد رحال نکند
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از ینها خواهد کرد تا وقتی که
نماز دران نخواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برامد قاله البغوي وابن بطال والتوربشتي شارح المصابيح وابن عبد البر ومحمود بن جملة وغيرهم
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعض سلف بسوی آنکه صحیح نیست

اعتکاف مگر درین سه مسجد ها نه دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای ست و بعضی تقدیر میکنند
مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد رحال نکنند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول ست
از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین و گفته اند که این نهی برای تحریم ست لیکن قسطلانی تخطیهٔ ایشان کرده و مصنف در فتح الباری بیطلان آن رفته
و نووی حکم بغلط بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال ست بر فضیلت این مساجد و دال ست بمفهوم حصر خود بر انکه شد رحال
بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان و نماز گزاردن دران حرام ست
وقد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال ست بران روایت اصحاب سنن از انکار
ابی بصرة غفاری برابی هریره در خروج بسوی طور و گفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد بهمین حدیث و موافقه ابو هریره
و رفته اند جمهور بسوی آنکه غیر محرم ست و استدلال کرده اند با نچه ناهض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب را تاویل بعید و لا ینبغی
التاویل الا بعد ان ینهض علی خلاف ما دلوه الدلیل انتهی گوئیم میگویند آنکه ابو بصرهٔ غفاری ابو هریره را از رفتن طور منع کرده وجهش آن بود که
ابو هریره جانب طور بقصد نماز گذاردن دران رفته بود نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بران دلالت دارد پس فهمیدن نفی سفر
برای زیارت صلحا و دیگر حاجات جائزه ازان مسامحت ست و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این سه مسجد
از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعید غیر متداول
در عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام تا گزیر سیدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این سه مسجد بقصد نماز ست
دران پس پس مقصود این ست که شد رحال بطرف هیچ مسجدی اگرچه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة دران نکنند زیرا که این سه مسجد
منصوص اند برای این غرض و سفری که این قصد نباشد بلکه مقصود ازان امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست
کاتب حروف گوید عفا الله عنه مسأله سفر برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیه ست با اتفاق برینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه
سنت ست اما شد رحل برای آن پس نزد بعضی جائز ست اگر بروجه مسنون باشد یعنی مقصود ازان دعا برای اموات و استغفار برای
شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ست
اخرجه مسلم گویند در وی دلالت ست بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه
و صیغهٔ امر بعد حظر برای وجوب ست و ضرور ست که جانب فعل دران راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در اصول حنفیه ست پس لفظ فزوروها
عام ست خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک ست گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون ست نه زیارت
ممنوع که آن در سفر و حضر هر دو منهی عنه ست و آنانکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که دران امر بزیارت
وارد ست نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید اوست ماثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون
مشهود لها بالخیر پس اگر دلالت فزوروها عام می بود از سفر و حضر لا محاله بعضی از صحابه و تابعین این معنی ازوی فهمیده بعمل می آوردند
حال آنکه از هیچیکی ازینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد رحال کرده باشد آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم یا کسب معاش
یا جز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به ست که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریر
شارع و فعل اصحاب او ثابت شده و لهذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد و سفر زیارت اگرچه علی الاطلاق مظنهٔ شرک و معصیت نیست

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان تسمح باب اوست خصوصا درین زمانه و لهذا جماعتی کثیر و جمی غفیر مستثنی نمیه
را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مقصود شارع پی برده و هو الصواب در تفهیمات گفته هر که رفت بسوی بلده اجمیر یا بسوی قبر سالار
مسعود غازی یا انچه مانا ست بدان از برای حاجتی که طلب میکند آنرا پس وی آثم ست باثمی که اکبر ست از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
می پرستد مصنوعات را یا مانند کسی ست که میخواند لات و عزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکنیم بتکفیر وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
مقصود مانع از سفر زیارت نظر بعدم ورود رخصت آن از شارع صراحة سد ذرائع مفاسد ست و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید اوست
المسجد الحرام یعنی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم ست چنانکه ابو داود و طیالسی از طریق عطا روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد
یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدي هذا دوم مسجد من که این ست یعنی مسجد مدینه والمسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شد بدان
بجهت آنکه ورای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال ست بر فضیلت این هر سه مسجد و برینکه افضل انها مسجد حرام ست زیرا که تقدیم
ذکر دلیل مزیت مقدم ست باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال ست برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء مرفوعا باسناد حسن الصلوة
فی المسجد الحرام بمایة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بخمس مایة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر ست
و اختلاف کرده اند درانکه این مساجد عام ست از فرض و نفل یا خاص ست باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض ست لقوله صلی الله علیه وسلم
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة ولیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معرف بلام جنس عام ست پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
چون مطلق باشد متبادر نمیشود ازوی مگر فریضه پس شامل نافله نباشد والله اعلم متفق علیه این حدیث بصورت نفی ست و مراد بآن نهی ست مجازا گویا فرمود لا تستقیم
شرعا ان یقصد المساجد بالزیارة الا هذه البقاع لاختصاصها بما اختصت به من المزیة التی شرفها الله تعالی و اهل اصول گفته اند که خبر شارع آکد ست از امر و نهی او

کتاب الحج

بفتح حاء و کسره مهمله هر دو لغت ست بمعنی قصد و در شرع قصد بیت الله ست بر وجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم ست از هجرت نزد جمهور
و حافظ ابن القیم در هدی سنه نه یاده اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عربی گفته که چون فرض شد حج در سال نهم اشتغال کرد بتجهیز اسباب سفر
فی الفور و اما قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله الآیة پس نزول وی در سال ششم ست و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
در وی امر ست باتمام حج و عمره بعد شروع دران انتهی و در سبل گفته و فیه خلاف و این رکن ارفع و اعلای ارکان دین و نمایان ترین شعائر
اسلام ست و جامع ست میان عبادت مالیه و عبادت بدنیه و هدم میکند گناهان صغیره را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافی که هست در حقوق العباد ست
نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعفو دماء و مظالم از امت و مستجاب شد والله اعلم و دلیل فرضیت وی از قرآن شریف
این کریمه است و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و منکر فرضیت وی کافر ست لقوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت ست باحادیث صحیحه و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی عن ابي هريرة رضي
الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما عمره تا عمره دیگر کفارت ست مر گناهان
را که واقع شده اند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این ست
که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج ست عمره در لغت بمعنی زیارت ست و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

وحلق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیرا که زیارت کرده میشود بسبب وی خانۀ کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی العمرة الی العمرة دلیل ست بر تکرار عمره و بر آنکه نیست کراهت در ان و نه تحدید بوقت و مالکیه گویند مکروه ست زیاده از یک عمره در یک سال و استدلال کرده اند بآنکه نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول ست بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم ست از احوال آنحضرت که بعض چیز را ترک میداد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت و خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود وظاهر حدیث عموم اوقات ست در شرعیت آن و الیه ذهب الجمهور و گفته اند مگر متلبس بحج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفه و قیل مگر اشهر حج برای غیر متمتع و قارن و اظهر آنست که مشروع ست مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج رد قول بکراهت اوست در ایام مذکور زیرا که نبود هر چهار عمرۀ او مگر در اشهر حج کما هو معلوم اگرچه عمرۀ رابعه در حجة الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قران نموده کما تظافرت علیه الادلة والیه ذهب من الایمة الاجلة **والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة** و حج مبرور نیست او را جزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح ست و رجحه النووی و اصح آنست که مراد بدان حجی ست که بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول همان ست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع ست گاهی قبول میکند از بنده و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر گردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته شد ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعفی هست و اگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان متعین گردد متفق علیه و درین باب حدیثهاست کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت **قلت یا رسول الله علی النساء جهاد قال نعم** گفت عایشه رض گفتم ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخبار می ست که مراد بدان استفهام ست فرمود آری هست **علیهن جهاد** بر زنان جهادی ست که **لا قتال فیه** نیست قتال دران گویا وی گفت ما هو فرمود **الحج والعمرة** آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجازست تشبیه بجهاد و اطلاق وی بران بجامع مشقت ست و در قول وی لا قتال فیه ایضاح مرادست و بذکر آن خارج شد از استعاره بودن و جواب از اسلوب حکیم ست **رواه احمد و ابن ماجة واللفظ له** ای لابن ماجة **واسناده صحیح** و در حج زن شرط ست وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث شیخین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده است و جماعۀ از نسوۀ ثقات را بجای محرم مباح ساخته است **واصله فی الصحیح** یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحاح اوست و لفظ وی این ست که گفت عایشه بنت طلحه گفت ام المومنین عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمائید بجهاد روم فرمود جهاد شما ای طائفۀ زنان حج ست یعنی بس ست مر زنان را که بحج بیرون آیند و حاجت نیست که بجهاد بر آیند و در لفظی این ست که گفت عایشه ای رسول خدا می بینیم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد نکنیم فرمود نه لیکن افضل جهاد حج مبرور ست و اطلاق روایت احمد افاده آن کرد که حج و عمره قائم مقام جهاد ست در حق زنان و نیز افادۀ آن کرد که عمره واجب ست مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب ست **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اتی النبي صلی الله علیه وسلم اعرابی فقال یا رسول الله اخبرني عن العمرة اواجبة هي فقال لا وان تعتمر خیر لك آمد بادیه نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب ست آن فرمود واجب نیست ولیکن اگر عمره کنی تو بهتر ست ترا اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان مساقط غیث و کلا اند برابر ست که از عرب باشند

یا از موالی ایشان وعربی کسی ست که منسوب باشد بسوی عرب وجمع او اعراب ست وجمع اعرابی بر اعراب واعارب هردو آید وخیریت عمره دال ست بر ندب او وبر انکه غیر مستویة الطرفین ست تا آنکه باشد از مباح واتیان باین جمله دافع توهم تردد اوست میان اباحت وندب وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت ست زیرا که اصل همین ست پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود رواه احمد والترمذي مرفوعا والبيهقي ودر سندش حجاج بن ارطاة ست واو ضعیف ست گفت بیهقی محفوظ از جابر موقوف ست والراجح وقفه على جابر كذا رواه ابن جريج وغيره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده ووی از ان جواب داده واجتهاد را در وی مسرح نیست ومروی ست از جابر مرفوعا ودر وی ابن لهيعة ضعيف ست واخرجه ابن عدي من وجه آخر ضعيف زیرا که در سندش ابی عصمه ست واو را کاذب گفته اند وجماعتی ازان ایمه که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی وتنبیه کرد مؤلف امام بر انکه در تصحیح وی نظر ست زیرا که اکثر بر تضعیف حجاج اند واتفاق دارند بر انکه وی مدلس ست وگفت نووی لائق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند حفاظ بر تضعیف وی مثل احمد وابن المبارک وابن مهدی ویحیی القطان ویحیی بن معین واحمد بن حنبل وغیرهم وافراط کرد ابن حزم گفت که آن مکذوب باطل ست در سبل گفته وفي الباب احاديث لم تقم بها حجة ونقل کرد ترمذی از شافعی که انه ليس في العمرة شيء ثابت انها تطوع وفي ايجابها احاديث لا تقوم بها الحجة كحديث عائشة الماضي انتهى **وعن** جابر مرفوعا وروایت ست از جابر بطریق رفع الحج والعمرة فريضتان حج وعمره دو فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف درینجا ذکر مخرجین این حدیث نکرده ونه ذکر تکلم در ان ولیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدي والبيهقي من حديث ابن لهيعة عن عطاء عن جابر وابن لهيعة ضعيف وقال ابن عدي هو غير محفوظ عن عطاء واخرجه ايضا الدارقطني من حديث زيد بن ثابت بزيادة ولا يضرك بايهما بدأت وفي احدى طريقيه ضعيف وانقطاع في الاخرى ورواه البيهقي عن زيد بن ثابت من طريق ابن سيرين موقوفا واسناده اصح وصححه الحاكم انتهى ودر حدیث ابن مسعود ست مرفوعا که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج وعمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدرستیکه آنها دور میکنند فقر وگناهان را چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم وچرک آهن را رواه الترمذي والنسائي واحمد وابن ماجة وچون ادله ایجاب عمره وعدم ایجابش مختلف آمده علماهم در وی سلفا وخلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاري تعليقا ووصله عنه ابن خزيمة والدارقطني وعلق ايضا عن ابن عباس انها لقرينتها في كتاب الله واتموا الحج والعمرة ووصله عنه الشافعي وغيره وتصریح کرد بخاری بوجوب در تبویب کرد بر ان بقول خود باب وجوب العمرة وفضلها وبعد حدیث ابن عمر وابن عباس آورده واستدلال کرده اند دیگران بر وجوب وی بحدیث حج عن ابيك واعتمر واین حدیث صحیح ست صححه الترمذي ورواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم في ايجاب العمرة اجود منه ونیاده کرد احمد ولا اصح منه وبعدم وجوب رفته اند حنفیه لما ذکر من الادلة ولیکن در عالمگیری گفته العمرة عندنا سنة وليست بواجبة واما استدلال بقوله تعالى واتموا الحج والعمرة لله [illegible] جوابش آنست که آیت مفید وجوب اتمام ست واین متفق علیه ست بعد احرام عمره اگرچه بطریق تطوع باشد واظهر روایت از شافعی آنست که [illegible] فرض ست در سبل گفته والادلة لا تنتهض عند التحقيق على الايجاب الذي الاصل عدمه انتهى گویم جماعتی از اهل حدیث بوجوب وی رفته منهم اسحق والثوري والمزني ومروی ست قول بوجوب عمره از علی وعایشه وزین العابدین وطاوس وحسن بصری وابن سیرین وسعید بن جبیر ومجاهد [illegible] وهو الراجح **وعن** انس رضي الله عنه قال قيل يا رسول الله ما السبيل قال الزاد والراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد بسبیل در قوله تعالى من استطاع اليه سبيلا فرمود توشه یعنی آنقدر که در رفتن وآمدن او واو عیال او را کافی باشد وراحله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در مصفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض ست و بیع مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست و کسیکه در میان وی و مکه حد سفر نیست و قوت مشی دارد راحله در حق او شرط نیست زیراکه عرف آنرا استطاعت می شمرد انتهی رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه الحاکم وقال صحیح علی شرطهما والبیهقی ایضا من طریق سعید بن ابی عروبة عن ابی قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم والراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتادة عن الحسن مرسلا مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی وسنده صحیح الی الحسن ولا اری الموصول الا وهما و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث حماد بن سلمة از قتاده از انس نیز مگر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن واقد حرانی ست و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث ست و رواه الشافعی واخرجه الترمذی وابن ماجة والدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای کما اخرجه غیره من حدیث انس وفی اسناده ضعف واگرچه ترمذی گفته که حسن ست زیراکه در وی ابراهیم بن یزید الخوزی ست احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث ست و رواه ابن ماجة والدارقطنی من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف ست و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس و رواه الدارقطنی من حدیث جابر ومن حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام ومن حدیث ابن مسعود ومن حدیث عایشة ومن حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف ست عبد الحق گفته طرقه کلها ضعیفة و ابو بکر بن المنذر فرموده لا یثبت الحدیث فی ذلک مسندا والصحیح من الروایات روایة الحسن المرسلة و رفته است باین تفسیر اکثر امت پس زاد شرط ست مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر مسافت ست از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست لقوله تعالی یاتوک رجالا و نیز گفته هر که سوال عادت اوست لازم ست او را حج واگرچه زاد نداشته باشد ولیکن انچه بران دلیل دال ست اعتبار زاد و راحله هر دو ست شیخ الاسلام ابن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند دلالت میکنند برینکه مناط وجوب زاد و راحله است باوجود علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی فرموده من استطاع الیه سبیلا یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق تمکن ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین قید نیست چنانکه نیست احتجاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران ست و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی ست که افتقار ست دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک زاد و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی ست ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج الی قوله ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیه انتهی و مذهب ابن زبیر و عطا و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالی وتزودوا فان خیر الزاد التقوی زیراکه تقوی درین آیت تفسیر ست بزاد و جواب داده اند که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال ست بران و حدیث باب دلالت میکند برانکه مراد بزاد حقیقت اوست و این حدیث اگرچه طرق وی ضعیف ست اما کثرت وی شد ضعف وی میکند شوکانی در نیل الاوطار گفته ان هذه الطرق بعضها یقوی بعضا فیصلح للاحتجاج بها انتهی و مراد بدان کفایت فاضله از کفایت عول ست تا عود لقوله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعول اخرجه ابو داود و حج مجزی ست واگرچه مال حرام باشد ولیکن آثم میشود نزد اکثر و گفت احمد مجزی نیست غزالی در احیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز ست اسلام و عقل و حریت و استطاعت و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گویم و امن طریق نیز داخل ست در استطاعت و معتبر دران غالب ست و غالب در دریا که در موسم سوار شوند سلامت ست و خوف حکم وهم دارد نه عقل در مصفی گفته از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق و سباع و نایافتن طعام و آب در مواضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل بر حج از سفر دریا رکوب صحابه است

در هجرت حبشه وتقریر آنحضرت ایشان را بران وکثرت ذکر امتنان به تسخیر بحر وجریان کشتی دران ودر حدیث آمده خیار شهدا آنان اند که کشتی
ایشان را برهم زده **وعن** ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي ركبا بالروحاء بدرستیکه
آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را وسکون واو وحای مهمله نام جائیست بر سه مرحله از مدینهٔ مطهره قاضی عیاض گفته
محتمل که این پیش آمدن در شب باشد وباین جهت آنحضرت را نشناختند ومحتمل که در روز باشد وآنحضرت را پیش ازین ندیده باشند
ورکب بفتح را وسکون کاف جمع راکب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم
فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرفعت اليه امرأة صبيا پس برداشت بسوی آنحضرت
وپیش آورد زنی کودکی را فقالت ألهذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی واجری هست باوجود آنکه بالغ نیست
وحج بروی فرض نه قال نعم ولك اجر فرمود آری مراد را ثوابی هست وترا هم که او را بر میداری وغمخواری میکنی اجری وثوابی هست
یا بجهت آنکه ازین حکم سوال کردی یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم ومالك في الموطا وابوداود والنسائي وابن حبان وله الفاظ عندهم
ورواه الترمذي من حديث جابر واستغربه این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی وانعقاد وی برابر ست که ممیز باشد یا نه وولی وی از
طرف وی آنچه حاج میکند بعمل آرد وباین رفته اند جمهور ولیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب ست بروی حج چون بالغ گردد
لحديث ابن عباس اي غلام حج به اهله ثم بلغ فعليه حجة اخرى اخرجه الخطيب والضياء المقدسي من حديثه وفيه زيادة قاضی عیاض گفته
اجماع کرده اند برینکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فریضهٔ اسلام مگر فرقهٔ شاذه که باجزا رفته لقوله نعم حج ظاهرش این ست که آن
حج ست ومتبادر از حج عند الاطلاق چیزیست که مسقط واجب باشد ولیکن علما بخلاف وی رفته اند ومذهب گروهی از اهل بدع منع صغیر ست
از حج نووی گفته واین مردود ست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت واصحاب وی واجماع امت برخلاف وی وولی که از طرف صبی
غیر ممیز احرام می بندد کسی ست که ولی مال او باشد چون پدر وجد ووصی ومنصوب از طرف حاکم واما ام پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر
آنکه وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جهت حاکم وقیل صحیح ست احرام او وهم احرام عصبه واگرچه آنها را ولایت مال نباشد وصفت
احرام ولی از طرف وی این ست که بگوید بدل خود که گردانیدم او را محرم انتهی در نیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب واختلاف علما گفته فیؤخذ من
مجموع هذه الاحاديث انه يصح حج الصبي ولا يجزيه عن حجة الاسلام اذا بلغ وهذا هو الحق فتعين المصير اليه جمعا بين الادلة انتهى **و** هم روایت ست
از ابن عباس رضي الله عنه قال كان الفضل بن عباس رديف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلى الله
عليه وسلم در حجة الوداع واین در منی بود وبود فضل در غایت حسن وجمال وجوانی وخوبی فجاءت امرأة من خثعم پس آمد زنی از قبیلهٔ
خثعم بفتح معجمه وسکون مثلثه وفتح مهمله واکثر زنان این قبیله صاحب حسن وجمال می باشند فجعل الفضل ينظر اليها وتنظر اليه پس
نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن ودیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد وچشم در یکدیگر دوختند فضل بمشاهدهٔ
جمال او واله ونگران شده وآن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد کذا قالوا وابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد امن از
فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن زن را حکم بتغطیهٔ وجه نکرده واگر نمی فهمید عباس که نظر جائز ست سوال نمیکرد واگر جائز نبود
آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر نمیکرد او را بران کذا في التلخيص وجعل النبي صلى الله عليه وسلم يصرف وجه الفضل الى
الشق الآخر وشروع کرد رسول خدا که بر میگردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند ونهاد دست بر چشمان فضل

ابن عباس و پیچ یافت گردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود دیدم شیطان مسلط
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی
شیخا کبیرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیرست
ضعیف ست بحدیکه لا یثبت علی الراحلة نمی تواند برجای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده اگر بربندم او را می ترسم
بروی یعنی از مرگ در مصفی گفته و از انجمله قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیده زیرا که چون سائل عدم ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائد بیاید و این فقیر را درین مسئله نظرست زیرا که
خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الآیه و این آیه اگرچه در جهادست در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتهی افاحج عنه
آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ
و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائزست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از
والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت وذلك فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل ست
بر آنکه مجزی ست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت که زوال آن مایوس ست و اگر عدم قدرت
از جهت مرض یا جنون ست که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث با زیادت در آنست که لابدست در صحت تحجیج از دو چیز
عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت مضر او نیست هیچ قادرست بر محفه و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند
ماخوذ میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تبرعا بکند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد اگرچه بروی واجب نیست و وجهش آنست
که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و رد کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر
اجزا نه وجوب و تعرض نکرد بدان و جائزست که شناخته باشد آن زن وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال ست بران قول وی ان فریضة الله علی
عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل وجوب که آن استطاعت ست و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از فرض
غیر باینکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذهب احمد و ابو حنیفه جواز نیابت ست در آن از غیر مطلقا
بنابر توسع که در نفل ست و مذهب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچیکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگرچه اختصاص خلاف
اصل ست و لیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی ست درین حدیث بلفظ حجی عنه ولیس لاحد بعدک و رد کرده اند این را باینکه این
زیادت مروی ست باسناد ضعیف و بعضی گفته اند مختص ست بولد و جوابش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی ست و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تنبیه فرموده است بر علت بقوله فی الحدیث فدین الله احق بالقضاء بما یاتی پس آنرا زین قرار داده درین صحیح ست که قضا کند
آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق علیه واللفظ للبخاری و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال
از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهینة جاءت
الی النبی بدرستیکه زنی از قبیله جهینه بضم جیم بعد وی ها و مثنات تحتانیه نام قبیله ایست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف گفت
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها بدرستیکه مادر من نذر کرد
که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب وی ارایت لو کان علی امك

دینا کنت قاضیة آیا دیدی که اگر می بود بر مادر تو وامی آیا می بودی تو که می‌گذاردی وام وی را اقضوا الله فالله احق بالوفاء بگذارید وام خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفا و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این مذهب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث انتهی گوییم در سبل ست که حدیث دال ست بر تحجیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیراکه واجب ست قضای دین مطلقا و همچنین سائر حقوق مالیه از کفاره و نحوها و باین رفته اند ابن عباس و زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجب ست اخراج اجرت از راس مال نزد ایشان و ظاهرش آنست که این مقدم ست بر دین آدمی و هو احد اقوال الشافعی و نیست این معارض قول وی سبحانه و ان لیس للانسان الا ما سعی زیراکه این عام ست حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام در آیه بمعنی علی ست ای لیس علیه مثل ولهم اللعنة ای علیهم وقد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار رواه البخاري حدیث دال ست بر آنکه تا در حج چون بمیرد بدون حج و ولد وی از طرفش حج بکند مجزی باشد از وی و هم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیراکه آنحضرت از وی نپرسید که تو حج از طرف خود کرده یا نه و بجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت اورا بدین و قضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جائزست و رد کرده اند بحدیث شبرمه که دال ست بر عدم اجزاء اگر حج خود نکرده است و اما مسئله دین پس غیر جائزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب ست و در حدیث دلیل ست بر مشروعیت قیاس و ضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سامع و تشبیه مجهول الحکم بمعلوم زیراکه قضای دین از میت معلوم بود نزد ایشان و لهذا الحاق بدان مستحسن افتاد و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما صبي حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان یحج حجة اخری هر کدام کودک که حج کرد پس تر رسید بلوغ را پس لازم ست بروی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم بر نگارند یعنی بالغ شد ابن بطال گفته اجماع کرده اند ایمه فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن مع هذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او و لازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بطریق تدریب ست و تقدم الکلام فی ذلک و ایما عبد حج ثم عتق فعلیه حجة اخری و هر بنده که حج کرد پس تر آزاد کرده شد پس بروی ست گذاردن حج دیگر و باین رفته اند حنفیه رواه ابن ابي شیبة و ابن خزیمة والاسمعیلی فی مسند الاعمش والحاکم وصححه الخطیب فی التاریخ والبیهقي ورجاله ثقات الا انه اختلف في رفعه رجال سند وی ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن والمحفوظ انه موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست که موقوف ست بر ابن عباس ابن خزیمه گفت صحیح موقوف ست و محدثین را کلام کثیرست در رفع و وقف وی و اخرجه کذلک ابن عدی من روایة عن شعبة بیهقی گفته تفرد است برفع آن محمد بن المنهال ورواه الثوری عن شعبة موقوفا مصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حرب بن شریح از یزید بن زریع ست بطریق متابعت محمد بن منهال و مؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس که گفت احفظوا عنی ولا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش این ست که اراده رفع کرد و لهذا نهی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسوی خود و درین باب ست از جابر نزد ابن عدی و سندش ضعیف ست و اخرجه ابوداود فی المراسیل و در وی یک راوی متهم ست و احتجاج کرد بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی ارید ان احدد فی صدور المومنین ایما صبي حج به اهله فمات اجزاه فان ادرک فعلیه الحج و مثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کردند

بران صحابه حجت ست بالاتفاق و اجماع که این مجمع علیه ست زیراکه وی از اهل عبادات ست پس حج از وی صحیح باشد مگر مجزی نبود زیراکه قبل
ازمخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلون رجل بامراة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی
زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع ست و وارد شده که ثالث این هردو شیطان ست و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین
امر می تواند شد باین طور که همراه این هردو کسی باشد که معنی خلوت زائل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیراکه معنی مناسب نهی خوف
ایقاع شیطان ست فتنه را میان هردو و خلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا ومعها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی ست
که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی وثوق و اعتماد صلاح
و عفت ست جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدده ثقات و با یک زن روا نیست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست
زیراکه اقامت در انجا حرام ست قفال گفته لابد ست از محرم عملا بلفظ الحدیث ولا تسافر المراة الا مع ذی محرم و باید که سفر نکند زنی
مگر همراه محرم و اصل در نهی تحریم ست و این مطلق ست در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف ست در لفظی لا تسافر المراة مسیرة لیلة الا مع ذی محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیرة یومین و در لفظی ثلثة امیال و در لفظی
بریدا و در لفظی ثلثة ایام و نووی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منهی عنه ست از ان مگر با محرم
و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد و علما را درین جا تفصیل ست گفته اند جائز ست سفر زن تنها در هجرت
از دار حرب و مخافت بر نفس خود و برای قضای دین و رد ودیعت و رجوع از نشوز و این مجمع علیه ست و اختلاف کرده اند در سفر حج واجب
جمهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرد کرابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد و لیکن دلیلی برین قول
ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت عموم ست شامل رجال و نسا و قوله لا تسافر المراة الا مع ذی محرم
عموم ست برای انواع سفر و هردو عموم معارض یکدیگراند پس سبیل ترجیح ست میان هردو و جواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر
مگر با محرم مخصص عموم آیت اند پس حدیث عام ست از پیر و جوان و جماعتی از ائمه گفته که پیرزال را سفر بی محرم هم جائز ست و گویا ایشان نظر بر
معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجوز هیچ شابه است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسای ثقات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه و لیکن ناهض نیست حجت بران زیراکه اجماع نیست و گفته اند جائز ست او را سفر اگر باشد با حشم و ادله دال نیست بران
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امراتی خرجت حاجة پس گفت
ای رسول خدا بدرستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را و انی اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اول و کسر تای
ثانیه و سکون بای فی غزوة کذا و کذا و بدرستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا
با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا بروم پس چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه
زن روم قال انطلق فحج مع امراتك فرمود برو پس حج کن با زن خود زیراکه غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق
علیه واللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با وی غیر این کس همراه نباشد و غیر احمد
گفته واجب نیست و امر را بر ندب حمل کرده اند اگرچه حمل بران بی قرینه نباشد و قرینه درینجا قاعده دین ست که بر هیچکی بذل منافع نفس خود برای

تحصيل غير واجب بر وى واجب نيست ونيز ازين حديث معلوم شد كه مرد را نمى رسد كه زن خود را از حج فرض منع كند زيرا كه اين عبادت
بر وى واجب شده و نيست طاعت براى مخلوق در معصيت خالق برابرست كه بفور قائل شويم يا بتراخى اول ظاهرست و بر ثانى نيز زيرا كه
وى را مى رسد كه در برات ذمهٔ خود مسارعت كند چنانكه او را مى بايد كه نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمى رسد كه او را از ان منع نمايد
و آنكه دارقطنى از حديث ابن عمر مرفوعا آورده كه زنى هست و او را شوهرى هست و زن را مال ست و شوهر اذن نميدهد او را در حج پس نيست
زن را كه برود مگر باذن زوج خود پس اين محمول ست بر حج تطوع جمعا بين الحديثين با آنكه نيست در حديث كتاب دلالت بر آنكه بر آمد آن زن
بدون اذن زوج خود ابن تيميه گفته صحيح ست حج زن بغير محرم و بغير مستطيع و حاصلش آنست كه هركه واجب نيست بر وى حج بجهت عدم استطاعت
مثل مريض و فقير و معضوب و مقطوع الطريق و زن بغير محرم و غير ذلك اينها چون بتكلف حاضر مشاهد شوند حج كرده اند ايشان مجزى باشد ليكن بعضى
از ايشان محسن اند در ان همچو حاج ماشى و بعضى مسى همچو حج بسالت حج زن بغير محرم و حج كه آست كالبيت وى تام ست و معصيتى كه واقع شده در طريق واقع شده
در نفس مقصود و هم روايت ست از ابن عباس رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقول لبيك عن شبرمة
بدرستيكه آنحضرت شنيد مردى را كه تلبيه ميكند و ميگويد لبيك از طرف شبرمه بضم شين معجمه و سكون موحده و ضم را نام مردى كه اين مرد تلبيه را از
جانب او ميگفت و ميخواست كه حج بگذارد از وى قال من شبرمة فرمود آنحضرت كيست شبرمه قال اخ لي او قريب لي گفت برادر مرا
يا گفت خويش ست مرا شك راوى ست قال احججت عن نفسك قال لا فرمود آيا حج كردى تو از ذات خود گفت نكرده ام قال حج عن نفسك
ثم حج عن شبرمة فرمود حج كن از خود بعد ازان حج كن از شبرمه اين حديث دلالت دارد كه نيابت از غير جائز نيست مگر بعد از اداى حج خود
و باين رفته است جماعتى از ائمه و شافعى و احمد از ايشان اند و جماعت ديگر ميگويند جائزست و مذهب مالك اين ست و نيز در وى
دلالت ست بر آنكه چون يكى بغير حج از خود احرام از غير بست آن احرام از طرف وى شد نه از طرف غير زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر كرد
او را باينكه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنكه تلبيه از طرف شبرمه كرده بود پس دلالت كرد بر آنكه منعقد نشد نيت از طرف غير ورنه واجب ميشد
از طرف همان غير و نيز معلوم شد كه منعقد ميشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگرچه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غير و بودنش از خود جائز بود
زيرا كه احرام وى از طرف غير باطل ست بنا بر نهى و نهى مقتضى فساد و بطلان صفت احرام ست يا نه قول اكثر ائمه آنست كه صحيح نيست حج از غير
تا خود حج نكرده است مطلقا خواه مستطيع باشد يا نه زيرا كه ترك استفصال و تفريق در حكايت احوال دال ست بر عموم و نيز حج واجب ست در
اول سال از سنوات امكان و چون امكان يابد از نفس خود بكند و جائز نيست كه از غير خود بكند چه اول فرض ست و ثانى نفل همچو كسيكه بر وى
دين باشد و از وى مطالبه آن كسند و نزد وى دراهم بقدر وفاى دين بوده است پس او را نمى رسد كه جز در دين خود در دين ديگرى صرف كند
و لهذا گفته اند كه اگر حج بر وى واجب باشد او را امر كنند كه بدايت بذات خود كند و هركه مستطيع نيست بر وى خود واجب نيست او را مى رسد
كه حج از طرف غير بكند وليكن عمل بظاهر حديث اولى ست رواه ابو داود و ابن ماجة والشافعي والدارقطني وابن حبان والبيهقي وصححه
ابن حبان بيهقى گفته اسنادش صحيح ست و نيست درين باب صحيح تر ازين انتهى و طرق اين حديث سه ست از ابن عباس و از عائشه و از جابر و اينجا
بطريق عبده بن سليمان ست و عبده ثقه محتج به ست در صحيحين و قد تابعه على رفعه محمد بن بشر و محمد بن عبيد الله الانصارى و گفت ابن معين اثبت الناس
در سعيد عبده است و همچنين ترجيح داده عبد الحق و ابن القطان رفع آن را و گفت طحاوى صحيح موقوف ست و الراجح عند احمد وقفه و گفت احمد
رفع او خطاست و رواه موقوفا غندر عن سعيد كذلك و گفت ابن منده ثابت نيست رفع او و گفت دارقطنى مرسل اصح ست مصنف گفته همچنانكه قال

لیلن این تقویت رفع میکند زیراکه از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعض در تصحیح آن در حاشیهٔ تلخیص گفته رفع مقدم ست بر وقف و وصل
بر ارسال انتهی ابن تیمیه گفته حکم کرد احمد در روایت پسر خود صالح که آن مرفوع ست پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند
آنرا اجماعی بنا بر آنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی **وعنه** روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت وی **خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس** خطبه کرد ما را
رسول خدا پس گفت دران خطبه که بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفد بنی تمیم در فتح مکه
اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در جاهلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت **فقال افی کل عام** پس گفت آیا در هر سال فرض ست حج
یا رسول الله قال لو قلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حجه را یعنی برای وجوب وی آری هر سال فرض ست هر آینه واجب میگردد
در هر سال و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در وست به بذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت
اوطان خصوصا اهل بلاد بعید و در روایتی بعد قوله وجبت زیاده کرده ولو وجبت لم تقوموا و لو لم تقوموا بها لعذبتم ظاهر این حدیث دران ست که احکام مفوض اند
بآنحضرت چنانکه مذهب بعضی ست و لهذا در بعض روایات آمده که بآن مرد فرمود ترا دو بار جواب میدهند که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود و محل
مسئله علم اصول ست و در وی خلاف بین العلماست **فالحج مرة** پس حج در عمر یکبار فرض ست **فمن زاد فهو تطوع** پس کسیکه زیاده بر
یکبار کند نفل ست **رواه الخمسة غیر الترمذی** یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و اصل
این حدیث در صحیح مسلم ست **من** از **حدیث ابی هریرة** رضی الله عنه و لفظ وی این ست که گفت ابو هریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال و هر آینه
نمی توانستید کرد پس گفت بگذارید مرا مادامیکه ترک دهم شما را پس هلاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان
بر پیغمبران ایشان پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شماست و چون نهی کنم و باز دارم شما را پس بگذارید
آنرا باتمام و کمال و له شاهد من حدیث انس عند ابن ماجة و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی له شاهدا من حدیث علی کرم الله وجهه و سنده منقطع

باب المواقیت

جمع میقات ست و میقات هنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از انجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را موضع
معین ساخته اند که از انجا احرام به بندند **وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل**
المدینة ذا الحلیفة بدرستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذو الحلیفه که نام جای ست بر ده مرحله از مکه و از مدینه
بر یک فرسخ و آنجا مسجدیست که احرام بست از انجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی ست که مسمی ست به بیر علی و این ابعد مواقیت ست
شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در منسک خود گفته که بر ده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیراکه از انجا تا مکه چند راه ست و نامیده میشود
بوادی عقیق و مسجدش مسمی ست بمسجد شجره و در وی چاهی که عامهٔ جهال چاه علی گویند بگمان آنکه علی در انجا با جن مقاتله کرد و این دروغ ست زیراکه
با جن هیچیکی از صحابه مقاتله نکرده و شان علی از ان بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست هیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت
و مستحب نیست سنگ و غیره انداختن دران انتهی و حلیفه بضم حا تصغیر حلفه ست و حلفه واحد حلفا ست مصنف در فتح گفته مکان معروف ست

میان وی و مکه دو نیم دو صد میل ست قاله ابن حزم و نووی گفته میان وی و مدینه شش میل ست و وهم کرده هر که گفت میان هر دو یک میل ست هو ابن الصباغ انتهی **و لاهل الشام الجحفة** و مر اهل شام را جحفه است بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نام موضعی ست بر سه مرحله از مکه و آنرا مهیعه هم گویند قاله النووی فی شرح المهذب و در وی نظر ست زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل ست از مکه و آنجاست غدیر خم کما قال صاحب النهایة و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله ست شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته این قریه مدینه معموره است که مهیعه اش نام است و امروز ویران ست و لهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از وست و آنرا رابغ گویند بسبب رفته شدن آب در انجا برای غسل و این میقات کسی ست که حج کند از ناحیه مغرب مثل شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین ست بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا جحفه پس در آن نزاع ست. بالفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بمکه معظمه رجوع کنند و بر ذو الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابغ یا آنکه تاخیر از میقات نزد ائمه اربعه و جمهور علما اثم و موجب لزوم دم ست بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانیکه شافعی المذهب اند چون از راه دریا در محاذی یلملم می رسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از انجا باطمینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعیه هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم ست مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی ست که در تحفة المحتاج شرح المنهاج نوشته که مسافت یلملم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلملم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما مذهب او و غیر آن درین تخطیه کرده اند و زیادت مسافت ما بین یلملم و مکه بر مسافت جده تا مکه باثبات رسانیده و لیکن مفاسد جهل و تعصب بسیارست **و لاهل نجد قرن المنازل** و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل ست قرن بفتح قاف و سکون را بلاخلاف درمیان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما و غیرهم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیط وی نموده و حکایت کرده نووی اتفاق بر تخطیه وی و گفته اند که بسکون نام جبل ست و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی ست نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که اویس ابوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس و این میقات اقرب مواقیت ست بسوی مکه و نجد در اصل معنی زمین بلند ست ضد غور که بمعنی زمین پست ست و الآن نام بلاد عرب ست که از تهامه تا زمین عراق باشد **و لاهل الیمن یلملم** و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام جبلی ست از جبال تهامه بر دو مرحله از مکه کذا فی القاموس و در فتح گفته کذلک و زیاده کرده که میان وی و مکه سی میل ست انتهی و همین ست میقات اهل هند امروز **هن لهن** پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند **لمن اتی علیهن** مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از ان **من غیر اهلهن** از غیر اهل این مواضع یعنی اگرچه از کسان این آفاق معینه نباشند اما لازم ست ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه برسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند و این اجب و اگر تاخیر کنند تا میقات خود مسئی باشند و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز ست او را تاخیر تا میقات خود اگرچه افضل بر آید خلاف اوست و حدیث محتمل ست برای آنکه قوله هن لهن ظاهرش عموم ست برای اهل این اقطار برابر ست که بر میقات خود آیند یا بر میقات دیگر و او را ست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از انجا بلکه از جحفه به بندد و عموم قول وی و لمن اتی علیهن دال ست بر آنکه متعین نیست بر شامی در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اهل او نیست

ابن وتیمی الخ گفته قوله لاهل الشام الجحفة شامل نیست کسی را که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته کسیکه نگذشته و قوله لمن اتی علیهن شامل کسی ست که از اهل شام بذی الحلیفه مرور کرده و کسیکه نکرده پس درینجا دو عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفکاک باینطور که قوله هن لهن مفسر قول اوست وقت لاهل المدینة ذا الحلیفه پس مراد باهل مدینه سکنهٔ او نیند و هرکه سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته انتهی گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه و کسانیکه گذشت بر ایشان ذا الحلیفه را ظاهر شود که جحفه میقات شامی ست چون بمدینه نیاید زیرا که این مواقیت محیط بیت اند همچو احاطهٔ جوانب حرم و هرکه بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرمت وی و اگرچه بعض جوانب وی دورتر از بعض باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هرکه از میقات بگذرد بی ارادهٔ حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب شافعی همین ست و داخل شد ابن عمر بغیر احرام و بالاتفاق ثابت ست که حج و عمره نزد قائل وجوب وی یکبار واجب ست پس اگر بر هر داخل مکه حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب شود و در حدیث جابر ست که در آمد آنحضرت روز فتح بمکه و بود بر وی عمامهٔ سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی وفی الباب عن انس عند احمد والبخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت بمکه آمد و شد میکردند برای حوائج خود و منقول نیست که امر کرده باشد کسی را الا اینها باحرام کقصة الحجاج بن علاط وکذا قصة ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات وهو حلال وقد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات لا بنیة الحج والعمرة فقرره صلی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلیة الی ان یقوم دلیل نقل عنها انتهی و نزد حنفیه روا نیست در آمدن بمکه بی احرام اگرچه ارادهٔ حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوز نکنند میقات را هیچ یکی مگر احرام بسته و این حدیث مطلق ست مقید بارادهٔ حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج و معتمر و جز ایشان و اما هرکه داخل میقات ست او را جائز ست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او بمکه بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج ست پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة در سبل گفته هرکه جائز نمیگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو حطابین ببین لیل او آثار سلف ست و لا تقوم بها حجة و هرکه در آید بمکه بارادهٔ خود و نیت هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را ارادهٔ یکی از دو نسک وی احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی والله اعلم ومن کان دون ذلک فمن حیث انشأ و کسیکه باشد ورای این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ ست پس کسی که باشد ورای این موضعها داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در انجا ساکن ست و همچنین و هم چنین حتی اهل مکة من مکة تا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه و این مخصوص ست بحج و از برای عمرهٔ اهل مکه از زمین حل احرام بندند و الآن متعارف موضعی ست که نام او تنعیم ست و این موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی ست که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارد و احرام بست در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج ست و میقات احرام عمره کسیکه در حرم ست حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تنعیم فرستاد و تنعیم اقرب اطراف حل ست بمکه و درانحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت درچنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیداد انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از انکه سکنهٔ مکه باشند یا مجاورین و وارد بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از اینجا معلوم شد که میقات عمرهٔ اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان مکه است

ولیکن [illegible] صحیح مکی را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد وجوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانیده
باین حدیث وآنچه از ابن عباس مروی ست که گفت ای اهل مکه هرکه خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسر را
ونیز گفت هرکه اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم وتجاوز کند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتواند شد
واما امر آنحضرت عایشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطییب قلب او بود بدخول در مکه درحالیکه معتمره است همچو دیگر صواحبات خود زیراکه وی
احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حائض شد و در آمد بمکه وطواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل له قولها یا رسول الله یصدر الناس
بنسکین واصدر بنسک قال انتظري فاخرجي الی التنعیم فاهلي منه الحدیث واین محتمل ست که اراده او تشابه بداخلین از حل بسوی مکه بعمره بود
ونیست در وی دلالت برانکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکه باشد وبا احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد وگفت طاوس
نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یابند یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشند گفت زیراکه بیت وطواف را ترک میکنند
وبیرون می روند چهار میل ومی آیند چهار میل ودرین مدت دو صد طواف میتوان کرد وهر طواف که کند اعظم باشد در اجر از رفتن در غیر شیء
مگر آنکه این کلام وی در تفضیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعض مردم عمره را بمکه بر طواف اختیار کرده اند وبعضی مقام وطواف را اختیار نموده
ونزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بندد صحیح ست ولیکن لازم می آید بروی دم بنابر ترک کردن احرام از میقات در سبل گفته ومی آید
اینکه الزام دم بروی بی دلیل ست متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز ست از ان بغیر احرام پس اگر
پیش از مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل باشد
وافضل آنست که از اول میقات احرام کند واگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی واگر از میقات بگذرد لازم ست عود قبل از
تلبس بنسک واگر از عود مانعی ست ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسي من نسکه شیئا او ترکه فلیهرق دما انتهی گویم وبه
قال مالک وابو حنیفة والشافعي واحمد والجمهور وعطا ونخعی گفته نیست بروی چیزی وسعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او وشافعیه گفته اند پس
اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم وهم در مصفی ست واگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات
میقات می باید که احرام بندد واگر محاذات کرد بدو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد واگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست
زیراکه عمل برخصت شرع نموده ست انتهی **وعن** عایشة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم وقت لاهل
العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین مهمله وسکون را وبعد وی قاف موضعی ست
شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوهچه خرد را گویند وعراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه
تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات ست وعراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود والنسائي واصله
عند مسلم من حدیث جابر وآن این ست که گفت آنحضرت مهل اهل مدینه از ذی الحلیفه ست وطریق دیگر جحفه ومهل اهل عراق ذات عرق ست
ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل یمن یلملم الا ان راویه شك في رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیراکه
در صحیح مسلم ست از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را وپرسیده شد از مهل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی
نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد برفع وفي صحیح البخاري ان عمر هو الذي وقت ذات عرق ودر بخاری ست بدرستیکه
عمر آنکس ست که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق ولفظ وی این ست که گفت عمر اهل بصره وکوفه را که به بینید مقابل قرن را

از راه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بران ابن تیمیه در منتقی گفته نص بتوقیت ذات عرق
در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر به ثبوت رسد بدیع نباشد وقوع اجتهاد عمر بر وفق آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را
حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نص و مروی ست رفع آن بلا شک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه ورواه احمد مرفوعا
عن جابر بن عبد الله وابن عمرو و در اسنادش حجاج بن ارطاة ست ورواه ابو داود والنسائی والدارقطنی وغیرهم من حدیث عائشة
انه صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق باسناد جید ورواه عبد الله بن احمد ایضا عنهما وقد ثبت مرسلا عن مكحول وعطاء

ابن تیمیه گوید هذه الاحادیث المرفوعة الجیاد والحسان یجب العمل بمثلها مع تعددها ومجیئها مسندة ومرسلة من وجوه شتی وعند احمد وابی داود

والترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای
اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن ست نووی گفته لیس كما قال زیرا که در سندش یزید بن زیاد ست که روایت میکند از محمد بن علی
بن عبد الله بن عباس از ابن عباس و یزید ضعیف ست باتفاق محدثین و تکلم کرده اند در وی غیر واحد از ائمه مصنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر ست
که شناخته میشود از ترجمهٔ وی و او را علتی دیگر ست که مسلم در کنی گفته نمیدانم او را سماعی از جد وی محمد بن علی انتهی و عقیق بفتح عین و کسر قاف
موضعی ست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق ست لیکن پیش از عقیق ست و عقیق هم نام وادی ست بر سه میل از مدینهٔ منوره و ظاهر
آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده برای اهل مشرق
میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق
می باید بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم برینکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام ست از میقات و عقیق ابعد ست
از ذات عرق و گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود حین اکمل الله دینه و دال
او را روایت حارث بن عمرو سهمی که گفت آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و وی در منی بود یا عرفات و گرد شده بودند او را مردم گفت پس آمدند
اعراب روی او را و گفتند این روی مبارک ست گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود والدارقطنی **فائدة** در حجة الله البالغة
گفته اصل در مواقیت این ست که چون آمدن بمکه معظمه در حالت ژولیدگی مو و عرق ناک بدن و ترک غلوای نفس مطلوب ست و در تکلیف مردم
به بستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر ست چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه و دو ماه ست لهذا واجب شد که امکنهٔ معلومه حول مکه خاص کنند
تا از انجا احرام بسته بیایند و تاخیر نکنند احرام را بعد آن و ضرورست که این مواضع ظاهر و مشهور باشند بر هیچکس مخفی نبود و گذرگاه اهل آفاق بر انها باشند پس
استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه ابعد مواقیت را زیرا که مدینه مهبط وحی ست و مأرز ایمان و دار الهجرة و اول
قریه ایست که ایمان آورد بخدا و رسولش پس اهل مدینه احق اند باینکه مبالغه کرده شود در اعلاء کلمة الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خداوند و بعد
اقرب اقطار ست که ایمان آورده بزبان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را انجا و حوالی و طائف و یمامه و جز آن که نیست حرج در ان انتهی

باب وجوه الاحرام وصفته

وجوه جمع وجه ست و مراد بدان انواع ست که متعلق ست بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی
و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمهٔ نماز نیز ازین باب ست یا احرام بمعنی در آمدن در حرم ست و چون احرام سبب
استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیتی ست که فاعل آن بسبب وی محرم می شود

رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه روز شنبه بست پنجم ذی قعده بعد نماز ظهر که در مدینه گذارد چهار رکعت و خطبه کرد ایشان را و آموخت در وی احرام و واجبات و سنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح واو بدرود و تودیع بدرود کردن و حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را دران بعد تعلیم شرائع وداع کرد و خبر داد برحلت خود و گواه گرفت ایشان را بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و گواه کرد خدای تعالی را بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنوات عمر شریف وی صلی الله علیه وسلم ست فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می بر آوردند بعمره تنها و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن ست و اینجا احرام مراد ست که در وی بتلبیه آواز بلند میکنند و عمره آنست که احرام بندد از حل و اگر آفاقی ست از میقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید ومنا من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو یعنی قارن بودند و قران آنست که احرام بندد آفاقی برای حج و عمره معا و داخل شود بمکه و باقی ماند بر احرام تا آنکه فارغ گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی ست در قولی و دو طواف و دو سعی در قولی بعده ذبح کند آنچه میسر آید از هدی و چون خواهد که کوچ کند از مکه طواف کند برای وداع ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که احرام بندد آفاقی از میقات پس در آید بمکه و طواف قدوم کند و رمل کند دران و سعی نماید میان صفا و مروه و بماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و ازینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم ست یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنها ست دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج و عمره هر دو ست سوم متمتع که اول عمره میکند و اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می بر آید بعد ازان در مکه می نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند و درین حدیث دلیل ست بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت درین حج بودند بوقوع آمده و مروی ست از عایشه روایات دیگر مخالف این و وجه جمع میان آنها بیاید و اختلاف کرده اند در آنکه افضل ازین انواع کدام نوع ست حنفیه قران را ترجیح میدهند و گویند قران افضل ست بعد ازان تمتع بعد ازان افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین و ائمه دیگر و قول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین ست در سبل گفته الادلة تدل علی ان افضلها القران وقد استوفی ادلة ذلک ابن القیم و نزد امام احمد و مالک تمتع افضل ست و جماعتی از صحابه و تابعین و من بعدهم و ائمه با ایشان ست و به قال الشوکانی و نزاع درین مسله دراز ست در نیل الاوطار استیفای آن کرده واهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحج و اهلال کرد آنحضرت بحج تنها و علما را اختلاف ست دران بنابر اختلاف احادیث وارده درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند متمتع و بعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه ست محرر سطور در رحلة الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادلهٔ این هر سه قول کرده و محصل آن این ست که هرکه روایت افراد کرد حمل بر اول حال نموده که اهلال بهمان بود و هرکه تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده و هرکه قران میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر ست و شیخ الاسلام ابن تیمیه جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه متناول قران ست پس محمول باشد بران و هرکه روایت افراد کرده روایت تمتع و قران هم نموده پس متعین شد حمل بران و اول افراد اعمال حج کرده و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورده و در سبل گفته اکثر بر آنند که احرام حج و عمره هر دو کرد پس قارن باشد و حدیث عایشه دال ست بر آنکه مفرد بود و لکن الادلة الدالة علی انه حج قارنا واسعة جدا انتهی در نیل الاوطار گفته هذان البحثان اعنی تعیین ما حجه النبی صلی الله علیه وسلم من الانواع و بیان ما هو الافضل منها من المضایق و مواطن البسط و فی ما حررناه مع کونه فی

غاية الايجاز ما يغني اللبيب فاما من اهل بعمرة فحل پس كسيكه اهلال كرد بعمره پس حلال شد وبيرون آمد از احرام نزد قدوم مكه بعد از اداء
بقيه اعمال پيش از ايام حج واما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم يحلوا واما كسانيكه اهلال كردند بحج تنها يا جمع كردند حج وعمره را پس
حلال نشدند و نه برامدند از احرام ودر بعضي نسخ فلم يحل بضمير مفرد آمده حتى كان يوم النحر تا آنكه شد روز نحر يعني روز عيد كه وقت تمام شدن
وبرامدن از احرام ست اگرچه طواف باقي ست ودرينجا دلالت ست برانكه ازين ركب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفرد بود ومحرم بعمره
متمتع ومحرم بهر دو قارن وهم دلالت ست برانكه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر واين مخالف چيزي ست كه ثابت شده است از احاديث
از چهارده صحابي در صحيحين وغيرهما كه امر كرد آنحضرت كسي را كه نبود با وي هدي كه فسخ كند حج را بسوي عمره پس مؤول باشد حديث عائشه بتقييد
بكسيكه با وي هدي بود واحرام بحج تنها بسته ووي مانند كسي ست كه هدي فرستاده واحرام بهر دو معا بسته وعلما اختلاف كرده اند قديما وحديثا
در فسخ حج بسوي عمره كه آيا خاص ست بكسانيكه حج كردند همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا نه در سبل گفته وقد بسط ذلك ابن القيم في زاد المعاد
وافردناه برسالة ولا يحتمل ههنا نقل الخلاف والاطالة انتهى گوئيم جائزست فسخ حج بسوي عمره نزد گروهي از اهل ظاهر براي هر واحد وبه قال احمد
ومالك والشافعي وابو حنيفة وبسط كلام درين مقام در منسك خود كرده ايم فليرجع اليه متفق عليه در مصفى گفته اركان حج پنج چيز ست
احرام بقول خداي تعالى الحج اشهر معلومات وظاهرست كه درين مدت بجز احرام متصور نيست پس آن جزو حج باشد ووقوف بعرفه لحديث
الحج عرفة وسعي بين الصفا والمروة بحديث حسن دارقطني وبيهقي يا ايها الناس سعوا فان السعي قد كتب عليكم وبقول عائشه چنانكه بيايد وحلق
بقول خداي تعالى ليقضوا تفثهم وطواف بقول خداي تعالى وليطوفوا بالبيت العتيق واركان عمره همين چيزهاست
سواي وقوف عرفه از جهت استقراي افراد عمره ويافتن اين چيزها در وي پس اين چيزها اركان حج وعمره اند وحج وعمره بترك
يكي ازين چيزها تباه شود وترك يكي ازينها مجبور بدم نيست وغير اركان سنن اند بعضي ابعاض مجبور بدم وبعض غير مجبور انتهى

باب الاحرام وما يتعلق به

باب در بيان در آمدن در يكي از دو نسك وچيزي كه متعلق ست بدان ومحرم كسي ست كه شاغل ست باعمال حج يا عمره با نيت در مصفى گفته
واگر نيت نكرد وتلبيه گفت احرام منعقد نميشود زيرا كه نيت شرط عمل ست واگر نيت كرد وتلبيه نگفت ظاهر آنست كه صحيح باشد زيرا كه تلبيه
سنت ست وفرضيت او از هيچ جا ثابت نشده انتهى واحرام در حج وعمره بجاي تكبير تحريمه است در نماز چه دران تصور اخلاص وتعظيم
وضبط عزيمت حج بفعل ظاهر وستذلل وخاشع گردانيدن نفس ست براي حق جل وعلى بترك ملاذ وعادات مالوفه وانواع تحمل وتحقيق معانات
تعب ومشقت وتشعث وتغبير ست براي خداي واحد قدير جل جلاله وعم نواله **عن** ابن عمر رضي الله عنه قال ما اهل رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نكرد آنحضرت مگر از نزديك مسجد ذي الحليفه كه ميقات اهل مدينه است ودر وي
رد ست بر كسيكه گفت احرام بست آنحضرت از بيداء ودر روايتي ست از نزد شجره چون برخاست شتر وي ودرخت مذكور نزد مسجد بود
ودر مسلم ست كه بگذارد دو ركعت بذي الحليفه پس ترجون مستوي شد ناقه نزد مسجد ذي الحليفه اهلال كرد ودر لفظي اين ست بود رسول خدا چون
مي در آورد پاي مبارك خود را در ركاب وبر ميداشت او را بر پشت خود ناقه اهلال ميكرد از مسجد ذي الحليفه وازينجا پيدا شد اختلاف در آنكه
تلبيه بعد از نماز بود يا بعد از استوا بر پشت ناقه آنچه ازين حديث مفهوم شد گفتن اوست بعد استوا بر پشت ناقه وباين اخذ كرده است
شافعي ونزد حنفيه تلبيه بعد از نماز مسنون ست وقول مالك نيز همين ست در هدايه گفته تلبيه كند عقيب صلوة كه مروي ست از آنحضرت واگر

بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست ست ولیکن بعد از نماز افضل ست و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز ست و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا ست در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول خدا که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا ترم بحقیقت حال اهلال کرد آنحضرت بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلال آنحضرت همدرین حال بود و بعد از ان روان شد و در بیدا که موضعی بلند ست بر آمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد و ابتدای اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مصلای او بود و ازینجا حاصل ست توفیق میان روایات و از دحام و اجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود و از صد هزار کس متجاوز بودند و از هر طرف که چشم آنجا کار میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی ست که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد نبود و راوی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گذارده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا بسر کرد و صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکه افضل احرام بستن ست از میقات نه قبل وی و اگر احرام بست پیش از ان پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این حرام ست یا مکروه زیرا که قول صحابه که توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهلال از همین مواقیت می بایدبست و قاضی ست بنفی نقص و زیادت پس اگر زیادت حرام نباشد لااقل ترک آن افضل باشد و اگر نبودی اجماع بجواز آن قائل میشدیم بتحریم بادلهٔ توقیت و بنابر آنکه زیادت بر مقدرات مشروعات همچو اعداد صلوات و رمی جمار غیر مشروع ست مانند نقص از ان و ما جزم نمیکنیم بتحریم بنابر اجماع مذکور و بنابر آنچه مروی ست از چند صحابه تقدیم احرام بر میقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس و انس از عقیق و ابن عباس از شام و اهلال کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود از قادسیه و وارد شده است در تفسیر آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دویرهٔ اهل خود از علی و ابن مسعود و اگرچه تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای سفر از اهل خود کند زیرا که وارد ست اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که نشی کنی برای آن از بلاد خود یعنی انشا کنی برای آن سفر مفرد از بلدهٔ خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمرهٔ حدیبیه و قضیه یعنی عمرة القضا اسفار از شهر خود و دال ست برای این تاویل که علی خود آنرا نکرد و نه هیچیکی از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از میقات بلکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرد پس چه قسم این تمام حج و عمره باشد با آنکه نه آنحضرت کرده و نه احدی از خلفا و نه جماهیر صحابه آری در احرام از بیت المقدس بخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود من اهل من المسجد الاقصی بعمرة او حجة غفر له ما تقدم من ذنبه رواه احمد و در لفظی این ست من احرم من بیت المقدس غفر له ما تقدم من ذنبه رواه ابوداود و لفظ وی این ست من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شک از راوی ست و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل بعمرة من بیت المقدس کانت کفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام از انجا بالخصوص افضل باشد از احرام از مواقیت و دلیل ست او را احرام ابن عمر از انجا و نکرد این را از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل که مراد انشای سفر ست از انجا انتهی والله اعلم

وعن خلاد بفتح خای معجمه و تشدید لام از ثقات تابعین ست **بن السائب** بسین مهمله **عن ابیه** روایت میکند از پدر خود که سائب ست **ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبرئیل فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال**

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را باهلال و در روایتی عوض اهل لفظ تلبیه گفته
و مراد یکی ست و اگرچه انفراد ذکر افضل ست اما اینجا رفع صوت افضل ست رواه مالك في الموطا والدارمي والشافعي وابن حبان
والحاكم والبيهقي والخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست داشته است
لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین و شنیدم از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن
لبیک باید که بشنواند نفس خود را اخرجه في الموطا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کدام اعمال افضل ست فرمود عج و ثج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل و گفت باش عجاج ثجاج
عج رفع صوت ست و ثج نحر بدن و این همه دال ست بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگرچه ظاهر امر وجوب ست و بوجوب رفته است ابن ابی هریرة
وحكاه ابن قدامة عن بعض المالكية والخطابي عن مالك و ابي حنيفة و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
بتلبیه تا آنکه بند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و باین رفته اند جمهور و شافعی و احمد گفته سنت ست و از مالک مروی ست که رفع نکنند
آواز بتلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی و در مصفی گفته مستحب ست بلند کردن آواز بتلبیه در حق مرد نه در حق زن و مستحب ست اکثار آن
در حق مرد و زن همه خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقا انتهی و اختلاف کرده اند در وجوب دم
بترک تلبیه ابن شاس از مالکیه و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب ست قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق ست بحج همچو توجه بر طریق
و حکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری و ابی حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن رکنی ست در احرام منعقد نمیشود بدون
احرام و ابن سعد از عطا بسند صحیح آورده که فرض ست وحكاه ابن المنذر عن ابن عمر وطاوس وعكرمة **وعن زيد بن ثابت**
از فقهای صحابه و کبار ایشان ست کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم تجرد
لاهلاله واغتسل بدرستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال بمعنی رفع صوت ست و مراد بآن درینجا احرام ست
که سبب اهلال باشد و در نسخهٔ مصابیح لاحرامه واقع شده و این غسل مستحب ست و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی ست و در مصفی گفته
مستحب ست غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول مکه و وقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده
و ظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف و قطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی غزالی گفته اغتسالات مستحبه مسنونه در حج نه غسل ست
اول برای احرام از میقات دیگر برای دخول مکه دیگر برای طواف قدوم دیگر برای وقوف عرفه دیگر برای وقوف بمزدلفه دیگر برای طواف
زیارت دیگر سه غسل برای رمی هر سه جمار و نیست غسل برای رمی جمرهٔ عقبه دیگر برای طواف وداع و نزدیک شافعی در قول جدید غسل برای طواف
زیارت و طواف وداع پس هفت غسل باشد انتهی در انوار گفته مسنون ست برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بذی طوی
و داخل شدن پیاده یا از ثنیهٔ کدا و خارج شدن از آن و این ثنیهٔ علیاست در بطحا رواه الترمذي والدارمي والبيهقي والدارقطني
والطبراني گوییم چنانکه غسل برای احرام مستحب ست همچنان مستحب ست گرفتن از ریش و بروت و غیرها محلی گفته مستحب ست تاهب برای
احرام بحلق عانه و تنظیف ابط و قص شارب و تقلیم اظفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مثله في العالمگيرية و زیاده کرد
در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان و الا تسریح وی و در مصفی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال
که اول اشهر حج ست موی نگاه دارد تا نزدیک حل از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس ست مرفوعا که نفسا و حائض

غسل کنند واحرام بندند وتمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابو داود والترمذی وحسنه وغربه وضعفه العقیلی و روی الحاکم
والبیهقی عن ابن عباس قال اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم لبس ثیابه الحدیث وسندش ضعیف ست زیراکه در وی یعقوب بن عطا
بن ابی رباح ضعیف ست ومروی ست از ابن عمر که گفت از سنت ست اینکه غسل کند چون اراده احرام نماید ودر آمدن مکه خواهد ومی آید
استحباب تطییب قبل از احرام **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ما یلبس المحرم
من الثیاب بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد چه چیز جائز ست که بپوشد محرم از جامها وچه چیز نپوشد قال فرمود لا تلبسوا القمص
نپوشید پیراهنها قمص بضمتین جمع قمیص ونه ثوبی که در معنی قمیص باشد در منسک شیخ الاسلام ابن تیمیه رح ست که نیست محرم را پوشیدن
قمیص نه با آستین ونه بی آستین برابرست که دران هر دو دست خود در آرد یا اندر آرد وسلیم باشد یا مخروق وهمچنین نپوشد جبه ونه قبا
که در وی دست داخل توان کرد وهمچنین درع که نامش عرق چین ست وامثال ذلک باتفاق ایمه واگر بیندازد قبا را بر دو دوشهای خود بغیر
ادخال یدین پس در وی نزاع ست واین ست معنی قول فقها که نپوشد مخیط ونه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی ولا العمائم
ونپوشد دستارها را ونه کوفیه را ونه کلاه را ونه جامه را که ملصق سر باشد ولا غیر ذلک نووی گفته تخمیر راس در حق محرم مجمع علی تحریمه است
واما روی پس مالک وابو حنیفه گفته حرام ست وشافعی وجمهور گفته اند که نیست احرام در روی او وبیر سد او را تغطیه آن وجز این نیست که
واجب ست کشف وجه در حق زن وحدیث حجت ست بر ایشان وهمچنین ست کلام در محرم میت که جائز نیست تغطیه سر او نزد شافعی واحمد
واسحق وهمچنین جائز نیست لبس مخیط ومالک واوزاعی وابو حنیفه گویند جائز ست تغطیه راس و الباس او بمخیط وحدیث وارد ست بر ایشان
واما تغطیه وجه محرم میت پس جائز ست نزد قائل تحریم تغطیه راس انتهی ولا السراویلات ونپوشد ازارها را ومراد بلبس قمیص وسراویل
پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف چنانکه پیراهن را در بر افگند وتنبان را در پایها بکند والا اگر بر تن افگند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیراکه دران
صورت نمی گویند که پیراهن پوشیده وازار پوشیده ودر سبل گفته مراد بقمیص ثوبی ست که محیط بدن باشد از تفصیل وتقطیع وبعمامه آنچه محیط سر باشد پس
ملحق ست باین غیر این از آنچه مغطی راس باشد خطابی گفته ذکر عمامه وبرنس معا دال ست بر آنکه جائز نیست تغطیه راس نه بمعتاد ونه بنادر
همچو برانس ولا البرانس ونپوشد برنسها وبرنس بضم موحده وسکون را بعده نون تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز واین
تفسیر قاصرست در معرفت آن وآنچه مشهورست این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن وسر وگردن را می پوشد ودر وقت باران می پوشند
وموافق عرف دیار ما آنرا بارانی میگویند از صوف سفید وجز آن می باشد وخطابی گفته برنس هر ثوب ست که سرش از وی باشد ملتزق
بود بدان جبه باشد یا درعه یا غیر آن ولا الخفاف ونپوشد موزها را وآنچه در معنی اوست همچو مواق وجورب وغیره الا احد لا یجد
نعلین مگر کسیکه نیابد نعلین را که فروخته میشود یا یابد آنها را ولیکن نیست با او ثمن فاضل از حوائج اصلیه خود فیلبس الخفین پس بپوشد
موزها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین وباید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی برآیند بخاری ومسلم از حدیث ابن عباس
آورده اند که شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت بعرفات هر که نیابد ازار پس باید که بپوشد سراویل را وهر که نیابد نعلین پس باید که بپوشد خفین را ومثله
عند احمد وظاهر این ست که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین ست زیراکه این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود وحدیث
ابن عمر در مدینه قاله ابن تیمیه فی المنتقی ورجحه الشارح وشیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته اگر نعلین نیابد خفین بپوشد ونیست بر وی
قطع آن زیر تر از کعبین زیراکه آنحضرت امر کرد بقطع اولا پس ترخیص کرد بعد از ان در عرفات در لبس سراویل برای فاقد ازار ولبس خفین

برای فاقد نعلین واول بارکه رخصت بقطع کرد بجهت آن کرد که بقطع مانند نعلین می شود ولهذا صحیح جواز لبس ما دون الکعبین ست
مثل خف مکعب ومداس وجمجم ونحو ذلک برابرست که واجد نعلین باشد یا فاقد آن وچون نعلین وآنچه قائم مقام اوست نیابد مثل جمجم
ومداس موزه بپوشد وقطع نکند آنرا وهمچنین چون ازار نیابد سراویل بپوشد واین اصح قول علماست ودر عرفات بود کما رواه ابن عمر وهمچنین جائزست
هر آنچه از جنس ازار وردا باشد پس محرم راست که ملتحف شود بقبا وجبه وقمیص ومانند آن ومشتغل شود بلحاف وغیره ولیکن سر نپوشد مگر از
برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید وگویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز
قائل ست باین قاعده وابن جوزی گفته امر بقطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط عملا بالحدیثین شوکانی رح در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که
این تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض در میان مطلق ومقید بنا بر امکان جمع میان هر دو بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست جمع کردن
واجب ست بترجیح نتوان رفت واگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن ست ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر
وروایت دو کس ارجح ست از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر متقدم ست وحدیث ابن عباس مؤخر سبیل درینجا ترجیح
مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید والله اعلم وبقیه کلام درین مسئله در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ام

ولا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران ونپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران واختلاف کرده اند در علتی که
بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت ست یا رائحه جمهور گویند رائحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او نمد جائز باشد
احرام دران وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل واگرچه در وی مقال ست وحرام ست لبس معصفر ومورس بر مردمان در حال حل
مثل احرام ولا ورس ونه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو وسکون را گیاه زردی ست که رنگ کرده میشود بدان وآنرا اسپرک گویند
در سبل گفته اتفاق کرده اند برانکه مراد بتحریم درینجا تحریمش بر مردست ولاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح
در منسک خود گفته جائزست احرام در جامه سفید وجز آن از الوان جائزه واگرچه ملون باشد ومستحب ست که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس
اگر هر دو سفید باشند افضل بود وجائزست که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن وکتان وصوف وسنت آنست که احرام کند
در ازار وردا برابرست که مخیط باشند یا نه باتفاق ائمه واگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر هست از ان جنس که پوشیدنش
رواست انتهی واللفظ لمسلم وزیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المرأة المحرمة ونقاب بر روی نیفکند
زن احرام کننده واختلاف کرده اند علما دران جمهور منع کنند وحنفیه جائز گویند وهو روایة عند الشافعیة والمالکیة شوکانی گفته این مردودست
بنص حدیث ودر فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها وکفیها بما سوی النقاب والقفازین انتهی وگفت فاطمه بنت المنذر بودیم ما
که خمار می افگندیم روهای خود را وما محرمانیم همراه اسماء بنت ابی بکر پس انکار نمیکرد بر ما رواه مالک فی الموطا در مسوی گفته معنی وی آنست
که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع ابصار مردم وبرین اند اهل علم چون متجافی باشد از بشره وجه واعتراض کرد صاحب کافی
در مذهب احمد بر قید تجافی وگفت ظاهر آنست که این معتبر نیست ونیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف اوست
زیراکه ثوب مسدول سالم از اصابت بشره نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی وبیهقی از حاکم از ابی علی حافظ
نقل کرده که قوله لا تنتقب المرأة از قول ابن عمرست مدرج در خبر وگفت صاحب امام که این محتاج دلیل ست وحکایت کرده است ابن منذر
نیز خلاف دران که از قول ابن عمرست یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر موقوفا واو را طرق ست در بخاری معلقا وموصولا

ولا تلبس القفازين و نپوشد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در
دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و درمیان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور ست که زنان در دستها پوشند
رواه احمد والترمذي والنسائي وصححه وابو داود والحاكم والبيهقي محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را
بلبس قفازین در احرام و در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر ست گویم حدیث وارد ست بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان
انچه حرام ست بر زن محرمه نیاورده و انچه از احادیث ثابت شده انتقاب ست و مثل اوست برقع که منفصل باشد بر قدر ستر وجه زیراکه
وارد ست بدان نص و بپوشد زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او همچو سر مرد ست بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل
باوی و حرام ست بروی لبس قفازین و لبس ثیاب مورس و مزعفر و مباح ست حلیه و جز آن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر
آنست که زنان درین باب در حکم مردانند و اما انغماس در آب و مباشرت محمل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر مخده نزد نوم
پس غیر مضر ست زیراکه صاحب او لابس نیست و نیست فدیه بر لابس خفین لعدم النعلین و حنفیه گویند واجب ست **وعن** عائشة
رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لاحرامه قبل ان يحرم گفت عائشة رض بودم من که
خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از انکه احرام بندد ولحله قبل ان يطوف بالبيت و برای حل وی
یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از انکه طواف کند بخانهٔ کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمرهٔ عقبه از احرام
برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف می کنند بعد از ان بسوی منا برمیگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد
بحل احلال کامل ست که هر محظور بسبب آن حلال میشود و هو طواف الزيارة و بعض احلال مثل طیب و غیره هر می حلال شده بود و همین حلیت
زنان باقی ست و ظاهر [illegible] آنست که حلق و رمی کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک بود
گویا من می بینم درخشیدن طیب را در تارک سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک
باقی میماند وله عندهما الفاظ غيره متفق عليه در حدیث دلیل ست بر استحباب تطییب نزد ارادهٔ احرام و جواز استدامت او بعد احرام و برانکه بقای لون و ریح
او بعد از احرام مفسد احرام و مضر او نیست و حرام ابتدای اوست در حال احرام و مفسد استعمال اوست بعد از احرام و باین رفته اند جماهیر ائمه از صحابه و تابعین
و مشهور در مذهب حنفیه و احمد این ست مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکروه ست تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن
بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیه را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه ما گفتیم مذکور ست در هدایه و شروح وی
و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست صباح که بوی طیب
می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد حدیث باب را
و ابن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت
یعنی تاویل آن بچیزی که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالیده بستر غسل کرد پس خوشبو برفت نووی در شرح مسلم
بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب ست تطییب برای احرام لقولها لاحرامه و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص بآنحضرت بود
صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل برخلاف آن قائم ست چه از حدیث عایشه ثابت شده که
كنا نضمخ وجوهنا بالطيب المسك قبل ان نحرم فيعرق فيسيل على وجوهنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا ينهانا رواه ابو داود

واحمد ولفظ احمد این ست کنا نخرج مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی مکۃ فنضمد جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرقت احدنا
سال علی وجهها فیراه النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلا ینهانا ونتوان گفت که این خاص ست بزنان زیراکه زنان ومردان برابراند درین حکم
باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام ست نه قبل از ان واگرچه حال وی دائم باشد همچو نکاح زیراکه این از دواعی اوست وجز این نیست
که منع کرده میشود محرم از ابتدای نکاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب ست وطیب از نظافت ست که مقصود از وی دفع رائحهٔ
کریهه است چنانکه مقصود از نظافت ازالهٔ وسخ ست که در اشعار واظافر فراهم میشود ولهذا مستحب شد اخذ شعر وظفر قبل احرام زیراکه
بعد از ان ممنوع ست واگرچه باقی ماند اثر او بعده واما حدیث مسلم وبخاری از یعلی بن امیه در قصهٔ اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اما خوشبوئی که بانست وآلوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال وجواب در جعرانه بود در ذو القعدة
سنه هشتم وآنحضرت در سنه شانزده حج گذارده واخذ بآخر امر اوست زیراکه آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان
حرام ست نه بآنجهت که ابقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو نماند ابتدا اگر جمعا بین الادلة وهمین ست راجح
وجائز ست استمرار بر طیبی که پیش از احرام بکار برده ودر نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد
احرام نه آنکه نزد ارادهٔ احرام بکار برده واثر لون وریح او باقی مانده وصحیح نیست بگویند ناجائز ست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز
استدامت لباس زیراکه استدامت لبس لبس ست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو لیکن این قیاس در
مقابلهٔ نص ست وهو فاسد الاعتبار انتهی **وعن** عثمان بن عفان رضی اللہ عنه ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا ینکح المحرم
ولا ینکح ولا یخطب نکاح نکند محرم خود را ونکند نکاح دیگری بولایت ووکالت خود وخواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع وجزم
مروی ست وخطبه بکسر خای زن خواستن واین مذهب جمهور علما وشافعی ست ونهی ازین هر سه تحریمی ست وگفته اند در خطبه تنزیهی ست
باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نهی بر تحریم صحت آن وظاهر همین ست که برای تحریم ست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که
خطبه هم حرام ست ابن تیمیه گفته زیراکه آنحضرت نهی کرد از همه یک نهی وتفصیل نفرمود وموجب نهی تحریم ست وهیچ اثر ونظر معارض او
موجود نیست انتهی ونزد عطا وعکرمه واهل کوفه جائز ست محرم را تزوج چنانکه جائز ست اشترای جاریه برای وطی وتعقب کرده اند بآنکه این
قیاس ست در مقابلهٔ نص وهو فاسد الاعتبار وظاهر نهی عدم فرق ست درمیان کسیکه تزوج کند غیر را بولایت خاصه یا عامه کالسلطان
والقاضی وبعض شافعیه گفته اند جائز ست محرم را تزویج غیر بولایت عامه واین تخصیص ست عموم نص را بلا مخصص ونزد حنفیه جائز ست
هر سه امر ودلیل ایشان تزوج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست میمونه را وحال آنکه محرم بود کما فی روایة ابن عباس در سبل گفته این قول مردود ست
زیراکه روایت ابی رافع که تزوج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح ست چه وی سفیر بود میان هر دو وهم روایت اکثر صحابه همین ست
قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزوج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن المسیب که سهو وغلط کرد
ابن عباس اگرچه میمونه خالهٔ اوست زیراکه تزوج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از انکه حلال شد ذکره البخاری انتهی ودر نیل الاوطار گفته حدیث
ابن عباس حکایت فعل ست پس معارض صریح قول یعنی نهی از ان نشود ولیکن مصیر بسوی آن نزد تعذر جمع ست وجمع ممکن ست دینجا بر فرض ارجحیت
روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کنند
تاخیر فعل از قول واگر تقدم وی فرض کنند پس در ان خلافی ست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو الحق

یا گردانیدن عام متاخر ناسخ او کما ذهب الیه البعض وچون این مقرر شد پس حق آنست که حرام ست محرم را تزوج خود وتزویج دیگری
کما ذهب الیه الجمهور انتهی رواه مسلم ورواه الجماعة الا البخاري وهمچنین ممنوع ومنهی عنه ست جماع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر جماع کرد قبل
وقوف حج فاسد شد نزد ابوحنیفه وبروی یک گوسفند ست وحج کند سال آینده ونیست بر هر دو تفرق واگر جماع کرد بعد وقوف حج فاسد نیست
وبروی ست بدنه ونزد شافعی اگر جماع پیش از تحلل اول ست حج فاسد ست برابر ست که قبل وقوف بعرفه باشد یا بعد آن وبروی ست بدنه وواجب ست
مضی در فاسد وقضا از قابل واگرچه تطوع باشد وچون خارج شوند هر دو متفرق شوند برای حذر از مثل انچه واقع شد در اول واگر جماع
کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسد ست ولیکن بروی فدیه است نه قضا واین فدیه در قولی شاة ست ودر قولی بدنه در نیل الاوطار
گفته کفارهٔ وطی شاة ست زیرا که اقل مصداق هدی ست واین مروی ست از ابوحنیفه ودال ست بران قوله صلی الله علیه وسلم واهدیا هدیا
کما فی مرسل ابی داؤد وجمهور گویند بدنه است بر زوج وبدنه بر زوجه وبدنهٔ زوجه واجب ست بر زوج مطلقا وشافعی گفته اگر باشد زن
مکرهه نه مطاوعه وابوحنیفه ومحمد گویند بر زوج ست مطلقا وشافعی در یکی از دو قول خود گفته علیهما هدی واحد ومشروع ست تفرق ومحکی ست
در بحر از علی وابن عباس وعثمان واکثر فقها واختلاف کرده اند در انکه واجب ست یا نه مذهب عطا ومالک وشافعی در احد القولین وجوب ست
ودر قولی مندوب وابوحنیفه گفته نه واجب ست ونه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة والموقوف
لیس ممن یقبل المرسل ولا رای حجة اقوال الصحابة فهو فی سعة عن التزام هذه الاحکام وله فی ذلک سلف صالح کداؤد الظاهری انتهی **وعن**
ابی قتادة الانصاري رضي الله عنه فی قصة صیده الحمار الوحشی وهو غیر محرم مروی ست از ابی قتاده در قصهٔ شکار کردن
او حمار وحشی را در عام حدیبیه ووی محرم نبود ودرینجا استشکال کرده اند بعدم احرام وی وتجاوز از میقات واز ان جوابها داده اند واز انجمله
آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه اهل مدینه او را فرستاده بودند یا مواقیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم مصنف در تلخیص گفته
اثرم گوید می شنیدم اصحاب حدیث را تعجب میکردند ازین حدیث ومیگفتند چه قسم جائز شد ابوقتاده را مجاوزت میقات بلا احرام وهیچ
نمیدانند وجه آن ودیدم من آنرا مفسر در حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم واحرام بستیم
پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین وچنان ناگاه ما بابی قتاده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در چیزی که نام برد آنرا
پس ذکر کرد حدیث حمار وحشی را قال گفت ابوقتاده فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه وکانوا محرمین پس فرمود
آنحضرت بیاران خود وبودند آنها محرم هل منکم احد امره او اشار الیه آیا از شما یکی امر کرد او را بصید کردن این حمار وحشی یا اشارة کرد
بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فکلوا ما بقي من لحمه فرمود پس بخورید
چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اکل محرم صید بر را اگر صائد غیر محرم ست یعنی خود صید نکرده
ودلالت واشارت واعانت بران نموده واین رای جماهیر ست وحدیث نص ست درین وگفته اند حلال نیست اکل آن واگرچه بروی
اعانت بچیزی نکرده واین مروی ست از علی وابن عباس وابن عمر عملا بظاهر قوله تعالی وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما بنا بر آنکه مراد از صید
درینجا مصید ست وجواب داده اند از ان که مراد در آیه اصطیاد ست ولفظ صید اگرچه متردد ست در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
بیان مراد کرده وحدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر لکم حلال ما لم تصیدوه
او یصد لکم اخرجه اصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم مگر آنکه در بعض رواة وی مقال ست که مصنف در تلخیص ذکر کرده وبر تقدیر آنکه مراد در آیت

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم مطلقا از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص ست و در حدیث
زیادت ست و هی قوله صلی الله علیه وسلم قال هل معکم من لحمه شیء و در روایتی هل معکم منه شیء قالوا معنا رجله فاخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم
واکلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحدیث آینده و شیخ در ترجمه گوید احادیث
و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار ست که کوفیان و طائفهٔ از سلف بآن رفته اند
که جائز ست محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام ست مطلقا و این هر دو مذهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیحه است بلا موجب
وحق مذهب جمهور ست جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهدا نمودن
ازان برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع ست حدیث جابر کما تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة
شافعی گفته هذا احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح ست در تفرقه مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب
وطلحه و ابی قتاده و مخصص ست برای عموم آیه متقدمه انتهی متفق علیه وله عندهما الفاظ کثیرة **وعن** الصعب بفتح صاد و سکون
عین مهملتین بن جثامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی ست ابن عباس ازوی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا که وی بهدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
گورخر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش یقطر دما و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضدا من
لحم صید و این همه روایات در مسلم ست وهو بالابواء و آنحضرت درابواء بود بفتح همزه و سکون موحده والف ممدوده و این در حجة الوداع بود
او بودان یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال مهمله نام دو موضع ست میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبدالله والد
آنحضرت درابواء ست و این صعب بن جثامه در انجا ساکن بود فرده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بروی و قبول نکرد هدیهٔ او را
و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه قال فرمود بطریق معذرت
انا لم نرده بفتح دال رواه المحدثون وانکره المحققون من اهل العربیة وقالوا صوابه نرده بضمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین
چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین ست علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه ست اوضح ضم ست
وثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف ست بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نحو ردها که آن بفتح ست علیک الا انا
حرم بضم حا و را جمع حرام ست بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست یعنی بدرستیکه ما برنگردانیدیم آنرا
بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن لیکن سخن
در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیهٔ گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکید ازوی یا شق
وشق بکسر نیمهٔ هر چیزی یا عضوی ازوی یا پای او پس بقرینهٔ این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مخالف
و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده وجوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این ست که نخورد صید
صعب ازین جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال ست
بران کما تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذهب مالک و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذهب و مذهب ابوحنیفه آنست
که حلال ست خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابوقتاده و بقیهٔ کلام درین مقام در شرح مختصر فارسی

امام شوکانی رح ذکر کرده ایم متفق علیه در سبل گفته مانعین گویند که این حدیث دال ست برانکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیراکه رد را
تعلیل بمحرم بودن خود کرده و استفصال نفرموده که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام ست مطلقا و جواب داده است قائل جواز
بانکه این محمول ست برانکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع ست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و تا جمع بین الاحادیث ممکن شد
اولی ست از اطراح بعض وی و دال ست برای این انچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و ابن ماجه باسناد جید انما صدته له وانه امر اصحابه یاکلون
ولم یاکل حین اخبرته انی صدته له ابوبکر نیسابوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه نمیدانم هیچکس راکه گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم معمر ثقه است
انفراد او مضر نیست و شاهد زیادت ست حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل ست برانکه لائق ست قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد
الفاظ روایات مختلف ست شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس
محمول ست برانکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان که نزد بیهقی ست حافظ
ابن القیم رح تضعیف آن کرده و منجمله روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیراکه این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جزء را باسم کل خوانند
و این شائع ست در لغت و اکثر روایات متفق اند برانکه آن بعض از ابعاض حمار بود و جز این نیست که اختلاف درین بعض ست یعنی پای بود
یا سرین یا جزء آن و نیست تناقض میان آن زیراکه محتمل که مهدی شق باشد که در وی عجز بود که در وی رجل باشد **وعن** عائشة رضي
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز ست از حیوانات جنبنده
بر زمین که همه آن فاسق ست دواب بتشدید موحده جمع دابه است و هو ما دب من الحیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بدابه و این
مطابق قوله تعالی ست وما من دابة في الارض الا على الله رزقها و کاین من دابة لا تحمل رزقها و گفته اند که خارج ست طائر از لفظ دابه لقوله تعالی
وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه و نیست حجت درین آیت زیراکه محتمل ست که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص ست در عرف لفظ
دابه بذوات قوائم اربعه و تسمیه آن بفاسق بجهت آنست که فسق در لغت خروج ست و منه فسق عن امر ربه ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق بنا بر
خروج وی از طاعت خدا و وصف این هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل و گفته اند بنا بر خروج
اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل لغير الله به پس ما لا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه
وانه لفسق و گفته اند بنا بر خروج اینها از حکم غیر خود بایذا و افساد و عدم انتفاع پس این سه علت ست که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده اند
یقتلن في الحرم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم و این اخبار ست بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الجناح
و نفی الحرج علی قاتلهن و این دال ست بر حمل امر بر اباحت الغراب یعنی زاغ و در روایتی غراب الابقع بموحده و قاف زاغ ابلق که سیاه و سفید
می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازینجا رفته اند بعض ایمه بسوی تقیید مطلق بابقع و همین ست قاعده
در حمل مطلق بر مقید و قدح درین زیادت بشذوذ و تدلیس راوی مدفوع ست بانکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد و این زیادت ست
از عدل ثقه حافظ پس شذوذ نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زاغ گویند و فتوی
داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ماعدای ابقع از غرابات ملحق بابقع انتهی والحدأة و در روایتی حدیا تصغیر حدأة بکسر حا و فتح دال
و همزه بروزن عنبة جانوری معروف ست که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته و هندی چیل ست والعقرب کژدم والفارة
موش والكلب العقور و سگ جراحت کننده گزنده و تقیید کلب که معروف ست بعقور دلالت میکند برانکه کشته نشود غیر عقور منقول ست

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باسد واز زید بن اسلم بحیه واز سفیان که آن گرگ ست خاصةً وگفت مالک هر جانور که گزد مردم را وبترساند
ایشانرا وجراحت کند مثل اسد ونمر وفهد وذئب آن کلب عقور ست ومنقول ست از سفیان وهو قول الجمهور واستدلال کرده اند برای
این تفسیر بقوله صلی الله علیه وسلم اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت او را شیر وهو حدیث حسن اخرجه الحاکم ودر روایت بخاری
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد ونیز در حدیث ابن عباس ست زیادت مار نزد احمد ودر اسنادش لیث بن سلیم ست وروایت کرد آنرا
ابو عوانه بلفظ ست وبیان کرد هر پنج مذکور را با مار ونزد ابو داؤد زیادت سبع عادی آمده وباین حساب هفت میشوند ونزد ابن خزیمه
وابن المنذر زیادت گرگ وپلنگ واقع شده پس نه باشد مگر آنکه منقول ست از ذهلی که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده وواقع
شده هست ذکر گرگ در حدیثی مرسل ورجال وی ثقات اند واحمد مرفوعا امر بقتل ذئب برای محرم روایت کرده ودر وی راوی ضعیف ست
واین روایات دال اند بر آنکه مفهوم عدد از قول وی خمس مراد نیست واختلاف کرده اند علمای اهل فتوی آنانکه قائل اند بعلت اول در وجه تسمیه
بفاسق بآنکه ملحق ست بخمس هر آنکه جائز ست قتل او برای حلال وهر که قائل ثانی ست قائل ست بالحاق هر ماکول مگر آنکه قتل وی منهی عنه ست
واین با اول شریک ست وهر که قائل ثالث ست خاص کرده است الحاق را بآنکه حاصل میشود از وی افساد قاله المصنف فی فتح الباری
ودر سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد والا عدم الحاق محفوظ بود وباین قائل اند حنفیه
مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر ثبوت خبر وذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت والحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی ست بعدوان
واذی ابن دقیق العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر موذی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر ست از جهت ایما تعلیل
بفسق بهر سه قول کما عرفت پس تمام نشود تعیین یکی از انها برای علت بایما پس تمام نشود الحاق بآن وچون کشتن اینها برای محرم جائز باشد
برای حلال بالاولی جائز باشد ووارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی الحل والحرم نزد مسلم ودر لفظی این ست لیس علی المحرم فی قتلهن
جناح واین دال ست بر آنکه بکشد آنرا محرم در حرم ودر حل بالاولی انتهی کلام السبل گوییم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد
او را چرا گفته شد موش را فویسقه گفت لان النبی صلی الله علیه وسلم استیقظ لها وقد اخذت الفتیلة لتحرق بها البیت پس درینجا دلالت ست
بر آنکه وجه تسمیه ایذای اوست وفعل او مشابه فعل فساق ست واین ناظر ست در تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تامل ست
متفق علیه در مصفی گفته علما اجماع دارند بر انکه بقتل این اعیان خمسه فدیه بر محرم لازم نمی شود وامام شافعی قیاس کرده است
بر این اعیان خمسه هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موذیه را ذکر کرده اند وبعضی هوام را وبعضی جانوران دیگر را که
داخل اند در سباع ونه در هوام ومشترک درین همه حرمت اکل لحم ست پس این امر مشترک همان مبیح قتل ست وامام اعظم ذئب را در کلب عقور
داخل ساخته وسباع دیگر را مثل فهد ونمر وخنزیر کشتن آنها پیش او موجب جزاست مگر آنکه ابتدا از طرف آنها واقع شود ومحرم در مقام دفع آنها را
بکشد پس دران صورت فدیه واجب نیست انتهی ودر شرح وقایه گفته نیست چیزی در کشتن بعوض وبرغوث وقراده انتهی وبالجمله اتفاق ائمه آمده است
بر جواز قتل محرم مر این چیزها را وهر موذی را در حل وحرم هر دو وهمچنین جائز ست قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی ونزد حنفیه
اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بر وی مجال بمنع اکل وشرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود وحد زده شود
حاجی رفیع الدین مراد آبادی در حالات الحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بلد مکرم ودیگر بلاد این نواحی مثل جده وجز آن آنست که اگر
کسی ظلمی بر کسی کرده باشد یا مدیون ست وقدرت بر وفای آن ندارد ودر بر مزار یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیه اهل بلد باشد رفته اقامت نماید

صاحب حق وشريف طاقت ندارد که با وتعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابوطالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید گفت بخطا از من قتلی واقع شده واز چهار ماه درینجا هستم ومردم خانه طعام وشراب می آرند وشریف واولیای مقتول را بر من دسترس نیست ودر دروازهٔ گنبد اغلال وقیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر محبوسی که گریخته درینجا می آید قیود خود را براورده فارغ البال می نشیند واز حبس نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محرر سطور عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف وصاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبر ست مر ایشان را پس خود شرک جلی ست که لاضار ولانافع الا الله وبدین صورت مقابر وحظائر اولیا را حکم حرم دادن ست واگر ترک حدود خدا ست برعایت ادب صاحب قبر خود مداهنت ست در دین واگر محض ترک حق خود ست لاباس به ست وشاید این عادت غریب بالفعل در ان دیار نیست

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید وحال آنکه وی محرم بود ودر حدیث عبد الله بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی محرم بود در موضع لحی جمل که میان مکه ومدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحی جمل بفتح لام ومیم ومروی ست لحیی به تثنیه بکری در معجم خود گفته این بیر جمل ست که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده وغیر وی گفته هی عقبة الجحفة علی سبعة امیال من السقیا وبالجمله در حدیث دلیل ست بر جواز حجامت برای محرم واین اجماع ست در سر وغیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کنده نشود واگر کنده شود جزای آن بدهد واگر در جائی باشد که آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه نزد جمهور ومؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت وبود محرم بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود والنسائی وپا جاے موی نیست غالبا ومع هذا در دو داشت وقومی گفته مکروه ست وواجب ست در وی فدیه وحدیث وارد ست بر ایشان واگر حجامت بی عذر ست ودر سر ست حرام ست اگر کنده شود همراه آن موی بنابر حرمت قطع شعر ودر حدیث تنبیه ست بر قاعدهٔ شرعیه وآن این ست که محرمات احرام از حلق وقتل صید ونحو هما مباح ست بجهت حاجت وبر وی ست فدیه پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حر یا برد مباح ست برای او ولازم ست او را از وی فدیه ودلیل قوله تعالی فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ الآیه متفق علیه وقدر بیان فدیه در حدیث آینده می آید **وعن** کعب بن عجرة بضم عین مهمله وسکون جیم وبرا صحابی انصاری جلیل القدر حلیف انصار ست نزول کرد بکوفه ومرد در مدینه سنه پنجاه ویک از اصحاب شجره است گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا وعباده بن الصامت یار او بود روزی بر وی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد عباده در خانه او در آمده بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد وخواست که عباده را دشنام دهد باز بفکر رفت وگفت که اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد رضي الله عنه قال حملت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم والقمل یتناثر علی وجهي گفت کعب برداشته شدم وبرده شدم بسوی رسول خدا وشپشها می افتادند برروی من فقال ما کنت أری بضم همزه ای اظن الوجع بلغ بك ما أری بفتح همزه از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم درد را که رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة آیا می یابی گوسفندی که ذبح کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة ایام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم ستة مساکین یا بخوران شش مسکین را لكل مسكين نصف صاع هر مسکین را نیم صاع جماهیر علما بظاهر قدار این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه وثوری گفته اند که از گندم نصف صاع واز غیر وی یک صاع ودر روایتی از بخاری باین لفظ ست که گذشت بمن رسول خدا در حدیبیه وسر من می ریخت شپش پس فرمود آیا ایذا میدهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

پس حلق کن سر خود را الحدیث و در روی این ست که فرود آمد درین مقدمه این آیت فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الآیه و حدیث مروی
بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک ست بر دو نوع دیگر چون بیاید آنرا و ظاهر کریمه و سائر روایات حدیث در انست که محرم مخیرست
درین هرسه و لهذا البخاری در اول باب کفارات گفته خیر النبی صلی الله علیه وسلم کعبا فی الفدیة و اخراج کرد ابو داود از طریق شعبی از ابن ابی لیلی
از کعب بن عجره که گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست که تخییر اجماعیست
متفق علیه بین الشیخین و رواه مالک بالفاظ **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالی علی رسوله مکة
قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت ابو هریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود مکه معظمه را ایستاد آنحضرت در مردم
روز دوم از فتح خطبه کنان فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان الله حبس عن مکة
الفیل پس گفت بدرستیکه خدای تعالی باز داشت از مکه فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصهٔ آن معروف
و مذکورست در قرآن وسلط علیها رسوله والمؤمنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنوه
وانها لم تحل لاحد کان قبلی و بدرستیکه مکه هرگز حلال نشد مر هیچکس را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن دران وانما احلت
لی ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در مکه مصنف در فتح گفته که آن ما بین طلوع شمس
و عصر بود و درینجا دلالت ست بر انکه فتح مکه بقهر و غلبه بود که در کتب فقه آنرا فتح عنوه گویند لقوله لم تحل و قوله سلط علیها و قوله لا تحل و برین اند
جماهیر علما و ابو حنیفه و مذهب شافعی و روایتی از احمد آنست که فتح او بصلح ست زیرا که ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود
و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غانمین چنانکه خیبر را کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت
بحلت قتال برای یک ساعت صریح ست در وقوع قتال و فتح عنوه و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان و منت کرد بر مکه و گذاشت
اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی نساء و ذریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیرهٔ خود و ثمرهٔ خلاف آنست
که هر که میگوید فتح عنوه بود جائز میدارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از کفار گرفته بر مسلمانان وقف کرد
و کسیکه میگوید بطریق صلح بود تجویز نمیکند بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر مملوک آن کسان ست و باقی ست بر ملک ایشان وانها لا تحل
لاحد بعدی و بدرستیکه آن مکه حلال نیست برای هیچکس بعد من بلکه حرام ست بحرام گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل ست
بر انکه حلال نیست قتال هیچکس را بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه و گفت ماوردی از خصائص حرم ست که محاربه کرده نشوند کسان او و اگرچه بغاوت
ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفته و درین مسئله خلاف ست و ظاهر تحریم قتال ست دران قرطبی گفته ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم بقتال بنا بر اعتذار از اباحت او با آنکه اهل مکه دران وقت مستحق قتال بودند بنا بر صد مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل وی
از وی و کفر خود ها و قال به غیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته متاکدست قول تحریم زیرا که حدیث دال ست بر انکه ماذون فیه صرف آنحضرت
بود نه غیر او و در وی اذنی نیست و موید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فان ترخص احد لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقولوا ان الله
اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس این دال ست بر انکه حل قتال دران از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم فلا ینفر صیدها پس رمانیده
و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیر کرد و هم در تنفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد
ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار او تا باشجار چه رسد و بالاولی آنچه موذی نیست در سبل گفته عجب آنست که شافعی بجواز قطع شوک از فروع شجره

لما نقله عنه ابو ثور واجازه جماعة غيره وتعليل كرده اند بآنكه موذي ست پس مشابه بفواسق باشد گوئيم اين از باب تقديم قياس ست بر نص و آن باطل ست بنا بر انچه شناختي كه تمام نيست دليل اين معني كه علت قتل فواسق اذيت ست واتفاق كرده اند علما بر تحريم قطع اشجار وي كه آدميان آنرا انبات نكرده اند در عادت و بر تحريم قطع خلاي او كه گياه تر را خلا گويند و خشك را حشيش و در انبات كردهٔ آدميان اختلاف ست قرطبي گفته جمهور بر جواز اند انتهى گوئيم در هدايه گفته هر كه حشيش حرم يا درخت آنرا ببريد كه مملوك نيست و خود رسته است بروست قيمت آن مگر انچه خشك شد از ان و درخشك شده ضمان نيست زيرا كه مستثنى نيست وچرانيده نشود حشيش حرم و بريده نشود مگر اذخر وابو يوسف گفته باكي نيست بچرانيدن بجهت وجود ضرورت وتعذر منع دواب از ان و دليل ابو حنيفه و محمد اين حديث ست ونيز برداشتن آن از حل ممكن ست پس ضرورتي نباشد و نزد امام شافعي و هر كه موافق اوست جائزست رعي بهائم در كلاي او و مذهب امام احمد هميچو مذهب حنفيه است شيخ در ترجمه گفته شيخ عبد الوهاب متقي از عارضهٔ عمي خود كه در آخر عمر عارض شده بود حكايت ميكرد كه از اصحاب ما مردي بود كه او را احمد سقا ميگفتند روزي گلي از حرم آورده بدست ما داد بتقدير آلهي سهو شد ما آنرا بوي كرديم بمجرد بو كردن المي در بيني ما دويد چنانچه مورچه دود و بدماغ رسيد واز دماغ بهر دو چشم برامد و روز بروز زياده شد تا رسيد بجائيكه رسيد ما شاء الله يقدره انتهى آري ع نزديكان رابيش بود حيرانے ٭

ولا تحل ساقطتها وحلال نيست برزمين افتادهٔ حرم مكه الا لمنشد مگر منشد را وانشاد تعريف گم شده كردن ودر روايتي باين لفظ ست ولا يلتقط لقطته الا من عرفها يعني برندارد برزمين افتادهٔ او را مگر كسيكه تعريف كند و بشناساند چنانكه حكم لقطهٔ بقاع ديگر ست كه تعريف كند واگر فقير باشد خرج كند وبعد از انكه صاحب او رابيابد بدهد اما اينجا نديد يعني در لقطهٔ حرم جز تعريف نيست واين اظهر قولين شافعي ست و اكثر علما فرق نكرده اند ميان لقطهٔ حرم وغير وي از اماكن ومذهب حنفيه نيز همين ست و دليل بران اطلاق حديثي ست كه وارد شده در لقطه و ميگويند كه معني قول وي الا من عرفها درين حديث آنست كه تعريف كند تا يك سال درست چنانكه همه جا ميكنند و مخصوص بايام موسم نيست واين خلاف ظاهر عبارت ست ونيز سياق كلام براي فضل حرم مكه وذكر خصائص اوست واگر حكم لقطهٔ وي حكم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذكر آنرا فائده نمي بينيم ومن قتل له قتيل فهو بخير النظرين وكسيكه كشته شد او را كشته پس آنكس به بهترين دو نظرست يا فديه دهد يا بكشد ودر روايتي از حديث ابي شريح الخزاعي آمده كه گفت شنيدم آنحضرت را ميفرمود هر كه رسيده شد بجراحتي پس وي مخيرست ميان يكي از سه خصال يا قصاص گيرد يا ديت ستاند يا ببخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگيرد دست او را ودر سندش سفيان بن ابي العوجاء ست ودر وي مقال ست ونيز در وي محمد بن اسحق ست وحديث معنعن ست وبالجمله در وي دليل ست برانكه خيار ولي راست ويأتي الخلاف في ذلك في بابه ان شاء الله تعالى

فقال العباس الا الاذخر يا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر اذخر اي رسول خدا كه آنرا استثنا كن از ميان خلا اذخر بكسر همزه وسكون ذال معجمه نام گياهي مشهورست خوشبوي فانا نجعله في قبورنا وبيوتنا زيرا كه ما ميگردانيم آنرا در قبرها وخانهاي ما چه عرب اذخر را در ميان گورها نيز مي انداختند و در روايتي از حديث ابن عباس آمده كه اذخر براي آهنگران وخانهاي مردم ست كه بدان سقف خانه مي سازند و كلام عباس محتمل كه بطريق شفاعت باشد يا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنكه عموم غالب التخصيص مي باشد گويا وي گفت كه اين چيزيست كه حاجت بسوي او داعي ست واز شريعت عدم حرج معهودست فقال پس گفت آنحضرت ومقرر داشت كلام واستثناي او را بوحي يا باجتهاد خود و فرمود الا الاذخر مگر گياه اذخر كه رواست قطع كردن آن و رعي آن براي حوائج مذكوره وغيرها و كمات نيز مستثنى ست زيرا كه از جملهٔ نباتات ست ومذهب بعضي آنست كه احكام مفوض بود بوي صلى الله عليه وسلم بهرچه خواهد و بر هر كه خواهد حلال و حرام گرداند و بعضي گويند

باجتهاد گفته‌اند و اول اصح و اظهر ست متفق علیه شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه شمائل ترمذی گفته از خواص اسم مکه آنست که چون نوشته شود
بر پیشانی مرعوف بدم رعاف مکه وسط البلاد والعدروف بالعباد منقطع شود دم در دم **وعن** عبد الله بن زید بن عاصم ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة ودعا لاهلها بدرستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام
حرام گردانید مکه را و دعا کرد برای مکه و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد و در روایتی آمده ان الله حرم مکة و نیست منافات چه مراد
آنست که خدا حکم کرد بحرمت وی و ابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهیم این بود اِجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرٰتِ
وغیرها من الآیات وانی حرمت المدینة و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلم ست زیاده کرده که حرام گردانیدم چیزی را
که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی خون و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن و ریخته نشود در وی برگهای درخت
مگر برای خورش ستور کما حرم ابراهیم مکة چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را و مدینه علم ست بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلده مبارکه وانی دعوت فی صاعها ومدها و بدرستیکه من دعا کردم
در صاع مدینه و مد مدینه و صاع و مد هر دو دو مکیال معروف اند مد یک رطل و یک ثلث ست نزد اهل حجاز و دو رطل ست نزد اهل عراق و صاع
چهار مد ست مراد توسع رزق و برکت در ان ست و در حدیث ابو هریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا بمثل ما دعا
ابراهیم بد و مانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را دو چندان میخواهم آنچه مکه راست لاهل مکة برای اهل مکه در حجة الله البالغه گفته
ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را انه بجهد همت و تاکد عزیمت باشد دخل عظیم ست در نزول توفیقات انتهی و مراد از تحریم مکه تامین
اهل اوست از قتال کرده شدن و تحریم داخل او لقوله تعالی وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا و تحریم صید او و قطع شجر او و بریدن شوک او و مراد از تحریم مدینه
تحریم صید او و قطع شجر اوست و عدم احداث حدثی در ان و در تحدید حرم مدینه خلاف ست و وارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره و راجح
روایت ما بین لابتیها ست بنا بر تواتر روات بران کذا فی السبل و در مصفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لاخ له
صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر شکار ست اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبودی شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم این را برایشان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه
یا ببرد درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد ست از تحریم آن غیر تحریم صید و شجر از جهت حدیث انس و بعض بتحریم شجر مدینه قائل اند سوای صید آن
بحدیث انس و جماعه دیگر بتحریم هر دو رفته اند و حمل کردند حدیث انس را بر انکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از ان داخل کرده شد بمدینه قال المحلی الاصح
یضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلا انتهی متفق علیه گویم درین باب حدیثها ست از جماعه صحابه در سنن مذکور ست و در ترتب حکم تحریم بران خلاف
علما ست مذهب ابو حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم و تکریم ست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و هر که چیزی
ازان بکند آثم میگردد و نیست جزا بران و این ست قول مالک و روایتی ست از احمد و قولی ست مر شافعی را و نووی گفته مشهور از مذهب مالک و شافعی
و جمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام ست بی ضمان و تورپشتی گفته قائل نشدند بتحریم صید مدینه مگر چندی معدود از
صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریقی که اعتماد توان کرد بران و بعضی علما گفته اند
واجب ست در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب ست از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص ست
و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم هکذا فی ترجمة الشیخ گفت کاتب حروف عفی عنه و باین قائل ست جماعتی از

حدیث والیه ذهب الشوکانی ومه ابیح الیه ذغبر الادنی ثابت ست حدیث اخذ سلب نزد حاکم وگفته که صحیح ست ونزد ابوداود وغیرهما وهمچنین
بت ست احادیث نهی از قطع درخت وقتل صید وحمل سلاح واهراق دم در صحاح وسنن ولفظ انی حرمت المدینة کما حرم ابراهیم مکة ولفظ وانی
وت بمثلی ما دعا به مانی معنا هما ادل دلیل ست بر تحریم حرم مدینه مطهره مثل تحریم مکه بدون نقص چیزی ازان بلکه بر زیادت بران وشک نیست
سنت مقدم ست بر مذهب وتفصیل مقام در منسک ماست **وعن** علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
المدينة حرام ما بين عير الى ثور مدینه حرام ست وحدوی از عیر ست تا ثور عیر بفتح عین مهمله وسکون تحتانیه وثور بفتح مثلثه وسکون
او نام دو کوه ست در مدینه در قاموس گفته ثور جبل بالمدینة وگفته وفیه الحدیث الصحیح واین حدیث را ذکر کرده بعده گفته واما قول ابی عبید قاسم بن سلام
غیره از اکابر اعلام که این تصحیف ست وصواب الی اُحُد ست زیرا که ثور بمکه است پس غیر جید ست زیرا که خبر داد مرا شجاع بعلی زاهد از حافظ ابی
محمد عبد السلام البصری که محاذی احد مائل بسوی وراء کوهی ست کوچک که او را ثور گویند ونوشت بسوی من شیخ عفیف الدین المطری از والد
او حافظ ثقه که گفت بدرستیکه خلف اُحُد از جانب شمال وی جبلی ست صغیر مدور که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اهل مدینه خلف از
سلف انتهی در سبل گفته واین منافی ما بین لابتیها نیست زیرا که هر دو لابه دو حره اند که اکتناف کرده اند آنرا کما فی القاموس وعیر وثور مکتنف
اند بمدینه پس حدیث عیر وثور تفسیر لابتین ست رواه مسلم وبخاری هم آنرا روایت کرده ودر حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما بین لابتی المدینة وجعل اثنی عشر میلا حول المدینة حمی متفق علیه وحدیث باب طویل ست شیخ ابراهیم باجوری در مواهب لدنیه
حاشیه شمائل محمدیه گفته منعقد شده است اجماع بر اینکه مکه ومدینه افضل بقاع اند وائمه ثلثه بر انند که مکه افضل ست از مدینه ومالک عکس آن گفته
وخلاف در غیر بقعه شریفه است زیرا که بقعه شریفه افضل ست از سموات وارض همه انتهی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که تحقیق شکار وج ودرختان وج حرام ست حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد وضعفه کما ذکره الخلال وابو داود
والبخاری فی تاریخه ولفظ ان صید وج حرام گفت بخاری ولا یتابع علیه وسکوت کرد از وی ابو داود وحسنه المنذری وسکت عنه عبد الحق
ایضا وذکر الذهبی ان الشافعی صححه وگفت نووی در شرح مهذب اسناده ضعیف وگفت ابن حبان متفرد ست بدان محمد بن عبد الله بن انسان
الطائفی وبود وی که خطا میکرد وگفت عقیلی لا یتابع الا من جهة یقاربه فی الضعیف ووج بفتح واو وتشدید جیم ابن رسلان گفته زمینی ست در
طائف نزد اهل لغت وعلما گفته اند نام وادی ست بطائف وقیل کل الطائف وحازمی در موتلف ومختلف گفته که وج نام حصون طائف است
وگفته اند نام یکی از انهاست وحدیث دال ست بر تحریم صید وشجر وج ومذهب شافعی کراهت ست در بحر زخار بعد ذکر این حدیث گفته ان
صح فالقیاس التحریم لکن منع منه الاجماع انتهی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر ست زیرا که جمهور اصحاب شافعی جزم کرده اند تحریم خطابی
گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمین ومحتمل که این تحریم در وقتی معلوم تا مدتی
محصور باشد پس منسوخ شده ابو داود در سنن گفته وکان ذلک یعنی تحریم وج قبل نزوله صلی الله علیه وسلم بالطائف وحصاره ثقیفا انتهی در نیل الاوطار
گفته ظاهر حدیث تابید تحریم ست وهر که دعوی نسخ کند بروی ست دلیل زیرا که اصل عدم اوست واما ضمان صید وشجر او بر حد ضمان حرم مکی نیست وقوف ست
بر ورود دلیل دال بران چه اصل برائت ذمه است ونیست ملازمت میان تحریم وضمان انتهی گویم اکثر علما بر انند که حرم مدینه ووج هر دو باعتبار رعایت تعظیم
واحترام ست نه باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزا وشوکانی در مختصر گفته حرام ست وج ودرختا او ودر شرح وی گفته که باین رفته است شافعی
ذهبیست حق دنیا ودر قادح درین حدیث چیزی که صالح قدح باشد ومستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتهی والله اعلم بالصواب

باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج ودر آمدن مکه مراد بدان بیان مناسک واتیان بدان ست بترتیب وکیفیت ووقوع آن ودرین باب حدیث جابر ذکر کرده وهو وافٍ بجمیع ما ذکر ومکه مشتق ست از مک بمعنی هلاک ونقصان وبیت الله را مکه ازان گویند که وی هلاک ونابود می گرداند گناها وکسی را که ظلم والحاد کند دران وبکه نیز می گویند بموحده از بک وبک بمعنی کوفتن ست زیرا که وی کوبندهٔ اعناق جباران ست یا از دحام خلائق آنجا موجب دق اعناق میگردد یا باین جهت که می کوبد قوت وتیزی مردان را بریاضت ومجاهدت کذا قالوا واگر همه اینمعنی معا اراده کنند نیز می تواند شد ودر کتاب جلب القلوب الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه واسما والقاب وحدود وجبال وفضل زائر وفضل مجاورت وی وفضل میت دران ولزوم ادب وی ومآثر وی وفضیلت خطا ومشی دران وفضل نظر بسوی آن وامکنهٔ مستجاب الدعوة آن وبعض آیات بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت ست از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه نه سال که حج نگذارد وپس تر تا اکرده شد در سال دهم که آنحضرت حج گذارنده است پس آمدند بمدینه مردم بسیار ودر بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر واحصا بودند وتعیین نکرده اند عدد ایشان را ودر غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت ست صد هزار کس بودند وحجة الوداع بعد از وی بود ولابد زیاده بران باشند ودر روایتی یک لک وچهارده هزار بودند ودر روایتی یک لک وبست وچهار هزار والله اعلم وبهر حال حج حج کرد آنحضرت درین سال وتعبیر بماضی بجهت آنست که روایت این قصه بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت ودر رکاب وی حتی اتینا ذا الحليفة تا آنکه آمدیم ذو الحلیفه را ورسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عميس پس زایید اسماء دختر عمیس بضم مهمله وفتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را واین اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت جعفر بن ابی طالب بود وبعد شهادت نکاح کرد او را ابوبکر صدیق وبعد ازان علی بن ابی طالب در آورد وقتی که حضرت بحج برامدند نزد ابی بکر بود ومحمد بن ابی بکر را زایید وپس فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه وچگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلي واستثفري بثوب واحرمي پس گفت آنحضرت غسل کن وبر بند جای خون را بجامه واحرام بند وصورت استثفار بثای مثلثه وفا آنست که چیزی را در کمر خود بر بند ودو خرقهٔ پهن گرفته بر جای خون بنهد وهر دو طرف آنرا از پیش وپس بآن کمر بند محکم کند تشبیه داد آنرا بثفر بفتح ثا وفا بمعنی پاردم ودرین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا واین مجمع علیه است وصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد ونماز گذارد آنحضرت نماز فجر کذا ذکر النووی فی شرح مسلم ودر هدی نبوی گفته ظهر بود وهو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیرا که آنحضرت در ذی الحلیفه پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود وبعد ازان سفر کرد ثم ركب القصوى پس تر سوار شد ناقهٔ خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف وسکون صاد مهمله وتسمیهٔ او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر وغایت جری بود وبعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود وقصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد وشاة قصوی وناقه قصوی وجمل اقصی گویند وگفته اند که قصوی وعضبا بفتح عین مهمله وسکون ضاد معجمه وموحده وجدعا بجیم ودال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود وگفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جدعاست واگر ربع ست قصوی واگر زیاده بر ربع ست عضباست واگر از بیخ بریده اند صلماست بصاد مهمله در روایات بهمه این الفاظ واقع شده وگفته اند که طرف گوش ناقهٔ آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده وهر که گفته قصوی لقب ناقهٔ شریف ست نه نام او وی خطا کرده حتى اذا استوت

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقهٔ وی علی البیداء بر بیدا که نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید آواز بلند کرد
بتوحید یعنی افراد تلبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك می ایستم برای خدمت تو
وطاعت تو ای بار خدایا نیست شریکی مر ترا در استحقاق خدمت وطاعت و زیاده میکردند اهل جاهلیت در تلبیه الا شریکا هو لك
تملکه وما ملك ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی ست و معنی واحد ست و هو التعلیل والنعمة بدرستیکه ستایش و نکوئی و منت
لك مر تراست والملك بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریك لك نیست انباز مر ترا و در بعض الفاظ زیاده برین هم آمده وابن عمر
گفته آنچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین مقدار کافی ست و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و مسلم آمده که بود رسول خدا
که میگذارد برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناقه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد باین کلمات
لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لبیک والرغباء الیک والعمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی
بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و امتثال امر تو ام و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز
بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز منتهی بسوی تست و توئی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و بالجمله اهلال کردند مردم
بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و رد نکرد آنحضرت چیزی را ازان و آنحضرت تلبیهٔ خود لازم گرفت جابر گوید نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را
نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانهٔ کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجر اسود
را رکن کرانهٔ خانه و مراد آن کرانه است که در روی حجر اسود مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد
و اطلاقش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر یمانی همین لفظ ست و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام
بمعنی تحیت و سلام بروی همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احد
سلمه بکسر لام پس استلام ازوست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و مسحته بیدی ست و وجوه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره
مذکور ند فرمل پس رمل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان
و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا
بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اظهار
جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب مؤلفة القلوب
اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی اربعا در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و رمل و درینجا ذکر طواف نکرد
از جهت ظهور و شهرت و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی ست چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف وداع
کذا قیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث مذکور
و اضطباع بضاد معجمه و بای موحده از ضبع بمعنی بازوست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد ست چنانکه در رمل پس اضطباع انداختن
چادرست از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین ست کیفیت وی ثم اتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف آمد
یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در روی نشان پای ابراهیم علیه السلام ست والآن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت
این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز واتخذوا بفتح خای معجمه و کسر آن در قرآن مجید هر دو قرارت ست و در

حدیث روایت بلفظ آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف و ظاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوٰة بود و هذا
هو مصرح فی روایة ابن حبان و البیهقی و این دو رکعت واجب ست نزد حنفیه بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت ست
پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانهٔ کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع ست برای گذاردن این دو رکعت
و جائز ست هر جا که گذارند و در روایتی آمده ست که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله
بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید ست
و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحید و در بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
ظاهر ست و این حدیث دلالت دارد برانکه تقدیم سورهٔ متاخر بر سورهٔ متقدم جائز ست و این را شواهد بسیار ست در احادیث ثم رجع
الی الرکن فاستلمه پستر بیرون آمد از در مسجد حرم بسوی کوه صفا و برآمدن هم از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس را گویند
و الآن نام کوهی ست متصل بابا قبیس و طول مسجد حرام از باب السلام جبیة تا باب عمره چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجد سی صد و چهار
ذراع و مسافت زمین مسجد یک صد و بست و سه هزار و هفتصد و بست و هشت ذراع ست کذا فی منسک محمد هاشم و منسک الحسین الدیار بکری
فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا و المروة من شعائر الله بدرستیکه
صفا و مروه از نشانهاند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بچیزیکه آغاز کرده است
خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده نسائی این را بهمین لفظ از حدیث جابر روایت کرده و صححه
ابن حزم و او را طریقها ست نزد دارقطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ بصیغهٔ خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن الجارود و ابوداود
و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و نسائی نیز بلفظ نبدأ بنون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد ست و اجتماع کردهاند
مالک و سفیان و یحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون که برای جمع ست مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظترانداز باقین انتهی و در صفی گفته
همین ست مذهب علما که ابتدا بصفا ضرور ست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا بمروه کند دران مختلف شدهاند صحیح آنست که شوط
اول اعتداد نماید و الله اعلم فرقی بقاف الصفا پس برآمد کوه صفا را حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و دران زمان کعبه از صفا نمودار میشد
و حجابی در میان نبود و الآن بنای حرم پوشیده است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
القبلة فوحد الله و کبره پس روی آورد قبله را پس به یگانگی یاد کرد خدا را و به بزرگی یاد کرد او را و بیان کرد این توحید و تکبیر القول خود
و قال و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمهٔ وی
ظاهر ست و در باب الذکر و الدعا بیاید انجز وعده روا کرد و راست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد و نصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم باشد و هزم الاحزاب وحده
و شکست داد گروهای کافران را و دشمنان دین را تنها روز خندق یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاهری از اسباب انهزام شان کما اشار
الیه قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها یا مراد آنست که هر حزب که برای آنحضرت و قتال وی متحزب گشته او را انهزیمت داد ثم دعا بین
ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار و گفت مانند این ثلث مرات سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت ذکر کرد و مکرر کرد
ثم نزل الی المروة پستر فرود آمد از صفا و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر ست طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی

قد سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای او در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پستر دوید و شتاب رفت در مصفی گفته نزدیک آنکه
چون در بطن وادی رسد در میان میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد از ان آهسته آهسته برود انتهی انصباب در اصل
ریخته شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد ست از ان و آن این لفظ ست حتی انصبت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
و گفت ثابت ست این لفظ در روایت مسلم وکذا ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوئیم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود ست پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعدتا مشی و در روایتی اذا اصعدتا مشی
بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا برامد یا شروع در بالا برامدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برامد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد ست کما قیل و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیهما السلام در وقتی که اسمعیل طفل بود در روزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی می درآمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برامد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المروة بر مروه که کوهی دیگر ست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفت صد و هفتاد و شش ذراع ست از انجمله ما بین میلین اخضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست ست و آن بیست و چهار
اصبع مضموم باشد سوای ابهام ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروة واجب هفت بار ست از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو و پس ابتدا از صفا ست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهتر ست از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث ست حدیث را بتمامه و اقتصار کرد مصنف بر محل حاجت
و تمام وی این ست تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزی را که از پس دانستم
نمیراندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس هر که
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی ننموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده
عمره کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد از ان در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و باحرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد از ان از احرام برآید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و باحرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه
از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نماند پس مناسب نیست
که از احرام برآئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعرفه درآئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع
شنائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب درامد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین ست که اگر من پیش ازین میدانستم برامدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام برمی آمدم و فسخ الحج بالعمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین مهمله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه پس گفت ای رسول خدا آیا برای امسال ست این حکم
یا برای همیشه است پس درهم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل وگفت درآمد عمره
در حج دو بار گفت این کلام را وگفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وآمد علی رضی الله عنه از یمن ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبُدن بضم با وسکون دال
جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی بدنه مخصوص شتر ست پس گفت آنحضرت [illegible] ونیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی گفت علی این گفتم ونیت کردم که خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بست بان
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی ست واز احرام نمی برایم پس حلال مشو واز احرام بیرون میا گفت جابر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنهارا علی رضی الله عنه از یمن وآن شتران که آورد آنهارا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود
صد گفت جابر پس حلال شدند وبرآمدند از احرام مردم همه وموی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی باوجود افضیلت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برآمدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن بتمام که حلق ست واقتصار کردند بر قصر وکفایت والله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برآمد ودیگر کسیکه
باوی بود هدی وفیه ودرین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه واین نام روز هشتم
از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای می زد وتفکر میکرد در رویای خود که
در ذبح دیده بود کذا فی القاموس وتوجهوا الی منی وروی آوردند بسوی منا ومنی را منا از آن میگویند که در وی ریخته میشوند
خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم ورفتن بمنا
وبیتوتت در آن نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت ست ومنی از مکه بر سه کروه ست واهلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویه فرکب
النبی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا ورسید بمنا فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز وشب در منی بیتوتت کرد ثم مکث قلیلا پس درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز بامداد حتی طلعت
الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی
عرفات ست ومنتهای زمین حرم ست وآنجا کوهی ست که بروی مناره است که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
وعرفات از حل ست ونمر نام حیوان مشهور ست که اورا پلنگ گویند این کوه را که نقطهای سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند پس رفت وراند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست
بمزدلفه که آنرا قزح میگویند ومزدلفه بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند وآنرا
موقف حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد فاجاز پس تجاوز کرد ودرگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بآن وعرفه بفتح را اسم ست بمعنی مکان وزمان هر دو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست ووجه تسمیه بعرفه بیاید وعرفات بر سمت مابین شرق
وجنوب از مکه واقع ست بفاصله نه کروه فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره

بفتح نون وکسر میم محل معروف ست فنزل بها پس فرود آمد بنمره و بیست از عرفات کذا فی الشرح ولیکن در قاموس گفته نمرة کفرحة موضع
بعرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف انتهی حتی اذا زالت الشمس امر بالقصواء
تا آنکه چون برگشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی را که ناقهٔ آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد
قصوی برای آنحضرت ﷺ فاتی بطن الوادی پس آمد در بطن وادی عرفه و مغاک آن فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را
وگفت بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام ست بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است
درین شهر شما که مکه ست واین تاکید و تقریر ست حرمت دما و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نا بایستها در وی حرام است
آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پامال ست یعنی خوار و باطل و متروک ست و خونهای زمان جاهلیت
موضوع و متروک و هدر ست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند
و می کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید و فرمود و بدرستیکه نخست خونی که می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیلهٔ ما خون پسر ربیعه بن الحارث
بن عبد المطلب ست حارث عم آنحضرت بود و ربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المومنین عمر وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام
یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسید و کشته شد و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیلهٔ بنی سعد پس کشتند او را هذیل بضم ها
وفتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شده و ربای زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و نخست ربائیکه می نهم
از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد المطلب ست پس آن ربا موضوع ست همه و باطل و عباس در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا
بر ذمهٔ مردم بود و آن همه را از ذمهٔ ایشان نهاد و باطل گردانید و باز فرمود پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و حلال کرده اید
فرجهای زنان را بکلمهٔ خدا که امر فانکحوا ست یا بایجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مر مسلمان را و مر شما راحق ست
بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچکی را که ناخوش میدارید شما و این کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان
واختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر موثر و مولم و از اینجا معلوم شد که
ابطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا می بود و مر زنان راست بر شما روزی ایشان و جامهٔ ایشان بروجه مشروع و اعتدال و تحقیق
گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید باین چیز
و کدام ست آن چیز کتاب خداست که قرآن مجید ست و سنت در حکم وی و متمم اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما
پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گواهی
میدهیم ما یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت
خود در حالیکه بر میدارد آنرا بسوی آسمان و مائل میگردانید و می خمید آنرا بسوی مردم خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش سه بار گفت این کلمه را
یا سه بار کرد اشارت و اماله و استشهاد را و در اینجا دلیل ست بر ثبوت علو و فوق برای او تعالی و علیه تظافرت الادلة وهو الصواب عند جماهیر المحققین
من اهل الحدیث والفقهاء پستر بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پستر اقامت گفت و تکبیر براورد فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین
بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پستر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا و نگذارد میان آن

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و درین استعجال وقوف ست اینجا می پرسند هیچ جائی ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب میگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال وقوف که نفل ست ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد
آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقهٔ خود را که قصوی بود بسوی
صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خورد و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در انجا موقف آنحضرت بود وجعل
حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در انجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و رو
آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند تودهٔ ریگ سطبر و جمع وی حبال ست و بعضی
گفته اند حبال بحای مهمله در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مُشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان ست
در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در عرفات درینجا بود و اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آن
نزدیک به بنای قدیم که آنجاست که عامهٔ مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود
فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا و رفت زردی
اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قرب غروب ست
در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین ست و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این ست حتی غاب القرص
ویحتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الخ باشد زیرا که اطلاق غیبوبت مجازا بر مغیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
این احتمال را زائل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجای
دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب ست تعبیر
بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست وقد شنق بتخفیف نون للقصوی
الزمام و بتحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقهٔ قصوی زمام را حتی ان راسها لیصیب مورك بفتح میم و کسر را رحله
بحای مهمله تا آنکه سر آن ناقه می رسید بآنچه پیش پالان او را ویقول بیده الیمنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست راست خود یا ایها
الناس السکینة السکینة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی مکنید و نصب السکینة بتقدیر الزموا ست و در
حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز راندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
بلکه باجتناب از مکروهات نمودن و از رفث و فسق دور بودن ست وکلما اتی جبلا ارخی لها قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
ارخا میکرد عنان ناقه را اندکی و در حدیث متفق علیه ست که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیزتر میرفت و لفظ حبل درینجا یا بمعنی
حبل الرمل ست بحای مهمله یا بجیم ست حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو ست تا آنکه بر می آمد ناقهٔ آن کوه را یقال صعد و اصعد حتی اتی
مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد حنفیه واجب ست و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه
و نزد بعضی از ایشان فرض ست و مزدلفه از عرفات بر سه کروه ست و از انجا منی سه کروه و از انجا مکه معظمه ۳ کروه و وجه تسمیه بمزدلفه آنست

که مشتق ست از زلف بمعنی قرب و مردم در وی قریب بمنی که محل مناسک ست می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده است
و زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن عباس که میان آدم و حوا درین
موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد و اقامتین
پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعض
ایمهٔ دیگر ست و نزد ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج
باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم ست برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح ولم یسبح بینهما شیئا و نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی سبحه بضم سین نماز نفل را گویند
ثم اضطجع پس تر پهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تهجد بر نخاست با وجود آنکه سنت
دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر و ازین کلام
مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم
ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود ست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان واقامة پس گذارد
نماز فجر را بیک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیگه تر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
ترک نداد ثم رکب پس تر سوار شد ناقه را که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی ست در مزدلفه
و آنرا قزح گویند بضم قاف و فتح زای و حای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا
وکبره وهلله پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب ست نزد حنفیه فدفع قبل ان
تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و مناست
و برزخ ست میان هر دو و پارهٔ از آن ست و پارهٔ ازین مشتق ست از حسور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردانید گذرندگان را
یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند در سبل گفته و ذلک مسافة مقدار رمیة بحجر انتهی و از بعضی
روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست و مستحب ست شتاب رفتن ازین وادی
اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقه را درین
وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله آمده بود پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن
از آن و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن و همچنین بود
عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست
که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان

وامام شافعی در املا گفته جائزست که این نیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن
شیاطین ست والله اعلم ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود بعرفات
وآن راه نخست را طریق ضب گویند بضاد معجمه وتشدید موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زا وفتح میم لهذا در وقت رفتن
بروادی محسر گذشته بود التي تخرج على الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست
مقصود تعیین طریق ست اما امروز ازان جمره میگذرند وبجمره می آیند که در جانب مکه است واو را جمرة العقبه گویند وعقبه بفتح عین وقاف
راه در کوه واین جمره در ته اوست وبیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست واحکام رمی جمار بیاید حتى اتى الجمرة التي تحت الشجرة
تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه ست که مذکور شد واین درخت در منی ست واز منی نیست وجمره جای
فراهم شدن سنگریزه مسمی شد بآن بسبب اجتماع مردم دران یقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فرماها بسبع حصيات پس انداخت
در وی هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة درحالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها كل حصاة مثل حصى الخذف
هر حصی مانند سنگریزهای خذف بفتح خا وسکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت
خذف آنست که سنگریزه یا هسته در دو انگشت سبابه گیرند تا میان دو انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب
وبوی می اندازند ودر حدیث از خذف نهی آمده واینجا مقصود بیان مقدار سنگریزها ست در صغر وکبر وبعضی تفسیر کرده اند حصی خذف
را بمقدار دانه باقلا وبعضی گفته اند کلان تر از نخود وخرد تر از بندق وبعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آنحضرت سنگریزها
را از میانهٔ وادی که جمره در انجاست ثم انصرف الى المنحر پستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فنحر پس نحر کرد آنحضرت
شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن وبر سینه زدن نیزه پستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کارد را فأعطى عليا فنحر پس نحر کرد علی چیزیرا
که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی وهفت باشد وشریک گردانید آنحضرت علی را
رضی الله عنه در قربانی خود پستر امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پارها در دیگی پس پخته شد آن گوشت پارها
پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت وعلی از گوشت ها یا از گوشت قدر ونوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی خود
چیزی بخورند وباقی گوشتها بخشش کردند ودر روایتی آمده که نثار کردند وفرمودند هر که خواهد بگیرد وتاراج کند ثم ركب پستر سوار شد
رسول الله صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانه کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند
واین رکن دیگرست از حج بعد از وقوف بعرفه وباین تمام میشود حج واین افضل ست روز نحر وبعد ازوی نیز جائزست فصلى بمكة الظهر
پس آمد بسوی بیت وطواف افاضه کرد پستر نماز ظهر گذارد این روایت جابرست وعایشه نیز همین جانب ست ودر روایت ابن عمر آمده
که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه وهر دو روایت صحیح ست وجمع میان هر دو باین طریق ست که اول بمکه گذارد پس بمنی رسید
تا اصحاب بفضل جماعت در پس وی دریابند قاله المنذري واین جمع مبنی ست بر جواز نماز مفترض خلف متنفل ولیکن حافظ ابن القيم ترجیح داده است
حدیث ابن عمر را وذکر کرده خلاف علما را درین باب واینکه بعضی ازایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که
عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد آنحضرت ست ومنصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم
پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف اینکه غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع

وازدحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و شرف این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از ان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند در محل خود مذکورست رواه مسلم مطولا روایت کرد این حدیث را مسلم مطول چنانکه در سطاوی شرح این حدیث گذشت و مصنف در ینجا بحذف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتصار کرده و این حدیثی ست عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جمل از نفائس و فرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته تکلم کرده اند مردم برانچه درین حدیث ست از فقه و اکثار کرده اند دران و تصنیف نموده دران ابوبکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد دروی از فقه زیاده بریک نیم صد نوع و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبل السلام گفته اصل در هر انچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج وجوب ست بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی ست که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه وسلم را در قرآن و افعال در بیان جواب محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم دال ست بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین افعال در حج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم دروی دلالت ست بر آنکه غسل احرام سنت ست برای نفسا و حائض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استثفار حائض و نفسا و بر صحت احرام این هر دو و بر بودن احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشت پیشتر که اصح آنست که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در ینجا قصر گذارد و پس تر اهلال کرد و بلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب ست اقتصار بر تلبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر بیفزاید لاباس به ست زیرا که زیاده کرد عمر لبیک ذا النعماء والفضل الحسن لبیک مرهوبا منک مرغوبا الیک و زیاده کرد ابن عمر لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والرغباء الیک والعمل و زیاده کرد انس لبیک حقا حقا تعبدا ورقا و لائق ست حاجی را قدوم آوردن اول بمکه برای طواف قدوم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع مشی ست با تقارب خطا و هو الخبب و این رمل را در ما عدای هر دو رکن یمانی کند کما قدمناه و در چهار باقی مشی کند موافق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام ابراهیم بیاید و بخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و مقام را در میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علما بر آنکه لائق ست هر طائف را چون طواف کند بجا آنکه بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند در انکه این دو رکعت واجب ست یا نه بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد ورنه سنت ست و واجب خلف مقام اند حتما یا با نزاند در غیر وی گفته اند واجب در پس مقام اند و قیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مکه جائز ست اما فضیلت فوت شده و وارد شده است قرائت کافرون بعد فاتحه در اولی و صمد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و در وی دلالت ست بر آنکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت ست و بعد طواف سعی باید کرد و شروع بصفا کند و بالای آن بر آمده مقابل قبله ایستاده ذکر و دعا کند سه بار با ثور مذکور و در روایت مؤطاست که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف ساقط شده کما تقدم پس این روایت دال ست بر آنکه رمل کند در بطن وادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این مشروع ست در هر بار از هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدوم به بیت بود و بر آید بر مروه چنانکه بر صفا بر آمده بود و ذکر کند و دعا نماید و بتمام این افعال تمام میشود عمره او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین کرده بودند صحابه آنانکه امر کرده بود رسول خدا ایشان از فسخ حج بعمره و هر که قارن باشد

حلق یا تقصیر نموده **و احرام حج ببندد** باقی مانده و چون روز ترویه که هشتم ذیحجه است بیاید کسیکه اراده حج دارد و از عمره خود حلال شده است احرام حج بندد
و همچنین قارن بیاید بسوی منی کما قال جابر فلما کان یوم الترویه توجهوا الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذارد پنجگانه و در روی این ست که
رکوب افضل ست از مشی درین مواطن در طریق نیز و در روی خلاف ست و دلیل افضلیت فعل او ست صلی الله علیه وسلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب همانجا بسر آرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه براید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آن ست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعا بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست و داخل نشد بموقف
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نحر چهارم روز نفر اول و آن روز دوم ست
از ایام تشریق و کلام دران بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقف سنن و آداب اند از انجمله آنکه رفتن بسوی موقف نزد فراغ از هر دو
نماز کند دیگر وقوف سواره افضل ست دیگر وقوف نزد صخرات مفترشه در اسفل جبل رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات ست دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن ست در موقف تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند بهر دو دست بر دارد دستها را
تا سینه خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الدعاء دعاء یوم عرفه و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم لک الحمد کالذی نقول و خیرا مما نقول
اللهم لک صلوتی و نسکی و محیای و مماتی و الیک مآبی و لک تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و وسواس الصدر و شتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما یجیئ به الریح ذکره الترمذی دیگر بیرون بر آمدن ست از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
مطاع ست و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبلی از جبال که آنجا ارخای عنان کند اندکی تا بر مرکوب صعود وی
آسان شود و چون برسد بمزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد نماز مغرب و عشا جمیعا بیک اذان و دو اقامت و این جمع متفق علیه ست و اختلاف در سبب
او ست گفته اند بجهت آنکه نسک ست و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اضطجع حتی
طلع الفجر در وی بیان سنن نبویه است بیتوتت بمزدلفه و نسک بودن او مجمع علیه ست اختلاف در آنست که واجب ست یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج وی وجوب ست کما عرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارده از انجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک ست پس از انجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و بیاید در بطن وادی محسر و شتابی کند
در سیر از انجا زیرا که محل غضب خدا است بر اصحاب فیل و لائق نیست اناءت دران و آهسته روی و نه ماندن در انجا و چون برسد جمره را که
جمره عقبه است نزول کند ببطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگریزه هر سنگریزه برابر دانه باقلا باشد و تکبیر گوید با هر سنگریزه پس تر گردد
بعد آن بسوی منحر پس قربانی کند آنجا بدنه اگر باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و باقی همراه
وی صد بدنه بود علی کرم الله وجهه را امر کرد بذبح باقی آن پس تر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نسا نیز و اما هر که رمی جمره عقبه کرد و این طواف ننموده پس
حلال ست او را همه جز زنان آین ست جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل ست از افعال وی صلی الله علیه وسلم که ظاهر میشود
ازان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مدلولات این حدیث که سوق کردیم خلاف ست میان علما در وجوب و عدم وجوب آن و در لزوم دم

وعدم لزوم آن بترك ودر صحت حج اگر چيزى ازان ترك كرده وعدم صحت آن ودر شرح بذكر آن تطويل [illegible] كرده وما اختصار كرديم بر مفاد مغنى
فالآتي بما اشتمل عليه الحديث هو الممتثل لقوله صلى الله عليه وسلم خذوا عني مناسككم والمقتدي به في افعاله واقواله انتهى كلام السبل وعن
روايت ست از عماره بضم عين وتخفيف ميم وتا در آخر ابن خزيمة بضم خاى معجمه وفتح زا بن ثابت از ثقات تابعين ست روايت
ميكند از پدر خود كه خزيمه بن ثابت ست واو را ذو الشهادتين خوانند رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
اذا فرغ من تلبيته سال الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون مى پرداخت از تلبيه خود سوال ميكرد از خداى تعالى رضاى
او را كه اين حج وعمره مرضى ومقبول وى گردد وسوال ميكرد بهشت را كه ثواب آن گردد چنانكه در حديث ديگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة
واستعاذ برحمته من النار وپناه ميجست برحمت خداى تعالى از آتش دوزخ ودر لفظى استغفار آمده يعنى طلب عفو ميكرد رواه
الشافعي واين حديث از نسخه شارح مغربي ساقط شده وحديث دليل ست بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبيه كه محرم ميگويد در هر وقت
كه باشد باين دعا يا ديگر نحو آن ومحتمل كه مراد از فراغ انتهاى وقت مشروعيت تلبيه باشد وآن نزد رمى جمرهٔ عقبه است واول صحيح ست
باسناد ضعيف زيرا كه در سندش صالح بن محمد بن ابى زائده ابو واقد ليثى مدنى ست واو ضعيف ست واما ابراهيم بن ابى يحيى
كه راوى ست ازوى منفرد نيست بآن بلكه متابع اوست برين روايت عبد الله بن عبد الله الاموى اخرجه البيهقي والدارقطني وعن
جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحرت ههنا گفت آنحضرت كه نحر كردم من اينجا اشارت بموضعى
معين ميكند از منى كه آنحضرت در انجا قربانى كرده والآن نيز آن موضع معلوم ومعروف ست كه آنرا منحر النبي نامند وتبركا در انجا عمارتى كرده اند
ومنى كلها منحر ومنا همه محل نحر ست در هر موضعى از منا كه نحر كنند جائز ست فانحروا في رحالكم پس نحر كنيد شما در منزلها وجاهاى خود
ودرين زمان موضعى خاص براى نحر مقرر كرده اند كه همگنان همانجا نحر ميكنند واگر جاى ديگر كنند كسان حكام متعرض ميشوند وليس هذا اول قارورة
كسرت في الاسلام وميگويند كه از نحر در هر جا و با متولد ميشود واين قياس ست بمقابلهٔ نص فافهم وبالجمله اين را در منى گفت ودر عرفات گفت وقفت
ههنا وعرفة كلها موقف استادم من اينجا وعرفات همه محل ايستادن ست يعنى هر جزو وى موقف ست هر جائيكه بايستيد صحيح ست
وحد عرفه از عرنه تا كوه هاى مقابل كه قريب بساتين بنى عامر ست بوده است ودر مزدلفه گفت وقفت ههنا وجمع كلها موقف وقوف
كردم من اينجا وجمع همه موقف ست جمع بفتح جيم وسكون ميم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم وحوا در وى ومزدلفه از ازدلاف ست بمعنى
قرب ودر روايت ابو داود ودارمى از جابر زياده كرده كه همه راه هاى مكه راه وجاى نحر ست يعنى از هر راهى كه بمكه در ايند درست ست ودر هر جائيكه
در مكه نحر كنند روا ست نحر در حرم بايد ومكه حرم ست ليكن در منى عادت شده است وروز نحر كه دهم ذيحجه است در منى مى باشند آنجا قربانى
ميكنند ودمهاى ديگر مثل هدى ودم شكر تمتع ونذر وجزا آن اگر در مكه كنند قصورى ندارد مقصود از تسويهٔ مواضع مذكور اصل جواز
وخروج از عهده است والافضيلت موافقت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ومنحر وطريق وى باقى ست لا صارف عنه در سبل گفته محل دم
قران وتمتع واحصار وافساد وتطوع بهدى منى ست ودميكه لازم ميشود معتمر را محل وى مكه است واما سائر دماء كه لازم ميشود
از جزاآت محلش حرم محترم ست ودر وى خلاف مشهور ست رواه مسلم درين حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم افاده كرده كه تعيين نيست
بر هيچيكى نحر در منحر وى ونه وقوف بعرفه در موقف وى ونه بمزدلفه بجاى وقوف وى ودرين توسع ست بر ايشان تا در هر بقعه كه از بقاع منى
خواهند نحر كنند مجزى ست از ايشان ودر هر بقعه كه از بقاع عرفه وجمع وقوف نمايند كافى ست واين زيادات ست در بيان تخفيف بر ايشان

د وتقریر وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که حج گذارد همراه وی و نایستاد بجای ایستادن او و نحر نکرد در جای نحر او زیرا که معلو
حضرت امم لا تحصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش همگنان نمیدارد و در موطا ست از عبدالله بن الزبیر که میگفت بدانید که عر
ان ست مگر بطن عرنه و مزدلفه همه جای استادن ست مگر بطن محسر در مصفی گفته بطن عرنه وادی ست جانب مغرب از مسجد عرفات
جا برای حضرت اسمعیل متمثل شد و وسوسه انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح تو دارند و علما بر مضمون این حدیث و آثار
خلاف در انست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذهب شافعی ست یا اصل حج صحیح ست و در ل
ست که بجز ای منجر تواند شد چنانچه مذهب مالک ست انتهی **وعن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه
ء الی مکة دخلها من اعلاها گفت عایشه رض بدرستیکه آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می درامد او را از بالای او ک
طوی ست و معلا که مقبره مکه است همان جانب ست و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام ست و عامه معلا گویند بضم میم
ءرا کدا خوانند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب المرتقی پس سهل کرد آنرا معاویه پستر عبدالملک بعد مهدی سپس هم
ان سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد و بست و این در آمدن مکه بسال فتح بود غزالی گفته آنحضرت از وسط راه
طرف درآمد پس تاسی بوی اولی ست انتهی و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر بشب در اید نیز جائز باشد
سفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیه علیا و کدا نیز گویند بضم کاف و کسر چنا
اف و مد و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند افتح وادخل و ضم واخرج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیه علیا گفته اند که ابوسفیان
بیارم تا آنکه ببینم اسپانرا که طلوع میکنند از کدا عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیل
عباس گفت ذکر کردم و یاد دادم این را بابی سفیان وقتیکه درامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان طرف و نزد بیهقی ست
که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت ؎ عدمت بنیتی ان لم تروها + تثیر النقع مطلعها کدا
حضرت و گفت ادخلوها من حیث قال حسان و اختلاف ست در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت
ب ست و هر که بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از ان طرف آمده بجهت آنست که در راه
شد و پس هر که در راه وی نیفتد وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه گفت یشبه ذلک والله ان الثنیة العلیا التی
ح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والکعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والکعبة فی تحب
نها مؤخرا لئلا یستدبر وجهها انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی
عمر که وی قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشهر ست بتنوین
معی ست قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره و در وی استحباب دخول ست در مکه بروز و همین ست قول اکثر و جماعتی از سلف گفته
ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد بمکه در عمره جعرانه بشب حتی یصبح ویغتسل تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل می براو
انکه در روایتی ست و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای در امدن این مقام شریف پس می درامد مکه را روزانه و چون میگشت
بذی طوی و شب میکرد آنجا تا آنکه صبح میکرد و یذکر ذلک و ذکر میکرد ابن عمر این بیتوتت بذی طوی و اغتسال و صلوة را
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا و در ینجا دلالت ست بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه

واگر غسل نکند جائز ست وعلیه اهل العلم ودر انوار گفته سنت ست برای داخل از طریق مدینه وشام غسل کردن در ذی طوی ودرامدن پیاده
از ثنیه کدا متفق علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب درامدن مکه در روز ست تا به بیند کعبه را ودعا کند والآن عادت جاری شده است
بدرامدن وقت سحر مر کسانی را که می آیند از جده وسنت موافق اول ست واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی وحالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
وابهت وجلالت بیت الله زاده الله تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظهر وابهر ست عرف ذلک بالذوق والحمد لله انتهی محرر سطور چون در سنه خمس
وثمانین ومائتین والف توفیق تادیه فریضه حج وعمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلد پیاده گشته وسر از قدم ساخته لبیک گویان واز شرم گناه گریان
وبریان بحرم محترم کبریا رسید یکی از غرائب اوقات وحالات آن مقام کریم طواف نیم شبی ست که تجلی خاص وعظمتی مخصوص بر در ودیوارش می افتد
که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم وکیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگردد تا کسانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چه می بینند
خدا داند که در آن دیوار ودر چه جذب وبرکت وعظمت نهاده اند **شعر** زفرق تا بقدم هر کجا که می نگرم * کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست *
الحمد لله که با آنکه عین موسم بود وزمانه هجوم حجاج عجب خلوت وفرصت دران وقت دست بهم داد که در هر طوف استلام حجر بی زحمت هیچ بشر
میسر آمد وهمه آنچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند **شعر**
شب وصل ست طی شد نامه هجر * سلام فیه حتی مطلع الفجر * وکیف عرفا وارباب قلوب منزعج میشدند نزد درامدن بمکه ولائح میشد ایشانرا
انوار کعبه وهائم میشدند بمشاهده جمال باجلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل میدهد **قطعه** غریبی گر روی بشهر ودیار * روی در
مسجد مصفا کن * دوست را گر نمی توانی دید * خانه دوست را تماشا کن * زنی عابده حج کرد چون بمکه رسید گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کجاست وچون بخانه رسید از دور دید ودوید وجبین را بدیوار خانه چسپانید واز انجا برداشته نشد مگر مرده وجان داده
شعر گر نثار قدم یار گرامی نکنم * گوهر جان بچه کار دگرم باز آید * **وعن** ابن عباس رضی الله عنه انه کان یقبل الحجر الاسود
ویسجد علیه بود وی رضی الله عنه بوسه میداد حجر اسود را وسجده میکرد بروی در سفر السعادة گفته وگاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد
وبرانجا سجده میکرد وانگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده انتهی ودر نیل الاوطار ست حکایت کرده است ابن منذر از
عمر بن الخطاب وابن عباس وطاوس وشافعی واحمد که مستحب ست سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن وبه قال الجمهور ومروی ست
از مالک که آن بدعت ست واعتراف کرد قاضی عیاض بشذوذ این روایت از مالک رواه الحاکم والبیهقی من حدیثه مرفوعا
والشافعی والبیهقی موقوفا وحسنه احمد ورواه ابوداؤد الطیالسی والدارمی وابن خزیمة وابوبکر البزار وابوعلی بن السکن والبیهقی
من حدیث جعفر بن عبدالله ابن السکن گفته مروی ست از بنی حمید از قریش حمیدی وگفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی وگفت حاکم
وی ابن الحکم ست روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر را وسجده کرد بروی پس گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید وسجده میکرد وگفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا وسجده میکرد بروی پس
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد این را این لفظ حاکم ست ووهم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبدالله ابن الحکم ست
وحال آنکه نص کرده است عقیلی که وی غیر اوست وگفت درین حدیث حاکم وهم واضطراب ست ودر سبل گفته رواه الازرقی بسنده الی محمد بن عباد
قال رایت ابن عباس جاء یوم الترویة وعلیه حلة مرجلا راسه فقبل الحجر وسجد علیه ثم قبله وسجد علیه ثلاثا وحدیث عمر که در صحیح مسلم ست انه قبل الحجر والتزمه
قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم بک حفیا مؤید اوست ودر وی شرعیت تقبیل حجر وسجود بران ست و هم روایت ست از ابن عباس

رضی الله عنه قال امرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا بضم میم ثلثة الاشواط گفت ابن عباس امر کرد ایشان را
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عمرهٔ قضیه بود طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانهٔ کعبه
هر یک گشتن را از ان شوط گویند بمعنی تگ و در رسائل مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعهٔ از فقها این لفظ را مکروه داشته اند
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت ست چنانکه
در کراهت اطلاق لفظ یثرب بر مدینهٔ طیبه گفته اند ویمشوا اربعا و بروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن
که یکی حجر اسود ست و دیگر رکن یمانی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر ست که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدوم
سه طواف میکرد یعنی برمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت
و اصحاب او بمکه مشرکان گفتند بر شما وفدی می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط
و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این ست که
مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنهارا
ایشان اجلد اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهو برها این ست اصل رمل و سبب اغاظهٔ مشرکین و رد
قول آنهاست و این در عمرهٔ قضیه بود بعده سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میان
رکنین آنرا نجهت رمل نمیکنند که مشرکان از ناحیهٔ حجر نزد قیقعان بودند و از انجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل ست بر لا باس به
بودن اغاظهٔ اعدا بعبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت ست بسوی طاعت وقد قال تعالی ولا ینالون
من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح متفق علیه و رمل خاص ست بمردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمهور و نیست
مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم **وعنه** وهم روایت ست از ابن عباس قال گفت لم ار رسول الله
صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانهٔ کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم هست هر دو
غیر الرکنین الیمانیین سوای دو رکن یمانی که حجر اسود ست و رکنی که مقابل اوست رکن یمانی نام همین رکن ست و لیکن اینجا
هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و یمانی بتخفیف یاست و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و این
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یمانی را فضل ست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام از جهت
مختص بوده اند باستلام و رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمانی
را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام ست و شیخ آنرا
در شرح سفر السعادة ذکر کرده گوییم جمهور متفق اند برینکه مسح نکنند و الا لف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع کردند
بر عدم استلام این هر دو در سبل گفته و علیه دل حدیث الباب رواه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از
شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل هر مستحق التعظیم از آدمی وغیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه
وسلم و تقبیل قبر او پس ندید بآن باس و بعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را از وی و منقول ست از ابن ابی الصیف یمانی یکی از
علمای مکه از شافعیه جواز تقبیل مصحف و اجزای حدیث و قبور صالحین کذا فی الفتح انتهی گوییم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعدت نمیکنند

اورا هیچ دلیل شرعی چه قوی وچه ضعیف وقیاس برحجر اسود وتقبیل وی قیاس مع الفارق ست زیراکه اعمال حج خاص اند بحج لایقاس علیها شیء
والقصر علی المورد هو الاحوط والاولی والله اعلم **وعن** روایت ست از عباس بن ربیعه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قبل
الحجر که وی دید اورا که بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب ست تقبیل حجر اسود وباین رفته اند جمهور صحابه وتابعین وسائر علما انتهی
وقال وگفت انی اعلم انك حجر لا تضر ولا تنفع بدرستیکه من میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا زیان نمیرسانی وسود نمیکنی
ولولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلك ما قبلتك واگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه
نمیدادم من ترا ودر حدیث سوید بن غفله ست که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را والتزام کرد اورا وگفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم را
بتو مهربان اخرجه مسلم ودر بخاری ست که پرسید مردی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم استلام میکرد آنرا ومی بوسید
گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا که اگر غلبه کرده شوم ونتوانم استلام وتقبیل کردن گفت دع ارایت بالیمن یعنی این لفظ را در یمن بگذار
ودر اینجا بگو دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم را استلام میکرد آنرا وتقبیل می نمود وروایت کرد حدیث عمر را ازرقی بزیادت این لفظ که عمر چون این
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود باز مان ازین سخن ای امیر المومنین که وی نفع وزیان میکند باذن خدای عز وجل گفت عمر این کجاست گفت در کتاب خدا گفت در
کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِیْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰی شَهِدْنَا گفت
علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را وبیرون آورد ذریت را از صلب وی پس اقرار کنانید از ایشان که وی رب ست
وایشان عبید اند پس نوشت میثاق ایشان در کاغذی وبود این سنگ را دو چشم ویک زبان پس گفت او را بکشا دهن خود پس لقمه داد او را
این ورق را ونهاد او را درین موضع وگفت گواهی دهی برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت را آوی گوید عمر گفت اعوذ بالله ان اعیش فی
قوم لست فیهم یا ابا الحسن یعنی پناه میجویم بخدا ازینکه زنده مانم در قومی که نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن واین کنیت حضرت امیر ست طبری گوید
عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسید عمر که تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احجار ست چنانکه عرب
در جاهلیت میکردند پس خواست عمر که بیاگاهاند مردم را که استلام وی اتباع فعل رسول خداست صلی الله علیه وسلم نه آنکه حجر بذاته نافع
وضار ست چنانکه اهل جاهلیت در حق اوثان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تلخیص گفته که در سند حدیث ازرقی از علی رضی الله عنه
ابو هارون عبیدی ست وهو ضعیف جدا انتهی ولیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی وابن ماجه ودارمی ست مؤید اوست ولفظ وی
این ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخدا سوگند که برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکه او را دو چشم هست
که می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است واو را زبانی ست که سخن میگوید بآن گواهی میدهد بر کسیکه استلام کرده است او را
بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة لله متفق علیه ورواه الحاکم مطولا شیخ در ترجمه گفته حدیث ابن عباس نیز محمول ست
بر ظاهر زیراکه حق سبحانه قادر ست بر ایجاد بصر ونطق در جمادات وتاویل میکنند آن کسانیکه در دل ایشان زیغ وتفلسف ست ومیگویند که این
کنایت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب ست از بیضاوی که میگوید غالب بر ظن آنست که مراد همین ست اگرچه
ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیراکه وی مجبول ست نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز الله
عنه انتهی **وعن** ابی الطفیل صحابی ست وآخر صحابه بروی زمین ست در موت واز خواص یاران وتابعان علی کرم الله وجهه ست
رضی الله عنه قال رایت گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت طواف میکرد ومیگشت گرد خانه کعبه

ویستلم الرکن بمحجن بکسر میم وسکون حای مهمله وفتح جیم معه ویقبل المحجن واستلام میکرد رکن را بچوب سرکج مانند چوگان که با او بود
وبوسه میداد آن چوب سرکج را در سفر السعادة گفته که آن چوب عصائی بود کوتاه سرکج انتهی شارح وی گفته عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند
ودر دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوب می بود ودرین روز طواف نیز داشت ورای عنزه که خادمان برای ستره می داشتند
واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند وباعتماد آن راه روند میرفت انتهی گویم
وازینجا معلوم شد که عصای موسی که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود ووقت ضرورت بران تکیه میکرد نه آنکه باعتماد آن
راه میرفت ودر روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر درحالیکه استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست
وی بود وبآن چوب اشارت بحجر میکرد وچوب را بوسه میداد رواه البخاری ومسلم وهم از وی ست که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر وهرگاه
که می آمد بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست وی بود وتکبیر می بر آورد رواه البخاری ودرین حدیث ذکر
بوسیدن آن چیز نیست اما ذکر رکوب در حالت طواف ست ودر مصفی گفته بر همین ست اتفاق علما محلی گفته که سنت ست طواف پیاده
مگر بعذر واگر بغیر عذر سواره طواف نمود جائز ست بلا کراهت حاصل آنکه ازین احادیث هم استلام رکن ثابت شده وهم اشارت بمحجن وهم
تقبیل آن غرض که بهرچه استطاعت دارد بکند در فتح الباری گفته در بوس کردن باید که آواز نکند چنانکه در بوسه کردن زنان در سفر السعادة گفته
که حجر اسود را بوسه میداد وروی مبارک خود را بران می نهاد ودر احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد وگاه دست مبارک بران
می نهاد ودست خود را می بوسید در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر وهرگاه که برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر انتهی رواه مسلم
ازرقی باسناد صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این رکن یمین خداست در زمین مصافحه میکند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد
برادر خود را وهم احمد از وی آورده که رکن یمین خدای تعالی ست در زمین که مصافحه میکند بآن خلق خود را وسوگند کسیکه نفس ابن عباس
در دست اوست نیست هیچ مرد مسلمان که سوال میکند خدا را نزد او چیزی مگر آنکه میدهد آن چیز را بآن کس ودرینجا صحت اطلاق لفظ
یمین وید ست بر خدا ومذهب سلف ابقای این قسم الفاظ ست بر ظاهر واعتقاد کردن موافق آن بی تاویل وتشبیه وهو الصواب
در سبل گفته حدیث ابی الطفیل دال ست برانکه مجزیست از استلام بید استلام باله وتقبیل آله همچو محجن وعصا وهمچنین تقبیل ید بعد استلام آن
بید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطا را دیدی هیچیکی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون استلام کردند بوسیدند
دستهای خود را گفت آری دیدم جابر بن عبد الله وابن عمر وابا سعید وابا هریره را که چون استلام میکردند تقبیل می نمودند ایدی خود را
گفت پس اگر نباشد استلام وی از جهت زحمت بایستد مقابل او وبر دارد هر دو دست خود وبگوید تکبیر زیرا که مروی ست که گفت آنحضرت
عمر را که ای عمر تو مردی قوی بوده زحمت مکن بر حجر پس ایذا دهی ضعیفان را پس اگر یابی خلوت استلام کن والا استقبالش کن وتهلیل گو
وتکبیر برار رواه احمد والازرقی وچون اشاره کند بدست پس بوسد آنرا زیرا که بوسیده نمیشود چیزی جز حجر یا چیزی که مس کرده است
حجر را انتهی وصحابه که دستها بوسیدند بعد مس حجر بوسیدند مصنف در فتح گفته سنت آنست که استلام کند ودست بوسد واگر
استلام بدست نتواند بچیزی که در دست باشد استلام کرده آن چیز را بوسد واگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی وبران اکتفا نماید
ومالک گفته دست نبوسد وبه قال القاسم بن محمد بن ابی بکر ودر روایتی از مالکیه هست که بنهد دست بر دهان بی تقبیل انتهی لیکن روایت
عطا وارد ست بر مالک واتباع او **وعن** یعلی بفتح تحتانیه وسکون مهمله بن امیة بضم همزه وفتح میم وتشدید یا صحابی ست

حلیف قریش اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطبعا گفت طواف کرد آنحضرت خانهٔ کعبه را در حالیکه مضطبع ست اضطباع افتعال ست از ضبع که بمعنی عضد ست ونامیده شد بآن تابط زیراکه وسط ردا را زیر بغل کرده ساعد یمین را ظاهر میدارند وگفته اند که هر دو ساعد را نمایان دارند ولفظ نهایه این ست که ازار یا بُرد را از زیر بغل راست براورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه وپشت هر دو اندازند انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد وطرفی بر پشت ببرد اخضر بجامهٔ سبز واضطباع قبل ابتدای طواف ست باندک زمان وادخل ست در تجلد ونشاط وحکم او استحباب ست در طواف والیه ذهب الجمهور سوای مالک واصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی ست که در وی رمل نیست در مصفی گفته اضطباع ورمل مخصوص ست برجال دون النساء ودر اشواط سبعه موالات کند در سبل گفته اضطباع کند در اشواط سبعه وچون تمام کند طواف جامها را برابر نماید واضطباع نکند وگفته اند که اضطباع در سه شوط اول ست لاغیر انتهی رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذی ورواه الدارمی ایضا ودر حدیث ابن عباس نزد ابوداود وطبرانی که عمره کردند آنحضرت واصحاب او از جعرانه که نام موضعی ست پس رمل کردند در طواف بیت بسه شوط وگردانیدند رداهای خود را از زیر بغلهای خود پس تر انداختند آنها را بر دوشهای چپ خود واین معنی اضطباع ست وهم نزد ابوداود ست از وی رضي الله عنه که اضطباع کرد آنحضرت وتکبیر گفت واستلام نمود وتکبیر گفت پس تر رمل کرد در سه طواف وبودند صحابه چون میرسیدند رکن یمانی را وغایب میشدند از قریش مشی میکردند پس تر طالع میشدند برانها ورمل میکردند گویا آهوان اند ابن عباس گوید پس سنت شد واول اضطباع که کردند در عمرة القضا بود تا استعانت کنند بدان بر رمل وبه بینند مشرکان قوت ایشان را پس تر گردید سنت **وعن** انس رضي الله عنه قال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه ویکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کننده پس انکار کرده نمیشد بر وی وتکبیر میگفت تکبیر گوینده پس انکار کرده نمیشد بر وی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست وتلبیه گفتن سنت وتکبیر روز عرفه مر حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن ست تا رمی جمرة العقبه وتکبیر سنت ست در پس نماز ها حاج وغیر حاج هر دو را در سبل گفته حدیث دال ست بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت ست زیراکه مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند وآنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث وارد ست در صفت پگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات ودر وی رد ست بر کسیکه قائل ست بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه وگذشت اینکه اهلال رفع صوت ست به تلبیه واول وقت وی از حین احرام ست تا شروع در اهلال وآن در حج تا شروع کردن ست در رمی جمرهٔ عقبه ودر عمره تا طواف انتهی متفق علیه گویم واز ابن عباس آمده مرفوعا که وی باز می ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخرجه الترمذی وصححه وهم از وی ست از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود گویم ظاهرش در تلبیه گفتن ست در حال دخول مسجد وبعد رویت بیت ودر حال مشی تا شروع در استلام ومستثنی ست از وی اوقاتی که در ان دعای مخصوص ست ورفته اند بدلول این حدیث ابوحنیفه وشافعی در جدید ودر قدیم گفته تلبیه گوید ولیکن بخفض صوت وهو قول ابن عباس واحمد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفة من جمع بلیل گفت ابن عباس فرستاد مرا رسول خدا در باروخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل وعیال خود از زنان واطفال از مزدلفه بشب وخود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این ست چنانچه دست از بیت مجمع و افاضه نکنند و روان نشوند و بیتوتت کنند در ان مگر بعد نماز فجر که
همانجا بگذارد و پس بمشعر حرام رسیده وقوف کند و روانه نشود از انجا مگر بعد اسفار بلیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق ثبیر کیما نغیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد
و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب و همین ست قول ابو حنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر
باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم انتهی متفق علیه ورواه الشافعي والنسائي والبيهقي نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
بر رخصت برای ضعفه در عدم استکمال مبیت و زنان در حکم ضعفه اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد
برای ظعن بضم ظا و عین مهمله و سکون آن جمع ظعینه است بمعنی زن در هودج بعده اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هم آمده
کما فی النهایه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله ﷺ گفت عائشه اذن خواست سوده
ام المومنین از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة شب مزدلفه ان تدفع قبله که برود قبل آنحضرت وكانت ثبطة
و بود سوده زن فربه ثبطه بفتح مثلثه و سکون موحده تفسیر کرد آنرا بقول خود یعنی ثقیلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
برفتن پیش از خود و درینجا اشارت ست باستعجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکنند جمرات را مگر بعد از برآمدن آفتاب مگر زنان
و کودکان که ایشان را جائز ست قبل از طلوع هم انتهی و همین حدیث ابن عباس و عائشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثها ست
متفق علیه در حدیث دلیل ست بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر کما افاده قوله وكانت ثبطة و جمهور علما برانند که مبیت
بمزدلفه واجب ست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت ست اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از اثم و دم هیچ بر وی لازم نیاید
و مبیت اکثر لیل معتبر ست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قیل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس مبیت تا صلوة فجر بود
و فرموده خذوا عني مناسككم فافهم **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره عقبه را تا آنکه برآید آفتاب و طلوع کند و اگر چه رامی جمله کسانی باشد که مباح ست
او را تقدیم بسبب ضعف و ما فوق آن ست در عدم مبیت بمزدلفه و درین مسئله چهار قول ست یکی آنکه جائز ست رمی بعد نصف لیل برای قادر
و عاجز هر دو [illegible] قاله الشافعي و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کنند نیز جائز ست و لیکن
اساءت دارد و هو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائز ست و قول هدویه این ست چهارم آنکه قادر را
بعد طلوع شمس جائز ست و این قول النخعي و نحو وی ست در سبل گفته و هذا اقوى الاقوال دليلا وارجحها قيلا رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه وفيه انقطاع و در وی انقطاع ست زیرا که در سندش حسن عرنی بجلی کوفی ست و وی ثقه است
مسلم بدو احتجاج کرده و بخاری تنها استشهاد نموده بجز آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع ست احمد گفته حسن عرنی از ابن عباس سماعت ندارد
وعن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عائشه فرستاد
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس گذشت ام سلمه پس
طواف افاضه کرد و بود این در روزیکه می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست بسبب استعجال وی در رمی

وافاضت والله اعلم و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص
بام سلمه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود معهذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق ست که جواز برای معذور ست و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبد الله بن صاحب سبل
گفته قادح ست درین جمع روایت سبعه از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه در ضعفه اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ
در ترجمه گفته درین حدیث مقال ست و اساطین علم حدیث منکر اند او را انتهی ولیکن مصنف فرموده و اسناده علی شرط مسلم
که سند این حدیث بر شرط مسلم ست پس قوی باشد **وعن** عروة بن مضرس بضم میم و تشدید رای مکسور و فتح ضاد معجمه کوفیست حاضر شد
حجة الوداع را و صدر حدیث وی این ست گفت آمدم رسول خدا را بموقف یعنی جمع و گفتم آمدم ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقه
سواری خود را و رنجانیدم نفس خود را و [illegible] والله نگذاشتم هیچ کوهی مگر که استادم بران پس هست حج پس تر این
حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا
هر که حاضر شد نماز ما را که این ست یعنی بالمزدلفة مراد میدارد آنحضرت از نماز نماز مزدلفه را و درین دلیل ست بر آنکه تمام نمیشود حج مگر بشهود
صلوة فجر در مزدلفه و وقوف در انجا با دفع امام فوقف معنا ای پس ایستاد با ما حتی ندفع تا آنکه روان شویم از مزدلفه وقد وقف بعرفة
قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در غروب باشد بیکساعت که درین موضع ایستاد بعد
زوال یا در شب اضحی حاجی شد ابن حزم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند بر آنکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنابله است
که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر در منح الغفار گفته حاصل این ست که نیست دلیل بر آنکه وقوف نکند مگر بعد زوال
ابن تیمیه در منتقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت ست و روز عرفه تمام آن وقت ست برای وقوف انتهی لیلا او نهارا استاد در شب
یا روز و وقوف عرفه یکی از دو رکن حج ست بلکه رکن عظیم ست تا آنکه وارد شده الحج عرفة و در مصفی گفته این وقوف فرض ست و شرط وقوف حضور موضعی ست
از عرفات و وقت آن از زوال شمس ست تا صبح یوم النحر و جمع درمیان جزو از نهار و از لیل سنت ست انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص ست
و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف ست بالفتح و سکون را بمعنی بوی شخص و چون در منا بوهای بد بجهت گندیدن
ذبائح پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از ان روائح ولیکن درین زمان خلاف آن روائح کریهه می آید بجهت کثرت غائط
مردم که در ان وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از صدر اول ماثور نیست از آفات این زمان ست فقد تم حجه پس تحقیق
تمام شد حج او وقضی تفثه و تمام کرد تفث خود را تفث در لغت بمعنی اذهاب شعث ست قاله النضر بن شمیل وقیل قضاء المناسك رواه
الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان والحاكم والدارقطني والبيهقي من حديثه بالفاظ مختلفة
وصححه الترمذي وابن خزيمة والدارقطني والحاكم والقاضي ابو بكر بن العربي على شرطهما و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع علیه ست و اما مزدلفه پس نزد جمهور حج تمام ست و اگرچه وقوف در ان و نماز صبح آنجا فوت شده باشد
ولیکن دم لازم ست و مذهب ابن عباس و جماعه از سلف آنست که وقوفش رکن ست مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و مؤید اوست
روایت نسائی که هر که در نیافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذکروا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول وی خذوا عنی مناسککم
و جواب داده اند جمهور ازین روایت بآنکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که کرد جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمد بحج کامل و دال ست برین

روایت اهل سنن و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استاده بود بعرفات مردم چند از اهل نجد و گفتند
کیف الحج فرمود الحج عرفة هر که آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابو داؤد ست هر که دریافت عرفه را قبل از
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی ست الحج عرفة الحج عرفة گویند این صریح ست در مراد و جواب داده اند ازین زیادت
که هر که نیافت جمع را پس نیست حج برای او باحتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیلة ست و بآنکه این روایت را ابو جعفر عقیلی انکار کرده
و در انکارش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر بر آنکه رکن ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان واجب
مستکمل الفضیلة ست کذا فی السبل **وعن** عمر رضي الله عنه قال ان المشركين كانوا لا يفيضون حتى تطلع الشمس
گفت عمر بدرستیکه بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و بیکبار
روان شدن از عرفات ويقولون اشرق ثبير و میگفتند تابان شو ای کوه ثبیر بفتح مثلثه و کسر موحده و سکون تحتیه کوهی ست معروف
بر یسار رونده بسوی منی کلان ترین کوه های مکه است و اشرق بفتح همزه فعل امر ست از اشراق ای ادخل في الشروق وان النبي صلى
الله عليه وسلم خالفهم و بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را فافاض قبل ان تطلع الشمس پس راند و سیر کرد و شتابی از
عرفات پیش از آنکه بر آید آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت بودند اهل جاهلیت
روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان ست در روهای ایشان پیش از آنکه فرو رود آفتاب روان میشدند
از مزدلفه بعد از طلوع آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
و روان شویم از مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف هدی عبدة اوثان و شرک ست رواه البیهقی فی شعب الایمان واخرج
نحوه من حدیث مسور بن مخرمة رواه البخاري و در روایتی اشرق ثبیر کیما نغیر آمده اخرجه الاسمعیلی و ابن ماجة از اغاره بمعنی اسراع
در دویدن اسپ و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دفع یعنی افاضه قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسفر جدا **وعن**
ابن عباس واسامة بن زيد رضي الله عنهما و راحب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند قالا لم يزل النبي صلى الله
عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را در روز نحر و بعد از رمی
تلبیه تمام کرد رواه البخاري و مسلم در وی دلیل ست بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تا رمی جمره و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
یا بعد فراغ از آن جمهور باول رفته اند و احمد و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال ست او را روایت نسائی فلم يزل يلبي حتى رمى الجمرة فلما
رجع قطع التلبية و روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عرفات پس
همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را و تکبیر میگفت با هر سنگریزه پس قطع کرد تلبیه را با آخر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح ست
و مبین مراد است از قول وی حتی رمی جمرة العقبة ای اتم رميها انتهى در نيل الاوطار گفته الامر كما قال ابن خزيمة زيرا که این زیادت خارج
مخرج صحیح ست و نیست منافی مزید فیه و قبول آن متفق علیه است کما تقرر في الاصول انتهى در سبل گفته علما را اختلاف ست که کی قطع تلبیه کنند
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتهی گوییم مذهب جمهور قطع ست نزد رمی جمره مذکوره گروهی گفته قطع کند وقت در آمدن
در حرم و هو مذهب ابن عمر لیکن اعاده کند آن را چون بر آید از مکه بسوی عرفه و گروهی گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقف رواه ابن المنذر
و سعید بن منصور باسانید صحیحة عن عائشة و سعد بن ابی وقاص و علی و بدان رفته احمد و به قال مالک و مقید کرده مالک آنرا بزوال شمس روز عرفه

وهو قول الاوزاعي والليث وعن الحسن البصري مثله ولیکن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قدمناه **وعن** عبد الله
بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه بدرستیکه وی گردانید خانهٔ کعبه را بجانب دست چپ خود
وقت رمی جمرهٔ عقبه وگردانید منی را جانب دست راست خود یعنی وقتی که برسید بجمرهٔ کبری که در جانب مسجد خیف ست رمى الجمرة بسبع
حصيات انداخت جمره را بهفت سنگریزه وتکبیر میگفت با هر سنگریزه وقال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة
وگفت سوگند بکسیکه جز او خدائی نیست که این ست جای کسیکه فرود آورده شده است بروی سورهٔ بقره عبارت ست از آنحضرت صلى الله
عليه وسلم وتخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور ست یا مقصود انزال قرآن ست ومشتمل ست بر اکثر امور دیانات ومعاملات
چه این سوره اطول وارفع سور قرآنی ست چنانکه در حدیث آمده که هر چیز را کوهانی ست وکوهان قرآن سورهٔ بقره ست ودر وی جواز گفتن سورهٔ بقره ست
بخلاف کسیکه مکروه میگوید آنرا در سبل گفته لا دلیل علیه متفق عليه اجماع قائم ست بر اینکه این کیفیت واجب نیست بلکه مستحب ست واین را
ابن مسعود بطور رد گفته بر کسیکه گفت رمی نکند آنرا از بالای آن واتفاق کرده اند بر رمی سائر جمار از فوق آنها واز اینجا معلوم شد که در رمی رعایت
عدد طاق می باید کرد ودر مسلم از حدیث جابر آمده که انداختن سنگریزها در حج طاق ست یعنی هفت سنگریزه می اندازند **وعن** جابر رضي الله
عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر ضحى رمی کرد رسول خدا جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلك
فاذا زالت الشمس ولیکن سپس روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی رمی کرد که برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب رواه مسلم کلام در وقت
رمی جمره گذشت واین حدیث دلیل ست بر اینکه وقت رمی جمار ثلثه بعد از زوال شمس ست وهو قول جماهير العلماء **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
انه كان يرمي الجمرة الدنيا بود ابن عمر که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر ست از منازل که در جانب مسجد خیف ست واین اول جمرات ست
که رمی کرده میشوند روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگریزه يكبر على اثر كل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت برپی هر سنگریزه ثم يتقدم
پستر پیشتر میرفت حتى يسهل بضم حرف مضارعه وکسر ها از سهل بسکون هاء ودر روایتی بجای حتی ثم آمده یعنی تا آنکه در می آمد زمین نرم را
وقصد آن می نمود سهل ضد حزن بفتح حاء مهمله وزاء معجمه زمین درشت فيقوم فيستقبل القبلة قياما طويلا پس می ایستاد متقابل
قبله استادنی دراز وتفسیر مقدار این قیام در روایت ابن ابی شیبه باسناد صحیح چنین آمده که ابن عمر می استاد نزد جمرتین بمقدار که کسی سورهٔ بقره بخواند
ويدعو ويرفع يديه ودعا میکرد وبر میداشت هر دو دست خود را ابن قدامه گفته نمیدانم درین خلاف مگر آنچه مروی ست از مالك که
رفع نکند دست را برای دعا واین حدیث حجت ست بروی وتقدم الكلام في ذلك في كتاب الصلوة ثم يرمي الوسطى پستر رمی میکرد جمرهٔ میانه را
بهفت سنگریزه تکبیر میگفت هرگاه که می انداخت حصات را ثم يأخذ ذات الشمال فيسهل ويقوم مستقبل القبلة ثم يدعو
فيرفع يديه ويقوم طويلا پستر میگرفت راه وی رفته بجانب دست چپ پس می آمد زمین نرم را ومی ایستاد مقابل قبله پستر دعا میکرد
وبر میداشت هر دو دست خود را ومی ایستاد دراز ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پستر رمی میکرد جمرهٔ عقبه را از مغاک وادی
بهفت سنگریزه تکبیر میگفت نزدیک هر سنگریزه ولا يقف عندها ونمی استاد نزد جمرة العقبه ثم ينصرف فيقول هكذا رأيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفعله پستر برمیگشت پس میگفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را که میکرد رواه البخاري سنت چنین واقع
شده است که بعد از رمی دو جمرهٔ اول می باید ایستاد وبسیار ایستاده در دعا باید کرد وجمرهٔ اخیر را رمی میکنند وبرگردند ونایستند ودعا نکنند
سر آنرا بجز شارع کسی نداند ومعظم ارکان حج وافعال آن تعبدی ست که عقل بدریافت کنه آن راهی نیست واین نیز از آن قبیل ست

ولهذا گفت ابن عمر که همچنین دیدم آنحضرت را که میکرد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در انجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود
از ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد آن موجب
ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمرهٔ دیگر که بر کرانهٔ راه اند نه در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب
عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل ست و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود پیش از سلام
و بر آمدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیه و اذکار
بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض و عقیب
تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی
بی سابقهٔ تفکر و تامل بطریق الهام نکتهٔ در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبة و امید ست که صواب باشد و آن این ست که در عدم وقوف
نزد این جمره اشارت ست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در ان
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید
او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما درین عبادت که حج ست که ثمر غایت آثار رحمت
و نتایج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامهٔ گناهان می بخشد گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده
کردید یکدمی آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در انوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم انتهی بعبارته **وعنه** و هم روایت ست از ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت بر آمدن از احرام وقواه النووی وقال هو الصحیح المشهور یا در عمرهٔ حدیبیه
وجزم به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جا بود و نووی گفته این هم دور نیست و بمثله قال ابن دقیق العید مصنف گفته وبهذا هو المتعین لتظافر
الروایات بذلک اللهم ارحم المحلقين خداوندا رحمت کن موی سر تراشندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از ان قالوا
والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی سر را نیز دعا برحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال بعد بحث شدید از ان یا رسول الله ای فرستادهٔ خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوندا
رحمت کن محلقان را گفتند و مقصرین را هم قال فی الثالثة گفت آنحضرت در کرت سوم والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن
و در روایتی چهارم بار جمع کرد مقصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای محلقین دو بار کرد و برای مقصرین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای محلقین و مقصرین را بر آن عطف نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریرة و لمسلم عن ام الحصین
ولاحمد عن ابی سعید و حدیث دلیل ست بر شرعیت حلق و تقصیر و حلق افضل ست و در حلق استیعاب راس باید نزد مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی ست و قیل الربع و قیل النصف و گفته اند حنفیه که واجب ست حلق آن [illegible] مجزی ست و قیل شعرة واحدة
و خلاف در تقصیر فی التفصیل مثل این ست و اما مقدار وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که کمتر ازین هم کافی ست لیکن همه در حق [illegible] ست

وتفضیل حلق بر تقصیر در حق حاج و معتمر ست و متمتع را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق و تقصیر کما فی روایة البخاری بلفظ ثم یحلقوا او یقصروا
و ظاهرش استوای امرین ست در حق متمتع و مصنف در فتح تفصیل کرده و گفته ان کان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق والا فالتقصیر
لیقع الحلق فی الحج و وجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نساء پس مشروع در حق ایشان تقصیر ست اجماعا ابو داود از حدیث ابن عباس آورده
که نیست بر زنان حلق جز این نیست که بر ایشان تقصیر ست و ترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از آنکه بتراشد زن سر خود را و نزد شافعی
اگر حلق کند مجزی ست با کراهت **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقف فی حجة الوداع ایستاد آنحضرت و توقف کرد در جائی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر مردم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نزدیک
جمره فجعلوا یسألونه پس پرسیدن گرفتند مردم و استکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی
مصنف گفت لم اقف علی اسمه بعد البحث الشدید لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم و تراشیدم موی سر پیش از آنکه
ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن هدی را و نیست هیچ تنگی و باک و ذبح آنست که در حلق باشد
وجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج و آمد مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم
جمره عقبه را فرمود بینداز و نیست حرج و درین حدیث حلق قبل رمی آمده و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی افاضه قبل حلق و در روایتی ذبح
قبل رمی و در روایتی حلق قبل ذبح و در روایتی زیارت قبل رمی در نیل الاوطار گفته والاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض
وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع کما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الدم فی
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آن روز از هیچ چیز که تقدیم
کرده شده و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار ست یکی رمی جمره عقبه دوم نحر هدی یا ذبح او سوم
حلق یا تقصیر چهارم طواف افاضه و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت ست یا واجب اکثر علما که شافعی و احمد از ایشان اند بر آنند که
سنت ست متمسک بهمین حدیث و گویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین ست اتی منی فاتی الجمرة فرماها ثم اتی منزله بمنی فنحر و قال
للحالق خذ پس همین ترتیب مشروع و مسنون باشد در مصفی گفته ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت ست نه واجب بحدیث لا حرج
انتهی و جماعتی که ابو حنیفه و مالک از ایشان ست میگویند واجب ست و مراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل و نسیان و طیبی گفته که روایت کرد ابن عباس
مثل این حدیث و واجب گردانید دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن گوئیم این تاویل ضعیف ست و فهم صحابی معارض نص
صحیح صریح نمیتواند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس ولم یثبت عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقها نزاع کرده اند در حق
قارن و گفته اند که حلق نکند تا آنکه طواف کند و رد علیه النووی بالاجماع و حدیث صریح ست در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیا بر بعض و بر آنکه نیست
ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و مذهب شافعی و جمهور سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز اوست با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله
علیه وسلم للسائل لا حرج زیرا که این ظاهر ست در رفع اثم و فدیه معا چه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را مگر آنکه کافی ست
فعل را و اگر کافی نبود امر میکرد او را باعاده زیرا که جهل و نسیان وضع نمیکند از مکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی مانند آن
را آثم نمیشود بترک وی بنسیان یا جهل لیکن واجب ست بروی اعاده و اما فدیه پس اظهر سقوط ست از جاهل و ناسی و عدم سقوط از عالم ابن دقیق العید
گفته قول بسقوط دم از جاهل و ناسی نه از عامد قوی ست از جهت دلیل دال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه وسلم در حج بقوله خذوا عنی مناسککم

وسوال سائل مشعر چون ست بلم اشعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد و قول وی لا حرج محمول باشد بر نفی دم و اثم هر دو معاً در ناسی و جاهل
و باقی ماند عامد بر اصل وجوب اتباع رسول در حج و قائل تفرقه میان عامد و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف و مواخذه است و حکم معلق ست بدان پس ممکن نیست
اطراح آن بالحاق عامد بدان زیراکه نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فما سئل عن شیء الخ که مشعر بعدم مراعات ترتیب ست مطلقاً
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی معلق بمسئول عنه ست و آن مطلق ست بنسبت بحال سائل و مطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو خاص بعینه
پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه و من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثها ست و رفته است شوکانی
بمفهوم حدیث و در نیل الاوطار اطالت بسیار کرده و ران و ترجیح داد آنرا و در حجة الله البالغه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بارهٔ کسیکه حلق کرد قبل ذبح یا نحر قبل رمی یا رمی بعد مسا، یا اضافه قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفاره و سکوت نزدیک
حاجت بیان ست و کاش آگاه میشدم که آیا کدام صیغه صریح ترست در بیان استحباب از ینکه نیست حرج **وعن المسور** بکسر میم
و سکون سین مهمله و فتح واو بن مخرمه بفتح میم و سکون خا زهری قرشی ست در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما سمع دارد
از آنحضرت و یاد دارد از وی صلی الله علیه وسلم بعد انتقال عثمان از مدینه بمکه نقل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر یزید پلید
پس کشته شد بسنگی از سنگهای منجنیق در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع و ستین و بود از اهل فضل و دین رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم نحر قبل ان يحلق و امر اصحابه بذلك بدرستیکه آنحضرت نحر کرد پیش از آنکه بتراشد موی سر را و امر کرد
یاران خود را به نحر کردن قبل حلق و این دال ست بر تقدیم نحر قبل حلق و این اخبار ست از فعل آنحضرت در عمرهٔ حدیبیه وقت حصر پس
بر آمد از احرام بذبح و تبویب کرد بخاری و گفت باب النحر قبل الحلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص ست بحصر [illegible]
وجوب زیراکه روایت کرده است آنرا بمعناه و قد اخرجه بطوله فی کتاب الشروط و در وی این ست که فرمود اصحاب را برخیزید و ذبح کنید
پس تر موی سر تراشید و در وی قول ام سلمه است مر آنحضرت را که بیرون رو و سخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نحر کنی بدن خود را
پس بیرون آمد و نحر کرد بدن را پس تر خواند حالق را و تراشید موی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد
تا باب الاحصار انتهی یعنی در وی می آورد نه درینجا رواه البخاري و نیز درین حدیث دلیل ست بر افضلیت حلق و وجه افضلیت
آنست که مقصر باقی دارنده است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر
اقرب تست بسنت اگر چه ربع هم نزد حنفیه کافی ست و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
حلق راس چهار نوع ست یکی شروع وجوباً یا استحباباً و آن عبادت خدا است در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرده
دوم شرک محرم ست چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشند و این نوعی از عبادت برای مخلوق ست چه حلق در اصل تذلل و تعبد ست
و عادت عرب بود که چون اسیری را رها میکردند ناصیه او می بریدند و موی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عبودیت و اذلال
و تواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جز وی کسی مستحق عبادت نیست و تشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار
و تذلل مقرر شد که آن حج ست پس هر که موی سر برای غیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده بتراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده و در غیر موضع نهاده
سوم حلق برای حاجت ست از مرض و قمل و حکه و جز آن و این جائز ست بحدیث کعب بن عجره که در صحیحین ست چهارم حلق برای راحت و ترفه نه حاجت

ودرا باحتش دو تول ست از احمد واحتجاج کرده است بر جواز او بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم صبیا قد حلق بعض شعره
وترک بعضه فنهاهم عن ذلک وقال احلقوه کله او اترکوه کله رواه ابوداود باسناد صحیح واسناده علی شرطهما وبحدیث عبد الله بن جعفر
ان النبی صلی الله علیه وسلم امهل آل جعفر ثلثا ثم آتاهم فقال لا تبکوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا الی اولاد اخی فجیء بنا کاننا افراخ
فقال ادعوا الی الحلاق فامره فحلق رؤسنا واسناده علی شرط الشیخین ولیکن در استدلال باین هر دو حدیث نظر ست زیرا که این
حکایت دو واقعه وفعل ست که نیست عموم برای آن چه حلق در ان هر دو برای کودکان بود وشاید برای حاجت باشد بسبب اتساخ رؤس
آنها وعدم التفات شان بجانبهای خود باغتسال وادهان وترجل پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز لباس
حریر برای ولی صبی وصغیر میکند واحتجاج مینماید بغیر مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم حلق نیز در حق او حرام نیست زیرا که غیر مکلف ست
والا فرق چه باشد وقد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق والمنع منه حتی قال عمر لصبیغ لو وجدتک محلوقا لاخذت الذی فیه عیناک وفی الحدیث
فی صفة الخوارج سیماهم التحلیق وکان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعر راسه اخذه بالجلم ولم یحلقه وفعله الامام احمد رحمه الله تعالی انتهی کلامه
ودر حلق سائر شعور بدن کلام ست ونیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب وکل شیء الا
النساء چون رمی کردید شما جمره عقبه را وموی سر تراشیدید پس تحقیق برآمدید از احرام وحلال شد شما را طیب وهمه چیز که پیش ازین حلال بود مگر زنان
که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند وازینجا معلوم شد که بمجرد این دو کار که رمی وحلق باشد حلال میشود
بر محرم هر محرم مگر زنان وظاهر آنست که حل طیب وغیره مجمع علیه ست نه وطی بعد رمی اگرچه حلق نکرده باشد ومؤید اوست حدیث شیخین
واحمد از عایشه که گفت بودم من که مطیب میکردم آنحضرت را قبل از انکه احرام بندد وروز نحر قبل از انکه طواف کند به بیت بطیبی که در وی مشک بود
ونسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست وبرای حل بعد از انکه رمی کرد جمره عقبه را قبل از انکه طواف کند به بیت
کذا فی المنتقی لابن تیمیة واین را شواهد ست نزد ابوداود وحاکم وبیهقی از حدیث ام سلمه در قصه که در وی این ست که فرمود آنحضرت این
روزی ست که رخصت کرده شد شما را در ان چون رمی کردید شما جمره را ونحر کردید هدی را بدرستیکه حلال شدید شما از هر شیء که حرام بود بر شما
از ان مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را وچون شام کردید شما وطواف نکردید گردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت انتهی
ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده کذا فی ضوء النهار وشاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محصن هیثمی گفته رجالش ثقات اند
گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محصن ونفری از بنی اسد قمیص پوشیده عشیه یوم نحر پس تر رجوع کردند بسوی من وقت عشا وقمیصهای ایشان
بر دستهای ایشان ست بر میدارند آنرا گفتم ای عکاشه چیست شما را که بیرون رفتید متقمص وبرگردیدید وپیراهنهای شما بر دستهای شماست بر میدارید آنرا
گفت خیر ست ای ام قیس این روزی ست که رخصت کرده شد ما را در ان که چون رمی کنیم جمره را حلال شویم از هر چیز که حرامیم از ان مگر زنان پس چون
شام کردیم وطواف ننمودیم گردیدیم حرام همچو هیئت ما قبل از رمی جمره هیثمی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم واخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظه
وذکر فیه حدیثا مرفوعا ولم یطعن فیه کذا فی منحة الغفار رواه احمد وابوداود والدارقطنی والبیهقی وفی اسناده ضعف ودر سندش ضعفی هست
زیرا که مدار وی بر حجاج بن ارطاة ست ووی ضعیف ومدلس ست بیهقی گفته این حدیث از تخلیطات اوست واین طریق دیگر نیز هست که مدار
نیز بر وست **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس علی النساء حلق وانما تقصیر

نیست بر زنان حلق یعنی موی ستردن و جز این نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته وظیفهٔ زنان قصر ست بهمین حدیث
و این حلق یا قصر رکن ست و اقل او ما یطلق علیه الحلق ست تنقیح حلق و قصر ازالهٔ شعر ست بهر صفت که باشد نتف یا حلق یا قص با سنان
و بمقراض بهتر ست و کسیکه موی سر ندارد او را مستحب ست راندن استره بر سر انتهی رواه ابو داؤد والدارقطنی والطبرانی والدارمی
باسناد حسن و قواه ابو حاتم فی العلل والبخاری فی التاریخ و اعله ابن القطان ورد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی
و عایشه است نزد ترمذی که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اینکه حلق کند زن سرش را پس حلق بر زنان حرام ست و نزد شافعی
اگر کند مجزی باشد بکراهت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استأذن رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی من اجل سقایته فاذن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
که شب باش کند بمکه در شبهای منی از بهر منصب سقایهٔ زمزم که حوالهٔ بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را به بیتوتت مکه و سقایه جای آب دادن مراد بسقایه آب زمزم ست که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل پر میکردند
و بیتوتت بمنی واجب ست نزد جمهور علما و سنت ست نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی و احمد و معتبر در بیتوتت اکثر لیل ست و همچنین ست
حکم در مواضعی که قیام لیل در انجا مستحب ست و بعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت کفایت ست و دلیل قائل سنیت وی همین حدیث ست
میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه قسم اذن میکرد به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود و در بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف ست زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود
نزد ایشان در مثل این مقام از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک
سنت آثام ست و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود در هدایه گفته بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی ست اگر
بلی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امیر المؤمنین عمر
ادب میکرد بر ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مختص ست بعباس نه غیر وی و گفته اند و کسیکه محتاج ست بسوی آن در سقایهٔ خود در سبیل نهد
و هو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تنها عباس اعداد ماء برای شاربین و آیا مختص آب ست یا ملحق ست بآن هر چه در معنی آنست از اکل و غیره
و همچنین حفظ مال و علاج مریض و این الحاق رای شافعی ست و حدیث عاصم که می آید دال ست بران انتهی **متفق علیه** در شرح السنه گفته هر که ترک کرد
مبیت این لیالی در منی از غیر مرخص لهم پس بروی دم ست نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اساء و لا شیء علیه انتهی **وعن** عاصم بن عدی
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمرو ست حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار ست حاضر شد بدر را و مشاهد ما بعد او را
و گفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برامده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنا بر آنچه از ایشان بگوش وی صلی الله علیه وسلم
رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود و مات سنه خمس و اربعین و گفته اند شهید شد روز یمامه و عمر وی یکصد
و بست سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لرعاء الابل فی البیتوتة عن منی بدرستیکه آنحضرت
رخصت کرد برای چرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوتت نکنند رخصت ست یرمون یوم النحر رمی کنند روز نحر
جمرهٔ عقبه را پستر کوچ کنند و شب بمنی نمانند ثم یرمون الغد فمن بعد الغد لیومین ثم یرمون یوم النفر پستر رمی کنند فردا
و بعد از فردا دو روز پستر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی و شتابی نکنند و درینجا دلیل ست بر جواز عدم مبیت منی بعذر و بر تنگ

خاص نیست بعباس ونه بسقایه وی بلکه اگر کسی احداث سقایه کند جائز باشد و آنچه جائز ست اهل سقایه زمزم را رواه الخمسة یعنی احمد
وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم ومالک نیز وصححه الترمذي وابن حبان وله الفاظ وفي الباب عن عمرو بن شعيب
عن ابيه عن جده رواه الدارقطني واسناده ضعيف وعن ابن عمر رواه البزار باسناد حسن والحاكم والبيهقي در نيل الاوطار گفته استدلال
کرده اند جمهور باین احادیث برآنکه مبیت منا منجمله مناسک حج ست واختلاف کرده اند در وجوب دم بترک آن گفته اند واجب ست از هر شب
یک دم روی ذلک عن المالکیه وگفته اند صدقه کردن یک درهم وقیل الطعام واز هر سه یک دم هکذا روی عن الشافعي وهو رواية عن احمد ومشهور
از وی واز حنفیه آنست که نیست هیچ شی انتهی **وعن** ابی بکرة بفتح با وسکون کاف وتا در آخر صحابی مشهور ست رضي الله عنه قال
خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم النحر گفت خطبه کرد ما را آنحضرت روز نحر واین خطبه عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز عید
نگذارد ونه خطبه عید خواند واز ینجا شرعیت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت بهمچو
هیئت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها وزمینها را بود دوازده ماه از انجمله چهار ماه حرام ست سه ماه پیهم آینده اند ذوالقعده وذوالحجه ورجب مضر
که میان جمادی الآخره وشعبان ست وفرمود کدام ماه ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم ما که نزدیک ست
که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهر ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس
خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور او گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روز ست این روز
گفتیم خدا ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بغیر نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه
خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روز ست در ماه شما که
این ماه ست در شهر شما که این شهر ست ونزدیک ست که ملاقی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید پس نگردید بعد
رفتن من از دنیا گمراهان که بزنند بعضی از شما گردنهای بعض را آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را وحکم شریعت را گفتند
آری فرمود خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوند وعذر نیارند پس باید که برساند حاضر مر غائب را پس بسا رسانند
یاد دارنده تر اند از کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون ست نزد مالکیه وحنفیه یکی در روز ترویه یعنی سابع ذیحجه
دوم روز عرفه سوم روز نحر وزیاده کرد شافعی خطبه چهارم که در روز نحر باشد وخطبه سوم را در ثالث نحر گفته نه در ثانی بسبب آنکه اول روز
نفر ست وحنفیه ومالکیه گویند که خطبه یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد در حج ورد کرده اند بر ایشان باینکه
صحابه آنرا خطبه نامیده اند ونیز آن مشتمل ست بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افاده آن میکند وقد تقدم واین حدیث مشتمل ست بر تعظیم بلد حرام
ویوم نحر وشهر ذی حجه ونهی از اموال ودماء ونهی از کافر گردیدن ونهی از قتال بعض بعض را وامر بابلاغ مسموع واین همه مقاصد خطبه است **وعن**
سَرَّاء بفتح مهمله وتشدید رای ممدود بنت نبهان بفتح نون وسکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم يوم الرؤس گفت سرا خطبه کرد ما را رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحر ست بالاتفاق واین خطبه چهارم ست فقال اليس هذا
اوسط ايام التشريق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد باوسط یا افضل ست یا اوسط بین الطرفین الحدیث تا آخر
حدیث وآن این ست که گفت سرا شنیدم آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روز ست گفت واین همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند
گفتند صحابه خدا ورسول داناتر اند فرمود این اوسط ایام تشریق ست میدانید این کدام بلده است گفتند الله ورسوله اعلم فرمود این مشعر حرام ست

بعده گفت نمیدانم من شاید ملاقات نکنم شما را بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر شما مانند حرمت این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید که برساند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کردم پس چون قدوم آوردیم ما بمدینه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه مرد صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابو داود باسناد حسن **وعن** عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بين الصفا والمروة يكفيك لحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه وسعی تو میان صفا ومروه کافی ست ترا برای حج وعمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل ست برینکه کفایت میکند قارن را یک طواف ویک سعی برای حج وعمره وباین رفته است جماعتی از صحابه وشافعی وغیره وحنفیه گویند لابدست از دو طواف ودو سعی واحادیث متوارد اند بر معنی حدیث عایشه از عمر وجابر وغیرهما ودلیل حنفیه قوله تعالی ست وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیراکه تمام حاصل ست واگرچه جز یک طواف نکرده واکتفا کرد آنحضرت بر یک طواف وسعی وبود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت ست وآن قول آنحضرت ونیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک باآنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود حجت نیست وبخاری گفته لا نعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن يطوف طوافين ويسعى سعيين انتهى در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف وسعی قول مالک واسحق وداود وابن عمرست ودو طواف ودو سعی قول زید بن علی وابن مسعود وشعبی ونخعی ست واجابوا عن احادیث الباب باجوبة متعسفة بعده ادله فریقین ذکر کرده وگفته ابو ثور احتجاج کرده است بر اکتفا بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما همگنان را برای حج وعمره یک سفر ویک احرام ویک تلبیه همچنین یک طواف ویک سعی هم کفایت میکند سلکی هذا عنه ابن المنذر ومنجمله حجج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة ست وهو صحیح زیراکه بعد دخول عمره در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست والسنة الصريحة الصحيحة احق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهى در سبل گفته عایشه اهلال عمره کرده بود چون حائض شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف وسعی وتقصیر شعر راس پس امر کرد اورا آنحضرت باعراض از افعال عمره واحرام بستن بحج پس قارن شود ووقوف کند بعرفات وبجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا تطهیر ومنجمله ادله بعدم نفی قارنه حدیث باب ست که طوافك بالبيت الخ چه صریح ست در آنکه وی متلبس بود بحج وعمره وتاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان ست که نووی ذکر کرده زیراکه معنی ترک خروج از عمره وابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج وعمره بعد احرام بستن به نیت خروج بلکه بتحلل از ان هردو بعد فراغ از انها انتهى **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه واز اینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف وداع هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم ست وعليه الجمهور رواه الخمسة الا الترمذي یعنی احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وصححه الحاكم در مصفی گفته رمل مخصوص ست بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدوم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره ومعنی رمل اسراع ست در مشی با تقارب خطی واضطباع بجهت اتباع وآن نیز خاص ست بطوافی که دران رمل باشد ورمل مخصوص ست برجال دون نسا انتهى **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب بگذارد آنحضرت نماز پیشین ونماز دیگر ونماز شام ونماز خفتن پستر خواب کرد یکان خوابی محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والآن نام موضعی ست معین بیرون مکه در جانب منی متصل بمعلی آنرا ابطح وبطحا

نیز گویند وخیف بنی کنانه نیز نام اوست ونزول درین مکان بعد از بر آمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر وسیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت فطاف به یعنی پس سوار شد بعد خواب بسوی خانهٔ کعبه وطواف کرد بیت را طواف وداع واین روز نفر آخر بود که روز سوم ایام تشریق ست تعیل آنحضرت رمی جمار روز نفر بعد ظهر کرده ونماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسیده آنجا همه نماز ها گذارد رواه البخاري وروی عن ابن عمر بمعنا

وعن عایشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اى النزول بالابطح وتقول انما نزله رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه كان منزلا اسمح لخروجه مروی ست از عایشه که وی نمیکرد این را یعنی فرود آمدن در ابطح ومیگفت که نیست نزول ابطح سنت یعنی از مناسک حج ومیگفت فرود نیامد رسول خدا در وی مگر بجهت آنکه نزول در ان موضع سهلتر وآسانتر بود برای بیرون آمدن آنحضرت زیرا که چون در ابطح نزول فرمود واسباب ومتاع خود را آنجا گذاشته بمکه آمد وطواف کرده از همان راه بمدینه رجوع نمود این آسان باشد گوییم وهمین ست آن جا که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم وصحیفهٔ قطیعه نوشتند وقصه معروف ست در سبل گفته چون حکمت نزول این باشد پس این نعمتی برامت می باید که تا قیامت هر که حج کند از امت فرود آید در انجا انتهی رواه مسلم وبخاری هم روایت کرده مگر بتفاوت لفظ وفی الباب عن ابی رافع اخرجه مسلم وعلما اختلاف کرده اند در انکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت ست یا نه بعضی میگویند واین قول ابن عمر ست که آن از سنن حج وتتمه مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منی گفت ما فرود آینده ایم ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده بودند وسوگند خورده که با بنی هاشم وبنی عبد المطلب مناکحت ومبایعت نکنند ومواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت را تسلیم ما کنند وبانسیان عل پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را وشکر نعمت خدا وفضل وی جل وعلا ادا نماید وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر وامیکرد مردم را بدان ودر هدایه گفته اصح آنست که نزول آنحضرت بمحصب بقصد اراءت مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف در نیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب ست بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران وکردن صحابه آنرا بعد وی کما رواه مسلم ودال ست بر استحباب تحصیب حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانة حیث قاسمت قریش علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم والبخاری وابوداود والنسائی وابن ماجه زهری گفته الخیف الوادی ودر حدیث ابی هریره است ان النبی صلی الله علیه وسلم حین اراد ان ینفر من منی قال نحن نازلون غدا فذکر نحوه وحکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنیت کرد همچو عایشه وابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی وهر که اثباتش نموده همچو ابن عمر اراده کرد دخول را در عموم تاسی بافعال وی صلی الله علیه وسلم نه التزام آن ومستحب آنست که بگذارد آنجا ظهر وعصر ومغرب وعشا وشب باشی کند اگر چه بعض شب باشد کما دل علیه حدیث انس وابن عمر انتهی وبعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود وابو رافع مولی آنحضرت که گماشته وعهده دار بارخانهٔ وی بود آنجا فرود آمد وخیمهٔ آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق ورای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از وی روایت کرده واین قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده وعایشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده وتطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هر گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا آمده ونزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب واحسن باشد وصحابه وخلفای راشدین نیز آنرا کرده اند وامام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب حسن ست واگر نکند چیزی لازم نمی آید واین قول ابی حنیفه است وبنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد ونفر نمود با وی از منی ورسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر و بخواب رفت و گذارد هم در انجا نماز عصر بعد ازان فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی ست
و فرمود دیگفی بزائد و این قول شیخ مبنی ست برانچه گفته اند که نزول محصب سنت ست ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرۂ عایشه بود
والله اعلم انتهی گوییم اگرچه توقف تا عشا برای عمرۂ عایشه بوده باشد تمام اتباع در توقف دران تا نماز عشا ست زیرا که گذاردن این هر چهار نماز دران جا
بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجا نمی آرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس امر الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم ست که جز وی صلی الله علیه وسلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم کذا
فی السبل و درینصورت همزۂ اُمِر مضموم باشد و ناس نائب فاعل ان یکون اخر عهدهم بالبیت که باشد آخر زمان بیمان و امان ایشان
بخانۂ کعبه کنایت ست از طواف وداع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده ست کار بر حائض و ساقط گردانیده شد
ازوی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده ست و در حدیث ابن عباس ست باین لفظ بودند مردم که بر میگردیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگردد هیچیکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانۂ خدا و این دلیل ست بر وجوب طواف وداع و به قال جماهیر السلف والخلف و این ست مذهب ابو حنیفه
و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت ست نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و جواب
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب ست چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب او ست
بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در اصل ازوی ساقط بوده است متفق علیه و له الفاظ و وقت این طواف
از ثالث نحر ست و مجزی ست اجماعا و آیا مجزی ست پیش ازین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزا ست زیرا که آخر مناسک ست و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد ازان پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و ابو حنیفه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع ست در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و نووی گفته بر معتمر هم
واجب ست ورنه لازم آید او را دم **وعن** ابن الزبیر نزد اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این ست فاضل تر ست از هزار نماز در مسجدی که سوای او ست مگر مسجد حرام که نماز دروی افضل ست ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی ست که در وقت خطاب موجود بود پس انچه زیاده کرده اند دروی بعد ازان داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدي هذا بمائة صلوة و نماز در مسجد حرام
فاضل تر ست از نماز در مسجد من که این ست بصد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن زنجویه و ابن عساکر از حدیث انس چنین ست صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این ست صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
از جابر این ست افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة و الصلوة فی مسجدي بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار هذا اسناد حسن و در سبل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کالشمس
فی الصحة و لا مخالف لهما من الصحابة فصار کالاجماع و قد روی بالفاظ کثیرة عن جماعة من الصحابة و عدد هم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهی

ونام این صحابه برشمرده و این حدیث وانچه در معنی اوست دال ست بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
تفاضل این هر دو میان خود ها مختلف شده اند اعداد مضاعفت کما عرفت و اکثر دال ست بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر راست زیراکه آن صریح ست
وسابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجد وی صلی الله علیه وسلم خاص ست بموجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای عهد ست
گویم ولقوله هذا و مثل انچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف رح از ابن عقیل حنبلی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود
هنگام تکلم وی صلی الله علیه وسلم بلکه تمام مزید علیه داخل ست درین فضیلت و فائدهٔ اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احتراز ست از مزید فیه گویم بلکه فائدهٔ اضافت هر دوام اند معا و گفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت
ابن ابی شیبه و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره مرفوعا لو مد هذا المسجد الی صنعاء لکان مسجدی و روایت کرد دیلمی مرفوعا هذا مسجدی
وما زید فیه فهو منه و در سندش عبد الله بن سعید مقبری ست وهو واه و نیز دیلمی حدیثی دیگر بمعنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث معضل ست و ابن ابی شیبه از
ابی عمره آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پس گفتند صحابه اگر زیاده کنیم در ان تا آنکه برسد بجبانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در سندش عبد العزیز بن عمران مدنی متروک ست و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیراکه مرفوع معضل ست و انچه جز اوست کلام صحابی ست
پستر عام ست این مضاعفت فرض و نفل را یا مختص ست باول نووی گفته عام ست و خالفه الطحاوی و المالکیة و استدلال کرده اند اینها بحدیث
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة و گفت مصنف رح ممکن ست بقای حدیث افضل صلوة المرء بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد و اگرچه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد
نه در بیوت در مکه و مدینه زیراکه وارد نشده است در ان مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو و زرکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه
و گذاردن آن در بیوت افضل ست گویم دال ست بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صلوة نافله در خانه خود
و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض باوجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعده این تضعیف مختص نیست به نماز ها بلکه غزالی
گفته هر عمل در مدینه با هزار برابر ست و بیهقی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این ست افضل ست از هزار نماز در ما سوای او مگر مسجد حرام
و جمعه در مسجد من که این ست افضل ست از هزار جمعه در ما سوای او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این ست افضل ست از هزار
ماه رمضان در ما سوای او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل و بالله التوفیق دوم احمد
نووی در باب پنجم فائدهٔ سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابو حنیفه و کسیکه موافق اوست گفته مکروه ست
و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب ست و هرکه مکروه میگوید بجهت خوف ملل و قلت حرمت از انس و ملابست ذنوب میگوید زیراکه گناه
در انجا اقبح ست از غیر او چنانکه حسنه در ان اعظم ست از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در انجا اقبح ست بنا بر قول
عمر و مجاهد و جماعتی ست که گفته اند سیئه مضاعف میشود در انجا مثل تضاعف حسنه و پرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیئه زیاده
بر یک گناه گفت نه مگر بمکه بجهت تعظیم بلد و این را آیهٔ کریمه معارض ست مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا و حدیث فان عملها ای السیئة قال الله تعالی
اکتبوها سیئة واحدة پس صحیح آنست که آن سیئه یک سیئه است اگرچه برابر صد هزار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بران زرکشی در احکام المساجد
انتهی گویم مراد بقول عمر این قول ست لخطیئة اصیبها بمکة اعز علی من سبعین خطیئة بغیرها و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود
اجر صلوات در مکه و همچنین اجر سائر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما بتضاعف سیئات در ان نیز و ممن قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل انتهی

شارح او ابن علان گفته قول او ومن قال ذلک مجاہد واحمد ای تبعا لابن عباس وابن مسعود رضی اللہ عنہم وبعض متاخرین گفته اند مراد مضاعفت
مقدار ست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بر بساط ملک او ہمچو غیر وی نیست و درین نظر ست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین
بران اگر گوئی که ثمرهٔ تغلیظ سیئات با آنکه سیئه واحده ست وبودن او برابر صد ہزار سیئه چیست گوئیم در روایت آمده من زادت سیآته علی حسناته
فی العدد دخل النار ومن استوت حسناته وسیآته عددا کان من اہل الاعراف انتہی واللہ اعلم وصححه ابن حبان گوئیم عبد اللہ بن عدی
شنیده که آنحضرت میفرمود واللہ انک لخیر ارض اللہ واحب ارض اللہ الی ولولا انی اخرجت ماخرجت رواه احمد وابن ماجة والترمذی وصححه
وباین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکه افضل ست از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی اللہ علیه وسلم افضل بقاع ارض ست
ومکه ومدینه افضل بقاع روی زمین ست واختلاف کرده اند در فضل این ہر دو ماعدای موضع قبر شریف پس قول اہل مکه وکوفه وشافعی وابن وہب
وابن حبیب مالکی آنست که مکه افضل ست والیه مال الجمہور ومذہب عمر وبعض اصحاب دیگر ومالک واکثر مدنیین آنست که مدینه افضل ست
واستدلال گروه اول بحدیث مذکور ست وقد اخرجه ایضا ابن خزیمة وابن حبان وغیرہما وگفت ابن عبد البر این نص ست در محل خلاف پس
لائق نیست عدول ازان وادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعهٔ قبر که در وی رسول خدا است وبرانکه بقعهٔ مذکور افضل
بقاع ست وکسانیکه قائل اند بافضلیت مدینه استدلال کرده اند بحدیث ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة کما فی البخاری وغیره وبحدیث
اللہم انہم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجه الحاکم فی المستدرک ونیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر دو مثل مکه پس فضل باشد
ازان شوکانی در نیل الاوطار بعد ذکر استدلال فریقین ببسط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببیان الفاضل من ہذین الموضعین الشریفین کالاشتغال
ببیان الافضل من القرآن والنبی صلی اللہ علیه وسلم والکل من فضول الکلام الذی لا یتعلق به غیر الجدال والخصام وقد افضی النزاع فی ذلک واشباہه
الی فتن وتلفیق حجج واہیة کاستدلال المہلب علی فضلیة المدینة بانہا ہی التی ادخلت مکة وغیرہا من القری فی الاسلام فصار الجمیع فی صحائف اہلہا
وبانہا تنفی الخبث کما ثبت فی الحدیث الصحیح واجیب عن الاول بان اہل المدینة الذین فتحوا مکة معظمہم من اہل مکة فالفضل ثابت للفریقین ولا یلزم من
ذلک تفضیل احد البقعتین وعن الثانی بان ذلک انما ہو فی خاص من الناس ومن الزمان بدلیل قوله تعالی ومن اہل المدینة مردوا علی النفاق والمنافق خبیث
بلا شک وقد خرج من المدینة بعد النبی صلی اللہ علیه وسلم معاذ وابو عبیدة وابن مسعود وطائفة ثم علی کرم اللہ وجہه وطلحة والزبیر وعمار وآخرون وہم من اطیب الخلق
فدل علی ان المراد بالحدیث تخصیص ناس دون ناس ووقت دون وقت علی انه انما یدل ذلک علی انہا فضیلة لا انہا فاضلة انتہی کلام

باب ا[illegible]ات والاحصار

باب در بیان فوت شدن حج ومنع ازان حصر بمعنی منع ست قاله الائمة اللغة واحصار حبس وباز داشتن کسی را از سفر وکاری وتنگ گرفتن
برکسی در سبل گفته احصار آنست که بمرض وعجز وخوف ونحو آن باشد وچون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند وقیل ہما بمعنی انتہی وایمه ثلثه گویند
که احصار نمی باشد مگر بعذر چنانکه در واقعهٔ حدیبیه شده ومریض نزد ایشان باقی بماند بر احرام واگر عذر زائل گشت وحج فوت شد برآید از احرام
بعمل عمره ونزد حنفیه احصار بمرض نیز می باشد عن ابن عباس رضی اللہ عنه قال قد احصر رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
فحلق راسه وجامع نساءه ونحر ہدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه او را از
درآمدن بمکه وعمره گذاردن پس برآمد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان خود را ونحر کرد شتران خود را که ہمراه داشت
واین نحر روز حدیبیه در حل بود یا حرم اختلاف ست درآن وظاہر قوله تعالی والہدی معکوفا ان یبلغ محله در انست که نحر در حل بود ودر محل نحر

هدی برای محصر اقوال ست جمهور گویند ذبح کند جائی که حلال شود در حل یا حرم وحنفیه گویند نحر نکند مگر در حرم ابن عباس وجماعتی گفته اگر قدرت رسانیدنش بحرم دارد بحرم ذبح کند ورنه در محل احصار وسبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان ست در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل کرد یا حرم عطا گفته نحر نکرد مگر در حرم ووافقه ابن اسحق واهل مغازی وغیره علما گفته اند در حل کرد وبه قال الشافعی وگفته حدیبیه از زمین حل ست وحنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت وعبادت جز در مکان خاص وبعضی گویند حدیبیه پارهٔ از حل وپارهٔ از حرم ست وشاید که ذبح در حرم وی کرده باشند ودر مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم ست والظهر اول ست یعنی از حل بودن والله اعلم ونیز اختلاف کرده اند علما در انکه احصار بچه چیز میشود اکثر برانند که بحبس حابس از عدو ومرض وغیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن مسعود مرد گزیده شده راکه وی محصر ست وباین رفته اند گروهی از علما ومنهم الحنفیه وگفته اند که میشود بمرض وکسر وخوف واین منصوص علیها ست وسائر اعذار مانعه مقیس اند بران وعموم قوله تعالی فان احصرتم الآیه دال ست بران اگرچه سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعدو زیراکه عام بر سبب خود مقصور نمی باشد ودرینجا سه قول ست یکی آنکه خاص ست با آنحضرت ونیست حصر بعدوی صلی الله علیه وسلم دوم آنکه خاص ست بمثل انچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدو کافر سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعدو کافر یا باغی در سبل گفته والقول المصدر هو اقوی الاقوال ولیس فی غیره من الاقوال الاثار وفتاوی الصحابة حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده واین دال ست برایجاب قضا بر محصر ومراد کسی ست که محصر شد از نفل واما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب اتیان بآن در صورت منع از ادا وحق این ست که نیست دلالت در کلام ابن عباس برایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار ست از اعتمار عام قابل ونیست کلام در انکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمرهٔ دیگر ست قضای عمرهٔ حدیبیه نیست امام مالک بلاغا آورده که حلال شد آنحضرت واصحاب او در حدیبیه ونحر کردند هدی را وحلق کردند سرها را وحلال شدند از هر شئی قبل از انکه طواف کند آنحضرت بخانهٔ کعبه وقبل از انکه برسد آنجا هدی پس تر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده باشد احدی را از اصحاب خود ونه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را ونه آنکه اعادهٔ چیزی بکنند وگفت شافعی که ذبح کند هر جا که محصر شود وحلال گردد ونیست قضا بروی بسال آینده زیراکه او تعالی ذکر قضا نکرده واز متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند وایشان عمرهٔ قضا کردند وبعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس ومال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را بعدم تخلف از خود وعمرهٔ قضا وقضیه از ان گویند که میان آنحضرت وقریش مقاضات وصلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب ست در نیل الاوطار گفته وهذا هو الدلیل الذی ینبغی التعویل علیه ولکن یعارضه روایة الواقدی انتهی در بحر زخار گفته بر محصر قضا ست بالاجماع در فرض وبه قال ابو حنیفه واصحابه وکذا فی النفل انتهی وعن احمد روایتان والصواب ما قدمناه رواه البخاري واختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر جمهور برانند که واجب ست وهو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه وسلم انه فعل ذلک فی الحدیبیة ودال ست بران قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت ومخالف ست دران مالک وگفته که واجب نیست هدی بر محصر وعول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته والتمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یخالفه من القرآن والسنة من الغرائب التی یتعجب من وقوع مثلها من اکابر العلماء انتهی ولیکن در سبل گفته که حق با مالک ست زیراکه همراه جمله محصرین هدی نبود واین هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود وهمین ست مراد بقوله تعالی وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وآیه دلالت نمی کند

برای ایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وحققناه فی منحة الغفار حواشی ضوء النهار و (...) عایشه رضی الله عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عایشه رض در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آنحضرت ست پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس زایید برای او عبد الله وکریمه را روی عنها ابن عباس و عایشه وغیرهما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر وضباعه صحابیه مهاجره است و وهم کرد غزالی وگفت ضباعه اسلمیه است و تعقب کرد او را النووی وگفت صواب هاشمیه است و بالجمله آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیة من اراده میکنم حج را و من بیمارم فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند واشترطی و شرط کن وبگو ان محلی حیث حبستنی خدایا مکان برامدن من از احرام همان جاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در انجا محل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه ولمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه میگویند که نیست احصار مگر بعدو و میگویند که اگر مرض هیچ تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بود و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبود متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست و بر تقدیر اشتراط بیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین ست مذهب ابو حنیفه و هر که موافق اوست در تحقق احصار بمرض و بعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص ست بضباعه والله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمارا سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره بیارد و از احرام برآید و بعد از ان حج را قضا کند بجهت این ست و از ینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض و مصنف در تلخیص گفته مروی ست از ابن عمر انکار اشتراط و تمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست باشتراط و نیست حجت در ان بنا بر مخالفت احادیث ثابته و ادعا کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ ست و مروی ست از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک ست و زعم کرد اصیلی که ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این غلط ست از وی از انچه در صحیحین ست شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنا تجاوز نکنم از ان بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از انحضرت صلی الله علیه وسلم و بیهقی گفته ثابت شده است این حدیث با وجه وگفت عقیلی مروی ست از ابن عباس قصه ضباعه باسانید ثابته جیاد و اخرجه ابن خزیمة من حدیث ضباعة نفسها ومن حدیث انس وجابر رواهما البیهقی واخرج ایضا عن ابن مسعود وعایشة وام سلیم الاشتراط وگفت بیهقی اگر میرسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت بسوی آن و انکار نمیکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی و در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر انکه محرم چون اشتراط کرد در احرام خود بستر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود و باین رفته است گروهی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمد و اسحق وهو الصحیح من مذهب الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصار داخل ست گفته که مریض احکم محصر ست و ظاهر حدیث آنست که وی محصر نیست بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض و لازم نمی آید او را انچه لازم ست محصر را از هدی وغیره و گروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط و نیست در احکم و حدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف یا منسوخ یا حدیث ضعیف ست و این همه تاویلات مردود ست زیرا که اصل عدم خصوصیت و عدم نسخ ست و حدیث ثابت ست در صحیحین و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و سائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده باسانید کثیره از جماعه از صحابه و مفهوم حدیث دال ست بر انکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست او را التحلل بلکه محصر میشود و او را احکم محصر ست علی ما هو الصواب

زیرا که احصار بغیر عدو هم میشود چنانکه بیاید **وعن عکرمة** کنیت او ابو عبد الله ست مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست سماعت دارد از ابن عباس و عایشه رضی و ابی هریره و ابی سعید وغیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمهٔ وی در مقدمه فتح الباری و ذهبی در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراح و عدم قبول وی اند **عن الحجاج** بن عمرو بن ابی غزیة بفتح غین معجمه و کسر زا و تشدید یای تحتانیه الانصاری المازنی منسوب ست بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی ست معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حدیث یکی ازان دو همین حدیث ست که عکرمه چیزی از وی روایت کرده اند **قال** گفت حجاج **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر او عرج فقد حل** کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید کسر بلفظ مجهول و عرج بکسر را بصیغهٔ معلوم ست شوکانی گفته تمسک کرده اند بظاهر این حدیث ابو ثور و داؤد و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج و بقیهٔ علما اجماع کرده اند بر تحلل ولیکن اصحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم نیاید دم و مالک وغیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بچیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهی و در سبل گفته حدیث دال ست بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض وغیره پس وی بمجرد حصول این مانع حلال میشود و اگرچه اشتراط نکرده است و نمیشود محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که ابیح له ذلک و صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می برآید محرم از احرام خود بیکی از سه امر احصار بهر مانع که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری ست که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در وی اختلاف ست بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمر و زید بن ثابت و بعضی گویند اهلال کند بعمره و استیناف نماید احرام را و نیست واجب بر وی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شرعیت دم برای تحلل ست و وی متحلل شد بعمره و همین ست اظهر بجهت عدم دلیل بر ایجاب دم والله تعالی اعلم **وعلیه الحج من قابل** و بروست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و گویند تقیید باشتراط تکلف ست **قال عکرمة فسألت ابن عباس و ابا هریرة عن ذلك فقالا صدق** گفت عکرمه پس پرسیدم ابن عباس و ابو هریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الانصاری **رواه الخمسة** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود و المنذری **وحسنه الترمذی** و در نسخه حسن صحیح و در مصابیح گفته این حدیث ضعیف ست و توربشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل ست انتهی و اخرجه ایضا ابن خزیمة والحاکم والبیهقی و ابو عمر بن الخطاب و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در نیل الاوطار گفته احصار مختص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم ست همچو اعواز نفقه و ضلال در طریق و نفی سفینه در بحر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حصر بکسر و مرض و خوف ست و دیگران که مالک و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مگر بعدو و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و سبب این اختلاف آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که اخفش و کسائی و فراء و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه از ایشان اند آنست که نمی باشد احصار مگر بمرض و اما بعدو پس آن محصر ست و بعضی گویند اُحصِرَ و حُصِرَ بیک معنی ست و احصاری که در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بران و هو من الالحاق بنفی الفارق والله اعلم

خاتمة الطبع

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید + حمد ملک علام ست که از فرش زمین تا عرش برین هزاران دلائل یکتائیش پیدا ست + و از سمک تا سماک فراوان علامات بی همتائیش هویدا و خوشترین مرام که بآن ذائقهٔ رحیق مسک الختام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب النشر ست که جز استشمام روائح خلق عظیمش راه بسر منزل مقصود نبرده اند + و در نشیب و فراز نشاتین غیر وسیلهٔ عظیم و واسطهٔ مستقیمش سلکی بپای ارتقای مدارج نجات حاصل نکرده + صلی الله علیه وعلی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار **بعد ازین** بر ضمائر ارباب حدیث مستتر مباد که درین ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاملین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینهٔ بحر احادیث نبوی + صحیفهٔ شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت نمای آثار جناب رسالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معارف حضرت الهی + احکام شرائع را جلوتگاهی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکدهٔ پیراسته + فتاوای مستند محدثین کرام + دستور العمل معتمد علمای اعلام + یعنی **مسک الختام شرح بلوغ المرام** که قلزمی ست مشحون بجواهر آبدار معانی لطیفه + و حدیقه ایست مملو بازهار و اثمار مبانی شریفه + دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی بانوار بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت بازهار فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدسی صفات کشاف معاقد علوم + نقاد جواهر فهوم + پیرو سنت مصطفوی + متادب بآداب نبوی + بحر الفائق تدقیق + بحر الرائق تحقیق + مقدام المفسرین + امام المحدثین + مسند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی سید محمد صدیق حسن خان بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال + که در توضیح مطالب و تنقیح مآرب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فخیم بکار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را اعلی ما یلیق بر روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که لختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + باهتمام عاجز هیچمدان راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل محرم الحرام سنه ١٢٩ هجری بآئین بهین و عنوان متین دست داد + انشاء الله تعالی جلد ثانی هم عنقریب قدم فراغ از مشکین سواد استکتاب ارتسام در بیاض دیدهٔ مطالعه خواهد نهاد فقط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العباد

چون هر جلد مستحظ به قلم برای ... مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم مطبع در آخرش ثبت نموده شد فقط

فہرس مجلد اول بلوغ المرام

صحت نامه مسک الختام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب داده جناب مصنف علام

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۳	تاییدرسالت	تاییدسنت رسالت	۱۹	۱۳	طهور	ظهور	۵۵	۵	[illegible]	تکمیل این	〃	۱۷	ایاحکم	اباحکم
〃	۷	شرحی	شرح	۲۰	۱۹	ومادام	مادام	۵۶	۹	آریج	آرنج	۹۴	۴	سیسی	عیلی
۳	۱	الجحر	حجر	۲۳	۴	ستجر	ستبحر	۵۸	۱	سیرۃ	بسیرۃ	〃	۶	این عدی	ابن عدی
〃	۵	دمجمع	مجمع	۲۵	۲۷	لائقوم	لاتقوم	〃	۲۷	اہل ایشان	اہل این شان	۹۴	۹	حدوده	ممدوده
〃	۲۱	والجواهر	الجواهر	۲۷	۶	نزوال	بزوال	۵۹	۱۳	ہمنی	بینی	۹۵	۷	سیل	سبیل
۴	۷	وباقطع	ویاقطع	〃	۱۷	الخزرجی	الخزرجی	۶۴	۲۱	کافی	کافی	۹۷	۸	عنهاست	عنها
〃	۱۷	وردے	دردے	۲۸	۱۴	باذباب	باذہاب	۶۶	۱۹	قصل	فضل	۹۸	۱۵	مستحب نیست	مستوجب ست
〃	۲۰	باین	پس باین	۲۹	۱۹	ینجا	اینجا	۶۹	۱۷	مغری	مغربی	۱۰۴	۲۱	افانفضه	ان انقضه
〃	۲۴	سلام	اسلام	۳۱	۱۴	سیب	سبب	〃	۲۷	مبتدا ست	مبتدات ست	〃	۲۴	نفض	نقض
۶	۲۲	مرادم	مردم	۳۳	۸	باک	پاک	۷۱	۱۶	ازت	لذت	۱۰۵	۲	نفض	نقض
〃	۲۴	لے	بے	〃	۲۴	ابن و	ابن	۷۲	۱۰	خیر	خبر	〃	۴	〃	〃
۸	۱۰	راحی	حی	۳۴	۶	وان	است و آن	〃	۲۰	مد	مر	〃	۱۲	〃	〃
۱۰	۶	ادعیه	ادعیۃ	〃	۱۹	نو	نوشی	۷۳	۲۵	کرده اند	کردند	〃	۲۲	مغیس	مقیس
〃	۷	مزّی	مزّی	۳۶	۶	موت	فوت	۷۶	۱۸	بناکند	باید که بناکند	۱۰۶	۲۵	وصولها	وصول ہائی
۱۱	۱۰	خزیمه	خزیمه	〃	۲۰	شریعةً	شریعت	۷۷	۷	بنای	بنا	〃	۲	نه ازگردانیدن	نه گردانیدن
〃	۲۴	ان	لانّ	۴۲	۲۷	می بودم	می بود	۸۰	۱۲	ضعیف	ضعف	۱۰۷	۷	تابودیم	تاآنکه بودیم
۱۲	۱۱	مادحیلاالانتقاد	درالانتقاد	۴۳	۲۴	باایشان	بایشان	۸۱	۱۶	عابد	عاند	〃	۲۱	عدوی	عدو
〃	۱۹	قول	قول ه	۴۴	۶	صیغ	ضَیُع	۸۲	۱۳	ہدیہ	ہدبہ	۱۱۱	۲۳	جل	حل
۱۳	۱	وحکم	درحکم	۴۵	۶	استخونی	استخوانی	۸۳	۲۳	است	اند	۱۱۷	۱۷	راویة	راویه
۱۴	۶	جیب	الجیب	〃	۱۲	مزه	ضره	۸۵	۲۴	درجنان المتقین	در اتحاف النبلا	۱۲۲	۱۳	وسلم ر	وسلم را
〃	۱۴	معبرین	معتبرین	۴۷	۴	اور باز	اورد	۸۶	۹	لمقت	بمقت	۱۲۳	۵	جوار	جواز
۱۶	۲۳	[illegible]	ماوردی	〃	۵	آغار	آغاز	۸۸	۱۶	مراخیص	مراحیض	〃	۲۵	اثزر	اتزر
〃	۲۵	حندق	خندق	〃	۷	صعه	صفت	۸۹	۱۷	لمفت	بمقت	۱۲۶	۱۱	ابن کلا	ابن کلاب
۱۷	۱۴	بجنبد	نجنبد	۴۹	۳	درترست	در دو دست	〃	۱۸	مدینۂ	مدینه	۱۲۸	۲۴	بریدوبن	بریده بن
〃	۲۰	تحمینی	تخمینی	〃	۸	اسیلغ	اسباغ	۹۰	۹	نیابذ	نیابد	۱۳۱	۲۱	الصبح	صلی الصبح
۱۸	۱۷	سنته	سننه	۵۱	۵	بطریق	بطرق	۹۳	۱۰	فتات	قتات	۱۳۴	۱۰	تنور	تنوّر
〃	۲۴	اقواسے	اقوی	۵۳	۲۲	تساخبر	تساخبن	〃	۱۱	قبرکہ	قبر	۱۳۵	۴	تقلیل	وتقلیل

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجرنیز باطل سیگرود بطلوع	فجرنیز باطل نمیگرود بطلوع
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	با آنکه
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	موقوف علیه
۱۴۲	۸	متاذل	متناول
۱۴۴	۲۷	اعاز	اغار
۱۴۷	۷	ورنفس	درنفس از آن
۱۴۸	۱۲	درجامع	درجامع الاصول
۱۸۲	۵	بجسبة	بسحة
۱۸۹	۱۷	جبیش	حبش
۱۹۰	۹	قلیبعبق	فلیبعسق
〃	۲۶	برفوق	برتوق
۱۹۱	۲۰	خبر	جز
〃	۲۲	حُصاة	حصاة
〃	۲۰	قذات	قذاة
۱۹۷	۱۷	متوسط	توسط
۱۹۸	۶	کہ بسجدہ	بسجدہ
〃	۲۰	تسلیمسل	تسلیمش
۲۰۰	۸	[illegible]	عصبی
〃	۱۹	حی	حی
۲۰۴	۱۵	ماوروی	ماوردی
〃	۱۸	بیهقی را	بیهقی
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	ابی وعمر
۲۰۷	۱۹	نسبت	بسنیت
〃	۲۳	عن	من
۲۱۲	۲۴	حبال	حیال
۲۱۶	۷	می بیند	می بینند
۲۱۹	۱۴	الانام	الامام
۲۲۰	۵	ی او	اوست
〃	۱۶	روز	از
۲۲۴	۲۵	باوجود	باوجود آن
۲۲۹	۱۷	میخواند	میخوانند
۲۳۱	۱۹	تهوی	یهوی
۲۳۳	۱۴	یقوم	تقوم
۲۳۴	۱۲	یکفت	نگفت
〃	〃	تثعسر	الشعر
〃	۲۵	اده	آمده
۲۳۵	۲۲	انها	آنها
۲۳۹	۵	اوست	بعض اوست
۲۴۰	۱۱	مرا	مراد بعضی کسانی که دوست داشته ایشان را
۲۴۵	۲۵	ازرری	ازوی
〃	〃	ازوی	ازروی
۲۴۸	۱۹	انتسبی بینا معلوم	بنباء معلوم ست
۲۵۶	۱	موفقه	موقفه
۲۶۰	۹	خبر	جز
۲۶۲	۱	دلک	ذلک
۲۶۹	۲۵	تخفیص	تخصیص
۲۷۱	۷	هفت او	هفتاد
۲۷۲	۲۲	خیص	تلخیص
۲۷۳	۲۴	بعضی از	ازبعضی
۲۷۶	۷	بدست و	بدست
〃	۸	شعرفان الی هواه والقلم	+
۲۸۰	۱۴	قبل	صلی قبل
۲۸۷	۲۶	بعدی	من بعدی
۲۸۸	۳	ابن	ابی
۲۹۱	۱۱	بقوته	یقویه
۲۹۵	۱۹	بالمنذر	ابالمنذر
〃	۲۳	بگذارن	بگذارد
۳۰۷	۱۵	وایشان	+
۳۰۸	۱۱	جماعت منفردا	جماعة ومنفردا
۳۱۰	۱۶	روایت	رواتب
۳۱۶	۲۵	بانچه	رابانچه
۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیظ
۳۱۷	۱۳	است دال	دال ست
〃	۲۴	وهمه این	واین همه
۳۱۹	۱۲	برشماست	لازم برشماست
۳۲۴	۱۲	واهی	داهی
۳۲۷	۱	نمار	نماز
〃	〃	حقر	حضر
〃	۵	اربعة برد	اربعة برد
۳۲۸	۴	متنفله	متقبله
〃	۱۸	اگرچند	اگرچه
۳۲۹	۷	نیت	بنت
۳۳۰	۲۳	د	و
〃	۲۴	د	و
۳۳۸	۶	روایت	رواتب
〃	۱۶	مبوک	تبوک
۳۴۵	۲۰	البحلی	البجلی
〃	۲۱	خمر	خبر
〃	۲۲	هُشام	هشام
۳۵۷	۱۴	قدره	قدور
۳۵۸	۱۷	ودلیل	دلیل
۳۶۵	۹	حاجدان	جاحدان
۳۶۵	۲۶	احسی	احمسی
۳۶۸	۲	المحزمی	المخرمی
۳۷۹	۱۳	عدو	عدد
〃	۱۸	بگذارد	نگذارد
〃	۲۵	بار	باب
۳۸۰	۱۹	زک	ترک
۳۸۱	۶	جعفر جعفی	جابر جعفی
۳۸۴	۷	اونید	اوبیند
۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد را
۳۸۸	۲۷	بانفراد	انفراد
۳۹۴	۱۳	محازق	مخارق
۳۹۹	۱	صبری	طبری
〃	۲	خطب	خطیب
۴۰۳	۲	درار	دراز
〃	۲۷	فرُج	فرَج
۴۰۴	۱۲	نمازرا	نماررا
۴۰۵	۳	زانزا	آنزا
۴۰۷	۸	الجلی	البجلی
۴۱۰	۶	نمودی	نبودی
۴۱۲	۲۱	مکایدت	مکابدت
〃	۲۷	قاالا	قاالا
۴۱۴	۱۵	الشعثاه	الشعثاء
۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدان
〃	۲۷	اجبل	اجعلن
۴۲۰	۱	سیئی	سنی
۴۲۴	۱۶	جعفر	جابر
۴۲۵	۱۴	اذنتمونی	آذنتمونی
۴۲۶	۲۷	〃	〃

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	درآنها	ورانها
۴۳۰	۳	مبصارست	بیضاءست
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	محزمه	مخرمه
۴۴۹	۱	تقوم	نقوم
۴۴۰	۳	خیرار	عیزار
〃	۱۰	اللحلاج	اللجلاج
۴۴۲	۱۶	یعیبه	یُعْتَبُه
۴۴۳	۱۰	متشتمة	متحتمة
۴۴۵	۱۹	التمیمی	[illegible]
۴۴۸	۱۲	مصنف	منصف
۴۵۱	۳	[illegible]	[illegible]
〃	۱۹	[illegible]	[illegible]
۴۵۳	۷	صریحه	صریخه
۴۵۵	۷	وت	وقت
۴۵۶	۱	آتالم	آتاکم
〃	۱۲	قدقضوا	قدافضوا
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
۴۵۷	۲۵	ابن اللبتیته	ابن اللّتبیه
۴۵۹	۴	زا	را
〃	۷	ثات	شاة
〃	۲۱	نشده	شده
۴۶۰	۱۷	شات	شاة
〃	۱۹	〃	〃
〃	۲۳	سناهمنا	سنا همها
۴۶۱	۶	شیاة	شیاه
۴۶۷	۵	حجزی	مجزی
〃	۲۳	فراز	فراد

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۶۹	۱۸	اجره	اجرة
۴۷۰	۲۷	یرای	[illegible]
۴۷۱	۹	المیثره	المثیرة
۴۷۷	۸	القضیب	القضب
〃	۱۵	لازم کسی ست	لازم برکسی ست
۴۸۰	۵	بست	نیست
〃	۲۶	سنبی	سنبئ
۴۸۲	۲۵	ثباتی	ثیاتی
〃	〃	العجاء	الحجاء
۴۸۳	۱۶	یتسا	یتساء
۴۸۵	۱۷	تمولون	تعولون
۴۹۱	۱۳	برایاید	بباید
۴۹۲	۱	برای آن	برآن
۴۹۴	۱	المسئلة	المسألة
۵۰۳	۶	معنا	معنی
۵۰۹	۲	رور	روز
〃	۳	تسجروا	تسحروا
〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
۵۱۱	۱	روایب	روایت
〃	۲	مصنفی	[illegible]
〃	۱۳	[illegible]	مرفوعاً
۵۱۲	۸	مکرو	مکره
〃	۲۳	سشد	سند
۵۱۳	۷	صاعم	صائم
〃	۹	ثمة	ثمّة
〃	۲۰	ورودو	ورود
۵۱۵	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنهما
〃	۲۵	لیفة	لتیقه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵۱۶	۱۶	ناس	ناسی
〃	۱۸	قضا	قضاء
〃	۱۹	فرامواش	فراموش
۵۱۸	۲۰	درق	درحق
۵۱۹	۱۱	متعادل	متعادل
۵۲۰	۲۳	کمانها	کماهنا
۵۲۱	۲۳	که وقوع آن	وقوع آن
۵۲۳	۴	استثنا	استمنا
۵۲۵	۱	بگیر	بگیرد
۵۲۷	۷	السنبانان	السفیانان
۵۲۹	۱۴	وه ست	ده ست
۵۳۰	۷	اذکروا	واذکروا
۵۳۲	۱۴	روز شنبه	روزهٔ شنبه
۵۳۳	۲۲	لاتبایع	للمتبایع
۵۳۸	۱۸	سودن بشست	سودن بدست
۵۵۳	۹	لعذبتم	لعذبتم
〃	۱۳	من از	من
۵۵۴	۲۷	سعین	متعین
۵۵۶	۶	بتکین	سبکتکین
۵۵۸	۲	زا	را
۵۵۹	۱۲	سعوا	اسعوا
۵۶۰	۱۳	مقدر رسیار	مقدار بسیار
۵۶۱	۱	اهل	اهلال
〃	۱۳	بدون احرام	بدون وی احرام
〃	۲۷	نفسا	نفساء
۵۶۲	۸	درهجنین	وهجنین
۵۶۳	۱۹	تنقب	تنتقب
۵۶۴	۲۷	نغیرق	فیعرق

صفحه	سطر	خطا	صواب
۵۶۵	۱	احدُثنا	احدثنا
〃	۱۰	محرَم	محرّم
۵۶۶	۱۲	یقبل	لم یقبل
〃	〃	حجة	حجیة
〃	〃	فی فهو	فهو فی
۵۶۷	۱۳	الف ممدود	الف ممدوده
〃	۱۵	ابوای	ابواء
۵۶۹	۲۳	نعوض	بعوض
۵۷۰	۹	به تثنیه	بتثنیه
۵۷۲	۱۷	فدیه بدهد	فدیه [illegible]
۵۷۴	۲۴	تایید	تابید
۵۷۶	۱۶	مسجة	مسحة
۵۷۷	۹	بابا قبیس	بابی قبیس
〃	۱۴	ابدوا	ابداء
〃	۲۵	برای	برای
۵۷۹	۱۹	مویٔ	مو
۵۸۰	۱۹	الطاء	الیطاء
۵۸۶	۷	استعازه	استعاذه
۵۸۸	۱۵	وگرم	دگرم
۵۹۱	۳	غره	عتره
〃	۲۷	وارو	وارد
۵۹۳	۳	تغیر	نغیر
〃	۲۴	عُرّی	عرنی
۵۹۶	۱۵	روز نحر	بعد روز نحر
〃	۱۳	رمی کرد	رمی میکرد
۶۰۱	۱۳	خطر	خطیر

تمت